۱/۵۰

هذا کتاب لو بیاع بوزنه
ذهبا لکان البائع المغبونا

این کتاب مستطاب محتوی بر زبدهٔ علم جغرافیاست و منطوی بر نخبه
احوال بقاع ارض نزد ازکیاء کافل بیان طول و عرض بلدان است
و شامل معرفت نسبت ما بین دو مکان حاوی فوائد جمیله است
و وافی منافع جلیله غریب را انیس است و وحید را جلیس
مسافر را دلیل است و هدایت سائرین بحر و بر را کفیل جامع
تفاصیل آثار باقیه است و حاکی نوادر قرون خالیه کمیت عمر
و کیفیت سلوک ملوک و سلاطین را تذکره است و اخلاق پسندیده
حکما و اساطین را تبصره تبیین علوم و حکم را لقمان است و تفصیل
خصائص طبقات عامه امم را ترجمان فیا لها من اعجوبة کتاب
فیه تبصرة و ذکری لاولی الالباب یلیق به ان یکتب بالنور علی جبهات
الحور فلله در المترجم الجلیل و المخترع النبیل و نفع الله به
القاری و المستمع و الهادی و الدلیل کتبه بیمناه الداثرة العبد الجانی
علی محمد بن محمد حسین الاصفهانی فی یوم الاضحی من سنه ۱۲۷۲

فهرست مافی هذا المجلد

جداول صحیح غلطات است و توقع از صاحبان دانش آنکه هر که نسخه خود را از روی این جدول تصحیح کند و اگر غلط دیگر نیز یابند اغماض فرمایند و در بعضی جا کلمه سقط شده و در بعضی تقدیم و تاخیر داده و بعضی غلط فاحش است و بعضی جا که نقطه ترک شده اهل سواد خواهند فهمید.

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱	سید	سیدنا	۶۶	۳۰	غیاث الدین مسعود الدین کاشی	غیاث الدین جمشید کاشی
۲	۲	طاب ثراه	طاب ثراه	۶۷	۲۶	که اهل یوروپ	و اهل یوروپ
۳	۳۰	بعضی	بعضی	۶۹	۲۱	آن قوسها که با خط استوا	آن قوسها با خط استوا
۵	۲۰	افسانه و قصه	افسانه و قصه را	۷۳	۲۲	از ان جهة اورا نارد	از ان جهة اورا تارد
۷	۱۷	پلوطو فرزند ستورن آنا مالک	پلوطو فرزند ستورن آنا مالک	۷۶	۲۶	وقتی که ما	وقتی که ماه
۷	۲۸	سوای این ارباب بازچندین	سوای این ارباب انواع	۸۳	۱۴	قوتها	قوتهای
۱۳	۱	صیت	وصیت	۸۴	۲۵	یعنی مکان و چنین	یعنی مکان مطارد چنین
۱۴	۲۹	ان قطبات	ان قصبات	۸۹	۴	مطابق با تعریب	مطابق با تعریب
۱۷	۹	پادشاد	پادشاه	۹۳	۷	که او تقریباً	که طول او تقریباً
۱۸	۱۷	استوای علی اکثرها	استوای البحر علی اکثرها	۹۴	۱۷	هجر	هجر کفرس
۲۲	۹	ریزبولت	ریو بولت	۹۴	۱۷	صاحب تقویم البلدان میگوید	صاحب تقویم البلدان بخلاف
۲۲	۳۰	که ان قیمت	که آن قسمت	۹۵	۱۷	ارتفاع این کوه را	ارتفاع این کوه را
۲۵	۶	کیپس	کیپس	۹۹	۱۶	بحذو نون	بحذف نون
۲۷	۲۴	باید پسر برادر پادشاه	باید برادر پادشاه	۱۰۴	۱۳	پاعث	باعث
۳۱	۲۰	احیار	اختیار	۱۰۵	۲۲	دولت جنان	دولت بودند جنان
۳۲	۱	کشتی در اکلیسیای اعظم	کشتی در ال یعنی کلیسای اعظم	۱۰۷	۱۰	دولت عثمانی چنین	دولت عثمانی صلاح چنین
۳۴	۲۷	گمان که آن	گمان کرد که آن	۱۰۷	۱۴	سی و شش گذشته	سی و شش سال گذشته
۳۵	۲۹	قطب نمای یا بجری	قطب نمای ملاحی یا بجری	۱۰۷	۲۶	دو قتی نیز ناپلیون	دو قتی نیز با ناپلیون
۳۷	۲۸	اضافه کنند	اضافه نکنند	۱۰۹	۷	سلس و یک	سلس ویگ
۳۷	۳۰	در هر چهل سال	در هر چهار صد سال	۱۰۹	۲۷	کوههای بیرون	کوهها بیرون
۴۴	۲۴	ایستر همسفیر	ایسترن همسفیر	۱۱۰	۱۳	دین و ب گردید	دین محبوب گردید
۴۵	۱۶	و درجات عرض	و درجات عرض	۱۱۴	۱۱	ظبط	ضبط
۵۴	۳	فلک عظم را	فلک اعظم را	۱۱۵	۱	سلس و یک	سلس ویگ
۵۴	۱۴	رتحت	در تحت	۱۱۸	۱۶	قوب	قلوب
۵۸	۱۲	وهت ایره	وهت دایره	۱۱۹	۱۳	خواهم و باگلبه	خواهم داد و باگلبه
۵۹	۱۰	موضع میازند	موضوع میازند	۱۲۲	۲۷	سیجر گنگ	جر گنگ
۶۰	۱۶	الگوی ناکشل	ایگوی ناکشل	۱۲۳	۱۹	گردنو	گرادنو
۶۵	۱۴	اسپیش	اسپینیشس	۱۲۴	۱۷	چهل و هفت میل	تا چهل و هفت میل
۶۵	۲۵	نزدیکتر میشو	نزدیکتر می شود	۱۲۴	۲۳	در شرقی سکون	در شرقی مسکو

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲۸	۲۴	ازاداوانسانیت	ازادآب وانسانیت	۲۰۲	۹	برابنولا آسیلا	براین ولایات آسیلا
۱۳۰	۹	بگ پاینب	بگ پایپ	۲۰۲	۲۰	وابنولات عشره	واین ولایات عشره
۱۳۴	۹	فینلد	فینلند	۲۰۴	۱۳	انقلاب کلیه	انقلابات کلیه
۱۳۶	۲۲	موررعیت	امور رعیت	۲۰۴	۱۴	ویا مملکت پومرانیه	ویا مملکت پومرانیه
۱۴۱	۲۲	سرتبه	سرمتبه	۲۰۶	۲۲	کرلک	کثولیک
۱۳۹	۲۸	ساخت	شناخت	۲۰۷	۲	بهمان زخم چندروز	بهمان زخم بعد از چند روز
۱۴۴	۱۶	متابعت گلوون دار	متابعت کلوین دار	۲۰۹	۲	انصاف	اتصاف
۱۴۹	۱۸	مت نمودند	قسمت نمودند	۲۰۹	۱۰	سامان	سلیمان
۱۵۸	۹	موراد	موراویه	۲۰۹	۱۳	کرد ی ازاو	کرد که آثاری ازاو
۱۵۹	۷	داشمندی	دانشمندی	۲۰۹	۲۲	وصول مسجد	وطول مسجد
۱۶۱	۱۲	هزارو هشتصد و دو	هزار و هشتصد و هشتاد و دو	۲۰۹	۲۴	ترجمه شده است هرکه	ترجمه شده است
۱۶۳	۳	زار	نی زار	۲۱۰	۲۸	که درسرایطالیات	که درسرحد ایطالیات
۱۶۶	۲۴	صومعه‌های	صومعه‌ها	۲۱۱	۸	ثورس	تورس
۱۶۸	۵	الب	الب کجبر	۲۱۴	۲	ل روسل	ل روشل
۱۷۵	۱۷	فلیب	فلیپ	۲۱۴	۱۲	بغرانسه وسوس	بفرانسه وسوئیس
۱۷۶	۲۷	پنجاه میل دوازده یای	پنجاه میل دوراز دریای	۲۱۵	۱۰	رلف بوک لارین	رلف دیوک لارین
۱۷۷	۱	فرنکورت	فرنکفورت	۲۱۵	۱۶	کرچه	اگرچه
۱۷۹	۱۳	ناپسری در شس	ناپسری خور درشس	۲۱۹	۲۳	جزرایت	جزیره ایت
۱۸۱	۷	میمن	میشنیه	۲۲۶	۲۲	همه جنگها کرده	همه جنگ ناکرده
۱۸۱	۲۷	ریس	سوئیس	۲۲۷	۵	مطابق اواسط رمضان	مطابق هشتم رمضان
۱۸۷	۷	مطابق شعبان ۱۲۲۰	مطابق اواخر شعبان ۱۲۲۰	۲۳۲	۱۷	۱۸۳۳ مسیحی مطابق ۱۲۴۹ هجری	۲۲ جولای ۱۸۳۴ مسیحی مطابق ۱۲۵۰ هجری
۱۸۷	۱۰	مطابق رمضان ۱۲۲۴	مطابق اواسط رمضان ۱۲۲۴	۲۳۴	درحاشیه	وزن این پادشاه دختر لیوپلت	اول قرار بود که دختر لیوپلد را بگیرد بعد امپراطوره
۱۹۵	۱۲	آثار وکنوبیدا	آثار وکنوبیدا است	۲۳۵	۴	مغروز موضوعه	مغروزه موضوعه
۱۹۵	۱۳	محصول کلی ازاین جزیره	محصول کلی این جزیره	۲۳۷	۳۰	مثل چهار	مثل چهارباغ
۱۹۷	۱۶	ملوک	بلوک	۲۳۷	درحاشیه	وخسران تما نمودند	وخسران تمام مراجعت نمودند
۱۹۷	۲۶	اسپانیا	اسپانیا	۲۳۸	۱۱	رادیکو	رادیکو
۱۹۹	۱۶	ظط	ضبط	۲۳۹	۱۱	درولایت سکی	درولایت بسکی
۲۰۰	۹	واتروی مشهورست	واترلوی مشهورست	۲۳۹	۲۵	واین شهر سندروبل	واین شهررا اسندروبل
۲۰۱	۱۸	درهمان سال کرناپلیون	درهمان سال مسیحی که ناپلیون	۲۳۹	۲۶	واین بندرا	واین بندررا

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۲	۱	یکصدوپنجاه نطاق	یکصدوپنجاه ونطاق	۲۸۲	۲۰	اینولات باشد	اینولات شد
۲۴۳	۲	تربیه	تربیبه	۲۹۳	۳	ازقریه بقر	ازقریه بقریه
۲۴۳	۹	سردار رومیان	سردار رومیان	۲۸۴	۲۹	درجانب مسرب	درجانب مغرب
۲۴۷	۱۱	باغرار	باعزاز	۲۸۴	۳۰	کارسکا	کارسیکا
۲۵۱	۶	برطرف علم	بطرف علم	۲۸۶	۱۴	جنات وادویه	جنات واودیه
۲۵۲	۲۷	هشتصدوده مسیحی	هفتصدویازده مسیحی	۲۸۶	۲۰	که به تعبه	به تعبیه
۲۵۳	۳۰	برحارق	برطارق	۲۸۸	۱۳	بعددحواریون	بعدد تلامذه حضرت
۲۵۶	۲۷	جزایرلناری	جزایرکناری	۲۹۰	۱	هزاروسیصدوشصت	هزاروهشتصدوشصت
۲۶۷	۱۳	کربه حمایت	که به حمایت	۲۹۰	۲۸	براب سوارشد	براب سوارشد
۲۶۷	۲۷	وازمتصرفات غربیه	وازاکثرمتصرفات غربیه	۲۹۱	۲	جلالت ونظمت	جلالت وعظمت
۲۶۹	۶	تفاق فتاده است	اتفاق افتاده است	۲۹۱	۲۴	تستیکلوس جهت	تستیکلوس جهت
۲۶۹	۷	مرشل شولت	مرشل سولت	۲۹۲	۱	لبوبهم	لیوپهم
۲۶۹	۱۰	کدرسال	که ازسال	۲۹۲	۴	بحلس اورند	به مجلس آورند
۲۶۹	۲۱	ثارش ودرش	تارش ودرش	۲۹۲	۶	تصحیح تاریخ ارات	تصحیح تاریخ ازاوست
۲۶۹	۲۲	بیرا	تیرا	۲۹۲	۱۰	مطابق سلخ رجب	مطابق هجدهم شعبان
۲۷۰	۴	واین جزیره را	واین جزایررا	۲۹۳	۱۱ و ۱۲	مطابق نهم رجب المرجب هزاروددویست وشصت	مطابق دوشنبه هزارودویست وشصت
۲۷۰	۱۴	وتخمینا نودوچهار	وتخمینا الآن نودوچهار	۲۹۲	۱۶	پاپت	پاپیست
۲۷۲	۲۱	صارم اگت	چهارم اگت	۲۹۸	۱۲	ودرطرف ایطاسیلا	ودرطرف ایطالیاسیلا
۲۷۴	۱۵	درعالم نظیر	که درعالم نظیر	۳۰۰	۱۴	دیوددرس	ودیوددورس
۲۷۴	۲۷	بیل	بیل برودن گیل	۳۰۲	۴	وازهلاک رهانید	وازهلاکت رهانید
۲۷۵	۱۳	عیاش بکار	عیاش بیکار	۳۰۲	۳	ازسرخون درگذشته	ازسرخون اودرگذشت
۲۷۶	۱۷	اسریه	استریه	۳۰۶	۱	محرکردند	مسخرکردند
۲۷۷	۲	ادرا	اورا	۳۰۶	۷	جدوه	جاوه
۲۷۷	۹	کلاسیرس درجاهم	گلاسیرس باکاف فارسی	۳۰۹	۱۲	مطاق	مطابق
۲۷۷	۱۱	ولنجس درجاهم	اولنجس مع الالف	۳۰۹	۱۶	هزارودویست وچهل وپنج	هزارودویست وچهل وچهار هجری
۲۷۸	۱۱	هم	هفدهم	۳۰۹	۲۳	دراطاعت ایشان بودناچار	دراطاعت ایشان بهجت ناچار
۲۷۸	۱۳	ارومیت	اروگمیث باثارشلنه	۳۰۹	۲۴	برقمی	برقسمتی
۲۷۸	۲۷	شاهشان	شاهنشاهان	۳۰۹	۲۷	عقایدفاسدودردین	عقایدفاسده دردین
۲۸۰	۱۵	ودامی برنا	ودامی پرنا	۳۰۹	۲۸	بقرب دوستان	بقرب ودستان

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٠٩	٢٩	اِرزل اَن نو	اِرزل آن ژو	٣٣٣	٢٥	دو زده هزار	دوازده هزار
٣١٠	٧	امپریه لیستس	اِمپیریه لیستس	٣٣٣	٢٨	کال کوینه	کال بکسر لام کوینه
٣١١	٢٤	درولایت نبیس	درولایت نیپلس	٣٣٧	٤	وت مینسر	وِسْت مینستر
٣١٣	١٣	شهرالبه	شهرالبه را	٣٣٧	١٤	بنای ارسنک	بنای اوارسنک
٣١٥	٣	خواهس	خواهش	٣٥٠	٤	انگلسی	انگلیسی
٣١٥	٦	بحیال	بخیال	٣٥٠	٥	وبحاری	وتجاری
٣١٥	١٨	زرع	ذرع	٣٥٠	٢٢	کورزو	گورزو باکاف فارسی
٣١٦	٥	لسیدی ن	لسیدی مون	٣٥٠	٢٦	جزیرالاندلس	جزیرة الاندلس
٣١٧	٨	نابیروس	ویس از او تا پیروش	٣٥١	١	علےبدیته	علے بدیهة
٣٢٤	١٩	فلیپی کس رزدنس	فلیپی کس بر دنس	٣٥١	٣	این جزیر	این جزیره
٣٢٦	٣	سطمونیه	قسطمونیه	٣٥١	١٨	استحکام وامور	استحکام امور
٣٢٧	٣		تاریخ هجری ٦٢٥	٣٥١	٢٢	پناه اوردہ	پناه آورده
٣٢٧	٥	مفتوح داشت	مفتوح داشتند	٣٥١	٢٦	کلک مشتمل بر بندر	کلکته مشتمل بر بندر
٣٢٧	١١		تاریخ مسیحی ١٢٥٩	٣٥٣	٧	آورد	آورده
٣٢٧	٢٥	ماورابراقالیم	ماوراء اقالیم	٣٥٤	٣٠	نارمن واگلند	نارمن در انگلند
٣٣٠	٥	ورچی یعنی سرات	وِرچی یعنی سرات	٣٦١	١١	ونمرک	ذنمرک بادال مهمله
٣٣٠	٢٢	کونتی هاممارات	کونتی های ممارات	٣٦٢	٢٣	به بربک	به بربک
٣٣١	١	وسوی اهیلس	وشوی اهیلس	٣٦٤	١	کری کوری	گری گوری
٣٣١	١	وری فل	ورسی فل	٣٦٤	١٧	داکتر رارت	داکتر رابرت
٣٣١	٢٣	تمز	تمز باراء مهمله	٣٦٩	٢	ترقی بوذرحمید	ترقی بود در عهد
٣٣٢	٧	چروِلنت	چروِلات	٣٦٩	١٥	آیرند	آیرلند
٣٣٢		درحاشیه ادن کعضد	اُوْن کعضد	٣٦٩	٢٠	ا ت	اجبرت
٣٣٢	١٩	کینز بارو	گینز بارو باکاف فارسی	٣٧٠	٢٢	افس رد	اثل رد
٣٣٢	٢٣	میسکند	میکذرد	٣٧٢	٢٦	تصرف نمود	انگلیس تصرف نمود
٣٣٢	٢٦	بت ایوز	سنت ایوز	٣٧٤	١	فرستاد	فرستادند
٣٣٢	٢٨	تدگتنر	تدگستر	٣٨٥	٣	پردیس ذی اندیس	پردیس آف ذی اندیس
٣٣٣	٤	درزوت	دروِنت	٣٨٦	٢٣	شهون	مشحون
٣٣٣	٧	واسمودن	واشنودن	٣٨٨	٥	تراآسترلس	تراآسترلیس
٣٣٣	٩	ونبع	ومنبع	٣٨٨	٧	هم	همه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٩١	٢٠	منیعه اوبات	منیعه اروپات	٤٠٤	٢٩	اوران بودند	اوروان بودند
٣٩٢	٣		درمقابل [illegible] البنیه اتفاق افتاده	٤٠٦	١٣	پنجاه و سالکی	پنجاه و سه سالگی
٣٩٢	٩	وکارنث	وکاریِنث	٤٠٨	١٨	پادشاه فهار	پادشاه قهار
٣٩٢	١٣	حدودداوروسیه	حدود شمالی اوروسیه	٤١٠	١٩	سلطان عبدالمجیدن ولا	سلطان عبدالمجیدخان
٣٩٢	١٦	مونت نگر	مونت نگرو	٤١١	٢٣	ساخته اند	ساخته
٣٩٢	١٧	کردتیه	کروُتیه	٤١٤	٢٤	لیودیه ناپلیه	لیودیه و ناپلیه
٣٩٢	٢٢	قبله	قبیلهٔ	٤١٥	٣	موضوع کرد	موضوع کرده
٣٩٢	٢٣	وپامای سوکت	وپایمالی شوکت	٤١٦	٦	سغراط معرو	سقراط معروفی
٣٩٢	٢٨	آی بینه	آی نینه	٤٢١	٤	وما انظم الیها	وما انضم الیها
٣٩٣	٨	و بونت	ولونث	٤٢١	١٢	چنان	چنین
٣٩٣	١١	در تواخ	در تواریخ	٤٢١	٢٢	وبدشق سیرود حلب	وبدمشق سیرو و حلب
٣٩٣	١٣	گلیبولی	گلیپولی باباء فارسی	٤٢٢	٨	فرانت	فرانست
٣٩٤	١٦	پنجاوهفت	پنجاه وهفت	٤٢٢	٢٠	فلیبی	فلیپی
٣٩٤	٢٢	یو ن	یونان	٤٢٤	٢	عیسی نموده	عیسی معین نموده
٣٩٦			حاشیه کریسا الکتیوم البنیه	٤٢٤	٢	مدست	مدت
٣٩٧	٢	وازقراکیه	وازقرارکیه	٤٢٦	٨	اخبار فرموده وبر	اخبار فرموده و یحیی
٣٩٧	٣	اوبطس	اقریطش	~~٤٢٩~~	~~٢١~~	~~نامعو~~	~~نامعود~~
٣٩٧	١٩	کرلوسس	کولوسس	٤٣٠	٢٢	درواز	دروازه
٣٩٧	٢٤	سواسل	سواحل	٤٣٢	٢١	کرد. درمیکشت	میکرد و بر می گشت
٣٩٧	٢٩	اسکندر کسر	اسکندر کبیر	٤٣٣	٥	ن	باین
٣٩٨	٧	فوت پد	فوت پدر	٤٣٣	٧	قریب	غریب
٣٩٨	٧	معروم درحاشیه	معروف	٤٣٦	١	دمر	ومرمکی
٣٩٩	٢١	ایتیوم ممالک ... ایان	اکتیوم ممالک رومیان	٤٣٦	١٠	لثرة	کثرة
٤٠٠	١٢	عرب اوعربان	عرب و عربان	٤٣٦	٢٨	لها البیال	لها العیال
٤٠٠	٢٥	الیم رس	الیم پس بضم الف	٤٣٧	١	فی حربه	فی تجربه
٤٠٢		درحاشیه یک فقره مکرر نوشته		٤٤٠	١٢	صاحب ابن خلکان	احمد بن خلکان
٤٠٢	٢٩	ویاایشان	وباایشان	٤٤٤	٦	فعل الکبر	فعل الخبز
٤٠٣		حاشیه لا	بزلا	٤٤٦	٧	که گرکین	که گرگین
٤٠٣	٢٤	ازنیقرات	ازینقرار است	٤٤٦	٢٨	ازینولایت خبرند	ازاینولایت [illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵۰	۱۳	بجنبش بارباری	بجنبش تار تاری	۴۹۹	۲۵	محقق	محقق
۴۵۰	۲۲	ریست میکند	زیست میکند	۴۹۹	۲۷	نوح در کان	نوح آمده در کان
۴۵۲	۲۰	قرامو	قرا سو	۵۰۰	۱	پس	که پس
۴۵۲	۲۵	ایه های	مائه های	۵۰۲	۱۵	سس	تا اساس
۴۴۷	۱	اجا	اجار	۵۰۲	۱۵	انحاب	انتخاب
۴۴۷	۲۳	یقولو	یقولون	۵۰۲	۲۷	۱۲۱۲	۱۲۱۱
۴۵۹	۶	کوه وکاکس	کوه کاکس	۵۰۳	۱۹	[illegible]	[illegible]
۴۶۳	۸	بیرجند	بیرجند	۵۰۴	۴	اهلی ایشانست	اهلی ایشان
۴۶۳		حاشیه آسمان پناه	آسمان جاه	۵۰۶	۱۶	خود نکردند	خود کوتاهی نکردند
۴۶۳		حاشیه تد	تذهیب	۵۰۹	۱۹	چنان می آید که	چنان می آید که جمعیت
۴۶۴	۲۲	ایران	ایران بود	۵۰۹	۲۴	که نهارا	که آنهارا
۴۶۵	۱۳	یکصد وبیست ذرع	یکصد وبیست وپنج ذرع	۵۱۱	۱۰	کمبنیه	کمبنیه
۴۶۹	۳۰	دشترای بختری	دشتر پای بختری	۵۱۲	۲۷	وهو اختلها	وهو اختطها
۴۷۰	۱۷	میکنند	نمیکنند	۵۱۳	۴	بحر سوق ابی الزدی	بحر سوف ابی الزدی
۴۷۳		حاشیه باتخت قاجا	باغ تخت قاجار	۵۱۳	۲۷	سومار	سوسمار
۴۷۳	۲۲	کالی	کالی	۵۱۶	۲۱	[illegible]	[illegible]
۴۷۷	۱۲	بعوض فلهیان	بعوض فهلیان	۵۲۰	۲۵	میرزایم	میرزایم
۴۸۰	۱	جوتی	حوتی	۵۲۲	۱۳	یمین وسرنل	یمین ویسارنیل
۴۸۱		حاشیه ارکام	احکام	۵۲۶	۳۰	بری نیس	بری نیس
۴۸۱	۱۸		[illegible]	۵۳۴	۳	منذین گوددیگر	منذین گو ودیگر
۴۸۲	۶	ازپی	ازپس	۵۳۵	۲۶	هوشه کنو	هوشه قصبه کنو
۴۸۲	۲۶	که سود بابوان	که شود بگیوان	۵۳۷	۴	طول او از جنوب	طول او از شمال الجنوب
۴۸۶	۳۰	من طرالغور	من ظهر الغور	۵۴۱	۶	هیس پن بوله	هیس پن بوله
۴۸۸	۱۵	ترزءون	ترزءون کوز	۵۴۱	۸	کولو	کولو تبش
۴۸۹	۳۰	فماس تبت	فیمابین تبت بسمت	۵۴۲	۲۹	قصعه	قطعه
۴۹۴	۹	سلنه	سکنه	۵۴۶	۲۸	الی اربع	الی الرابع
۴۹۶	۳	کرفیمابین	که تفرقه بیا فیمابین	۵۵۰	۱	تامعرف	قصبات معروف
۴۹۶	۳۰	تتت	تبت	۵۵۸	۹		در اخر باب پنجاه پنجم
۴۹۸	۲۰	بنگ ی کینگ	بنگ تسی کینگ	۵۵۸	۱۵	جدت	حدت
۴۹۹	۷	انتهارا	انهارا	۵۵۸	حاشیه	تورغ لفیلو	تورغ لفیلو

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۵۸	۱۸	ومصنف	ومصنف	۵۹۲	سقط شده	بایدنوشت	امسک
۵۵۸	۲۷	ارف	بابرف دائمی				
۵۵۸	۲۸	ارون مرگون	ارزون نیز گویند				
۵۵۹	۱۲	چالی باچیلا	چائلی یا چیلی	۵۹۳	سقط شده	بایدنوشت	ای شیم
۵۵۹	۳۰	اسمر دس	ایستمس درین				
۵۶۰	۹	کرکمه	کر تجینه				
۵۶۲	۸	کوچه تمبه	کوچه تمبه				
۵۶۴	۲۲	مقدار حقت	مقدار حقت میل	۶۰۹	سقط شده	بایدنوشت	قراغو
۵۷۰	۱۸	ادمیرل الورزکرل	ادمیرل الورزکرل				
۵۷۱	۱۸	واز اواخر	ودر اواخر				
۵۷۲	۱۰	طول او جثه	طول وجثه				
۵۷۸	درحاشیه غلط چاپ شده	سوسایتی ایلندلش	مرکوی پس سنلاوچ				
۵۷۸	۲۴	جزار لصوص	جزایر اللصوص	۶۲۳	سطر آخر	نیقیون	نیقیون
۵۸۰	۱۷	شمالی ان لوح	شمال ان لوح				
۵۸۰	۲۰	درافتاب بگذار	درافتاب بطوری بگذار				
۵۸۰	۲۱	بجمیع	درجمیع				
۵۸۰	۲۲	که نور	که برانها نور				
۵۸۰	۲۲	وبقیه کره که	وبقیه کره شب				
۵۸۰	۲۵	قطب شمال را وادنور	قطب شمال را بطوری وادار				
۵۸۱	۱۴	که عدد درجات	که در ان دو جا عدد درجات				
۵۸۲	۱۰	دایره سمت الراس هرمکان	دایره سمتیه هرمکان				
		مقلوب [illegible]	مقلوب [illegible]				
۵۸۶	۱۳	ربعیه المجا	ربعیه المجد				
۵۸۶	۲۲	فی بنو جبیه	فی نین جبیه				
	ایضاً	فسلند	فینلند				
۵۸۷	۱۸	دشت قبچاق وخوارزم	دشت خاوران وخوارزم				
۵۹۳		جزیره [illegible]	[illegible]				
۵۹۹	۳	بار	جار				

[illegible]

... روز پنجشنبه ۱۲ ... [illegible]

... ۱۲۷۴ ... [illegible]

... ۲۷ ... ماه جمادی الآخر ... [illegible]

تاریخ جهان ۱۲۷۲

و این کتاب مشتمل بر مسائل علم ریاضی و

هو الله الغنی المستعان

جغرافیا
و تاریخ است و همه
سلسلهٔ سلاطین ذوی الاقتدار
که اکنون بر اریکهٔ سلطنت تمکن دارند
تا زمان تحریر کتاب ضبط و ثبت شده است
و طول و عرض همه بلدان و جزایر که درین کتاب
مذکور است در جدول علیحده در آخر کتاب بعرض
ارباب دانش و اصحاب بینش رسیده است و مبداء
طول از گرینویچ است و مبداء عرض از خط استوا است
و مبداء طول را هر طایفه از جائی فرض کنند ولی در مبدء
عرض هیچ اختلاف نیست و متقدمین و متاخرین
درین باب اتفاق دارند و چندین مسائل
متفرقهٔ دیگر نیز در ضمن بعضی ابواب و در خاتمه
کتاب ذکر شده است و اسامی
قدیمهٔ ممالک نیز
در

و من الله الاعانة و علیه التکلان

جدولی دیگر آورده ایم سنه ۱۲۷۲

احوال کره ارض ۱۲۷۲

تاریخ جهان ۱۲۷۲

بقای خدایست و ملک ملک خدای

هو الله الغنی المستعان

در زمان
دولت روز افزون
اعلیحضرت قدر قدرت دارا حشمت
سکندر صولت ثانی جمشید ثالث ماه و خورشید
آفتاب سایه گستر آسمان مهر پرور شهریار گردون جاه
پادشاه انجم سپاه ناصر الاسلام منصور الاعلام
السلطان ابن السلاطین ناصر الدین شاه قاجار
خلد الله ملکه و سلطانه و در وقت وزارت و صدارت جناب
جلالتمآب عظمت و شوکت نصاب اشرف امجد افخم اعظم اعتماد
الدولة العلیه میرزا آقاخان دستور معظم صدر اعظم
دام اقباله العالی این کتاب جام جم که حاوی اخبار و آثار
عرب و عجم است باهتمام رسید شروع باین کتاب
مستطاب در سال هزار و دویست و هفتاد شد
که تاریخ جهان تاریخ او است و در
سال هزار

و من الله الاعانة و علیه التکلان

دویست هفتاد و دو باتمام رسید که احوال کره ارض تاریخ انجام او گردید

احوال کره ارض ۱۲۷۲

هو الله تعالی شانه العزیز

دیباچه کتاب از منشآت عالیجاه کمالات دستگاه زبدة الادباء

الفصحاء محمود خان کاشی

بسم الله الرحمن الرحیم

بر ارباب دانش و هنر و اصحاب عقل و نظر پوشیده نیست که نهاده ملوک و انده وخته سلاطین که محض نفاست قدر و غلای ثمن در عهده نقباء و ذمه زعما گذاشته و در حبس ابواب مسدوده و اقفال مشدوده داشته اند با علق ثمین دانش و جوهر نفیس علم که مستتبع جمله عادات مرضیه و مستعقب کلیات ملکات حسنه است هیچ نسنجد چه زخارف و تبرجات دنیوی بخراب ابدان زائل و حائل شود که بنای کون بر فساد و نفاق این سوق روی در کساد شعر زد نیا کس نبیند جز تبدل ❊ ز بوقلمون نیاید جز تلون ❊ و ملکه علم بحکم بقای نفوس که خلقتم للبقاء و ما خلقتم للفناء دایم و باقی ماند و پیداست که خساست فنا را با نفاست بقا کمتر همسری و روی برابری تواند بود لو کان الدنیا ذهبا و الاخرة خزفا لاختار العاقل الخزف الباقی علی الذهب الفانی رعایة لهذه الدقیقة و استحلاء لهذه الفضیلة نواب مستطاب اشرف ارفع والا صاحب المقام الباذخ و العز الشامخ شاهزاده اعظم افخم نایب الایالة فرهاد میرزا با وجود عز جاه و کثرت خول و مناعت جانب و قول مطاع و عیش رفیه که داعی تن آسانی و جالب عطلت و نزاع بطالت است لحظهٔ از اقتناء علوم و الکتساب آداب و تتبع سیر و نقد و ترتیب و جمع تالیف خود را معاف نتواند داشت همیشه قلمش در کار رقم سوده است و بنانش از بار قلم فرسوده اکنون کار بجائی رسیده که براعت ادب چون شرافت نسب او را مسلم است و در کار سیف و قلم بر همگان مقدم جمع الفخرین و الکسب الفضیلتین ❊ ان السری اذا سری فبنفسه ❊ و ابن السری اذا سری اسریهما ❊ اجتنب المعارف و اکتسب المعارف فانقض منها المفعول و ابرم منها المحلول حتی سار ذکره و ارج الارجاء نشره سبق الاقران و فاق افراد الزمان فی ام و اب و نفس و حسب و فضل و ادب لم یترک شیئا فی العلم الا سلکه و لا مقصدا فی الفضل الا استیدر که از آنجمله بخند خاطر مبارکش بوضع کتابی در علم جغرافیا که مدتها طریقی متروک و منهجی غیر مسلوک بود یافت و در اندک زمانی بعبارتی وجیز و ترتیبی لایق از لغت انگلیسی بفارسی نقل فرمود تا آیندگان جلوه این حسناء و نشوه این صهباء دریابند و از نسیم این سید و ستایش این دریای نصیب تمام شنوند و من رای من السیف اثره فقد رای اکثره و نسئل الله تعالی ان یفتح له ابواب الخیر و یقیه عین الکمال

کرده و ضمیر منیر و کرمه انه ولی الاحسان و علیه التکلان

هو الله

تعالی شانه العزیز

شد شکسته جام ما از جام جم

۱۳۲۱

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الارض قرارا و جعل خلالها انهارا و جعل رواسی و جعل بین البحرین حاجزا و الصلوة و السلام علی سید محمد صلی الله علیه و آله کنا عن احصاء فضائلهم عاجزا و بعد چنین گوید بنده حقیر فقیر قلیل الحظ کثیر الجهد فرهاد بن ولیعهد طاب الله ثراه که در ایام توقف خطه فارس که از جانب سنی الجوانب پادشاه فردوس جایگاه مروج دین پیغمبر تازی محمد شاه غازی که بآن فرز بوم مامور بودم کتاب جغرافیای قدیمی بدست افتاد و تفصیل کم و کیف بحار را از آن نسخه در رساله دیگر بپارسی نقل کرده گوهر ثمین نام نهادم و آن نسخه بجهة قدمت زمان اعتباری چندان نداشت بیت پس از آن گفتها چون بود ناصواب ❊ بسوزان بآتش بشویان بآب ❊ و همواره در خاطر خطور میکرد که اگر کتاب جغرافیای صحیحی بدست افتد شاید تلافی مافات شده و شاهد مقصود بجلوه ظهور در آید پس از مدتی کتابی در جغرافیا قلیل الحجم کثیر الفواید از تالیفات مورخ دانا ولیم پینک در لغت انگلیسی تحصیل شد که هم بجغرافیا شامل و هم مختصری از تاریخ بعضی ولایات پس از ذکر ولایات حکایت میکرد و راوی خصلتین بود و حاوی رتبتین ترجمه آن کتاب را اقرب بصواب دیدم و دلی داغدار و خسته و دل شکسته شاهد مقصود مدتهای مدید در نقاب بود و در پرده حجاب بیت سالها دل طلب جام جم از ما میکرد ❊ آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد ❊ تا شبی پیر خردم خطاب کرد و گفت ❊ و للدهر تارات تمر علی الفتی ❊ نعیم و بوس صحة و سقام ❊ در مقام پند کلمات چند بر زبان راند که از گذشته دل افکار نباید بود و از آینده امیدوار نباید شد قلم تدبیر در رقم تقدیر خطا کند باید رضا بالقضا داد تا خط چه عطا کند تا کی غم باید خورد و رنج باید برد پس همان بهتر بالفت کتاب از کلفت اصحاب رهائی جست نعم الصحیفة و العلم المقبل بیت احتراز چرخ بر ازاری و پاشی بورق ❊ گوهر از بحر برون آری و ریزی بکنار ❊ کقمس از لی الدهر علی حکمه من شامخ عال الی خفض ابکانی الدهر و یا ربما اضحکنی الدهر بما یرضی ❊ درین زمان متاع هنر فاسد است و بازار دانش کاسد دکان معرفت مهدوم است و مشتری کالای فضیلت معدوم ان الادب قد سقط نجمه و طاش سهمه بناؤه قد هوی و شارف الدروس و غرسه قد ذوی و اشفی علی الیبوس ارباب

منظور دیده اصحاب علم و سیر مردود و بر کاه

کسی فرضا اسپی بمیدان تازد و گوئی در خم چوگان اندازد چون بر خلاف ابنای زمان و انشای جهان است علوم قوم است و ملول اوم
فقد تملک اعدائی کثیر و شقتی ❊ بعید و اشیاعی لدیک قلیل ❊ این جوابم پسند نداشت به تسلی زبان کشاد و بنرمی سرود آئینسا که زجو
حاجة و وسیلة ❊ لدیک و قد تحظی لدیک الوسایل ❊ ولا رحبت ذا حاجة عنک علة ❊ ولا عاق خیرا عاجلا منک آجل ❊ و نذکر
و ذا اشدوا الله پسنا ❊ علی الدهر لم تدنب الیها الغوایل ❊ یک چند محارست ثغر و عسکر بود اکنون ممارست سفر و دفتر است بیکجهت صفایح
سیف بکار بود این زمان صحایف سود در کار است وقتی ملاعب اسنه باید شد و گاهی مراقب کتاب و سنه ایامی برفع خصومت در مسند حکومت
باید نشست و هنگامی باید در خلوت بروی آشنا و بیگانه بست حاصل مسند و دیوان آسایش عباد و آرامش بلاد و نفع خلوت و ایوان
افاده معرفت است و افاضه مکرمت که در هر دو حالت اعدا را ثبور است و اوداء را حبور بدکیشان تیره روز و خیراندیشان خجسته فیروز
کمال آموختن به از مال اندوختن اعتصام به ادب به از اکتساب نشب تجدید کتاب به از تنضید ثیاب اگر از انت گنج دست تهی است ولی از زینت روز
فرهی وبهی ❊ اذا افتخر الابطال یوما بسیفهم ❊ و عدوه مما یکسب المجد والکرم ❊ کفی قلم الکتاب فخرا و رفعة ❊ مدی الدهر ان الله اقسم بالقلم
خزینه مال را مخافت است و خسران خزینه کمال را چه آفت است و زیان زر و سیم را ضرر و بیم است نقد معرفت و دانش را چه نقصان
و کاهش است اگر او باد رفته اینکه از باد نرفته چون جواب مقرون بصواب نداشتم جز اطاعت چاره ندیده با این حالت کثیر الملالت از تاکید
آن نصایح به تسوید این صفایح پرداخته رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی بفضیلت حضرت استاد حشره
الله مع اجداده الغر الامجاد اتودع فی الطرس الرقیق ما فی القلب الحریق ام تدرج نارا من النصب فی شبر من القصب ام تحکی سواد المداد عن سویداء
الفواد ام تحیب بالاصابع ما یکتم فی الاضالع کلا و قد کلت الالسن و عیت الخواطر و بلغت القلوب الحناجر ع تا چند حکایت از جهان بایدکرد
جری قلم القضاء بما یکون فسیان التحرک و السکون اکنون بمطلب گرائیم و از مقصد و مقصود سرائیم مخفی نماند که ترجمه هر
لغتی بلغتی دیگر چنانچه باید و شاید نیکو نمی افتد چرا که در هر لغتی و زبانی چندین کنایه و استعاره است که ترجمه او در لغت دیگر آن فایده و معنی
نه بخشد و درین ترجمه اولا بر ترتیب و نظمی که مصنف قرار کتاب را داده است تاسی کرده و مهما امکن مراعات از ترجمه عبارات آن کتاب نموده
اگر عبارات این کتاب از حلیه جمال عاری باشد و طبع ابنای دهر موافق نیفتد معذور دارند که غرض ازین کتاب بیان مطلب و خبرات
نه اظهار فضل و هنر ثانیا در اخر هر باب بعضی تفاصیل از ولایات و سلاطین که در آن باب گذشته و مصنف همان اسم فقط را
ذکر کرده این بنده از کتب دیگر مثل کتاب تریژری آف نالیج یعنی مخزن العلوم و کتاب جیاگرفیکل دکشناری
یعنی لغت البلاد و لغت هیندن و چند نسخه دیگر استنباط و استخراج کرده با خر آن باب افزوده است ولی همه جا بلفظ
تنبیه بیان میسازد و از ان پس هیچ جا تا آخر آن باب بطی مصنف ندارد پس از انکه شرح اسامی و مشکلات آن باب تمام بعمل آمد
بباب دیگر شروع کرده باز بترجمه کتاب میپردازد و همچنین در آخر باب دیگر نیز اگر شرحی لازم آید باز بلفظ تنبیه بیان کرده بباب دیگر شروع
میکند و تا آخر کتاب این قاعده ملاحظه شده است و هر گاه بعضی جا تفسیر مطلبی لازم باشد در همان فقره بلفظ مترجم گوید حل آن مشکل
و کشف آن معضل کرده بیان میسازد دیگر انکه هر لغتی که با کاف فارسی است دو سرکش با و گذاشته میشود تا امتیازی از کاف عربی
حاصل کند دیگر انکه اولا و ابتداء همه اسامی را بطور تلفظ انگلیسی بیان میکند و هر گاه در عربی و فارسی ان لفظ نظیر داشته باشد
پس ان لفظ مشهور را پس از و همه جا ذکر میکند و اگر آن لفظ در فارسی یا عربی دلالتی و نظیر نداشته لابد همان لفظ را ذکر خواهد کرد
چنانچه در همه جای کتاب مصنف جیاگرفی میگارد چون اصطلاح ما جغرافیاست و از جغرافیا همان معنی جیاگرفی حاصل میشود لهذا
لفظ جغرافیا همه جا ذکر خواهیم ساخت و همچنین مصنف کانس تن تینپل منویسد و در کتب ما قسطنطنیه ضبط است چون غرض از ترجمه کردن
بفارسی تسهیل بیان و مطلب است لهذا همه جا قسطنطنیه بیان خواهیم نمود ولی بعضی الفاظ که در عربی و فارسی نظیر ندارد مثل پنین شلا و هر فوز

که بعد ازین ذکر خواهد شد ناچار پنین شلاو و هر فوز را ایراد خواهیم کرد و قس علی هذا امثاله و این مطلب نیز معلوم باشد که اکثر الفاظ
و اسامی را اهل یوروپ چنان تلفظ مینمایند که نوشتن و گفتن آن بفارسی زبانان نهایت صعوبت دارد و اگر در ضبط بعضی الفاظ
کما ینبغی از عهده بر نیامده معذور است دیگر انکه بعضی اسامی و الفاظ که آخر او الف ممدوده است هر کدام که ماقبل او یاء مثناة
تحتانی است تلفظ او مثل هاء مختفی است که ماقبل او یا باشد چون معاویه و ماویه و دیه و ریه و در فارسی چون سایه و پایه لهذا
در کتابت ان الفاظ را با هاء مختفی ثبت کرد و هر کدام که ماقبل او یاء مثناة تحتانی نیست او را با الف ممدوده معین ساخت
دیگر انکه حکمای انگلیس ارتفاع عرض و طول همه جبال و بقاع را بفوت مشخص کرده اند و فوت در لغت ایشان بمعنی پاست که جمع او
برغیر قیاس فیت می اید و اگر مترجمین غافل ازین معنی شده ترجمه این لفظ را بمعنی حقیقی او که پاست بیان میکنند و این
تفاوت کلی با اصل مقصود دارد چرا که هر فوت را ایشان بدوازده اینچ تقسیم کرده اند و هر اینچ مقدار سه شعیره است
که بطول بیکدیگر ملصق باشد و هیچ پای انسان مستوی الخلقه بقدر دوازده اینچ نیست بلکه یک اینچ و دو اینچ باختلاف اشخاص
تفاوت دارد درینصورت اگر گفته شود مثلا ارتفاع فلان کوه صد پاست قطعا چندین پا با اصل تقسیم و تشخیص ایشان اختلاف
حاصل خواهد کرد پس ناچار هر جا که ذکر شده است بهمان لفظ فوت بیان خواهیم کرد چنانچه ارتفاع اعظم جبال را بیست و هفت
هزار فوت معین کرده اند هر گاه بیست و هفت هزار پا ترجمه شود صریحا تعیین آن ارتفاع بحسب واقع بیان نشده و همه مترجمین ازین
فقره غفلت کرده همه جا به پا تشخیص میدهند دیگر انکه مصنف همه جا تعیین سنین تواریخ را بسال شمسی مسیحی ذکر میکند و ما هر جا که
سال شمسی مسیحی ذکر میشود سال هجری را نیز با او مطابق ساخته بیان میکنیم که برای ناظرین کتاب ضبط تواریخ و وقایع سهل و اسان
باشد شعر بناهای آباد گردد خراب ❊ ز باران و ز تابش آفتاب ❊ پی افکندم از نظم کاخی بلند ❊ که از باد و باران نیابد گزند
بگویم سخنهای ناگفته باز ❊ بماند ز من سالیان دراز ❊ بیکصد و چهل باب و یک خاتمه مقرر ساخته و به جام جم موسوم نمود تا بر نوع خصه
دارد احوال بر و دریا باب اول در بیان بعضی مقدمات بدانکه جیاگرفی یعنی جغرافیا و هستری یعنی تاریخ فایده و نفعشان
از علوم دیگر زیادتر است و از جغرافیا هیاة و تخطیط ارض و از تاریخ احوال سکنه و وقایعی که در زمین اتفاق افتاده معلوم میشود
و این دو علم در حقیقت رفقای بیرنگ و ریا هستند که از یکدیگر مغایرتی ندارند و تحصیل هیچیک ازینها بدون تحصیل دیگری بلا فایده
و بلا ثمر است و تاریخ دنیا عموما بدو قسم بزرگ منقسم شده است یکی انشنت یعنی قدیم و یکی مادرن یعنی جدید و انشنت هستری
یعنی تاریخ قدیم بیان میکند از خلقت دنیا تا زمان زوال دولت روم در مغرب تخمینا چهار صد و هفتاد و شش سال بعد از ولادت
حضرت عیسی که این چهار صد و هفتاد و شش سال بعد از عیسی با چهار هزار و چهار سال قبل از ولادت حضرت عیسی شامل میشود بیکحصر
که چهار هزار و چهار صد و هشتاد سال است و تاریخ این زمان در دولت یونان و روم ضبط بود که اکنون قلیلی از ان تواریخ بدست ما افتاده
و در وقت انهدام دولت روم چندین امور در ایطالیا واقع شد و طوایف بی تربیت گاث و ناتن و وندل غلبه کردند که بکلی اتش
افروخته علوم خاموش و اداب و انسانیت در میان بنی ادم فراموش گردید و مادرن هستری یعنی تاریخ جدید از اول زوال
دولت رومیان است در مغرب تا زمان تالیف کتاب که سنه هزار و هشتصد و پنجاه و چهار مسیحی ۱۸۵۴ مطابق با سنه هزار و دویست و هفتاد هجری است
و بعضی از صاحبان جغرافیا و مورخین زمان متوسطی برای تاریخ قرار داده اند که از عهد کانس تن تین کبیر است که در مائه رابعه بعد از ولادت
حضرت عیسی است تا زمان فتح کانس تن تینپل که سلطان محمد ثانی تخمینا در وسط مائه خامس عشر فتح نمود که وقایع این زمان را صحیح دانسته در
از عهده ضبط بر آمده اند و تاریخ قدیم را نیز بدو شعبه منقسم نموده اند یکی را سکرد هستری گویند یعنی تاریخ مقدس و مبارک و یکی را
پروفین هستری خوانند یعنی تاریخ متنجس و نامبارک و تاریخ مقدس از انجهة گویند که در او ذکر بندگان منصور و مکرم خداوند

سنه ۱۲۷۰

عالمیان و پیغمبران و آثار الهی است که از خلقت دنیا تا چهار هزار و چهار سال است که زمان ولادت حضرت عیسی است و حرمت
و استقلال این تاریخ باقی است از نوشتجات مقدس و احکام الهی در کتابی که او را بایبل خوانند یعنی کتاب مقدس سماوی
و آن کتاب نیز دو قسم منقسم شده یکی را اُلْد تستمنت گویند یعنی وصیت و عهد عتیق که اشاره به تورات است و دیگری را
نیو تستمنت نامند یعنی وصیت و عهد جدید که کنایه از انجیل است و تاریخ منجّس بیان میکند احوال بندگانی را که از ذکر دادگار
عالمیان غافل بوده در ضلالت و گمراهی بودند و این تاریخ مقدس کوتاه تر است به هفده صد سال از خلقت دنیا چه ابتدای
این تاریخ بعد از زمان طوفان است که هفده صد سال بعد از خلقت دنیا اتفاق افتاد و حرمت و استقلال این تاریخ باقی است
از آثار و اخبار ملل و عمارات و دخمه های قدیمه که شامل است از بیست و سه صد سال و تاریخ منجّس نامبارک نیز به سه عصر منقسم شده است
اول را آن نُن نُن تیمس گویند یعنی اوقات مشکوک دوم را فیبولس تیمس نامند یعنی اوقات داستانی و افسانه و بعضی هیرونک
تیمس خوانند یعنی اوقات پهلوانی و بهادری سیم را هستریک تیمس نامند یعنی اوقات تاریخی و اول را اوقات مشکوک از انجهة گویند
که تواریخ و وقایع آن زمان بطور یقین معلوم نیست و آن شامل است به پنج صد سال و ثانی را اوقات داستانی و افسانه یا پهلوانی
از آن خوانند که اخبار آن زمان دلالت دارد بر احوال دلیران و پهلوانان و امورات غریبه و قصه های عجیبه و دمی گادس یعنی
نیم خدایان و آن شامل است از ده صد سال و ثالث را اوقات تاریخی از آن گویند که اخبار آن عصر دلالت دارد بر وقایع و حوادث
که بطور یقین برشته تالیف در آمده است و آن شامل است از هشت صد سال فرست ارا یعنی عصر اول که نامیده شد اوقات
مشکوک که بیان میکند اصل و نژاد اکثری از ملل و طوایف قدیمه مثل طوایف اسیریه و چنان مظنون است که او نخستین سلطنتی در دنیا است و طوایف
اجپت و چنان متصور است که اینها نخستین کسانی بودند که تخم علوم را در زمین زراعت کردند و ملل گریک که اعزاز و احترام اینها بجهة
استحکام قواعد و سایر و بلندی فهم و ذکاء و نیکوئی صنایع در تاریخ ذریه بنی نوع انسان تا بحال نیست باقی است و طوایف فنیشیه
که اول از اینها بحر پیمائی و ملاحی ظاهر شد و از اینها تجارت و معامله رواج گرفت و طوایف ترو جا که شهرت ایشان بجهة صحیفه های حوس عبارت
هومر است که اکثر ملل و شعب قدیمه اصل و نژاد خود شان را که بجهة مرور ازمنه و دهور در پرده ظلمت متواری است از کلمات او استخراج و استنباط
مینمایند سکند ارا یعنی عصر ثانی که اوقات داستانی و افسانه و یا پهلوانی و بهادری است بیان میکند آن علامات غریبه و عجیبه
که بخیال خلق شده یا با قصه و افسانه اختیار یافته است و هر یکی از اینها قصه و افسانه جدائی دارد و علم افسانه و حطه امثال گوجی
میگویند و مراد آن است که از آن حکایات نباید چیزی را باور و تصدیق کرد و از همه ملل و فرقی که در آن زمان در دنیا مشهور و معروف
بوده لایق تذکار و تفکر است همین طایفه یونان است که قواعد نیکو و قوانین پسندیده داشته اند ثرد ارا یعنی عصر ثالث
که اوقات تاریخی است که اعتباری در اخبار و قصص آن زمان هست پس بهتر آن است که راه باریک قصه و افسانه را ترک
کرده بشاه راه اخبار صحیح مورخه داخل شویم و در اینجا ملاحظه میکنیم این قدیم سلطنت اهل اسیریه را که ابتدای آن سلطنت در ظلمت
و تاریکی با معلوم میکردد و باقی هست تا انکه در سنه دُ اُنیپلس با ختیام و زوال میرسد و پس از زوال دولت او سه دولت بعد بر ظاهر
کشت و این دولتها نیز بعد از انقضای مدت دویست سال بضرب شمشیر سیرس حکم واحد یافت سلطنت پرشیه رونق و رواج
تمام گرفت و از سلاطین پرشیه کسانی که در زمان سلطنت خود بیونان حمله آوردند یکی دار یوس است و دیگری زرکسیس است
ولی بزودی و باسانی میسی دُونیه شکست خورده پایمال شدند و دولت الکسندر نیز با آن همه وسعت و عظمت بزودی
بپایان رسید چنانچه در نقشه وسعت ممالک عظیمه او را می بینیم و بقای قلیل او را نیز مشاهده مینمائیم و این سلطنتهای مختلفه که پس از او
بعرصه ظهور آمد از بقایای ممالک او ست که پس از او ملوک طوایف شده هر کسی در ملکی رایت شهریاری برافراخت مثل

اجپت که طالمیس در انجا حکمران شدند و در سیریه طایفه سیلیو سید و در تراشیه طایفه دیگر دم از عصیان زدند و میسی دُونیه
بحالت اول خود رجوع کرد چنانچه در عهد فلیپ بود و تاریخ منجّس و نامبارک بیان میکند احوال ملل مختلفه را که بعد از نوح علیه السلام
بلند آوازه گردیدند و بزرگترین آن ملل این چهار سلطنت و دولت بزرگ است سلاطین اسیریه و سلاطین پرشیه و سلاطین
میسی دُونیه و سلاطین رُوما و سایر ملل دیگر مثل طایفه سیدان و تیر و فریجیه و کرتاج است که با دولت روم زیاد معارضه و مجادله
داشتند تا آخر مغلوب و میان شدند تنبیه الفاظی که در غیاب دیگر شد بعضی تفصیل لازم دارد که بیان میشود بدانکه لفظ
جیاگرفی لفظ یونانی است چه جیا بمعنی ارض است و گرفی بمعنی تخطیط و تحریر است و مخفی نماند که علم جغرافیا را بعضی از فنون ریاضی شمرده اند
و بر حکیم دانا واضح است که او از جمله فنون طبیعی است و موضوع علم جغرافیا کره ارض و ماء است که فی الحقیقه کره واحد محسوب میشوند
و فاید علم جغرافیا اطلاع بر مسالک و ممالک و جزایر و بحور و صحاری و ثغور است که انشاء الله کما ینبغی هر یکی در موضع خود معروض رای
خلان وفا و اخوان صفا خواهد شد کانس تن تین اسم پادشاهی از سلاطین روم است که او را کانس تن تین کبیر گویند و عربان
معرب ساخته قسطنطین خوانند و او اول کسی است از سلاطین روم که اختیار ملت مسیحی کرد کانس تن تی نپل اشاره بشهر
قسطنطنیه است که اکنون با سلامبول شهرت دارد و پُل در لغت لتین بمعنی شهر است که در معنی کانس تن تین پل بوده یعنی
کانس تن تین که از بناهای اوست و بجهة خفت تلفظ کانس تن تی نپل خوانند و سلطان محمد ثانی اشاره بسلطان محمد ثانی بن
سلطان مراد خان ثانی است که در سنه هشتصد و پنجاه و هفت هجری مطابق هزار و چهار صد و پنجاه و سه ۱۴۵۳ مسیحی قسطنطنیه را فتح کرد
و بدین جهة او را فاتح لقب دادند بلدة طیبة تاریخ فتح این شهر است و در نقشه های انگلیسی اکنون نیز اسلامبول را
کانس تن تی نپل مینگارند و پس از این ما هر جا که ذکر شود قسطنطنیه خواهیم نوشت دِمی گادس یعنی نیم خدایان که مجملی از آن
بیان میشود تا ناظرین کتاب از وی بی بهره نمانند بدانکه نیم خدایان اشاره بر ارباب اهل روم و اوثان است که رومیان
داشته اند و هیاکل کواکب و ارباب آسمان و زمین را که خود معتقد بودند از فلزات ساخته یا از سنگ رخام تراشیده
در معابد خود داشتند و برای هر چیزی ربی قرار داده بودند چنانچه زن خوشکلی از سنگ تراشیده او را رب عشق مینامیدند و مرد
مهیبی تراشیده او را رب شجاعت میگفتند و قس علی هذا و اعتقاد ایشان بران بود که در ایام سلف دو نفر خداوند بودند که یکی را
یورانیوس میخواندند و یکی را ترا می گفتند که در حقیقت بمعنی آسمان و زمین است و یورانیوس مرد و ترا زن بود و از این
دو نفر خداوند که باعتقاد متقدمین مالک ممالک تقدیر بودند چند نفر اولاد بوجود آمد یکی از آنها شیانوس است که صاحب دریاست
و یکی تیتان است و دیگری ستورن است و برای متقدمین بعد از زمانی یورانیوس و ترا از این کار کناره گرفته حکومت آسمان را به تیتان
واگذار نمودند و او هم بعد از چندی حکومت را به ستورن داده باین شرط که آنچه اولاد ذکور از و بعمل آید تلف سازد تا اینکه دوباره
حکمرانی باولاد تیتان برسد و ستورن که بحکومت نشست بر حسب قراری و عهدی که کرده بود هر چه اولاد ذکور از و بعمل
می آمد میخورد و او پس زن او از این رفتار متالم گشته بر فرزندان خود که ستورن میخورد ملول و محزون بود و اخر الامر حیله
اندیشید و بعوض اولادش سنگ به ستورن میداد و او هم بی آنکه بفهمد در کمال میل میخورد دو فرزند او ولی که از این حیله
سلامتی یافت جوپیتر بود و او را در غاری در کوه آیدا در جزیره کریت پنهان ساخت و پرورش جوپیتر از شیر بز بود چون بحد
رشد رسید با اهل تی تن که پدر او را محبوس کرده بودند بنای جنگ گذاشت و بر ایشان غلبه نمود پدر خود ستورن را از بند
آنها رها کرد چون ستورن از بند خلاص شد از پسر خود اندیشه داشت و خواست او را ابتدای بدام آورده بهلاکت رساند
جوپیتر ازین معنی اگاهی یافته در مقام انتقام با پدر خود برآمد که برادران سابق او را خورده بود و پدرش را از حکومت آسمان معزول

۱۵۷

ساخت و او را از رتبهٔ خداوندی انداخت و جوپیتر حکومت پدرش را با برادران دیگر تقسیم نمود به نپتیون حکومت دریا را
داد و به پلوطو حکمرانی دوزخ را سپرد و خود جوپیتر همشیرهٔ خود را زن خود ساخت و از آن زن چند اولاد ذکور و اناث
بعمل آمد که مرس و مرکوری و هرکیولیز و ونوس و اپولو و دیانا و باکوس و ولکان باشد که هریکی ازینها بیک صفتی
اختصاص داشتند که تفصیل آن در ذیل مذکور است و چون جوپیتر بهریکی از فرزندان ملکی و شغلی مقرر نمود خود را بعیش و عشرت
مشغول داشت و حرص و شرهٔ او در شهوت بحدی رسید که دست بدخترهای دیگران دراز میکرد و بهر دختری که پاکدامن بود
و تمکین او نمیکرد آنها را باشکال و صور مختلفه متشکل مینمود تا ناچار شده رضا بقضا داده و بدین وسیله همه دختران را تصرف میکرد
و اولاد ذکور و اناث او در نظر متقدمین اعتبار زیادی داشتند و جوپیتر را در معنی رب الارباب میدانستند بالجمله بر این عقاید ضلالت آمیز
باقی بودند تا بعد از ترویج مذهب عیسوی در میان رومیان این عقاید منسوخ شد

یورانیوس	خدای قدیم تر از همه خدایان
ترا	زن یورانیوس است
اوشیانوس	فرزند یورانیوس است
تیتان	فرزند دیگر یورانیوس است
ستورن	فرزند دیگر یورانیوس است
اوپس	زن ستورن است
جوپیتر	فرزند ستورن است که خدای اکبر آسمان گردید
نپتیون	فرزند ستورن است خدای بزرگ دریا است
پلوطو	فرزند ستورن است مالک دوزخ است
جونو	ملکهٔ آسمان دختر ستورن است که زن جوپیتر شد این ربه استقامت و تزویج و تولید و اعتدال و جمال زنان است
مرس	فرزند جوپیتر است رب حرب و جدال است
ونوس	دختر جوپیتر است که از کف و زبد دریا خلق شده و ربهٔ جمال و عشق و دلربائی است
مرکوری	فرزند جوپیتر است که پیک خدایان است و حروف را او اختراع کرده و رب فصاحت و بلاغت است
هرکیولیز	فرزند جوپیتر است که پهلوان متقدمین است
اپولو	فرزند جوپیتر است و رب موسیقی و شعر و علوم است
دیانا	دختر جوپیتر است ربهٔ شکار و صید و پاکدامنی
باکوس	فرزند جوپیتر است رب مستی و می و عیش و لذت است و گویند اختراع شراب نیز از و است
ولکان	فرزند جوپیتر است آنقدر بدشکل و زشت منظر بود که پدرش او را از آسمان راند و او بزمین فرو رفت و در آنجا خدای آتش شد
منروا	دختری است از مغز جوپیتر خلق شده و او ربهٔ هوش و ادراک و ذکاوت است

و جوپیتر را چندین پسر و دختر دیگر نیز هست و سوای این ارباب باز چندین رب داشتند و بهر چیزی رب قایل بوده اند مثل
رب جمادات و رب نباتات و رب جبال و رب صحاری و رب الوان و رب اشجار و رب فواکه و قس علی هذا سبحانه و تعالی
عما یقولون علوا کبیرا و هرکیولیز که پهلوان متقدمین است برای او چندین افسانها ساخته اند گویند که در هجده سالگی شیری که در کوه

نزدیکی منزل او ماوی داشت بضرب مشت کشت و او نیز پس از مردن در سلک خدایان مرتب شد و اکرام خداوندی یافت و برای او
دوازده افسانه یاد می کنند که بیک معنی دوازده خوان گفت چنانچه برای رستم و اسفندیار هفتخوان ذکر می کنند **اول**
کشتن شیر **دوم** هلاک کردن لرنین هیدرا که گفته اند صد سر داشت **سیم** آوردن گوزنی را بحضور پادشاه که شاخ او
از طلا و دست و پای او از برنج بود و در عشرو شدی نظیر نداشت **چهارم** زنده آوردن گراز نری که در نزدیکی آن ولایت همه
خلق از و در عذاب بودند **پنجم** پاک کردن طویلهٔ آجیس که در آنجا سیصد گاو سالهای سال بسته بودند در یکروز **ششم**
کشتن مرغهای گوشت خوار که مملکت از آنها پر شده بود و اطفال را اذیت میکرد در نزدیکی دریاچهٔ استیم فلیس **هفتم** آوردن
خوک نری را که جزیرهٔ کریت را ویران کرده بود **هشتم** غارت کردن رمهٔ والیخی دیومدس که گوشت آدم میخوردند **نهم** آوردن کمربند
ملکهٔ امزونس **دهم** کشتن غول جریون پادشاه گدس و آوردن گله و رعیل او **یازدهم** جمع کردن سیبهای باغستان
اسپردیس **دوازدهم** آوردن سگ سه سر مسمی به سربرس و همچنین چندین حکایات دیگر از و ذکر می کنند که آسمان ها را
یکدقیقه در دوش خود نگاهداشت و او را زندهٔ ابدی دانند و گویند نمرده است و از نظر علی الظاهر غیبت کرده باری تفصیل احوال او
و سایر خدایان در کتب مفصلهٔ رومیان و اهل یوروپ که ترجمه از آن زبان کرده منضبط است هر که خواهد بر آنها رجوع کند
و در اینجا اینقدر کافی است و بدین اسامی اکنون بعضی ستارگان را میخوانند چنانچه زحل را ستورن و مشتری را جوپیتر
و مریخ را مرس و زهره را ونوس و عطارد را مرکوری گویند و من در نصاب انگلیسی برشتهٔ نظم در آورده ام

شعر

تو هفت کوکب سیاره را شناس بنام — سن است مهر و ونوس زهره مرس بهرام
زحل ستورن جوپیتر چه مشتری مون ماه — به مرکوری که بود تیر ختم گشت کلام

اسیریه اسم قدیم بابل زمین و حیره و عراق عرب و توابع است و یکوقتی اهل اسیریه بکل ممالک آسیا حکمران بوده اند
و بعد از این هر جا که ذکر اسیریه شود مراد از آن صفحات است **ایجپت** اسم قدیم مصر و توابع اوست **فی نیشیه**
اسم قدیم ولایتی است در آسیا که در مشرق مدیترینین در کنار دریا واقع است **تروجا** اسم قدیم ترای است که اکنون
هیچ آثاری از و باقی نیست و ذکر او پس از این خواهد آمد انشاء الله **گریک** یعنی اهل یونان و گریس مملکت یونان است و این
مملکت را در اسامی قدیمه گریشیه خوانند **هومر** که او را اومیر نیز گویند در زمان خود که نهصد و هفت سال قبل از حضرت عیسی در یونان
کمال شهرت را داشت که دانای آن عصر محسوب بود و اشعار نیکو در زبان یونانی دارد که او را شاعر و حکیم یونان میشمارند و گویند مردم
از بسکه او را دوست میداشتند خود را فدای قبر او می ساختند و قبر او را زیارتگاه قرار دادند و اعتقاد اهل یونان بر آن بود که او از غیب
ملهم می شده در زمان ولادت او اختلاف کثیر در میان مورخین است و العلم عند الله و در روضة الصفا در ضمن حکمای یونان در مجلد
اول اومیرس شاعر ذکر کرده است که در یونان منزلتی تمام داشته چنانچه امرء القیس در میان عرب گویا همین هومر باشد **سردانا پالس**
پادشاه آخر اسیریه و بابیلون است از سلسلهٔ بلس که در کتب مقدسه بلس باسم نمرود خوانده شده است و او پادشاهی قاهر
و ظالم بود و اربسس لشکر بر سر نی نوه کشید و سردانا پالس تاب مقاومت نیاورده رعیت و لشکری نیز بر او شوریدند و او در
نی نوه متحصن گشت و در عمارت خود هیزم فراوانی جمع نمود که تل هیزمی شد عیال و اطفال و حرم و خواجگان خود را در جائی باز
داشته بیخبر از همه جمیع جواهرات و لآلی و طلا و نقره و اساس پادشاهی و اثاث البیت خود را که از چندین قرون جمع شده بود
در میان هیزم ریخته آن عمارت را با همه عیال و کنیزان و متعلقان خود آتش زد و خود هم در شعلهٔ آتش سوخته جهان را وداع کرد و این واقعه

هشتصد و بیست سال قبل از ولادت حضرت عیسی اتفاق افتاده است و در تواریخ دنیا هیچکس ضبط نکرده است که مالی در دو سال
زیادتر از دولت سردانپالس بآتش سوخته باشد و آنچه که بقیاس و تخمین در آورده اند و در شنیدن ضبط کرده اند اموال
سوخته قیمه یکهزار هزار هزار و چهار صد هزار هزار تومان بوده است که یکهزار و چهار صد ملیان تومان میشود که هر ملیانی دو کرور است
و هر تومانی در انگلیسی دو تومان و دو ریال رواج ایران است و شهر نینوه همان شهر نینوا است که شهر بسیار بزرگی بوده که اکنون
خرابهای او در نزدیکی شهر موصل آشکار است و در سال هزار و دویست و شصت هجری در آن خرابها در زیر زمین عمارتی جسته اند که از
خاک انباشته شده بود که اشکال و صور غریبه داشته که در سنگهای عظیم الجثه تراشیده بودند از آنجمله شکل گاو بال دار
و عقاب آدمی پیکر و چندین قسم آلات شکار و جنگ بوده که اکنون هیچیک مستعمل نیست و چنین می پندارند که این عقاب
آدمی پیکر مثال یکی از خدایان آن زمان بوده است و آن سنگها را بریده برای تماشاخانه پاریس و لندن برده اند و در آنجا سنگها
بیکدیگر وصل کرده اند و قال صاحب مراصد الاطلاع نینوی بالکسر ثم السکون و فتح النون و الواو بوزن طیطوی
قریة یونس بن متی علیه السلام و الموصل یقابلها من الجانب الشرقی و بسواد الکوفه ناحیة یقال لها نینوی منها کربلا التی قتل فیها
الحسین علیه السلام مترجم گوید چون ذکر ملیان و کرور گذشت و پس از این نیز از ملیان و کرور ذکری خواهد شد پس بهتر آن است
که در اینجا بتفصیل اسامی مراتب اعداد بپردازد که ملاحظه کنندگان را بصیرتی حاصل گردد بدانکه در مراتب اعداد رقم مرتبه ششم
اگر بعدد پنج برسد که پانصد هزار باشد او را در اصطلاح اروپا کرور گویند و رقم مرتبه هفتم که یکهزار هزار است او را ملیان نامند
که هر ملیانی دو کرور است و هر چه بالاتر رود تحدید او و تعیین حساب در بادی نظر مشکل است پس برای هر مرتبه اسمی قرار داده اند
که بسهولت تعیین و تمییز مراتب معلوم و مفهوم گردد چنانچه رقم هشتم ده ملیان و رقم نهم صد ملیان و رقم دهم هزار ملیان
و رقم یازدهم ده هزار ملیان و رقم دوازدهم صد هزار ملیان و رقم سیزدهم را که هزار هزار ملیان است ایلیان خوانند و شش رقم دیگر
بر او افزوده رقم نوزدهم که هزار هزار ایلیان است ترلیان گویند و شش رقم دیگر که بیفزایند رقم بیست و پنجم را که هزار هزار ترلیان است
کوادرلیان نامند و همچنین شش رقم دیگر افزوده رقم سی و یکم که هزار هزار کوادرلیان است کوینترلیان شمارند و همچنین شش رقم
دیگر اضافه کرده رقم سی و هفتم که هزار هزار کوینترلیان است سکستلیان دانند و هر گاه شش رقم دیگر افزوده شود
رقم چهل و سه که هزار هزار سکستلیان است سپتلیان نامند فلله الحمد حمداً ان عد لم یحص و ان وضع لم یتسع له شیئی
سیرس پادشاه بزرگی از سلاطین ایران است و او پسر کمبیسیس و اسم مادرش مندین است که در سنه پانصد و شصت ۵۶۰ قبل از مسیح
بتخت سلطنت ایران جلوس کرد و در عهد سلطنت خود بممالک شرقی آسیا لشکر کشید و آن صفحات را مسخر ساخت و پس از آن با کراسس
پادشاه لیدیه محاربه کرده غالب آمد و پس از تسخیر آنجا بجانب ممالک اسیریه نهضت نمود و شهر بابیلون که بابل باشد محاصره
کرد و بعد از دو سال محاصره بجهة خشکانیدن نهرهای فرات که از میان شهر میگذشت و شهر بابل را احاطه داشت و نهرهای مزبور را
بخندقی که دور قلعه کنده بود باز گردد و با سپاه خود از آن نهرهای خشکیده شبانه در حالتی که اهل شهر مشغول عیش و عشرت عید بزرگ
خودشان بودند حرکت کرده بشهر در آمد و اهل شهر همگی مست و لایعقل افتاده بودند و پاسبانان ارک نیز مست بودند که لشکریان سیرس
بی منازع داخل ارک شده پادشاه را با اتباع او بقتل رسانیدند و این فتح در سال پانصد و سی و هشت ۵۳۸ قبل از مسیح واقع شد
و سیرس پس از این فتح همه ممالک آسیا را در تحت فرمان آورد و در آخر بجنگ تامیرس ملکه مسجتی که یکی از طوایف سیتیه است
روانه گردید و از طرفین جنگ عظیمی اتفاق افتاد و سیرس شکست خورده گرفتار گشت و آن ملکه بقصاص پسر خود که در جنگ قبل از این
بدست لشکریان سیرس کشته شده بود به سیرس غیظ کرده خودش سر او را برید بطشتی پر از خون انداخت گفت بمیدانم از خون خوردن سیر نشوی

۱۲۶

واین حکایت پانصد و سی ۵۳۰ سال قبل از ولادت حضرت مسیح اتفاق افتاده است و از بعضی از اهل یوروپ استماع شده است که سیرس همان
کیخسرو است ولی کشته شدن او و با غایب شدن او که در شاهنامه و تواریخ دیگر مذکور است منافات کلی دارد البته این روایت اقرب بصدق
و حقیقت است و در تاریخ دیگر که تریژری آف هستری میگویند یعنی مخزن التواریخ هیچ این کیفیت را ذکر نکرده و نوشته است
که سیرس در پانصد و بیست و نه ۵۲۹ قبل از عیسی وفات کرد و پسر او کمبیسیس پس از او بتخت جلوس نمود و اختراع جنگ با شمشیر و گرز از او است
چه قبل از او بیشتر با تیر و کمان جنگ میکردند و پس از سیرس کمبیسیس پسر او پادشاه شد و او پادشاه قاهر قادر هنرمند بود چنانچه در اوایل
سلطنت خود در پانصد و بیست و شش ۵۲۶ سال قبل از عیسی لشکر بمصر کشید تیر و سنیرس و مصر را مسخر نموده کل آن سامان را خراب کرد و
آتش زد که مصداق این شعر متنبی بود شعر للسبی ما نکحوا و للاسر ما ولدوا و للنار ما زرعوا و للنهب ما جمعوا و پسمتیکوس پادشاه مصر که
از فراعنه بود بدست او کشته شد و سلسله فراعنه که یکهزار و ششصد و شصت و سه ۱۶۶۳ سال بود در مصر بسلطنت قیام داشتند
پس از کشته شدن آن پادشاه بزوال رسید و کمبیسیس پنجاه هزار سوار از راه بیابان بجهة خراب کردن کنیسه جوپیتر آمون فرستاد
ولی همه آن لشکر در بیابان کویر از بی آبی و گرسنگی و گرما تلف شدند و سفر کمبیسیس دو سال فرو نکشید تا بایران مراجعت نمود و دولت او
چندان دوامی نداشت چون خورشید درخشید ولی دولت مستعجل بود و از آن زمان مملکت مصر بتصرف سلاطین ایران در آمد چنانچه
گاهی اطاعت داشتند و باج میفرستادند و گاهی که در سلطنت ایران فتوری حاصل میشد بهوای خودسری افتاده تیغ
خلاف از غلاف میکشیدند بر این منوال یکصد و نود و سه ۱۹۳ سال طول کشید تا اسکندر کبیر مصر را قهراً و قسراً بحیطه ضبط در آورد
و از ایشان هر که در آن مملکت بود بقتل رسانید و از آن پس سلاطین ایران بهیچوجه در امور مصر مداخله نداشتند تا در دولت
قوی شوکت اسلام بتصرف اسلامیان در آمد چنانچه در باب یکصد و یازدهم مختصری در باب وقایع مصر انشاء الله ذکر
خواهد شد و کنیسه جوپیتر آمون نیز انشاء الله در باب یکصد و شانزدهم بیان خواهد گشت لیدیه مملکت معروفی در
آسیای صغیر است و گویند اول از اهالی آن ولایت سکه زدن بطلا و نقره اختراع شد و شهرت یافته است و آن ولایت را اکنون
آیدین ایلی گویند و پایتخت این ولایت سمیرنا است که بازمیر شهرت دارد مسجتی اسم طایفه ایست
پرشیه یعنی ایران و در انگلیسی با شین معجمه و در فرانسه با سین مهمله تلفظ میشود و در حقیقت تصحیف و تحریف لفظ پارس است
و پس از این هر جا که پرشیه ذکر شود ما بلفظ ایران ذکر خواهیم کرد داریوس یعنی دارا که از سلاطین ایران است و آنچه در
تواریخ اهل اروپا ضبط شده سه داریوس بوده که هر سه در ایران سلطنت کرده اند و ما مختصری از احوال آن سلاطین نامدار چنانچه
از هر خرمنی خوشه بدست آورده ایم در اینجا بیان می کنیم داریوس اول پسر هیستاسپس است که با شش
نفر از امراء متحد شده بپادشاه عجم سمردیس خروج کردند و پادشاه تاب مقاومت نیاورده فرار کرد و داریوس از هنر دانی
و خوش هیکلی پانصد و بیست ۵۲۰ سال قبل از عیسی تاج و تخت را مالک شد و شهر بابل را مسخر نموده برج و باره شهر را بکلی خراب نمود
و ممالک شرقی را تا تار و دو خانه اندس مفتوح ساخت و در ایام سلطنت خود با سیصد هزار سوار و پیاده از خشکی و ششصد کشتی
جنگی از دریا بجانب یونان و پلوپونیسس و در صحرای ماراتون بسر کردگی میلتیه دس از ده هزار نفر از اهل آتنس شکست
فاحش خورده بجانب ایران برگشت غنایم بیشمار از معسکر آن شهریار بدست یونانیان افتاد و در شنیدن چنین نوشته
که جنگ ماراتون از وقایع عجیبه است که در تواریخ دنیای قدیم ثبت است که ده هزار نفر لشکر یونان با پانصد هزار لشکر ایران جنگ
داد و سه نفر از سرداران لشکر ایران میلتیه دس و ارس تی دس و تمیس تاکلس در این معرکه با دویست هزار نفر دیگر عرضه
تیغ آبدار شدند و بقیه لشکر و من تجابر آسه فقدریج فرار کرده بکشتیها سوار شده بجانب آسیا روان شدند و این جنگ

در بیست و هشتم سپتمبر که مطابق با پنجم میزان است چهارصد و نود سال قبل از عیسی علیه السلام اتفاق افتاد و پس از معرکه یونانیان در میان کشتکان هیپیاس را که محرک این فتنه بود یافتند و بعقوبت تمام او را هلاک نمودند القصه داریوش اول در سن شصت و شش سالکی در سنه ۴۸۵ چهارصد و هشتاد و پنج قبل از عیسی وفات یافت و پس از او زرکسیس پسر دوم داریوش اول که از پادشاهان عظیم الشان ایرانست بتخت پادشاهی جلوس کرد که او را یونانیان آرتکسرسیس لانجی منوس میخوانند یعنی اردشیر دراز دست و در تواریخ عجم بهمن پسر اسفندیار ملقب باردشیر دراز دست آمده و در ایام سلطنت خود مصر را ثانیا متصرف شده بر ممالک خود ضمیمه ساخت و بجانب آتن با لشکر کشید در بهار سنه ۴۸۰ چهارصد و هشتاد سال قبل از عیسی بتلافی خسران پدر داخل مملکت یونان شد و از بوغاز هلسپونت که بعد ازین تفصیل او ذکر خواهد شد جسر بسته عبور نمود و همه همراهان او دران سفر از سواره و پیاده و زنان و خواجگان و عیال و اطفال و لشکریان تخمینا بقدر پنج ملیان و دویست هشتاد و سه هزار و دویست و بیست نفر بشماره و حساب در آورده اند و این جمع کثیر و جم غفیر که صحرا و کوه از کثرت انها بستوه بود در ترموپیلی با سیصد نفر از اهل اسپرتن که در زیر حکم لیونیدس پادشاه انجماعت بود عاجز شدند و ان شجاعان خونخوار تیغ جلادت آخته لشکر را از عبور ممانعت کردند و پادشاه ایران ازین واقعه بحیرت افتاد که چگونه این عدد قلیل برین لشکر کثیر حمله آورده از در مدافعه در آمده و مانع از حرکت شده اند بعضی از لشکریان حکم فرمود که انها را زنده باید بحضور بیاورید و سه روز جنگ از طرفین اتفاق افتاد و اکثر مردمان دلیر او کشته شدند و دلیران اسپرتن باز در مقام منع و خودداری هستوار شدند برآمد ولی جمعی از اهل تراکینیه با ایرانیان ساخته لشکر ایران را بیخبر از انها از طرق خفیه بکوهستان بردند و اهل اسپرتن ازین غدر غافل بودند که لشکر ایران غفلة بر سر دلیران اسپرتن ریخته همه را بالقتل آوردند و جنگ ترموپلی آغاز نحوست طالع زرکسیس بود و هرچه از انجا پیشتر میرفت بمخاطره می افتاد تا کشتیهای او را در آرتمیزیوم و سلمیس غرق کردند و بالک ملیان لشکر جرار و دلاوران نامدار از مقابله و مقاتله اشخاصی که در دریا با او جدال داشتند بمقام عجز برآمدند ناچار از کمی آذوقه و گرانی اردو مراجعت کرد و بلشکریان او خسارت زیاد رسید راهی را که در چند ماه طی کرده بود با چنین لشکر بیکران در یکماه طی کرده بپایتخت ایران وارد شد چون بفجور مایل بود و بزنان و دختران مردم دست درازی میکرد و آخر الامر رعیت بر او شوریدند در خوابگاه ارتبنس خواجه که بزرگ خواجگان و بزرگ مستحفظین بود او را بالقتل رسانید و مدت پادشاهی او بیست و یکسال بود و این واقعه در سنه ۴۶۵ چهارصد و شصت و پنج قبل از عیسی اتفاق افتاد و سلاطین ایران را هیچوقت از یونان زمین بهره حاصل نشده همیشه با لشکر بیکران بحرکت در آمده و از شرذمه قلیل شکست خورده مراجعت کرده اند و پس از او زرکسیس ثانی پادشاه شده بعد از چهل و پنج روز کشته شد و پس از او ساگدیانس برادر او جلوس کرد و پس از شش ماه او نیز کشته شد و پس از او ارتکسرسیس اول پسر زرکسیس جالس سریر شهریاری شد و ارتبنس قاتل پدر را بدست آورده باشد عقوبات بهلاکت رسانید و در هیدن نوشته که قاتل زرکسیس مثریداطس خواجه است که بزرگ خواجگان بوده ولی در چند کتاب دیگر ارتبنس نوشته اند و در هیدن نوشته که قاتل زرکسیس را در صندوقی گذاشته که دست و پا و کله او از صندوق بیرون بود و عسل بر دست و پای و کله او مالیده در برابر آفتاب نگاه داشتند و زنبور و حشرات الارض بر او جمع شده او را نیش میزدند و بدن او را در میان صندوق مجروح ساخته کرم از ان زخمها متکون شده بدن او را میخوردند و بجهة اینکه بزودی تلف نشود هر روز غذای خوب باو میخوراندند و اگر در خوردن غذا تکاهل میکرد با درفش که بچشم او فرو میبردند ناچار شده غذا میخورد و باین عقوبت مدتی گرفتار و عبرة للناظرین بود تا تلف شد و ارتکسرسیس در ایام سلطنت خود به بکتریه لشکر

کشید آن سامان را مسخر کرد و مصر را دوباره مفتوح نمود و پس از سی و نه سال سلطنت در سنه ۴۲۵ چهارصد و بیست و پنج سال قبل از عیسی وفات کرد و پس از او داریوش دوم پسر ارتکسرسیس لوای شهریاری برافراخت و خواهر خود پریستیس را بعقد نکاح خود در آورد و در سنه ۴۰۴ چهارصد و چهار قبل از عیسی وفات کرد و پس از او ارتکسرسیس دوم تاج شاهنشاهی بر سر گذاشت و او را منی مون لقب داده اند یعنی   و او کمال اطاعت از مادر خود پریستیس داشت و امور ملکی را بصوابدید او فیصل میداد و سیرس برادر او که بحکومت آسیای صغیر مامور بود از سواحل دریا ده هزار نفر و از اهل یونان سیزده هزار لشکر فراهم آورده علم مخالفت برافراشت و ارتکسرسیس از شنیدن این خبر چون دیگ بر خود جوشیده با نهصد هزار نفر لشکر بدفع برادر و تنبیه سرکشان روانه شد در کونکسا میان دو برادر تلاقی فریقین شده ان ده هزار نفر که از سواحل دریا برا و جمع شده بودند همگی معرض تلف در آمده و سیرس نیز کشته شد و از یونانیان جمعی تلف شده و بقیه بهزیمت جان از ان معرکه خلاص کردند و ارتکسرسیس مظفر و منصور بدار الملک خود برگشت و دو نفر از دخترهای خود را بعقد ازدواج خود در آورده و پسر ارشد خود را داریوش لقب داد و ان پسر با امرا و لشکریان ساخته بر پدر خود خروج کرد ولی ازین حرکت قبیح صرفه نبرد و ارتکسرسیس از غم و غصه در سن ۹۴ نود و چهار سالگی در سنه ۳۵۸ سیصد و پنجاه و هشت قبل از عیسی جهان را وداع کرد نوشته اند که او یکصد و پنجاه نفر اولاد و سیصد و پنجاه نفر کنیز داشت و پس از او ارتکسرسیس سیم که به اوکس ملقب بود یعنی   و بعضی لقب داریوش دوم را اوکس نوشته اند بر سریر جهانداری عروج کرد و او پادشاهی قهار و خونخوار بود و هشتاد نفر از برادران و اقربای خود را بالقتل آورد و در ایام سلطنت خود مصر را که در وقت پدرش سر از اطاعت باز زده بودند و شهر سیدان را در سنه ۳۵۱ سیصد و پنجاه و یک قبل از عیسی خراب کرد و آتش زد و سیبریه را تاراج نمود و در کشتن بزرگ و کوچک و ادنی و اعلی هیچ فرق نمیگذاشت و در سنه ۳۴۶ سیصد و چهل و شش در میان طعام طبیبش او را زهر داد و در تاریخ دیگر مسطور است وزیر او باگس که یکی از اهل مصر بود او را بسموم ساخته گوشت او را بگربه ها داده و از استخوانهای آن پادشاه دسته شمشیر ساخت و عداوت باطنی وزیر با پادشاه از جهة مذهب بود که در تسخیر مصر از هم کیشان او جمعی معرض قتل و هلاکت رسیده بودند و در تاریخ دیگر مدت سلطنت ارتکسرسیس سیم را مدت بیست و سه سال نوشته اند و این با نظم و ترتیبی که ما از کتاب چند بدست آورده تالیف کرده ایم با کتب دیگر منافات کلی دارد و در تواریخ آن زمان اختلاف کثیر است و مالازمه جهد را بعمل آورده اگر خطائی رفته بچشم اغماض نگرند و پس از او داریوش سیم پسر ارسیس باعانت باگس وزیر که با او قرابت داشت دارا که معاصر الکسندر است که در تواریخ ایران دارا و اسکندر ضبط کرده اند تاج جهانداری بر سر گذاشت و این داریوش بجنگ اسکندر لشکر کشید با ششصد هزار نفر بحرکت در آمد شعر که گفتی زمین برنتابد همی ٭ فلک راه رفتن نیابد همی ٭ سپه را میان و کرانه نبود ٭ همان بخت دارا جوانه نبود ٭ و شهرت مکنت و دولت لشکر و عسکر او زیادتر از شهرت جلادت ایشان بود و آنچه که در معسکر او خاصه اساس سلطنت بوده از ینقرار است طباخ دویست و هشتاد و هفت نفر سفره چی بیست و نه نفر ساقی هشتاد و هفت نفر مجمره دار و عود سوز چهل نفر و اشخاصی که انواع ریاحین و گلها چیده در ظروف در مجلس طعام در سر خوان حاضر میساختند شصت و شش نفر با جمله با آن لشکر گران از اهل مسی دونیه شکست فاحش خورده فرار کرد و لشکریان اسکندر اموال و اسباب چنان معسکری را که گران تا گران بود بغارت بردند داریوش شکسته کمان و گسسته کمند بجانب مدینه آمد و در انجا بسس که یکی از امرا بود او را بالقتل رسانید و جسد او را مجروح یافتند و این واقعه در سنه ۳۳۱ سیصد و سی و یک سال قبل از ولادت مسیح واقع شد و بعضی نوشته اند که در قتل دارا نبرزنیس با بسس شراکت داشت و اسکندر بعد از وفات دارا بر سر نعش او رسید ولی یکی

از سرداران اسکندر در حالت نزع بر سر او رسید دارا وصیت خود در اداره حراست عیال و قتل آن دو نفر امیر غدار با او کرده
بود و اسکندر نیز بر وصیت او رفتار نمود و خاندان سیرُس در داریُوش ستم کودمن بزوال رسید و بعضی مدت سلطنت را
دویست و نه سال و برخی بجائی که ما معلوم داشته‌ایم دویست و سی سال معین نموده‌اند و پس از او اسکندر
ممالک ایران و هند را مسخر و قاتل دارا بِسُس را اسکندر حکم کرد تا درختهای قوی را خم کرده با ریسمان محکم
ببندند و دست و پای او را بران درختها بسته یکمرتبه ریسمانها را باز کردند که هر یک عضو او از یکدیگر جدا شد و پس از
اسکندر سلطنت ایران تقریبا پانصد سال ملوک طوایف بود و هر یکی از ایشان ملکی مستقل داشت تا در سنه ۲۲۹ دویست و بیست و نه
پس از عیسی ارتکسرسیس که یکی از لشکریان و بعضی نوشته‌اند که از نجبای ایران بود بر تخت پادشاهی جلوس کرد و تمام
ممالک را مسخر نمود و بنیان سلطنت جدید گذاشت و او را نیز ارتکسرسیس اول مینامند و این همان اردشیر بابکان است
و از این پس تاریخ صحیح در دست است و پس از اردشیر پسر او ساپُور یعنی شاپور در سنه ۲۳۸ دویست و سی و هشت پس از عیسی
بر تخت جلوس کرد و او را در سنه ۲۷۳ دویست و هفتاد و سه کشتند و پس از او هُرمز و [illegible] بتخت جلوس کرد و پس از آن
ساپُور دوم یعنی شاپور که بظلم و ستم معروف جهان بود در سنه ۳۱۰ سیصد و ده بعد از عیسی بپادشاهی سرافراز شد و این همان
شاپور ذو الاکتاف است که هفتاد سال سلطنت کرد و مدت عمر او نیز هفتاد سال بوده و پس از شاپور اول در ترتیب
سلاطین تا شاپور ثانی فی الجمله اختلافی میان مورخین ایران و اروپا نیز هست و این سلسله در یزدجرد بانجام رسید

سنه ۳۱

که عربان در سنه ۶۵۱ ششصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق سال سی و یک هجری سلطنت عجم را مسخر کردند و خاندان اردشیر بابکان
چهارصد و بیست و دو سال طول کشید و سلاطین معروف این سلسله اردشیر بابکان و بهرام گور و انوشیروان و خسرو
پرویز که تفصیل هر یک در تواریخ ایران و اروپا مسطور است **اِسپَرتَن** یعنی اهل اسپرتا شهر معروفی است
در پلوپونیسس که پایتخت لکونیه است **لکونیه** ولایت بزرگی در قسمت جنوبی پلوپونیسس
پلوپونیسس شبه جزیره است که احاطه میکند بر ریاستیا از قسمتهای جنوبی یونان که او را موری و مورا نیز خوانند
ترموپیلی معبر تنگی است از تِسّلیه که کشیده میشود تا لاکرس و فاکیس و این مکان بجهة جنگی که در اینجا
فیمابین پرسین و یونان اتفاق افتاده شهرت یافته و الکنون ترما خوانند در باب نود و چهارم نیز ذکر او خواهد شد
تِسّلیه یا تسلیه یکی از ولایتهای یونان است و این ولایت بجهة طوفان شدیدی که در ایام حکمرانی دیوکلین اتفاق
افتاده معروف شده است **تراکینیه**
آرتی میزیوم
سَلَمیس قصبه معروفی در شرق جزیره سیپرس بوده و از زلزله خراب شده و در مائه رابعه بعد از ولادت مسیح الخارا
ثانیا آباد کردند کانستنتیه نام نهادند و کانستنتیا نیز خوانند و این اسامی که ذکر شد همه اسامی قدیمه
و در نقشه جان اروسمیث که مثل او استاد کاملی در کل فرنگستان نیست صفحه معین شده که اسامی بلدان و ممالک با اسامی
قدیمه ضبط گردیده است و در بعضی نقشه‌های دیگر نیز باختصار در صفحه معین اسامی قدیمه را معلوم میکنند و ما انشاء الله
در خاتمه کتاب جدولی مرتب ساخته اسامی قدیمه را بقدر کفایت معلوم خواهیم ساخت
مرثون قصبه ایست در مابین شمال مشرق شهر آتنس است آتنس دار الملک یونانست که پس از این انشاء الله ذکر خواهد شد
مدینه اسم قدیم عراق عجم است **بکتریه** اسم قدیم بلخ است **طالمیس** جمع است یعنی طالمی‌ها
و مراد از طالمی بطلمیوس است که بعد از اسکندر سلطنت مصر با نها رسید و دویست سال و کسری در مصر بپادشاهی

اشتغال داشته‌اند و در انگلیسی پطالیمی با باء فارسی مینگارند ولی در تلفظ بحذف باء فارسی میخوانند
مسی دونیه عبارت از ماکادونیه است که در کتاب مراصد الاطلاع و تقویم البلدان مقدونیه با ذال معجمه و در
برهان اللغه با دال مهمله ضبط کرده است ولایت بزرگی است در اروپا که الکنون در تحت اختیار دولت عثمانی است
و اول شخصی که در انجا دم از سلطنت زد و اسم شاهی بر او اطلاق شد کرانس است که تخمیناً هشتصد و چهارده ۸۱۴ سال
قبل از عیسی بوده است و شاه آخرین آن دودمان پرسیوس است که از اهل روم شکست خورده و در سنه ۱۷۱ یکصد و هفتاد و یک
قبل از عیسی دولتشان منقرض گردید و الکسندر ثالث که عبارت از اسکندر کبیر باشد پسر فلیپ است که شمس القلاده
این دودمان رفیع البنیان است که در سال ۳۳۶ سیصد و سی و شش قبل از عیسی بجای پدر خود فلیپ بتخت نشست و در سال
۳۳۵ سیصد و سی و پنج قبل از عیسی یونان را مسخر کرد و در سال ۳۳۴ سیصد و سی و چهار با آسیا لشکر کشید و جنگ ایسوس فیما بین
اسکندر و دارا در سال سیصد و سی و سه قبل از عیسی واقع شد و در سال ۳۳۲ سیصد و سی و دو مصر را فتح نمود و شامات را تسخیر کرد
و جنگ اربلا که جنگ سیم فیما بین دارا و اسکندر است در سال ۳۳۱ سیصد و سی و یک بوقوع پیوست و در این جنگ کلی لشکر
دارا تمام شد بدانکه دیگر ایرانیان را مجال تجهیز و سیاق لشکر نماند و اسکندر پس از آن به بابل رفت و بابل را گرفته بجانب خوزستان
شتافت و بتخت دارا در شوشن جلوس نمود و بجانب پرسپلیس و پرشیه روان شد و دارا را در نزدیکی ری بقتل رسانیدند
و بجانب مشرق زمین لشکر کشید فتوحات بسیار کرد و در سال ۳۲۷ سیصد و بیست و هفت قبل از عیسی هند را گرفت و از هند
مراجعت نمود و در بابلون در دوازدهم نومبر سال ۳۲۳ سیصد و بیست و سه قبل از عیسی وفات یافت و نعش او را حسب الوصیه
به الکسندریه مصر بردند و او را بطلیموس در سال ۳۲۲ سیصد و بیست و دو بخاک سپرد و تاریخ اسکندر حسب الامر و العهد
مرحوم از انگلیسی بفارسی ترجمه شده است و در عهد شاهنشاه مرحوم محمد شاه آن تاریخ را چاپ کرده‌اند هر که از احوالات اسکندر
بخواهد البته بان کتاب رجوع خواهد کرد و اربلا همان اربل است
رُوم که در اسامی قدیمه رُوما ضبط کرده‌اند دار السلطنه کشور ایطالیاست و از ابنیه رُومولوس است که هفتصد و پنجاه و سه ۷۵۳
سال قبل از ولادت عیسی بالای هفت پشته بنا نهاده و بعد در زمان قلیل آن شهر آباد شد و پشته‌های اطراف را میان شهر انداختند
از انست که میگویند هفت کوه در میان شهر روم است و رُومولوس اولین پادشاه آن مملکت است و هفت نفر در آن مملکت پادشاهی
کرده و دویست و چهل و پنج ۲۴۵ سال سلطنتشان طول کشید و پس از او بنای جمهوریه شد و پانصد سال نیز دولت جمهوریه بود تا
قیاصره بعرصه ظهور آمدند و در مراصد الاطلاع رومیه ضبط کرده و قال رومیه مخففة الیاء المنقوطه باثنتین من تحت و هما
رومیتان احدیهما ببلد الروم و هی مدینة ریاسة الروم و علیها من عجایب الدنیا بناء واسعة و کثرة خلق و قد حکی فیها
حکایات تاباها العقل و یستبعدها اشهی و او را رومیة الکبری نیز در کتب قدیمه ذکر کرده‌اند
سِلیُوسید اسمی است که اطلاق میشود بسلاطین سلیوشیه که سلاطین سیریه هستند و ابتدای سلطنت آنها از تسخیر
شهر بابل است که سلیوکس ملقب بنیکتور در سیصد و یازده ۳۱۱ سال و چهار ماه قبل از ولادت عیسی انجا را مسخر کرد و انتهای سلطنت
آنها بعد از فتح سیریه است که پامپی الممالک را بقهر و غلبه مفتوح ساخت **سِلیُوشیه** اسم قدیم قصبه ایست در سیریه
که در کنار دریا واقع است و در اسامی قدیمه انقدر ساحل دریا را سیریه مینامند که در غربی انطاکیه اتفاق افتاده است و در
ساحل سیریه هشت قصبه است که سلیوشیه پایتخت آن قطعات بوده که اکنون خراب است و در اسامی قدیمه سلوکیه که بعضی
سلیوشیه خوانند یکی از هفت شهر مداین بوده است که در کنار دجله در مقابل کتیسفون واقع شده بود و کتیسفون همان

طیسفون است که انوشروان بنای طاق را گذاشت و بعضی گویند در شهر اسبانبر که در نزدیکی طیسفون بوده طاق را بنا نهاده و
سلاطین سلوسیه پس از اسکندر که ممالک اسکندر تقسیم شد بپادشاهی رسیدند و طیسفون را بتلفظ انگلیسی
طسفن میخوانند و بنای شهر سلوکیه از سلیوکس نیکتور است که آن شهر را در کنار دجله بنا کرد و باسم خود نامید

سیریه اسم قدیم شامات و فلسطین و آن نواحیست پامپی رئیس و سردار دولت جمهوریه روم است که قبل از
جولیوس قیصر اول بوده است و مدتی نیز با قیصر اول در ملکداری شراکت داشت و پامپی از روم بعزم تسخیر مشرق زمین بیرون
آمده در عرض سه سال شامات و جودیه و عراق عرب و جزیرة العرب و ارمنیه و دیار بکر را بحیطهٔ ضبط در آورده مظفر و منصور
بروم برگشت و در این سفر پانزده مملکت و هشتصد شهر و هزار قلعه فتح کرده بود و چندین نفر از سلاطین زادگان چه باسم نوا و چه
برسم فدا در روز ورود او بروم در رکاب او بودند و آخر الامر قیصر را بفتح مغرب زمین فرستاد و قیصر ممالک آنجا را کلاً بحیطهٔ
تصرف آورد و پامپی از قیصر مخوف شد و زن او نیز که دختر قیصر بود پس از وضع حمل در نفاس وفات کرد و بدین سبب
اسباب وحشت در میان آمد و امیر نامدار ظاهر گردید پامپی هر قدر خواست قیصر را بشهر روم آورده در خرابی او کوشد قیصر
مرغ زیرکی بود بدام نمی افتاد آخر الامر لشکر بجانب قیصر کشیدند و در نزدیکی شهر فارسلیه در دوازدهم می که مطابق با بیست و دو
درجه ثور است چهل و هشت سال قبل از عیسی میان آن دو سردار کامکار نزاع واقع شد و از اول دولت روم تا آخر مسموع نشده بود که چنان
دو سردار کامل دانا با یکدیگر روبرو شده بود که یکی کل مشرق را مسخر ساخته و یکی مغرب زمین را مفتوح داشته بالاخره پامپی
شکست خورده تاب مقاومت نیاورده فرار کرد و در هیندن نوشته که درین جنگ پانزده هزار از لشکریان پامپی کشته
و مقتول شد و بروایتی بیست و چهار هزار گرفتار و کشته گردید و از لشکریان قیصر زیاده از دویست نفر بقتل نرسید
و پامپی پس ازین واقعه بفرار زحمت خود را بجزیره قبرس رسانیده بخیال مصر افتاد و بجهة سابقه مودتی که با مصریان داشت
روانه مصر شد و مرغ اجل چون آید سوی صیاد رود چون بطلمیوس پادشاه مصر مرده و پسر جوانی از او بتخت نشسته بود چون
پامپی بساحل شهر پلوسیوم که دمیاط باشد رسید از دور موکب مصر را دیده آدم فرستاده از ورود خود آنها را
اعلام کرد و مصریان بجهة اینکه خدمتی بقیصر کرده باشند بآمدن او راضی نشدند آخر چنین صلاح دیدند که او را بچنگ آورده بقتل
آرند و حقوق سابقهٔ او را که نسبت بمصریان بتقدیم رسانیده بود فراموش کردند آخیلاس وزیر بطلمیوس بزورق نشسته
بکشتی پامپی درآمد و بچرب زبانی و بلطایف الحیل او را راضی ساخت که بزورق او نشسته بخدمت بطلمیوس برسد پامپی اگرچه
از حالت او استنباط غدر و مکر کرد و شعری بدین مضمون خواند که هر آزادمردی که بدر سرای ظالمی برود و از او مدد خواهد خود را
بندهٔ او کرده است و باید اطاعت او را قبول کند ولیکن من باور ندارم که مصریان اینقدر غدار و نمک بحرام باشند پس
زن و فرزند خود را وداع کرده بزورق نشست کالباحث عن حتفه بظلفه با دو نفر خدمتکار روانه شد و اهل کشتی بر سطح کشتی برآمده
نظاره میکردند چون زورق قریب بساحل رسید دیدند آخیلاس و یاران او دست بقتل پامپی دراز کرده آن شیر بیشه
شجاعت را آن روباه صفتان بهزار خواری و مذلت از پای درآوردند و اهل کشتی فرصت گشتند لنگر بما فیها بطنابها را
بریده فرار کردند و جسد پامپی را بی سر در کنار دریا انداختند که مردم چند روزی بتماشای او میرفتند و پس از چند روز
فلیپ نام که غلام عتیق او بود فرصتی جسته جسد او را از کنار دریا برداشته بآتش سوزانید و قیصر متعاقب پامپی از آب
گذشته بخاک آسیا داخل شد و دانست که پامپی بجانب مصر رفته است قیصر ساحل غربی بلاد آسیا را گرفته بسمت جنوب
درحرکت آمد و تمامی انسانان را مسخر ساخت باسکندریهٔ مصر رسید در آنجا از واقعهٔ پامپی خبردار شد و بطلمیوس ارکان دولت

سر پامپی را با خاتم او تحفه نزد او فرستادند و قیصر چشم خود را گرفت که سر او را نه بیند و یاد از حقوق دوستی سابق
او کرده حکم فرمود که سر او را با مشک و عنبر آگنده بخاک سپردند و گنبدی نیز در آنجا برپا کرد و ازین کار مصریان برآشفته
بودند و بمصریان رسید آنچه رسید که تفصیل او در تاریخ قیصر اول مسطور است و تاریخ قیصر را از انگلیسی میرزا ابراهیم
شیرازی که سالهای سال در دار السلطنهٔ لندن بتعلیم و تعلم مشغول بود حسب الامر پادشاه رضوان جایگاه محمد شاه
قاجار طاب الله ثراه بفارسی ترجمه کرده است هر که تفصیل وقایع خواهد بآن کتاب رجوع کند درین کتاب زیاده برین باعث تطویل
و اطناب است تراشیه اسم قدیم ولایت بزرگی است در اروپا که در جنوب سیتیه واقع است که با کوه هیمس محدود است
که حد قدیم او در جنوب دریای اجیین و در مغرب مسمی دوئیه و رودخانه استریمان در مشرق دریای یوگسینس
و پروپنتیس و هلسپونت است و یوگسینس اسم قدیم بحر سیاه است و او را یوگسین نیز نامند و پروپنتیس اسم
قدیم بحر مرمره است و هلسپونت اسم قدیم بوغازی است که تفصیل او بعد ذکر خواهد شد

سیثیه اسم بسیار قدیم تاتارستان است در ازمنهٔ سالفه بقسمت بزرگی و وسیعی از جانب شمال اروپا و آسیا
شامل بود و بجهة برودت هوا چندان آبادی نداشت و هیچ مسافری در ازمنهٔ قدیمه اطراف صحراهای وسیع او را که در شمال
و مشرق و مغرب گسترده شده است بقدم تحقیق نه پیموده بود و اهل سیثیه دلاور و شجاع بودند الذین طغوا فی البلاد و اکثروا
فیها الفساد و حملات متواتره و نهبات متکاثره بولایات جنوب آسیا می آوردند علی الخصوص در سنهٔ ۶۲۴ ششصد و بیست و چهار
سال قبل از عیسی که خرابی بسیار بولایات جنوبی آسیا رسانیدند و در زمانیکه آسیای صغیر را بتحت اختیار خود در آورده
باروپا نیز خسارت زیاد رسانیده به نهب و غارت مشغول بودند و تا مصر رفته مصر را تسخیر نمودند و در مائهٔ اولی بعد از ولادت حضرت
مسیح با دولت روم بنای حرب و جدال را گذاشتند و بنیاد محکم آن دولت و سلطنت را منقض ساخته ضرر زیادی زدند

سیدان اسم یک شهر قدیمی است از ولایت فینیشیه که پایتخت آن ولایت بوده و در ساحل بحر مدیترانین اتفاق افتاده است
و این همان صیداء است که در کتاب مسالک ممالک ضبط است کما قال الیاقوت فی کتابه المسمی بمراصد الاطلاع صیداء
بالفتح ثم السکون و الدال المهملة و المد و ابله بقصر و نه مدینة علی ساحل بحر الشام من اعمال دمشق شرقی صور بینهما ستة فراسخ انتهی
و اکنون در نقشه ها صیداء مینگارند تیر شهر بزرگی بود که آجی نار او را بنا نهاد و خراب شد و شهر دیگریست که در
ساحل سیرنیه در سال هزار و دویست و پنجاه و هفت ۱۲۵۷ قبل از ولادت عیسی بنا شد که او را صور اکنون میخوانند و این
شهر در اندک زمانی چنان معمور شد که رشک امصار و بلدان گردید و اهل آسیریه این شهر را هفتصد و نوزده ۷۱۹ سال قبل از
عیسی محاصره کردند پس از محاصره پنجسال در سنه ۷۱۳ هفتصد و سیزده بی نیل مرام مراجعت نمودند و در سنه ۵۷۲ پانصد و هفتاد و دو
قبل از عیسی بختنصر این شهر را قهراً و قسراً بحیطهٔ ضبط در آورده ویران ساخت و بقیه اهل تیر آنچه که از قتل و نهب خلاص
شده بودند در مقابل تیر در جزیره مسکن گرفتند و باز رفته رفته تیر جزیره آبادی در آمد تا اینکه اسکندر این شهر را محاصره نمود
پس از محاصره هفت ماه در بیستم اگست سنهٔ ۳۳۲ سیصد و سی و دو که مطابق با بیست و هشتم درجه اسد است قبل از عیسی بقهر و غلبه
شهر را مسخر ساخت و از نهب و قتل و حرق و هدم هیچ کوتاهی ننمود چنانچه مورخین یورپ خرابی این شهر را با اسکندر
و انهدام بیت المقدس را با تیتس برابر گرفته اند و با فسوس و دریغ این دو شهر را ذکر میکنند و پس از خرابی اسکندر
پس از مدتی باز آباد شد و شصت و چهار سال قبل از عیسی مسخر رومیان گردید و تا زوال شاهنشاهی روم در تصرف ایشان بود
و در کتاب مراصد چنین نوشته صور بالضم ثم السکون و آخره راء مدینة مشهورة عظیمة القدر کانت من ثغور المسلمین مشرفة

علی بحر الشام داخلة علی الساعد یحیط بها البحر من جمیع جوانبها الا الربع الذی منه شروع بابها حصینة جداً لا سبیل الیها الا
بالجد بینها و بین عکة ستة فراسخ و هی فی شرقی عکة و بینها و بین القدس نحو من اربعین فراسخ انتهی و در مخزن العلوم
نوشته که لشکریان نبوکدنزر پس از محاصرهٔ سیزده سال انجا را فتح کردند والله اعلم و صاحب تقویم البلدان نوشته
صور مدینة من احصن الحصون التی علی ساحل البحر حصینة و یقال انه اقدم بلد بالساحل و ان عامة الحکماء الیونانیین منها و بعضی از مورخین
بنای شهر صور را نسبت به فی نش داده اند که از سلاطین اسیریه است که پس از وفات او پایتخت مملکت اسیریه را در
سنه ۲۰۶۹ دو هزار و شصت و نه سال قبل از عیسی باسم او خوانده فی نوه نامیدند و در اسامی قدیمه نینوا را نیز ضبط کرده اند و در
اطلسهای جدید هم نینوی می نگارند و هم صور ضبط می کنند و فی نش با نون و یاء مثناة تحتانیه و نون مضمومه و سین مهمله است
نبوکدنزر یکی از سلاطین اسیریه است که در سال ۶۲۵ ششصد و بیست و پنج قبل از عیسی بر تخت پادشاهی جلوس نمود و در
۵۶۱ پانصد و شصت و یک جهان فانی را وداع کرد و این پادشاه بر یهودیان حمله اورده مملکت جودیه را ششصد و پنج سال ۶۰۵
قبل از عیسی بحیطهٔ تسخیر اورده بیت المقدس را با پانصد و نود و هفت ۵۹۷ سال قبل از عیسی محاصره کرده و مرة ثانیه بجودیه لشکر کشید
و در سنه ۵۸۷ پانصد و هشتاد و هفت بیت المقدس را مفتوح ساخت و بعضی در سنه ۵۸۸ پانصد و هشتاد و هشت نوشته اند و شهر را
اتش زده گنبد مسجد را خراب کرد و دیوارهای قلعه و عمارات را با خاک یکسان نمود چنانکه شهر بیت المقدس تل خاکستری شد ذلک
تقدیر العزیز العلیم و نبوکدنزر همان بخت النصر است که در تواریخ عرب و عجم بخت النصر نوشته اند و در تاریخ سال قدری اختلاف
دارد و درین مرحله حق بجانب مورخین یوروپ است چرا که اغلب این حکایات را از تواریخ یونان نقل کرده اند و تواریخ یونان درین باب اقرب
بصواب است **اجی ناز** یکی از سلاطین ارگوس است **ارگوس** ولایتی است در یونان که او را امیرگیه نیز گویند و نیز
نام قصبه ایست در ولایت ارگولیه که در جانب شرقی یونان است و سلاطین ارگوس نه نفر بودند که اول انها اینا کوس است
که یکهزار و هشتصد و پنجاه و شش ۱۸۵۶ سال قبل از عیسی بنیاد سلطنت انها نهاد و چارمین انها ارگوس است که اسم خود را باین ولایت داد
تی تس با تاء مثناة فوقانیه و یاء مثناة تحتانیه و تاء مثناة فوقانیه مضمومه و سین مهمله یکی از قیاصرهٔ روم است که جیروسلم
یعنی بیت المقدس را در هشتم سپتمبر که مطابق با شانزدهم درجه سنبله است هفتاد سال بعد از ولادت مسیح ویران ساخت و قتل
عام نمود **جودیه** ولایت معروفی است از سیریه که محدود با عربستان و مصر و فینیشیه و دریای مدیترانین و فینیشی
از سیریه است و اهل بابل این ولایت را تصرف داشتند و خراب کردند پس از آنکه دولت بابلیان بزوال رسید در میان خود
خلیفه و بزرگی قرار دادند و کار آن خلفا بمرتبه رسید که خود را سلاطین خواندند و قدرت ایشان در تزاید بود تا در زمان
اگستس که یکی از قیاصرهٔ روم است بانجام و پایان رسید و جودیه موسوم باسم یهودا است و جیروسلم پایتخت این
مملکت است و آن مملکت را یهودیه نیز نامند و جیودیه نیز گویند

فریجیه اسم قدیم یکی از ولایات آسیا صغیر است که در مشرق لیدیه و میشیه واقع شده و این ولایت غیر از میشیه سوای
مملکت میشیه است که او اسم قدیم ولایات جنوبی دنیوب است که انولایات مابین جبال هیموس و رودخانهٔ دنیوب اتفاق افتاده است
کرتجی نا که او را اگر تیجینا با تاء مثناة فوق نیز تلفظ کنند بندرگاه قدیم اسپین است که در ساحل ...
واقع شده است و این شهر را اهل کرتیج که در افریقا است اول اباد کرده باسم انجا موسوم ساختند و مردمان کرتیج
به بیوفائی و غدر و حیله شهرت داشتند و در امور خطیره اولاد خودشان را در پیش بتهای خودشان قربانی میکردند
و هر گاه بچه نداشتند از دیگری میخریدند و پدر و مادر او با کمال میل میفروختند و این عمل قبیح را فوز عظیم میدانستند و اما اهالی انجا

وقتی قوت و استیلا یافته بر اکثر ولایات اسپین مسلط شدند و چهارصد و نه سال قبل از عیسی بجزیرهٔ سیسیلی داخل شده
انجا را مسخر کردند و در سنه ۲۶۰ دویست و شصت سال قبل از عیسی باز لشکریان روم آن طایفه را شکست داده از انجزیره
بیرون کردند و سیاست کلیه آن طایفه دار بود که هر کرا از دشمنان خود بدست می آوردند او را بدار می کشیدند و شهر کرتیج
شهر بسیار بزرگی بوده است که در ساحل شمالی افریقا نزدیکی تونس اتفاق افتاده بوده و دولت کرتیج نیز دولت عظیمی بوده و بر
افریقا و جزایر بحر سفید استیلا یافته و سالهای سال با رومیان حرب و ضرب داشتند آخر الامر دولت روم بر انها غلبه
یافته شهر کرتیج را محاصره کرده پس از سه سال و نیم محاصره شهر را بدست آوردند و رومیان بقتل و غارت مشغول شدند و اهل
کرتیج نیز شهر را آتش زدند که هفده شبانروز شهر میسوخت و در انوقت زیاده تر از هفتصد هزار نفوس در آن شهر مسکن داشت
و این واقعه یکصد و چهل و شش ۱۴۶ سال قبل از ولادت مسیح واقع شده و بروج و دیوارهای قلعه را نیز رومیان خراب کردند و از آن شهر
هیچ آثاری باقی نماند و دولت کرتیج که سالهای سال با اقتدار و اعتبار مشهور روزگار بودند ذلیل رومیان شدند و شهر کرتیج را
هشتصد و شصت و نه ۸۶۹ سال قبل از ولادت مسیح جماعتی از اعراب فلسطین در ساحل شمالی افریقیه بنا نهاده بودند و در هندن
نوشته که این شهر را ازابنه دیدو یا الیسا خواهر پگملیون پادشاه تیر است در سنه قبل از ولادت حضرت عیسی بنا نهاد
و الیسا پس از انکه شوهر خود را کشت در ولایت سیریه توطن نکرده بافریقا آمد و باعث بنای این شهر گردید و از کتاب مخزن العلوم
چنین معلوم میشود که الیسا اسم خانواده است و دیدو اسم آن ملکه است العلم عند الله تعالی و در کتاب مراصد الاطلاع
قرطاجنه ضبط کرده است **و قال** قرطاجنة بالفتح ثم السکون و طاء مهمله و جیم و نون مشدده و قیل اسمها قرطاج
و اضیف الی جنة بلد قدیم من نواحی افریقیه و هی عظیمة شامخة البناء اسوارها من الرخام الابیض و بها من العمد المنوع
الالوان ما لا یحصی و هی علی ساحل البحر بینها و بین تونس اثنا عشر میلا و تونس عمرت من خرابها و بالاندلس الاخری
قرطاجنة الخلفاء استولی علی اکثرها و اسم کرتجی نه را اکنون بولایتی در امریکای جنوبی گذاشته اند که در ساحل جنوبی
بحر کریبین واقع شده است که جزو مملکت کولومبیه است و کرتج را گرتیج نیز خوانند و در باب هشتاد و دوم ذکری از شهر کرتیج خواهد شد

باب دوم در دنیا عموماً در کتب سماوی اصل خلقت اسمان و زمین بتفصیل معلوم شده است که درین مختصر بیان
انها لازم نیفتاده و تا زمانی که نیز بعضی اراضی در زمین ظاهر شده که مورخین سلف و گیتی نوردان قدیم بهیچوجه بر انها
اگاهی نداشته اند که یکی امریکا است و یکی استرالیشیه است و یکی پولینیشیه است که این جزایر بیشمار متقاربه بیکدیگر است
که در بحر پاسفیک اتفاق افتاده است و زمین اکنون بر حسب اصطلاح به پنج حصهٔ بزرگ تقسیم شده است که اسما از ...
یوروپ ایشیه افریکا امریکا استرالیشیه و از آن سه حصه اولی متقدمین آگاهی داشته بشرح انها پرداخته اند
و از آن است که آن سه حصه را اولد ورلد میگویند یعنی دنیای عتیق و امریکا را نیو ورلد مینامند یعنی دنیای جدید

یوروپ یعنی اروپا که بعد ازین همه جا اروپا ذکر خواهد شد اگر چه بحسب وسعت کوچکترین حصهٔ دنیا است ولی بجهت
معموریت و آبادی و انواع حرفه و صنایع و تجارتهای گوناگون از اقسام دیگر بزرگتر میتوان شمرد

ایشیه یعنی آسیا که پس ازین بلفظ آسیا تعبیر میشود بحسب جمعیت و وسعت از سایر اقسام امتیاز یافته و بجهة اینکه
مهبط حضرت آدم علیه السلام و بنی نوع انسان درین حصه بعرصه ظهور در آمده شرافت او ظاهر است و درین حصه
چندین امور غریبه و وقایع عجیبه آشکار شده است که متون تواریخ از آن مشحون است

افریکا یعنی افریقیه که بعد ازین بلفظ افریقا بیان خواهد شد بحسب وسعت تخمیناً ثلث کره ارض حساب کرده اند ولیکن بجهة اینکه در

اقتاب سوزان واقعند چندان وصفی ندارد **امریکا** که بدنیای جدید و ینگی دنیا اشتهار دارد وسعت او زیاده از اقسام دیگر است ولی با این وسعت وفسحت چند آبادی و سکنه ندارد واول کسی که انجا را پیدا کرد کولومبس بود که در سنه ۱۴۹۲ هزار و چهارصد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری آن اراضی را یافت

استرال ایشیه که کوچکترین اقسام ارض است و شاملست بجزیرهٔ استرالیه که او مشتمل است بر نیو هالند و نیو سوث ویلز و جزایر چندی که پیرامن استرالیه منتشر شده اند وسط این جزیره هنوز معلوم سیاحان نشده است وادمهای وحشی آدم خوار درین جزیره بسیار است و اطراف این جزیره و سواحل او را دولت انگلیس تصرف کرده اباد ساخته اند و معدن طلائی هم درین جزیره جسته اند و قطر زمین از شمال بجنوب هفتهزار و نهصد و شصت میل است و دایرهٔ او بیست و چهار هزار و هشتصد و هشتاد و شش میل است و قطر قطبی او سی میل کمتر از قطر خط استوائی او است

تنبیه بدانکه تعیین و مقدار فرسخ و میل در هر طایفه بخلاف طایفه دیگر است و متقدمین با متاخرین نیز درین باب اختلاف داشته اند وانچه درین کتاب ذکر میشود میل انگلیسی است که هر میل انگلیس یکهزار و هفتصد و شصت یرد است که هر یردی سه فوت است و هر فوتی مساوی دوازده اینچ است و هر اینچ مقدار سه شعیره است که بطول بیکدیگر ملصق باشد و برأی مصنف شصت و نه میل و سه عشر میل و بحساب اهل جغرافیا شصت میل مطابق یکدرجه فلکیست ولی در نقشهٔ جان ارو سمیث و بلاک و سایر کتب که معلوم شده است شصت و نه میل تمام انگلیسی مطابق یکدرجه است و در میان متقدمین و متاخرین و محدثین نیز اختلاف کثیر در اصطلاح ذراع و میل و فرسخ است اما در اصبع اختلافی در میانشان نیست چراکه همگی اجماع و اتفاق دارند که اصبعی مقدار شش شعیره معتدله است که بعرض بیکدیگر ملصق باشند اما در ذراع اختلاف در میان اند و طایفه حقیقی است چراکه در نزد متقدمین مقدار سی و دو اصبع است و در نزد متاخرین بیست و چهار اصبع است و ذراع متقدمین از ذراع متاخرین و محدثین هشت اصبع بلند تر است اما میل در نزد متقدمین سه هزار ذراع است و در نزد متاخرین و محدثین چهار هزار ذراع است و خلاف در میان این دو طایفه درینباب خلاف لفظی است چراکه مقدار میل در نزد همه مساوی نود و شش هزار اصبع است و اختلاف در اعداد اذرع موجب اختلاف در حقیقت میل نیست چراکه در هر دو تقدیر نود و شش هزار اصبع را اگر بر سی و دو قسمت کنی حاصل قسمت سه هزار ذراع میشود و هرگاه بر بیست و چهار قسمت کنی حاصل قسمت چهار هزار ذراع میشود و اما فرسخ در نزد متقدمین و متاخرین و محدثین سه میل است باتفاق ولی بذراع قدما نه هزار ذراع یکفرسخ است و بذراع متاخرین و محدثین دوازده هزار ذراع یکفرسخ است چه یکمیل در نزد قدما سه هزار ذراع و یکمیل در نزد محدثین چهار هزار ذراع است و علی کلا القولین یکمیل ثلث فرسخ و باتفاق هر دو طایفه سه میل یکفرسخ است پس ازین قرار که مقدار فرسخ و اندازه او معین باشد و اختلاف در حقیقت ان نباشد برأی متقدمین یکدرجه فلکی در زمین بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخ است که شصت و شش میل و دو ثلث میل است و برأی متاخرین و محدثین یکدرجه نوزده فرسخ الا تسع فرسخ است که پنجاه و شش میل و دو ثلث میل میشود و برأی قدما دایره عظیمه ارض هشتهزار فرسخ تمام است و قطر ارض دو هزار و پانصد و چهل و پنج فرسخ است و برأی متاخرین و محدثین دایرهٔ عظیمه ارض ششهزار و هشتصد فرسخ است و ما برأی قدما رفتار کرده یکدرجه را درین کتاب همان بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخ حساب خواهیم کرد و در نزد اهل یوروپ نیز یک لیگ که عبارت از فرسخ است سه میل است و ازین قرار امیال قدما با امیال انگلیسی قریب بهم است و امیال

انگلیسی

انگلیسی از امیال قدما دو میل و یک ثلث افزون تر است پس در هر سه درجه امیال انگلیسی هفت میل از امیال قدما فزونتر خواهد بود چنانچه سه درجه بحساب قدما دویست میل تمام است و بحساب انگلیس دویست و هشت میل است و مخفی نماند که این مطابق درجات استوائی است و هرچه بقطبین نزدیک شود اختلاف حاصل میشود و ذرع شاهی عراقی که معمول به کسبه و تجار عراق است از ذراع زیاد تر است و ما یرد را با ذرع عراقی سنجیده ده یرد انگلیسی تخمیناً بقدر نه ذرع عراقی است و یکمیل انگلیسی ازینقرار تخمیناً بقدر یکهزار و پانصد و شصت و شش ذرع خواهد بود و اینکه مصنف پاکر قطر قطبی او سی میل کمتر از قطر خط استوائی اوست ازین است هرگاه کره که کرویت ان حقیقی باشد جمیع اقطار آن متساوی و مساحت جمیع دوایر عظام مفروضه بر سطح ان کره نیز متساوی خواهد بود ولیکن اهل جغرافیا باستقراء و تجربه معلوم نموده اند که انچه از کره زمین در تحت خط استوا واقعشده کرویت ان صحیح است و محیط دایره خط استوا نیز دایره واقعی است و هر قطری که در سطح این دایره واقعشود اعظم اقطار کره زمین است و دایره که بر قطبین کره ارض بگذرد در حقیقت دایره نیست بلکه محور کره زمین از قطر خط استوا کمتر است بمقدار سی میل و تصویرش باین نحواست که کره از چوب بسازیم و دو نقطه دران معین کنیم بجای دو قطب کره زمین و از رنده محل قطبین و حوالی انرا بسائیم بمقدار معین پس بنا براین دوایریکه بر دو قطب گذرد دایره نخواهد بود بلکه شکل بیضی خواهد بود و قطر اعظم آن همان قطر زمین است که در سطح خط استوا واقع است و قطر اقصر آن شکل بیضی محور زمین است

باب سیم در بیان قسمت های طبیعی زمین و اصطلاحات جغرافیون

کره زمین مشتمل است بر خاک و آب که یک ثلث او تخمیناً خشکی و دو ثلث او آبست و خشکی او بچندین اقسام تقسیم شده است کانتی ننت آیلند پِنِن شُلَس اِستمَس و آب نیز بچندین شعبه منشعب گردیده است اُوشَن سِی گلف بِی اِستِرِیت لیکس ریورس که تفصیل هر یک فی قلمی میشود و این حروف سین در اخر کلمات علامت جمع است

کانتی ننت یعنی حصه کبیره در اصطلاح اهل اروپا مثل اقلیم است و او عبارتست از یک وسیع قسمتی از خشکی که شامل باشد بچندین ممالک و ولایات و با دریا نیز تقسیم نشده باشد چنانچه گویند کانتی ننت اروپا و اسیا و این اقسام خمسه هر یکی کانتی ننت است **آیلند** یعنی جزیره که در فارسی اداک و آبخون گویند عبارتست از یک حصه از خشکی خواه بزرگ و خواه کوچک که بکلی از همه جانب با آب محصور باشد چنانچه جزیره گریت بریتین یعنی انگلیس کبیر اگرچه در حقیقت کانتی ننت نیز حکم جزیره را دارد چراکه آب او را احاطه کرده ولیکن در اصطلاح او را جزیره نمیخوانند مترجم گوید جزیره را در انگلیسی آیل نیز گویند **پینین شلا** عبارتست از یک ناحیه از خشکی که از همه طرف آب او را احاطه کرده است مگر از یک سمت که بخشکی کل باتنگ استمس اتصال داشته باشد چنانچه موزا در گریس و پینین شلا را شبه الجزیره میتوان نامید **استمس** که بعضی در تکلم اسمس بحذف تاء فوقانی نیز گویند عبارتست از یک تنگ بوغازی از خشکی که آن خشکی فیمابین دو دریا اتفاق افتاده باشد که بدان بوغاز وصل میشود دو پینین شلا یک کانتی ننت چنانچه گذشت یا دو کانتی ننت بیکدیگر چنانچه با استمس سویس افریقا با اسیا اتصال یابد و استمس را العنق الارض تعبیر کرده اند **مترجم** گوید که تنگنای میان دو بزرگ را نیز استمس گویند چنانچه میان رودخانه دانوب و رود ولگا وغیره **اوشن** یعنی بحر محیط که در فارسی دریای بزرگ و آروند گویند عبارتست از یک بزرگ سطحی و بسطی از آب که زمین را فرا گرفته است و محیط به پنج شعبه در نزد اهل جغرافیا تقسیم شده است و پس ازین نیز همه جا بلفظ محیط بیان خواهد شد

آتلنتیک پاسفیک اندین نارثرن اوشن سوثرن اوشن که تفصیل هر یک درین کتاب در ابواب جداگانه مرقوم کلک
مشکین رقم خواهد گردید سی یعنی بحر و در عربی چندین اسم دارد و در فارسی دریا خوانند عبارت است از یک
کوچکترین مجمعی از آب که محاصره شده است با خشکی بجز آنجائی که بمحیط وصل است یا بدریای دیگر بابک بوغازی
اتصال دارد چنانچه مدیترینین بالتیک بلاک سی وغیره

گلف یعنی خلیج و شرم که در فارسی پاره از دریا تعبیر میتوان کرد عبارت است از بخصه از دریا که در میان خشکی
امتداد یافته باشد چنانچه خلیج مکسیکو که در ینکی دنیای شمالی واقع است و خلیج العجم و خلیج فینلند که شعبه از بحر البالتیک است
که در آخر جانب شرقی او شهر پطرزبرگ واقع است مترجم گوید که در حقیقت خلیج بخلاف چنین شلاً آب است
او از سه سمت با آب محصور است مگر از بجاکه بابک بوغازی بخشکی کل وصل است و خلیج از سه سمت با خشکی محصور است
مگر از یک سمت که بدریای کل اتصال مییابد انتهی

بی عبارت از پیچ و خم و اعوجاج دریاست که بساحل داخل شده باشد و مدخل او غالباً پهن ترین قسمت اوست چنانچه
بی بسکی که در غربی فرانسه واقع است و بی بنگاله مترجم گوید بی در معنی شبه الخلیج است ولی خلیج استطاله دارد
و بی استداره چنانچه هرکه باطلس رجوع کند معلوم او میشود انتهی

استریت یعنی حلق البحر که بترکی بوغاز گویند که پس ازین همه جا بوغاز بیان خواهیم کرد عبارت است از تنگنائی از آب
که از آن تنگنا دریائی بدریای دیگر اتصال می یابد چنانچه بوغاز جبرالتار یعنی جبل الطارق که تفصیل او بعد ازین بیان
خواهد شد و بوغاز داور که میان فرانسه و انگلستان است و بوغاز قسطنطنیه وغیره

لیک یعنی بحیره که بفارسی دریاچه خوانند عبارت است از یک مجمعی از آب خواه شور باشد خواه شیرین که بکلی با خشکی
محصور باشد چنانچه دریاچه کسپین که اشاره به بحر خزر است که در آسیا ولی این دریاچه را غالباً دریا اطلاق میکنند
و دریای کسپین میگویند و دریاچه سوپیریر که در امریکاست و دریاچه کسپین بزرگترین دریاچه آب شور است که در دنیا
و دریاچه سوپیریر بزرگترین دریاچه آب شیرین است که در دنیاست و در مملکت اسکاتلند دریاچه را لاک میگویند چنانچه
لاک لاموند و لاک نس و در مملکت ایرلند لوف میگویند چنانچه لوف ارن و لوف نیف و آب ایستاده که با خاک
وگل ممزوج و مخلوط باشد او را مورس و مرش و باک و فن و سومپ میخوانند مترجم گوید هر یکی از اینها
فی الجمله تفاوتی با دیگری دارد چنانچه مرش جائی را گویند که آب ایستاده و نیزار باشد و باک باطلاق را گویند انتهی

ریور یعنی شط و وادی که بفارسی رود نامند عبارت است از یک طویل و تنگ جسدی از آب تازه که روان و جاریست
با یک ملایم حرکتی بجانب دریا که مصب او دریاست چنانچه رود تیمس که از وسط شهر لندن میگذرد و رود دجله
که از وسط بغداد جاریست و رودهائی که مساحت و مسافت شان کمتر است انهار را ریولتس و کریکس
میخوانند و در عربی نهر و سعید گویند و رودخانه که در او کشتی ها بتوانند حرکت کنند نوی گیبل ریور مینامند یعنی رودخانه
که قابل است کشتی در او شراع بکشد و در عربی رود بزرگ را سحبل گویند و ان حفره و گودالی که در او رودخانه
جاری باشد فیما بین کناره های او را که آب از آن میان جریان دارد چنل و بد می گویند که در عربی دو کناره
رود را الرقمتان و کنار رود را شاطی و جلهة گویند مترجم گوید که چنل در اصطلاح اهل جغرافیا جائی
از دریا را گویند مثل چنل موزنبیک و چنل فیمابین انگلیس و فرانسه انتهی و آن مکانی که دو رودخانه بیکدیگر

در آنجا وصل شود آنجا را کانفلکس میخوانند یعنی مجمع النهرین مترجم گوید چنین مکانی را جنکشن نیز گویند و رودخانه که از
بلندی و کوه بسرعت و شدتی ریخته شود او را کاتارکت و فال میگویند یعنی آبشار و اگر مقدار آب کم است
او را کسکید مینامند یعنی آبشار کوچک و منبع رودخانه را که آب از آنجا در آمده جاری است او را اسپرنگ
میخوانند که در عربی ینبوع و عین و در فارسی چشمه گویند و منابع اکثر رودخانه ها در کوه هاست ولی چندین رودخانه
نیز هستند که از دریاچه ها جریان دارند و سمت راست و چپ رودخانه آن سمت راست و چپ شخصی است که از
منبع آن رودخانه بجانب دهان او حرکت کند و مراد از جانب دهان رودخانه جائیست که بدریا منصب شود و سمت
علیای رودخانه آنست که بمنبع او نزدیکتر است و سمت سفلی آنست که بدهان او نزدیکتر است و یک شدید جریانی که بسرعت
تمام از قله کوهی بپائین سرازیر شود او را ترنت میگویند که در عربی سیل و در فارسی هن خوانند

ریولت نیز در اصطلاح بجوی بزرگتر از بروک گویند ولی در استعمال فصحا هر یکی ازین الفاظ بصفتی اختصاص
دارد چنانچه گویند ریپد استریم یعنی جوی تند و روان کلمه ریولت یعنی نهر صاف و روشن گرگ لینگ بروک
یعنی نهر بقبقه کننده کریک آن قسمت صغیری از دریاست که اندک مسافتی در خشکی و ساحل جاری باشد و در معنی شقه
از دریا را گویند و او را برث و گوز و آرم آف سی نیز خوانند مترجم گوید بایت نیز بمعنی کریک است و در اطلس ها
بعضی جاها را باین لفظ تعبیر میکنند چنانچه بایت آف بینه فرا یعنی شقه دریا یا بی بسیا کوچک بینه فرا که در غربی افریقا
قریب بخط استوا است انتهی ایس تواری و فرث جای عریض رودخانه را گویند یا آنجائی است که چندین رودخانه
بیکدیگر در آنجا متصل شود و در واکر نوشته ایس تواری آن شعبه از رودخانه است که در او جزر و مد واقع شود چنانچه
همبر در هل و چنانچه فرث آف فارث در اسکاتلند مترجم گوید رودخانه همبر در جانب شمال ولایت لین کالن
که در تلفظ لین کن گویند در مملکت شمالی انگلند واقع است و قصبه هل نیز در شمالی همبر اتفاق افتاده
فرث آف فارث نیز در شمالی شهر ادنبرگ در مملکت اسکاتلند واقع است انتهی

هیون یا هربور آن حصه قلیل از آب است که با خشکی محصور باشد مگر آنجائی که بدریا اتصال مییابد و در چنین جائی کشتیها
باطمینان و آرامی لنگر میتوانند بیندازند چنانچه پارتس مث هربور یعنی هربور بندر پارتس مث و میلفارد
هیون یعنی هیون بندر میلفارد مترجم گوید پارتس موث که در تلفظ پارتس مث گویند بندر معظمی است
که در جنوبی مملکت انگلند اتفاق افتاده و میلفارد نیز بندری است که در مملکت انگلند در غربی ولایت ویلز واقع شده
و پس ازین هر جا ذکر شود هربور خواهیم نوشت و باصطلاح اهل بوشهر و سواحل عمان چنین جائی را بنک
خور خوانند و در عربی فرضه گویند کما قال صاحب القاموس الفرضة بالضم من النهر ثلمة یستقی منها و من البحر محط السفن انتهی

رود ستید یا رود یعنی کلار و مرفا که در فارسی لنگرگاه گویند آن قسمتی از دریا را گویند که کشتی ها بتوانند در آنجا
لنگر بیندازند چنانچه رود ستید یا رود یرمث یعنی لنگرگاه یرمث مترجم گوید یرموث که در تلفظ
یرمث گویند بندر بزرگی است که در شرقی مملکت جنوبی انگلند در کنار دریا واقع است و لنگرگاه خوبی دارد انتهی

سوند آن قسمتی از بوغاز است که عمق او آنقدر باشد که اگر انجا سنگ بیندازی بقعر دریا برسد و صدای او
معلوم شود چنانچه سوند آف دنمرک که در میان سویدن واقعست و چنین جائی را در فارسی پایاب خوانند

کوست یا شور یعنی ساحل و سیف که در فارسی کنار دریا گویند که آن قسمت از ولایتی را گویند که محدود باشد با دریا

چنانچه کُوسْت آف کِنْت یعنی ساحل کِنْت و کلمات کُوسْت و شُوْر مترادفند ولی اختلاف معنی استعمال میشوند ولی لفظ بیچ و بَنْک و کلیف که بمعنی ساحل و حاشیهٔ دریاست در اصطلاح تفاوتی دارند مترجم گوید کِنْت مملکتی است که در حصهٔ جنوب انگلند و ما بین جنوب و مشرق لندن در کنار دریا واقع شده و چندین بندر دارد و بندر معروف انجا داوِر است که بوغاز داوِر چنانچه گذشت باسم او معروف است و بیچ وقتی که کنار رودخانه هموار است و بنک وقتی که کنارش از طرفین ارتفاع داشته باشد استعمال میکنند انتهی

باب چهارم در بیان صفحهٔ زمین چنانچه امتیاز یافته است در دستی و بلندی و اراضی مثمره و منبته و غیر مثمره و غیرها

صفحهٔ زمین بترکیبهای مختلفه و صورتهای متفاوت اتفاق افتاده و بجهة امتیاز جغرافیون هر جائی را اسمی گذاشته اند **پِلَین** یعنی صحرا که در فارسی دشت گویند عبارتست از مقدار قلیل از خشکی که مسطح و هموار باشد و هیچ ارتفاعی نداشته باشد چنانچه سالِزبوری پِلَین یعنی صحرای سالِزبوری که در مملکت انگلند واقع است و اگر وسعت آن صحرا زیاد باشد او را اِشْتِپْس گویند و در لغت لتین کَمْپَگْنا خوانند و اراضی مرتفعه نیز بچندین اسم امتیاز مییابد چنانچه مُوْن تِینْس و مُوْنْتِس و هِیلْس و هِیلاکْس و راکْس و حرف سین در آخر کلمات علامت جمع است

مُوْن تِیْن یعنی جبل و طود و در عربی چندین اسم دارد و در فارسی کوه خوانند عبارت است از بلندی زمین که ارتفاع او زیاد باشد و امتداد نیز داشته باشد و بسا از کوههاست که یک سلسله و یک سلک امتداد او زیاد است که بمسافت بسیار در صفحهٔ زمین گسترده شده است چنانچه مُوْن تِیْن تارُس و مُوْن تِیْن کاکِسَس مترجم گوید کوه تارُس در آسیای صغیر است که شعب او تا آذربایجان و گرجستان امتداد دارد و کوه کاکِسَس اشاره بکوه قفقاز است که در قسمت آسیا و در میان بحر خزر و بحر سیاه واقع شده است انتهی و کوهی که از او شعلهٔ آتش و بخار بر می آید او را وُلْکِنُو مینامند چنانچه کوه اِتْنا در جزیرهٔ سِسِلی و کوه وِسُوْوِیُوس در ایطالیا و هِکْلا در جزیرهٔ آیس لَنْد

هِیْل یعنی اَکَمه و در فارسی تپه و پشته گویند عبارت از کوه کوچک است ولی بعضی اوقات در اصطلاح اهل جغرافیا بجای کوه بزرگ استعمال شده است چنانچه میگویند اَپی نَیْن هِیلْس و پیری نِیْن هِیلْس و حال آنکه لازم بود که بگویند پیری نِیْن مُوْن تِیْنس مترجم گوید که جبال اَپی نَیْن در ایطالیا و جبال پیری نِیْس فیما بین اسپانیا و فرانسه و در کتاب تقویم البلدان جبال پیری نِیْس را جبل البرت نام میبرد انتهی

مُوْنْت یعنی تل و هضبه و در حقیقت لفظ مُوْنْت مصغر مُوْن تِیْن است چنانچه هِیلاک مصغر هِیل است و مراد از مُوْنْت کوه کوچک است ولی باز بعضی اوقات بجای کوه بزرگ استعمال میشود چنانچه میگویند مُوْنْت تارُس یعنی کوه تارُس و مُوْنْت کاکِسَس یعنی کوه قفقاز و حال آنکه لازم بود که بگویند مُوْن تِیْن کاکِسَس

راکْس جمع راک است یعنی صخره ها و قاره ها و صوانه ها که در فارسی سنگهای بزرگ و کوه پاره تعبیر میشود و عبارت از سنگهای بزرگ بیشمار است که بن و پایهٔ کوهها از آنهاست و ترکیبهای مختلفه دارند و اکثری از آنها از آتش است و بعضی مایل باب و در دریا نیز از آن سنگ پاره ها بسیار است که اکثر اوقات باعث خرق و غرق کشتی میشود و بعضی از آنها چنان ارتفاع دارد که دایم از آب بیرون است و بعضی از آنها در حالت جزر دریا ظاهر میشوند و بعضی بجهة کثرت عمق دریا همیشه در آب مستور است و زمین های پست فرو رفته و بسیار در اصطلاح لُوْ لَنْدْز گویند یعنی اراضی منخفضه که در عربی وِهاد نامند چنانچه لُوْ لَنْدْز در اسکاتلند و لُوْ لَنْدْز در سلطنت نِدِرْلَنْدْز و لفظ نِدِر نیز در لغت بمعنی پستی و نشیب است و لَنْد بمعنی زمین و لَنْدْز لفظ جمع است چون اراضی آن مملکت پست است

لهذا باین اسم موسوم شده است **وِلی** و **وِیْل** و **دِیْل** در لغت الفاظ مترادفند ولی در اصطلاح فی الجمله تفاوتی دارند یعنی فج و فجوه که در فارسی درّه گویند عبارت است از تهی و گاو دیده صفحه از زمین که از نشیب و فراز زمین ها و کوهها پیدا میشود چنانچه هُوَیْت هارْس وِیْل یعنی ماهور اسب سفید که در برکْشِیر است و برکشیر ولایتی است که در حصهٔ جنوب مملکت انگلند در غربی لندن واقع است و در اصطلاح وِلی درّه را گویند که رودخانه یا جوئی از میان او گذرد و در اطراف از سود خانه یا جوی فی الجمله وسعتی باشد که از هر طرف بدرازی آن رودخانه امتداد داشته باشد و آن زمین های اطراف و را مِدوس میگویند و اگر آب از میان آن درّه نگذرد او را وِیْل میخوانند و هرگاه نشیب آن درّه زمین هموار باشد او را باتم مینامند

پَس یا **دِفایل** یعنی منفذ که در فارسی کوره راه گویند عبارت است از تنگ راهی که میان دو تپه و یا دو کوه باشد که ممتد باشد از قسمت ولایتی بولایت دیگر و اراضی مثمره و منبته ذاتی و غیر ذاتی نیز بچندین اسم امتیاز مییابد چنانچه وُوْدْلَنْد اَرَبل تِیْسچُوْرْ مِدُوْلَنْد

وُوْدْلَنْد یعنی جنگل و بیشه که در عربی غیطل و غیص گویند و او نیز بچندین قسم است فارِسْت وُوْد شِیْکَس کاپِس و گرُوْوْس تِیْکِتْس و حرف سین در آخر کلمات علامت جمع است

امّا فارِسْت جنگل بزرگ را گویند که بسیاری از زمین با اشجار قوی و درختهای تنومند پوشیده شده باشد و بعضی جنگلها هستند که در چند روز و چند هفته مسافت آنها را طی میتوان کرد چنانچه هِرسِینیه در جرمنی و جنگلی که از فارِسْت کوچکتر باشد او را وُوْد گویند و جنگلی که از وُوْد کوچکتر باشد او را گرُوْو و تِیْکِت خوانند

و کاپِس جنگلی را گویند که او را احراست کنند که هر ده سال یا پانزده سال قطع نمایند و در اصطلاح کاپِس غالباً استعمال میشود بانبوه درختها و بوته های کوچک که در میان درختهای قوی میروید و حیوانات و طیور در آنها بنه می کنند و آن بوته ها در اندر وُوْد نیز گویند و پَیرْک قطعهٔ کوچک را از جنگل را گویند که دور او دیوار کشیده یا پرچین کرده باشند و در میان آن جنگل قطعه قطعه زمین باز و خالی باشد و آن زمین های باز و خالی را لانْس گویند که جمع لان است

اَرَبل زمینی را گویند که قابل تخم و زراعت باشد و در عربی قراح نامند

تِیْسچُوْرْلَنْد یعنی مرعی و مرتع که در فارسی چمن و مرغزار گویند عبارتست از زمینی که در او علف و نباتات روینده لایق طعمه و پرورش حیوانات باشد و بعضی از چمن ها هست که آنها را دیوار و پرچین کرده اند که خاصهٔ هر یکی از اعیان و اکابر است و بعضی که مخصوص نشده است و اختصاص باحدی ندارد آنها را کامان میخوانند یعنی عام

مِدُوْ زمینی را گویند که در او زراعت نکنند و علف او را محض چیدن محافظت کنند و گاهی او را مِیْد نیز گویند و لفظ مِیْد غالباً در شعر استعمال میشود **بَیرِن لَنْدْز** یعنی اراضی محترقه و زمینهای سوخته که در عربی مَرْت و جَرَز گویند و چنین اراضی را دِزِرْتْس میخوانند و دِزِرْتْس نیز بر دو قسم است یکی سَنْدی یعنی ریگستان و یکی اِسْتُوْنی یعنی سنگستانی

دِزِرْت که در عربی تیه و قفاره و مَهمه گویند و چندین اسم دیگر نیز دارد و در فارسی بیابان و دَرو بیابان کویر و هامون بی آب و گیاه تعبیر میشود عبارت از آن مقدار زمین است که سوخته باشد خواه بزرگ باشد خواه کوچک و چنین بیابان در اروپا بسیار کم است ولی در آسیا و افریقا و امریکا بسیار است و این بیابانها در اطلس ها ببزرگی و کوچکی امتیاز یافته است چنانچه دِزِرْت فیما بین اَلِیْپُو و بغداد را لِتِل دِزِرْت گویند یعنی بادیهٔ صغیره که مسافت بیست روزه راه است تا تفاوت داشته باشد با بیابانی که میان اَلِیْپُو و بصره است که او را گرِیْت دِزِرْت نامند یعنی بادیهٔ کبیره که مسافت چهل روزه راه است مترجم گوید اَلِیْپُو اسم قدیم حلب است و بادیه های ریگزار زیادتر از بیابانهای سنگلاخ است و بیابان سنگلاخ هم

که در عربستان واقع است و گاهی لفظ دِزِرْت باراضی مثمره اریضه غیر مسکونه نیز شاذاً اطلاق میشود چنانچه دِزِرْت نُوگِرْبَن
که در مملکت پُولَنْد بطول رودخانه دِنِیپِر واقع است و اکثر بیابانهای تاتارستان که خالی از سکنه و سوخته و بیحاصل
از همین قسم است که آنهارا نیز دِزِرْت گویند ولی در حقیقت این بیابانهارا و یلدرنس میتوان گفت یعنی چولها
که در عربی چنین بیابانرا بَیْداء و هوجل نامند که رونده در او هلاک شود و هیچ نشان نیابد
پِرامَن‌تَرِی قسمتی از خشکیرا گویند که بدرازی میان دریا امتداد داشته باشد و او نیز بچندین قسم تمیز مییابد
کِیپْس یعنی دماغه ها که در عربی خیاشیم الجبال و رُعان الجبال گویند یا نِسْ یعنی تنگ ها و پوزه ها
یا لَنْدز یعنی راس الاراضی یا فارلَنْدز یعنی طلاع الارض و ملوها و فار در لغت انگلیسی از زمین پیش آمده را گویند و وقتی
که صفحه پرامن‌تری از سطح آب برآمده و ارتفاع داشته باشد او را کیپ میگویند چنانچه کیپ آف گُود هُپ که در جانب
جنوب افریقاست و وقتی که صفحه او پست و هموار است یا ارتفاع اندکی از سطح آب دارد او را پاینت و هِدلَند گویند
و بعضی اوقات فارلند نیز خوانند چنانچه نارث فارلند یعنی دماغه شمال که در ولایت کِنْت در شمالی بندر رَمْزگیت واقع است
دَوْنْز عبارتست از پست و بلندی بیشماری و پشته های زیادی که متقارب بسکه بحر واقع شده و درختی و نهالی نداشته
باشد که گوسفندان در انجا بچرند که در فارسی ماهور گویند چنانچه ماهورهای بَرْتَهَم در کِنْت و لفظ دُون یا از لغت فرانسه
از لفظ دُن استخراج شده است یا از لغت سِلْتیک است که از دَن استنباط کرده اند و دَن در لغت سلتیک بمعنی
تپه و پشته است و در اصطلاح لفظ دُونز بر بلنگرگاه نیز استعمال میشود چنانچه لنگرگاه و ساحل شرقی کِنْت را که در میان
سوث فارلند یعنی دماغه جنوب و رَمْزگیت است دُونز میگویند و رَمْزگیت یکی از بنادر ولایت کِنْت است که در
شرقی آن ولایت در کنار دریا اتفاق افتاده است
اِنْستْرَنْد عبارت از آن قسمت ساحل است که در حالت مد دریا در آب نهان شود و در حالت جزر پیدا گردد
سَنْد بَنْکْس یعنی کناره های ریگی عبارت از آن توده های رمل است که بعضی از آنها در وقتی که مد دریا تمام شود ظاهر میشوند
و بعضی از آنها دائما در آب نهان است و آنجاهائی که ظاهر است نامیده میشوند شُوَلْس یعنی
و شَلُوْز یعنی کم عمقها و درین مکانها عمق دریا از سایر جاها کمتر است و هرگاه درین کناره ها صخره های عظیمه پیدا شود که با ریگ
ممزوج باشد انجارا غالبا شَلُوْز میگویند و هرگاه چندین صخره بزرگ نزدیک هم واقع شده باشد انجارا رِیف خوانند و فلَتْس یعنی همواری ها
تنبیه کیپ آف گُود هُپ دماغه ایست که در اقصی جانب جنوب افریقا واقع شده و اکنون در تصرف دولت انگلیس است
و کیپ در لغت بمعنی دماغه است چنانچه ذکر شد و گُود بمعنی خوب و خوش و هُپ بمعنی امید و رجاء و در اطلسهاء رومی
و ما لطه این مکانرا راس الرجاء الصالح مینویسند و تسمیه این محل باین اسم از آن است چون سفاین از انگلند که بهندوستان
میروند باید از تحت خط استوا و از محیط اتلنتیک جنوبی که در غربی افریقاست گذشته از این مکان عبور نمایند و محیط اتلنتیک
جنوبی مخاطره و تلاطم زیاد دارد چون سفاین که باین محل برسند از مخاطرات عظیمه محیط اتلنتیک بسلامتی خلاص شده اند لهذا
تفاءُلاً این مکان را باین اسم موسوم ساخته اند که امید خوبی هست که پس ازین بسلامت بهندوستان برسند ع
شاید که باز بینند دیدار آشنا را و در باب هشتاد و هفتم نیز ذکری از همین مطلب خواهد شد

باب پنجم در بیان اصطلاحات مدنیه و امور دولیه و قوانین ملکیه در اقسام ارض

سیویل دویژنس یا پُولِتیکَل دِوِیژُنس یعنی حصه های اهلیه و مدنیه یا دولیه دنیا رجوع میشود یا بحالات اصلیه و مدنیه او

یا به تقسیمات اتفاقیه و موقته او و سیویل اموری را گویند که با اهالی مملکت مدنیت داشته باشد مثر حِسم گویند چنانچه
سیویل وار جنگیرا گویند که در داخل مملکت واقع شود که اهالی مملکتی یا شهری با خود داشته باشند اشیهی و پُولِتیکَل
اموری را گویند که بدول خارجه رجوع داشته باشد و حیله و مراوده دولتی را خوانند چون ازین تقسیمات اتفاقیه
حالت زمین در ترقی و ازدیاد است از انجاست که بعضی او را آرتی فِشَل جیاگرفی میگویند یعنی جغرافیای عملی
بخلاف نیچُرل جیاگرفی یعنی جغرافیای ذاتی و طبیعی و زندگانی امم سالفه در بیابانها بود و بنقل و تحویل از مکانی
بمکانی عادت داشتند تا اینکه رفته رفته آن عادت را ترک کرده آبادیها را گذاشته و قوانین و رسوم بنا نهادند و بچندین
دولت و سلطنت منقسم گردیدند اگرچه حدود آنها همیشه اوقات در تغییر و تبدیل است ولی بر آنچه الحال تقسیم شده است
ازین قرار است امپِیرس کینگ دَمْس ساوِرِنْتیس اِسْتِیتْس و نیز بچندین بلدان و قصبات و قرا منقسم
شده است و این تقسیمات نیز بر دو قسم است یکیرا پِرِیمَری گویند یعنی اولی و نخستینی و دیگرا سِکَنْدَری خوانند یعنی
ثانی و ثانوی و حصه پریمری را فِرْسْت کلاس نیز نامند یعنی دسته اول و او شامل است از مونارکیس و امپِیرس
و کینگ دَمْس و ریپَبْلیکس یا کامان وِلْتس و حصه سکندری نیز شامل است به الکترِتْس و پرِنْسِی پَلیتیس و
دیُوکْ دَمْس و مَرگرِوِیتس لَیندگرِیویتس و فری سِتیتس و این حرف سین در آخر کلمات علامت جمع است

باب ششم در تفصیل پِرِیمَری یعنی اولی

مُونارْکی یعنی شهریاری و مطلق العنانی و او عبارت است از مملکتی و دولتی که محکوم باشد بشخص مفردی
ولیکن بقاعده اکنون این لفظ به امپِیرس و به کینگ دَمْس اختصاص یافته است
اِمْپَیر دولت و کشوریرا گویند که در تحت حکومت اِمْپِرُوْر باشد یعنی شاهنشاه و این لفظ وقتی بر دولتی اطلاق میشود که چندین
ممالک دیگر در تحت تصرف داشته و از چندین ولایات خراج گرفته و بر دول دیگر تفوق داشته باشد چنانچه اِمْپَیر
آف گرِیت بِرِتَین و آیرلند یعنی دولت انگلیس کبیر و ایرلند و هرگاه پادشاهی بر پادشاه دیگر حکمرانی کند او را
ملقب به اِمْپِرُوْر نمایند یعنی شاهنشاه و یا اسمی را دهند که معنی این داشته باشد چنانچه سلطان در میان ترکها یعنی
عثمانیها و شاه در میان عجمها و خلیفه در میان عربها و خان در میان مغولها و تاتارها ولی اِمْپَیر مثل اِمْپِرُوْر معنی استقلال
و اختیار کامل ندارد اگرچه قدما دولتهای قدیم را مثل دولت آسیریه و مدینه و ایران و یونان و بابیلون بلفظ امپیرس
یاد کرده و ضبط نموده اند اما ایشان بجز شاهنشاه و پادشاه لقب دیگر بر خود قرار نمیگذاشتند و اختیار کل داشته اند
و همه امپیرس آزادی است اما جانشینی و وراثت سلطنت همیشه به پسر بزرگ نمیرسد بلکه پادشاه اختیار دارد که
دیگریرا ولیعهدی تعیین کند چنانچه در سلاطین عثمانی این کار مکرر اتفاق افتاده و در دولت روسیه نیز پطر کبیر و الکساندر
این کار را کرده اند ولی در بعضی دول رسم چنان است که حق سلطنت از آن اولاد ذکور است چنانچه دولت آسْتریه و عثمانی
و ایران و چین ولی در دول دیگر اولاد اناث نیز حق سلطنت دارند چنانچه در روسیه دو نفر قبل برین بفاصله قلیلی بر تخت
سلطنت جلوس کردند و همچنین هرگاه پایتخت پادشاه دیگر را بقهر و غلبه مسخر سازد او را نیز اِمْپِرُوْر گویند چنانچه
سلطان محمد ثانی را در وقت تسخیر شهر قسطنطنیه و تسخیر پادشاهی یونان در سنه ۱۴۵۳ هزار و چهارصد و پنجاه و سه مسیحی
مطابق هشتصد و پنجاه و هفت هجری شاهنشاه لقب دادند و هرگاه پادشاهی فتح بدیعی کند او را نیز لقب اِمْپِرُوْر
دهند چنانچه پطر کبیر را که به پیتر معروف بود بعد از فتح پُولْتوا که چارلس دوازدهم پادشاه سُویدن را در ۲۷

بیست و هشتم چون سنه ۱۷۰۹ هزار و هفتصد و نه مسیحی مطابق غره جمادی الاولی سنه هزار و صد و بیست و یک هجری شکست فاحش داد
شاهنشاه خواندند ولیکن هر پادشاهی بمیل خاطر و اختیار خود نمیتواند لقب امپرور برخود قرار دهد تا اجازه از همسایگان
خود از دول دیگر که با او برابری دارند حاصل نکند یا در ولایت و مملکت وسعتی و قدرتی بر دیگران نداشته باشد
کینگ دوم اسمی است که اطلاق میشود بهر مملکتی که حکمران او لقب شاهی داشته باشد یا لفظی که معادل معنی او باشد
چنانچه کرال در میان طوایف اسکلاونیه و خان در میان ترکها و مغولها و بعضی اوقات بجای امپرور که بمعنی شاهنشاه است
نیز استعمال میشود **مترجم گوید** کینگ در لغت انگلیسی بمعنی شاه است و کینگ دوم یعنی مملکتی که شاه در او باشد شاهی
امپیر دلالت دارد بر خلایق بیشمار که از طوایف مختلفه و از ولایات بومی و غریب جمع شده باشد بر عکس کینگ دوم که معنی می بخشد
اتحاد اشخاص بسیار را که از ولایت واحده باشد و هرچه امپیر است آزاد و مطلق العنانند بخلاف کینگ دوم که
در اطاعت و متهور پادشاه هستند و بعضی از کینگ دوم های قدیم اکنون در تحت اختیار دیگری واقع شده اند و اسم سلطنت
ازان خانواده بیرون رفته است چنانچه کینگ دوم جزیره آیرلند تابع گریت بریتین شده و کینگ دوم هانگری و بوهیمیه
تابع پادشاه اسٹریه گردیده و کینگ دوم پولند بتحت اختیار روسیه در آمده است و صاحب قدرتی و قوتی نیز نمیتواند لقب
شاهی را باختیار خود بر خود قرار دهد مگر اینکه همسایگان او از دول دیگر تصدیق این مطلب کرده و چندین سال نیز از
ادعای او گذشته باشد و در اروپا چندین کینگ دوم در سلسله های جدید بهم رسیده است چنانچه سلطنت پروشیه
در حق مارکویس مملکت برندن برگ در سنه ۱۷۰۱ هزار و هفتصد و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سیزده هجری قرار یافت
و سلطنت سردینیه به دیوک مملکت سوای در سنه ۱۷۱۸ هزار و هفتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و صد و سی و یک هجری
تعلق گرفت و سلطنت نیپلس به دن کرلس شاهزاده مملکت اسپین در سنه ۱۷۳۶ هزار و هفتصد و سی و شش مسیحی مطابق
هزار و صد و چهل و نه هجری رسید و سلطنت ندرلند بشاهزاده آرنج در سنه ۱۸۱۴ هزار و هشتصد و چهارده مسیحی
مطابق هزار و دویست و سی هجری مفوض شد و همچنین در جرمنی چندین سلطنتهای جدید در سکسانی و بواریه
و ورتمبرگ و هنوور آشکار گردیده و در همه کینگ دوم سلطنت بوراثت است که خلفاً عن سلف در ان خانواده مهما امکن
پایدار است و طایفه اناث نیز حق سلطنت دارند بجز در مملکت فرانسه که در انجا بقانون سلیک طایفه اناث از پادشاهی
محرومند **مترجم گوید** قانون سلیک قراریست که در چهار صد و بیست و چهار ۴۲۴ مسیحی در عهد فرامند در فرانسه گذاشته
شده است که طایفه اناث در سلطنت حق نداشته باشند و در اسپانیا نیز همین قانون بود تا بعد از فوت فردیند
پادشاه اسپانیا در میان امرا و سپاهی خلاف شد بعضی دختر او را که وارثه سلطنت بود بپادشاهی خواستند و بعضی
گفتند که موافق قانون سلیک طایفه اناث حق ندارند و باید پسر برادر پادشاه صاحب تاج و تخت شود و سالها نزاع
فیما بین دو طایفه برپا بود تا این قانون قدیم را بهم زده دختر او را بپادشاهی برداشتند که اکنون نیز پادشاه اسپانیا است
و اسپانیا را در تلفظ اسپین گویند و پس ازین همه جا اسپانیا ذکر خواهد شد
رپابلیک یعنی جمهور که او را کامان ولث نیز یعنی غنا و ثروت عام و او عبارتست از حکومتی که در او احدی قدرت
مستقل مطلق نداشته باشد بلکه جمعی بمشورت و صوابدید یکدیگر امور ملکیه را فیصل دهند و همه خلایق در ان حکومت
حق داشته باشند و ازین جهة او را پالیگارکی در عوض مونارکی میتوان گفت و چنین هستند یونیتد استیتس یعنی ممالک
متحده در امریکای شمالی و کن تن سویت زرلند و دیگر دول جمهوریه که در ینگی دنیای جنوبیست مثل کولمبیه و بالیویه

۱۱۲۱ ۱۱۱۳ ۱۱۳۱ ۱۱۴۹ ۱۲۳۰

و چیلی و غیره **تنبیه** پالی در لغت بمعنی چندین است و گارکی بمعنی حکومت است و پالی دائما مرکب استعمال میشود یعنی
حکومت چندین اشخاص چون در جمهوریه همه خلق حق دارند لهذا پالیگارکی میگویند بخلاف مونارکی که معنی او حکومت شخص
واحد است و همچنین پالی گلات یعنی کسی که دارای تکلم چندین السنه مختلفه است و پالی گان یعنی شکلی که چندین زاویه دارد
و کن تن در لغت بمعنی قطعه کوچکی از زمین است و کن تنس لفظ جمع است یعنی قطعات و ولایات سویت زرلند را کن تنس میگویند

باب هفتم در تفصیل سکندری یعنی ثانوی و قسمتهای دولتیه ممالک در الکتریتس و پرنسی پلیتیس و غیره

ممالکی که در قسمت ثانویه واقع شده اند در تحت اختیار شاهانی هستند که از کینگ
دوم پایین ترند و این قسم شاهان در اروپا بعد از ضعف و انحطاط دول عظیمه پیدا شده اند که درین ممالک از جانب
سلاطین حکمرانی داشتند و بالاخره خود مختار و صاحب داعیه گردیدند ولیکن باز رفته رفته یا بقهر و غلبه یا بمصالحه و مصاهرت
ولایاتی که از دول عظیمه مفروز شده بود بتحت اختیار انها در آمده و القاب دیوک و پلتین و مرکویس و کونت و برون
و غیرها که القاب منصب و اقتدار بودند القاب حرمت و افتخار گردیدند چنانچه الآن در گریت بریتین و فرانسه متداول است و اما
آن ولایات که فیدتری بودند حکام آن ولایات از جانب سلاطین مامور بودند و خراجی میدادند ولیکن خودشان استقلال
تمام در ولایات متصرفی خود داشتند و در فعل و عمل شاه بودند اگرچه لقب شاهی بر انها اطلاق نمیشد و ازین قسم
سلاطین در مرتبه ثانیه در اروپا هستند چنانچه الکتریتس پرنسی پلیتیس دیوک دومس مرکوی زتس پلتی نیتس
و گرو نیتس و غیره و لفظ سین در آخر کلمات علامت جمع است و لفظ فیدتری از لغت لتین از لفظ فیدس
ماخوذ است و معنی میدهد چیزی را بچیز دیگر اضافه کردن و عهد و میثاق بستن و ولایات فیدتری یعنی ولایات موضوعه
و لفظ الکتر نیز کلام لتین اخذ شده است در لتین الیجو گویند یعنی گزیدن و انتخاب کردن و در اصطلاح دلالت
دارد بر شخصی که او داشته باشد حق انتخاب و گزیدن دیگری را بمنصبی یا لقبی و این لفظ خصوصاً بشاهزادگان
جرمنی اطلاق میشد که انها حق داشتند تشخیص پادشاهی در میان خود بعد از شاهنشاه دیگر انتخاب نمایند ولیکن
چندان زمانی نیست که این اسم در جرمنی موقوف شده و سلاطین انجا نیز بوراثت بشاهی میرسند و بنابر این
لقب الکتر در حقیقت بکلی از میان رفته است و الکتریت آن ولایتی را گویند که الکتر نشین باشد
پرنسی پلیتی آن ولایتی است که حکمران انجا لقب پرنس داشته باشد یعنی شاهزاده و لفظ پرنس نیز از لتین از لفظ پرنسپس
ماخوذ است بمعنی اول و بزرگ است و او لقب احترامی است مثل لقب لارد که بهمه مراتب سلاطین از خورد و بزرگ
اطلاق میشود چنانچه اولاد شاهنشاهان را نیز پرنس گویند و اولاد شاهان را نیز پرنس خوانند و اشخاصی که ارکان دولت
جرمنی بودند خواه دیوک و یا مرکویس و یا کونت همه را پرنسس آف دی امپیر میخواندند یعنی شاهزادگان دولتی و پادشاهی
و گاهی نیز خود پادشاهان و شاهنشاهان را نیز پرنس میگویند **مترجم گوید** در همه دول پرنس بغیر از شاهزاده
بکسی دیگر اطلاق نمیشود مگر در دولت روس که پرنس را بغیر از شاهزادگان با امرا و اکابر دیگر نیز لقب میدهند و معنی
در ان دولت بمنزله خان است که در ایران متداول است که اکثری از صاحبان منصب و اعیان دولت را پرنس میگویند
و این لقب را بطرز کبیر شایع ساخت چنانچه لفظ خان در مغولستان بجز سلاطین و شاهزادگان بکس دیگر اطلاق نمیشد
و در دولت صفویه در ایران شایع ساخته شد که اکنون اکثر مردم را خان میخوانند انتهی و در ولایاتی که لقب پرنس لقب حرمت
و افتخار است مرتبه او مافوق مراتب القاب و ماتحت لقب پادشاه است چنانچه در گریت بریتین پسران پادشاه را

۳ بردونیس ع

همیشه ملقب به پرنس اف ویلز میخوانند و در اسپانیا نیز پسر ارشد پادشاه را ملقب به پرنس اف استوریس میسازند

مترجم گوید ویلز مملکت بزرگی است که در غربی انگلند واقع است و بجهة حشمت و جلالت ان مملکت دائما ولیعهد پادشاه انگلیس را باسم انجا پرنس آف ویلز میگویند یعنی شاهزادهٔ ویلز و این از زمان ادوارد اول متداول شده چنانچه در باب ویلز بیان خواهد شد و همچنین استوریس اسم مملکتی است که در جانب شمال اسپانیا در کنار دریا واقع است و ولیعهد دولت اسپانیا نیز باسم ان مملکت پرنس آف استوریس خوانند انتهی

دیوک دوم یا داچی یعنی دیوک نشین ان مملکتی را گویند که حکمران انجا دیوک باشد و در جرمنی و ایطالیا دیوک دوم ها معنی پادشاه نشینی را دارند ولیکن در انگلیس و در فرانسه محض حرمت و اعتبار است

کونتی ولایتی را گویند که حکمران انجا شاهزاده خارج از سلسله باشد و لقب کونت نیز داشته باشد و در اصل چنین ولایت در انگلند در قدیم بسیار بوده و اکنون همان معنی با لفظ شیر استعمال میشود و لفظ کونت از لغت فرانسه و لفظ شیر از کلام سکسان استنباط شده است **مترجم گوید** که شیر اکنون در انگلند بمنزلهٔ صوبه است در هندوستان چنانچه در هندوستان اصطلاح است صوبه بنارس صوبه بنگاله و صوبه اجمیر وغیره گویند و در انگلند نیز اصطلاح است همپ شیر و یلت شیر شراپ شیر لنکا شیر وغیره میگویند و تلفظ شیر در انگلیسی مثل تلفظ شیر است در فارسی که در عربی اورا اسد خوانند بکسر اول و سکون ثانی مجهول است انتهی

کونتش یعنی کونت ها منصب و ولایت خود شان را بوراثت متصرف بودند چنانچه در فرانسه در زمان هیوگ کیپت رسم بود ولیکن درین ازمنه جدیده اکثری ازین کونت ها ازین درجه افتخار افتاده ممالک شان بتصرف سلاطین در امده و در فرانسه و انگلیس لقب کونت نیز محض لقب حرمت و عزت شده است اما در جرمنی باز بعضی باقی مانده اند که خانواده و سلسله خود را حفظ و حراست کرده اند **مترجم گوید** هیوگ کیپت و لدارشد هیوگ است که ابت و کونت کبیر پاریس وغیره بود و در میان مردم حرمت و منزلتی داشت و اخر الامر مردم با او مراقفت کرده او محض ظلم و عدوان تاج سلطنت فرانسه را از چنگ چارلس لارین که عموی لوئیس ترنیس مرین بود در سنه ۹۸۷ نهصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق سیصد و هفتاد و هفت هجری در ربوده خود بپادشاهی نشست و از او این سلسله سلاطین بسلسلهٔ کیپی و پن جینس و کیپ تینس موسوم شد چنانچه در وقایع کشور فرانسه ان شاء الله مرقوم خواهد شد و ابت شخصی را گویند که بزرگ دیر و کلیسا باشد و لارین اسم قدیم ولایتی است که در کشور فرانسه در مشرقی ولایت شمپین و یکی از سی و دو پراوِنس فرانسه است که در قدیم کشور فرانسه بسی و دو پراونس تقسیم شده بود و شمپین نیز یکی از سی و دو پراونس قدیم است انتهی و مملکت انگلند و اسکاتلند و آیرلند نیز بچندین کونتی تقسیم شده است ولی حکمرانی انها کلا تعلق بپادشاه گریت برتن دارد و اهل جرمن کونت را بلغت خود گرف میخوانند که معنی او دلالت دارد بمحکمه و دار القضاوة که در انجا بعدل امور را فیصل دهند و چون کونت ها در اجرای امور و نظم ولایت کمال سعی را داشته اند از انجهت باین اسم میخوانند و در میان شاهزادگان جرمن و ارکان آن مملکت نیز چندین القاب متداول بوده است مثل لندگریو مرگریو بازگریو پلتز گریو

لندگریونش یعنی لندگریو ها آن کونت ها را گویند که در ولایات بقضاوت و حکم مشغول بودند

مرگریونش یعنی مرگریو ها کسانی را گویند که حفظ و حراست ثغور و سرحدات داشتند

بارگریونش یعنی بارگریو ها آن کونت ها را گویند که در شهرها بحکومت تعیین میشدند

پلتزگریونش یعنی پلتز گریو ها اشخاصی را گویند که در دیوانخانه عدالت بداد خواهی می نشستند

و فارین کونت لقبی است که از لقب دیوک پست تر و از لقب برون بالاتر است و ویست بالقب ارل که در انگلیس متداول است **و مرگوی زنیت** را غالبا اهل جرمن مرگرونیت میخوانند و ولایتی را گویند که در تحت اختیار مرگوینس یا مرگریو باشد و این چنین ولایات در جرمنی و ایطالیا معمول است اما در فرانس و انگلیس اشخاصی که لقب مرگوینس دارند مثل سایر القاب محض حرمت و حشمت است با آزادی و امتیاز مخصوصه و لفظ مرگریو از لغت تیوتانیک از لفظ مرک و گرف استخراج شده است که بمعنی حافظ ثغور است که در فارسی مرزبان و سرحد دار گویند و در جرمنی مرگوی زنیت را بمعنی ولایاتی که در سرحد واقع شده باشند نیز استعمال می کنند و لقب مرگوینس لقبی است که فیمابین مرتبه دیوک و مرتبه ارل و کونت است و این لقب در انگلند اول از ریچارد دوم معروف شد که او رابرت ویر را که شهر آکسفورد بود مرگوینس دبلین کرد

پلتی نیت یا کونتی پلتین ولایتی را گویند که در تحت تصرف پلتین باشد و پلتین قدیما لقبی بود باشخاصی که در دیوانخانه و ولایت شاهزاده نشین نشسته بامور رعیت میرسیدند یا در ان دیوانخانه که منصب معین میداشتند داده میشد و کونت پلتین نیز لقب احترامی بود که بان اشخاص در حالتی که خدمتی بتقدیم میرساندند عنایت میگردید

لندگرونیت ولایتی را گویند که باختیار لندگریو باشد و این مناصب و این ولایات در جرمنی زیاد معمول و متداول است و لندگریو لفظ جرمن است و ماخوذ است از لند و گرف که معنی او قاضی ولایت است

برگونی جائی را گویند که در تصرف برون باشد و سابقا لقب برون از القاب دیگر بالاتر بوده است ولی اکنون در انگلند از مرتبه وی کونت پست تر و از مرتبه برونت بالاتر است

فیف جائی است که در تصرف عاریه شخص باشد که منفعت و اختیار آن در اختیار او باشد ولی اصلا و ملکا از دیگری محسوب شود و در حقیقت بمعنی سیورغال و تیول است

باب هشتم در بیان قسمتهای مملکتی و کشوری

پراونس در جغرافیا عبارت از ان پادشاه نشین یا خلیفه نشین یا مملکت وسیعه است که شامل باشد بچندین کونتین یعنی کونت نشین ها و ستیز یعنی بلدان و تونس یعنی قصبات و غیرها که در تحت تصرف یک حاکم باشد **مترجم گوید** از ینقرار در کشور ایران خراسان و آذربایجان و فارس را پراونس میتوان گفت

دیوسیس عبارت از یک بلوکیت از یک کن تری که در زیر حکومت بی شپ یعنی خلیفه باشد و این لفظ بمعنی تمشیت و حکومت دلالت دارد و مراد از او جائی است که وقف کلیسا باشد

جیوریس دکشن عبارت از یک ناحیه وسیعه یک ولایتی است که امر انجا بایک نفر قاضی یا حاکم فیصل یابد و آن ناحیه در تصرف و اختیار او باشد

کن تری لفظی است که گاهی در اقلیم استعمال میشود و گاهی در مملکت و گاهی در بلوک و ناحیه و اختصاصا دلالت بیکجائی خواه بزرگ باشد خواه کوچک ندارد چنانچه میگویند کن تری اف یوروپ یعنی کشور اروپا که بچندین ممالک و ولایات اشتمال دارد و میگویند ایطالی این اِفائن کن تری یعنی ایطالیا هست یک نیکو و میگویند فیمابین پاریس و آرلینز

یا پاریس و آنت ورپ عجب با صفا کن تری است و درین میان چندین شهر و قریه فاصله است و مسافت بعید میان
اینهاست مترجم گوید آرلینز شهر بزرگی است در کشور فرانسه که در جنوب پاریس واقع است و آنت ورپ
شهری است در مملکت بلجیوم که این مملکت فیمابین شمال و مشرق کشور فرانسه اتفاق افتاده است انتهی
تری تری لفظ لتین است و او نیز مختلفا استعمال میشود گاهی دلالت میکند بهمه ولایات و بلوکاتی که بیک
پادشاه یا شاهزاده متعلق باشد و گاهی ببعضی از آن ولایت استعمال میکنند مترجم گوید مثلا میتوان گفت تری تری
فارس که بچندین محالات و قصبات شامل است و نیز میتوان گفت تری تری لار که جزوی از مملکت فارس است انتهی
کوارتر نیز لفظ مختلف الاستعمال است گاهی بیک قسمتی از زمین و گاهی بیک ولایتی که یک شهر داشته باشد
و گاهی بقسمتی از یک شهر استعمال می کنند که عبارت از محله باشد و در لغت بمعنی یک ربع نیز هست
کن تن عبارت از یک کوارتر است یا یک قطعه صغیره از یک ولایت است و سویتزرلند بچندین
کن تن تقسیم شده است که هر یکی از آنها بزرگی و جا کمی دارد
کونتی تقسیمات عمده مملکت انگلند است که انگلند بچهل کونتی و ویلز بدوازده کونتی تقسیم شده است و این کونتی ها
یا شیرها هر یکی نیز بچندین قطعات منقسم کرده اند ریپس لیثس و پن تیکس رایدینگس هندردس
و اینها نیز به تانی ذینگس و پریشس قسمت شده اند و حرف سین در اواخر کلمات علامت جمع است
هندرد در لغت بمعنی صد است و او عبارتست از یک قسمتی از یک کونتی که در وقت استیلا اهل سکسان شامل بود
از ده برو که هر کدامی ده خانوار باشد و در معنی جائی را میگویند که صد خانوار سکنه داشته باشد و بعضی صد خانوار از آنجا
بلمذرد ریپ قسمتی دیگر از یک کونتی است و بعضی اوقات دلالت بر همان هندرد میکند و بعضی وقت
جائی را گویند که بچندین هندرد شامل باشد و بمعنی بلوک و محال را گویند
لیث قسمتی دیگر از یک کونتی است که از یک تانی ذینگ بزرگتر است و از یک هندرد کوچکتر است و این
لفظ از کلام سکسان از لفظ لیث ماخوذ شده است
و پن تیک با هندرد قریب المعنی است جائی را گویند که در او یکصد نفر مرد باشد و در حمایت الدرمن خود باشند یعنی ریش سفید و رئیس
رایدینگ قسمتی را گویند که از یک هندرد زیاده تر باشد و صوبه یارک شیر بسه رایدینگ تقسیم
شده است رایدینگ مشرقی و رایدینگ غربی و رایدینگ شمالی
تانی ذینگ کوچکترین حصه یک کونتی است و همان معنی برو را دارد که هر کدامی از ده خانوار مشتمل بودند
که ده تانی ذینگ یا ده برو یک هندرد است و تقسیم انگلند در تانی ذینگ و هندرد از الفرد کبیر است و این ده
خانوار که یک تانی ذینگ محسوب میشد هر یکی از خود داشت که او را تانی ذینگ من میخواندند یعنی ده باشی و این لفظ
از کلام سکسان از لفظ تیذا ماخوذ شده است که قسمت دهم هر چیزی را گویند و در عربی عشر خوانند و الآن
این لفظ بخراج دیوانی کلرجی یعنی متعلقان و سدنه کلیسا استعمال میشود
پریش حصه مخصوصه از یک بلوک یا بلوک مخصوصه را گویند که متعلق بکلیسا باشد و اختیار انجا با کشیش است و انگلند را
انور ریوش ارچ بی شپ یعنی خلیفه اعظم کنتربوری در سنه ۶۳۶ ششصد و سی و شش مسیحی مطابق پانزده هجری بچندین
پریش تقسیم کرده بود مترجم گوید کنتربوری شهر بزرگیست در مملکت کنت که فیمابین مشرق و جنوب لندن است

وهر کلیسا یا کثی درال است یا پرو کیل و کلیسای کثی درال کلیسای اعظم آن است که در او بی شپ یعنی خلیفه مسکن داشته
و دیوسس داشته باشد و پرو کیل یعنی کلیسای محله آن است بجهة عبادت در محلات ساخته باشند
سیتی یعنی مدینه و مصر که در فارسی شهر جامع و بزرگ را گویند عبارت از مکانیست که شامل باشد از بیوتات
کثیره که مفروز باشد با کوچه ها و جمع کثیری از زن و مرد در او مسکن گرفته باشند و در آن شهر چندین کدخدا
و محتسب باشد که بطور عدالت و انصاف در تمشیت انجا کوشند و در انگلیس کدخدا و رئیس را امیر گویند و در فرانسه
کونسل و در جرمنی برا و مستر خوانند و لفظ سیتی از لغت لتین از لفظ سیوی تس ماخوذ است که دلالت باز دحام
و جمعیتی از نفوس کثیره با همه لوازم و متعلقات میکنند و لیکن اکنون لفظ سیتی بهمه کپی تلس یعنی پایتختهای ممالک
پادشاهی و شهرهائی که جمعیت زیاد داشته و شهرهائی که در انجا بعضی علامات معروفه و احترامات لایقه باشد
استعمال میکنند مترجم گوید ازین قرار در ایران طهران را سیتی گویند که پایتخت پادشاهیست و تبریز و اصفهان را
سیتی خوانند که جمعیت زیاد دارند و مشهد و قم را سیتی شمارند که احترامات لایقه دارند و شوشتر را سیتی میتوان
گفت که علامت معروفه مثل سد و پل معروفی دارد که از ابنیه غریبه میتوان شمرد انتهی
تون یعنی بلده و کوره که در فارسی شهر گویند و گاهی قصبه خوانند عبارت از مکانیست که پست تر از سیتی است
و گاهی سیتی را تون میگویند و این لفظ از سکسان از لفظ تن ماخوذ شده است و تن در لغت ایشان دار بزین
و حظیره را می گفتند که با او اهل سکسان بیوت خود را در وقت جنگ حفظ و حراست میکردند و در انگلند چندین
قسم قصبه هاست که بدین اسامی امتیاز میابند برو تونس مرکت تونس کونتی تونس و لفظ برو نیز از لغت سکسان از لفظ
بار هو استنباط شده است و جماعتی را گویند که شامل باشد از ده خانوار که بیکدیگر اتصال خاص داشته کفیل و ضامن
یکدیگر باشند و پس از آن لفظ برو بقصبه اطلاق میشد که در دور او دیواری یا سدی بود ولی اکنون مطلق قصبه
اطلاق میشود که خواه در دور او دیوار قلعه باشد و خواه نباشد و لفظ برو در انگلند بکرر بیک تون که کارپوریشن
یا کارپوریشن استعمال میشود ولی او شهر نیست و در حقیقت باز همان برو هست و بسا کارپوریشن هست
که به برو مدخلیتی ندارد و همچنین چندین برو هست که کارپوریشن نیست مترجم گوید کارپوریشن
در انگلستان جمعی از اشخاص هستند که امتیازات کلی در مملکت دارند و مواجب و مرسوم انها موروثی است
که ابا عن جد بانها میرسد و از پادشاه فرمان ازادی دارند و کارپوریت جائی است که بانها تعلق داشته و مرفوع
القلم و القدم است انتهی و درین زمان اسم برو در انگلستان مخصوصا بقصباتی اطلاق میشود که حق دارند
از اهل شهری های خود نواب و وکلا به پارلیمنت یعنی مشورتخانه بزرگ دولتی بفرستند و مرکت یعنی بازار است و مرکت
تونس عبارت از آن قصبات است که در انها روزهای معین برای معامله و داد و ستد باشد
ویلیج یعنی قریه و کفر که در فارسی ده گویند عبارت از مکانیست که بیوتات قلیله داشته و سکنه او رعایا و برزگران
باشند فرق قریه با قصبه آنست که قصبه کلیسا و بازار هر دو را دارد و لیکن در ده بازار نیست همان کلیسا
فقط است و در کلام انگلیس وقتی که لفظ تون با اسم هر یکی ازین ذکر شود دلالت بران دارد که ان مکان در جنب یک بروک یا
ریوولیت که بمعنی نهر صغیر و رود کوچک است واقع است یا در نزدیکی او واقع شده است مترجم گوید در کلام عرب قریه
مجازا بجای شهر و مصر استعمال میشود و در کتب مقدسه سماوی کثیرا چنین استعمال شده است چنانچه در قران مجید در قصه حضرت

یونس پروردگار جل و علا میفرمایند فلولا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و متعناهم الی حین و بروایت مورخین و مفسرین قریه یونس اشاره بشهر نینوی است که در زمان خود یکی از بلدان عظیمه دنیا حساب میشد و چنانچه در قصه حضرت یوسف میفرمایند واسئل القریة التی کنا فیها که مراد اخوان یوسف از قریه مصر است یعنی بپرس از اهل مصر که بودیم در انجا و در آن عصر شهر مصر در عظمت و وسعت در دنیا نظیر نداشته و امثال این در قرآن مجید بسیار است انتهی **هملت** یعنی دهکده که کلاته گویند عبارت از ده کوچکی است که قلیل خانواری داشته باشد و کلیسا هم در انجا نباشد **فارتریس** اسم عامی است برای مکان محصوری خواه خلقة آن مکان محصور و سخت باشد چنانچه پیرامن او کوه باشد یا صنعة او را سخت و محکم کرده باشند چنانچه فارتس سیتدلس کیسلس تاورس پردوتس اشکان سس و حرف سین در اواخر کلمات علامت جمع است

سیتدل یعنی ارک عبارت از آن مکان محصوریست که در جنب شهری بنا شده باشد برای حراست آن شهر از دشمن و یا بجهة حفظ رعایای آن بلده از مخالفت عصیان **فارت** یعنی حصن و معقل عبارت از مکان محصور کوچکی است که داشته باشد مونث و زمبرش و پرپت **مترجم** گوید مونت خندقی را گویند که در دور خانه و برج کنند و زمبرت دیوار را گویند که دور قلعه بکشند و در عربی فصیل گویند و پرپت دیوار دیگر دور قلعه را گویند که ارتفاع او تا بسینه آدمی باشد و مراد از فارت قلعه محکمی است که برج و باره و خندق و خاکریز و جان پناه داشته باشد

کسل یعنی برج عبارتست که در او جمیع لوازم یک خانوار از بیت و مسکن باشد و منفرداً نیز واقع شده باشد

تاور یعنی مناره و یکه برج عبارت است از بنای بلند مرتفعی خواه مدور باشد خواه مربع که اندرون او بسیار وسیع باشد و در معنی قلعه را گویند که در او جمیع لوازم از حیوانات و انبار و غیره باشد و ردوت و اسکانس قلعه کوچک را گویند

کنل عبارت از جائی است که مثل خندق کنده از رودخانه یا از دریا بر انجا آب انداخته و از آب مملو ساخته باشند که برای حمل و نقل امتعه و غلات کشتی و زورق در انها بتواند حرکت کند و در گریت برتین یعنی انگلیس کبیر از این قسم کنلها بسیار است که بجهة این کنلها منافع زیاد برای مترددین و تجار و ارباب ثروت حاصل است که یکی از انها آنست که دیوک بریدج واتر در نزدیکی منچستر ساخته است و یکی کنل انستفورد شیر است و یکی گرند جنکشن یعنی ملتقای عظیم است که در انجا دو کنل بزرگ بیکدیگر وصل است و دیگری کنل لیدز است و چندین کنل دیگر نیز هست و دیوک بریدج واتر اول کسی است که در انگلند بنای کنل را گذاشت و در سنه ۱۱۷۵ هزار و هفصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و دو هجری بر این کار شروع نمود و این کار بزرگ از اهتمام او صورت وقوع یافت

تسمیه الدرمن سابقاً بکسر الف تلفظ میشد و اکنون با الف ممدوده تلفظ مینمایند بحسب معنی شخص پیر را گویند که از جهة تجربه و کهن سالی قابل باشد که نظم امور یک طایفه را داده و شاهزاده یک ولایتی را نیز در مصلحت و مشورت معین و مددکار باشد و بدین جهة معنی او معنی پری وی کونسلار است یعنی مشاور مخفی و صاحب سر و پری وی بمعنی مخفی و پنهان و کونسلار مشاور و مصلحت گذار را گویند و در ایام اهل سکسان همه طوایف و ملل ایشان بچهار قسم منسلک بودند اول را آتی لینگ میخواندند یعنی شاهزادگان که از یک اصل و نژاد باشند دوم را برونس میگفتند یعنی نجبا و بزرگان سیم را الدرمن مینامیدند یعنی اعیان و ریش سفیدان چهارم را تین میشمردند یعنی عوام و کسبه ولی اکنون الدرمن مخصوص است به بیست و شش نفر ریش سفید و رئیس که در بیست و شش محله لندن برای تمشیت شهر و انتظام

سر کنش

۲ از مکان محصوری

خندق

سنه ۱۱۲۳

امور سکنی دارند و از میان این بیست و شش نفر هر سال یکی را انتخاب کرده لارد میر مینامند که رجوع آن بیست و شش نفر دیگر در امورات با اوست و سال بسال نیز آن شخص را عوض کرده دیگری را لارد میر میکنند که در معنی بیکلربیگی شهر است و لارد میر چنان شانی دارد که پادشاه بخانه او میرود و پادشاه را مهمانی میکند

الفرد کبیر از سلاطین مشهور انگلند است در سال هشتصد و چهل و نه ۸۴۹ مسیحی مطابق دویست و سی و پنج هجری در وانتیج متولد شد و در سال هشتصد و هفتاد و دو ۸۷۲ مسیحی مطابق دویست و پنجاه و نه هجری بعد از ایتلرد پادشاه شده و لندن را از تصرف طایفه دین بیرون آورد و راچستر را محاصره کرده و انجا را با کشتیهای جنگی بقهر و غلبه در سال هشتصد و هشتاد و دو ۸۸۲ مسیحی مطابق دویست و شصت و نه هجری مسخر ساخت و سکنه انجا را بکلی از علاج و اخراج نمود و مملکت انگلند را در کونتی ها و هندردها تقسیم نمود و مدرسه اکسفورد از بناهای اوست و در کتاب کنز البحار که در مالطه چاپ شده است چنین نوشته که درین مدرسه سه هزار تلمیذ درس میتوانستند بخوانند و در انگلند چندین قوانین نیکو قرار داد اگرچه حالا آن قوانین متروک شده است ولیکن باز آن قواعد را مردم ولایت نیکو میشمارند و سه زن بنکاح خود در آورد و چندین اولاد از ایشان داشت و در سال نهصد و یک ۹۰۱ مسیحی مطابق دویست و هشتاد و نه هجری وفات نمود و پسر دویم او اذوارد جانشین او شد و در باب انگلند نیز مختصری از احوال او انشاءالله بیان خواهد شد

ونتیج قصبه ایست در برکشیر که در غربی لندن واقع است

راچستر اسم مکانیست که در انجا معبد و صومعه معروفی است که در سال ششصد و مسیحی تخمیناً بیست و دو ۲۲ سال قبل از هجرت بنا شده است و در کنار دریا در شمالی ولایت کینت واقع شده است

دین یعنی اهل دنمرک چنانچه اهل هالند را داچ میگویند و اهل بلجیوم را بلج و بلجیک و فلمینگ و اهل برتین را برتیش و اهل فرنس را فرنچ و اهل جرمنی را جرمن میخوانند و نظیر او لفظ ری و راز است که ری اسم بلد است و راز اهل بلد و سیستان را به اسم ولایت و سگزی اهل سیستان چنانچه سکان امصار حجاز را عرب و سکان بادیه را اعراب نامند و امصار هر یکی اسم جداگانه دارند **آکس فورد** مدرسه ایست که باسم شهر اکسفورد معروف شده است

بریدج واتر شهریست در ولایت سامرست شیر که آن ولایت در غربی انگلند در کنار دریا واقع است

منچستر شهری است در ولایت لنکاشیر که آن ولایت در شمال انگلند واقع است

چستر شهر و پایتخت ولایت چشیر است که آن ولایت در شمال انگلند اتفاق افتاده است

لیدز قصبه ایست در ولایت یارکشیر که آن ولایت نیز در جانب شمال انگلند است

باب نهم در بیان کرات مصنوعه

گلوبس یعنی کرات که عبارت از اجسام مدوره و اشکال مجسمه است بدو قسم است یکی ارضی است که او را ترستریل خوانند و یکی فلکی است که او را سیلسچل گویند و از تدویر و احداب صفایح کرات مصنوعه میتوان گمان کرد که آن مشابهت کلی بکره آسمان و زمین دارند و لفظ گلوب یعنی کره از کلام لتین از لفظ گلوبس ماخوذ است که بمعنی کلوله و گوی است و کره را اسفیر نیز گویند و آن لفظ مستعمل معروفی است که از یونان استنباط شده است و در اصطلاح ترستریل یعنی کره ارضی را جیاگرافیکل گلوب نیز خوانند یعنی کره جغرافیائی و سیلسچل کره یعنی فلکی را استرونامیکل گلوب نیز گویند یعنی کره نجومی و در کره ارضی هیئت

سنه ۲۳۵

۲۵۹

۲۶۹

سنه ۲۱۹

ارض را برّاً و بحراً بمقدار و مسافت هریک بجای خود رسم می کنند و در کرهٔ فلکی نیز صور کواکب و کانس تلیشنس یعنی
برج و ستارکان نامی را هریک بموضع خود و بعد و قرب بیکدیگر چنانچه مشهود است نقش میسازند و در
ازتفیشل سفیر یعنی کرهٔ مصنوعه خواه فلکی باشد و خواه ارضی دوایر عظیمه و صغیره مفروضه را که در فن هیئت
و ریاضی مبرهن است می کشند و تفصیل آن دوایر ازینقرار است اکویتاکشل ایکلیپتیک ترابیک
پولر سیرکل پرلنس آف لتی تیوڈ مری دینس یا آورسیرکلس که تفصیل هریک بعد ازین ذکر خواهد شد
و بر کرات مصنوعه چندین چیز ملحق میسازند که تفصیل آنها ازین قرار است برزن مری دین هورزری یا
آورسیرکل هورزان کواڈرنت آف آلتی تیوڈ مری نرشس کمپس که بواسطه آنها انواع مسایل مشکله
در جغرافیا و ریاضی باسانی و سهولت حل میشود و قطر کره های مصنوعه اختلاف دارند کره های چیبی قطرشان
بعضی سه اینچ و بعضی چهار اینچ است و کره های بزرک قطرشان دوازده اینچ و هجده اینچ و بیست اینچ است
و بعضی کرات نیز میسازند که قطرشان سه فوت است که سی و شش اینچ است ولی کره که دای میتر یعنی قطر او
دوازده اینچ باشد بجهة حل مسائل و رفع مقاصد جغرافیا و هیئت بوجه احسن کافی است
برزن مری دین عبارت از دایرهٔ نصف النهار است که از برنج میسازند که بدو جانب منقسم گشته و کره از او
آویخته شده است و در میان آن دایره در اکسیس خود یعنی محور خود چرخ میخورد و نگهای آن محور را پول یعنی قطب
ذی هورزان یعنی الافق عبارت از آن قالب مدور چوبی است که در زیر او پایه نصب کنند
و در او دو شکاف است که دایرهٔ نصف النهار در میان آن دو شکاف حرکت میکند و صفحهٔ آن قالب مدور چوبی را
که بطور دایره بر دور کره احاطه دارد بچندین دایره قسمت کنند دایرهٔ اوسط او شامل است بدوازده زودیاک
یعنی منطقة البروج که بسیصد و شصت درجه تقسیم شده است و آن دایره دیکر دایره جولین است و دایرهٔ سیم
گریکوریَن کلندر است و از طرف خارج این دوایر سی و دو قسمت نقطه های کمپس یعنی قطب نما راسم می کنند
ذی برس هورری یعنی ساعت برنجی یا آورسیرکل یعنی دایرهٔ ساعتی عبارت از آن دایره برنجی است
که در کلهٔ کره نصب شده است و در او ساعات بیست و چهار کانه حک میسازند و یک عقربه یا سوزنی
هم دارد که آن ساعات را با او نشان میدهند
کواڈرنت آف آلتی تیوڈ عبارت از آن باریک و لمس قطعهٔ از برنج است که منقسم است در نود
درجه و یک ربع دایره را معلوم میسازد و او دارد یک پیچ مهرهٔ از برای محکم کردن او در هر قسمتی از برزن مری دین
یعنی دایره نصف النهار برنجی هرگاه ضرورت داعی شود مری نرشس کمپس را غالباً نصب میکنند
دران چوبی که دایرهٔ افق است که بر کره محیط است که در وقت ضرورت حاضر باشد و این آلت را
اکثر اوقات ملاحان و ناخدایان در دریا استعمال میکنند و طرق بحر را شرقاً و غرباً و شمالاً و جنوباً از او تشخیص میدهند
مترجم گوید کمپس معنی قطب نماست و مری نر یعنی ملاحی و بحری و آن حرف سین در آخر کلمه علامت
اضافه است چون کشتی را بحرکت قطب نما در دریا میرانند لهذا بدان منسوب ساخته مری نرز کمپس گفته اند
یعنی قطب نمای بحری انتهی و اختراع قطب نمای ملاحی را اکثری نسبت به فلویو میدهند که از اهل المانی است
که تخمیناً در سنه ۱۳۰۲ هزار و سیصد و دو مسیحی مطابق هفتصد و دو هجری اختراع کرده است و دیگران او را باهل چین

۲ برج ۲

سنه ۱۲۰۲

نسبت میدهند که در چین اختراع شده است و از قراریکه چنیلبرت حکیم در کتاب خود که در بیان مگنت نوشته است
چنان معلوم میشود که اختراع این صنعت و این علم در چین شده است و از چین به اروپا مرکوپولو نام سیاحی
که از اهل وینیس است در سنه ۱۲۶۰ هزار و دویست و شصت مسیحی مطابق ششصد و پنجاه و نه هجری آورده است
و غالباً ترکیب و شکل این آلت را بیک شکل و صورت میسازند و در بزرگی و کوچکی تفاوت دارد و او شاملست
از یک جعبه و قوطی برنجی یا چوبی که در ته او کاغذ مجدولی می چسبانند که دران کاغذ سی و دو نقطه قطب نما
کشیده شده است و در مرکز این قوطی و کاغذ عمودی نصب میکنند که سوزن و عقربهٔ مگنتیک یعنی
مغناطیس بدان عمود قرار گرفته است که اشاره میکند بجانب شمال با انحراف قلیلی که آن انحراف
از قطب در امکنهٔ مختلفه زیاد و کم میشود و همچنین در یک مکان نیز در اوقات مختلفه اختلاف میاید چنانچه در سنه ۱۶۶۰
هزار و ششصد و شصت مسیحی مطابق هزار و هفتاد و یک هجری در لندن معین کرده اند که مغناطیس درست بر نقطه
شمال می ایستاد و از آن تاریخ تا این زمان که قریب بدویست سال است مغناطیس درجه بدرجه بجانب
مغرب میل کرده است که اکنون در لندن تقریباً بیست و چهار درجه بجانب مغرب انحراف دارد و این اختلاف
امر غریبی است که تا اکنون سبب او معلوم افکار حکما و منجمین فرنگستان نشده است ولی همیشه درین خیالند
که برای رزین عقل متین حل آن مشکل را کرده دامن مقصود را بچنگ آرند و در تاریخ بهیچوجه برآستی معلوم
نمیشود که صانع و مخترع ازتفیشل سفیر یعنی کرهٔ مصنوعه کیست و پلینی که یکی از مورخین است او را به اطلس
نامی نسبت میدهد پس از آنکه او اختراع کرد هرکیولیز در یونان او را ترویج داد و بعضی او را به اناکسی منڈر
نسبت میدهند که رفیق و شاگرد تالس است که پانصد و پنجاه سال قبل از مسیح بوده است و باو نیز نسبت
ساختن جیاگرفیکل میپس یعنی صفایح جغرافیا که عبارت از نقشه باشد و ساختن سن دایل را میدهند
مترجم گوید سن دایل صفحه کاغذی یا لوحی است که خطوط چند در او نقش شده است که با سایهٔ
شاخص ساعات روز را از آن خطوط معین میکنند انتهی مجملاً اینقدر معلوم شده است که متقدمین در آن
ازمنه نمیتوانستند کره را بمصالح جغرافیا بعمل آرند و امکنهٔ بلدان و ولایات را نیز نمیدانستند و چنان مظنونست
که کره قبل از زمان هی پارکس نبوده و او یکی از اهالی مرسیلز است که در زمان او پیدا شده است و پس از او
دیمارکوس تخمیناً سیصد و بیست سال قبل از عیسی او را مشهور و معروف ساخته است و هی پارکس اول کسی است
که مواضع امکنه و ولایات را بعلم ریاضی و هیئت محقق کرد و ارتفاع قطب را در مرسیلز معلوم ساخت و دیمارکوس
اول شخصی است که مواضع را با خطوط پرلل یعنی متوازی و عرضی بنظم و ترتیب آورد ولی باز معلوم نیست که در آن
زمان هم کره مستعمل بوده یا در نزد حکما و اهل علم قدر و منزلتی داشته است چنانچه استرابو هیچ از او یاد
ننموده است و اگاثمرس که بعد از طالیمی بود بهیچوجه از کیفیت کره هائی که در آن زمان معلوم و معمول
بوده است ذکری نکرده و حال آنکه ایشان از همه آلات و ادوات ریاضی و هیئت و جغرافیا اطلاع داشته
و حتی المقدور در ترویج آنها کوشیده اند و از حکمای سلف هرچه تالیف شده است ذکر نموده اند بالجمله
آنچه متیقن است این است که از یونانیان صنعت کره را اروپیان اخذ کردند و از رومیان عربان و ایرانیان
دریافت نموده و پس از آنها ترکها و تاتارها تعلیم گرفتند و اهل چین خلافاً للجمهور مدعی برآنند که کره را

سنه ۱۲۵۹

سنه ۱۲۷۱

چندین قرون زودتر از هر ملتی که ما آنها را در ازمنه سالفه ذکری می‌کنیم ایشان داشته‌اند و اختراع این شیء نفیس در آنجا
شده است چنانچه در تواریخ خودشان نوشته‌اند که حسب الحکم شاهنشاه شن که یکی از سلاطین چین است دو هزار
دویست و پنجاه و پنج سال قبل از عیسی کره ساختند که هفت کوکب سیار را در او با هفت جواهر الوان نصب کرده
و زمین را مرکزوار در میان آن کره تعبیه نموده بودند العلم عند الله و این کرات جدیده که درین زمانها ساخته
میشود ادق و اکمل از کرات قدیمه است و استادان معروفی که در انگلند عمل آنها متقن و محکم است
و کره‌های آنها کمال اعتبار را دارد چهار نفر است گری بردین نیوتان ادسیان تمسیه در بیان دایره
افق ذکری از جولین و گری گورین کلندر شد لازم افتاد که بشرح آنها پردازد بدانکه کلندر بفتح کاف و کسر لام
و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون راء مهمله بمعنی تاریخ است و کلندرس جمع است یعنی تواریخ
و در هر ملتی تاریخی ماورای تاریخ دیگری هست چنانچه تاریخ رومیان و یهودیان و ایرانیان و عربان و جولین
و گری گوری و غیره رومیلوس پادشاه و بانی شهر روم هفتصد و سی و هشت سال قبل از مسیح سال را بده
قسمت کرد و ایام سنه را سیصد و چهار روز قرار داد و بدین طریق چند سالی گذشت و این سال اختراعی پنجاه روز
از سال قمری و شصت و یک روز از سال شمسی کمتر بود و بدیهی است که ابتدای چنین سالی با هیچ فصلی و موسمی
و قاعده مطابق نمی‌آید و نوما پامپیلیوس که پادشاه دوم روم است در سال هفتصد و سیزده قبل از
مسیح این کلندر را با اضافه کردن دو ماه تصحیح کرد و بدان منوال سالها گذشت تا زمان جولیوس سیزر
و او خواست که این کلندر را بهتر تصحیح کند چهل و پنج سال قبل از مسیح سال را شمسی قرار داده سیصد و شصت و پنج روز و
شش ساعت معین ساخت و این کلندر بالنسبه اصح تواریخ بود لهذا باسم جولیوس سیزر معروف شده در ملت
جولین گفتند و این کلندر در تمام ملت مسیحی منتشر شده متداول بود تا در زمان پاپ کبیر گری گوری سیزدهم تغییر یافت
و اختلافی که کلندر جولین داشت از آنجهت بود که سال شمسی حقیقی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه
دقیقه است و بنای سال او سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت بود که از سال شمسی حقیقی یازده دقیقه زیادتر است
و کلندر جولین تا زمان گری گوری سیزدهم ده روز تفاوت کرده بود چنانچه نقطه اعتدال ربیعی در یازدهم مرچ
اتفاق می‌افتاد و حال آنکه بر حسب حساب صحیح بایست در بیست و یکم مرچ باشد و برای تصحیح این غلط و تفاوت
فاحش گری گوری سیزدهم در ۱۵۸۲ سال هزار و پانصد و هشتاد و دو مسیحی مطابق نهصد و نود هجری مقرر داشت
که همه سال سیصد و شصت و پنج روز باشد و هر چهار سال یک روز بر ماه فبروآری افزوده بیست و نه روز حساب کنند
چنانچه رومیان بر شباط می‌افزایند و هر سالی که بصد برسد در آن سال بجهة زیادتی آن یازده دقیقه کبیسه نداشته
باشد که در سال صد فبروآری را باز بیست و هشت روز حساب کنند و همین که بچهار صد رسید سال چهار صد
کبیسه داشته باز بر فبروآری یک روز افزوده بیست و نه روز گیرند که تا بعد ازین دیگر خطائی در حساب واقع
نشود مثلا از انقراض سال یکهزار و هفتصد مسیحی و سال یکهزار و هشتصد و سال یکهزار و نهصد کبیسه ندارد و آن
یک روز اضافه فبروآری را درین سالهای مذکوره اضافه نکنند و بیست و هشت روز حساب نمایند و سال
دو هزار مسیحی کبیسه خواهد داشت و فبروآری بیست و نه روز خواهد بود و همچنین سال دو هزار و دویست و سال
دو هزار و سیصد کبیسه ندارد و سال دو هزار و چهارصد کبیسه خواهد داشت و بدین طریق سه روز در چهل سال

آن کبیسه را برمیکنند چرا که مدت یازده دقیقه درین عرض مدت سه روز میشود و این سال کلندر حتی المقدور
مطابق با سال شمسی حقیقی است و خبط و خطائی در او نیست پس از آنکه گری گوری سیزدهم این تاریخ را قرار
داد در ملت کتولیک در همه اروپا در همان سال هزار و پانصد و هشتاد و دو مسیحی متداول و معمول شد و این
کلندر را بانسبت داده گری گورین نامیدند و در ولایات دیگر و ملل دیگر از سال یکهزار و ششصد و نود و نه مسیحی
مطابق یکهزار و صد و یازده هجری تا سال یکهزار و هفتصد و ده مسیحی مطابق یکهزار و صد و بیست و دو هجری معمول
و متعارف گردید و انگلیس و دنمرک و سویدن این تاریخ را قبول نکردند آخر الامر در انگلیس در سنه یکهزار و هفتصد و
پنجاه و دو مسیحی مطابق یکهزار و صد و شصت و شش هجری بحکم پارلیمنت این تاریخ مقرر شد و تفاوت کبیسه تا سنه
یکهزار و هفتصد و پنجاه و دو مسیحی یازده روز رسیده بود و این قرار جدید را نیو استیل نام نهادند یعنی قرار و
قانون جدید و این حکم از پارلیمنت در سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و یک مسیحی بحکم و حکم صادر گردید که در انگلند بتاریخ
گری گوری عمل کنند چون کبیسه یازده روز اختلاف داشت لهذا در سال دیگر که سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و دو بود
یازده روز را از کلندر بیرون کردند چنانچه سیم ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و دو مسیحی را چهاردهم شمردند و او را
با کلندر گری گوری مطابق ساختند و اکنون تاریخشان همان گری گوری است و در سال دویست مسیحی اختلافی
در استیلها نبوده مگر اختلاف یازده روز که در میان استیل قدیم و جدید ظاهر شده بود و این استیل جدید یازده
روز از استیل قدیم زیادتر است پس هر شخصی که استیل قدیم استعمال سازد تاریخ او از اول می است و شخصی که
به استیل جدید رفتار کند از دوازدهم می شمارد و این قانون گری گوری را طایفه روسیه و ارامنه نیز قبول
نکردند و عذرشان این بود که اگر موافق استیل جدید رفتار کنیم اعیاد ما و اعمال مذهب ما که در ایام مخصوصه با
بعمل بیاوریم اختلاف پیدا میکند و این خلاف عادت و رسم اسلاف است لهذا در میان سال روسیه و ارامنه
و میان سایر ملل فرنگستان درین تاریخ همان یازده روز اختلاف هست و بتدریج اختلاف زیاده میگردد چنانچه
بعد د هر سالی یازده دقیقه تقریبا بر اختلاف می‌افزاید و از انقراض اختلاف بماه و سال نیز خواهد رسید و لکن
بعد از قرون بی‌شمار چنانچه همیشه اول جنیوآری اول سال انگلیس و فرانسه و سایر ملت و روسیه و ارامنه
در این زمان دوازدهم جنیوآری را اول سال خودشان حساب میکنند و بتدریج سیزدهم و چهاردهم جنیوآری اول
سال ایشان خواهد شد چه اول سال آنها همیشه مطابق با اول کانون الآخر رومی است و لازم نیست که آن همیشه
مطابق با دوازدهم جنیوآری باشد

جولیوس سیزر عبارت از قیصر اول است که در سال ششصد و پنجاه و چهار بعد از بنای شهر روم و نود و هشت سال
قبل از ولادت مسیح و هفتصد و بیست سال شمسی قبل از هجرت حضرت ختمی مآب در روم متولد شده است که بحساب سنین
قمری تخمینا هفتصد و سی و نه سال قبل از هجرت میشود پدرش کایوس که یکی از سلسله پطریشین است و مادرش آرلیه
خواهر ماریوس است که یکی از مشاهیر خواتین روم است ماریوس یکی از بزرگان جمهوریه دولت روم است که با سینا
در امر سلطنت و دولت شریک بود و چون قیصر بحد شانزده سالگی رسید پدرش در حالتی که موزه بپا میکرد به مرگ
مفاجاة درگذشت و پس از آن در حجر تربیت مادر و خال نشو و نما یافت و سیلا یکی از سلاطین جمهوریه روم است
که اعیان و امراء روم را بجد و جهد حساب عرصه شمشیر ساخت و طایفه ماریوس را که قبل از او حکمران روم بود قتل عام کرد

متمولان را باندک بهانه جریمه و سیاست مینمود و باخذ اموال انها فرمان میداد جولیوس سیزر بسبب انکه داماد
سینّا و خواهرزاده ماریوس بود جان بدشواری ازان مهلکه بیرون برد و سیلّا بشفاعت جمعی از دوستان
خود از سر خون او درگذشت و گفت او را بخشیدم اگرچه میدانم صد ماریوس در جولیوس خفته است و چنان بود
که او گفته بود چرا که مثل او پادشاه جلیل القدر عاقل کامل و دانای حکیم در طبقه سلاطین ذکر نشده است و در
علم جنگ سرآمد شجاعان و ابطال روزگار بود که هیچکس بهتر از او علم جنگ را نمیدانست و در عفت و مروت
و سخاوت عدیل و نظیر نداشت القصه پس از آن از سیلّا از شهر روم بیرون رفت و تا سیلّا حیات داشت
بروم برنگشت و سیلّا پس از استیلای تام بعد از سنه عام بمرض مالیخولیا گرفتار شد و در مجمع سنت خود را از
پادشاهی خلع کرد و در خانه خود نشست و چندی نکشید که بمرض داء القمل در شصت و شش سال قبل از
مسیح جهان را وداع کرد و پس از و کار پامپی بالا گرفت و قیصر بروم مراجعت کرده دختر خود جولیه را که در
حسن نادره دهر بود بعقد پامپی درآورد و با پامپی که شمه از احوال او در باب اول ذکر شد در امور سلطنت
شراکت کرد و رفته رفته کار او بجائی کشید که در معنی مستقلا خود بسلطنت روم رسید و در فرنگستان چندین
جنگ در وقت سرداری خود کرده است جنگ اول قیصر جنگ هلواتین است که اکنون به سویس شهرت
دارد که قیصر دران جنگ دویست هزار نفر از انها کشت و بقیة السیف امان طلبیدند جنگ دوم
او با اریوستیس پادشاه جرمن است که هشتاد هزار نفر از انها کشت و جرمنی را مسخر نمود جنگ سیم با بلجین است
القدر کشت که رودخانها و نهرها را از اجساد کشتگان پر ساخته بجای پل از روی اجساد انها گذشت جنگ
چهارم جنگ نیرویین است که درین جنگ از لشکریان قیصر نیز جمعی کثیر تلف شد و اگر مردی و مردانگی
قیصر نبود و پای جلادت دران معرکه نمیفشرد هر اینه بکلی تمام بود تا آخر الامر نسیم فتح بر پرچم قیصری وزیدن
گرفت و فتح کرد و ازان گروه احدی را امان نداد و همه را قتیل عام نمود جنگ پنجم با طوایف ستلتیک است
و این طایفه در دریا نیز تسلط داشتند آخر الامر باطاعت درآمدند جنگ ششم جنگ ستوویین و منایپین و تسخیر
تمامی ممالک فرانسه تا انجا رشعبه آن دریا که فیمابین انگلیس و فرانسه است جنگ هفتم جنگ بریتین است یعنی
انگلیس که اول بندر داور را فتح کرد که در مملکت کنت واقع است بالجمله در عرض هشت سال که در فرنگستان
بلشکرکشی مشغول بود حساب کردند که هشتصد شهر و قصبه مفتوح ساخت و سیصد طایفه مختلفه حکمران شد
و برسه کرور لشکر ظفر یافت که یک کرور در جنگ کشته شد و یک کرور را اسیر نمود و یک کرور بهزیمت داد و قیصر
پس از انکه پامپی را از میان برداشت مشرق زمین را نیز در تصرف آورد و افریقیه را نیز صاحب شد و در اسکندریه
چندین جنگ میان او و مصریان اتفاق افتاد و در یکی ازین حروب بود که مصریان بر سفاین رومیان
حمله آورده غلبه کردند و اهل سفاین بهزیمت بکشتی قیصر درآمدند و از فراریان سپاه کشتی تاب نیاورده
شکسته شد و نزدیک بود که غرق شود قیصر خود را باب انداخته بیکدست کتاب روزنامه خود را گرفته که دایما
احوالات خود را در سفر و حضر در ان کتاب ثبت میکرد و زره و اسلحه خود را نیز بدندان گرفته باد و با و بیکدست
هفتصد فرع مسافت را شنا کرده خود را بساحل رسانید و ان سفینه با هرکه بود بکلی غرق گردید و نیز
در محاصره اسکندریه بود که در جزیره فروس که روبروی اسکندریه است قیصر سفاین مصریان را زاکه

یکصد و ده فروند بود آتش زد و این آتش زدن بحال قیصر نافع بود که از قوت و قدرت مصریان کاست ولیکن
حادثه دیگر واقع شد که آتش بیک سمت شهر از انجا سرایت کرد و کتابخانه مشهور اسکندریه که سلسله بطلمیوس
در مدت دویست سال جمع کرده بودند و عدد انها را بعضی چهارصد هزار و بعضی هفتصد هزار جلد نوشته اند
بکلی سوخت و تاسف این کار تا قیامت باقی ماند و پس از انجام امر اسکندریه و تسخیر ان سامان بمشرق زمین
عود کرده سرکشان آن سرزمین طوغا و کرها بدایره اطاعت درآمدند مگر فارناسس نمک بحرام که با پدر خود غدر
کرده بود شامت آن حال عاقبت دامنگیر او شد و از احوال او در آخر باب نود و سیم انشاء الله بیان خواهیم کرد
و با قیصر جنگ کرده شکست فاحش خورد لشکر و معسکر او بالکلیه بدست قیصر افتاد و این جنگ بمعرکه زلا شهرت
دارد که چهل و هفت سال قبل از عیسی اتفاق افتاد و فارناسس ازان معرکه جان بدر برده به پانتکپس که مستقر
او بود رسید و در انجا آسندر نام امیری که به نیابت او انجا بود با او یاغی شده فارناسس را بقتل رسانید
و قیصر از سهولت و سرعت این فتح بدین عظمت در شگفت مانده گفت سبحان الله شهرت چقدر آسان است و چه
ارزان میتوان خرید اگر کفو همیشه با این نادانی باشد و باین آسانی بگریزد و در مراسله که بمحکمه سنت بروم
مینوشت حکایت این جنگ و این فتح را در سه کلمه بزبان لتین بیان کرد ونی ویدی وسی یعنی آمدم دیدم فتح
کردم و قیصر پس از دو سال مظفر و منصور بروم مراجعت کرد و در روم شنید که اهل افریقا و طایفه پامپی باز دم
از عصیان میزنند از روم بجزیره سیسیلی رفته و از انجا بسواحل افریقا شتافت و کل افریقا را تسخیر کرده گردنکشان را
از پای درآورده بروم عود نمود و حکم کرد که چهل روز شهر روم را آئین بسته مردم از شغل و کار دست کشیدند و بعیش و
عشرت مشغول شدند و در این سفر از محکمه سنت حکم صادر شد که قیصر را امپراطور و پدر ملک خوانند و کار او
بجائی کشید که تمثال او را در مقابل تمثال جوپیتر که بزرگترین خدایان بود در معبد کپتطول گذاشتند و او را خداوند
ثانی مخاطب کردند و قیصر جمیع سپاهی و همه اهل روم را یکان یکان علی قدر مراتبهم انعام داد اناث و
ذکور را بنده احسان خود کرد چنانچه هر سپاهی را سیصد تومان برواج این زمان و هر رئیس سپاهی را از
ششصد تومان تا هزار تومان بخشید و رعایا را هر یکی یک خروار گندم و یکمن و نیم روغن زیتون و چهار تومان
نقد داد و با اینهمه انعام و احسان که بحر و کان از و نقصان آمد باز نوشته اند که معادل چهل و چهار کرور
نقد سوای اشیاء نفیسه و جواهرات گران بها که از خزاین چندین پادشاه بدست او افتاده بود که بحز
خدای عز و جل دیگری قیمت انها را نمیداند است در خزانه باقی ماند و برای قیصر هیچ مخلی در سلطنت نماند
و بعرض او رسید که پسران پامپی در اسپانیا جمعیتی فراهم آورده بنای عصیان و طغیان دارند
و در سال هفتصد و هشت بعد از بنای روم و چهل و پنج سال قبل از ولادت مسیح خود بنفس نفیس با
عساکر رکابی بجانب اسپانیا روان شد و بعد از بیست و هفت روز وارد اسپانیا گردید و در شهر
در انجا توقف کرده و بهار در صوبه اندلوسیه در حوالی شهر ماندا میان او و پسران پامپی حرب عظیم
اتفاق افتاد و سپاه خصم چون کوه آهن برجای ایستاده ثبات قدم ورزیدند و شکست بر لشکر قیصر
خورده قیصر پیاده شده رو بروی افواج خود میرفت و انها را بجنگ تحریض میکرد و فایده نمیداد
تا آخر یکی از امرای قیصر بوغاد نام که از امرای افریقا و در رکاب قیصر بود صلا در داد که لشکریان

Veni, Vidi, Vici
یعنی
I came, I saw, I conquered

یعنی عمل و کاری که نسبت بقیصر دارد دکیپت طول قلعه محکمی است که در بالای کوه طرپیان که از جبال هفت کانه روم است در پانصد و هفت سال قبل از عیسی بنا نهاده اند و این قلعه را معبد هیکل جوپیتر یعنی مشتری قرار داده اند و منزله این قلعه و معبد در نزد رومیان زیاد بود و وجه تسمیه اش از آنست وقتی که بنیاد عمارت می کنند کله انسانی از زیر خاک برآمد و لوح مزارش نیز همان جوانی بود معلوم شد که آن کله طولی نام بوده و کیپت طول مخفف کپاط طولی است یعنی کله طولی چه کپاط در زبان لتین بمعنی کله و طولی اسم آن شخص است و در این معبد از اساس و زینت و ابواب و معارج طلا و نقره القدر وقف کرده بودند که بهای او را جز خدای کس نمیدانست و در سال یکصد و هشتاد و هشت قبل از عیسی این معبد با برق سوخت و دوباره بنا نهادند و باز در سال هشتاد بعد از ولادت عیسی آتش گرفت مانند اشهریست که در جنوبی مملکت اندلوسیه واقع است واندلوسیه همان اندلس است که مملکت بزرگی است و در جنوب اسپانیا واقعست الماني جاییست در ایطالیا

در کتاب هیدن در باب مغناطیس چنین نوشته است که انستر میوس در کتاب خود در تاریخ وقایع سال یکهزار و ششصد و هشتاد و دو مسیحی مطابق یکهزار و نود و سه هجری چنین نوشته است که آثار قدیمه چنین گفته است که قوت جاذبه مغناطیس را هیچکس درست معلوم نکرده است و کسی که کاشف این سر باشد معلوم نشده است و لیکن آن کسی که خاصیت حرکت او را از هر سمت بجانب قطب شمال استنباط کرد راجر بکان انگلیسی بود که در سال مزبور شهرت داشت و در چهاردهم جون یکهزار و دویست و نود و چهار مسیحی مطابق ششصد و نود و سه هجری در اواخر رجب سال مزبور وفات کرده است و اهل ایطالیا ماده او را از ماده فولاد و آهن دانسته اند و از آنکه اختلاف او را هم یکسان نیست بهوی لیئوش پیتل مکشوف ساخت و الکسی که قطب نمای ملاحی را اختراع کرد فلویو جیوجا بود که یکی از اهل نیپلس است که در سال یکهزار و سیصد و دو مسیحی مطابق هفتصد و دو هجری اختراع نمود و میل و انحراف این آلت مخصوصه را در سال یکهزار و پانصد و هفتاد و شش مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و چهار هجری تا سال یکهزار و پانصد و هشتاد مسیحی مطابق ۹۸۸ نهصد و هشتاد و هشت هجری رابرت نارمن که یکی از سکنه لندن بود معلوم نمود و مشهور در سنه یکهزار و پانصد و هشتاد مسیحی شد و تجربه حکیم جیلبرت در سنه یکهزار و ششصد مسیحی مطابق یکهزار و نه هجری رسید و قطب نمای مصنوعی در سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق یکهزار و صد و شصت و چهار هجری اختراع گردید و روز بروز ترقی و شهرت یافت و در اطلس بلاک که در شهر ادن برگ در سنه یکهزار و هشتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق یکهزار و دویست و شصت و هفت هجری چاپ شده است در صفحه سیم اختلاف و میل قطب نما را شرقا و غربا معلوم کرده است و هر که تفصیل را بخواهد باطلس بلاک رجوع کند و مختصری از آن درین کتاب ذکر میشود سوزن قطب نما اکنون در بمبائی هیچ انحراف و میل ندارد و بنقطه شمال بخط مستقیم خواهد ایستاد و در افغانستان یکدرجه تا دو درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در خراسان و کرمان سه درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در طهران و اصفهان و شیراز و بعضی از امکنه فارس چهار درجه انحراف بجانب مغرب دارد و در تبریز و سایر بلاد آذربایجان پنج درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در همدان و کرمانشاه و کردستان و آن سامان شش درجه بجانب

مغرب انحراف دارد و در مصر ده درجه و در تونس هفده درجه و در مراکش بیست درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در کیپ ورد چهارده درجه و در کیپ آف گود هپ سی و دو درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در اسلامبول دوازده درجه و در ایطالیا از پانزده درجه تا هفده درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در اسپانیا و پورتگال از بیست و یکدرجه تا بیست و چهار درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در فرانسه از هفده درجه تا بیست و چهار درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در شهر پاریس بیست و دو درجه انحراف دارد و در انگلند از بیست و سه درجه تا بیست و شش درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در آیرلند از بیست و شش تا بیست و هشت درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در استاک هلم که پایتخت سویدن است پانزده درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در پطرزبرگ هشت درجه بجانب مغرب انحراف دارد و در سمت مشرقی جزیره بمبائی هر چه بجانب مشرق هندوستان است انحراف و میل سوزن قطب نما بجانب مشرقست چنانچه در سیلان پنج درجه و در مدرس پنج درجه و در کلکته هشت درجه بجانب مشرق انحراف دارد و در مملکت برمه از هشت درجه تا ده درجه بجانب مشرق انحراف دارد و در وسط جزیره استرالیه باز هیچ میل ندارد و بنقطه شمال می ایستد و از وسط جزیره تا باخر شرق جزیره از یکدرجه تا هشت درجه انحراف بمشرق دارد و از وسط جزیره تا باخر مغرب جزیره از یک درجه تا پنج درجه انحراف بمغرب دارد و این انحراف و میل نیز بمرور ایام در همه جا تغییر و تبدیل می یابد چنانچه این زمان در طهران چهار درجه بجانب مغرب انحراف دارد احتمال میرود که بعد از پنجاه سال انحراف او شش درجه بجانب مغرب بشود یا اینکه از چهار درجه نیز کمتر باشد و وقتی نیز هیچ انحراف نداشته باشد و هنوز دلیل این اختلاف معلوم نشده است و اسامی حکما که درین باب ذکر شد مختصری از احوال هر یک در آخر باب دوازدهم مذکور خواهد شد انشاء الله

باب دهم در بیان مپس یعنی صفایح و نقشه ها

یک مپ یعنی یکصفحه و یک نقشه عبارت از صورت و نمایش حصه های معلومه زمین است که مرسوم در یکصفحه مسطح و هموار و آن نیز بر دو قسمت یا عمومی یا مخصوصی و آنچه عمومیت او را جنرل مپس یعنی صفایح عام و یونی ورسل مپس نیز میخوانند یعنی صفایح و نقشه هائی که ظاهر و آشکار میکنند تمامی صفحه زمین را یا دو نصف کره را و این نقشه و نقشه ها که آشکار میکند زمین را در یک صفحه مسطحی در دو دایره یا در دو نصف کره که یکی از آنها را ایسترن همسفیر میگویند یعنی نصف کره شرقی که او را اولد ورلد هم میگویند یعنی نصف کره قدیم و در فرانسیسی همسفر اریان تال گویند و دیگری نامیده میشود ویسترن همسفیر یعنی نصف کره غربی که او را نیو ورلد هم گویند یعنی نصف کره جدید و در فرانسیسی همسفر اکسیدانتال گویند و نیز گاهی ساوثرن همسفیر و نارترن همسفیر خوانند یعنی نصف کره که منسوبست به جنوب و شمال و نقشه های مخصوصه ظاهر میسازد همین قدر بعضی ولایت یا مملکت مخصوصه را ولی نقشه های عمومی بر همه آنها کلیتاً اشتمال دارد و بیان میکنند باجمال این چیز را که نقشه های مخصوصه هر ولایت بزرگی و تفصیل آنها را آشکار می سازند و آن نقشه هائی که بخصوص نشان میدهند دریاها را آنها را در اصطلاح چرتس مینامند که جمع چرتست مترجم گوید حرف چی و اخ مرکباً در هر زبانی بطوری تلفظ میشود مثلاً

در انگلیسی جیم فارسی تلفظ میشود که او را جِرَت میگویند و در فرانسه با شین معجمه تلفظ شده شِرَت میخوانند و در لتین با کاف عربی تلفظ شده گرَت میخوانند و در یونانی و جرمنی با خاء معجمه تلفظ شده خرت میخوانند ولفظ خرت در عربی قریب باین معنی دلالت دارد چنانچه جوهری در صحاح اللغه مینویسد قال الکسائی خرتنا الارض اذا عرفناها ولم تخف علینا طرقها و دور نیست که از یونانیان عرب اخذ کرده و از عربان بملل دیگر رسیده بعضی جرت و بعضی گرت بلسان خود تلفظ کرده باشند انتهی نقشه با کره تفاوت کلی دارند چرا که کره شباهت دارد به تمثال یا شخصی بهیئت و شکل و نقشه شبیه است به تصویر او یکی نشان میدهد بدن او را در تمامی و تناسب و دیگری همین قدر دلالت بر اثر و سیمای او دارد و معلوم است که تمثال مجسم با صورت منقش اختلاف فاحش خواهند داشت و نقشها خواه عام باشند یا خاص بطور معتاد و میزان درست همیشه از درجات عرض وضع میشوند و کلیه یا قسمت بالای هر نقشه همیشه دلالت بجانب شمال و پایین او دلالت بجانب جنوب دارد و دست راست او علامت شرق است و دست چپ علامت مغرب مگر آنکه در آن نقشه علامت گل سوسن یا گل لاله کشیده باشند که او بخلاف عادت و رسم دلالت بجانب شمال میکند مترجم گوید نقشه زمین در اصطلاح دو قسمت یکی را مپ گویند چنانچه مصنف ذکر کرد که در او همیشه درجات عرض و طول را ثبت کرده بر حسب رسم و قانون بالای ورق و صفحه طرف شمال و پایین طرف جنوب است و یکی را پلن گویند که در او عرض و طول را معین نمیکنند بلکه بجهت امتیاز در هر جای آن نقشه که گل سوسن یا گل لاله نقش کرده باشند سر آن گل که بهر جانب است دلالت دارد که آن سمت شمال است و مصنف لفظ پلن را ذکر نکرد انتهی و درجات عرض در نقشها دائما بر طرفین مشرق و مغرب نقشه و درجات طول همیشه بر طرفین شمال و جنوب وضع میشوند و سواحل دریا را در نقشها همیشه با خط سایه دار و رودخانها را با خطوط مارپیچ دراز و جنگلها را با اشجار کوچک و جبال را با سایهای ستبر افراخته و دریاچها با سواحل سایه دار و با طلاقها و ریگزارها را با نقاط صغار منتشره متقاربه بیکدیگر تصویر میکنند و سمت جریان انهار و مهب ریاح را با تیرهای کوچک و طرق را با خطوط متناوه منحرفه و صخرهای عظیم را با صلیبهای کوچک رسم میسازند و حصهای سلطنت هر دولتی و اقالیم معلومه را با خطوط منحنی از یکدیگر مفروز مینمایند و بعضی اوقات با الوان مختلفه از یکدیگر امتیاز میدهند و حدود ممالک و ولایات را با نقاط صغار مترادفه طولانی و بلدان و قصبات بزرگ را با علامت صفر و بعضی وقت بشکل کلیسا نشان میدهند و اسامی ممالک و اقالیم را با حروف کبیره و ولایات و بلوکات را با حروف صغیره و شهرهای بزرگ را با حروف روم و قصبها و شهرهای کوچک و دهات را با حروف ایطالیا مینگارند مترجم گوید حروف روم را مستقیم و حروف ایطالیا را مورب می نگارند تا امتیازی حاصل شود و بر ناظر در بادی نظر معلوم گردد که کدام یک شهر بزرگ است و کدام یک قصبه و قریه است انتهی و اختراع نقشه بدون اختلاف بسیار قدیم است و لیکن این مطلب بسیار مشکل است که اصل اختراع او بتحقیق در چه عصر بوده است چرا که در این باب اقوال مختلفه بسیار است و یونانیان اختراع نقشه را به اناکسی مندر نسبت میدهند که او نقشه دنیای

عتیق را تخمینا پانصد و پنجاه سال قبل از ولادت مسیح کشیده منتشر ساخت و از یونانیان عربها و از عربها رومیان اخذ کردند و لیکن ظن غالب آنست که از یونانیان با یرانیان رسیده و از ایرانیان در میان اتراک و تاتارهای غربی منتشر شده است و تاتارهای شرقی از چین استنباط کرده باشند و لیکن در تواریخ چین خلافا للجمهور چنین نوشته اند که اختراع نقشه زمین اولا در چین شده است و بحکم وائی یو شاهنشاه چین دو هزار و دویست و هفت سال قبل از عیسی نقشه مملکت داخله چین را در ظرف بزرگ مسی نقش کردند و لی مسلما نخستین اصلاح و ترقی که در نقشها بعد از اناکسی مندر اتفاق افتاده است باستصواب بطلیموس بوده است و او اول کسی است که بر نقشها خطوط مریدین یعنی نصف النهارها و همچنین خطوط پرلَّلس یعنی عروض و مدارات را اضافه کرد و نقشهایی که قبل از زمان بطلیموس رسم می شد بحسب قیاس و تخمین بود که بُعد و مسافت امصار بدون تناسب عرض و طول رسم میکردند و این اصلاح و تصحیح بطلیموس بجهت ارتباط اماکن و تشخیص مواضع فایده عظیمی بخشید و از زمان بطلیموس در بنیاد و نهاد نقشه تا زمان قرن پانزدهم در مائه شانزدهم اختلاف و تغییر قلیلی بعمل آمده بود و لی از آن پس دانشمندان و استادان در این باب اهتمام کامل کرده روز بروز در تصحیح و تکمیل او کوشیده اند چنانچه اکنون بزرگترین قسمتی از کره ارض با نقشهای خوب صحیح پرداخته و ساخته شده است

باب یازدهم در منفعت جغرافیا

تحصیل علم جغرافیا نه همین تنها فایده از احوال صفحه زمین و قوانین و قواعد سکنه او می بخشد بلکه مثل یک دلیل و فایده ایست که در وقت خواندن تاریخ بما امکنه و مواضعی که در او وقایع عظیمه اتفاق افتاده است آشکار و ظاهر می سازد و استفاده این علم بهمه اشخاص عموما و بسرداران و تجار و محدثین و مورخین و سیاحان خصوصا لازمست چرا که سردار لشکر تا از معابر و طرق و جبال و مسالک اطلاع کامل نداشته باشد نمی تواند بقدرت و توانائی بر خصم حمله بیاورد یا بطور امن و سلامت از مملکت دشمن بیرون برود یا جائی مناسب بجهت معسکر خود قرار بدهد و در این باب مکرر تجربه شده است بدرستیکه اسکندر خود حکیم آگاه و دانائی بود و از جغرافیا اطلاع داشت او بیان میکند چندین دلایل و آثار بدبختی که از عدم اطلاع با ایرانیان و یونانیان و عساکر رومیان دست داده چنانچه کرسوس از بابت ندانستن حوالی و اطراف ولایت در گرفتاری اشکانی اندروی کوتس خاین غدار که بقول او اعتماد کرد بکلی هزیمت یافته پامال شد و بر خلاف او اسکندر در اتیسوس با مضبوط کردن طرق و معابر را در یک یورش غازی بهمه لشکر دارا یوش مقابل شده و لشکر داریوش را شکست داد و همچنین حضرت موسی در وقت عزیمت کنعان اول جاسوسان را بر تشخیص معابر و مسالک تعیین فرموده تا بطور شناسائی و علم حمله بآن ولایت آرد و همچنین الکسس در عزیمت ایران اول ادبی آفی بجهت تحقیق فرستاد و پس از آن به ارمنیه و برتیه حمله آورده لشکر کشید و همچنین امیر تیمور اول جاسوسان را به جارجیه روانه کرد و پس از آن که ایشان آگاهی یافته بعرض رسانیدند بر آن مملکت عزیمت نمود و به تجار نیز منفعت بزرگی از این علم حاصل است که طرق و مسالک را برا و بحرا سنجیده مسافت هر ولایتی دانسته بطور معرفت در بحر و بر حرکت کنند و به محدثین نیز منفعت او از جهت معرفت بقضایای الهی که در

باب یازدهم در منفعت جغرافیا

کتب مقدسه مسطور است معلوم است چنانچه در کتب مقدسه اکثر امکنه و مواضع که ذکر شده است تا اطلاع از علم جغرافیا نباشد تحقیق او مشکل است و به اَنتی کوارِیس یعنی اشخاصی که علامات و آثار قدیمه را تفحص کرده و مایل باشند و به اَسکولِتِس یعنی اشخاصیکه ارقام و حروف و رموز قدیمه را بخوانند و ضبط کنند نیز منفعت او معلوم است که اگر از جغرافیا استحضار نداشته باشند چگونه معرفت به آثار قدیمه و طلال بالیه درین قرون خالیه حاصل میتوانند کرد و همچنین بدون معرفت جغرافیا هر خواننده تاریخ تفصیلات وجهالت احوال سلاطین و غزمیت و هزیمت ایشان را در یافته است چنانچه اگر کسی از جغرافیا مطلع نباشد چگونه از سفرها و جنگها و محاصره های اَلِکسَندِر در گرانیکُس و اَرخیپلگو و اَیشیه مینا زور سیریه و اِجیپت و بابِیلُونیه و پرشیه و اِندیه خبر و دانا خواهد شد تستیمه کرسوس از سرداران جمهور روم است که او را مِرکُس کرسوس میگویند و قاعده رومیان آن بود که اگر سرداری در جنگ شکست میخورد و دوباره برمیگشت روز ورود بر سر او کلاهی از آس و غار میگذاشتند و بتجربه و استهزا او را آرد می پاشیدند و در جلو او گوسفند می کشتند و اگر با فتح و ظفر برمیگشت گاو قربانی مینمودند و کرسوس دوم سردار است که او را باین خفت و استهزا بشهر روم در سال پانصد و سه قبل از ولادت عیسی داخل کردند و او بر قدر پیشکش و تعارف تقبل کرد که از تقصیر او بگذرند مفید نیفتاد و مراد رومیان از این حرکت آن بود که مرتن پرور را جنگ چکار است باید کلاه از درخت آس و غار بر سر عوض خود زرنگار گذارند که از شمیم و رایحه او محظوظ باشند و خون گوسفند که عاجزترین حیوانات است در جلو آنها ریخته شود و نوشته اند که هر که شکوفه درخت آس را بو کند بخواب رود و محتلم شود و درخت غار را نیز که بسوزانند بوی خوش دهد و این دو درخت را رومیان وقف وِنوس کرده بودند و وِنوس اسم ستاره زهره است و زهره نیز ستاره عیش و عشرت و ملاهی و ملاعب است و اختیار این دو درخت نیز برای این کار دلالت بر تن آسانی و بطالت دارد و دیگری اسم قدیم جزیرتیست که در ولایت مِسُوپُوتَمیه است و مِسُوپُوتَمیه اسم قدیم مملکتی است که فیما بین رودخانه دجله و فرات است و این لفظ لتین است و پُوتَمُس بلفظ جمع بمعنی رودخانها است و پُوتَمیه مفرد اوست و مِسُو بمعنی وسط و اندرونست یعنی وسط رودخانها چون آن ولایت میان دو رود واقع شده لهذا مِسُوپُوتَمیه نامیده اند چنانچه عربان نیز بدین مناسبت بلاد الجزیره میگویند

ایسوس مکانیست در کنار بحر سفید در ساحل جنوبی اَناطُولی که در عرض سی و شش درجه و پنجاه دقیقه شمال و در طول سی و شش درجه و ده دقیقه مشرق اتفاق افتاده است و این جنگ ثانی است که میان لشکر دارا و اسکندر بوقوع پیوست و در آن جنگ صد هزار نفر از لشکر دارا قتیل و اسیر شد و حرم و عیال دارا گرفتار شدند و از لشکر یان اسکندر زیاد تر از چهارصد نفر بهلاکت نرسید

گرانیکوس یکی از رودخانهای بی ثی نیه است و معروفست از برای جنگی که در آنجا میان اسکندر و دارا اتفاق افتاد که درین جنگ ششصد هزار نفر از لشکر دارا از سی هزار نفر لشکر مسی دُونیه که در تحت رایات اسکندر بود شکست خوردند و این اول جنگی است که میان اسکندر و ایرانیان اتفاق افتاد و این رودخانه در غربی آسیای صغیر واقعست که مصب او بحر مرمره است

اَرخیپیلگو لفظ یونانیست یعنی جزایر مجموعه متقاربه بیکدیگر و در بحر سفید و بحر محیط اینگونه جزایر بسیار است و در این هر جا که اَرخیپیلگو ذکر شود مراد آن جزایر مجموعه متقاربه بیکدیگر است و دریای اِجین را دریای اَرخیپیلگو میگویند که تسمیه کل باسم جزو است

اَیشیه مینا یعنی آسیای صغیر و او اکنون عبارت از ممالک اناطولی است و در اطلس با اَیشیه مینار ضبط میکنید و تفصیل او پس ازین در باب نود و ششم ان شاء الله ذکر خواهد شد و ما هر جا که پس ازین آسیای صغیر ذکر کنیم اشاره باین مملکت فسیح الارجاست و قدمای اصحاب ما این مملکت را بلاد الروم ضبط کرده اند و سیریه و اِجیپت و پرشیه سابقا ذکر شد

بابِیلُونیه اشاره به بابل زمین و حیره و توابع است و اِندیه یعنی هندوستان و جارجیه یعنی گرجستان

باب دوازدهم در بیان جغرافیا چنانچه تقسیم شده است در جدید و قدیم و مقدس و هندسی و نجومی

زمین را یک ستاره کروی الاصل تقریبا مثل یک گلوله پنداشته اند که در دور یک خط قیاسی که اَکسِیس یعنی محور نامیده میشود در عرض بیست و چهار ساعت یکبار حرکت میکند و منتهاالیه طرفین خط محور را پُول یعنی قطب مینامند و بخارج حرکت بیست و چهار ساعتی که سبب پدیدار شدن روز و شب است او حرکتی در دور آفتاب دارد که با تمام میرساند در مدت یکسال و آن دایره مفروضه که در دور آفتاب از آن حرکت ظاهر میشود او را آربِت گویند و بعضی اَرِس آن پُوال مُوشن مینامند یعنی حرکت سالیانه زمین و این حرکت سالیانه سبب اختلاف فصولست و چون محور زمین نسبت با آفتاب مایلست لهذا آنوقت ان نصف کره که قطب او بطرف آفتاب ظاهر است تابستان است در زمانی که در آن نصف دیگر زمستان است و صفحه زمین را با خطوط مختلفه و دوایر عظیمه و صغیره و اشکال و صور ذاتی و مصنوعی تقسیم و تشخیص داده اند و کیفیات اینها در جغرافیا مذکور است و این کیفیات و منافع یا در کره ارضی است یا در کره سماوی اما کیفیات و خواص کره ارضی صورت اراضی و مساحت اراضی و مواضع معلومه است و اشکال و تصاویر امکنه چون مختلفست لهذا مساحت انها را بسه طور بیان کرده اند اولا سِنرگم فرنس یعنی گرد اگرد دوم ثانیا لِنگث یعنی طول و دراز ثالثا بِرِدث یعنی عرض و پهنا اما کیفیات و خواص کره سماوی طلوع و غروب ستارگان و تبدیل روشنائی و تاریکی و درازی روز و شب و اختلاف اظلال و گرما و سرما و فصول اربعه و دیگر نوادر و غرایب است و جغرافیا را نیز بحسب زمان بر سه قسم منقسم نموده اند یکی کلاسیکل جیاگرفی یعنی جغرافیای قدیم و یکی سِکرِد جیاگرفی یعنی جغرافیای مقدس و یکی مادرن جیاگرفی یعنی جغرافیای جدید و اولی بحسب حقیقت و معرفت منقسم بر دو قسمست یکی جیامتریکل جیاگرفی یعنی جغرافیای مهندسی و یکی اسْترُنامِکل جیاگرفی یعنی جغرافیای نجومی اما جغرافیای قدیم مشتمل بر شروحی است که از احوال دنیا یونانیان و رومیان بحسب اطلاع خودشان در انوقت بیان کرده اند و جغرافیای مقدس محتوی بر تفاصیلست از خلقت دنیا تا زمان حضرت عیسی که شاملست بر زمانی را که چهار هزار و چهار سال است و این قسمت جغرافیا در کتب مقدسه بیما دی و تواریخ ان عهد بیان شده است و جغرافیای جدید مشتمل بر تفاصیلی که اکنون از کیفیات صفحه زمین و ممالک و مسالک و قوانین و قواعد و مذاهب و نفوس و محصولات هر جا بطور یقین و تخمین در دست است جیامتریکل جیاگرفی یعنی جغرافیای مهندسی بیان میکند کیفیت

باب دوازدهم در بیان جغرافیا چنانچه تقسیم شده است در جدید و قدیم و مقدر و هندسی و نجومی

زمین را بحسب اصول و قواعد هندسه و او شامل است بر علامت و رسم طرق و معابر و پیچ و خم و مجاری
انهار و رسم جبال و غیره که این عمل از نجوم ساخته و پرداخته نمیشود چنانچه اهل یونان از قصور و نقص آلات
و ادوات خود مقید بعلم نجوم خود شان و جغرافیای خود شان بودند تا از بطلیموس غالب مسائل هندسه
و علم مهندسی رواج گرفت و علم جغرافیا پس از آن تحقیق و تدقیق اقرب بود اشترو نامیکل جیاگرفی یعنی
جغرافیای نجومی بیان میکند کیفیت زمین را بحسب اصول و قوانین نجومی و فایده بزرگ او شامل است
بر نشان دادن ولایات در همان قاعده چنانچه انها بالفعل در زمین موجودند ولی نه چنانچه نشان داده میشود
که چگونه امکنه مختلفه نسبت بیکدیگر واقع شده اند بلکه مطلقا در نسبت بخود زمین معلوم میشود و لاجرم ما میدانیم
تناسب کامل هر قسمتی از زمین را که تعلق دارد بهمه صفحه او و هر نقطه مخصوصه از دوایر فلکی را که هر مکانی در
تحت او واقع شده است پس این منفعت جغرافیا از هندسه محض صورت پذیر نیست چنانچه از نیقرار اگر ما بخواهیم نقشه
ولایتی را بطور کمال تنها بطریقه هندسی بپردازیم لابد عجز بهم خواهیم رسانید که آیا این ولایت در زمین در تحت
منطقه بارده منجمده است آیا بجانب شمال واقع شده است یا بجانب جنوب اتفاق افتاده پس بنابراین فایده
هندسه برای رسم کردن و تحدید نمودن نقشه ولایت است که به تناسب و حقیقت از یکدیگر اختلاف حاصل
کند و فایده نجوم برای نصب کردن و فرض نمودن اماکن و ولایاتست که در زمین بطور حقیقی اتفاق افتاده اند
و جغرافیای نجومی برای ما خواص و کیفیات کره ارضی و کره سماوی را معا و قواعدی چند از برای
محقق کردن اینها و نشان دادن انها در نقشها و کره ها معلوم و مقرر می سازد و قبل از آنکه ما اقدام کنیم
به بیان کردن قواعد چند که رسم شده است با نجوم از برای تحقیق کردن و نشان دادن کیفیات اماکن
مختلفه لازمست شرح کردن اصولی چند را که از و آن قواعد اساس یافته اند و چندین اصطلاحات که
بیان انها لزوم دارد اوّل اصل و بنا و کره مصنوعی دویم استعمال و اتصال کره با جغرافیا سیم
خطوط و دوایر کره چنانچه نقل شده است بکره ارضی چهارم تقسیمات فلکی در ارضی با خطوط و دوایر پنجم
مواضع نجومی ششم در بیان و کشف کیفیات ارضی و سماوی بنابر حسب دوایر ارضی تنبیه
مصنف در آخر این باب حاشیه نوشته و بعضی از احوال متقدمین را بیان کرده است و ما بعضی از آن
کتاب و برخی از کتاب دیگر ترجمه کرده در اینجا بیان می سازیم مخفی نماند که اهل یونان قبل از این در ازمنه
سالفه خسوف و کسوف را در اقسام مختلفه ارض ملاحظه کرده ولی در تعیین وقت انها تغافل داشته اند و
در جغرافیا چندان اهتمامی نداشته اند و جغرافیا بهمین احوال باقی بود تا زمان هی پرکیوس که از اهل بثینیه
که تخمینا یکصد و شصت سال قبل از عیسی بوده و این شاهزاده منجمین عهد عتیق بتلامذه خود تعلیم داد که بدون
ملاحظه نجوم بنیان جغرافیا محکم نخواهد شد و موضع هر مکان معلوم نخواهد گشت بنابراین هی پرکیوس یعنی کره
مسطحه را اختراع کرد و در الصفحه نقشه رسم نمود و اسامی بعضی ولایات را مرتب ساخت و او نیز آسمان را بچهل و نه
برج و صورت تقسیم کرد و به ستارگان هر یک نام نهاد و او نیز درجات طول و عرض زمین را معلوم کرده و مبدأ
طول را از جزایر کناری معین نمود و او اوّل کسیست که مساحت مثلث را تعیین کرد و او اوّل کسیست که بعد از
ملس و کلس حقیقت زمان خسوف و کسوف را مشخص کرده تا ششصد سال هرچه خسوف و کسوف واقع می شد معلوم

فرمود و احتمال میرود که او اوّل کسی باشد که کره ارضی را مرتب ساخته و خطوط مدارات عرضی و نصف النهار و دیگر دوایر
فلکی را در او رسم کرده باشد و او در سال یکصد و بیست و پنج قبل از عیسی جهان را وداع نمود پس ترقی جغرافیا اوّل از آن حکیم مذکور
شده و پس از او بطلیموس در ترویج این کار کوشیده باعتبار و اشتهار او افزوده است و بطلیموس یکی از
حکمای قدیم و از اهل مصر است و همواره در کسب کمال جد و جهد داشته و هنر اکتساب کمالات از وری نیوس و سیبارکوس
حکیم کرده تا بمرتبه رسید که در عصر خود در هیئت و ریاضی و هندسه و نجوم سر آمد حکمای عصر شد و تولد او در مصر تخمینا
هفتاد و سال بعد از عیسی واقع شده و در سنه یکصد و چهل و هفت بعد از عیسی وفات کرده است و او را در میان قدما
ملک المنجمین میخوانند و تالیفات او در علوم در صفحه روزگار بیادگار باقی است ولی عجب است که آگاتهرس حکیم مذکور
ساخته که بطلیموس از خود هیچ چیز را اختراع و استنباط نکرده است بلکه اخبار و اقوال دیگران را عاریه کرده
از ذوق تسلیم در عبارتی نیکو بجلوه ظهور می آورد و القصه پس از بطلیموس عربان و ایرانیان نیز باختراع بعضی
آلات و ادوات جغرافیای نجومی ترقی دادند ولی اهل یوروپ تا این ازمنه جدیده همگی این علوم را فراموش
کرده و باعث بر این کار خروج بعضی از مدعیان بود که به خدائی مسیح اعتقاد کرده و علوم ریاضی و جغرافیا را
ضلالت و جهالت می پنداشتند بلکه چنان اعتقاد داشتند که زمین مسطح یا بشکل مربعست و این خیالات
فاسده تا مائه پانزدهم معروف بود و در اختتام مائه چهاردهم خیال عموم مردم یوروپ و مدعیان مذکور
این بود که زمین مسطحست و نیز توشتلوس حکیم تا چند سال قبل از آنکه امریکا مکشوف شود بر کرویت ارض
اطمینان نداشت ولی پس از آنکه امریکا یافت شد علم جغرافیا قوت گرفته کرویت زمین را یقین کردند چنانچه
قدما نیز بران قایل بوده اند و همچنین رفته رفته جغرافیای نجومی متعارف و معمول شد و پس از آن علم جغرافیای
مهندسی نقایص او را بتکمیل رسانند تالس نخستین منجم و اهل هیئت یونانست و آن اوّل کسیست که سبب و دلیل
خسوف و کسوف را دریافت و شرح کرد و زمین را ترکیب کره نسبت داد و شاگرد کامل او یکی اناکسی مندر و
یکی اناکسی منیس و یکی پیتاگورس است میرخوند گوید که در روضة الصفا در ضمن احوال حکما تالیس ملطی
نوشته گویا همین تالس باشد ولی اشتباه در زمان او کرده که او را بعد از بطلیموس نوشته و حال آنکه زمان او
مقدم بر زمان اوست و تالس نیز اوّل کسیست که زمین را در مناطق تقسیم کرد چنانچه در باب نوزدهم بیان خواهد شد
و او اوّل کسیست که نقطه انقلابین و خط معدل النهار را تعیین کرده و سال را سیصد و شصت و پنج روز قسمت کرد
چنانچه پس از آن عموم دانشمندان مصر تصدیق اقوال او را کردند و تالس از نسل کدموس است که یکی از
سلاطین یونانست و تولد او در آسیای صغیر در بلده میلیتوس تخمینا ششصد و چهل و چهار سال قبل از
عیسی اتفاق افتاده و وفات او در سن نود و شش سالگی در سنه پانصد و چهل و هشت سال قبل از عیسی
بوده است و میلیتوس از شهرهای ولایت کریه است که الحال ولایت کریه را اناطولی میگویند
اناکسی مندر از قرار یکه گفته اند او اوّل کسیست که ساعت را با شاخص معین کرده و نقشه و کره را اختراع
نموده است و او خیال کرد که آفتاب کره ایست از آتش و بیست و هشت مرتبه از زمین بزرگتر است و نیز گفته اند
که او اوّل کسی است که انحراف دایره اکلیپتیک را معلوم نمود و نیز نخستین کسیست که ارقام در جغرافیا
و نجوم را قرار داد

باب دوازدهم در بیان جغرافیا که تقسیم شده است در قدیم و جدید

اناکسی منس چنین پنداشت که زمین مسطح و آسمانها کره مجوف و یکدیگر احاطه دارند و ستارگان مثل اوتاد بر آسمانها نصب شده اند و بر این خیال فاسد مدتی دراز مردمان اعتقاد داشته اند

پیتاگورس یعنی فیثاغورث حکیم دانائی بود و عموم خلق از حکمت و علم او بهره یافتند و میگفت که زمین مرکز جمیع کائنات است ولیکن بعضی از تلامذه خود که در فهم و ادراک سبقت از دیگران داشتند در خفیه اصل و حقیقت مقصود خود را گفته بود که بنا بگفته و خیال او بود که پس از قرون متتابعه کاپرنیکس کشف که زمین و ستارگان در دور آفتاب سیر میکنند که آفتاب مرکز آنهاست و این حکم را او از اهل هند دریافت کرده بود و پیتاگورس از اهل پیتاگوریا است ولی مکان تولد او در یونان غیر معین است و جمعی اعتقاد بر آن دارند که در جزیره سموس متولد شده است و زمان شهرت و اعتلای درجه مرتبت او تخمینا پانصد سال قبل از عیسی بوده است و آن حکیم دانشمند در عنفوان شباب بتحصیل کمالات بولایات فنیشیه و کلدی و ایران و هندوستان و مصر بار سفر بست و در مصر مدتی توقف کرد و از جد بلیغ آخر الامر ذات شریف او مجموعه کمالات گردید و در فنون حکمت عموما و در علم هندسه خصوصا سرآمد اقران شد و او اول کسیست که او را لقب فیلاسوفر دادند یعنی فیلسوف و اشخاصی که قبل از آن مشغول تحصیل علوم بودند لقب سوفیستس داشتند یعنی سوفسطائی یعنی عالم

استرتو یکی از بزرگان اهل هیئت و از اهل یونان است و در نزد یونانیان قرب و منزلتی داشته تولد او را در اماسینه که در سرحد کپدوشیه است اتفاق افتاده و در عصر سلطنت اگستس بیست و پنج سال بعد از عیسی وفات یافته است

اگامرس

نیکولس کاپرنیکس یکی از منجمین معروف است در بلده تارن در مملکت پولند که در قسمت پروشیه است در دهم جنواری سال یکهزار و چهارصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق شعبان هشتصد و هفتاد و هشت هجری متولد شده است و او اصلاح کننده حکمت فیثاغورث بود و او مصنف رسوم حقیقی حرکات نجوم است که الآن در میان خلق برسوم کاپرنیکس شهرت دارد

سنه ۸۷۸

تیکوبراهی یکی از منجمین معروف و نجیب دنمرک است که در سال یکهزار و پانصد و چهل و شش مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و سه هجری متولد شده است و تیکو نه بر قول بطلمیوس متابعت کرد و نه بر کاپرنیکس اقتدا نمود بلکه خیال او این بوده که زمین ثابت است و آفتاب در دور زمین سیر میکند و ما بقی ستارگان بدور آفتاب حرکت میکنند و اشخاص معدودی متابعت رای او را کرده اند و کسی که رسوم کاپرنیکس را بانجام رسانید و اقوال فیثاغورث را احیا کرد سرآمد روزگار و سرور حکمای بزرگوار

سنه ۹۵۳

سر ایزک نیوتان است و این شخص از اهل انگلیس است و مکان تولد او وولس تروپ در ولایت لینکن است که در سنه یکهزار و ششصد و چهل و دو مسیحی مطابق یکهزار و پنجاه و یک هجری متولد شده است و او نخستین کسیست که افلاک را تشریح کرد و ترتیب حقیقی حرکات سیارگان را کشف نمود و قوت جاذبه هر یک از ستارگان و ثخن و ثقل هر یک از ایشان را معلوم فرمود و بواسطه این شخص دانا اهل انگلند میتوانند از شعور و کیاست و فراست

سنه ۱۰۵۱

اهل مملکت خود لاف زنند که چنین نادره زمان از میان ایشان برخاسته عجبست که او خود هیچ طالب شهرت نبود ولی اشعه ذکاوت او ناگاه چنان در میان مردم رخشان شد که گویا آفتابی بود که از مطلع کمال تابید در زمانیکه نیوتان از پرده خفا چندین اسرار آشکار ساخت نقص اقوال فلاسفه سلف ظاهر شد و لا ثبات او بجائی رسید که عقل در او حیرانست و او اول کسیست که تسطیح طرفین کره را در قطبین معلوم ساخت و سبب تسطیح را سرعت دوران ارض دانسته که دائما آنچه کم میشود از قطبین اضافه میشود بمنطقه آن فلذالک اتسع خط الاستوا و غلظ و خف القطبان و تسطیح او همچنین در کره شمس و زحل و مشتری و سایر کرات نیز این مسئله را معلوم کرد ولی در کره مشتری زیادتر از سایر کرات تشخیص داد که قطر قطبی او از قطر استوائی او تفاوت عظیم دارد و دلیل او را خفت دوران و سرعت سیر او از سایر سیارات دانسته است و اقوال او درین مختصر نگنجد مجلدی دیگر ضرور دارد و در نسخه دیگر ملاحظه شد که آن حکیم عدیم المثل در وقت وفات پدرش در شکم مادر بود و پس از سه ماه در بیست و پنجم دیسمبر یکهزار و ششصد و چهل و دو مطابق شوال المکرم یکهزار و پنجاه و یک هجری متولد شد و چنان خورد اندام و صغیر الجثه بود که مادرش میگفت که در پیاله نیوتان را میتوان پنهان کرد و پس از سه سال مادرش یکی از اقربای خود شوهر کرد و نیوتان در حجر تربیت مادر بود تا یکی از مکتب خانه های ملتی او را سپردند و آن طفل هوشیار همین که از درس خلاص میکرد دیده بهیچوجه مثل امثال و اتراب بلهو و لعب میل نداشت همیشه اره و سوهانی بدست گرفته با دوات نجاری و ساختن کره و بعضی اسبابها مشغول میشد تا رفته رفته از جوهر ذاتی افلاکرا بعلم هندسه و براهین عقلی چنان تشریح کرد که هیچکس را مجال انکار نماند و هرشل حکیم گفته است که اگر ارسطو بقدر او عمر میکرد و بقدر او اسباب علمی و عملی میداشت احتمال میرفت که مثل نیوتان میشد و هر چه تالیف کرده همه را بزبان لتین نوشته و پس از آن بانگلیسی حکمای دیگر ترجمه کرده اند و عجب اینکه تالیفات خود را به ترتیب و نظمی که خود قرار داده بود جمع آوری کرده در پهلوی رخت خواب خود گذاشته برای قضای حاجت به بیرون رفت و سگی که داشت با وطاق آمده دم او بر شمعدان خورده شمعدان بر دفاتر مجموعه نیوتان افتاد و اکثری از آن صفایح سوخت نیوتان که با وطاق مراجعت کرد دفاتر را سوخته دید حسرتا و افروخته شد با حالت پریشان به سگ خطاب کرده گفت چه فایده میدانی که چه کرده و ثانیا مجموع آن دفاتر سوخته را از حفظ نوشته بصنعت چاپ در آورد و وفات نیوتان در بیستم مارچ سال هزار و هفتصد و بیست و هفت مسیحی مطابق شعبان سال هزار و یکصد و چهل هجری اتفاق افتاده است و به انگلیسی اسحق را ایزک گویند و در کلیسای بزرگ وست منستر ابی در لندن مدفون است

سنه ۱۰۵۱

سنه ۱۱۴۰

باب سیزدهم در بیان تفسیر و بیان لفظ کره و هر آن چیزی که منظور است با کره مصنوعی و یا ارمیلری

بدانکه سفیر بکسر اول یعنی کره لفظی است که استعمال شده است بهر دو معنی هم به مهندسی و هم به نجومی و او نشان میدهد با یک جسمی را که محتوی است از یکسان و یکرنگ صفحه مدوری که هر قسمتی از وی است متساوی دور از نقطه مرکز او که نامیده میشود مرکز کره و میتواند حرکت بکند بطور استداره در بالای قطر خود که او باقی میماند ثابت و غیر متحرک و از اینجاست که او را محور کره مینامند مترجم گوید چنانچه در کتب هیئت نیز چنین تعریف کره را کرده اند چنانچه گفته اند هر جسم که یک سطح یا زیاده باو محیط شود و از آن اشکال مجسم خوانند پس اگر شکل مجسم چنان بود

باب سیزدهم در بیان کره و هر آنچیزیکه منظور از کره است

که درمیان او نقطه توان فرض کرد که هر خط که ازان نقطه بمحیط آن جسم براستقامت بکشند همه برابر باشند ان شکل اگر کره خوانند و ان سطح المحیط کره و سطح مستدیر نیز گویند و ان نقطه را مرکز و ان خط ها را انصاف اقطار نامند انتهی و کره نجومی ان مجوف دایره منبسط است که چنان مینماید که احاطه دارد به کره ارض که در او همه اجسام سماوی ثابت بنظر می آیند و بریک تساوی بعدی از چشم ملاحظه میشوند و این را کره دنیا یا افلاک میخوانند و نمونه او بهست ان چیزی که ما او را کره ارمیلری یعنی مصنوعی یا آرمی لری میخوانیم که پس ازین بیان خواهد شد و لفظ آرمی لری ماخوذ از کلام لتن از لفظ ارمیلا است که معنی میدهد ان چیز را که مدور و میان خالی باشد چنانچه دست بندی و یا حلقه و کره آرمی لری محتوی بر دوایر عظیمه چند است که از فلزات یا چوب یا مقوا ساخته باشند و بیان میکنند دوایر مرسومه عظیمه دنیا را که گذاشته اند بیکدیگر بطور نظم ذاتی و طبیعی و او مشهود می سازد بر انسان درک ترتیب افلاک و حرکت اجسام سماوی را و کره آرمی لری حرکت میکند بالای یک محور یکی در وسط یک افق منفصی که تقسیم شده است در درجات و حرکت میکند بهر طرف بالای یک عمود و پایه برنجی و دیگر قسمتها و دوایر هستند معدل النهار و منطقة البروج و دایره نصف النهار و مدار راس السرطان و الجدی و دو دایره قطبی و این دوایر افلاک در کره ارض نیز حادث میشود و از کیفیت و ترتیب ایشان نسبت بیکدیگر می سازند ان چیز را که او نامیده میشود ترستریل سفیر یعنی کره ارضی که در او نیز این دوایر فلکی از برای تعیین و تشخیص ممالک مرسوم است و این کره ارضی مختلف میشود در مواضع مختلفه و بنا بر میل دوایر بسه قسم منقسم میگردد یکی رایت سفیر یعنی کره منتصبه و کره مستقیمه که نشان میدهد آن موضع زمین را که در او خط استوا عبور میکند از زنیث یعنی سمت الراس و هر دو قطب هستند در افق و کسانیکه سکنی دارند در تحت استوا دارند این موضع را و چنین خلقی دارند یک دائمی معدل النهار که روزها و شبهای ایشان دائما بدرازی دوازده ساعت است و ستارگان در هر دو نیمه کره بایشان ظاهر میشوند یعنی جملگی کواکب را طلوع و غروب بود و آفتاب در عرض یک سال دو مرتبه به سالستس یعنی نقطه انقلابین میگذرد و همیشه انها دارند دو تابستان و دو زمستان و همچنین دو بهار و دو خزان و تابستان انها وقتی است که آفتاب بسمت الراس انها یعنی بنقطه اعتدالین میرسد و یکی آبلیک سفیر یعنی کره مایله هست آن محلی که در انجا خط استوا و افق میسازند یک زاویه منحرفه انهائیکه زندگانی میکنند ما بین خط استوا و قطبها دارند این محل را که همیشه یک قطب فوق افق است و دیگری در تحت افق و ارتفاع قطب مرتفع همیشه برابر است با عرض ان محل ترجمه گوید یعنی عرض بلد از خط استوا مثلا چهل درجه است ارتفاع قطب نیز در ان بلد خواه شمالی باشد خواه جنوبی باز بقدر چهل درجه است انتهی و ایشان می بینند همین قدر قسمتی از افلاک و هر قدر بر درجات عرض می افزاید روزها نیز بلندتر میشود و در ترابیکس یعنی مدار راس السرطان و الجدی بلندترین روز ذاتی و طبیعی سیزده ساعت و نیم است و در پولر سرکل یعنی دایره قطبی که مراد تمام میل کلیست اطول ایام بیست و چهار ساعت است و یکی پرلل سفیر یعنی کره مداری که عرض تعین است و هست ان محل زمینی که در انجا افق با خط استوا منطبق میشود و انهائیکه زندگانی میکنند در قطبها (اگر ممکن بشود) دارند این محل را و ایشان هرگز نمی بینند زیادتر از نصف آسمان که هست دائما سیر کننده در دور ایشان یک نصف منطقة البروج همیشه بالای افق است و نصف دیگر در تحت افق و همچنین قطبها یکی در سمت الراس و دیگری در سمت القدم آفتاب انجا نیز سال

باب چهاردهم در بیان آرتفیشل سفیر یعنی کره مصنوعی

یکروز و یکشب است تتمه مقصود از پرلل سفیر آن است که در انجا هر نقطه بحسب حرکت اولی بر مدار موازی معدل حرکت میکند نه طلوع میکند نه غروب بلکه برابر ارتفاع مساوی گردش میگردد و اگر قطب شمالی بسمت راس بود نصف شمالی ظاهر شود و نصف جنوبی خفی و اگر قطب جنوبی بر سمت راس بود بر عکس و حرکت فلک اعظم را در عرض تسعین رحوی و در خط استوا دولابی و بینهما حمایلی و مایلی خوانند و آنکه مصنف گفته که در خط استوا دو تابستان و دو زمستان و دو بهار و دو خزانست از ان است که در وقت رسیدن آفتاب بدو نقطه اعتدال دو تابستان است که بسمت الراس گذرد و در وقت رسیدن ان بدو نقطه انقلاب دو زمستانست که بکمال بعد را دارد ولی سرد نمی شود بلکه بالنسبه تفاوت خواهد کرد چه از دوری آفتاب از سمت الراس مقدار بیست و سه درجه و نصف تفاوتی چندان در هوا ظاهر نمیشود و دو بهار وقت رسیدن آفتاب بوسط اسد و دلو است و دو خزان وقت وصول آفتاب بوسط ثور و عقرب است و بعضی علما گفته اند اعدل بقاع برروی زمین خط استوا است و گویا از تشابه احوال فصول باشد یعنی همیشه حال هوا بیکدیگر نزدیکست و قدوة الحکما خواجه نصیر طوسی نیز خط استوا را اعدل بقاع دانسته و گفته است شبانه روز مساویست و سورت حرارت روز را برودت شب خواهد شکست و جزیره سراندیب که از جانب شمال قریب بخط استوا است بحسب حدیث مهبط حضرت آدم است و این حدیث نیز مقوی قول خواجه علیه الرحمه تواند بود که ان حضرت از بهشت بسراندیب افتاد که در ارض بحسب هوا اعدل بقاعست ولی بحسب استقرا و دلیل مواضعی که در تحت خط استوا واقع شده اند چون ولایت وسط افریقا و بعضی از جزایر امریکای جنوبی بغایت گرمسیر است و اهل آن بقاع سیاه رویان و جعد مویان و شدخویانند و از اعتدال مزاج و خلق و خلق نیک دور افتاده اند در صورت انسان و در سیرت حیوانند

باب چهاردهم در بیان اصل و بنیان آرتفیشل سفیر یعنی کره مصنوعی

حکمای قدیم ملاحظه کرده اند که همه ستارگان سیر میکنند در دور زمین از مشرق بجانب مغرب در بیست و چهار ساعت و ان دوایری که انها رسم میکنند در حرکات خود شان هر یکی بدیگری متوازیست ولی ان دوایر در وسعت تفاوت دارند انهائیکه میگذرند بالای وسط زمین هستند بزرگترین دور حالتی که دیگران کاسته میشوند در اندازه بقدر بعد خود شان از او و نیز قدما کشف کرده اند که دو نقطه در آسمانها ست که انها همیشه در همان موضع ثابت و برقرار اند و آن نقطه ها را ایشان نامیده اند قطبهای افلاک زیرا که در باقی که آسمانها در دور انها همیشه در حرکت اند و از برای تمثال ان حرکات انها کره مصنوعی را اختراع کرده اند که از وسط مرکز او عبور میکند یک محوری که منتهاالیه هر دو طرف او وصلست بان غیر متحرک نقطهائیکه نامیده میشوند قطب و نیز قدما معلوم داشته اند که در بیست و یکم مرچ که اول حملست و بیست و سیم سپتمبر که اول میزانست دایره که فرض میشود با سیر آفتاب هستند در یک مساوی بعدی از هر دو قطب و این دایره بنا برین لازمست که تقسیم میکند زمین را در دو قسمت متساوی و از ینجهة است که او هست نامیده شده ایکویتر یعنی خط استوا و او را آیترا اکوی ناکشل لاین مینامند یعنی خط معدل النهار زیرا که آفتاب وقتیکه حرکت میکند در او میکند روزها و شبها را بطول مساوی در تمامی دنیا و نیز قدما ملاحظه نموده اند که از بیست و یکم جون که اول سرطانست تا بیست و دوم دیسمبر که اول جدیست آفتاب حرکت میکند هر روز بجانب بخط یعنی

ایکوینتر

وچنانچه بانتهای آن نقطه رسید بازمراجعت میکند بجانب آن نقطه که ازانجا حرکت کرده بود یعنی از بیست و دویم دیسمبر برمیگردد بجانب بیست ویکم جون و پس ازانکه بانجا رسید بازتا زکی ازانجا منصرف میشود وازاین جهة قدما این دو نقطه که ثابت بودند درمنتها الیه حرکت شمس او را سالس تیس نامیدند یعنی نقطه انقلابین ونیز قدما شرح کردند حد و حرکت ظاهری آفتاب را باد و دایره که ازان دو نقطه معلومه میگذرد وایشان ان دو دایره را ترابکس نامیدند و تراپک ازکلام یونان ماخوذ است که معنی میدهد ایاب و ذهاب چراکه آفتاب همانکه یکی ازین دو نقطه رسید باز بجانب دیگری رجوع میکند و همیشه در ذهاب و ایاب است ونیز محققین تفحص کردند و با دقت بسیار حرکت آفتاب را سنجیدند و ملاحظه کردند که آن مقداریکه او در حرکت یومیه خود نزدیک میشود و دور میشود ازنقطه تقاطع مدار او با دایره استوا تخمیناً بقدر یکدرجه است و آفتاب در عرض یکسال یکدایره درآسمانها رسم میکند که تمام او ازمابین بروج معینه است که انهارا زودیک مینامند از صور و اشکال حیوانات یکه آن بروج برآن صور شباهت دارند واین دایره که شمس دراو حرکت میکند تماس میکند به تراپک آف کنسر یعنی مدار راس السرطان دریکطرف و به تراپک آف کپریکارن یعنی مدار راس الجدی ازطرف دیگر و قطع میکند خط استوا با خط منحرفی دریک زاویه که بیست و سه درجه و بیست و هشت دقیقه است و این بزرگترین میل آفتاب است و بجهة توضیح این حرکت ایشان فرض کردند دو نقطه در آسمانها که بتساوی دورند ازخط استوا و انهارا نامیدند قطبهای زودیک یعنی منطقه البروج که حرکت میکند با افلاک با محور خود و مداری که ازقطبهای منطقه البروج میگذرد او را پولرسرکل مینامند یعنی دایره قطبی و در آرتفیشل سفیر یعنی کره مصنوعه دایره معدل النهار و این دو دایره ترابکس یعنی دو دایره انقلابین و این دو دایره قطبی هستند قطع شده در زوایای قایمه با دو دایره دیگر که انهاکولورز مینامند که میگذرند از نقطهای سالس تیس یعنی انقلابین یا ایکوی ناکس یعنی اعتدالین و قطبهای معدل النهار مترجم گوید کولورز جمع است و مفرد او کولور است و در انگلیسی چون زبان فارسی همین که عدد از یکی گذشت او را بلفظ جمع استعمال میکنند و مراد از کولورز دایره ماره باقطاب اربعه و دایره که براس الحمل و المیزان و دو قطب معدل گذرد انتهی ونیز قدما معلوم کرده اند که وقتیکه آفتاب هست در هر نقطه ازسیر خود همه مردمی که اقامت دارند تمام از قطب شمال تا قطب جنوب در مواضعی چند که محاذات یکدیگر واقع شده اند دارند ظهر را در همان وقت واین باعث شد که انها قیاس بکنند یکدایره که میگذرد ازمابین قطبهای دنیا که ایشان آن دایره را مریدین نام نهادند یعنی دایره نصف النهار واین دایره نصف النهار در کره مصنوعی مثل هوریزان یعنی دایره افق غیر متحرک است و همیشه به ثبات خود برقرار است و دایره افق دایره ایست که بیان میکند حد فیمابین دو نیم کره را که ظاهر است بسبکه هر مکانی و چنان مینماید که تقسیم میکند ظاهر مرئی نصف کره را که بالای اوست ازان نصف باطن غیر مرئی کره که پایین اوست و پس ازانکه اجمالاً اصل کره را معلوم کردیم او را میتوان حتی المقدور باستعمال آورد چنانچه لازم است بمنافع جغرافیا

باب پانزدهم دربیان استعمال کره باجغرافیا

مخفی نماند که خواه زمین مرکز عالم باشد و خواه بطور صراحت و یقین گردش در دور آفتاب بکند چنانچه ازاصولیکه مبرهن شده است مشهور است و علی الدوام باقی است درهمان موضع خود نسبت بافلاک و حقیقة بر حسب قاعده و دلیل و از طلوع و غروب ستارگان و ارتفاع انها بالای افق براهین واضحه دلالت دارد برانکه موضع کره ارض کز

سالس تیس
ترابکس
زودیاک
کرل عیرنس
ایکوی ناکس
مریدین

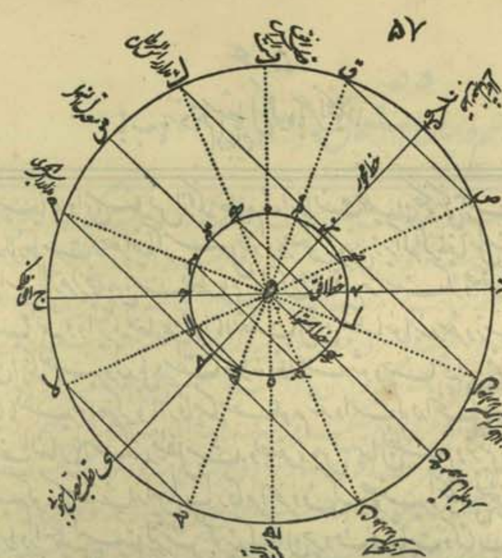
تغییر نمیابد و این مسئله پس ازانکه معلوم شد آسان است فهمیدن چگونگی همه خطوط و دوایر مفروضه در کره که لازم است در جغرافیا که مستعمل شود در صفحه زمین زیراکه اگر ما قیاس کنیم خطوطی که کشیده شده است از مرکز فیمابین همه نقطه های افلاک انها قطع خواهند کرد صفحه زمین را درهمان محل مناسب و همه دوایریکه معلوم میشود با اتصال آن نقطها خواهند مفروز شد با یک کمپس کوچک بدون اینکه تغییر و تبدیلی در مقادیر انها ظاهر شود چنانچه این فقره را بسیار واضح در اینجا ما تفسیر خواهیم کرد با ارقامیکه معلوم شده است که درانجا دو قطب و خط استوا و مدار و نصف النهار ها هستند منتقل شده بصفحه زمین درهمان نظم و ترتیبی که قیاس شده اند در افلاک مترجم گوید که مصنف در این باب ارقام را بحروف کپیره و صغیره انگلیسی تشخیص داده است و حروف کپیره را در انگلیسی کپیتل لترز گویند که با ان حروف در کتابت و کتاب حرف اول اسامی سلاطین و شاهزادگان و بلدان و بنادر و اشخاص معروف مشهور را مینویسند و حروف کپیره ازاینقرار است

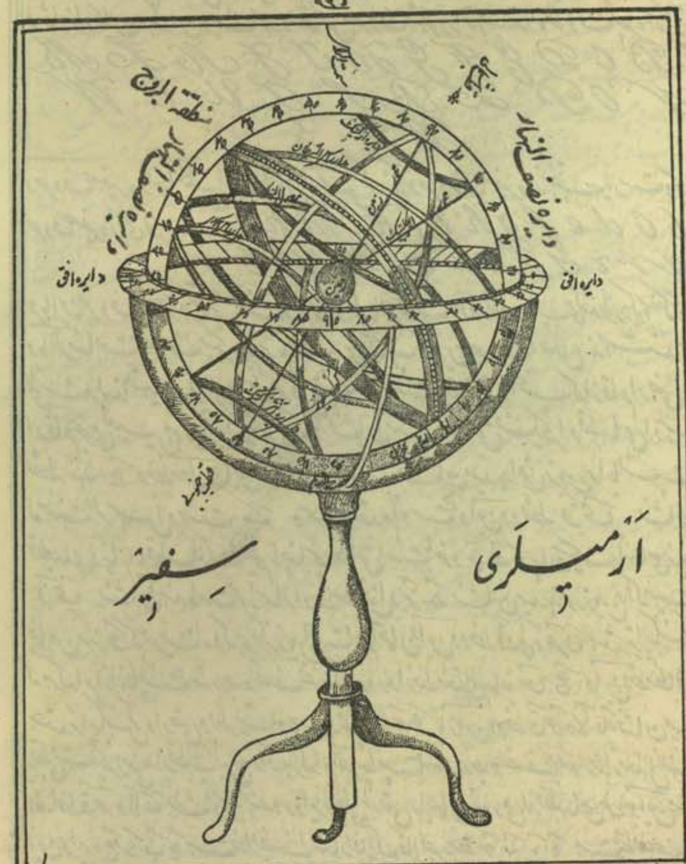
A B C D E F G H I J K L M
N O P Q R S T U V W
X Y Z

و حروف صغیره را در انگلیسی اسمال لترز گویند و حروف صغیره ازاینقرار است و بچند طور دیگر نیز حروف صغیره را می نویسند

a b c d e f g h i j k l m n o
p q r s t u v w x y z

و با این حروف صغیره تحریر میکنند و حروفی که با او کتاب یا روزنامه چاپ می کنند طور دیگر است که مخصوص چاپ است و ما اگر متابعت مصنف میکردیم بر ناظرین کتاب که ازین حروف اطلاع نداشتند هیچ معلوم نمی شد لهذا تسهیلاً للعمل انچه ارقام فلکی است بخط نسخ و انچه که ارقام ارضی است با ارقام نجومی تعیین نمودیم بدانکه خط ج د نشان میدهد افق فلک را و قطبهای او هستند دو نقطه ب ه و خط مطابق او خط ح ی نشان میدهد افق زمین را بانسبت مکان که سمت الراس او هست ب و سمت القدم اوست ه و این دو نقطه ذ ی نشان میدهند قطبهای دنیا را یا قطب فلک اعظم را چنانچه مطابق است با خود ز ع که بیان میکند آنهای زمین را و این خط ذ ی نشان دهنده است محور آسمان را و خط مطابق او ز ع نشان میدهد محور زمین را که میگذرد از فیمابین مرکز و که عمومیت دارد که هم مرکز زمین است و هم آسمان و این دو خط ک ل و م ن هستند ترابکس کره فلکی که هرکدام ازانها بیست و سه درجه و نصف تقریباً بعد دارند ازخط معدل النهار س ع و این دو خط مطابق ه ک م هستند ترابکس کره ارضی و بطور تساوی دورند ازخط ع ح باز این دو خط ق ص و کا له نشان میدهند دو دایره قطبی فلکی را یعنی مدار قطب البروج را که هرکدام تقریباً بیست و سه درجه و نصف بعد دارند از معدل النهار و مطابق انها خط ق ص و لا له نشان میدهند دو دایره قطبی ارضی را بهمان دوری از قطبهای خود و این مشهود است که این دایره ج د ب ه هست خط نصف النهار افلاک فلاجرم خط ح ی ه ب ه هست خط نصف النهار زمین





هر کدام از نها هست افقی از ارمیلری سفیر یعنی کره مستقیمه و کره منصبه و او نیز واضح است که قوس د ه هست ارتفاع قطب بالای افق که ج ح است و مساویست عرض ش ب را با قوس ج س که هست ارتفاع خط استوا بالای همان افق که ج د است و اگر ما اخذ بکنیم دایره اندرونی ح . ه ه که نشان میدهد صفحه کره زمین از برای افق هر مکانی در بالای او و نشان میدهد نقطهای ه ه ه که از میان او هست قطع شده از شمال تا جنوب و از مشرق بمغرب بیک ملاحظه از و که مظنون است بودن مرکز افق میتوان ادراک کرد انهائیکه از متقدمین و متاخرین هستیا زده اند ارباع یا اقالیم دنیا را و این چهار نقطه گردینل یعنی اصلی و مطلق را که عبارتست از نقطه مشرق و مغرب و شمال و جنوب و اگر ما قدری پیشتر برویم فیما بین نقطهای دایره گذشته به نشان دادن چندین نقطهای دیگر که فیما بین انهاست بعضی در مشرق چنانچه ح ه ه ا ه ه ه و دیگر نقاط در مغرب چنانچه ق . ه م ح لا که از وسط انها افق هست قطع شده با دو دایره قطبی و دو مدار راس السرطان و الجدی و خط استوا و غیره تا انکه حساب شوند انها سی و دو در عدد و پس از ان قیاس بکن از ان سی و دو نقطه چندین بادها را که میوزند بجانب و از این پس ما باسانی درک خواهیم کردسی و دو نقطه کمپس و حصه زمین را با خطوط معلومه مواضع ما با رمبس و لفظ رمب اصطلاحی است که استعمال میشود با ملاحان و بحر پیمایان و هست دایره سمت الراس هر مکان مطلوبی با چهار پاره و چهار حصه شدن چنین یک دایره با افق و باین معنی اخر رمب هست همانکه با نقطه کمپس معلوم میشود و مترجم گوید رمب در هندسه شکلی است که دو زاویه ان حاده و دو زاویه ان منفرجه باشد و چنین شکل را شکل مرلوزی گویند انتهی و چندین نقطها و خطوط و دوایر عظیمه چنین بزمین نقل شده است که گویا خالصا اختصاص بکره زمین دارد و منافع جغرافیا از انها حاصل میشود و لازم تجرد است که انها با کره فلکی مخلوط باشند چنانچه بعضی مصنفین مخلوط می سازند اگرچه اصلا از فلکی بزمین نقل شده اند و در کره ارضی یا جغرافیائی این نقطها و خطوط و دوایر خدمت میکنند بما به تفسیر کردن و بیان نمودن صفحه زمین را بهمان طوری که کره فلکی تفسیر میکنند آسمانها را و با این خطوط و دوایر ما فورا کشف میکنیم مواضع قسمتهای مختلفه ارض را در نسبت یکی با دیگری و با همسایگی که کدام ولایات هستند بسیار گرم و کدامشان معتدلست و کدامشان بغایت سرد است و در کدام قسمت زمین فصول سال معادل یکدیگر است و مقصود از عرض تعیین است که در انجا فصول تمیز میسازد یا بر خلاف آن در همان وقت و یا در همان وقت بعضی هوای معتدل و فصول معین دارند و همچنین انهائیکه دارند ظهر را در وقتیکه دارند دیگران او را زودتر از ان و دیرتر از ان و همچنین انهائیکه دارند شب را در وقتیکه دیگران دارند همان وقت روز را و همچنین تشخیص میدهیم آن قسمتها را که در انجا روزها در تحت بیست و چهار ساعت است و از انهائیکه در انجا انها مشتملند از یکروز یا چندین روزهای طبیعی ذاتی علی التوالی و مقصود ازین کلام عروض ماورای تمام میل کلیست و همچنین دیگر خواص و کیفیات کره ارضی و کره فلکی و این تفاصیل بطور وضوح از شروح بعد که ذکر خواهد شد و از چندین نقطها و خطوط و دوایر یکه قبل برین بیان شد معلوم ناظرین کتاب خواهد گشت

باب شانزدهم در بیان استعمال و فایده ترستریل گلوب یعنی کره ارضی و پا خطوط و دوایری که در او قیاس شده است

کره ارضی هست یک تمثالی و صورتی از صفحه ارض در یک کره مصنوعی یا گوئی که در او ولایات و مواضع برا آنجا

باب شانزدهم در بیان استعمال و فایده کره ارضی

علی حسب تناسب مواضعهم نقش شده است و خطوط و دوایر فلکی نیز دار و رد امن الاصل الی الفرع رسیم گشته است و دوایری که از کره فلکی بالای کره ارضی منتقل شده است همگی قیاسی است و آن دوایر از نقرار ایکوئی تر یعنی خط استوا پارالِلس یعنی خطوط متوازی عرضی و مدارات و این دو کولور یعنی دو دایره مارّه بنقطتین معتدل که یکی برأس السرطان والجدی گذرد و دیگری برأس الحمل والمیزان ایکلیپتیک یعنی دایره ممرّ آفتاب در منطقة البروج هوریزان یعنی دایره افق مریدین یعنی دایره نصف النهار مخفی نماند چنانچه زودیک یعنی منطقة البروج تعلق بنجوم و فلکی دارد که در انجا اصطلاح شده است ایکلیپتیک نیز تعلق بکره مصنوعی دارد که در انجا اصطلاح کرده اند و دوایر کره عموما یعنی همگی در عظیمه و صغیره تقسیم شده اند و دوایر عظیمه شش و دوایر صغیره چهار است و دوایر عظیمه همگی تقسیم میکنند زمین را در دو حصه متساوی یا به همسفیر یعنی نصف کره و دوایر صغیره تقسیم میکنند زمین را در دو حصه غیر متساوی و این شش دایره عظیمه دایره خط استوا و ایکلیپتیک و افق و نصف النهار و این دو کولور است و ازین دوایر بعضی انجمین این دو دایره کولور را موضع میسازند و حساب نمی کنند و این چهار دایره صغیره ان دو تراپیک و این دو پولر سرکل است که باین چهار دایره مدارات و خطوط عرضی میتوان الحاق کرد و همه دوایر صغیره نیز با یکدیگر اختلاف دارند و مرکز ایشان نیز با مرکز دایره عظیمه اختلاف دارد و یک مرکز عامی هم با یکدیگر ندارند بلکه هرکدامی از انها مرکز خاصی برای خود دارد و واز انست که این دوایر صغیره تقسیم میکنند ارض را در دو حصه نامساوی و بعضی ازین دوایر عظیمه همیشه ثابت ولی بعضی قابل تغییر هست و انهائیکه قابل تغییر اند دایره افق و نصف النهار است ولی این تبدیل نسبت بسکنه هرجائی تفاوت دارد که میتوان مجازا گفت که هر کسی نصف النهار و افق را با خود بهرجا که میرود میبرد ولی بحسب مکان نیز ثابت و غیر متحرک کنند و بعضی از خطوط و غیره چنین مفهوم میشود که در میان زمین و قعر زمین است و بعضی مرسوم در صفحه اوست و انچه در قعر زمین و میان او فرض میکنند یکی نقطه ایست که قیاس میکنیم او را مرکز و سه خط دیگر است که او را مینامیم محور که اولی محور زمین است و دوم محور منطقة البروج است و سیم محور افق است اما محور زمین ان خط قیاسی است که میگذرد از فیما بین مرکز زمین و در این محور چنان مظنونست که زمین در دور او حرکت میکند یکمرتبه در عرض بیست و چهار ساعت مثلا اگر ما بگذرانیم یک دراز سوزنی از میان مرکز دو طرف هموار یک نارنجی و بچرخانیم نارنج را در دور خود مثل بچرخی بالای ان سوزن چنانچه محور اوست ما میتوانیم تصور کرد ازین قاعده که در او زمین گردش در دور خود گردش میکند ولی نه اینکه در کره زمین چیزی هست که مطابق باشد با محور و یا سوزنی که در نارنج تعبیه کرده ایم بلکه بجهة تفهم و تفهیم اهل جغرافیا و نجوم اسم محور را بخط قیاسی که زمین بر او حرکت میکند اسم گذاشته اند و ان نقطهائیکه در انجا محور قیاسی یا خط مفروض در صفحه کره ختم میشود و با نتها میرسد انها را پول مینامند یعنی قطب و لفظ پول از کلام یونانست که معنی او دوم و بند چون ان نقطهای وهمی هستند لهذا پول نامیده اند و آن یکی که در طرف شمالست او را نارث پول یا ارکتیک پول مینامند که دلالت بطرف شمال آسمان دارد و آن دیگر را سوث پول یا انترکتیک پول گویند که معنی او طرف جنوب آسمانست و اگر این محور قیاسی یا خط مفروضه را چنان فرض کنیم که از کره ارض خارج شده ظاهرا مماس شود آسمانها زیرا که محیط بر اوست پس آن دو نقطه که منتهی الیه این دو نقطه است خواهند شد قطبهای عالم تا بانجائیکه نسبت دارد بزمین باز زیرا که در دور این دو نقطه همه اجسام سماوی ظاهر شده

باب شانزدهم در بیان استعمال ترستریل گلوب یعنی کره ارضی

و حرکت خواهند کرد در حالتیکه آن دو نقطه همیشه ثابت و غیر متحرک خواهند بود و آن نقطه که مرئیست از سمت ما در کره ما باو خواهیم داد اسم قطب شمال عالم را و ان طرف مقابل که بما مرئی نیست خواهیم نامید قطب جنوب و اما محور منطقة البروج ان قطریست که در منتهای الیه او رسم میشود دایره قطبی که در دور او این دوازده علامت معلومه ممر خود دارند و اما محور افق ان قطریست که منتهای الیه او یکی زینث است و یکی نذیر اما زینث یعنی سمت الراس آن نقطه قیاسی در سمت آسمانها که باستقامت هست بالای سر ما و از انجاست که هر وقت ما عوض میکنیم مکان خود را عوض میکنیم سمت الراس خود ما نیز او اما نذیر یعنی سمت القدم هست آن نقطه از آسمانها که هست بخط مستقیم در زیر اقدام ما یا بالائی سر انتیپاڈوز است ولیکن اولا لازم است باز معلوم شود که چنانچه سمت القدم ما هست سمت الراس انها همچنان سمت الراس ما سمت القدم انها است مترجم گوید انتیپاڈوز لفظ لاتین است و مراد ان کسانیست که در ان سمت کره هستند که پای انها بپای ما بخط مستقیم تقابل دارد اشهی و هر مکانی در زمین ان دو نقطه را دارد و چنانچه ما میتوانیم بگوئیم که ان دو نقطه را ما با خود میبریم بهرجا که میرویم و این دو نقطها هستند همان قطبهای افق و انها نیز نشان میدهند قسمتها زیرا که سکنه انها هستند در مقابل یکدیگر رسم میسازند و ثابت میکنند نیز دوایر نصف النهار را زیرا که دایره نصف النهار دایره ایست که بدو نقطه سمت الراس و سمت القدم و دو نقطه شمال و جنوب میگذرد

ذی ایکوئیتر یعنی الخط الاستوا دایره عظیمه ایست که بتساوی دور است از قطبها و لاجرم قسمت میکند زمین را در دو حصه متساوی که یکی نامیده میشود نارثرن همسفیر یعنی نصف کره شمالی و دیگر سوثرن همسفیر یعنی نصف کره جنوبی و او هست ایضا نامیده شده ایکوئی ناکشل لاین یعنی خط معدل النهار و بعضی اوقات از راه شهرت و رفعت نامیده میشود ذی لاین یعنی الخط و زمانیکه افتاب ظاهر میشود در حرکت کردن بالای او روزها و شبها هستند تقریبا در یک طول مساوی در اکثر قسمت دنیا و این اتفاق می افتد دو مرتبه در عرض یکسال تخمینا در بیست و یکم مرچ که اول حملست و در بیست و سیم سپتمبر که اول میزانست و این اولی هست نامیده شده ورنل ایکوئی ناکس یعنی نقطه اعتدال ربیعی و این ثانی اتمنل ایکوئی ناکس یعنی نقطه اعتدال خریفی و این فقره نیز لازمست که دانسته شود که سرکمفرنس هر دایره یعنی محیط هر دایره را خواه عظیمه باشد یا صغیره مهندسین او را بسیصد و شصت قسمت میکنند که نامیده میشود دگریس یعنی درجات و این دایره خط استوا نیز بسیصد و شصت درجه قسمت شده است که اصل و پایه و بنیان همه پیمانه ها و اندازه هاست و بجهة استقرار و ثبوت اوست که ثابت میشود همه مدارات عرضی و اندازه یکدرجه بالای خط استوا و همچنین اندازه یکدرجه همه دوایر عظیمه دیگر در زمین هست مقدار شصت میل جغرافیائی و شصت و نه میل و سه عشر میل انگلیسی مترجم گوید که تقسیم دایره بسیصد و شصت از انست که این عدد در جمیع کسور الاتسع را شاملست و در ازای یکدرجه فلکی در زمین بقول مصنف اهل جغرافیا شصت میل و اهل انگلیس شصت و نه میل و سه عشر گرفته اند ولی صاحب کتاب مخزن العلوم شصت و نه میل و نصف گرفته است و در نقشه جان ارو سمیث که بکمال وثوق بعمل اوست و در نقشه بلاک و غیره شصت و نه میل تمام انگلیسی یکدرجه گرفته اند چنانچه در آخر باب دوم مذکور شد انتهی و بعیر انکه منافع مطوره خط استوا تحدید میکند اندازه جمیع مدارات او خدمت میکند چنانچه

کتاب جام جم

یک اساسی و بنیانیست از برای تعلیم و تعداد لتی تیوڈنس یعنی عروض و لانجی تیوڈنس یعنی اطوال و همچنین از برای
مقاصد دیگر و مدارات هستند دوایر صغیره که موازی اند بخط استوا و در همه جا به تساوی دور اند از یکدیگر و
این دوایر هستند کوچکتر در نزدیکی قطبها و بزرگتر در نزدیکی خط استوا و هر مکانی دارد مداری چنانچه میتوان فرض کرد
چندین مدارات بعدد نقطهای سمت الراس اماکن از شمال تا جنوب و در میان این مدارات
چهار مدار است که از جهة فواید و منافع ایشان هستند نامیده شده پرنسپل سرکلس آف دی گلوب یعنی مدارات
معلومه ممیزه یا پرالِلس آف زونس یعنی مدارات مناطق چرا که این محدود کنند مناطق که پس ازین ذکر
خواهد شد و این چهار مدار آن چهار دایره صغیره است که دائما نامیده میشوند آن دو ترابیک
یعنی دو مدار میل کلی و این دو پولر سرکل یعنی دو دایره قطبی و آن دو ترابیک هستند آن دو دایره
کشیده شده اند هر یکی از یکطرف خط استوا و با او موازی هستند و آنکه کشیده شده است در شمال خط استوا
هست نامیده شده ترابیک آف کنسر یعنی مدار رأس السرطان و آنکه در طرف جنوبست هست نامیده شده
ترابیک آف کپریکارن یعنی مدار رأس الجدی و آنها هستند چنین نامیده شده از جهة گذشتن آنها از آغاز
و راس آن علامات و صورتیکه در منطقة البروج است و ترابیکها محدود به حمرا آفتاب اند فلاجرم نشان میدهند
دکلاین ایشن یعنی میل او را چنانچه حرکت کننده است در یک خط منحرفی و با آن خط منحرف بنوبت میرسد
بهر دو می ایشان و هرگز تجاوز نمیکند ما و را این دو مدار و از انجاست که این دو دایره را ترابیک نامیده اند که کلام
که کلام یونانست و بمعنی ایاب و ذهاب و رفتن و بازآمدنست مترجم گوید دکلاین ایشن لفظ لتین است یعنی میل
و آن اصطلاحی است در نجوم که دلالت دارد به بعد آفتاب یا ستاره یا سیاره یا نقطه دیگر فلکی از خط استوا خواه
بسمت شمال باشد یا بسمت جنوب و این همانست که در اصطلاح جغرافیائی تیوڈ مینامند یعنی عرض و اهل منجمین
ایران عرض را بمعنی دوری کوکب از مدار زمین یعنی اکلپتیک نیز استعمال میکنند چنانچه میگویند عرض فلان کوکب
دو درجه است مثلا یعنی دوری آن از مدار زمین دو درجه است پس آفتاب را باین معنی عرض نباشد اما دوری آفتاب
از معدل النهار میل گویند نه عرض انتهی ترابیکها نشان میدهند بالای اکلپتیک آن دو نقطه انقلاب را
که محدود دیده تارد زون یعنی منطقه حاره و یا محروقه و قسمت میکنند او را از تمپریت زون یعنی منطقه
معتدله و آفتاب میرسد بمدار رأس السرطان در بیست و یکم جون که بهمین جهت نامیده شده بسبب با نام سالسٹس
یعنی نقطه انقلاب صیفی وقتی که آنهائیکه سکنی دارند در شمال این مدار دارند درازترین روز و کوتاه ترین
شب را و آنهائیکه در جنوب خط استوا هستند بخلاف ایشانند یعنی در آنوقت برای آنها زمستانست و آفتاب میرسد
بمدار رأس الجدی در بیست و دوم دسمبر که هست نامیده شده بسبب نام ونتر سالسٹس یعنی نقطه انقلاب شتوی
مترجم گوید سالسٹس از کلام لتین از لفظ سول که بمعنی آفتابست و از لفظ استو که بمعنی ایستادن و
توقف کردنست ماخوذ است و افاده میکنند معنی وقتی را که آفتاب در غایت میل است از خط استوا چون در آن زمان
چنان معلوم میشود که آفتاب ایستاده و مکث دارد چرا که میل آفتاب از اواخر جوزا تا اوایل سرطان بر یک
نهج است و چندان تفاوت ندارد و همچنین از اواخر قوس تا اوایل جدی در جنوب نیز الخ تا دارد و چون تفاوتی در
میل نمیکند بنظر چنین می آید که مکث دارد و از آن جهة او را سالسٹس نامیده اند که در معنی اشاره بوقف

باب شانزدهم در بیان استعمال و فایده ترسٹریل گلوب یعنی کره ارضی

و مکث آفتابست انتهی و ترابیکها هستند هر کدام تقریبا بیست و سه درجه و نصف از خط استوا بعید دارند
مترجم گوید بعضی بیست و سه درجه و بیست و هشت دقیقه گرفته و برخی بیست و سه درجه و سی و دو دقیقه
دانسته اند و آنچه حالا معمول است بیست و سه و نصف حساب میکنند والله اعلم بحقایق الامور و آن دو پولر سرکل
هستند آن دو دایره صغیره از آن چهار مدار معلومه ممیزه که کشیده شده اند موازی بخط استوا و بهمان بعد
از قطبها چنانچه دو ترابیک هستند دور از خط استوا و آن دایره که میگردد در دور قطب شمالی هست نامیده
شده نارترن سرکل یعنی دایره شمالی یا آرکٹیک سرکل یعنی دایره آرکٹیک زیرا که قطب شمالی
هست در نزدیکی صورت آرکٹوس یعنی دب اصغر و آن دایره که در نصف کره جنوبیست هست نامیده شده
ساوٹرن سرکل یعنی دایره جنوبی یا انٹارکٹیک سرکل یعنی دایره انٹارکٹیک که معنی میدهد از
بودن او مقابل او آرکٹیک مترجم گوید انٹی در لغت لتین بمعنی مقابل و محاذیست و اصل این لفظ انٹی آرکٹیک است
یعنی مقابل آرکٹیک و بجهة خفت در تلفظ انٹارکٹیک میگویند انتهی و این دو دایره هستند مرسوم با
قطبهای اکلپٹیک و آنها مشتملند به فریجد زونس یعنی مناطق بارده یا منجمده که جدا می سازند
آنها را از مناطق معتدله
ذی مری دین یعنی النصف النهار و هست یک دایره عظیمه که میگذرد از مابین قطبها و قطع کننده است
خط استوا را بزوایای قائمه و تقسیم کننده است کره را در دو نصف که یکی را ایسٹرن همیسفیر گویند یعنی
نصف کره شرقی و دیگر او ویسٹرن همیسفیر گویند یعنی نصف کره غربی و لفظ مری دین استخراج
شده است از کلام لتین که آنها مری دیس میگویند که نشان میدهد معنی ظهر یا نصف روز را مثلا وقتی
که در حرکت یومیه زمین این نقطه (یعنی لندن) محاذی شود براستی و استوا بجانب آفتاب که آفتاب در افق
خواهد داشت غایت ارتفاع خود را لاجرم خواهد شد پس از آن نصف النهار یا ظهر در لندن و همچنین او هست نصف النهار
همه آن کسانیکه در تحت آن دایره نصف النهار سکنی خواهند داشت و نصف اللیل همه آنهائیکه سکنی دارند
در طرف مقابل او از زمین و هر نقطه در صفحه زمین لازمست که داشته باشد نصف النهار خود را پس عدد نصف
النهارها البته بی شمار و بی حساب خواهد شد فلاجرم کسی میتواند قیاس بکند چندین نصف النهارها بشمار
نقطهای سمت الراس از مشرق تا مغرب و بشمار در آنها را در خط استوا که آنها قطع میکنند خط استوا
و سایر مدارات را در زوایای قائمه و نصف النهارها باصطلاح منجمین بر دو قسم است یکی پرائم که او را
فرسٹ نیز گویند یعنی اول و نخستین و دوم سکنڈری یعنی ثانی و پرائم مری دین یعنی
نصف النهار اول است که از انجا مبدأ طول را قرار میدهند و سکنڈری مری دین یعنی نصف النهار
ثانی که او را الکانان مری دین نیز گویند یعنی نصف النهار عام هستند آنهائیکه هستند یا بسمت مشرق یا
بسمت مغرب اولی یعنی نصف النهاریکه مبدأ طول از انجا معین کرده اند با آنها ملاقات بکنند یکدیگر را
در یکصد و هشتاد درجه و نصف النهار اول که عبور میکند از مابین قطبها و مرکز آفتاب قابل تغییر و تبدیل است
و هیچوقت نصف النهار اول بالذات در میان نصف النهارها ثابت نشده است چنانچه خط استوا
ثابتست در میان مدارات چرا که اهل جغرافیای هر ملتی اختیار کرده اند یک نخستین نصف النهاری

باختیار خودشان و سابقاً اکثر ملل یوروپ نخستین نصف النهار خودشان را از فرو که یکی از جزایر کناری است
معین کرده بودند ولی اکنون عموماً ایشان از پایتخت های خاص خودشان معین میکنند چنانچه از آن انگلیسید عموماً
میکنند از میان آب ترزوتری یعنی رصدخانه گرینیچ که هست تقریباً شش دقیقه در مشرق سنت پال در لندن
مترجم گوید چنانچه قدما نیز بعضی از جزایر خالدات که اکنون در آب انغمار دارد مبدأ طول اقرار داده اند
و بعضی از ساحل مغربی افریقا ابتدا نموده اند و بعضی از کنک دز در مشرق زمین مبدأ طول را رسم کرده اند
انتهی و فایده نصف النهار ها هست ترتیب آوردن و نشان دادن عرض و طول الکنه را که هست آن عرض الکنه ان
بعدی که آنها دارند از شمال یا جنوب خط استوا و طول الکنه از مشرق یا مغرب نصف النهار اول و نیز انها نشان میدهند
مکان آفتاب را در نصف النهار و در کرات مصنوعه عموماً بیست و چهار دایره نصف النهار رسم میکنند که هریکی از آنها
پانزده درجه از یکدیگر مسافت دارد که آفتاب آن پانزده درجه را در عرض یکساعت قطع میکند و همه نصف النهارها
دوایر عظیمه اند بخلاف مدارات که انها دوایر صغیره اند و مدارات کلاً با خط استوا و با یکدیگر موازی هستند و
این خطوط نصف النهار قطع میکنند مدارات را با خط منحنی و نصف النهارها از مدارات اختلاف فاحش
دارند چرا که نصف النهارها تقسیم می کنند زمین را در دو حصه متساوی یا به نصف کره از شمال تا جنوب و مدارات
تقسیم میکنند زمین را در دو حصه غیر متساوی از مشرق تا مغرب و نصف النهارها مایل میشوند و پس یکدیگر
نزدیک میشوند درجه بدرجه چنانچه نزدیک میشوند بقطبها و لیکن مدارات هستند متساوی دور از یکدیگر
تتمه جزایر کناری سیزده جزیره است که در دریای شمالی اتلنتیک در غربی افریقا واقع شده اند
و جزایر خالدات که قدما مبدأ طول را از جانب مغرب قرار داده اند گویا همین جزایر کناری باشد یا قریب
باین بوده که بقول حکما در آب منغمر شده است و تفصیل جزایر کناری انشاء الله در باب پنجاه و نهم ذکر خواهد شد
گرینیچ قصبه ایست در مملکت کنت در جنوب مشرق لندن در جنب جنوب رودخانه تیمس واقع
شده است و در انجا رصدی در بالای تپه مرتفعی بحکم چارلس دوم در سنه هزار و ششصد و هفتاد و دو
مسیحی مطابق یکهزار و هشتاد و شش هجری بسته اند و ان تپه را باسم فلمستید منجم معروف که آن رصد را
بسته است موسوم ساخته اند که اکنون فلمستید هل میگویند و مبدأ طول را از انجا قرار داده اند و در ان
رصدخانه انقدر آلات رصدی و زیجی تعبیه کرده اند که عقل از تصور ان حیران و جی سنگ صاحب زیج محمد شاهی
هندی انقدر که از آلات و ادوات زیج خود لاف میزند اگر او را ملاحظه میکرد اذعان مینمود و میگفت این مجری
السیل من مطلع السهیل و طول دوربین های کوچک آن رصدخانه از چهل اینچ تا پنجاه اینچ هست و دوربین های
بزرگ از شصت اینچ تا هشتاد اینچ هست تقریباً از دو ذرع افزون تر است و بعضی تاریخ زیج را از همان سال
یکهزار و ششصد و هفتاد و پنج مسیحی حساب میکنند ولی بعضی از سال یکهزار و ششصد و هشتاد و نه که مطابق
با یکهزار و نود و بیست حساب مینمایند که سال اتمام رصدخانه هست که مبدأ تاریخ قرار داده اند و عجب از مصنف است
که هیچ بتفصیل این رصدخانه نه در انجا و نه در باب انگلند نپرداخته است و بذکر بعضی چیزها که هیچ ضرورت
نداشته است مکرر خود را مشغول ساخته چنانچه پس از این معلوم خواهد شد و میان رصدخانه گرینیچ
و کلیسای اعظم سنت پال شش دقیقه مسافت هست که تقریباً هفت میل انگلیسی است چون چندان معتنا به نیست

لهذا در بعضی نقشه ها که ملاحظه شده است مبدأ طول را از همان لندن که پایتخت اعظم است قرار داده اند چنانچه اهل
فرنسیس از پاریس معین میکنند و بذکر سنت پال اگرچه مصنف در باب هشتاد و ششم متوجه شده است چون
باختصار بیان کرده است لهذا لازم دانست که تفصیل اورا آنچه که در هستیدن و در مخزن العلوم مسطور
شده است مذکور سازد

سنت پال کلیسای اعظم لندن است و از ابنیه رفیعه دنیا حساب میشود گویند در همین مکان کلیسای
در عهد رومیان عیسویون ساخته بودند و اصل بنای این کلیسا در عهد کانس تن تین کبیر شده است و بعد
این کلیسا را اهل سکسان در زمان استیلای خودشان به انگلند خراب کردند و ثانیاً در سنه ششصد و ده مسیحی
تخمیناً نوزده سال قبل از هجرت حضرت ختمی مآب سنت انجا را بنا نهادند و در سنه یکهزار و هشتاد و شش مسیحی
مطابق چهار صد و هفتاد و نه هجری آتش افتاده سوخت و پس از آن ثالثاً بامر ماریس خلیفه لندن در تعمیر او
کوشیده آباد کردند و باز ثانیاً در سنه یکهزار و ششصد و شصت و شش مسیحی مطابق یکهزار و هفتاد و هفت هجری آتش در
انجا افتاده بکلی سوخت که اثری از بنای سابق نماند و بعدها بتعمیر و آبادی انجا کوشیدند و نخستین سنگ
که در بنیان او نهادند در بیست و یکم جون که مطابق اول سرطان است سنه یکهزار و ششصد و هفتاد و پنج مسیحی
موافق یکهزار و هشتاد و شش هجری بود و این بنا در سنه یکهزار و هفتصد و ده مسیحی مطابق یکهزار و یکصد و بیست و
دو هجری بانجام رسید و بعضی زینتهای او تا سال یکهزار و هفتصد و بیست و سه مسیحی مطابق یکهزار و یکصد و
سی و شش هجری طول کشید که تمام شد و معماری او براه نمائی و طراحی استاد کامل و مهندس قابل سر کرستوفر رن
بود و طول گنبد پانصد و ده فوت و عرض او دویست و هشتاد و دو فوت و ارتفاع او از زمین تا سر خاج که بالای
گنبد نصب کرده اند چهارصد و چهار فوت است که تخمیناً یکصد و بیست ذرع است و تمام دور آن کلیسا از طرف
بیرون دو هزار و دویست و نود و دو فوت است که تخمیناً ششصد و هشتاد و هفت ذرع میشود و مخارج این
بنای معظم یک ملیان و پانصد و یازده هزار و دویست و دو پوند شده است که تخمیناً شش کرور و سیصد و
پنجاه هزار تومان پول ایران است



باب هفدهم در بیان هوریزان یعنی افق

فی هوریزان یعنی الافق هست آن دایره که مرئی و محدود است بامتداد بصر و لفظ هوریزان نیز از کلام یونان است
که دلالت دارد بر احاطه کردن و محدود ساختن چیزی علی الظاهر چون افق احاطه بر کره ارض دارد از انجهة هوریزان
خوانده اند و افق تر بدو قسم امتیاز یافته است یکی حسی است و یکی حقیقی اما سنسیبل هوریزان یعنی افق
حسی هست چنین نامیده شده از انکه او تقسیم میکند زمین را و اسمانها را و جدا میکند مرئی هر یک را از
غیر مرئی اما رشنل هوریزان یعنی افق حقیقی هست چنین نامیده شده از انکه او چنین مفهوم شده است
بدرستی بالخیال اما واو را ریل هوریزان یعنی افق عقلی و تروهوریزان یعنی افق راستی نیز گویند چرا که با افق
نیز تطابق دارد و این افق ها با یکدیگر اختلاف واضح دارند چرا که افق حقیقی دایره عظیمه است که تقسیم میکند زمین را
در دو حصه متساوی که یکی را آبر همسفیر گویند یعنی نصف کره علیا و دیگری را لوار همسفیر نامند یعنی
نصف کره سفلی و افق حسی دایره صغیره ایست که تقسیم میکند زمین را در دو حصه نامتساوی و مرکز افق

حقیقی همان مرکز زمین است ولی مرکز افق حسی و قطب صفحه زمین است باقدری پایین تر از دست و افق حقیقی
مطابق است با افق آسمانها و افق حسی با افق حقیقی موازی است و بُعد او از حقیقی بقدر نصف قطر زمین است ولی
افق حسی بالاتر از سه میل یا چهار میل از صفحه زمین نخواهد شد و افق حسی و افق حقیقی بنا بر این بسیار بُعد از یکدیگر دارند
و با اینکه بُعد میان این دو افق بقدر نصف قطر زمین یا تقریبا همان قدر است خواهند منطبق شد بیکدیگر وقتیکه
کشیده شوند بفلک ستاره گان ثابته زیرا که وقتیکه زمین نسبت داده شود بفلک ثوابت هست بقدر
یک نقطه و افق حقیقی در کره مصنوعی آن دایره چوبی پهنی است که در او کره محکم شده است و درین افق چوبی چون
دوایر رسم شده است که مرکز شان از یکدیگر جدا نیست بلکه جمیع آنها یک مرکز رسم شده است و شامل است بر شهور
و ایام سال و بروج و درجات اِکلِپتِک وَ دو نقطه اِکلپس که از آنها چهار نقطه میشود نقطه های گردش یعنی
اصلی که او عبارت از شمال و جنوب و مشرق و مغرب است و با آسانی موضع هر مکان از قطب نما که در آن افق نصب شده
نسبت بهر مکان دیگر معلوم میشود و افق حسی اختلاف با چشم میکند چنانچه چشم میتواند او را معلوم بکند بالاتر
یا پایین تر از بالای صفحه زمین و چنانچه یک شخص نگاه بکند پایین از بالای یک مناره مرتفعی یا جای مرتفعی
البته خواهد داشت یک بسیار افق ممتدی بخلاف آنکه در زمین ایستاده نگاه بکند و همچنین آنکه ایستاده است
در وسط یک صحرای همواری بخلاف آنست که در یک دره ایستاده باشد که اطراف او را کوه یا دو تپه ها فرا گرفته
باشند و باین ملاحظه ما مینامیم اولی را که از بالای مناره نگاه میکند اِیکسْتِنْسْ هُورِیزَانْ یعنی افق عریض
و بسیط و این آخری را که از دره نگاه میکند کُنْفَیْنْد هُورِیزَانْ یعنی افق محصور و در ملاحظه و نگریستن اندازه
افق جغرافیائی مصنفین اختلاف کامل دارند بعضی امتداد او را تا چهل میل و دیگران پنجاه میل گرفته اند و
درین شکی نیست آنهائیکه پنجاه میل گرفته اند زیاد حساب کرده اند مترجم گوید چنانچه فرض کنیم در افق



جغرافیائی دایره ب ه ج را دایره عظیمه زمین و ا ه را قامت
ناظری که مستوی الخلقه باشد بر روی زمین همواری ایستاده
باشد و از اطراف خود روی زمین را ملاحظه کند شک نیست که از یک
طرف تا نقطه ب را مشاهده میکند و از یکطرف دیگر تا نقطه ج را
خواهد دید و آنچه که پایین تر از نقطه ب و ج است مثل ه و د نمی بیند
پس مسافت ما بین ب و ج یعنی قوس ب ه ج قطر افق جغرافیائی است
و این مقدار چهل میل است و بعضی بیشتر از چهل میل گفته اند هر آنکه
گفته است پنجاه میل است باعتقاد مصنف کتاب غلط است و شکی نیست که این آخری یعنی دایره که قطر آن پنجاه
میل است تجاوز میکند از افق جغرافیائی بسیار یعنی در زیر افق جغرافیائی واقع میشود و اصلا مرئی نخواهد شد مانند
دو نقطه ه و د و باید دانست که مراد از افق جغرافیائی افق حسی است که فاصله است ما بین آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود
از زمین بر فرضی که شخص مستوی الخلقه بر روی زمین همواری نه پست نه بلند ایستاده و اطراف خود را مشاهده کند انتهی
اگرچه شماره افق بی حساب است چنانچه شماره نقطه های سمت الراس و لی آنچه که معلوم منجمین است سه قسم است که یکی
رائیت یعنی مستقیم و یکی اَبْلِیک یعنی منحرف و مایل و یکی پَرَلِّل یعنی مداری و افقی که هست رائیت یعنی مستقیم و افقی

که سمت الراس او در خط استوا است و میگذرد از میان این چهار نقطه گردش و قطع میکند خط استوا را
در زوایای قایمه و در این محل نصف النهار همان نصف النهار افق است و افقی که هست اَبْلِیک یعنی منحرف و
مایل وقتی است که سمت الراس او گسترده شده است فیما بین خط استوا و یکی از این قطبها و قطع میکند خط استوا را
در زوایای قایمه و افقی که هست پَرَلِّل یعنی مداری وقتی است که دارد یکی از این قطبها را در سمت الراس خود
و خط استوا با دایره افق منطبق است و افق نشان میدهد زمان طلوع و غروب آفتاب را و او تیز مشخص میکند درازی
اَرْتِفِشَلْ دِی یعنی روز مصنوعی را که عبارت از زمانی که آفتاب هست عبور کننده بالای افق هر مکانی و همچنین
درازی ارتفشل نایت یعنی شب مصنوعی را که عبارت از زمانیکه آفتاب هست پنهان پایین افق و مراد از ارتفشل
دی و ارتفشل نایت روز اصطلاحی و شب اصطلاحی است که بعد ذکر خواهد شد انشاء الله وان کسانیکه
دارند افق مستقیم یعنی زندگانی میکنند در تحت خط استوا دارند یک اعتدال دائمی زیرا که آفتاب هر روز دوازده
ساعت بالای افق و دوازده ساعت پایین افق است روز در آنجا همیشه با شب یکسان است وان کسانیکه
دارند افق پرلل یعنی مداری که ما از راه حوی مینامیم یعنی زندگانی میکنند در تحت قطبها اگر ممکن بشود دارند یک روز
بقدر شش ماه و یک شب بقدر شش ماه زیرا که آفتاب شش ماه بالای افق ایشان و شش ماه پایین افق ایشان است
وان کسانیکه دارند افق مایل یعنی زندگانی میکنند ما بین خط استوا و یکی از این قطبها دارند نقطه اعتدالین
دو مرتبه در عرض یکسال و سایر ایام و لیالی ایشان بالنسبه بُعد آنها از خط استوا و ارتفاع قطب غیر مساوی است فیما بین
خط استوا و دو دایره قطبی روز ها زیاد میشوند از دوازده ساعت تا بیست و چهار ساعت زیرا که آنهائی که زندگانی میکنند در تحت
آن دو دایره قطبی خواهند داشت آفتاب را بالای افق بیست و چهار ساعت و فیما بین دو دایره قطبی تا قطبین روز ها زیاد میشود و در
نسبت با مکنه آفتاب باقی میماند بالای افق سکنه آنجا که روز میشود بعضی بدرازی یکهفته و بعضی بدرازی یک ماه و دو ماه
و سه ماه و چهار ماه و پنجماه تا آنکه در زیر قطبها میشود بدرازی شش ماه و افق نیز راه نمائی میکند بیافتن عرض بلد یا نشان دادن
ارتفاع قطب یا هر قدر یکه قطب هست مرتفع شده در بالای افق که او همیشه مساویست با بُعد خط استوا از سمت الراس
و افق فایده عظیمی در علم نوی گیشن یعنی بحر پیمائی جهة کشف کردن اختلاف سوزن قطب نما و نقطه های باد ها
دارد چرا که تقسیم کمپس در حقیقت سوای تقسیم افق چیزی دیگر نیست انتیپوُدز یعنی آن کسانیکه
زندگانی میکنند پا بپا عروض و اطوال و فصول آنها و ایام آنها و لیالی آنها همگی برخلاف آن دیگری است
شبیه که در تحت خط استوا چنانچه مقرر شد شبانه روز مساویست در جانب شمال و جنوب هر قدر بر
درجات عرض بیفزاید بر درازی شبانه روز نیز می افزاید تا بجائی رسد که شش ماه روز است و شش ماه شب است
و ما بجهة اینکه بر متعلمین بصیرتی حاصل آید تفاوت ایام را تا عرض تسعین معلوم کرده در جدول معلوم ساختیم
و در عرض تسعین نیز که شش ماه روز و شش ماه شب است در آن مدت شش ماه که شب است در دو ماه اول و دو ماه آخر
هوا روشن است ولی آنقدر است که قرص آفتاب مرئی نیست و در دو ماه وسط تاریک است و استخراج این جدول را
که عمل به ثانیه شده است به شاهزاده علیقلی میرزا که در علم استخراج و سایر فنون ریاضی مهارت دارند دست
دادم و تا تمام میل کلی استخراج ایشانست و از تمام میل کلی تا عرض تسعین از صحنه استادی غیاث الدین
جمشید الدین کاشانی ملا علی محمد اصفهانی گذشته است

اطول الایام بلدان از تمام میل کلی عرض شعین یا روز معین می شود و ارقام اطول الایام رقم روز است عرض شعین جنوبی در مقدار شبانه روز عکس عرض شعین شمالی است و در عرض شعین شمالی شش روز ...

عرض بلد	اطول النهار	عرض بلد	اطول النهار	عرض بلد	اطول النهار	عرض بلد	اطول النهار	عرض بلد	اطول النهار	عرض بلد	اطول النهار	عرض بلد	اطول الایام	عرض بلد	اطول الایام
ا	سح لح	سه	سه له	الح	عـ الدنه	لد	مدلد نو	مو	ده الدنه	نو	نوحه له	سر	۲۳ روز	عج	۱۲۳ روز
ب	سو نر	مح	سحو	الد	عـ الط	له	مدکالر	مو	ده لحمد	نر	مرلالنو	مح	۴۰ روز	عط	۱۲۸ روز
ج	سح الد	ند	سطح	الو	عـ لح	لو	مدالرب	مر	ده مد لح	نح	نوشه	سط	۵۲	فر	۱۳۴
د	سح شد	نه	سح لح	الو	عـ لرمد	لر	مد لح	مح	ده مم	نط	لح لح	عم	۶۳	فا	۱۳۹
ه	سح لح	نو	سه نوس	الر	عـ صس	لح	مد لح م	مط	ده نط	مع	لح لـ	عا	۷۳	فب	۱۴۵
و	سح نو	نو	عـ مه	الح	عـ صوح	لط	مد مدم	مم	نو طس	سا	لح نه الط	هب	۸۳	فح	۱۵۰ روز
ز	سه الد	نح	عـ مح	الط	عـ ناح	م	مد نو	نا	نو نط لح	سب	نطـ ربش	عح	۹۰	فد	۱۵۶
ح	سه لح	نط	عـ وح	لـ	عـ نوه	نا	مد نو حه	نب	نوا ٤	سح	نطـ وح	عد	۹۷ روز	فه	۱۶۱
ط	سه لالح	حج	عـ سح	لا	مد مش	مب	ده حر	نح	نو مام	سد	عـ الد	عه	۱۰۴ روز	فو	۱۶۶
ی	سه ره	کا	عـ نوح	لب	مدعش	مح	ده مار	ند	نو نمه لح	سه	کالح م	عو	۱۱۱	فر	۱۷۱
یا	سه لح م	الف	عـ الدنه	لح	مدعه نو	مد	نوح مر	نو	مرولـ	سو / سو له	السرطان الدائما	ع	۱۱۷ روز	فح	۱۷۶ روز

باب هجدهم در بیان عرض و طول

لتی تیود یعنی عرض هست بعد یک مکانی بشمال یا جنوب از خط استوا و هست شمرده شده در نصف النهار بر نجی بسمت هر کدام از قطبها کشیده شده است تا نود درجه **و دایره** نصف النهار را در کره مصنوعی با یک حلقه برنجی ترتیب میدهند که در میان ان حلقه کره مصنوعی آویخته است و حرکت دارد **مترجم گوید** دران حلقه برنجی درجات عرض را تا نود درجه حک میکنند که درجات عرض بسهولت تشخیص میشود انتهی **و دایره** نصف النهار نیز معلوم میکند ارتفاع قطب را چنانچه بعد از خط استوا یا عرض را زیرا که قوس نصف النهار که شامل است در میان خط استوا و سمت الراس و انکه واقع شده است فیما بین افق و قطب میشود مساوی **مترجم** گوید ترجمه این عبارت مطابق با همان تعریفی است که استادان فن ریاضی در باب عرض کرده اند که گفته اند عرض بلد قصر قوسی است از دایره نصف النهار ما بین معدل النهار و قطب افق یا ما بین قطب معدل و دایره افق و ارتفاع قطب معدل در هر بلد بقدر عرض او خواهد بود انتهی **و نصف النهار** نیز نشان میدهد ظهر و نصف شب را بهمه انهائیکه هستند در دایره او یعنی که در تحتان دایره واقع شده اند و شروع میکند روز نجومی در ظهر و بروز معمولی در نصف شب و تقسیم میکند الفیشل دی یعنی روز مصنوعی را که عبارت از روز اصطلاحی باشد بر دو قسمت متساوی **مترجم** گوید روز نجومی اشاره بر نست که منجمان و اهل مغرب ابتدای روز را از نصف النهار گیرند تا نصف النهار دیگر و روز معمولی اشاره بران است که اهل یوروپ از نصف شب تا نصف شب دیگر حساب کنند چنانچه در نزد حکمای ختا و ایغور معمول بوده است و این شبانه روز حقیقی گویند و در هر دو اصطلاح مقدار شبانه روز بحسب اختلاف آفاق مختلف نشود چه ان بمقدار یکدوره معدلست با مطالع استوائی قوسی از فلک البروج که آفتاب بسیر خاصه خود قطع کرده است از نیم روز تا نیم روز دیگر و از نیم شب تا نیم شب دیگر و در نزد اهل عرب و اهل شرع از اول شب است تا اول شب دیگر و در نزد بعضی از اول روز است تا اول روز دیگر و باین دو اصطلاح

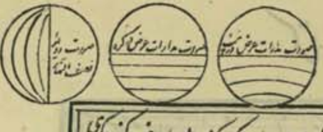
مقدار شبانه روز در هر افقی چیز دیگر میشود و این اختلاف شبانه روز زاد و سبب است یکی حرکت زمین در مدار بیضی الشکل یا حرکت آفتاب در مدار خارج المرکز چنانچه در قرب یکسال یکدوره از ان مدار با تمام رسد و دیگری اختلاف مطالع است و چون شبانه روز حقیقی اطلاق شود مراد از و اصطلاح منجمانست و اینکه مصنف بیان کرد و تقسیم میکند الفیشل دی یعنی روز مصنوعی را بر دو قسمت متساوی اشاره بر روز اصطلاحی است که روز باصطلاح هر طایفه چیز دیگر است و باصطلاح منجمین اهل فارس و روم از طلوع مرکز آفتاب است تا غروب مرکز او و البته این مختلف خواهند بود و گاهی دوازده ساعت است گاهی زیادتر و گاهی کمتر چنانچه در قطبین قریب شش ماه است انتهی **و عرض جغرافیائی** همان عرض نجومیست که از معدل النهار حساب میشود و با عرض نجومی فرق دارد که او را از اکلیپتیک حساب میکنند و هیچ مکانی در کره ارض ممکن نیست که زیادتر از نود درجه عرض داشته باشد چرا که در انجا قطبها با نهایت رسند و هستند بان بعد از خط استوا و امکنه که در تحت خط استوا واقع شده اند هیچ عرض ندارند زیرا که مبداء عرض از خط استوا است و همین قدر دو مکان در کره زمین قابل زیادترین عرض است که قطبها در انجا در سمت الراس شوند

لانجی تیود یعنی طول هست بعد یک مکانی بجانب شرق یا مغرب از نصف النهار اول یعنی از هر جائی که مبداء طول را قرار داده اند که هست شمرده شده در خط استوا که کشیده شده هست تا یکصد و هشتاد درجه **مترجم گوید** این همان تعریف طول است که در کتب ریاضی معلوم کرده اند که طول بلد قصر قوسی است از معدل النهار ما بین نصف النهار اول معموره که جزایر خالدات است و نصف النهار بلد انتهی چون نصف النهارها مایل میشوند بهمدیگر و نزدیکتر میشوند بیکدیگر تا اینکه در دو قطب در یک نقطه تلاقی میکنند که انجام مرکز انها است و مکانهائیکه دارند همان طول را هستند همیشه هم فاصله از نصف النهار اول و مکانهائیکه هم فاصله اند از نصف النهار اول دارند همیشه همان طول را ولیکن مکانهائیکه در تحت همان نصف النهار هستند دارند همان طول را هر چند نه همان بعد را از نصف النهار اول **مترجم گوید** مراد مصنف انست مکانهائیکه همه یکمقدار طول دارند فاصله شان مساوی نیست از نصف النهار اول مثلاً هر گاه دو شهر در طول متساوی باشند و یکی ازان دو شهر در خط استوا باشد و دیگری در شصت درجه عرض باشد مثلا پس آن شهریکه در خط استوا است بعدش از نصف النهار اول صد فرسنخ باشد و بعد شهر ثانی از نصف النهار اول پنجاه فرسنخ خواهد بود و شهر دیگر که در عرض شصت درجه باشد اگر صد فرسنخ از نصف النهار اول بعد داشته باشد درجات طولش ضعف درجات طول مفروض خواهد بود انتهی و هیچ مکانی در کره ممکن نیست که زیادتر از یکصد و هشتاد درجه طول داشته باشد چرا که محیط کره زیادتر از سیصد و شصت درجه نیست و هیچ مکانی نیز قادر نیست که بشود دورتر از دیگری زیاده از نصف آن محیط اگر چه بعضی از اهل جغرافیا طول را بالکلیه در دور کره از نصف النهار اول میشمارند و مکانهائیکه واقعند در تحت نصف النهار اول و قطبها هیچ طول ندارند زیرا که مبداء طول از نصف النهار اولست و همه نصف النهارها در قطبها بانجام میرسند و درجات طول متساوی با یکدیگر نیست و در نسبت بنصف النهارها که مایل میشوند بقطبها کم میشود چنانچه هر قدر بقطب نزدیکتر میشوند در مسافت میانشان نقصان حاصل میشود و از انجاست که در عرض شصت درجه یکدرجه طول هست بقدر نصف مقدار یکدرجه در خط استوا **مترجم گوید** مصنف در خاتمه کتاب چند فایده بیان میسازد که یکی ازان فواید نقصان مسافت درجات اطوالست و ما او را بجهة تسهیل نظم در اخر اورده ایم و در انجا ذکر میکنیم انتهی این فایده بسیار مفید بود چرا که بر نسبت تعیین و



تفاوت این مسافت بسیار مشکل است شعر در انگلند اهل ریاضی گرفته‌اند٭ با میل یکدرج را اندر حساب بسط٭
از خط استوا چو روی سوی هر دو قطب٭ در طول اختلاف کند این شمر فقط٭ در طول هر درج بشود کاسته زنیل٭
گویم براستی که نیفتی تو در غلط٭ در عرض ده تفاوت چندان نمیکند٭ در کاف سه شماری و در عرض لام نطح٭
در عرض میم نخ بود و مح بعرض نون٭ در شصت نصف یکدرج آمد بدین نمط٭ در عین ثلث شصت و نه آری تو در حساب
زان پس مرو که گشته شوی ازنح و سقط٭ و ملت انکلیس نیز از آنکه انتخاب کردند گری نیچ را بجای نقطه که از و تعداد
کنند طول خود را دایرهٔ عظیمه که عبور میکند از بالای او و قطع میکند خط استوا را هست اصطلاح شده نصف النهار
اول و از این نقطه که تقاطع کرده است با استوا طول هست حساب شده بجانب مشرق و بجانب مغرب بهمان یقینی که عرض
حساب شده بجانب شمال و بجانب جنوب از خط استوا و دوایر عظیمه در کره نیز همگی در وسعت یک سان‌اند و نصف النهار
گری نیچ نیز شامل خواهد شد بهمان شماره درجات و خواهد شد در همان اندازه و مقیاس با خط استوا و آن
قوسی که قطع شده است فیما بین قطب و خط استوا میشود یک ربع که شامل است از نود درجه و اگر پس از آن ما بهمان
قوس نصف النهاری را که قطع شده است فیما بین لندن و خط استوا شامل خواهد شد به پنجاه و یک درجه و سی و یک
دقیقه شمالی و ما از آن جهة میگوییم که لندن واقع شده است در عرض شمالی پنجاه و یکدرجه و سی و یکدقیقه و
طریق پیمودن قوس نصف النهاری را که عبور میکند بالای ادن برگ و خط استوا ما خواهیم دانست که ادن برگ
واقع شده است در شمالی پنجاه و پنج درجه و پنجاه و هشت دقیقه و همچنین دبلین واقع شده است در عرض شمالی
پنجاه و سه درجه و بیست و یک دقیقه مترجم گوید لندن پایتخت انگلند و ادن برگ پایتخت ایرلند است
که تفصیل هر یک بعد انشاء الله ذکر خواهد شد و همچنین اگر مکانی که بالای او نصف النهار عبور میکند واقع
شده است فیما بین خط استوا و قطب جنوبی عرض او جنوبی خواهد بود چنانچه مثلاً کیپ آف گود هپ که وقعست در عرض
جنوبی سی و چهار درجه و بیست و دو دقیقه و همچنین کیپ هارن که آخر معموره است در سمت جنوب امریکا که گسترده شده است
در عرض جنوبی پنجاه و پنج درجه و پنجاه و هشت دقیقه و سنت هلینه در عرض جنوبی پانزده درجه و پنجاه و پنج دقیقه و وقتی که
ما بسنجیم دو قوس دو نصف النهار دو مکانی را که واقع شده‌اند فیما بین هر یکی از آن مکانها تا محل تقاطع
آن قوسها که با خط استوا ما کشف خواهیم کرد اختلاف عرض را فیما بین آن دو مکان معلوم چنانچه عرض ادن برگ
میشود پنجاه و پنج درجه و پنجاه و هشت دقیقه و عرض لندن پنجاه و یکدرجه و سی و یکدقیقه و هر دو مکان در یک سمت
خط استوا گسترده شده‌اند و با تفریق کردن عدد اقل را از اکثر ما حاصل خواهیم کرد چهار درجه و بیست و هفت دقیقه
پس ادن برگ چهار درجه و بیست و هفت دقیقه دورتر بجانب شمال خط استوا از لندن واقع شده است و لی اگر ما بخواهیم
تفاوت عرض را فیما بین دو مکان در مقابل هم از طرفین خط استوا که یکی در عرض شمالی و یکی در عرض جنوب باشد
پس عرض هر دو مکان را از خط استوا که گسترده شده است فیما بین این دو مکان معلوم خواهیم کرد و این دو
عرض را با یکدیگر جمع خواهیم نمود و حاصل تفاوت عرض است فیما بین این دو مکان مطلوب چنانچه عرض سنت
هلینه پانزده درجه و پنجاه و پنج دقیقه جنوبی است و عرض لندن پنجاه و یکدرجه و سی و یک دقیقه شمالی است و
با جمع کردن این دو عرض با یکدیگر حاصل شصت و هفت درجه و بیست و شش دقیقه خواهد شد پس خواهیم گفت که
بعد این دو مکان از یکدیگر شصت و هفت درجه و بیست و شش دقیقه است

پرالَلس آف لتی تیود



باب هجدهم در بیان عرض و طول

پرالَلس آف لتی تیود یعنی مدارات عرض اگر از هر یکی از قطبها یک شماره از دوایر یکه مرکزشان غیر مرکز دیگری
باشد کشیده شود بر زمین که موازی باشند با خط استوا چنین دوایر خواهند خدمت کرد به نشان دادن عرضهای
چندین امکنه را که از میان آن امکنه آنها میگذرند و از نجهه است که آنها نامیده شده‌اند پرالَلس آف لتی تیود یعنی
مدارات عرض و مرسوم شده‌اند باردی یعنی نصف قطر و متوالیاً کوچک میشوند از آنکه در خط استوا هست و این مدارات
تندرجاً کاسته میشوند تا اینکه در قطبها آنها عاقبة غیر مرئی میشوند و این مدارات که رسم شده‌اند باردی هر گز مرکزشان
مرکز کره نخواهد بود و اینها دوایر صغیره‌اند ولی اینها تعریف و تفسیر میکنند بتمامی که چه چیز با مدارات در جغرافیا مقصود و منظور است
مترجم گوید توضیحی در این مطلب لازم است و آن چنان است که اگر کشیده شود بر زمین دوایری که موازی باشند با
دایرهٔ استوا چنانچه مراکز همه بر محور زمین باشد هر یک بر نقطهٔ دیگر چنین دوایر نشان میدهند عرضهای مکانها را که بر وسط
آن مکانها این دوایر میگذرند و از این خاصیت است که ایشان نامیده شده‌اند پرالَلس آف لتی تیود یعنی مدارات عرض
که رسم شده‌اند برردی یعنی بر محور زمین و متوالیاً کوچکتر میشوند از آنکه در خط استوا هست یعنی بمقدار دوره انها کمتر
میشود از مقدار دوره دایره خط استوا تا آنکه آخر الامر در قطب منتهی بنقطه میگردند و از این بیان معلوم شد که ردی
نصف قطر است و جمع آن ردیس است یعنی انصاف اقطار چه مراکز جمیع این مدارات بر نصف محور زمین واقعست
هر مرکزی بر نقطهٔ از محور خواه در سمت شمال باشد خواه در سمت جنوب ولیکن چنین مدارات که مراکز انها واقعست
برردی یعنی بر محور زمین کوچکتر ند از آن دایره که رسم شده است بر مرکز کره یعنی مدار خط استوا و سطوح
نخواهند گذشت بر مرکز کره پس این مدارات نخواهند بود از دوایر عظام ولیکن کوچکتر هستند از دوایر عظام و ما انها
دوایر صغار مینامیم و اینها تفسیر میکنند مقصود را از مدارات جغرافیا باین معنی که مداریکه بر درجه پنجم گذشته مثلاً می فهماند
که آن موضع پنجدرجه عرض دارد انتهی در بیان یافتن طول پس از آنکه داشتیم که مرتبه برقرار شده یک
نصف النهار را اول که از او طول هر مکان را در زمین حساب خواهیم کرد یعنی بعد طولی او و از نصف النهار اول معلوم شد
پس تصور خواهیم کرد نصف النهار دیگری که کشیده شده است فیما بین قطبها و آن مکان مطلوب که البته قطع خواهد
کرد خط استوا را و بعد آن نقطه تقاطع از نصف النهار اول خواهد نشان داد طول مکان مطلوب را بجانب مشرق
یا بجانب مغرب موافق موضع او نسبت بنصف النهار اول چنانچه خواستیم بدانیم که طول کنستون در چین چه قدر است
بشماره کردن ما از نصف النهار اول که میگذرد فیما بین گری نیچ و دایره نصف النهاری که کشیده خواهد شد فیما بین قطبها
که میگذرد از بالای کنستون که آن دایره قطع خواهد کرد خط استوا را در یک نقطه که یکصد و سیزده درجه و شانزده
دقیقه بجانب مشرق آن نقطه است که در آنجا نصف النهار اول قطع کرده است خط استوا را پس طول کنستون
یکصد و سیزده درجه و شانزده دقیقه بجانب مشرق گری نیچ است و ایضاً اگر ما خواسته باشیم
بیقین داشتن طول کوی بک در کنده ما خواهیم یافت که نصف النهار آن قصبه قطع خواهد کرد خط استوا را
در یک نقطه هفتاد و یک درجه و ده دقیقه بجانب مغرب از نقطه تقاطع نصف النهار اول با خط استوا فلا جرم مرکز
خواهد شد کوی بک در طول هفتاد و یکدرجه و ده دقیقه بجانب مغرب گری نیچ و عمل جمعی از اهل جغرافیا
بران بوده است که طول را از نصف النهار اول بجانب مشرق تمامی در دور خط استوا یعنی سیصد و شصت
حساب میکردند و این عمل الآن متروک است چرا که منتج چندین خلل و تعب است و هیچ حاصلی نخواهد داشت و

اکنون بتحقیق اهل جغرافیا اقرب دانسته گفته اند که هیچ مکانی در کره قادر نیست که زیادتر از یکصد و هشتاد درجه طول
داشته باشد که نصف محیط دایره استواست و علی هذا وقتی که دو مکان در یک سمت از نصف النهار اول واقع شده
باشند انکه ابعد است البته زیادتر از یکصد و هشتاد درجه بعد نخواهد داشت پس با تفریق کردن اقرب را از ابعد تفاوت
طول فیما بین ان دو مکان معلوم خواهد گشت چنانچه مثلاً خواستیم تفاوت طول را مابین کلکته که واقعست در طول
هشتاد و هشت درجه و بیست و چهار دقیقه و پکن که گسترده شده است در طول یکصد و شانزده درجه و بیست و هشت
دقیقه بدانیم چون هر دو بلد شرقی گرینیچ واقع شده اند و از تفریق اقل از اکثر معلوم میشود که تفاوت طول فیما بین
آن دو بلد بیست و هشت درجه و سه دقیقه است و هرگاه دو مکان در طرف مقابل نصف النهار اول باشند یعنی هر کدام
در سمتی واقع شده باشند و هیچکدام از نصف النهار افق بقدر نود درجه بعد ندارند پس تفاوت طول فیما بین انها
بجمع کردن طول هر یک با دیگری معلوم خواهد شد چنانچه خواستیم بدانیم که تفاوت طول فیما بین وینا که
واقعست در شانزده درجه و بیست و یک دقیقه گرینیچ و فیلادلفیه در امریکای شمالی که گسترده شده است
در طول هفتاد و پنج درجه و ده دقیقه مغرب گرینیچ چقدر است پس با جمع کردن هر دو طول او خواهد شد نود و یک درجه و سی و
یک دقیقه پس خواهیم گفت که تفاوت مابین بلدین مذکورین نود و یک درجه و سی و یک دقیقه است تتمه در باب بعد
مابین دو بلد برای تعلیم مبتدی که بخط مستقیم چگونه معین کنند فقره چند معلوم میداریم بدانکه هرگاه بخواهند بعد
مابین دو بلد را بخط مستقیم از یکدیگر بدانند دو بلد یا شمالی خط استوا واقع شده اند یا در جنوبی خط استوا
هستند یا یکی از انها شمالی و دیگری جنوبی است اما در حالت اول اگر بحسب عرض متحد و بحسب طول مختلف باشند در
صورتیکه طول هر دو بلد از یک جهت باشد باید تفاضل درجات طول انها را گرفت و در صورتیکه از یک جهت
نباشند باید مجموع درجات طول انها را گرفت و بعد از اخذ تفاضل یا مجموع درجات اگر در تحت خط استوا باشند
باید عدد درجات او را در شصت و نه ضرب نمود زیرا که در انجا هر درجه را شصت و نه میل مشخص کرده اند و در عرض هر چند ان
اختلافی ندارد و اگر در عرض بیست درجه باشند باید عدد درجات او را در شصت و پنج ضرب نمود چنانچه اتفاقاً مذکور در
این باب تا هفتاد درجه معلوم کردیم و اما درجاهائیکه عرض انها بیش از هفتاد است معین نکرده اند که درجات مدارات
یومیه یعنی درجات دوایر طول انها هر یک چند میل است و اگر بحسب طول متحد باشند و بحسب عرض مختلف در
صورتیکه طول هر دو بلد شرقی یا غربی باشد باید تفاضل درجات عرض انها را گرفت و در شصت و نه ضرب نمود زیرا که
او قوسی است از دایره نصف النهار که او مثل معدل النهار از دوایر عظام است پس هر درجه او شصت و نه میل خواهد بود
و در صورتیکه طول یکی از انها شرقی و دیگری غربی باشد باید عدد درجات تفاضل عرض انها را مربع نمود و بر مربع جمع
درجات طولین افزود پس جذر مجموع المربعین عدد درجات مابین البلدین است که باید در شصت و نه ضرب نمود حاصل
عدد امیال مابین ان دو بلد است و اما در حالت ثانی یعنی در حالتی که هر دو بلد جنوبی باشند جمیع احکام آنها بعینها
مثل حالت اولست و اما در حالت ثالث یعنی در حالتی که یکی از انها شمالی و دیگری جنوبی باشد اعم از انکه متحد العرض باشند
یا نباشند باید درجات عرض انها را جمع نمود بعد از ان در صورتیکه طول هر دو بلد شرقی یا غربی باشد اگر بحسب
عدد درجات هم متحد باشند بعد مابین البلدین مجموع درجات عرض است که اولاً جمع کرده بودیم و اگر بحسب عدد
درجات طول متحد نباشند مربع تفاضل طولین را با مربع مجموع العرضین باید جمع نمود جذر حاصل بعد مطلوب است

و در صورتیکه طول یکی از ان دو بلد شرقی و دیگری غربی باشد باید مربع درجات مجموع طولین را با مربع مجموع العرضین
جمع نمود جذر حاصل درجات بعد مابین البلدین است و بجهة توضیح بیانات مذکوره باید چند مثال ایراد نمود
تا بر مطالعه کنندگان آسان شود فرض میکنیم که ه و د دو بلد باشند که عرض هر یک از جانب شمال سی درجه
باشد ولی طول ه بیست درجه شرقی و طول د چهل درجه شرقیست در این صورت معلوم است که موافق آنچه که گفته شد باید
تفاضل انها یعنی قوس ه د را اخذ نمود و چون عرض سی واقعست هر درجه از او را پنجاه و نه میل تعیین کرده اند
لهذا باید تفاضل که بیست درجه است در پنجاه و نه ضرب نمود پس معلوم میشود که بعد مابین دو بلد مفروض هزار و صد و
هشتاد میلست و هرگاه ه م دو بلد باشند که عرض هر یک از انها سی درجه است ولی طول ه از طرف مشرق بیست
درجه و طول م از طرف مغرب سی درجه است چون مجموع طولین پنجاه درجه است و هر درجه از ان دایره پنجاه و نه میلست
پس باید پنجاه که عدد درجاتست در پنجاه و نه که عدد امیالست ضرب نمود حاصل که دو هزار و نهصد و پنجاه است بعد
مابین دو بلد مفروض است و هرگاه ه ط دو بلد باشند که بخواهند بعد مابین انها را مشخص نمایند چون بحسب طول
متحد اند و عرض ه سی درجه و عرض ط هفتاد درجه است لهذا تفاضل مابین آن عرضین را که چهل است گرفته در شصت و
نه که عدد میل درجات همان دایره است ضرب میکنند ظاهر است که دو هزار و هفتصد و شصت که حاصل ضربست
بعد مابین دو بلد است و هرگاه ه ح دو بلد باشند که بخواهند بعد مابین انها را مشخص نمایند و ه در عرض سی درجه
شمالی و ح در عرض شصت درجه شمالی است و ه در طول بیست درجه شرقی و ح در طول بیست درجه غربیست تفاضل عرض
انها را که سی درجه است باید مربع نمود و حاصل که نهصد است بر هزار و ششصد که مربع مجموع طولین یعنی چهل درجه است
افزود پس جذر حاصل که پنجاه است عدد درجات مابین البلدین است و پس از ضرب پنجاه در شصت و نه ظاهر میشود
که بعد مابین دو بلد مفروض سه هزار و چهارصد و پنجاه میلست و از برای حالت ثانی احتیاج به مثال نیست
اما بجهة حالت ثالث چند مثال ایراد میشود اولاً فرض میکنیم که بخواهند بعد مابین ه و ی را مشخص نمایند چون عرض یکی
از انها سی درجه شمالی و دیگری سی درجه جنوبیست و بحسب طول متحد اند لهذا مجموع درجات عرض انها را
که شصت است اخذ نموده در شصت و نه که عدد امیال درجات دایره عظیمه است ضرب نموده معلوم میشود
که بعد مابین دو بلد مفروض چهار هزار و صد و چهل میلست و هرگاه بخواهند بعد مابین ی و ه را بدانند که ه در عرض
سی درجه شمالی و ی در عرض بیست درجه جنوبیست مجموع درجات عرض انها که پنجاه است اخذ نموده مربع مینمایند و
حاصل را که دو هزار و پانصد است بر مربع تفاضل طول انها که نهصد است می افزایند چرا که طول ه بیست درجه
شرقی و طول ی پنجاه درجه شرقیست و بعد از ان جذر مجموع را که تقریباً هفتاد است در شصت و نه ضرب میکنند
که عدد امیال درجاتست و معلوم میشود که بعد مابین دو بلد مفروض چهار هزار و ششصد و سی میلست و هرگاه بخواهند
بعد مابین ح و ط را بدانند که ح در عرض بیست درجه شمالی و ط در عرض سی درجه جنوبی است و ح در طول بیست
درجه شرقی و ط نیز در طول بیست درجه غربیست مربع مجموع العرضین را که دو هزار و پانصد است با مربع
مجموع الطولین که هزار و ششصد است جمع نموده و جذر مجموع را که تقریباً شصت و چهار است در شصت و نه ضرب
نموده معلوم میشود که بعد مابین دو بلد مفروض چهار هزار و چهار صد و شانزده میلست و مخفی نماند که بر بیشتر
غالب اعمال مذکوره حکم شکل عروس است که مربع وتر زاویه قائمه از مثلث مساوی با دو مربع دو ضلع دیگر است

ولی این وجه تقریبی است و هرقدر اختلاف طول و عرض مابین دو بلد زیاده میشود اختلاف در حساب هم ظاهر
میشود و سرّش آنست که خطوط قوسیه را بجای خطوط مستقیمه فرض کرده ایم و بعد از آن برهان شکل عروسی
دران جاری نموده ایم و حال آنکه در نفس الامر چنین نیست و در اینجا اینقدر کافیست بالجمله از این دلایل که معلوم
داشتیم مسافت مابین طهران و پطرزبرگ بخط مستقیم ۲۰۲۹ میل انگلیسی و ۱۷۶۴ میل جغرافیائی است و مسافت
میان طهران و اسلامبول بخط مستقیم ۱۲۵۵ میل انگلیسی و ۱۰۹۴ میل جغرافیائی است و مسافت میان طهران و مکه معظمه زادها الله
شرفا بخط مستقیم ۱۲۸۴ میل انگلیسی و ۱۱۱۱ میل جغرافیائی و مسافت میان طهران و لندن بخط مستقیم ۲۷۷۴ میل انگلیسی و ۲۴۰۰ میل جغرافیائی است
سنت هلینه جزیره ایست در آتلنتیک جنوبی که امپراطور اعظم ناپلیون در انجا محبوس بود و تفصیل او انشاء الله
پس ازین در باب هشتاد و هشتم ذکر میشود
وشینگتن پایتخت مملکت اتازونی است کوبک پایتخت مملکت کنداء اسفلی است که در قسمت امریکای شمالی است این
شهر در سمت شمالی رودخانه سنت لارنس واقع شده است فیلادلفیه پایتخت مملکت پنسیلوانیه است که یکی از
از ممالک متحده ینگی دنیای شمالی است و شهر بزرگ معموریست که دران شهر بتخانه کلیسا ملت عیسوی و دو کنشت ملت موسوی
دارند کنستون یکی از فرضه های مملکت چین است و پیکن که او را بکین نیز خوانند دار السلطنه آن مملکت که انشاء الله
در باب یکصد و هشتم ذکر خواهد شد اگرچه مصنف در بیان احوال ممالک آسیا باختصار کوشیده است و از انجمله مملکت
چین را با آن وسعت کمتر از ممالک دیگر ذکر میکند و ما انشاء الله از کتب صحیحه دیگر هرچه بدست آورده ایم دران ضمن
معلوم خواهیم ساخت

باب نوزدهم در بیان قسمت زمین در مناطق

صفحه زمین ایضا در پنج زُنْس یعنی مناطق تقسیم شده است که یکی تارِد زُون و دو تمپریت زُنْس و دو
فریجِد زُنْس است و مناطق بحسب درجات گرما و سرما از یکدیگر امتیاز یافته است تارِد زُون یعنی منطقه حارّه
یا محروقه گسترده شده است در هر طرف خط استوا در مابین این دو منطقه معتدله و در شمال محدود است بمدار
رأس السرطان و در جنوب بمدار رأس الجدی و پهنای منطقه حارّه چهل و هشت درجه است و از بودن او واقع
شده در تحت آفتاب سوزان که آفتاب بشعاع عمودی همیشه بر انها تابیده است قدما چنان خیال کرده اند که محل
غیر مسکونست و از آن جهة او را تارِد یعنی حارّه یا ترینک یعنی محرقه نامیده اند و این منطقه شاملست بزرگترین
قسمت امریکای جنوبی و افریقا و اقسام آسیا و کثر جزایر هند الشرقی و هند الغربی و قسمت شمالی استرالیه با یک
بزرگ حصه از محیط آتلنتیک و اندین و پاسفیک و دو تمپریت زُنْس یعنی منطقتین معتدلتین شاملند فیما بین
دو ترابِک و دو دایره قطبی و انها را از آن جهة تمپریت یعنی معتدل نامیده اند که هوای انجا اعتدال و ملایمت
دارد و علی الخصوص در جانب وسط این منطقه که انجا سرما و گرما با یکدیگر امتزاج دارند و هر فصلی بطور اصلی خود
ظاهر میشود و این دو منطقه را یکی منطقه معتدله شمالی گویند دیگری را منطقه معتدله جنوبی خوانند و منطقه معتدله
شمالی گسترده شده است فیما بین مدار رأس السرطان و آرکتیک سرکل یعنی دایره آرکتیک و منطقه
معتدله جنوبی گسترده شده است فیما بین مدار رأس الجدی و انترکتیک سرکل یعنی دایره انترکتیک و پهنای
هرکدام از انها بقدر چهل و سه درجه و معتدله شمالی شاملست غالبا بهمه یوروپ و آسیا و امریکای شمالی و جزایر

بجاپان و نیوفوندلند و گریت بریتین و آیرلند و جزایر ازورس و جزایر کناری و غیره و بزرگ قسمتی از محیط پاسفیک
و آتلنتیک و همه دریای بالتیک و مدیترینین و دو فریجد زُنْس یعنی منطقتین بارده تین گسترده شده است
فیما بین دایره قطبی و قطبهای معدل و احاطه دارند هریک بر یک قطب معدل چنانکه قطب معدل بر وسط این
دو منطقه است که شبها مانند و سیر میشوند و مشتد چهل و هشت درجه پهن و در انجا سرما بغایت و یخ و برف
بی نهایت و تقریبا مادام همه زمستان در ظلمت و تاریکی مستورند و انها را فریجد زُنْس یا فروزن زُنْس
یعنی منطقتین بارده تین یا منجمدتین از انجهة گویند که بزرگترین قسمت سال همه چیز در انجا منجمد و آفتاب مدتی
در زیر افق است و در ان زمانی هم که بالای افق است چندان ارتفاع ندارد که حرارت و اثری بکند و در تحت این
دو منطقه چنین نیست که هیچ آبادی نباشد بلکه استعداد انجا برای آبادی کمتر از تحت منطقه حارّه است
مترجم گوید که مصنف در انجا حاشیه نوشته و آن اینست که داکتر کلی میگوید که گرمای آفتاب در اول
نقطه انقلاب صیفی در قطب چنانست که در تحت خط استوا انشی و منطقه بارده شمالی شامل است بزرگترین قسمتی از
گرین لند و لپلند و سیبیریه و نوویزمبلا و غیره که آبادی کمی دارد و از منطقه بارده جنوبی چندان اطلاعی مصنفین
ندارند و این مناطق از یکدیگر تفاوت فاحش دارند چرا که در منطقه حارّه آفتاب در یکسال دو مرتبه بسمت الراس
انجا عبور خواهد کرد و دو تابستان برای سکنه انجا در عرض یکسال حاصل خواهد شد و ساکنان این منطقه ذات ظلین
که در ازمنه مختلفه سنه گاهی بطرف شمال سایه خواهند داشت و گاهی بطرف جنوب و وقتی که آفتاب بسمت الراس
انها برسد هیچ سایه نخواهند داشت و در مناطق معتدله و حارّه آفتاب طلوع خواهد کرد و غروب خواهد کرد در هر بیست و چهار ساعت
یعنی روز ذاتی که مراد روز معتدل است در بیست و چهار ساعت اما در هر جائی که در تحت خط استوا است و سیر
از تفیشل دیس یعنی روزهای مصنوعی که مراد روزهای اصطلاحی است که هستند غیر مساوی در درازی و این نابرابری
هست زیادتر هر قدر که مکان از خط استوا دورتر است و ساکنان دو منطقه معتدله همه سال سایه خود شان را
در وقت ظهر بیکطرف می اندازند یعنی ذات ظل واحدند انهائیکه در عرض شمالی سکنی دارند بطرف شمال و انهائیکه
در عرض جنوبی مسکن دارند بطرف جنوب و ساکنان دو منطقه بارده دارند روزها و شبهای خود را ممتد بدرازی
بزرگ و آفتاب بعضی اوقات در دَوَر ایشان دامن کشانست چنانچه قدری بالای افق است از برای چندین روز
علی التوالی و در بعضی قسمتها از برای چندین هفته ها و لی در شش ماه دیگر در بعضی قسمتها هرگز بالای افق نمیرسد و در بعضی
قلیل وقتی ظاهر است و در این دو منطقه سکنه انجا بعضی اوقات دارند ظلال خود را حرکت کننده بالمره در دور خودشان
در عرض بیست و چهار ساعت یعنی ذات ظلال خواهند بود چنانچه صفحه زمین تقسیم شده است در یک منطقه
حارّه که نطاق بسته است او را در میان و دو منطقه بارده که محاصره کرده اند قطبهای او را و دو منطقه معتدله که
واقع شده اند فیما بین منطقه حارّه و بارده و قدما نیز صفحه او را در طور دیگر مفصل تر ازین تقسیم کرده اند که انها را
کلائمیتس نامیده اند یعنی اقالیم شبه جزایر جاپا در سمت شرقی چین واقع شده است و دولتی قوی
و بزرگ است انشاء الله تفصیل او در باب یکصد و دوازدهم ذکر خواهد شد
نیوفوندلند جزیره بزرگی است که در جانب مشرق امریکای شمالی واقع شده است و وسعت جزیره از چهل
چهل و هشت درجه شمالی تا عرض پنجاه و دو درجه عرض شمالی است و مشتمل بر کوهسار و جنگل بی شمار است در زمستان

باب بیستم در تقسیم زمین در کلایمیتس یعنی اقالیم

انجا بعایت سرد است چنانچه پنجاه درعرض سال همه جزیره بابرف مستور است و بکنه وسط جزیره بسیار حمی صفت است و انهار از آن بیرون انجزیره سکنه آنرا اِسکیموی میگویند یعنی هندی با قرمز چراکه ابدان و جباه خود را با چیزهای سرخ و قرمز رنگ میکنند و شکار کوهی در این جزیره فراوانست و مختصری نیز از احوال این جزیره در باب هشتاد و پنجم در ضمن متصرفات دولت انکلیس بیان خواهد شد جزایر ازورس که او را ویسترن آیلندس نیز گویند یعنی جزایر مغربی نه جزیره است که نزدیک بهم در محیط اتلنتیک شمالی فیما بین یوروپ و امریکا اتفاق افتاده است و این جزیره ها و نیز جزیره بزرگ نام یکی از تجار برو جس در سال یکهزار و چهار صد و سی و نه مسیحی مطابق هشتصد و چهل و سه هجری پیدا کرد و ازورز در زبان پرتکیز بمعنی باز است چون در این جزایر بازشکاری بسیار ملاحظه کرد لهذا آن جزایر را ازورس نام نهاد و هوای آن جزایر بسیار خوب و با مزاج انسان زیاد سازگار است و خاکش غله خیز و هوایش طرب انگیز است برو جس یکی از شهرهای مملکت بلجیوم است که در تلفظ برو ژ بازاء فارسی میخوانند و در آن شهر کارخانه ایست که در انجا مفتول و کلابتون عمل می آرند و مفتول انجا امتیاز کامل دارد و مختصری نیز از احوال جزایر ازورس در باب شصت و دوم در ضمن متصرفات دولت پورتگال انشاء الله ذکر خواهد شد

باب بیستم در بیان تقسیم زمین در کلایمیتس یعنی اقالیم که او را اقالیم ساعتی نیز گویند

کلایمیتس یعنی اقالیم شمسی قسمتهائی از صفحه زمین که هر یک محدود و بند با دایره که موازیست بخط استوا و از یک عرضی و پهنائی و درازترین روز در مدار تر دیکتر بقطب تجاوز میکند از درازترین روز از آنکه در سمت خط استوا است با نصف ساعت و از دو دایره قطبی تا قطبها انها هستند تقسیم شده با ایام و شهور دو اصل و مقصود از این تقسیم ثانوی آن بود که درازی روز در مواضع مختلفه ارض در اول نقطه انقلاب صیفی یا درازترین روز در سال ظاهر و معلوم شود و پس از تقرار ما خواهیم دانست که شبانه روز در خط استوا مساویست که هر یکی دوازده ساعت است و در عرض هشت درجه و سی چهار دقیقه در هر طرف خط استوا طول ایام شامل است از دوازده ساعت و سی دقیقه و در عرض شانزده درجه و چهل و چهار دقیقه شمال و جنوب اطول ایام شامل است از سیزده ساعت و در عرض بیست و سه درجه و سی دقیقه طول ایام سیزده ساعت و نیم است و بدین طریق با ملاحظه کردن امکنه را که در انجا اطول ایام بقدر نیم ساعت از دیگری ممتد اند داشته باشد یک شماره از دوایر که مرکز شان غیر مرکز دیگری باشد رسم خواهند شد که موازی بخط استوا خواهند بود و این مناطق متضایقه که ما بین این دوایر اتفاق افتاده اند کلایمیتس اصطلاح شده اند و لفظ کلایمیت از کلام یونانست که بمعنی میدهد میل و نقصان بتدریج را مترجم گوید بمعنی اگر بحسب درجات حساب کنیم هر چه بقطب نزدیکتر میشود بر عدد درجات عرض می افزاید و پهنای اقالیم ساعتی بتدریج کمتر میشود و لی در ساعات می افزاید و اگر بحسب ساعت ملاحظه کنیم هر چه بخط استوا نزدیکتر میشود بر وسعت و پهنای اقلیم می افزاید و از ساعات کم میشود معلوم نیست که از این لفظ مراد کدام یک است و کدام معنی افاده خواهد داشت انتهی ولیکن این تقسیم صفحه زمین اکنون غیر مستعمل است با وجود علم و اطلاع بر مدارات عرضی از و فایده حاصل نخواهد شد و از این تفصیل که بیان شد معلوم گردید بیست و چهار اقلیم در میان خط استوا و هر یکی از دایره قطبی و شش اقلیم فیما بین هر یکی از دایره قطبی تا قطب خواهد شد و مجموع آن شصت اقلیم است که سی در جانب شمال است و سی در جانب جنوب نشسته بیست و چهار اقلیمی که ما بین خط استوا و دایره قطبی است تفاوت هر یکی از دیگری

باب بیست یکم در بیان اکلیپتیک یعنی دایره کسوفی

بقدر نیم ساعت است و آن شش اقلیم که ما بین دایره قطبی و قطب معدلست تفاوت هر یکی از دیگری بقدر یکماه است و ما بجهة تسهیل او را در جدول بیان میسازیم و حکمای سلف و جمهور اهل صناعت نیز معظم معموره را در عرض هفت قسم کرده اند و هر قسمی طولاً از مغرب تا مشرق و در عرض چند انکه غایت درازی روز نیم ساعت تفاوت کند و مبدأ اقلیم اول نزد جمهور انجا بود که درازی روز دوازده ساعت و نصف و ربع ساعتی باشد که عرض بلد انجا دوازده درجه و دو ثلث درجه است و آخر اقلیم جائی باشد که نهارش شانزده ساعت و نیم باشد که عرضش پنجاه و دو درجه است و از انجا تا نهایت عمارت بحکم عمارت داخل اقلیم بگیرند

اقالیم	درجات و دقایق عرض	ساعات و دقایق	اقالیم	درجات و دقایق از خط استوا	ساعات و دقایق	اقالیم	درجات و دقایق از خط استوا	ساعات و دقایق
اول	ح لد	مه ل	حادی عشر	نو ل	مو ل	حادی عشرون	سه ل	الف ل
ثانی	نو مد	ح ٤	ثانی عشر	نح اه	ح ٤	ثانی عشرون	سه نح	الح ٤
ثالث	الح ل	ح ل	ثالث عشر	سه ٤	ح ل	ثالث عشرون	سو ٤	الح ل
رابع	لا ٤	مد ٤	رابع عشر	سا ٤	لط ٤	رابع عشرون	سو له	الد ٤
خامس	لو ل	مد ل	خامس عشر	سب ے	لط ل	خامس عشرون	سه له	یک ماه
سادس	ما الف	له ٤	سادس عشر	سح ٤	ح ٤	سادس عشرون	سط مه	دو ماه
سابع	مه کا	له ل	سابع عشر	سح ل	ح ل	سابع عشرون	عج ٤	سه ماه
ثامن	مط ٤	نو ٤	ثامن عشر	سد ے	کا ٤	ثامن عشرون	عج ل	چهار ماه
تاسع	نب ٤	نو ل	تاسع عشر	سه ٤	کا ل	تاسع عشرون	فد ٤	پنج ماه
عاشر	ند له	مو ٤	عشرین	سو ے	الف ٤	ثلثون	صه ٤	تقریبا شش ماه

باب بیست و یکم در بیان اکلیپتیک یعنی دایره کسوفی

اکلیپتیک آن دایره عظیمه ایست که تقاطع میکند خط استوا را با خط منحنی در دو نقطه که نامیده میشود و رنل اکوینکس یعنی نقطه اعتدال ربیعی و اتمنل اکوینکس یعنی نقطه اعتدال خریفی و اکلیپتیک اگر نقل شود به کره آسمانها چنان بنظر می آید که از وسط بروج میگذرد و نشان میدهد ممر آفتاب را و اگر کسی در کره آفتاب باشد و نظر کند چنان می پندارد که او ممر زمین است مترجم گوید اکلیپتیک بیک لحاظ باصطلاح ایرانیان همان منطقة البروج و اگر ما زمین را ساکن دانیم و آفتاب را متحرک آن مدار آفتاب خواهد بود و اگر آفتاب را ساکن فرض کنیم و زمین را متحرک آن مدار زمین خواهد بود ولیکن چونکه بنظر اهل زمین چنین مینماید که آفتاب متحرکست این ممر آفتاب میگویند و بهر تقدیر این دایره دخل بموضع کواکب ندارد ولیکن اگر این دایره ممر را از اطراف اخراج کنیم تا بموضع کواکب ثابته برسد بر وسط بروج خواهد گذشت و این دایره را از آن جهة اکلیپتیک گویند که اکلیپس یعنی کسوف آفتاب اتفاق می افتد وقتی که ماه در آن دایره یا نزدیک بآن دایره واقع شود گاهی کسوف تمام و گاهی یک حصه از نور آفتاب کاسته خواهد شد و بعضی چنان پنداشته اند که اکلیپتیک و زودیاک با یکدیگر فرقی ندارند و حال آنکه اینها دو چیز اند زیراکه اکلیپتیک چنانچه پیشتر مذکور شد ممر زمین است و زودیاک یعنی صور تنهای بروج هشت درجه از دو طرف منطقة البروج کشیده شده است مثلاً خط الف ب اکلیپتیک است و مساحت ج ح هر کرانه

الف	اکلیپتیک	ب
زودیاک		زودیاک

باب بیست یکم در بیان اکلیپتیک یعنی دایره کسوفی

درجه و محل صور بروجست و اکلیپتیک بر وسط انها گذشته است و زودیک پس آن سطح عریضی خواهد بود بخلاف اکلیپتیک و اکلیپتیک جغرافیائی دایره عظیمه قیاسی است که کشیده شده است در کره ارضی که محاذی است با اکلیپتیک کره فلکی در وسط منطقة البروج و از انجاست که ما مینامیم او را تراپیک اکلیپتیک یا ساین تجل اکلیپتیک یعنی اکلیپتیک ارضی و اکلیپتیک سماوی یا ممر زمین یا ممر قتاب و او در همه اوقات نشان میدهد ممر زمین را در دور قتاب در مدت دوازده ماه یا یکسال

زودیک یعنی منطقة البروج (در نزد اهل فرنگ نه در نزد حکمای ایران) دایره عظیمه قیاسی عریضی است که در سماء نهایت کمربندی واقعست که از وسط او ماه و ستارکان می سازند گمراهی و بی راهی در سیر خود شان یعنی عرض شمالی و جنوبی پیدا میکنند ولی از خطی که نامیده میشود اکلیپتیک قتاب در ممر ظاهری خود مثل ستارکان دیگر گمراه نمیشود یعنی حرکت او دایم بر نقش منطقه است و هرگز عرض نخواهد داشت و منطقه البروج را در دوازده قسمت مساوی قسمت کرده اند که نامیده میشوند سایتس یعنی علامات و هر علامتی شامل است از سی درجه که مطابق آید بدوازده ماه سال و علامات منطقة البروج از قرار تفصیل ذیلست

مترجم گوید اسامی بروج از لتین نقل شده است ما جدولی وضع کرده اسامی بروج را بلتین و عربی و فارسی ذکر کرده ایم

بخط انگلیسی	اسامی بروج بلتین	علامت	معانی بانگلیسی	اسامی برج بعربی	اسامی بروج بفارسی	ارقام نجومی
Aries	ایریس	♈	رَم	حمل	بره	ما
Taurus	تاروس	♉	بل	ثور	گاو	ا
Gemini	جمنائی	♊	توئنس	جوزا توامین	دوپیکر	٠
Cancer	کنسر	♋	کرب	سرطان	خرچنگ	ح
Leo	لیو	♌	لاین	اسد	شیر	٧
Virgo	ورگو	♍	ورجین	سنبله عذرا	خوشه	٥
Libra	لائی برا	♎	بلنس	میزان	ترازو	و
Scorpio	اسکارپیو	♏	اسکارپین	عقرب	کژدم	ر
Sagittarius	سجیتیریوس	♐	آرچر	قوس رامی	کمان	ح
Capricorn	کپریکارن	♑	گوت	جدی	بز	ط
Aquarius	اکویریس	♒	واتر من	دلو ساکب الماء	دول	ے
Pisces	پیسیس	♓	فیشس	حوت	ماهی	ما

واز دلایلی که معلوم است این مطلب واضح است که زمین نه تنها در دور محور خود حرکت میکند که او را با نجام میرساند در زمانیکه ما مینامیم او را یکروز بلکه او حرکتی دیگر دارد که با آن حرکت او سیر میکند در دور قتاب در زمانیکه ما او را مینامیم یکسال و حرکت اولی بسبب تشخیص روز و شب و حرکت ثانی باعث تبدیل فصولست و اظهار این فقره و تیر نافع کرد لازمست که آن دایره که رسم میشود از حرکت سالیانه زمین بر دور قتاب تقریبا بشکل دایره است



باب بیست یکم در بیان اکلیپتیک

ولی در حقیقت بشکل ایلپت یعنی بیضی است که شکل بیضی باشد نه دایره و زاویه که واقعست مابین سطح خط استوائی زمین و سطح مدار زمین بر دور قتاب یعنی سطح اکلیپتیک او بارصاد آنرا مختلف یافته اند و آن زاویه موافق رصد جدید تخمینا بیست و سه درجه و بیست و هشت دقیقه است و تعبیر میکنیم ما از آن زاویه بمیل کلی و انگلیس او را آبلی کویتی آف اکلیپتیک گویند یعنی زاویه منحرفه و بر فرضی که منطبق بود سطح خط استوا با سطح اکلیپتیک هر آینه محور زمین عمود بود بر سطح اکلیپتیک او و از این جا لازم می آمد که همیشه قتاب نصف کره زمین را از قطب شمال تا قطب جنوب روشن کند و روز و شب همیشه دوازده ساعت باشد در جمیع روی زمین و اختلاف فصول بالکلیه منتفی میشد چنانکه در همه سال هوا مختلف نمی شد و زمستان و تابستان و بهار و خزان نمی بود و لیکن گرمی بلادی که در خط استوا بودند بیشتر بود از گرمی بلادی که در ده درجه عرض واقعند مثلا و گرمی آن بلاد همچنین بیشتر بود از گرمی بلادی که در بیست درجه عرض واقعند و بهمین طریق تا بقطب شمال یا جنوب برسد و انهائیکه همیشه سردترین بقاع بودند دائما بر یک حالت بودند و لیکن از انحراف محور زمین از سطح اکلیپتیک و حرکت دائمی زمین در سطح اکلیپتیک منظم میشود تفاوتی که الآن مشاهده می کنیم در درازی و کوتاهی شب و روز و در درجه گرما و سرما و در اختلاف فصول در سال مترجم گوید شکل زمین را بیضی نمیتوان گفت چرا که شبیه بیضه نیست بلکه شکل بصلی مجسمی گفته شود انسب است و تحقیق آنست که زمین از جانب دو قطب اندکی سائیده شده است چنانکه قطری که بر دو قطب بگذرد کوتاه تر است از قطر استوائی او پس اگر دایره رسم کنیم که بر دو قطب بگذرد مثل دایره نصف النهار بر محیط زمین قریب بشکل بیضی رسم خواهد کرد و لیکن خود زمین بشکل بیضه نیست ولی در اصطلاح الکنون چنین مشهور است شبیه چون درین کتاب اسامی مشهور انگلیسی زیاد ذکر شده و خواهد شد لهذا پس از ذکر بروج مناسب دید که جدولی مرتب ساخته اسامی مشهور انگلیسی و فرنسیسی و غیره را بترتیب ذکر سازد مخفی نماند که مبدأ تاریخ اهل یوروپ و کتولیک که در فرنسیس و ایطالیائی کتولیک با تا خفیفه فوقانی تلفظ کنند میلاد حضرت عیسی است ولی فرقه یونانیان و روسیه و ارامنه با دول دیگر و ملل دیگر چند روزی اختلاف دارند اول سال انگلیس و فرانسه و غیره اول جنیوری است که یازده درجه جدی است و مطابق با هشتم کانون الاول است و عید میلاد مسیح را ایشان در بیست و پنجم دیسمبر گیرند که مطابق با سیزدهم کانون الاول رومی است و ارامنه و یونانیان و روسیه سال شان دوازده روز از سال انها عقب تر است که اول سال شان مطابق با اول کانون الآخر است و عید میلاد مسیح را در ششم جنیواری انگلیسی گیرند که موافق با بیست و پنجم کانون الاول رومی است و در کتب و تواریخ ما میلاد حضرت مسیح را در شب بیست و پنجم کانون الاول ضبط کرده اند و در هر ملت هر چهار سال یکروز بر فبرواری یا فوریه یا فورال افزوده او را بیست و نه روز حساب کنند چنانچه رومیان هر چهار سال یکروز بر شباط افزایند و بحساب شهور انگلیسی همیشه بیست و یکم مرچ اول نقطه اعتدال ربیعی است که مطابق با نهم آذر ماه رومیست در این تاریخ و بعد از قرون بسیار مطابق با دوم یا هشتم آذر ماه خواهد شد و بیست و یکم جون اول نقطه انقلاب صیفی است که موافق با نهم حزیران رومیست و بیست و سیم سپتمبر اول نقطه اعتدال خریفی است که موافق با یازدهم ایلول رومیست و بیست و دوم دیسمبر اول نقطه انقلاب شتوی است که موافق با دهم کانون الاول رومیست

بخط انگلیسی	اسامی شهور انگلیسی	عدد ایام	اسامی شهور فرانسه	عدد ایام	اسامی شهور روسی	عدد ایام	اسامی شهور رومی	عدد ایام
January	جنیواری	۳۱ روز	ژانویه	۳۱ روز	جنور	۳۱ روز	کانون الآخر	۳۱ روز
February	فبرواری	۲۸	فوریه	۲۸	فورآل	۲۸	شباط	۲۸
March	مرچ	۳۱	مرس	۳۱	مارت	۳۱	اذر	۳۱
April	اپرل	۳۰	اوریل	۳۰	اپریل	۳۰	نیسان	۳۰
May	می	۳۱	م	۳۱	مای	۳۱	آیار	۳۱
June	جون	۳۰	ژون	۳۰	ایون	۳۰	حزیران	۳۰
July	جولائی	۳۱	ژولیه	۳۱	ایول	۳۱	تموز	۳۱
August	اگست	۳۱	اوت	۳۱	اگستس	۳۱	آب	۳۱
September	سپتمبر	۳۰	سپتمبر	۳۰	سنتبر	۳۰	ایلول	۳۰
October	اکتوبر	۳۱	اکتوبر	۳۱	اکتوبر	۳۱	تشرین الاول	۳۱
November	نومبر	۳۰	نومبر	۳۰	نوامبر	۳۰	تشرین الآخر	۳۰
December	دیسمبر	۳۱ روز	دسامبر	۳۱ روز	اگابر	۳۱ روز	کانون الاول	۳۱ روز

باب بیست و دوم در بیان صورت زمین و دلایل کرویت آن

در قرون سالفه سالهای بی شمار جمعی از مردمان بی تمیز بر آن گمان داشتند که صفحهٔ زمین یک سطح مسطح بی پایانیست که بهمه طرف با دریا و آسمان محدود است و پس از آن جمعی از حکمای با تحقیق این خیال را باطل دانسته بر این اعتقاد بودند که زمین بشکل گلولهٔ مدور یا گوی مدوریست و ادعا میکردند که مکان او در میان بیشمار اجسام مرتبهٔ کاینات معین شده است و بجهة کثافت از اجسام دیگر دور و مهجور افتاده است علی ای حال زمین مدور و کروی الجسم است و کرویت آن ازین دلایل آتیه معلوم خواهد شد اولا از خسوف ماه که بجهة حایل شدن جسم زمین فیمابین آفتاب و ماه ظل ارض مانع از تابش ماه میشود و این ظل در هر موضع زمین همیشه بشکل مخروط ظاهر شده است و علی الظاهر دلالت دارد بر آنکه همه مادهٔ خشکی و آب که زمین از آنها مشتملست معاً شکل کروی خواهد بود و بلندیها و پستیها که صورت ظاهری صفحه او را تغییر میدهند یا قدری غیر محسوس یا هیچ از ترکیب کروی او کم خواهند کرد چرا که نسبت ایشان بهمه جثهٔ کرهٔ ارض زیادتر از دانهای ریگ ریسا خورد نخواهد بود و بلندترین جبال در صفحه او میشوند کمی زیادتر از دو هزار جزو از قطر او یعنی یک جزو از دو هزار جزو است که قطر زمین باشد مترجم گوید آنچه در کتب ریاضی ما معلوم کرده اند این است که نسبت اعظم جبال بکرهٔ ارض مثل نسبت خمس سبع شعیره است بکره که قطر او یک ذراع باشد انتهی ثانیا اشخاصی که در ساحل ایستاده باشند ملاحظه میکنند کشتی که از ساحل دور میشود البته اول از نظر جثهٔ کشتی غایب میشود و پس از آن شراع های پایین او پنهان میگردد و رفته رفته با افزایش بعد سر دگلها نیز غیر مرئی خواهد بود و چنان مینماید علی الظاهر که کشتی در دریا غرق شده و همچنین بر خلاف این وقتی که کشتی از دریا بساحل نزدیک شود اول قسمتی از او که نمایان میشود سر دگلهای کشتی است و هر چه نزدیکتر می آید شراع های او پدیدار میشوند و آخرتر از همه جثهٔ کشتی مرئی خواهد بود

و این امر عجیب دلیل میتواند شد که بجهة انحنای سطح صفحهٔ مدور دریاست که سبب میشود با این کشتی از ناظرین و این امر منحصر بصفحهٔ دریا نیست بلکه در خشکی نیز این ملاحظه شده است چنانچه اهالی که از اول تا آخر صحرای کبیر فلندرز و غیره را مساحت کرده اند ملاحظه کرده اند که اول رؤس مناره ها و برجها پدیدار شده و هر چه نزدیکتر شدند ما بقی آنها از پایین بنظر آمده است ثالثا دلیل اینکه زمین صفحهٔ مسطح نیست بلکه کروی الاصل است صریحا از مسافرین بحر مسموع شده است که بکرات و مرات در دور دنیا شراع کشیده اند و بهمین ملاحظه و قصد مسافرت کرده اند چنانچه بعضی از آنها بسمت مغرب رفته اند و بعضی بجانب مشرق سفر نموده اند تا آنکه ایشان مراجعت کرده اند بهمان مکان و بندری که از انجا اولا بسفر دریا شروع کرده بودند و ازین دلایل و چندین دلایل دیگر که در کتب مفصله مرقوم داشته اند کرویت ارض مشهود و معلوم میگردد ترجمهٔ فلندرز ولایتی است در میان فرانسه و بلجیوم و ایضا ولایتی است در بلجیوم و خود بلجیوم را نیز فلندرز گاهی میگویند و در اینجا مقصود خود بلجیوم است چون قدیم مملکت هالند و بلجیوم حکم واحد داشت لهذا اهالی ایران فلندرز را تصحیف و تحریف کرده ولندیز می گفتند و مصنف در بیانات حاشیه از اقوال متقدمین در باب زمین و از اعتقاد اهالی که داشته اند نوشته است الحاق او در اینجا خالی از فایده نخواهد بود

لکتن تیوس که بتلفظ انگلیسی لکتن شس خوانند یکی از کتاب معروف مسیحی است در مائه رابعه با صرار تمام رد کلام اشخاصی را که بر مخالفت دین مسیح گفتار و رفتار داشته اند مینماید و همچنین جمعی از اشخاص که پدران کلیسای مسیحی بودند با تاکید تمام بر همان خیالات لکتن تیوس باقی بوده چنان می پنداشتند که زمین بسمت پایین امتداد دارد و در بالای چندین بناها ایستاده و بر قرار است هر کلی تس که از فلاسفهٔ افسس است پانصد سال قبل از عیسی که زمان شهرت او بوده چنین میدانست که زمین بترکیب کشتی است و مجوف است و فیلسوف دیگر لیوسی پس که از اهالی ابدیرا است که چهار صد و پنجاه و هشت سال قبل از عیسی بوده گمان کرده است که زمین بترکیب طبل یا دف است القصه درین سه صد سال آخری است که ترکیب حقیقی زمین در نزد اهل یوروپ معلوم شده است و یقین کرده اند که ترکیب او کروی است و قطبهای او هموار است و از برای صحت این خبر و درستی این قول اگر کسی فرضا در از منه سالفه تکلم میکرد او را پدران کلیسای مسیحی مردود و ملعون خطاب میکردند و متابعان این قول را تکفیر و ملعنت ابدی کلیسا گرفتار میشدند سهل است که بقصد هلاک او کمر می بستند چنانچه مورخین با خبر میدهند که انسی جلیوس عالم و خلیفه اب سل در سویدن چون خواست که حکمت و دلیل انتیپودز را ثابت کند بقتل رسید و گلی لیو که از منجمین معروف و مشهور فلارنس است چون حرکت زمین را مشخص کرد در زندان محبوس شد و امرا و علما فتوائی او را انجبس دادند که دیگران بجهالت نیفتند و از معرفت و ذکاوتی که او را بر این داشت که تشخیص حرکت زمین را داد که الآن عموم خلق قایل شده اند اهل این کلیسای خبیث و مغرور اسناد ضلالت و جهالت در مذهب خود باو دادند و میگفتند که این چنین کسان صاحب ادراک و فهم و کیاست طعنه زده ایشان را مردود میدانند و کافر میخوانند بالجمله گلی لیو را در سال هزار و ششصد و سی و دو مسیحی مطابق هزار و چهل و دو هجری تشبیه کرده بزندان فرستادند و تا سال هزار و ششصد و سی و چهار مطابق هزار و چهل و چهار هجری در زندان بود و دفتر او را در روم سوزاندند ولی اقوال او که مصدق کفته های بطلمیوس و کاپر نیکس بود

۱۰۴۲
۱۰۴۴

در همه جا شهرت داشت پس از او تصانیف کاپرنکس را بدست آورده بر ترویج او کوشیدند والآن هیچ باکی از خلفای عصر و رهبانان ندارند و پس از او ارشمیدس حکمتی و معرفتی از علم نجوم و ریاضی و هندسه ظاهر شد تا اینکه گلی لیئو آنچه نقص درین علم بود در مایهٔ هفدهم بحد کمال رسانید و از قراریکه گفته اند گلی لیئو اول کسی است که دوربین را اختراع کرد و این آلت را بحدی ترقی داد که بکار نجوم هم آمد و او اول کسی است که لنگر متحرک ساعت را معین کرد که بساعات بزرگ نصب کردند و ساعت در حرکت افتاد مترجم گوید از احوال گلی لیئو مختصری در آخر باب شصت و نهم نیز ذکر خواهد شد و اینکه مصنف بر توبیخ و طعن کلیسای روم کوشید از آن است که طایفهٔ کتولیک که اطاعت پاپ را دارند طایفهٔ پروتستنت را کافر میدانند و همچنین بالعکس و از پروتستنت ذکری درین کتاب خواهد شد ارشمیدس از اهل سیراکیوس است و مهندس نامدار و حکیم عالیمقدار است در زمان او تخمیناً دویست سال قبل از عیسی بوده و از افکار صایب او نوشته اند که شیشه اختراع کرد که حرکات و سیر اجسام سماوی در آن پیدا بود سیراکیوس شهر معظمی در جزیرهٔ سیسیلی بوده که اکنون آن آبادی سابق را ندارد و در کتب باسم سرقوسه ضبط کرده اند و تفصیل او در باب هفتادم ان شاء الله ذکر میشود

افسس شهر بزرگی در آسیای صغیره بوده است و الکنون آثاری از و نمانده و کنیسه دیانا را درین شهر ساخته بودند که تفصیل او ان شاء الله در باب نود و هفتم معلوم خواهیم داشت

اسکندریه شهر قدیمی بود در مملکت مصر که اکنون خراب است در طول چهل و یک درجه شرقی و در عرض سی و چهار درجه و پنجاه و شش دقیقه شمالی در کنار دریا واقع شده بود و این شهر را اسکندر کبیر باسم معشوقهٔ خود اسکندر روس بنا نهاد

باب بیست و سیم در بیان ذی اوشن یعنی المحیط

ذی اوشن یعنی المحیط مجمع عظیمی از آبهاست که می پوشاند بزرگترین قسمتی را از صفحهٔ ارض و نفوذ کرده است در درون قسمتهای ولایات باشکافهای بزرگ و فرجه های عظیم و خلیج ها و بوغازها و قسمتهای دریای محیط چنانچه بر خشکی احاطه دارد دریاها از قسمت های او هست که با خشکی مخلوط است و این چنین قسمت ها را سیس گلفس و چینس هنوتن کریکس گویند که تفصیل هر یک با معانی در باب سیم مرقوم شده است و باین شعبه ها و فرجه ها و محیط چنان مظنونست که بقدری بحر از رودخانهٔ بزرگ انصباب دارد و این آب محیط است یک سعه و فسحتی را در صفحهٔ کره که دو بار بزرگتر از آنست که خشکی بر او احاطه دارد و این محیط یک ظرف بزرگ آبگیر آبست که دریاچه ها و رودخانه ها در او خالی میشوند که از این آب باز بجانب بالا متوجه و بخار متصاعد میشود و از آن پس ترشحات باران از آن او متنازل میگردد و زمین را خصیب و نیکو میکند و آنچه که از چشمه ها و رودخانه ها از جریان باز می ایستاند هر چند این محیط که بر همه جوانب ارض احاطه دارد ولی چنان نیست که جسم یکسانی از آب باشد و در قسمت های مختلفه اسامی مختلفه بجهت تشخیص و تعیین او نهاده اند و بنابرین در پنج اسم خاص او را تمیز داده اند که اسامی آنها از ینقرار است پاسیفیک اتلنتیک اندین اوشن نارترن اوشن سوترن اوشن و آگاهی از عمق محیط هنوز بدرجه یقین بوضوح و ظهور نرسیده است البته یک عمق معینی خواهد داشت چون هنوز بتحقیق نپیوسته الهذا عمق او را بیکران میدانند و ما عموماً دانسته ایم که عمق محیط بتدریج که از کنار او دور شده ایم زیاده تر شده است ولی این مطلب را نیز خیال کرده ایم که این کثرت عمق البته یک حد معینی خواهد داشت که از او تجاوز نکند نه چنین است که عمق او نهایت

نرسد و در حقیقت بیکران باشد و این جزایر بیشمار که در محیط منتشر و پراکنده شده اند ثابت میکنند خلاف این مقصود را و دلالت دارند که قعر آب نیز مثل صفحهٔ خشکی نامساوی و مختلف است و پست و بلند بیشمار دارد چنانچه در بعضی مکانها از قعر آب کوهسار مرتفع برخواسته است ولی عموماً چنان قیاس کرده اند که عمق محیط موافق با ارتفاع خشکی است و زیادترین عمق او زیادتر از پنج میل نیست چنانچه در صفحهٔ خشکی کوهی نیست که ارتفاع او از زبر سطح دریا زیادتر از پنج میل باشد ولی ارتفاع اعظم جبال را معین کرده اند اما عمق محیط را بتمامی هرگز نپیموده اند و تا اکنون زیادتر از یکمیل و ششصد و چهل یرد پیموده نشده است چنانچه مستر انسکارسبی در عرض هشتاد و شش درجه شمال و طول چهار درجه مغرب پایمین گردیک بندی را که هزار و دویست فتم بود که یک میل و ششصد و چهل یرد میشود و بقعر دریا نرسید و مستر فرنالم در کتاب جیالوجی خود یعنی حکمت طبیعی پالمرد که بزرگترین عمقی که بامتحان رسیده است همین است مترجم گوید هر فتم عبارت از دو یرد است که شش فوت باشد و در معنی یک فتم بقدر یک باع است انتهی و در درازی سواحل عمق او همیشه مساوی بلندی کنار دریا یافته شده است چنانچه وقتی که ساحل بلند و کوهسار است دریائی که میشوید او را عمیق است و وقتی که ساحل پست است آب در آنجا چندان عمقی ندارد و قعر دریا نیز چنین معلوم شده است که شباهت تامی بصفحهٔ خشکی دارد که مثل صفحهٔ خشکی پر است از صحراها و مغارها و سنگلاخها و کوهها که بعضی از آن کوهها منفرداً تقریباً بخط مستقیم از قعر دریا برآمده اند و بعضی دیگر با عقبه های پست و برخی دیگر مثل قبهٔ بزرگ از سطح آب برآمده اند که آنها را جزایر مینامند و آن ماده هائی که شامل است قعر دریا را از همان مواد هستند که در قعر زمین یافت میشوند و دریا در مختلف اوقات و مختلف امکنه از اسباب مختلفه الوان مختلفه دارد و این مواد مختلفه که قعر دریا از آنها شامل است سبب آن میشوند که الوان مختلفه از او در صفحات او ظاهر میشود و رنگ دریا را غالباً از تاثیر آفتاب و ریاح میدانند زیراکه وقتی که ابرها از بالای او میگذرند الوان مختلفه او ناپدید میشود و وقتی که آفتاب بخط مستقیم بر سطح دریا میدرخشد و هوا صاف است لون او سبز است و وقتی که از میان مه و دمه روشنائی او ظاهر است لون او زرد است و در نزدیک قطبها سیاه است و در زمانی که در منطقهٔ محروقه است بسا اوقات لون او اسپید است و در بعضی جاها یک لمعهٔ درخشانی از او آشکار میشود چنانچه شرارهٔ خیز آتشی باشد و این لمعان را بیونانی فوسفوری سنس مینامند و این لمعهٔ درخشان را از بیشمار حیوانات صغار دانسته اند که باندازه های مختلفند و دسته دسته یکجا جمع میشوند و وقتی که دریا در حرکت است در صفحهٔ او ظاهر میشوند و از تلاطم دریا که آنها باضطراب می افتند آن روشنائی ظاهر میشود و آن آتش نمای همین قدر درخشنده گی زیاد دارد بلکه الوان مختلفه قرمز و کبود و سبز و طلائی و نقره نیز از آنها بنظر می آید و پاره اوقات عمق آنها بقدر پنج فتم است و آنها غذای چندین قسم ماهی های دیگر هستند مترجم گوید آنچه که مسموع شده است این رأی قدیمای اهل یوروپ بوده حالا اعتقاد برآن دارند که در تلاطم دریا حبابهائی که در سطح او ظاهر میشود عکس ستارگان بر آنها افتاده مثل شعلهٔ آتش میدرخشد ذلک مبلغهم من العلم والعلم عند الله و دریا نیز سه قسم حرکت دارد حرکت اول تلاطم اوست که بسبب باد در صفحهٔ او ظاهر میشود و اگر باد باسستگی بوزد او را بریز میخوانند که بعربی نسیم و رخاء گویند و اگر سخت باشد او را گیل مینامند که بعربی عاصف و خجوج گویند و اگر بسیار سخت و شدید باشد او را استارم میگویند که بعربی عاتیه و قاصف گویند و سرعت باد نیز اختلاف دارد چنانچه باد سخت و طوفان شدید از یکمیل تا یکصد یا شصت میل مسافت را در عرض یکساعت مثلث میسازد و باد گیل گاهی تنها بقدر پانزده میل خواهد وزید

حرکت ثانی آن توجه و میل دائمی است که همه آب در دریا بجانب مغرب دارند و این حرکت در نزدیکی خط استوا مشهور
مشهود است از آنکه در سمت قطبین و این حرکت آب از مشرق بمغرب ناشی از گردش یومیه زمین است که بر دور محور خود
حرکت دارد و در دریا در میان قطعات افریقا و امریکا مقطوع شده است و حرکتا و بار آه های مختلف مدلل و محقق
گردیده است و آن رانهار اگرنتس مینامند یعنی جریانها و سیلابها و با این گرینت ها همه اجسام و اجسام بحری
با آنها در حرکت می آیند و گاهی حرکت شان سریع است و گاهی خفیف و بعضی ازین گرینت ها گاهی چنان حرکت سریعه
دارند و چنان قوت دارند که میتوانند یک کشتی بزرگ را با خود در دور کره بحرکت در آرند اگر کشتی را مانعی از خشکی
یا از باد شدید عارض نشود حرکت ثالث دریا حرکت تاید است یعنی جزر و مد که این حرکت بحسب قاعده
خواستن و افتادن دریاست دو مرتبه در عرض بیست و چهار ساعت و این حرکت متبدله بعضی اوقات نامیده
شده است ایبنگ یعنی جزر فلو و سنگ یعنی مد مترجم گوید آب دریا چون بساحل شدن گیرد او را
در عربی مد نامند و چون به پس شدن گیرد او را جزر خوانند و این تاید یعنی جزر و مد جریان دارد تقریباً شش ساعت
و مادام آن زمانی که او بتدریج آماس میکند چنانچه داخل میشود بدهن های هربورها و رودخانه ها و میکشد
انهار را بسمتهای پشت خود تقریباً شش ساعت و باز چنین معلوم است که یکزمان اندکی مکث دارد و او را لو واتر
مینامند یعنی آب پست و پس از آن باز شروع میکند بجریان مثل سابق و این حرکت دریا از قوت جاذبه و تاثیر
آفتاب و ماه است ولی با ماه بیشتر است و بسبب قوت تنها جاذبه آفتاب و ماه که حادث میشود در وقت ماه پر و ماه
تازه که مراد استقبال و اجتماع است ما داریم آب دریا را نامیده شده ما اسپرنگ تایدس یعنی بلندترین جزرها
و مدها و یا اسپرینگ تایدس یعنی جزر و مد خیزان و لیکن وقتی که جاذبه آنها با یکدیگر مقابل میشود که اتفاق
می افتد در دور ربع یعنی تربیع اول و تربیع ثانی ما داریم نامیده او را نیپ تایدس یعنی پست ترین جزرها و مدها
یا نیپ تایدس یعنی جزر و مد هموار و بر خواستن این جزرها و مدها در بعضی از بی ها و چنل ها و رودخانهای فراخ و دهن
از دوازده فوت تا پنجاه فوت است و بعضی اوقات زیادتر نیز میشود ولی در دریای بزرگ نادراً زیاده از سه یا چهار فوت
و حرکت جزر و مد در بعضی قیاسات منوط بطریقه حرکت ماه است و زمان های تاید و اتر در هر مکان مخصوص تخمیناً بحساب
بعد از آنکه ماه از دایره نصف النهار گذشت واقع میشود و هر روز تخمیناً پنجاه دقیقه دیرتر خواهد بود تنبیه لفظ اوشن
که بمحیط اطلاق میشود ماخوذ از لفظ اوشیانوس است که بزعم رومیان خدای قدیم دریاست که پسر اورانوس و ترا است
و شوهر تیتیس است و پسر ارشد او نرو و طیوس است که یکی از خدایان دریاست که از تیتیس بعمل آمده و نرو و طوس
از جوهر ذاتی چنان بود که بعد از نپتیون بخلافت رسید و او هر ساعتی بصورتی و هیاتی متشکل میشد و در سبب جزر
و مد بحار حکمای سلف را اختلاف بسیار است بعضی بران قایلند که بحار را نیز مثل حیوانات روحی است که تنفس
دارد و داخل نفس سبب جزر و اخراج آن باعث مد است و این امر خارج از قواعد حکمت است چرا که اختلاف جزر
و مد بحار و عدم انها در بعضی مبطل این گمان است و برخی بحرکت شمس فقط و طایفه بحرکت قمر و گروهی بحرکت نیرین معاً
چنانچه مصنف بیان کرده نسبت داده اند و گروهی بخروج بخارات از قعر بحار که بسبب تخلخل و تکاثف است اسناد
و فرقه به نیرین خصوصاً و بسیار ستارگان عموماً نسبت میدهند و عدم جزر و مد را در بعضی از بحار مثل بحر بالتیک
و بحر الاسود و بحر الروم باین وجه مذکور ساخته اند که تاثیر کواکب نسبت بقوابل اختلاف دارد و مستلزم بران است

که انصباب انهار از اطراف بحار سبب مد است معین و استحاله میاه شیرین بمیاه مالحه ببخار چنانچه مشهود است سبب جزر است مقول
و اگر استحاله ببخار نمیشد بحار عالم را فرو میگرفت و کسانیکه گفته اند که اگر شبهات تاثیرات فلکیه باعث جزر و مد میبود بایست
که غدیرهای کوچک بلکه ابهای ظروف نیز متحرک بودندی و مشاهده دلیل عدم آنست جواب همان است که آنفا گذشت که
تاثیرات کواکب نسبت بقوابل اختلاف دارد و عدم جزر و مد در بحر بالتیک و بحر الاسود و بحر الروم بواسطه جریان فی الجمله انهار است
و بر ارباب بصیرت مخفی نیست که سوای حرکت جزر و مد در بعضی بحار چنانچه مصنف نیز بیان کرده جریانها و در بعضی حرکات
دولابیه و در بعضی حرکات رحویه هست که برخی نسبت آنها را بتاثیرات فلکی داده اند و بعضی بتحریک نفس کلی مر اجساد
و اجسام را و لا تقف ما لیس لک به علم و گروهی که حرکت جزر و مد بحر القلزم نسبت داده اند از سایر اقوال اقوی است چنانچه
در هنگام سفر گرمسیر در توقف چند روزه بوشهر در محرم الحرام سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری انجمعی بصحت پیوست که چون
قمر از شرق طلوع میکرد تا وصول او بدایره نصف النهار دریا بساحل شدن آغاز میکرد همین که قدری از وسط السماء میگذشت
تا بغروب آب دریا پس شدن شروع مینمود و همچنین از غروب تا تحت الارض باز بساحل شدن و میل مینهاد و از تحت الارض تا طلوع ماه
باز به پس شدن رو میگذاشت که شبانه روزی تقریباً دو بار در حالت جزر و دو بار در حالت مد بود و در اجتماع و استقبال
زیادتر از سایر اوقات امواج در تلاطم و لجج در تراکم است و در تربیع اول و ثانی اضطراب و انقلاب دریا کمتر از سایر اوقات است ذلک تقدیر العزیز العلیم

باب بیست و چهارم در بیان آتلنتیک اوشن یعنی بحر محیط آتلنتیک

بحر آتلنتیک گسترده شده است فیمابین اروپا و افریقا و امریکا که اروپا و افریقا در شرق او و امریکا در مغرب او اتفاق
افتاده است و او قبول کرده است اسم خود را از مونت اطلس یعنی کوه اطلس که در افریقا واقع است و امتداد او از دایره
ارکتیک تخمیناً تا چهل درجه جنوب خط استوا است و بزرگترین پهنای او تقریباً چهار هزار میل است و درین دریا تقریباً سی درجه
از هر جانب خط استوا هستند یافت شده بادهای مشخصه معلومه که انها را همیشه دی جنرل تریدوینددس میگویند یعنی
ریاح عمومی که در سمت شمال خط استوا همیشه از مابین شمال و مشرق و در سمت جنوب خط استوا از مابین جنوب و مشرق
و در خط استوا تقریباً از مشرق و در ساحل گینی همیشه از مغرب یا مابین جنوب مغرب میوزند مترجم گوید ترید یعنی
معامله و تجارت است و وینددس جمع وینید است که بمعنی باد است چون سفاین تجارتی وقتی که باین محل دریا میرسند از خطر
ریاح مختلفه خلاص شده اند لهذا باین اسم نامیده اند چرا که وزیدن باد تا مسافت کثیر بر یک نسق است و حرکت کشتی نیز
بر یک نسق خواهد بود و اشهی و فیمابین چهارم و دهم درجه عرض شمالی و طولهای کیپ ورد و سیاسی شرقی سمت گوشه جزایر
کیپ ورد یک قطعه از دریا هست که چنین معلوم است که بادها را در اینجا نفرین کرده اینجا موشی ابدی گرفتار کرده اند یعنی باد
هرگز در اینجا نمیوزد و لیکن رعد و برق و باران در اینجا زیادتر از سایر مواضع بحر است و از کثرت امطار اینجا را رین
آف رینیش میگویند یعنی مکان ... و چنین مسموع شده است که سفاین در وقت عبور کردن این شش درجه مسافت بعضی اوقات
تا یکماه تمام معطل شده اند و دریاهای مشهور اروپا که بمحیط آتلنتیک اتصال دارند بدین تفصیل است
نارث سی یعنی بحر شمال که سابقاً او را جرمن اوشن میگفتند یعنی محیط جرمن که فیمابین گریت بریتین و جرمنی و دنمارک واقع
شده است انگلیش چنل یعنی چنل انگلیس که فیمابین انگلند و فرانسه است کتی گت یا سکاک خلیج بوثنیه خلیج فنلند
که جدا میسازد دنمارک و پروشیه و روسیه را از ناروی و سویدن و بحر مدیترانین که تقسیم میکند اروپا را از
افریقا و دریای بالتیک هیچ جزر و مد ندارد ولی در سطح آن دریا یک قسم جریانی در آب هست که همیشه از میان سوند

محیط جاریست و آب بالتیک مثل محیط شور نیست و عموماً در عرض سال سه ماه یا چهار ماه یخ بسته میشود و مدخل بالتیک را
کتی گت مینامند که تا سوند امتداد دارد و سوند بوغازی است تخمیناً مسافت چهار میل که تقسیم میکنند دنمرک را از سویدن
و در السینئور که در مدخل سوند واقع است پادشاه دنمرک از هر کشتی که بحر بالتیک داخل میشود خراج میگیرد و بالتیک
بدو شعبه منقسم شده است یکی دونده است بجانب شمال که او را خلیج بوثنیه مینامند که سویدن را از فنلند جدا میسازد
و یکی کشیده است بسمت مشرق که او را خلیج فنلند میخوانند که ولایت فنلند را از روسیه مفروز میسازد و در انتهای
این خلیج آخری سنت پطرزبرگ پایتخت شاهنشاهی روسیه واقع شده است بحر مدیترینین در میانه اروپا و آسیا
و افریقا واقع است و راه دارد بمحیط اتلنتیک با بوغاز جبرالتار و به بلاک سی با دردانلس و دریای مرمره و بوغاز
قسطنطنیه و اسم او بیان میکند وسط زمین را که این اسم را قدما براو گذاشته اند که ایشان در آن وقت اطلاع
قلیلی از صفحه کره و ولایات جوانب آن دریا داشتند مترجم گوید مدیترینین لفظ لتین است مدی بمعنی وسط و ترینین
بمعنی اراضی است چون این دریا در وسط اراضی اتفاق افتاده است لهذا او را مدیترینین نامیده اند انتهی و دریای مدیترینین
نیز جزر و مد ندارد و اگر دارد جزئی است که کمتر محسوس میشود ولی این دریا یک کرنت سریع تندی دارد که همیشه از محیط اتلنتیک
بمیان این دریا جریان دارد و اکثری درین خیال مبهوت و حیران مانده اند که با وجود این سیلاب سریع عظیم که از محیط
به مدیترینین همیشه جریان دارد پس چرا سطح آب همیشه بیک قرار است هیچ تفاوتی در سطح آب ظاهر نمیشود ولی ظن قوی
بر این است که بسبب آفتاب متصاعد میشود با ایواپوریشن یعنی بخارات و ذرات و آن ذرات با وزیدن ریاح در هوا
ناپدید میگردد و مصنف در حاشیه گوید ایواپوریشن لفظ لاتینیت و اصطلاحی است در میان حکما که معنی میدهد
استحاله آب را ابخار و از جهت سبک بودن او از هوا متصاعد میشود از سطح زمین و بعد از آن در هوا متکاثف شده سحاب میشوند
ابرها و عاقبت متنازل میشوند بباران و دریاهائی که راه دارند به مدیترینین از متفرقات است دریای آدریتیک
که او را خلیج وینس نیز گویند و دریای ایونین نزدیک یونان و لونت در ساحل مصر وغیره و آرچیپلگو که انها راه
دارند بدریای مرمره با یک بوغازی که نامیده شده است دردانلس و بلاک سی متصل است بدریای مرمره با بوغاز قسطنطنیه
و دریای ازوف یا ازوف وصل است به بلاک سی با بوغاز کفا و دریای مدیترینین محتوی بر چندین جزایر است که جزایر
کبیره او از متفرقات است مجورکا کارسیکا سردینیه سیسلی کندیه سیپرس و خلیجهائی های اصلی محیط
اتلنتیک نیز بدین تفصیل است بی بفین و بی هدسن که راه بمحیط با بوغاز دویس و بوغاز هدسن دارند و دیگری
بی بسکی است که در ساحل فرانسه و اسپانیاست خلیج سنت لارنس که فیمابین نوفوندلند و نوا اسکوشیه و کنداست که
راه دارد بمحیط با بی فندی که او یک مجاری و مجرائی دارد بدریاچه های سوپریر میچیگن هورن ایری اونتریو
که پیرامون کوچکتر اینها ششصد میل و بزرگترشان قریب هزار و پانصد میل است و این دریاچه ها همگی بیکدیگر
اتصال دارند و همه اینها قابل است که کشتی در انها بسهولت حرکت کنند و بی فندی که گاهی او را خلیج میخواندند
یک بزرگ بازوئی و شعبه از دریاست که فیمابین نیو برنسویک و نوا اسکوشیه و نیو برونسویک واقع شده است
بی چسپیک یک وسیع اینشواری است از ممالک متحده ینکی دنیای شمالی که در بالای یک شعبه او پایتخت ممالک
متحده شهر واشینگتن اتفاق افتاده است و در میان دریاچه ارائی و دریاچه انتریو آن عجیب و مخوف
آبشاری اگ آرا واقع شده است که پهنای این آبشار نصف میل است و آب سرازیر میشود بخط

مستقیم مقدار یکصد و شصت فوت که تقریباً چهل و هشت ذرع است و صدای مهیب او تا مسافت پانزده میل میرسد خلیج
که بعضی اوقات او را مکسیکن سی میخوانند یعنی دریای مکسیکو که فیمابین امریکای شمالی و امریکای جنوبی است و احاطه دارد
به بی کمپیچی و خلیج پانی ماندرس و خلیج پانی قرین و متصلست به اتلنتیک با بوغاز فلاریدا و بدریای کوبا
و دریای کولومبین یا کریبین و دریای کولومبین که او را کریبین نیز خوانند بمحیط اتلنتیک اتصال دارد و محدودست
در جنوب با کولومبیه و در مشرق بالسر انتی یعنی انتی لس صغیر که او را اجزایر کریبی نیز گویند و در شمال با گریت
انتی لس یعنی انتی لس کبیر که عبارت از جزیره کوبه و جمیکا و هیتی وغیره است و در مغرب با موسکیتو شیه
و یوکتن و خلیج ماندرس تتمه محیط اتلنتیک را بطلمیوس بلفظ اوقیانوس بیان میسازد چنانچه یاقوت حموی در مراصد
الاطلاع در بیان بحر المحیط ذکر میکند و در تصحیح لفظ اوقیانوس میگوید اوقیانوس بالفتح ثم السکون و قاف
مکسوره و یاء و الف و واو و سین هو اسم البحر المحیط من جهة الغرب الذی یخرج منه الخلیج المتصل بالروم و الشام و اوقیانوس
تحریف اوشیانوس است که یکی از خدایان دریاست و در یونانی اوکیانوس خوانند و بوغازی که فیمابین اوقیانوس
و بحر الروم است او را زقاق میگویند چنانچه صاحب قاموس میگوید زقاق کغراب مجاز البحر بین طنجه و جزیرة الخضراء
و صاحب مراصد میگوید الزقاق بضم اوله و آخره مثل ثانیه مجاز البحر بین طنجه مدینة بالمغرب الی البر المتصل بالاسکندریه
والجزیرة الخضراء وهی فی جزیرة الاندلس و منتهاها اثنی عشر میلا و قیل ستة و ثلثون میلا و کانه الانسب و محیط اتلنتیک را
بحر الاخضر و بحر الغربی نیز گویند و اتلنتیک را در اطلسها به اتلنتیک شمالی و اتلنتیک جنوبی تمیز میدهند آنچه که در شمال
خط استوا است شمالی خوانند و آنچه که در جنوب خط استوا است جنوبی خوانند و از بحر بالتیک که اکثری به لحن بالطیق خوانند هیچ
در کتب قدیمه ما ذکری و تعریفی نیست و اگر در کتابی ذکر شده است بنظر این بنده نرسیده است
کتی گت اسم خلیجی است در محیط جرمن که در ما بین سویدن و دنمرک واقع است و دریای بالتیک با این خلیج از سه بوغاز
داخل میشود که یکی را سوند مینامند که ما بین سویدن و زیلند است و یکی را گریت بلت میگویند یعنی منطقه کبیره که در میان زیلند
و فیونن است و یکی را لتل بلت میگویند یعنی منطقه صغیره که در میان فیونن و جتلند است و بلت بر وزن جبر بمعنی
منطقه و کمربند است و وسعت دریا در ما بین زیلند و فیونن چون زیاد تر است لهذا انجا را کبیره و دیگری را صغیره
نامیده اند بحر مدیترینین را در کتب قدیمه بحر الروم و بحر المغرب ذکر کرده اند و او را بحر الابیض و بفارسی دریای سفید
و بترکی آق دنکیز گویند و صاحب مراصد میگوید بحر المغرب هو قطعة من البحر الغربی علیها بلاد المغرب و مصر و شام من جهة
الجنوب و بلدان الاندلس و غیرها من جهة الشمال حتی یتصل ببلاد رومیه و قسطنطنیه و بین هذا البحر و بحر القلزم مسافة یسیرة
و صاحب تقویم البلدان میگوید بحر الروم و هو البحر الخارج من اوقیانوس فی جهة الشرق و ابتداؤه من عند طنجه و هو یخرج
بین طنجه و سبته و غیرهما من بر العدوه و بین الاندلس و یسمی هناک بحر الزقاق و هو ضیق هناک و سایر تفاصیلی که او
بیان میسازد ضرور نیست که در اینجا ذکر شود چرا که حدود و این دریا و سواحل این دریا بتفصیل در ذکر ولایات اروپا
و آسیا و افریقا بر خوانندگان معلوم میشود ولی صاحب تقویم البلدان را به نیکی باید یاد کرد که در آن زمان با عدم اسباب
و عدم اطلاع کامل بر اروپا باز در حدود و سواحل او چندان تقصیری نکرده است
جبرالتار اشاره بجبل الطارق است که او را جبل الفتح نیز گویند و این کوه باسم طارق بن زیاد بربری موسوم است
و طارق اول کسی که از اسلامیان به اندلس وارد شده است و طارق از جانب موسی بن نصیر لخمی بفتح بلاد اندلس در زمان

خلافت ولید بن عبد الملک مأمور شد و طارق با جمع قلیلی از دریا عبور کرده پنجم شهر رجب سنه نود و دو هجری بکوهی که اکنون بجبل الطارق موسوم است در ساحل اسپانیا صعود کرد و طارق اندلس را فتح کرد و تفصیل او ان شاء الله در آخر باب پنجاه و هشتم بیان خواهیم نمود دَرْدَنِلْس که او را هلِسپونت نیز گویند و این هر دو لفظ یونانی است و اکنون بوغاز گلی بولی شهرت دارد و ما تفصیل وجه تسمیه هر یکرا مرقوم میداریم اما دردنلس عبارت از دو برج محکمی است که در طرفین بوغاز بنا نهاده اند که یکی از آنها سِسْتُس بنا نمایند که در رومانیه بنا نهاده اند و دیگرا ابیدس میخوانند که در اناطولیه واقع است و این هر دو قلعه محکم بر مدخل بوغاز مشرف اند و این دو برج را سلطان محمد رابع در سنه یکهزار و شصت و یک هجری مطابق یکهزار و ششصد و پنجاه و هشت مسیحی تعمیر کرده بر استحکام او از هر جهة افزود و تسمیه آنها به دردنلس از بابت قرب جوار قریه دَرْدَنُوس است که در آن نزدیکی اتفاق افتاده و این دو قلعه را با توپهای بزرگ قلعه کوب چنان استوار کرده اند که سفاین خارجه را از آنجا بصعوبت نیز گذر ممکن نیست ولی در نوزدهم فروَری سال هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق دوازدهم ذیحجة الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و یک هجری امیرال دولت انگلیس سَر جان داک وارث ازین بوغاز بهر تدبیر بود گذشت و از آن توپهای آتش فشان که از طرفین گلوله آنها مثل قطرات باران بر آنها ریختن گرفت اندیشه نکرد و بعضی گفته اند که در حین غفلت قلعه گیان امیرال مذکور فرصتی جسته از آنها گذشت و در هر حال تا آن زمان کشتی جنگی دول خارجه از بوغاز گلی بولی عبور نکرده بود و امیرال مذکور بدان جهة در اروپا بلند آوازه شده امیرال چون در مراجعت ناچار بود لهذا در دوم مرخ سنه مزبوره که از محاذی برجهای سِسْتُس و آبیدس میگذشت خسارت زیاد بسفاین حربیه انگلیس رسید اما هلِسپونت بعضی چنین گویند که هلی دختر آتاماس پادشاه تیبس بود و با برادرش فریکسوس وقت در دریای تنش غرق شدند و این بوغاز باسم هلی شهرت یافت و بعضی گویند از آنجهة هلسپونت خوانند که اهل یونان زا هلس خوانند و پونت مخفف پُنْتُس است که بمعنی دریاست یعنی دریای یونان و ازین بوغاز زرکسیس که اشاره به بهمن ملقب به اردشیر دراز دست است جسر بسته بجنگ یونانیان اقدام کرد و این بوغاز تنگ در مابین اروپا و آسیا اتفاق افتاده که حد شرقی او آسیا و حد غربی او اروپا و حد شمالی او دریای پرُپُنْتِس است که اکنون مرمره نامند و حد جنوبی او دریای اجین است که اکنون آرچیپلگو خوانند و مختصری ازین بوغاز مصنف در باب نود و یکم ذکر میکند و طول و عرض بوغاز را معلوم میسازد و ما از آنجهة بذکر او در اینجا پرداختیم و درین بوغاز بود که دو عاشق وفادار غرق شدند مجمل آن چنین است که هِرُو معشوقه لیندر بود مدتها با یکدیگر بساط انبساط و اختلاط گسترده از وصل یکدیگر تمتع داشتند تا اینکه شعر
تا صبا و مرا آب دیده شد غماز ٭ وگرنه عاشق و معشوق رازدارانند ٭ سر شان فاش شد و حکایت عشق آنها مسامره هر سمیر و مذاکره هر برنا و پیر گردید و کسان هرو از ننگ لوم و جنگ قوم او را به رقبا و عیون بسپردند روزی برحسب اتفاق از کوچه هرو با جمعی از زنان خود میگذشت لیندر او را دید آهی سرد کشید و گفت شعر
بدت ورقیب خلفها من نسائها ٭ فما احسن الاولی و ما اقبح الاخری ٭ و چون دو آشنا تا بعضی از عابرین سبیل برا او ترحم کرده بخالش آوردند و پدر هرو بعشیره لیندر تهدید نمود و در محافظت او درین کار تأکید فرمود تا او را نیز از آنجا بیرون کردند و درین طرف بوغاز در خانه بعضی از اقارب منزل او ند چون بوغازی در میان حایل بود اطمینان بر آن داشتند که وصال عاشق و معشوق باین سهولت میسر نمیشود ولی غافل از اینکه آتش عشق در میان ایشان چنان شعله ور است

بوغاز دردانیل

سنه ۱۰۶۱

سنه ۱۲۲۱

عاشق و معشوق

هرو

لیندر

که جز باب دیدار منطفی نشود و مدتی بر آن گذشت تا عاشق و معشوق دیدار یکدیگر تدبیری اندیشیدند و آنچنان بود که هرو بر بالای برج سِسْتُس بر می آمد و مشعلی روشن میساخت و لیندر بروشنائی مشعل از بوغاز شنا کرده میگذشت و در آن برج زمانی باز یکدیگر شادکام میشدند و باز قریب بصبح با هزار حسرت معشوقه را وداع کرده مراجعت مینمود و بدین منوال مدتها گذشت تا شبی نیز برحسب عادت لیندر روان شد و معشوقه در بالای برج انتظار میکشید و از اتفاقات آن شب طوفانی در دریا ظاهر شده در اضطراب بود و لیندر بنور جمال معشوق و شعله نار عشق تا پیش مشعل بهزار زحمت خود را قریب بکنار رسانید ولی بازوی او از تلاطم امواج از قوت افتاده ناگهان موج سختی او را در ربود و حال فیهما الموج فکان من المغرقین معشوقه که آن حالت را دید بی اختیار خود را از برج بدریا انداخت و گفت شعر
هی بردت بماء البحر ظاهر ٭ فما النار على الاحشاء تتقد ٭ هر دو عاشق شربت ناکامی از عشق در آن شب چشیدند و هر دو عاشق از اولاد نجبای یونان بوده اند و این مقدمه ششصد و بیست و هفت سال قبل از ولادت عیسی اتفاق افتاده الحق غیرت معشوقه زیادتر از عاشق بود که نخواست بی عاشق در سرای فانی چندی زند گانی کند غرق او با ضطرار بود و هلاکت این باختیار از آنست که ملای روم میفرماید مثنوی عشق معشوقان نهان است و ستیر ٭ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ٭ بوغاز قسطنطنیه را یونانیان باسفرُس مینامیدند و وجه تسمیه از آنست که باس در لغت یونان بمعنی گاو است و فرس بوزن عنق بمعنی معبر است یعنی محل عبور گاو و مراد آنست که تنگی دریا در آن مکان بقدر است که میتواند گاو بعرض دریا شنا کرده از آن ساحل باین ساحل برسد آدریه تیک که او را خلیج وِنِس و بحر وندیک و خلیج ایطالیا و جون البنادقه نیز نامند چنانچه صاحب تقویم البلدان میگوید جون البنادقه و هو خلیج یخرج من بحر الروم مغربا و شمالا من بلاد الباسکیه و بلاد بولیه و یمتد مغربا مایلة الی الشمال حتی یصیر فی طرف غربیه رومیه و علی طرفه مدینة البندقیه حیث الطول من ساحل بحر المغرب اثنان و ثلاثون درجة والعرض اربع و اربعون درجة و من فمه الی منتهاه نحو سبعمائة میل و بلاد البنادقه علی ساحل ذلک الجون انتهی لِوَنْت بروزن قمطر در لغت لتین بمعنی مشرق است و قسمت شرقی دریای مدیترینین را از آنجهة لونت میگویند که حدود شرقی او از خاک آسیا صغیر و قدری از اناطولیه و جزیره قبرس است و از خاک افریقا سواحل مصر است و از اسما قدیمه است و او را بحر الشام نیز گویند آرچیپلگو چنانچه سابقا نیز اشاره بر آن شد بمعنی جزایر مجتمعه است و درین محل جزایر بیشمار در دریا قریب بهم واقع شده اند لهذا تسمیه کل باسم جزء است و انجا را دریای آرچیپلگو میخوانند که در اسامی قدیمه اجین مینامند دریای مرمره را قدما پرُپُنْتِس نامیده اند و او را بحر مرمره بفتح میمین نیز گویند و تسمیه او به مرمره از آن است که در آن دریا جزیره ایست مسمی بمرمره و سنگ مرمر نیکو دارد و سنگ رخام را برومی مرمر گویند بلاک سی یعنی دریای سیاه که او را بحر الاسود و بترکی قرا دنگیز و بیونانی پنتس گویند و عربان معرب کرده بنطس گفته اند کما قال الیاقوت بحر بنطس بالباء الموحدة المضمومه ثم السکون و ضم الطاء و السین المهملة هو فی وسط المعمورة بارض الصقالبة و الروم هذا الاسم عند الیونانیین و یعدهم بحر اطرابزنده و هو فرضة یخرج منها خلیج ثم یمر بسور قسطنطنیه و لایزال یتضایق حتی یقع فی بحر الشام انتهی و بحر الاسود را قدما یوکسین و یوکسینس نیز گفته اند و گاهی بحر اطرابزنده نیز خوانده اند که اکنون بطرابزون شهرت دارد و در تقویم البلدان میگوید که بحر الاسود را بحر القرم نیز خوانند کما قال یعرف بحر بنطس فی زماننا بحر القرم و البحر الاسود و ماءه یجری و یمر علی القسطنطنیه و یتضایق حتی یصب فی بحر الروم و لهذا تسرع المراکب فی سیرها من القرم الی بحر الروم و یبطی اذا جارت من نحو الاسکندریه الی القرم لاستقبالها جریان الماء و یصب بحر القرم فی القسطنطنیه و هذا الخلیج

القسطنطینیه کانت بمنزلة الذنب لهذا البحر و نوشتن سایر تفصیل او باعث تطویل است و عجب است که بنطس را صاحب مراصد
بابا، موحده تصحیح کرده چنانچه مذکور شد و او مطابق با تعریب بنطس است که یونانیان میخوانند و صاحب تقویم البلدان
بابا، مثناة تحتانیه ضبط کرده چنانچه میگوید بنطس بکسر النون و سکون الیاء المثناة من تحتها و طاء مهمله مکسوره و سین
معجمه و هو اسم البحر فی کتب القدیمه و یسمی ایضا البحر الارمنی در کتاب البلدان بغلط افتاده است و در بحر الاسود بان عظمت
هیچ جزیره نیست و امتداد این دریا از مشرق بمغرب است چنانچه وسیعترین جای او از طول بیست و هشت درجه
مشرقی تا طول چهل و دو درجه مشرقی گرینیج است و مملکت قرم در شمالی این دریا بنین شلا است که تقریبا در وسط دریا
واقع شده که جانب مشرقی این بنین شلا بحر ازوف است و جانب مغربی او همان بحر الاسود است که در منتها الیه
شمالی او قصبه خرسن اتفاق افتاده و قریب بمغرب خرسن بندر مشهور اودسه است و جانب شمال مشرقی این حصه دریا را
که در شمال و مغرب مملکت قرم است خلیج پرکاف گویند و پرکاف قصبه ایست که در استمس مملکت قرم واقع شده است
و شهر دیگر مملکت قرم آق مسجد است که اکنون به سیمفروپل شهرت دارد و دیگری قصبه باغچه سرا است که در میان
و سیمفروپل است دریای ازوف که یونانیان او را بحر میوتیس خوانند و صاحب مراصد در بیان لفظ آذر فی بحیره
ماوطیس ذکر میکند ولی صاحب تقویم البلدان مانیطس نامیده چون بضبط اسم او نپرداخته است معلوم نیست که
مانیطس صحیح باشد و آنکه صاحب مراصد گفته اقرب بصواب است چرا که اکنون در نقشه ها در اسامی قدیمه میوتس ضبط
میکنند علی ای حال این بحیره را بحر الازرق نیز قدما نامیده اند چنانچه صاحب تقویم میگوید بحیرة مانیطس تعرف فی
زماننا ببحر الازرق وهی بفتح الهمزة و الزاء المعجمة و القاف مدینة مشهورة علی ساحله الشمالی فرضة للتجار وهی فی مستو
من الارض عند مصب نهر تانن فی بحر الازرق و هو المعروف ببحیرة مانیطس ماؤه قلیل الملوحة یشربه المسافرون و یجمد
فی شدة البرد و دریای ازوف دریائی است که محدود بممالک روسیه است و ببحر الاسود با جبل تنگی اتصال دارد
که آن مضیق را بوغاز ینی کیل میگویند و طول این دریا از قصبه ازوف تا پرکاف فیما بین سیصد و سی میل تا سیصد و
پنجاه میل است و پهنائی او یکصد و هشتاد میل است و عمق زیاد او از سی و پنج فوت تا چهل فوت است لهذا کشتیهای
بزرگ درین دریا حرکت نمیتوانند کرد و تمام صفحه او بجز حصه قلیلی در مرکز دریا مدت یکماه در وسط زمستان یخ می بندد
و این دریا از طول سی و سه درجه و چهل دقیقه مشرقی گرینیج تا طول سی و نه درجه مشرقی است و از عرض چهل و پنج درجه
و بیست دقیقه شمالی تا چهل و هفت درجه و بیست دقیقه شمالی است و ینی کیل بندریست که در اقصی مشرقی ولایت قرم
واقع شده است و شهر ازق را اکنون در اطلس ها ازوه بعضی ازوف مینگارند و آن دریا را باسم او میخوانند که در منتها
الیه این دریا در جنوبی نهر تانن واقع شده که در اطلسها نهر تانن را دان مینگارند و ذکر او ان شاء الله خواهد آمد و هر که بتقویم
البلدان رجوع کند خواهد دید که او در انهار عظیمه نهر ازو ذکر میکند و میگوید نهر ازو بالزاء المعجمة بعد الالف و فی آخرها
واو نهر عظیم یاتی من الشمال و هو فی شرقی طنایس مغربا ثم ینعطف و یجری مشرقا حتی یصب فی آخر من بحر القرم و باشتباه
خواهد افتاد شاید این بحر ازرق که اکنون اهل یوروپ ازوف سی باسم او موسوم شده است اولا چنین رودخانه
در انهاریکه ببحر الاسود و بحر الازرق انصباب دارد معروف نیست و اگر اسم یکی از انها در قدیم ازو بوده اکنون شهرت
ندارد ثانیا خود بیان میکند که مجرای او از شرقی طنایس است و مصب او بحر القرم است و طنایس نهر دنیوب است و بحر القرم
ببحر الاسود است و از بحر ازوف تا نهر دنیوب مسافت بعید است و این فقره را برای آن یاد کردم که هر که بآن کتاب رجوع

بحر ازوف

میکرد باشتباه می افتاد و مرا بغفلت نسبت میکرد اگرچه الانسان محل النسیان و الجواد قد یکبو و الصارم قد ینبو و بخشنده رشید الدین
وطواط خود دستانی نوعی از رعونت باشد و ازوف را بعضی ازوف با ذال نیز خوانند گمان میکنم ازرق با قاف غلط کاتب باشد چنانچه صاحب
تقویم البلدان نیز بافاء نوشته و فاء بقاف مشتبه شده و کتاب تصحیف کرده اند کفا قصبه ایست در ساحل شرقی بنین شلا
قرم که بوغاز کفا باسم او شهرت دارد و در تقویم البلدان نیز ذکر میکند کفا بفتح الکاف و الفاء و الف مقصوره بلدة فی
وطاءة من الارض علی ساحل بحر القرم وهی فرضة للتجار و یقابل الکفا من البر الاخر مدینة طرابزون ولی در عرض او بخدر درجه
اشتباه کرده است که چهل درجه عرض شمالی نوشته و همچنین در عرض قسطنطنیه نیز در همه زیجها اشتباه کرده اند که چهل و
کسری نوشته اند و حال آنکه عرض او چهل و یک درجه است چنانچه ان شاء الله ذکر میشود جزایر کبیره که اسم آنها را مصنف در بحر
مدیترینین بیان کرده در کتب قدیمه اسامی آنها از قرار ایست چنانچه مجوزگا را میورقه و کارسیکا را قورسقه
و سردینیه را سردانیه و سیسلی را صقلیه و کندیه را اقریطش و کریت و سیپرس را قبرس میناسند چنانچه ذکر
هر یک در مقام خود خواهد آمد و [illegible] و هدش وغیره که از اتلنتیک جدا شده اند مصنف بیان کرده همگی در تنگی
دنیای شمالی واقع شده اند مگر بی تنگی که او در ساحل فران و اسپانیاست و ازین خلیج نیز در کتب قدیمه ذکری نیست
مگر آنکه در تقویم البلدان اشاره بران میکند ولی در آن روایت نیز اختلافی هست چرا که جزیره برطانیه را درین دریا ذکر
کرده است و گویا اعتقاد قدما بران بوده است کما قال بحر بردیل و هو یخرج من بحر المحیط الغربی فی شمالی الاندلس و یمتد
مشرقا خلف جبل الابواب الفاصل بین الاندلس و الارض الکبیرة و بردیل مدینة علی طرف الشرقی و فی بحر بردیل المذکور
جزیرة برطانیه وهی جزیرة لیس بها عین و انما شرب اهلها و زرعهم من الامطار کذا نقلا من کلام ابن سعید المغربی و من
کتاب الشریف الادریسی بردیل مدینة من اقلیم الفرنجة بین الاندلس و بین برطانیه و بحر بردیل احد البحور المتفرعة من
المحیط انتهی و برطانیه اشاره بجزیره انگلند است که قدما او را بریطانیه می گفتند و ارض کبیر کنایه از مملکت فرانسه است
و در باب بحور روایت متقدمین را اعتباری نیست چرا که هیچ اطلاعی از بحور نداشته اند و اگر یونانیان در زمان خود
مطلع بوده اند و نوشته باشند از آن تالیفات هیچ در دست ما نیست و اگر هم باشد قطعا و صریحا باز در جنب اقوال
بحرپیمایان اروپا که درین ازمنه جدیده سیاحت کرده اند و جزایر جدید یافته اند سست و ناتمام خواهد بود

باب بیست و پنجم در بیان محیط ارکتیک یا نارثرن و محیط پاسفیک و محیط اندین و محیط انترکتیک یا سوثرن

محیط ارکتیک امتداد دارد از قطب شمالی تا دایره ارکتیک که در عرض شصت و شش درجه و نصف است و محدود است
با سواحل شمالی اروپا و آسیا و امریکا و دایما او شامل است بیک بزرگ قسمتی از منطقه بارده یا منجمده شمالی و درین دریا
بجهة سرمای شدید و ریاح مختلفه عاصفه و کوههای یخ که همیشه در سطح آب بحرکت در می آیند کشتی راندن صعوبت
تمام دارد و بعضی از آن کوههای یخ زیاده تر از یکمیل طول و بیشتر از یکصد فوت ثخن دارند و در بعضی وقت که با طوفان
شدیدی بحرکت در می آیند چنان مخوف و سهمناک است که بتعریف و توصیف راست نیاید و با این قطعات یخ بوده که
سیزده کشتی بزرگ داچ شکسته همگی آنها با اهل کشتی غرق شدند و درین دریا بجهة شکار ماهی های بسیار بزرگ
قوی جثه که او را انگلیسی ویل میگویند حرکت می کنند و در سواحل مشرقی و مغربی گرین لند از سایر جاها ویل بیشتر است
و شکار ویل دران سواحل تجارت خاصه انگلیس است که دیگران دران شراکت ندارند و درین دریا در ساحل ناروی در
عرض شصت و هفت درجه نزدیک بجزیره مسکو که او را مسکوئنس نیز گویند گرداب خطرناک مخوفی است که او را میل استروم

خوانند و در وقت مد دریا آبها فیمابین این جزیره و ساحل نارودی با سرعت شدیدی بحرکت در می آیند و در وقت جزر
آبها بر میگردند به پشت دریا با یکصدای هولناکی که برابر است با صدای هزار آب شار که این صدا در مسافت
چندین لیگ شنیده میشود و در وقت جزر گرداب عمیق و وسیع او پدیدار میگردد و هیچ کشتی را قدرت نیست که
تا مسافت یک میل درینحالت بنزدیکی او برود و نعوذ بالله اگر با طوفان غضب ذاتی او بتلاطم آید البته از یک لیگ
زیادتر نیز هر کشتی که در آن حوالی باشد در ان گرداب تلف خواهد شد و اگر زورقها و کشتیها و نهنگها را اجرات
و نگاهبانی نکنند و از خطر چنین دشمنی حفظ ننمایند البته با قوت جاذبه آن گرداب بکام او خواهند افتاد و در قعر
دریا از سنگهای گران قطعه قطعه شده و در حالت تسکین شدت غضب او در بالای آب آن قطعات مکسوره ظاهر خواهند
شد و در هیچیک از بحار چنین گرداب خطرناک نیست هویت سی یعنی بحر الابیض که او را اسلیخ از انجل نیز نامند یک
شعبه از دریای منجمد شمالی است که دو دنده است در شمال روسیه و قسمت میکند لپلند را از نرویژ و درین دریا مادام
فصل تابستان سابقا از قسمتهای مغربی و جنوبی اروپا زیاد تردد داشتند ولی پس از آبادی سنت پطرزبرگ تجارت
این دریا تخفیف کلی یافته است محیط پاسفیک گسترده شده است فیمابین امریکا و آسیا و آسترالیشیه که امریکا
در مشرقی این دریا و آسیا و آسترالیشیه در مغربی اوست و بزرگترین پهنای او تقریبا بقدر یک نصف کره آب
که تخمینا در پهنا از ده هزار میل فروتر است و امتداد او از دایره ارکتیک شمالی تخمینا تا پنجاه و هشت درجه جنوبیست و او
قبول نمود اسم پاسفیک را از مجیلان معروف که بجهة هوای معتدل مستمری که در ان دریا یافت وقتی که از ان دریا در سنه
هزار و پانصد و شصت و هشت مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و شش هجری در دور دنیا سفر میکرد مستر جیمس کوک پاسفیک در لغت معنی
بمعنی حلیم و سلیم و آرام است چون اغلب اوقات این دریا آرام است و انقلابی ندارد از انجهة او را پاسفیک نام نهاد انتهی
و چنین معلوم شده است که سفاین در وقت حرکت خودشان از اکاپولکو در نیو اسپین تا بجزایر فیلیپین هیچ احتیاج ندارند
که شراعهای خود را تبدیل و تغییر دهند و همچنین گفته شده است که هیچ کشتی در سفر خود درین دریا گم نشده و آسیبی نرسیده است و همین
حالت است آن قسمت دریای اتلنتیک که وقت سفر کردن از گینی گودهوپ تا برزیل که از میانه دریای اتلنتیک
عبور میکنند انقلاب دریا کمتر است و اغلب اوقات آرام و سکون دارد و آن قسمتهای محیط که از خشکی زیاد مسافت دارند
همچنین در آنها کمتر طوفان اتفاق می افتد و بادهای قاصف و عاصف کمتر اهتزاز دارد و باین محیط اتصال دارند دریای
کمتشکتکا که در سواحل مشرقی سیبیریه و تاتارستان است و دریا یا خلیج کاری یا جپان که فیمابین نیفن شلا کاری
و جزایر جپان است و یلوسی یعنی بحر الاصفر که در مشرقی سکن در چین است و خلیج تان کوین که در جنوب چین است
و خلیج کلیفارنیه که فیمابین کلیفارنیه و امریکاست و بی پنمه که در جنوب استمس پنمه است و جدیداً کشف شده است
این لند سی یعنی دریای در خشکی که در ساحل مغربی امریکای شمالی است و وسعت زیادی دارد و از انهار عظیمه که
باین محیط انصباب دارد کمی دانسته شده است اندین اوشن یعنی محیط هندوستان گسترده شده است فیمابین سواحل
مشرقی افریقا و جزایر شرقی هندوستان و نیو هالند وغیره و پهنای این محیط تخمینا چهار هزار میل است و امتداد این
دریا از سواحل جنوبی آسیا تخمینا تا سی و پنج درجه بطرف جنوب خط استوا است و دیگر قسمتهای این محیط یکی ردسی
یعنی بحر الاحمر که فیمابین افریقا و عربستان است و خلیج پرشینه و خلیج ارموز است که فیمابین ایران و عربستان است
و بی بنگال و خلیج صیام است که در ساحل هندوستان است و دیگری عربین سی یعنی دریای عربستان است که فیمابین

هندوستان و عربستان است و چینل موزمبیک است که فیمابین افریقا و مادگسکر است و در مشرق این محیط فیمابین
سوماترا و ملینه بوغازهای ملکا و در میان سوماترا و جاوا بوغاز سوند اتفاق افتاده است انترکتیک یا سوذرن
اوشن یعنی محیط منجمد جنوبی شامل است بزرگترین قسمتی در صفحه کره که از مابین سی و پنج درجه جنوب خط استوا تا قطب
جنوبیست و این دریا کثیر الطوفان و کثیر الانقلاب و کثیر الریاح است و مثل دریای شمالی محتوی بر جزایر و جبال یخ
که بسبب آن کوههای یخ عبور درین دریا مشکل است و از انجهة چندان اطلاعی ازاو ندارند و سرمای این دریا شدیدتر
و سخت تر از دریای شمالی است و چنین استنباط کرده اند که جهة شدت سرما در طرف جنوب ناشی از کثرت آب است که غلبه
و کثرت آب سردتر خواهد شد تا مجاورت او با خشکی و این کثیر البلایا و المحن کپتین کوک سفر کرد درین دریا از میان چهل درجه
عرض جنوبی تا هفتاد و یک درجه عرض جنوب بطوریکه هیچ احتمال نمیرود که قطعه ازین دریا از نظر او محو شده باشد یا جائی را
ترک کرده باشد مگر در حوالی قطب [illegible] ارکتیک اوشن عبارت از بحر محیط منجمد شمالی است و او را فروزن
اوشن نیز گویند یعنی محیط منجمد و در کتب قدیمه احاطه محیط را بارض و انجماد او را در قطبین همه حکما محقق داشته اند
و در مراصد بحر محیط منجمد شمالی را بحر تولیه مینگارد کما قال بحر تولیه من البحار العظام قال الکندی فی طرف العمارة من ناحیة
الشمال بحر عظیم تحت قطب الشمال و بقربها مدینة یقال لها تولیه لیس بعدها عمارة و اهلها اشقی خلق الله و لم یقرب منها سفینة
و ازینقرار بحر الابیض را که شعبه از دریای منجمد شمالیست میتوان بحر ورنک گفت چنانچه صاحب تقویم البلدان ذکر
میکند و قال بحر ورنک لم اجد لهذا البحر ذکرا الا فی مصنفات ابی ریحان البیرونی و فی التذکرة للنصیر فانه حیثما ذکره
البیرونی قال بحر ورنک یخرج من البحر المحیط الشمالی الی جهة الجنوب و ورنک امة علی ساحله و از بحر پاسفیک نیز اسمی در کتب
قدیمه مسطور نیست چنانچه اوقیانوس را البحر الغربی میدانستند بحر محیط شرقی را که در مشرق چین است بحر الشرقی منجانب
و بحر الصین مینامیدند و پاسفیک را نیز در اطلس ها شمالی و جنوبی تمیز میدهند آنچه که در شمال خط استوا است پاسفیک
شمالی و آنچه در جنوب خط استوا است پاسفیک جنوبی مینگارند
نیو اسپین کنایه از مملکت میکسیکو است و اکاپولکو بندر معتبریست که در ساحل غربی میکسیکو واقع شده و کلی فارنیه را
کاهی کالی فورنیه نیز خوانند بحر الهند در همه کتب مسالک و ممالک و جغرافیای قدیم ضبط است و در تقویم البلدان او را بحر
الاخضر مینامد و قال بحر الاخضر و هو بحر الهند اما شرقیه فبحر الصین و شمالیه بلاد الهند و غربیه بلاد الیمن و اما جنوبیه فغیر
معلوم لنا فانه بحر ممتد فی الجنوب حتی یتجاوز خط الاستوا و فیه جزیرة سراندیب و قالوا فی بحر الهند و الصین الف و سبعماه
جزیرة عامرة غیر الخراب و قد ذکر فی کتاب رسم الربع المعمور و هو کتاب منسوب الی بطلمیوس انتهی و قطعه مشرقی بحر الهند را
که در او جزایر مجموعه پراکنده شده اند بحر شرقی نیز گویند و از مصنف خیلی عجب است که در بعضی جا بحیره های کوچک را
ذکر میسازد و تفصیل درازا و پهنای هر بحر را بیان میکند ولی از بحر الاحمر و بحر العجم بجز همین مختصری که اینجا ذکری از انها
نمیکند لهذا اما باخصیصا معلوم میداریم ردسی که او را بحر الاحمر و بحر القلزم و بحر السویس و بحر الجده و بحر النوبه نیز خوانند
و قلزم بلده ایست در ساحل شمالی این دریا که باسم او موسوم شده چنانچه صاحب قاموس فرماید قلزم کقنفذ بلد
بین مصر و مکة قرب جبل الطور و الیه یضاف بحر القلزم لانه علی طرفه و صاحب مراصد میگوید بحر القلزم شعبة من بحر
الهند اوله من بلاد البربر و السودان و الحبش من جهة الجنوب و من جهة الشمال عدن و بلاد العرب حتی ینقطع اخره عند القلزم
و هی مدینة صغیرة علی ارض مصر و صاحب تقویم البلدان تفصیل ذکر میسازد و ترجمه مختصرش آنست که قلزم بلده صغیره ایست

که در ساحل شمالی این دریا واقع است و این دریا از سواحل حبشه امتداد دارد تا بکوه مندب میرسد که او در طرف جنوب نهایت
بحر قلزم است و مقابل او بر عدن است و دریا در اینجا بکمال تنگی را دارد و این مضیق را از اینجهت باب المندب گویند انتهی
و بحر السویس از اینجهت گویند که در منتهی الیها این دریا در طرف شمال بلده سویس که او را سوئز نیز گویند واقع شده است
و این دریا در طرف شمال دو شعبه میشود شعبه که امتداد او بجانب شمال و اندکی مایل بمشرق است که منتهی الیه او خلیج عقبه
که طول این شعبه تخمینا صد میل و بزرگترین پهنای او بیست میل است و شعبه که بطرف شمال مغرب ممتد است که منتهی الیه او بندر
سویس است که او را خلیج سویس نامند و گاهی باسم جزو همه دریا را بحر السویس میگویند و این شعبه از ان یکی درازتر است
که او تقریبا یکصد و هشتاد میل و بزرگترین پهنای او سی و چهار میل است و در میان این دو شعبه حوریب و جبل سینا که در کتب
مقدسه مسطور است و شکل این دو شعبه بزیادتی شباهت بفرجه میان سبابه و ابهام دست چپ دارد که خلیج عقبه
بجای ابهام و خلیج سویس بجای سبابه و فرجه میان انها که در عربی فتر نامند بیابان تحوز و الیلم و کوه حوریب و جبل
سینا و رفیدم است و طول این دریا از شمال بجنوب تخمینا یکهزار و سیصد میل است و ما بین افریقا و عربستان واقع
شده است و بزرگترین پهنای او دویست میل است و این دریا در شمال با بحر مدیترنین باسم ایستمس سویس معروف است و پهنای
این ایستمس بقدر شصت میل است و در جنوب با محیط هندوستان با بوغاز باب المندب اتصال دارد و امتداد این دریا از دوازده
درجه عرض شمالی تا سی درجه عرض شمالی است و درین دریا چندین جزیره است که معروف انها تکوز و جفتین است و چندین جزیره
دیگر در مدخل سویس است و بزرگترانها جزیره بشند و ان است که در نزدیکی ساحل افریقاست و دیگری جزیره دهلک است
که در تقویم البلدان جزیره دهلک را بیان مینماید که قریب بساحل حبشه محاذی مسوه واقع شده است و بنادر معروف این دریا
جده و جار و ینبع است که در ساحل شرقی این دریا اتفاق افتاده است و بندر عقبه را قدما ایله مینامیدند صاحب
مراصد گوید ایله بالفتح مدینة علی ساحل بحر القلزم مما یلی الشام قیل هی اخر الحجاز و اول الشام و هی مدینة الیهود الذین
اعتدوا فی السبت و الیها یحتاج حجاج مصر و بلده سویس را بازا معجمه اهل اروپا ملفوظ میکنند و صحیح ان با سین است و صاحب
مراصد میگوید سویس بلید علی ساحل بحر القلزم من نواحی مصر و هو مینا اهل مصر الی مکة و المدینة و بینه و بین الفسطاط مسیرة
ایام فی بریة معطشة یحمل من مصر الیه الغلال علی الظهر ثم یطرح فی المراکب و یتوجه بها الی الحرمین انتهی
پرشین گلف یعنی خلیج العجم که او را بحر العجم و بحر العمان و بحر فارس نیز گویند و این دریا مستغنی از توصیف است
و امتداد او بشمال مغرب و مغربست و او عربستان را از ایران جدا میسازد و طول او تقریبا ششصد میل و بزرگترین
پهنای او دویست و پنجاه میل است و پهنای مدخل گیپ مسلدون که او را امین دوم نیز گویند زیاده از پنجاه و پنج
میل نیست و این گیپ در مقابل بندر عباسی است و درین دریا چندین جزیره است و جزایر معروف او یکی جزیره
هرموز است که ارموز نیز گویند که در مقابل بندر عباسی است و جزیره قشم است و چون طولانی واقع شده است
از اینجهت بجزیره دراز شهرت دارد و طول او تقریبا شصت میل و پهنای او دوازده میل است در طول پنجاه و شش درجه مشرقی
و در عرض بیست و شش درجه و پنجاه دقیقه شمالی اتفاق افتاده است و این جزیره قریب بندر لنگه است که در سواحل لار است
و طوایف عرب درین جزیره سکنی دارند و دیگری جزیره بحرین است که در نزدیکی ساحل عربستان است و مسافت او
تا ساحل عربستان تقریبا پانزده میل میشود و تا بندر بوشهر تقریبا نود میل است و در جانب کمال مغرب بوشهر است و مروارید
انجا بکمال شهرت دارد و در جزیره محرق نیز که قریب بجزیره بحرین است مروارید غواصی میکنند و آل عتوب در جزیره بحرین

سکنی دارند و این جزیره محتوی بر چندین قریه است و از او بزرگتر جزیره در بحر العجم نیست و دیگری جزیره خارک است
که جزیره کوچکی است و در شمال مغرب بوشهر واقع شده و تخمینا ده میل دوره اوست و آل ذموخ که طایفه
از اعراب است در انجا سکنی دارند و قبر محمد بن الحنفیه شهرت دارد که در ان جزیره است و الکنون در سفح کوهی
گنبدی و مقبرهٔ باسم او معروف است و در سواحل جزیره خارک مروارید نیز یافت میشود و دیگری جزیره
خارکو است که قریب بجزیره خارک است و جزیره کیش است که بجزیره قیس شهرت دارد و قریب بندر چارک
و تاونه است که از بنادر لارستان است و جزایر دیگر ام مثلا جزیرة الغنم و جزیره قلم و بوشعیب و شطارة و ابوموسی
و توقیع و فرور و هندرابی و هنجام و ابیض و ام القرم و ام النخلة و ام الحطب و ابوعلی و ابوسفعه و دتام و دلمه و حالول
و عوبی و فارس و قرنین و قرین و قران و چند جزیره دیگر است که بجهة کوچکی باسامی انها نپرداخت و بنادر
معروف این دریا از خاک ایران بندر عباسی و لنگه و چارک و تاونه و محمدی و نخیلو و عسلویه و طاهری و کنگان
و حلیله و بوشهر و ریگ و دیلم است و از خاک عربستان ابوظبیه و قطیف و زبره است که بعضی زبیر گویند و دیگری
السید و چند بندر کوچک غیر مشهور است و عمق این دریا را زیاده تر از یکصد یرد نیافته اند و قطیف بزرگترین بنادر
ساحل غربیست بلکه الکنون بزرگترین ولایت احسا است و ولایت احسا باسم بلده انجا که احسا است مشهور است
و این ولایت را بجهة مجاورت و نزدیکی جزیره بحرین قدما بحرین نیز میخواندند چنانچه صاحب مراصد میگوید الاحسا
بالفتح و المد جمع حسی بکسر الحاء و سکون السین و هو الماء تنشفه الارض من الرمل فاذا صار الی صلابة امسکته فیحفر العرب
عنه الرمل فتستخرجه فهی کثیرة بالبادیة و هی علم علی مدینة بالبحرین اول من عمرها و حصنها و جعلها قصبة هجر ابوطاهر
القرمطی انتهی و همچنین میگوید البحرین باسم جامع لبلاد علی ساحل البحرین بین البصرة و عمان من جزیرة العرب و عمان
اخرها و مدینتها هجر و صاحب تقویم البلدان میگوید هجر اسم یشتمل علی جمیع البحرین کالشام و العراق و لیس هو مدینة
بعینها و از کتابهای دیگر نیز چنین معلوم میشود که هجر اسم مملکت بحرین است و قصبه او احساست و بیان این
مطلب اگرچه درین مقام مناسب نبود ولی الکلام یجر الکلام و لا یخلو من فایدة بحر عربستان در حقیقت همان محیط
هندوستان است ولی در اطلس او را تمیز و تشخیص میدهند چنانچه از عرض شانزده شمالی تا عرض بیست و دو شمالی
و از ساحل جنوبی و جنوب شرقی جزیرة العرب تا ساحل مغربی هندوستان او را بحر العرب نامند که تقریبا از طول پنجاه درجه شرقی
تا طول هشتاد و دو درجه شرقی است که حد جنوبی او محیط هندوستان و شمالی خلیج ارموز است و خلیج ارموز آن قطعه از دریا
که حد شمالی او سواحل بلوچستان و شمیل و میناب است و حد جنوبی او بحر العربست که او را گاهی مخصوصا بحر عمان نامند و عمان بتخفیف
میم است چنانچه یاقوت میگوید عمان بضم اوله و تخفیف ثانیه و اخره نون اسم کورة عربیة علی ساحل البحر الیمن فی شرقی
هجر تشتمل علی بلدان یضرب بحرها المثل و اهلها خوارج اباضیة و عمان بالفتح و التشدید بلد فی طرف الشام و کان
البلقا و حکی الخطابی فیه تخفیف المیم ایضا و قیل انها مدینة دقیانوس یقرب بها الکهف و الرقیم و حق این است که اطلاق بحر
عمان بخلیج العجم محض خطا و لحن است و از بعضی اطلسها چنین معلوم میشود که از خلیج ارموز مقصود همان مضیق بندر عباسی
و حوالی شرقی مسقط است و میان این خلیج و بحر العرب را بحر عمان مینامند ولی در اکثر ثقات با تفصیل این جزئیات
نپرداخته اند بلکه همهٔ این دریا را باسم محیط هندوستان نام میبرند بوغازهای ملگاو سوندا وغیره انشاء الله بعد از این در
مقام خود معلوم خواهد گشت کپتین کوک از بحر پیمایان کامل داناهای انگلیس است و رحمتی که او در سفرهای دریایی خود

کشیده و بخطرها و طوفانهای شدید گرفتار شد چنانکه از بحر نوردان اروپا نکشیده است و آخر الامر نیز در یکی از جزایر پاسفیک
آدمهای وحشی صفت او را پاره پاره کردند چنانچه ذکر او خواهد آمد و این کپتین نامدار در جنیواری سال هزار و
هفتصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق ذی قعده الحرام سنه یکهزار و صد و هشتاد و شش هجری بسیاحت دریای
جنوبی روان شد و تا بعرض شصت و هفت درجه جنوبی خط استوا و چهل درجه طول مشرقی گرینیج حرکت
کرد و درین سفر چندین جزایر از یخ و چندین کوههای بزرگ از یخ ملاحظه کرد و باز در جنیواری سال
هزار و هفتصد و هفتاد و چهار مسیحی مطابق ذیقعدة الحرام سنه یکهزار و صد و هشتاد و هفت هجری
بار سفر دریا را بست و درین سفر تا عرض هفتاد و یک درجه و ده دقیقه جنوبی استوا و صد درجه طول
مغربی گرینیج سیاحت نمود و باز چندین زمینهای مسطح و وسیع از یخ و چندین کوههای یخ پیدا کرد و کپتین
ویدل که یکی از بحر نوردان معروف است در بیستم فبروری که اول خوست سال هزار و هشتصد و بیست
و سه مسیحی مطابق نوزدهم جمادی الآخره سنه هزار و دویست و سی و نه هجری تا بعرض هفتاد و چهار درجه و یازده
دقیقه جنوبی خط استوا و طول سی درجه مغربی گرینیج سیاحت کرد و هوای آنجا را بسیار صاف و خوش دید
و مرغ بسیاری در هوا مشاهده کرد و در سنه هزار و هشتصد و چهل و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت
هجری در عهد سلطنت کوین ویکطوریه زمینی فیمابین عرض هفتاد و یک درجه الی هفتاد و هشت درجه عرض جنوبی
و از طول یکصد و شصت و چهار درجه تا یکصد و هفتاد درجه طول مشرق که اندکی کم و زیاد درین طول هست
بحر پیمایان دولت انگلیس جسته اند و آن زمین را اسنوث ویکطوریه نامیده اند و در آنجا کوه آتش فشانی یافته اند
مسمی به اریبوس که ارتفاع آن کوه دوازده هزار و چهارصد فوت است و در نقشه کوچکی که اسکول اطلس مینامند
یعنی اطلس مکتب خانه ارتفاع آن کوه را هجده هزار فوت نوشته است العلم عند الله

سنه ۱۱۸۶ — سنه ۱۱۸۷ — سنه ۱۲۳۹ — سنه ۱۲۶۰

باب بیست و ششم در بیان یوروپ یعنی اروپا

اروپا هر چند از اقسام دیگر که در کره ارض فرض کرده اند کوچکتر است ولیکن بحسب تجارت و آبادی و اهلیت و انتظام
سلطنت و حکومت از سایر اقسام بزرگتر است و مردمان این کشور با شعور و زیرک و در صنایع کامل و ماهر اند اگرچه بجهة
سردی هوا اکثر محصولات در انجا بخوبی بعمل نمی آید ولی با پرورش دادن و تربیت کردن و از سایر ولایات حمل و نقل
نمودن همه چیز بکثرت دران کشور میسر است و کیش اکثر اهل اروپا عیسویت و از سایر ملل مختلفه نیز دارند و در اروپا
معادن طلا و نقره و سنگهای گران بها بهیچوجه وجود ندارد و میوه و غله و شراب آنجا نیکو میشود و اروپا از جهة
داشتن حیوانات با فایده گرانبها که از آن ولایت بسایر بلدان میبرند امتیاز از سایر اقسام دارد و حیوانات وحشی مثل
فیل و کرکدن وغیره و مارهای قوی جثه و حشرات الارض زهردار در ان کشور کم است بلکه بعضی از انها نایاب است
اروپا واقع است در مابین سی و شش درجه شمالی تا هفتاد و دو درجه عرض شمالی دارد و ده درجه مغربی گرینیج تا شصت
پنج درجه بجانب مشرق از نصف النهار گرینیج که مبدا طول است و درازی اروپا از کیپ انسترینث وینسنت
یعنی دماغه بوغاز وین سنت که در پورتگال است تا سرحد مزبوم شهر روسی تکمینا سه هزار و صد میل است و پهنای
اروپا از نارث کیپ یعنی دماغه شمال که در ولایت لپلند است تا کیپ ماتاپن یعنی دماغه ماتاپن که در موریه
در مملکت یونان است دو هزار و سیصد و نود میل است و اروپا از سه طرف با دریا محدود است در شمال با دریای ارکتیک

و در مغرب با دریای آتلنتیک و در جنوب با دریای مدیترینین نیز بافته است از آسیا با خط مفروض قیاسی
از جزیره کندیه تا میانه ارچیپلگو و از انجا به دردنلس و بحر مرمره و از انجا بوغاز قسطنطنیه و سیر اس بحر
الاسود و دریای ازوف تا دهنه رود خانه دان و از بالای این رودخانه کشیده میشود بمقدار معلومی و
بعد از ان عبور میکند یک تنگ استمس را تا رود والکا که این رودخانه نیز کشیده میشود چندین میلها
و پس از ان خط سرحد کشیده می شود بسلسله بزرگی از جبال یورال که انجبال بجانب شمال امتداد دارد و خط سرحد
از قلل ان جبال تا بپایان ان جبال معین میگردد و از منتهاالیه ان جبال تا بخلیج اوبی است که آن خلیج
بمحیط ارکتیک متصل است و تفصیل کوههای بزرگ و انهار عظیمه و دریاچه ها و کیفیت خاک و هوا و سکنه
ولایات یوروپ و کیش و ملت و حکومت هر یک از ولایات و بلدان و قصبات پس ازین ذکر خواهد شد و اروپا
درین زمان بسه امپیر و چهار ده کینگ دوم و چندین مملکت دیگر تقسیم شده است و آن سه امپیر یکی دولت
روسیه و یکی آستریه و دیگری ترکی است و کینگ دومهای مشهور گریت بریتین فرانس اسپین پورتگال
پروشیه هالند بلجیوم دنمرک و سویدن است و انهاییکه در مرتبه از انها کمترند گریس نیپلس هنور ورتمبرگ
بواریه سکسانی و سردینیه است و چندین مملکت دیگر هست که اسم سلطنترا دارند ولی در قسمت دولت دیگر
و در تحت اختیار ان دولت واقع شده اند چنانچه سلطنت بهمیه و هانگری جزو سلطنت آستریه است و سلطنت
اسکاتلند و آیرلند جزو انگلند است و دو جمهوریه دیگر نیز در یوروپ هست که یکی سویت زرلند و دیگری آیونین
آیلنس یعنی جزایر یونانیست اما جزایر یونان در تحت حمایت دولت انگلیس است و مملکت جرمنی نیز چندین ولایت
دارد که مطلق العنان و آزاد و علی الظاهر حکم پادشاه آستریه را اعتراف دارند و ان پادشاه با انها عهد و پیمان
دارد و قسمتی از ممالک ایطالیا در تحت اختیار پاپ است که ان ولایت را ممالک پاپی دوم میگویند و یک قسمت بزرگی
از اروپا هوای معتدلی دارد و قسمت جنوبی ان کشور که اسپانیا و ایطالیا و یونانست بسیار گرم میشود و قسمتهای بحری که
نزدیک محیط ارکتیک است آب بغایت سرد است چنانچه سردی هوا مانع روئیدن نباتات و بعمل آمدن حبوبات است و از
دریای بالتیک تا دریای مدیترینین انعام و مواشی و غله و میوه و شراب و سایر مایحتاج بر حسب قاعده بعمل می آید
تنبیه در تسمیه اروپا اقوال مختلفه ذکر کرده اند بعضی گویند ماخوذ از اروپا نیز است که نام دختر جمیله پادشاهی بود که
بواسطه لطافت هوا و طراوت اشجار و حسن عمارات ان ممالک باسم او موسوم شده است یا ماخوذ از لفظ اروب اسعر که
بمعنی کثرت خلق است که بواسطه کثرت جمعیت با آن اسم موسوم شده چنانچه در اسامی قدیمه اروپ نوشته اند و فرنگیان
الکنون یوروپ خوانند و یاقوت در مراصد بیان میکند اورفی بالفتح ثم السکون و فتح الراء والفاء مشدده مکسورة
و هو احد اقسام الارض الثلثة التی قسمها الیونانیون او تواحیها لوبیه و ما مال عنها نحو الشمال فهو اورفی و یحدها من
الغرب و الشمال البحر اوقیانوس و من الجنوب بحر الروم و من الشرق النهر الذی یخرج من بحیرة ماوطیس الی بنطس و خلیجه
الذی یمر علی قسطنطنیه و ینصب الی بحر الروم فیکون هذه القطیعه کالجزیره قیل تفسیر اسمها الازدحام اهلها و القطعه
الثالثة آسیا و اوری فی مغرب اروپاست

باب بیست و هفتم در بیان سلطنت سویدن

سلطنت و حکمرانی سویدن مشتملست بر مملکت سویدن خصوصا و بر مملکت ناروی و لپلند عموما و این ولایت در شمالی اروپا باتفاق پادشاه

وجمعیت سویدن را سه ملیان و نارُوِی و لپلند را یک ملیان حساب کرده اند ولی درین ازمنهٔ جدید که بتحقیق معلوم داشته اند
جمعیت هر سه مملکت را چهار ملیان و یکصد و پنجاه هزار دانسته اند و مملکت سویدن در شمال با ولایت لپلند و در مشرق با خلیج
بوثنیه و در جنوب با دریای بالتیک و در مغرب با ولایت نارُوِی محدود است و این مملکت غالباً سرد و سیر و کوهستان
و سنگلاخ و بی ثمر است[2] دریاچه ها و غدیرها و رودخانه ها مدت چهار ماه پنج ماه در عرض سال یخ بسته است چنانچه در ان مدت
دریای بالتیک نیز چهار پنج ماه یخ می بندد و مملکت سویدن اگر در وسعت با سایر ممالک اروپا قیاس شود مملکت ثانی آن
کشورات ولی بحسب جمعیت و تجارت و قدرت مملکت سیزدهم اروپا حساب کرده اند و این مملکت قدیماً یکقسمتی از اسکندی ناویه
حساب میشد و سلطنت سویدن از یکطرف ولایت پومرانیه متصرفی خود را بدولت پروسیه واگذاشت و از یکطرف ولایت
فنلند را بدولت روسیه واگذار کرده و در عوض این دو ولایت مملکت نارُوِی را بتصرف در آورد و الآن این مملکت را یک سلسلهٔ
جدیدی در تحت حکم دارد که این سلسلهٔ جدید بجود و عدل و انصاف خود در اروپا امتیازی یافته است و پادشاه سویدن و ناروی
درینوقت چارلس جان مرشل برندوت است و این مرشل برندوت از اهل فرانسه و یکی از مرشلهای بناپارت بود و ولادت او
در بیست و ششم جنیواری سال هزار و هفتصد و شصت و چهار مسیحی مطابق اوایل شعبان سال هزار و صد و هفتاد و هشت هجری اتفاق
افتاده و بتاج شاهزادگی مملکت سویدن در بیست و یکم اگست سال هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق پنجم رجب سال هزار و
دویست و بیست و پنج هجری سرافراز شد و در سنه هزار و هشتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و چهار هجری در مرض
فوت چارلس سیزدهم جانشین تخت آن مملکت گردید و شاهزاده خانم مسماة به یوثرنی برندین دکلری را بعقد ازدواج خود
در آورد و مملکت سویدن قبل ازین بچهار ولایت شامل بود اول سویدن براپر یعنی سویدن خاص دوم گاث لند
سیم نارلند چهارم لپلند ولی درین زمان به بیست و پنج ولایت تقسیم گشته و آن بیست و پنج ولایت بهشتاد و دو شهر
قصبهٔ خورد و بزرگ محتوی است و مساحت صفحهٔ آن ولایت یکصد و شصت و یکهزار و سیصد و نود و هشت میل مربع انگلیسی است و یک میل
سویدن برابر با یازده هزار و هفتصد یارد انگلیسی است مترجم گوید میل سویدن از همه امیال قدیمه و جدیده درازتر است
و از قرار گفته مصنف یکمیل سویدن مساوی با شش میل و یکهزار و چهل یارد انگلیسی میباشد انتهی و مملکت سویدن در نمایش ظاهر محصولات
و هوا مشابهت تام به نارُوِی دارد و غالباً آن سرزمین برای غله و زراعت ناقابل است ولی جوبهای تنومند و تیرهای ضخیم عظیم
و فلزات گوناگون خصوصاً آهن و مس در آن مملکت فراوان است و در جانب شمال این مملکت زمستان بحد و نهایت سرد میگذرد
و بسیار طول میکشد و پس از زمستان بدون اینکه فصل بهار واسطه در میان باشد تابستان میرسد و در فصل تابستان که مدت
سه ماه است نباتات بسرعت میرویند و تخمهائی که کاشته شده است میرسند و میدروند و درین فصل شبها بدشواری تمیز
یافته میشود با وجود سرمای سخت هوای سویدن و نارُوِی سازگار است و دلیل برین نتایج همه حیوانات آنجاست که بقوت و جثه از دیگر
عموماً امتیاز دارند و مردمان آنجا نیز غالباً تنومند و زورمند و صحیح المزاج و زنانشان بشوخی و طنازی و چهره های گلرنگ
مشهور آفاق اند و مملکت سویدن از ناروی بسلسلهٔ جبال عالیهٔ شامخه مفروز است که آن جبال را دوافرافلد و بعضی دافرین مینامند
و رودخانه بزرگ سویدن یکی تارنی و دیگری فنل است و دریاچه بزرگ آنجا ونرن و دیگری وترن است و دریاچه
ونرن یکصد میل طول و پنجاه میل عرض دارد و دریاچه وترن تقریباً همان درازی است ولی در عرض کمتر از آنست و بیست و چهار رودخانه
بدریاچه وترن میریزد ولی ازین دریاچه بقدر یکی از رودخانه ها بیرون میرود و چند جزیره دیگر نیز در آن مملکت است که همگی
اینها مملو از ماهیست و در اطراف این دریاچه ها جنگلهاست که بسیار بر حسن و زینت آنولایت می افزایند پایتخت مملکت سویدن

استاکهلم است و جمعیت آنجا تخمیناً نود هزار نفر میشود و این شهر بندر خوبی دارد که داخل شدن بآنجا صعوبت دارد و این شهر بالای هفت
جزیرهٔ کوچک بنا شده است که آن جزایر با جسرها بیکدیگر اتصال دارند و بسیار مستحکم و مطبوع واقع شده اند و شهر دوم
این مملکت گاث برگ است که جمعیت آنجا تخمیناً سی هزار میشود مترجم گوید که او را گاتن برگ نیز گویند و شهر دیگر
آپسل است که برای مدرسهٔ عالی که در آن شهر است مشهور شده است و شهر دیگر کارلس کرونا است که این
شهر مجمع جهازهاست و در بندرش او صد جهاز جنگی بزرگ میتوانند بارامی لنگر بیندازند و از طول ایام زمستان و از
ناچاری برای اهل سویدن و نارُوِی و لپلند عادت شده است که احمال و اثقال و مایحتاج خود را از بالای یخ و برف از جاهای
بعید بیاورند و چنان عادت کرده اند که بسهولت و آسانی جمیع ضروریات خودشان را از بالای یخ از مسافت سیصد
میل و چهار صد میل راه می آورند و مادام فصل زمستان هوا تیره و تار است و همه جانوران و حیوانات بجز انسان و حیوانات
اهلی که در خانه ها حفظ می کنند چنان مینماید که از بی حسی و بی قوتی هیچ جان در بدن ندارند و علی الاتصال در اغماء و خواب اند
ع چکنند نامیه عنبرسین و طبیعت عنبرنسب * ولی قریب تابستان از تاثیر آفتاب و هوا تبدیلی در حالت اینها اتفاق می افتد
که کل ما یدب فی الارض و ما ینبت من الارض یکبار بحرکت و نما در می آیند و طیوریکه از سرمای زمستان طاقت پرواز نداشتند
در آن فصل از همه جانب بانشاط رو می آورند و کشتزارها و جنگلها و نی زارها و باطلاقها از آن طیور خوش خط و خال مملو و مالامال است
و همه ولایت از نغمات و الحان آنها پر از نغمه و آواز منوچهری فرماید بوستان گوئی بهشت همچون بت فرخار شده است * نام عکاس
چون شمن و گل بیجکان چون شمنا * کبک ناقوس زن و شارک سنطور زنست * فاخته نای زن و بط شده طنبور زنا *
پرده راست زند نارو بر شاخ چنار * پرده باده زند قمری بر نارونا * از فروغ گل اگر اهرمن آید بر تو * از پری باز ندانی
دوزخ اهرمنا * و همه مردمان آنولایت در آن فصل پی کسب و شغل خود میروند و مایحتاج زمستان را در آن فصل
حاضر و آماده میکنند و درین فصل شبها نیز مثل روز صاف و روشن است و مملکت فنلند تا سنه هزار و هشتصد
و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری جزو ولایت سویدن بود و از آن پس تا اکنون در تصرف دولت
روسیه است و حکمرانی و اختیار مملکت سویدن با پادشاه است که پادشاه آنجا را باسم پادشاه سویدن و نارُوِی
میخوانند و ملت شان پروتستنت لوتر است که متابعت خلیفه بزرگ که در آپسل می نشیند با سیزده کشیش
دیگر مینمایند و تجارت سویدن معتبر است اشیائیکه از آن ولایت بسایر ممالک[3] بآنجا نقل میشود غله
و برنج و تنباکو و شکر و قهوه و اقسام شراب و ابریشم است و اهل سویدن عموماً بلند قامت و تنومند و صادق و صاحب
هنر و دلیر و فرمان بردارند و ادانی آنجا اغلب زنانشانرا بکارهای سخت وامیدارند مثل شیار کردن زمین و خرمن
باد دادن و از آب بازورق حمل و نقل امتعه نمودن و بار بدوش کشیدن و اعالی آنولایت از نسل گاتهک
هستند و در جوانمردی و رشادت و صداقت و غریب نوازی بی نظیرند و ازین مرحله تفاخر در میان خلایق
شمالی دارند و کسبه و رعایای آنجا اکثر اوقات بکار فلاحت و کندن معادن اشتغال دارند و کارخانه هائیکه
با چرخ کار می کنند در آنولایت نیست لهذا اکثر کسبه آنجا صنایع گوناگون را با هنر دست آشکار میسازند و در اعمال
یدی انواع سلیقه و هنر را بکار میبرند و هیچ ملتی از اروپا چه در زمانهای سابق و چه درین عصر از برای جنگ
و مجادله مایلتر و راغبتر از اهل سویدن نبوده اند که مثل آنها در تحت اطاعت پادشاه خود ثابت قدم باشند شعر
قوم اذا الشر ابدی ناجذیه لهم * طاروا الیه زرافات و وحدانا * لا یسئلون اخاهم حین یندبهم * فی النائبات علی ما قال برهانا

وازعجایب ذاتی از قبیل آبشارها و جنگلها و دریاچه‌ها و مغارها در این ولایت بیشمار است از آنجمله آبشار رودخانه دهل است که از توصیف و تعریف بیرون است و غرش آواز او از پر آوازترین رعد زیاده‌تر است و در حقیقت او یکی از غرایب و عجایب است که در عالم آشکار است و مملکت سوید با این وسعت بسیار کم جمعیت و کم سکنه است و اکثر مکانهای او هنوز بایر و غیر دایر است و زبان اهل سوید از تیوتانیک ماخوذ شده و بزبان اهل دنمرک شباهت زیاد دارد و اهل سوید شوق وافری بآموختن علوم و صنایع دارند عموما و بآموختن میوزیک یعنی موسیقی خصوصا و درین کار چنان اصرار دارند خاصه زنهای این ولایت که هیچ‌وقت نواختن آلات موسیقی و تعلیم او شغل خاصی در این ولایت شده است که هر کدام را تعلیم نکرده از علوم هیچ یاد نگرفته است و حکیم مشهور لینیوس که باعث ترقی چندین شعبه از علوم است خاصه علم نباتات از اهل سوید است و در این ولایت متولد شده و ایضا حکیم مشهور پوفندارف که مدبر امور و تاریخ نویس مشهور است در سوید مسکن داشت و در استاکهلم آفتاب در نیمه تابستان هیجده ساعت و نیم بالای افق است و چندین هفته نیز بهمین حالت است و در زمستان نیز روزها کوتاه میشود که آفتاب بالای افق پنج ساعت و نیم مکث دارد و چندین هفته نیز بهمین منوال است و اطراف دایره قطبی که بالذات دائما در اغما و بیهوشی ابدیست باز از جنگ فرنگیهای دلیر رهائی نمییابد که هرساله بجستجوی ماهیهای قوی جثه که آنرا بانگلیسی هویل گویند میروند که از بزرگی آنها و قوت فوق العاده (?) آنها و گردابهای عمیق آن بحر و کوههای بزرگ یخ آن دریا خلاصی نمیتوان یافت و در هر یک خطرهای عظیم متصور است و بجهة این کارهای دشوار است که انسان خود را براستی پادشاه همه مخلوقات میشمارد و هر سال شاه ماهی بیشمار از دریای قطبی از سواحل ناروی و اسکاتلند و انگلند بهمه دریای شمال می‌آیند و اهل سوید از آن ماهیها زیاده‌تر از سه هزار زورق که مالامال میشود شکار می‌کنند مترجم گوید اسکندی نویه اسم قدیم مملکت سوید و ناروی است چنانچه در اسامی قدیمه معلوم خواهد شد و نارولند یعنی زمین شمالی چه نار بمعنی شمال و لند بمعنی خشکی است و سوید را در فرانسه

باب بیست و هشتم در بیان مملکت ناروی که جزو سلطنت سوید است

ناروی مملکت بزرگ و وسیعی است و کوهستان بیشمار و سنگلاخ بسیار دارد و غله در این ولایت بسیار کم بعمل می‌آید و تیرهای کلفت و بزرگ بجهة الوار و دکل کشتی در آنجا یافت میشود علی الخصوص از درخت کاج و چندین معدن آهن و مس دارد و میوه خاص این ولایت گیلاس است و جنگلهای انبوه با شکوه و مغاره‌های با وحشت و دهشت که در میان جبال پدیدار است تماشا و جلوه این ولایت می‌افزاید خاصه صحرانشینان بسختی و امساک گذران مینمایند و هوای ناروی هرچند در زمستان در این نقاط سرد و سخت است ولی در تابستان کوتاه نیز بسیار گرم میشود و در حالت مزاج انسانی سازگار و باعث درازی عمر است و قصبه بزرگ ناروی یکی کریستیانا است که پایتخت این ولایت است و دیگری فردریکشلد و برجن و دران شهر است و در حوالی دران شهر معادن آهن و مس خوب بسیار است و مذهب اهل ناروی مثل سوید پروتستنت لوثر است و اهل ناروی شراب بسیار مینوشند و بولایت و بوطن خود میل زیاد دارند و غالبا غریب دوست و مهمان نوازند و ناروی تقریبا هزار سال در تصرف دولت دنمرک بود و در سنه هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری بدولت سوید واگذار کردند وقتیکه سلاطین اروپا فینلند را عوض او از سوید انتزاع کرده بدولت روسیه واگذار نمودند و مملکت ناروی نیز قدیما یک قسمتی از اسکندی نویه بود و طوایف سلت در آنجا مسکن داشتند بادیه‌نشین بودند و دائما بسواحل انگلند و اسکاتلند و فرانس در عصر حکومت رومیان در برتین حمله می‌آوردند و غارت میکردند و بسیاری از اعداد ایشان نیز الان در میان خلق ایرلند و شمالی اسکاتلند و آن مکانهائی که غارتگران شمالی در آنجاها نشیمن و مسکن ساخته بودند باقی مانده است و طوایف نارمن عموما با برادران جنگجو (?) خود که در قسمتهای مختلف

اسکندی نویه مسکن داشتند در قتل و غارت شریک بودند و یکدیگر امداد مینمودند خصوصا با اهل دنمرک که ایشان با آنها همه وقت در تاراج بری و بحری موافقت میکردند و این دو ملت در سنه هزار و سیصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق هفتصد و هشتاد و نه هجری با اهل کلمر (?) نیز متحد شدند و از آن زمان تاریخ ناروی جزو تاریخ دنمرک حساب شده است و حیوانات وحشی ناروی گوزن و گوزن و فرانق (?) و خرس و گرگ و سنجاب و گلاتون است و اکثر طیور که در اروپا یافت میشود در مملکت ناروی نیز هست و عقابهای ناروی بسیار قوی جثه و تیز چنگ و بزرگ میشوند و عقاب آنجا دو قسم است یکی را عقاب برّی گویند و یکی را عقاب بحری خوانند و عقاب برّی آنچنان قوی است که بره و بزغاله و بچه‌های دو ساله را بسهولت در چنگال خود از زمین میرباید و هر قسم ماهی در دریاچه‌ها و رودخانه‌ها و دریای ناروی پیدا میشود و در رودخانه بزرگ آنجا یکی گلوم (?) که در نزدیکی فردریکشلد است و دیگری درنیم است و در مابین ناروی و جزیره ایسلند ماهی هرینگ بفراوانی یافت میشود و چنین معلوم شده است که این ماهی در میان خودشان سه حصه شده است و از آن دریا روان میشوند یکی از آن حصه‌ها معاش و بیشتر آیلس یعنی جزایر مغربی و سواحل اسکاتلند است و حصه ثانی بسواحل شرقی گریت بریتین می‌آیند و از آنجا به چنل انگلیس داخل میشوند و حصه ثالث از میان ساوند به بحر بالتیک داخل میشود و در ساحل ناروی گرداب خطرناک عمیق است که او را میل استروم میخوانند که ابو گذشت (?) تنبیه نارمن یعنی اهل ناروی که بعضی طوایف است چنانچه اهل دنمرک را دین گویند گلاتون حیوان پرخواریست که در جانب شمال یافت میشود و هرگز از خوردن سیر نمیشود و در اروپا مردمان پرخور را بالکنایه گلاتون میگویند هرینگ که بمعنی شاه ماهی است از لغت جرمن ماخوذ است و در آن لغت هیر (?) بمعنی لشکر و عسکر نامیده اند و بیشتر ان آیلس یعنی جزایر مغربی اشاره بر چندین جزیره کوچک است که در شمال مغرب اسکاتلند واقع شده اند و تفصیل او انشاءالله در باب هشتاد و دوم ذکر خواهد شد کلمر بندریست که در ساحل شرقی سوید در شمال کالمر (?) محاذی جزیره آلند واقع شده است و رودخانه گلوم را گلومن نیز گویند که از شمال بجنوب جاری است

باب بیست و نهم در بیان مملکت لپلند که جزو ممالک سوید است

لپلند ولایت سرد و سیری است در عرض سال هشت ماه با برف مستور و محتوی بر سنگلاخها و کوهها است و حیوانات خاصه این ولایت خرس و روباه و گرگ و رین دیر است و سرمای شدید این ولایت علاوه بر سکنه این ولایت شده است و عموما کوچک اندام و کوتاه قد میشوند و ندرتا قامت اهالی آنجا از چهار فوت زیادتر است و چهره شان بسمرت و سیاهی مایلست و پوست رویشان بسیار کلفت و کلفت میشود و در میان آنها کمتر آداب و رسوم است و از جنگ و جدال هیچ بهره ندارند و دلیل بر این افتادگی و حقارت و بی جرأتی کوتاهی قد ایشان است که بآن قامت قصیر لیاقت هیچ کار ندارند شعر کان ... لم یخلق لخشیته سواهم من جمیع الناس انسانا و خانه‌های آنها بسیار بیهیئت است بچادر دارد قطر هر یکی از خانه بیست فوت تا سی فوت است که تقریبا از شش ذرع تا نه ذرع است و ارتفاع این خانه‌ها زیاده از شش فوت نیست و در زمستان روی آن خانه‌ها را با برف و در تابستان با پوست رین دیر میپوشانند و رخوت آنها غالبا از پوستهای دیگر است و کلاهشان نیز از خز است و عموما سر کلاهشان تیز است و کمربندی در میان دارند که آن کمربند را با حلقه‌های آهن و قلع زینت داده و استوار کرده‌اند و از این کمربند کارد خودشان و آلتی و اسبابی که بدان آتش روشن میسازند و قلیان و سایر مایحتاج خود را آویزان می‌کنند و زنهای آنها نیز مثل مردهاشان شلوار میپوشند و کلاه سرشان را مثل عمامه می‌پیچند و همه سکنه این ولایت زیاده‌تر از شصت هزار نفر شماره در نیاورده و بعضی از اینها بادیه‌نشین و برخی در کنار دریا مسکنی دارند که از گوشت ماهی گذران معیشت میکنند و غله در این ولایت بهیچ قسم بعمل نمی‌آید و غالبا معاش سکنه آنجا از ماهی خشک و شیر و گوشت رین دیر است و رین دیر را در این ولایت چنان رام خود میسازند که از جمله مال و دولت آنها محسوب میشود و رین دیر نه تنها بجهة خوراک آنها و پوست او برای لباس آنهاست بلکه ایشان اسباب عراده کشی را برو بسته و عراده‌های آنها بسرعت تمام بالای برف حرکت میکند چنانچه بعضی اوقات بقدر

دویست میل مسافت را در یکروز طی مینمایند و ولایت لپلند در سه حصه تقسیم شده است یکی را دنیش یا نارث لپلند گویند یعنی لپلند
متصرفی دین یا شمالی و ثانی را سویدیش یا سوث لپلند خوانند یعنی لپلند متصرفی سویدن یا جنوبی و ثالث را رشین یا ایسٹ
لپلند نامند یعنی لپلند متصرفی روسیه یا شرقی و حصه سویدیش لپلند جائیکه بکار باید ندارد و قصبه معروف انجا تورنیه است
که در نزدیکی خلیج بوثنیه واقع است و دیگری قصبه تارنیو است که او را تارنی نیز گویند که در سر همان خلیج اتفاق افتاده و الان
در میان سرحد روسیه واقعست و این قصبه همانجائیست که طلاب و سیاحان فرانسه از انجا بهمودن مقدار مسافت یکدرجه فلکی
در سنه هزار و هفتصد و سی و شش مسیحی مطابق هزار و یکصد و چهل و نه هجری روانه شدند و درین قصبه اهل روسیه و لپلند و ناروی و سویدن
با یکدیگر معامله و تجارت پوست و سایر امتعه دارند چون لپلند در میان دایره قطبی واقع شده لهذا در انولایت آفتاب در زمستان هفت
هفته متوالی پائین افق است و همچنین در فصل تابستان باز هفت هفته بالای افق است که هرگز غروب نمیکند ولی در زمستان از روشنائی
ماه و ستارگان و روشنائی اُرُورا بُورِیَه لفظ هوا بسیار روشن است که معاونت با دوری آفتاب میکنند و دولت سویدن
سوای لپلند و ناروی از ممالک دیگر تصرفی ندارد مگر اینکه یک جزیره کوچکی مسمی به سنت برتولومیو که از جزایر هند الغربیست در تصرف اوست
و این جزیره را بسختی و دشواری میتوان سی میل مربع حساب کرد ولی بقدر هجده هزار جمعیت دارد و قصبه معمور انجا گوستوینا است
تُرف یکقسمی از چمن است که او را ایمیر ند قدری که بماند و خشک شود مثل پیاله او را امیسوزانند رِین در حیوانیست شبیه مرال
که شاخ او مثل شاخ مرال است ولی در جثه از او کوچکتر و دست و پایش کلفت تر است آرورا بوریه لفظ لغت لتین است و مراد
عبارت از روشنائی وسیع تابانی است که در هوا دائم الاوقات در نصف کره شمالی مادام فصل زمستان پدیدار است
و بسیار درخشان میشود و در او از حالات مختلفه هوا الوان مختلفه ظاهر میگردد ولی رنگ اصلی او سرخ است و او را نارترن لایت
یعنی نور شمالی نیز گویند جزیره سنت برتولومیو جزیره کوچکی است در جنوب مجمع الجزیره سنت مرتین در عرض هفده درجه و پنجاه و دو دقیقه
شمالی و طول شصت و دو درجه و پنجاه و دو دقیقه مغربی اتفاق افتاده است و از متصرفات دولت سویدن یکی جزیره گاتلند است
که در بحر بالتیک در شمال و مشرق جزیره الند بضم الف واقع است که مصنف هیچ اسمی از او بیان نکرده و جزیره الند نیز در تصرف دولت
سویدن است اگرچه مصنف او را در باب سی و چهارم در تعداد متصرفات روسیه نوشته است و الند بضم الف سوای الند
بفتح الف است که او نیز جزیره دیگر است که در بحر بالتیک اتفاق افتاده و در تصرف روسیه است

باب سی ام در بیان مختصری از تاریخ سویدن

تاریخ قدیم مملکت سویدن بنظر زیاد مستبعد و افسانه می آید انچه تاسی تس تاریخ نویس روم در سنه نود مسیحی ذکر کرده این است که در اسکندی نویه
دو طایفه مختلف مسکن داشتند یکی را سویونس و دیگری را سیتونس مینامیدند و طایفه سویونس در سویدن و طایفه سیتونس
در ناروی متمکن بودند ولی بتحقیق پیوسته است که در اسکندی نویه بزمان کثیر قبل از زمان تاسی تس طوایف گاث در آن
ولایت مقام داشتند که انولایت را از هر جهت در تصرف خود گرفته و اعیان انولایت محسوب میشدند و بعضی چنین خیال دارند
که سکنه اول اسکندی نویه عموماً از طوایف فین بوده که از ولایت فنلند بانجا آمده بودند و طوایف گاث که در تحت اختیار
اودین بوده احتیاج داشته اطاعت مینمودند ولی در چه عصر طوایف گاث درین ولایت مسکن گرفته بودند هیچ معلوم مورخین
نیست و از قرار یکه سنارتو تاریخ نویس قدیم ناروی معین کرده است اول کسی که اسکندی نویه را مسخر کرده است
اودین بوده است و اودین یکی از اهل سیث است که از ظلم و تعدی رومیان که در تحت اختیار پامپی بودند تخمیناً هفتاد
سال قبل از ولادت عیسی با عشیره و قبیله خود فرار کرده بسمت شمال روان شد و بر اکثری از ولایات جرمنی و دنمرک و سویدن

غلبه کرده بتحت اطاعت خود در آورد و آخر الامر بسویدن رفته در انجا وفات یافت و اسم اصلی این شاهزاده سیج است پس از انکه
فتوحات از او ظاهر شد او را اودین نامیدند و این اسم را بر طایفه او اطلاق نمودند که بعضی وودین میخوانند و از ان پس از این
طایفه مذهب بت پرستی در میان اهل سکسان و دین و جزیره انگلند و دیگر ملل شیوع یافت بالجمله لازم نیست که در دانستن تاریخ
قدیم طوایف گاث اصراری داشته باشیم یا وقایعی که در ان عصر در سویدن اتفاق افتاده است اعلام داریم و بر متعلمین تاریخ و سیر
اطلاع وقایع از زمانی که دین عیسوی در سویدن و ناروی شیوع یافته است کافیست و دین عیسوی در انولایت بیاری و اعانت
انس گری نوس خلیفه بِرمن در سال هشتصد و بیست و نه مسیحی مطابق دویست و چهارده هجری شایع شد و پس از شیوع
این کیش باز سالهای بسیار هیچوجه فایده در تاریخ انولایت نیست مگر اینکه آن طوایف بی ترتیب همیشه با یکدیگر نزاع و قراع
داشته در قتل و غارت یکدیگر هیچ مضایقه نداشتند و تا اواسط مائه چهاردهم نیز مورخین با غماض گذرانده اند و تا ان عصر
نیز پادشاهی مستقل در انولایت نبود و همه مملکت در میان خلفای دین و نجبای ولایت منقسم بوده هر کسی مکانی و جائی داشت و همه
رعایای انولایت بزحمت و مشقت گذران میکردند و بعبارت مصنف تجارت در گهواره خود خوابیده و صنایع و علوم از دست رفته
بود و دائماً غوغا و نزاع میان خلفا و نجبا اتفاق می افتاد و خون خلقی بسیار و جمعی بیشمار درین جنگها ریخته میشد و همه این جنگها برای ازدیاد
مال و دولت بود که یکی میخواست از دیگری برتری داشته باشد و بعضی اوقات پادشاه از ناچاری با قبیله متفق میشد و بعضی وقت
با دیگری اتحاد میورزید چه در حالت صلح و چه حالت جنگ مردم فقیر و رعیت بیچاره پایمال میشدند و با وجود اغتشاش داخله ولایت
اهل مملکت از عهده همسایگان خارجی هم بر نمی آمدند چنانچه اهل دین درین اغتشاش و انقلاب فرصت غنیمت دانسته سلطنت سویدرا
صاحب شدند و درینوقت مرگرت دختر و وارثه والدیمر پادشاه دنمرک و زن بیوه اگوین پادشاه ناروی در دنمرک و ناروی حکمرانی
داشت و مرگرت زن عاقله هوشیاری بود به تدبیر کلمر را متصرف شده و اهل انجا را متفق ساخت و با اتفاق انها و قدرت
و استیلای خود در مملکت در سال یکهزار و سیصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق هفتصد و هشتاد و نه هجری مملکت سویدن را صاحب شده و هر سه
سلطنت دنمرک و ناروی و سویدن بیک سلطنت قرار گرفت و آن زن عاقله درین سه مملکت بنوبت حرکت میکرد و توقف مینمود و با رعایای
هر سه مملکت برابری و عدل رفتار میفرمود و اتحاد این سه مملکت تا زمان کرستین ثانی باقی بود و او پس چندی که از دولتش گذشت
بطور سلاطین سابق رفتار نکرده میدانست که نجبای سویدن هر وقت باشد بر او شوریده او را از سلطنت خلع کرده و سوید را
سلطنت جدا خواهند ساخت بنابرین اندیشه تدبیر کرد که همه نجبای سوید را بقتل رساند تا کسی را مجال خلاف نباشد لهذا ماجرای
معروف مملکت سویدن از سال قتل است که در سنه هزار و پانصد و بیست مسیحی مطابق نهصد و بیست و هفت هجری اتفاق افتاد و از این
تاریخ ببعد فواید تاریخ سویدن معلوم میگردد که قابل مطالعه ناظرین است و مورخین از ظلم و اعتساف کرستین ثانی پادشاه دنمرک
حکایتها بیان کرده اند که تفصیل او درین مختصر نگنجد و او را بواسطه نیرو شمال مینامیدند و از جمله ستم و جور او یکی ان بود که
باعث شد که همه اعیان خانواده های بزرگ در یکروز کشته شوند و بجهت فیصل دادن این امر و ظاهر ساختن این کار
زشت و خیال فاسد ناچار اول با وزیر خود ترال که خلیفه بزرگ اپسل بود موافقت کرد و با او بانجیل قسم یاد کرد که او را
شریک دولت خود دانسته از گفتار او تجاوز نکند و نجبا و اعیان ولایت را از میان بردارند بی مخل در امر سلطنت مشارکت
داشته باشند و پس از اطمینان از وزیر شریر روزی در عمارت خود همه نجبا و اعیان را دعوت نمود و در ان ضیافت انواع
اطعمه و اشربه در سر خوان حاضر ساخت و آن بیچارگان غافل بودند که آن ادبه را اندیشه در پی است و پس از طعام شیر طعمه شمشیر خواهند
بود و پس از انکه همه بزرگان در ان مجمع حاضر شدند و در سر خوان نشستند کرستین ثانی با خلیفه بزرگ ببهانه از مجلس بیرون رفتند

و پس از لحظه با جمعی مکمل و مسلح بر سر خوان ضیافت مراجعت کردند از افسیار خشان حالت اضیاف پریشان شد چنگال شیر با چنگل
تیز تاب ستیز نیاورده بمرگ دل نهادند و در آن روز نود و چهار نفر از اشخاص معروف بقتل رسیدند و جمعی دیگر نیز از عوام
الناس پس از آن بدون تمیز دادن بزرگ از کوچک و مرد از زن بسیاری رسیدند و از آن جمع و از آن اعیان جوانی
گستاوس وزا نام که بشجاعت و رشادت موصوف بود در آن روز بتنهائی خلاص شده بیرون رفت و از ترس آن
پادشاه خونخوار بسلامت نفس را غنیمت دانسته بهزار زحمت تا بجبال دلی کرلیه گریخت و چندی در آن جبال سخت امید
و کریستیرن از فرار او آگاه شده همیشه ازین عمل ناپسند و از آن جوان رشید خردمند اندیشه ناک بود و میدانست اهل آن ولایت
او را از دوست میدارند و او دشمن می پندارند و هر حیله که توانست و میدانست در دستگیری او بکار برد چنانچه وعده
داد هر گاه گستاوس وزا را بخصوص بیاورد از مال و دولت بی نیاز خواهد بود با همه وعده و وعید تدبیر او بجائی نرسید
ولی تدابیر گستاوس وزا که در رهائی مملکت خود از چنگ پادشاه سفاک بی باک داشت سودمند افتاد چنانچه در مدت توقف
خود در کوهستان دلی کرلیه کوه نشینان وحشی خونخوار آن کوهسار را با خود موافق و متحد ساخت پس از آنکه بر آن طوایف
استیلا یافت از در انتقام بر آمده تیغ خلاف از نیام کشید چون سیل دمان از آن جبال سرازیر شد و از لشکریان کریستیرن هر کرا یافتند
کشتند و کریستیرن چندین بار لشکر بمدافعه ایشان فرستاده و در هر جنگ غلبه از ایشان ظاهر شد تا بجائی کشید که اهل دین را بالکلیه
از مملکت سویدن بیرون کردند و بجهت این جلادت که ولایت خود را از چنگ ظالمان و ستم کنندگان خلاص کرد اهل مملکت او را بالاجماع
او را در سال هزار و پانصد و بیست و سه مسیحی مطابق سال نهصد و بیست و نه هجری بتخت پادشاهی نشاندند گستاوس وزا پسر اریک وزا
است از طرف مادر نژاد نسل سلسلهٔ سلاطین قدیم سویدن منتهی میشود و پدرش اریک وزا در استاکهلم در سال هزار و بیست مسیحی
درین غوغای بزرگ در روز مهمانی بقتل رسید چنانچه ذکر شد و این پسر انتقام خون پدر را دیگر از آکشید و باعث اشتهار و افتخار
دودمان و حشمت و اعتبار مملکت سویدن نیز گردید و آئین لوتر را در مملکت رواج داد و قوانین نیکو نهاد و در سنه هزار و پانصد و شصت مسیحی
مطابق نهصد و شصت و هفت هجری جهان فانی را وداع نمود و اهل این مملکت تا اکنون اسم او را بخوبی و نیکی یاد می کنند چون وقایع کریستی
یرن خونخوار قابل تذکار است لهذا مختصری بیان میکند کریستیرن ثانی بجهت ظلم و جفای ذاتی خود آخر الامر از سلطنت بی بهره
گردید و لقب نیرو شمال را باو دادند و او در ایام صبی و شباب نیز باخلاق ذمیمه و شرارت و خباثت اتصاف داشت چنانچه
در آنوقت نیز دوستان و یاران از و کناره می جستند و یکزن جوانی مسماة به دیک از اهل هالند که از اراذل الناس آن ولایت بود در سنه او
بود و آن زن مادر شریری داشت که او را سیجبریت مینامند که در مزاج خود و کریستیرن رسوخی داشت و جوانی سلیگریک نام
که از اقوام آنها و پدرش دلاک بود در خدمت کریستیرن تقرب زیادی حاصل کرد چنانچه آخر الامر وزیر و خلیفه و نایب خاص دنمرک شد
و این اشخاص ثلثه تخت کریستیرن را احاطه داشته و او را باعمال قبیحه و افعال رذیله تحریک مینمودند و آخر الامر آنجوان را اهل
ولایت گرفته زنده باتش در انداختند القصه در همه تواریخ قتل بجای سویدن را که در استاکهلم اتفاق افتاد ضبط کرده اند و زبان
تشنیع و ملامت را بر آن پادشاه گشوده اند و پس از آنکه گستاوس وزا سویدن را از تصرف کریستیرن بیرون آورد همه خلق
ولایت بر کریستیرن شوریدند و او بجز فرار چاره در آن کار نداشت از دنمرک به نیدرلند فرار کرده و از چارلس پنجم که
برادر زن او بود امداد خواست و ملتمس او را قبول نکرده بی نیل مرام در آن ولایت مقام گرفت و پس از نه سال مراوده با اهل
ناروی بهم رسانید و این مراوده باعث آن شد که از و هراس کردند و او را گرفته بحبس انداختند و مستر کالس که وقایع سفر خود را
نوشته است در سفر دنمرک از حبس و قید آن پادشاه هرچه اطلاع یافته بیان کرده است که آن پادشاه را در یک سیاه چال تیره

۲ سرم

۹۲۹

۹۶۷

و تاری انداخته در او را مسدود ساخته شد و روزنه بر آن قرار دادند که بقدر ضرورت از نان و آب باو از آن روزنه میرسانند
و در آن سیاه چال یکمرد خورد اندامی با او رفیق بود و یکنفر از لشکریان او که پیر مرد بود اذن خواسته همیشه اوقات نزد او میرفت
و از آن روز با او صحبت میداشت و او را از نوایب و محن روزگار تسلیه میداد و این تسلیه بر تصلب غیرت او می افزود و از شدت غم
و افسردگی هیچ جواب باو نمی سرود شعر لا تطعن لعاذل او عاذر ٭ حالیک فی السراء والضراء ٭ فلرحمة المتوجعین حرارة ٭ فی
القلب مثل شماتة الاعداء ٭ و باین حالت یازده سال در زندان بود و وقتیکه فردریک عموی او که پس از او سلطان بود وفات
یافت و کریستیرن ثالث که پسر عم او بود بتخت شاهی جلوس کرد او را از زندان بیرون آورده مرخص کرد که بهر جا بخواهد برود و بهر جا
بخواهد مسکن و ماوی گیرد الحق در حق او این پادشاه جوان بکمال لطف و عنایت نمود که او را از حبس در آورده مطلق العنان ساخت
ع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ٭ ولی کریستیرن از مصایب روزگار چنان پریشان خاطر بود که بهیچ چیز خاطر حزین و دل
غمین او شاد نمیشد و کریستیرن ثالث لحظه بلحظه بر اشفاق و الطاف او می افزود و او را بحرم سرای خود آورده چند نفر خدمتکار
برای او تعیین کرده و از ملبوس و ماکول هر چه میخواست برای او مهیا میساخت مصنف باین عبارت نوشته که در حق او انقدر رحم و احسان
کرد که اغنیای هیمیم در حق فقرا کنند و کریستیرن ایمنی از جان و رهائی از زندان و عطوفت سلطان را غنیمت یافته و در پیری
شکستگی نیز او را در یافته بود هیچ آن از خدمت پسر عم خود جدا نمیشد و در سواری و پیادگی چون سایه ملازم آفتاب بود
و همیشه بپادشاه میگفت که تو مرا از حبس نجات دادی و باعث حیات من شدی بچه زبان شکر احسان ترا بجای آورم ٭ شعر
جلت ایادیک عن الشکر ٭ و چون پادشاه براستی در مقام صدق و صفا بود بعد از فوت آن شهریار کامکار از غصهٔ پسر عم خود
چندی نکشید که سرای فانی را بدرود کرده عمر او هفتاد و هشت سال بود و در سن سی و دو سالگی بسریر سلطنت جلوس کرد و ده سال
حکمرانی نمود و نه سال فراری و متواری بود و یازده سال در حبس و شانزده سال دیگر در گوشهٔ عزلت بفراغت بال زیست و الکنون بوقایع
سلاطین سویدن میپردازیم بعد از وفات گستاوس وزا که در سال هزار و پانصد و شصت اتفاق افتاد پسر او اریک بر تخت
جلوس کرد و او پادشاه خود رای خودخواه بود افعال و اعمال بدش بهیچ باو میراث رسید لقب کونت و بردون را او در عهد خود
و سلطنت خود معروف ساخت آخر الامر خلق بر او شوریده در سنه هزار و پانصد و شصت و شش مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و چهار هجری
از سلطنت خلع کرده بزندانش فرستادند و در زندان نیز وفات کرد و برادر او جان را امرا بتقویت برادران دیگر بتخت
نشاندند جان سیم برادر اریک پس از آنکه پادشاه شد سعی ها نمود تا پسر خود سیجیسموند را در تخت مملکت پولند در سنه هزار و پانصد
هشتاد و هفت مسیحی مطابق نهصد و نود و پنج هجری متمکن ساخت و پس از جان سیم امرا با برادر دیگر او چارلس بیعت کرده در سنه
هزار و پانصد و نود و دو مسیحی مطابق هزار و یک هجری بسریر سلطنت عروج نمود و پس از آنکه در سلطنت استقراری و استقلالی
حاصل کرد حسد و بخل او باعث شد که سیجیسموند را از تخت حکومت پولند بی نصیب سازد و در این کار جهد بلیغ داشت ولیکن
مفید نیفتاد و چارلس پس از هجده سال حکمرانی وفات یافته تاج و تخت را به پسر خود گستاوس وزا ادالفس واگذاشت
گستاوس وزا ادالفس در سن هجده سالگی بسلطنت رسید و بسیار جوان رشید دانائی بود که با این سن امرای ولایت
او را اکبیر سید الشد و او امر و نواهی او را بجان و دل منقاد بودند و او در انتظام امور ولایت و رفاه رعیت کمال سعی را داشت و در
اول سلطنت و اول شباب خود با دولتهای همسایه خود بنای جدال و کاوش گذاشت با وجود نداشتن مال در خزینه و بی
لشکری بعادت دیرینه بازان پادشاه دلاور هیم از اعدای خود خوف و بیم نداشت و در همه حروب بر اعدا غالب بود و اگر
میل خلق بآزادی مایه منقصت این کار نبود خود را صاحب سلطنت و تخت روسیه میکرد ولی باین ملاحظه ازین خیال منصرف شد

۹۷۴

۹۹۵

۱۰۰۱

سنه ١٠٢۶

و مصالحه در میان سویدن و روسیه در سال هزار و ششصد و هفده مسیحی مطابق هزار و بیست و شش هجری اتفاق افتاده و در این
صلح جیمس اول پادشاه انگلند بود و درین مصالحه گستاوس وزا ولایت لیوانیه را با قصبه دیگر که در ولایت نووه گورد بود
متصرف شد و پول وافری در عوض خسارت جنگ از روسیه گرفت و شاهزادگان خاندان آستریه بر حشمت و جلال
گستاوس وزا حسد بردند و از ترقی و ازدیاد شان و منزلت او اندیشه ناک گشته سیجیس موند را که پسر عم او و پادشاه پولند
بود بدشمنی و خصومت او تحریک کردند ولی ازین کار بجز خرابی و خسارت حاصلی نبردند چرا که لشکریان گستاوس وزا تربیت یافته
و از رموز جنگ آگاه شده خود شان نیز تجربه آموخته و مال اندوخته از حیثیت لشکر و عسکر و سیم و زر هیچ نقصانی نداشت و همچنین او را
لگاردی که در انوقت از جنرال های جنگی عاقل اروپا حساب میشد تعلیم علم جنگ و لشکر کشی میداد و با همه چشم جشن سیجیس موند
و سپاه آستریه که با مدادا و امن بودند هیچ تزلزلی در ارکان سلطنت گستاوس وزا حاصل نشد با عزمی ثابت
بمدافعه انها پرداخت و گستاوس وزا در حمله اول لشکر تولیش را که اشاره باهل پولند باشد شکست داد و دنت زنگ را که ...
کرد و ریگا را متصرف شد و قسمت بزرگی از مملکت پولند را اخراب کرد و کونت تیلی که جنرال بزرگ لشکر آستریه بود و تا ان زمان
همیشه خود را غالب بر خصم میدانست شکست داده و او نیز در معرکه کشته شد و لشکر آستریه تاب مقاومت نیاورده پس از کشته شدن
سردار خود فرار کردند و گستاوس وزا بر ولایت فرنکونیه غالب آمد و لشکر جرمن را از ولایت مکلن برگ بیرون کرد و بنیان
خاندان آستریه بدینجهت متزلزل گردید و ثانیاً به تهیه و تدارک مافات کوشیدند و النس تین که یکی از جنرالهای معروف
بود او را فرستادند و زمام لشکر را کلاً بکف کفایت او دادند و میان ان سردار و پادشاه نامدار در لت زن جنگ
سختی اتفاق افتاد و در ان جنگ نیز گستاوس وزا مظفر شد و لشکر آستریه شکست خوردند ولی زخم منکری در معرکه گستاوس وزا

سنه ١٠۴٢

عارض شد که بهمان زخم در میدان جنگ در سنه هزار و ششصد و سی و دو مسیحی مطابق هزار و چهل و دو هجری درگذشت
و بعد از گستاوس وزا دختر او کرستینا پادشاه شد و او زن عاقله کافله بود و دین کاتلیک معروف را بمجمع شوری
و محکمه عدل داخل کرد و چندین نفر از اشخاص با فراست و کیاست و صاحبان علم و معرفت را در انها با او شریک نمود و چون
رومن کتولیک را دوست داشت اخرالامر بهمین جهت از سلطنت استعفا کرده در سنه هزار و ششصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق هزار و

سنه ١٠۶٩

شصت و نه هجری بروم رفت و پس از او پسر عموی او چارلس دهم جانشین شد و او نیز پس از حکمرانی یکساله بمرض مطبقه در
گذشت و پس از او پسر او چارلس یازدهم بپادشاهی رسید و گویند که پدرش مرد او پنجساله داشت و کسانیکه مربی و کفیل او بودند
دولت چنان صلاح دیدند که با دول اروپا مصالحه نمایند و طیش را به عیش مبدل سازند لهذا با دول اروپا صلح نموده
و جزیره بارن هلم و دران تیم را که در مملکت ناروی واقع است درین مصالحه بدولت دنمرک واگذاشتند و چون سپاه سویدن
از استعداد قتال و جدال هنوز نیفتاده بودند پس از انکه چارلس یازدهم بحد رشد و تمیز رسید باز تیغ خلاف را از غلاف
کشید و آیین حرب و ضرب را ساز کرد و بر اعدای خود ظفر یافت و ولایاتی که رجال دولت در هنگام خورد سالی او بدول دیگر تسلیم
کرده بودند استرداد نمود مگر قلیلی از امکنه و محالات که در جرمن ماند و چارلس یازدهم بسیار ظالم و خونخوار و بی انصاف بود
و او را یکی از شاهزادگان قوی و ظالم اروپا حساب میکنند و در سال هزار و ششصد و نود و هفت مسیحی مطابق هزار و

سنه ١١٠٩

یکصد و نه هجری وفات کرد و پسر او چارلس دوازدهم که اشهر من الشمس و اظهر من الامس است بر اورنگ جهانداری پا نهاد
چارلس دوازدهم وقتی که پدرش وفات کرد پانزده ساله داشت و ولادت او در سال هزار و ششصد و هشتاد و دو مسیحی مطابق

سنه ١٠٩٣

هزار و نود و سه هجری اتفاق افتاده و وصیت پدرش چنان بود تا به سن هجده سالگی تاج بر سر ننهد و بر تخت ننشیند

و بر امورات دخیل نشود ولی کجا حوصله او تاب و توان داشت که سه سال در خانه فارغ البال اقامت کند دل او در آهنگ شمشیر بود و با
تدابیر کونت پیپر و اعانت او تاج شاهی در پانزده سالگی بر سر گذاشت و از سرور کامرانی و غرور جوانی و تهور ذاتی و شجاعت
جبلی هنگامه طعان و ضراب را در هنگام شباب ساز و با پادشاه پولند و پادشاه دنمرک و سیزار روسیه مخاصمه را آغاز کرد
سلاطین که از خیال او آگاه شدند با یکدیگر عهد مواخات و مواسات بسته با جهدی مبرم و عهدی محکم بر او حمله اوردند و ان پادشاه
جوان چون ضرغام که از کثرت انعام نهراسد با همه انها برابری کرده و از کشتی اول بجزیره زیلند فرود آمده کوپن هاگن را محاصره نمود و چون
محصورین از صولت محاصرین به تنگ آمدند پادشاه دنمرک که یکی از سلاطین متفقه بود ناچار شده از در صلح برآمد ترک و ندال را که دیوک هالستین

سنه ١١١٢

بحکومت او مامور بود از دست داده بچارلس دوازدهم تفویض نمود و این امر در سال هزار و هفتصد مسیحی مطابق هزار و یکصد و دوازده هجری
اتفاق افتاد و مادامیکه این هنگامه برپا بود پطر کبیر سیزار روسیه اینگریه را تاخت و تاز کرده و با صد هزار نفر نارو را محاصره نموده
بود و درین وقت سپاه سویدن در رکاب چارلس دوازدهم بیشتر از بیست هزار نفر نمیشد و مسافت زیادی میان این سپاه و نارو بود و
چارلس از تهور و جلادتی که داشت هیچ پروائی از کثرت و صولت دشمن نکرده بلا تامل با چهار هزار سوار و چهار هزار پیاده بمقابل سپاه روس
شتافت و پطر کبیر از احتیاط و حزمی که داشت سی هزار نفر بمسافت سه میل از قصبه که در عرض راه بود که ناچار باید چارلس از ان
قصبه عبور کند در کمین گذاشته و همچنین بیست هزار نفر در شش میلی ان قصبه و همچنین چهار هزار نفر باز در شش میلی اردوی ثانی در عرض راه
مستعد و آماده داشت و چارلس لابد و لاعلاج بود که با این سه کتیبه لشکر جنگ کند تا خود را به لشکر پطر رساند و اردوی اول سپاه روسیه
در پیشروی ریگا بود و سنگر و خندق مضبوطی داشت القصه جرات و جلادت چارلس بخت بیدار او و همه تدابیر پطر کبیر را ضایع
کرده چارلس با عزم راسخ بدون آنکه روسیه فرصت یابند که از عدت سپاه او آگاه شوند دلیرانه حمله بدان لشکر آورد و قراولان لشکر
روسیه چنین دانستند که همه لشکر سویدن نزدیک آمده انجه در رسید انها فرار کردند و اردوی دوم که از فراری سپاه اول خبردار شد او نیز
تاسی با اول کرده راه هزیمت پیش گرفت و اردوی سیم نیز که از همه جهت کمتر از انها بود بفراریان دیگر ملحق شد گفتند شعر بگریز بهنگام که هنگام
گریز است ره رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است پس چارلس فرصت را از دست نداده فراریان را تعاقب کرده از کشش و کوشش هر قدر ممکن بود کوتاهی ننمود
و پس از ان بدون درنگ بر لشکر روسیه حمله آورد و ان لشکر را نیز که در تحت ریاست پطر کبیر بود شکست داده بیست هزار نفر از لشکر روسیه در آن رزم بر خاک
هلاک افتاد و از سپاه سویدن بیشتر از دو هزار نفر کشته و مجروح نشد و روسیه از صولت و شوکت چنین شاهزاده مظفر گو مانده چنین لشکر بخوف و هراس
بر دو شد و شکست چنین لشکر را از ان شرذمه قلیله حمل بسحر و جادو کردند و بحضور و نیاز نزد سنت نیکولس که در انوقت خلیفه بزرگ انها بود رفتند که
بدعای او از شر مردان خونخوار محفوظ باشند و الخلیفه متعهد شد که سویدیه را بنفرین و دعا اخراب کند و اهل مسکو نیز در بندت خسارت زیاد دیدند
اکثری جلای وطن کردند و بولایات بعیده رفتند و پس از شکست دادن لشکر پطر کبیر بجانب ولایت لیتوانی نهضت نمود و در ان مملکت از او افعالی
کارهای نامی گشته و من اذا الفرس هویدا گردید و پادشاه پولند اگستس را از پادشاهی معزول کرده و تاج شاهی را بر سر استانیس لاس گذاشت و ازین

٣ چارلس

فتوحات عظیمه که از او ظاهر شد خوف او در دل شاهزادگان و سلاطین اروپا افتاد و همه اشخاص بزرگ اروپا بدوستی و مایل شدند ولی طبیعت
درشت و تندخوئی او او را از صلح و صفای دول دیگر باز میداشت و چنان بیباک و سفاک بود که او را ایکمرد دلیر دیوانه میتوان گفت
بالجمله پس از انکه چارلس پادشاه دنمرک را چنان خوار و ذلیل ساخت و پادشاه پولند را از تخت انداخت و دیگری را نشاند و شاه جرمنی را ملزم و ملایم
نمود بر این خیال افتاد که پطر کبیر را از سلطنت روسیه معزول سازد و بر این عزم لشکر خود را بجنبش آورد و بجانب مملکت روسیه حرکت آورد و اهل مسکو را
ناچار ساخت که از پولند بیرون بروند و انها را تا ولایت خود شان تعاقب کرده و در چندین جنگها و حمله ها بر انها غلبه کرد و پطر کبیر بصلح راضی
بود و بعضی پیامها بچارلس فرستاد که او نیز بصلح راضی شود بشرط انکه بگویم از انچه رفته شکایت نگوید ولی جواب چارلس چنین شد که من با سیزار در مسکو
صلح خواهم کرد و وقتی که این جواب ناصواب به پطر رسید گفت برادرم چارلس هنوز میل دارد که مثل الکسندر از او کارهای بزرگ سر زند ولیکن

اعتقاد من اینست که درمن افعال داریوس را نخواهد یافت واین مقدمه او را بغیرت آورده که تا تواند در اضمحلال روسیه کوشد و روسیه نیز باطاعت
و فرمان برداری پادشاه عاقل و دانای خود یکدل و یکجهت شده پای ثبات فشردند چنانچه از ثبات اینها لشکر سویدن در جنگ معروف پولتوا ویران شد واین جنگ در هشتم
جولای سال یکهزار و هفتصد و نه مسیحی مطابق دوازدهم جمادی الاولی سال هزار و صد و بیست و یک هجری اتفاق افتاده مترجم گوید عجب از مصنف است که تاریخ این جنگ را
در باب ششم چنانچه ذکر شد بیست و هفتم جون نوشته و در اینجا هشتم جولای بیان نموده است در فقره اولی غلط ذکر کرده و در کتابهای دیگر نیز که رجوع شد همگی جنگ
پولتوا را در هشتم جولای سنه مزبوره قید نموده انتهی و درین جنگ چارلس زحمات نه ساله و حاصل فتوحات صد ساله را که در مدت اندوخته بود از دست داد و از این
شکست شکوه و عظمت چارلس کاست و رعب او از قلوب مردم برخواست و تزار روسیه مظفر و منصور بجانب پولند شتافت اگستس را که چارلس از تخت شاهی خلع کرده تا بار تخت پولند
متمکن ساخت و استانیسلاس را که چارلس پادشاه کرده بود معزول کرد و اهل سویدن را بالکلیه از آن ولایت اخراج و ازعاج فرمود و لیوانیه و انگریه را تصاحب نمود و در شکست مزبور چارلس
بیکبارگی شکست خورده از ولایت روسیه و از تعاقب دشمن ظفر قرار برادر مسدود دیده او ناچار شده عنان عزیمت بصوب بندر بندر که جزو ولایت ترکی یعنی عثمانی بود معطوف ساخت و چون
که به بندر رسید سلطان روم او را از ورود او آگاهی حاصل شد احکام اکید در مهمانداری و تکالیف او از آن ولایت صادر فرمودند و در شرایط مهمان نوازی و ادای سلوکی که در خور چنان
مهمان سزاوار بود مبالغه نمودند و قراول حرمت بجهت سلامتی وجود او معین شد و چارلس در آنجا سکنی گرفت و دولت عثمانی چنین دیدند که او از جنگ روسیه دولت
خود شاکام برگردد ولی این نصایح برای مفید نیفتاد خیال او جنگ آوری بود و آخر الامر کار او در بندر بجائی کشید که با دولت عثمانی بنای مکاوحه گذاشت و با
با سیصد نفر در مقابل شش هزار لشکر عثمانی بجنگ پرداخت واین حرکت او دلالت دارد که او از مردم دیوانگان میتوان شمرد واین انقلابات باعث شد که بالاخره منجر به آتش
و کینه و جلالت او و التهاب داشت چنانچه بعد از مراجعت بمقر سلطنت خود باز با دولت دنمرک بنای کاوش گذاشته و در محاصره فردریکشلد در ناروی در میان خندق
کشته شد و این واقعه در سال ۱۷۱۸ سیحی مطابق ۱۱۳۰ هجری اتفاق افتاد و در آن وقت از سن او سی و شش گذشته بود و چارلس جوان بلند قامت نیکو شمایل و چهره گشاده داشت
و در این خود خواهر او الریکا الیونارا بر تخت نشست و سلطنت را بشوهر خود فردریک که لندگریو هسن بود واگذار نمود و آنکه در سال ۱۷۴۱ مسیحی مطابق ۱۱۵۴ هجری وفات
کرد و پس از مردن این سلطان نیز چون وارثی از و نماند اهل سویدن شاهزاده هالشتین را که ادالف فردریک نام داشت و خلیفه لوبک بود بپادشاهی اختیار کرد و او در سال ۱۷۵۱
مسیحی مطابق ۱۱۶۰ هجری بتخت سویدن جلوس کرد و سلطنت با انقلاب و اغتشاش شاهزاده مدت بیست سال بود و در سال ۱۷۷۱ مسیحی مطابق ۱۱۸۵ هجری عمر او سپری شد و پسر او گستاوس سیم
پس از و جلوس کرد و در عهد سلطنت او چند جنگی اتفاق افتاد در عوض آنکه او را از آن جروت شهرتی و قوتی ظاهر شود بخلاف او را بی اعتبار و خوار کرد و آخر الامر با بخبای ولایت نیز در اقدام
بنای مخالفت با اینها گذاشت و اینها را جریمه و ترجمان کرد و بر این عقیده بود که اعیان ولایت انگلی مستمال سازد و از خوف اینها همیشه با تغییر لباس راه میرفت تا در سال ۱۷۹۲ مسیحی مطابق ۱۲۰۷
هجری کار بجائی رسید که انکرستروم او را در حالت تغییر لباس بقتل رسانید و پسر او گستاوس چهارم جانشین شد و از القصه این شاهزاده با دولت انگلیس دوستی داشت با بهریک ناپلیون بنا پارت
شده و در خرابی او سعی نمود و در سال ۱۸۰۹ مسیحی مطابق ۱۲۲۴ هجری از سلطنت عزل شده عم خود را تبدیل کرده بولایت سوئیت سلند فرار کرد و پس از ده عموی او دیوک سودر مانیه بر تخت نشست
و خود را چارلس سیزدهم لقب داد و این بلاوارث در سال ۱۸۱۸ مسیحی مطابق ۱۲۳۳ هجری وفات یافت و جنرال فرانسه چارلس جان برندوت با قوت و قدرت و اعانت ناپلیون بنا پارت ولیعهد شاهزادگی سویدن
در سال ۱۸۱۰ مسیحی مطابق ۱۲۲۵ هجری سرافراز شد سیزدهم چارلس جان چهاردهم برندوت بپادشاهی رسید که الان حکمران آن مملکت است و اهل مملکت او را با دوستی از امدادی اهل سویدن
و قوت اهل فرانسه در سال ۱۸۱۳ مسیحی مطابق ۱۲۲۸ هجری مملکت ناروی از تصرف دولت دنمرک بیرون رفت و در صلح پاریس که منعقد شد بسبب تسلیم ناروی با او در عوض مرز و اجرت خدمات برندوت با او
تفویض نمود که اکنون ناروی جزو مملکت سویدن است شبیه بختی که مصنف در جمله سلاطین تا زمان خود ذکر کرده است و زمان تالیف کتاب سال ۱۸۳۴ مسیحی است که مطابق با سال ۱۲۵۰ هجری
و ما پس از آن تا زمان تالیف و ترجمه این نسخه هر چه از سلاطین تغییر و تبدیل یافته بیان خواهیم کرد چارلس جان چهاردهم برندوت در سال ۱۸۴۴ مسیحی مطابق ۱۲۶۰ هجری وفات کرد و عمر او هشتاد
سال و مدت سلطنتش بیست و شش سال بود و پس از او پسرش اسکر نصوابدید مردم و عسکر در هشتم مارچ سال ۱۸۴۴ مسیحی مطابق ۱۲۶۰ هجدهم صفر هجری بر سلطنت جلوس کرد و تا اکنون که اول
فبروری سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق پنجشنبه سیزدهم جمادی الاولی سال ۱۲۷۱ هجری در آن مملکت پادشاه است و تاریخ چارلس دوازدهم که بفرانسه شرل میگویند حسب الامر پادشاه
مغفور محمد شاه طاب الله ثراه از فرانسه بفارسی ترجمه شده و چاپ شده است هرکه تفصیل وقایع او را طالب باشد البته بر آن کتاب رجوع خواهد کرد و در شرح برندوت یکی از سرداران
فرانسه او وقتی نیز با ناپلیون بناپارت در امر جمهوریه شرکت و دخالت داشت تا آخر الامر بعون ناپلیون بپادشاهی سویدن و ناروی رسید چنانچه ذکر کرده شد و در صلح کلی نیز سلطنت او در آن مملکت
امضا شده نیز یکی از قیاصره روس است که احوال او مختصر پس از این در اواخر باب دوم بیان خواهد شد سویدن را بتلفظ فرانسه سود میگویند لیوانیه ولایتی است که در ساحل
شرقی بحر بالتیک واقع است که دریای مجاور سواحل او را خلیج لیوانیه میگویند و در خلیج لیوانیه شهریست بزرگ که مشهور است در روسیه که قریب بدریای بالتیک واقع شده
که دریای مجاور سواحل او را خلیج لیوانیه میگویند ریکا شهریست در لیوانیه که در کنار دریا واقع است منتظم ترکی ولایتی است که در شمال مغرب
مملکت روسیه است از شهرهای معتبر آن شهر کوپنهاگن است که در جنوب مغرب شهر لیپ زیک است که هر دو در شمالی سکسانی اتفاق افتاده اند

بارن هلم جزیره ایست در بحر بالتیک که در جنوبی سویدن واقع است ناروه بندریست در جنوبی خلیج فینلند در مملکت روسیه واقع است بندر شهریست در شمال الجرایر که در تصرف دولت روسیه است

باب سی و یکم در بیان دولت دنمرک

واقع شده و در آن زمان در تصرف دولت عثمانی بود ولی از زمان کثیرین ثانی در تصرف دولت روسیه است
دنمرک ولایت کوچکی است که در جانب جنوب سویدن و ناروی و در سمت شمال هنوور واقع شده است واین دولت در
سلک دولتهای ثانوی اروپا محسوب میشود و دنمرک مخصوصا اطلاق میشود بر بنین شلسوک هلستین و جزیره زیلند و فیونن
و بعضی از جزایر کوچک غیر مشهور که در مدخل بالتیک واقع شده اند واین مجموع محتوی است بر صفحه که مربع دو هزار و چهار صد و
شصت و پنج میل باشد و متصرفات پادشاه دنمرک سوای این ولایات جزایر فیرو و ایسلند است که در محیط شمالی است
و جزیره سنت کرای اس است که در تلفظ سنت کروا گویند که بمعنی صلیب است یعنی صلیب مقدس و سنت تامس و سنت
جان است که در هند غربیست و ترانکوبار است که در هندوستان در جانب مغربی خلیج بنگاله است و قسمت جنوب
مغربی گرین لند است و دولت دنمرک از سلطنت و اختیار قدیم خود که در ناروی داشت مسلوب شده و در عوض او
داچی هالستین را متصرفست و داچی هالستین اکنون برداچی لاون برگ اضافه شده است و لاون برگ که سابقا در تصرف
هنوور بود در عهد نامه وینا در سال یکهزار و هشتصد و پانزده مطابق هزار و دویست و سی هجری جزو دولت دنمرک قرار یافت
و پومرانیه که در تحت اطاعت سویدن بود به پروشیه واگذار و ناروی که در تحت اختیار دنمرک بود به سویدن رسید و
فینلند که در حکم سویدن بود بروسیه مفوض گردید و پادشاه دنمرک اکنون فردریک ششم است که بعد از پدر بر تخت
آن ولایت در سیزدهم مارچ سال هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق پانزدهم محرم الحرام یکهزار و دویست و بیست و سه هجری
جلوس کرد و تولد او در بیست و هشتم جنوری سال هزار و هفتصد و شصت و هشت مسیحی مطابق شوال المکرم یکهزار و صد و
هشتاد و یک هجری اتفاق افتاده و مریه صوفیه فردریکا شاهزاده خانم خاندان هس کسل را بعقد خود در آورده و
ولایت جنوت جتلند مرغوب است غله و نباتات در آنجا خوب بعمل می آید ولی در قسمت شمالی آنجا چندان زراعت نمی شود و
پایتخت شمالی جتلند شهر وی برگ است که باسم ولایت موسوم است و پایتخت جنوبی سلس ویگ است که اسم آن ولایت را نیز
سلس ویگ میگویند و صفحه مملکت جتلند شباهت به هالستین دارد و همگی شباهت تام با اکثر امکنه روسیه و انگلند
دارند و پایتخت هالستین شهر کیل است که در نزدیکی بحر بالتیک اتفاق افتاده و مدرسه خوبی درین شهر هست و
قصبات دیگر هالستین تیجی گلوکستادت و دیگری التونه است که در جنب رودخانه البه واقع است و التونه
بندر تجارت کمپنی هند الشرق دنمرک است و دنمرک از سویدن بالکلیه جدا و سوئند مفروز است و پهنای سوئند زیاده از دو میل
نیست و اهل دنمرک و سویدن هر چند از یک نسلند و یک زبان دارند ولی اختلاف کثیر در قواعد و رسوم از یکدیگر
دارند لیکن قواعد و رسوم اکثر طوایف دنمرک با قواعد ملل دیگر اروپا چندان مغایرتی ندارد و دو نسوان در جاهای آن
ولایت در شغل و کسب خود جد بلیغ دارند چنانچه علامت و آثار خند سکیداری و رعیتی از چهره و سیمای ایشان هویداست
و زنهای دنمرک علی الخصوص اواسط و ادانی اینها بسیار خود پسند و خود آرا هستند و لباس خود را از امتعه الوان زینت
میدهند و لباس سرخ را بسیار دوست میدارند و زنهای سویدن بخلاف ایشان از سادگی خوش دارند و در وقت
بیرون رفتن از خانه و در سفر نقاب بر رخ می بندند و جزیره زیلند بزرگترین جزیره هاییست که در تصرف طایفه دنمرک است
و پادشاه در این جزیره متوطن است و در این جزیره غله بعمل نمی آید و مرغزار و چمن نیز کم است و قسمت بزرگ این جزیره
جنگل است که بجهت شکار کردن پادشاه عزق کرده اند و در این جزیره هشتاد و بیست و سی میل است و شهر کوپن هاگن
پایتخت دولت دنمرک است که در ساحل شرقی زیلند واقع است و شهر بزرگیست و غنیمای این شهر فراوانست

وجمعیت انجا تخمینا یکصد و ده هزار میشود و این شهر بعد از پطرز برگ بهترین بلدان جانب شمال است و این شهر در جانب شمال
مشرق لندن واقع شده و بعد میانه این شهر و لندن بقدر پانصد میل است و در جزیره فیونن نیز غله بقدر کفاف بعمل
انجا بعمل می آید و این جزیره در مابین جتلند و زیلند واقعست و آن قسمت دریا که جدا می سازد فیونن را از جتلند اورا
لتل بلت میگویند و آن قسمت دریا که در مابین فیونن و زیلند است اورا گریت بلت میخوانند و قصبه بزرگ جزیره فیونن قصبه
اودن سی است و قصبات دیگر مملکت دنمرک یکی السینور است که در جزیره زیلند است و یکی البرگ است که در شمال جتلند است
و دیگری ری بن فلنس برگ است که در جنوب جتلند است و همه سفاین که از کنار السینور میگذرند باج و خراج بپادشاه دنمرک میدهند
و در نزدیکی فلنس برگ در ذچی سلسویک یک بلوک کوچکی است که اورا انگلن مینامند که ولایت بومی طوایف انگلن است که آن
طایفه با سکسان ها موافقت کرده بمملکت برتن غالب شده بران مملکت اسم انگلند را دادند مترجم گوید شهر فلنس برگ
در ساحل شرقی سلس ویک در کنار دریا واقع شده و آن شعبه دریا را در انجا خلیج فلنس برگ مینامند انتهی و اهل دنمرک
بسیار شجاع و جنگجو و مایل بمستی و شراب خوری و عاشق جلال و حشمت هستند و در پوشاک و لباس باهل فرانسه تقلید میکنند و
در زمستان مثل ولایت همسایه خود شان سویدن غالبا لباس انها از خز و پشم است و سلطنت دنمرک باستقلال و اقتدار است
و دین اصلی ایشان پروتستنت لوثر است که در تحت اختیار شان خلیفه است و بعضی ملوکات آن ولایت دین و مذهب دیگر دارند
و زبان اهل دنمرک و سویدن و ناروی زبان گاثیک است و زبان اهل آیس لند مرغوب تر از زبان و لهجه انها است و جمعیت
دنمرک دو ملیان و بیست و هشت هزار و دویست و چهل و یک نفر حساب کرده اند و متاعی که از ین ولایت بخارج میبرند تیر و مواشی و
کره و پنیر و آهن است و متاعی که داخل این ولایت میشود نمک و شراب و برندی و بعضی اشیا دیگر است جزیره آیس
لند جزیره بزرگیست و معیشت سکنه انجا بکمی و سختی میگذرد و این جزیره در دریای اتلنتیک شمالی بمسافت ششصد میل در
جانب غربی ناروی واقعست و سکنه این جزیره را باختلاف از شصت هزار تا هشتاد هزار حساب کرده اند و درازی این جزیره
تخمینا سیصد میل است و پهنای او دویست و ده میل و این جزیره را اول نددوک پیدا کرد و او بحر پیمای معروفی بود
که در سنه هشتصد و شصت و یک مسیحی مطابق دویست و چهل و هفت هجری که از ناروی بجزایر فرو روانه بود طوفان شدید
شدیدی کشتی او را بی اختیار بجزیره آیس لند رسانید و اول کسی که انجا را آباد کرد انگلف است و او یکی از اغنیای
ناروی بود که از ظلم و جور پادشاه خود اندیشه کرده در سنه هشتصد و هفتاد و چهار مطابق دویست و شصت و یک هجری
با اهل و عیال و جمعی از اقربا و عشیره خود بجزیره آیس لند نقل و تحویل نموده و در مدت شصت سال همه سواحل و جاهای خوب آن جزیره را
که استعداد داشت آباد کردند و سواحل آن جزیره زیاد سخت و عمیق است و بواسطه انها و کریک ها بندرگاه های خوب دارد و صفحه
جزیره محتوی بر جبال شامخه است که بجهت آن جبال شامخه زیاد بنظر تیره و مکدر می آید و اکثر قسمتهای الجزیره غالب سال ابر و مستور است
و زمستان انجا سخت و شدید است و در الجزیره چند کوه آتش فشان است که معروف الجبال یکی کرافل است که در شمالی جزیره و دیگری
هکلا است که در سمت جنوبی جزیره واقعست و از ین جبال اگرچه غالب اوقات شعله آتش و دود بفلک اثیر متصاعد میشود ولیکن
بعضی اوقات شعله های عظیم از قلل ان کوهها بیرون می آید و چنان دو گداخته از ان جبال بجریان می آید که ان جاری
جاریه را بزبان ایطالیا لوه مینامند و در میان این جبال کوه هکلا معروف تر و سوزنده تر است و ضرر زیادی بحوالی و حوش
آن کوه از ان کوه میرسد و بهرچه برسد نابود و ناچیز میسازد ولی خروج بزرگی و جنبش عظیمی در آیس لند از کوه کرافل در سال یکهزار و
هفتصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق یکهزار و صد و شصت و هفت هجری اتفاق افتاد که عقل از شنیدن او حیران است

باب سی و یکم در بیان دنمرک

که آن لوه گداخته سوزان چنان جریان بهم رسانید که تا بمسافت نود میل راه رسید و پهنای او چهل و دو میل و عمق او
صد قدم بود و از این آتش سیال کوه و هامون مالامال شده دوازده رود خانه خشک گردید و دوازده قریه معموره
خراب شد و دویست و چهل نفر دیگر بهلاکت رسید و در میان عجایب آیس لند هیچ چیز غریب تر از چشمه های جوشنده گرم
او نیست که در چندین از چشمه ها آب گرم جوشیده بشکل ستونها و عمودها به بلندی چند صد فوت فوران دارد و معروفترین انها
چشمه جی سر است و اهل آیس لند عموما مردمان با وقار و تمکین اند ولی زیاد لجاجت دارند و دولت انها شامل بر دواب و گوسفند
و در این جزیره مرغان شکاری بسیار است که نجبای ان ولایت گرفته نگاه میدارند و با انها شکار میکنند و بهترین انها را
برای پادشاه دنمرک پرورش و تعلیم میدهند و هر ساله قوشچی های پادشاه برای خریدن این بازها بجزیره میروند و پایتخت
قدیم آیس لند شهر اسکل هالت است ولی اکنون پایتخت انجا ریکیه ویک است که نشیمن حاکم در انجاست و ساکنان قدیم آیس لند
از نسل طوایف سی تیه است که یکی از شعبه های طوایف سلت محسوب میشود و خود جزیره را نیز یک قسمتی از اسکندی نویه
حساب کرده اند و در زمان سابق جزیره آیس لند مملو از خلق بود و مردمان معروف داشته اند ولی پس از انکه این جزیره بتصرف
ناروی در آمد در سواحل انگلند و اسکاتلند و فرانسه و ایرلند بمرافقت اهل ناروی بنای فتنه و فساد را گذاشتند و وقتی که سلطنت
ناروی با سلطنت دنمرک در سال هزار و بیست مسیحی مطابق چهار صد و یازده هجری متحد شد این جزیره نیز یک حصه از
سلطنت دنمرک محسوب گردید و در مائه چهاردهم نزدیک بود که این جزیره از وبا و قحطی و آبله و سایر امراض مزمنه بکلی از حلیه آبادی
در افتاده بایر و خراب گردد چنانچه بسبب این آفات و بلیات در عرض دو سال نه هزار و سیصد و سی و شش نفر از آن
جمعیت و دو بیست و هشت هزار اسب و یازده هزار و چهار صد و شصت و یک انعام و مواشی و یکصد و نود هزار و چهار صد و هشتاد و
راس گوسفند و شانزده هزار طفل از آبله تلف شدند و این چنین حوادث برای چنان جزیره و ولایت کوچک مثل آیس لند
زیاده از حد قدرت و استطاعت است و پس از این حوادث باقی مانده خلایق آن جانب سواحل میل کرده در سواحل
الجزیره بنای آبادی گذاشتند و امکنه بعیده از دریا را بکلی عاطل و باطل گذاشتند که رفته رفته آن مکانها بیابان خراب
و ویران شد و دران مدت جمعی نیز از اهالی انجا که قدرت و توانائی رفتن داشتند از آن جزیره فرار کردند و معدودی
که ماندند در جبال و مغارات مسکن گزیدند و از اخبار صحیحه چنین معلوم ما شده است که مادام شدت آن وبای مهلک و بلای
مدرک همه پست و بلند الجزیره با غبار غلیظ کثیفی پوشیده شده بود و پس از ان خرابی که در آن جزیره اتفاق افتاد از
سکنه و معموریت انجا خیلی کاست و این جزیره دیگر خبری ندارد که قابل یادداشت و تحریر باشد جزایر فیرو در مابین آیس
لند و ناروی اتفاق افتاده است عدد آنها هفده است و آن جزایر شامل است صفحه را که مربع چهل میل باشد و سکنه
انجا قریب از پنجهزار و پانصد نفر است و گوسفند متاع اصلی این جزایر است و طبیعت اهالی این جزایر بملایمت و نرمی و مهمان
نوازی مایلست گرین لند که در انجا دین مسیحی دارند و بجهت شکار هوئیل های قوی جثه شهرت دارد و اسم این جزیره
بعضی اوقات نیز در اسم عمومی گرین لند معلوم و مفهوم میگردد و گرفتن این هوئیل های قوی جثه در میان آن
عرصه های یخ یکی از عجایب هنر و قابلیت بنی نوع انسان محسوب ولی خوف و خطر زیاد دارد چنانچه سیزده جهاز
در یک وقت بکلی از صدمه آن کوههای یخ شکسته و قطعه قطعه گردید که بکلی در آب غرق شد و جزایر یکه در هند الغرب
در تصرف دولت دنمرک است شامل است یک صفحه را که مربع هشت میل باشد و سکنه آن جزایر بقدر چهل و شش هزار و سیصد
نفر حساب شده است و وسعت ترین کوهی بازدگنی بقدر بیست و شش میل مربعست و سکنه انها زیاد تر از بیست و هشت هزار نفر

نیست بیست و سه جمعیت شهر کوپن هاگن که پایتخت دولت دنمرک است از قراریکه در سال یکهزار و هشتصد و پنجاه و یک
مسیحی مطابق یکهزار و دویست و شصت و هشت هجری حساب کرده اند یکصد و بیست هزار است و ایس لند یعنی زمین یخ
چه لند بمعنی خشکی و زمین آیس بمعنی یخ است و این جزیره از عرض شصت و سه درجه و یازده دقیقه تا شصت و شش درجه و پنجاه
دقیقه شمالی و مابین شانزده درجه تا بیست و چهار درجه و سی دقیقه طول مغربی اتفاق افتاده است و مسافت او تا بنو بابایی
گرین لند مقدار یکصد و شصت و شش میل و با مکنه بار و غیر معمور گرین لند مقدار نود و پنج میل و تا جزایر فیرو دویست و
بیست میل است و هیچ جزیره از جزایر دنیا بقدر این جزیره آب گرم و جبال آتشی ندارد و ارتفاع کوه هکلا را یکهزار فوت معین کرده اند
و همیشه با برف مستور است و چشمه های آب گرم درین جزیره فراوانست و چشمه آب گرم معروف آنجا چشمه جی سر است که معنی
او در لغت اهل آیس لند بمعنی غضبناک و خشمگین است و در اثنهای شمال مشرقی این جزیره غار سوتر کلیر است که از کوه ساخته
شده است و ارتفاع او چهل فوت و پهنای او پنجاه فوت و طول او کمتر از چهار هزار و سیصد فوت نیست این جزیره علف خوب
در فصل تابستان دارد که حیوانات آنجا را از هر قسم کافی است و حیوانات دشتی او خرس و روباه است ولی طیور فراوان دارد
علی الخصوص بازهای قوی و قوهای بزرگ و عقابهای تیز چنگال و مرغابی های گوناگون و اهل این جزیره در سال یکهزار و پانصد و هشتاد و
چهار مسیحی مطابق نهصد و نود و دو هجری انجیل را بزبان خود ترجمه کرده اند جزایر فیرو مجموعه از جزایر است که در محیط شمالی مابین آیس لند
و شت لند اتفاق افتاده و از عرض شصت و یکدرجه و یازده دقیقه تا عرض شصت و دو درجه و بیست دقیقه شمالی است و عدد این جزایر است و
پنج است که از آنجمله هفده جزیره آباد و مسکون است از آنچه مصنف بیان کرد که عدد آنها هفده است و هشت جزیره دیگر غیر مسکون است
و جمعیت آنها در سال یکهزار و هشتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق یکهزار و دویست و شصت و هفت هجری از هفت هزار افزون تر
بحساب در آورده اند گرین لند ولایت وسیعی است که در جانب شمال واقع شده و معنی لغوی او زمین سبز است
و هنوز معلوم نشده است که جزیره است یا یکی از کانتی نینت ها پیوستگی دارد و از امریکای شمالی با بوغاز دویس مفروز است
و در اقصی شمال نصف کره غربی اتفاق افتاده چنانچه از عرض پنجاه و نه درجه و سی دقیقه شمالی تا هفتاد و هشت درجه
عرض شمالی معین کرده اند و حد غربی او بوغاز دویس و حد شمالی او بعضی از محیط غیر معلوم یا قطب شمالی است و حد
مشرقی او محیط منجمد و بوغاز نیست که او را از آیس لند جدا می سازد و حد جنوب مشرقی او محیط اتلنتیک است و یک سلسله از
جبال شامخه عالیه در مرکز این ولایت از شمال بجنوب امتداد دارد که دائما با برف پوشیده شده است و جدا می سازد گرین لند
شرقی را از گرین لند غربی و در تابستان هوای آنجا گرم است چنانچه ترمامیتر فهرن هیت در سرطان بعضی اوقات در سایه
تا بدرجه هشتاد و چهار میرسد و حرکات جبال یخ در فصل تابستان که درین دریا در حوالی او بجولان در می آیند تماشای کاملی
دارد و در غالب اوقات مانع حرکت سفاین میشوند و ارتفاع بعضی از آنها مقدار پانصد فوت از سطح آب دریاست و در سواحل گرین لند
چندین جزایر کوچک و بزرگ هست و حیوان اصلی این ولایت خرگوش سفید و گوزن و سگی که شباهت کلی به گرگ دارد و خرس
سفید که بسیار درنده میشوند و عقابهای قوی جثه هستند و نهنگ یا هوئیل که در دریای حوالی او هست در هیچیک از دریاهای
دیگر یافت نمی شود و گاو دریائی بزرگ پیدا میشود و اهل گرین لند غالبا کوتاه قامت هستند و معیشت آنها بیشتر از گوشت ماهی است
و اهل اروپا گرین لند را تخمینا در مائه نهم پیدا کرده اند و در سال یکهزار و چهارصد و هشت مسیحی مطابق هشتصد و یازده
هجری در سواحل شرقی آنجا بنای آبادی گذاشته شد و در سال هشتصد و دو مسیحی مطابق صد و هشتاد و شش هجری
سکنه آنجا را تخمینا شش هزار بشماره در آورده بودند و سکنه سواحل مغربی را نیز از بیست هزار افزون شمرده اند و جزایر

باب سی دوم در تاریخ دنمرک

هند الغرب که در تصرف دولت دنمرک است بسیار کوچک است و از جزایر ورجین حساب میشوند ولی عجب از مصنف است که
در اول باب هیچ اسمی از گنی در متصرفات دولت دنمرک بیان نکرد ولی در آخر ذکری از و نمود و گنی ولایت وسیعی است که در ساحل
غربی افریقا واقعست و در آن ولایت چنین معلوم میشود قلعه و مکانی در تصرف دولت دنمرک باشد

باب سی و دوم در بیان مختصری از تاریخ دنمرک

دولت دنمرک را یکی از سلطنتهای بسیار قدیم اروپا شمرده اند و از قراریکه مورخین نوشته اند اول کسی که در آنجا
ادعای سلطنت کرد و آن ولایت را تصرف نمود دن بوده است که او یکی از اهل زیلند است که یکهزار و سی و هشت سال
قبل از ولادت حضرت مسیح در آنجا حکمران بوده و این تقریبا یکهزار سال قبل از تسخیر بریتین بود که جولیوس سیزر بریتین را مسخر نمود
ولی لازمست که درین حساب مورخین زیاد اختلاف دارند چراکه بعضی مصنفان اتفاق دارند که حکومت دن تخمینا یکصد و پنجاه سال
قبل از حضرت مسیح بوده و بعضی یکصد و بیست و شش سال قبل از آنکه اودن به اروپا بیاید حکومت او را تعیین کرده اند هر چند
در باب زمان او اختلاف کثیر در میان مورخین است ولی جملگی برانند که اول شخصی که در دنمرک حکمرانی کرده دن است و همه حکام
ولایات در آن ازمنه از طایفه سلت قدیم از شعب سی تیه قدیم بوده اند ولی چنین نبوده که یک شاهزاده یا بزرگی چندین
مملکت و ولایت را تصرف داشته باشد بلکه هر کسی جائی داشته که در آنجا حکمرانی میکرده اند پس از آن درین ازمنه جدیده رسم
بران عادت بود که همه ولایتهائی که در شمال سلطنت روم واقع شده بودند منقسم بسلطنتهای کوچک بود که در هر ولایتی امیری
و شاهزاده حکمرانی میکرد و هیچیک بدیگری تسلط و اقتداری نداشت بالجمله اهل دین اول مذهب درستی نداشته اند و
برای عبادتخانه و صوامع خود هیچ گنبدی و دیواری بر پا نمی کردند بلکه این کار را بسیار حقیر و زشت می شمردند و در عوض
معبد و صومعه درختهای بسیار انبوه در بعضی مکانهای خوب می کاشتند که از همه طرف گشاده و باز بود و در آنجاها آزادی
و طریقه داشته اند بعمل می آوردند و این کار را مایه تقرب نزد خدای خود دانسته و هر که بیشتر در این کار اهتمام داشت او در اعلی مصاف
میدانستند و شعرای دنمرک در قدیم بسیار در نزد آنها اعتبار و عزت داشتند و کار خاصه آنها این بوده است که مردم
ترغیب و تحریص بر جنگ مینمودند و از اوصاف کارزار و کردار بیان میکردند و در معرض جنگ و معرکه اشعاریکه مهیج غیرت
و شوق باشد میخواندند و تو ذوزن نوشته است که حرمتی که اهل دنمرک از شعرای خود داشته اند و میکرده اند در هیچ ملتی و دولتی
معمول نبوده است و پیشوای آنها باصطلاح خود درود میستامیدند بزرگان دین و مقتدایان مذهب بودند و در میان
و در میان طوایف سلت و بریتان و گال و جرمن و دیگر قبایل حکمرانی و اقتدار داشتند و احترامی بی اندازه خلایق از
آنها بعمل می آوردند و در متابعت خلیفه خود شان همیشه از مکانی بمکانی با دواب و مواشی خود نقل و تحویل میکردند
و در مرغزارها و چمنها برای تعیش مسکن میگرفتند و درین گمراهی و صحرانوردی چندین ازین طوایف و ملل با یکدیگر عهد
و پیمان بسته بولایات همسایه خود دست تطاول دراز میکردند و هر طایفه و جمعیتی باسم بزرگ خود موسوم شده بچندین اسامی
مشهور شدند چنانچه دین نگلسان انگلی جت گات جرمن نارو جیه که نارمن نیز خوانند سیمبری تیوتان و غیرهم و تاریخ
آن زمان بهیچ وجه بطور تحقیق در دست نیست ولی درین ازمنه جدیده آنچه مفهوم شده است آنست که در مائه چهارم بعد از ولادت
مسیح نگلسان اسم عامی بود و که در تحت او دین و نارمن و دیگر ملتهای شمالی محسوب می شدند مترجم گوید
چنانچه قاجار اسم عام است و او بدوازده تیره منقسم شده است که هر تیره اسم معلوم معینی دارند اشهی و اهل نگلسان مردمان
شجاع و دلیر بودند و حملهای متواتر بر اهل بریتین و گال می آوردند و در قتل و غارت هیچ کوتاهی نمینمودند و ازین حملات

که بدولت روم التجا آوردند تا انها را از شر و باس انها حراست کنند و حمله و قتل و غارت ایشان نیز مثل قواعد و رسوم
خود شان هیچ در تحت قاعده و نظامی نبود و هرگز رحمی و مروتی و انصافی در هیچ وقت از انها مشاهده نمی شد و در وقت
استیلا و غلبه پیران کهن سال و عجزه و مساکین و اطفال را از شجعان و ابطال هیچ فرقی نمیدادند بلکه همگی را از زن
و مرد و بزرگ و خورد معرض هلاکت و قتل در می آوردند و رفته رفته بجائی رسید که این طوایف خونخوار در سواحل نارمندی
داسکاتلند و ایرلند مسکن گرفته نشیمن ها برای خود ساختند و در سال هزار و دوازده مسیحی مطابق چهارصد و سه هجری
فتحی انگلند گردند و بواسطه طایفه سیمبری بود که در قدیم جسمین شلاختلند را سیمبریکا کرسونی سانس میگفتند مترجم
گوید کرسونی سانس در لغت یونان معنی جزیره نما است چون طایفه سیمبر در جتلند مسکن داشتند لهذا ان مکان را باسم
انها میخواندند انتهی و سیمبر را یک طایفه از طوایف جرمنی حساب میکردند چنانچه تیوتانز را نیز از ملل جرمنی دانسته اند و طایفه
سیمبری در جسمین شلاسکنی داشتند و تیوتانان در جزایر زیلند و فیونن متوطن بودند و مابقی طوایف در جزایر اهل دین
در دریای بالتیک ماوی داشتند و قلیل وقایع نافعی که در تاریخ دنمرک است از سال هزار و سیصد و هشتاد و هفت
مسیحی است که مطابق هفتصد و هشتاد و نه هجری است وقتی است که مرگرت دوم بر تخت شاهی جلوس کرد و قابلیت ذاتی و عقل و کیاست
آن زن چنان بود که او را همیشه سیمیرمیس شمال میخواندند و مرگرت بتزویج اکوین پادشاه ناروی در آمده و این دو سلطنت
باین جهة باهم متحد شدند و اکوین بزودی وفات یافت و مرگرت زن او پس از و قدری با حق و قدری با تکلیف و تکلف
عوض مهریه خود آن ممالک را تصاحب نمود و عهدی با اعیان ملک بست و بجهة حسن عهد و مردم داری و کفایت او
همگی بالطوع و الرغبه او را پادشاهی دنمرک و ناروی و سویدن قبول کردند و این عهد را با اهل کلمر تجدید کرده که انهایت
نیز از در طاعت در آمدند و مرگرت زن صاحب عقل و کفایت بود چنانچه مصنف باین عبارت نوشته که روح او
از برای بزرگی آفریده شده بود و در نفع ولایت و آسایش اهل مملکت کمال سعی را داشت و همه سلاطین اروپا بدوستی
و یگانگی این زن عاقله کامله مایل شدند و همگی رفتار و گفتار آن زن نیکو کردار را الهامی و غیبی میدانستند و نیز
از این جانشینهای مرگرت از عهده رفتار و قواعد او بر نیامدند و اتصال کلمر بدنمرک بزودی ضایع شد و اهل
سویدن یاغی شدند و کشته و کشش و زد و خورد را با تخت سویدن نشاندند و وقایع کثیره که در تاریخ دنمرک ذکر شده در زمان حکمرانی
و سلطنت مرگرت و در زمان کرسیتین دوم است که منجمله در هزار و پانصد و بیست مسیحی مطابق نهصد و بیست و شش
هجری است یکی بنیان تجارت کامپنی هند شرقی است که در سنه هزار و ششصد و دوازده مسیحی مطابق هزار و بیست و یک
هجری اتفاق افتاده و جنگ معظمی است که در سال هزار و ششصد و شصت مسیحی مطابق هزار و هفتاد و یک هجری که در عهد
سلطنت فردریک سیم وقتی که بتاج و تخت موروثی خود رسید واقع شد و در این سال هزار و ششصد و شصت
جنگی که اتفاق افتاد یکی از آن وقایع غریبه است که بسیار کم چنین حکایتی در تاریخ ذکر شده چرا که بجهة این قضیه قوانین یک
سلطنتی بدون اینکه اغتشاشی و خون ریزی و آشوبی واقع شود تبدیل و تغییر یافت و در سال هزار و ششصد و هفتاد و نه مسیحی
مطابق هزار و نود هجری همبرگ را کرسیتین پنجم محاصره کرد و در سنه هزار و هشتصد و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و
شانزده هجری کوپن هاگن پایتخت دنمرک را اهل بریتین بزور و غلبه تصرف کردند از مملکت دنمرک سه سلطان بر تخت
انگلند را متصرف شده است یکی کنیوت کبیر است و یکی هرالد است و دیگری هردی کنیوت است و اهل دین و ناروی
که بنا زنارمن نیز گویند در مائه هشتم مسیحی بسواحل گال و بریتن حملها آورده مایه اغتشاش و آشوب آن ممالک شدند

باب سی و دوم در تاریخ دنمرک

دنشه و آشوب انها در آن سواحل تا سال هزار و دوازده مسیحی مطابق پانصد و شش هجری باقی و برقرار بود تا وقتیکه سوین
پادشاه دنمرک تمام انگلند را فتح کرد و در انجا کنیوت پسر خود را بپادشاهی نشاند و کنیوت پس از پدر تاج پادشاهی انگلند
و دنمرک و ناروی و سویدن در سال هزار و بیست مسیحی مطابق پانصد و چهارده هجری بر سر گذاشت و کنیوت پادشاه با حشمت
و عظمت بود و پس از او پسر او هرالد در سال هزار و سی و پنج مسیحی مطابق چهارصد و بیست و شش هجری بتخت این ممالک مذکوره
جلوس کرد و او بسیار پادشاه جاهل و خودخواه بود و پس از حکمرانی چهار سال در سال هزار و سی و نه مسیحی مطابق چهارصد و سی و یک
هجری وفات کرد و پس از و برادر او هردی کنیوت جانشین شد و او را اهل انگلیس بخواهش و اراده خود شان بر تخت نشاندند
ولی بزودی از ظلم و تعدی و بی قابلیتی او نفرت کرده اتفاق بر مخالفت او نمودند و سلطنت او چندان دوامی نداشت و در سال هزار و چهل و
دو مسیحی مطابق چهارصد و سی و سه هجری وفات یافت و حکمرانی سلاطین دین در مملکت انگلند باختتم شد سوین ولد ارشد کنیوت
چون از انگلند دور بود چنین معلوم شده است که او در انگلند حکمرانی نکرده است ولی بعضی مورخین او را نیز جزو سلاطین دین
که در انگلند حکمران بوده اند نوشته اند شیکه مصنف تاریخ دنمرک را تا به سوین بیان کرده و تا زمان تحریر کتاب مثل سلاطین
سویدن بیان نموده و ما برای اطلاع ارباب کمال تا این زمان اسامی سلاطین دنمرک را چنانچه در سویدن ضبط نموده است بیان میسازیم
و تاریخ نویسان دین تا سلطنت هرالد بیست و پنج پادشاه ذکر می کنند و لیکن تحریرات ایشان با تحریرات مورخین جدید دنمرک
که بدرستی ذکر کرده اند اختلاف کثیر دارد آنچه که صحیحاً درست است از این قرار است و تاریخی که در جنب اسامی سلاطین ذکر
شده خواهد شد سال جلوس آن پادشاه است

تاریخ مسیحی	اسامی سلاطین	تاریخ هجری
۸۱۳	هرالد یا هرولد	۱۹۸
۸۵۰	اریک اول	۲۳۶
۸۵۴	اریک دوم ذی چیلد یعنی الطفل	۲۴۰
۸۸۳	کارمو ذی الد یعنی الشیخ پادشاهی کرد پنجاه و سه سال	۲۷۰
۹۳۵	هرالد دوم ملقب بلوتوث یعنی کبود دندان	۳۲۳
۹۸۵	سیون یا سوین ملقب ذی فارکد برد یعنی ریش دوشاخه	۳۷۵
۱۰۱۴	کنیوت دوم ذی گریت یعنی الکبیر پادشاه دنمرک و انگلند	۴۰۵
۱۰۳۶	کنیوت سیم پسر او هردی کنیوت در انگلند	۴۲۷
۱۰۴۲	مگنس ملقب ذی گود یعنی الجید در ناروی	۴۳۴
۱۰۷۳	این ترگنم یعنی ایام فتره و خلو تخت از پادشاه	۴۶۵
۱۰۷۷	هرالد مدعو ذی سیمپل یعنی الاحمق	۴۷۰
۱۰۸۰	کنیوت چهارم	۴۷۳
۱۰۸۶	الاس چهارم ذی هانگری یعنی الجایع	۴۷۹
۱۰۹۵	اریک سیم ملقب ذی گود یعنی الجید	۴۸۸
۱۱۰۳	این ترگنم یعنی ایام فتره	۴۹۶

۱۱۰۵	نیکولس اول کشته شد در یانس ویک		۴۹۸
۱۱۳۵	اریک چهارم ملقب هیر فوت یعنی خرگوش پا		۵۲۹
۱۱۳۷	اریک پنجم مدعو ذی لم یعنی الحمل		۵۳۱
۱۱۴۷	سیوئن یا سوئن سیم که گردنش را زدند		۵۴۲
۱۱۴۷	کنیوت پنجم تا سنه ۱۱۵۴		۵۴۲
۱۱۵۷	والدیمر ملقب ذی گریت یعنی الکبیر		۵۵۲
۱۱۸۲	کنیوت ششم ملقب ذی پیوئس یعنی المتقی		۵۷۸
۱۲۰۲	والدیمر دوم ذی ویکتوریوس یعنی الفاتح		۵۹۸
۱۲۴۱	اریک ششم		۶۳۹
۱۲۵۰	ابل سر برید برادر خود را و خودش نیز کشته شد		۶۴۸
۱۲۵۲	کریس توفر اول مسموم شد		۶۵۰
۱۲۵۹	اریک هفتم		۶۵۷
۱۲۸۶	اریک هشتم		۶۸۵
۱۳۲۰	کریس توفر دوم		۷۲۰
۱۳۳۴	این ترگنم یعنی ایام فتره هفت سال		۷۳۴
۱۳۴۰	والدیمر سیم		۷۴۱
۱۳۷۵	این ترگنم یعنی ایام فتره		۷۷۷
۱۳۷۶	الاس پنجم		۷۷۸
۱۳۸۷	مرگرت ملقب ذی سمیرمیس آف ذی نارث یعنی سمیرمیس شمال کوین سویدن و ناروی و دنمرک		۷۸۹
۱۳۹۷	مرگرت و اریک نهم و اریک سیزدهم متحداً سلطنت می کنند		۷۹۹
۱۴۱۲	اریک نهم منفرداً بپادشاهی رسید و بپادشاهی دنمرک اکتفا کرده تاج سلطنت ناروی و سویدن را از سر خود برداشت		۸۱۵
۱۴۳۸	این ترگنم یعنی ایام فتره		۸۴۲
۱۴۴۰	کریس توفر سیم پادشاه سویدن		۸۴۴
۱۴۴۸	کریس تین اول کونت الدن برگ پادشاه اسکندی نویه که بسلطنت دنمرک و سویدن و ناروی سرافراز شد و پس از او پسر او جانشین او شد		۸۵۲
۱۴۸۱	جان همچنین پس از او پسر او جانشین او شد		۸۸۶
۱۵۱۳	کریس تین دوم مدعو ذی کرول یعنی الظالم و ذی نیرو آف ذی نارث یعنی نیرو شمال ظلمهای بیحد و تعدیات بی اندازه از و در ایام سلطنتش بظهور رسید از الجمله قتل نجبای سویدن بود و در سال هزار و پانصد و بیست و سه مطابق نهصد و بیست و نه هجری از پادشاهی معزول شد و در سال هزار و پانصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق نهصد و شصت و شش هجری در زندان وفات یافت		~~۹۱۹~~ ۹۱۹

باب سی و دوم در تاریخ دنمرک

تاریخ مسیحی	اسامی سلاطین	تاریخ هجری
	و پس از او سلطنت سویدن از تاج دنمرک جدا شده خود مستقلاً سلطنتی شد و این قول که کریس تین در زندان وفات یافت با روایت مصنف که در تاریخ سویدن ذکر شد منافات دارد	
۱۵۲۳	فیدریک اول دیوک هالستین عموی کریس تین دوم پادشاهی جوانمردی بود	۹۲۹
۱۵۳۴	کریس تین سیم پسر فردریک برقرار کرد آئین لوتر را و این مذهب را رواج داد	۹۴۱
۱۵۵۹	فردریک دوم پسر کریس تین سیم	۹۶۶
۱۵۸۸	کریس تین چهارم پسر فردریک دوم انتخاب شد بزرگی طایفه پروتستنت در عهد و میثاق مخالفت شاهنشاه	۹۹۶
۱۶۴۸	فردریک سیم قانون اختیار و تعیین پادشاه را تبدیل داده سلطنت را موروثی قرار داد که بوراثت و ولیعهدی سلطنت کنند و تا زمان او اختیار و تعیین پادشاه برای امرا و اهالی ولایت بود	۱۰۵۸
۱۶۷۰	کریس تین پنجم پسر فردریک سیم که جانشین شد با پسر خود	۱۰۸۱
۱۶۹۹	فردریک چهارم میثاق بست با پطر سیزر روسیه و با پادشاه پولند بر مخالفت و دشمنی چارلس دوازدهم پادشاه سویدن	۱۱۱۱
۱۷۳۰	کریس تین ششم پسر فردریک چهارم	۱۱۴۳
۱۷۴۶	فردریک پنجم پسر کریس تین ششم بعقد خود درآورد شاهزاده خانم لوئیسا دختر جارج دوم پادشاه انگلند را	۱۱۵۹
۱۷۶۶	کریس تین هفتم پسر فردریک پنجم تزویج نمود کرولین متیلدا خواهر جارج سیم پادشاه انگلند را و در حالت غضب و اختلاط حواس کوئین خود را از شهر بیرون کرده به زل فرستاد و در زل آن زن در سال هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و نه هجری وفات کرد و دو وزیر دانای خود برندت و استروئنسی را نیز بقتل رسانید	۱۱۸۰
۱۷۸۴	رجنسی یعنی قایم مقامی که شاهزاده فردریک بجهة مصلحت ملکداری و حالت اختلاط پدر خود بامر سلطنت پرداخت	۱۱۹۸
۱۸۰۸	فردریک ششم همین قایم مقام که مستقلاً بپادشاهی رسید	۱۲۲۳
۱۸۳۹	کریس تین هشتم پسر فردریک ششم	۱۲۵۵
۱۸۴۸	فردریک هفتم پسر کریس تین هشتم تولد او در ششم اکتوبر سال هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق پانزدهم شعبان هزار و دویست و بیست و سه هجری اتفاق افتاده و تا اکنون که ششم فروری سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق هجدهم جمادی الاولی هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است پادشاه آن مملکت است	۱۲۶۴

و بعضی اسامی که در ضمن احوال سلاطین ذکر شد بیان او لازم است سمیرمیس کوئین اول است که بپادشاهی او را انتخاب

کردند واو امیرس اسیریه بود که دو هزار و هفده سال قبل از مسیح بتخت سلطنت عروج کرد واو در زینت و استحکام شهر
بابیلون مبالغه تمام داشت واین شهر را پایتخت سلطنت خود قرار داد و بوسیله کفایت و عقل آن ملکه شهر بابیلون بزودی چنان
معمور شد که در عهد خود از و بزرگتر شهری در دنیا نبود و مرگرت ملکه دنمرک را از انجمله سمیرمیس شمال لقب دادند

نیرو

نیرو امپراطور ششم روم است که پس از کلادیوس باعانت مادرش در سال پنجاه و چهار بعد از ولادت مسیح بتخت نشست و مادر
او اگری پینا است که دختر جرمنی کوس و خواهر کلیگولا و زن دومی شین اینوبرباس بود و پس از وفات شوهر بعقد کلادیوس
شاهنشاه پنجم روم درآمد و پس از فوت کلادیوس با آنکه از کلادیوس اولاد کوچک داشت انها را از تاج و تخت محروم کرده
پسر بزرگ خود نیرو را تاج بر سر گذاشته بجمع سنت و محفل امرا و اعیان فرستاد و همگی طوعا و کرها تمکین سلطنت او کردند و
نیرو بالطبع پادشاه خونخوار ستمکار دیوانه بود ولی در پنجسال اول سلطنت خود چنان رفتار نمود که هیچکس مثل او پادشاهی
ننموده چنانچه جنابا اگر فرمان قتل مقصری را بنظر او میرسانند که دستخط بگذارد با آواز بلند فریاد میکرد که کاش خط نمیدانستم
و اهل سنت و ارکان دولت همگی احسنت می گفتند ولی از پنجسال دغل سریرت و خبث سیرت او آشکار گشت شعر اول تو چنان
بدی که گر چون تو نبود آخر تو چنان شدی که گر چون تو مباد و از حرکات ناهنجار او انقدر نوشته اند و گفته اند که توصیف
راست نیاید و ما مختصری بیان میکنیم از انجمله در سال شصت و چهار بعد از عیسی بهوای مستی شهر روم را آتش زد و با خاک یکسان
نمود و خودش بر بالای برج بلندی ایستاده تماشا میکرد و در آن حالت از برای خرابی تراژی شعر میگفت و میخندید و بعد براتهام
بخاموش کردن آتش اذن نداد و پس از آن بهر حیله که بود تهمت این کار را بر طایفه عیسوی نهاد و تیغ بیرحمی آخته جمعی کثیر از عیسویان
بقتل رسانید و در تاریخ روم نوشته است که در وقت فوت کلادیوس جمعیت شهر روم شش ملیان و هشتصد و چهل و چهار هزار
بود معلوم است شهری که اینقدر جمعیت داشته تا چقدر بیوتات و عمارات خواهد داشت و آتش زدن او محض مستی و جهالت چقدر
مایه خسارت خواهد بود شعر سکران سکر هوی و سکر مدامة ؛ انی یفیق فتی به سکران ؛ و نفاذ حکمش نیز چنان بود که پس از خرابی حکم
کرد که آن شهر را بهتر از اول بنا کردند از انجمله یکی از امرای بزرگ روم شبانه پیغام داد که باید حکما زهر خورده خود را هلاک سازد
آن امیر بیچاره شربت زهر را از ضرب قهر بهتر دانسته خود را بهلاکت رسانید و از انجمله روزی در حالت مستی لگد بشکم محبوبه خود
مسماة به پاپی زده که بچه او سقط شد و آن زن نیز وفات کرد و پس از آنکه بهوش آمد و معشوقه را مرده یافت همه خدمتکاران
و کنیزان که در آن بزم حاضر بودند بقتل رسانید و از انجمله جوان خوش شکلی را مسمی به اسپوروس خواجه کرد و لباس زنانه پوشانیده
در کالسکه خود نشانده بسیر و تفرج میرفت و با او بتماشاخانها حاضر میشد و هر که او را نمی شناخت چنان تصور میکرد
که ملکه است و هر که میدانست از حرکات ناپسندیده پادشاه خون جگر میخورد و بدتر از این آن بود که ناخوشی ابنه داشت روزی
خودش لباس زنانه پوشیده و نقاب زردی چنانچه رسم عروسهای آن زمان بود بر روی انداخته زن یکی از رفقای
خبیث خود مسمی به پیتاگوراس شد بود روی او چو رخسار زنان مردی خود را همی کردی نهان زانکه آواز درشتی زن وار
بود لیک شهوت کامل و بیدار بود حق چو اندر مرد خوی زن نهد او مخنث گردد و گون میدهد چون خدا در زن نهد خوی
نری طالب زن گردد او چون سعتری و باز پس از مدتی از این عمل قبیح ملتذ شده زن یکی از غلامان خود دوفورس نام شد
و چنان اعتقاد داشت که مثل او شاعر و سخندان و موسیقی دان نیست و هر که فرضا از راه جهالت با او مباحثه میکرد
بهلاکت میرسید تا آخر چنان بود که مردم گفتار و رفتار او را اجبارا و کرها تمکین و تصدیق داشتند و گاهی کالسکه
خود شانزده اسب می بست و خود میراند و اسبها گاهی که بروی یکدیگر می افتادند پیاده می شد و انها را خود بلند میکرد

وگاهی عمدا اسبها را بایکدیگر بجنگ می انداخت و میخندید و از اعمال شنیعه قبیحه اش یکی آن بود که مادر کامله عاقله خود را
که باعث سلطنت او شده و او کلادیوس را از سلطنت بواسطه او محروم ساخت بتهمت زنا با خنجر شکمش را پاره کرد و بعضی نوشته اند
که جمعی از امرا با او همداستان شده اولا چندی آن زن عاقله را از دخالت بامور ملک و ملت منع کردند و ثانیا بفکر هلاکت
او افتاده بعرض نیرو رسانیدند که بغیرت پادشاه نمی گنجد که مادر پادشاه بشرب مدام و معاشرت غلامان سیم اندام مشغول باشد
تا شبی علی الغفله او را در آن بزم حاضر ساخته مشاهده کرد نیرو در حالت مستی بدست خود شکم اگری پینا را درید و همه اهل آن
بزم را از بزرگ و کوچک بهلاکت رسانید و شبانه جسد مادرش را بر کوچه انداخت چون روز شد از شدت غیظ کالسکه خود را حکم
کرد که در کوچه از روی جسد مادرش کشیدند که جسد او از سم ستوران و چرخ کالسکه خورد شد عجب اینست که مادر او در وقت
کلادیوس از منجمی احوال نیرو را پرسیده او در جواب گفته بود که پادشاه میشود ولی ترا از و خطر جانست آن عاقله کامله جواب داده بود
که آرزوی من سلطنت اوست گر کشم در سر وفاتش سری سهل باشد زمان مختصری و آخر چنان بود که آن منجم گفته بود و
و صاحب گولدسمیث خلافا للمورخین چنین نوشته است که نیرو پس از آنکه بتحریک پاپی زوجه خود بخیال قتل مادرش افتاد
سنیکه او را منع کرد ولی منع او مفید نیفتاد یکبار مادرش را زهر داد و زهر کارگر نشد و بعد آنیسی تس تدبیر زورقی ترتیب داد
که در وقت سواری همین که قدری در آب پیش ماند از هم متلاشی میشد روزی مادرش را بر و نشانیدند که بگشت و تفرج دریا مشغول شود
زورق از هم پاشید و مادرش بآب افتاد ملاحان از خیال شاهنشاه خبر نداشتند در آب بجسته مادرش را در آوردند و این تدبیر
نیرو نیز باطل شد تا شبی در حالت مستی فریاد کشید که کیست مادرم را بکشد سنیکه و بوروس بمقام نصیحت بر آمده گفتند ارتکاب
این عمل از شاهنشاه شایسته نیست و در این وقت که لشکریان بجنگ مشغولند پادشاه اگر چنین کار بکند باعث رنجش
قشون سپاهی و رعیت است نیرو گفت من گوش استماع ندارم لمن یقول هر که مرا دوست دارد باید مادرم را که دشمن جانست
بکشد آنیسی تس دامن همت بکمر زد و این خدمت را قبول کرد جمعی از قراولان را با خود برداشته بقصر اگری پینا داخل شد و از خطین
هر کرا یافت کشت تا باطاقی رسید که ملکه در آنجا خوابیده بود و از همه کنیزان و غلامان از خواب برخواسته فقط آنیسی تس در اطاق را
که بسته بود شکسته با چند نفر داخل شد اگری پینا بخت از خواب و دشمن را بیدار دید تجلد کرده پرسید اگر به پرسش احوال من
از جانب شاهنشاه آمده اید الحمد لله سلامتی حاصل است و اگر خیال فاسد دارید پسر من بگناه عظیمی مرتکب شده است یکی از همراهان آنی
سی تس پیش دستی کرده گرزی بر سر او زد و آنیسی تس شمشیر از غلاف کشیده که او را بکشد اگری پینا پستان خود را در آورده باو نشان
داد و گفت اول باین ضربت بزن که چرا دو پستان اینچنین را بمن طبیعی را شیر داده است و آن بیچاره را چندین زخم زده بقتل رساندند و آنی سی تس
بخدمت نیرو شتافته بشارت داد و نیرو همان آن بر سر جسد مادر خود حاضر شده یک یک اعضای او را تماشا میکرد
و میگفت هرگز گمان نمیکردم که بدن تو باین لطافت باشد و پس از هلاکت مادر خود عمه خود دومیشیه را نیز مسموم ساخت و با سنیکه
تیر عداوت ورزیده حکم کرد که خود را هلاک کند آن حکیم دانشمند دید چاره ندارد زوجه خود را که بسیار دوست میداشت آواز کرد
و دست بگردن او انداخته آه از نهادش بر آمده گریست و او را دلداری داد و زوجه اش گفت من بی تو زنده گی نخواهم حکم کردند
که از هر دو دست ایشان رگ زدند چون سنیکه پیر بود خون چندان جاری نشد فرمود تا از ساق پای او نیز رگ زدند تا زود تر
جان بسپارد زوجه او چون جوان بود مدهوش افتاده کنیزانش بر و رحم کرده رگهای او را بستند چون در اجلش تاخیر بود
بحال آمد و لوکن شاعر نیز که در عصر خود عدیل نداشت از حکم آن شاهنشاه قهار خود را کشت و مثل سنیکه رگ زده
در حمام وفات یافت و بعضی شبها نیز با تغییر لباس با اجامرو اوباش در میان کوچهای روم میگشت و بزن ها و بچه ها دست درازی

میکرد و هر که پادشاه را می‌شناخت با خنجر پاره پاره‌اش میکردند و از آنجمله نوشته‌اند که در حالت مستی تماشاخانه حاضر
می‌شد و میگفت من هرکیولیز هستم و خنجر میکشید چندین شکم پاره میکرد و چندین نفر مجروح میساخت و اهل تماشاخانه از او
گریزان میشدند و او خندان میشد که با خنجر تیزی نمیتوانند با هرکیولیز در افتند و از آنجمله دو نفر از حواریون حضرت
عیسی علیه السلام را که یکی مسمی به سنت پطرس و یکی سنت پال بود در سال شصت و هفت بعد از عیسی بشهادت رسانید سنت پطرس را
ساخت و گفت چون عیسی را در وقت دار کشیدن سرش باسمان بود او را بخلاف او سرش را پایین کشیدند و سنت پال را سر برید
آخر کار بجایی رسید که از ظلم و قتل او نفیر از مرد و زن برخواست و ذکور و اناث بر او شوریدند و از محکمه سنت دشمنی وی را بمملکت و ملت
فتوی داده قتل او را واجب دانسته حکم کردند که او را برهنه کرده سر او را در میان کار آهنین گذشته شلاق زنان از میان کوچه‌های
روم بکشند تا هلاک شود و پس از آن جسد او را از کوچه میان رودخانه تایبر بیندازند و نیرو از استماع این خبر تغییر لباس
در میان کوچه‌های روم حیران و سرگردان میدوید تا در خانه یکی از رفقای خود رسید ناچار از بیم نکال و عذاب خود را بقتل رسانید
و سن او سی و دو سال و مدت شاهنشاهی او چهارده سال بود و سلسله شاهنشاهی خانواده اگستس بزوال رسید و این واقعه شصت و هشت
سال بعد از عیسی بوقوع پیوست و در گولد سمیث مسطور است که اهل گال یکبار شورش کردند و جمعی از آنها قریب هشتاد هزار به سیاست
گرفتار شدند و باز در آخر فتنه انگیخته برخواست جولیوس وندکس حاکم گال صریحا ندا کشید که هر که سر نیرو را بیاورد سوای مال دنیا خود را
در بهای او خواهم داد و با گلبه حاکم اسپانیا همداستان شد و او اول قبول این معنی نمود و نیرو در نپلس بود ارکان سنت این خبر را
باو رساندند اعتنا نکرده به سنت نوشت که آمدن من این روزها بروم مشکل است چرا که صدمه به آوازم خورده صدایم
گرفته است اگر حرکت بکنم مضر صوت من خواهد شد و آخر ناچار شده بروم روانه شد و در روم خبر باو دادند که گلبه نیز بنای مخالفت
گذاشته و عنقریب روم را تسخیر خواهد کرد و چون گلبه از بزرگان مملکت و از اکابر دولت بود محض شنیدن از زندگانی خود
مأیوس شده مشغول شام خوردن بود با پای خود لگد بر میز زد که مجموع ظروف شکست از آنجمله دو عدد ظرف بلور بود که بسیار
گران بها بود و شکست و مدتی بیهوش گشت پس از آنکه بحال آمد رختهای خود را پاره پاره کرده طپانچه بر سر و روی خود میزد و فریاد
می‌کشید و میگفت ای نان و ای کنیزکان مرگ من نزدیک است و بعد خیال کرد که اهل گال را که در روم هستند بکشد و ارکان سنت را
کلا مسموم نماید و شهر روم را آتش بزند و شیران درنده را که در شیرخانه نگاه داشته‌اند زنجیر از گردنشان در آورده بشهر رها
کند و گاهی خیال مینمود که خود بنفسه با غلامان خود بجنگ اقدام نماید و گاهی اندیشه میکرد که بدشمن التجا بیاورد و در این خیالات
واهی شب خوابید نصف شب بیدار شد دید که همه حرس و در عمارت و کشیکچیها از سرا او پراکنده شده‌اند و شنید که اهل مملکت همگی
گلبه را به بزرگی اختیار نموده‌اند چند نفر از غلامان خاصه خود نزد جمعی از دوستان خود فرستاد هیچکس متحمل جواب او نشد
خنی تی جی لینوئس که در هر کار شریک او بود از او تبری جست و به گلبه پناه برد نیرو بخت را باژگون و دعای مظلومین را باجابت مقرون
دید از دار السلطنه در آمده در شهر روم خانه بخانه میگشت و احدی بر او اعانت نکرد آه دردناکی از جگر کشید که چه حالتی است که نه دوست
دارم و نه دشمن خواست خود را به رودخانه تایبر اندازد باز پشیمان شد در این حالت فتن که یکی از غلامان او که در یک فرسخی شهر خانه
داشت بخانه خود دلالت کرد که بانجا رفته چند وقتی در خانه او پنهان باشد نیرو قبول نمود و تغییر لباس داده دستمالی بر روی خود
کشیده با چهار کس که یکی از آنها اسپوروس بود روانه شد و در عرض راه اسب او رم کرده از اسب افتاده و دستمال از روی او افتاد
یکی از سپاهیان که در آنجا بود او را شناخت نیرو از ترس اسب خود را رها کرده پیاده از شاه راه بیرون رفت و خود را بعمارت
فتن رسانید و در زیرزمینی در آنخانه پنهان شد و نان و آب طلبیده قدری تناول نمود در این بین باو خبر دادند که سنت حکم کرده‌اند

که نیرو را بحسب قانون قدیم سیاست کنند نیرو پرسید که سیاست قدیم چگونه است گفتند مقصر را عریان کرده و سر او را در
دو شاخه آهنی گذاشته محکم می‌بندند و او را در کوچه و بازار گردانیده آنقدر شلاق میزنند تا بمیرد و نیرو از استماع این خبر
واهمه کرده خنجری که با خود داشت در آورده خواست خود را بکشد مکث کرده به اسپوروس گفت هر آن آوازی که در وقت مرگ
میخوانند بخوان تا او بشنود و هر وقت صدای سم اسب از کوچه می‌شنید مرگ را معاینه میدید ناچار خنجر را بر گلوی خود گذاشت
بتقویت یکی از غلامان خود خنجر فرو برد تا جان بمالک دوزخ سپرد نوشته‌اند در آنوقت یکی از سرهنگان بعد او رسید
گفت که بیاری شاهنشاه آمده‌ام نیرو گفت دیر آمدی وفای تو همین قدر بود و همه مورخین نوشته‌اند که اگر اعمال زشت او را در
چهارده سال بتحریر در آریم در صد مجلد نیز نگنجد و صاحب گولد سمیث مدت شاهنشاهی او را سیزده سال و هشت ماه و بیست و هشت روز
نوشته است و در سن سی و دو سالگی دنیا از وجود خبیث او پاک شد و کرتن تین دوم پادشاه دنمرک را نیز بسفاکی و بیباکی نیرو ثانی میخوانند
و مورخین قتل و غارتی که بعیسویون بعد از حضرت مسیح وارد آمده به تعداد در آورده‌اند ده بار است چون فایده تاریخی داشت لهذا اندکی
او می‌پردازد اولاً این کار قبیح از نیرو سر زد که در سال شصت و چهار بعد از ولادت عیسی عیسویون را بجهت سوختن شهر روم متهم ساخته
جمعی را سر برید و جمعی را در پوستهای حیوانات وحشی و خام گاو گرفته که سگها آنها را پاره پاره کردند و بعضی را بدار کشید و برخی را
زنده در آتش افکند و در مملکت خود فرمان داد که هر که از عیسویون بیابد بانواع اذیت و آزار و عقوبت بهلاکت رساند و در عهد سلطنت
او این طایفه ببلاهای عظیمه گرفتار شدند ثانیاً باعث این کار و این گونه عقوبات دومی شین بود در نود و پنجسال بعد از عیسی ثالثاً
در شاهنشاهی ترجن بود یکصد سال بعد از عیسی رابعاً در پادشاهی آدرین بود یکصد و هجده سال بعد از عیسی خامساً در شهریاری
سورس بود یکصد و نود و هشت سال بعد از عیسی سادساً در حکمرانی مگسیمینس بود دویست و سی و پنجسال بعد از عیسی
سابعاً در سلطنت دسیوس بود و این پادشاه از سلاطین دیگر که ذکر شد بعداوت شدید و بیرحم تر و خونخوار تر بود
چنانچه حکم کرد که در مملکت او در هیچ جا عیسوی را امکان و مسکن ندهند و اموال آنها منهوب و خانه‌هایشان منهدم و زنان
و مردان ایشان از جان و مال محروم باشند و بدینجهت عیسویون بانواع سیاست مبتلا شدند اکثر را زنده سوزاندند و جمعی را پاره پاره
کرده بند از بند جدا ساختند ثامناً در جهانداری والرین بود دویست و پنجاه و هشت سال بعد از عیسی تاسعاً
در شاهی آرلین بود دویست و هفتاد و دو سال بعد از عیسی عاشراً در سلطنت دیاکلیتین بود دویست و هشتاد و
چهار سال بعد از عیسی و این قتل و غارت مدت ده سال کشید و خانه‌هایی که مملو از عیسویون بود آتش زدند و جمعی را بطناب
بسته بدریا انداختند و پس از آنکه کانستن تین کبیر مذهب عیسوی اختیار کرد عیسویون از این بلاها و شداید خلاصی یافتند
و امپرور در لغت انگلیسی مردی را گویند که شاهنشاه باشد و در روسیه امپراطور خوانند و امپرس زنی را گویند که شاهنشاه باشد و همچنین
مردی که شاه باشد کینگ میخوانند و زنیکه شاه باشد کوین مینامند و من در انتصاب انگلیسی گفته‌ام چو از مرد شاه
کوئیش کینگ چو از زن بود شاه خوانی کوین و در زبان لتین مردی که پادشاه است او را رکس میخوانند و زنیکه پادشاه
باشد او را رجینا گویند و در عربی ملک و ملکه گویند و در فارسی اسمی مخصوص ندارد و این گونه قتل و غارت را در لغت انگلیسی پرسکیوشن
مینامند و در هیچ دین قتل و غارتی که بفرقه یهود پس از حضرت موسی اتفاق افتاده به تفصیل ذکر میسازد و همچنین قتل و غارتی که در فرق
دیگر واقع شده بیان مینماید و در اینجا اگر بتفصیل او بپردازیم باعث تطویل است الحمد لله فرقه ناجیه محمدی صلعم از برکت وجود مبارک
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله از این گونه قتل و غارت و زجر و عقوبت ایمن بوده‌اند اگرچه چنگیزخان اکثری از
ولایات مسلمانان را بقتل عام گرد و لیکن عداوت دینی نبود بلکه مصلحت جهانگیری چنان تقاضا نمود و مشیت الهی آن بود

گرچه پس از سالیان دراز کفره و فجره استیلا یافتند فعسقوا فیها و حق علیها القول و دمرناها تدمیراً و باز آخر الامر از میان همین دین مبین محمدی چنان شد که غازان خان کیش اسلاف خود را ترک کرده با صد هزار نفر از مغول در یک روز بشرف اسلام مشرف شدند
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله

باب سی و سیم در بیان سلطنت رشیه یعنی روسیه

روسیه بحسب وسعت بزرگترین سلطنتی در دنیاست و او مشتمل بر یک قسمت بزرگی از اروپا و همه ممالک شمالی آسیا که کشیده شده است از بحر بالتیک در مغرب تا شمال امریکا در مشرق و حصه‌ای از چنان دور است که تا بطول یکصد و چهل و یک درجه مغربی اکنون تملک است و وسعت سلطنت روسیه از همه دول اروپا که یکدیگر ضم شود بزرگتر است و همچنین از وسعت سلطنتهای ازمنه سالفه نیز بزرگتر چنانچه از تفصیل ذیل وسعت سلطنتهای قدیم و جدید معلوم میشود

شاهنشاهی روسیه	هفت ملیان میل مربع	٧٠٠٠٠٠٠
شاهنشاهی ایران قدیم	چهارصد سال قبل از عیسی یک ملیان و چهارصد پنجاه هزار میل مربع	١۴۵٠٠٠٠
شاهنشاهی روم قدیم	یکصد و نود سال بعد از عیسی یک ملیان و هفتصد هزار میل مربع	١٧٠٠٠٠٠
شاهنشاهی برزیل	دو ملیان و دویست هزار میل مربع	٢٢٠٠٠٠٠
شاهنشاهی چارلس پنجم	سال هزار و پانصد پنجاه و سلطنت او نهصد و شصت و چهار هجری سه ملیان و پانصد هزار میل مربع	٣۵٠٠٠٠٠
شاهنشاهی چین با تاتاری	سه ملیان میل مربع	٣٠٠٠٠٠٠
جمهوریه مکسیکو	یک ملیان و هفتصد هزار میل مربع	١٧٠٠٠٠٠
جمهوریه یونیتد استیتس یعنی ممالک متحده	دو ملیان و سیصد هزار میل مربع	٢٣٠٠٠٠٠
شاهنشاهی انگلیس با متصرفات او بغیر از ممالک	یک ملیان و یکصد هزار میل مربع	١١٠٠٠٠٠

مترجم گوید در اسلام نیز جمعی از خلفا و سلاطین شاهنشاه ممالک فسیح الارجا بودند که قطعاً از سلطنت روم قدیم و ایران قدیم بیشتر بوده است چنانچه در زمان ولید بن عبد الملک که اندلس مفتوح شد اسپانیا و تمامی سواحل افریقا و آسیای صغیر و عربستان و ایران و سند و زابلستان و ترکستان در تصرف او بود تا آخر خلفای اموی نیز در تصرف داشتند و در دولت بنی عباس نیز تا خلافت مامون با زیادتر از این ممالک و ولایات در تصرف ایشان بود و پس از مامون از شوکت خلفا کاسته شد و وسعت ملک سلطان محمود غزنوی نیز برابری با اینها میتوانست بکند چراکه از قنوج هند تا ری و اصفهان و از بلوچستان تا اقصی ماوراء النهر در تصرف آن بود و سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان نیز چندین اقلیم و کشور بحیطهٔ ضبط در آورد که میتوان گفت در وسعت با سلطنت روسیه برابر بود و در جمعیت چندین مرتبه بیشتر است و در تفصیل متصرفات انگلیس با ممالک دیگر چنین معلوم میشود که مصنف سهو عظیم کرده چراکه کنادا در امریکای شمالی قطعاً بیش از یک ملیان میل مربعست و جزیرهٔ استرالیه که در تصرف انگلیس است از کل یوروپ یک خمس کمتر است و همچنین جزایر دیگر که بر اینها ضمیمه شود بیش از این خواهد بود و مصنف را از این گونه اشتباهات بسیار است و ما اکثر جا اغماض کرده‌ایم و همچنین شاهنشاهی برزیل را در کتاب جدیدی که در ینگی دنیای شمالی چاپ کرده‌اند دو ملیان و هفتصد و سی و هشت هزار و نهصد و چهل و دو میل مربع حساب نموده‌اند و شاهنشاهی چین هم با تبت و تاتارستان تقریباً پنج ملیان میل مربعست و همچنین شاهنشاهی ایران قدیم نیز البته تقریباً از سه ملیان میل مربع فزونتر بوده است انتهی و روسیه در قسمت اروپا شامل است بر خود روسیه خاص و قسمتی از لپلند و فینلند و بزرگتر قسمتی از پولند که با این قسمت جدید او ولایت بی‌سرابیه اضافه شده و یک

حصه بزرگی از مولداویه که سابق بر این در تصرف دولت ترکی بود که عبارت از عثمانی باشد و از این قرار روسیه که در قسمت اروپا واقع شده است تخمیناً یکهزار و ششصد میل طول و یکهزار میل عرض دارد و روسیه که در قسمت اروپا واقع شده است محدود است در مشرق بار روسیه آسیا و در جنوب با بحر الاسود و ولایت عثمانی و در مغرب با پروشیه و در شمال با محیط منجمد شمالی و وسعت این سلطنت از بندر آبوکه در فینلند در عرض شصت درجه شمالی واقع شده تا بوغاز بیرنگ که آسیا را از امریکا جدا میسازد که از طول بیست و دو درجه شرقی تا طول یکصد و نود درجه شرقی گرینویچ است و بحساب اهل جغرافیا که هر سی میل را یک درجه حساب میکنند درازی او پنجهزار و چهل میل خواهد شد **مترجم** گوید آنچه مصنف بیان کرد بحساب اهل جغرافیا هر سی میل را یک درجه حساب میکنند منظور تفاوت میل در درجه در عرض شصت است چنانچه در باب پنجم هم ذکر شد که در عرض شصت مسافت درجه نقصان نصف درجه خط استوا است چون اهل جغرافیا شصت میل را یک درجه حساب میکنند از آنجهت در عرض شصت سی میل یک درجه خواهد بود و روسیه اروپا از عرض چهل و پنج درجه شمالی تا عرض هفتاد درجه شمالی است و بندر آبو در عرض شصت درجه واقع شده و از آنجهت او را برای دریافتن درازی روسیه وسط خاصی میتوان قرار داد از این سبب مصنف او را ذکر کرد و اکثر اهل جغرافیا عموماً درازی روسیه را بیشتر از آنچه در حقیقت است زیادتر حساب میکنند چه پیمایش درجه را و پیمایش خطوط پرالل را اغلاط حساب نمایند و از آنجهت است که باشتباه می‌افتند انتهی بالجمله وقتیکه در سمتهای مغرب روسیه ظهر است در سمتهای مشرق او قریب نصف شب خواهد بود و در جانب جنوب روسیه بلندترین روز زیادتر از پانزده ساعت و نیم نمی‌شود و در جانب شمال آنجا آفتاب در فصل تابستان دو ماه علی الاتصال بالای افق است و روسیه که در قسمت اروپاست منقسم بچهل و هشت حاکم نشین یا ولایت است و این ولایات شامل است با آنهائیکه از عثمانلو و پولند و سوئد گرفته است که یازده از این ولایات در شمال و نه در مغرب و ده در جنوب و ده در وسط و هشت در مشرق اتفاق افتاده است و در صفحه سلطنت روسیه دو چیز بزرگ معروفست یکی انهار عظیمه و یکی قیافی و سباسب و سیعه است که این صحراها را در زبان روسیه استیپس گویند **مترجم** گوید که مفرد او استیپ است و انهار عظیمه او در قسمت اروپا یکی ولگا است و یکی یورال است که او را اینک و جینک نیز نامند و یکی دان است که او را تانیس نیز خوانند و دیگری دنیپر است که او را باریستنیس نیز گویند و باگ و دنیستر است که همه این رودخانها بجانب جنوب جریان دارند و انهار عظیمه که در جانب شمال واقع شده‌اند یکی دوینا و یکی پیچورا است و انهائیکه در قسمت آسیای روسیه واقع شده‌اند یکی اوبی و یکی ارتیش و یکی تو است که او را ینسی و جنیسی نیز خوانند و لنا است که همه این رودخانها بجانب شمال جریان دارند و منصب انها محیط ارکتیک است و رود خانه ولگا بزرگترین رودخانه‌ایست که در اروپا واقع است و منبع او از ولایت توراست که میان سنت پطرزبرگ و مسکو است و این رودخانه بعد از پیچ و خم زیاد در نزدیکی استرخان که عبارت از حاجی ترخان باشد و عوام اشترخان گویند به کسپین یعنی که اشاره به بحر خزر است میریزد و درازی این رودخانه با نفع و فایده فزونتر از دو هزار میل میشود و تا منبع او ممکن است که کشتی و زورق حرکت کند و این رودخانه دریای خزر را ببحر بالتیک وصل میسازد و رودخانه دان که قدما او را تانیس نامیده‌اند منبع او از نزدیکی تولا و تمبوف است که در پایین مسکو واقع شده‌اند و بعد از مفروز نمودن یک قسمتی و سرحدی از اروپا و آسیا بدریای ازوف در نزدیکی تخرگسک میریزد و این رودخانه بواسطه آب دادن بولایت دان کوساک یا دان کسکس شهرت یافته است و کوساک طوایف مشهور دلاوری هستند که در جنگهای روسیه با ناپلیون بناپارت مشهور آفاق شده‌اند **مترجم** گوید کوسکس جمع کوسک است و این طایفه را در ترکستان و ایران قزاق نامند و این طایفه در چند جا مسکن و ماوی دارند انهائیکه در ولایات طرفین رودخانه دان مسکن گرفته‌اند انهار ایشان

رودخانه نامیده و آن کوسکس میخوانند یعنی قزاقهای دان نیز و رودخانه دونا رودخانه دیگریست که مصب او از بابن
ریگا ببحر بالتیک است و رودخانه دوینا که در آرخنجل ببحر ابیض منصب است رودخانه دنیپر رودخانه بانفع و
فایده است و در خرسن ببحر الاسود میریزد و مسافت یکصد و بیست میل در شرقی اودیسه واقع شده در تلفظ اغلبی نیپر میخوانند
که وال محد وفست رودخانه دنیستر نیز ببحر الاسود میریزد و منبع او از مملکت استریه از ولایت گلیشیه است رودخانه
نیوا از دریاچه لادگا بر میخیزد و در پهلوی سنت پطرزبرگ بچندین شعبه منقسم گشته و بخلیج فینلند داخل میشود رودخانه
اولی یا اوبه بزرگترین رودخانه سیبریه است و از دریاچه التین بر میخیزد که در نزدیکی مرز آسیا اتفاق افتاده و بخلیج ابی ریزیک
میریزد که بمحیط اکتیک وصل است و این رودخانه از جنب قصبات کولیون و نارئم و ترگیت جاریست و اسم او دلالت بمعنی بزرگ
دارد و اهل روسیه بعضی اوقات او را گریت ریور میخوانند یعنی رودخانه بزرگ و این رودخانه بر رودخانه ارتش ملحق میگردد در
کلموک که عبارت از قالموق باشد و تاتارها رودخانه اولی را ایوم مینامند و این رودخانه بسیار بزرگ و صاف و شدت و غلبه جاری
پهنای او تخمینا هزار و هشتصد فوت میشود و از این رودخانه ماهی زیاد صید میکنند و تا نزدیکی دریاچه که سر چشمه اوست ممکن است
که کشتی و زورق حرکت بکند و طول این رودخانه از دو هزار میل افزون است مترجم گوید دریاچه التین در عرض پنجاه و
یکدرجه چهل دقیقه شمال و در طول هشتاد و هشت درجه و سی دقیقه مشرق واقع شده است انتهی رودخانه ارتش یکی از انهار سیبریه است
که تقسیم شده است به ارتش یعنی ارتش علیا و ارتش سفلی یعنی ارتش سفلی اما ارتش علیا داخل میشود بدریاچه تسن و از آنجا
که بیرون می آید او را ارتش سفلی خوانند و این رودخانه بعد از پیچ و خم زیاد و متعدد آخر برودخانه اوبی در پائین قصبه سمروف
متصل میشود و در کنار شرقی یا جانب راست این رودخانه شهر توبولسک واقع شده است که این شهر در عرض پنجاه و هشت درجه و دوازده
دقیقه شمال و طول شصت و هشت درجه و بیست و پنج دقیقه شرقی گرینیچ واقع است مترجم گوید دریاچه تسن را زیسن و زیزن نیز
گویند و در عرض چهل و هشت درجه و سی دقیقه شمالی و در طول هشتاد و چهار درجه مشرقی واقع است انتهی رودخانه پروت الان مفروز
میسازد سرحد فیمابین روسیه و عثمانی را و بر میخیزد از جبال کارپته و از میان مملکت مولداویه گذشته برودخانه دنوب
در نزدیکی گلاتز ملحق میشود رودخانه نیمن بر میخیزد از ولایت لیتوانیه که جزو حکومت مینسک است و از پهلوی شهر گرادنو گذشته
بخاک مملکت روسیه تخمینا چهل میل بالای شهر تیلسیت داخل میگردد که در آنجا او را میمل میخوانند و در رودخانه میمل بود که در
نزدیکی تیلسیت که ملاقات اول ناپلیون بناپارت با الکسندر امپراطور روسیه اتفاق افتاده و بجهة ملاقات ایشان در وسط رودخانه بالای
کلک اوطاقی از چوب بر پا کردند ملاقات این دو امپراطور خجسته طور در بیست و پنجم جون سال هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق جمعه
نوزدهم ربیع الثانی هزار و دویست و بیست و دو هجری بود رودخانه یورال که سابقا او را ایئک یا جئک مینامیدند رودخانه
بزرگ و سریع الحرکه است و منبع او از طرف مغربی جبال یورال است و جریان او اولا از میان جنگلهای سخت بسیار است و
ثانیا از میان صحراهای خشک شوره زار است و در گوریف ببحر خزر میریزد رودخانه ینیسی از اجتماع و اتصال چندین جویها
و نهرها است که بزرگ آن نهرها یکی کمسرا و دیگری انگرا است و رودخانه ینیسی از میان دریاچه بیکل گذشته یعنی از آن دریاچه بیرون
می آید و بعد از پیچ و خم بسیار که تقریبا دو هزار میل میشود بمحیط اکتیک که او را فروزن اوشن نیز خوانند یعنی محیط منجمد تخمینا
دویست میل در مشرقی رودخانه اوبی داخل میشود رودخانه لینا در قسمت شرقی سیبریه است و سر چشمه و منبع او با طراف بزرگست
در شمال مغرب دریاچه بیکل واقع شده و بعد از مسافت هزار و هشتصد میل بمحیط اکتیک میریزد بزرگترین دریاچه ها
که در قسمت روسیه اروپاست یکی لدوگا و دیگری انیگا است که در شمال مشرق سنت پطرزبرگ واقع شده اند و بزرگترین دریاچه ها

که در قسمت روسیه آسیاست یکی کسپین و یکی ارال و دیگری بیکل است و دریاچه ارال تازگی معلوم و مفهوم شده است
و بنا بر این از کیفیت او کمی اطلاع حاصل است و درازی او تخمینا سیصد میل و پهنای او یکصد میل است و در قرب و حوالی
بحیره ارال اسبهای دشتی و خرهای دشتی فراوانست و همچنین گرگ و گوزن بشمار دارد و یک قسم حیوان درنده نیز هست که او را
جالبرث مینامند و آنچه از تاتارها مسموع شده است که او چنان قوتی دارد که میتواند یک اسب را بچنگال ربوده
مسافت بسیاری ببرد و دریاچه بیکل در سیبریه است و این دریاچه از همه طرف محصور بجبال شامخه عالیه است و در قسمت
این دریاچه معدن نفت است که او را انیثا گویند که همه قبایل و خلایق اطراف آن دریاچه او را در چراغ میسوزانند و خلایقی که
در اطراف این دریاچه سکنی دارند این دریاچه را هولی لیک مینامند یعنی بحره مقدسه و چنان گمان دارند که در وقت انقلاب
دریا از طوفان تهییج موجه بر ایشان خطری و آسیبی نمیرسد و از خطر بحری در امان مانند و بدین جهة او را تعظیما دریا نیز میگویند و این
دریاچه از ماه دسمبر تا ماه می که از اوایل قوس تا اوایل ثور است همیشه یخ میبندد و در هنگام وقت ها اهالی اطراف این دریاچه از بالای یخ
بسمت چین سفر میکنند و جبال عالیه شامخه سلطنت روسیه یکی سلسله جبال یورالین است و دیگری سلسله
التیک است که التی نیز گویند که از منابع رودخانه اوبی و از آنجا تا دریاچه بیکل امتداد دارد و جبال یورال یا یورالین در حقیقت
سرحد ذاتی است که در میانه اروپا و آسیا واقع شده و این جبال از شمال تا جنوب بمسافت هزار و دویست میل ممتد است
و جبال یورال در سمت شمال و شرق بحر خزر اتفاق افتاده و غایت ارتفاع این جبال در سمت منابع رودخانه یورال
و از آنجا کشیده میشود و فرو میرود تا محیط اکتیک در نزدیکی جزیره نوورزمبلا و غایت ارتفاع این جبال آنچه که معلوم
کرده اند تخمینا چهار هزار و پانصد فوت است از بالای سطح دریا و از سلسله شمال و جنوب این جبال کمی اطلاع حاصل است و در قسمتهای
وسطای جبال معادن سنگهای گران بها فراوانست و طایفه کوسک که قزاق باشند آنچه که در یورال سکنی دارند بدحوهای
کبیر را در سواحل بحر خزر چهل و هفت میل از هر طرف رودخانه یورال دارند و از آنجهة اهالی حاجی ترخان منفعت زیادی دارند مترجم گوید
این قزاق را یورال کوسکس میگویند چنانچه قزاقی که در حوالی رودخانه دان نشسته اند آن کوسکس میخوانند و رودخانه
ولگا را در کتب مسالک و ممالک عرب و ایران اتل با الف ممدوده مینامیده اند و رومیان ادل گویند و در مراصد الاطلاع
اتل بکسر الف ضبط کرده کما قال اتل بکسر اوله و ثانیه نهر عظیم یدخل فی بلاد الخزر و یمر ببلاد الروس و بلغار و قیل اتل قصبة بلاد الخزر
و النهر مسمی بها انتهی و برودخانه ولگا رودخانه دیگر در مملکت غازان که از ما بین شمال و مشرق این مملکت جاریست داخل میشود که او را
کما گویند و مملکت غازان باسم پایتخت آنجا که غازانست موسوم است و این شهر را غازان خان بنا نهاده و کنون اکثر سکنه آنجا مسلمان
و این شهر در شرقی مسکون اتفاق افتاده و میان این دو شهر تقریبا چهار صد و پنجاه میل انگلیسی مسافت است و در شمال شرق
مملکت مسکو ولایت کاستروما است که قصبه آنجا ماکاریو است که سابقا هر سال در انجا مردم در ماه جولای جمیع شده
معامله میکردند و این قصبه در سال هزار و هشتصد و هفده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و دو هجری آتش گرفت و
پس از آن محل بازار عام را در شهر نیژنی نوگورود قرار دادند که این شهر در جنوب قصبه ماکاریو و در جنب غربی رودخانه ولگا واقع
شده است و در این شهر هر سال بازار در ماه جولای اصناف خلایق از ممالک بعیده روسیه و غیر روسیه جمع میشوند
که بعضی سالها عدد آنها از ششصد هزار افزون تر است و انواع اقسام امتعه و جلود قیمتی و اقمشه فرنگستان داد و ستد میشود
چنانچه معامله نقد آنجا را هر ساله قریب شش ملیان تخمین کرده اند و جمعیت این شهر تقریبا سی هزار است و این شهر
مشتمل بر مملکتی است که بهمین اسم موسوم است و در جانب شمال این شهر رودخانه اکا برودخانه ولگا متصل میشود و بعضی

نیژنی نوگورد و بعضی میشی نوگورد نیز خوانند و نیشی در لغت روسیه بمعنی سفلی است و نوگورد یعنی قصبه جدید و مرکبا معنی او در لغت قصبهٔ جدید سفلی دارد و ماکاریو را روسیه ماکار گویند و ماکار در لغت روسی بمعنی بازار است کسپین سی عبارت از بحر خزر است که قدما بحر کسپین گویند و هرگشته اسم قدیم مازندران و استراباد است و خزر نیز اسم قدیم ولایتی است که در شمال این دریا است که باسم او موسوم است و او را دریای آبسکون و دریای سکون نیز میخوانند و دریای مازندران و دریای طبرستان و دریای جرجان و دریای گیلان و دریای حاجی ترخان نیز میگویند و بعضی گویند که سکون تصحیف و تحریف قزوین است که او را دریای قزوین نیز میخواندند و دریائی منفصل از محیط بزرگتر از و در کره نیست و بعضی گویند از قعر بمحیط اتصال دارد و این دریا از عرض سی و شش درجه و چهل دقیقه شمالی تا عرض چهل و هفت درجه و سی دقیقه شمالی واقعست و در سمت شمال پهنای این دریا زیادتر از سمت جنوب است چنانچه در سمت شمال پهنای او از طول چهل و شش درجه و سی دقیقه تا طول پنجاه و چهار درجه و چهل دقیقه شرقی است و در این دریا جزیره کم و بزرگتر از آنها جزیره چرکن است که قریب ساحل شرقی این دریا در جانب جنوب واقع شده است و این دریا قریب بشکل مستطیل است و یک ثلث آن بجانب شمال و ثلث وسط بما بین شمال مغرب و ثلث آخر که منصب رودخانه یورال و جم است بما بین شمال مشرق مایل است و از انهار عظیمه که باین دریا انصباب دارد از جانب شمال رودخانه یورال است که او را ایئک نیز خوانند و رودخانه اتل است و از جانب مغرب رودخانه کر و سفیدرود گیلان است و از جانب طبرستان نیز چندین رودخانه داخل میشود و مشهور انها هراز و بابل و بالارود و تجن و تنکا و از جانب گرگان رود گرگان و اترک است و اینکه قدما نوشته اند مصب جیحون درین دریا بوده حقیقت دارد ولی اهل تاتار مجرای او را برگردانیده بحیره اورال جاری ساخته اند و کنون علامت و اثر مجرای قدیم او باقی است و تلاطم و انقلاب این دریا از همه بحور زیادتر است صاحب لغة البلاد چنین گوید کسپین سی در شمال محدود باولایت حاجی ترخان و در مشرق با تاتاریه و ترکمانیه و در جنوب با ایران و در مغرب با سلسله جبال قفقاز و دربند و سرکشیه و قسمتی از ارمنست و بنابر حساب درست طول او از شمال تا جنوب ششصد و چهل و شش میل است و منتهای پهنای او در شمال دویست و شصت و پنج میل و در جنوب دویست و سی و پنج میل است و دور این دریا با خلیجها و نی ها دو هزار و سیصد و پنجاه میل حساب کرده اند و عمق او زیاد و آب او مثل محیط شور و تلخست و چندین رودخانه باین دریا ملحق میشود و از الجمله یکی ینگک است که از جانب شمال این دریا داخل میشود که پهنای او صد قدم و عمق او قریب بهمین او هجده فوتست و در مسافت شصت و یک میل بجانب مشرق رودخانه تیمسه یا جنسبه است که او را جم نیز گویند و رودخانه ولگا و چندین رودخانه دیگر است و صاحب مرصد میگوید بحر الخزر بالتحریک هو طبرستان و جرجان و آبسکون و کلها واحد بحر واسع عظیم لا اتصال له بشیء من البحار و سماه ارسطاطالیس ارقیانه و علیه الباب الابواب علیه و من الشرق جبال نوقان و طبرستان و جرجان و فی غربیه الآن و جبال القبق و جنوبیه الجیل و بعض الدیلم و صاحب تقویم البلدان نیز بتفصیل ذکر میسازد و تسطیر او در اینجا با وجود این بیانات کافی بلا فایده است و انچه مهندسین اهل اروپا معین کرده اند سطح بالای دریای خزر از سطح دریای سیاه صد فوت ارتفاع دارد و آبسکون را قدما جزیره نوشته اند انچه که معلوم میشود شبه جزیره باریک در از نیست که اکنون بمیان کاله مشهور است و خشکی او اتصال بقرابیه و محال شرف دارد و بحیره ارال که در مشرق بحر خزر اتفاق افتاده و قدما او را البحیره خوارزم خوانند کما قال الیاقوت بحیرة خوارزم الیها یصب ماء جیحون و دورها البحیرة نحو من مائة فرسخ و ینصب الیها انهار کثیرة و ماؤها ملح لا یزید و لا ینقص و این دریا در همه جانب با خاک تاتارستان و ترکمان و قرغیز محصور است و خوارزم در جنوبی این دریا واقع است و از خوارزم تا دریاچه ارال تقریبا صد میل میشود و این بحیره از عرض چهل و سه درجه و سی دقیقه تا عرض چهل و شش درجه و پنجاه دقیقه شمال است و میان این بحیره و بحر خزر تقریبا دویست

میل است و در زمستان این دریاچه یخ میبندد و از قراریکه گفته اند چندان عمق ندارد و در سمت شمال و جنوب عمق او را زیادتر از سی و هشت فوت نیافته اند و جهاز بزرگ در او حرکت نمیتواند بکند و در تقشبگار و تمیش چنان مینگارد که در سال یکهزار و هشتصد و بیست و شش مسیحی مطابق یکهزار و دویست و چهل و دو هجری بابراقیر معلوم کرده اند که سطح دریاچه ارال از بحر خزر بیست و هشت فوت مرتفع تر است و جزیره بزرگی در وسط این بحیره است و رودخانه جیحون و سیحون باین بحیره انصباب دارد و دریاچه بیکل از جنوب مغرب تا شمال مشرق تقریبا سیصد و شصت و شش میل طول و از بیست میل تا پنجاه و دو میل عرض دارد و عمق او از بیست و دو فتم تا نود فتم تشخیص داده اند و این دریاچه از طول یکصد و سه درجه و سی دقیقه شرقی تا طول یکصد و ده درجه شرقی گرینج و از عرض پنجاه و دو درجه تا پنجاه و پنج درجه و سی دقیقه شمالی واقعست رودخانه دان را در کتب قدیمه تان فی گرداند کما قال صاحب تقویم البلدان نهر تان بالامالة الالف فی اوله تاء مثناة من فوق و فی آخره نون و هو نهر عظیم شرقی ازو و غربی الاتل یجری من الشمال الی الجنوب و یصب فی بحیرة مانطس و هی المعروفة فی زماننا بحر الازرق و الازرق فرضة علی ساحله یقصدها التجار و یصب نهر تان عند الازرق من غربیها فی البحر المذکور جزیره نووزمبلا جزیره ایست که در محیط ارکتیک و وسط این جزیره در عرض هفتاد و دو درجه شمال و شصت درجه طول شرقی گرینج واقعست و این جزیره از کان تی منتن با بوغاز وی گتز جدا شده است که او را وی گچ نیز نویسند

باب سی و چهارم در بیان بعضی کیفیات روسیه و شهرهای معروف و غیره

اقلیم روسیه بخلاف زیادی دارد و از درجه شصتم شمال تا آخر سرحدات شمالی آن سلطنت هوا بشدت سرد و سخت و غله نایاب است و در سنت پطرز برگ بقدر دو ماه در عرض سال احتمال نیامدن برف و ژاله است و در بعضی اوقات از شدت سرما تا شصت و پنج درجه پائین تر از حد درجه یخ بندی میرسد و در همه ممالک شرقی روسیه در همان درجه های عرض سرما سخت تر و افزونتر از ممالک غربی است که در همان درجه ها واقعند و دلیل این انچه معلوم داشته اند از تاثیر جبال شامخه آن ممالک است که دائما با برف مستور ند و انحنای مفرور نیاز و سیبریه را از قسمتهای جنوبی آسیا و ظاهر ممالک روسیه چندان اختلافی ندارد چنانچه سایر ولایات کم وسعت اروپا دارد و اکثر این ممالک مشتمل بر فیافی و بسیار وسیعه است که بیشتر انها ریگزار و کویر است و در بعضی قسمتهای آن سلطنت جنگلهای سخت و باطلاقهای عمیق فراوانست و در حقیقت همه شمالی و شرقی قسمتهای سیبریه را یک صحرای بزرگ بی پایان میتوان شمرد و هر چند هر قسمتی از آنها اسامی مختلفه امتیاز دارد و در ممالک روسیه علم فلاحت چندان ترقی نکرده است بلکه احتیاج دارند که از خارج اکثر مایحتاج را پاورند و روسیه که در حصهٔ اروپاست انچه ولایات شمالی اوست همه جنگل و باطلاق است که قلیلی از انها قابل زراعت است و انچه که حصه جنوبی اوست زمینهای نیکوئی قابل دارد که برای فلاحت و زراعت شایسته است و اکثر معدنیات در ممالک روسیه از قبیل معدن طلا و نقره و مس و آهن و سرب و غیره یافت میشود و معدن زغال سنگی هنوز کم یافته اند و در سیبریه معادن اقسام جواهرات نیز هست و جنگلهای وسیع آن ممالک اکثری درخت و کاج و بلوط و افراخ و قراآغاج و سفیدار و آزاد و غیره است و در سمت شمال جنگل بیشتر از جانب جنوب است و در سمت میل و ریگزار فراوان که از انولایت از این اشجار و ولایات خارجه نیز میبرند و میوه های خاصه انولایت سیب و گلابی و زرد آلو و هلو و بادام و گردوست و آن دو میوه اول در اکثر آن ممالک یافت میشود ولی چهار میوه اخری در ولایات جنوبی انجا وفور دارد و ماهی بشمار از هر قسم در سواحل دریا و رودخانه های سلطنت روسیه است و گذران و تجارت اکثری از ان قبایل از همین شکار ماهی و معیشت انها از گوشت اوست و در محیط ارکتیک حیوانهای قوی جثه ماهی و الترس که او را ماهی نیز گویند فراوانست و این ماهی را بعضی اسب دریائی خوانند

وماهی سلمن تر که بسیار قوی جثه میشود دران دریائی شمار است وماهی والرس در محیط اکتیک فیمابین اسپیتز برجن
ونوئز مبتلا است و شکار ماهی اگرچه خطر عظیم دارد ولی نفع کلی میبرند وانهائیکه بشکار این ماهی میروند آذوقه یکساله را همراه
خود دارند وبسا میشود که ناچار شده زمستان در کشتیهای خود دران دریا مکث مینمایند وشهرهای بزرگ روسیه در قسمت
اروپا یکی شهر مسکو است که پایتخت سابق آن سلطنت بود ودیگری سنت پطرزبرگ است که پایتخت اکنون آن پادشاهی است
ودیگری نووگورد وکیو یا کیف وازخل وریگا است که در روسیه خاص واقع شده اند وشهر وارسا در پولند واابو در فینلند
واودیسا در بحر الاسود است واودیسا درین زمانها بندر با منفعت بزرگی است وتجارت کلی انجا جهة معامله غله است که از انجا
بسایر ولایات حمل ونقل مینمایند سنت پطرزبرگ پایتخت شاهنشاهی است که در ملتقای رودخانه نیوا بخلیج فینلند واقع شده است
واین شهر بطور غریب وطرز زیبا ساخته شده ودر سال هزار وهفتصد وسه مسیحی مطابق هزار وصد وپانزده هجری مکان آن شهر شامل بود
از قلیل خانهای حقیر ماهی گیرها که در میان باطلاقها سکنی داشتند واکنون او شامل است بر جمعیتی که زیاد تر از سیصد و
سی هزار است واین شهر از بناهای پطر کبیر است وهوای این شهر در زمستان بی نهایت سرد است ودر تابستان نیز گرم میشود ودر ماه جون
درازی شب زیاد تر از سه ساعت نمیشود ولی درین سه ساعت هم بواسطه شفق روشن است ودر ماه دیسمبر آفتاب زیاد تر
از سه ساعت بالای افق مکث نمی کند مترجم گوید چنین معلوم میشود که مصنف درین فقره اشتباه کرده چراکه پطرزبرگ
درعرض شصت درجه شمالی است وچنانچه سابقا معلوم داشتیم اطول ایام در عرض شصت درجه هجده ساعت ونیم است پس
درازی شب در ماه جون پنج ساعت ونیم خواهد بود وهمچنین در ماه دیسمبر آفتاب بالای افق پنج ساعت ونیم مکث خواهد کرد ولی
در تابستان بواسطه شفق هوا روشن است همین قدر هست که قرص آفتاب از انظار مخفی است انتهی شهر مسکو در زمان
سابق پایتخت روسیه بود ودر میان صحرای وسیع عریضی که زیاد طولانی نیست واقع شده وقبل از وقوع حادثه لشکر فرانسه
حقیقة او یکی از شهرهای ممتاز ونیکوی عالم حساب میشد ولشکر فرانسه در مسکو در سال هزار وهشتصد ودوازده مسیحی مطابق
هزار ودویست وبیست وهشت هجری غلبه کرده وروسیه دو ثلث آن شهر را چنان آتش زدند که خاکستری از و مانده ودرین شهر
منارهای مذهب وگنبدهای مطلا بسیار بود که در وقت تابش آفتاب از درخشیدن انها چشم بیننده خیره میشد وعمارات
انجا با عمارات سایر ملل مختلفه مخلوط بود وچنانچه هر ملتی در انجا مساجد ومعابد وصوامع وکلیسا وجامع داشتند علی الخصوص
اهل چین وعثمانی وتاتار واسپانیا ویونان وروم وغیر ایشان وپوشاک ولباس اهل این شهر نیز مثل عمارات ومناظر انها
اختلاف دارد چراکه طوایف مختلفه انجا از تاتارها وعثمانی ها ویونانیان وقزاقها واهل لهستان وجرمنها وچینی ها وانگلیسها
وفرانسه ها هر یک بلباس خاصه عادی خود شان ملبس میشوند واهل فرانسه بزودی ازین منزل خطرناک در سال هزار وهشتصد و
دوازده مسیحی رانده شدند وروسیه باز با وطان ومنازل خود مراجعت کرده مسکو چون سمندری که از آتش وخاکستر
برخیزد بزودی باز بحالت آبادی اول خود عود کرد واهالی انجا در تعمیر وآبادی انجا کوشیده بهتر از اول انجا را در زمان
قلیل معمور ساختند وجمعیت این شهر پیش از سوختن دویست وپنجاه هزار بود وکنون از سیصد هزار متجاوز است ومسافت
میان او وپطرزبرگ چهارصد وهشتاد میل است شهر نووگورد پایتخت مملکتی است که بهمین اسم موسوم است واین
شهر را سابقا گریت نووگورد میگفتند یعنی نووگورد کبیر تا امتیازی میان او وسایر قصبات آن مملکت
که باین اسم موسوم است باشد مترجم گوید نوو بمعنی نو است که در انگلیسی نیو گویند وگورد در لغت روسیه
بمعنی قصبه است یعنی قصبه جدید انتهی واین شهر در زمان قدیم ولایت جمهوریه آزادی بود که بازرگانان واعیان در ان

محکوم بوده اند واین شهر تجارتگاه بزرگ با نفعی حساب میشد که معامله روسیه با شهرهای هنسی تیک درانجا اتفاق می افتاد ودران
عصر سکنه انجا بسیار غنی وقوی بودند وجمعیت شان زیاد تر از چهارصد هزار بود ولی اکنون از حلیه آبادی افتاده ورو بخرابی نهاده
واین جهة تجارت با هنسی تیک است که سابقا درانجا بود ودرین زمان از تجارت ومعامله به سنت پطرزبرگ نقل شده است وجمعیت انجا
حالا زیاد تر از ده هزار نیست وآثار قدیمه از قسم گنبدهای بزرگ ومعابد ومقابر درانجا بسیار است وکثری اکنون از ان آثار برقرار
مانده ومسافت میان او وشهر سنت پطرزبرگ یکصد وبیست وسه میل است وجمعیت شهر ریگا سی وشش هزار واودیسا که در کنار
بحر الاسود است تخمینا چهل هزار وکرونشتدت که در خلیج فینلند است تخمینا چهل هزار وتولاسی هزار است وکرونشتدت محل اجتماع
سفاین وجهازات روسیه است وقلعه محکمی دارد ومسافت انجا تا پطرزبرگ تخمینا تا قدر هشت میل است مترجم گوید
کرونشتدت یعنی قلعه وشهر تاج چه کرون بمعنی تاج واستدت بمعنی قلعه وشهر است واین قلعه محکم که از قلاع حصینه روزگار
در ساحل شرقی جزیره ریک نازی واقعست که قرب باشهای خلیج فینلند است ومسافت میان انجا وپطرزبرگ تخمینا شانزده
میل است اینکه مصنف هشت میل بیان کرده معلوم است که در چاپ سهو شده است انتهی وجمعیت ونفوس ممالک روسیه را
بهیچوجه با وسعت وفسحت انجا مطابق نمیتوان کرد چراکه وسعت آن مملکت کران تا کران است ولی سکنه انجا را انچه حساب
کرده اند بقدر شصت ویک ملیان است که از قرار تفصیل معلوم میشود

عدد سکنه ممالک روسیه انچه که در حصه یوروپ است	چهل وهشت ملیان وسیصد هزار نفر	48300000	۴۸۳۰۰۰۰۰
ممالک مختلفه که دولت روسیه ضبط کرده	ده ملیان وهشتصد وهشتاد ودو هزار	10882000	۱۰۸۸۲۰۰۰
سیبریه	یک ملیان ونهصد وپنجاه وهشت هزار	1958000	۱۹۵۸۰۰۰
امریکا	پنجاه هزار	50000	۵۰۰۰۰
توتل یعنی جمعا	شصت ویک ملیان ویکصد ونود هزار	61190000	۶۱۱۹۰۰۰۰

مترجم گوید سلطنت روم قدیم یکصد وبیست ملیان نفوس شامل بود وحال انکه بحسب وسعت تقریبا ربع ممالک
روسیه در تصرف داشته اند ودولت انگلیس با متصرفات دیگر اکنون یکصد وهشتاد ملیان رعیت دارد انتهی جمعیت
معمور روسیه در میان چهل وپنج درجه طول شرقی است ودر سایر ممالک مقدار سکنه باختلاف کثیر نسبت بمملکت دارد وچنانچه
از کوتسک یکی از حکومتهای بزرگ مشهور آن دولت است ودر وسعت مثل ولایت فرانسه است ولی سکنه انجا نسبت بخاک وولایت تخمینا
شود بهر نفری هشتصد میل مربع می افتد وهمه ممالک روسیه را نیز با جمعیت انجا اگر حساب شود تقریبا بهر دوازده
یک میل مربع خواهد افتاد واین نسبت بسیار کمتر از سکنه انگلند است چراکه در انگلند بهر دویست وچهل نفر یک میل مربع
مخصوص خواهد بود وخلایق قسمتهای غربی وجنوبی روسیه از دولت انسانیت بهره دارند وانهائیکه در سمت شمال ودر شمال
شرق روسیه هستند هنوز وحشی صفت وحیوان سیرت وبی تربیت وجاهل اند وسمت شمال روسیه بشدت سرد وغیر
مسکون وولایت بیحاصل است لیکن در جانب جنوب انجا غله وبزرگ وشاه دانه واقسام میوه سرد سیری بعمل می آید
وقبل از زمان پطر کبیر زراعت در روسیه چندان معمول نبود ودر این کار هیچ اهتمامی نداشتند ودر آخر از حسن تربیت و
لطف اهتمام او در همه سمتهای جنوب ومغرب علم فلاحت را دانسته ودرین کار سعی وجهد داشتند سکنه واهالی ممالک
روسیه مشتمل بر قبایل مختلفه است چنانچه طایفه لیت کنند در شمال مغرب وسموئید در جانب شمال که بجانب مشرف بحر الابیض
امتداد دارد وگریت بادی یعنی جسد کبیر که بر روسیه خاص اطلاق میشود در وسط وطایفه تاتار در ممالک جنوبی در

قسمت آسیا اتفاق افتاده‌اند و هریکی ازین طوایف بشعبه‌های چند منقسم است و هر یکرا طرزی و طوری ماورای دیگریست و در طوایف
تاتار چندین خصلتهاست که بامتیاز از دیگران در هر جهة دارند و از جهة روئیت و مذهب و زبان نیز مغایرت کلی میان آنها و میان
طوایف است و از جمله سهای سفید جزایر که در سواحل محیط شمالی است تا نشتر ممالک جنوبی از همه اقسام حیوانات و نباتات که در اروپا یافت میشود در
روسیه نیز بعمل می‌آید و طایفه قزاق بتازه‌گی در لشکر نظام در اروپا معروف و مشهور شده‌اند و این طایفه نیز منشعب میشود و یکی
با ولایاتی که در انجا سکنی دارند امتیاز میابند هر چند همگی انها از یک نسل آمده و یک مذهب دارند و بیک زبان حرف میزنند و یک قانون
رفتار مینمایند و در زیر اطاعت یک پادشاهند و این طایفه قبل برین از رعایای پولند حساب میشد و از طایفه قشون حرکت
گرفته در سرحد ولایت مسکن داده بودند که از صدمات و تاخت و تاز تاتاریه محفوظ باشند ولی این طایفه از ظلم و جور بزرگان و اعیان
خود در عذاب بودند و آخر الامر ناچار شده سلاح خود شانرا برای ارباب و بزرگان خود تیز کرده و بنای ستیز گذاشتند و در وهله اول
شکست خورده لاعلاج از انجا فرار نموده بسواحل رودخانه دان آمدند و دران زمان آن سواحل بکلی غیر مسکون بود و دران سواحل
اول ازان طایفه بنای آبادی شد و در سال هزار و ششصد و سی و هشت مسیحی مطابق هزار و چهل و هشت هجری این طایفه با جمعی دیگر
از هم ولایتی خود شان از اهل پولند که بانها ملحق شده بودند متفق شده بقصبه آزوف حمله آورده آن قصبه را ویران کرده آتش زدند
و پس ازانکه عسکر عثمانی برضد انها مامور شدند تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند و این طایفه از سیاست دولت عثمانی هراس کرده
ناچار خود شانرا بحمایت دولت روسیه داخل کردند و قصبه چرکسک را در یک جزیره باطلاقی در رودخانه دان بنا نهادند و مسافت
این قصبه تا سنت پطرزبرگ یکهزار و دویست و نود و یک میل است و از همه جانب راه آمد و شد باین قصبه بازورق و لطکه میشود
و جمعیت و افرادش از شانزده هزار است و این طایفه در زمان قلیل و سالهای کم با سرعت زیاد در دو طرف رودخانه دان بآبادی
کوشیده چنانچه از رضنا تا ازوف سی و نه قصبه آباد کرده‌اند و این طایفه بهمان قوانین و رسوم خود برقرار ماندند و از باج و خراج معاف
ولیکن وقتی که از شاهنشاه مامور بخدمتی و جنگی شدند ناچار باید از مال خود تدارک دیده با سلاح جنگ حاضر باشند و ولایت
ایشان اگرچه مثمر و حاصل خیز است ولی چندان بکاشتن غله میل ندارند و غالبا گذران انها از گوشت حیوانات و ماهی و میوه است و اموال
انها مشتمل بر دواب اسب و شتر و گوسفند است و این طایفه بجهة پاکی لباس و خانهای خوب مزیت و برتری بر روسیه دارند و مذهب
اصلی ایشان مذهب یونانست و بالطبع بجنگ و جدال راغب و مایلند و طایفه قزاق در سه مکان سکنی دارند و یک قسمی از انها
در دان مقام گرفته‌اند و یک حصه در باریس تنس که اورا دنیپر نیز خوانند ماوی دارند و یک شعبه انها در یورال اسکن گزیده‌اند
و همه این سه فرقه الان در اطاعت دولت روسیه است و طایفه قزاق عموما بزرگ جثه و تنومند میشوند و چشمهای کبود دارند
و مویشان بسمرت مایل است و تنگی بینی شان مثل منقار کرکس بسوی دهن برگشته‌گی دارد و زنهای انها نیز خالی از وجاهت نیست
و بغربا عموما مهربان میباشند یوکرین ولایتی است که در هر دو طرف رودخانه دنیپر واقعست در قسمتی یکی ازان ملولفیت
و صحرای حاصل خیز پر قوت است و غله و ماش و تنباکو در انجا بعمل می‌آید و عسل نیکو و مرغزارهای خوب دارد چنانچه انعام
و مواشی که در انجا بعمل می‌آید و پرورش میابد از انعام و مواشی سایر ممالک اروپا بزرگتر و قوی‌تر میشود و طایفه سموئید یک
صنفی از مخلوقند که در ولایات شمالیه مسکن گرفته‌اند و در سمت شمال و مغرب سیبریه واقع شده و انها در تشخص شان و
قوانین شان شباهت زیادی باهل لپلند دارند و بسیار نادان و حیوان منش و وحشی صفتند و در همه زمستان
انها زندگانی میکنند در میان سوراخها و گودالهائیکه در زمین کنده‌اند و سقف آن سوراخها را بشکل مخروط میسازند و آن
سقفها را با شاخهای اشجار و استخوانهای ماهی میپوشند و با دو الهامی بچند و با پوستهای رنگین دریزه تا با انها اسم

سنه ۱۰۴۷

کرده در نهایت استحکام مضبوط می‌کنند و در کله آن مخروط روزنی میگذارند که دود بیرون برود و همین که هیزم شان
سوخته شد آن روزنه را با یک کلیچه از یخ گرفته میشود و از ان کلیچه‌های یخ عکس روشنائی ضعیف زردی بان سوراخ می‌افتد
که روشنائی آنها همانست و تصور چنین جائی و چنان مکانی بنظر محال می‌آید که یک خانواری در چنین مدفنی با چندین خوشیها
و زحمات متواتره از قبیل سرما و دود و رایحه بد و گرسنگی و تنگی چگونه گذران مینمایند و عجب اینکه انها خودشان
از کثرت جهالت و نادانی ولایت خودشان را بهشت روی زمین و هوای انجا بهترین هواهای دنیا میشمارند از انست که پروردگار
عالمیان در کتاب مبین میفرماید کل حزب بما لدیهم فرحون و اهل روسیه چنین لاف میزنند که اصل انها از اهل یونانست و لیکن
این ادعا را مشکل است بدلیل و برهان ثابت کنند و عموما اهل روسیه بلند قامت و صحیح المزاج میشوند و در زحمات و مشقت تحمل زیاد
دارند و زنهای انها نیز خالی از وجاهت و الطافت نیستند و به میوزیک میل تمام دارند و از سازها انچه که پسندیده و مطبوع
ایشان است یکی بگ پایپ و دیگری وی اولین است مترجم گوید میوزیک را روسیه موزیکان گویند و بگ پایپ
قسمی از نی است که در پهلوی او توبره تعبیه کرده‌اند که آن توبره پر از باد میشود و بگ در لغت بمعنی توبره چرمی و پایپ بمعنی نی
ولوله است و وی اولین کمانچه فرنگی است و بگ پایپ را اهل اسکاتلند نیز زیاد دوست میدارند انتهی و اهل روسیه در لباس تابستانی
تقلید باهل فرانسه دارند و در زمستان اغلب لباس شان از خز و پوست حیوانات است و حکمرانی روسیه بسته باختیار
پادشاهست و پادشاه ایشان کمال تسلط را در هر باب در ولایت خود دارد و جانشینی انجا موروثی است ولی شاهنشاه قدرت
آن دارد که دیگری را بجانشینی اختیار کند و شاهنشاه روسیه را قبل برین سیزر میگفتند ولی الان اورا امپرر اتوکرت میخوانند
یعنی مختار و قادر تمامی و بعضی امپرور آف آل دی رشس میخوانند یعنی شاهنشاه کل روس تجارت روسیه وسعت دارد و مملکت
چین هر ساله از روسیه خز زیادی میبرند و در عوض او ابریشم و پنبه و طلا و غیره می‌آورند و محل تجارت قصبه کیتکا است
مترجم گوید که اورا در بعضی اطلس‌ها کیختا مینگارند انتهی و این قصبه در جانب جنوب دریاچه بیکل در سرحدات
تاتاریه چین واقع شده و تخمینا یکهزار و یکصد میل در سمت شمال مغرب شهر پکن است و از سایر ولایات روسیه بممالک
دیگر غله و شاه دانه و قیر و قطران و پیه و خام و تیرهای بزرگ و غیره حمل و نقل میکنند و از ولایات دیگر بروسیه سایر
امتعه و ملزومات دیگر می‌آورند و هیچ ملتی و هیچ دولتی در صفحه زمین خواه در زمان قدیم و خواه در زمان جدید دیده نشده و شنیده
نشده است که در زمان قلیل چنین ترقی بکنند چنانچه روسیه ترقی کرده که جمعی از مردمان بی تربیت و وحشی صفت در ممالک
با خراب مسکو و سیبریه نشسته بودند و در عرض این صد سال گذشته چنان شده که آن وحشی صفتان تربیت یافته از اشعه علوم
منور گشته و در صنایع و حرفه امتیاز حاصل نموده‌اند و بحد کمال دولت و ثروت رسیده‌اند و از زیادتی وسعت این سلطنت و از
مقالات اهل جغرافیا چنین معلوم میشود که بسیاری ازان مملکت هوای صاف معتدل دارد ولی قسمت بزرگی ازان ممالک
محتوی بر هوای سرد سخت است چنانچه در تابستان نیز بسخت ترین طوفانها و بارانهای شمالی مبتلا هستند و قسمتهای جنوبی و
سرحدات عثمانی و جرمنی هوای گرم مناسب دارد و درین حصه با اندک زحمتی همه ملزومات و مصارف اهل ولایت را میتوان
بعمل آورد و این زراعت و فلاحت برای روسیه نفع کلی دارد و شک نیست که این زراعت و تجارت عنقریب روسیه را بدرجه
اعلای غنا و ثروت برساند و در سواحل رودخانه نیوا از شش نیز کارخانه بعضی صنایع راه انداخته و در رواج آن بکمال سعی را
دارند و منظر چنان غریب و نیکو می‌آید که گویا دنیای تازه پیدا شده است چنانچه با فقین بصف کره غربی منظر چنان غریب
می‌آمد و جزایر معروف متصرفی روسیه یکی نوو زمبلا است که در محیط منجمد شمالی اتفاق افتاده و طول این جزیره تخمینا

باب سی و چهارم [illegible]

سیصد میل و عرض او دویست میل است و این جزیره هیچ آبادی ندارد و بجز خرس سفید و گوزن و روباه جانور دیگر در وی نمیباشد
ویکی جزیره دیگر نیز است که او را جگت بتز خوانند که در مابین نوا زمبلا و کان تی نت واقعست و دیگری گلگوئی است
که در محیط شمالی است و دیگر جزایر دگو و الند والندست که در دریای بالتیک واقع شده اند و دیگر جزیره که جسم گویند دیگری جزیره
ازل است که در جنوبی جزیره دگو در بحر بالتیک است و در نقشه جان ارو سمیث از قراریکه معلوم میشود جزیره الند نیز
در تصرف دولت سویدن است انتهی و جزیره دیگر اسپیتز برجن است که در تصرف دولت روسیه است و بجز آن جزایر
کوچک غیر مسکون دیگر که با اسپیتز برجن اتصال دارند و در این جزیره فی ماه می با آگست هیچ غروب نمیکند و همچنین بکرمان
معینی در سمت مقابل از سال هیچ طلوع نمینماید و شاهنشاه حال روسیه نکولس است که برادر شاهنشاه الکسندر است
که قبل از او پادشاه بود و تولد این شاهنشاه در هفتم جولای انگلیسی در سال هزار و هفتصد و نود و شش مسیحی مطابق اول محرم
هزار و دویست و یازده هجری اتفاق افتاده و در سال هزار و هشتصد و هفده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و دو هجری
شاهزاده خانم پروشیه مسماة به لوئیسا را بعقد نکاح خود در آورده و در سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق هزار و
دویست و چهل و یک هجری بعد از برادر بجانشینی تخت و شاهنشاهی کل روسیه و پادشاهی پولند سرافراز گردید و در این سال
هزار و هشتصد و بیست و پنج بجهة ازدواج خواهران خود با خاندان ورتمبرگ و نیدرلند عقد مواخاة و دوستی را محکم کرد و این
شاهنشاه بحسب حشمت و جلالت از سلاطین سلف سبقت گرفته است تشبیه در اول باب در سرمای شهر پطرزبرگ ذکر شد
که ترمامیتر گاهی از شدت سرما تا شصت و پنج درجه پائین تر از علامت یخ بندی میرسد چون درین کتاب بعضی جا در گرما و سرما
از ترمامیتر ذکری خواهد شد پس مناسب چنانست که در اینجا مختصری بیان کند مخفی نماند ترمامیتر لفظ یونانیست و ترما بمعنی
گرما و میتر بمعنی پیمایش و میزانست و در عربی او را بلحاظ میزان الحراره میتوان گفت و تلفظ صحیح او از قراریکه در لغت
واکر ضبط است ترمامیتر است ولی الکنون اغلب ترمامیتر میگویند و بعضی ترمامیتر با آماشاه فوقانیه خوانند و ترمامیتر بچند
درجات تقسیم شده است یکی تقسیم فهرن هیت است که اول درجه یخ بستن را سی و دو درجه است و حد جوشیدن آب
دویست و دوازده درجه است که یکصد و هشتاد درجه تفاوت میان این دو است و یکی تقسیم ریومیور است که اول درجه
یخ بستن را صفر قرار داده و حد جوشیدن آب هشتاد درجه است و یکی تقسیم سنتی گرید است که بصد درجه قسمت شده و اختراع
جدید است که در فرانسه در عهد ناپلیون بناپارت معمول داشته اند و سنت در لغت فرانسه بمعنی صد است و اکنون مستعمل
انگلیس اکثر تقسیم فهرن هیت است و مستعمل اطالیا ریومیور و مستعمل فرانسه سنتی گرید است و در تقسیم فهرن هیت اول
یخ بستن سی و دو درجه و حد اعتدال پنجاه و پنج درجه و حرارت تابستان هفتاد و شش درجه و گرمی خون نود و هشت درجه
و گرمای تب یکصد و دوازده درجه و حد جوشیدن عرق یکصد و هشتاد و پنج درجه و حد جوشیدن آب دویست و دوازده درجه است
و در تقسیم ریومیور اول بستن یخ را علامت صفر قرار داده و اعتدال را ده درجه و حرارت تابستان را بیست درجه
و گرمای خون را سی درجه و گرمای تب را چهل درجه و حد جوشیدن آب را هشتاد درجه تعیین نموده است و از قرار یک درجه
سنتی گرید موافق یک درجه و هشتاد جزو از صد جزو فهرن هیت است و یک درجه ریومیور موافق دو درجه و بیست و پنج
جزو از صد جزو فهرن هیت است و یک درجه سنتی گرید موافق هشت عشر از یک درجه ریومیور است و اینکه مصنف
بیان نمود ترمامیتر از شدت سرما شصت و پنج درجه پائین تر از علامت یخ بندی میرسد چنان معلوم میشود که در ترمامیتر
فهرن هیت سی و سه درجه از علامت صفر پائین تر خواهد آمد و اختلاف مقادیر درجات در اقسام ثلثه از آن است

۱۲۱۱
۱۲۳۲
۱۲۴۱

که در سنتی گرید معیار را آب خالص قرار داده است هم در جانب مبدأ و هم در جانب منتهی یعنی آب را چند بار تقطیر کرده و درجه را
در میان آن گذاشته و آن قدر تحمل کرده که تا آب یخ بسته و ملاحظه جای زیبق را کرده و نشان گذاشته است و باز آب را مقطر
کرده جوشانده است و درجه را در میان آن گذاشته ملاحظه مکان زیبق را کرده و انجا را نشان کرده و مبدأ و منتهی را صد
قسمت مساوی نموده است و در ریومیور معیار را برودت یخ قرار داده یعنی درجه را در میان یخ گذاشته آنرا منتهای برودت
قرار داده معیار حرارت را آب جوشان قرار داده است و درجه را به هشتاد قسمت کرده است و فهرن هیت مبدأ را آب یخی قرار داده است
که از شوره و نمک منجمد شده است که سردتر از یخ متعارفی است و درجه را بدویست و دوازده قسمت کرده است اسپیتز برجن جزیره
که در محیط منجمد شمالی در عرض هفتاد و هشت درجه و پنجاه دقیقه عرض شمالی و شانزده درجه طول شرقی واقع شده است جمعیت
سنت پطرزبرگ را از قراریکه در اطلس بلاک معلوم داشته در سال هزار و هشتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و
شصت و هفت هجری چهار صد و پنجاه هزار حساب کرده اند و مسافت میان او و لندن تقریبا هزار و سیصد میل است
ارکوتسک مملکت بزرگی است در جنوبی سیبریه از عرض پنجاه درجه تا شصت و پنج درجه شمال و از طول یکصد درجه تا یکصد و
درجه شرقی و قصبه نیز بنام شهریست که در رودخانه انگره در نزدیکی دریاچه بیکل در عرض پنجاه و سه درجه و هفده دقیقه شمال و طول
یکصد و چهار درجه و یازده دقیقه شرقی اتفاق افتاده و این شهر باسم مملکت موسوم شده است استاد کامل جان ارو سمیث در
اطلسی که در سال هزار و هشتصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری در لندن بطبع در آورده شرحی
در صفحه روسیه نوشته است که بیان او در اینجا خالی از فایده نیست جمعیت و نفوس سلطنت روسیه در ازمنه جدیده بنا بر
تحقیق بهترین مورخان از اینقرار است

۱۲۶۷
۱۲۵۸

در جلوس پطر اول	در سال ۱۶۸۹		مطابق ۱۱۰۰ هجری	15	پانزده ملیان
در جلوس کترین ثانی	در سال ۱۷۶۲		مطابق ۱۱۷۶ هجری	25	بیست و پنج ملیان
در فوت کترین ثانی	در سال ۱۷۹۶		مطابق ۱۲۱۱ هجری	36	سی و شش ملیان
در فوت الکسندر	در سال ۱۸۲۵		مطابق ۱۲۴۱ هجری	58	پنجاه و هشت ملیان

متصرفات روسیه از سویدن بزرگتر از آن قدریست که در سلطنت سویدن باقی مانده است متصرفات کترین ثانی
از پولند تقریبا بقدر سلطنت استریه است ایضا متصرفات آن ملکه از دولت عثمانی از قسمت اروپائی آن دولت بزرگتر از ممالک
پروشیه و از تمامی ولایات رین که در تصرف پروشیه است ایضا متصرفات آن ملکه از دولت عثمانی از قسمت آسیائی آن
دولت تقریبا بقدر وسعت همه ولایات کوچک جرمن است ایضا متصرفات آن ملکه از تاتارستان یک روانی
برابر با متصرفات عثمانی در اروپا و گریس و اطالیا و اسپانیا است بالجمله آنچه که آن ملکه در ایام سلطنت خود تصرف کرده و بحیطه
ضبط در آورده در مابین این شصت و چهار سال گذشته که از جلوس کترین ثانی تا فوت الکسندر است در وسعت برابر است با همه
ولایاتیکه آن ملکه قبل از آن زمان در یوروپ داشته است و ازین قرار سرحدات روسیه کشیده شده است بجانب برلین و درزدن
و مونیک و ویانا و پاریس تخمینا هفتصد میل و بجانب قسطنطنیه ایضا پانصد میل و بجانب استاکهلم ششصد و سی میل و بجانب
طهران هزار میل انتهی کلام ارو سمیث و این شهرها که ذکر شد پایتخت سلطنتهاست چنانچه برلین پایتخت پروشیه و درزدن
پایتخت سکسانی و مونیک پایتخت بواریه و ویانا پایتخت استریه و پاریس پایتخت فرانسه و قسطنطنیه پایتخت عثمانی و استاکهلم
پایتخت سویدن و طهران پایتخت ایرانست و منظور ارو سمیث آن است که قبل از آن سرحد روسیه هر کجا که بود حالا از آن سرحد

تقدیم سپاس معلوم نیست با این پادشاهان دیگر شده و بیشتر رفته است و در مغنی از دیگران کاسته و بر او افزوده است و با این وسعت و عظمت و استیلا اینکه اکنون دولت روسیه در ممالک متصرفی خود دارند هنوز مملکت داغستان را بجهت اتحاد و اتفاق اهالی آنجا و سختی جبال آن مسخر نکرده اند و هر ساله لشکری انبوه و سرداران نامی بدفع آنها مأمور میشود و از جمعیت قلیل شکست خورده برمیگردند و اکثر بی آنکه کاری از پیش ببرند میرسند و کنون رئیس داغستان شیخ شامل است که به شامل شاه شهرت دارد و اهل آن مملکت چنان گرویده او شده اند که حکم او را بر نفوس و دماء خود مختار و مطاع میدانند و مذهب همه اهل داغستان اسلام است و از این اوضاعی که کنون در اروپا از اسباب سماوی فراهم آمده که مختصری در آخر باب سی و پنجم اشاره خواهد شد محتمل است که از اصابه عین الکمال محفوظ نباشد در میانه خواسته کرد کار بست

باب سی و پنجم در بیان مختصری از تاریخ و وقایع دولت روسیه

در ولایات روسیه در از منه سالفه امم مختلفه مسکن داشتند مثل طایفه هان دمی شیه و سرقیه و سلاو نیه و غیرهم و آن ولایت را سابقا مسکوی میخواندند و اسمی که اکنون رشی یا راشی میگویند یعنی روسیه از قبایل سلاونیه است که در این وقت بهم روسیه اطلاق میشود که در آن ولایات در اوایل مائه نهم سکنی گرفته شدند و اسم روسها در جائیکه در تاریخ ذکر شده اول در سفارت سفیری است که تیوفلوس شاهنشاه مشرق از قسطنطنیه بسوی لوئیس پسر چارلمگن شاهنشاه مغرب فرستاده است که در سلک همراهان آن سفیر بعضی از اهل روس منسلک بودند و این سفارت در سال هشتصد و سی و نه مسیحی مطابق دویست و بیست و پنج هجری اتفاق افتاد و وقتی که اهل روس از آن سفر رجعت کرده بوطن و مولد خود در گشتند شهر کیئو را آباد نمودند تخمیناً بیست سال بعد از آن بنیاد سلطنت بار ریک نام که یکی از اهل اسکندی نوبه بود پایدار شد و اهالی اسکندی نوبه که طوایف دین و نارمن و سوئیدن باشد از سمت شمال جلای وطن کرده از بحر بالتیک عبور نموده بممالک روسیه داخل شدند و انجا را برای نشیمن خود قرار دادند و با اهل گور نگند و لیوانیه نزاع کرده بر ایشان غالب آمدند و شهر کیئو را فتح کردند و بر یکی از این ولایات سلطانی تعیین کردند که از آن وقت بنای سلطنت در روسیه پایدار شده است هر چند الآن اسم روسیه بهمه سلطنت اطلاق میشود ولی قبل از این اسم مدتهای مدید بهمان نواحی و ولایات مسکو و کیئو و نوو گورد اطلاق میشد و اکثر لیل چنین گفته است که ولایات روسیه که در قدیم داشته اند یک ربع روسیه اروپا بود که کنون دارند ولی حالا آن چنانچه قدیمه تخمیناً قسمت بعد از این شاهنشاهی است که کنون متصرف گشته اند و از زمان حکومت رریک تا حکومت ایوان تبی لوتیز که شیخ خبر درستی در خصوص روسیه فهمیده نشده است و این شاهزاده با مردانگی و شجاعت ذاتی خود سلطنت روسیه را ترقی داد و اسم و آوازه او را بلند گردانید ولی بعد از وفات ایوان چهارم نواده تبی لوتیز در سال هزار و پانصد و هشتاد و چهار مسیحی مطابق نهصد و نود و دو هجری باز این ولایات بحال اول رجعت کرده بحالت و ضلالت قدیم خود عود نمود و جلوس میکایل تیودروتز رمنوف در سال هزار و ششصد و سیزده مسیحی مطابق هزار و بیست و دو هجری که سر سلسله این سلطنت است باز امور دولتی برونق افتاد و نظامی گرفت و پس از او پسرش الکسیس در سال هزار و ششصد و چهل و پنج مسیحی مطابق هزار و پنجاه و پنج هجری جانشین پدر شد و پس از الکسیس پسرش تیودور ثالث در سال هزار و ششصد و هفتاد و شش مسیحی مطابق هزار و هشتاد و هفت هجری قایم مقام پدر گشت و پس از فوت تیودور در سال هزار و ششصد و هشتاد و دو مسیحی مطابق هزار و نود و سه هجری تخت پادشاهی به نیم برادر او که اشاره به برادر با در بیت الشهیر بطر کبیر در همه ولایات و دول خارجه با تغییر لباس سیاحت کرده و از استعداد ذاتی از قوانین و رسوم دول خارجه استحضار و بصیرت کامل حاصل کرد و در آموختن صنایع چنان مجد بود که خود بطر مثل عمله پستی در مکانهای کشتی سازی ولایت هالند و انگلند کار میکرد تا این صنعت را آموخت و این صنعت را از جمله لوازم سعادت و اقبال ولایت خود میدانست و میکوشید لاین که در کنار دریا باشد و از علم کشتی بیخبر باشند

و کشتی نداشته باشند نسبت که روح بدون شته باشد و وقتی که بتخت سلطنت جلوس کرد و بدانائی و هوشیاری آن مملکت را بحیطه ضبط در آورد که دوست و دشمن را مجال حرف نماند و از قواعد جمیله و اطوار حسنه بطر کبیر مملکت روسیه که از و کم نام تری در اروپا نبود نامی مشهور آفاق شد و تخمینا در یکهزار و هفتصد بود که بطر در جنگ چارلس دوازدهم پادشاه سویدن سختیها دید و بعد بختی های پی در پی گرفتار شد تا در جنگ پولتوه برحسب اتفاق مظفر گردید و فایده دیگر که نصیب بطر کبیر شد یکی تسخیر شهر مرین برگ است و در میان محبوسین آن شهر زن جوانی از اهل لیوانیه بدست آورد که شوهر آن زن یکنفر سرجنت بود که در وقت محاصره شهر بیاری اهل شهر خواسته و در آن جنگ کشته گردیده بود و این زن بیوه مطبوع خاطر بطر کبیر شد و بطر او را بزنی اختیار کرد و آن زن هیچ سواد خواندن و نوشتن نداشت و از مساعدت بخت کار او بجائی رسید که بعد از فوت بطر کبیر جانشین او شده ملکه کل روسیه شد و ملقب بکثرین اول سرافراز گردید القصه بطر کبیر پس از آن با فتح و نصرت هم عنان شده بجانب سایر ولایات نهضت نموده لیوانیه و انگریه و کرلیه و فینلند را بتصرف آورده لقب شاهنشاهی کل روسیه را بر خود قرار داد و در جنیواری سال هزار و هفتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق جمادی الآخر هزار و صد و سی و هفت هجری وفات کرد و عمر او پنجاه و چهار سال بود کثرین بعد از شوهر خود جلوس کرده و از حسدی که داشت وارث سلطنت بطر الکسی اویتز که پسر بزرگ شوهرش بود از سلطنت بی بهره ساخت و پرنس منشیکوف را برای امور سلطنت انتخاب فرمود و امور دولت را بکلی در کف کفایت وزیر خود گذاشت و در اواخر ایام چند مرض بر او مستولی شد و از اکثار در شراب در ماه می سال هزار و هفتصد و بیست و هفت مسیحی مطابق شوال هزار و صد و سی و نه هجری جهان فانی را وداع کرد و پس از او بطر دوم پسر الکسیس بطر اویتز جانشین شد به تحریک امرا منشیکوف را نفی بلد نموده بسیبریه فرستاد و بطر دوم در سال هزار و هفتصد و سی مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و سه هجری وفات نمود و از عمر او پانزده سال گذشته بود و پس از او آن دختر برادر بطر کبیر بسلطنت رسید و این ملکه در تحت اختیار و اطاعت معاون و رفیق خود بیرن بود و بی رضای بیرن هیچ امری قیام و اقدام نمیکرد و بیرن نیز در مهام سلطنت اختیاری تمام پیدا کرده بظلم و ستم مشغول بود و چنین نوشته اند که بیرن در ایام استیلای خود بیست هزار شخص بجانب سیبریه اشخاص کرد و آن ملکه در سال هزار و هفتصد و چهل مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و سه هجری در سن چهل و هشت سالگی جهان را بدرود نمود و پس از او جان پسر خواهرزاده آن بسلطنت انتخاب شد چون طفل بود نایب مناب او در امور سلطنت بیرن را قرار دادند ولی قبل از آنکه این شاهزاده بحد رشد و کمال برسد در ولایت انقلابی بدستیاری کونت میونیک اتفاق افتاد که بیرن را از وکالت عزل کرده بسیبریه فرستادند و این فتنه و انقلاب مدتی طول کشید تا الیزابث دختر بطر کبیر را که از کثرین داشت بسلطنت اختیار نمودند الیزابث ملکه عاقله بود و امور رعیت و ولایت را با انصاف و عدل فیصل میداد و سیاست کردن و قتل نمودن را در پایتخت موقوف نمود و در این شهر قوانین و رسوم سود مند گذاشت و این ملکه کونت میونیک و کونت استرمن را که قبل از او بوزارت رسیده و مهام مملکت را در قبضه قدرت خود گرفته بودند از شهر بیرون کرده بسیبریه فرستاد و این یکی از ابتدا پرستی او بود که اهل ولایت زیاده تر برو مایل شدند و حکمرانی با حشمت و اقبال این ملکه مثل سلطنت پدرش بی مانند بود و در ایام دولت خود اسلحه حرب بر مخالفت دولت پروشیه آراسته و ارکان آن دولت را به تزلزل انداخت ولی اجل امان نداد در پنجم جنیواری سال هزار و هفتصد و شصت و دو مسیحی مطابق رجب هزار و صد و هفتاد و پنج هجری تخت شاهی را وداع کرد و پس از او سلطنت به بطر سیم برادرزاده او رسید مستر جسم گوید مصنف بلفظ نوو نوشته است و نوو در لغت انگلیسی هم اولاد برادر را گویند و هم اولاد خواهر را گویند و معلوم نمی شود که بطر سیم برادرزاده الیزابث است یا خواهرزاده اوست ولی انچه که در هیدن نوشته بطر سیم پسر آن است چنانچه در جدول معلوم خواهیم

دهشت انتهی و این شاهزاده پس از آنکه بتخت نشست امورات کلیه که در عهد الی زابث رونق گرفته بود بی رونق کرد و صلح فاسدی
با پروسیه کرد و زن خود را ترک کرده بخود را بجرم زادگی نسبت و شهرت داده خود را در مملکت باین اعمال قبیحه معروف گردانید
و همه خلق عدم قابلیت او را دانسته بعد از شش ماه از سلطنت او را خلع کردند و زوجهٔ متروکهٔ او کترین را بتاج شاهی قبول نمودند و بطرس
بعد از هشت روز در حبس مرد و بعضی چنان پنداشته اند که معشوق و موال این ملکه کونت ارلوف او را در حبس بقتل رسانید و کترین
ثانی پس از آنکه تاج شهریاری بر سر گذاشت بحسن رای و تدبیر در انتظام ولایات خود کوشید و در اصلاح مفاسد مملکت خود
سعیها نمود و کار دولت او روز بروز رونق گرفت و جلال و شوکت او از همه سلاطین روسیه در گذشت و با دولت عثمانی در سال
۱۱۸۲
هزار و هفتصد و شصت و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و دو هجری بنای منازعه گذاشت و در چندین حروب ظفر یافته
مملکت زیادی از تصرف آن دولت در آورده ضمیمهٔ ولایات روسیه ساخت و در سال هزار و هفتصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق
۱۱۸۶
هزار و صد و هشتاد و شش هجری ظلما و عدوانا مملکت پولند را در مابین سلطنت خود و اتریش و پروس تقسیم نمود و رسوم
و اطوار شایسته در رعیت داری و مملکت داری از آن ملکه باقی مانده است و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق
۱۱۹۷
هزار و صد و نود و هشت هجری باز با دولت عثمانی تجدید نزاع و قراع کرد و با دولت سوید نیز جنگ کرده ظفر یافت و در امور
مملکت کونت ارلوف با پوتمکین دخیل بودند و آن ملکه بی صوابدید آنها بامری نمی پرداخت و منازعه فیما بین دولت روسیه
۱۲۰۴
و سوید در سال هزار و هفتصد و نود مسیحی مطابق هزار و دویست و چهار هجری باتمام رسید و همچنین فیما بین دولت روسیه
۱۲۰۷
و دولت عثمانی در سال هزار و هفتصد و نود و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفت هجری بانجام گرایید ولی در این جنگها خسارت
بی شمار و ضرر مالی و ملکی و رعیتی به دولت عثمانی خورد و جنرال روسیه در این حروب سوواروف بود و پس از مصالحه فیما بین عثمانی و روسیه
سوواروف را بولایت پولند فرستادند و سوواروف در مملکت پولند خرابی زیاد رسانید از سفک دماء و سبی نساء هیچ کوتاهی
نکرد و کترین با گریت بریتین عهدی محکم بست و میخواست باعانت ایشان سیل خون طغیان دولت فرانسه را سدی بندد ولی
۱۲۱۱
پس از این عهد بزودی مرگ ناگهانی او را در ربود بمرض سکته در نهم نوبمبر سال هزار و هفتصد و نود و شش مسیحی مطابق پنجم جمادی الاول
سال هزار و دویست و یازده هجری در گذشت عمر او شصت و هشت سال و مدت سلطنتش سی و سه سال بود [illegible]
کترین ثانی در ایران بخورشید کلاه شهرت دارد و مرتضی قلیخان قاجار برادر پادشاه قهار آقا محمد خان قاجار از سطوت آن پادشاه
فرار کرده نزد خورشید کلاه رفت و دولت روسیه امداد او کرده لشکر بسر ایران تعیین کردند در این وقت شاه شهید در خراسان
تشریف داشت از شنیدن این خبر کمال وحشت را حاصل کرده مشهور است که از خداوند عالمیان مسئلت مرگ خورشید کلاه کرده و دعای
آن پادشاه مقرون باجابت شد و هر دو همان سال وفات کردند و خبر مرگ خورشید کلاه بزودی رسید و لشکر روسیه بی نزاع
مراجعت نمودند و شاه شهید نیز متعاقب آنها لشکر کشیده بقراباغ رفت و قلعهٔ شوشی را فتح کرده در بیست یکم ذیحجهٔ الحرام
همان سال خود نیز شهید شد انتهی بعد از فوت کترین دوم پسرش پال جانشین شد ولی ناشایستگی و عدم قابلیت پال ثانی
او باعث خرابی کار او گردید و آخر الامر در بیست و سیم مارچ سال هزار و هشتصد و یک مسیحی مطابق اواسط ذیقعدة الحرام
هزار و دویست و پانزده هجری او را کشتند و پس از او الکسندر پسر او شد و صاحب تخت و تاج شد و این شاهزاده در اول
جلوس خود عهد استواری با انگلند و اتریش بر ضدیت و مخالفت دولت فرانسه بست ولی لشکر او در استرلیتز شکست
فاحشی از لشکر فرانسه خورد و در سال هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و دو هجری الکسندر با ناپلیون
شده با بناپارت در تلسیت عهد بسته عهدنامه را بخط خود ممضی داشت و در سال هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق

۱۲۲۳
هزار و دویست و بیست و سه هجری میان روسیه و سوید باز آتش فتنه و فساد مشتعل شد و پس از چندی عهد بسته مملکت
فینلند را بدولت روسیه تفویض کردند و از آن زمان از تحت اختیار دولت سوید بیرون رفت و در سال هزار و هشتصد و
دوازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هفت هجری باز جنگ فیما بین روسیه و فرانسه سر گرفت و ناپلیون بناپارت بر ممالک
روسیه لشکر کشید و بعد از فتوح چند بمسکو رسید و اهل روسیه بجهت محروم ساختن دشمنان خود از تدارک آذوقه و زمستان و
مسکن در خانههای آباد شهر مسکو را آتش زده بیرون رفتند و ناپلیون بناپارت ناچار شده از عدم مکان و نشیمن و نبودن آذوقه و علوفه
و هجوم سرما و برف پشت بدشمن داده فرار کرد و در این سانحه و واقعه سیصد هزار نفر از قشون فرانسه قربانی غیرت و حمیت خود
شدند بعضی از سرما و گرسنگی و بعضی از جنگ و جدال و خستگی بهلاکت رسیدند چنان شد که ناپلیون بناپارت با تغییر لباس از
میان ولایات دشمن فرار کرده با دو سه نفر از همراهان خود را بپاریس رسانید و عساکر روسیه با عساکر دول متفقه بزودی پس از آن
داخل شهر پاریس شده صلای صلح عام و امنیت تام را در سی و یکم مارچ سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هشتم ربیع الثانی
۱۲۲۹
هزار و دویست و بیست و نه هجری زدند و در ماه دیگر الکسندر با پادشاه پروسیه به انگلند رفته سه هفته در لندن توقف کرده
بساط عیش و عشرت را گسترانید که شعر هم از فتح دشمن دلش شاد بود هم از دوستش خانه آباد بود و از لندن الکسندر به سنت
پطرزبرگ مراجعت و پس از آن بزودی در مجلس کنگرس و قورلتای عظیم در وینا در ماه نوبمبر سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی
۱۲۲۹
مطابق ذیقعدة الحرام هزار و دویست و بیست و نه هجری حاضر شد و در آن مجمع عام الکسندر را بپادشاهی پولند نیز منتخب نمودند
و در بیست و ششم سپتمبر سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق اوایل ذیقعدة الحرام هزار و دویست و سی و یک هجری الکسندر
شاهنشاه روسیه و شاهنشاه اتریش و پادشاه پروسیه یک عهدنامه که بجهت حفظ صلح عام بر طبق دین عیسوی بسته بودند خط گذاشتند
و اسم این عهدنامه را هولی الینس نام نهادند یعنی عهد و میثاق مقدس مترجم گوید عهدنامهٔ مقدس در بیست و پنجم فروری
۱۲۳۰
سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق پنجشنبه یازدهم ربیع الاول هزار و دویست و سی هجری بسته شد که در اول مارچ همان سال
ناپلیون از جزیره البه گریخت ولی بدستخط و امضای سلاطین پس از آن رسید انتهی و الکسندر بلشکر کشی و علم جنگ و فراست ممتاز
بود و در رواج و رونق دولت خود کمال جهد را داشت و در اول دسمبر سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق هشتم ربیع الثانی
۱۲۴۱
هزار و دویست و چهل و یک هجری سرای سپنج را وداع کرد مرض او چندان شدتی نداشت ولی از خبر واهی که بسمع او رسید که
لشکری و رعیت اتفاق کرده اند که او را تلف سازند واهمه کرده مرض بر مزاج او غلبه کرد و این خبر هیچ اصلی نداشت و در وقت
وفات او کانستنتین برادر او گرند دیوک یعنی امیر الامراء و پادشاه‌زاده پولند بود که موافق قانون سلطنت حق وراثت داشت ولی بجهت فاحشه که بزنی
اختیار کرده بود خود را از سلطنت خلع کرده بجای پولند قناعت گزید و فوراً تاج و تخت با برادر خود نیکولس تفویض نمود که اکنون نیز
۱۲۴۶
شاهنشاه است و در دولت این شاهنشاه وقایع تازه که اتفاق افتاد یکی واقعه پولند است که در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و
دویست و چهل و شش هجری اهل پولند خواستند ربقهٔ طاعت روسیه را از رقبهٔ خود بیرون کنند و آزادی و استقلال را ساز خود کردند و هر قدر جهد
کردند مفید نیفتاد و امپراطور روسیه در قتل و تنبیه آنها نهایت تمام داشت و دیگری جنگ ایران و دیگری جنگ عثمانی که در این دو جنگ نیز کمال منفعت
از جنبهٔ ولایت و رعیت و اموال حاصل کردند و مایهٔ سربلندی دولت روسیه در دول اروپا شد و تسمیه در کتب تواریخ روس و خزر
و صقلاب را پسران یافث بن نوح نوشته اند که در مملکت شمالی سکنی داشته و آن ولایات باسامی آنها موسوم شده است و الوس
جوجی خان آنچه معلوم میشود صحاری شمالی مابین شمال و مشرق بحر خزر است و تفصیل بعضی از آن وقایع در تواریخ و سیر مندرج است
بیان او در این مختصر فایده ندارد و دولت روسیه در عهد پطر کبیر ترقی کرد و تاریخ پطر کبیر را حسب الامر پادشاه مبرور محمد شاه از فرانسه

بفارسی ترجمه نموده و چاپ کرده‌اند هر که تفصیل بخواهد البته بآن کتاب رجوع خواهد نمود و شاه دولت روسیه شاهنشاه نکولس
که روسیه نکولائی گویند در اول دسمبر هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق پنجم شهر ربیع الثانی هزار و دویست و چهل و یک
هجری بتخت سلطنت جلوس نمود و در دوم مرچ سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی انگلیسی موافق با بیستم فوریل سال هزار و هشتصد
پنجاه و پنج مسیحی روسی مطابق با جمعه دوازدهم جمادی الآخره سال هزار و دویست و هفتاد و یک هجری در دار السلطنه پطرزبرگ
وفات نمود و مدت عمرش شصت سال و پنج ماه و دوازده روز قمری و مدت سلطنتش بیست و نه سال و سه ماه و دو روز شمسی و
سی سال و یک ماه و بیست و دو روز قمری بود در عهد این شاهنشاه وقایع کلیه بوقوع پیوست و با دولت ایران پس از مجادلات کثیر
مصالحه کرده در قریهٔ ترکمانچای که از فراء محال گرمرود آذربایجان است مصالحه بین الدولتین شب پنجم شعبان سنه هزار و
دویست و چهل و سه هجری مطابق با شب دهم فورال روسی هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحی و موافق با شب بیست و دوم فبروری
انگلیسی سال هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحی اتفاق افتاد و از جانب روسیه جنرال ایس کویج سردار کل و جنرال اربرسکوف گریبایدوف
و میرزا المسوف و ابنوزکروو لا القوفلی بود که هر یک از این اشخاص شانی خاص داشتند و از جانب دولت ایران نواب مستطاب
ولیعهد دولت ایران عباس میرزا و جناب دستور فاضل دانا میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه و الله‌یار خان آقاسی
باشی منوچهر خان و میرزا محمد علی آشتیانی بودند ولی این اشخاص هیچ گفتگوئی در عقود مصالحه نامه نداشتند و نواب ولیعهد خود تنها
دخیل بودند و از جانب دولت روسیه مرحوم عباسقلی آقای شروانی و از جانب دولت ایران حاجی میرزا مسعود بود و تفصیل عهدنامه در تواریخ
قاجاریه ضبط است نوشتن آن در این مقام باعث تطویل است و از اتفاقات همان شب میش ملا بخشی ترکمان جائی بره زائید که دو سر
و سه گوش و یک تن داشت جناب قائم مقام بعرض رسانید که از صفای باطن و اتحاد دو دولت نشان است که در یک قریه کوچکی جمع شده
قرار صلح را دادند که نتاج حیوانات نیز مطابق می‌افتد و سر جان مکدنلد سفیر دولت انگلیس نیز در آن مجمع حضور داشت و
وقایع حروب روسیه را بتفصیل کم و کاست و دلایل خصومتی که بعد از صلح گلستان میان دولتین واقع شد حاجی میرزا مسعود مرحوم
حسب الامر ولیعهد مرحوم از زمان آمدن پرنس منچکوف بایران که سال هزار و دویست و سی و دو هجری است تا کشته شدن گریبایدوف در تهران
که دوم شعبان المعظم سال هزار و دویست و چهل و چهار هجری است برشته تألیف در آورده هر که خواهد بر آن کتاب رجوع کند و الحق
هر چه نوشته است بی اغراق و اغلاق بیان کرده است و همه آن کتاب بخط مرحوم ولیعهد گذشته است و پس از مصالحه عراقی
که بزرگان عراق و طبرستان و کردستان به غراف پسکویچ نوشته و او را تحریص بر گرفتن ملک ایران کرده بودند پسکویچ جواب
ولیعهد داد و ایشان از بزرگ منشی که بخواهست از رعیت خود بدگمان شود در حضور او بنخاری انداخته سوزاندند و فرمودند ما هرگز
در حق رعیت و اعیان مملکت خود گمان بد نخواهیم کرد و همه را مثل رعیت آذربایجان که در بذل مال و جان کوتاهی نکردند فدوی دولت
خواهیم دانست و پسکویچ از این کار بسیار تعجب کرده بر پاک فطرتی و مردم داری ایشان آفرین خواندند تعفوا عن الذنب العظیم
تکرماً و یصدعن قول الخنا متکبراً و پس از صلح ایران امپراطور روسیه بمحاربه دولت عثمانی اقدام نمود و پس از خسارات کثیر که
بدولت عثمانی رسید در سال هزار و هشتصد و بیست و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری با سلطان محمود خان
نیز مصالحه نمود و حشمت و جلالت این شاهنشاه از اسلاف در گذشت و غرور جهانداری و هوای مملکت ستانی او را بر آن
داشت که با دول اروپا مخاصمه کند مجمل این مفصل آنست که مذهب روسیه با مذهب اهل یونان موافق است و سلطان روم
سلطان عبد المجید خان پنج ملیان رعیت یونانی دارد و سالهای دراز است که در رعیتی و طاعت این سلطان و اسلاف او
بوده‌اند و امپراطور روسیه باین خیال افتاد که آن رعیت را نصاحت کند و اگر چه علی الظاهر در ولایت سلطان آقامت

وازندولی باطناً امور ایشان را بصوابدید و کلای امپراطور باشد صریحاً در ماه مرچ هزار و هشتصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق جمادی الآخر
سال هزار و دویست و شصت و نه هجری منچیکوف سردار بحری را بسفارت نزد سلطان فرستاده اعلام نمود که حکمای خیمیاز
پنج ملیان رعیت یونانی را با او واگذارد و سه دیگر بیت المقدس را نیز بروسیه بسپارد و در آنجا نیز قلعه روسیه بچه کسان خود دست
برپا نمایند و سلطان عبد المجید خان حریف را دیده حرف را شنید در شد حیرت افتاده مهلتی خواسته بسفیر کبیر دولت انگلیس که
در اسلامبول مقیم است مشورت نمود و در معنی از او استمداد خواست و او صراحةً بعرض رسانید که این تکالیف امپراطور تکلیف
شاق و تکلف ما لا یطاق است دولت انگلیس در حمایت سلطان حاضر است و دولت فرانسه نیز یاری سلطان خواهد کرد و منچیکوف
بی نیل مرام برگشت و امپراطور اعلام جنگ کرده علی الغفله لشکر بمملکت مولداویه و ولاخیه کشید که مولداویه را در کتب قدیمه
بغدان و ولاخیه را افلاق گویند و چهارده کشتی جنگی انگلیس و بیست کشتی فرانسه در ماه اپریل هزار و هشتصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق
رجب هزار و دویست و شصت و نه هجری به دردنلس آمد و عمر پاشا سردار عثمانی با هشتاد هزار نظام بولاخیه مأمور شد و در
ولاخیه دو با جنگی از طرفین اتفاق افتاد و در این مدت هر قدر دول متحابه خواستند صلاحی بدهند که کار جنگ و استعمال سیف و
سنان و توپ و تفنگ نکشد امپراطور روسیه تمکین نکرد و در ماه نومبر سال هزار و هشتصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق صفر هزار و دویست و هفتاد
هجری سفاین حربیه روم که به سینوپ آمده لنگر انداخته بودند سفاین حربیه دولت روسیه علی الغفله بر سر آنها ریخته با وجود اینکه
سفاین روم همه فرگیت بودند باز در برابر سفاین بزرگ روس ایستاده جنگ کردند و همه سفاین روم غرق شده و لشکریان تلف شدند
بلکه یک کشتی تجار که بسلامت در رفت و باسلامبول خبر برد و سیصد نفر هم از اهل کشتی بهزار زحمت خود را به سینوپ ساحل رسانیدند
فتح دولت روسیه مستظهر شده نصایح سودمند دول متحابه را قبول نکرد و دولت فرانسه در یکی از مراسلات اشاره بر آن
کرده بود که اگر امپراطور از در صلح در نیاید البته دولت فرانسه بدشمنی بر خواهد خاست و امپراطور در جواب کنایه نوشته بود که لشکر
روسیه که در سال هزار و هشتصد و دوازده مسیحی جنگ کرده‌اند اگر بهتر نشده‌اند بدتر نگشته‌اند و اشاره بر شکست ناپلیون
کبیر بود که در آن سال از مسکو خائباً خاسراً برگشت و لشکر فرانسه تلف شد و از این کنایه عرق غیرت اهل فرانسه که بالذات غیور و تند خو
و جنگجو یند بحرکت در آمد و امپراطور حقیقةً چنین میدانست که دولت انگلیس و فرانسه از اعانت مالی و لشکری بدولت عثمانی کوتاهی
خواهند کرد و دوستی انگلیس و فرانسه که در این باب اتفاق دارند بواسطه عداوت قدیم بزودی بدشمنی بدل شده و دولت روم در دست
او مضمحل خواهد شد یا تکالیف او را بالطوع و الرغبه قبول خواهد کرد چنانچه در باطن بسفیر کبیر اسلامبول نوشت که اعانت دولت انگلیس بدولت
روم خلاف مصلحت است اسلامبول و ترکی این یوروپ متعلق بروسیه و مصر و جزایر کندیه و قبرس و غیره متعلق انگلیس باشند
و سلطان بهمان مملکت اناطولی اکتفا کند و بهیچوجه دولت انگلیس این حرف را قبول نکرده سهل است این سؤال و جواب را بچاپ
در آورده در ولایت منتشر ساختند که اهل مملکت از این معنی آگاهی یافته از عقاید دولت روسیه مستحضر شوند و پس از
غرق سفاین رومی ملت انگلیس متفق اللفظ بحمایت سلطان عبد المجید خان برخواستند و وزرای انگلیس فی الجمله تکاهل داشتند
و لارد ابردین صدر اعظم دولت انگلیس که مایل صلح بود چون نفاق ملت را دیدند ناچار شده اعلام جنگ کردند و سفرای دولتها
که در پایتخت یکدیگر بودند باوطان خود برگشتند و سفاین حربیه انگلیس و فرانسه از دردنلس بحر الاسود داخل شد و دولت
روس سفاین خود را بسواحل کشید و لنگر انداخت و در ماه رجب هزار و دویست و هفتاد مطابق اپریل سال هزار و هشتصد و
پنجاه و چهار مسیحی در اودیسه سفاین انگلیس آتش افشانی کرده در عرض هشت ساعت چهل هزار گلوله به بندر اودیسه انداختند و عمارت
ورانسوف جانشین گرجستان بکلی خراب شد و چند کشتی روسیه بدست افتاد و در ماه جولای هزار و هشتصد و پنجاه و چهار

باب سی پنجم در تاریخ روسیه

مسیحی مطابق شوال هزار و دویست و هشتاد هجری در سیلیستریه که قصبه ایست در جنوبی دنوب که در بلگریه واقع است جنگی میان لشکر روم و روس اتفاق افتاد غرف پس گویچ سردار معروف روس زخم برداشته شکستی بلشکر روسیه رسید و پسکویچ از آن جنگ بمملکت لهستان مأمور شد که آن مملکت را حراست کند و در بیست و یکم سپتمبر هزار و هشتصد و پنجاه و چهار مسیحی مطابق بیست و هشتم ذیحجه هزار و دویست و هشتاد هجری در آلما جنگی سخت در میان لشکر انگلیس و روس اتفاق افتاد و روسیه شکست خوردند و عساکر روسیه با یکصد عراده توپ در بالای بلندی سنگر بسته بودند هیچ اقدام داشتند با وجود این لشکر دول ثلثه یورش برده روسیه را از پیش برداشتند دوازده عراده توپ و چهار تفنگ سربازی بدست لشکریان انگلیس و فرانسه افتاد و سه نفر جنرال و چهار هزار نفر از عساکر روسیه تلف شد و از جمله غنایم که بدست لشکریان افتاد یکی کالسکه منچیکوف بود که در آن کالسکه کاغذی پیدا شد که منچیکوف به امپراطور عرض کرده بود که من سنگر محکمی در مقابل دشمن بسته و در بالای کوهی در جای محکمی ایستاده ام که اگر یکصد هزار نفر قشون سر بزن باید تا سه هفته میتوانم از عهده انها بر آیم ولی در مدت سه ساعت همان مکان را گرفتند و پس از آن قلعه سواستپل که چهار هزار توپ دارد و سخت ترین قلاع روسیه است و در جنوبی مملکت قرم در کنار دریا واقعست در هفدهم اکتوبر هزار و هشتصد و پنجاه و چهار مسیحی مطابق بیست و چهارم محرم الحرام هزار و دویست و هشتاد و یک هجری لشکر انگلیس و فرانسه از سمت دریا محاصره کرده لشکر انگلیس بیست هزار و فرانسه سی هزار است و قلعه گیان چهل هزار روس است که بدفعه قیام دارند و پرنس کانس تن تین پسر دوم امپراطور و پرنس میکایل پسر سیم امپراطور با چهل هزار لشکر دیگر بمدد قلعه گیان مأمور شده و در اینکرمان در پنجم نومبر هزار و هشتصد و پنجاه و چهار مسیحی مطابق سیزدهم صفر هزار و دویست و هشتاد و یک هجری میان این دو شاهزاده و لشکر انگلیس و فرانسه جنگ در گرفت اول چهار هزار انگلیس دو ساعت تمام با چهل هزار بنای جنگ گذاشته چنان شد که از فوج هشتم انگلیس شصت و چند نفر جان بسلامت در برده و مابقی تماماً هلاک افتاده پای ثبات فشردند پس از آن کمک رسید و از معرکه هشت هزار لشکر فرانسه و دو هزار لشکر توپخانه انگلیس با مدد رسیده شش ساعت دیگر نیز باتفاق بنای جنگ گذاشتند و هوا تیره و تار و مه بود که هیچ چیز تمیز داده نمی شد پسران امپراطور تاب نیاورده بهزیمت در رفتند و چهارده هزار از روسیه کشته و زخمدار و از جانب انگلیس جنرال کاث کرت معروف با یک نفر جنرال دیگر کشته شد و یک نفر دیگر از جنرالها زخمدار شدند و اسب شاهزاده انگلیس دوک اف کمبریج هدف گلوله توپ شده با این حالت او چون کوه البرز بر جای ایستاده خصم را از پیش برداشتند و کنون آتش فتنه و انقلاب در فرنکستان التهاب دارد و امپراطور روسیه در شدت نایره فتنه چنانچه مرقوم شد در دوم مرچ وفات نمود و پنجاه دقیقه از ظهر روز گذشته در پطرزبرگ جهان را وداع کرد و خبر وفات او بالمیگراف از پطرزبرگ تا برلین در مدت سه ساعت رسید که قریب هزار و هشتصد میل راه است و از برلین از راه وینه به اسلامبول در پنج روز خبر آمد و اول چنان مشهور شد که آن پادشاه را امرا و ارکان دولت مسموم ساخته اند چرا که با طبع غیور آن پادشاه حرف صلح نمی توانستند زد ولی در ثانی خبر صحیح رسید که پانزده روز ناخوش بود و باجل طبیعی درگذشته است الحق تخت آن امپراطور بلند بوده بنک نامی و اقتدار در سرای فانی زیست و بکامرانی زندگانی نمود و بحسب صورت و خلقت و قد بلند و عظم جثه و عقل و فراست نیز نظیر و عدیل نداشت و با سلاطین مشهور روزگار او را برابر میتوان گرفت بلکه بر بعضی رجحان نیز دارد اگرچه پطر کبیر موسس خاندان سلطنت است ولی امپراطور ماضی را شمس القلاده آن سلاطین با عزت و تمکین میتوان شناخت و در روز وفات او تاج شاهنشاهی را بر سر پسر بزرگ او الکسندر ثانی گذاشتند و امپراطور ماضی را سوای الکسندر سه پسر دیگر هست یکی کانس تن تین و دیگری میکایل و چهارمی نیکولس است و این شاهنشاه در روز بیست و نهم اپریل سال هزار و هشتصد و هیجده مسیحی انگلیسی مطابق هفدهم اپریل هزار و هشتصد و هیجده مسیحی روسی و موافق

بیست و سیم جمادی الاخر سال هزار و دویست و سی و سه هجری متولد شده است و مادر این شاهنشاه دختر پادشاه پروسیه است و در بیست و هشتم اپریل سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی انگلیسی مطابق شانزدهم اپریل سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی روسی موافق ششم ربیع الاول سال هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری عروسی کرده مریه خواهر گرند دوک یعنی دیوک کبیر دارمس تدت بعقد او در آورده اند و پسری از او مسمی به نیکولس در هشتم سپتمبر سال هزار و هشتصد و چهل و سه مسیحی انگلیسی مطابق بیست و هشتم سپتمبر سال هزار و هشتصد و چهل و سه مسیحی روسی موافق بیست و چهارم شعبان هزار و دویست و پنجاه و نه هجری متولد شد که اکنون ولیعهد این شاهنشاه جدید است القصه تا اکنون که دوم جون سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی انگلیسی و مطابق بیست و یکم ماه می هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی روسی و موافق شانزدهم رمضان هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است مدت سه ماه تمامست که برادرنگ شهریاری جلوس کرده است و تا اکنون که قریب هشت ماه است سواستپل محاصره است الحق قلعه حصین و بنای متینی است که در این مدت با اهتمام بلیغ لشکریان انگلیس و فرانسه هنوز مفتوح نشده و این شاهنشاه نیز شرایط صلح را اخیراً قبول نکرده و دول ثلثه نیز در مجاربه سخت ایستاده اند تا از پرده غیب چه ظهور کند و تلیگراف که ذکر شد مفتولی است که هر جا راه آهن ساخته اند آن مفتول را از زیر راه آهن کشیده اند و هر جا که راه آهن نیست از زیر زمین آن سیم مفتول را گذرانده اند که با پیچ الماس و اجزای دیگر حرکت می کند و در میان دریا مفتول را با صمغ سختی که آب با و اثر نمی کند پیچیده اند که اگر آب بان مفتول بخورد اجزای برقی از اثر افتاده و از سرعت حرکت می افتد و از حرکت مفتول بحروف مقطعه مطلب را باختصار معلوم میسازند و از لندن تا پاریس نیز ساخته اند که در عرض سه دقیقه خبر میرسد و در این زمان این خیال اند که از لندن تا نیویارک پایتخت ینگی دنیای شمالی بسازند که در ده ساعت خبر برسد و تلیگراف اسم صاعقه میتوان گفت و در حقیقت صنعتی است که تالی کرامت است و اکنون در اغلب فرنکستان متداول شده است و هر جا که راه آهن است آسانتر و محکمتر است و از سواستپل تا اسلامبول از روی دریا سیصد میل مسافت است و از سواستپل تا بندر ادیسه از روی دریا یکصد و هشتاد و پنج میل است

و تفصیل حکام و سلاطین و شاهنشاهان روسیه در هیندن بتفصیل ذکر میکند و از میکایل فدورویتز که سر سلسله این خاندانست بیان میکنیم و در اسامی فی الجمله اختلافی با نسخه مصنف چنانچه ذکر شده است دارد و در تاریخ قول هیندن معتبرتر است

سال مسیحی	اسامی شاهنشاهان و سلاطین	سال هجری
۱۶۱۳	میکایل فدورویتز از خانواده رومنوف نژاد او به ایوان لبی لویتز میرسد	۱۰۲۲
۱۶۴۵	الکسیس پسر میکایل فدورویتز معروف به پدر مملکت خود بود	۱۰۵۵
۱۶۷۶	فیودور یا تیودور دوم	۱۰۸۷
۱۶۸۲	ایوان چهارم و پطر اول برادران تیودور معا سلطنت کرده اند مترجم گوید که پطر از پدر یکی و از مادر از ایشان جدا بود	۱۰۹۳
۱۶۸۹	پطر اول یعنی پطر گریت یعنی الکبیر که منفرداً بشاهی رسید و شهر پطرزبرگ از بناهای او است و در سال هزار و هفتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سی و سه هجری او را لقب شاهنشاهی خطاب کردند	۱۱۰۱
۱۷۲۵	کیترین اول زن پطر کبیر که اول زن یکی از سواران اهل سویدن بود و در روز کشته شدن شوهرش زفاف او با پطر اتفاق افتاد و این روایت با نسخه مصنف که ذکر شد اختلاف دارد و در کتاب دیگر نیز دیده شد که پطر همان روز که فتح کرد کیترین را بزنی اختیار نمود	۱۱۳۸

۱۲۵۷

۱۲۵۹

۱۲۷۱

باب سی و ششم در بیان مملکت پولند

۱۷۲۷	پطر دوم پسر الکسیس پطر او نبیره زاده پطر کبیر معزول شد	۱۱۴۰
۱۷۳۰	آن جالمگو ژنند دختر سیوم ژاپوان چهارم برادر پطر کبیر	۱۱۴۳
۱۷۴۰	ایوان ششم طفل شیرخواره پسر برادرزاده پطر کبیر و در آخر در سیاه چالی او را حبس کردند و مدت حبس او بیست سال بود و در سال هزار و هفتصد و شصت و دو مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و شش هجری مقتول شد	۱۱۵۳
۱۷۴۱	الیزابث دختر پطر کبیر با وجود حبس ایوان زمام سلطنت در دست او بود	۱۱۵۴
۱۷۶۲	پطر سیم پسر آن و چارلس فردریک دیوک هالستین خلع شد و در حبس مرد و بعضی گفته‌اند که او را در حبس کشتند	۱۱۷۶
۱۷۶۲	کثرین دوم زن پطر سیم ملکه عاقله بود و در زمان او بر وسعت و قدرت دولت روسیه افزود و در سال هزار و هفتصد و نود و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و یازده هجری وفات کرد	۱۱۷۶
۱۷۹۶	پال پسر کثرین دوم که او را در بستر مرده یافتند و بعضی گویند که او را در بستر بقتل رسانیدند	۱۲۱۱
۱۸۰۱	الکسندر اول پسر پال	۱۲۱۶
۱۸۲۵	نیکولس اول برادر الکسندر و پسر سیم پال که در اول دسمبر هزار و هشتصد و بیست و پنج انگلیسی موافق نوزدهم نومبر هزار و هشتصد و بیست و پنج روسی مطابق بیستم ربیع الثانی هزار و دویست و چهل و یک هجری جلوس کرد	۱۲۴۱
۱۸۵۵	الکسندر ثانی پسر نیکولس در دوم مارچ هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی انگلیسی موافق هجدهم فوران هزار و هشتصد و پنجاه و پنج روسی مطابق دوازدهم جمادی الآخر هزار و دویست و هفتاد و یک هجری پس از پدر جلوس کرد تا اکنون که دوم جون سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی انگلیسی مطابق شانزدهم رمضان هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است مدت سه ماه شمسی است که شاهنشاه ممالک روسیه است	۱۲۷۱

باب سی و ششم در بیان مملکت پولند که بلهستان معروفست

هر چند سلطنت آزاد پولند قلیل زمانیست که از میان رفته و در میان سه دولت که یکی آستریه و یکی پروشیه و یکی روسیه است تقسیم شده است ولی اطلاع بر کیفیت او لازم است از آنجهت او را جداگانه مذکور میسازد قبل از تقسیم مملکت پولند سلطنت بزرگی بود که تخمیناً هفتصد میل درازی و ششصد و هشتاد میل پهنای او بود و این مملکت را در زمان سلطنت روم سرمتیه میخواندند و این ولایت تا حدود آسیا امتداد داشت و سکنه قدیم این ولایت طوایف وندل بود که از تعدی و استیلای تاتارها و روسها جلای وطن کردند و این دو طایفه پس از استیلای بر پولند چندین قصبات و قرا آباد کرده و در آخر بتحت اطاعت لیخ که ملقب بدیوک بود یعنی امیر در سال پانصد و پنجاه مسیحی تقریباً هشتاد و دو سال قبل از هجرت در آمدند و قبل از زمان لیخ این جماعت مسکن و مقام درستی نداشتند و مثل احشام و ایلات از مکانی بمکانی کوچ کرده و بجهة رمه و گله خود شان در چمنها و چراگاهها رحل اقامت می انداختند و بهمسایگان خود از ولایات اطراف دست تطاول دراز کرده تاخت و جدال مینمودند و چنان مظنونست که اهالی این ولایت از نسل و نژاد تاتار باشند چرا که در روایت مشتبهاست که کلی با اهل آسیا و تاتار دارند و لیخ بجهة جلب اهالی ولایت خود مساعی مشکوره بعمل آورد و در سنه مزبوره حکم کرد که در جنگلها درختها بریده یک خانه برای مسکن او چنانچه خود فرموده بود ترتیب دادند و این کار پسندیده لیخ در نظر مردم مستحسن افتاده بشوق تمام در اطراف خانه او چندین خانه از

نی در چوب ساختند و چنین معلوم است که شهر اولی که در پولند ساخته شده است گنسنا است که در تلفظ نسنا بحذف کاف فارسی خوانند و زحمات لیخ که در امور ولایت کشید بزودی چشم امثال و اقران او را باز کرده و دانستند که کردار و رفتار او همگی بروجه صواب است و او را بلقب دیوک دادند و از کاردانی لیخ چنان شد که در اندک زمانی جمعی کثیر از وحشی آزادات شریعت و قواعد حکومت آگاه شدند و از آن عصر تا زمان قیمت پولند بمیان دول ثلثه در پولند چندین دیوکها و ملکها و ملکه‌ها در حکمرانی کرده‌اند و بعضی اوقات نیز در زمان فترت آن مملکت بمخاطرات عظیمه و قتل و غارت کثیر و گرفتار شده است و در سال هفتصد مسیحی مطابق هشتاد و یک هجری خلق پولند قدرت سلطنت را در زیر لقب دیوک به کرکس دادند و این دیوک شهر کراکو را فتح کرد و اولاد و عشایر این دیوک که در معنی پادشاه پولند بود دنبالهٔ مملکت ضرر و آزار زیاد رسانیدند تا اهل پولند ناچار شدند در سال هفتصد و سی مسیحی مطابق یکصد و دوازده هجری پیستس را که یکی از رعایای پولند بود بسرکی انتخاب کردند و بعضی وقایع او را بیست نیز منکر اند و گفته‌اند یکصد و بیست سال عمر کرد و حکومت او در پولند مدتی طول کشید و خلق در بستر رفاه و سود غنودند و بجهة سعادت زمان او چنان شد که هر مولود دیوک را در آن زمان تفالاً پیست نام مینهادند و در پولند اول لقب کینگ یعنی پادشاهی یافت در سال نهصد و نود و نه مسیحی مطابق سیصد و هشتاد و دو هجری بود و یاده بجا بولسلاس و پادشاه آخران مملکت استنیس لاس اگستس پونیه توسکی است که یکی از نجبای ملک پولند بود و بجهة تقویت دولت روسیه در سال هزار و هفتصد و شصت و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و شش هجری بتخت شاهی نشست و در سال هزار و هفتصد و نود و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و نه هجری جبراً و قهراً باطاعت روسیه در آمد و او را از پولند با عیال و متعلقان حرکت داده به سنت پطرزبرگ بردند و در آنجا عمارت بجهة منزل او مسکن و وظیفه در خور گذران او معین داشتند و در سنت پطرزبرگ در یازدهم فبروری سال هزار و هفتصد و نود و هشت مسیحی مطابق شعبان هزار و دویست و دوازده هجری وفات یافت و این شاهزاده قبل از سلطنت بعضی اوقات در لندن اقامت داشت و بجهة عقل و فراست و جامعیت در علوم یکی از اشخاص رایل سوسایتی یعنی مجمع عقلا و دانشمندان ملتی محسوب میشد ولی در آخر بدبختی دامن گیر او شده مملکت پولند را در حالت قتل و غارت و خرابی و حوادث اتفاق کرد و جنگ داخله ولایت شد بجهة رواج بعضی از قوانین مذهب و فتن مردود در جنگ داخله مملکت با اتحاد دولت روسیه و پروشیه بتحریک و اغوای باطنی داشتند و این انقلابات و حوادث چندین سال باقی بود و امور سلطنت بکلی مختل شده و بنیاد او زیر و زبر گشت و صاحبان قوت ولایات غربیه بهانه تسکین دادن این آشوب و فیصل دادن مقاصد خلق به پولند آمدند و در باطن اراده تقسیم آن مملکت در میان خود داشتند و آخر الامر در سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و ده هجری استنیس لاس بخت برگشته جبراً باستعفا کردن از سلطنت تن در داد و بسی آن سلطنت پولند معدوم و ارکان جلال آن دولت منهدم شد و در آن وقت پولند تخمیناً پانزده ملیان نفوس داشت و در وقت شاهنشاهی ناپلیون یک حصه وسیعی از پولند و دچی وارسا در تحت حکم او بود که یک حصه او به سکسانی و حصه دیگر او بروسیه اتصال داشت و در عهدنامه وینا در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری این حصه معلومه که الآن سلطنت پولند حساب میشود از متفرق شده به آرچ دیوک یعنی امیر الامرا کانستن تین برادر شاهنشاه نیکولس اول قرار گرفت و در مجلس عام وینا در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی از پولند آنچه که حصه پروشیه معین شد تخمیناً قدر بیست و نه هزار میل مربعست و حصه آستریه سی هزار میل مربعست و حصه روسیه یکصد و هشتاد و هشت هزار میل مربعست و حصه سلطنت آنجا که به کانستن تین برادر امپراطور تعلق یافت چهل و هفت هزار میل مربعست و در حصه سلطنت مثل ایام قبل پادشاه مشیری و مجمع و کلائی قرار شده است و لیکن

باب سی ششم در بیان پولند

تمکین واطاعت بشاهنشاه روسیه دارند و حکمران انجا در مجلس خاص عیان و وکلا امور ولایت را فیصل میدهد و در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری اهل پولند اضطرابا شورشی کردند که شاید ولایت خود شان را ازاد کرده از تطاول و تعدی شاهنشاه روسیه خلاص شوند بخت مساعدت نکرد و تاب مقاومت نیاورده جمعی از ایشان تلف شد و سوء ساکنین این ایام و محرکین این فساد ناچار بولایات بعیده فرار کردند و اهل پولند بسیاست و عقاب شدید گرفتار گشتند و پولند در این ایام تخمینا سیزده ملیان نفوس دارد و تخمینا جمعا این ولایت براحت و رفاهیت گذران میکنند ولی اوساط و ادانی انها یک قدری بهتر از بندگان و عبید در زندگانی دارند و اهل پولند عموما زیرک و ظریف و شجاع و صادق و مهمان نواز بند و زنهای انولایت چنین گفته اند که با تقوی و پرهیز و عقلمند و روستائی های انولایت در عبودیت و بندگی بزرگان خود شان مشغول میشوند و کمتر از انها ازادی دارند و از بی غیرتی و عدم نام و ننگیست که در مقام خدمتکاری و بندگی بر آمده اند و زبان اهل پولند زبان سلاونک است و بسیار درشت و با تفخیم و بی اهنگ تلفظ مینمایند و بجهت انست که کان سونتس در کلماتشان زیاد است مترجم گوید کان سونتس حروف صحیحه را گویند و واولس حروف علة را نامند و حروف علة در زبان اهل اروپا بجای اعراب در زبان فارسی و عربیست و در کلمات انگلیسی و فرنسیسی چون واولس بسیار است لهذا تلفظ آسانست و در لغات سلاونک از قرار گفته مصنف چون اکثر حروف صحیحه است و واولس کمتر است از انست که تلفظ سخت و درشت میشود و هر کس فی الجمله اطلاعی از گرامر و زبان اهل اروپا داشته باشد این مطلب را درک خواهد نمود اشهر وزبان دان و لتین بیشتر اکثری در انولایت حرف میزنند ولی این دو زبان را بسیار غلط تلفظ مینمایند و از ولایت پولند چندین منجم و حکیم دانا بر خواسته است یکی کاپرنکس منجم معروفست و دیگری وازربنتس و یکی سانی تس است و همه انها در میان اصحاب معرفت و با کمال احترام را دارند و اقوال انها را معتبر میشمارند و از پولند انچه که حصه روسیه افتاده است به پانزده حاکم نشین و ولایت منقسم گشته و اسامی انها با قصبات بزرگ هریک و عدد نفوس هر ولایت و مساحت هر کدام با میال مربع از قرار تفصیل ذیلست

ولایات حاکم نشین	قصبات	امیال مربع	عدد نفوس
یاوُلی آیا یا دُلینه	لمنبگ یا دُلی اگه و ر اگفتیزیر	۲۰۴۰۰	یک ملیان و سیصد و شصت و چهار هزار
کی یان یا کیو	کیف که او را کیو نیز گویند	۲۲۵۰۰	یک ملیان و بیست و چهار هزار
پولتاوا	پولتوا	۱۶۰۰۰	یک ملیان و چهارصد و هشتاد و چهار هزار
چرنگوف که او را خرکنو نیز گویند	چرنگوف یا خرکنو	۱۸۷۰۰	نهصد و ده هزار
وُلهی نیه	زیتومیر که جی تو میر نیز گویند	۲۹۳۰۰	یک ملیان و دویست و پنجاه و [illegible]
بی الیس تاک	بلاس تک یا بی الیس تاک	۱۲۷۰۰	یکصد و شصت هزار
گرادنو	گرادنو	۱۱۰۰۰	ششصد و بیست و چهار هزار
مینسک	مینسک	۳۷۵۰۰	هشتصد و هفتاد و چهار هزار
ویلنا	ویلنا	۳۸۵۰۰	نهصد و پنجاه هزار
تجرنیگو	سیرزنیگو یا تجرنیگو	۲۸۷۰۰	هشتصد و چهل و دو هزار و هشتصد
ماهیلوه	ماهیلف یا ماهیلوه	۱۸۵۰۰	هشتصد و یازده هزار و هشتصد

وی تبسک	وی تبسک	۲۰۰۰۰	هفتصد و شصت و چهار هزار
کورلند	میتاو	۱۱۲۰۰	چهارصد و سی و چهار هزار و ششصد
لیوانیه	ریگا	۲۱۳۷۰	ششصد و هفده هزار و پانصد
ایس تونی یا ریول	ریول	۱۰۲۷۵	دویست و پنجاه و دو هزار و پانصد

نفوس سلطنت پولند از یقرار است

ذی ریل پولس یعنی پولندیهای اصلی و بومی	سه ملیان
رشی نی یا رشنیکس یعنی روسها	یکصد هزار
لیتوینیس یعنی اهل لیتونیه	دویست هزار
جرمنس یعنی اهل جرمنی	سیصد هزار
جیوس یعنی یهودیها	چهارصد هزار
توتل یعنی جمع	چهار ملیان

و بنا بر مذهب و طریقه هر کیش حساب جمعیت انجا از یقرار است

رومن کتولیکس یعنی پیروان مذهب کتولیک روم که اعتقاد به پاپ دارند	سه ملیان و چهارصد هزار
گریک چرچ یعنی پیروان کلیسای یونان	یکصد هزار
لوترنس یعنی انهائیکه پیرو لوتر شده اند که از پروتستنت لوتری گویند	یکصد و پنجاه هزار
کلوی نِستس یعنی انهائیکه متابعت کلوین دارند	پنج هزار
جیوس یعنی یهودیها	چهارصد هزار
اذر سکتس یعنی مذاهب دیگر	پنج هزار
توتل یعنی جمعا	چهار ملیان و شصت هزار

و نفوس شهرها و قصبات معتبر پولند از یقرار است

وارساء	تخمینا یکصد و بیست هزار	دنت زیک	پنجاه هزار
ویلناء	سی هزار	لم برگ	بیست و نه هزار
کراکو	بیست و هشت هزار	کیو یا کیف	بیست هزار
پازن	بیست هزار	برد	پانزده هزار
وی تبسک	سیزده هزار	لبلین	سیزده هزار
ماهیلف	دوازده هزار و پانصد	گلینسک	دوازده هزار
ندارد	خرکوف یا خرکنو	پانزده هزار	ندارد

و در عهدنامه ویینا که در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری باتمام رسید قرار چنین دادند که شهر کراکو با متعلقات خود که تخمینا بیست و چهار میل مربع میشود تا ابد بازادی و حریت باقی مانده و در زیر حمایت سه دولت روسیه و پروسیه و آستریه از تطاول و تصرف دیگران محفوظ ماند و خود این دولت [illegible]

باب سی و ششم در بیان مملکت پولند

نیز بهیچ وجه دست تعدی باو دراز نکنند و درین شهر آثار قدیمه بسیار است که کنون در میان خرابهای او پیدا است و این شهر از علت
اوقات محل حوادث بوده و تاخت و تاراج اول که باین شهر وارد آمد از لشکر سویدن بود وقتی که چارلس دوازدهم در سال
هزار و هفتصد و دو مسیحی مطابق هزار و صد و چهارده هجری آنجا را فتح کرد و پس از آن بر این شهر صدمات زیاد رسید و چندین بار
لشکر روسیه و پروشیه و آستریه آنجا را تصرف کردند و تخلیه نمودند و بالجمله نفوس این جمهور صغیر تقریبا صد هزار میشود و چندین معدن
نمک در نزدیکی این شهر است و در اروپا از آن بزرگتر و بهتر معدن نمک نیست و آنهائیکه در پولند مذهب کتولیک روم دارند
در تحت اختیار آرچ بی شپ یعنی خلیفه اعظم میشوند و از ملل مختلفه نیز احتمال دارد که در پولند باشد و از مملکت پولند متاعی که
بخارج نقل میشود غله و مواشی و پشم و پوست و پیه و عسل و موم است و سایر مصارف و ملزومات زندگانی را از ولایات خارجه
بآنجا میبرند و هوای پولند در بعضی از قسمتهایش اعتدال دارد و تیرهای قوی و غله و شاهدانه در آنجا خوب بعمل می آید و چمنهای
نیکو دارد و قسمت شمالی آن مملکت در زمستان زیاد سرد میشود چنانچه سواحل دریا در بنادر یخ می بندد و قسمت جنوبی آن مملکت در
تابستان بجز آن جاهائیکه در نزدیک کوهها و دامنه جبال است بسیار گرم میشود و پولند در حقیقت یک صحرای وسیع عریضی است
و در آن ولایت چیزی که باعث قدر و شرف آنجا باشد کم است و دامنه جبال آنجا را سلسله جبال کارپیتیه محدود است که از آن کوه
بولایات همسایه شعبها کشیده میشود و این سلسله جبال پولند را بدو حصه مفروز میسازد و این یکی از سلسله های عظیمه جبال است
که در اروپا واقع است و رودخانه های بزرگ پولند یکی ویس تولا است و یکی برگ و دیگری میمل و دونا است که مصب اینها بحر بالتیک است
و دیگری رودخانه دنیپر و دنستر و باگ است که ببحر الاسود میریزد و از حدود مرز بوم پولند برمیخیزد و از میان سایر
ممالک نیز عبور میکنند و هیچکدام بیکدیگر وصل نمیشوند و رودخانه ویستولا از جنب شهر کراکو و وارسا و پلاک گذشته در
بندر دنت زیک ببحر بالتیک داخل میشود و رودخانهای میمل و دنیپر و دنستر قبل بر این در جزو رودخانه های روسیه
ذکر شده است و انعام و مواشی پولند بسیار مقبول میشود و در جنگلهای آنجا اسبهای دشتی و گاوهای دشتی و گراز
و گرگ و گور و آهو فراوان است و گوشت گاوهای دشتی را اهل پولند نمک سود کرده بسیار میخورند و یکی از خوراکهای لذیذ
میشمارند و اسبهای دشتی در نزدیکی یوکرین که الآن در تحت تصرف شاهنشاه روسیه است در حوالی رودخانه دنیستر
یافت میشود و چیز نیکوئی که در پولند ظهور دارد و [illegible] بیانست یک قسمی از منا است که در ماه می و جون بر بالای
سبزها می افتد و صبحگاهان اهالی آنجا او را با غربالها جمع آوری میکنند و اهل پولند این منا را یکی از نعم الهی دانسته و از و چندین
طور چیز ماکول میسازند و در جبال پولند معادن طلا و نقره و مس و سرب و آهن و مرمر یافت میشود و در سند امیر معدن
زاج نیز هست ولی معدن معتبر با نفع او معادن نمک است که در نزدیکی شهر کراکو اتفاق افتاده و در آن معادن چهار قسم
نمک است و یهودی در پولند زیادتر از همه ولایات دنیا است و این یهودیها اکثر در مواضعی اقامت دارند که در آنجا
خرید و فروخت زیادتر میشود و پولند کلیه زمین حاصل خیز دارد و از آنست که او را گرینری آف دی نارث مینامند
یعنی غله خانه و انبار شمال و غله آنجا بیشتر بولایت سویدن و هالند حمل و نقل میشود شبیه در فتنه مجارستان که اهل
یورپ هانگری گویند در سال هزار و هشتصد و چهل و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و چهار هجری شاهنشاه
آستریه اخلافا للمیثاق شهر کراکو را ضبط کرد و خللی در عهود و مواثیق مجلس عظیم وینا که در سال هزار و هشتصد و
پانزده مسیحی انعقاد شده بود افتاد و پس از آن لوئی ناپلیون برادرزاده ناپلیون کبیر بخیال شاهنشاهی فرانسه
افتاد و چه در آن عهدنامه یکی از جمله مواثیق آن بود که از اولاد و اقارب ناپلیون بناپارت من بعد احدی بر آنکه

سکلا منتیس

۲ بیهانم

که بر تخت شاهی جلوس کند چون دولت آستریه خلاف کرده شهر کراکو را ضبط کرد و دولت روسیه نیز با او موافقت نمود
و پروشیه نیز بجهة خویشی با امپراطور روسیه نیکولس اول راضی گشت لهذا دولت انگلیس شاهنشاهی لوئی ناپلیون را خلافا
للدول از همه زودتر تصدیق کرد و از نقض عهد دولت آستریه بود که فتنه مجارستان و ایطالیا برخواست و امپراطور روسیه
در اعانت دولت آستریه کمال جد و اجتهاد را کرده یاغیان دولت آستریه را اسیر و دستگیر نمود و اگر نه حمایت روسیه
بود البته دولت آستریه بتنهائی از عهده هانگری و اهل ایطالیا بر نمی آمد و پس از آن که دولت روسیه چندین سال
و بالت در خود دید بخیال آن افتاد که ملک دولت عثمانی را بالحاق تکلیف شاق انداز و غافل از اینکه دولت انگلیس و
فرانسه بجهة مصالح دولتی و مقاصد ملتی خود در کمین نشسته اند و سیل طغیان او را سدی از آهن بسته اند و دولت آستریه
نیز با آن همه حمایت که دولت روسیه در حق او چند سال قبل بعمل آورد بجهة حفظ سلطنت خود مجال اعانت نخواهد داشت و پادشاه پروشیه
نیز با وجود قرابت که برادر زن امپراطور روسیه و خالوی امپراطور جدید است سلامت خود را در سکوت و ملازمت بیوت
دانسته بهیچ یک از طرفین یاری و مددکاری نخواهد نمود و غبار فتنه که اکنون فرنگستان را فرو گرفته است قطعا از آثار
فلکی است و از قراین خارجه نیز چنین مستفاد میگردد که درین دو سال که سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی که
مطابق هزار و دویست و هفتاد و یک هجری و سال هزار و هشتصد و پنجاه و شش مسیحی که مطابق هزار و دویست و
هفتاد و دو هجری است تغییرات کلیه و عهود و شروط جدیده در دول فرنگستان و آل عثمان ظاهر گردد و دو دولت
انگلیس و فرانسه بیشتر از دویست کشتی جنگی و آنها که از یکصد و سی توپ تا چهار توپ دارد بجهة بحر الاسود و بحر بالتیک تدارک
دیده اند و دولت فرانسه یکصد هزار نظام حاضر ساخته که بعرصه میدان درآرد و دو دولت پروشیه و آستریه نیز
البته با طرفی موالف و با دیگری مخالف خواهد شد و اگر هم ساکت باشند بر خلاف تمنای دولت روسیه است چرا که از آن
دو دولت امید اعانت بجهة قرب جوار و قرابت داشت و دولت سویدن نیز که دشمن قدیم روسیه است پس از آن که از صدای
تفنگ و توپ کشتی را پر آشوب دید البته بمقام استرداد فینلند که مملکت قدیم سویدن است رایت مخالفت خواهد افراشت تا
تقدیرات یزدانی با تدبیرات انسانی چه کند و رب النجم نفعل ما نشاء و این دلایلی است که هر کسی بخیال خود تصور میکند و روزنامه
نویسان بخیال خود چاپ میزنند البته حالت تصور بجز حالت تصدیق و مقام تردید سوای مقام تحقیق است و دولت روسیه
تا اکنون بتنهائی در مقابل ایشان الویه حرب و ضرب را افراشته است هر که درین حلقه نیست فارغ ازین ماجرا است زمنجنیق فلک
سنگ فتنه میبارد من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار و آنرا سارامجمعی وارشو میخوانند معنا همان من است که ترجمین
گویند و مصنف اسامی سلاطین پولند را بیان نکرده و ما از ابتدای دولتشان تا زمان قسمت مملکتشان معلوم میداریم
و در میان اهالی پولند تا مائه سیزدهم بعد از ولادت مسیح دو قاعده زشت شنیع رواج داشت یکی آنکه پیران کهن سال
خود شان را وقتیکه از کار می افتادند می کشتند و یکی اینکه اطفال معیوب و ناقص الاعضا که از مادر متولد میشد همان روز سر میبریدند
و اهل پولند را پول و پولیش خوانند چنانچه اهل هالند را داچ گویند

تاریخ مسیحی	اسامی سلاطین پولند که در هیندن ضبط شده	تاریخ هجری
۸۴۲	رینیتس	۲۲۸
۸۶۱	زیمو ویتس پسر پیتس	۲۴۷
۸۹۲	لیس کو یا لیس کس چهارم	۲۷۹

۱۲ انگلیس و فرانسه

پیستیس

باب سی و ششم در بیان پولند

تاریخ مسیحی	اسامی سلاطین	تاریخ هجری
۹۱۳	زی مو میس لائس پسر لس کو	۳۰۱
۹۶۴	می سیس لائس اول	۳۵۳
۹۹۲	بولس لائس اول ملقب لاین تریند یعنی شیردل که از شاهنشاه اتو رسیم بلقب شاهی سرافراز شد	۳۸۲
۱۰۲۵	می سیس لائس دوم	۴۱۶
۱۰۳۴	ریخس بارچسا زوجه می سیس لائس که وکیله سلطنت بود و معزول شد	۴۲۵
۱۰۴۱	کسیمیر اول پسر ریخس که ملقب به پاسفیک شد یعنی حلیم و صبور که در یک صومعه بعبادت منزل گرفته بود او را پادشاهی اختیار کردند	۴۳۳
۱۰۵۸	بولس لائس دوم ملقب فی این ترپید یعنی الشجاع	۴۵۰
۱۰۸۱	لدیس لائس موسوم ذی نگلیجنس یعنی الغافل والکاهل	۴۷۴
۱۱۰۲	بولس لائس سیم مدعو رای موث یعنی کج دهن	۴۹۶
۱۱۳۸	لدیس لائس دوم پسر بولس لائس سیم	۵۳۳
۱۱۴۱	بولس لائس چهارم ذی کرلد یعنی المجعد	۵۴۱
۱۱۷۳	می سیس لائس سیم ذی اولد یعنی الشیخ	۵۶۹
۱۱۷۷	کسیمیر دوم ملقب فی جاست یعنی العادل	۵۷۳
۱۱۹۴	لس کو پنجم ذی هوییت یعنی الابیض که معزول شد	۵۹۰
۱۲۰۰	می سیس لائس چهارم که بظلم لس کو را معزول کرده و آخر او نیز مجبور التفویض کرد	۵۹۷
۱۲۰۳	لدیس لائس سیم استعفا کرد	۶۰۰
۱۲۰۶	لس کو پنجم که بار دیگر بسلطنت رسید و درین دفعه سر او را بریدند و پسرش که طفل بود جانشین او شد	۶۰۳
۱۲۲۷	بولس لائس پنجم مدعو ذی چیست یعنی العفیف	۶۲۴
۱۲۷۹	لس کو ششم مدعو ذی بلاک یعنی الاسود	۶۷۸
۱۲۸۹	این ترگنم یعنی ایام فتره	۶۸۸
۱۲۹۳	پرمیس که سر بریده شد	۶۹۴
۱۲۹۶	لدیس لائس چهارم ذی شارت یعنی القصیر که معزول شد	۶۹۵
۱۳۰۰	ون سس لائس پادشاه بهیمیه	۷۰۰
۱۳۰۴	لدیس لائس ذی شارت یعنی القصیر که ثانیاً پادشاه شد	۷۰۴
۱۳۳۳	کسیمیر سیم ذی گریت یعنی الکبیر یکی از شاهزادگان نیکو خوش سیرت پولند و از اسب افتاده کشته شد	۷۳۳
۱۳۷۰	لوئیس پادشاه هانگری	۷۷۲
۱۳۸۲	این ترگنم یعنی ایام فتره	۷۸۴
۱۳۸۵	هدویج دختر لوئیس که زن جگیلو دیوک لیتوئنیه شد که او را لدیس لائس پنجم خوانند	۷۸۷

تاریخ مسیحی	اسامی سلاطین	تاریخ هجری
۱۳۹۹	لدیس لائس پنجم که در عهد او لیتوئنیه و پولند متحد شدند	۸۰۱
۱۴۳۴	لدیس لائس ششم پسر لدیس لائس پنجم که بپادشاهی هانگری نیز در سال هزار و چهار صد و چهل مسیحی مطابق هشتصد و چهل و چهار هجری رسید	۸۳۸
۱۴۴۵	این ترگنم یعنی ایام فتره	۸۴۹
۱۴۴۵	کسیمیر چهارم	۸۴۹
۱۴۹۲	جان البرت اول پسر کسیمیر چهارم	۸۹۸
۱۵۰۱	الکسندر شاهزاده لیتوانیه برادر جان البرت	۹۰۷
۱۵۰۶	سیجس موند اول برادر الکسندر که ملقب شد ذی گریت یعنی الکبیر	۹۱۲
۱۵۴۸	سیجس موند دوم اگستس پسر سیجس موند اول سلطنت بسیار خوبی کرد و لیتوانیه را بر مملکت خود افزود	۹۵۵
۱۵۷۳	این ترگنم یعنی ایام فتره	۹۸۱
۱۵۷۴	هنری دیوک آن ژو برادر پادشاه فرانسه که پس از برادر جانشین تخت فرانسه شد	۹۸۲
۱۵۷۵	استفن بت تاری شاهزاده ترنسیلونیه که طایفه قزاق را بخدمت خود داشت و بشار الیه...	۹۸۳
۱۵۸۶	این ترگنم یعنی ایام فتره	۹۹۴
۱۵۸۷	سیجس موند سیم پسر پادشاه سویدن و در استعفای مکسی میلین پادشاه استریه با اعیان مملکت بپادشاهی انتخاب شد	۹۹۴
۱۶۳۲	لدیس لائس هفتم وزا پسر سیجس موند سیم	۱۰۴۲
۱۶۴۸	جان دوم یا کسیمیر پنجم برادر لدیس لائس هفتم خلع شد و عزلت اختیار کرد و در فرانسه در سال هزار و ششصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق هزار و هشتاد و دو هجری وفات یافت	۱۰۵۸
۱۶۶۸	این ترگنم یعنی ایام فتره	۱۰۷۹
۱۶۶۹	میشیل کاری بت ویش نو ویکی و در سلطنت او طایفه قزاق با ترکها که اشاره بدولت عثمانی باشد متحد شده به پولند حمله آورده پولند را خراب کردند و میکایل را در تلفظ میشیل گویند	۱۰۸۰
۱۶۷۴	جان سیم سوبیسکی دلاور معروف بود و با اهل قزاق و عثمانی جنگها کرد و فتحها نمود	۱۰۸۵
۱۶۹۷	این ترگنم یعنی ایام فتره	۱۱۰۹
۱۶۹۷	فردریک اگستس پسر جان جارج الکتر سکسانی که به الکتری در سال هزار و ششصد و نود و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و شش هجری رسیده بود و آخر الامر استعفا کرد	۱۱۰۹
۱۷۰۴	استنس لائس اول لزنسکی مجبوراً از سلطنت خلع شد	۱۱۱۶
۱۷۰۹	فردریک اگستس ثانیاً پادشاه شد	۱۱۲۱
۱۷۳۴	فردریک اگستس دوم پسر فردریک اگستس اول پادشاه ماضی	۱۱۴۷

تاریخ مسیحی	اسامی سلاطین	تاریخ هجری
۱۷۶۳	این ترکیم یعنی ایام قمره	۱۱۷۷
۱۷۶۴	استنیس لائس دوم آگستس پونیه توشکی فایز شد بسلطنت پادشاه خود	۱۱۷۸
۱۷۷۲	دولت آستریه و روسیه و پروشیه قسمت اول خود را در پولند قرار دادند	۱۱۸۶
۱۷۹۳	قسمت ثانی این سلطنت با همین دول ثلثه	۱۲۰۸
۱۷۹۵	استعفای استنیس لائس و آن پادشاه بدبخت در پطرزبرگ در سال هزار و هفتصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و دوازده هجری وفات یافت	۱۲۱۰

باب سی و هفتم در بیان جرمنی

جرمنی مملکت وسیع بزرگی است و درازی او تخمینا ششصد میل و پهنای آنجا پانصد میل است و حد شمالی او دریای جرمن و دنمرک و بحر بالتیک و حد مشرق او پروشیه و پولند و روسیه است و حد جنوبی او جبال آلپس و سویت زرلند است و حد مغربی او فرانسه و نذرلند است و هالستین که جزو ممالک جرمنی است اکنون در تصرف دنمرک است و جرمنی در ازمنه مختلفه حدود مختلفه داشته و تغییر و تبدیل کثیر در حدود آن ممالک راه یافته است و قبل از انقلاب و تبدیل سلطنت فرانسه جرمنی به نه قسمت بزرگ تقسیم شده بود که آن نه قسمت را سرکلس مینامیدند یعنی دوایر ولی در عهدنامه ویناکه در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری بانجام رسید جرمنی را در میان جمعی کان فدریتد پرنسس یعنی شاهزادگان متعهده متفقه قسمت نمودند که هر یک از آن شاهزادگان در ولایت و حصه خود بآزادی حرکت و حکومت کنند و این قسمتهای جرمنی را الان جرمنیک کان فدریشن مینامند یعنی جرمنی متعهده ممهده و امور آن ولایات را در دایت یعنی مجمع اعیان و وکلا در شهر فرنکفورت که در جنب رودخانه مین است صورت میدهند و قبل از این عهدنامه سلطنتهای سکسنی و ورتمبرگ و بواریه در تحت تصرف ناپارت در آمده و در بعضی وقت با سلطنت هنوز نیز وصل بود و قدرت و تاثیر و حکم این دایت یعنی مجمع وکلا و اعیان و عدد هر یک از وکلای ولایات پس از این ذکر خواهد شد و قسمت اول جرمنی قبل از عهدنامه ویناکه به نه دایره معین بود از قرار است که سه مملکت در شمال و سه در وسط و سه در جنوب بوده است و سه ولایت شمالی لوارسکسانی یعنی سکسانی سفلی و اپرسکسانی یعنی سکسانی علیا و وستفالیه است و سه ولایت وسطی لوارزین یعنی رین سفلی و اپرزین یعنی رین علیا و فرنکونیه است و سه ولایت جنوبی آستریه و بواریه و سوابیه است و این قسمت در عهدنامه وینا منسوخ و متروک شد مهلست اسم شاهنشاهی نیز از جرمنی افتاد و از لقب الکزیر ممنوع گشت و شاهنشاهی از جرمنی به آستریه انتقال یافت چنانچه سابقا شاهنشاه جرمنی می گفتند الان شاهنشاه آستریه میخوانند و آن دوایر نه گانه الان در میان کینینگ دوم ها و گرند واجی ها و پرنسیپلتی ها و فری ستس یعنی شهرهای آزاد و از ملت دیگر اند که در آن مملکت اند باز برای حفظ آزادی و جلب نفع و آسوده گی اتفاق کلی با یکدیگر دارند و این وکلا که در فرنکفورت جمع میشوند نه همین قدر مأموریت دارند که جرمنی را حفظ و حراست کنند بلکه در حقیقت باید شاهزادگان و امرای مملکت را از تعدی و اجحاف یکدیگر منع نمایند که برای هر چیزی بهانه جوئی از یکدیگر نکنند و بخیال جنگ و جدال

نباشند و اگر با یکدیگر حرف و بحث حسابی هم داشته باشند باید در دایت فرنکفورت فیصل یابد و قطع شود و این مجمع وکلا نهایت استحکام دارد و ایشان هم ضامن متصرفات هر کدام از آنها هستند و احدی هم قادر نیست که بتواند قرار و قاعده جدیدی و جدائی در مملکت بگذارد و شهرهای آزاد مطلق العنان یکی همبرگ است که در جنب رودخانه الب واقع است و یکی برمن است که در پهلوی رودخانه وسر است و یکی فرنکفورت است در کنار رودخانه مین است و دیگری لوبک است که در ولایت هالستین است و رودخانه های اصلی و بزرگ جرمنی رودخانه دنوب و رین و الب و وسر و اودر و مین است و رودخانه دنوب را قدما اکثر میخوانند و منبع او از ولایت سوابیه است و از جنب شهر الم و ویانا و پرزبرگ و بودا و بلگرید گذشته بعد از پیچ و خم بسیار که تخمینا هزار و سیصد میل راه را طی میکند بحر الاسود میریزد و رین رودخانه بزرگ با نفعی است و از سویت زرلند برمیخیزد و از میان دریاچه کانستنس گذشته سرحد فیمابین ممالک فرانسه و جرمنی میشود و از آن پس از مملکت هالند جاری میشود که در آنجا بچندین نهرها منقسم و منشعب است و پس از آن بمحیط جرمن داخل میشود و الب رودخانه دیگری است که از جبال جینت که در میانه بهیمیه و سیلسیه است برمیخیزد و از جنب شهر دزدن و مگدبرگ و همبرگ گذشته در گلس هون بمحیط جرمن میریزد و وسر که او را ویزر بار از معجمه نیز تلفظ کنند پس از اتصال رودخانه ورا و فولدا در مونذن سلطنت هنوور اطلاق میشود و از میان ولایت سکسانی سفلی جاری شده و از جنب شهر مین دن و برمن گذشته در گلس برگ بمحیط جرمن متصل میگردد و اودر رودخانه است که از جبال موراویه برخواسته و از پهلوی شهر برسلا و فرنکفورت گذشته بحر بالتیک انصباب دارد و مین رودخانه دیگریست که از فرنکونیه برمیخیزد و از پهلوی شهر وارزبرگ و هناو و فرنکفورت گذشته با اندک مسافتی بالای شهر منتز برودخانه رین ملحق میشود مترجم گوید که فرنکفورت دو شهر است یکی شهر بزرگی است که در کنار رودخانه مین است که در عرض پنجاه درجه و هشت دقیقه شمال و در طول هشت درجه و سی و شش دقیقه گرینیچ است و یکی شهر کوچکی است که در کنار رودخانه اودر است که در عرض پنجاه و دو درجه و بیست دقیقه شمال و چهارده درجه و سی و پنج دقیقه مشرقی گرینیچ واقع است

وقتی جمع دایت معنی او لاوم است و مراد از او اشخاصی است که بتصدیق عایا و کالت داشته در دایت فرنکفورت در حل و عقد امور جمهور جرمنی بقدر معقول اشتغال دارند

اسامی	ولایت	عدد	اسامی	ولایت	عدد
شاهنشاه آستریه صدرنشین اشخاص متعهده است	از بهیمیه	۴ نفر	پادشاه پروشیه	از برندبرن بزرگ	۴ نفر
کینینگ دوم	بواریه	۴ نفر	کینینگ دوم	سکسانی	۴ نفر
کینینگ دوم	هنوور	۴ نفر	کینینگ دوم	ورتمبرگ	۴ نفر
واجی کبیر	بیدن	۳ نفر	واجی کبیر	هس کسل	۳ نفر
واجی کبیر	هس	۳ نفر	واجی هالستین و واجی لاان برگ که تصرف پادشاه دنمرک است		۳ نفر
واجی کبیر لوکسمبرگ که در تصرف پادشاه نذرلند است		۳ نفر	واجی برونس ویک	از سکسانی سفلی	۲ نفر
واجی کبیر مکلن برگ شورین	از سکسانی سفلی	۲ نفر	واجی نساکه در دایره رین است		۲ نفر
واجی کبیر ساکس ویمر	از سکسانی علیا	یکنفر	واجی ساکس گوتا	از سکسانی علیا	یکنفر
ساکس کوبرگ	از سکسانی علیا	یکنفر	ساکس مینینگن	از سکسانی علیا	یکنفر
ساکس هیلدبرگ هاسن	از سکسانی علیا	یکنفر	واجی مکلن برگ استرلیتز	از سکسانی سفلی	یکنفر

داچی کبیر الدن برگ که جزو وستفالیه است	یک نفر	داچی انهالت دساو از سکسنی علیا	یک نفر
انهالت برن برگ از سکسنی علیا	یک نفر	انهالت کوتن از سکسنی علیا	یک نفر
شوارتزبرگ سندرشازن که برنسی پلتی سکسانی علیاست	یک نفر	شوارتزبرگ رودولس تدت که از سکسنی علیاست	یک نفر
هوهن زولرن هچین جن که از سوابیه است	یک نفر	لیک تنس تین که تابع سکسنی علیاست	یک نفر
هوهن زولرن سگ مرنجن از سوابیه است	یک نفر	والدک که کوتنی رین علیاست	یک نفر
ریوس قدیمه که برنسی پلتی سکسنی علیاست	یک نفر	ریوس جدیده از سکسنی علیا	یک نفر
هسن هامبرگ که از رین علیاست و جزو وستفالیه است	یک نفر	لیپ دتمولد که جزو وستفالیه است	یک نفر
لوبک که یکی از شهرهای آزاد است	یک نفر	فرنکفورت که در جنب رودخانه مین است و یکی از شهرهای آزاد است	یک نفر
برمن که در رودخانه ویسر است و یکی از شهرهای آزاد است	یک نفر	همبرگ که در رودخانه الب است و یکی از شهرهای آزاد است	یک نفر

و جمع وتها در دایت جرمنی شصت و نه نفر است و این شصت و نه نفر تخمیناً سی و پنج ملیان نفوس را امر و نهی مینمایند ولیکن بجهة امورات عامه و قرار امورات جزئیه ایشان هفده نفر وت دیگر تعیین نموده اند که همیشه در انجا حاضرند و در امور کلیه همه آنها جمع میشوند و تفصیل آن هفده نفر از اینقرار است

۱	استریه	۱ نفر	۲	پروشیه	۱ نفر
۳	کینگ دوم سکسنی سوای داچیها	۱ نفر	۴	بواریه	۱ نفر
۵	هنوور	۱ نفر	۶	ورتمبرگ	۱ نفر
۷	بیدن	۱ نفر	۸	الکتریت هسن	۱ نفر
۹	داچی کبیر هسن	۱ نفر	۱۰	دنمرک بجهة هالستین و لاان برگ	۱ نفر
۱۱	نذرلندز بجهة لوکسم برگ	۱ نفر	۱۲	خاندانهای دیوک سکسانی	۱ نفر
۱۳	برونس ویک و نساو	۱ نفر	۱۴	مکلن برگ شورین و استرلتس	۱ نفر
۱۵	الدن برگ و انهالت و شوارتزبرگ	۱ نفر	۱۶	هوهن زولرن و لیک تنس تین و ریوس و اسکام برگ لیپ و لیپ و والدک	۱ نفر
۱۷	شهرهای آزاد لوبک و فرنکفورت و برمن و همبرگ	۱ نفر			

و شاهزادگان سلطنت تخمیناً از سیصد نفر بیشتر بودند و الکترها نیز از ین دایره باید تعیین میشدند چنانچه در باب هفتم ذکر شد و الکتر اشخاصی را میگفتند که حق انتخاب و گزیدن دیگری را منصب و لقبی داشته باشد و این لفظ خصوصاً بشاهزادگان جرمنی اطلاق میشد ولی چندان زمانی نیست که این اسم از جرمنی موقوف شده است

اول از تیرکه در داچی هسن در رودخانه رین واقع است	ثانی از تروس که در رودخانه موزل در رین سفلی است
ثالث از کولون که در رودخانه رین و در رین سفلی است	رابع از بهمیه که سابقاً بالاصاله کینگ دوم بود
خامس از بواریه که داچی بود و الحال کینگ دوم است	سادس از سکسانی که الان کینگ دوم است
سابع از برندن برگ که مرکز پروشیه است حساب میشد و الکتر انجا پادشاه پروشیه است	ثامن از پلتین یک بلوکی در رودخانه رین که جزو بواریه است

تاسع

تاسع از هنوور در سکسنی سفلی که الکتر انجا حق پادشاه انگلند بود	

و جغرافیای جرمنی از کثرت تقسیمات زیاد مخلوط و درهم است و از برای درک و ضبط جغرافیای این مملکت لازم است که شخص اوقات خود را بمطالعه صرف کند و بامعان نظر ملاحظه نماید تا اطلاع حاصل کند و تعداد نفوس هر مملکت و ولایت جرمنی را در شهر ایزلاشاپل در سال هزار و هشتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و سه هجری معلوم کرده و صورت آنرا بشاهزادگان جرمنی داده اند و در اینجا همین تفصیل را بی کم و زیاد ذکر میسازیم و از ین تعداد قوت و قدرت هر مملکتی نسبت بدیگری دریافت و معلوم خواهد شد

ممالک	عدد نفوس	ممالک	عدد نفوس
استریه	نه ملیان و چهارصد و هشتاد و دو هزار و دویست و بیست و هشت نفر	پروشیه بدو حصه منقسم است از تو الذی	هفت ملیان و نهصد و بیست و سه هزار و چهارصد و نود و نه نفر
بواریه	سه ملیان و پانصد و شصت هزار	سکسانی	یک ملیان و دویست هزار
هنوور	یک ملیان و سیصد و پنجهزار و پانصد و پنجاه و یک	ورتمبرگ	یک ملیان و سیصد و نود و پنجهزار و چهارصد و پنجاه و دو
بیدن	یک ملیان	الکتریت هسن	پانصد و چهل هزار
داچی کبیر هسن	ششصد و نوزده هزار و پانصد	هالستین	سیصد و شصت هزار
لوکسم برگ	دویست و چهارده هزار و پنجاه و هشت	برونس ویک و ولفن بتل	دویست و نه هزار و ششصد
مکلن برگ شورین	سیصد و پنجاه هزار	نساو	سیصد و دو هزار و هفتصد و شصت و نه
ساکس ویمر	دویست و یک هزار	ساکس گوتا	یکصد و هشتاد و پنجهزار و ششصد و هشتاد و دو
ساکس کوبرگ	هشتاد هزار و دوازده	ساکس می ننگن	پنجاه و چهار هزار و چهارصد
ساکس هیلد برگ هاسن	بیست و نه هزار و هفتصد	مکلن برگ استرلتس	هفتاد و پنجهزار و هفتصد و شصت و نه
الدن برگ	دویست و هفده هزار و هفتصد و شصت و نه	انهالت دساو	پنجاه و دو هزار و نهصد و چهل و هشت
انهالت برن برگ	سی و هفت هزار و چهل و نه	انهالت کوتن	سی و دو هزار و چهارصد و پنجاه و چهار
شوارتزبرگ سندرشازن	چهل و پنجهزار و یکصد و هفده	شوارتزبرگ رودولس تدت	پنجاه و سه هزار و نهصد و سی و هشت
هوهن زولرن هچین جن	چهارده هزار و پانصد	لیک تنس تین	پنجهزار و پانصد و چهل و شش
هوهن زولرن سگ مرنجن	سی و پنجهزار و سیصد و شصت	والدک	پنجاه و یکهزار و هشتصد و هشتاد و [illegible]
ریوس قدیمه	بیست و دو هزار و دویست و پنجاه و پنج	ریوس جدیده	پنجاه و دو هزار و دویست و پنج
اسکام برگ لیپ	بیست و چهار هزار	لیپ دتمولد	شصت و نه هزار و شصت و نه
هسن همبرگ	بیست هزار	شهر لوبک	چهل هزار
شهر برمن	چهل و هشت هزار و پانصد	شهر فرنکفورت	چهل هزار
شهر همبرگ	یکصد و بیست و نه هزار و هشتصد		

و جمعیت و خلایق همه اروپا سریعاً در ترقی و ازدیاد است و جرمنی الآن بدون شک بر سی و پنج ملیان نفوس شامل است و بجهة اثبات مدعای خود همین یک فقره را بیان کنیم کافی است که نفوس سلطنت ورتمبرگ را در اول نوبمبر سال هزار و هشتصد و بیست و شش مسیحی مطابق بیست و نهم ربیع الاول هزار و دویست و چهل و دو هجری بشماره در آوردند یک ملیان و پانصد و هفده هزار و هفتصد و هشتاد نفر شد و در سال قبل آن تاریخ که معین کرده بودند یک ملیان و

باب سی هفتم در بیان جرمنی

پانصد و چهار و هفتصد و بیست نفر بود سینه این فقره بر ارباب بصیرت پنهان نباشد که در یک سال چگونه دوازده
هزار و پنجاه نفر در یک مملکت افزون میشود یا چگونه در زمان قلیل جمع کثیر در یک بلد زیاد میگردد دلیل این چند
چیز است یکی امنیت ولایت است که خلایق در مهد امان آسوده اند و از قتل و غارت ایمن اند و در ممالک آسیا و افریقا
البته هر سال چندین هزار نفر بجهة قتل میرسند خاصه در میان طوایف شریر عرب و ترکمان و افغان و سایر قبایل بیباک
که درین ولایات سکنی دارند و یکی کثرت دار الشفاء و الحمامات که در هر بلد و ناحیه مهما امکن درین کار اهتمام کرده اند چنانچه
از صد مریض هشتاد نفر البته شفا می یابد و بخلاف ممالک آسیا و افریقا که اکثر امصار و بلدان با سکنه قرا و احشام
و ایلات سنجیده شود البته از صد مریض هشتاد نفر تلف خواهد شد و یکی تمرن در عمل آبله است که درین کار جمیل سعی کامل
دارند و تجربه کرده که از بیست نفر طفلی که آبله کوبیده اند دو نفر احتمال دارد که تلف شود و اگر آبله نکوبند البته از بیست نفر
دو نفر نجات خواهد یافت و قدوة الحکما حاجی میرزا محمود طبیب که در سال هزار و دویست و شصت و یک هجری بزیارت عتبه علیه
امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه السلام مشرف شده بود بیان میکرد که در آن سال در مشهد مقدس پانزده هزار
طفل بمرض آبله تلف شده بودند و در سایر ولایات نیز اطفال بیشمار ازین مرض بهلاکت میرسند و مملکت آذربایجان
نسبت بسایر ممالک ایران مثل فارس و خراسان و مفازه بجهت وسعت کمتر است ولی بجهة آبادی و جمعیت بیشتر است میتوان
گفت که جمعیت آذربایجان نسبت بفارس بالمضاعف است و دلیل این همان امنیت کامله بود که در سی و اند سال حکمرانی و عهد
مرحوم عباس میرزا طاب الله ثراه خلایق آنجا برفاه حال و فراغ بال بکسب معیشت خود اشتغال داشتند و آثار الارض
و عمروها اکثر مما عمروها و دیگری رواج عمل آبله بود که اکثر اطفال آن ولایت را حسن اهتمام آن شاهزاده شاه نشان
از سال هزار و دویست و بیست و شش هجری بعد آبله کوبیده اند و برای شیوع این کار چندین رساله از لغت انگلیسی بفارسی ترجمه
کرده و چاپ زده در ولایت آذربایجان منتشر فرموده اند الحق خداوند بیهمال این وجود را از بزرگی و جلالت آفریده بود و در کفایت
امور و عمارت قرا و بلدان و مملکت داری آن بزرگوار همین قدر کافیست وقتی که بحکومت آذربایجان سرافراز شدند جمع آن ولایت
سی هزار تومان نقد و چهار خروار غله بود که بزحمت از رعیت برمیخواست و در اواخر عهد او چنان آباد شد که ششصد هزار
تومان نقد و پنجاه هزار خروار غله بوزن هزار مثقال معامله میشد و میفرمودند وقتی که من بحکومت آذربایجان مامور شدم در
کل تبریز یک اوطاق بود که ارسی او شیشه قیمتی داشت که مخصوص پسر نجفقلی خان دنبلی حاکم ماضی آذربایجان بوده و الحمد لله
در زمان من همه رعایا در بهای فرنگی با شیشه و ندیک بکار میبرند تا باعیان دولت و بزرگان حضرت چه رسد و میفرمودند
در آنوقت نصف قلعه تبریز آبادی داشت و چند خانواری هم در حوالی حوش نقعه امامزاده حمزه که خارج قلعه است ساکن بودند
و الحمد لله اکنون آبادی تبریز و بساتین بجهت انگمیز از قریه بارنج تا قریه قراملک امتداد دارد و البته سی هزار نفر از اهل
آذربایجان در معارک روم و روس در رکاب ایشان بخاک هلاک افتاده اند و با وجود این بازذکور و اناث اهل آذربایجان
او را پدر مملکت و ملک و رعیت دانسته بر او رحمت میفرستند و ایام او را خیر الایام میدانند و اکنون نیز ارقام او را واجب
الاتباع و احکام او را مطاع میشمارند

یقین دان که بود آن شه دادگر ⁂ نه شهامر اهل جهان را پدر ⁂ عممت فواضله فهم مصابه

فالناس فیه کلهم ماجور ⁂ والناس مأتمهم علیه واحد فی کل دار رنة و زفیر ⁂ عجبا لاربع اذرع فی خمسة فی جوفها جبل اشم کبیر ⁂ و فی
ادیب اریب فاضل خان گروسی در مدح آن بزرگوار سه بیت انشا کرده و بهر بیتی صد تومان انعام یافت و آن سه بیت

اینست

تا رأی التنزیل فی شأنها ⁂ و قودها الاحجار و الناس ⁂ ان هی الا سیف سلطاننا ⁂ نذلها فی الدهر سواس ⁂

ان قیل من قبل ذا الذی فی الندی ⁂ فالبأس ضحاک و عباس ⁂ مملکت جرمن را اهل ایران نمسه و گاهی بلفظ جمع نمستان
و عثمانی بانچه با جیم فارسی خوانند و در کتب قدیمه المانیه نوشته اند و بعضی لمانیه بحذف الف گفته اند و در اسامی قدیمه
نیز در نقشه المانی ضبط کرده اند و جرمنستان نیز گویند و المان در معنی همان لفظ الامان است که آلامان ترکمان و الامان اوزبک
گویند و اهل جرمنی اصلاً از طوایف ترکمان و اوزبک بوده اند که به جرمنی در زمان قدیم آمده توطن جسته اند و از آنجهة
بزبان لتین نمسه را المانی میگفتند خداوند وارث باعث برکتی در اولاد ترک بن یافث نهاد که از آن تخمه قبایل فزون از
عدد در مال و صحاری چین و شمال پراکنده شدند و کنون نیز در ترکستان چندین شعبه و تیره از آن نژاد باقی است که صحرا
و کوه از کثرت آنها انبوه است رودخانه دنیوب را اهل عثمانی طونه گویند و در کتب قدیمه طنا ضبط شده است
کما قال صاحب تقویم البلدان نهر طنا بضم الطاء المهملة و فتح النون و الالف و هو نهر عظیم یکون اکبر من دجلة
و الفرات اذا اجتمعا بکثیر و یجری من اقصی الشمال الی جهة الجنوب و یمر فی شرقی جبل یسمی قشقاطاغ و معناه
الجبال الصعب بصعوبة مرتقاه و هو جبل اجناس مختلفة من الکفرة مثل الاولاق و الماجار و السرب و غیرهم و هذا النهر
العظیم من شرقی الجبل المذکور کلما یجری جنوبا اقرب من بحر نیطس و هو معروف فی زماننا ببحر القرم و لا یزال یتقارب منه و یقرب
ما بین الجبل و البحر حتی یصب نهر طنا المذکور فی البحر فی شمالی مدینة تسمی صقجی و هی مدینة فی بر القسطنطنیة و هی فی شمال القسطنطنیة
بمیلة یسیرة الی الغرب فعرض صقجی حینئذ اکثر من عرض القسطنطنیة التی عرضها خمس و اربعون فعرض صقجی یقارب
الخمسین بالتقریب او یزید علی الخمسین او ینقص قلیلا انتهی و شهر صقجی اکنون در اطلس ها معلوم نیست کدام شهر است
چرا که در اسامی تغییر کلی حاصل شده است و صاحب تقویم البلدان در عرض بلد نیز اشتباه کرده است چرا که جائیکه دنیوب
ببحر الاسود اتصال دارد تقریبا چهل و پنج درجه عرض دارد و همچنین بیان کرد که نهر طنا از دجله و فرات بزرگتر است
این نیز اشتباه است چرا که دنیوب با دجله برابر است و صاحب لغة البلاد میگوید که سرچشمه دنیوب از دامچی گیس
شیدن است و در سوابیه چندین جوبهای دیگر با او ملحق میگردد و از آنجانب شمال مشرق جاریست و در اولم قابل است
که کشتی در او حرکت بکنند و از شمال و مشرق جبال الپس نیز آبهای زیاد با او ملحق میگردد و از نزدیکی شهر وینا گذشته
و در قرب شهر پرزبرگ رودخانه موراو از جانب شمال با او متصل میشود و از آن پس گاهی بجانب مشرق و گاهی بجانب جنوب
جریان دارد و از شهر بلگرید تا ارسوا فاصله میان سرحد عثمانی و آستریاست و پس از جریان کثیر بجانب مشرق باز
بجانب شمال مایل میشود و از آن پس باز بجانب مشرق جاری شده با پنج دهن بدریای سیاه میریزد و جوبهای مولداویه و
سراینه ملکی با او داخل میشوند و طول ممر او تخمینا هزار و ششصد میل و پهنای او بسیار مختلف است ولی قدری بالاتر
از دهن او کمتر از دو میل یا سه میل نیست مترجم گوید مصنف طول او را هزار و سیصد میل ذکر کرده و صاحب لغة
البلاد هزار و هشتصد میل بیان نموده و در نقشه بالاک هزار و هفتصد میل مسطور ساخته است و صاحب مخزن العلوم نوشته است
در یوروپ بعد از ولگا رودخانه بزرگتر از دنیوب نیست و طول ممر او مقدار هزار و هشتصد میل است و با پنج دهن ببحر
الاسود متصل میشود چون قول دو مصنف مطابق شد میتوان گفت که مصنف کتاب باشتباه افتاده است

باب سی و هشتم در بیان تقسیم جرمنی در سرکلس یعنی دوایر چنانچه در زمان شاهنشاهی بود

قسمتهای این ولایت بواسطه تبدیلات در اعصار مختلفه حدود متفاوته داشته و تاریخ این ولایت غالبا از زمانیکه
شاهنشاهی در جرمنی برقرار شده است روایت شده است و از اندراج این ولایت در دوایر چنان لازم است که ما اولا قسمتهای

دیمعب

۲ یا قدری
فزون تر است
۲

باب سی و هشتم در تقسیم جرمنی در سرکلس یعنی دوایر

دوایر خاصه انجارا معلوم سازیم و ثانیا قسمتهای که بالفعل اورا که شهرها و سلطنتهای کوچک تقسیم شده بپردازیم و در ازمنه سالفه رود خانه رین سرحد فیمابین جرمنی و گال و فرانس جدید بود و اندک زمانی قبل براین سرحد این ولایت تغییر یافت و محالات جانب غربی رود خانه رین الکنون نیز زمان جرمن و قوانین جرمن را دارند و شاهزادگان جرمنی لقب الکتر برای برخود شان تجسینا در اواسط مایه سیزدهم بعد از ولادت مسیح قرار دادند چنان بود که اختیار انتخاب کردن شاهنشاه را از میان خود شان مخصوص بخود کرده بودند جرمنی در زمان شاهنشاه مکسی میلین که جد بزرگ چارلس پنجم است در ده قسمت منقسم بود که انها را سرکلس یعنی دوایر میخواندند ولی دایره برگندی یا ولایات هفدهم که الکنون سلطنت نیدرلند محسوب میشود از شاهنشاهی موضوع شد و نه دایره دیگر باقی ماند کران نه دایره سه در شمال و سه در وسط و سه در جنوب است و این دوایر ثلثه علیا یعنی دوایر ثلثه شمالی از ینقرار است یکی اپرسکسانی است یعنی سکسونی علیا و یکی لوارسکسانی یعنی سکسانی سفلی و دیگری وستفالیه است و آن سه دایره وسطی یکی اپر رین یعنی رین علیا و لوار رین یعنی رین سفلی و دیگری فرنکونیه است و آن سه دایره جنوبی یکی استریه و یکی بواریه و دیگری سوابیه است اما سکسانی علیا انچه که مفهوم شده است مشتمل است بر ولایت پومرانیه که الکنون در تصرف پادشاه پروشیه است و قصبات بزرگ انجا یکی اشتتین و دیگری استرالسوند است و الکتریت برندنبرگ است که او نیز در اطاعت پادشاه پروشیه است که پایتخت انجا برلین است و قصبه های دیگر انولایت پاتزدم و برندنبرگ و فرنکفورت است که در کنار اودر واقع است و این الکتریت جدید سکسانی که تابع و منقاد پادشاه خود شان شدند در عهد ناپلیون بناپارت تا سقوط او بعد از ظفر او بر روسیه سلطنتی شده بود که آن سلطنت نیز مشتمل بود بر تارینگیه که الکنون در تصرف چندین شاهزاده و دیوک و کونت است و قصبه های بزرگ تارینگیه یکی گوته و یکی منس فیلد و دیگری ایسلبن است و در قصبه ایسلبن لوتر معروف که مقنن یکی از مذاهب عیسویت متولد شده است و تولد او در سال هزار و چهارصد و هشتاد و سه میسحی مطابق هشتصد و هشتاد و هشت هجری و وفات او در سال هزار و پانصد و پنجاه و شش مسیحی مطابق نهصد و شصت و سه هجری اتفاق افتاده است اما سکسانی سفلی انچه که معلوم شده است مشتمل بر ولایت هلستین است که الآن در اطاعت پادشاه دنمرک است و در هلستین دو شهر دیگر هست که انها را هنس توس میگویند یعنی قصبهای معهده که پس ازین ذکر خواهد شد که یکی لوبک است و دیگری همبرگ که در رود خانه البه واقعست و برای تجارت بندرگاه خوبیست و این دو شهر از شهرهای ازاد اند و یکی از ارکان معهده جرمنی محسوب میشوند و سکسانی سفلی ایضا شامل بولایت لاان برگ است و ان قسمت لاان برگ که در جانب شمال رود خانه البه است در تصرف پادشاه دنمرک است و آن قسمتی که در جانب جنوب رود خانه مزبوراست در تصرف سلطنت هنوور است و ایضا شامل برونس ویک و لفن بتل است که در تحت اختیار شاهزاده انجاست و مشتمل بر هنوور است که قبل براین الکتریت بود و الان کینگ دوم است که در اطاعت پادشاه خود پادشاه گریت بریتن است مترجم گوید الکنون هنوز در تصرف پادشاه انگلستان نیست چراکه در هنوور بقاعده سلیک نباید زن پادشاه بشود پس از انکه تاج انگلند به کوین ویکطوریه رسید بقاعده سلیک هنوور از تصرف پادشاه انگلند بیرون رفت و پادشاه انجا از عشایر پادشاه انگلند است انتهی و ایضا از قسمتهای سکسانی سفلی یکی برمن است که شهر ازادیست و دیگری ولایت وردن است که تابع سلطنت هنوور است و ولایت بزرگ مکلن برگ است که در تصرف دو نفر دیوک است که یکی را مکلن برگ شورین گویند و دیگری را مکلن

ولادت و وفات لوتر معروف

۸۸۸

۹۶۳

هلستین شهر همبرگ

برگ استرلتز خوانند و گمدی برگ است که در اختیار پادشاه پروشیه است اما وستفالیه بزرگترین قسمت انجا در تصرف پادشاه پروشیه است و باقی انولایت در اختیار شاهان کوچک مختلف است و قصبات مشهور وستفالیه یکی استنابرگ و دیگری امدن و منستر و میندن و گلوس و دسلدارف و لیج است و در نزدیکی قصبه میندن بود که لشکر انکلیس با عساکر متفقه که در تحت رایت فردیننند شاهزاده برونس ویک بود لشکر فرانسه را در اول اگست هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق اوایل ذیحجه الحرام هزار و صد و هفتاد و دو هجری شکست دادند و قصبه لیج که در تلفظ لیژ خوانند الکنون متعلق به نیدرلند است و اسبهای انولایت بسیار بزرگ و خوب میشود و خوکهای انولایت نیز در فرنکستان مشهور است و زیاد قدر و قیمت دارد چنانچه رانهای نمک سوده آن خوکها را باسم وستفالیه خوانند و وستفالین همس گویند و همس جمع هم است که بمعنی ران است سهل است بجهت انکه بهتر بفروش رسد حالا اکثر رانهای خوکها را در ولایت دیگر نیز باسم انولایت نامیده بفروش میرسانند و وستفالیه پایتخت ندارد و قصبه معتبر انجا منستر است اما رین علیا شامل بر چندین ولایت است که در تصرف شاهان کوچک مختلف است که انها را با القاب لند گریو و کونت و دیوک خوانند و بعضی شهرهای انولایت در تصرف شاهنشاه است و در ین دایره شهر فرنکفورت است که در جنب رود خانه مین است که یکی از شهرهای ازاد و ارکان معهده عهد جرمنی است و شهر اسپیر است که الآن در تصرف بواریه است و شهر اسپیر بجهت پروتستنت که باعانت الکتر سکسانی و لند گریو هس و دیگران که بر ضدیت و مخالفت دایت شاهنشاهی در انجا منعقد شد مشهور است و این کار در ان شهر در سال هزار و پانصد و بیست و نه مسیحی مطابق نهصد و سی و شش هجری اتفاق افتاد و ازین پروتستنت که بر مخالفت کیتلک سوم بود هر که متابعت کرد او را پروتستنت خواندند مترجم گوید پروتستنت در لغت بمعنی تبری و بیان مطلب بر وجه وضوح و اشکار است چون لوتر که مقنن این مذهب شد مخالفت کیتولیک روم بر خود ثابت و عقاید اقوال ایشان را نا ثابت کرد و بر نص انجیل قایل گشت لهذا هر که متابعت او نمود ایشان را پروتستنت لوترن نامیدند و انجا که مقید باحکام ناشایسته پاپ بودند خلاص شدند و از قدرت پاپ کاسته شد چنانچه پاپ خود را مختار بهشت و دوزخ میدانست هر که وجه گزاف باو داده بهشت میخرید با گناه کبیره و جرایم عظیمه کرده محض انکه پیشکشی و نیازی به پاپ میداد گناه او را می بخشید و همه این اعتقادات فاسده را لوتر باطل کرده و خلق کثیری باو گرویدند و از احوالات پاپها در اخر باب شصت و هشتم انشاء الله مختصری بیان خواهیم کرد انتهی و شهر اسپیر سابقا شهر ازادی بود و اختیار انجا با اعیان خود ولایت بود و این شهر مدت مدیدی قبل از زمان حضرت عیسی بنا شده است و قسمت پاینن این دایره مشتمل بر نواحی هس کسل و هس دارمس تدت و هس هامبرگ و هس رین فلدت و ملوکات نساو دنساو سلمس و والدک و بعضی نواحی دیگر است که چندین سهرت ندارند مترجم گوید از ملوک سلمس مصنف خود چیزی بیان کرده و نه ما در اطلس او را معلوم کردیم انتهی اما رین سفلی سابقا او را الکتریت سرکل میسنامیدند یعنی دایره مختاریت و قبل ازین انقلابات جدیده او شامل بر الکتریت منتز و تروس و کولون و برپلتی نیت رین و بر بی شپ ریک یعنی خلیفه نشین وآرمس بود و در شهر کولون بود که شوارتز یکی از راهبان فرنسیس کن باروط را در سال هزار و سیصد و سی مسیحی مطابق هفتصد و سی و یک هجری اختراع کرد و در شهر وارمس بود که لوتر را در مجمع شاهنشاهی بجهت اثبات ادعای خود در سال هزار و پانصد و بیست و یک مسیحی مطابق نهصد و بیست و هفت هجری حاضر ساختند اما فرنکونیه در تحت اختیار چندین نفر از شاهزادگان کوچک و مرگریوها و خلیفه هاست و قصبات بزرگ او

۱۱۷۲

۹۳۶

۷۳۱

۹۲۷

یکی و آرتز برگ و یکی نرم برگ است و طایفه فرنک که بر مملکت گال غلبه کرده و انجا را تصرف نمودند از اهل [illegible] آمدند
و پس از آن اسم فرنس را بر مملکت گال دادند مترجم گوید در دایرهٔ فرنکونیه و آرتز برگ سابقاً داخل گسپر محسوب
میشد و در سال هزار و هشتصد و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و هجده هجری بتصرف بواریه در آمد و در سال هزار و
هشتصد و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست هجری آرچدیوک فردیننند انجا را تصرف نمود ولی در
سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری در عهدنامهٔ وینا بپادشاه بواریه تسلیم شد که
اکنون در تصرف اوست و قلعهٔ محکمی دارد و وقتی پایتخت این نواحی محسوب بود و حالا در قسمت دایرهٔ بواریه در مین علیا
افتاده است و نرم برگ که یکی از شهرهای فرنکونیه است سابقاً شهر آزادی بود ولی او نیز اکنون در تصرف پادشاه بواریه است
انتهی اما استریه این دایره الآن در تصرف شاهنشاه استریه است و شامل است بر آرچدیوکی یعنی امیر الامرا
نشینی استریه و داچی های استیریه و کرینتیه و کرنیولا و کونتی تیرل و ایالات برگنس و ترنت اما بواریه
قبل از این الکترت بود ولی اکنون اغلب انجا در اطاعت پادشاه بواریه است و قلیلی از آن ولایت در میان کمی
از شاهزادکان کوچک تقسیم شده است و پایتخت انجا میونیک است و درین شهر عمارت نیکوئی هست که در آن
عمارت تصاویر و نقوش بسیار خوب از صنعت استادان قدیم نصب کرده و بکار برده اند و بدیخته در اروپا شهرت دارد
اما سوابیه سابقاً در اطاعت شاهان مختلف بود و الآن محتوی بر کنت نشین دوم و ورتمبرگ و داچی بیدن
و ایالات هوهین زولرن و اس برگ و کانس تنز و دیگر نواحی غیر مشهور است و این دایره از همه دوایر زیادتر تقسیم شده
و سوابیه کشیده شده است از سویت زرلند در جنوب تا فرنکونیه در شرق و قصبات بزرگ انجا کرلس رو و اس برگ
و الم و تبیدن و کانس تنس است و اکثر ولایات جرمنی هموار و مسطح است و کوه مشهوری ندارد و در چندین مکان
جنگل دارد و جنگل معروف هرسینیه در جرمنی است و در عهد جولیوس سیزر وسعت زیاد داشت چنانچه مسافت
نه روزه راه در طول و شش روزه راه در عرض بود ولی الآن اکثر جاهای آن جنگل را آباد کرده و اشجار را بریده زراعت نموده اند
مترجم گوید قصبهٔ کرلس رو را بعضی کرلس روهی میگویند

باب سی و نهم در سایر تفصیلات جرمنی

عدد شاهزادکان جرمنی قبل از این از سیصد متجاوز بود و هر شاهزاده در ولایت خود کمال تسلط داشت
مع هذا کلا در اطاعت شاهنشاه خود ثابت قدم و راسخ دم بودند و مجمع شاهزادکان جرمنی را دایت میگفتند و شاهنشاهی
جرمن تخمینا هزار سال برقرار بود تا در سال هزار و هشتصد و شش منقرض شد و در اول بنیان سلطنت در انجا
از کلاوتیوس بود و پس از آن چارلمگن بر وسعت و حشمت آن ولایت افزود و ولایت گری سونس با ولایت سویت
زرلند که قدیما انجا را هلویشیه مینامیدند در زمان سابق از جرمنی محسوب میشد و هنوز نیز در قوانین و رسوم و زبان
بجرمنی شباهت دارند و در آن وقت نیز آن ولایت در جزو ممالک جرمنی اعتبار تمام داشت چنانچه اکنون
به تنهائی نیز کمال اعتبار را دارد و سرحد شمالی سویت زرلند سرحد جنوبی جرمنی است و این خرابی و رخنه که در بنیان
شاهنشاهی جرمنی راه یافت پس از فتح ناپلیون بناپارت بود که در جنگ استرلیتز عساکر متفقهٔ استریه و روسیه
را شکست داد و فورا در پی این فتح عهدنامهٔ پرزبرگ اتفاق افتاد و با این عهدنامه شاهنشاه
فرنسیس شاهنشاهی جرمنی را منسوخ و تشردک سلسله و حکام ولایات جرمنی را معزول نموده و لقب شاهنشاهی

سنه ۱۲۱۸
سنه ۱۲۲۰
سنه ۱۲۳۰

استریه را اختیار نمودند و قدرت و قوت ناپلیون بر باد و قایعی که در سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری
و با مجلس کنگرهٔ وینا که در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری اتفاق افتاد بکلی بانجام رسید و
و از آن پس جرمنی با متیازات جدیده در زیر لقب جرمنیک کانفدریشن یعنی معاهده و ارکان متعهده جرمنی چنانچه ذکر شده است
امتیاز حاصل کرد و هر چند این ارکان متعهده و ولایات معاهده باعانت قهاران اروپا آزادی و حریت یکدیگر را کفیل شده اند
ولی ولایات کوچک و شهرهای آزاد او لازم است که همیشه هستی و اختیار خود شان را در میان چنین همسایگان مغرور قوی و
و حریص ملک و مال مثل استریه و روسیه و پروشیه در معرض فنا و زوال بدانند چنانچه حرص اینها غالب شد و مملکت پولند را
با سلطنت های خود محکم و استوار نمودند مترجم گوید مصنف در این فقره دولت فرانسه را نام نبرده حال آنکه اگر چنین خیالی
داشته باشند البته دولت فرانسه شریک غالب خواهد بود چنانچه در شاهنشاهی جرمنی نیز اول رخنه از دولت فرانسه افتاد
انتهی و ولایت بهیمیه و لوشیه و موراویه سیلیسیه و بعضی دیگر از ولایات مادام زمان چارلمگن که او را چارلس
کبیر نیز خوانند در جزو آن دایره محسوب میشد و بعضی جرمنی را بدو قسم تقسیم کرده اند که قسمتی را های جرمنی گویند یعنی جرمنی بلند و قسمتی را
لو جرمنی خوانند یعنی جرمنی پست اما های جرمنی که عبارت از جرمنی بلند باشد مشتمل بر ولایات بهیمیه موراویه استریه
سوابیه بواریه پلتی نیت رین فرنکونیه کرینتیه کرنیولا استیریه بود و سابقا سویت زرلند و گری سونس
نیز در جزو جرمنی بلند شمرده میشد اما لو جرمنی که عبارت از جرمنی پست باشد مشتمل بر قسمتی از رین سفلی و لورگن و [illegible] و
وهس و برونس ویک و منستر و لوسیتیه و سکسانی علیا و سکسانی سفلی و مکلن برگ و لنین برگ و برندن برگ و پومرانیه بود
و هر چند شاهنشاهی جرمنی بپایان رسید ولی اطلاع از کیفیت او مایهٔ عبرتست که بر خوانندگان تاریخ از وقایع او عبرت حاصل آید
و جرمنهای قدیم که در عصر رومیان بودند در دست رومیان بسیار زبون و حقیر بودند ولی جرمنهای جدید در دلاوری و جرأت
و شجاعت و بلندی قامت و تنومندی از دیگران امتیاز داشتند و زنهای جرمن نیز عموما خوش سیما و لطیف اند و مردان و زنان
غالبا ملبوسهای فاخر مبتلا اند و ترکیب لباسشان مثل اهل فرانسه و انگلند است و عموما اهالی جرمن جوانمرد و صادق و غریب
نواز اند ولی اهالی آن ولایت به تکبر و خود فروشی و تفاخر بر اجداد و زیاد مایلند و این دو پادشاه قهار جرمنی که یکی شاهنشاه استریه است
در مذهب کتولیک اصرار دارد و دیگری که پادشاه پروشیه است بر آئین پروتستنت استوار است و در جرمنی اگر چه چندین نفر از
شاهزادکان معتبر هستند که در نظر مردم وقع و وقری دارند و از دولت و سلطنت نیز بهره کلی یافته اند ولی یارا و قدرت ندارند که آزادی
تام را اجرا نمایند و از این شاهزادکان بزرگتر پادشاهان بواریه و هنوور و سکسانی و ورتمبرگ و دیوک های
کیسل هس و بیدن است و لیکن قوت انگلند بسیار است که میتواند دعوی هر مظلوم را اعانت و هر ملهوف را یاری و مددکاری کند
زبان جرمن از زبان تیوتانیک ماخوذ است و در تلفظ بسیار غلیظ و ثقیل است و در ولایت سکسانی و حوالی او بهتر از سایر ولایات
حرف میزنند و اختراع صنعت چاپ و اصلاح و تصحیح دین که اول از جرمنی برخواست باعث افتخار و شهرت او در ممالک و بلدان
شده است و این منازعات و قیل و قال مذهبی تا مائه شانزدهم و مائه بعد هم بود و آخر الامر بتقسیم تاریخی فیما بین پاپیها یعنی متابعان پاپ و پروتستنیز یعنی
تبری کنندگان از پاپ اتفاق افتاد که پاپیها ممالک جنوبی را متصرف گردند و تبری کنندگان ولایات شمالی را متصاحب نمودند و تبری کنندگان نیز
بدو قسم منقسم شدند یکی را لوثر نزم خوانند یعنی پیروان لوثر و دیگری را کلوی نزم گویند یعنی معتقدان کلوی و عنقریب است که تمامی شمال بر این عقیده
ثابت شوند و اگر چه از جرمنی کمتر اهل علم و فضیلت بر خواسته است ولی اینها زیادتر از دیگران سعی و کوشش در علوم و دانش کرده کتب
قدما را جمع دار اند و در جرمنی از مولفین و نکته سنجان که ما شناخته ایم و اعتبار دارند یکی لیب نیتس و دیگری [illegible] و [illegible]

سنه ۱۲۲۹
سنه ۱۲۳۰

ودو استیفنس است که برانها ماگری و بوئس و گرانوویوس و کستنر را ملحق میسازیم که هر یکی از این اشخاص منزلت رفیعه و قدر عالی داشته اند و هر یکی از ایشان با شعله دانش بر اطراف روشنی افگنده و ابر جاهلیت و جهالت را که زمان درازی بر یوروپ سایه گسترده و تیره ساخته بود پراگنده و متفرق ساختند و ملنکتون یکی از اهل جرمنی است که معاصر و مروج عقاید لوتر است و این شریک و انباز او نیز در اصلاح دین و تغییر آئین جد و جهد کامل نمود و علم کلاسیکل یعنی ادبیه و مقالات قدیمه را انتشار ساخت و در شهر هیدل برگ در سال هزار و پانصد و دوازده مسیحی مطابق نهصد و هیجده هجری مجلس درس و افاده داشت و از مقالات و تالیفات و ترجیل و ترش(?) و هیرود و لیوی مردم بیان میکرد و شخصی با وقار و حلیم و بردبار بود و بجهة تحمل و بردباری او جمعی در حلقه درس و موعظه او جمع میشدند و خلق از او احترام مینمودند و بالاتر از همه ارزمس بود که در زمان اصلاح دین حیات داشت و شخص معروف و دانشمندی بود و بجهة فصاحت و بلاغت از امثال و اقران امتیاز حاصل کرده و در احیاء علوم قدیمه و اصلاح دین سعی کامل بعمل آورد و نوشتجات نیز بزبان لاتین مقالات نیکو دارد و هجو های او بر ضد بیت کلرجی(?) روم باشکاری بر افکار رهبانیه او و اصلاح دین دلالت دارد و ارزمس منش بسعادت زندگانی کرد و احوال او را بخوبی نوشته اند و جارتین(?) چنین نوشته که تولد او در اترختم(?) در سال هزار و چهار صد و شصت و هفت مسیحی مطابق هشتصد و هفتاد و دو هجری اتفاق افتاده و در سال هزار و پانصد و سی و شش مسیحی مطابق نهصد و چهل و سه هجری در باسیل وفات یافت و اهل جرمن رواج این صنعت مفید چاپ را اختراع کرده اند با رواج داده اند در هر حالت اگر از این جهة فاخر کنند سزاست و اهالی جرمن از نامهای این اشخاص اگر لاف زنند بجاست البرت دیورر و البرز و ویرباف(?) و کمن(?) و هلبرن(?) و برنسیونی(?) و [illegible] گونیونس(?) که هر یکی از این اشخاص در معرفت ادویه و علم طب و شناسائی نباتات ید طولی داشته اند و در حکمت و فلسفه لیب نیتز و ولف [illegible] و در علم عالی نجوم و ریاضی و هندسه کپلر و [illegible] هرشل [illegible] معروف که نامهای این منجمین هرگز از دفتر ایام محو نخواهد و تا ابد نامهای ایشان پایدار خواهد بود [illegible] حکیم و شاعر نیز در علوم ادبیه و محاوره مرتبه عالیه داشته و کتاب او در اصلاح دین عیسوی دلالت میکند که او یکی از دوستداران صداقت مذهبیت و عقل و دانش او بحد کمال است و اهل جرمن اگر طبیعة بارد المزاج و بلغمی هستند ولی از [illegible] و مواظبت در حرفه و صنایع ترقی کرده اند و مهارتی در علم مکنیک یعنی ساعت سازی و چرخ سازی دارند و صاحب صنعتهای نیکو و [illegible] میان ایشان یافت میشود ولی در این ازمنه از شوکت و جلال خود در افاده و علم مثل القاب قدیمه خودشان عاطل و باطل شده اند و هر شخصی افتخار میکند بر خود لقب [illegible] هر شخصی که نویسنده باشد میکند [illegible] یعنی مصنف و منشی را اختیار [illegible] سر ولیم هرشل حکیم مستغنی از تعریف و توصیف است و احوال او در همه کتاب [illegible] یوروپا مسطور است و هیچکس انکار کمالات او را ندارد و الحکیم دانشمند ستاره سیاره در سال هزار و هفتصد و هشتاد و یک مسیحی مطابق هزار و صد و نود و پنج هجری پیدا نمود که اکنون آن ستاره باسم الحکیم موسوم گردیده اند و بعد او را از شمس هزار و هشتصد ملیان میل معلوم کرده و حرکت یکدوره او را هشتاد و چهار سال یافته است سر ولیم هرشل حکیم در شهر هنوور در پانزدهم ماه نومبر هزار و هفتصد و سی و هشت مسیحی مطابق شعبان هزار و صد و پنجاه و یک هجری متولد شده است وفات او در بیست و سیم اگست سال هزار و هشتصد و بیست و دو مسیحی مطابق پنجم ذیحجة الحرام هزار و دویست و سی و هفت هجری اتفاق افتاده کپلر جان که در نجوم و هندسه سرآمد روزگار بود در شهر ویل که در داخل ورتمبرگ است در بیست و هفتم دسمبر سال هزار و پانصد و هفتاد و یک مسیحی مطابق رجب نهصد و هفتاد و نه هجری متولد شده و وفات او در [illegible] ماه نومبر در سن پنجاه و نه سالگی اتفاق افتاد [illegible] اویلر که [illegible] در شهر باسیل در سال هزار و هفتصد و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و نوزده هجری متولد شده و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و نود و هفت هجری وفات یافته است و از این اشخاص دانشمند معروف جرمنی که مصنف یاد کرده آنچه که از تاریخ ولادت و وفات ایشان معلوم نمودیم یکی البرت [illegible] است که در [illegible] از متعلقات سوابیه(?) [illegible] در سال هزار و صد و نود و سه مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و نه هجری متولد شده و در پانزدهم نومبر سال هزار و دویست و هشتاد مسیحی مطابق رجب ششصد و هفتاد و نه هجری وفات یافته دیورر در نورمبرگ در سال هزار و چهار صد و هفتاد و یک مسیحی مطابق هشتصد و هفتاد و شش هجری

متولد شده و در سال هزار و پانصد و بیست و هشت مسیحی مطابق نهصد و سی و چهار هجری جهان فانی را وداع نمود و لا لوختینه(?) که مصنف در ذکر ولایات [illegible] پایان کرده هیچ در جای دیگر بذکر او نمی پردازد و این ولایت در پایین رود خانه الب و ادر واقعست و محدود داست با [illegible] برگ و بهیمیه و سیلسیه و تقسیمی از سکسانی و او منقسم است به علیا و سفلی که سابق بر این دو ولایت ممتاز بودند و تا سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری تابع دولت سکسانی بودند و وسعت این ولایت چهار هزار و دویست و پنجاه میل مربع است و محتوی بر چهار صد و شصت و پنج هزار نفوس است

باب چهلم در بیان سلطنتها و شهرهای جرمنی و معاهده جدید و شاهنشاهی اول آستریه

شاهنشاهی آستریه اکنون اطلاق میشود نه شهار(?) آستریه فقط بلکه شامل بر سلطنتهای هنگری و بهیمیه و یک قسمت معتبری از پولند و ولایات موراویه و ترنسیلوانیه و اسکلاونیه و کروشیه و تیرل و دالمتیه است که در حدود دولت عثمانیست و لامبردی و وینس است که از ایطالیا محسوب میشود و این شاهنشاهی وسیع تخمینا هشتصد و شصت میل در درازی از مشرق تا مغرب و تخمینا پانصد و بیست میل از شمال تا جنوب است و محتوی بر نفوسی است که تخمینا سی ملیان میشود و اسم ولایت آستریه ماخوذ از اوست ریکیت(?) که در زبان جرمن بمعنی ولایتیست که در مشرق باشد مترجم گوید اوست بمعنی مشرق و ریک بمعنی ولایتست چون مملکت آستریه بالنسبه بممالک جرمنی در جانب مشرق افتاده است لهذا بان مناسبت اوست ریک می گفته اند که اکنون آستریه خوانند انتهی و شاهزادگان خاندان آستریه از خاندان نسل کونت های هپس برگ هستند و قبل از زمان اینها اجداد و آباء آنها گمنام و مجهول الحال بوده و پس از آنکه آن خانواده بپادشاهی رسیدند با مواصلت و مزاوجت با سلاطین دیگر و وقایع شایسته ایام خود دولتشان خود را بزودی در اروپا سربلند ساخته و سلطنت را موروثی نمودند و رفته رفته کارشان رونق گرفته تا در آخر قدرت و قوتی حاصل کردند که چارلس پنجم ممالک وسیعه در تصرف آورد که در وسعت مملکت هر پادشاهی که لاف بوسعت مملکت خود میزند میتوانست برابری نمود و سلطنتهای چارلس پنجم شامل بود از سلطنتهای جرمنی و اسپانیه و ایطالیا و آستریه و ولایات برگندی که الان [illegible] زلند است با وسعت بیکرانی در امریکا که محتوی بود از ممالک مکسیکو و پیرو و غیره و شاهنشاه اکنون آستریه فرنسیس جوسف چارلس است که او نیز پادشاه هنگری و پادشاه بهیمیه و لامبردی و وینس و صدر نشین ارکان معاهده جرمنی است و تولد این پادشاه در دوازدهم فبرواری سال هزار و هفتصد و شصت و هشت مسیحی مطابق شوال هزار و صد و هشتاد و یک هجری اتفاق افتاده و در هشتم جولای سال هزار و هفتصد و نود و دو مسیحی مطابق اواسط ذیقعدة الحرام هزار و دویست و شش هجری بپادشاهی رسید و این پادشاه اول [illegible] شاهزاده خانم ورتمبرگ را تزویج نمود با نام [illegible] دختر بزرگ پادشاه نیپلس را عقد نمود مترجم گوید نیپلس یعنی دو سیسلی که عبارت از نیپلس و سیسیلیست چنانچه انشاء الله بعد از این ذکر خواهد شد انتهی و از این شاهزاده خانم هشت طفل بعمل آمد تا اینکه ماریه لوئیسا بیت رکس را که دختر عموی خود و دختر دیوک [illegible] بود بنکاح در آورد [illegible] کرولینا اگستا دختر پادشاه بواریه را بهمسری اختیار نمود و کرولینا اگستا در هشتم جولای سال هزار و هفتصد و نود و دو مسیحی مطابق ذیقعدة الحرام هزار و دویست و شش هجری متولد شده است که اکنون امپرس ممالکست و هوای ممالک آستریه مختلفست ولی غالبا هوای آنجا معتدل و سازگار است و خاک آن ممالک با قوت و [illegible] حاصل

حیرت است که در آنجا با آنکه کوهستان و مکانهای مسطور با جنگل است و عنقریب است که همه ملزومات و مصارف زندگانی
و معیشت در این ممالک وسیعه از هر جهت بعمل آید که احتیاج بخارج نداشته باشند و در آستریه غله و شراب و میوه
فراوانست و در هانگری شکار از هر قسم وافر است و در بیمیه معادن طلا و نقره و آهن و مس و قلع یافت میشود
و جبال اصلی عالی آستریه ریتین یا آلپس آکیست که در میان ولایت تیرال منشعب و منطوی است و نهایت ارتفاع
دارند و رودخانهای بزرگ آستریه دنیوب و درنوکه او را دراَبز نامند و ستوکه او را ساآیز گویند و ادیج
بزرگ و شهرهای آن سلطنت یکی ویینا است که پایتخت مملکت آستریه است و یکی پرزبرگ و دیگری بودا است
که در مملکت هانگری است و پراگو است که در مملکت بیمیه و گرتز است که پایتخت استیریه است و انسبرگ است که پایتخت تیرال است و دیگری
و نیس و پادوو و میلان و مانتوا است که در ایطالیای متصرفی آستریه واقع شده اند و ویینا پایتخت همه
شاهنشاهی جرمن است که در نزدیکی رودخانه دنیوب اتفاق افتاده و این شهر چندان وسیع نیست ولی آباد و معموره است
و تخمیناً دویست و شصت هزار نفوس شامل است و عموماً ابنیه و عمارات آنجا با شکوه و حشمت است و ترکها
که اشاره بدولت عثمانی باشد ویینا را در سال هزار و پانصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق نهصد و نود و هفت هجری محاصره
کرده خرابی زیاد رسانیدند و بار دیگر در سنه هزار و ششصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و نهصد و پنجاه و چهار هجری بعزم
تسخیر آنجا با لشکر بیکران بحرکت در آمده ویینا را محاصره نمودند و در این بار جان سابسکی پادشاه پولند
بحمایت برخواسته شکست فاحشی بلشکر عثمانی دادند و اکثر خانهای این شهر مال نجبا و اعیان و خدم و حشم پادشاه
پادشاهیست و سکنه این شهر بسیار خودرای و بلاقید میشوند شهر معتبر خوبیست و بیشتر باعث شهرت این شهر مدرسه
که طالبین مذهب کتولیک زیاد بآنجا تردد میکنند و در آن مدرسه معتکف میشوند و نفوس این شهر تخمیناً نود هزار میشود
و باین شهر بواسطه جنگها و محاصرها خسارت زیاد رسیده است و اول این شهر را اهل سکسان در سال هزار و ششصد و
سی و یک مسیحی مطابق هزار و چهل و یک هجری فتح کردند و بعد اهل سویدن در سال هزار و ششصد و چهل و شش مسیحی
مطابق هزار و پنجاه و هشت هجری تسخیر نمودند و بعد اهل فرانسه در سال هزار و هفتصد و چهل و یک مسیحی مطابق هزار
و صد و پنجاه و چهار هجری غالب شدند و پس از آن اهل پروشیه در سال هزار و هفتصد و چهل و چهار مسیحی مطابق هزار
و صد و پنجاه و هفت هجری تصرف کردند و بار ثانیاً اهل پروشیه در سال هزار و هفتصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق
هزار و صد و هفتاد هجری بحیطه ضبط در آوردند و در نزدیکی این شهر پادشاه پروشیه فتح عظیمی کرد و [illegible]
آستریه داد و در این شهر یکی از نغمات میوزیک ترقی کامل دارد که آن مقام را ابتل آف پراگو میخوانند مترجم گوید
ابتل معنی کارزار و معرکه است و این نغمه میوزیک صدای مهیجی دارد که انسان را در جدال و مخاصمه بهیجان میآرد لهذا
مقام را باسم این شهر خوانده اند انتهی والنفس تیتن سپه سالار معروف آستریه در این شهر در سال هزار و پانصد و هشتاد و سه
مسیحی مطابق نهصد و نود و یک هجری متولد شده است و مشتوراهی که منجم و استاد مشهور است در این شهر در سال
هزار و ششصد و یک مسیحی مطابق هزار و ده هجری وفات یافته است مترجم گوید که مختصری از احوال مشتورا
در آخر باب دوازدهم ذکر شده است مالکر عالیقدر نیز در این شهر متولد شده است و او اول کسی است که استعمال صنعت
چیت چنگ را در انگلند رواج داد و او اول کسیست که این صنعت را اختراع کرد و خود را در اینکار معروف ساخت
و همچنین در تخطیط بلاد و کشتی رانی و در تفحص علامات قدیمه و حکمت طبیعی وقوف کامل داشته است مترجم گوید

استیم چنگ بمعنی کننده کار است و مراد از آن صفحات مس است که در آن صفحات اجرا مینمایند که رقوم و حروف در آن نقش
که بواسطه آن چاپ میکنند و مخترع این کار مالکر شده است انتهی پرزبرگ پایتخت هانگری علیا است و این شهر بواسطه مصالحه
که در سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست هجری اتفاق افتاد مشهور گردید و در این مصالحه ضرر
زیادی بدولت آستریه رسید که باهمین عهدنامه آستریه بر حرمان خود از ممالک ایطالیا خط گذاشت و نیز یک ضرر
عظیمی در این داد جرمنی راضی شد و رخنه بشاهنشاهی جرمنی در این صلح افتاد که آن شاهنشاهی بعد از دوام
و بقای نهصد و شصت و سه سال بانجام و پایان رسید و ابتدای سلطنت جرمن از عهدنامه وردن بود که در سال
هشتصد و چهل و سه مسیحی مطابق دویست و بیست و نه هجری بوقوع رسید و باسم سلطنت در هشتصد و چهل و چهار مسیحی
مطابق دویست و سی هجری مشهور شد ولی از جلوس اُتّوی اول که در سال نهصد و شصت و دو مسیحی مطابق سیصد و
پنجاه و یک هجری اتفاق افتاد بشاهنشاهی جرمنی مباهات حاصل کردند و نفوس شهر پرزبرگ تخمیناً بیست و شش هزار میشود
مترجم گوید نهصد و شصت و سه سال که مصنف بیان کرد از جلوس اُتّوی اول است و این صلحنامه پرزبرگ بعد از
شکست آسترلتز که عساکر متفقه روسیه و پروشیه و آستریه از ناپلیون شکست خوردند اتفاق افتاد و تفصیل سلاطین
جرمنی و اُتّوی اول انشاء الله در آخر باب چهل و ششم بیان خواهیم کرد بودا پایتخت هانگری سفلی است و تخمیناً سی هزار
نفوس دارد و این شهر را دولت عثمانی در سال هزار و پانصد و بیست و نه مسیحی مطابق نهصد و سی و شش هجری تصرف
کردند و این شهر را بزبان جرمن اُفن مینامند و آستریه بندرگاهی دارد و بنادر معتبر آنجا یکی ونیس و یکی تریست است
و متاعی از آستریه بخارج چندان نقل نمیشود و متاع معروف آنجا غله و شراب و زعفران و بعضی فلزات است و اهل آستریه
شجاع و دلاورند و در صنایع و حرفه نیز بلدیت دارند ولی اهل هانگری شجاعتر و دلیرتر میشوند و چندان اعتنائی و میلی
بعلم و آداب ندارند و دین اصلی سلطنتهای آستریه کتولیک روم است و در اعتقادات فاسده خود کمال اصرار
و ابرام دارند هانگری اسم عمومی ولایات هانگری است که بجهة طایفه هان که در آنجا سکنا داشته اند به هانگری
موسوم شده و هانگری قبل بر این شامل بولایات ترنسیلوینیه و اسکلاونیه که او را اسلاونیه نیز گویند و کروشیه
و مولداویه و سرویه و ولاکیه و بعضی دیگر ولایات غیر مشهور بود ولی آن قسمتیکه الان باسم هانگری باقی مانده است از آن
ولایات مذکوره محروم گشته است و این هانگری الان محدود است از جانب مشرق بترنسیلوینیه و از جانب مغرب
با ولایات آستریه و استیریه و کروشیه و از جانب جنوب باسکلاونیه و از جانب شمال باگلیشیه و اهل هانگری
از نسل و تخمهای قدیم و از نژاد اهل اسکلاونیه و دیگر طوایف شمالی است و هانگری قبل از آنکه دولت عثمانی قسطنطنیه را
فتح کنند یکی از سلطنتهای با قدرت و قوت اروپا محسوب میشد و اهل هانگری عموماً بلند قامت و تنومند میشوند
و کلاههای خز ایشان و قباهای تنگ ایشان که کمر خود شان را با منطقه محکم میبندند و بالاپوشهای ایشان اینها را
بهوای سپاهیگری و جنگ و جدال وامیدارد و نجبای این ولایت میل زیاد بحشمت دارند و بسیار مقید اکل و شرب
و زنهای اینها نیز وجیه و ظریف میشود و زبان اصلی ایشان زبان جرمنیست ولی چندین زبان دیگر هم دارند و زبان
لتین نیز در میان شان متداول است اما عموماً غلط حرف میزنند و اصل سکنه این ولایت که کی بوده اند و از کجا آمده اند
بکلی غیر معلوم است و اول حسابیکه ما داریم از آن وقت است که طایفه هان در مائه ثالثه بعد از ولادت مسیح در این ولایت سکنا
گرفته و اسم خود شان را باین ولایت که یک قسمتی از مملکت پنونیه قدیم بود گذاشتند و هانگری اول چندین ایالات صغیره

باب چهلم در بیان سلطنتها و شهرهای جرمنی و شاهنشاهی آستریه

منقسم بود و در آخر تحت تصرف تخیمر درآمد که او را دوک هانگری لقب دادند و این شخص که از این لقب سربلند شد جنیشا
نام داشت و پس از آنکه جنیشا بدین عیسوی درآمد حکومت و اختیار آن ولایت را در سال هزار مسیحی مطابق سیصد و نود و
هجری بپسر خود استیفن واگذاشت و استیفن پس از آنکه بتخت جلوس کرد لقب پادشاهی بر خود قرار داد و مورخین
چنین نوشته اند که او بسیار عادل و با انصاف بود و از عدالت او بود که اهل ولایت او را پادشاهی
کردند و هانگری بهمین منوال سالهای سال سلطنت مختار مستقلی بود تا در سال هزار و پانصد و بیست و هفت
مسیحی مطابق نهصد و سی و چهار هجری اختیار آن مملکت بخاندان آستریه انتقال یافت و تا اکنون نیز جزو آن
شاهنشاهیست و یکی از انهار بزرگ هانگری رودخانهٔ دنیوب است که داخل ولایات هانگری با اندک مسافتی در سمت مشرق
وینا میشود و این رودخانه میشوید دیوارهای شهر پرسبرگ را که پایتخت جدید این ولایتست و دیوارهای شهر بودا را
که پایتخت قدیم آنجاست و در هانگری جمعی کثیر جیپسیس است که اینها نقل و تحویل میکنند و از جائی بجائی آواره
و در بدر میگردند و اما طریقه گذران و زندگی اینها با پریشانی و تنگدستیست و نفوس هانگری تخمیناً هشت ملیانست
و این سلطنت هانگری و آن نواحی جرمن که متصرفی آستریه است بر دولت و قوت شاهنشاهی آستریه افزوده است
[...] هانگری که بماجارستان شهرت دارد در سال هزار و هشتصد و چهل و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست
و شصت و چهار هجری بشاهنشاه آستریه یاغی شدند و جنگها کردند و خیالشان براین بود که ولایت خود را از
کرده مثل سابق سلطنت مستقله داشته باشند و دو سال این فتنه طول کشید و شاهنشاه آستریه ناچار از امپراطور
روسیه نیکولس مدد خواست و از جانب امپراطور سپه سالار اعظم روسیه غراف پسکویچ با لشکر گران
بعزم تنبیه سرکشان مأمور شد و پادشاه پروشیه نیز موافقت کرده و اهل هانگری از عهده ایشان بر نیامده طوعاً
و کرهاً از در اطاعت درآمدند و خسارت کثیر در این مدت بولایات هانگری رسید و لشکر بسیاری نیز شاهنشاه
آستریه و دولت متفقه تلف شد جیپسیس لفظ جمع است یعنی قراچیها و این طایفه در هر ولایتی باسم خاصی شهرت
دارند چنانچه در ایران نیز در هر مملکتی باسمی معروفند مثلاً در فارس و آن سامان فیوج میگویند و در عراق و اصفهان
غربال بند مینامند و در خراسان و توابع غریب میخوانند و در آذربایجان و اطراف قراچی میشمارند و در کرمانشاهان
و اکناف دوم مینویسند و در انگلیسی جیپسیس میخوانند مترجم گوید که از پادشاه مرحوم محمد شاه طاب الله
ثراه شنیدم میفرمودند که وزیر مختار دولت انگلیس جان مکنیل بمن عرض نمود معلوم نیست که این طایفه در چه عصر و چه
زمان از هندوستان درآمده و در کل ممالک ایران و افغانستان و کل اروپا منتشر شده اند که در همه ممالک
گذران اینها بهمین طور است که مشاهده میشود و رفتار و حرکات ایشان بهمین منوالست چیزی که تفاوت دارد
تغییر لسانست ولی همه شان در همه جا آب را پانی میگویند که در لغت هندی بمعنی آبست و در سال هزار و هشتصد و پنجاه
و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و هشت هجری شاهنشاه آستریه حکم کرد که کل قراچیهای تخته قاپی بشوند و
عمارت و مسکن ساخته دیگر نقل و تحویل نکنند و صاحب تقویم البلدان میگوید بلاد الهنقری و قاعدتهم تسمی تربو و
وقال ابن سعید و فی شرقی بلاد الباشغرد الهنقر و هم ترک و تنصروا المجاورة اللمانیین و لهم مداین و عمائر علی
النهر الکبیر و قاعدتهم تسمی تربو و هو ایضاً مما دخلته التتر و خربوه و فی شرقیهم مداین کثیرة و صاحب مراصد هیچ
متوجه هنقری نشده است و هنقری معرب هانگری است و ولایت هانگری چنانچه در نقشهٔ اروپ معلوم

میشود بچهل و شش [...] تقسیم شده است

باب چهل و یکم در بیان باقی ممالک آستریه

ترنسیلوانیه یکقسمتی از داشیه قدیم است و در زبان هانگری انجا را اردلی میگفتند که معنی او دلالت میکند بر ولایت کوهسار و پر
زار و اسم جدید او از کلام لتین از لفظ ترنس سیلوس استخراج شده است که کنایه از آن موضعی است که ماورای
جنگلهاست که تقسیم میکند این ولایت را از هانگری مترجم گوید ترنس در لغت لتین معنی ماورا است و سیلوس
لفظ جمعست یعنی جنگلها انتهی و این ولایت متصل است از جانب مشرق بمولداویه و والاکیه و از جانب مغرب
بهانگری و از جانب شمال بگلیشیه مترجم گوید از قراریکه در نقشه اروپ مشهود است مصنف در تعیین
حدود ترنسیلوانیه اشتباه کرده یا در حین چاپ زدن سهو شده است چرا که این ولایت متصل است از جانب مشرق
بمولداویه و از جانب مغرب بهانگری و از جانب شمال ایضاً بهانگری و از جانب جنوب بوالاکیه انتهی و طول این
ولایت تخمیناً یکصد و شصت میل و عرض او یکصد و بیست میل است و پایتخت این ولایت هرمنستدت است که تخمیناً
شانزده هزار نفوس دارد و خلق این ولایات از فرق مختلفه از اهل هانگری و سکسانی و یونان و ارمنیه و والاکیه
و غیره است اسکلاونیه که او را اسلاونیه نیز گویند گسترده شده است فیمابین رودخانه دراو و دنیوب
که هر دو در شمال این مملکت واقعند و رودخانه سیو که در جنوب این مملکت واقعست و این ولایت در ازمنه سابقه
تابع اهل ونیس بودند و بعد از آن دولت عثمانی قسمت بزرگترین این ولایت را به آستریه در سال هزار و هفتصد و چهل و شش
مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و نه هجری واگذار کردند و خلق این ولایت نیز مثل اهل ترنسیلوانیه از همه گروه است و زمین
این ولایت عموماً حاصلخیز و خصیب است و اسکلاونیه قدیم وسعت زیاده داشت و بچندین ولایات بزرگ شامل بود
و اسم او ماخوذ از سلاوست که یک طایفه از طوایف سیثیه محسوب میشوند که بر یونان و بر این ولایات در حکمرانی شاهنشاه
جستینین غالب شدند و این شاهنشاه در سال پانصد و شصت و پنج بعد از عیسی وفات یافت و زبان اسکلاونیه
ام اللغات این چهار زبانست که عبارت از هانگری و بوهیمیه و پولند و روسیه است کروتیه فیمابین دولت
آستریه و عثمانی تقسیم شده است و آنچه کروتیه آستریه است تخمیناً یکصد و سی میل در طول و شصت میل در پهناست
و امتداد او از رودخانه دریو تا دریای آدریتیک است و آنچه که کروتیه عثمانیست تخمیناً مساحتش [...] در طول
و سی میل در پهناست و خلق این ولایت قبل از این از خود سلاطین داشتند که انها را ملقب بسلاطین کروتیه و دالمتیه
میخواندند ولی در مائه یازدهم این ولایت در تحت تصرف سلاطین هانگری درآمد و اهل کروتیه شباهت کلی در طور و خلق
بمردمان ترنسیلوانیه دارند و قصبه بزرگ این ولایت آگرم است که در کنار شمالی رودخانه سیو واقعست دالمتیه
سابقاً یک سلطنتی بود و کشیده شده است بجانب جنوب کروتیه آستریه و محتوی بر دویست میل ساحل است که
در کنار دریای آدریتیک واقع شده است و از جانب مشرق محدود با ولایات عثمانی است و قصبه بزرگ انجا زارا است
که قلعه و حصار محکمی دارد و این ولایت غالباً کوهستانست و زمینهای هموار او حاصلخیز است
و تپه های انجا کلاً با اشجار زیتون و تاک و مو مستور است و در صحراهای این ولایت چمنهای نیکو هست که مرتع
گله و رمه های بزرگست و در تحت اسم میلیتری کروتیه یعنی کروتیه سپاهی بلوکات قدیم مارکیه واقع
بوده است که متصل است بدالمتیه و قصبه بزرگ آن بلوک زینگست که او را سکنا نیز گویند و دالمتیه تقسیم شده است فیما
بین اهل ونیس و عثمانی و راگوسا و پایتخت دالمتیه ونیس قصبه زارا است و پایتخت دالمتیه عثمانی قصبه [illegible]

باب چهل یکم در بیان باقی ممالک آستریه

والمتیه راگوسا همان راگوسا است که باسم ولایت موسوم است و قصبه اسپلت که در دالمتیه و نیز بجهت آثار عمارتی که
در انجا واقع است شهرت یافته است و این عمارت از بناهای دیاکلیتین شاهنشاه روم است پس از آنکه از شاهنشاهی
روم خلع شد درین قصبه ساکن گشت و در همانجا در سن شصت و هشت سالگی وفات یافت و ولادت او در دالمتیه از خانواده
غیر معروف و حقیری در سال دویست و چهل و پنج سال بعد از عیسی اتفاق افتاده است مترجم گوید غرض مصنف این است که
این پادشاه نسب عالی نداشته و از ادانی ولایت دالمتیه بوده و این شاهنشاه در بیست و نهم آگست سال دویست و هشتاد و چهار
سال بعد از ولادت مسیح کالسیدن جلوس کرد و متصدی امور شاهنشاهی شد و زمان او را ارا ماز تیرس میگویند یعنی عهد
شهداء چراکه در عهد او عیسویون را انواع سیاست و عقوبت بهلاکت رساندند و سلطنت او چندان دوامی نکرده او را در سال
دویست و هشتاد و شش از سلطنت خلع کردند انتهی تیرل بعضی اوقات او را ایلیری آستریه هم میخوانند یعنی آستریه علیا و او یکی از ولایات
معتبر جرمنی است که در دایره آستریه است و انولایت بجهة صدمات لشکر فرانسه و نواربه در سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق هزار
و دویست و بیست هجری ویران شد و در عهدنامه پرزبرگ بتصرف نواربه در آمد ولیکن پس از آن باز در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی
مطابق هزار و دویست و سی هجری به آستریه منتقل شد و انولایت محدود است در شمال با نواربه و در مغرب با سویتزرلند و طول انولایت
تخمینا یکصد و بیست میل است و انولایت مشتمل بر دوازده قصبه و ده قریه و پایتخت انجا قصبه اینسپرک است که بابا موحده
نیز نویسند بهیمیه سلطنت معتبری بود و تخمینا طول او دویست میل و عرض او یکصد و پنجاه میل است و انولایت از هر طرف محصور
با دیوارهای ذاتی و سدهای خلقی از جنگلهای عظیم و کوههای رفیع و انولایت یکی از ممالک مرتفعه اروپا است چراکه هیچ رودخانه
با نولایت داخل نمیشود ولی چندین رودخانه از انجا بیرون میاید و رودخانه های بزرگ انجا یکی الب و دیگر ولتوا و اودر است
و پایتخت این مملکت پراگ است که او را پرگ نیز گویند و بهیمیه اخذ کرده است اسم خود را از بوئی که یک فرقه از ملل گال قدیمست وقتی که خود کا
نیز در ولایت گال غلبه کرد انها فرار کرده با نولایت آمدند موراویه یکی از ولایات جرمنی است که بر سلطنت بهیمیه اضافه شده است
و محکوم با کینفر ماز کوئیس است و قسمت بزرگ انولایت بجهة جنگلها و کوهها بایر و غیر مسکون است و موراویه قدیما مسکن طایفه کوادی
بود که از بعدی طایفه سلوی باین نواحی آمده بودند و سلاطین قدیم انجا کوفتی و تی و ازاد بودند و پس از آن در سال هزار و هشتاد
و شش مسیحی مطابق چهارصد و هفتاد و نه هجری بتصرف هنگری در آمد و انولایت شامل است بچهل و دو قصبه بزرگ که قلعه دارد و هفده
قصبه کوچک بی قلعه و یکصد و نود و هشت مارکت توون بغیر از دهات و پایتخت انجا المتز است مترجم گوید مارکت یعنی
بازار و چهار سو است و توون یعنی قصبه است و مراد از این الکنه است که در انجا جمع شده در ایام معلومه خرید و فروخت میکنند انتهی
داچی استیریه در قسمت جنوب دایره آستریه واقع شده است و تخمینا صد و بیست میل طول و هفتاد میل عرض انجا است و اکثر
انولایت کوهسار است ولی از هر قسم حبوبات و شراب و میوه نیکو در انجا پرورش میابد و استیریه شامل است بدوازده شهر
و نود و پنج قصبه و سیصد و شصت و هشت کمیل و دویست هزار نفوس و شهر بزرگ انجا گرتز است داچی کرینتیه در جنوب استیریه
واقعست و انولایت غالبا کوهستان و بایر و بی ثمر است و از لشکر فرانسه نیز که در تحت اختیار بناپارت بود در سال هزار و هفتصد و نود و هفت
مسیحی مطابق هزار و دویست و دوازده هجری ویرانی و خسارت کلی با نولایت رسید و پایتخت انجا قصبه کلجن فرت است کرینیولا
باسم سکنه انجا که طایفه کرنی بوده نامیده شده است و انولایت مابین کرینتیه و کروتیه واقع شده است و تخمینا صد میل در درازی
و پنجاه میل در پهنا است و قصبه بزرگ انجا لی بک است و انولایت نیز کوهستانست و بعضی از قسمتهای او مزروع و مسکون است
و بعضی دیگر جنگل انبوه و پاره بایر و غامر و بلاثمر و پاره علی الاستمرار با برف مستور است گلیسیه که در تلفظ با شین معجمه نیز گویند

تیرل — سنه ۱۲۲۰ — سنه ۱۲۳۰ — بهیمیه — موراویه — ۴۷۹ — استیریه — کرینتیه — سنه ۱۲۱۲ — کرینیولا — گلیسیه

آن قسمتی از سلطنت آستریه است که از مملکت پولند اخذ و تصرف کرده اند و امتداد او از مغرب بمشرق سیصد و بیست میل و از شمال بجنوب
یکصد و سی میل است و این مملکت مشتمل است بر لیتل پولند یعنی پولند صغیر و بزرگترین قسمت او نامیده شده است رد رشیه
یعنی روسیه احمر با لمقاطعه بلند ماریکی از پادولیه و انولایت را اهل آستریه بغلبه و قهر در سال هزار و هفتصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق
هزار و صد و هشتاد و شش هجری و در سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و ده هجری بتصرف در آوردند و از ان
پس سلطنتهای آستریه در زیر اسم سلطنت گلیشیه و لادومریه نامی شد و پایتخت انجا شهر لمبرگ است ونیس جمهوریه مشهوری بود
و قبل برین یکی از ممالک تجارتگاه معتبر و دولتمند اروپا شمرده میشد که در انزمان کل معامله هندوستان بانجا نقل میشد ولیکن پس از انکه
اهل پورتگال راه کیپ گود هپ را در سال هزار و چهارصد و هشتاد و چهار مسیحی مطابق هشتصد و هشتاد و نه هجری یافتند انجا بندرگاه و محل
معامله هندوستان شد و ونیس از اندرجه عالیه اعتبار خود افتاد و رفته رفته بکلی بخسران و نقصان معامله ونیس گردید و ونیس پایتخت
انجا که باسم مملکت موسوم است از دور بنظر بسیار عجیب و شگفت میاید چنان است که یکقصبه بزرگی که نصف او در روی آب و موج سباحت میکند
و انشهر بر روی هفتاد و دو جزیره کوچک اتفاق افتاده که بهم دیگر با پانصد پل و جسر وصل شده است و بالای جسرها و پلها بیکدیگر تردد امد و شد
مینمایند و انشهر تخمینا دویست هزار نفوس دارد و فقذر پال که تاریخ کونسل ترنت را نوشته است و ان نسخه را میتوان بحسب نوادر
و تصانیف سابقه برابر نمود درین شهر در سال هزار و پانصد و پنجاه و دو مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و نه هجری متولد شده است مترجم
گوید مراد از کونسل اجتماع اشخاص چند است که در ایام مشورت حاضر شده بصوابدید یکدیگر امور را فیصل میدهند و این کونسل ترنت کونسل
مشهوری بود که از کلیسای کثولیک بدوم اجازه داشته شد و این کونسل بحد بهمین حساب میشد و فتاوی ایشان را هر که با عتقاد درست قبول
میکرد پاپا و امر و نواهی انها را اطاعت مینمود او را در کلیسا دیندار و متقی میشمردند و نخستین مشورتی و اجتماعی که کردند در سال هزار و پانصد
و چهل و پنج مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و دو هجری بود و این کونسل تا سنه هزار و پانصد و شصت و سه مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و یک
هجری باقی ماند و پس از ان بدستیاری آی پپال سیم و جولیوس سیم و پیوس چهارم موقوف شد و فقذر پال تاریخ و وقایع این بحد و بسیال آرا
نوشته است انتهی و دیگر نواحی و ولایات ایطالیا که در تصرف شاهنشاه آستریه است میلان مانتوا بارمیوه و لسلین
گیه و بینا است اما داچی میلان تخمینا صد و پنجاه میل طول و هفتاد و هشت میل پهنا دارد و از جانب شمال بمملکت سویتزرلند
متصل است و در همه جای انولایت غله و شراب و میوه بخوبی و کثرت بعمل میاید و میلان پایتخت انجا که باسم ولایت موسوم شده است
تخمینا یکصد و پنجاه هزار نفوس شامل است و انشهر سابقا پایتخت لامبردی بود و هم چنین وقتی بتصرف ناپلیون بناپارت در آمد
و در انوقت پایتخت ایطالیا محسوب میشد و درین شهر در بیست و ششم مئی سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق بیست و هفتم صفر المظفر سال هزار
و دویست و بیست هجری ناپلیون تاج شاهنشاهی بر سر گذاشت و در میلان چندین قصور رشیده و کلیساهای عالیه و صومعه های و
دار الشفاهای خوب و مدرسه های مرغوب است کتی درل انشهر یکی از ابنیه رفیعه دنیا است که ثانی کتی درل سینت پطرز است
که در شهر روم است و این کلیسا در نزد اهل ایطالیا نهایت منزلت و اعتبار دارد و این بنای عالیرا اهل میلان هشتمین بنای عجیب دنیا
میشمارند و طول این بنا پانصد فوت تخمینا یکصد و پنجاه ذرع و عرض او دویست فوت که شصت ذرع و ارتفاع گنبد چهار صد فوت
تقریبا یکصد و بیست ذرع است مترجم گوید که این کتی درل را از سنگ مرمر سفید خوب بنا کرده اند و در بالای پنجاه و دو ستون
بلند تراشش بنا شده است انتهی و کلاه سر که بجهة زنها میسازند اول از اهل میلان اختراع شده است و از انجاست اشخاصی که کلاه
و لباس دیگر مخصوصه بجهة خانمها و زنها ترتیب میدهند انها را نسبت بشهر میلان داده می لی نرشس میخوانند اما مانتوا
ولایتیست که بطول رودخانه پو واقع شده است و با ان رودخانه بدو حصه منقسم میشود و انولایت تخمینا پنجاه میل در طول و سی میل

سنه ۱۱۸۶ — سنه ۱۲۱۰ — ونیس — سنه ۸۸۹ — سنه ۹۵۹ — سنه ۹۵۲ — سنه ۹۷۱ — میلان — سنه ۱۲۲۰ — مانتوا

باب چهل یکم در بیان باقی ممالک آستریه

در پهنا است و از جهة غله و میوه و هر نوع هیچ احتیاجی بخارج ندارد دو شهر بزرگ آنجا مانتوا است و ورجیل تخمیناً هفتاد سال قبل از ولادت
عیسی در یک دهی نزدیکی آن شهر متولد شده است و از آنجمله است که او را بعضی اوقات مانتوان نیز گویند یعنی شاعر مانتوا و مانتوان
توان گوا این یعنی جوان مانتوا نیز گویند و اهل فرانسه در سال هزار و هفتصد و نود و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و دوازده
هجری آن شهر را متصرف شدند و باز اهل آستریه در سال هزار و هفتصد و نود و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهارده هجری مسترد نمودند
اما پارمیو و ولتیلین و کیاونه و بیئا از ملوکات سویتزرلند است که در حدود تیرال واقع شده اند و در زمان گذشته تابع اهل گریزن
بودند که یک قبیله از سویتزرلند است ولی حالا یک قسمتی از سلطنت های آستریه محسوب میشوند و این ولایات در حقیقت بر شوکت و حشمت
شاهنشاهی آستریه افزوده و قوت و قدرت کلی بان سلطنت داده است و نفوس همه متملکات شاهنشاهی آستریه بحساب ضبط که معلوم
کرده اند تخمیناً سی ملیانست و جمعی از نهایه دلاوری و شجاعت در میان اهالی اروپا شهرت کامل دارند و وزن شاهنشاهی آستریه در ترازوی
دول اروپا در بزرگی و مقدار از دیگران کمتر نیست اگرچه قهراً از یکطرف با فرانسه ممنوع و از طرف دیگر با روسیه و پروشیه محصور است
ولی غرض کلی او دراز دست جاه و شوکت در از منه آتیه ارتقاء و اعتلا بدولت عثمانیست که رفته رفته ولایات عثمانیرا که با او همجوار است به
تصرف خود در آورد پیشتر و نیس را ونز و وندیک نیز گویند و در تقویم البلدان بندقیه ضبط کرده است و قال بندقیه شرقی بلاد
انبردیه و هی علی طرف الخلیج المعروف بجون البنادقه و دیارها فی البحر و تخرق المراکب اکثرها و تتردد بین الدور و مرکب الانسان علی باب داره
و ملکهم من انفسهم و علی شط البحر البنادقه جبل اکویلیه ایضاً و بلاد پادوا و مانتوا و دوبس و انساها از بلاد البنادقه گویند و لنبردیه بیان
لانبردیست که بقول صاحب تقویم البلدان انبردیه نیز گویند چنانچه صاحب تقویم البلدان میگوید بضم اللام و سکون النون و هی بلاد شرقی
مرسیلیه و الانبردیه بلاد تحیط بها جبال الی حد جنوه و قاعدة الانبردیه مدینه میلان و صاحب مراصد الاطلاع هم متوجه میلان و بندقیه شده
ورجیل ملک الشعراء لتین بود و تولد او در قریه اندس در نزدیکی شهر مانتوا تخمیناً هفتاد سال قبل از ولادت حضرت مسیح اتفاق
افتاد و مشار الیه با پدر خود بشهر روم رفت و در انجا بتحصیل کمالات پرداخت طبع وقاد و خاطر نقاد داشت و چندی نگذشت که در خدمت
شاهنشاه اکستس معروف و مقرب شد و روز بروز پایه اعتبارش افزوده میشد و بعد از مدتی ورجیل قصیده چند در باب املاک و مدح ضیاع
و عقار خود در شکر گذاری الطاف شاهنشاه اکستس در نهایت فصاحت و بلاغت گفت چنانچه عضایری رازی فرموده بیت بس املاک
که ضیاع مرا عقار مرا ؛ نه آفتاب مساحت کند نه باد شمال و این قصاید مطبوع خاطر همه سخنجان لتین شد و شاهنشاه اکستس اینید
نام شاعر را حکم فرمود که قصیده چند در جواب قصاید ورجیل انشاد کند مشار الیه با تعب و کلفت بسیار یازده سال مشغول انبکار بود و هنوز
قصاید او با تمام نرسیده که اینید وفات یافت و در وقت مردن وصیت نمود که اشعار او را بسوزانند ولی شاهنشاه اکستس راضی نشد
اشعار او را به نفر از اهل کمال سپرد که او را بدون تبدیل و تغییر از مسودات جمع کرده مدون سازند و از آنجهة است که اکثر اشعار
اینید هر جا که ثبت است ناتمام است القصه ورجیل در آن عصر گوی سبق از همگنان ربوده و اکثر اشعار او در بیان آداب دین و رسوم
و قوانین روم است و ورجیل در سال آخر عمر خود بخدمت شاهنشاه اکستس که مربی او بود شتافت در شهر آتن شرفیاب حضور اکستس
شد و در مراجعت در شهر برندیس مریض شد و مرض او شدت کرد با وجود ناخوشی امر کرد که او را با ایطالیا بردند و در سن پنجاه و یکسالگی
که تخمیناً نوزده سال قبل از میلاد حضرت عیسی است وفات یافت و اشعار او بیادگار در صفحه روزگار باقی است

باب چهل و دویم در بیان سلطنتهای دیگر جرمنی که عبارت از سکسانی و باواریه و هنوور و ورتمبرگ است

سلطنت سکسانی سکسانی از بعضی بهترین ولایات خود در شکست بناپارت که در سنه هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار
و دویست و بیست و نه هجری اتفاق افتاد و بانجلس و ینا که در سال هزار و هشتصد و یازده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری

منفصل

منفصل شد محروم گردید و از وسعت و جمعیت آن ملک بدرجه خیلی کاسته شد و الآن تخمیناً شامل بر یک ملیان و چهار صد و بیست هزار نفوس است
و این سلطنت الآن تقریباً بشکل مثلثی واقع شده است که محدود است در شمال با پروشیه و در جنوب و مشرق با بهیمیه و در مغرب با ایالات
سکسان و درازی این سلطنت از ما بین شمال و مشرق تا ما بین جنوب و مغرب یکصد و بیست میل است و سکسانی از مقام الکتریت که در ایام
بناپارت ترقی کرده بمرتبه کینگ دوم رسید و ولایت وارسا را نیز بناپارت باین سلطنت ضمیمه نمود و پس از بناپارت ولایت
وارسا جزو سلطنت پولند شد و شهرهای عالی سکسانی که یکی درزدن است که در کنار رود الب واقع شده که پایتخت این سلطنت و شهر زیبا
و جمعیت آنجا تخمیناً هفتاد و سه هزار میشود و شهر دیگر این ولایت لیپ زیک است که بجهة اسواق معامله او در اوقات معلومه و بجهة مدرسه
خوب آنجا شهرت یافته است درزدن را پادشاه پروشیه در سال هزار و هفتصد و چهل و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و هشت هجری
و ایضاً در سال هزار و هفتصد و پنجاه و شش مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد هجری تصرف نمود و در نزدیکی آن شهر بود که در بیست و هفتم اگست
سال هزار و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق جمعه سلخ شعبان هزار و دویست و بیست و هشت هجری جنرال مورو مشهور از اسب افتاد و گلوله توپ
بران او خورده از یکطرف اسبش گذشته بر ساق دیگر او خورده از هم متلاشی ساخت و در پهلوی او بلا فاصله شاهنشاه روسیه الکساندر
ایستاده بود و در لیپ زیک بود که عساکر متفقه آستریه و روسیه و پروشیه لشکر فرانسه را که در تحت حکم بناپارت بودند در هیجدهم اکتوبر
سال هزار و هشتصد و سیزده مطابق بیست و دوم شوال هزار و دویست و بیست و هشت هجری شکست فاحش دادند و در انوقت پادشاه
سکسانی با همه تبعه و متعلقان گرفتار شدند و اکنون پادشاه سکسانی فردریک اکستس پنجم است که در هیجدهم می سال هزار و هفتصد و نود
و هفت مسیحی مطابق ذیقعدة الحرام هزار و دویست و یازده هجری متولد شده است و در خصوص نسل سکسانی چندین اقوال است ولی
اکثری بر آنند که ایشان از نسل ویتکیند معروف هستند که در اواسط مائه عاشره بوده است و لیکن او ثبات قدمی در استحکام
مرتبه عالیه که تحصیل کرده بودند نداشت تا آن علو شان در شخص کانراد که کونت ویتن بود در اوایل مائه ثانی عشر بروز و ظهور
کرد و او یکی از نجبای تارنگیه است و در سال هزار و صد و بیست و هشت مسیحی مطابق پانصد و بیست هجری مرگرویت ولایت
میسنیه شد و پیشتر تارنگیه یکی از ولایات جرمنیست که در دایره سکسانی علیا است که ذکر شد و میسنیه نیز یکی از ولایات
جرمنی است و تفصیل سلاطین سکسانیرا در هیدن چنین نوشته است که خاندان سکسانی یکی از خانواده های قدیم اروپا است
و این خانواده با همه خانوادهای اروپا عهد مواخات و مصافات داشته و شاهی سکسانی در این نسل باقیست اگرچه بقدر دویست
سال از شاهی از سال هزار و صد و هشتاد مسیحی مطابق پانصد و هفتاد و شش هجری تا سال هزار و چهارصد و بیست و سه مسیحی مطابق
هشتصد و بیست و شش هجری محروم شدند و سکسانی چندین سال در مرتبه الکتریت بود تا در سال هزار و هشتصد و شش مسیحی
مطابق هزار و دویست و بیست و یک هجری رتبه شاهی یافت و اول پادشاه آنجا فردریک اکستس اول بود و پس از فوت
آن پادشاه برادرش آنتونی در ششم می سال هزار و هشتصد و بیست و هفت مسیحی مطابق نهم شوال المکرم هزار و دویست
و چهل و دو هجری بتخت شاهی جلوس کرد و پس از او پسر او فردریک اکستس دوم در ششم جون سال هزار و هشتصد و سی و شش
مسیحی مطابق بیست و یکم صفر المظفر هزار و دویست و پنجاه و دو هجری بشاهی رسید و سکسانی بجهة دوستی و اتحاد با ناپلیون پس از او
در سال هزار و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هشت هجری بمخاطره عظیم افتاد و این پادشاه نیز در اواسط
سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و هفتاد هجری از کالسکه افتاده وفات یافت و برادر او بجای او جانشین
شد که اکنون پادشاه است و اختلافی که در قول هیدن با مصنف جهان نما است که او فردریک اکستس پنجم ذکر کرده و در هیدن فردریک
اکستس دوم ضبط کرده است و در کتب قدیمه که سعتین نوشته اند و شعرا در شعر بسته اند همان سکسان است صاحب تقویم البلدان

باب چهل و دوم در بیان سلطنتهای دیگر جرمنی که عبارت از سکسانی و بواریه و هنوور و غیره است

سلطنت بواریه

میکوید سعتین من البلاد الشمالیه من اقلیم السابع و فی کتاب الاطوال کتبها بغیربا انتهی سلطنت بواریه سلطنت بواریه قبل از
الکترت بود و اینولایت در جنوب جرمنی واقعشده است و شامل بر دایره بواریه و یک قسمتی از دایره فرنکونیه است و وسعت
این سلطنت بقدر دویست و ده میل در طول از شمال تا جنوب و بقدر یکصد و سی میل در پهنا است و محدود است از جانب مشرق
بولایات آستریه و در شمال بایالات سکسانی و در مغرب با هس و ورتمبرگ و در جنوب با تیرل و جمعیت اینولایت تخمینا سه ملیان و پانصد
هزار نفوس است و از این ملیان و صد هزار نفر پروتستنت است و ما بقی بمذهب کتولیک روم است که اینمذهب اصلی اینولایت
و از ابتدای سال هزار و هشتصد و نوزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و چهار هجری امور اینولایت حسب الامر پادشاه در دو
دیوانخانه فیصل مییابد که هر یکی از این دو فرقه دار العداله خاصی دارند و اگر میان این دو فرقه گفتگوئی باشد پادشاه و اعیان دولت
بعدالت حکم میکنند و شهر بزرگ انجا یکی میونیک است که پایتخت اینولایت است و دیگری رتسبرن و ورزبرگ که او را وارزبرگ
نیز گویند و نرم برگ و اگس برگ است و شهر میونیک در کنار رودخانه الیسر واقع است که در جنوب دینوب است و تخمینا شصت
هزار نفوس دارد و ور تسبرن و اگس برگ هر دو قصبه بزرگ است کپلر منجم معروف در رتسبرن در سال هزار و ششصد و سی مسیحی
مطابق هزار و چهل هجری وفات یافت مترجم گوید مختصری از احوال کپلر در اخر باب سی و نهم ذکر شد و کمسی میلین دوم که ملقب
به تیتس جرمن بود یعنی سرور جرمن در رتسبرن در سال هزار و پانصد و هفتاد و شش مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و چهار هجری وفات
یافت و پادشاه حال بواریه لوئیس چارلس است که تولد او در بیست و پنجم اگست سال هزار و هفتصد و هشتاد و شش مسیحی مطابق اواخر
شوال هزار و دویست هجری واقعشده و در دوازدهم اکتوبر سال هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق رمضان المبارک هزار و دویست و بیست
و پنج هجری بتریسا دختر فردریک که دیوک سیلدبرگ هاوسن بود بعقد ازدواج خود درآورد و خاندان بواریه از خاندانهای قدیم
و جلیل القدر اروپا است و سلسله نژاد شان به لیوپولد میرسد که اول از اهل بواریه بود و در سال هشتصد و نود و پنج مسیحی مطابق دویست و
هشتاد و دو هجری ترقی کرده دیوک بواریه شد و در اتس برگ در سال نهصد و هفت مسیحی مطابق دویست و نود و پنج هجری در جنگ
اهل هنگری که بعزم تسخیر جرمنی نهضت کرده بودند کشته شد رودخانه دینوب از ما بین اینولایت از مشرق بمغرب جاریست و تقسیم
میکند اینولایت را تقریبا در دو حصه مساوی و در این رودخانه قصبه اینگال استدت واقعست که یکی از قلاع محکم این سلطنت است
و یک درسه خوبی هم دارد و یک ناحیه معین معتبری که سابقا داخل سرحد فرانسه بود و در مغرب رین است اکنون جزو بواریه است و وسعت
انجا تخمینا از هر سمتی چهل میل است و مشتمل بر قصبه دیوکس پانتس و قصبه اسپیر و چندین دهات دیگر است و مصنف بیان کرد
که رودخانه دینوب از مشرق بمغرب اینولایت جاریست اشتباه عظیمی کرده است و چنان مظنونست که در چاپ کردن کتاب فقره
مقدم و موخر شده است و الا چنین غلط فاحش از مصنف بعنوان نسبت داد چرا که این رودخانه از مغرب بمشرق جریان دارد و از نزد
شهر ویئنا گذشته چنانچه سابقا ذکر شد پس از مسافت بسیار بحر الاسود میریزد و بدیهی است که آستریه در مشرقی بواریه واقعشده است
در اینصورت چگونه میشود که دینوب در بواریه از مشرق بمغرب جاری باشد اینگال استدت در بواریه یکی از قلاع محکم و استوار
جرمنی است و استحکام ذاتی نیز دارد که اطراف او باطلاق و نیزار است که بصعوبت میتوان داخل القلعه شد و بلغت جرمن استدت
بمعنی قلعه محکم است دیوکس پانتس را زوئی براکن نیز گویند صاحب مخزن العلوم نوشته که یکی از ولایات جرمنی است که جزو رین
علیا است و چندین معدن جیوه دارد و غله و شراب انجا نیکو بعمل آید و در قسمتهای جرمنی پلتی نیت رین که ذکر شد همین نواحی است
که در تصرف پادشاه بواریه است و اسامی دیوک و سلاطین بواریه از اینقرار است که ذکر میشود مخفی نماند که ابتدای حکمرانی دیوک ها
از مایه ثانی عشر است و اینخانواده نیز از همان اصل و نژاد خاندان سکسانی است و یکشعبه از خاندان گلف است و هنری گلف

سنه ۱۲۲۴

سنه ۱۰۴۰

سنه ۹۸۴

سنه ۱۲۰۰

سنه ۱۲۲۵

سنه ۲۸۲

سنه ۲۹۵

در زمان شاهنشاه جرمن کان رد دوم که در سنه هزار و بیست و چهار مسیحی مطابق چهارصد و پانزده هجری شاهنشاه شد باعانت او دیوک
بواریه گردید و اتو که کونت وی تلپنگ بود در سال هزار و صد و هفتاد و نه مسیحی مطابق پانصد و هفتاد و پنج هجری نیز دیوک
بواریه شد و کمسی میلین اول ترقی کرده در سال هزار و ششصد و بیست و چهار مسیحی مطابق هزار و سی و سه هجری الکتر بواریه گردید و
و در دسمبر سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق رمضان هزار و دویست و بیست هجری ناپلیون بناپارت بمرتبه سلطنت رسید
و در عهدنامه پرزبرگ تیرل نیز ضمیمه بواریه شد در اکتوبر سال هزار و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق شوال المکرم هزار و دویست و بیست و هشت
هجری این سلطنت با ناپلیون بناپارت خلاف کرده برمخالفت فرانسه با سایر دول متفق شراکت نمود و در عهدنامه وینا ولایت تیرل را از بواریه
موضوع نموده به آستریه تفویض نمودند

سنه ۴۱۵

سنه ۱۰۳۳

باعانت ۲

سنه ۱۲۲۰

تاریخ مسیحی	دیوک های بواریه که در سال هزار و هشتصد و پنج بلقب شاهی سرفراز شدند	تاریخ هجری
۱۱۵۶	هنری ملقب ذی لاین یعنی الاسد شاهنشاه فردریک بربروسا او را از ولایت برکنار کرد	۵۵۱
۱۱۷۹	اتو ازل وی تلپنگ همان شاهنشاه او را دیوک بواریه کرد	۵۷۵
۱۲۳۱	لوئیس ازل وی تلپنگ	۶۲۸
۱۲۵۳	اتو دوم ذی ایلس تریوس یعنی الجلیل و بزرگوار و درخشان و پسر او لوئیس بمرتبه و شان الکتر رسید	۶۵۱
۱۲۵۳	لوئیس ملقب ذی سیویر یعنی الظالم و بیرحم	۶۵۱
۱۲۹۴	لوئیس سیم	۶۹۲
۱۲۹۴	لوئیس چهارم از شاهنشاه جرمنی بمرتبه الکتر در سال هزار و سیصد و چهارده مسیحی مطابق هفتصد و چهارده هجری رسید	۶۹۳
	استفن اول	
۱۳۷۵	استفن دوم	۷۷۷
۱۴۱۳	جان	۸۱۶
	البرت	
۱۵۰۸	ولیم	۹۱۴
۱۵۵۰	ولیم دوم	۹۵۷
	البرت دوم	
	ولیم سیم	
۱۵۹۷	کمسی میلین ذی گریت یعنی الکبیر الکتر اول بواریه	۱۰۰۶
۱۶۵۱	فردریک	۱۰۶۱
۱۶۷۹	کمسی میلین ایمانول	۱۰۹۰
۱۷۲۶	چارلس البرت که در سال هزار و هفتصد و چهل و دو مسیحی مطابق ۱۱۵۵ هجری از شاهنشاه جرمنی الکتر شد	۱۱۳۹
۱۷۴۵	کمسی میلین جوسف اول بمرتبه الکتر رسید	۱۱۵۸
۱۷۷۷	چارلس تیدر	۱۱۹۱

مسیحی		هجری
۱۷۹۹	مکسی میلین جوسف دوم بمرتبهٔ الکتر رسید	۱۲۱۴
۱۸۰۵	مکسی میلین جوسف اول این الکتر مقدم که بشاهی سرافراز شد	۱۲۲۰
۱۸۲۵	لوئیس چارلس که در بیستم مرچ سال ۱۸۴۸ مسیحی مطابق چهاردهم ربیع الثانی ۱۲۶۴ هجری خلع شد	۱۲۴۱
۱۸۴۸	مکسی میلین جوسف دوم بعد از خلع پدرش لوئیس چارلس در بیست و یکم مرچ سال ۱۸۴۸ مسیحی که مطابق با نوروز سلطانی موافق پانزدهم ربیع الثانی سال ۱۲۶۴ هجری نبویست بر تخت نشست و تا اکنون که یازدهم جون سال ۱۸۵۵ مطابق دوشنبه ۲۵ رمضان ۱۲۷۱ هجریست شاه بواریه است	۱۲۶۴
۱۸۵۵		۱۲۷۱

و سبب خلع چارلس لوئیس از سلطنت آن شد که با یک زن فاحشه مسماة به لولا منتیس که در کل اروپا باین کار زشت معروف بود آشنی گرفت و رفته رفته نار و آریه عشق در دل پادشاه بواریه شعله ور گردیده و جمال دلارای معشوقه عنان اختیار از دست پادشاه ربود و کار بجائی کشید که معشوقه در مهام ملکی و مذهبی نیز دخل و تصرف میکرد و هر چه او میگفت پادشاه سمعاً و طاعة گفته در انجاح مرام او بجان و دل میکوشید و ارکان ولایت هر قدر سعی کردند که پادشاه ازین کار دست بردارد فایده نکرد تا پادشاه از سلطنت دست بر داشت ع عشق ازین بسیار کرده است و کند ؛ و مکسی میلین کبیر عمر زیادی کرد و در سال هزار و پانصد و نود و هفت چنانچه ذکر شد دیوک بواریه شد و در سال هزار و ششصد و بیست و چهار مسیحی مطابق هزار و سی و سه هجری از جانب شاهنشاه جرمن بلقب الکتر سرافراز گردید و پنجاه و چهار سال در بواریه دیوک و الکتر بود انتهی سلطنت هنوور هنوور در مجلس وینا در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری بسلطنت مقرر شد و این ولایت معاف و آزاد از انگلند است هر چند پادشاه انجا ولیم چهارم است که پادشاه گریت برتین است و مملکت هنوور مشتمل بر وسعتیست که یکصد و پنجاه میل از شمال تا جنوب و تقریباً همین قدر از مشرق تا مغرب است ولی ترکیب او بسیار بیقاعده و مختلف الشکل افتاده و محدود است در شمال با دریای شمال و رودخانه الب و در مغرب با نیدرلند و ولایات منصرفی پروشیه و در جنوب با هیس کسل و در شرق با پروشیه و هنوور محکوم است با یکنفر وسیرای یعنی حکمران و صوبه دار که امورات ولایت را در دو دیوانخانه عدالت در مجمع اکابر و اعیان صورت میدهند و گورنر جنرل یعنی جنرال حکمران انجا این زمان ادلفس فردریک است که دیوک کمبریج بود و قصبه های بزرگ انجا یکی هنوور است که پایتخت ان مملکت است که باسم ان مملکت موسوم است و تخمیناً بیست هزار نفوس دارد دیگری امدن و اسنابرگ و گاتینجن است و شهر هنوور در محاربات فرانسه خسارت و خرابی زیاد رسید و الکتر جارج قبل از انکه بتخت سلطنت گریت برتین جلوس کند در انجا مسکن داشت و پسر او جارج دویم در انجا در سال هزار و ششصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و نود و چهار هجری متولد شده است و زمرمن در شهر در سال هزار و هفتصد و بیست و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و چهل هجری وفات یافت و داکتر هرشل منجم معروف در شهر در سال هزار و هفتصد و سی و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و یک هجری متولد شد و لیب نیز دانشمند در انجا در سال هزار و هفتصد و نوزده مسیحی مطابق هزار و صد و سی و یک هجری وفات نمود و جارج اول در سال هزار و هفتصد و بیست و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و چهل هجری در راه اسنابرگ جان تسلیم کرد و یک صلحی فیما بین جرمنی و سویدن در سال هزار و ششصد و چهل و هشت مسیحی مطابق هزار و پنجاه و هشت هجری در اینشهر اتفاق افتاد و هین مصنف معروف کلاسیکل در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری در گاتینجن وفات یافت و در سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری داکتر البرس که از اهل بریمن است یک ستاره سیاره سوای سیارات معروف پیدا کرد که اسم او را پلس گذاشت و این اسم از انزمان بران ستاره اختیار کرده اند و در اینولایت معادن نقره و سرب و آهن و مس و روی و گوگرد و زاج اخضر

بطرز

یافت میشود و غله و نیز های کلفت و رمه و گله نیز فراوانست و بندرگاه خوب اینولایت یکی امدن و دیگری بریمن لیهی است و بریمن در دهنه رودخانه ویسر اتفاق افتاده و رودخانه ویسر از میان ولایت هنوور جاریست و در شهر گاتینجن مدرسه خوبی است که جارج دوم در سال هزار و هفتصد و سی و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و هفت هجری بنا کرده است و جمعیت سلطنت هنوور مشتمل بر یک ملیان و سیصد و ده هزار نفوس است و ازین نفوس دویست و پنجاه هزار بر مذهب کیتولیک رومن و دیگران بر عقیده پروتستنت برقرارند و خاندان هنوور همیشه باسم برونسک و یک لینین برگ دانسته و معلوم شده است و اصل اینها بخاندان استی و ولف متصل میشود از زن عضدکه هر گز بو انیت و لیگوریه بود که جزو ولایات اطالیا است در شود حکمرانی داشت زن دولتمند و وارثه ولفس الثارف را که در جرمنی در دایره فرنکونیه است بعقد ازدواج خود در آورد و مرخصیم کوید از قرار گفته مصنف الثارف باید در جرمنی در دایره فرنکونیه باشد و در اطلس چنین قصبه در جرمنی ملاحظه نشد و الثارف شهری در سوئزرلند است و شاید در دایره فرنکونیه الثارف مکانی باشد که در اطلس ضبط نکرده باشند انتهی و پسر ازر زاد در تاریخ ولف اول میکارند که دیوک بواریه شد و در سال هزار و صد و یک مسیحی مطابق چهارصد و نود و پنج هجری وفات یافت و نواده ولف اکه هنری دنی سوت میخواندند یعنی هنری عالیقدر با ترویج دختر شاهنشاه جرمنی لوثیر دوم مسماة به جرترود که وارثه سلطنت بود ولایات سکسانی و برونس و یک و هنوور را متصرف شده و از اینه دختر پسری متولد شده که او را هنری دنی لایان یعنی هنری شیر میگفتند و این هنری شیر مادی بلنتا جینیت دختر هنری دوم پادشاه انگلند را بعقد خود در آورد و از انجهه است که اصل انجی نواده ولف را بعد از ان گلف میخوانند و در وقت وفات لوثیر شاهنشاه جرمنی بزرگان خاندان هوهن ستافن که داجیهای سواپیه و فرنکونیه را متصرف شده بودند با نجبای خانواده و لفس که بر گلفس شهرت یافته و بر بواریه و سکسانی استیلا یافته بودند بخیال شاهنشاه جرمنی افتادند و هنری دی پرود یعنی هنری مغرور متکبر که دیوک سواپیه و فرنکونیه بود در میان ایشان داعیه سلطنت از همه بیشتر داشت و شاهزاده کانراد جرمنی از شوکت و حشمت و دلاوری و شجاعت هنری هراسان بودند و کانراد که یکی از شاهزادگان بود چنین دانستند که تاب مقاومت با هنری ندارد لهذا او را با حیله و تلبیس بزرگی خود دعوت نمودند و کانراد و هله اول متعرض ولف شد و ولف از داجی های خود محروم گشت ولی درینکار از سوء تدبیر شاهزادکان کانراد معرض هلاکت رسید و هنری نیز از ولایت موروثی خود محروم گشت و در انجا آگاهی از هم طلب لازم است که این یکی از جنگهای فیما بین دیوک سکسانی و بواریه و دیوک سواپیه وغیره است و غرض ما اطلاع از اصل این اسامی معروفه گلفس و گیبلینس است که در تاریخ چنین معروف و مشهور شده اند و این دو اسم یکی ماخوذ از ولف و دیگری از ویبلین جن است و ویبلین جن اسم قلعه ایست که نشیمن شاهزاده سواپیه بود و از اتحاد و نفاق گلفس و گیبلینس خسارت زیادی بمملکت ایطالیا رسید چنانچه اندو طایفه ایطالیا را از فتنه و اشوب پر ساختند و این جنگها و فتنه ها تا اوایل مائه خامس عشر طول کشید و کانراد در سال هزار و صد و پنجاه و دو مسیحی مطابق پانصد و چهل و هفت هجری وفات یافت تنبیه گلفس جمع گلف است و ولفس جمع ولف است یعنی گلف ها و ولف ها چنانچه گویند فجرها و مغولها و گیبلینس بلفظ جمع در نسبت گفته میشود یعنی اهالی گیبلینه زیمرمن جان جارج طبیب حاذق معروفیست ولادت او در سال هزار و هفتصد و بیست و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و یک هجری در قریه بروگ در ولایت برن واقع شد و پدر او یکی از اصحاب شورای انولایت محسوب میشد و در سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و ده هجری در سن شصت و شش سالگی در هنوور وفات یافت و اکثر تصانیف او در زبان انگلیسی ترجمه شده است از قراریکه ولیم نکت در کتاب یونیورسل بیاگرفی یعنی احوال رجال عمومی نوشته است ولادت او در سال هزار و هفتصد و بیست و هشت واقع شده و مصنف اشتباه کرده و وفات او را در سال هزار و هفتصد و بیست و هفت ضبط کرده است و قطعاً در اینفقره حق بجانب صاحب کتاب رجال است لیب نیتز

ملقب بگاذفری در علم حکمت و هندسه استاد بود و در سال هزار و ششصد و چهل و شش مسیحی مطابق هزار و پنجاه و شش هجری در شهر لیپزیک
متولد شد و در ماه نومبر سال هزار و هفتصد و شانزده مسیحی مطابق ذیحجه الحرام هزار و صد و بیست و هشت هجری در سن هفتاد سالگی
وفات نمود و تاریخ انگلیز سه سال با تاریخ وفاتی که مصنف ذکر کرده اختلاف دارد و هنین که ملقب به کریستیین است در اکثر علوم
مهارت کامل داشت در گلوگا در سیلیشیه در سال هزار و هفتصد و بیست و نه مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و دو هجری متولد شد
و بمرگ مفاجاة در دوازدهم ماه جولای سال هزار و هشتصد و دوازده مسیحی مطابق دوم رجب هزار و دویست و بیست و هفت هجری
در کاتین جن وفات یافت و این تاریخ با قول مصنف که ذکر کرده سه سال اختلاف دارد

سلطنت ورتمبرگ

ورتمبرگ سلطنت کوچکی است ولی آباد و معمور و خصیب است و تخمیناً یکصد و سی میل در طول و شصت و پنج میل در پهنا است و جمعیت
آنجا تخمیناً یک ملیان و چهار صد هزار میشود و این سلطنت یکقسمتی از دایره سوابیه بود و پایتخت آنجا استتگرد است که در رود خانه
نکر بروزن عنب واقع است و منافع آنجا عموماً از غله و شراب و گله و رمه است و در آنوقت پادشاه ورتمبرگ فردریک ولیم دوک
سوابیه و تک است و تولد او در بیست و هشتم سپتمبر سال هزار و هفتصد و هشتاد و یک مسیحی مطابق شوال هزار و صد و نود و پنج
هجری واقع شده است و این پادشاه اولاً گرند دچس کثرین روشیه را در بیست و چهارم جنیواری سال هزار و هشتصد و شانزده مسیحی
مطابق بیست و پنجم صفر المظفر هزار و دویست و سی و یک هجری بعقد خود در آورد که سابقاً زن دیوک الدن برگ بود و ثانیاً شاهزاده
خانم پالینا دختر عموی خود را که دیوک الکسندر بود در یازدهم اپریل هزار و هشتصد و بیست مسیحی مطابق غره رجب هزار و دو
صد و سی و پنج هجری بمواصلت خود اختیار فرمود و اصل و نژاد خانواده ورتمبرگ درست معلوم نیست ولی عموماً چنین مظنون است
که از نسل پادشاهان فرانسه هستند و دیوک های ورتمبرگ اول مرتبه و شان الکتریت در سال هزار و هشتصد و سه مسیحی مطابق هزار و
دویست و هجده هجری رسیدند و در ثانی بمقام پادشاهی باعانت بناپارت در سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست
و بیست هجری فایز شدند و عدد متابعان کتولک در این سلطنت چهار صد و هشتاد هزار نفر شماره در آمده است و باقی دیگر بعقیده
لوثر استوار اند نشیئه ورتمبرگ در جانب مغربی مملکت بواریه اتفاق افتاده است و از لشکرکشی ناپلیون بناپارت خسارت
زیادی باین ولایت رسید عجب از مصنف است که سابقاً نفوس اینملکت را بیان کرد که در نومبر سال هزار و هشتصد و بیست و شش شماره
در آمد یک ملیان و پانصد و هفده هزار و هفتصد و هشتاد نفر شد و در اینجا یک ملیان و چهار صد هزار بیان میسازد و این پادشاه که مصنف
بیان کرده چند سال است وفات یافته است و اکنون پسر او پادشاه است

باب چهل و سیم در بیان ایالات جرمنی بیدن هسن کسل و هسن دارمستد برونسوک وغیره

گرند داچی یعنی داچی کبیر بیدن محدود است بارتن در مغرب و با سویت زرلند در جنوب و ورتمبرگ در مشرق و با هسن دارمستد
در شمال و درازی اینولایت تخمیناً صد و هشتاد میل و پهنای او سی میل است و جمعیت آنجا تقریباً یک ملیان است و بزرگترین قسمت این
داچی که سابقاً جزو دایره سوابیه محسوب بود کوهستان و جنگلستان است و قسمت شمالی اینولایت بسیار هموار و حاصلخیز است و حکومت آنجا
نزدیک بشاهی است و بوراثت میرسد و همگی اهل ولایت اتفاق کلی در صیانت و حراست خود دارند و خاندان دیوکی
بر عقیده پروتستنت است ولی تقریباً هشتصد هزار از اهل اینولایت از متابعان کتولیک روم محسوب میشوند و قصبه های
عالی آن داچی یکی کارلس روه است که پایتخت آنجا است و دیگری منهیم و فری برگ است و قصبه کارلس روه از قصبات جدید البنا
و بسیار مقبول و زیبا است و تخمیناً دوازده هزار نفوس دارد کاتزبیو منشی و نویسنده معروف جرمن را در سال هزار
و هشتصد و نوزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و پنج هجری یکی از شاگردان جینا مسمّی به سند سر برید و دیوک کبیر

بیدن لودوک ولیم است که در ششم فبرواری سال هزار و هفتصد و شصت و سه مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و شش هجری متولد شده
و در هشتم دسمبر سال هزار و هشتصد و هجده مسیحی مطابق بیستم صفر المظفر هزار و دویست و سی و چهار هجری پسر برادر او بجای
او جانشین شد و در اروپا خانواده بیدن بسیار محترم و معزز است هم از برای قدمت خاندان و هم از برای نجابت
و بزرگی این نسل که همیشه در اروپا بقدرت و شوکت خود شان امتیاز داشته اند و این خانواده یکی از شعبه های خاندان هپسبرگ
است که او در اروپا در تحت اسم قدیم آستریه توانا و قوی شده بود و همچنین در تاریخ بجهت راد الفس و چارلس پنجم و مرتریسا
مشهور و معروف گشته است و این خانواده در اروپا بجهت مواصلات نیکو که با دول دیگر کرده کوکب درخشانست چنانچه خاندان
شاهنشاهی روشیه و پادشاه سویدن و شاهزادگان بروشیه و بک و هسن همه اینها بعقد ازدواج خود از شاهزاده خانمهای بیدن
در آورده اند ولایت هسن سابقاً در میان چندین شعبه منقسم بود ولیکن الان در اطاعت خاندان هسن کسل و خاندان هسن دارمستد
است و درازی اینولایت تخمیناً صد میل و پهنای آنجا پنجاه میل است و اینولایت با جنگلها و جبال شامخه محصور است و در این
جبال معادن آهن و مس نیز هست هسن کسل که او را الکتوریت هسن یعنی هسن شغلی نیز خوانند در میان شمال و مغرب بواریه واقع شده است
و سابقاً در دایره اپر رین یعنی رین علیا محسوب بود و در اینزمان تخمیناً پانصد و نود و هشت هزار جمعیت اینولایت کسل پایتخت آنجا
شهر نیکو و مقبولیست و تخمیناً بیست و پنج هزار جمعیت دارد و سایر قصبهای آنجا یکی هناو و دیگر فولدا و ماربرگ است و در ماربرگ یک مدرسه
خوبی هست و دیوک کبیر اینولایت ولیم دوم است که در بیست و هشتم جولای سال هزار و هفتصد و هفتاد و هفت مسیحی مطابق اواخر
جمادی الاخره هزار و صد و نود و یک هجری متولد شده است و در بیست و هشتم فبروری سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق
بیست و چهارم جمادی الاولی هزار و دویست و سی و شش هجری جانشین پدر شد و شاهزاده خانم پروشیه اگستا را بعقد خود در آورد
مترجم گوید الکتر هسن در سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و شش هجری برعایای خود بعنف
سلوک داده بر باج و خراج انها خواست بیفزاید و قانونی که از سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق هزار و دویست
و چهل و هفت هجری متداول بود تبدیل داد و اینولایت از سوء تدبیر او بانقلابات کثیره مبتلا شد و رعیت بر او شوریدند و الکتر آخر
ناچار شده در هفتم سپتمبر سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق بیست و نهم شوال المکرم هزار و دویست و شصت و شش هجری
به هنور فرار کرد و پس از آن در چهاردهم اکتوبر سنه مزبوره مطابق هشتم ذیحجه الحرام سال مذکور بمجمع فرنکفورت پناه آورده یاری
طلبید و در اول نومبر سال مزبور از آستریه و بواریه ده هزار لشکر باعانت او داخل داچی هسن کسل شد و این لشکر در تحت
اختیار شاهزاده ترن تکسیس بود و روز دیگر سپاهی از اهل پروشیه باعانت او در زیر حکم جنرل گروبن وارد کسل قصبه
اصلی آن داچی شد و پس از مدتی که از طرفین آتش فتنه التهاب داشت رعیت تاب نیاورده دول خارجه باصلاح کوشیدند
انتهی هسن دارمستد که از جانب شمال به هسن کسل اتصال دارد و اینولایت بیکدیگر در نمایش ظاهر و در محصولات شباهت
تمام دارند و داچی کبیر هسن تخمیناً هفتصد هزار نفوس شامل است و قصبه های آنجا یکی دارمستد است که پایتخت است
و دیگری مینتز و وارمس است و جمعیت دارمستد تخمیناً بیست هزار نفر میشوند و در قصبه وارمس بود که مجلسی در آنجا
در سال هزار و پانصد و بیست و یک مسیحی مطابق نهصد و بیست و هفت هجری منعقد گردید که در انجلس لوثر بر مدعیان خود غلبه کرد
و کار او بالا گرفت و شخص او در میان مردم محترم گردید و حکومت اینولایت نیز نزدیک بشاهی و وراثت است و در تحت قانونیست
که با دیوک کبیر آنجا در سال هزار و هشتصد و بیست مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری برقرار شده است و دیوک کبیر آنجا لودوک
دهم است که در چهاردهم جون سال هزار و هفتصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق شعبان هزار و صد و شصت و شش هجری متولد شده است

ودختر عموی خود الویسا گرولین را در سال هزار و هفتصد و هفتاد و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و نود و یک هجری بعقد خود در آورده اما
مترجم گوید اکنون نواده لویس و هم در انولایت حکمران است و این کران بها صنعت چاپ و باسمه چنان مظنون است
که در مینتز در سال هزار و چهارصد و چهل مسیحی مطابق هشتصد و چهل و چهار هجری بکاردانی و ادراک فاشت یا فاستس و گتنبرگ
اختراع شده است و در مینتز بود که هنری پنجم شاهنشاه جرمنی متیلدا یا ماد دختر هنری اول پادشاه انگلند را در سال هزار و صد و
چهارده مسیحی مطابق پانصد و هشت هجری عروسی کرد و در خصوص اختراع صنعت چاپ و انکشاف این صنعت مفید عالی گفتگو و مباحثه
بسیار در میان اهل بلدان شده است که هر یکی نسبت بخود داده اند ولی در میان این سه شهر مختلف فیه است که هرلم و استرزبرگ
و مینتز است اما اعتقاد اکثری بر این است که این بهترین صنایع اول در شهر مینتز اختراع شده است و مینتز از استرزبرگ گویند
هس یا هس برگ که جزو هس دارمستدت است و خانواده لندگریو او شعبه جدیده از خاندان هس دارمستدت است و لند
گریو انجا شاهزاده خانم انگلند مسماه به الیزابت را در سال هزار و هشتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و سه
هجری بعقد خود در آورده و خراج انولایت در سالی تخمیناً هجده هزار پوند است مترجم گوید که هر پوندی بیست شلنگ است و هر شلنگ
دوازده پول سیاه انگلیس است که پول سیاه را پنی میگویند و بحساب پول ایران هر شلنگ بیست و دو شاهی و پوند دو تومان و دو هزار
رواج ایران است و گاهی که براه صرف پیدا میکنند تجار هر پوند برا بدو تومان و دو هزار و پانصد داد و ستد مینمایند انتهی و خاندان
هس بجهة قدمت و اشخاص با رتبه و شانی که از انخاندان برخواسته اند در جرمنی یکی از خاندانهای معروف ممتاز است و سر سلسله
انخاندان رگینر است که داچی لاآرین را در اواسط مایه تاسعه بعد از ولادت مسیح متصرف بود و این رگینر یکی از پهلوانان
قدیم نامدار و میانسنت که در جرمنی بوده اند که انخانواده در تحت اسم ریی نیک فاستگیس یا فاکس معروف شده است و خانواده
هس هم برای کثرت عدد و بسیاری احفاد و هم بجهة شجاعت و دلاوری و هم بجهة انکه همیشه در دربار شاهنشاهی متصدی امورات
کلیه بودند مشهور اروپا بوده اند و انولایات مختلف که در تصرف خاندان هس بود در تحت فلیپ الفرد و دلیر متحد میشود که او در وقت
وفات خود انولایات را در میان چهار پسر خود تقسیم کرد و از انچهار نفر پسر دوم و سیم وفات کردند که از انها ذریه و عقبی نماند و این
ولایات تقسیم شده فیمابین پسر بزرگتر و پسر کوچکتر تا اینکه تقسیم گردید که پسر بزرگ بانی و موسس خاندان کسل و از پسر کوچک خاندان دارمستدت
و غیره منشعب گردید داچی لیمبرنا در جانب مغرب هس دارمستدت و قسمت ده است و حد غربی او رین است و وسعت او پنجاه
میل از شمال تا جنوب است و انداچی بسیار با صفا و با طراوت و قصبه های عالی او یکی وینل بزرگ بود دیگر وهس بدن است
پرنسی پلیتیس آف سکسانی یعنی در بیان ایالت سکسانی ایالت سکسانی در میان هس کسل و کینیگ دوم سکسانی
در قسمتهای متفرق منفصل از یکدیگر اتفاق افتاده است مثل ویمر گوتا شوارتزبرگ پریوس و بزرگترین انها
داچی کبیر ویمر است که تخمینا بدویست هزار نفوس است و در قصبه ویمر که داچی باسم او موسوم است عمارت عالی معروفیست و
و گوتا نیز قصبه نیکوی مقبولیست و قصبه های دیگر یکی جینا و دیگری کابرگ است برونس و یک سابقا در دایره سکسانی سفلی
محسوب بود ولی اکنون در دو حصه منقسم است که یکیرا الدر برنچ میگویند یعنی شعبه قدیم و یکیرا یانگر برنچ میخوانند یعنی شعبه جدید و این
داچی الان در چندین منظم و بی ترتیب حصه های متفرقه اتفاق افتاده و اهل هنور از ابندا جی هم در شمال متصرف شده اند و هم در جنوب
مالک گشته اند و در انولایت غله بکثرت بعمل میاید و معادن خوب و شکار فراوان نیز دارد و دیوک حال برونس و یک چارلس
فردریک ولیم است که در سیم اکتوبر سال هزار و هشتصد و چهار مسیحی مطابق بیست و سیم جمادی الثانیه هزار و دویست و نوزده هجری متولد
شده است و جمعیت داچی برونس و یک تخمینا دویست و ده هزار و برونس و یک که پایتخت انولایت است تخمینا بیست و دو هزار میشود

واین

سنه ۱۱۹۱ — سنه ۸۴۴ — سنه ۵۰۸ — سنه ۱۲۳۳ — سنه ۱۲۱۹

واین دیوک الان برونس و یک از شعبه قدیمه است که به ولفن بتل مدعو است و دیوک برونس و یک لنینن برگ از شعبه
جدیده است و باین شعبه جدیده خاندان برونس و یک الان نژاد خاندان سرکار بریتین که اکنون خانواده سلطنت
انگلیس است منتهی میشود و ایالات برونس و یک با دیوک های خود ولایتی و بقیه قسمتهای این داچی متعلق بپادشاه هنور است
چنین گفته اند که اختراع چرخ رشتن اول در برونس و یک در سال هزار و پانصد و سی مسیحی مطابق نهصد و سی و هفت
هجری بدستیاری خراطی مسمی به جارجن شده است و کوین کرولین زوجه جارج چهارم را در انجا در سال هزار و هشتصد
و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری در همان گنبدی که پدر و مادرش را دفن کرده بودند مدفون
ساختند مترجم گوید مصنف بیان کرد که دیوک حال برونس و یک چارلس فردریک ولیم است و او در زمان مصنف بوده و این
دیوک را از حکومت در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری معزول کردند و در لندن مسکن گرفت
و برادر جوان او را ولیم اگستس لویس را در هشتم سپتمبر در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق ربیع الثانی هزار و دویست و چهل
و شش هجری بجای او دیوک نمودند و تا اکنون که شانزدهم جون سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق غره شوال المکرم
هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است در منصب و اقتدار خود باقیست داچی کبیر مکلن برگ این داچی فیمابین داچی هالستین
و ولایات پروشیه در سمت جنوب دریای بالتیک و قسمتی و ولایت هنور در مابین جنوب و مغرب این داچی اتفاق افتاده و این
داچی سابقا در دایره سکسانی سفلی محسوب بوده و الان در دو حصه منقسم است یکی شورین و یکی استرلیتز و این دو حصه هر یک در تصرف
یکخانواده است که الان هر کدام شان ترقی کرده لقب ارچدیوکی یعنی امیرالامرا ابراز دارند داچی کبیر الدن برگ
از سه طرف محدود بهنور است و در جانب شمال محدود با دریای شمال است و امتداد او از شمال تا جنوب تخمینا هشتاد میل است
و پایتخت انولایت نیز همین اسم را دارد و سایر ولایات جرمنی چندان لزومی ندارد که در اینجا از احوال انها اگاهی اطلاع حاصل اید

باب چهل و چهارم در بیان هنس تونس یعنی قصبات متعهده

قبل از انکه ما مطلب خود را در باب جرمنی باتمام برسانیم لازمست که در اینجا اخبری که مقصود از هنس تونس است معلوم سازیم چونکه
این اسم بکرات در تاریخ اروپا مذکور میشود بدانکه لفظ هنس یا هنسی دلالت دارد بر معنی عهد و میثاق یا معاهده و تمهید یا رفاقت و همدستی
و تونس جمع تون است یعنی قصبات و هنس تونس یا هنسی تیک تونینن اسمی بود که در ازمنه سالفه بچندین قصبات متعهده معاهده
با یکدیگر اطلاق میشد که این قصبات در جنب رودخانهها و در ساحل دریا اتفاق افتاده بودند که یکوقتی این قصبات منابع اصلی تجارت
اروپا را اندوخته بودند و این اتحاد قصبات متعهده در تجارت متدرجا بکوه مرور از دریای شمال و بالتیک کشیده شد بدرازی
اروپا و همچنین تا سینه که در سیسلی و اسپنت و در این سواحل و کنار رودخانهها در سال هزار و دویست مسیحی مطابق پانصد
نود و شش هجری بعد هشتاد و دو قصبه و بندر را با در شماره در امد و تجارت این قصبات متحده رفته رفته روی بنقصان گذاشت و
و اخر الامر سه شهر در شمال جرمنی قرار گرفت که انها همبرگ و برمن و لوبک است که این شهرها را الان فری ستیس یعنی شهرهای
ازاد یا اینپندنت ستیتس یعنی شهرهای مطلق العنان مینامند همبرگ در جنب رودخانه البه در میان یک کوچک ناحیه
که متعلق بخودش است بمسافت پنجاه میل از دریای شمال اتفاق افتاده است و او را متراپولیس اف نارذرن جرمنی
میگویند یعنی دار السلطنه جرمنی شمالی و جمعیت انجا یکصد و سی هزار شماره در امده و این شهر در زمان قدیم بجهة نفاق تجارت و وسعت
معامله مشهور و معروف بود برمن در جنب رودخانه ویسر در بالای سرحدات هنور و الدن برگ اتفاق افتاده و جمعیت انجا پنجاه
هزار حساب کرده اند لوبک در میان مکلن برگ و هالستین و جمعیت انجا افزون تر از چهل هزار است و این شهر بخارج

سنه ۹۳۷ — سنه ۱۲۳۶ — سنه ۱۲۴۶ — سنه ۱۲۷۱ — سنه ۵۹۶

باب چهل و پنجم در بیان مختصری از تاریخ جرمنی

معامله کاملی دارد فرنکفورت در رودخانه مین است و شهر دیگر ازاد جرمنی است و شهر جنرل داینت است یعنی ارکان ممهده وجهات
حل و عقد و قطر این ناحیه بقدر پنج میل است و شهر در میان دو دریاچه میس دارمس تدت اتفاق افتاده و از شهرهای اباد معمور اروپا است
و تجار معتبر در این شهر سکنی دارند و در این شهر دو سوق معامله معروفست که در عرض سال از اطراف معامله کنندگان و بازارکانان در انجا
جمع شده به بیع و شری اشتغال دارند و اطراف این شهر خیلی خوب و خوش نما است و هوای انجا با مزاج انسان سازکار و جمعیت انجا سی و چهل هزار

باب چهل و پنجم در بیان مختصری از تاریخ جرمنی

تاریخ قدیم جرمنی علی الظاهر بنظر افسانه و حکایت میاید ولی انچه که معلوم ما شده است این است که این مملکت در ازمنه جدیده مسکون
و معمور شده است و مصنفان قدیم عموما مختلف و تشویش اسامی سکنه الولایت را از طوایف سلت و سی تیه سیلتو سیتیه حساب
کرده اند و بنا براین لازم نیست که ما در آن چیزی که اختلاف کثیره و اقوال عدیده دارد تفکر و تامل نماییم ولی غالبا مظنون چنانست که در همه ولایات
اروپا سلتس یعنی طوایف سلت مسکون بوده اند و مصنفین عموما بران عقیده اند که طوایف سلت از نسل و نژاد گومر است که پسر
بزرگ جفت است مترجم گوید که گومر همان کماری است که یکی از یازده پسر یافث است و جفت همان یافث است انتهی و انطایفه
فریجیه را در آسیای صغیر آباد کردند و سلتی حرکت کرده جانب بسیار را تصاحب نمودند و در ولایات پولند و هانگری و جرمنی و فرانسه
و اسپانیا پراکنده گشتند در وقتیکه اعقاب مگوگ برادر گومر حرکت کرده بجانب مشرق رهسپار شدند و مشرق زمین تا تاتارستان را آباد کردند
و طوایف سلت در اروپا صاحب مکنت و قدرت شدند و در چندین قسمت اروپا به سلطنت های بزرگ رسیدند که اهل جغرافیای قدیم و مورخین قدیم
ذکر کرده اند چنانچه ارطلیموس حکیم سلتیکا یعنی ممالک متفرقی سلتی را اسم عام ولایات اروپا دانسته و نقشه برای او
قرار داده است و در سال هزار و پانصد و شصت مسیحی مطابق نهصد و شصت و هفت هجری اروپا را باسم سلتیکا بر نقشه خوانده اند و قسمتهای
اسکیتیا را اعقاب مگوگ متصرف شدند چنانچه اقسام مختلفه اروپا را طوایف سلت با اسامی مختلفه تصاحب کردند و طوایف سلت در
در آسیای صغیر با اسامی فی تن و سلت و غیره معروف شدند و در قسمتهای شمالی اروپا با اسامی سیمبر و سیمبری و غیره
معروف گشتند و در قسمتهای جنوبی اروپا با اسامی سلت و گال و گلت تمیز یافتند مترجم گوید ارطلیموس یکی
از کملین اهل جغرافیا است و در سال هزار و پانصد و سی و هفت مسیحی مطابق نهصد و سی و سه هجری در انت ورپ متولد شده است
و از السنه مختلفه اگاهی کامل داشته و در هندسه و ریاضی سرآمد مهندسین عصر بود و در جغرافیا چنان مهارت داشت که او را
بطلیموس عصر خود میخواندند و در سلطنت ادوارد دویم در اکس فورد مسکن داشت و در سال هزار و پانصد و نود و هشت مسیحی مطابق
هزار و هفت هجری در انت ورپ وفات یافت انتهی و از اقوال تاسی تس تاریخ نویس رومی چنین دریافت کرده ایم که جرمن
های قدیم در جوانمردی و قوت و نعمت و دولت یگانه آفاق بودند ولی حرص زیادی در تحصیل مال و دولت داشته همسایگان
دور و نزدیک خود بدون انکه از انها اذیتی برسد از ایشان با نهایت آزار و اذیت زیاد میرسید و در اول زمانی که بخلق را
تاریخ نویسان رومی ذکر کرده اند تخمینا دویست و یازده سال قبل از ولادت حضرت عیسی است در وقتیکه هر سیلیوس
بر لینگریه غالب آمد و گستی را شکست داد و گستی یکی از طوایف جرمن بود که در کنارهای رودخانه رین توطن داشتند
و از ان پس تاریخ همه فرق و امم شمالی کلی مغشی و متروک شده است که هیچ اطلاع درست نداریم تا انکه طایفه سیمبر و تیوتان
که در اقصی قسمتهای شمالی جرمنی مسکن داشتند بظهور در آمده معروف شدند و تاسی تس تاریخ خود را در اختتام مائه اولی
بعد از مسیح نوشته است و برای اهل تاریخ و جغرافیا بسیار مشکل است که حدود ولایت جرمنی را درست معین نمایند و جرمنهای

سنه ۹۶۷

سنه ۹۳۳

جنوبی با طوایف گال مختلط بودند و جرمنهای شمالی با طوایف سیتیه امیزش داشتند و از این قرار تاریخ قدیم جرمن ها مشتمل
بر وقایع طوایف دشیتیه و وانال و گاث و وی سی گاث و غیره هم است که انقراض شاهنشاهی مغربی از ایشان
شد و بنا براین ما میتوانیم معلوم داریم که جرمنهای قدیم احاطه بر قسمتهای شمالی فرانسه و نیدرلند و هالند و جرمنی و ولایات
دنمرک و پروسیه و پولند و هانگری و همچنین بقسمت ترکی یوروپ و نگوی داشته اند و بزرگترین قسمت روسیه اروپا را
نیز متصرف شده بوده اند و جرمنهای قدیم در شجاعت و دلاوری ضرب المثل و در مهمان نوازی و غریب پرستی در میان امثال
و اقران بی بدل بوده اند و حب حریت و ازادی که در ضمایر انها کالنقش فی الحجر ثابت بود ایشان را بر ان وا داشت که از قید تسلط و استیلای
رومیان خود را خلاص سازند در انکار قبایل و طوایف اتحاد کرده با رومیان در افتادند و بزودی پس از چندین حروب بر رومیان
غالب شده تلافی و کیفر ازمنه ماضیه را از رومیان در آوردند و در این مختصر گنجایش آن نیست که بتفصیل وقایع انها بپردازیم و پس
از انکه از دست رومیان خلاصی یافتند جرمنی دراز زمانی بحالت جهالت باقی ماند و در جرمنی بربریت یعنی بی تربیتی و جهالت
رایت اقتدار افراشته و در مائه سادسه بعد از مسیح بود که فرنک ها که عبارت از فرانس باشد بجرمنی داخل شدند و قوت و استیلای
ایشان بتدریج زیاد شد تا در زمان شاهنشاهی چارلمگن در سال هشتصد مسیحی مطابق صد و هشتاد و چهار هجری غلبه و استیلای ایشان
بحد کمال رسید و در آغاز مائه تاسعه چارلمگن یکی از ان اشخاص با فهم و کیاست و عقل و فراست بود که بجهة تغییر و تبدیل این عادات
ناپسندیده و قوانین مذمومه که در میان خلایق عادت و مستمر شده بود ظاهر و اشکار شد که بعدل و داد و اطوار حسنه بر ممالک جرمنی
مسلط شده و چنان شاهنشاهی جدیده مغرب را پس از انکه ایطالیا با ملل شمالی ویران شده بود گذاشت و دریغ که اخلاف و جانشینهای او
نتوانستند با این شوکت تخت و تاج جد بزرگ خود را نگاه دارند و در سال هشتصد و هشتاد و هشت مسیحی مطابق دویست و هفتاد و پنج
هجری ممالک این شاهنشاه بحالت اصلی خود عود کرد چنانچه تاج شاهنشاهی از سر ارنلف پادشاه بهیمیه گذاشته شد و از ان زمان تا سال
هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و یک هجری جرمنی بلقب شاهنشاهی فایز بود و خانوادهای سکسانی و فرنکونیه
و سوابیه مستقلا در حکومت خود برقرار بودند تا در سال هزار و چهار صد و چهل مسیحی مطابق هشتصد و چهل و چهار هجری اختیار ان ولایت
بید قدرت خاندان آستریه آمد که از ان زمان از فواید و منافع او برخوردار شده اند بجز یک قلیل زمانی که ذیوک بواریه در وفات چارلس ششم
خود بتخت سلطنت جلوس کرد ولی ان سلطنت هر چند ان دوامی نکرد و بزودی جهان را وداع نمود و اگر بتفصیل وقایع ان زمان که در وقت
حکمرانی شاهنشاهان اتفاق افتاده است بپردازیم هر آینه باعث تطویل کتاب است ولی کثیر از انعهای الوقت در میان شاهنشاهان و پاپ
روم بود و در این سوانح که اتفاق افتاد و واقعه معروفه آن بود که گلف ها و اهالی گیبلینیه در مائه ثالث عشر بعد از ولادت مسیح خروج
کردند و هر چه گلف بود پیروان پاپ شدند و هر چه گیبلینه بود با طاعت شاهنشاهان در امدند و انید و طایفه بعداوت قدیم و موروث
ذاتی بنیان شاهنشاهی را متزلزل کردند و تا چندین صد سال این خرابی و سانحه طول کشید و فردریک سیم ذیوک آستریه که در سال هزار
و چهار صد و چهل مسیحی مطابق هشتصد و چهل و چهار هجری بر تخت شاهی جلوس پادشاه کامیاب کامکار بود و در چندین حروب منصور
و مظفر شد و مدت پنجاه و سه سال سلطنت او طول کشید و پس از او پسرش مکسی ملین اول متمکن سریر سلطنت گردید و مکسی ملین
دلارنه چارلس دیوک برگندی را بعقد خود در آورد و با این تزویج داخی برگندی با هفده ولایات نیدرلند بخاندان آستریه منتقل شد
و چارلس پنجم پس از وفات جد خود مکسی ملین در سال هزار و پانصد و نوزده مسیحی مطابق نهصد و بیست و پنج هجری بر وساده سلطنت
نشست و استقلال او بحد کمال رسید که از زمان شاهنشاهی چارلمگن تا ان زمان چنان شاهنشاهی تخت جهانداری عروج نکرده بود
و چارلس پنجم تاج اسپانیا را از حق مادرش جونا که وارثه ان سلطنت بود بر سر گذاشت و مادام حکمرانی خود ممالک

سنه ۱۸۴ چارلمگن

سنه ۲۷۵ ارنلف

سنه ۸۴۴

چارلس پنجم

سنه ۹۲۵

باب چهل پنجم در بیان مختصری در تاریخ جرمنی

ملکسیکو پیرو را که در امریکا است بقهر و غلبه متصرف بود بجهة دولت و وسعت مملکت او از هر شاهزاده غنی تر و قوی تر که در اروپا
بودند درگذشت و در عهد شاهنشاهی او بود که اصلاح دین و مذهب در جرمنی شیوع یافت و چارلس جبراً و قهراً مخالفت نمود
و با پیروان لوثر بنای مخاصمه گذاشت و در هنگامه شکست بر لشکریان چارلس افتاد و بجهة این جنگ و جنگهای دیگر که با فرانسه داشت
امور سلطنت او پریشان شد و چارلس یکی از سلاطین خوش بخت بود که در اوایل سلطنت خود فزونتر از چهل جنگ که خود بنفسه در آن
حروب مشغول جنگ بود با عدا ظفر یافت ولی در اواخر ادبار او را فرو گرفت و بخت از او برگشت چنانکه از سلطنت او را خلع کردند
و در صومعه منزوی شد و در آن صومعه تخمیناً دو سال بعد از خلع خود از سلطنت جهان را وداع نمود و پس از خلع چارلس پنجم برادر او
فردیننداول را در سال هزار و پانصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق نهصد و شصت و پنج هجری بشاهی اختیار نمودند و این شاهزاده
بسیار حلیم و بردبار بود و در سال هزار و پانصد و شصت و چهار مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و دو هجری وفات نمود و مکسی میلین را
بپادشاهی روم انتخاب نمودند و بجهة اتمام مقصود در این جغرافیای مختصر و تاریخ مجمل اگر این فقره اظهار شود خالی از فائده
نخواهد بود که جرمنی قبل از زمان آگستس مسکن طایفه مختلف بود که بقاعده ایلات و احشام مثل تاتارهای الآن رحلة الشتاء
والصیف داشتند و آگستس پسر خواهر جولیوس سیزر در سال اول ولادت مسیح بر جرمنی غالب شد و در آن وقت رومیان بهمه
علل قسمتهای شمالی متولی و مسلط بودند و اهل جرمن قبل از غلبه آگستس هفده سال قبل از مسیح بجانب گال تاخت و تاز میدادند
و پس از آنکه آگستس بر آنها استیلا یافت اهل گال نیز از صدمات آنها آسوده شدند و آگستس اولاً ناپسری خود درسس را بحکومت
جرمن مأمور کرد و ثانیاً جرمنی کوس پسر درسس را بان ولایت فرستاد و حکومت جرمنی کوس در جرمنی در سال یازده
بعد از ولادت مسیح بود و اهل جرمن سالها با طاعت رومیان تن در دادند تا سال یکصد و شصت و نه بنای خلاف گذاشتند
و رومیان هرکیوس آرلیوس را به تنبیه سرکشان جرمنی مأمور ساختند و اهل جرمن در سال دویست و پانزده فیمابین رین
علیا و لنک عهدی با یکدیگر بستند که در مخالفت ایطالیا و گال متحد باشند و پس از چندین کوششهای بیفایده بی نیل مرام بولایات
خودشان برگشتند و در سال سیصد و هفتاد و شش قبیله وی سی گاث از تطاول طایفه هان فرار کرده از دنیوب
عبور کرده در تراشیه متوطن شدند و این قبیله بزودی براهنمائی و تحریک الرک معروف علم طغیان برافراشته بولایات
ایطالیا و الیریه داخل گشتند و آن ولایت را خراب نمودند و از آنجا مملکت گال که الآن به فرانس مشهور است چهل و سه سال
بعد از عبور آنها از دنیوب روانه شده و در ولایت گال مسکن اختیار کردند و بشمار لشکری نیز از قبایل وندل و سوئی
و برگندی از حدود دریای بالتیک از مقام اصلی خود کوچ کرده الگش را در وقت حرکت خودشان تصرف نمودند
و از پایین ولایات جرمنی عبور کرده به ایطالیا رسیدند و خرابی زیاد نیز از ایشان بممالک ایطالیا رسید و در آن حرکت
و نهضت محرک آن قبایل خونخوار رداکیوس نامدار بود و رداکیوس آخر الامر در دست جمعی از متابعان خود کشته شد
و آن قبایل از ایطالیا بجرمنی مراجعت نمودند و از رودخانه رین بعزم تسخیر گال و اسپانیا روانه گشتند و در سال چهار صد و چهل و
شهریار خون آشام اتیلا پادشاه هان که یکی از ملل تاتاریست که در حدود بحر الاسود منزل داشتند بر آن طوایف بی تربیت
وحشی صفت که از طرف دنیوب در جرمنی توطن گزیده بودند غالب آمد و همه اروپا را بوحشت و دهشت انداخت و سلطنت
او بزودی پس از وفاتش زوال یافت و قبیله استراگاث سلطنتی و اقتداری در پنونیه که الآن به آستریه مشهور است
یافته بودند بعد از وفات اتیلا در سال چهار صد و نود و سه بعد از مسیح به ایطالیا حمله آوردند و قبیله آوز که در سال پانصد
و پنجاه و هشت بجهة تعدی اتراک از آسیا فرار کرده بالای بحر او دنیوب آمده بودند و در زمان آنها تسلطی یافتند و

سنه ۹۶۵

واز این

و از این قبیل خسارت و خرابی بسیار بدولت روم رسید و اهل لامبردی تریک جمعیتی بود که اولاً و اصلاً در کنار رودخانه
البه توطن داشتند و از آنجا حرکت کرده به ایطالیا نهضت نمودند و در حرکت خودشان هرتولی را ویران ساختند
و در سال پانصد و شصت و هشت به ایطالیا داخل شدند و از آنها اسم لامبردی بان ولایت اطلاق یافت که اکنون بلامبردی
شهرت دارد و اهل هنگری از مشرق و ولگا آمدند و در سال هشتصد و شصت و پنج مسیحی مطابق دویست و پنجاه و یک هجری
در جرمنی سکنی گرفتند و چنین گفته اند که ایشان از طوایف ترک هستند که بان ولایت آمده اند و بعضی
برآنند که آنها اصلاً و قدیماً از طوایف لنیلند بوده اند علی ای حال تطاول و چپاول آنها سالیان دراز باعث خرابی یونان
و جرمنهای فرنکو شد که از این قبایل وحشی صفت خسران بیشمار باهالی اندیار رسید و در مائه تاسعه و عاشره بعد از ولادت
مسیح بود که این قبایل و طوایف که در آن طرف دنیوب سکنی داشتند بدین عیسوی گرویدند و از آن پس میتوان آنها را در سلک
انسان شمرد و داخل یوروپین سوسایتی یعنی مجمع عقلا و دانشمندان اروپا تعداد نمود و در سال هزار و پانصد و دوازده مسیحی
مطابق نهصد و هجده هجری سلطنت جرمنی در ده دایره تقسیم شد که اسامی دوایر از اینقرار است اول آستریه ثانی بواریه ثالث
سوابیه رابع رین علیا خامس رین سفلی سادس فرنکونیه سابع وستفالیه ثامن سکسانی سفلی تاسع سکسانی علیا عاشر برگندی
و مقصود از این تقسیم انتظام داخله مملکت و محافظت ولایت از نقص و زوال بود و دایره برگندی که مشتمل به فلندرز
و برابنت بود جمیعاً بخاندان آستریه تعلق داشت ولی هیچ تکالیف و حقوق سلطنت را ادا نکردند لهذا بعضی او را از این دوایر
خارج میدانند و این تقسیم سلطنت جرمنی با میثاق رین و عهدنامه تلسیت در سال هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست
و بیست و دو هجری بکلی بهم خورده رشته امور سابقه از هم گسیخت رع جهان را رسم دیگر گشت و طرح نو پدید آمد و در سال هزار و پانصد
پنجاه و دو مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و نه هجری اصلاح دین و مذهب در جرمنی اتفاق افتاد که تاریخ ابتدای لوثرنیزم از این سال است
که این شریعت معروف با عهد و میثاق پسا استوار و محکم گشت و در سال هزار و پانصد و پنجاه و دو مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و نه
هجری بنیاد در انخصوص مجلس عام اعیان و اکابر و دانشمندان در اگسبرگ قرار گرفت و در سال هزار و پانصد و پنجاه
و پنج مسیحی مطابق نهصد و شصت و دو هجری خصومت چارلس پنجم و اهل پروتستنت بانجام رسید و حقیقت قول لوثر بر همه ظاهر گشت
و لوثر سی سال بود که بمواعظ و نصایح اشتغال داشت و اکثر ممالک جرمنی حکم و آداب او را پذیرفته بودند تا آخر نیز همگی با طاعت
او تن دادند و دیوک سکسانی و لندگریو هس و سایر سلاطین جرمنی شمالی بترویج عقیده و مذهب لوثر جد و جهد کامل داشتند
و با یکدیگر بمخالفت اوامر و نواهی پاپ و شاهنشاه و مجمع کل اتحاد و اتفاق ورزیدند و آشکارا از احکام پاپ تبری جسته بمقام مخالفت
برخواستند و از آنجهة بود که تبری کنندگان از پاپ به پروتستنت نامیده شدند و عنقریب است که کل اروپا باین عقیده ثابت شوند و احکام
پاپ را بالکلیه متروک و مهمل سازند

باب چهل و ششم در بیان مختصری از تاریخ آستریه

مخفی نماند که در مائه تاسعه و عاشره آستریه خاص سرحد اروپا حساب میشد و تا زمان شاهنشاهی چارلمگن که شاهنشاه مغرب میخواندند
سرحد اروپا آستریه خاص بود و پس از وفات او در شاهنشاهی جرمن نیز چنین بود و در سال نهصد و بیست و هشت مسیحی مطابق سیصد
شانزده هجری هنری اول جرمنی چنان صلاح دید که شخص عاقل دانائی را در آستریه متمکن بسازد که بتدبیر و شمشیر تواند از عهده ترکهای
مشرقی که همیشه آستریه را تاخت و تاز میکردند برآید لهذا الیوپلد را که ملقب به ایلس تریوس بود یعنی بزرگوار و صاحب قدر
و منزلت باین خدمت و حکومت نامزد فرمود و هنری اول جرمنی در ایام حکمرانی خود بر طوایف دنین و تان و وندل و بهمنیه

سنه ۲۵۱

سنه ۱۲۲۲

سنه ۹۵۹

سنه ۹۵۹

سنه ۹۶۲

سنه ۳۱۶

باب چهل وششم در بیان مختصری از تاریخ آستریه

غالب آمد و پس از او پسرش اُتّو اول که او را اُتّو کبیر مینامیدند بجای پدر نشست و اُتّو بیست سال سلطنت کرد و در سال نهصد
و شصت و دو مسیحی مطابق سیصد و پنجاه و یک هجری بشاهنشاهی جرمنی نیز رسید و اُتّو اول شاهنشاه جرمنی ولایت آستریه را در عهده
برادر زن خود لیوپولد گذاشت در نهصد و سی و هفت مسیحی مطابق سیصد و بیست و پنج هجری بلقب مرگوی رتبت مفتخر ساخت که از نسل لیوپولد
هنری دوم است که از جانب شاهنشاه فردریک بربروسا در سال هزار و صد و پنجاه و دو مسیحی مطابق پانصد و چهل و هفت هجری
دیوک آستریه شد و نسل هنری در سال هزار و دویست و چهل مسیحی مطابق ششصد و سی و هشت هجری منقطع گشت و جمعی از اهالی ولایت
از برای اینکه خودشان را از ترک تازی و نهب و غارت اهل بواریه و هنگری حراست کنند لابد خودشان را بحمایت هنری مرگویس
میسنیه در آوردند و جمعی دیگر اُتّوکر دوم پادشاه بهیمیه را بسرکردگی خود دعوت نمودند و اُتّوکر دعوت ایشان را پذیرفته و بامداد
ایشان برخواست و تصرف اُتّوکر آن ولایت را هم بجهة خواهش اهل ملک بود و هم از جهة حق زوجه خودش که وارثه فردریک دیوک سابق
ولایت بود و شاهنشاه رادالفس اول اتفاق افتاد لهذا حکومت اُتّوکر را در این ولایت امضا نکرد و اُتّوکر نیز دم از عصیان زد و تمکین
حکم شاهنشاه نکرد و از جانب شاهنشاه لشکر بر آن ولایت تعیین گردید و اُتّوکر در جنگ کشته شد و شاهنشاه ولایت آستریه را بجهة مخارج
اهل و عیال خود اختیار فرمود و از این راه رادالفس خاندان آستریه قرار گرفت و نژاد خاندان آستریه به رادالفس میرسد و چندین پایه است
که بمناعت جانب و رزانت رای و غرور کرم و تعدد بسیم مشهور آفاقند و از این سلسله چهارده شاهنشاه در جرمنی و شش پادشاه در اسپانیا به تخت
سلطنت عروج کرده است و مختصری از کیفیت خاندان رادالفس بیان میشود گفتیم ما در سال هفتصد مسیحی مطابق هشتاد و یک هجری ادتی
گو دیوک السیس و سوابیه دو پسر داشت یکی موسوم به الدبرت و دیگری مسمی به اتی کو و الدبرت سر سلسله خاندان هپسبرگ
برگ است که او را اپستنبت آستریه یعنی آستریه قدیم نیز خوانند و اتی کو سر سلسله خانواده لارین که او را مادر آن آستریه یعنی آستریه جدید
نیز گویند مترجم گوید السیس اسم قدیم ولایتیست که در فرانسه در سمت مغربی رود خانه رین اتفاق افتاده که سمت مشرقی رود خانه
ولایت بادن است و پایتخت انجا شهر استرزبرگ است و رود خانه رین از وسط ولایت بادن و السیس از جنوب بشمال جاریست انتهی
و در انقلابات شدیده که در ان زمانها میان شاهزادگان اتفاق افتاد شاهزادگان این سلسله بقرانه رفته بسلاطین کرلووین چین
پناه بردند و سلسله اتی کو بدین جهة مدتی در نظرها از اعتبار افتاد و در ولایت و مرتبه و شأن انها نقصان حاصل آمد و از میان انها
وزیر خلیفه استرزبرگ پدیدار شد که گنتی در ال ان حصه از بناهای اوست و او نیز در ارگاو در سویتزرلند قلعه هپسبرگ را
بنا نمود که بان قلعه اسم خاندان خود را گذاشت ولی در این زمان این اسم متروک شده است و بخاندان آستریه خود را معروف ساخته
و وزیر فرد و برادر دیگر داشت که یکی از انها سر سلسله خاندان آستریه است که سلسله نسب شان بمصاعد آباد منتهی میشود و برادر دیگر سر
خانواده زرینجن و بیدن است و چراغ خانواده زرینجن در سال هزار و دویست و هیجده مسیحی مطابق ششصد و پانزده هجری
خاموش شد ولی خانواده بیدن تا این زمان در سوابیه در بالای کنار راست رود خانه رین باسم پادشاهی بیدن باقیست و در اینجا
شروع میکنند بتاریخ رادالفس کونت هپسبرگ که اشتهار و اعتبار این خاندان از او است که او را اشاهی آستریه گویند و پس از ان
او را در سال هزار و دویست و هفتاد و سه مسیحی مطابق ششصد و هفتاد و دو هجری بشاهنشاهی جرمنی انتخاب نمودند و رادالفس یکی
از نجبای سویس است و بجلادت و فطانت از امثال و اقران خود برتری داشت و در عنفوان شباب وکیل خرج اُتّوکر پادشاه بهیمیه بود
و پس از مدتی اُتّوکر او را سرکرده سواره نظام استرزبرگ و زوریک کرد و الکتر منتز که بسفارت روم مامور بود رادالفس را
بهمراه او تعیین کردند که در عوض راه بصیانت و حراست سفیر و همراهان از قطاع الطریق مشغول باشد و بخدمت جزئی رادالفس که همه
ان اشخاص را از طرق مخوفه بسلامت گذرانید مایه ترقی کلی او شد که آخر الامر بتاج شاهنشاهی رسید و همه خلق جلادت و قابلیت او را

سنه ۳۵۱
سنه ۳۲۵
سنه ۵۴۷
سنه ۶۳۸

۲ واین کار خلاف رای

ملتی

براستی و درستی فهمیدند و این الکتر منتز صدرنشین مجمع امرا و اکابر بود چون هنر ذاتی رادالفس را دانست او را در هر کار شریک و سهیم
خود نمود و الکترهای دیگر از اینکار بتشویش افتادند و برادرزاده رادالفس مسمی بفردریک که از نجبای هوهن زولرن بود با نجم
وکیات خود با همه وقت با متفق شد و رادالفس سه دختر داشت و سه نفر از الکترها بمصاهرت او مایل شدند و از مصاهرت الکترها و کاردانی
فردریک برادرزاده او چنان شد که کار رادالفس رونق گرفت و الکترها ناچار تمکین شاهنشاهی بیدرزن خودشان کردند و فردریک
هوهن زولرن سر سلسله خاندان پروشیه است و رادالفس سر خانواده آستریه گردید و این دو سلسله بحسب ازدواجات
پسندیده نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن با یکدیگر اتحاد لحمی و دمی دارند و رادالفس پس از انکه به سلطنت رسید با تدابیر حسنه
در انتظام امور ملکت و رعیت خود کوشیده با همسایه کان بنای مراوده گذاشت و در زمان انرکی یعنی مملکتی که بدون
حاکم و حرز بان باشد اُتّوکر سلطنت بهیمیه را داشت و بورثه آستریه که اقایان قدیم او بودند بد سلوکی و بد رفتاری میکرد
رادالفس او را به بیعت و اطاعت خود دعوت نمود و گفت باز حق مرکز خود را قرار گرفت و در مدت تصرف تو در سلطنة
و حکومت محض ظلم و غضب بود و اُتّوکر از استماع این کلمات چون مار بر خود پیچید و این فقره پنهان بود که رادالفس سالهای
دراز بخدمت گذاری و چاکری اُتّوکر سرافراز بود و البته طبع غیور از شنیدن این کلمات نفور خواهد کرد شعر و را عار آید
از این زندگی * که سالار باشد کند بندگی * و از انجهة بود که اُتّوکر با نخوت و توبیخ جواب داد هُوَت دار رادالف
وانت آف می یعنی چه چیز میکند رادالفس خواهش از من مراد آنست که چه چیز از من میخواهد و باز در عوض بیعت و متابعت
شاهنشاه جدید چنین گفت هُو نات می پید هیم هیز وچس یعنی دارم نزد من ادا کرده باو مواجبش را و مراد آن است
که مواجب و اجرت نوکری او تمام داده ام آی اُو هیم نو تینگ مؤنز یعنی من مقروض هستم باو چیزی زیاد مراد
ان است که چیزی مقروض او نیستم و رادالفس از این سخنان بر آشفت و سازلشکر دید و تلاقی فریقین اتفاق افتاد و اُتّوکر
خصم اقوی و بخت خود را برگشته دید ناچار باطاعت تن در داد که در یک جزیره کوچکی در وسط دنیوب یکدیگر را
ملاقات نمایند و اُتّوکر و اهل بهیمیه چنان خواهش کردند که در زیر چادری ان دو پادشاه یکدیگر را ملاقات
نمایند که اگر اُتّوکر بیعت نماید از نظر مردم پوشیده باشد و رادالفس باین معنی راضی شد و در باطن بهمراهان خود
حکم کرده بود همینکه اُتّوکر بزانو در آمد پرده چادر را بلند کنند و اُتّوکر غافل از این معنی وقتیکه بزانو در امده و دستهای
او در دست رادالفس بود که اظهار بندگی نماید پرده را برداشتند شعر چون پرده ز روی کارها بردارند معلوم
شود که در چه کاریم همه * و بر لشکریان طرفین که بنظم جنگ صف کشیده بودند عبودیت و بندگی او معلوم شد ولی
اُتّوکر مغرور در نخالت فروشی باز بر خود این غدر و مکر رادالفس را روا نداشته با حالت غضب برخواست تکاد
تمیز من الغیظ شمشیر بر رادالفس کشید و همراهان او نیز تیغ جلادت آختند ولی حرکت مذبوح بود و اُتّوکر و همراهان
او بهلاکت رسیدند رادالفس پس از ان جمیع املاک و دولت و ولایت او را بشاهنشاهی خود ملحق کرد و اولاد
خود را بحکمرانی ولایات تعیین فرمود و آغاز سعادت انخاندان از ان زمان است که تا اکنون بشهامت و فخامت
در اروپا موصوفند و اسم خاندان هپسبرگ پس از او باسم خاندان آستریه تبدیل یافت نسبنامه اسامی سلاطین
و شاهنشاهان جرمن و آستریه چنانچه سابقا اشاره کردیم که در اخر باب چهل و ششم معلوم خواهیم ساخت لهذا
معلوم میداریم و تاریخ مسیحی که در جنب اسامی سلاطین مذکور است سال جلوس هر پادشاه است و در همه جا اول
این قاعده معمول است

وبده کار
میکرده

باب چهل ششم در بیان مختصری از تاریخ آستریه

تاریخ مسیحی	اسامی سلاطین و شاهنشاهان جرمنی سلسلهٔ کرلونوین جین	تاریخ هجری
۸۰۰	چارلمگن	۱۸۴
۸۱۴	لوئیس فرانسه	۱۹۹
۸۴۰ ۸۵۵	لوتیر یا لوتر پسر لوئیس که در ترووس در صومعه وفات یافت لوئیس دوم پسر لوتر	۲۲۵ ۲۴۱
۸۵۷	چارلس دوم ملقب به ذی بالد یعنی الاقرع پادشاه فرانسه که با طبیب یهودی خود مسمی به زدشیس مسموم شد	۲۴۳
۸۷۷	این ترگنم یعنی ایام فتره	۲۶۴
۸۸۰	چارلس سیم که تاج پادشاهی ایطالیا را بر سر گذاشت و معزول شد	۲۶۷
۸۸۷	ارنلف یا ارنولف بجای چارلس سیم متمکن شد و تاج شاهنشاهی رو مرا در سال هشتصد و نود شش مسیحی مطابق دویست هشتاد و سه بر سر گذاشت	۲۷۴
۸۹۹	لوئیس سیم که او را لوئیس چهارم خوانند پس از ارنلف بسلطنت رسید و بدو سلسلهٔ کرلونوین جین در جرمنی باختتام رسید	۲۸۶
	سلسلهٔ سکسان	
۹۱۱	اتو با تا ملقب دیوک سکسانی از سلطنت بجهت پیری و شیخوخیت استعفا کرد	۲۹۹
۹۱۱	کان رد اول دیوک فرنکونیه	۲۹۹
۹۱۸	هنری اول ملقب به فولر یعنی قوشچی که پسر اتو دیوک سکسانی است	۳۰۶
۹۳۶	اتو اول ملقب ذی گریت یعنی الکبیر که پسر هنری اول است و اکثر مورخین اسم او را در طبقهٔ سلاطین ذکر نمیکنند تا اینکه پاپ جان دوازدهم در سال نهصد و شصت و دو مسیحی مطابق سیصد و پنجاه و یک هجری تاج بر سر او گذاشت	۳۲۴
۹۷۳	اتو دوم ملقب به بلودی یعنی خونخوار چنانچه همه امرای بزرگ ولایت را در یک ولیمه که ایشانرا بانجا دعوت کرده سر برید و خودش نیز با تیر مسمومی زخمدار شد	۳۶۲

اروپا

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
۹۸۳	اتو سیم ملقب ذی رد یعنی الاحمر که پسر اتو دوم و در جوانی مسموم شد	۳۷۳
۱۰۰۲	هنری دوم دیوک بوارِیه ملقب به ذی هولی ذی لیم یعنی المقدس والاعرج	۳۹۲
۱۰۲۴	کان رد دوم ملقب به ذی سلیک	۴۱۵
۱۰۳۹	هنری سیم مدعو ذی بلاک یعنی الاسود پسر کان رد دوم است	۴۳۱
۱۰۵۶	هنری چهارم پسر هنری سیم که صغیر بود و مادرش اگنس بنیابت او بسلطنت میپرداخت و عاقبت هردو معزول شدند	۴۴۸
۱۱۰۶	هنری پنجم تزویج کرد ماد یا متیلدا دختر هنری اول پادشاه انگلند را	۵۰۰
۱۱۲۵	لوثیر دوم ملقب به ذی سکسان یعنی	۵۱۹
۱۱۳۸	این ترگنم یعنی ایام فتره	۵۳۳
۱۱۳۸	کان رد سیم دیوک فرنکونیه	۵۳۳
۱۱۵۲	فردریک بربروسا که یکی از سلاطین عاقل عادل جرمنی است و از اسب در رود خانهٔ سلفت که او را سیدنس نیز گویند افتاده غرق شد مترجم گوید که بربروسا یعنی احمر اللحیه چه بزبان لیتن بربر معنی ریش و روسا یعنی قرمز است و سیدنس رود خانه ایست که در جنوب ایشیای صغیر است در منصب او بحر بزرگ ریخته است و معلوم نیست که آن پادشاه بایشیای صغیر آمده باشد یا اینکه در جرمنی باسم رود خانه باشد که الکنون بان اسم شهرت ندارد	۵۴۷
۱۱۹۰	هنری ششم پسر فردریک است ملقب به اسپر است بزبان لیتن یعنی خشن و بحث با شرب نفیسه شد و نیز این شاهنشاه ریچارد اول پادشاه انگلند را گرفته در ولایت خود محبوس نمود چنین معلوم میشود که ریچارد در جنگ سبیا آمده بوده در جرمنی گرفتار شد	۵۸۶
۱۱۹۸	فلیپ برادر هنری ششم در بمبرگ اتو با تا مشاه فوقانیه سرش را از تن جدا کرد	۶۰۵
۱۲۰۸	اتو چهارم ملقب به ذی سوپرب یعنی العظیم والرفیع که اول بپادشاهی جرمنی معروف شد و در سال دیگر تاج شاهنشاهی بر سر گذاشت و اخر الامر او را از سلطنت خلع کردند	۶۰۵
۱۲۱۲	فردریک دوم پادشاه سیسیلی پسر هنری ششم و عاقبت رعیت بر او شوریده او را از سلطنت خلع نمودند و هر می لند گریو یا تورنگیه را بپادشاهی اختیار کردند و فردریک در سال ۱۲۵۰ مطابق ۶۴۸ هجری وفات یافت و پسر خود را کان رد نام گذاشت و جانشین خود ساخت ولی پاپ انحر حله را قبول نکرد و لقب شاهنشاهیرا به ولیم که از آل هالند بود بخشید	۶۰۹
۱۲۵۰	کان رد چهارم پسر فردریک	۶۴۸
۱۲۵۰	ولیم از آل هالند و فات کرد در دسمبر سال ۱۲۵۵ مسیحی مطابق ذی قعده محرام ۶۵۳ هجری و پس از ان اکثر را تسلیم کنند که سیر اشاهنشاهی شجاع	۶۴۸
۱۲۵۶	این ترگنم یعنی ایام فتره	۶۵۴

باب چهل و ششم در بیان مختصری از تاریخ آستریه

تاریخ مسیحی	سلسلهٔ هپس برگ لوکسمبرگ و بواریه	تاریخ هجری
۱۲۷۳	رادالف یا رادلفس کونت هپس برگ که سر سلسله خانواده آستریه است	۶۷۲
۱۲۹۱	این ترگنم یعنی ایام فتره	۶۹۰
۱۲۹۲	ادالفس کونت نساو بجهة محروم ساختن البرت پسر رادالف را از تاج پادشاهی در جنگ اسپیرس کشته گردید	۶۹۱
۱۲۹۸	البرت اول دوک آستریه پسر رادالف بدست برادرزاده خود در ... کشته گردید و در سلطنت او در سال ۱۳۰۷ مطابق ۷۰۷ هجری سویت زرلند از خاندان ...	۶۹۸
۱۳۰۸	هنری هفتم لوکسمبرگ آستریه برگشته گرده موضوع شد	۷۰۸
۱۳۱۳	این ترگنم یعنی ایام فتره	۷۱۳
۱۳۱۴	لوئیس چهارم که سیم بواریه است و فردریک سیم آستریه پسر البرت هنگام ... یکدیگر معاً سلطنت کردند و فردریک در سال ۱۳۳۰ مطابق ۷۳۰ هجری وفات یافت	
۱۳۳۰	لوئیس به تنهائی بسلطنت رسید	۷۳۰
۱۳۴۷	چارلس چهارم لوکسمبرگ که به سلطنت در نرمبرگ در سال ۱۳۵۶ مسیحی مطابق ۷۵۷ هجری رسید و در عهد او در سال ۱۳۵۶ مسیحی مطابق ۷۵۷ هجری این معروف گولدن بل بجهة تاسیس قواعد شریعت و دولت در شاهی جرمنی از باب صادر شد مترجم گوید بل بزبان لاتین بمعنی مهر و نامه است و گولدن بل یعنی مهر طلائی یا نامه طلائی که بجهة حرمت پاپ و را باین اسم خوانده اند	۷۴۸
۱۳۷۸	ونسس لاس پادشاه بهیمیه پسر چارلس دو مرتبه حبس شد و در آخر ظلم و جور باعث در آمده باز بپادشاهی بهیمیه اکتفا کرد	۷۸۰
۱۴۰۰	فردریک دوک برونسوک پس از انتخاب او بشاهنشاهی بزودی کشته شد و از شاهنشاهی چندان بهره نیافت	۸۰۳
۱۴۰۰	روپرت کونت پلتین رین در کولوگن تاج بر سر گذاشت و در سال ۱۴۱۰ مسیحی مطابق ۸۰۳ هجری وفات یافت	۸۰۳
۱۴۱۰	جاسس مرکوس موراویه الکترها و امرا او را بپادشاهی انتخاب کردند و پس از یکسال وفات کرد	۸۱۳
۱۴۱۱	سجسمند پادشاه هنگری پس از فوت جاسس بپادشاهی اختیار کردند و در سال ۱۴۱۵ مسیحی مطابق ۸۱۸ هجری از شاهنشاهی معزول شد و در سال ۱۴۱۹ مسیحی مطابق ۸۲۲ هجری بپادشاهی بهیمیه راضی شد	۸۱۴
	خاندان آستریه	
۱۴۳۸	البرت دوم ملقب به دی گریت یعنی الکبیر دوک آستریه که بتاج رسید یکی شاهنشاهی و یکی هنگری و دیگری بهیمیه و در بیست و هفتم اکتوبر سال هزار و چهار صد و سی و نه مسیحی مطابق جمادی الاولی ۸۴۳ هجری وفات کرد و از او اولاد ذکور نماند	۸۴۲
۱۴۳۹	این ترگنم یعنی ایام فتره	۸۴۳
۱۴۴۰	فردریک چهارم ملقب به پاسفیک یعنی حلیم و آرام در دوم فروری سال ۱۴۴۰ مسیحی مطابق اول رمضان ۸۴۳ هجری بپادشاهی انتخاب شد ولی تاج را در ماه جون سال ۱۴۴۲ مسیحی مطابق صفر المظفر ۸۴۶ بر سر گذاشت	۸۴۴

تاریخ مسیحی	شاهنشاهان	تاریخ هجری
۱۴۹۳	مکسی میلین اول پسر فردریک اول در سال ۱۵۱۹ مسیحی مطابق ۹۲۵ هجری وفات کرد و ولایت برگندی بواسطه تزویج مکسی میلین بوارثه الملک متصل بآستریه شد و فرنسیس اول فرانسه و چارلس اول اسپانیا مدعی سلطنت شدند	۸۹۸
۱۵۱۶	چارلس پنجم جرمنی و اول اسپانیا پسر جوانا بسلطنت هنگری و اسپانیا و نیدرلند رسید و در اواخر از سلطنت جرمنی و اسپانیا خلع شد و در معبد مسکن گرفت و در آنجا بزودی پس از خلع از سلطنت وفات کرد و ولایات جرمن برادرش فردیننده و اسپانیا و نیدرلند به پسرش فلیپ دوم تفویض شد	۹۲۵
۱۵۵۸	فردیننده اول برادر چارلس پادشاه هنگری	۹۶۵
۱۵۶۴	مکسی میلین دوم پسر فردیننده پادشاه هنگری و بهیمیه	۹۷۲
۱۵۷۶	رادالف دوم پسر مکسی میلین دوم	۹۸۴
۱۶۱۲	متیاس برادر رادالف	۱۰۲۱
۱۶۱۶	فردیننده دوم پسر عموی او که پسر آرچدیوک چارلس پادشاه هنگری بود	۱۰۲۵
۱۶۳۷	فردیننده سیم پسر فردیننده دوم	۱۰۴۷
۱۶۳۷	لیوپلد اول پسر فردیننده سیم	۱۰۴۷
۱۷۰۵	جوسف اول پسر لیوپلد	۱۱۱۷
۱۷۱۱	چارلس ششم برادر جوسف و او پادشاه آخرین از اولاد ذکور از خانواده هپس برگ است	۱۱۲۳
۱۷۴۰	مریه ترزیا دختر چارلس ششم ملکه هنگری و بهیمیه که حق او در این شاهنشاهی بانگلند برداشته شد	۱۱۵۳
۱۷۴۲	چارلس هفتم الکتر بواریه بسلطنت او دولت فرانسه مشغول شدند و بجهة تصرف تاج و تخت جرمنی جنگ سختی از طرفین اتفاق افتاد و چارلس در جون سال ۱۷۴۵ مسیحی مطابق جمادی الاولی ۱۱۵۸ هجری وفات کرد	۱۱۵۵
۱۷۴۵	فرنسیس اول لارین دیوک توسکنی ملکه مدار هنگری مریه ترزیا را که دختر شاهنشاه چارلس ششم بود بعقد خود در آورد	۱۱۵۸
۱۷۶۵	جوسف دوم پسر فرنسیس اول که مادرش مریه ترزیا است	۱۱۷۹
۱۷۹۰	لیوپلد دوم برادر جوسف دوم	۱۲۰۵

باب چهل و ششم در بیان مختصری از تاریخ آستریه

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
۱۷۹۲	فرنسیس پسر لیوپلد دوم و این شاهزاده در نهم اگست سال ۱۸۰۴ مسیحی مطابق دوم جمادی الاولی ۱۲۱۹ هجری لقب شاهنشاهی آستریه یافت	۱۲۰۶
	شاهنشاهان آستریه	
۱۸۰۴	فرنسیس دوم جرمنی که فرنسیس اول آستریه است در یازدهم اگست سال ۱۸۰۴ مسیحی مطابق چهارم جمادی الاولی ۱۲۱۹ هجری تاج شاهنشاهی آستریه را بر سر گذاشت و اسم سلاطین جرمنی از دفتر محو شد و این شاهنشاه در دوم مارچ سال ۱۸۳۵ مسیحی مطابق سیم ذیقعده الحرام ۱۲۵۰ هجری وفات یافت و چهل و چهار سال قمری سلطنت کرده و وقایع کلیه عهد این شاهنشاه از قرار است	۱۲۱۹
۱۸۰۵	این شاهنشاه با فرانسه جنگ کرد پنجم اگست ۱۸۰۵ مسیحی مطابق اوایل جمادی الاولی ۱۲۲۰ هجری	۱۲۲۰
۱۸۰۵	ناپلیون بعد از فتح داخل وینیا شد در چهاردهم نومبر ۱۸۰۵ مسیحی مطابق شعبان ۱۲۲۰ هجری	۱۲۲۰
۱۸۰۶	وینیا را لشکر فرانسه تخلیه کردند در دوازدهم جنیواری ۱۸۰۶ مسیحی مطابق اواخر شوال المکرم ۱۲۲۰ هجری	۱۲۲۰
۱۸۰۹	و ثانیا وینیا را لشکر فرانسه محاصره کردند در سیزدهم مئی سال ۱۸۰۹ مسیحی مطابق بیست و ششم ربیع الاول ۱۲۲۴ هجری	۱۲۲۴
۱۸۰۹	و در هنگام صلح باز وینیا را پس دادند در بیست و چهارم اکتوبر سال ۱۸۰۹ مسیحی مطابق رمضان المبارک ۱۲۲۴ هجری	۱۲۲۴
۱۸۱۰	ناپلیون دختر شاهنشاه آستریه ماریه لوئیزا را بعقد خود در آورد در اول اپریل ۱۸۱۰ مسیحی مطابق ۲۶ صفر المظفر ۱۲۲۵ هجری	۱۲۲۵
۱۸۱۴	کانگرس یعنی مجلس عظیم وینیا که بر خلاف ناپلیون انعقاد پذیرفت در دوم نومبر سال ۱۸۱۴ مسیحی مطابق هفدهم شوال ۱۲۲۹ هجری	۱۲۲۹
۱۸۱۵	عهدنامه وینیا که او را هولی الیینس نامیدند یعنی عهد مقدس در بیست و پنجم فروری سال ۱۸۱۵ مسیحی مطابق پانزدهم ربیع الاول هزار و دویست و سی هجری	۱۲۳۰
۱۸۳۵	فردیننید پسر فرنسیس اول آستریه در ششم سپتمبر سال ۱۸۳۱ مسیحی مطابق ۲۶ جمادی الاخر ۱۲۵۴ هجری تاج شاهنشاهی بر سر گذاشت و به برادر زاده خود فرنسیس جوسف در دوم دسمبر ۱۸۴۸ مسیحی مطابق پنجم محرم ۱۲۶۵ هجری معزول شد	۱۲۵۱
۱۸۴۸	فرنسیس جوسف ولادت او در هجدهم اگست سال ۱۸۳۰ مسیحی مطابق بیست و هشتم صفر المظفر ۱۲۴۶ هجری اتفاق افتاد و بعد از خلع عموی خود و ترک حق پدرش از پادشاهی که حیات داشت در دوم دسمبر سال ۱۸۴۸ مسیحی مطابق شنبه پنجم محرم الحرام ۱۲۶۵ هجری به شاهنشاهی آستریه سرافراز شد و تا اکنون که بیست و هشتم جون سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق پنجشنبه سیزدهم شوال المکرم ۱۲۷۱ هجری است شاهنشاه آستریه است	۱۲۶۵
۱۸۵۵		۱۲۷۱

باب چهل هفتم در بیان نیذرلند یعنی هالند و بلجیوم

و آستریه را در قدیم رومیان کال المجیک می گفتند و این را از هانگری جدا کرده به جرمنی ملحق کردند و اسم آستریه را در سال هزار و چهل مسیحی مطابق چهارصد و سی و دو هجری باو دادند و پس از آنکه چارلمگن شاهنشاهی مغرب را استوار کرد آستریه را الیسترن فرنتس نامیدند یعنی فرانسه مشرقی و سلاطین خانواده آستریه بقدر پانصد سال در جرمنی شاهنشاهی کردند و در سال هزار و هشتصد و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و نوزده هجری لقب شاهنشاهی جرمنی موقوف شد و شاهنشاهی آستریه ملقب گشتند و پس از عهدنامه وینیا در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری لقب شاهنشاهی حق خاندان آستریه شد

باب چهل و هشتم در بیان نیذرلندز

نیذرلند مشتمل و محتوی بر هفت پراونس متحده است که نامیده شده است هالند و به نه پراونس دیگر که مسمی است به بلجیوم و این کنتری در وقت استیلای رومیان یک قسمتی از گالیه بلجیکا محسوب میشد و پس از رومیان در دایره برگندی در شاهنشاهی جرمنی معدود بود و از ایشان و سلطنت جدا و تعیین شده است که مخصوصا در دو حصه بزرگ مفروز شده حصه اول هالند که در جانب شمال است که قدیما هفت پراونس متحده بود حصه ثانی بلجیوم است که در جانب جنوب است که قدیما آستریین نیذرلند یعنی نیذرلندی که تعلق به آستریه دارد و فرنچ نیذرلند هم میخواندند یعنی نیذرلندی که تعلق با فرانسه دارد و بهمگی این ولایات در از زمانیست که از اسم نیذرلند زبالوگن تیرس محروم شده اند یعنی دیگر این اسم باین ولایات اطلاق نمیشود و این ولایات در عاقبت ادبار شوکت بناپارت در سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری به کینگدم دوم رسید و در اختلافات جدیده که در هالند و بلجیوم در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری اتفاق افتاد این ولایات بدو کینگدم جدا و بدو پادشاه جدا مقرر گردید مترجم گوید نیذر بروزن اهل معنی پست و کود پست و لند معنی زمین و خشکی است و حرف اس در آخر علامت جمع است و چون بعد از دی واقع شده لهذا در تلفظ زد خوانده میشود یعنی زمینهای پست و اراضی منخفضه و همچنین لو معنی پست و کنتریس جمع کنتری است که در باب ششم بیان شد یعنی ولایات پست چون این اراضی نسبت بسایر ممالک جرمنی پستی و انخفاض دارد لهذا این ولایات را نیذرلند نامیده اند اهالی هالند هالند را قدیما باتاویه میخوانند و مشتمل بر هفت پراونس است و اسامی آنها از این قرار است هالند زیلند فرزلند گرانینجن اوورییسل یوترکت جلدرلند و کنه این ولایات از داخ بیمانند مترجم گوید هال نیز در لغت معنی مغاک و گود و دال است و لند چنانچه آنفا معلوم گردید بمعنی زمین و خشکی است چون دو دال اجتماع شدند لهذا در تلفظ بجهة خفت یک دال را میخوانند و در حقیقت هال لند است و باتاویه نیز مشتق از بتی است و بتی قبیله بودند در جرمنی و در ولایاتی که الان هیس نامیده میشود مسکن داشتند و از آنجا صد سال قبل از ولادت عیسی کوچ کرده به هالند آمدند و اسم آن ولایت بواسطه آن قبیله در ازمنه سالفه باتاویه شهرت یافت انتهی و هالند محدود است در شمال و مغرب با دریای شمال که او را جرمن اوشن نیز گویند یعنی محیط جرمن و در مشرق با هنوور و با ولایات متصرفی پروشیه و در جنوب با بلجیوم و هالند تخمینا یکصد و سی میل در درازی و یکصد و بیست میل در پهنا است و محتوی است بر صفحه که تخمینا هشت هزار میل باشد مترجم گوید درازا و پهنائی که در کتب جغرافیا ذکر میشود مراد آنست که مثلا منتهای پهنای آن ولایت آنقدر است و جائی که کمتر از او و نصف اوست در آنصورت هشت هزار میل مربع آنکه معلوم هالند است که بمساحت درآورده اند و الا حاصل ضرب یکصد و سی میل در یکصد و بیست میل پانزده هزار و ششصد میل خواهد بود و قریب بنصف با گفته مصنف تفاوت خواهد داشت انتهی و ولایت هالند بنظر یک صحرای متصل و وسیعی می آید که قطعات او با یکدیگر با چندین کنال ها یعنی فرکندها و خندق ها و دیک ها یعنی جنگل ها و غدیرها اتصال یافته و رودخانه بزرگ آن ولایت رین و میوز و اسکلت است مترجم گوید رودخانه میوز را در اقسام

۴۲۲ سنه

۱۲۱۹ سنه

۱۲۳۰ سنه

۱۲۲۹ سنه هجری

۱۲۴۶ سنه

بلاک میوئوس ضبط کرده اند و بعضی باز امجمع نیز خوانند انتهی و همه این هفده ولایت در یک وقتی به دوک های برگندی تعلق داشت
و از ایشان بخاندان آستریه در سال هزار و چهارصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق هشتصد و هشتاد و دو هجری بمصاهرت و عقد
و ازدواج منتقل شد و پس از آن نیز با خویشی و مواصلت بتاج اسپانیا تعلق یافت ولی بعضی از انولایات با جد و جهد زیاد طالب
آزادی شدند چنانچه هفت ولایت ایشان باین مقصود کامیاب گردیدند مترجم گوید که مصنف در اینجا و در جاهای دیگر
هفده ولایات ذکر میکند و حال آنکه هشت ولایت در هالند بیان کرده و نه ولایت در بلجیوم ذکر نمود که هر دو شانزده میشود و از
قراریکه معلوم شده است یکی دیگر ولایت درنت است که در شمال هالند است که مصنف بذکر او نپرداخت انتهی و آن
هفت ولایت موضوعه را هالند نامیدند که انولایات رفته رفته اطاعت فلیپ دوم اسپانیا را در سال هزار و پانصد و هشتاد و نه
مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و هفت هجری از رقبه خود دور انداختند و به آزادی ولایات خودشان از همه جهة پرداختند و باقی مانده
ولایات پس از آن باز بتصرف و اطاعت خاندان آستریه درآمده و در طاعت و رعیتی ایشان بودند تا آنکه لشکر فرانسه در سال
هزار و هفتصد و نود و پنج مطابق هزار و دویست و ده هجری بر ایشان غالب گشته مسخر نمود و این هفت ولایت متحده با یکدیگر
پرولنیک و اشتند و هر یکی از دیگری آزادی داشت ولی در هر ولایت وکلا چند مجلس عمومی که او را استیتس جنرال میگفتند منتخب
یعنی ولایات عامه میکردند و در آن انجمن رئیسی را که استدت هولدر میخواندند معین بود که او را بیش قدرت و استیلای تام
در رتق و فتق مهمات ملکی داشت مترجم گوید که استدت بزبان جرمنی بمعنی قلعه است و هولدر بمعنی نگاهبان و مراقبت
انتهی و رئیس این جمهوریه اول بانتخاب شاهزاده کان ارنج بود و لیکن از سال هزار و ششصد و هشتاد و دو مسیحی مطابق
هزار و هشتاد و دو هجری بوراثت رسیده در وقتی که لشکر فرانسه هالند را در سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار
و دویست و ده هجری تصرف کردند استدت هولدر انولایات ولیم پنجم بود که با عیال خود فرار کرده به انگلند رفته و در
همانجا وفات یافت و در انولایات منشعفه طرح جدیدی در امر حکومت قرار دادند و این قاعده و قانون جدید را باتاوین
ریپابلیک نام نهادند یعنی جمهوریه باتاویه و در سال هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و یک هجری باصرار
و اجازه شاهنشاه ناپلیون ترقی در مرتبه کینگدوم رسید و برادر خود لوئیس را بپادشاهی هالند تعیین فرمود و در سال هزار و هشتصد
و ده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری ناپلیون برادر خود لوئیس را از شاهی هالند معزول کرده ولایت هالند ضمیمه
شاهنشاهی فرانسه شد و در نومبر سال هزار و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق ذیقعده الحرام هزار و دویست و بیست و هشت هجری
وقتیکه ناپلیون خسارت و نصارت لشکر خود را در روسیه بصرصر حوادث دید اهل هالند فرصتی یافته بفکر آزادی سابق مملکت
خود را از تطاول دولت فرانسه باز داشتند و شاهزاده خانواده ارنج پسر استدت هولدر گذشته را که در آن وقت در سپاه
انگلیس منصب جنرالی داشت بهالند طلبیده بشاهی خودشان تمکین کردند و این شاهزاده در اول دسمبر سال هزار و هشتصد
و سیزده مسیحی مطابق هشتم ذیحجه الحرام هزار و دویست و بیست و هشت هجری با شکوه تمام و رغبت خاص و عام بشهر امستردم
وارد شده او را الملقب بشاهی نیدرلند رسما در دادند و بهمه هالند و بلجیوم استیلا یافت و در عهدنامه ویانا نیز که در سال
هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری صورت وقوع پذیرفت شاهزاده ولیم را پادشاهی نیدرلندز
اعتبار نمودند ولی پس از مدتی در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری اهل نیدرلندز
با یکدیگر بنای خلاف گذاشته بالاخره دو سلطنت ممتاز مختار قرار گرفت که یکی سلطنت هالند و دیگری بلجیوم است و هوای
ولایت هالند بارطوبت و تیره و مکدر و خاکش بالذات قلیل النفع و الثمر است ولی با سعی و تلاش در کسب معاش تلافی

این خسارت و نقصان را میکنند و غله فراوان بر زمین و عرق جبین بعمل میآورند و چمنهای نیکو دارد که گله ها و رمه های بیشمار
در آن چمنها بچرا در میآیند و کره و پنیر فراوان دارد که از انولایت بخارج نیز میبرند و بحسب وسعت و اندازه هالند یکی از ممالک
پرجمعیت معموره کره ارض است چنانکه در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری تخمیناً دو ملیان
و یکصد و سی و دو هزار نفوس انجا را شماره در آورده اند و اغلب اهمنه این کشتری از سطح دریا نشیب تر است لهذا اغلب
این ولایت را از صدمه امواج دریا در حالت مد بواسطه دئمس که جمع دئم است یعنی سدها و بندها و بواسطه دئکس که جمع
دیک است یعنی خیلها محفوظ و محروس داشته اند و گاهی که رخنه در آن سدها اتفاق بیفتد موج دریا ولایت را فرا میگیرد و
و خسارت بیشمار باهل ولایت میرسد و لفظ دئک به خیلی اطلاق میشود که در او آب باشد و دئم و مؤنت سد را گویند که مانع ضرر
و طغیان امواج باشد که آب از او بطرف دیگر تجاوز نکند و شهرهای معظم هالند هیگ است که پایتخت است و دیگری
آمستردم است که پس از لندن شهری بجهة تجارت قابل تر از او در اروپا نیست و راتردم و لیدن و یوترک است
مترجم گوید که مصنف شهر هیگ را پایتخت هالند معین کرد و حال آنکه در این اوقات پایتخت آنجا امستردم است و احتمال
میرود که در ازمنه سالفه هیگ پایتخت بوده از آنچه مصنف ذکر کرده است و همه این شهرها که بیان شد در غربی مملکت
واقع شده اند انتهی امستردم از شهرهای زیبا و نادره دنیاست که مصنف نوشته است رد فختک سیتی یعنی فسانه
مانند شهر چرا که آنشهر را با عمارات چوبی در بالای هشتاد و دو جزیره در زیودرزی بنا نهاده اند و این جزایر با یکدیگر بهشتصد
جسر اتصال دارد که بسبب این جسرها و نهرها تردد یکدیگر آسان است و در هنگام ضرورت که جسرها را بگشایند هر جزیره معموره جدا
خواهد بود و در چند سال قبل در آنمکان بندرت کمی از آبادی نشان میداد ولی اکنون چنان معمور شده که در آنشهر فزون تر از
دویست و پنجاه هزار نفوس سکنی دارند و آنشهر را پادشاه پروشیه در سال هزار و هفتصد و هشتاد و هفت مطابق هزار و دویست
و یک هجری تصرف کرد و در سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و ده هجری بتسلیم لشکر فرانسه دید و در سال هزار
و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هشت هجری نخستین مکانی بود که مرجع خانواده ارنج شد و با همه چیزهای معروف
الزویرس که جمعی از نقاشان بودند در آنشهر و در شهر لیدن متشخص داشتند و در شهر امستردم امیر البحر مشهور رائتر و تهماند
گراهم کامی نیوتس مدفونند و جهازگاه آنشهر که در آنجا جهاز و کشتی میسازند و چینه خانه جهازی او کمال شهرت در اروپا دارد
و عمارت استدهوس که مجمع اکابر و اعیان قدیم بود از بناهای عالی اروپاست مترجم گوید زیودرزی خلیج بزرگیست
از دریای جرمن که در میان ولایت هالند امتداد دارد که از جانب شمال بدریای جرمن متصل است و در جانب مشرق او ولایت
فریزلند و اووریسل واقع است و در جانب جنوب او ولایت یوترک و جلدرلند و در جانب مغرب او قدری از خاک
ولایات هالند و چند جزیره دیگر است که مدرازی بسم اتفاق افتاده و در تصرف هالند است انتهی راتردم بحسب تجارت و دولت
شهر دوم هالند است و تجارت کلی آنجا با جرمنی است و بندرگاه بزرگ رایج حساب میشود که با این بندر با انگلیس مراوده و تجارت
دارند و در این شهر ارسمس معروف متولد شده است مترجم گوید که مختصری از احوال او در باب سی و نهم ذکر شد لیدن و یوترک
دو شهر معروفیست مدارس نیکو دارند و اشخاص دانشمند از این مدارس برخواسته است چنانچه در لیدن بورهیو حکیم و طبیب مشهور متولد
شده است و این دو نفر استاد کامل بجنبه نسخ ایزک و وسیوس در آنشهر توقف داشته اند و باسمه چی معروف الزویر بجنبه نسخ
صاحب تمیز انگلیسی نیز در این بلد عمر خود را صرف نموده اند و رمبرندت نیز در نزدیکی لیدن در قریه متولد شده است و شهر لیدن
بجهة پایداری که در قلعه داری در مقابل لشکر اسپانیا در سال هزار و پانصد و هفتاد و شش مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و یک هجری

کرده وتحمل آورده اند شهرت یافته است ودر آخر چنان شد که همه خدمات ورنجات محصورین از نهاتحمل شدند ولشکر اسپانیا بی نیل
مرام مراجعت کرده وجمعیت آنشهر تخمینا شصت هزار میشود ودر شهر یوترک در سال هزار وپانصد وهشتاد ونه مسیحی مطابق نهصد
وهشتاد وهفت هجری آنمعروف اتفاق ولایت شفکانه متحده با مضار رسید که از یکدیگر آزاد باشند ولی در کلیات صلاح وصواب
یکدیگر را منظور وملحوظ دارند ونشان جمهوریه خود را در آنسنه تبری قرار دادند ودر شهر هرلم کنشی در آن بزرگی هست که در آن کنشی دراِل ارگن
بزرگیست که بهتر ازاو در اروپا نیست وآن مشتمل بر پنج هزار لوله است که لوله بزرگ او به بلندی سی وهشت فوت است که تقریبا از
یازده زرع بیشتر است وبقطر شانزده وانچ میشود وآنشهر را نیز لشکر اسپانیا در سال هزار وپانصد وهفتاد وسه مسیحی مطابق
نهصد وهشتاد ویک هجری محاصره کردند واهل شهر ده ماه ایستادگی کرده خودداری نمودند وآخر الامر باامان وعهد وپیمان تسلیم
شدند مترجم گوید ارگن بمعنی ارغنون است ودر حقیقت ارغن است که او را اهل اروپا ارگن میگویند ودر لغت فرس ارغن
وارغنون مترادفند واین ارغنون معروف در آن کلیسا است وهر که بخواهد از آواز او متلذذ شود یک شلنگ داده بقدر
یکساعت حق استماع دارد ولی برای یکنفر ودونفر ممکن نیست باید اقلا ده نفر باشند که ده شلنگ بدهند تا شخص ارغنون
نواز ارغنون را ساز کند وهر که بخواهد آواز ارغنون را بشنود ده نفر با یکدیگر شریک شده تماشا واستماع او میروند واگر فرضا شخصی
بخواهد وحید استماع کند باید ده شلنگ که اجرت معین اوست بکار سازی نماید ومیگویند چنان آواز خوش دارد که انسان را
بطرب وعجب میآورد ودوازاین است که مولوی معنوی میفرماید مثنوی پس عدم گردم عدم چون ارغنون گویدم انا الیه راجعون
واهل شهر هرلم در اختراع صنعت باسمه با اهل جرمنی مباحثه وگفتگو دارند وحکام وضباط آنشهر در عمارت دار الاماره اول
کتابی که در آنشهر با کاستر تخمینا در سال هزار وچهار صد وچهل مسیحی مطابق هشتصد وچهل وچهار هجری چاپ شده است تا بحال
محفوظ ومصون داشته اند ودر این هیچ شبهه نیست که تصانیف کلاسیکس یعنی ادبیه وعلوم قدیمه از آثار وعلامات واضح از شهرهای
امستردم ورا تردم ودیوترک ولیدن ودیگر قصبات هالند باستصواب این دانشمندان معروف ظهور وبروز کرده است
یعنی ارسمس گراتیوس بوزهیتو گری ویوس برمن وان هرن شهر هیگ نشیمن حکام ولایت است
وجمعیت آنجا فرود تر از پنجاه هزار میشود وآنشهر مکان اصلی بزرگان ونجبای ولایت است وابنیه عالیه در این شهر بسیار است
واهالی آنجا از رسوم وقواعد آدمیت ومعقولیت بنک اکاهند ودر هالند چندین دهات معتبر هست که با قصبات وولایات
دیگر لاف برابری بلکه برتری میزنند وکوچه های اکثر قصبات هالند راست وخوب ساخته است وبسیار پاک نگاه میدارند وعموما
یک کنل در وسط دارند که بهمه طرف این کنل محیط رجال آن چنانست که سفاین وزورقها در برابر ابواب عمارات ودکاکین تجار میتوانند
با رامی واستراحت لنگر اقامت اندازند واز رودخانهای بزرگ اروپا یکی رَین است که مجرا ومَمَر آخر او در هالند است ودر آن
اینولایت رودخانه کوچک مس با او ملحق میشود واز آنجا او را باسم رودخانه مس میخوانند وعجب است که این رودخانه صغیر
بناحق اسم او را پایمال کرده که از آن پس این رودخانه بزرگ را بنام اصلی او که رَین است نمیخوانند بلکه باسم مس شهرت دارد
ودر پائین راتردم بدریا انصباب دارد که محل الصباب او را موت آف دی مس میگویند یعنی دهان مس. دولت
هالند در ولایات غربیه خارجه نیز چندین ملک در تصرف دارند علی الخصوص در هند الشرقی ونکو فتی در دنیا نیز در ازمنه سالفه دولت
قوی وغنی محسوب میشدند وتجارت ومعامله شان از همه دول اروپا بیشتر وبالاتر بود وچنان بود که در آن عصر بدرستی وانصاف
هالند را ذی مرشاف یوروپ مینامیدند یعنی بندرگاه وچهارسوی اروپا ودر این زمان نیز معامله وتجارت دارند ولی نسبت
بزمان سابق معدوم میتوان انگاشت واهل هالند عموما قهرمنش ومتوسط الحرکه هستند در تجارت ومعامله بکمال راستی

وصداقت رادارند مذهب ایشان پروتستنت کلوینی ترم است واز سایر مذاهب نیز اغماض میشود وحکومت اینولایت سلطنت
و داچی کبیر لوکسمبرگ متعلق بدولت هالند است ومحتوی بر هزار وهشتصد وبیست میل مربع وتخمینا بسیصد هزار نفوس است
ولوکسمبرگ در پائین جنوب مشرق بلجیوم اتفاق افتاده ومحدود است در شمال ببلجیوم ودر جنوب ومغرب بافرانسه ودر مشرق
باپروشیه مترجم گوید مراد از پروشیه در اینجا ولایات جرمنی است که در تصرف دولت پروشیه است که عبارت از
رَین سفلی ووستفالیه است انتهی وپادشاه هالند گرند دیوک یعنی دیوک کبیر لوکسمبرگ است واین داچی کبیر در محفل عام وایت
حق سه ووت را دارد ودو پایتخت این داچی بهمان اسم داچی موسوم است وتخمینا یازده هزار جمعیت آنجا میشود ومتصرفات خارجیه
خارجه هالند مشتمل بر جزایر جوالی سوماترا بی لی تان مدیورا سلبیس سمبوا تیمور ترنیت سند وَر امبانا
بت تجین سرم بورنو تیونی است که در قسمت اسیا است با چند جای دیگر بغیر از تجارت خانها که در صدرس
در ساحل کارو منڈل ودر مکاداز مترجم گوید صدرس بندری است معتبر در ساحل مشرقی مملکت کرناتک است
که این مملکت در اقصی جنوب هندوستان است انتهی ومتصرفات داچ در امریکای جنوبی سرنی نم است که در گویانا است وجزایر
دیگر مند العز بست که کراکو سنت یوکس تیوس سبا ارتوبا بیون ایری وقسمت جنوبی سنت مرتین است
ودر افریقا نیز چندین قلعه های کوچک در سواحل گینی دارند نشیبه ادمیرل رای تر از مشاهیر ادمیرالهای اروپاست
در سال هزار وششصد وهفت مسیحی مطابق هزار وشانزده هجری در قصبه فلشینگ که در بعضی اطلسهاولی سینگن ضبط است
در مملکت هالند متولد شده ودر سن یازده سالگی بخدمت کشتی مامور گشت ودر اندک زمانی بمنصب کپتانی سرفراز
گردید ورفته رفته سفینه اقبال او بساحل شوکت واجلال رسید وبمنصب جلیل ادمیرالی مفتخر آمد وچندین سفر به بندر مغرب
رفت ودر هر سفر فتح وظفر همعنان او بود ودر سال هزار وششصد وچهل ویک مسیحی مطابق هزار وپنجاه ویک هجری با چند
فروند کشتی بامداد دولت پورتگال رفت که از تعدی وجور دولت اسپانیا ملتجی به هالند شده بودند واز بخت بیدار
ادمیرل رای تر سفاین اسپانیا تاب مقاومت نیاورده شکست فاحش خورده وادمیرل مزبور مظفر ومنصور به هالند برگشت
ودر سال هزار وششصد وپنجاه وهفت مسیحی مطابق هزار وشصت وهفت هجری میان دولت انگلیس وهالند دریای فتنه
بموج آمد وسفاین خصومت شراع کشید ادمیرل رای تر خدمات نمایان بدولت خود کرد که معروف اروپا شد خلاصه چندین مرتبه
سفاین انجیر زاد در سواحل بربرستان که در شمالی افریقا است شکست داد وهمچنین چند بار بر کشتیهای انگلیس وفرانسه که با یکدیگر
در جنگ هالند متفق شده بودند شکست داده فایق آمد وبسیاری از کشتیهای ایشان را غرق نمود وآتش زد وهمچنین وقتی
بامداد پادشاه دنمرک که با سویدن نزاع داشت مامور شد ودر آنجا نیز فتحها کرد وهرگز در هیچ جنگی مغلوب نشد
وآخر الامر در بیست ویکم اپریل سال هزار وششصد وهفتاد وشش مسیحی مطابق اواسط صفر المظفر هزار وهشتاد وهفت
هجری در حوالی شهر مسینه که کشتیهای فرانسه را تعاقب کرده بود غفلة گلوله توپی باو خورد که پاشنه چپ وپایش را
برد ودر این جهة بیمار شد وتب شدیدی باو عارض گشت وبعد از هفت روز در بندر سیرکیوس وفات یافت ونعش او را به
امستردم آوردند واز وفات او نه تنها اهل مملکت خود بلکه کل اروپا محزون وملول شدند ولوئی که در آن جنگ خصم او بود
وقتی که خبر مرگ او را شنید بی اختیار گریه کرد وگفت دریغ بود که چنین سردار نامداری بخطا هدف گلوله شود بورنهیو
طبیب دانشمند بیست وتالیفات بسیار دارد ودر سال هزار وششصد وشصت وهشت مسیحی مطابق هزار وهشتاد ونه هجری متولد
شده ودر بیست وسیم سپتمبر سال هزار وهفتصد وسی وهشت مسیحی مطابق هزار وصد وپنجاه ویک هجری وفات یافته است

وسیوس گرتنجان کاتب معروفیست در سال هزار و پانصد و هفتاد و هفت مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و پنج هجری متولد
شده و در سن هفتاد سالگی در سال هزار و ششصد و هشتاد و هشت مسیحی مطابق هزار و صد هجری وفات یافته است انگلیجی
در سال هزار و چهارصد و هشتاد و چهار مسیحی مطابق هشتصد و هشتاد و نه هجری متولد شده است و در سال هزار و پانصد
و پنجاه و هشت مسیحی مطابق نهصد و شصت و پنج هجری وفات یافته است رمبرندت در سال هزار و ششصد و شش مسیحی
مطابق هزار و پانزده هجری متولد شده و در سال هزار و ششصد و هفتاد و چهار مطابق هزار و هشتاد و پنج هجری وفات یافته است
گراتیوس بگنو دانشمند دانای معروفیست در دهم اپریل سال هزار و پانصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق ربیع الثانی نهصد و نود
و یک هجری متولد شده است و در بیست و هشتم اگست سال هزار و ششصد و چهل و پنج مسیحی مطابق رجب هزار و پنجاه و پنج هجری در سن
شصت و سه وفات یافته است برهرمن خیند نفر است طبیبی که از اهل لیدن است در سال هزار و ششصد و بیست و هشت مسیحی مطابق
هزار و سی و هشت هجری در لیدن متولد شده و در سال هزار و هفتصد و چهل و یک مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و چهار هجری وفات
یافته است ون مندر در سال هزار و پانصد و چهل و هشت مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و پنج هجری در نزدیکی کورترنک
متولد شده است و در سال هزار و ششصد و هشتاد و شش مسیحی مطابق هزار و نود و هفت هجری وفات یافته است و در علم کتابت
و نقاشی استاد بود و در تاریخ وفات آن چنین معلوم میشود که صاحب کتاب یونیورسل بیاگرفی سهو کرده است چراکه چهارده سال
از عمر طبیعی زیادتر میشود چون نسخه دیگر نبود که تصحیح شود لهذا بهمانطور نقل نمود و اگر بتفصیل حالات هر یک بپردازیم از مقصود باز
مانیم و در این مختصر همین قدر کافیست

باب چهل و هشتم در بیان متصرفات غربیه خارجه هالند در آسیا

جزایر مالوکس که او را اسپانیایی آیلندس نیز گویند یعنی جزایر ادویه و عقاقیر و توابل یک مجموعه از جزایر است که در بحر هندوستان
در مشرق سلبس واقعشده اند و معروف انها جزیره امبانیا و جزیره بنده است در جزایر مالوکس بجز جزیره جیلولو غله و برنج و انعام
و مواشی خوب بعمل نمی آید و حاصل انها نارنج و لیمو و دیگر میوه های گرمسیر است و شهرت انها بجهة فراوانی و خوبی ادویه جات
که در انجزایر وافر است خصوصا قرنفل و جوزبوا و بسباسه و این جزایر را اهل پورتگال در سال هزار و پانصد و یازده مسیحی مطابق
نهصد و هفده هجری پیدا کردند و در انجزایر بعضی مکانها برای نشیمن خود ساختند ولی داچ اهل پورتگال را از انجزایر در سال هزار و
ششصد و هفت مسیحی مطابق هزار و شانزده هجری بیرون کردند و خود متصاحب نمودند و در سواحل مالوکس سنگهای بزرگ
مرجان یافت میشود که مرجان انجا بهتر از مرجان سایر سواحل است و غالبا اهالی انجزایر بت پرستند و مسلمان نیز دارند جوا که او را
یوآ نیز گویند یکی از جزایر معتبر هند الشرق است که در جنوب جزیره بارنیو واقع است و از جزیره سوماترا در جانب مغرب با بوغاز
سوندا مفروز شده است و جزیره جوا را بعضی اوقات گریت جوا میگویند یعنی جوا کبیر که تا متمیز باید از جزیره بلی که بعضی اوقات
او را لیتل جوا میگویند یعنی جوا صغیر و داخل جزیره جوا در میان شاهزادگان بومی تقسیم شده است و سواحل انجزیره را داچ
متصرف شده است و شهرهای بزرگ انجزیره دجاجیتا و سالو و سمرنگ و بتاویه است که پایتخت انجزیره است در تصرف
داچ است و جمعیت انشهر از چهل و نه هزار فزونتر است مترجم گوید که در نقشه بلاک شهر دجاجیتا را دجوک جاکرتا
و در مخزن العلوم دجوجاگنتا و در اطلس جانسن از و سمیث یوگیه کرته ضبط کرده است و همچنین شهر سالو را سوراکرتا ضبط کرده
و اکنون باین اسم معروفتر است و انشهر پایتخت انجزیره است که در تصرف اهالی خود جزیره است و دخلی به داچ ندارد و اهل
جوا غالبا مردمان بی تربیت مغرور شریر هستند و مردان انها بسیار تنومند و قوی الجثه میشوند بخلاف زنها که بسیار صغیر الجثه

وجور دانند هند و لون شان بسمرت مایل و موی شان تیره رنگ و مجعد است و محصولات خاصه انجزیره برنج و پنبه و نیل و فلفل
و سایر میوه های گرمسیر است و مذهب اصلی انجزیره اسلام است و لشکری از دولت انگلیس با سفاین حربیه به تسخیر این جزیره در
سال هزار و هشتصد و یازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و شش هجری مامور شد و متصرف گشت در زمانی که ولایات
داچ را نیز دولت انگلیس تصرف کرده بود و در صلح عام که در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست
و سی هجری اتفاق افتاد باز این جزیره را پس دادند بنده آیلندس یعنی جزایر بنده و این جزایر هفت جزیره است که جزیره بزرگ
انها باسم بندا شهرت دارد و سایر جزایر را نیز باسم انجزیره بزرگ میخوانند و انجزایر تخمینا صد میل در ما بین جنوب مشرق
جزیره امبانیا واقع شده اند و جوزبوا حاصل کلی اصلی انجزیره است و این جزایر از سال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق هزار
و هیجده هجری بتصرف داچ درآمده است که داچ انجزایر را در انسال از تصرف انگلیس و اهالی جزایر بیرون آورده خود متصاحب نمود
و انجزایر بسیار کوچکند و بزرگتر انها که بندا است دوره او فزونتر از بیست میل نیست و در انجزایر صغار زلزله بسیار اتفاق
میافتد و جزیره بندا را دولت انگلیس در سال هزار و هفتصد و نود و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و یازده هجری تصرف کرد
و باز در سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری پس دادند و دوباره در سال هزار و هشتصد و ده
مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری باز تصرف نمودند و ایضا در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی
هجری بداچ رد نمودند جزیره آمبانیا تخمینا دوره او از هشتاد میل بیشتر است و غالب انجزیره جنگل و کوهسار است ولی جزیره حاصل خیز
و مثمر است و حاصل اصلی انجا جوزبوا و قرنفل و شکر و قهوه و چندین میوه های دیگر لذیذ خوش طعم است و در انجزیره دار الحکومه داچ است
مسمی به فارت و یکطوریه یعنی قلعه فتح که احکام اهالی انجزیره و جزایر مالوکس از این دار الحکومه صادر میشود جزیره جیلولو در شرق
جزیره سلبس واقعشده جزیره معتبر وسیعی است و درازی او تخمینا دویست میل و پهنای او سی میل است و حاصل اصلی این جزیره ساگو
و برنج است که از انجا بسایر جزایر نیز میبرند و در انجزیره گاو و گاومیش و بز و آهو و خوک دشتی فراوانست عجب تر انکه در انجزیره هیچ
قسم از ادویه جات یافت نمیشود و حال انکه در نزدیکی جزایر ادویه اتفاق افتاده است مترجم گوید ساگو صمغ درختیست که از جزایر
هند الغرب میاورند و از انصمغ بجهة اطفال و بیماران حریره درست میکنند و چیز مقوی نافعی است جزیره جیلولو مشتمل بر چهار پنین شلاه
کوچکست و پنین شلاه شمالی بزرگتر از آن سه دیگر است انتهی جزیره سلبس جزیره بزرگیست طول او تخمینا پانصد و شصت میل و پهنای او
یکصد و پنجاه میل است و قسمتی از انجزیره در تحت خط استوا است و انجزیره فیما بین بارنیو و جزایر اسپایس اتفاق افتاده است و حاصل
انجزیره ساگو و برنج و نارجیل و فلفل و [illegible] و پنبه و سایر میوه های گرمسیری است و گله و رمه و آهو و خوک نیز بسیار است و اهالی انجزیره
بمهمان نوازی و غریب پرستی و وفاداری و صداقت و درستی مشهور و معروفند و اگر از دوستشان خلافی بانها سرزند ابدا از انها سبقت
در خلاف و عناد نمیشود و قصبه معروف انجا مکسر است که اهالی انجا [illegible] میگویند که در ساحل فیما بین جنوب مغرب جزیره است و در انجا
داچ بجهة تجارت و معامله خودشان قلعه محکمی دارند و با شاهزادگان بومی ولایت عهد و پیمان بسته اند هر چند مصنف احوال جزایر
متصرفی داچ را باختصار بیان کرده و بعضی را بهمان اسم فقط اکتفا نموده لهذا لازم افتاد که تفصیل آنچه را که مصنف بیان نکرده است معلوم داریم
مخفی نماند که از کمیت و کیفیت انجزایر بیشمار که در بحر هند و بحر پاسفیک و بحر چین منتشر شده و صفحه دریا را فرو گرفته اند قدمای اصحاب هیچ
خبر نداشته اند و اگر فی الجمله اطلاعی حاصل کرده اند از قول تجار و مسافرین بوده که هیچ محل اعتنا و اعتماد نیست و صاحب
تقویم البلدان زحمت بسیار در این باب کشیده و آنچه او نوشته است ما بیان میکنیم قال الشریف الادریسی جزایر بحر الهند والصین
الف و سبعمایه جزیرة عامرة غیر الجزایر الخرابات فانها لا تحصى و قال جزایر المهراج و یقال لها ایضا جزایر السربزه جزایر کثیرة

وصاحبها من اغنی ملوک الهند واکثرهم ذهباً وفیلة وجزیرة الکبیرة هی التی فیها مقر ملکه طولها مائتا میل وعرضها مائة میل وهی من
الطول قنا والعرض حـ ل وقال المهلبی جزیرة سبرترة جزیرة من اعمال الصین وقال هی عامرة آهلة انتهی واکنون معلوم نیست
که در این عرض وطول جزیره واقع شده باشد وجزیره جوا را که اکنون مشهور بجاوه است صاحب تقویم البلدان باسم جزیره اللامری
بیان میکند جزیرة اللامری معدن البقم والخیزران قال ابن سعید وهی جزیرة الجاوة الکبیرة المشهورة التی تقصدها المراکب اکثر ما فیها
من العقاقیر الهندیة والمشتهر اهلها بحسن السیرة مع المسافرین واولها الغربی حیث الطول قنه وفی ذلک الرکن من مدنها المشهورة
علی السن التجار اللامری وفی جنوبها فی الرکن الغربی الجنوبی مدینة قنصور التی ینسب الکافور القنصوری وهی مسامتة للاخری فی الطول
وعرضها درجة ونصف وجبال الکافور ممتدة من المدینة الی قرب آخر الجزیرة من غرب الی شرق وفی وسط الجزیرة علی جبال الکافور
قاعدتها مدینة جاوه بها صاحب الجزیرة وما حولها من الجزایر المنسوبة الیها والی هذه المدینة ینسب العود الجاوی الاسود الذی یغرق
فی الماء ویظهر کانه الزلط ویقال انه یعرف بشجر العود وموضع المدینة حیث الطول قنطه والعرض ح و وفی الرکن الشرقی الجنوبی
مدینة کلکه وهی مشهورة انتهی ودر جزیره جاوه اکنون هیچ شهری باسم کلکه وقنصور وجاوه مشهور ومعلوم نیست وطول جزیره جوا
ششصد وچهل ودو میل وبزرگترین عرض او یکصد وبیست وشش میل است وجمعیت جزیره جوا تخمیناً شش ملیان است ودر جزیره
سلسله از جبال از شرق بمغرب امتداد دارد که در قله بعضی از آنها آثار ولکنو پیداست که در ازمنه سالفه آتش از آنها بیرون میآمده است
ومحصول کلی از الجزیره برنج وشکر است که هر ساله ده ملیان پوند شکر از این جزیره بخارج میبرند وفلفل وقهوه وتنباکو ونباتات
دوائی نیز بعمل میآید ودر جنگلهای آنجا اقسام میمون وببر سیاه وجاموشهای وحشی وکرگدن پیدا میشود ودر این جزیره افاعی
غریبه هست که درازی بعضی از آنها از بیست وپنج فوت تا سی فوت است وعقاب سفید وباز شکاری نیز فراوانست ودر دریای آنجا
تمساح واقسام ماهیهای بزرگ بسیار هست ومال داخله آنجا که از خارج میآورند حریر وابریشم وکلاه وکفش وباروت وآلات
وادوات حربیست ودر الجزیره قصبات وقراء نیکو بسیار هست ومعدن آهن وقلع نیز دارد واسبهای الجزیره کوچک وکوتاه قامت
ولی بسیار رهوار میشوند جزیره سوماترا جزیره بزرگ ووسیعی است که در دریای هندوستان در مغرب جزایر مجموعه واقعه اند
واقع شده است واین جزیره بچندین ولایات بزرگ تقسیم گشته که یکی ولایت آچین است که در شمال مغرب جزیره است
ویکی بتاک ودیگری جمبی است که در تحت خط استوا است وولایت پلمبنگ وولایت لمپنگ است که در جنوب مشرق
جزیره است وامتداد الجزیره از ما بین شمال ومغرب تا ما بین جنوب ومشرق است که با خط استوا تقریباً در دو حصه مساوی تقسیم
شده است چنانچه دماغه جنوبی آنکه در بوغاز سوند است در عرض پنج درجه وپنجاه وپنج دقیقه جنوب است ودماغه شمالی او در عرض
پنج درجه وسی وپنج دقیقه شمالیست وبعضی از اهل جغرافیا طرفین او را یک اندازه عرض معین کرده که از هر طرف پنج درجه وپنجاه و
پنج دقیقه است وپهنای بوغاز سوند تخمیناً بیست میل است ودرازی الجزیره هزار وپنجاه میل وپهنای او را از یکصد وپنجاه میل
تا دویست میل حساب کرده اند ودر میان الجزیره یک سلسله کوهی امتداد دارد که تقریباً از وسط جزیره بدرازی صفحه او ممتد است
ودر بعضی جا این سلسله کوه دو مرتبه وسه مرتبه ردیف هم محاذی یکدیگر واقع شده اند واین جبال شامخه بسواحل غربی نزدیکتر است
ورودخانهای بزرگ آنجا بسواحل شرقی جریان دارند ودر ساحل غربی رودخانه بزرگ هیچ نیست وهوای کوهستان آنجا
بجهت ارتفاع جبال بسیار خوبست چنانچه گاهی ترمامیتر در سایه با پنجاه وپنج درجه رسیده است ودر بعضی قسمتهای الجزیره جنگل
انبوه هست که بهیچوجه عبور از آنها ممکن نیست ودر الجزیره معدن طلا ومس وآهن یافت میشود وگوگرد وشوره فراوانست وچشمهای
آب گرم نیز دارد واغلب خاک آنجا برنگ سرخ وزرد وسفید است وحاصل اصلی آنجا برنج ونارجیل وخیزران وفلفل وزردچوبه

ودر جنگلهای

جزیره جاوه

جزیره سوماترا

ودر جنگل است وکافور نیز دارد وتنباکو نیز بعمل میآید وحیوانات وحشی آنجا لاتعد ولاتحصی است وببر آنجا از سایر ولایات بزرگتر
میشود وفیل وکرگدن وخرس در این جنگلها گله گله است وهیپوپوتمس که اسب دریائی شاخدار است در رودخانهای
آنجا فراوانست وچندین قسم از آهوها ومیمونها در الجزیره هست که در سایر جزایر وسایر ولایات نیست وهمچنین چندین قسم از
جانوران گزنده وحشرات الارض در الجزیره هست که مخصوص آنجا است ودر سایر جزایر پیدا نمیشود واهل آنجا حصیر خوب میبافند
وابریشم نیز بعمل میآرند ودر جامهای ابریشمی انواع نقوش وتصاویر بکار میبرند واهل آنجا شکار را مایلند عموماً وبجنگ خروس میل
دارند خصوصاً ودر شکار نهایت اصرار دارند واکثر اوقات بجنگ خروس اشتغال میورزند وبخوردن تریاک بسیار وکشیدن تنباکو
عادت کرده اند واغلب اهالی آنجا بلا مذهب وبت پرستند واشخاصی که درس عربی میخوانند آنها را [illegible] میگویند یعنی مسلمانان ودر الجزیره
از غرایب ثمار واشجار یکی بردفروت درخت است یعنی اشجار میوه نان که او را شجر الخبز گویند که ثمر او بشکل کلیچه است ومزه نان
میدهد ودر هنگام ضرورت عوض نان میخورند بلکه اهالی الجزیره ودیگر جزیره که اینقدر نان نیست میوه او قوت غالب آنهاست
وجمعیت جزیره سوماترا تخمیناً هفت ملیان است ودر جانب شرقی وغربی جزیره سوماترا بیست ودو جزیره کوچک دیگر است که از
توابع او است ومعروف آنها جزیره بنگه وبلیتن است که در سمت مشرقست ودرازی جزیره بنگه تخمیناً یکصد وسی ودو میل است
وبزرگترین عرض او چهل وپنج میلست وما بین جزیره سوماترا وبنگه بوغاز بنگه مفروز است که پهنای آن بوغاز تقریباً بیست میل است ودر الجزیره
معدن قلع هست جزیره سلبس را گاهی باسم قصبه مکسر خوانده جزیره مکسر گویند واهل آنجا برشادت وشجاعت موصوفند ویکی
از قصبات الجزیره منده است که در ساحل شمال ومشرقست ودیگری قصبه بول است که در ساحل شمال است ودیگری تامینی
که در تحت خط استواست واین جزیره بترکیب مختلف ومعوج واقع شده وشکل جزیره جیلولو مشتمل بر چهار شبین شلا است ولی شبین
شلا این بزرگتر از اوست وشبین شلا شمالی نیز بزرگتر از آن سه شبین شلا دیگر است وشبین شلا جنوبی از همه کوچکتر است
ودر میان خلیجهای این شبین شلاها سفاین بارامی واسوده گی لنگر اقامت میاندازند ودر الجزیره معدن طلا ومس وآهن هست
ونباتات مختلفه وطیور غریبه در آنجا فراوانست ومیمون نیز زیاد دارد واهل پورتگال الجزیره را در سال هزار وپانصد ودوازده
مسیحی مطابق نهصد وهیجده هجری تصرف کردند واخراج آنها را از الجزیره در سال هزار وششصد وشصت وهفت مسیحی مطابق هزار
وهفتاد وهشت هجری بیرون کردند ودر فتنه ناپلیون که هالند را تصرف کرد دولت انگلیس نیز جزیره سلبس را ضبط نمود ودر
در عهدنامه کل باز پس داد جزیره پی لی تان جزیره کوچکی است در دریای شرقی در میان سوماترا وبارنیو واقعست تخمیناً
طول او پنجاه میل وپهنای او چهل وپنج میل است جزیره مدیورا جزیره ایست در دریای مشرقی که در ساحل شمال ومشرق جزیره
جوا واقع شده است ودر میان او وجزیره جوا خلیج بزرگی هست که درازی خلیج صد میل وپهنای او شانزده میل است واکثر
جای این خلیج مساویست که چندان تفاوتی ندارد واین جزیره بسیار حاصلخیز است ومدیورا ایضاً نام شهریست در مملکت
کرناتک که در جانب جنوب هندوستانست واین جزیره باسم آن شهر موسومست جزیره بارنیو جزیره معظمی است که
در دریای مشرقی در تحت خط استوا واقع شده وپس از جزیره نیو هالند از او بزرگتر جزیره در دنیا نیست ودرازی الجزیره
تخمیناً هشتصد میل وپهنای آنجا هفتصد میل است ودر ساحل غربی او بارانهای شدید از ماه نومبر تا ماه می که از عقرب
تا ثور است اکثر اوقات بلکه همیشه میبارد وزلزال شدیده نیز در این جزیره بوقوع میرسد وساحل او از ده میل
تا پانزده میل بغایت وحل وگل ولای است که هم جهت مرور وعبور تعسر دارد وهم باعث کثافت وتعفن هواست
وقسمتی از الجزیره کوهستان است ودر وسط جزیره سلسله از جبال امتداد دارد که او را جبال کریستل میخوانند یعنی بلور

شجر الخبز

جزیره بنکه — جزیره بلیتن

جزیره سلبس

سنه ۹۱۸ — سنه ۱۰۷۸

جزیره پی لی تان — جزیره مدیورا — جزیره بارنیو

چرا که سنگ بلور در انجبال موفور است و رودخانه بزرگ انجا رودخانه بنجرمسین و چند رودخانه دیگر است معدن طلا
والماس نیز دارد و از رودخانهای انجا نیز الماس میابند و معادن سایر جواهرات نیز در انجاهست و اقسام نباتات
ورباحین واشجار در انجزیره یافت میشود و در وسط انجزیره چندین طوایف مختلفه مسکن دارند و بسیار بی ترتیب و وحشی صفت اند
واکثر ایشان در بالای درختهای بلند برای خود ایشان جا ساخته مثل طیور شب در انجا میخوابند و با نردبان بالای درخت رفته
ونردبان را نیز بالا میکشند که از سارق و طارق مصون باشند و از امتعه انجزیره بچین حمل و نقل میکنند و در سواحل او از اهل
جاوه و مسلمانان مسکن گرفته اند و انچه که جمعیت انجزیره را تخمین کرده اند از سه ملیان زیاده تر است و انجزیره بچندین ولایت
تقسیم شده است که در هر ولایت بزرگی و رئیسی از خود ایشان هست و دائما با یکدیگر نزاع و قراع دارند و چندین دولت اروپا
با اهل بارنیو منازعه کردند که شاید در انجا مسکن و نشیمن داشته باشند هیچ یکشان بجز داخ از عهده انیکار بر نیامد و دولت انگلیس
در سال هزار و هشتصد و دوازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هفت هجری با نجزیره از بندر سمبس که در ساحل غربی
جزیره است حمله آورده بخواست که در انجا تجارتگاهی قرار بدهد از اهل جزیره شکست خورده و خسارت زیاد با نها رسید و
و در سال هزار و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هشت هجری بمقام تلافی و کیفر بر آمده جنگ کردند و شکست
بر اهل جزیره خورده دولت انگلیس غالب شد و در اخر در صلح کل باز انجزیره بداخ مقرر گردید و انجزیره از طول صد و نه درجه
تا صد و نوزده درجه شرقی گرینیچ است و از عرض چهارده درجه جنوب خط استوا تا عرض هفت درجه و بیست و پنج دقیقه
شمال خط استوا است و جمعیت انجزیره تخمینا چهار ملیانست جزیره سامبوا جزیره بزرگیست در دریای مشرقی
در جنوب خط استوا در عرض نه درجه و هشت و از جزیره لمباک با بوغاز الس مفروز شده و پهنای این بوغاز قریب
بچهل میلست و اغلب جا پهنای او مساوی بیست است و انجزیره بچندین ملوک تقسیم شده است که یکی بیما است که در جانب
شمال و مشرق جزیره است و یکی تمبارو است که در جانب شمال است و سامبوا است که باسم جزیره موسوم است
و مشتمل بر چندین قصبه است که هر کدام در تصرف رئیسی و حاکمیست که بدیگری رجوع و مدخلیت ندارد و برنج و نکو در انجزیره
بعمل میاید و شوره و گوگرد نیز وافر است جزیره تیمور در دریای مشرقی بزرگترین جزیره مالوکا است که در جنوب انجزایر
در مشرق سامبوا اتفاق افتاده و درازی او دویست و پنجاه میلست که امتداد او مابین شمال و مشرقست و پهنای او از
سی میل تا شصت میل است و در وسط انجزیره یک سلسله از جبال ممتد است که ارتفاع بعضی از انها با قله طنریف
دم مساوات و برابری میزند و سواحل جنوبی و مشرقی انجزیره جنگلستانست و در جبال او معدن طلا نیز یافته اند و حاصل
خاصه انجا چوب صندل و برنج و قهوه و چای و شکر و عسل است که از انجا بسایر ولایات میبرند و از اهل چین و هندوستان
جمعی در انجا متوطن شده اند و داخ در سال هزار و ششصد و سی مسیحی مطابق هزار و چهل هجری در کوپنگ تجارتگاهی برای
خود ساخته و از انزمان تا اکنون انجزیره در تصرف ایشان است و طنریف کوه اتش فشانیست که در جزیره طنریف است
و ذکر او در باب پنجاه و نهم در ضمن متصرفات اسپانیا انشاالله خواهد آمد جزیره ترنئیت در دریای مشرقی در جانب شمال جزایر
مجموعه و در جانب ساحل مغربی جیلولو واقعشده است و سابق بر این باج سلطنت جزایر مالوکا و تیدور و بت چین و غیره
محسوب میشد و پادشاه ترنئیت را داخ معزول کردند و ترنئیت چندان وسعتی ندارد و کوه مرتفع اتش فشانی در ا
انجزیره هست و انجزیره از تصرف داخ چندی بیرون رفت و باز در صلح کل او را بداخ واگذار کردند جزیره تیدور در
دریای مشرقی یکی از جزایر مالوکا است مدور است و انجزیره بیست و یک میل است و در جانب ساحل مغربی جیلولو و در جنوبی

ترنئیت واقعشده است و از ترنئیت تا انجزیره نه میل مسافتست و جمعیت انجزیره بحسب وسعت خود بسیار است همه ساکنان
انجزیره مسلمانند و بیست و پنج مسجد عالی خوب دارد و اغلب اوقات در مساجد بعبادت حضرت پروردگار اشتغال دارند و انجزیره در طول
صد و بیست و هفت درجه و سی و یک دقیقه مشرقی گرینیچ و در عرض صفر درجه و چهل و دو دقیقه شمال خط استوا واقعست جزیره
بت چین که او را انچین نیز گویند یکی از جزایر بزرگ مالوکا است و با جیلولو متصل که از جزیره جیلولو مفروز شده درازی او پنجاه
و چهار میل و پهنای او بیست میل است و در طول صد و بیست و هفت درجه و سی و سه دقیقه مشرقی گرینیچ و در عرض صفر درجه و پنجاه
دقیقه جنوب خط استوا واقعست جزیره سرم در دریای مشرقی جزیره ایست که درازی او از یکصد و شصت میل تا یکصد
و هشتاد میل و پهنای او تخمینا چهل میلست و از طول صد و بیست و هشت درجه تا طول یکصد و سی و یک درجه گرینیچ و از عرض دو درجه
و چهل و هشت دقیقه تا عرض سه درجه و سی و سه دقیقه جنوب خط استوا واقعست جزیره بورو در دریای مشرقی جزیره ایست
که درازی او هشتاد و پنج میل و عرض او سی و هشت میل است و در میان جزیره سلبس و سرم واقعشده و بسرم نزدیکتر است
جزیره نیوگینی که او را پاپوا نیز گویند جزیره معظمی است که در مشرق جزیره سرم و در شمال جزیره استرالیه واقعشده و درازی
او تخمینا هزار و دویست میل و غایت پهنای او از سیصد میل فزونتر نیست و چندین شلا متصل یکدیگر دارد و مردمان
انجا وحشی و خونخوار اند و مثل اهل بارنیو در درختهای بلند مانند مرغان اشیانه ساخته اند و شبها در انجا بسر میبرند و چنان وحشی صفت اند
که از جهت خودشان نیز در ان اشیانه دوری میکنند و شبها میخوابند و در هنگام جدال و مخاصمه که با یکدیگر دارند اگر غلبه کنند از
از خوردن گوشت یکدیگر پروا ندارند و جبال مرتفعه شامخه در انجزیره بسیار است و سکنه شمالی انجزیره را که فی الجمله انسانیت دارند
پاپوس مینامند و تجارت غالب انها با اهل چین است که با عنبر و جواهرات و مرغهای بهشتی معاوضه میکنند و مختصری نیز از کیفیت
انجزیره در باب یکصد و سی و نهم انشاءالله بیان خواهد شد و از قراری از اطلس جان ارو سمیث معلوم میشود جزیره فلارس که او را منجری
نیز گویند در تصرف داخ است و انجزیره در مابین جزیره تیمور و سامبوا اتفاق افتاده و طول او از مشرق بمغرب نسبت و تقریبا دویست
و بیست میل در طول و سی و پنج میل در پهنا است و جزیره دیگر که صندل وود گویند در جانب جنوب فلارس است و در انجزیره چوب
صندل بسیار است و او نیز در تصرف داخ است و درازی انجزیره یکصد و ده میل و پهنای او شصت و پنج میلست و مصنف هیچ
باسم اینده جزیره بزرگ نبرده است و در هیچ جا هم بیانی نکرده است

تفصیل متصرفات دیگر داخ

که در امریکا و جزایر هند الغربست از انقرار است سرینام و لابنت که در گوینا که در شمال امریکای جنوبی واقعست و در
در تصرف داخ است و انولایت باسم رودخانه سرینام موسوم شده است و شکار کوهی در انجا بسیار و مارهای قوی جثه و
و میمونهای عجیب در جنگلهای انجا بیشمار است جزیره کراکو جزیره است در هند الغرب که در بحر کرئیبین واقعشده است که او را
کراسو نیز گویند و در طول شصت و نه درجه و صفر دقیقه مغرب گرینیچ و در عرض دوازده درجه و دوازده دقیقه شمال و
واقعست جزیره سنت یوستاتیوس که او را یوستاتیوس با هر دو تاء مثناه فوقانیه نیز گویند جزیره کوچکیست در هند الغرب
در طول شصت و سه درجه و سه دقیقه مغرب گرینیچ و در عرض هفده درجه و سی دقیقه شمال واقعست جزیره سبا
یکی از جزایر هند الغربست اگرچه جزیره کوچکیست ولی حاصل خیز است و اکثر اهل انجزیره کفش دوزند و دور انجزیره دوازده
میل میشود و در جانب مغرب سنت یوستاتیوس اتفاق افتاده و مسافت ما بین این و جزیره سیزده میل است و انجزیره
در طول شصت و سه درجه و پنجاه دقیقه مغرب گرینیچ و در عرض هفده درجه و چهل دقیقه شمال واقعست جزیره اروبا که او را اروبو
نیز گویند در بحر کرئیبین در مغرب جزیره کراکو اتفاق افتاده است و در طول هفتاد درجه و پنج دقیقه مغرب و در عرض دوازده

درجه و بیست و سه دقیقه شمال واقعست جزیره پُنُون آیْرِی جزیره کوچکیست که در مشرق جزیره گرگو است و در طول شصت و درجه
و یازده دقیقه مغرب گری نیچ و در عرض دوازده درجه و دوازده دقیقه شمال واقعست جزیره سِینْت مَرْتِین
جزیره کوچکی است در هند الغرب که درازی او تخمیناً یازده میل و پهنای او دوازده میل است و در آنجا چاه نمک و آب
شور بسیار است و قدری از آن در تصرف دولت فرانسه است و در طول شصت و سه درجه و بیست دقیقه مغرب و در
عرض هیجده درجه و چهار دقیقه شمال واقعست

باب چهل و هشتم در بیان بلجیوم

مملکت بلجیوم در جنوب هالند است و درازی او تخمیناً یکصد و شصت میل و پهنای او صد و چهل میل است و مشتمل بر صفحه ایست
که نه هزار و صد و هشتاد میل مربع باشد و اکثر اینولایت مثل هالند پست و هموار است ولی حاصل خیزتر و معمول‌تر از او است
و بلجیوم را اکثر اوقات کتولیک نیدرلندز گویند یعنی نیدرلندز که تعلق بمذهب کتولیک دارد چرا که مدتی در تصرف دولت
اسپانیا بود و بعضی او را آستریَن نیدرلندز گویند که وقتی در ضبط دولت آستریه بود و برخی فرنچ نیدرلندز گویند
که زمانی در اطاعت اهل فرانسه بود و جمعی او را فلَندرس میگویند و باین اسم مشهورتر است و وقتی نیز اینولایت میان
آستریه و فرانسه و داچ تقسیم شده بود مترجم گوید فلندیز همان تصحیف و تحریف فلندرس است که ایرانیان فلندیز
خوانند انتهی و مملکت بلجیوم در نه ولایت تقسیم شده است که بتفصیل او از اینقرار است نارث بربنت یعنی بربنت شمالی
سوث بربنت یعنی بربنت جنوبی لیمبرگ انتورپ ایست فلندرس یعنی فلندرس مشرقی
وست فلندرس یعنی فلندرس مغربی هینو نامور لیژ و ولایت لیژ که در مشرق بلجیوم است سابقاً
قسمتی از شاهنشاهی جرمنی محسوب میشد مترجم گوید هینو نامور را در نقشه بلاک هینالت ضبط کرده است ولی در تلفظ
هی نو میگویند انتهی و اینولایت مدتهای مدید در مخاصمه فیما بین آستریه و فرانسه و هالند مظهر زلازل فتن و مصدر غوائل محن
بود و هیچ ولایتی در اروپا بقدر بلجیوم قتل و خسارت و نهب و غارت ندیده است و در اینولایت چندین محاربات عظیمه و
محاصرات وخیمه اتفاق افتاده که متون تواریخ از آن مشحونست شعر بلداذا تخفض الزمان المحنیة محذورة فهناک
مسقط راسها و وقتی که اینولایت در میان داچ و فرانسه و آستریه تقسیم شده بود قسمتی از بربنت و لیمبرگ و فلندرس
در تصرف داچ و از نامورس و قسمتی از هی نو و فلندرس در تصرف فرانسه و مابقی در کف کفایت آستریه بود مترجم
گوید ازنامورس ولایتیست که در شمال فرانسه که در مابین فلندرس و پیکاردی اتفاق افتاده است و در تلفظ آرتوا نیز گویند
انتهی و از جنگل بزرگ و وسیع آردنس که در زمان سابق از رودخانه موزل تا دریا امتداد داشت و همه ولایات نیدرلندز را
فروگرفته بود اکنون نیز بقیات معتبر در هی نو و داچی کوکسمبرگ باقیست مترجم گوید رودخانه موزل از غربی جرمنی
گذشته برودخانه ریین داخل میشود انتهی و ولایت بلجیوم شباهت کلی بولایت جنوبی انگلند دارد و عرض او از خط استوا
بالعوض انجا مساویست و در هیچ ولایت و مملکت اروپا علم فلاحت را بهتر از اهل بلجیوم نمیدانند و خوشه های غله اینولایت
بسیار بزرگ و پر دانه و درشت میشود و میوه های مختلف اقسام را نیز بتربیت و صنعت بحد کمال میرسانند و همچنین چارپایان
اهل اینولایت از جهه حسن تربیت و پرورش در فربهی و خوبی امتیاز کامل دارد و اهل ولایت در نسبت جمع بلجیکس گویند
یعنی بلجها و همچنین فلمینگس یعنی فلمینگ ها ولی شهرت اسم آخر زیادتر است که عمومی اهالی بلجیوم را فلمینگ میگویند و اهالی
اینولایت از نسل بلجیک هستند و به داچ شباهت کلی دارند و کسبه و رعیت همانک از جهه داشتن ولایت حا

پُنْت پِرْ
سِنْت مِرتِین
آرتوا

حاصل خیز پر منفعت و نداشتن کشتی و علم کشتی رانی و اجتناب از خطر دریا علی الاتصال بفلاحت و صناعت اشتغال دارند
از آنست که غله و سایر حبوبات این ملک امتیاز دارد و فلمینگ ها مدرسه نقاشی خوبی بکار انداخته‌اند که بعد از مدارس
نقاشی ایطالیا از سایر مدارس نقاشی اروپا برتری دارد و شاهد و دلیل خوبی اینمدرسه صنایع رُبِنْس و وَنْدَیک است
که هر کدام ایشان در صنعت نقاشی مرتبه و مقام بلند داشته‌اند و شهرهای معروف بلجیوم یکی برسلس است که پایتخت آن مملکت است
و دیگری انتورپ است که قلعه محکمی دارد و در رودخانه اسکلدت واقعست که بعضی در تلفظ انت رپ گویند و شهر
گِنْت و نمُر و مانس و برُوجِس است که در تلفظ بروژ بازای فارسی خوانند و استند و لیج است که در تلفظ لیژ بازای
فارسی خوانند مترجم گوید که در نقشه بلاک رودخانه اسکلد نوشته است بروکسل شهر معمور آبادیست و بساختن
کلابتون و معقول خوب و باختن قالیهای مرغوب مشهور است و در اینشهر بود که چارلس پنجم در سال هزار و پانصد
و پنجاه و پنج مسیحی مطابق نهصد و شصت و دو هجری ممالک خود را به پسر خود فلیپ تسلیم کرد و در آن صندلی که او در آن وقت
نشسته است هنوز در اینشهر نگاه داشته‌اند مترجم گوید شنیده‌ام صندلی که مرحوم ولیعهد عباس میرزا در ترکمان چای بر روی
او نشسته است و عقد مصالحه را بسته است در تماشاخانه مسکو ضبط کرده‌اند که بر روی این صندلی عقد دوستی
دو دولت قوی شوکت استوار یافته است انتهی و در نزدیکی بروسلس قریه واترلوی مشهور است که در آنجا بناپارت را
در هیجدهم جون هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق بیست و دهم رجب هزار و دویست و سی هجری عساکر متفقه که در تحت حکم
دیوک ولینگتون و مرشل بلوخر بود شکست فاحش دادند شهر انت ورپ مادام زمان تجارت اهل فلندرس
یکی از شهرهای باغنا و ثروت دنیا حساب میشد ولی در ایام محاربات که اینشهر بجهه آزادی خود بر مخالف اهل اسپانیا
در سال هزار و پانصد و هفتاد و شش مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و چهار هجری داشتند خسارت و ضرر زیاد کشیدند
چنانچه لشکر اسپانیا در تحت حکم دیوک آلوا اینشهر را تصرف کرده سه روز متوالی بقتل و غارت مشغول بودند و پس از
خرابی اینشهر کوکب اقبال و شهرت آمستردم طلوع کرد و پس از ممنوع شدن اسکلدت باداخ بطرح و بنیان اکسچنج
یعنی تجارت خانه و صراف خانه اینشهر سر تامس گرشم در لندن بهمان نمونه طرح اکسچنج لندن را بنا نهاد مترجم
گوید در باب هفتاد و ششم اشاره بر همطلب خواهد شد شهر گنت پایتخت قدیم فلندرس است و وسعت اینشهر نسبت
باندازه سکنه آنجا بیشتر است چنانچه دور قلعه او تخمیناً هشت میل است و در اینشهر کلیساها و صومعه ها بسیار است و اینشهر نیز
افسانه مانند و بطور غریب اتفاق افتاده است و بنیان اینشهر در بیست و شش جزیره است که اجزای یکدیگر تخمیناً با سیصد
پل و جسر اتصال دارد و چندین رودخانه ها و کنلها در میان اینشهر جاریست و چارلس پنجم شاهنشاه جرمنی و اول اسپانیا
در اینشهر در سال هزار و پانصد مسیحی مطابق نهصد و شش هجری متولد شده است و جان گانت یا گِنت دیوک لنکستر پدر
هِنْری چهارم پادشاه انگلند نیز در اینجا در سال هزار و سیصد و چهل مسیحی مطابق هفتصد و چهل و یک هجری متولد شده است
و عهدنامه فیما بین انگلند و امریکا در اینشهر در دسمبر سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق محرم الحرام هزار
و دویست و سی هجری بامضا رسید و دستخط کرده شد شهر بروژ شکوفی بجهه جاجیمهای پشمینه و ترقی این صنعت بزرگتر
بندرگاه و بازار اروپا حساب میشد ولی اکنون روی بانحطاط گذاشته چندان شهرتی ندارد و شهر لیژ شهر معمور بزرگیست
و در اینشهر کلیسای بسیار از قدیم الایام ساخته و بنا نهاده‌اند جمعیت بلجیوم را در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق

فلمینگس نقاش
وِیلینگ
بروسلس
سنه ۹۶۲
سنه ۱۲۳۰
اکسچنج
سنه ۹۰۶
سنه ۷۴۱
سنه ۱۲۳۰

هزار و دویست و بیست و شش هجری که بشماره در آورده‌اند قریب بچهار ملیان بوده است و اکنون زیادتر از آنست و مذهب اصلی این
مملکت کتولیک روم است که متابعت خلیفه روم را دارند و از مذاهب دیگر نیز یافت میشود و پادشاهی آنجا بوراثت است و در اکثر
قوانین شباهت کلی بآن انگلند دارند پیشه ربنس پطرپال از نقاشان معروف روزگار است و پسر یکی از معارف شهر انت ورپ است
و در انشهر در سال هزار و پانصد و هفتاد و هفت مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و پنج هجری متولد شده است و در علوم دیگر نیز بهره داشته و در علوم
صنعت اصلی او نقاشی بوده است و هفت سال در ایطالیا و غیره مشغول تحصیل اینکار بود و مدتی در خدمت آرشدیوک البرت حاکم
نذرلند مشغول نوکری بود و در عمارات و انواع نقوش و تصاویر را بکار برده مشهور شد و گویند همه نقوش و تصاویر ایطالیا را
چنان نقل کرده بود که با اصل صورت هیچ فرق نداشت و چند کتابی هم در علم نقاشی و علم دیگر تالیف کرده است و مدتی نیز بخدمت
زوجه آرشدیوک البرت عمر خود را صرف میکرد و برای خود خانه بنا نمود و در آنخانه بسلیقه خود اشکال و تصاویر بنوعی کشید که اگر کسی
ملاحظه کردی انگشت تحیر بدندان گزیدی و در انت ورپ مدرسه نقاشی بنا نهاده و از آنمدرسه چندین نقاشان ماهر بعرصه ظهور آمده اند
و در سال هزار و ششصد و چهل مسیحی مطابق هزار و پنجاه هجری در سن شصت و سه سالگی در انت ورپ وفات یافت و در کلیسای
سنت جیمس مدفون شد وندیک انطونی در صنعت نقاشی استاد بود و در پرده سازی خاصه پرده های بزرگ مهارتش بیشتر بود
و در سال هزار و پانصد و نود و نه مسیحی مطابق هزار و هشت هجری در بلده انت ورپ متولد شد و مشار الیه پسر یکی از تجار آن شهر است
و مادرش در صنعت گل سازی و شغل رفوگری بلدیت کامل داشت اول در نزد وان بلن بتعلیم نقاشی اشتغال میورزید و پس
از چندی بمدرسه ربنس داخل گردید و بعد بسیاحت بلدان شتافت و در هر شهری صنعتی آموخت و در ماه دسمبر در سال هزار
و ششصد و چهل و یک مسیحی مطابق رمضان المبارک هزار و پنجاه و یک هجری در لندن در سن چهل و دو سالگی وفات یافت
دیوک ولینگتون سردار جلیل الشان دولت انگلستان است و در ایران به دوک ولنگتن شهرت یافته است و محاربات او
با امپراطور اعظم ناپلیون در تواریخ اروپا مسطور است و از چندین دولت نشان و موجب داشت عجب تر آنکه ولادت
مشار الیه در همانسال که ناپلیون متولد شده وقوع یافته و اگر بذکر حروب او بپردازیم از مقصود باز مانیم ولادت او در اپریل
سال هزار و هفتصد و شصت و نه مسیحی مطابق اواخر ذیحجة الحرام هزار و صد و هشتاد و دو هجری اتفاق افتاده و در چهاردهم
سپتمبر سال هزار و هشتصد و پنجاه و دو مسیحی روز سه شنبه بیست و نهم شهر ذیقعده الحرام هزار و دویست و شصت و هشت
هجری در ده فرسخی لندن وفات یافت و هشتاد و سه سال و چهار ماه و چهارده روز شمسی عمر او بوده که تخمینا هشتاد و شش
سال قمری میشود و پادشاه انگلستان کوئین ویکطوریه پس از فوت او احتراما اسم او را بیکی از پسران خود گذاشت فیلد مرشال بلوخر
بتلفظ انگلیسی بلوگر گویند از شجاعان روزگار است در شانزدهم دسمبر سال هزار و هفتصد و چهل و دو مسیحی مطابق شوال
هزار و صد و پنجاه و پنج هجری در رستاک متولد شده است پدرش در نظام منصب داشت و مایل بود که پسرش بشغل نوکری
و نظام اقدام کند ولی بلوخر بهیچوجه تمکین اینکار نمیکرد در سن چهارده سالگی بخلاف رای والدین خود داخل نظام شد
و رفته رفته بخت او مساعدت نمود تا بمرتبه بلند رسید و در جون سال هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق جمادی الاولی
هزار و دویست و بیست و پنج هجری در لیگ نی با ناپلیون جنگ کرده شکست خورد و در گیرودار معرکه خود را در زیر شکم اسب
خود که مرده بود پنهان ساخت و شب از آن رزمگاه خلاص شده بلشکر پراکنده خود رسید و در فرج سال هزار و هشتصد و چهارده
مسیحی مطابق ربیع الاول هزار و دویست و بیست و نه هجری ناپلیون را در لان شکست داده بپاریس داخل شد و از پاریس باتفاق سلاطین
متفقه بلندن رفت و در جنگ واترلو غفلتا بالشکر جرار خود اشکارا بناپلیون رسید و این سردار نامدار در طوک گرینب لاو تریز

در ولایت سیلشیه در دوازدهم دسمبر سال هزار و هشتصد و نوزده مسیحی اواخر صفر المظفر هزار و دویست و سی و پنج هجری وفات
یافت و یکماه پس از آن در رستاک علامتی و دخمه برای یادگار او ساختند و در سال هزار و هشتصد و بیست و شش مسیحی مطابق
هزار و دویست و چهل و دو هجری در برلین شکل او را با ارتفاع دوازده فوت بیادگار برپا نمودند

باب پنجاهم در بیان مختصری از تاریخ هالند و بلجیوم

این هفده ولایت که اکنون باسم هالند و بلجیوم معروف است در ازمنه جدیده نذرلند میگفتند ولی در ازمنه سالفه انهار الکالیه
بلجیکا مینامیدند و اغلب این ولایات مدتی مدید در تحت اختیار رومیان بود تا اینکه طوایف شمالی رومیان را در ایطالیا شکست
داده و شاهنشاهی مغربی بپایان رسید و این ولایات نیز از تصرف رومیان بیرون رفت و پس از رومیان این ولایات را طایفه گات و دیگر
طوایف شمالی تصرف کردند چنانچه هر طایفه از ایشان ولایتی را در قبضه اختیار خود داشت و در مایه پنجم بعد از ولادت مسیح طایفه
وندل بر این ولا استیلا یافت و در سال چهار صد و چهل و پنج بعد از ولادت عیسی بر این ولایات طایفه فرنگ که در تحت
حکم کلادیو بودند تسلط یافتند و در سال چهار صد و پنجاه و یک اتیلا پادشاه طایفه هان بر این ولایات لشکر کشیده و اکثر
ودیار را آتش زدند و در رکاب آن پادشاه خونخوار هشتصد هزار نفر پیاده و سواره از طوایف ژرمنش یعنی اهلان و
ترجیان و جنی صفتان جمع آمده بودند و پس از انجام ابی بعضی از این ولایات در میان دیوک ها و کونت ها
تقسیم شد برابنت و لوگسمبرگ و فلندرس و هالند و غیره و سالهای بسیار بر این طور رفتار داشتند تا رفته
رفته بعضی از این ولایات بجهة مصاهرت و خویشی و بعضی بقهر و غلبه بممالک دیوک برگندی در سال هزار و چهار صد و سی و سه مسیحی
مطابق هشتصد و سی و هفت هجری ضمیمه گشت و تخمینا در سال هزار و پانصد و چهل و سه مسیحی مطابق نهصد و چهل و هفت
هجری چارلس پنجم شاهنشاه جرمنی و پادشاه اسپانیا و وارث خاندان برگندی این هفده ولایت را بتصرف آورده که حکم
واحد پیدا کردند و این ولایات را یکی از ده دایره ممالک شاهنشاهی در تحت اسم دایره برگندی مقرر ساخت ولیکن در سال هزار و پانصد
و هفتاد و نه مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و هفت هجری در سلطنت فلیپ دوم پسر و جانشین چارلس هفت ولایت از این
ولایات هفده گانه از اختیار شاهنشاه بیرون رفته در شهر یوترک برای حراست خود و حفاظت آزادی عهدی بستند و ده ولایت دیگر
که مذهب کتولیک داشتند در تصرف اهل اسپانیا برقرار بود و این ولایات عشره را اسپینیش نذرلند میگفتند یعنی نذرلندی
که تعلق باهل اسپانیا دارد و بعضی کتولیک نذرلند میخواندند یعنی نذرلندی که بمذهب کتولیک روم برقرارند و پس از وفات
چارلس دوم پادشاه اسپانیا در سال هزار و هفتصد مسیحی مطابق هزار و صد و دوازده هجری این ولایات عشره بتصرف یک شعبه
از جرمن که خاندان آستریه باشد قرار گرفت و بعضی از این ولایات بقهر و غلبه و بعضی بعهد و پیمان بتسلیم اهل فرانسه در آمد و از آنجهة
که اسامی مختلفه پیدا کرده چنانچه بعضی را آستریئن فلندرز گویند یعنی فلندرسی که با آستریه تعلق دارد و برخی را فرنچ فلندرس گویند یعنی
فلندرسی که متصرفی فرانسه است و عموما سکنه این ولایت را فلمینگس خوانند یعنی فلمینک تا که اکنون بفلمنک اشتهار دارد و با عهد
نامه کانگرس یعنی انجمن و محفل بزرگ که در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری اتفاق افتاده
آستریئن نذرلند که در تصرف آستریه بود بهفت ولایت سابق ضمیمه شد و قرار سلطنت نذرلند را دادند و این ولایات هفده گانه
در تصرف یک پادشاه باشد ولی در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری باز این ولایات دو
سلطنت جدا مقرر گردید که یکی سلطنت هالند و دیگری بلجیوم است پیشینه پادشاه نذرلند که در سال هزار و هشتصد و پانزده
مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری معین شد ولیم شاهزاده جدید ارنج پادشاه اول نذرلند بود و مشار الیه را در سیم اکتوبر

سال هزار و هشتصد و چهل مسیحی مطابق دهم شعبان هزار و دویست و پنجاه و شش هجری از سلطنت خلع کردند و در دوازدهم دسیمبر
سال هزار و هشتصد و چهل و سه مسیحی مطابق نوزدهم ذی قعده الحرام هزار و دویست و پنجاه و نه هجری وفات یافت و پس از
خلع او پسرش ولیم دوم را بجای پدرش بپادشاهی اختیار نمودند ولادت او در ششم دسیمبر سال هزار و هفتصد و نود و دو مسیحی
مطابق جمادی الاولی هزار و دویست و هفت هجری اتفاق افتاد و پس از حکمرانی هشت سال و پنجاه و ده روز در هفدهم مارچ سال
هزار و هشتصد و چهل و نه مسیحی مطابق بیست و یکم ربیع الاخر هزار و دویست و شصت و پنج هجری جهان را وداع نمود و پس از او پسرش
ولیم سیم بپادشاهی هالند سرافراز شد و ولادت او در نوزدهم فبروری سال هزار و هشتصد و هفده مسیحی مطابق ربیع الاخر هزار
و دویست و سی و دو هجری واقع شده و تا اکنون که اول جولای سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق شانزدهم شوال هزار و دویست
و هفتاد و یک هجری است حکمران آن ولایت است و در ولایات بلجیوم در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش
هجری مردم یاغی شدند و انتورپ را اخذ کردند و لشکر داچ را از شهر بیرون نموده و داچ در ارک آنجا متحصن شد و از ارک اهل
شهر بنای انداختن توپ را گذاشتند ولی کاری از پیش نبردند و دیوک نمرس را بپادشاهی در سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی
مطابق هزار و دویست و چهل و هفت هجری انتخاب کردند ولیکن پدرش پادشاه فرانسه باین امر راضی نشد و قرعه فال بنام
لیوپلد شاهزاده کابرگ افتاد و معزی الیه را در دوازدهم جولای سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق دوم صفر المظفر هزار
و دویست و چهل و هفت هجری باسم پادشاه بلجیوم خواندند و در نوزدهم جولای سال مزبور وارد بروسلس شد و اهل هالند باز از در جنگ
و منازعه درآمدند و دولت فرانسه پنجاه هزار لشکر باعانت فلمنگ فرستاده و اخر الامر دول خارجه واسطه صلح شدند و در اواخر
سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و هفت هجری صلحی فیمابین هالند و بلجیوم اتفاق افتاد و قرار براین شد
که هریکی جداگانه دولتی باشد و لیوپلد دختر بزرگ لوئیس فلیپ پادشاه فرانسه را مسماة بلوئیسا در نوزدهم اگست سال هزار و هشتصد
و سی و دو مسیحی مطابق بیست و دوم ربیع الاول هزار و دویست و چهل و هشت هجری بعقد خود درآورد و سپاه فرانسه مراجعت
کردند و عهدنامه دیگر میان هالند و بلجیوم بتصدیق پنج دولت در نوزدهم اپریل سال هزار و هشتصد و سی و نه مسیحی مطابق پنجم صفر المظفر هزار
و دویست و پنجاه و پنج هجری در لندن بامضا رسید و شصت ملیان فرنک در این عهدنامه بلجیوم از برای تصرف بعضی ولایات که تعلق
بهالند داشت بدولت هالند داد و کوئین لوئیسا زن پادشاه بلجیوم در دهم اکتوبر سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق چهارم
ذیحجه الحرام هزار و دویست و شصت و شش هجری وفات یافت و تا اکنون که اول جولای سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق
شانزدهم شوال هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است لیوپلد پادشاه بلجیوم است و در نقشه ولایات هفده گانه از ... است و باکفته مصنف ...

هالند	اول	دوم	سیم	چهارم	پنجم
	گرانین جن	درنث	فریزلند	اوریسل	جلدرلند
	ششم	هفتم	هشتم	نهم	دهم
	یوترک	نارث هالند	سوث هالند	زیلند	نارث برابنت

بلجیوم	اول	دوم	سیم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم
	انتورپ	ایست فلیندرس	وست فلیندرس	هینو	سوث برابنت	نمر	لیژ

باب پنجاه و یکم در بیان پروشیه

دولت پروشیه یکی از سلطنت های وسیع و قوی اروپا است و وقتی در تعداد مرتبه سیم بود و لکن الآن جزو مرتبه ثانیه سلطنتهای
اروپا حساب میشود و ابتدای این سلطنت از سال هزار و هفتصد و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سیزده هجری است و پروشیه مرتبه
سلطنت تابعی و اهتمام جرمنی و واقعه غریبی فایز شد و آنچنان بود که الکتر فردریک ولیم شاهزاده مغرور خودخواه بود و در مجلس
مشاوره که در نمکنگ در سال هزار و ششصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و هشت هجری منعقد شد ولیم سیم پادشاه انگلیس
مانع شد که بجهة فردریک ولیم مزبور آرم چیر گذاشته شود و آرم چیر یعنی صندلی نشاندار قرار بران بود که هرکه پادشاه یا نجیب
بود در صندلی او اسم او را منقوش شد یا علامتی براو نصب میکردند و هرکه این اسم و علامت را نداشت چندان احترام نزد ... نداشت
چون ولیم سیم پادشاه انگلیس راضی نشد که بجهة فردریک ولیم مزبور چنین صندلی گذاشته شود فردریک ولیم از اینمعنی آزرده خاطر
گشت و در آن مجلس براو بسیار ناگوار آمد که پادشاه انگلیس چندی قبل که کمتر از او بود چنین بحرمتی در حق او روا دارد لهذا بخیال
پادشاهی افتاد و با کشیشی که امپراطور جرمنی نزد او اعتراف بجرایم و گناه خود میکرد در فنیق شد و رشوه و تعارف زیاد باو داد
تا او حکم و لقب پادشاهی پروشیه را برای او از شاهنشاه گرفت عجب اینکه مضایقه یک صندلی نشاندار باعث آن شد که دیوک
پروشیه ملقب بپادشاهی رسید و عجیبتر اینکه یک کشیشی که جزویت بود باعث آن گردید که تاج پادشاهی برسر پروتستنت گذاشته
شود و در آن زمان سر انقلاب کلیه در دول اروپا بود و هیچکس بمقام تعرض و ممانعت بر نیامد و پادشاهی خاندان پروشیه از آن
الی حال مسلم گردید و دولت پروشیه با تصرف قطعه صغیره از پولند و با مملکت پومرانیه که از سویدن انتزاع نموده و با قطعه
وسیعه که از سکسانی اخذ کرده و با ولایت لوسیتیه که از اسٹریه دریافت کرده و با الپیت فرزلند و منستر که از هنوور
گرفته است مشتمل بر ممالک وسیعه معموره است و از حدود ولایات روسیه تا بجد و دهنور و نذرلند امتداد دارد و
و پادشاه پروشیه عهد دوستی و مصالحت با پادشاه گریت بریتن و پادشاه نذرلند و خویشی و مصاهرت با امپراطور روسیه دارد
و پادشاه الآن پروشیه فردریک ولیم چهارم است که تولد او در ... اگست سال هزار و هفتصد و هفتاد ... مسیحی مطابق ربیع الاخر
هزار و صد و هشتاد و چهار هجری اتفاق افتاده و بعد از پدر خود در سال هزار و هفتصد و نود و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و دوازده
هجری تاج پادشاهی برسر گذاشت و در بیست و چهارم دسیمبر سال هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق جمادی الاولی هزار و دویست
و هشت هجری شاهزاده خانم مکلین برگ استرلیتز مسماة لوئیسا اگستا ولهلمینا املیه را بعقد خود درآورد که الآن
وفات یافته است و سلطنت پروشیه مشتمل و محتوی بر قسمت بزرگی از جرمنی و پروشیه خاص و بر ولایات مابین شمال و مغرب
قسمت پولند است و همه وسعت سلطنت او از مشرق تا مغرب قدری زیاد از ششصد میل و از شمال تا جنوب تخمینا سیصد میل است
و جمعیت تمامی سلطنت متجاوز از ده ملیان است و در پروشیه از جبال معروف هیچ نیست ولی جنگلهای سخت و دریاچه ها و رودخانه ها
بزرگ بسیار است و از رودخانهای بزرگ یکی ویستولا و یکی پریجل و میمل و الب است و از این رودخانها در هنگام
طغیان آب خسارت کلی بپروشیه میرسد رودخانه ویستولا از جبال کارپتهن برمیخیزد و پس از جریان کثیر و پیچ و خم بسیار
از جنب شهر کراکو و وارسا گذشته در نزدیکی دنتزگ ببحر بالتک میریزد و رودخانه الب از جبال ... برخواسته
از جنب شهر درزدن و مگدبرگ و همبرگ گذشته در نزدیکی گلکسهیون بدریای جرمن میریزد و مگدبرگ در ...
که در جرمنی بود خسارت زیاد کشید و جنرال تیلی آن شهر را محاصره پس از مدتی که اهل شهر قلعه بندی کرده بودند مشار الیه در روز
طوفان و بوران یورش برده شهر را در سال هزار و ششصد و سی و یک مسیحی مطابق هزار و چهل و یک هجری مسخر کرد و بدین

حکم قتل عام داد که از جمله هزار نفوس انجا تخمینا چهار صد نفر بسلامت در رفت و همه بیوتات و عمارات شهر را اتش زد و با خاک
یکسان ساخت مگر کلیسای بزرگ و قلیلی از خانه های محقر ماهی گیران که از شعله اتش محفوظ ماند و در مگدبرگ قلعه و ارک
محکمی است و شهرهای بزرگ پروشیه یکی برلین است که پایتخت همه سلطنت است و دیگری کینگس برگ و دنت سیک
و استتین و برسلاو و میمل است مترجم گوید که در نقشه کانگسبرگ ضبط کرده است و شهر برلین یکی از شهرهای
مقبول و زیبای اروپا است و تخمینا دویست هزار نفوس دارد و شهر دنت زیگ تخمینا نود هزار جمعیت دارد و شهر معمور
و بندر پر تجارت و پر معامله پروشیه است و کلووریوس معروف که از کملین اهل جغرافیا است در شهر در سال هزار و پانصد
و هشتاد مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و هشت هجری متولد شده است و پروشیه در پنج حصه بزرگ ملیتری یعنی سپاهی و عسکری
تقسیم شده است و هر یکی از این تقسیمات نه زده ولایت منقسم گشته است تقسیمات گرند ملیتری یعنی سپاهی کبیر اول پروشیه
برابر است یعنی پروشیه خاص دوم برندن برگ سیم پومرانیه چهارم سیلیشیه و پازن پنجم سکسانی و رین سفلی است
و پروشیه خاص به دو ولایت تقسیم شده است یکی را ایست پروشیه گویند یعنی پروشیه مشرقی و دیگری را وست پروشیه
گویند یعنی پروشیه مغربی و قصبه بزرگ پروشیه مشرقی کینگس برگ است و قصبه بزرگ پروشیه مغربی دنت سیک است
و شهر بزرگ ولایت برندن برگ برلین و شهر بزرگ ولایت پومرانیه استتین و پایتخت ولایت سیلیشیه برسلاو و پایتخت
پازن همان پازن است که باسم مملکت موسوم است و شهرهای سکسانی مرزس برگ و مگدبرگ و ارفرت است
مترجم گوید در اطلس ارفرت ضبط کرده است و در داچی کبیر رین سفلی سه ولایت که در تصرف دولت پروشیه است
یکی وستفالیه و کلیو است که اورا کلیوس نیز گویند و دوم برگ است و سیم رین سفلی است و پروشیه شرقی را سابقا دیوکل
پروشیه سیکفند یعنی پروشیه دیوک نشین و پروشیه مغربی را پولیش پروشیه سیکفند یعنی پروشیه که در تصرف پولند بود و دولایات
پومرانیه مملکت معتبر نیست و محدود است با بالتیک و این مملکت بار و دخانه اُدر به دو حصه منقسم شده که یکرا اهیدر پومرانیه گویند
یعنی پومرانیه نزدیکتر که چندان وسعتی ندارد و دیگری را افر در پومرانیه یعنی پومرانیه دورتر که بحسب وسعت بیشتر است و یک بزرگ
قسمتی از هیدر پومرانیه سابقا بدولت سویدن تعلق داشت و پس از ان تصرف دنمرک آمد ولی الکنون در قبضه اختیار پادشاه
پروشیه است و قصبه های بزرگ انجمله استتین و استرال سوند است و داچی کبیر پازن مشتمل بر یک قسمتی از ولایت پولند است
و این داچی در شمال سیلیشیه اتفاق افتاده و قصبه های بزرگ این داچی پازن و برامبرگ و گنیسنا است مترجم گوید گنیسنا را
در تلفظ نسنا خوانند و ولایت سیلیشیه یکی از ولایات معتبر جرمنی است و لقب داچی نیز دارد و تخمینا دویست میل در پهنا است و باین
داچی ولایت گلتز و قسمتی از لوستیه اتصال دارد و ولایت گلتز سابق بر این جزو سلطنت بهیمیه بود و قصبه های بزرگ
سیلیشیه یکی برسلاو و دیگری گلتز است و ولایت سیلیشیه با عهدنامه برسلاو در سال هزار و هفتصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و صد
و پنجاه و پنج هجری تسلیم پروشیه شد و قسمت کوچکی از انولایت تعلق بدولت استریه دارد و پایتختش قسمتی که متعلق به استریه است
قصبه ترپاو است مملکت برندن برگ اساس و بنیان پادشاهی پروشیه است و محتوی بر قسمتی از سکسانی علیا است و شهرهای بزرگ
انمملکت برلین پاتزدم فرنکفورت است که در رودخانه اُدر واقعست و بمسافت قلیلی در مشرق ارفرت شهر ویمر است
که پایتخت داچی کبیر ساکس ویمر است و قدری دورتر از او بجانب مشرق جنا است که در انجا در چهاردهم اکتوبر سال هزار و هشتصد
و شش مسیحی مطابق غره شعبان هزار و دویست و بیست و یک هجری ناپلیون بناپارت لشکر پروشیه را شکست فاحش داد و جمعی از لشکر
پروشیه بخاک هلاک افتاد و شهرهای بزرگ ولایت رین سفلی اکزله شاپل است که اورا اخن نیز گویند و کابلنز است که اورا

سنه ۹۸۸

سنه ۱۱۵۵

سنه ۱۲۲۱

کابلنز نیز خوانند و کولوگن است و اورا کیلن و کولانگ نیز گویند و پایتخت کلیو شهر کلیو است که باسم ولایت موسوم است و اورا کلیوس
نیز نامند و پایتخت برگ شهر دسلدارف است و شهرهای وستفالیه یکی منستر و یکی میندن و ازنس برگ است کلیو هم
اسم شهر و هم اسم داچی است زن چهارم هنری هشتم مسماة به ان دختر جان سیم دیوک کلیو است و برگ نیز داچی است با داچی کلیو
قبل بر این جزو وستفالیه بودند و میمل در بحر بالتیک بهترین بندر را متصرفست و تجارت و معامله زیادی در انجا اتفاق می افتد
علی الخصوص در ترود کل و بزرگ و کتان و شاه دانه و انشهر را در سال هزار و دویست و هشتاد و نه مسیحی مطابق ششصد و هشتاد و هشت
هجری بنا نهاده اند کینگس برگ پایتخت اصلی سلطنت پروشیه است و در انشهر مدرسه عالی و عمارات رفیع و کتابخانه معتبری
است و فردریک سیم الکتر برندن برگ که اورا فردریک اول پادشاه پروشیه در سال هزار و هفتصد و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سیزده
هجری لقب دادند در انشهر در سال هزار و ششصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هزار و شصت و هشت هجری متولد شده است تارن قصبه
در پروشیه مغربیست که اورا پولیش پروشیه نیز گویند سابقا یکی از قصبات هنسی تک بود و در انشهر کاپرنیکس منجم معروف در سال هزار و چهار صد
و هفتاد و سه مسیحی مطابق هشتصد و هفتاد و هشت هجری متولد شد استتین جهازگاه پومرانیه است و این بندر تجارتگاه خوبیست
و کترین دوم ملکه روسیه در این بندر در سال هزار و هفتصد و بیست و نه مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و دو هجری متولد شده است نسنا
سابقا پایتخت گریت پولند یعنی پولند کبیر بود و الان یکی از شهرهای پولند که در تصرف پروشیه است و سابقا سلاطین پولند در انشهر
تاج بر سر میگذاشتند ریگالیه یعنی جشن خسروی در انشهر تا سال هزار و سیصد و بیست مسیحی مطابق هفتصد و بیست هجری میکردند تا وقتی
که ایشان به کراکو انتقال نمودند پاتزدم یکی از شهرهای برندن برگ است که در سکسانی علیا است و عمارت خوبی در این شهر
پادشاه پروشیه ساخته است که تعلق بدولت دارد و فردریک کبیر در این شهر در سال هزار و هفتصد و هشتاد و شش مسیحی مطابق هزار
و دویست هجری وفات یافته و مدفون شد و شهر فرنکفورت که در اُدر واقعست مثل فرنکفورت که در مین است بخوبان ماه طلعت
و دلبران نیکو صورت مشهور اروپا است و فرنکفورت اول که در اُدر است تخمینا دوازده هزار و آخری که در مین است تقریبا چهل هزار
جمعیت دارد و هال در سکسانی علیا بجهة ولادت هندل معروف که در انشهر در سال هزار و ششصد و هشتاد و چهار مسیحی مطابق
هزار و نود و پنج هجری متولد شده است شهرت یافته است و هم چنین منکلیس معروف که از مفسرین و مهندسین کتب مقدسه است در انشهر
در سال هزار و هفتصد و هفده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و نه هجری متولد شده است و اهل پروشیه عموما تنومند و رشید و قوی مزاج
و مطیع فرمان هستند و مذهب اصلی ایشان پروتستنت کلوینی نیز هست و سلطنت انجا باستقلال و تسلط است و رعایای انولایت
از پروشیه بومی و اهل جرمنی و ولتانیه و اهل پولند مخلوط است و جمعی نیز متابعت خلیفه روم مرادارند که بمذهب کتهلک برقرارند و عدد
پیروان پاپ انچه که معلوم شده است یک ملیان و دویست و پنجاه هزار است وشپیله رودخانه پرگل که جزو انهار پروشیه
ذکر شد رودخانه ایست که از دریاچه انگربرگ که در پروشیه مشرقی است بر میخیزد و در منتهای شرقی دریاچه فرش هف بدریاچه مزبوره
ملحق میگردد و فرش هف دریاچه شیرینی است که در ما بین شمال و مغرب پروشیه مشرقی قریب بکنار دریا واقعست و یکی از شاخهای رودخانه
ویسچولا از جانب جنوب با بندر یاچه انصباب دارد که ان شاخه را رودخانه نگاگو گویند و این دریاچه در جانب شمال با یک بوغاز تنگی
اتصال بدریای بالتیک دارد که انشعبه دریا را خلیج دنت زیگ مینامند جنرال تیلی نسل او بد و دمان نجیب می بوند و در
برونسلس در سن شباب داخل نظام شد و در ماگزی جنگها با دولت عثمانی کرده در سال هزار و ششصد و بیست و دو مسیحی مطابق هزار و سی و یک
هجری در جنگ پراگ فتح کرد و در جنگ دیگر گستوس اورا شکست داده سه تیر کاری بر او خورد که اعضای او مجروح گردید و بمشقت
زیاد خود را به هال رسانید و دوباره باز تیلی را ناچار به فرنکونیه فرستادند که گستوس را از داخل شدن به باواریه مانع اید چنانچه گستوس

سنه ۶۸۸

سنه ۱۱۱۳

سنه ۱۰۶۸

سنه ۸۷۸

سنه ۱۱۴۲

سنه ۷۲۰

سنه ۱۲۰۰

سنه ۱۰۹۵

سنه ۱۱۲۹

سنه ۱۰۳۱

باب پنجاه دوم در بیان مختصری از تاریخ پروشیه

پادشاه سویدن که بد انجا رسید و پله اول که از عدت سپاه او خبر نداشت از خواج بواریه اندیشه کرد و در آخر شهر بیری که بود حمله آورد تیلی پس از انکه خصم اقوی دید چاره جز فرار نداشت و در انجنگ بران او کلوله خورده بود که بهمان زخم چند روز در اینگال استد و وفات یافت و هفتاد سال از عمر او گذشته بود هندل جارج فردریک در علم موسیقی استاد عصر خود بود بلکه مرتبت و رجحان بمتقدمین پیدا کرد و پدر او در علم جراحی و طبابت ید طولی داشت و در شهر هال در سن سیزده سالگی یعنی در بن فن شریف استاد شد که بر استاد خود در فنون موسیقی فایق آمد که استاد او از بخل و حسد از جای برخواسته با شمشیری که داشت بر او حمله آورد و هندل کتابرا که در علم موسیقی نوشته بود در بغل داشت وقایه وجود خود کرد و مقامات چند در موسیقی از اختراع او شهرت کرده است و در آخر عمر هر دو چشمش نابینا شد و با این احوال تفاوتی در حالت او پیدا نشد و در چهاردهم اپریل سال هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق رمضان المبارک هزار و صد و هفتاد و دو هجری وفات یافت میکلیس جان داود یکی از دانشمندان و مفسرین معروف است و داخل مجمع رایل سوسایتی در لندن بود و چندین تالیف و تصنیف دارد و در سال هزار و هفتصد و نود و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و شش هجری وفات یافته است و تفصیل جغرافیت در آخر باب هفتاد و دوم مذکور خواهد شد و جمعیت شهر برلین را از قراریکه در نقشه بلاک ضبط کرده است که در سال هزار و هشتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و هفت هجری بشماره در آورده اند دویست و چهل هزار است

باب پنجاه و دوم در بیان مجملی از تاریخ پروشیه

مخفی نماند که تاریخ اکثر ملل قدیمه با افسانه و قصه آمیخته است چنانچه هیچ وجه اطمینانی بر اقوال مورخین درین باب نیست ولی این فقره مبرهن است که اکثر ولایات بتدریج آباد شده اند و سکنه هر ولایت مثل شبانها و حشام بجهة حفظ گله و مواشی خود نقل و تحویل میکرده اند و در جستجوی سبزه و چمن جا و مکان خود را تغییر و تبدیل میداده اند و آخر الامر در مقام ضرورت و ناچاری بفکر فلاحت و دهقنت افتاده بجهة گذران و معاش خود بخیال زراعت افتادند و چون جمعیت ایشان زیاد شد بمقام ساختن خانهای محقر که ایشانرا از سرما حفظ کند بر آمدند ولی ناچار هر جماعتی و طایفه در مدار زندگانی بر پوستهای حیوانات احتیاج دارند و در ولایات قدیم پروشیه که نا کجا وجه جاهست بالکلیه غیر معلوم است و اهالی ان سرزمین را ببیرحمی و نااهلی و خونخواری عموما یاد کرده اند چنانکه گفته اند که با گوشت خام و ریشه های نباتات معیشت داشته اند و خانهای ایشان تا چند سال قبل نیز در مغارها و سوراخهای سنگهای بزرگ و جوف اشجار کهن سال بود که در چنین جاها خود شان و اطفال ایشان را از سورت سرما حفظ میکردند و در میان چنین خلق عبث است که ما خیال کنیم که وقایع انها در دفاتر ثبت است یا وقایع انها حقیقه قابل است که در تواریخ ذکر شود اگرچه ما بالکلیه از اصل ایشان و احوالات ایشان بیخبریم ولی القدر دانسته ایم که سکنه پروشیه مردمان رشید جنگجو بوده اند و سالهای سال گردن کشی کرده اند و با طاعت هیچیک از سلاطین و شاهزادگان نرفته اند و سالهای متمادی گذشت تا ایشان دین مسیحی اختیار نمودند و اهل پروشیه ایستادگی و ثبات قدم در جنگ اهل پولند کردند چنانچه در سال هزار و صد و شصت و چهار مسیحی مطابق پانصد و پنجاه و نه هجری اهل پولند بر پروشیه حمله آورده و از اهل پروشیه شکست خوردند و بولسلاس چهارم پادشاه پولند در انجنگ خسارت زیاد کشید و اهل پروشیه تا زمانیکه یکه سواران جهادی تیوتانیک بر ایشان غالب شدند هیچ مذهب و اعتقاد نداشته اند و پس از انکه یکه سواران جرمن بر ایشان هزار و دویست و سی مسیحی مطابق ششصد و بیست و هفت هجری غلبه کردند بدین مسیحی گرویدند و در سال هزار و چهارصد و شصت و شش مسیحی مطابق هشتصد و هفتاد و یک هجری این ولایت بتصرف و اطاعت پادشاه پولند در آمد و پس از سالیان دراز یک قسمتی از ولایت پروشیه دیوک نشین شد که از انجمله اورا دیوک پروشیه نامیدند که دیوک اول انجا البرت مرگریو برندن برگ است که پس از وفات سلک نظام سواران تیوتانیک که تقریبا سیصد سال بود که برقرار بود از هم گسیخته شد و در سال هزار و ششصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هزار و شصت و هفت هجری دیوکل پروشیه فردریک ولیم برندن برگ مقرر شد که اورا گریت یعنی کبیر میخوانند و قبل ازین تاریخ پروشیه

باب پنجاه سیم در بیان تیوتانس

در اطاعت پادشاهان پولند بود ولی اکنون مولی و سرور اهل پولند خود را میشمارند و پسر او فردریک در سال هزار و هفتصد و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سیزده هجری بمرتبه سلطنت رسید و چنان شد که همه دولتهای اروپا بیمر احمت و ممانعت سلطنت او را مسلم داشتند شیشه در بیان تفصیل مرگریوها و دیوک های پروشیه مفصل ضبط شده است ولی در اینجا حاجتی بذکر انها نیست در سال هزار و هفتصد و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سیزده هجری که بمقام و مرتبه پادشاهی رسیده انداز انقرار است که معلوم میشود

تاریخ مسیحی	اسامی سلاطین پروشیه	تاریخ هجری
۱۷۰۱	فردریک اول پادشاه پروشیه	۱۱۱۳
۱۷۱۳	فردریک ولیم اول پسر فردریک اول	۱۱۲۵
۱۷۴۰	فردریک دوم که فردریک سیم میتوان گفت ملقب دی گریت یعنی الکبیر که پسر فردریک ولیم اول است که بعد از پدر پادشاه شد و در عهد او پروشیه ترقی کرد و نظام و لشکر پروشیه کمال نظم و انتظام را گرفت	۱۱۵۳
۱۷۸۶	فردریک ولیم دوم برادرزاده پادشاه ماضی	۱۲۰۰
۱۷۹۷	فردریک ولیم سیم با ناپلیون بناپارت جنگها کرد و آخر الامر با دولت انگلند در اضمحلال دولت فرانسه و اتمام امر ناپلیون اتفاق نمود	۱۲۱۲
۱۸۴۰	فردریک ولیم چهارم پسر فردریک ولیم سیم که در هفتم جون سال ۱۸۴۰ مسیحی مطابق پنجم ربیع الثانی ۱۲۵۶ هجری بعد از پدر تاج شهریاری بر سر گذاشت و تا اکنون که هفتم جولای سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق بیست و پنجم شوال سال هزار و دویست و هفتاد و یک هجری پادشاه است و خواهر این پادشاه زن امپراطور روسیه نیکولس اول بود که مادر امپراطور جدید الکسندر ثانی است و این پادشاه	۱۲۵۶

با کبرسن هیچ اولادی ندارد و برادرش ولیعهد او ست که بزرگتر است و دو سال کوچکتر از پادشاه است و اگر برادرش وفات بیابد وارث سلطنت پسر او خواهد بود که بجای عم بر تخت خواهد نشست و خواستگار دختر بزرگ کوین و کتوریه است و هنوز امر مواصلت صورت نگرفته است

باب پنجاه و سیم در بیان تیوتانس وغیره

طوایف تیوتان از قبایل قدیمه است که در ازمنه سالفه بوده اند و با طایفه سیمبری همیشه اتحاد و یگانگی داشتند و هر دو طایفه در سرحد بالتیک متوطن بودند ولی طوایف تیوتان غالبا در جزایر بحر بالتیک مسکن داشته اند و طایفه سیمبری در زمین شلاکه الان جتلند میگویند متمکن بودند و بدان جهة بود که آن زمین شلاز اسمبرکا گرسونس و سیاس میگفتند و زبان تیوتانیک زبان جرمن قدیم است و او را ام اللغات و ام اللسان میشمارند و نظام و سپاه تیوتانیک یکه سواران سپاهی بودند که در اواخر مایه دوازدهم در هولی لند برقرار شد که در انجا اهل جرمن جنگ سختی کردند و هنری پادشاه جیروسلم با شاهزادگان دیگر براین خیال افتاده انسواران سپاهی را برقرار نمودند و ایشانرا باسم نایتس آف سنت جارج میخواندند یعنی سواران جارج مقدس و بعد از آن ایشانرا باسم حضرت مریم خوانده نایتس آف سنت مری مینامیدند یعنی سواران مریم مطهره و نیز چنین مقرر داشتند که این سواران باید از نجبای هر طایفه و اعیان هر سلسله باشند و جهة شجاعت و نجابت در حراست و حمایت دین مسیحی و هوالی لند از دادن مال و جان مضایقه نکنند و در اندک زمانی این سواران چنان مشهور شدند که خلق ولایت و معتقدین دین عیسی ایشانرا بالصلات و خیرات یاد میکردند و بدین سبب انسواران صاحب ثروت و دولت گشتند و در سال هزار و صد و نود مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و شش هجری هنری و آل بات که یکی از نجبای جرمنی بود و بجهة غیرت و جلادت بر امثال تفوق داشت او را ایرزگی و سرکرده گی انسواران منتخب نمودند و تیوتانیک نایتس یعنی سواران تیوتان که انها را جرمن نایتس

نیز میگفتند یعنی سواران جرمن از سال هزار و دویست و سی مسیحی مطابق ششصد و بیست و هفت هجری تا سال هزار و پانصد و بیست و نه مسیحی مطابق نهصد و سی و چهار هجری برقرار بود و در لشکر ارو پا بجلادت و شهامت اتصاف داشتند تا آنکه آلبرت سرکرده آخر ایشان ترقی کرده بلقب دیوک پروسیه و دیوک ... پروشیه از جانب پادشاه پولند مثل تیول تصاحب نمود و رشته نظم السواران از آن پس گسیخته شد و تفرقه یافتند سال السواران جنگی مشهور آفاق بودند ... بیت مقدس و مطهر است و لند معنی زمین و خشکی است و هولی لند یعنی ارض مقدسه و او عبارت از بیت المقدس و فلسطین و اردن و انساما است و جیروشلم اسم قدیم بیت المقدس است که اورا اورشلیم بالضم ثم السکون و کسر الرا و یا ساکنه و شین معجمه مفتوحه و لام مکسوره و یروی بالفتح و میم و هو اسم للبیت المقدس بالعبرانیه الا انهم یسکنون الام و حکی اورسلیم بالسین المهمله و روی اوشلوم و اورشلیم بتشدید اللام و اوری سلم بکسر اللام و فارسیان بیت المقدس را بفتوح و در میگفتند و چندین اسم دیگر نیز دارد و اول آبادی آنشهر در سال هزار و ششصد قبل از ولادت عیسی بود و حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام در سال هزار و دوازده قبل از عیسی بنای مسجد را گذاشت که چهار صد و هشتاد سال بعد از خروج بنی اسرائیل از مصر و سال چهارم سلطنت سلیمان است و هزار سال قبل از ولادت مسیح آن بنیان رفیع تمام شد که حضرت سلیمان چندین اوانی ذهب و فضه مالا یحصی عدد او هفتاد گنبد عالی مسجد متعالی فرمود و پانصد و هشتاد و هفت سال قبل از عیسی آنشهر را بخت النصر مفتوح ساخته و اهل اسلیبا را اسیر نمود و در سال هفتاد بعد از ولادت حضرت عیسی تیتُس قیصر روم آنشهر را پس از محاصره شدید مسخر کرد و فزون تر از یکملیان و صد هزار نفر از بنی اسرائیل اسیر و قتیل شدند و شهر را نیز خراب کرد که ... از او باقی نماند و شاهنشاه ادرین در سال یکصد و سی بعد از عیسی دوباره بنای آبادی را گذاشت و کوبن بوداکشیه در سال چهار صد و سی و هفت بعد از عیسی دیواری بجای دیوار اول بر دور آنشهر کشید و بانجهة آبادی آنجا بیشتر شد و در سال ششصد و چهارده بعد از عیسی که هشت سال قبل از هجرت است لشکر ایران آنشهر را گرفته و مسلمانان در سال ششصد و سی و شش مطابق پانزده هجری آنشهر را بحیطه تصرف در آوردند و سواران فرنگستان که بغازیان شهرت داشتند پس از قتل هفتاد هزار نفر از مسلمانان در سال هزار و نود و نه مسیحی مطابق چهار صد و نود و دو هجری بیت المقدس را بس گرفتند و مدت هشتاد و هشت سال در تصرف فرنگیان بود که چنان سلطنت جدیدی گذاشتند و باز ثانیا مسلمانان حمیت کرده در تحت رایت سلطان صلاح الدین در سال هزار و صد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و سه هجری بیت المقدس را از فرنگیان انتزاع نمودند و از آن زمان در تصرف مسلمانان است مگر آنکه در فبروآری سال هزار و هفتصد و نود و نه مسیحی مطابق رمضان هزار و دویست و سیزده هجری ناپلیون تصرف کرد ولی بزودی باز تخلیه کرده بهیبت مسلمانان آمد و یکی از سببهای جنگ میان دولت روسیه و دولت عثمانی خواستن بیت المقدس است که سرانت آنجا را خواهش داشتند که با دولت روسیه باشد و طول مسجد بیت المقدس که حضرت سلیمان بنا نهاد شصت ذراع و عرض او بیست ذراع و ارتفاع او سی ذراع بود و رواقی در برابر گنبد داشت که طول او مساوی عرض خانه بود و سایر تفصیل او که غفل از استماع او حیران است در کتاب اول ملوک که از زبان عبری بفارسی ترجمه شده است هر که خواهد بکتاب رجوع نماید

باب پنجاه و چهارم در بیان فرانس که اورا فرانسه نیز گویند

فرانس بوزن قطر اکنون بگال قدیم اطلاق میشود و یکی از سلطنتهای قوی و غنی و جرار و نامدار اروپا است و این سلطنت در مغرب اروپا واقع شده تخمینا پانصد و پنجاه میل در درازی و پانصد میل در پهنا است و جمعیت این دولت تقریبا سی و دو ملیان است متر جم گوید جمعیت این دولت را اکنون چهل ملیان تخمین کرده اند و از زمان مصنف تا اکنون که بیست و اند سال است هشت ملیان افزوده است انتهی و اسم این کشور را خود از فرنگس است یعنی فرنگ ها که از مردمان فرنگونیه و یکطایفه از جرمن حساب میشدند که بر آنولایت حمله آورده بر گال ها غلبه کردند و اول نواحی مابین شمال و مشرق مملکت را تصرف نمودند و رفته رفته همه کشور را بحیطه ضبط در آوردند مترجم گوید

فرنگ بروزن قطر با کاف عربی لفظی است که آنطایفه پس از آنکه این کشور را مسخر نمودند برخود نهادند و معنی او فری من است یعنی مردمان آزاد و اکنون بغلط اکثر مردم فرنگ با کاف فارسی تلفظ میکنند و فرنج معرب او است انتهی و فرنگ ها بعد از زوال شاهنشاهی رومیان بود که بر گال حمله آورده تسخیر نمودند و پادشاه اول ایشان فرامند است که در اوایل مایه پنجم در سال چهار صد و بیست سلطنت کرد و از خانواده فرامند بیست و یک پادشاه برخواست و سلسله ایشان در چیلدریک پنجم تخمینا در سال هفتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق یکصد و سی و چهار هجری بزوال رسید و طبقه دوم از سلاطین فرانس باسم پپین است که پدر چارلمگن کبیر است که او را بعضی چارلس نیز گویند و چارلمگن آن کسی است که دولت خود را ترقی داده از مقام کینگ دوم مرتبه امپیر رسانید یعنی از سلطنت بشاهنشاهی رسید و از این طبقه نیز سیزده پادشاه برخواست و در لوئیس پنجم تخمینا در سال نهصد و هشتاد و هشت مسیحی مطابق سیصد و هفتاد و هشت هجری باشهاپوست و پس از آن سلسله کپیتین بظهور آمد که طبقه سیم است و او را هیو کپت نیز خوانند که بزرک یک ذریّه بود و بنا حق تاج پادشاهی التصرف کرد و از این طبقه نیز پانزده نفر پادشاهی سرافراز شده اند و چراغ این سلسله نیز در سال هزار و سیصد و بیست و هشت مسیحی مطابق هفتصد و بیست و هشت هجری در سلطنت چارلس پنجم که بفر ملقب بود یعنی جمیل خاموش شد و پسر عموی او فلیپ ششم اولین پادشاه سلسله والائس است و از این طبقه نیز سیزده پادشاه بتخت سلطنت عروج کرد و در سال هزار و پانصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق نهصد و نود و هفت هجری در شخص هنری سیم علم دولتشان نگونسار گردید و پس از آن هنری چهارم ملقب بدی گریت یعنی الکبیر که اولین پادشاه خانواده بوربان است سریر جهانداری را بوجود خود مزین فرمود و هنری چهارم از سلاطین نامدار و با اقتدار فرانسه است که دولت فرانسه در عهد او باقصی مرتبه حشمت و شوکت رسید و آن پادشاه نامدار را خوانی غدار مسما به روبلک در چهار دهم مئی سال هزار و ششصد و ده مسیحی مطابق صفر المظفر هزار و نوزده هجری در کالسکه با خنجر رشته حیاتش را قطع کرد و پادشاه فرانسه اکنون لوئیس فلیپ اول است که بعد از خلع و دفع چارلس دهم بتخت جلوس کرد و خانواده چارلس دهم بعد از انقلاب و شورش سه روزه که بلوای عام بود باختتام رسید و لوئیس فلیپ را که دیوک آرلینیز بود بپادشاهی انتخاب نمودند و او را پادشاه فرنچ یعنی اهل فرانسه لقب دادند بخلاف پادشاهان گذشته که ایشان را پادشاه فرنس میخوانند یعنی کشور فرانسه از سه طرف بحدود و ثغور ذاتی محدود است چنانچه در طرف جنوب او جبال پیرینیس و طرف مغرب او محیط اتلنتیک و طرف شمال او انگلیش چینل یعنی خلیج که در مابین انگلیس و فرانسه و بمجبوم الفاق افتاده است و در مشرق نیز غالبا رودخانه رین سرحد او است و فرانس اکنون تقریبا بهمان حالت قبل از انقلاب که در سال هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و هشت هجری اتفاق افتاد و پس از انقلاب نیز وقتی بر تبه عالیه شهامت و جلالت در میان دول اروپا رسید و این کشور اکنون بهشتاد و شش ولایت منقسم شده است چنانچه سابقا بسی و دو پراونس تقسیم بود و اغلب آنها باسامی رودخانهائی که در آنولایات جاریست نامیده شده اند و جمعیت این کشور نیز از پیشتر زیادتر شده است و متصرفات غربیه و خارجه فرانس در هندغربی گدلوپ و مرتی نیک و مریه گلنت و دسیدا و سینتس و سینت مرتین است و در امریکای شمالی سینت پیر و مکوی لان است که در نزدیک نیوفوندلند است و در امریکای جنوبی کین است که در گوئینا است و در افریقای مغربی سنگل و سینت لوئیس و گاری است و در محیط هندوستان جزیره بوربان است و در هندوستان پاندیچری و کریکل و چندرنگار و مهی است و خاک کشور فرانسه عموما حاصل خیز و مملکت حصین است و غله و میوه بفراوانی در آنجا بعمل میآید معادن نیکو نیز در آنولایت است و هوای آنکشور نیز موافق طبع و سازگار است و جبال معروف فرانسه بجز البس که در سر ایطالیا است جبال پیرینیس است که سرحد فیمابین فرانس و اسپانیا است و ولایات نزدیک او نیز همه کوهستان است و ولایت بریتنگ که اورا بریتنی نیز گویند همه او تپه و ماهور است مترجم گوید ولایت بریتنگ در غربی فرانسه در کنار دریا واقعست و یکی از سی و دو پراونس فرانس است

واو را بری گن میکارند و بری تنگ میخوانند انتهی و جنگلهای معروف آنکشور جنگل آرلینز و فان تین بلو است و غیر از این دو جنگل
چندین جنگل دیگر نیز هست که انهار ابا اسم فارست میخوانند اگرچه لیاقت این اسم را دارند و در فرانسه چندین رودخانهاست که باعث
زیبائی و منفعت و مایه آبادی و ارزانی مملکت است و بزرگترین انهار رودخانه لوآر و رن و رون و گرون و سین و میوس
که او را امیوس نیز گویند و موزل است لوآر رودخانه بانفعی است و منبع او از ولایت لنگ دوک است و از پهلوی آرلینز
و تورنس و نینتس گذشته به بی بسکی داخل میشود و ممر او تخمیناً پانصد و چهل میل است و کشتی و زورق در این رودخانه تا هشتاد
و نود میل بمنبع او مانده حرکت میکنند و القطعه از ولایتی که از رودخانه لوآر سیراب میشود اهالی انسامان و نواحی بحسب مزاج و صورت
بهترین فرانسه محسوب میشوند مستر جسم گوید لنگ دوک ولایتیست در جنوب فرانسه قدری هم بدریای مدیترانین اتصال دارد و
یکی از سی و دو پراونس قدیم فرانسه است و نینتس را در تلفظ نانتس میگویند و تورنس را در تلفظ تور بروزن مور میخوانند انتهی
گرون از جبال پیری نیس برمیخیزد و از جنب تولوز گذشته در مابین شهر بوردو به بی بسکی داخل میشود سین رودخانه مشهوریست
و منبع او از برگندی است که از شهر پاریس و روآنگ گذشته بچینل انگلیس در باوزدگریس اتصال میابد و رودخانه سین
در پاریس بقدر نصف رودخانه تیمس است که در لندن است و از دریا دور است و کشتی در این رودخانه حرکت میکنند مستر جسم گوید
برگندی ولایتی است مابین جنوب و مشرق پاریس و در مشرقی کشور فرانسه است و یکی از سی و دو پراونس قدیم فرانسه است و سین را
در تلفظ فرانسه سن میگویند انتهی رون از کوه سنت گوترد برخواسته و از مابین دریاچه جنیوا در سویت زرلند گذشته
و در لیانس برودخانه سون متصل شده و با چندین دهان بدریای مدیترانین داخل میشود رین رودخانه ایست که سرحد فیمابین
فرانسه و جرمنی است و سابقاً در باب جرمنی ذکر شد میوس رودخانه ایست که منبع او از لارین است و در رودخانه های هالند بیان
کردیم و شهرهای بزرگ فرانسه پاریس لیانس مرسیلز بوردو روآنگ و ورسیلز است که دوازده میل مابین جنوب
و مغرب پاریس است و دیگری لیل است که در حصه شمال فرانسه است تولوز امینس نانگت استرزبرگ است پاریس
پایتخت کشور فرانسه است یکی از بزرگترین و نیکوترین شهرهای اروپا است و او را ثانی لندن میشمرده اند رودخانه سین از میان انشهر
میگذرد و تقریباً نهصد هزار نفوس دارد و انشهر افزون تر از هشتصد سال است که تختگاه سلاطین فرانسه است و دور انشهر تخمیناً مسلست
و دیوار بزرگی در دور انشهر هست که در سال هزار و هفتصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و یک هجری بنا شده است
و در انشهر عمارات عالیه و کلیساهای رفیعه بسیار است و بجهه تعیش و عشرت و مشغولیات خاطر و تفرجات دلپسند پاریس را اول مکان
اروپا بلکه دنیا میتوان گفت و اگر از انجهة در مرتبه اولی باشد ولی در نشر توانگری و دولت و رفاه مردم و ثروت و امور معامله و تجارت
هرگز برقیب خود تختگاه انگلند نمیرسد و کوچهای پاریس عموماً تنگ و کثیف و خانهای انجا غالباً هفت هشت طبقه بالای یکدیگر است
مثل عمارات قصبه قدیم ادن برگ که در ان طبقات عیال مختلف نشیمن دارند و علاوه بر عمارات پاریس پادشاه عمارات باشکوه
و باشوکتی در ورسیلز دارد که بمسافت ده میل در مابین جنوب و مغرب پاریس است و عمارت دیگری در سنت کلود است که در همان
سمت بمسافت پنج میل است و عمارت دیگری در فان تین بلو که او نیز تعلق بپادشاه دارد که بمسافت سی میل در مابین جنوب و مشرق
شهر پاریس است لیانس که او را لیان نیز گویند شهر دوم کشور فرانسه است در انشهر چندین کارخانه های صنایع است که در انها
امتعه و اقمشه الوان از ابریشم و پشم بعمل میآرند و در زرگری طلا و نقره وقوف کامل دارند و انشهر با وجود انکه در ایام محن و نوایب
صدمات کلی کشید و خسارت و خرابی بیشمار دید باز افزون تر از یکصد و شصت هزار نفوس را شامل است مرسیلز که او را مرسیل
نیز گویند مشتمل بر صد و بیست هزار جمعیت است بوردو بوردیگلس که او را در تلفظ بوردو گویند مشتمل بر نود و پنج هزار نفوس است

وشهر مرسیلز قدیماً چنان بجلالت و عظمت موصوف بودند که در زمان رومیان سیسرو انشهر را اتنس آف گال لقب داد یعنی
شهر اتنس گال مستر جسم گوید چون اتنس دار الملک یونان از اجتماع ارباب صنایع و کمالات و علوم معروف و مشهور بود لهذا
انشهر را هم که در فرانسه بجهة اصحاب کمالات و حرفه امتیاز داشت بان اسم میخواندند انتهی و هم چنین پلینی انشهر را مسترس آف
ادجوکیشن مینامید یعنی بانوی علم و دانش و در بوردو این شراب معروف بعمل میاید که از انجا بهمه اروپا حمل و نقل مینمایند و او را
بانگلیسی کلارت مینامند و در سال هزار و هفتصد و بیست مسیحی مطابق هزار و صد و سی و دو هجری در مرسیلز وبائی حادث شد که نود هزار
نفر از سکنه انجا بهلاکت رسیدند و انشهر بزرگترین بندر دریای مدیترانین و مرکز معامله لونت است و بیشتر تجارت و
و معامله فرانسه در انشهر است و شهر بوردو معامله با هند العرب دارد و از انجا بهند الغرب و سایر ولایات شراب زیاد حمل
و نقل مینمایند روآن که در تلفظ روآنگ گویند پایتخت نارمندیست و جمعیت انجا افزون تر از نود هزار است و کارخانهای نیکو دارد
و کارنیل معروف که مؤلف درامتیک راتنز است در انشهر و هم چنین فانتنل مشهور که مصنف سنسنگولر وارک
و در انشهر متولد شده اند مستر جسم گوید درامتیک راتنز یعنی شاعری که شعر برای خواندن در مجالس تعزیه و تماشاخانه و
و غیره میگوید و مراد از سنسنگولر وارک بودن چند کلمه از یک معنی است یا یک کلمه بچند معنی استعمال شده است انتهی و در انشهر بود
که در یک برج کوچکی جان دیوک بدفارد میدن آف آرلینز را حبس کرد و در انجا عمر او بانجام رسید و صورت ان زن را بیادگار
در انجا بنا نهاده اند و احوال او را بتفصیل در انجام قوم داشته اند و هم از شنیده لشکرکش ژون دارک است که در محاصره
آرلینز در سال هزار و چهار صد و سی مسیحی مطابق هشتصد و سی و سه هجری گرفتار شد و او را بتهمت جادوگری بهلاکت رسانیدند
الحق آن زن غیرت مردان بود مدار را داشت و در آزادی ولایت خود و حب وطن کمال اجتهاد را مینمود و از آن جهة شجاعت و دلاوری
بزرگ نشوان میتوان شمرد و در وقت کشته شدن تیر هیچ عجز و لابه از او ظاهر نشد و مصنف مانیگل گرین یعنی خزانه ماهیانه
مراد است که اخبار ماه بماه در انجا ثبت است چنین نوشته است که آن زن مدار را بهلاکت نرساندند بلکه از ان ورطه نجات
یافت و به آرلینز آمد و اهالی ولایت مقدم او را مسعود داشته پس از چندی توسط برادرش حین دیس دارک در سال هزار
و چهار صد و سی و شش مسیحی مطابق هشتصد و چهل هجری یکی از نجبای خانواده امبانیس که از خاندانهای معروف فرانسه
بود شوهر کرد و در روآنگ صومعه کوچکیست که او را ولیم مظفر قبل از کامیاب شدن او بتاج انگلند بنا نهاده بود و چنین
مشهور است که وقتی ولیم مظفر با انگلند لشکرکشید زن او متیلدا در ان صومعه بعبادت و تضرع مشغول بود که خبر فتح هستنگس
رسید که ولیم مظفر بر انگلند غالب آمد فلهذا اسم ان صومعه را نوتردام دی بون نوول گذاشتند یعنی خانم مادر خوش
خبر مستر جسم گوید هستنگس قصبه ایست در کنار دریا در ولایت سسکس که در جنوب انگلند و در جنوب لندن واقعست
انتهی و کلیسای بزرگ شهر روآنگ یکی از آثار قدیمه و از بناهای اهل گات است و او را ولیم مظفر در سال هزار و شصت
مسیحی مطابق چهار صد و پنجاه و پنج هجری تعمیر کرده آباد نمود و در ان کلیسا قبر رولو موسس خاندان نارمن است که از اهل دنمارک
که از سلسله این امیر با مدار نجبا انگلند جلوس کردند و در انشهر بقیه جسد جان بدفورد و قلب ریچارد اول پادشاه انگلند
دفن شده است آرلینز که در تلفظ بعضی آرلی نیز گویند شهر معروفیست و در کنار لوآر اتفاق افتاده و بجهه میدن آف آرلینز
انشهر مشهور شده است و تا هشتم مئی سال هزار و چهار صد و بیست و نه مسیحی مطابق شعبان هشتصد و سی و دو هجری لشکر انگلیس
انشهر بسختی و مضبوطی محاصره داشتند و ژون دارک بمدد قلعه گیان و اهل ولایت خود برخواست و لشکر انگلیس فی نیل مرام
از دور قلعه برخواستند تا آخر گرفتار لشکر انگلیس شد و صورت ان زن بجهه تذکار ان واقعه و اعمال ان زن رشید در برج حبس

سنه ۹۹۱

دربل تُویل دُوبل در سال هزار و پانصد و هشتاد و یک مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و نه هجری نصب کرده‌اند شعر اِنّ آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار فَلَیس در ولایت نارمندی محل ولادت وِلیَم اوّل است که او را اِبهستینه ولیَم دی کان کرر میخوانند یعنی المظفر و او را بدین لقب از آن میخوانند که در جنگ هَستینگس در سال هزار و شصت و شش مسیحی مطابق چهارصد و پنجاه و هشت هجری فتح کرده انگلند را مسخر ساخت و مادر این پادشاه دختر دباغی بود که در فلیس بدباغت مشغول بود نَنتیس که در تلفظ انگلیسی نانت گویند شهر معمور ولایت بریتنی است و برست نیز در همان ولایت یکی از بنادر آباد معمور است که جهاز خانه و جهازگاه دولت فرانسه است و این بندر هم برج حصینی دارد که غیر ممکن التسخیر است و دولت انگلیس بخیال گرفتن این بندر در سال هزار و ششصد و نود و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و شش هجری سعی و تلاش زیاد کردند ولی کاری از پیش نبردند

سنه ۱۱۰۶

تُولُون که در تلفظ انگلیسی تُولانگ گویند یکی از بنادر معتبر فرانسه است که در مدیترینین واقعست و این بندر نیز جهازگاه دولت فرانسه حساب میشود ولی این بندر از وبای مهلک در سال هزار و هفتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سی و سه هجری خرابی زیاد رسید و سکنه آنجا بهلاکت رسیدند و این بندر در سال هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و هشت هجری با عهد و پیمان بتصرف دولت انگلیس درآمد ولی در همان سال باز تخلیه کردند لیل یکی از شهرهای زیبا و ظریف فرانسه است و جمعیت آنجا تخمیناً هفتاد هزار میشود و ارگ محکمی دارد که ارگ آنجا ثانی ارگ تورین است که ارگ تورین یکی از قلاع محکم دنیاست

سنه ۱۱۳۳

سنه ۱۲۰۸

و در شهر کَمبِری خلیفهٔ فنیلان مسکن داشت مترجم گوید تورین پایتخت ولایت پیدمونت است که در صحرای ولایت واقعست و پادشاه سردینیه در آنجا می‌نشیند و کمبری در شمال فرانسه مابین شمال و مشرق ایمینس واقعست انتهی اِستراسبُرگ در نزدیکی رین نیز یکی از شهرهای معمور فرانسه است و در شهر اسپیر بلندیست که بلندترین اسپیر در اروپا حساب میشود که پانصد و هشتاد و چهار فوت ارتفاع اوست که تخمیناً یکصد و هشتاد و دو ذرع است و اسپیر سالزبوری در ولایت ویلت‌شیر چهارصد و ده فوت است که تخمیناً یکصد و بیست و سه ذرع است مترجم گوید اسپیر یعنی منارهٔ مخروط یا گنبد مخروطست که سر او منتهی بیک نقطه میشود انتهی و در کلیسای سینت تامس در شهر استرازبرگ قبر مرشل ساکس که جمعیت مشهور فرو تر از پنجاه هزار است و در شهرهای پویتیرس و قریه کریسی پادشاه کامکار ادوارد سیم انگلند بعساکر فرانسه غالب آمد و جنگ کریسی که او را کرسی نیز گویند در سال هزار و سیصد و چهل و شش مسیحی مطابق هفتصد و چهل و هفت هجری و جنگ پاتی تیرس در سال هزار و سیصد و پنجاه و شش مسیحی مطابق هفتصد و پنجاه و هفت هجری اتفاق افتاده و در جنگ پاتی تیرس ادوارد سیم جان و پسر او فلیپ را گرفتار نموده و ایشان را مغلولاً به انگلند آورده و در قریه اجنین کوُرت که او را آزین کورت نیز گویند هنری پنجم پادشاه انگلند با ده هزار لشکر انگلیس یکصد هزار فرانسه را در سال هزار و چهارصد و پانزده مسیحی مطابق هشتصد و هجده هجری شکست داد مترجم گوید اجنین کورت قریه ایست در شمال فرانسه که در ولایت کلیس واقعست که بتلفظ فرانسه کال خوانند انتهی و در شهر امینس در ولایت سوم که در تلفظ سام گویند عهدنامه در بیست و هفتم مرچ سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق او اخر ذی قعده هزار و دویست و شانزده هجری فیمابین اسپانیا و فرانسه و هالند و انگلند بانجام رسید ولی بقای آن عهد مثل عهد دلبران بی اعتبار بود و زیاد تر از چند ماه طول نکشید و در شهر کِلِرمانت مشهور متولد شده است و او اول کسی است که اهل اروپا و لشکر بازار جنگ سرشنس و رهائی بیت المقدس از جنگ ایشان وعظ و دلالت کرد و در قصبه رمس در شمشین سلاطین فرانسه تاج بر سر میگذاشتند مترجم گوید ولایت سام در جنوب ولایت کلیس در شمالی فرانسه اتفاق افتاده است انتهی و بنادر بزرگ فرانسه یکی تولوکن است که در تلفظ تولانگ میگویند و دیگری

سنه ۷۴۷

سنه ۷۵۶

سنه ۸۱۸

سنه ۱۲۱۶

جزیره کارسیکا

کلیس است که در محاذی بندر دَاوِر است و دیگری هاوِر دِگرس که او را اُل هَوْدِ نیز گویند که در دهنه رود خانه سِین است و دیگری لُرُوشِل است که در بی تسکی است و دیگری بیُون است که در دهنه رود خانه اَدُوْر در نزدیکی اسپانیا در بی تسکی است کارسیکا جزیره بزرگیست که در مدیترینین و در تصرف دولت فرانسه است و طول او تخمیناً صد و پنج میل است و عرض او چهل میل است و آنجزیره را یونانیان کلیستا و سیرنس میخواندند و رومیان او را کارسیکا می گفتند که الآن نیز بهمان اسم مشهور است و قصبات بزرگ آنجزیره یکی بستیه است و یکی اجاکسیو است که او را در تلفظ اَیاچو گویند و در اجکسیو ناپلیون بناپارت مشهور از ظلمت عدم بمعموره وجود خرامیده است و آنجزیره چندین صد سال در تصرف اهل جِنَاوَه بود و آخر الامر آنجزیره را بدولت فرانسه در سال هزار و هفتصد و شصت و نه مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و سه هجری فروختند و سکنه آنجزیره با اعانت و یاری دولت انگلیس اهل فرانسه را از آنجزیره در سال هزار و هفتصد و نود و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و نه هجری بیرون کردند و کارسیکا بتصرف دولت انگلیس درآمد و در سال هزار و هفتصد و نود و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و یازده هجری دولت انگلیس آنجزیره را وقتیکه اهل فرانسه باز مراجعت کردند تخلیه نمودند و از آن زمان الی حال در تصرف دولت فرانسه است بستیه در اول باب در اول ترجمه لفظ گال ذکر شد مخفی نماند ممالکی که الکنون بفرانسه و سوئس و سردینیه اشتهار دارد با بعضی از بلاد اَستریه و برخی دیگر از ولایات صغیره تا بکنار رود خانه رین و نهر موسل در ازمنهٔ سالفه گال می‌نامیدند و حدود گال از سمت جنوب بدریای مدیترینین و جبال پرینیس که مابین کشور فرانسه و اسپانیا است و از سمت شمال بممالک فلندرس و آن شعبه دریای شمال که مابین فرانسه و انگلیس است و از سمت مشرق بمملکت بواریه و سیدن و رود خانه رین و از سمت مغرب بمحیط اتلنتیک اتصال داشت و کوهستان الپس آنرا بدو حصه منقسم میسازد و آنچه که در طرف جنوب الپس و متصل بحدود شمال اِطالیا است آنرا سیسالپین گال میگفتند و باقی را که در طرف دیگر و حصه معظم آن بلاد بود او را ترانس الپین میخواندند ژُوَن دَارک که او را امید آف آرلینز گویند اسم زن رشیده جوانیست که او اهلیوان فرانسه میتوان گفت با لشکر انگلیس چندین جنگها کرده و چندین شکستها داده است چنانچه لشکر انگلیس در رکاب جان دیوک بدفورد شهر آرلینز را بسختی و مضبوطی محاصره کردند و ژون دارک از غیرت ذاتی و شجاعت فطری بچاره جوئی نزد پادشاه فرانسه رفت و همیشه میگفت که دفع این لشکر را از پروردگار مسئلت دارم که بدست من مقدر کرده باشد و چارلس هفتم پادشاه فرانسه عقل و هوش و غیرت او را دیده او را به سرداری لشکر انتخاب فرمود ع زهی خجسته زنی هوشیار و شیر اوژن و آنزن با مدارا آذوقه و تدارک بسیار در بیست و نهم اپریل سال هزار و چهارصد و بیست و نه مسیحی مطابق رجب هشتصد و سی و دو هجری داخل آرلینز شد و اساس قلعه داری و قلعه بندی را محکم نمود و لشکر انگلیس که در برابر قلعه از دوازدهم اکتوبر سال هزار و چهارصد و بیست و هشت مسیحی مطابق اوایل محرم هشتصد و سی و دو هجری رحل اقامت انداخته بودند بواسطه قلعه داری آنزن از عهده تسخیر انجا بر نیامده در هشتم می سال هزار و چهارصد و بیست و نه مسیحی مطابق شعبان هشتصد و سی و دو هجری ترک محاصره کرده مراجعت نمودند و آنزن پس از آن چندین قلاع و قصبات که لشکر انگلیس بتصرف کرده بود مسترد ساخته و لشکر انگلیس را در نزدیکی پتی در دهم جون سال هزار و چهارصد و بیست و نه مسیحی مطابق رمضان هشتصد و سی و دو هجری شکست فاحش داد و از آنزن هیچ آثار انوثیت ظاهر نبود و چندین زخم در معارک برداشت و با شجاعت بی‌نظیر اندست خود نکشت و هیچ خونی بدست خود نریخت و آخر الامر در محاصره کامپِیگن در بیست و پنجم می سال هزار و چهارصد و سی و یک مسیحی مطابق رمضان هشتصد و سی و چهار هجری گرفتار لشکر انگلیس شد و لشکر انگلیس آنزن را بتهمت سحر و جادو تخمیناً روز بعد از گرفتاری در شهر رُوآنگ آتش زدند و سن او بیست و دو سال بود و بعضی گفته اند که از عمر او بیست و نه سال

سنه ۱۱۸۳

سنه ۱۲۰۹

سنه ۱۲۱۱

سیسالپین گال

ترانس الپین

سنه ۸۳۲

سنه ۸۳۴

گذشته بود و لباس آهنی که او در معارک میپوشید اکنون در انگلند مضبوط است و مصنف تاریخ هلاکت او را هزار و چهارصد و سی گوشت
و صاحب مخزن العلوم نیز هزار و چهارصد و سی نوشته است ولی در سبدن چنانچه ذکر کردیم هزار و چهارصد و سی و یک ضبط کرده
و میتند در لغت بمعنی کنیز باکره است چون اترن از اهل آرلینز بوده است لهذا او را باسم انجا نسبت داده اند و روایتی که مصنف بیان کرد
که اترن رشیده از این ورطه خطرناک خلاص شد در هیچ کتابی ملاحظه نشده است بلکه جمهور مورخین بر آنند که او را زنده آتش زدند
بدفورد قصبه و کونتی در انگلند است که در مابین شمال و مغرب لندن واقع شده است کالم پیگین شهریست که در شمال فرانسه در شمال
پاریس است کری سی دو قریه ایست در فرانسه که یکی در وسط مملکت نزدیک بحد مشرقی و یکی در جانب شمال نزدیک دریا است
و جنگ معروف در انقریه اخری اتفاق افتاده است و آنچنان بود که ادوارد سیم پادشاه انگلند و پسر او بلاک پرنس یعنی
شاهزاده سیاه با پادشاه فرانس فلیپ بمخاصمت برخواستند و صفوف قتال را در بیست و ششم آگست سال هزار و سیصد چهل
و شش مسیحی مطابق ربیع الثانی هفتصد و چهل و هشت هجری آراسته بودند و در آنجنگ لشکر فرانسه شکست خورده جان دیوک بهیمیا
و جیمس پادشاه مجورکا و رانف دیوک لارین که بامداد لشکر فرانس آمده بودند با سایر شاهزادگان عظام و جمعی از امراء
و اعیان فرانس و سی هزار نفر از لشکر و سپاهی در رزمگاه شربت هلاکت چشیدند و در تاج پادشاه بهیمیا سه پر شتر مرغ بوده
که بدست لشکر انگلیس افتاده از آنزمان تا بحال آن تاج در انگلند محفوظ است پای تیرس شهریست که در غربی فرانسه است و آن
جنگ معروف نیز در انشهر با رفتن مابین ادوارد و پسر او بلاک پرنس با جان پادشاه فرانسه در نوزدهم سپتمبر سال هزار و سیصد و پنجاه
و شش مسیحی مطابق رمضان هفتصد و پنجاه و هشت هجری اتفاق افتاد و در آنجنگ علم دولت فرانسه بدست لشکریان انگلیس افتاد
و جمعی نیز از نجبا و اعیان ملک اسیر و قتیل شدند و پادشاه فرانسه نیز دستگیر شد که او را مغلولاً به لندن آوردند و در انروز همه اهل
لندن بتماشای او بیرون رفته بودند و غنیمت بیشمار بدست سپاهیان انگلیس در همعرکه افتاد و تفصیل سرسنس گرچه مناسب این است
که در باب اسپانیا ذکر شود ولی قبل از آنکه بان باب برسیم بیان میکنیم که اطلاعی قبل از وقت بر معنی او حاصل آید مخفی نماند مسلمانان را
که بر مملکت اسپانیا استیلا یافته بودند اهل اروپا بچهار اسم میخواندند بعضی عربس گویند یعنی عربها که اصل ایشان از طایفه عرب
بود که بر آنها استیلا یافت و بعضی سرسنس گویند یعنی صحرائیان و بدویان چه سرا بمعنی صحرا است و ایشان جمعی بودند که بعد از
ششصد و سی و دو مسیحی مطابق یازده هجری که بعد از حضرت رسالت پناهی است ترقی کرده بر اکثری ممالک آسیا و افریقا و اروپا
غالب شدند و اسپانیا را در سال هفتصد و یازده مسیحی مطابق نود و دو هجری فتح کردند و سلطنت سرسنس طول کشید تا در سال
هزار و دویست و پنجاه و هشت مسیحی مطابق ششصد و پنجاه و شش هجری در بغداد طایفه تاتار بر آنها غالب شده بزوال رسید و برخی
مورس گویند یعنی مورها که لفظ جمع است و مراد طوایفی است که از ماری تینیه حرکت کرده به اسپانیا دست یافتند و در اسپانیا سالیان
دراز بحکمرانی و پادشاهی مشغول بودند و اول شکستی که بر مسلمانان رسید از الفونس اول حکمران ثور بود که در سال هزار
و صد و بیجده مسیحی مطابق پانصد و دوازده هجری واقع شد و مسلمانان در مملکت غرناطه جمع شده آنجا را معقل خود قرار دادند و الفونس
یازدهم حکمران لیون و کستیل در سال هزار و سیصد و بیست و هشت مسیحی مطابق هفتصد و بیست و هشت هجری دویست هزار نفر از
از مسلمانانرا بهلاکت رسانید چنانچه بمسافت نه میل راه از اجساد کشتگان مالامال بود که همه آن قتلی طعمه کرکس و غراب و لقمه کلاب
و ذئاب شد و اخر الامر دولت مسلمانان بغلبه فردیننډ پنجم در سال هزار و چهارصد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت
هجری بانجام رسید ولی باز مسلمانان در انولایت مسکن داشتند تا فلیپ سیم حکم داد که بکلی آن بیچارگانرا از اوطان چندین
ساله اخراج کنند و اموال آنهارا ضبط نمایند و در سال هزار و ششصد و ده مسیحی مطابق هزار و نوزده هجری نهصد هزار مسلمان را از

از اسپانیا بیرون کردند چنانچه تفصیل وقایع ایشان مختصری در احوال اسپانیا ذکر خواهد شد و برخی محمدینس خوانند یعنی محمدیان مراد
اشخاصی است که بمذهب اسلام گرویده حلقه اطاعت حضرت ختمی مآب را در گوش کرده اند باری پس از این در این کتاب
جام جم هرجا که لفظ سرسنس یا مورس استعمال شود مراد مسلمانانند و بعضی گویند از سرسنس مراد صحرائیان است که در
عربستان بوده اند و مورس اشخاصی را گویند که از افریقا به اسپانیا رفته در انولایت توالد و تناسل کرده اند علی ای حال
اسلامیانرا در تواریخ اروپا باین اسامی مذکوره نام میبرند ماری تینیه اسم قدیم ولایت مغربی افریقا است که محتوی بر مملکة
فاس و مراکش است که بتلفظ انگلیسی فز و ماروکو گویند و اهل مراکش را ماری میگفتند که مور ماخوذ از اوست کارسیکا
جزیره معروفیست که او را در کتب قدیمه قورسقه ضبط کرده اند و در شمالی جزیره سردینیه اتفاق افتاده و از قراریکه صاحب
لغة البلاد نوشته طول الجزیره صد و ده میل است و جمعیت انجارا که در سال هزار و ششصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست
و سی هجری بشماره در آورده اند صد و هفتاد و چهار هزار هفتصد و دو نفر بوده است و اکنون زیادتر از این است و در انجزیره
جبال شامخه است که همیشه قله انها با برف مستور است و نارنج و لیمو و شراب و انگور و انجیر و میوه های دیگر بخوبی در این جزیره
بعمل میاید و معادن نقره و سرب و مس و آهن و زاج نیز در انجزیره یافت میشود و انجزیره را وقتی اهل کرتیج تصرف داشتند و زمانی
رومیان استیلا یافته و پس از ان مسلمانان تسخیر نمودند و مسلمانانرا اهل فرانسه بیرون کردند تبدیل و تغییر کلی در انجزیره راه
یافته است و اکنون چنانچه مصنف ذکر کرد در تصرف دولت فرانسه است و شهر بستیه در شرقی جزیره و اجاسیو که در تلفظ انگلیسی
ایاچو گویند در غربی جزیره است جمعیت شهر پاریس را چنانچه در سال هزار و ششصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت
و نه هجری بشماره در آورده اند یک ملیان و چهل هزار نفر است و در دور شهر پاریس لوئیس فلیپ پادشاه فرانسه در ایام سلطنت خود
قلعه از سنگ و آهک و گچ بنا نهاد که خامه شکین ختامه از اوصاف او عاجز است و ترتیب نیکو و پول ایران خرج آن قلعه شده است
و دوازده فرسنخ دور انقلعه است و شانزده قلعه کوچک دیگر هم بفاصله اندکی بیرون انقلعه مثل یک برج ذو اربعة اضلاع و دو خمسة اضلاع
و دو ستة اضلاع ساخته است که لشکر خصم را مجال پیش آمدن نباشد و این قلعه سی دروازه دارد و قلعه قدیم پاریس مباحتی
در میان انقلعه جدید واقعست و در کتب قدیمه هیچ اسمی از بلدان فرانسه ذکر نکرده اند مگر انکه صاحب تقویم البلدان میگوید
بیونه علی البحر المحیط و هی فرضة مملکة البیری و مرسیلیه فرضة من فرض الفرنج هی غربی البلاد الاندلسیه و در حاشیه کتاب میگوید
و فی شمالی ... مصب نهر برلیش حیث الطول الول و فی وسط هذا النهر و جانبیه مدینة برلیش قاعدة افرنجه و هذا النهر نزل من جبل
دیبوس الکبیر انتهی و مراد از بیونه همان بیون و مرسیلیه همان مرسیلز و برلیش همان پاریس است و از صاحب تقویم البلدان

باب پنجاه و پنجم در بیان متصرفات دیگر دولت فرانسه

جزایر معموره که در تصرف دولت فرانسه است یکی گدالوپ و دیگری مرتی نیک است که در هند غربیست و کین در ساحل
گوئینا است و بوربان در نزدیکی ماداگسکر است و پانډیچری و کریکل و غیره در ساحل کارومندل در هند و
جزیره مرتی نیک یکی از جزایر کریبی است و طول او تخمینا شصت میل و پهنای او سی میل است و اهل فرانسه انجزیره را
از سال هزار و ششصد و سی و پنج مسیحی مطابق هزار و چهل و پنج هجری تا سال هزار و هفتصد و شصت و دو مسیحی مطابق هزار
و صد و هفتاد و شش هجری در تصرف داشتند و در سال هزار و هفتصد و شصت و دو مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و شش
هجری دولت انگلیس انجزیره را مسخر نمودند و در سال هزار و هفتصد و نود و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و نه هجری و در سال
هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری باز تصرف کردند و باز بعد از چندی بدولت فرانسه

واگذار کردند و انجزیره جمعیت زیاد دارد و چندین بندر خوب مصنوعی دارد که سفاین آرامی و اطمینان در انجا لنگر میاندازند و جزیره
در سال هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و یک هجری شد با دو صرصری بر خواست که ضرر بسیار و
خسارت بیشمار بسکنه جزیره و دول خارجه رسید و قصبه فارت رایل پایتخت انجاست مترجم گوید که در اطلس برت
رایل ضبط کرده است انتهی و محصولات خاصه انجزیره شکر و پنبه و زنجبیل و نیل و جوز کوز لیت و صبر و تلین بیتنش و دیگر
میوه‌های گرمسیری است ولی متاع اصلی شکر است که هر ساله شکر بسیاری از انجا بولایات بعیده میبرند مترجم گوید جوز کوز لیت
جوزیست مثل قهوه که از امریکا میاورند و تلین بیتنش درختیست در جزایر امریکا که ثمرش جوز دخیست و ثمر او قوت غالب اهالی آن
جزیره است جزیره گدالوپ جزیره دیگر است که در کری بی واقعست و درازی او تخمینا شصت میل و پهنای انجا بیست و
چهار میل است و خاک انجزیره بسیار خوبست و سمتهای سواحل انجزیره با جویهای بیشمار که از جبال انجزیره جریان دارد آبیاری
میشود و غله فراوان بعمل میارند و در انجزیره کوه آتش فشانیست که او را سالفر هیل میگویند یعنی بته گوگرد و اهل فرانسه
در انجزیره اول در سال هزار و ششصد و سی و دو مسیحی مطابق هزار و چهل و دو هجری مسکن گرفتند و انجزیره در سال هزار و هفتصد
و پنجاه و نه مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و سه هجری و در سال هزار و هفتصد و نود و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و نه هجری
و در سال هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری بتصرف دولت انگلیس در آمد و باز بدولت فرانسه
واگذار نمودند و پایتخت انجزیره قصبه بستر است گین که بعضی او را کیین گویند قصبه معموره و جزیره ایست که در گوئینا است و در انجا
فلفل خوب بعمل میاید که او را باسم ولایت خوانده گین میگویند و قهوه و شکر نیز دارد و جمعیت انجا تخمینا هزار و پانصد نفر است و اهل
فرانسه انجا را در سال هزار و ششصد و بیست و پنج مسیحی مطابق هزار و سی و چهار هجری تصرف کرده باز در سال هزار و ششصد و پنجاه و چهار
مسیحی مطابق هزار و شصت و چهار هجری تخلیه نمودند و انجزیره چندین بار بتصرف انگلیس و فرانسه و داچ در آمده است و داچ را اهل فرانسه
در سال هزار و ششصد و هفتاد و هفت مسیحی مطابق هزار و هشتاد و هشت هجری از انجا بیرون کردند بوربان جزیره است که در
در محیط هندوستان تخمینا بمسافت چهار صد و پنجاه میل در مشرقی ماداگسکر واقع شده است و درازی انجزیره تخمینا شصت میل و
پهنای او چهل و پنج میل است و انجزیره بسیار خصیب و حاصلخیز است و قهوه و تنباکوی انجا کمال امتیاز دارد و اهل فرانسه انجزیره را
در سال هزار و ششصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق هزار و هشتاد و سه هجری تصاحب نمودند و دولت انگلیس در سال هزار و هشتصد و ده
مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری انجزیره را با جزیره فرانس که او را ماریشس نیز گویند ضبط کردند و جزیره بوربان را
در صلح کل که در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری اتفاق افتاد بدولت فرانسه رد کردند ولی
جزیره فرانس را نگاه داشتند و الان نیز یکی از ملحقات و ضمایم دولت انگلند است و از اهل فرانسه اکثر قواعد و رسوم را اهل
اروپا اخذ کرده اند و کتاب معروف فرانسه رسین و کارنیل است که در اشعار مصیبت و مرثیه استاد بودند و دیگری
مولیر است که در اشعار هزل و خلاعه ترجیح داشت و در نکته سنجی و هجو گوئی و انشا پردازی بائیلیو و در علم فصاحت
باشی یوئت و بورد لو و میلان گوی سبق از امثال و اقران ربودند و در علم حکمت و الهی دو کلنگ [?]
سرآمد عصر شدند و در علم شریعت و تفسیر مان تس کیو صاحب قدح معلی بود که اقوال و قواعد او را بهمه زبان ترجمه
کرده و غالبا در همه ولایات میخوانند و در بلس لترس اشخاص دانشمند ایشان یکی مادام تیگنی و ولتیر و دیگری
روسیو است و در رقعه نویسی و مخاطبت و مکاتبت بعد از فانتنل و فانتن مدام دسوینی است و در فسانه و قصه
نویسی مرمانتل و مدام دستیل است و قبل از نیوتن زنده ابدی که از افق انگلند طلوع کرد بزرگترین حکما

سنه ۱۲۲۱
جزیره گدالوپ
سنه ۱۰۴۲
سنه ۱۱۷۳
سنه ۱۲۰۹
سنه ۱۲۲۵
گین
سنه ۱۰۳۴
سنه ۱۰۶۴
سنه ۱۰۸۸
جزیره بوربان
سنه ۱۰۸۳
سنه ۱۲۲۵
سنه ۱۲۳۰

فیلسوف عصر در متاخرین دلیس گرتس بود و او نخستین کسی است که الجبر یعنی علم جبر و مقابله را در حل مسایل مقادیر مجهوله
هندسی استعمال کرد و نیز در حکمت طبیعی فایده و دلیل بود که نیوتان پس از ان بدلالت او از انعلم فایده کلی برده بر فضلا
و دانشمندان متقدمین و متاخرین پیشی گرفت و دلیس گرتس در تورائین در سال هزار و پانصد و شصت و نه مسیحی مطابق نهصد
و هفتاد و هفت هجری متولد شد و در استاکهلم در سال هزار و ششصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار و شصت هجری وفات یافت
مترجم گوید بلس لترس یعنی علوم تاریخ و منطق و معانی و بیان و علم انشاء و مکاتبت و تورائین یکی از سی و دو پراونس فرانسه
که در مابین جنوب و مغرب الینز واقعست که پایتخت انجا شهر تور است انتهی و دولت فرانسه وقتی بزرگ همه دول اروپا محسوب
بود و اذیت و آزار او بولایات همسایه مثل اسپانیا و ایطالیا و سوئیتزرلند و جرمنی و نیدرلند بسیار رسیده است و وقتی نیز در دریا
و در تجارت سبقت از دیگران داشتند و اگر سفاین حربیه انگلند در مقابل او نبود در جنگهای بحری بجز خسارت انگلند دیده بود هر آینه
دولت فرانسه دست تصرف بهمه اروپا دراز میکرد ولی چه فایده که اکنون از انخیال ممنوع و دست تصرف او از انجمله مقطوع است
و دولت فرانسه سالیان دراز معامله و تجارت زیادی در هند الشرق و هند الغرب داشت و در این جنگهای آخر از این حیثیت
و دولت کاست و اکثر نشیمن های او در سواحل هندوستان از دست انها بیرون رفت و جزایر دیگر نیز از تحت تصرف انها بیرون شد
علی الخصوص جزیره سنت دامینگو که الان بهیتی شهرت دارد و از جزایر هند الغرب است که انجزیره حالا بحالت آزادی برقرارند
و دولت فرانسه کارخانهای مشهور دارد و مردمان انجا نیز خوش و زیرک و در اختراع صنایع و اشیاء نفیسه مهارت کامل دارند
و از بیکارخانهای معروف ابریشم بافی لیانس و کتان فلندرس و سفینه نارمندی و پیکاردی و شرابهای بوردو و سایر اشیاء نفیسه
از قبیل زرگری که در پایتخت و حوالی او میسازند و ولایت فرانسه در قدیم تر نسبت بسایر ولایات اروپا آباد بوده و سکنه این ولایت
غالبا از نسل سلت ییک و گاتیک است و از ایطالیا نیز جمعی در زمان تسلط رومیان در گال الغرانسه آمده توطن جسته اند و زبان لیتن
از انها در انجا سرایت کرد و اهالی فرانسه عموما مایل حشمت و شوکت و تفرج و سیاحت و تند مزاج و رشید و زود باور هستند و مذهب
اکثر شان کتولیک روم است و در پوشاک و لباس انواع تصرفات و اختراعات میبرند چنانچه اهل اروپا همگی از انها اخذ میکنند
و تقلید مینمایند بیت شیر [?] نارمندی یکی از سی و دو پراونس سابق فرانسه است که در مغربی پاریس در کنار دریا است و پیکاردی نیز
یکی از سی و دو پراونس است که در شمال پاریس است که بسمت غربی این ولایت نیز بدریا اتصال دارد مصنف اسامی بعضی از جزایر و جزیره
در باب پنجاه و چهارم در ضمن متصرفات دولت فرانسه مذکور ساخت ولی بیان دیگری از آنها ننمود و ما باختصار از همگی شرحی
بیان میکنیم جزیره گدالوپ یکی از جزایر هند الغرب است و در دریای کری بی اتفاق افتاده طول او تخمینا از شصت میل تا هفتاد
و عرض انجا بیست و پنج میل است و انجزیره تقریبا از وسط با یک جبل درازی قطع شده است که عرض ان جبل از سی یرد تا هشتاد
یرد است که تقریبا از بیست و هفت ذرع تا هفتاد و دو ذرع است و امتداد این جبل از شمال بجنوب اتفاق افتاده است و از هر دو طرف
بدریا اتصال دارد و انحصه غربیرا گدالوپ میگویند و کوه بزرگی در حصه غربی بطول جزیره کشیده شده است و کوه آتش فشانی نیز در انجزیره
هست که او را مونتن آف سالفر میگویند یعنی کوه گوگرد و ارتفاع انکوه پنج هزار و چهار صد و چهل و پنج فوت است و انجزیره در طول
مغربی شصت و یک درجه و چهل و پنج دقیقه و عرض شمالی شانزده درجه و ده دقیقه واقع شده است و چند جزیره کوچک دیگر نیز با این اسم
موسوم است ولی دخلی بدولت فرانسه ندارد جزیره مرتنیک جزیره بزرگیست که در هند الغرب واقعست و امتداد انجزیره
از مابین شمال مغرب بجانب جنوب مشرق است و قصبه بزرگ انجا پرت رایل است که پایتخت انجزیره در جانب مغرب جزیره است و
و دیگری قصبه سنت پیر است که در جانب مغرب جزیره است و درازی انجزیره پنجاه میل و پهنای انجا از پانزده میل تا سی میل است

سنه ۹۷۷
سنه ۱۰۶۰
نارمندی
پیکاردی
جزیره مرتنیک [?]

باب پنجاه پنجم در بیان متصرفات غربیه فرانسه

و آنجزیره کوهستانست و یکی از جبال آنجا آتش فشانست که او را پلی میگویند و ارتفاع آنکوه چهار هزار و دویست و شصت فوت است
و در آنجزیره جنگل فراوان تر است و اکثر اوقات باران و بخار و نفحات صفحه او گرفته است از آنجهت هوای آنجا ناسازگار است
و حاصل خاصه آنجا شکر و قهوه و پنبه و نیل و زنجبیل است و آنجزیره را در انقلاب دولت فرانسه دولت انگلیس تصرف کرد و در عهدنامه
کل در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری باز بدولت فرانسه رد کردند و جمعیت آنجا را که در سال
هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری بشماره در آورده بودند نود و شش هزار و چهار صد و سیزده نفر بود
که از آنجمله هفتاد و هشت هزار و پانصد و هفتاد و هشت نفر بنده و سیاه بودند و اکنون جمعیت آنجا از صد هزار افزون تر است
و آنجزیره در طول مغربی شصت و یکدرجه و هشت دقیقه و در عرض شمالی چهارده درجه و سی و شش دقیقه اتفاق افتاده است
جزیره مَرِیَه گَلَنت جزیره کوچکی است که در جنوب گَدْلُوپْ واقعست جزیره دِسید آ جزیره کوچکیست که در مشرق جزیره
گدالوپ واقعست و او را دِسی رَیدْ نیز گویند جزیره سِنْتیس دو جزیره بسیار کوچکی است که در جنوب جزیره گدالوپ واقعست
جزیره سِنْت بر جزیره کوچکی است که در نزدیکی جزیره نیوفوندلند اتفاق افتاده است و او را سنت پطر نیز گویند جزیره
میکلون لان جزیره دیگریست که در ساحل جنوبی نیوفوندلند و در شمال مایل بمغرب جزیره سنت پیر واقعشده است و اغلب زمین
آنجزیره هموار و مسطح است جزیره کَیِن در امریکای جنوبی در ساحل شمال گوئیانا متصرفی دولت فرانسه واقع شده است
و درازی آنجزیره تخمیناً هجده میل از شمال تا جنوب است و پهنای او ده میل و آنجزیره را دولت انگلیس در سال هزار و هشتصد و نه
مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری تصرف کرد و در عهدنامه پاریس در سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق
هزار و دویست و بیست و نه هجری باز بدولت فرانسه رد نمودند و آنجزیره در طول مغربی پنجاه و دو درجه و پانزده دقیقه و در عرض
شمالی چهار درجه و پنجاه و هشت دقیقه است گوئیانا مملکتی است که در ساحل شمالی امریکای جنوبی واقعشده است و آنمملکت را
بسه حصه قسمت کرده اند سمت مغرب آنمملکت تعلق بدولت انگلیس و مشرق بفرانسه و میانه به داچ دارد و در باب صد و سی و هفتم
انشاءالله تفصیل آنمملکت معلوم خواهد شد سِنِگَلْ ولایتی است در مغرب افریقا که بندر سنگل باسم او موسوم است و در دهنه
رودخانه که باین اسم موسوم است واقعشده است و دولت فرانسه آنولایت را در سال هزار و هشتصد و سی و هفت مسیحی مطابق
هزار و چهل و هفت هجری تصرف کردند و سِنْت لُوئیس پایتخت آنولایت است و در میان جزیره در وسط این رودخانه اتفاق
افتاده و رودخانه در آنجا کمال عرض را دارد و قلعه محکمی نیز در آنجا بنا نهاده اند گاری اسم چند جزیره است ولی آنچه که در تصرف
فرانسه است جزیره ایست که در مغرب افریقا در نزدیکی کیپ ورد واقعست و مسافت میان آنجزیره و کیپ ورد از یک میل اندکی
زیادتر است جزیره بُوربان جزیره ایست در محیط هندوستان تخمیناً چهار صد میل در جانب مشرق مداگسکر واقعشده و آنجزیره
دو کوه دارد و کوه کوچکی در جنوب جزیره است آتش فشان است و اطراف این کوه نیز صحرای بی آب و علف است که هرگز گیاه نروید
و حیوان در آنجا نبوید و در سایر امکنه آنجزیره اکثر اوقات هوا صاف و خوب است و قهوه متاع اصلی آنجزیره است و تنباکو نیز بعمل
میآید و آنجزیره باسم سلسله سلاطین فرانسه که به بوربان شهرت دارد موسوم شده است و آنجزیره در طول مشرقی پنجاه و پنجدرجه و
سی دقیقه است و عرض جنوبی بیست و یکدرجه و سی دقیقه افتاده است پان دیچری قصبه ایست در کرناتک که در ساحل
شرقی آنولایت واقعست کریکل ایضاً قصبه ایست در کرناتک که در ساحل شرقی آنولایت و در جنوب پان دیچری واقعست
چندرنگار قصبه ایست در مملکت بنگاله که در بهترین محلی در جانب مغرب رودخانه هوگلی واقعست و مسافت میان او و
کلکته بیست و یک میل است مَهِی قصبه ایست در صوبه ملبار که به ملیبار شهرت دارد و در ساحل مغربی کرناتک واقع است

جزیره فُرَنْس که او را ماری شِس نیز گویند اگرچه در تصرف فرانسه نیست چون مصنف ذکر کرد لهذا مناسب دید که در اینجا بیان
ماری شس جزیره است در محیط هندوستان و در شرقی مداگسکر و ما بین شمال و مشرق جزیره بوربان واقعشده و آنجزیره را
اول اهل پورتگال پیدا کردند و بعد داچ در سال هزار و پانصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و هشت هجری تصرف کردند و پس
از آن دولت فرانسه تصاحب نمود و در صلح عام بتصرف انگلیس در آمد که اکنون نیز در تصرف دولت انگلیس است و در باب هشتاد و دوم
نیز ذکر خواهد شد جزیره سِنْت دُمِنْگو که او را هیس پن یولا نیز گویند و سکنه آنجا را هیتی خوانند اگرچه مناسب آن بود که در ضمن
جزایر هند لغرب بیان کند ولی چون وقتی در تصرف دولت فرانسه بود چنان اولی دانست که در اینجا مذکور سازد و جزیره سنت دامنگو
یکی از جزایر بزرگ هند لغرب است و درازی او از شرق تا مغرب تخمیناً سیصد و نود میل و پهنای او از شصت میل تا یکصد و پنجاه میل
و آنجزیره فیما بین جمیکا و کوبه و جزیره پورتوریکو واقعست که جزیره جمیکا و کوبه در مغرب و پورتوریکو در مشرق اوست و آنجزیره
اول در میان دولت فرانسه و اسپانیا تقسیم شده بود و فرانسه را اسپانیان از جزیره بیرون کردند و قسمتی که اهل فرانسه تصرف
داشتند او را هیتی میگفتند که جزیره را نیز باسم او میخوانند و خاک آنجا حاصل خیز است و از هر قسم نبات بعمل میآید و شکر فراوان
از آنجا به سایر جزایر و بلاد هر ساله میبرند و اغلب آنجزیره محتوی بر جبال راسیاست که امتداد آنجبال از مشرق تا مغرب است و معادن
سرب و آهن و نقره و طلا و بعضی سنگهای گران بها و جیوه در آن جبال یافت میشود و هوای آنجزیره بسیار گرم است و چندین رودخانه
دارد که از همین جبال بر میخیزد و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهار هجری قبل از انقلاب فرانسه که آن
انقلاب باعث شد که آنجزیره از تصرف ایشان بیرون رفت جمعیت آنجزیره را شمرده بودند پانصد و سی و چهار هزار و هشتصد و سی و نه نفر
بود که از آنجمله بیست و چهار هزار سفید و آزاد بودند و مابقی کلا سیاه و عبید محسوب میشدند و قسمتی که در تصرف اسپانیا بود یکصد
و پنجاه و دو هزار و هشتصد و چهل نفر بود ولی اکنون جمعیت آنجزیره کلاً قریب بیک ملیان است و آنجزیره را کولومبس در سال
هزار و چهار صد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری پیدا کرد و از آنزمان در تصرف دولت اسپانیا بود تا اواسط مائه شانزدهم بود و پس از آن دولت فرانسه نیز در آنجزیره استیلا یافت و در انقلاب فرانسه در سال هزار
و هفتصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهار هجری اهالی آنجزیره با اهل فرانسه که در آنجا متوطن بودند بنای مجادله
گذاشتند و دولت فرانسه بجهة انقلابات داخله از عهده امداد و اعانت ایشان بر نیامد و عدد سیاهان زیاد بود و پس از
چندین جنگها که از طرفین اتفاق افتاد سیاهان جزیره بر سفیدان غالب آمدند و یکی نفر تکی چیره گردید و شعر بلغوم را از تارک
برداشتند تاج بلغوم را جواهر بستند بر جبین و از آنزمان آنجزیره آزاد شد و رئیس سیاهان خود را امپراطور لقب داد
که الان او را امپراطور هیتی مینامند و اکنون امپراطور سیاهان سلوک نام است و در آنجزیره هر که سیاه است نجیب میشمارند
آنهائی که دو رگ هستند در نجابت مرتبه وسط را دارند و هر که سفید است مثل عبید انولایات بلکه بدتر از ایشان می بندارند
و سلوک چند سال قبل مبلغی گزاف بلندن فرستاد و سفارش کرد که تاجی که بهتر از او ممکن نباشد و بالاتر از او هیچکس ندیده
باشد برای او ساخته به هیتی فرستادند و همیشه بر کلاه خود پر ابلق میزند و از دول خارجه اروپا نیز در آنجزیره قونسل گذاشته اند
و سلوک بسیار کارهای با قاعده و سلوک است و با مردمان خارج نیز رفتار خوب دارد و مدارس عالیه در آنجزیره بنا کرده است
و معلمین از هر علم بدانجا آورده در تربیت زنگیان کمال سعی را دارد و عنقریب است که این ملت سیاه صاحب مقامات عالیه بشوند و
و در بغداد یکی از ولایات اروپا در هنر و کمال محسوب گردند و آنجزیره از طول شصت و هفت درجه و سی و پنج دقیقه تا طول هفتاد و چهار
درجه و پانزده دقیقه مغرب و از عرض هفده درجه و سی و هفت دقیقه تا بیست درجه شمالی اتفاق افتاده است قصبات معروف آنجزیره

باب پنجاه و ششم در بیان مختصری از تاریخ فرانسه

سنت دامینگو است که باسم جزیره موسوم است و در ساحل جنوبی جزیره است و دیگری نیو است که در مغربی هضبه مزبوره واقعست و دیگری پرت ریاتملکین است که در ساحل مغربی جزیره است و دیگری دن دن است که قریب بساحل شمالی جزیره است و مابین شمال و مغرب جزیره اتفاق افتاده است و دیگر سنت نیکولس است که در ساحل مغربی جزیره است و تفصیل اسامی سی و دو پراونس سابق کشور فرانسه لازم که مذکور شود و ما اسامی ملفوظه و مکتوبه او را مرقوم میداریم چنانچه اینجا مینویسند و آن را نیز میخوانند و آنچه در جانب شمال کشور فرانسه است اول فلندرس دویم ارتائس که ارتوا خوانند سیم پیکاردی چهارم نارمندی پنجم آیل آف فرانس یعنی جزیره فرانسه ششم شمپگن که شمپنگ و شمپین خوانند هفتم لارین هشتم السیس که السس گویند نهم بری تگن که بری تنگ و بری تنی خوانند دهم مین یازدهم ارلینیز که ارلی انگ و ارلی گویند دوازدهم برگندی و آنچه در وسط است اول فرنچ کامتی دویم انجو که ان ژو خوانند سیم تورین چهارم بری پنجم نیورنیس که نیورنی خوانند ششم پائی تو که پوتو گویند هفتم مرشن هشتم بوربانیس که بوربان ای گویند نهم ان گوماس که ان گومو خوانند دهم لیموسین که لیموسنگ نامند و آنچه در جنوب است اول اورینس دویم دفی نی سیم سین تانگ که سنتانگ خوانند چهارم گی ان پنجم گسکانی ششم لن گوی داک هفتم پروونس که پروانس نامند هشتم بیرن نهم روسیلان که روسیل انگ خوانند دهم کام تت است و بعضی پراونس بیرن را نور میگویند که حد شمالی اوگسکانی و حد جنوبی او جبال پرنیس است و در این قسمت جدیده که کشور فرانسه بهشتاد و شش ولایت تقسیم شده است بکلی اسامی سابقه بتغییر و تبدیل یافته است

باب پنجاه و ششم در بیان مختصری از تاریخ فرانسه است

بر مورخین معلوم نیست که در چه عصر یا با چه طایفه فرانسه آباد شده است ولی عموما همین قدر مفهوم شده است اشخاصی که در انمملکت اول توطن گزیده اند از اعقاب و ذراری گومر بوده است که ولد ارشد یافث است که در انولایات بعد از خرابی بابل متفرق و پراکنده شده اند و قول صحیحی که ما باو اعتماد داریم آنست که انولایت را در ازمنه سالفه گال میگفتند و در انولا کلتیز جنگجوی که انهار اسلت یا گال میخواندند سکنی داشته اند و بعضی برانند که نخستین آبادی انمملکت از طایفه بلجی شده است که یکی از قبایل جرمنی است که تخمینا دو هزار و دویست سال قبل از ولادت عیسی در ان مملکت متمکن بوده اند علی ای حال انطوایف بزودی در دست رومیان گرفتار شدند و از زمان جولیوس سیزر تقریبا تا پانصد سال بعد از ان باز انولایت در تصرف رومیان بود و در انهدام ارکان شاهنشاهی رومیان در مایه پنجم انمملکت بدست طوایف گات و وندل و سوئی و برگندی افتاد و آخر الامر طایفه فرنگ که در تحت رایت فرامند بودند بر این کشور استیلا یافتند ولی بسکنه قدیم انجا اذیت و آزاری نرساندند و طایفه فرنگ تخمینا در سال چهارصد و بیست بعد از عیسی بگال داخل شدند و پس از ان اسم انکشور را که گال بود تبدیل داده فرانس خواندند و فرامند در سال چهارصد و بیست و هشت مسیحی جهان فانی را وداع کرد و پسر او کلادیو بجای پدر نشست و مضافات کمبری و ارتائس و امینس را بتصرف آورده در سال چهارصد و چهل و هفت جهان را بدرود نمود و از او دو پسر کوچک باقی ماند و مروی را قیم قرار داد و وصل طایفه فرنگ از ولایت فرنکونیه است که از جرمنی آمده اند و در محاربات خود شان با گال چندین فرقه با انها همراهی و مرافقت داشت علی الخصوص طایفه سلی که شریک غالب انها بود و طایفه سلی در کنارهای رودخانه سل تمکن داشتند و آداب و رسوم طریقه و شریعت را باحتراز از سایر طوایف میدانستند بالجمله فرامند را مورخین بزرگ فرنگ با میدانند و بعضی چنان گفته اند که اسم اصلی او فرامند نیست بلکه این اسم را پس از تسخیر گال باو دادند و معنی این لفظ منبع چشمه و یا آغاز و ابتدای سلسله و دودمان است

و حدود سلطنت او با نطرف رودخانه رین کشید و از اجداد و اولاد او بجز کلادیو اسم دیگری در تواریخ مسطور نیست و همه مورخین همین قدر ثبت کرده اند که پس از وی کلادیو پسر او جانشین پدر شد و پس از کلادیو مروی در سال چهارصد و چهل و هشت بجهة انکه پسران او صغیر بودند جانشین او گردید و مروی یکی از سنجاقان طایفه فرنگ بود که کلادیو او را بجهة تربیت و محافظت اولاد خود با طلاع طایفه فرنگ انتخاب نمود و در زمان حکمرانی او پادشاه خونخوار اتیلا که پادشاه طوایف هان بود بر ایطالیا لشکر کشیده با هفتصد هزار مرد بر انولایت داخل شد و جعلوا اعزة اهلها اذلة و مروی پادشاه فرنگ از خوف ولایت خود با ای تیوس سردار رومیان که حاکم گالیه ترتونین سیس بود و با تیودورینگ پادشاه طوایف وی سی گات که او را الکینگ دویم تولوز نیز میگفتند متفق شد و این عساکر متفقه را با اتیلا در صحرای شلونس که در تلفظ شلانگ نیز میگویند که در ولایت شمپین است تلاقی فریقین دست داد و لشکر اتیلا شکست خورده بهزیمت شتافتند پس از ان عساکر متفقه او را از ولایت ایطالیا نیز بیرون کردند و چنین نوشته اند که زیاده از دویست هزار از طوایف هان در انمعرکه از جهان بیرون رفت مترجم گوید ترتونین سیس از اسامی قدیمه است و مملکتی که در کنار دریای مدیترینین قریب بجبال پرینیس اتفاق افتاده است و شهری که قریب بساحل در انمملکت واقع شده الکنون ترتون گویند و طوایف وی سی گات در زمان قدیم در ایطالیا متمکن بودند و پس از مرگ الرک انها نیز از ایطالیا کوچیده به گال انتقال نمودند و از شاهنشاه روم هانوریوس ولایت اکوی تین را بجهة مصیف و مشتای خود فرمان گرفتند و پایتخت انولایت تولوز است و از ان جهة او را بعضی وقت الکینگ دویم تولوز میگویند و بلده تولوز در جنوب کشور فرانسه در شرقی بلده آش واقع شده است و هم چنین بعضی از طوایف وندل و الن و سوئی که جزو طایفه وی سی گات هستند با جازه شاهنشاه هانوریوس در سال چهارصد و شش به اسپانیا روانه شدند و در آخر استیلای انها بجائی کشید که پس از انقراض دولت رومیان طایفه وندل با استقلال پادشاه اسپانیا شدند و ابتدای حکمرانی ایشان در اسپانیا از سال چهارصد و دوازده مسیحی است انتهی القصه مورخین در عدد کشتگان جنگ اتیلا اختلاف کثیر دارند بعضی یکصد و سی هزار و برخی پانصد هزار گفته اند ولی از صد و سی هزار کمتر هیچکس ضبط نکرده و پادشاه خونخوار اتیلا که لقب او را اسکرچ آف دی المائتی گویند یعنی تازیانه آفریننده جهان پس از این شکست مملکت ایطالیا را انهدام داده روم غارت کرده مراجعت نمود و پس از یکسال دیگر در سال چهارصد و پنجاه و سه وفات یافت و جهان را از وجود خبیث خود پاک کرد ولی چه فایده صفایح تاریخ را از تحریر و یاد داشت افعال قبیحه خود ملوث ساخته است بالجمله حدود و ثغور ممالک متصرفی اتیلا را تعیین کردن کار مشکلی است همین قدر معلوم کرده ایم که آن پادشاه خونخوار با استقلال تمام همه مملکت پولند و هانگری و دشیه قدیم و اکثر ممالک جرمنی یا بزرگترین قسمتی از حدود اسیا در قبضه اقتدار خود داشت مترجم گوید دشیه ممالک سمت شمال رودخانه دنیوب است انتهی و از ظلم و تعدی آن پادشاه بود که دوامی در سلطنت او نشد و پس از او هیچ اسمی از جانشینها و اولاد او نیست مدت شاهنشاهی او از سال چهارصد و سی و پنج تا سال چهارصد و پنجاه و سه بود ولی در این مدت قلیل چنان استیلا بر اقالیم یافت که از ترس و بیم او سلاطین را قرار و آرام نبود و اکثر شاهزادگان و سلاطین در تحت رایت او جمع آمدند و مثل عبید و خدم با وامر و نواهی او اطاعت داشتند ع چشم بر حکم و گوش بر فرمان و در ترش روئی او امید حیات بر خود نداشتند و در اجرای حکم او بمحض اشاره سبقت بر یکدیگر میگرفتند ع تا چه پسند افتد و چه در نظر آید و ای تیوس سردار رومیان پس از انجا به بزودی بقتل رسید و مروی بلا مانع و بلا مخل رایت استقلال افراشته ولایت پیکاردی و نارمندی و قسمتی از جزیره فرانس الصرف کرد و آیل آف فرانس یعنی جزیره فرانس ولایتی از مملکت فرانسه است که در میان رودخانه ها واقع شده

وازانجمله اوراجزیره کفته اندکه محدود است باروخانه سین و مزن و اینس واوزک و چیلدریک پسر مروی در زمان
سلطنت خود پاریس وارلیئز و چند شهر دیگر را مسخر نمود و پادشاهی فرنگ را استوار کرد و کلاوئیس جانشین او بکلی ولایت
خود را از قید رعیت رومیان خلاص کرد و اسم فرانس را بهمه ولایت خود که مابین رودخانه رین ولوار بود داد و طایفه فرنک
که هنوز باطایفه سلی اختلاط و آمیزش داشتند چندین قاعده از رسوم انها اخذ کردند که یکی ان بود که در ان قبیله بکلی طایفه اناث
از سلطنت و جانشینی محروم بود و فرنک نیز انقاعده را پسندیدند چنانچه ازانزمان تا بحال این رسم معمول است و انقاعده با
سلیک لا مشهور است یعنی شریعت و قانون طایفه سلی و در تاریخ فرانسه ازانزمان تا وقت چالمگن هیچ چیز که لایق تذکار باشد
اتفاق نیفتاده است و این شاهزاده جوانبخت در مایه هشتم بعد از ولادت مسیح نه همین قدر در تسخیر ولایات شمالی جرمنی
مظفر بود بلکه در ترویج مذهب عیسوی و تاسیس قوانین نیکو نیز کامیاب شد و این پادشاه عاقل توبی که اورا ایمپیریه نیز گویند
مسخر ساخت جرمنی را ضمیمه ولایات خود نمود و بیاری پاپ بمدافعه دزیی دریوس پادشاه لامبردی لشکر کشید و بر دزیی
دریوس ظفر یافته او را گرفتار کرد و مملکت او نیز بقبضه تصرف او امد و تاج پادشاهی لامبردی را نیز بر سر گذاشت و پاپ را
در کار خود و ملک خود مسلط ساخت و این پادشاه بزرگمنش در اسپانیا و طوایف هن و دین و نارمن که در سواحل دریا متعرض
ولایات او بودند غالب گردید و کوکب اقبال او در فلک حشمت تابان شد و او را شاهنشاهی روم نیز انتخاب کردند چنانچه در روز
مولود حضرت عیسی در سال هشتصد مسیحی مطابق صد و هشتاد و چهار هجری در روم تاج شاهنشاهی بر سر گذاشته شد و شاهنشاهی مغرب
در وجود او مجدد شد و در عصر خود بلکه پس ازان نیز او را یکی از سلاطین ذوی الاقتدار دنیا میخوانند ولی عجب است که شاهنشاهی با شوکت
و جلالت او بزودی پس از مردن او بحد نقصان رسید و ولایات و ممالکی که از همسایکان گرفته بود از اختیار اولاد او بیرون رفت
و بهمان ولایات قدیمه خود که قبل ازاو داشتند قناعت کردند و سبب کلی این کار آن بود که چالمگن ولایات را در میان اولاد خود
تقسیم کرده بود و پس ازاو در میان اولاد و عیال او گفتگو شد عربی اذا ما اراد الله ذل قبیلة رماهم بتشتیت الهوی والتخاذل
و نزاع داخل بخارج سرایت کرد هر چه در داخل انکار ضعف گرفت بر قوت خارج افزود چنانچه در زمان انقلابات طوایف نارمن
که شریرترین خلایق و در بیرحمیشان راجوان نهی میتوان شمرد از سواحل ناروی و دنمرک و دیگر قسمتهای اسکندی نوینه بر سواحل
فرانس تجدید عهد سابق کرده در قتل و غارت و دزدی و راهزنی کوتاهی نکردند و اهل فرانسه چنان از انطوایف مخوف بودند
که ناچار و لاعلاج در ابتدای مایه عاشره ولایت نارمندی و بزی تنک را به رولو که رئیس و سالار آن طوایف خونخوار بود تسلیم
کردند وانطوایف در انولایات تمکن گرفتند و در سال نهصد و دوازده مسیحی مطابق سیصد هجری رولو خیراو دختر پادشاه
فرانسه را بعقد ازدواج خود در اورد و رولو این که در تلفظ رو انگ گویند باعث مملکت نارمندی است بعضی گفته اند که ماخوذ
از اسم رولو است القصه تخمینا صد و شصت سال پس از نهب و غارت و توطن انجلاق شمالی در قسمتهای شمال مغرب فرانسه
ولیم دیوک نارمندی پسر رولو بمملکت انگلند حمله آورده و هرالد پادشاه سکسان را که آخرین پادشاه سکسان است که در انگلند
پادشاهی کرده اند شکست داده تاج شاهی انگلند را بر سر گذاشت و بانجهت ولایت نارمندی بمملکت انگلند متصل شد و از این
واقعه ضرر و خسران او بهره و ولایت میرسید اهل انگلند از سوء رفتار او متاذی بودند و هم اهل فرانسه از رفتار ناهنجار او ملالت داشتند
و چندین جنگها میان او و اهل فرانسه اتفاق افتاد و در انوقت لشکریان فرانسه در بیت المقدس بجنگ و جدال مشغول بودند و حاصل فتنه
فرانسه برای پادشاه انشد که اکثر اشخاصی که صاحبان بتول و مواجب گزاف بودند و ملک و مال اندوخته بودند در ان جنگها
و در بیت المقدس معرض هلاکت رسیدند و پادشاه فرانسه همگی آن املاک را ضبط کرده جزو خالصه پادشاهی شد و منافع انها بخزانه

سنه ۱۸۴

برسید

میرسید و بدینجهت مکنتی و قوتی در دستگاه سلطنت ظاهر گشت چنانچه میتوانست رخنه مفاسد مملکت را بسته و پای معاندرا شکسته
باشد و در تسخیر بیت المقدس نیز اجتهادی تمام داشت و لوئیس نهم در اینکار از همه بیشتر اهتمام داشت و در تجهیز عساکر و تبذیر خزانه
هیچ مسامحه نمی نمود لهذا او را سینت لوئیس یعنی لوئیس مطهر لقب دادند و او در سال هزار و دویست و هفتاد مسیحی مطابق ششصد و شصت
و نه هجری جهان را وداع کرد و دو پسر از او ماند یکی مسمی به فلیپ و دیگری رابرت و پسر کوچک او رابرت دختر جان نسیم مسماة به بئتریس
که وارثه لارد شیپ بوربان بود بعقد خود در آورد و این لارد شیپ بجهة مواصلت نزد رابرت که کونت کلرمونت بود امد
و بدین مواصلت اسم بوربان بر خاندان ایشان قرار گرفت و رابرت در سال هزار و سیصد و هفده مسیحی مطابق هفتصد و هفده
هجری ازینجهان رخت بربست و هیچیک از اولاد او تخت سلطنت فرانسه پا ننهادند تا هنری چهارم که در سال هزار و ششصد و ده
مسیحی مطابق هزار و نوزده هجری کشته شد و شاهزاده نکوسیر و پادشاه فرخ کهر که در خاندان بوربان است یکی هنری چهارم است
که اهل فرانسه همیشه بخوبی او را یاد می کنند و غلو در مدح و محاسن او دارند و دیگری لوئیس چهاردهم است که بعدل و داد معروفست
و هنری چهارم را یکی از سلاطین معروف کیهان میتوان شمرد و پدر ملک و رعیت میتوان گفت و وزیر دانای او سلی نام در دفع
اختلاف و رفع اعتساف رای رزین و حزم متین داشت ولی از خنجر رویالک نابکار بغتة بنیان زندگانیش منهدم گشت در بحر مصایب
غرق شد و فتنه خوابیده بیدار گشت و لوئیس چهاردهم را نیز یکی از پادشاهان عادل یگانه در دفتر زمانه میتوان محسوب
نمود و مدت سلطنت او سالیان دراز طول کشید و بندکان الهی در عهد او در مهد آسایش غنودند چنانچه عهد او را اکستن اینج
میگفتند یعنی عهد اکستس و در عهد سلطنت او بجهة دوامی که داشت دولت فرانسه ترقی کرد مستر جیمس کوید اکستس قیصر
ثانی روم است و زمان سلطنت او (در سلاطین روم) بهترین الازمنه بود لهذا در فرنکستان هر پادشاهی که در عهد او رعیت و سپاهی خوش
گذشته باشد او را نسبت به اکستس داده اکستن اینج میگویند انتهی القصه خاندان بوربان پس از سلطنت چندین قرون در لوئیس
شانزدهم بزوال پیوست و این پادشاه بیچاره در گرداب خطر افتاده خودش باعیال و اطفال دران کرداب بلا اسیر سرپنجه عنا
شدند و هیچ کوه آتش فشان در یک لمحه با همه قوت قادر نیست که چنین اثر بکند و زمین را زیر و زبر سازد که در آن فتنه
فرانسه انشورش عوام و غوغای خاص و عام زیر و زبر ساخت و دولت فرانسه بلکه دول فرنکستان نیز تزلزل افتاد و در این
انقلاب خانها ویران شد و خاندانها پریشان گشت و سلاطین بر خاک مذلت جباه سودند و ابطال در خاک و خون غنودند
و دولت فرانسه بجمهوریه قرار گرفت و از جمهوریه شاهنشاهی کشید و پس ازان باعث اتحاد دول فرنکستان شد و باجمله وقایع
فرانسه از سال هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و هشت هجری تا افول جلالت بونپارت در سال هزار و هشتصد و
پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری قابل تذکار است بلکه در هیچ عصر چنین وقایع عجیبه و حروب غریبه در تواریخ
ذکر نکرده اند و اگر کسی از روی انصاف بفتوحات اسکندر کبیر و چنگیز خان دلیر و امیر تیمور عالمگیر ملاحظه کند و فتوحات اینزا
با فتوح دولت فرانسه در مدت قلیل بسنجد تصدیق خواهد کرد این هذا من هذا و مصنف نوشته که در انمدت هر چه درخت در فرانسه روئیده
درخت آلو بالو است پس از افتراق هر چه از زمین رسته خون سیاوشان و هر چه از معدن جوشیده لعل و بهرمان است شعر
هیچ خاری نیست کز خون شکاری سرخ نیست آگهی بودان شکار افکن کز این صحرا گذشت و جنگهای آسترلتز و مارنکو
و جینا و فریدلند و وکرم هرکز از صفحه روزکار محو نخواهد شد و اشک بیوه زنان و سرشک یتیمان هرکز قطع نخواهد کشت
و از غرور این توانائی بود که یکبارگی در جنگهای بارودینو و لیپزیک و واترلو پایمال و ذلیل شدند چنانچه صور ام
محمد در قراب و صمصام مزرد در تراب شد و عجب تر اینکه این مردمان بی پروا پس از چنین داهیه عظمی قدر آسایش و رفاه را

سنه ۶۶۹

سنه ۷۱۷

سنه ۱۰۱۹

سنه ۱۲۰۸ ‑ ۱۲۳۰

سنه ١٢٤٦

نزد انگلستان شدند و پس از پانزده سال از پادشاه خود شوریدند و او را با عیال و اطفال از دار الملک خود بیرون کردند و در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری سلسله دیگری بسلطنت انتخاب کردند و لف پادشاه فرانسه را پادشاه فرانسه تبدیل دادند مرحوم کو مید بعد از چند سال باز بنیز جله راضی نشده پادشاه را بیرون کرده اساس جمهوری استوار کردند و پس از آن شاهزاده دیگر انتخاب کردند چنانچه ذکر خواهد شد و از اینست که اهل فرانسه را دارو پا بیمغزی و بی ثباتی و جنگجوئی نسبت میدهند هشتم آتیلا یکی از سلاطین بی باک است که در ضمن سلاطین خونخوار در صفحه تاریخ روزگار یاد کرده اند و در سنه ... نوشته است لقب او اسکورج آف گاذ بود یعنی تازیانه خدا و در باب بلجیوم ذکر از او رفت و این پادشاه شبی در حالت مستی جمعی از اسیرها را بسیاست رسانید و در آن شب دختر جمیله که در حسن نادره دهر بود مسماة به ایلدیکو بعقد خود در آورده بود و پس از آنکه با آن جمیله خلوت کرد در حالت جماع جان بقابض ارواح سپرد و این واقعه در سال چهار صد و پنجاه و سه بعد از میلاد مسیح اتفاق افتاد و امیر مشهور ابو الحسن سیمجور را نیز این حالت در نیشابور دست داد که در وقت مباشره بامفاجاة فرو شد لامبردی قسمتی از ایطالیا است که سابقا بهمه سیسیالپین گال اشتمال داشت و الان محتوی بر همه ولایات فیمابین رودخانه تیسین و رودخانه پو و خلیج وینس است و سلطنت لامبردی اشتهار دارد و میلان پایتخت آنجاست و تفصیل او در باب استریه گذشت و پس از این نیز ذکر خواهد شد چارلمگن که بتلفظ فرنسیسی شارلمن گویند پادشاه عاقل دانائی بود هیچ در فکر زخارف دنیا نبود چنانچه بالاپوش زمستانی او سراسر زمستان همه بود که استر او از پوست میمون بود و به یک قبای پشمینه اکتفا میکرد ولی همیشه خیال خود را در آبادی مملکت و آسایش رعیت خود مصروف میداشت و قواعد نیکو نهاد بداد و دهش یافت او نیکوی و با سلاطین عصر بارسال رسل عهد مواخاة بست چنانچه هرون الرشید خلیفه بغداد برای او در جزو هدایا و تحف ساعت زنگی فرستاد که در ایران ساخته بودند و از آن پس ساعت در فرنگستان شیوع یافت و در تکمیل و تدقیق او کوشیدند تا اکنون بهیئتی که متداول است معمول شده است و میرزا ابراهیم شیرازی میگفت که هدیه دیگر قرآن خط کوفی بود که مثل طومار در پوست آهو نوشته بودند و گویند که الان همان قرآن در خزانه فرانسه ضبط است و این پادشاه عاقل همه ممالک فرانسه و جرمنی و قسمتی از هنگری و نیدرلند و قسمتی از اسپانیا و اسیلاو نیا و ولایات ایطالیا را تا حدود دین و نیتو بتصرف آورد و ممالک خود را در میان سه پسر خود تقسیم کرد بزرگترین قسمت نواره و ولایات گری سن و ایطالیا را به پسر خود پیپین بالقب پادشاهی ایطالیا مسلم داشت و نیز وسترنیه و استرشیه و تارینگیه و جانب شمالی فرانسه و جرمنی و نیدرلند را به پسر دیگر خود چارلس تفویض نمود و قسمت جنوبی فرانسه با قدری از ممالک اسپانیا به پسر دیگر خود لوئیس عنایت فرمود ولی پس از فوت او در سال هشتصد و چهارده مسیحی مطابق صد و نود و نه هجری شوکت و حشمت فرانسه بزوال رسید و جرمنی قبل از استیلای چارلمگن مشتمل بر قبایل و طوایف چند بود که هر یکی در ولایتی رایت اقتدار افراشته بودند و طایفه سکسان بر اکثری از آنها مسلط بود و کیش بت پرستی داشتند و در زمان چارلمگن مذهب عیسوی رواج گرفت و پس از او جانشین های او از عهده ضبط و ربط الطوایف بر نیامدند و شارلمن مخفف شارل مگنس است و مگنس بزبان لتین بمعنی کبیر است چنانچه در انگلیسی گریت گویند یعنی شارل کبیر و الکنون بجهة خفت تلفظ شارلمن خوانند نیوستریه اسم قدیم ولایت نارمندی است پس از آنکه آن ولایت را چارلس سیمپل به رولو رئیس طایفه نارمن تفویض نمود آن ولایت باسم نارمندی شهرت یافت استرشیه اسم قدیم ولایت لارین است که در فرانسه است تارینگیه محتوی بر اکثری از ولایات سکسانی و فرنکونیه و هس بود و این ولایات را قبل بر این سلطنتی می شمردند و چندین شاهزاده در این ولایات تا سال هزار و صد و بیست و چهار مسیحی مطابق پانصد و هجده هجری حکمرانی داشتند و در آن سال بهر کوئیس مسنیه تفویض شد و بعد از و

سنه ١٩٩

سنه ٥١٦

سنه ١٢٢٠

بدوک سکسانی مسلم گردید بین و نیتو شهری است در ایطالیا که در مملکت ونیس است و پس از شهر روم آثار و عمارات قدیمه عجیبه در این شهر زیادتر از سایر بلاد است و در این شهر گنبد مرتفعی هست که از ابنیه شاهنشاه ترژن است که در سال صد و چهارده مسیحی بنا شده است و تا اکنون نقصی و خللی در بنیان او راه نیافته است و این شهر در طول چهارده درجه و چهل و دو دقیقه مشرقی گرینویج و عرض چهل و یک درجه و هشت دقیقه شمالی واقع شده است و حروب عظیمه ناپلیون که مصنف اسامی آنها را در حالت اقبال و ادبار او ذکر کرده است اینجا لازم شد که مختصری بیان کنیم اما جنگ مارنگو در باب شصت و هفتم این رساله مذکور خواهد شد اما جنگ استرلیتز در دوم دسمبر سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق یازدهم رمضان هزار و دویست و بیست هجری فیمابین لشکر فرانسه و عساکر متفقه اتفاق افتاد و در این جنگ سه امپراطور والاشان حاضر بود در لشکر نصرت اثر فرانسه امپراطور ناپلیون بناپارت حکمران بود و در طرف مقابل امپراطور روسیه الکسندر و امپراطور استریه فرنسیس فرمانده لشکر بودند و تسنیم ظفر بر رایات فرانسه وزید و از عساکر متفقه فزون تر از چهل هزار در معرکه کارزار بخاک هلاک افتاد و چهل شقه علم و یکصد و پنجاه عراده توپ و چندین هزار اسیر نصیب لشکر فرانسه شد و پس از این جنگ عهدنامه پرزبرگ بوقوع پیوست که در بیست و ششم دسمبر سال مزبور مطابق اوایل شوال سنه مذکوره سلاطین ثلثه بر آن عهدنامه خط کشیدند اما جنگ جینا در چهاردهم اکتوبر سال هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق چهارشنبه غره شعبان هزار و دویست و بیست و یک هجری میان امپراطور اعظم ناپلیون بناپارت و پادشاه پروشیه واقع گردید ناپلیون با لشکری آتش صولت باد حرکت آب سیر خاک توان به معرکه جنگ روان شد و پادشاه پروشیه با لشکر با لشکر چون نهنگی که از باد گرد با جشی که با آب ستیزد از معرکه روی بر تافتند و سی هزار لشکر پروشیه کشته شد و چندین هزار اسیر و دویست عراده توپ بدست لشکر فرانسه و برلین مسخر ناپلیون گشت اما جنگ فریدلند در چهاردهم جون هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق هشتم ربیع الثانی هزار و دویست و بیست و دو هجری میان عساکر متفقه روسیه و پروشیه و ناپلیون واقع شد و ناپلیون ظفر یافت و از عساکر متفقه پنجاه هزار مرد مقتول و مجروح گردید و هشتاد توپ نصیب لشکر فرانسه بود و پس از این جنگ مصالحه تلسیت اتفاق افتاد که در این صلح بعضی از ولایات روسیه و نصف ولایات پروشیه از تصرف آنها بیرون رفت و ضمیمه ممالک ناپلیون شد اما جنگ واگرم در پنجم جولای سال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق بیست و یکم جمادی الاولی هزار و دویست و بیست و چهار هجری بظهور رسید و آن از جمله حروب مشهوره است و در میان شاهنشاه استریه و شاهنشاه فرانسه اتفاق افتاد و شاهنشاه فرانسه کامیاب گشت و بر تخت پادشاهی منصه عروج فرمود و در این روز قشون یقین در کشش و کوشش کوتاهی نکردند و از ناپلیون مردی بها و مردانگیها ظاهر گشت و بر لشکر استریه شکست رسید و بیست هزار زنده از ایشان گرفتار شدند و منهزمین لشکر نامور آوستریه از زور شتافتند شعر همه جنگها کرده تکرار کشید همه دشت تیر و کمان رکشید بفرموده عتبی قد ضاقت علیهم الارض بما رحبت فجیوب الاقطار علیهم مزرورة و ذیول الخذلان علیهم مجرورة و بوارح الاندبار و جوارح الدمار من کل اوب الیهم محشورة القصه در دوازدهم ماه مزبور لشکریان فرانسه نشان جلادت دادند و در بیست و چهارم اکتوبر سال مزبور مطابق بیست و ششم رمضان المبارک سال مذکور عهدنامه فیمابین استریه و فرانسه بسته گردید و در این مصالحه همه سواحل دریائی متصرفی استریه و سلطنت سکسان و بواریه بفرانسه مفوض شد و قسمتی از تولند در گلیشیه بتصرف شاهنشاه روسیه در آمد و شاهنشاه استریه بسلطنت جوسف بناپارت برادر ناپلیون در اسپانیا اقرار و تصدیق نمود اما بارودینو قریه است که در جانب مغرب مسکو بمسافت نود میل واقع شده است و در آن مکان جنگ سختی و حرب خطرناکی فیمابین لشکر فرانسه و روسیه در هفتم سپتمبر سال هزار و هشتصد و دوازده مطابق غره رمضان المبارک هزار و دویست و بیست و هفت هجری اتفاق افتاد و دو سپاه جنگجوی شیرخوی روی در روی آوردند و این حرب از حروب عظیمه دنیاست که دفاتر آثار روز

سنه ١٢٢١

سنه ١٢٢٢

سنه ١٢٢٧

باب پنجاه و ششم در بیان مختصری از تاریخ فرانسه

خونین خواهد داشت همی مرقرردم صفحات رزم ترا ز هول رزم تو خون شد مداد بر دفتر حکمران لشکر فرانسه ناپلیون بود و غیبت قطره غیث عیتم حشو و حشم و سردار لشکر روسیه کتوسوف بود شیری نره پوش و پلنکی پر خروش لشکریان فریقین در آن روز داد جلالت و بسالت دادند و دویست و چهل هزار مرد شاکی السلاح یکمرتبه بیکدیگر حمله آورده و از کشته پشته ساختند و روس از حوالی ورزکود از مراقی میافتاد و شیر آهنین دل برزاری شجاعان بیکاره و پهلوانان کارزار خون میگریست و توپ جهان کوب پاره از امل و اتیام میخروشید و لشکر روسیه عاقبت هزیمت رو نهادند و بمسکو در آمده شهر را آتش زدند و ناپلیون در چهاردهم سپتمبر سال مزبور مطابق اوسط رمضان بشهر مسکو داخل شد شهر را خراب و آذوقه و خوراک نایاب دید این جنگ مسیر اول ادبار طالع ناپلیون است و چنان شد که مجال توقف از سورت سرما و عدم آذوقه برای او در آن مملکت نماند و در وقت مراجعت نیز اکثر لشکریان ناپلیون در آن حول ز رف از کثرت جلید و برف گرفتار شدند و سیصد هزار از لشکر فرانسه در آن سفر بهلاکت رسید و ناپلیون ناچار با تغییر لباس از کشور روسیه و از ولایات دیگر با سه نفر از خاصان خود گریخت تا خود را بپاریس رسانید و لیس الفرار الیوم عار اعلی الفتی اذا عرفت منه الشجاعة بالامس اما جنگ لیپزیک در شانزدهم و هجدهم اکتوبر سال هزار و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق بیستم و بیست و دویم شوال هزار و دویست و بیست و هشت هجری اتفاق افتاد و این جنگ نیز از جنگهای نامی اوقات جدیده است که میان سلاطین متفقه و لشکر فرانسه بوقوع پیوست از طرفی سپاه آستریه و روسیه و پروشیه بود که عدد لشکریان دویست و چهل هزار و از طرفی ناپلیون بود که عسکر او یکصد و شصت هزار بود و چهار صد هزار مرد جنگی تیغ جلادت از نیام آهختند و بیکدیگر تاختند از فرق تو اهر عروق و ضرب مناجر و حلوق زمین رشک کان بدخشان و پر از یاقوت و مرجان شد و اخر الامر شکست بر لشکر فرانسه افتاد و باعث شکست فرانسه بقدره با تمیان لشکر سکسان شد که بر ناپلیون خلاف کرده در گیرودار معرکه غفلة سرکشی نموده با سپاه فرانسه بنای کاوش گذاشتند و عرصه را بر ایشان تنگ کردند و در این جنگ هشتاد هزار نفر کشته شد که فزون تر از چهل هزار از سپاه فرانسه بود لا ناکل السرحان شلوطعینهم مما علیه من القنا المتکسر و شصت و پنج عراده توپ و چندین لوای مشهور از فرانسه کسب عساکر متفقه گردید و روز دیگر نهب و غارت و خلاف لشکر سکسان باعث گرفته شدن لیپزیک و شکست بقیه سپاه فرانسه شد و پادشاه سکسان با عیال و اطفال و متعلقان خود اسیر شدند و شاهنشاه روسیه و شاهنشاه آستریه و پادشاه پروشیه و شاهزاده جدید سویدن در بیست و سیم اکتوبر سال مزبور بلیپزیک داخل گشتند و در سی و یکم مرچ سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق نهم ربیع الثانی هزار و دویست و بیست و نه هجری الکسندر شاهنشاه روسیه و پادشاه پروشیه و شاهنشاه آستریه بدار السلطنه پاریس وارد گشته صلای صلح عام زدند اما جنگ واترلو آخرین جنگ ناپلیون است که بعد از مراجعت از جزیره البه اتفاق افتاد هنگامیکه ناپلیون از البه گریخت سلاطین متفقه دانستند که اگر ضرغام خونخوار را از آجام در آمده و عقاب جلالت بعقاب سالت نشیمن خواهد گردد آن شیر خشمه لاوری را فرصت تهیه و سیاق لشکر ندادند چنانچه دولت انگلیس صد و پنجاه کرور فرنک فورا برای تهیه و تدارک دولت متفقه فرستاد و کشور فرانسه نیز از تطاول دول متفقه از جلیه آبادی افتاده و لشکریان قدیم اکثر در جنگ مسکو و لیپزیک بخاک تا ریک غلطیده و خزانه از وجه خالی گشته باز غیرت ناپلیون و حمیت اهل مملکه بود که در زمان قلیل باز آن لشکر عظیم در او جنگ القصه این جنگ مشهور در هجدهم جون سال هزار و هشتصد و پانزده مطابق دوشنبه یازدهم رجب هزار و دویست و سی هجری بوقوع پیوسته و سردار نامی انگلیس دوک ولینگتون در برابر ناپلیون پای جلادت فشرد و مرشل بلوخر معروف سردار پروشیه بمدد دوک ولینگتون رسید و ناپلیون هر چه خواست که پایداری کند آنچه از حیل جنگ میدانست بکار برد بهر عیب که دهو بر گشت هور سیچو چه معیذ بعیشاد ما اصف بشت آتش جنگ التهاب داشت لشکر ناپلیون شکست خورد و ناپلیون فرار کرد و پس از این شکست لا بد از سلطنت استعفا کرد و او را به سنت هلینه فرستادند و ارباب بصیرت باید عبرت گیرند و فتنه کوکب اقبال ناپلیون در فلک جلالت تابان بود و فتح مارنگو و فتح فریدلند در ماه جون اتفاق افتاد و وقتی که دعائم مبانی ملک او بدست تصاریف دهر انهدام پذیرفت باز در ماه جون رایت حشمت او نگون سار شد سعی او باطل و جهد او بیحاصل گردید والله یؤتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم

۱۲۲۸ جنگ لیپزیک

۱۲۲۹ جنگ واترلو

۱۲۳۰

اسامی سلاطین فرانسه از زمان فرمند الی حال از این قرار است که در جدول معلوم کرده ایم

تاریخ مسیحی	مروین جین ریش یعنی سلسله مروی	تاریخ هجری
۴۱۸	فرامند	
۴۲۷	کلادیان یا کلادیوتس ملقب بذی هیری یعنی کثیر الشعر پسر فرامند که چنین شخص را در عربی قنغاث گویند	
۴۴۸	مروویوس یا مرووی داماد کلادیان که این سلسله از اسم او به مروین جینس مشهور شده است	
۴۵۸	چیلدریک پسر مرووی	
۴۸۱	کلاویس ملقب بذی گریت یعنی الاکبر پسر چیلدریک و از و چهار پسر ماند و ممالک را در میان پسران خود تقسیم کرد و اسامی پسرانش از این قرار است	
۵۱۱	چیلدبرت ولایت پاریس	
۵۱۱	کلادمیر ولایت آرلینز	
۵۱۱	تیرئی ولایت متز شهریست در فرانسه که پایتخت حصه موزل است	
۵۱۱	کلاتیر یا کلاتریوس ولایت سای سوتنس که در تلفظ سوسانگ گویند شهریست در فرانسه در حصه آیسنی که در تلفظ این گویند	
۵۳۴	تیئودبرت متز	
۵۴۸	تیئودبلد جانشین شد در متز	
۵۵۸	کلاتیر منفردا حکمرانی در همه ممالک میکند و پس از فوت او باز سلطنت در میان چهار پسر او تقسیم شد	
۵۶۱	چیربرت حکمران پاریس	
۵۶۱	گانتران حکمران آرلینز و برگندی	
۵۶۱	سیجبرت حکمران متز	
۵۶۱	چیلپریک حکمران سوسانگ و این دو برادر جزیره هر دو کشته شدند در فرانسه اختلاف ظاهر شد و در هر مملکتی امیری بمقام خودسری بر آمد	
۵۷۵	چیلدبرت دوم	
۵۸۴	کلاتیر دوم حکمران سوسانگ	
۵۹۶	تیری پسر چیلدبرت دویم در آرلینز و تیئودبرت دوم در متز	
۶۱۳	کلاتیر دوم منفردا بشاهی رسید	
۶۲۸	دگوبرت ملقب بذی گریت یعنی الاکبر پسر کلاتیر دوم و او سلطنت را در میان دو پسر خود تقسیم کرد و خود را بر هر دو شان رئیس نمود	سال هجری
۶۳۸	کلاویس دوم پسر دگوبرت حکمران برگندی و نیوستریه بود	۱۷
۶۳۸	سیجبرت دوم پسر دگوبرت حکمران آستراسیه بود	۱۷
۶۵۵	کلاتیر سیم پسر کلاویس دوم	۳۶
۶۷۰	چیلدریک دوم بادشاه کل فرانسه باتصواب زوجه خود و پسر خود دگوبرت در جنگل لیوری بقتل رسید و در آن وقت تیری سیم در برگندی و نیوستریه حکومت داشت و دگوبرت پسر سیجبرت در آستراسیه حکمران بود دگوبرت کشته شد و تیری ولایت او را نیز تصاحب کرد	۵۰

تاریخ مسیحی	سلاطین	تاریخ هجری
۶۹۱	کلاویس سیم پیپین	۷۲
۶۹۵	چیلدبرت سیم ملقب ذی جاست یعنی العادل برادر کلاویس سیم	۷۶
۷۱۱	دگوبرت پسر چیلدبرت	۹۲
۷۱۶	چیلپریک دوم دانیال و در اخر چارلس مرتل او را معزول کرد	۹۸
۷۱۹	کلاتیر چهارم از نسل غیر معلوم تا ثابت چارلس مرتل تخت نشست نیز زدی که نه تا تو بر تخت بل کرد و چیلپریک را که بولایه اکوئی تن بناه برده بود طلبیده باشاهی اختیار کردند	۱۰۱
۷۲۰	چیلپریک دوم بعد از مدتی در نایون وفات کرد و تیری چهارم پسر دگوبرت سیم جانشین او شد و او نیز در سال ۷۳۷ مطابق ۱۱۹ هجری وفات یافت و چارلس مرتل را الحکمرانی اختیار کردند و ملقب به دیوک فرنگ شد و چارلس مرتل نیز در سال ۷۴۱ مسیحی مطابق ۱۲۳ هجری عمرش سپری شد	۱۰۲
۷۴۲	چیلدریک سیم پسر چیلپریک دوم ملقب ذی استوپید یعنی الاحمق و کودن و در ایام حکمرانی او کرلومن و پیپین پسران چارلس مرتل در مهام سلطنت فیدارى حاصل کرده و از شاهی اسمی بار اسم بود	۱۲۴
	سلسلهٔ کرلووین جیننش	
۷۵۲	پیپین مدعو ذی شارت یعنی القصیر پسر چارلس مرتل و پس از او هر دو پسر او بتخت نشستند	۱۳۵
۷۶۸	چارلمگن و کرلومن اول الملقب ذی گریت دانند یعنی الکبیر فرمان شاهی مغرب اعلیحضرت سیم سال ۷۷۱ مسیحی مطابق ۱۵۴ هجری بر کرلومن برادر او پس حکمرانی سال وفات یافت و چارلمگن مستقلا بشاهی رسید	۱۵۱
۸۱۴	لوئیس لی دبونیر شاهنشاه معزول شد و بهمان ولایت خود قناعت نمود	۱۹۹
۸۴۰	چارلس ملقب ذی بالد یعنی الاقرع در ۸۷۵ مسیحی مطابق ۲۶۱ هجری بشاهنشاهی رسید و در ۸۷۷ زدکیس طبیب یهودی او را مسموم ساخت	۲۲۵
۸۷۷	لوئیس دوم ملقب ذی استمرر یعنی الالکن پسر چارلس اقرع	۲۶۴
۸۷۹	لوئیس سیم و کرلومن دوم معا سلطنت میکنند و لوئیس در سال ۸۸۲ مطابق ۲۶۹ هجری وفات یافت و کرلومن تنها بپادشاهی رسید	۲۶۶
۸۸۴	چارلس لی گراس غاصب سلطنت بود و بر ضد او و مخالف چارلس ذی سیمپل یعنی ساده لوح برخواست	۲۷۱
۸۸۷	یودس یا هیوگ کونت پاریس	۲۷۴
۸۹۳	چارلس سیم ذی سیمپل یعنی الاحمق و ساده لوح و اذ جیننا دختر اذ واذ ملقب ذی الدر یعنی الارشد پادشاه انگلند را بعقد خود در آورد و از او پسری متولد شد که پس از آن بپادشاهی رسید و خود او را معزول کرده اخر الامر در زندان در سال نهصد و بیست و نه مسیحی مطابق سیصد و هفده هجری وفات یافت	۲۸۰
۹۲۲	رابرت برادر یودس در ریمس تاج بر سر گذاشت و چارلس بر دفع او لشکر کشید و بر او غالب آمد و رابرت در جنگ کشته شد	۳۱۰
۹۲۳	رادالف دیوک برگندی بپادشاهی انتخاب شد ولی ولایات جنوبی فرانس تمکین پادشاهی از او نکردند	۳۱۱
۹۳۶	لوئیس چهارم پسر چارلس سیم بتقویت انگلند بابا در خود بپادشاهی اقدام میکرد و از اسب افتاده تلف شد	۳۲۴
۹۵۴	لوتیر پسر لوئیس چهارم در سال ۹۵۲ مسیحی مطابق ۳۴۱ هجری با پدر خود در امر سلطنت شرکت داشت پس از فوت پدرش بجای هیوگ کپر در سن سیزده سالگی جلوس کرد و آخر الامر مسموم شد	۳۴۳
۹۸۶	لوئیس پنجم پسر لوتیر مدعو ذی ایندولنت یعنی الکاهل و تنبل و او نیز مسموم شد بعضی چنین گفته اند که زوجه او بلنش او را زهر داد و در این شاهزاده سلسلهٔ چارلمگن باتمام رسید	۳۷۶

تاریخ مسیحی	سلسلهٔ کپتش	تاریخ هجری
۹۸۷	هیوگ کپت پسر ارشد هیوگ که بزرگ و بری بود و لقب کپر داشت و کونت پاریس محسوب میشد و او تاج پادشاهی بعد از آن جنگ چارلس حاکم لارین که عموی لوئیس پنجم مزبور بود در ربود و از او این طبقه سلاطین را سلسلهٔ کپی وین جیننش یا کپی تینش میگویند	۳۷۷
۹۹۶	رابرت دوم ملقب ذی سیج یعنی الحکیم و دانشمند پسر هیوگ از بسکه عدل و انصاف داشت در وقت او همه خلایق ملول و محزون شدند	۳۸۶
۱۰۳۱	هنری اول پسر رابرت	۴۲۲
۱۰۶۰	فلیپ اول ملقب ذی فیر یعنی الجمیل در هشت سالگی بجای پدر نشست ولی در چهارده سالگی حکمرانی کرد	۴۵۲
۱۱۰۸	لوئیس ششم ملقب ذی لستی یعنی بوالهوس	۵۰۲
۱۱۳۷	لوئیس هفتم پسر لوئیس ششم ملقب ذی یانگ یعنی جوان و او را بدین لقب از آن جهة خوانند که سالها با پدرش در امر سلطنت شراکت داد تا اعتباری در میان ... شد	۵۳۱
۱۱۸۰	فلیپ دوم اگسٹس در حیات پدر خود لوئیس هفتم در ریمس در پانزده سالگی تاج بر سر گذاشت	۵۷۶
۱۲۲۳	لوئیس هشتم پسر فلیپ دوم ملقب کار دلاین یعنی شیر دل	۶۲۰
۱۲۲۶	لوئیس نهم پسر لوئیس هشتم ملقب سنت لوئیس یعنی لوئیس مطهر در یازده سالگی بتخت نشست و مادر او کافله ملک بود و در بیت المقدس جنگها کرد و در معسکر خود در برابر تونس الغرب در افریقا وفات یافت	۶۲۳
۱۲۷۰	فلیپ سیم مدعو ذی هرد یعنی آخشن پسر لوئیس نهم در پرپنیان وفات یافت	۶۶۹
۱۲۸۵	فلیپ چهارم ملقب ذی فیر یعنی الجمیل در هفده سالگی بر سریر سلطنت نشست	۶۸۴
۱۳۱۴	لوئیس دهم که ملقب هتین بود که کلام قدیم فرانسه است و معنی سر سخت و سرکش است	۷۱۴
۱۳۱۶	جان پسر لوئیس دهم ایام قلیلی سلطنت کرد	۷۱۶
۱۳۱۶	فلیپ پنجم برادر لوئیس دهم ملقب ذی لانگ یعنی الطویل که دراز قد بود	۷۱۶
۱۳۲۲	چارلس چهارم ملقب ذی هند سوم یعنی الظریف اللطیف این شاه و لوئیس دهم و جان و فلیپ پنجم سلاطین تو ... بودند	۷۲۲
	خاندان والایس که در تلفظ ولی گویند	
۱۳۲۸	فلیپ ششم حکمران والایس که نواده فلیپ سیم است که آخشن ملقب بود و او را قبل از جنگ کریسی ذی فارچونیت میخواندند یعنی سعادتمند و با اقبال	۷۲۸
۱۳۵۰	جان دوم ملقب ذی گود یعنی الجید و مرگ مفاجاة در لندن فرو شد	۷۵۱
۱۳۶۴	چارلس پنجم ملقب ذی وایز یعنی الحکیم نخستین شاهزاده که لقب داپن داشت یعنی وارث تاج	۷۶۵
۱۳۸۰	چارلس ششم ملقب ذی بلاوِد یعنی المحبوب	۷۸۲
۱۴۲۲	چارلس هفتم ملقب ذی وکتوریوس یعنی الفاتح	۸۲۵
۱۴۶۱	لوئیس یازدهم بسیار ظالم بود و رعیت و سپاه بر او شوریدند	۸۶۵
۱۴۸۳	چارلس هشتم ملقب ذی افبل یعنی الجدیر	۸۸۸
۱۴۹۸	لوئیس دوازدهم دیوک آرلینز از حسن رفتار و نصفت و عدالت او را دی فادر آف هز پیپل خواندند یعنی پدر رعیت خود	۹۰۴

باب پنجاه و ششم در بیان مختصری از تاریخ فرانسه

تاریخ مسیحی	خاندان والائیس که در تلفظ والی گویند	تاریخ هجری
۱۵۱۵	فرنسیس اول از فصاحت و بلاغت و سلاست تحریر او را ذی فدر آف لیترس نامیدند یعنی پدر مکاتیب	۹۲۱
۱۵۴۷	هنری دوم خواهر خود را به دیوک سوائی داد و در عروسی و جشن کونت مونت مارنسی او را زخم کاری شد و بدین زخم جهان را وداع کرد	۹۵۴
۱۵۵۹	فرنسیس دوم عقد کرد مری استارت را و پس از آن ملکه اسکاتلند را و یکسال پادشاهی نمود	۹۶۶
۱۵۶۰	چارلس نهم مادر او کثرین مدی سینس بوکالت او رتق و فتق مهمات بود ولی او از این اکراه داشت	۹۶۷
۱۵۷۴	هنری سیم منتخب شد بپادشاهی پولند و در اول آگست سال ۱۵۸۹ مسیحی مطابق ۹۹۷ هجری بدست جکوپس کلمنت یکی از راهبان بقتل رسید و انقراض یافت خاندان	۹۸۲
	سلسله بوربان — والائیس منقطع شد	
۱۵۸۹	هنری چهارم ملقب بدی گریت یعنی الکبیر پادشاه سلسله بوربان و نوار بدست فرنسیس روپلک کشته شد	۹۹۷
۱۶۱۰	لوئیس سیزدهم ملقب بدی جاست یعنی العادل پسر هنری چهارم	۱۰۱۹
۱۶۴۳	لوئیس چهاردهم ملقب بدی گریت یعنی الکبیر و همچنین ملقب بدیودون یعنی خداداده و مدت سلطنت او هفتاد و دو سال بود	۱۰۵۳
۱۷۱۵	لوئیس پانزدهم ملقب بدی ول بلاود یعنی خوب دوست داشته شده و بعبارة اخری محبوب القلوب ولی در اواخر این لقب ممنوع شد و مطرود القلوب شد	۱۱۲۷
۱۷۷۴	لوئیس شانزدهم نواده لوئیس پانزدهم در بیست سالگی بتخت عروج کرد و ازدواج کرد با مری انطونیت دختر امپراطور آستریه را در می سال هزار و هفتصد و هفتاد	۱۱۸۸

مطابق محرم الحرام هزار و صد و هشتاد و چهار هجری بعقد خود در آورد و در شورش عام از تخت پادشاهی افتاد و در چهاردهم جولای سال هزار و هفتصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق شوال هزار و دویست و سه هجری اهل پاریس قلعه باستیل را گرفتند و در روز دوشنبه بیست و یکم جنیواری سال هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق اواخر جمادی الآخر هزار و دویست و هفت هجری هشت ساعت از نصف شب گذشته این پادشاه بیچاره را بپای دار آوردند و فتوای قتل از کشیشان ملت صادر شد و این پادشاه را بر بالای تخته دار داشتند و آن بیچاره باواز بلند گفت ای اهل فرانسه من بی تقصیر میکشید و از این جرایم که بمن نسبت داده اید هیچ خبر ندارم و من دشمنان خود را عفو کردم و از خدا رفاهیت و بهایش اهل فرانسه را میخواهم چون این کلمات بزبان آن پادشاه دستگیر جاری شد سنتیر که بزرگ سپاهی بود حکم کرد که طبل نظام را زدند که آواز او بگوش کسی نرسد و بجلادان حکم کرد که کار آن پادشاه را بسازند و در این حین گلوتاین از بالا بر گردن او افتاد و سرش از تن جدا شد و کشیش بزرگ باواز بلند گفت که پسر سنت لوئیس بآسمان عروج کرد و سر بریده او را بهمه نشان داده و عوام الناس بوجد و شعف تمام ندای الجمهور الجمهور را در دادند و جسد او را در قبری که از آهک انباشته بودند دفن کردند و بدن او نیز فنا شد و زن او را که ملکه فرانسه بود در شانزدهم اکتوبر سال هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق اواسط ربیع الاول هزار و دویست و هشت هجری بدار آویختند و پسر او لوئیس هفدهم اگرچه سلطنت نکرد ولی بعضی او را در تعداد سلاطین شمرده اند و در هشتم جون سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی او اسط ماه ذیقعده الحرام هزار و دویست و نه هجری در زندان وفات یافت و جمعی بر آن عقیده اند که او را زهر دادند و عمر او ده سال و دو ماه بود و دست آلت گلوتاین ساطوریست که در زمان اغتشاش در فرانسه شخصی بهمان اسم اختراع کرد که بسهولت مردم هلاک شوند و چنان تیز و سنگین بود که بیک ضربت گردن را جدا مینمود

تاریخ مسیحی	شاهنشاهی فرانسه	تاریخ هجری
۱۸۰۴	ناپلیون بناپارت در پانزدهم آگست سال ۱۷۶۹ مسیحی مطابق با روز دوازدهم ربیع الثانی ۱۱۸۳ هجری متولد شد و در چهارده سالگی	۱۲۱۹

در توپخانه منصب گرفت و بمراتب عالیه در اندک زمان از جوهر ذاتی و هنر فطری که خداوند عالم در وجود او بودیعه گذاشته بود رسید و از اعیان جمهوریه

بسرداری مصر مامور شد و مصر را فتح کرد و از مصر بی اجازه اعیان جمهوریه در سال ۱۷۹۹ مسیحی مطابق ۱۲۱۴ هجری بپاریس آمد و با مشاوره اهل جمهوریه بکونسلی تا مدت ده سال در هشتم می سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق اوایل محرم الحرام هزار و دویست و هفده هجری منتخب گردید و در دوم آگست مطابق اول ربیع الثانی سال مزبور برتبه کونسل اول بلا مدت رسید و در هیجدهم می سال ۱۸۰۴ مسیحی مطابق هشتم صفر المظفر ۱۲۱۹ هجری بلقب شاهنشاهی فرانسه مفتخر شد و زوجه نیکوسیر خود جوزفاین را چون اولادی از او نداشت پاپ حسب الامر او طلاق داد و مری لوئیسا شاهزاده خانم آستریه را در هشتم اپریل هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق سیم ربیع الاول هزار و دویست و بیست و پنج هجری عروسی کرد و پسری از مری لوئیسا در بیست و سیم مارچ هزار و هشتصد و یازده مسیحی مطابق بیست و هشتم صفر المظفر هزار و دویست و بیست و شش هجری بعرصه وجود آمد و غرور او در جهانگیری بدان وا داشت که کل دول اروپا بمخاصمه او برخواستند و او ناچار شده تخت فرانسه و ایطالیا را وداع کرد و در پنجم اپریل سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق چهاردهم ربیع الثانی هزار و دویست و بیست و نه هجری بجزیره البه رفت و از جزیره البه فرار کرده در اول مارچ سال ۱۸۱۵ مسیحی مطابق چهارشنبه نوزدهم ربیع الاول ۱۲۳۰ هجری در فرانسه چون بدر رسید افق جلالت پدیدار شد ولی بزودی در شکست واترلو در هیجدهم جون هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق دوشنبه یازدهم رجب هزار و دویست و سی هجری در محاق افتاد و بیست و دوم جون سال مزبور از سلطنت خود را خلع کرده و در اگست مطابق رمضان سنه مزبوره او را بسنت هلینه بردند و در آن جزیره در پنجم می سال ۱۸۲۱ مسیحی مطابق با روز دوشنبه چهارم هلالی و پنجم حسابی شعبان ۱۲۳۶ هجری وفات یافت و تاریخ شاهنشاه اعظم ناپلیون را حسب الامر پادشاه معظم محمد شاه از زبان انگلیسی بفارسی ترجمه کرده اند هر که کلیات وقایع را خواهد بهمین کتاب رجوع خواهد کرد و مصنف در باب چهل و یکم چنانچه ذکر شد جلوس او را در شهر میلان در بیست و ششم می سال هزار و هشتصد و نود و پنج نوشته و در شنیدن چنانچه الفاظ ذکر گردید در بیستم می سال هزار و هشتصد و چهار نوشته است و هر دو صحیح است چرا که در سال هزار و هشتصد و چهار تاج شاهنشاهی فرانسه را بسر گذاشت و در سال هزار و هشتصد و پنج در میلان تاج ایطالیا را تیز پاپ بر سر او گذاشته شاهنشاهی او را امضا کرد و او را شاهنشاه فرانسه و ایطالیا خواندند و پسر او که مادرش دختر شاهنشاه آستریه بود در سال ۱۸۳۲ مسیحی مطابق ۱۲۴۹ هجری وفات یافت و ناپلیون در وقتی که بر پولند استیلا یافت زنی در آنجا گرفت که از آن زن پسری متولد شد و او را اغراف ولونسکی گویند و در دولت لوئیس ناپلیون ترقی کرده بمناصب رفیعه سرافراز شد چون مادر او بعقیده اهل اروپا خانم نبود لهذا پسر حقیقی ناپلیون نمیدانند و در مذهب عیسوی نیز چون زیاده از یک زن جایز نیست لهذا چنین اولادی از پدر میراث نمیبرند

۱۸۱۴	سلسله بوربان ثانیا	۱۲۲۹

لوئیس هیجدهم برادر دیگر لوئیس شانزدهم تولد او در هفدهم نومبر سال ۱۷۵۵ مسیحی مطابق اواسط صفر المظفر ۱۱۶۹ اتفاق افتاده مری جوزفاین دختر لوئیس دیوک سوائی را عقد کرد و داخل پاریس شد و بتخت موروثی آبا خود در سیم می سال ۱۸۱۴ مسیحی مطابق دوازدهم جمادی الاولی ۱۲۲۹ هجری جلوس نمود و در بیستم مارچ سال ۱۸۱۵ مطابق نهم ربیع الثانی ۱۲۳۰ هجری از صولت ناپلیون فرار کرد و در هشتم جولای مطابق غره شعبان سال مزبور باز بپاریس مراجعت کرد و بتخت جلوس نمود و در ۱۶ سپتمبر ۱۸۲۴ مطابق بیست و یکم محرم الحرام ۱۲۴۰ هجری جهان را وداع کرد و از او اولادی نماند

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
۱۸۲۴	چارلس دهم برادر او متولد شد در نهم اکتوبر سال ۱۷۵۷ مسیحی مطابق اواخر محرم الحرام ۱۱۷۱ هجری و عقد کرد مری تریسا دختر دیوک	۱۲۴۰

سوائی را در پاریس در انقلاب عوام جنگها کرد و لشکری بحمایت او برخواست ولی سودی نکرد و او را در بیست و نهم جولای سال ۱۸۳۰ مسیحی مطابق نهم صفر ۱۲۴۶ هجری معزول کردند سر خویش و راه انگلند را در پیش گرفت و چندی در آنجا آرمید و در گرتز در مملکت هنگری در ششم نومبر ۱۸۳۶ مسیحی مطابق بیست و پنجم رجب ۱۲۵۲ ... وفات یافت

۱۸۳۰	خاندان ارلینز	۱۲۴۶

لوئی فلیپ پسر دوک معروف به ارلینز متبنی اگلیت مساوات است ولادت او در ششم اکتوبر سال ۱۷۷۳ مسیحی مطابق اوایل رجب ۱۱۸۷ هجری اتفاق افتاده و در ۲۵ نوامبر سال ۱۸۰۹ مسیحی مطابق ۷ شوال ۱۲۲۴ هجری مریه آملیه دختر فردیناند چهارم پادشاه نپلس را بعقد خود در آورده بود در نهم آگست سال ۱۸۳۰ مسیحی مطابق نوزدهم ربیع ۱۲۴۶ هجری بتخت سلطنت فرانسه جلوس کرد و در ۲۴ فوریه سال ۱۸۴۸ مسیحی مطابق ۱۹ ربیع الاول ۱۲۶۴ هجری از سلطنت خلع شد و در انگلستان در بیست و ششم آگست سال ۱۸۵۰ مطابق دوشنبه هفدهم شوال ۱۲۶۶ هجری وفات یافت و این پادشاه بسیار عاقل و دانا بود از او کارهای نیکو بوقوع پیوست از آنجمله دیواری چون سنگری در دور شهر پاریس کشید و در ایام سلطنت خود به انگلستان بملاقات کوئین ویکتوریه پادشاه انگلستان شتافت و در اول ملاقات این پادشاه با پادشاه انگلستان خواهش کرد که نعش ناپلیون بناپارت را اذن دهد که از جزیره سنت هلنه بدار السلطنه پاریس بیاورند و آن پادشاه نیز بی اجازه وزرا و ارکان دولت اظهار کرد و اعیان و وزرای دولت انگلیس بحکم پادشاه در داده و نعش ناپلیون را با کمال احترام به پاریس آورده دفن کردند و مقبره از برای او بنا کردند که شأن و بنا از توصیف او مستغنی است و در دولت او مراوده با دولت ایران حاصل شد چنانچه از جانب او مسیو سرسی بسفارت مأمور شده در [illegible] سال ۱۸۴۰ مسیحی مطابق محرم الحرام ۱۲۵۶ هجری وارد طهران شد و در آن وقت این بنده در [illegible] طهران در خدمت پادشاه والاجاه محمد شاه بخدمات اشتغال داشت بکمال توقیر از سفیر مزبور بعمل آورده و در ماه محرم سنه مزبور سفیر مزبور حسب الامر پادشاه مرحوم باصفهان شتافت و در اصفهان از فیض حضور همایون مستسعد شد و هفت نفر همراه سفیر مأمور بودند یکی مسمی به مسیو [illegible] که در [illegible] مختلفه بکمال مهارت داشت و از جانب پادشاه مرحوم میرزا محمد علیخان نایب وزیر دول خارجه در ششم آپریل سال ۱۸۴۷ مسیحی مطابق [illegible] ربیع الثانی سال ۱۲۶۳ هجری بسفارت پاریس مأمور شد و شبیه صورت همایون با سایر هدایا و تحف از قبیل شالهای [illegible] کشمیر و [illegible] مروارید و منسوجات ایران برای آن پادشاه والاشان برد و از میرزا محمد علیخان بکمال احترام بعمل آورده مقضی المرام روانه نمود [illegible] خبر شورش فرانسه [illegible] رسید [illegible] از پادشاه بتوسط [illegible] گیزو وزیر امور خارجه بود و [illegible] حمایت پادشاه [illegible] لوئی فلیپ [illegible] سلطنت [illegible] اهل پاریس [illegible] و همراه میرزا محمد علیخان [illegible] فرستاده بود [illegible] جمهوریه [illegible] لوئی فلیپ [illegible] جمهوریه دولت فرانسه [illegible] ارسال داشتند [illegible] به ایران رسید که پادشاه مرحوم بجوار رحمت الهی پیوسته [illegible] سلطنت [illegible] همایون اعلیحضرت پادشاه ایران خلد الله ملکه [illegible] لوئی فلیپ در [illegible] سال [illegible] مطابق جمادی الآخر [illegible] هجری [illegible] وفات یافت [illegible]

تیورپابلیک یعنی جمهوریه جدید

در بیست و دوم فوریه سال ۱۸۴۸ مطابق [illegible] ربیع الاول ۱۲۶۴ هجری شورش عام [illegible] پادشاه [illegible] سلطنت [illegible] در شهر مزبور به انگلند فرار کرد و بنای جمهوریه در فرانسه قرار شد و لوئی ناپلیون [illegible] سال ۱۸۴۸ [illegible] هجری [illegible] لوئی ناپلیون [illegible] برادر امپراطور اعظم ناپلیون است و پدر او لوئی بناپارت در عهد امپراطور اعظم ناپلیون [illegible] جمهوریه جدید [illegible] در یازدهم دسمبر سال ۱۸۴۸ [illegible] هجری [illegible] ناپلیون اول [illegible] دولت انگلیس [illegible] سال ۱۲۶۹ [illegible] لوئی ناپلیون [illegible] ناپلیون سیم [illegible] ناپلیون اول [illegible] ناپلیون ثانی [illegible] لوئی ناپلیون [illegible] ۱۲۷۱ هجری [illegible] استقلال ممالک فرانسه [illegible] ولیعهد [illegible]

باب پنجاه و هفتم در بیان دولت اسپین یعنی اسپانیا

باب پنجاه و هفتم

سلطنت اسپانیا محتوی بر شبه جزیره بزرگی است که در جنوبی اروپا اتفاق افتاده است و اسپانیا چهارصد و شصت میل از شمال تا جنوب و پانصد و هفتاد میل از مشرق تا مغرب است و تخمیناً مشتمل بر یازده ملیان نفوس است و اسپانیا اکنون در چهارده مملکت منقسم شده است و تفصیل او ازین قرار است مملکت گلیسیه که در تلفظ انگلیسی با شین معجمه خوانند و استوریس و بسکی در کنار محیط اتلنتیک و بیسکی واقع شده اند و مملکت نوَر که در اطلس بلاک نوَرّ ضبط کرده است و ارگان و کتلونیه در نزدیکی جبال پیرینیس و مملکت ولنسیه و مرسینه و در تلفظ انگلیسی هر دو را با شین معجمه خوانند و جزایر بلی ریک در بحر ترین و مملکت لیون و استریمدورا و اندلوسیه که در تلفظ انگلیسی با شین معجمه خوانند در حدود پرتگال و الدکستیل و نیوکستیل در وسط اتفاق افتاده است و هوای کشور اسپانیا مختلف است چنانچه در ولایات شمالی هوای زمستان بشدت سرد و در ولایت وسط معتدل و در اندلوسیه و کتلونیه و ولنسیه در اکثر ایام سال هوا بغایت گرم است و خاک اسپانیا مختلف است و عموماً خصیب و حاصل خیز است ولی رعایای آنجا چندان شوقی بزراعت و فلاحت ندارند و از آنجهت اکثر اراضی آن کشور لم یزرع است و شراب و غله و روغن و میوه خوب از هر قسم در آن کشور بعمل می آید و گوسفندان آن مملکت بجهة خوبی پشم مشهور اروپاست و جبال معروف اسپانیا یکی پیری نیس است که فاصل میان اسپانیا و فرانسه است و دیگری لس منتس تولیدو و سیرا البسیدا و سیرا دو توکیدو و سیرا امار ریلا است که جبال کستیل محسوب می شوند و کوه مونت سرت در نزدیکی برسیلونا است که در آن کوه جمعی از رهبانان و زاهدان مسکن داشته اند و در اروپا بعد از سوئیت زرلند هیچ مملکتی مثل اسپانیا کوهسار نیست مترجم گوید بغیر ازین جبال چند کوه بزرگی است که مصنف باسم آنها نپرداخته است که یکی از آنها کوه سیرا نودا است که در جنوب اسپانیا در ولایت گرانادا است و این کوه دو قله بزرگ معروف دارد که یکی مسمی بملاحسن است که یازده هزار و ششصد و هفتاد و سه فوت ارتفاع اوست و دیگری مسمی به ولتا است که یازده هزار و سیصد و نود و هشت فوت ارتفاع و سیرا در لغت قدیم اسپانیا بمعنی قله کوه است و البسیدا تحریف البیضا است چون قله این کوه برف دارد عربها که او را دیدند جبل البیضا نامیدند انتهی و رودخانه های بزرگ آن کشور دورو و تیگس و گودیانه و ابرو و گوادل کوی و مینهو است و رود دورو از جبال الدکستیل بر میخیزد و از مملکت پورتگال گذشته بمحیط اتلنتیک در اپورتو داخل میشود و رودخانه تیگس که او را تیجو نیز خوانند از حدود ارگان برخواسته در لیزبون بمحیط متصل میگردد و مجرای این رودخانه با نفع تخمیناً بقدر پانصد و پنجاه میل و در شبه جزیره اسپانیا از او درازتر رودخانه نیست و منبع رودخانه گودیانه و گوادل کوی نیز از جبال ال منشا است و رودخانه اول از مابین مملکت پورتگال و رودخانه ثانی از مابین ولایت محصول اندلوسیه و از جنب شهر سویل گذشته به بی کدیز انصباب دارد و رودخانه مینهو از جبال لیون برخواسته و از مابین ولایت گلیسیه گذشته بمحیط اتلنتیک اتصال می یابد و رودخانه اصلی اسپانیا در جانب مشرق رودخانه ابرو است که قدما او را ایبرس می نامند و منبع او از جبال استوریس و از مابین ولایت ارگان و کتلونیه گذشته در مابین طرطوسه بدریای مدیترنین ملحق می شود و از همه انهار اسپانیا همین یکی به مدیترنین انصباب دارد و این اساس سلطنت اسپانیا که اکنون برپاست از اهتمام و سعی بلیغ فردیناند اول است که در سال هزار و چهارصد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری عربها را که باصطلاح اروپا مور خوانند او لا از گرانادا بیرون کرد و سلطنت ارگان را با سلطنت کستیل با ازدواج ایزبلا که وارثه سلطنت کستیل بود متحد نمود ولی قبل از زمان استیلای او کشور اسپانیا بتصرف مورها بود و صد سال قبل از استیلای او بجهة مساعی مشکوره

موها کشور اسپانیا یکی از ممالک عمده وقوی در اروپا حساب میشد تا حکمرانی فردیننده کشور اسپانیا در میان چندین نفر شاهزاده گان
مسلمان وعیسوی منقسم بود هریکی در ولایت خود رایت استقلال واستیلا افراخته بودند ودر وقت حکمرانی فردیننده وایزبلا همه این
ممالک حکم واحد یافت ولی در حکمرانی جانشین ها واخلاف ایشان یک معتبر حصه از ممالک مغربی باسم سلطنت پورتگال مفروز شد
وباز این حصه مفروز موضوعه بعد از چندی بسلطنت اسپانیا مدت شصت سال در مائه شانزدهم ودر مائه هفدهم ضمیمه گردید ولی باز با جلادت
بومیان مملکت پورتگال از تحت تصرف اسپانیا بیرون شد واز آن زمان الی حال سلطنتی جدا ودولتی مستقل است واین دو متغایر فیمابین
این دو دولت در همه علاوات بطور عجب است وسرحد این دو کشور غالبا با خطوط مفروضه وعلایم غیر معلومه از یکدیگر جدا شده است ودولت
پورتگال بسبب وسعت وجمعیت خیلی کمتر از اسپانیاست ولی از ضعف دولت اسپانیاست که نمی تواند بر این مملکت که مدتها در تصرف
او بوده استیلا یابد ودولت اسپانیا اگرچه در فردیننده ترقی کرده باعلا درجه کمال رسید ولی کمتر از صد سال پس از او باز روی
بانحطاط وتنزل گذاشت ودر زمان تغلب موروها کشور معمور وآباد وعلم فلاحت وزراعت در حد کمال بود وپس از اخراج ایشان این کشور
از آن رونق افتاده واز آغاز مائه هفدهم روی بنقصان آورد که اکنون باشکال وسختی میتوان گفت که دو ثلث این کشور مزروع
ومعمور است وحال آنکه این کشور استعداد آن دارد که هشتاد ملیان نفوس در آن کشور بفراغت معیشت وگذران نماید واکثر مورخین
بر آن عقیدت اند بلکه بطور یقین میدانند که در وقت استیلای موروها این کشور محتوی بر چهل ملیان نفوس بود وبعضی بطور مبالغه تا پنجاه
دو ملیان نفوس گفته اند ودر آغاز مائه یازدهم در زمان موروها بیست ودو ملیان نفوس داشت واکنون بمرتبه تنزل کرده است که زیاد تر
از یازده ملیان نمیتوان گفت وسبب کلی تنزل وخرابی اسپانیا از آن شد که پس از فتح مکسیکو وپیرو اهالی این کشور بطمع طلا جوق
جوق بامریکا روانه شدند وطلا ملیان آمد ونفوس ملیان رفت ودر کشور اسپانیا نیز بعضی از انقلابات ظاهر گردید که رعیت را
اطمینان زرع وحرث نبود واز آنجهت از اعتبار دولت اسپانیا کاسته شد واین دولت که نخستین دولت وملت در
میان ملل مختلفه محسوب بود الآن در مقام پست ومرتبه ثانیه است ودر انقلاب فرانسه نیز خسارت وضرر کلی باین کشور رسید ومذهب اهل
اسپانیا عموما کاتولیک روم است وکمال تعصب را در دین خود دارند وبسیار بدخواه وپرکینه ومتوقع میشوند ولی در شیمه وفا مزیت
بر دیگران دارند وپادشاه اگرچه استقلال دارد ولی ارکان مملکت نیز بطور آزادی حرکت میکنند وشهرهای بزرگ
این کشور مدرید است که پاتخت دولت است ودیگری سویل وکدیز وبرسلونا وتولیدو وبرگاس وسلمنکا
وسرگوسا است وشهر مدرید در وسط صحرای وسیعی واقع است واز جنب یکی از شعبه های رودخانه تیگس میکذرد که
برودخانه تیگس متصل میگردد ولی در تابستان این رودخانه خشک میشود ودر این شهر ابنیه عالیه ومدرسه علمی که مشهور باشد
ندارد ووقوع شهر مدرید در قلب سلطنت ومرکز دولت اتفاق افتاده است وگرداگرد آن صحرای وسیع محصور با جبال شامخه است
وکوچه های این شهر پهن ور است ونیکوست وچندین چشمه های خوب در آن شهر است که بر آرایش ونمایش شهر افزوده
وخانه های این شهر مثل خانه های پاریس واِوِن بزرگ چند طبقه بالای یکدیگر است که در هر طبقه خانواری مسکن دارد واز این
مناره های بلند وخانه های هشت طبقه دروازه مقبول رفیع مسمی به الکالا یعنی القلعه عظمت وشوکت این پاتخت بر
مسافرین در بادی نظر معلوم میشد ودوره این شهر شش میل است ویکی از پاتخت های عالی اروپاست وجمعیت اینجا
تخمینا دویست هزار است ودر سال هزار وهشتصد وهشت مسیحی مطابق هزار ودویست وبیست وسه هجری لشکر فرانسه
که در زیر فرمان مرشل مورات بود باین شهر داخل شد وعیال پادشاه اسپانیا را با بزرگان ولایت بفرانسه فرستاد و
چارلس چهارم پادشاه اسپانیا مجبورا استعفا نامه خود را از تخت وتاج در بیست وپنجم مئی سال هزار وهشتصد

وهشت مطابق بیست ونهم ربیع الاول هزار ودویست وبیست وسه هجری نوشت وفردیننده پسر او که وارث تاج بود در فرانسه از آن
زمان محبوس بود ودر سال هزار وهشتصد وچهارده مسیحی مطابق هزار ودویست وبیست ونه هجری خلاصی یافت بالجمله جوزف
بناپارت برادر امپراطور اعظم ناپلیون بناپارت در دوازدهم جولای سال هزار وهشتصد وهشت مسیحی مطابق هفدهم جمادی الاولی
هجری داخل شهر مدرید شد وجمیع احمال واثقال سلطنت را بر داشته در بیست ونهم جولای سال مزبور مطابق چهارم جمادی
الاخره مراجعت کرد ودر آخر سال مزبور کشور اسپانیا به بناپارت مسلم گردید وجوزف بناپارت برادر خود را ثانیا بسلطنت اینجا
در سال هزار وهشتصد ونه مسیحی مطابق هزار ودویست وبیست وچهار هجری مامور فرمود وجوزف بناپارت تا سال هزار وهشتصد و
سیزده مسیحی مطابق هزار ودویست وبیست وهشت هجری از جانب برادر تاجدار اسپانیا بود ودر سال مزبور از صولت لشکر
دیوک ولینگتون تاب نیاورده بفرانسه برگشت ولشکر فرانسه که در تحت اختیار مرشل مرمونت بود وشکست خورده
بفرانسه معاودت نمود وپس از رفتن ایشان وافول ستاره اقبال بناپارت فردیننده وارث تاج اسپانیا در چهاردهم مئی
سال هزار وهشتصد وچهارده مسیحی مطابق بیست وسیم جمادی الاولی هزار ودویست وبیست ونه هجری ثانیا بمملکت
خود مراجعت فرمود وقد رجع الملک الی نصابه

باب پنجاه وهشتم در بیان باقی ممالک اسپانیا

شهرهای وسط اسپانیا که از کنار دریا دور افتاده اند زمانی هریکی پاتخت سلطنت جداگانه بود که در هریک از
آن امصار حاکمی با اقتدار مسکن داشت لهذا در هر شهر چندین آثار بزرگی وعظمت هویداست که دلالت بشوکت وحشمت زمان
سابق دارد اگرچه در آن منزله سابقه باقی نمانده است ویکی از این شهرهای مشهور گرنادا است که در آن شهر آثار
مسلمانان بیشتر از سایر بلدان است وگرنادا پاتخت مملکتی است که بهمان اسم موسوم است وسالهای دراز در
زمان موروها این شهر محط رحال ومهبط جاه وجلال بود چنانچه هفتصد وهشتاد ودو سال پاتخت مسلمانان بود تا
فردیننده حاکم کستیل بعد از محاصره نه ماه ناچار ساخت که مسلمانان از در تسلیم در آیند واین ملک با ملکه خود ایزبلا در دوم
جنوری هزار وچهارصد ونود ودو مسیحی مطابق اوایل ربیع الاول هشتصد ونود وهفت هجری با شکوه وحشمت تمام
داخل شهر گرنادا شد مترجم گوید در هنگام محاصره شهر گرنادا را مدت دو سال نوشته است انتهی وجمیع آثار
وعلامات ومقابر این شهر با خاک یکسان شده است چیزی که باقی است ودلالت بر شوکت وسلاطین او دارد همان عمارتی
است که الحمرا گویند یعنی قصر الحمرا واین عمارت چندین اوطاقهای تحتانی وفوقانی وراههای مختلف بیکدیگر دارد که انسان در
آنجا حیران میماند واین شهر در زمان مسلمانان یکی از شهرهای نیکو وباعظمت دنیا حساب میشد ومسجد جامع بزرگ او که اکنون
کلیسای بزرگ آنجاست وچندین مساجد دیگر گواهی بر این مطلب دارد وچندین تصاویر نیکو از کار استادان قدیم
در آنجا بکار برده اند اما اکنون اکثر این دیوارها ودروازها وکارها خراب شده است وفردیننده معروف وایزبلا وفلیپ
اول وملکه او وپدر ومادر چارلس اول اسپانیا که بچارلس پنجم وشاهنشاه جرمنی شهرت دارد همگی در این شهر مدفون شده اند
چنانچه ایزبلا در سال هزار وپانصد وچهار مسیحی مطابق نهصد وده هجری وفردیننده شوهر او در سال هزار وپانصد وچهارده
مسیحی مطابق نهصد وبیست ودو هجری وفلیپ اول در سال هزار ونهصد وشش مسیحی مطابق نهصد ودوازده هجری
وفات یافته است ولیو افریکانوس یعنی شیر افریقا این سیاح معروف مشهور که بسیاحت افریقا شتافت و
وقایع سفر خود را در زبان عربی برشته تالیف در آورده یکی از مهمان شهر گرنادا است سویل یکی از شهرهای نیکوست
که در رودخانه گوادل کوی ور واقع شده است نخستین شهری است که اهل فنیشیه آنجا را آباد کرده اسم اورا

هس پتیس کذاشتند و رومیان بجهة زیبائی و خوبی این شهر را باسم جولیه دختر قیصر اول میخواندند و سلاطین
گاتیک قبل از آنکه مقر سلطنت خودشان را به تولیدو نقل نمایند درین شهر توطن داشتند و پس از کشف ینگی دنیا هم
دولت و حاصل ینگی دنیا از رودخانه گوادل کویی وزر به سویل نقل و تحویل شد که این شهر در حقیقت در آن وقت مخزن و متجر ینگی دنیا
حساب میشد و تاریخ این شهر بجهة پرآبی و بزرگی مشهور اروپاست و در یک عصر جمعیت آنجا فزون تر از ششصد هزار بود و این شهر
در زمان جد پدیر پایتخت کشور اسپانیا بود تا اینکه فلیپ دوم مقر سلطنت خود را از آنجا بدار السلطنه مدرید که مرکز کشور اسپانیا
حساب میشد نقل کرد و درین شهر مسلمانان قناتی احداث کرده اند که شش میل طول اوست و مسجد جامع این شهر که اکنون
کلیسای بزرگ آنجاست بعضی بزرگترین کلیسا در دنیا میدانند که پس از کلیسای اعظم سنت پطر روم از و بزرگتر کلیسائی در دنیا نیست
و دار الاماره آنجا را که الکزر میگفتند یعنی قصر الخضرا از بناهای رفیعه مسلمانان است و مجیلان معروف ازین شهر شراع کشید و در سال
هزار و پانصد و نوزده مسیحی مطابق نهصد و بیست و پنج هجری بمسافرت در دور دنیا روان شد و دانشمند معروف دان
یولو که با طلاب علوم اهل فرانسه مرافقت کرده به پیرو به تشخیص دادن شکل و هیئات زمین و ارتفاع و انخفاض درجه فلکی رفتند در این شهر
در سال هزار و هفتصد و شانزده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و هشت متولد شده است و در سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی
مطابق هزار و دویست و ده هجری وفات یافته است و سردار معروف کارتز در نزدیکی این شهر وفات یافته است و کارتز
یکی از سرداران مشهور اسپانیاست مملکت مکسیکو و دیگر ممالک جنوبی امریکا را او مسخر ساخت ولی بجهة اعمال ناشایسته که از و سر
زده است در میان سرداران اروپا بدنام است چرا که بر سکنه آن ولایات که در معنی از حیوانات حساب میشدند هیچ رحمی نکرده بزرگ و کوچک
زن و مرد برنا و پیر را از دم شمشیر گذرانید با وجود اینکه چندین مملکت مسخر کرده بود وقت برگشتن به اسپانیا که از پادشاه خود
امید مرحمت و توقع انعام و خلعت داشت مایوس گردید مردم او را بدل سردی و ملالت ملاقات کردند گویا و چارلس پنجم
که آقا و ولی نعمت او بود بطور تغیر و استعجاب وقتی که بحضور او شتافت پرسید هو ایز هی و از یعنی کیست او بود که مراد
آن است که او کیست که آمده است و کارتز دلیرانه جواب داد ای ام ذی من هو هز گیون یو مور پراونس
ذن یور ان سس ترس لفت یو تونس یعنی من هستم آن شخص که دارد دهنده بشما بیشتر ممالک از آنکه اجداد
شما گذاشته اند برای شما قصبات و مراد آنست که هرچه از اجداد شما بشما قصبه و شهر میراث رسیده است من برای شما زیاده تر از شماره
او مملکت و ولایت مسخر کرده ام و چارلس پنجم از جواب باصواب او سر در پیش افکند و هیچ تکلم نفرمود و کارتز با نهایت آشفتگی و ملالت
از مجلس بیرون رفت و این سردار نامدار در سال هزار و پانصد و پنجاه و چهار مسیحی مطابق نهصد و شصت و یک هجری وفات یافت
و مدت عمرش شصت و سه سال بود کدیز شهر قدیم و بندر مشهوری است که در جزیره کوچک لیون در بنی کوچک که در جنوب اشبیلیه و
دهنه رودخانه گوادل کویی ور است بنا شده است و این بندر در این ازمنه جدیده انبار و مخزن مال و دولت امریکا حساب میشد
و این شهر از بناهای اهل فنیشیه است که گدیر می خواندند پس از آنکه رومیان بر اسپانیا و این شهر استیلا یافتند او را
گدس نامیدند و درین بندر هنوز آثار و علامات ابنیه قدیمه باقی است و سیاح جهان گرد مشهور امریکس وسپوسیس
بسفر دریا ازین بندر در سال هزار و چهارصد و نود و هفت مسیحی مطابق نهصد و سه هجری ازین بندر روان شد و این شهر را در
سال هزار و پانصد و نود و شش مسیحی مطابق هزار و پنج هجری لشکر انگلیس تصرف کرده یغما نمودند و در ایام حروب جدیده فرانسه
این شهر را لشکر فرانسه چندین سال محاصره انداخته برای تماشا در محوطه پارک سنت جیمس در لندن نگاه داشته اند مترجم
گوید پارک بمعنی شکارگاه است ولی در اینجا مراد تفرجگاه است و پارک سنت جیمس یکی از تفرجگاهات باصفای لندن است که مثل چهار

است و مردم به تماشا و تفرج در آنجا با کالسکه و سواره و پیاده می روند و در غربی لندن و در غربی رودخانه تمس واقع است و
در وسط او خندق آبی که بسیار بر حسن و صفای آنجا افزوده است انتهی هفتاد و سه هزار است و تجارت این بندر پس از آنکه معاملات
امریکا در همه اروپا و سایر بنادر رواج گرفت بکل نقصان یافته است و این بندر یکی از بهترین هربورها را متصرف است که در دنیا
مانند او کم است برشلونه پایتخت مملکت کتلونیه است یکی از بنادر معتبر است که در ... ترئین واقع است و جمعیت این شهر
تخمینا یکصد و شصت هزار می شود و این شهر را ارل پطر بارو در سال هزار و هفتصد و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و هفده هجری
پس از محاصره سه هفته تسخیر نمود مترجم گوید پطر بارو همسایه در انگلند که در کونتی نارتمپتن شیر واقع است اسمی
برگاس پایتخت الد کستیل است یعنی کستیل قدیم و درین شهر کلیسای بزرگی است که از ابنیه رفیعه گاتیک است و جمعیت
این شهر تخمینا ده هزار میشود و این شهر لشکر فرانسه که در تحت حکم مرشل سولت بودند پس از محاربه عظیم در سال هزار و هشتصد و هشت
مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و سه هجری مسخر نمودند و پطر ملقب به کرول یعنی الظالم که دو نفر از برادرانش را بی جهة در سول
با زجر و تعجیل بهلاکت رسانید در شهر برگاس در سال هزار و سیصد و سی و چهار مسیحی مطابق هفتصد و سی و پنج هجری متولد شده است
و رادیگو که همیشه او را باسم السید میخواندند یکی از بزرگان و شجاعان سیویلی است که در نزدیکی برگاس متولد شده است و این شجاع
معروف بمخالفت مسلمانان در زیر رایت فردیننددوم پادشاه کستیل جهاد کرد و فتحها نمود و درین شهر شاهزاده اذوارد که پس از آن
اذوارد اول انگلند شد الینار خواهر الفونسو پادشاه کستیل را در سال هزار و دویست و پنجاه و سه مسیحی مطابق ششصد و پنجاه و
یک هجری بعقد خود در آورد مترجم گوید السید ماخوذ از کلام عرب است که بمعنی آقا و مولا است و در اصل السید بوده است
سلمنکا شهر معروفی است و درین شهر مدرسه خوبی هست و مشتمل بر چندین کلیساهای عالیه و چشمه های صافیه است
و کلیسای اعظم آنجا بترکیب خاصی در بالای رودخانه تارمس که از میان شهر میگذرد بنا شده است و پلی در روی رودخانه رومیان
ساخته اند و در نزدیکی این شهر در بیست و دوم جولای هزار و هشتصد و دوازده مسیحی مطابق دوازدهم رجب هزار و دویست و
بیست و هفت هجری فیمابین لشکر انگلیس که در زیر فرمان دیوک ولنگتون بودند با مرشل مرمونت سردار لشکر فرانسه که
دیوک رگوسه بود جنگ عظیمی اتفاق افتاد و مرشل مرمونت چند زخم کاری برداشت و قریب باین شهر قصبه قلعه دارنگو سیوداد
را دریگو واقع شده است مترجم گوید سیوداد رادریگو قصبه ایست که در مابین جنوب و مغرب سلمنکا است سرگوسه
سا پایتخت ولایت ارگان است و این شهر را اهل فنیشیه بنا کردند ولی در عهد شاهنشاهی اگستس رومیان
بر آبادی این شهر افزوده او را سیزر اگستس نامیدند و پس از انقلابات بی شمار و زوال دولت رومیان این اسم را
تصحیف و تحریف کرده سرگوسه خواندند و این یکی از شهرهای بزرگ و معروف اسپانیاست و رودخانه ابرو از میان این میگذرد و درین شهر ارباب
تمکنت و اصحاب ثروت مسکن داشتند و اهل فرانسه این شهر را در سال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری تصرف
کردند و جمیع مال و دولت این شهر را بغارت بردند اگرچه جنرال پلفاکس بمقام قلعه داری و صیانت شهر بر آمد ولی در برابر سیل دمان لشکر فرانسه
تاب نیاورده قلعه را از دست دادند و لشکر فرانسه شهر را آتش زده توپخانه و جبه خانه شهر را صاحب شدند و این شهر قبل از محاصره از پنجاه هزار نفوس
زیادتر داشت ولی اکنون از چهل و چهار هزار بیشتر ندارد و کارتاجینا بندریست در مملکت مرسیه و درین بندر در سال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق
هزار و دویست و بیست و چهار هجری جنگی فیمابین لشکر فرانسه و انگلیس اتفاق افتاد و لشکر فرانسه محکوم با مرشل سولت دیوک دالمتیه و لشکر
انگلیس مامور با سر جان مور بود و سردار انگلیس در همان وقت که فتح کرده کشته شد مرشل سولت که او هم زخمین شده بود و بمسافتی در جنوب کارتاجینا
ویگو است که در نزدیکی او در سال هزار و هفتصد و دو مسیحی مطابق هزار و صد و چهارده هجری جهازهای جنگی انگلیس و داچ در زیر حکم

ادمیرل رُوک ده جهاز جنگی و یازده جهاز تجارتی اسپانیا که از امریکا می آمدند و مشحون از خزانه و مال بود اخذ کردند و در
دوازده میلی کارتاد در جانب شمال و مشرق بندر فرّول است که این بندر جهازگاه دولت اسپانیا است و در استحکام او
بزرگ کوشیده اند مترجم گوید احوال سر جان مور را در اخر باب هشتاد و دوم معلوم خواهیم داشت اما ولف جیمس از سرداران
انگلیس معروف است ولادت او در وسترهم در ولایت کنت در سال هزار و هفتصد و بیست و شش مسیحی مطابق هزار و
صد و سی و نه هجری اتفاق افتاده و در بیست سالگی در نظام منصب داشت و با جرمن با چندین جنگها کرده صاحب اسم و آوازه شد و او را
بجهة جلادت و رشادت بفتح کوبی بک فرستادند و در آن فتح همه کینده منسوخ شد و در تپه های معروف ابراهیم با دشمن مقابل گردید
و در آن جنگ در همان دقیقه فتح بساعد او گلوله خورد و گلوله دیگر ببدن او رسید از کثرت خون بیحال شد خود را بعقب صفوف کشید چون او را
بدین حالت دیدند فریاد برآوردند که گریخت و این صدا بگوش او رسیده برخواست و به آواز بلند گفت آن که بود که گریخت گفتند
لشکر فرانسه بود که گریخت خدا را شکر کرد و گفت الحمد لله که باز فتح از جانب ما شد و این را گفت و جان تسلیم کرد و وفات او در سیزدهم سپتمبر سال
هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق اواخر محرم هزار و صد و هفتاد و سه هجری اتفاق افتاد و عمر او سی و چهار سال گذشته بود انتهی
سنت سبستین در ولایت بسکی بندر معروفی است و این بندر را لشکر فرانسه در سال هزار و هفتصد و نود و چهار مسیحی مطابق هزار و دو و
نه هجری تصرف کردند و یکصد و هشتاد عراده توپ صیقلی بزرگ با چندین انبار و جبه خانه و قورخانه بتصرف ایشان آمد و همچنین این بندر را
لشکر انگلیس در زیر حکم سر تامس گراهم در اگست سال هزار و هشتصد و سیزده مسیحی مطابق شعبان هزار و دویست و بیست و هشت هجری
ضبط نمودند ویتاریه در رودخانه زدورا است و در آنجا فتح سنی و بیج هتی نصیب لشکر انگلیس شد و این جنگ در بیست و یکم جون سال هزار
هشتصد و سیزده مسیحی مطابق بیست یکم جمادی الاخره هزار و دویست و بیست و هشت هجری واقع شد و لشکر انگلیس در تحت
حکم دیوک ولینگتون و لشکر فرانسه در فرمان جوسف بناپارت برادر ناپلیون شاهنشاه اعظم و جنرال ژوردان بود و در جنگ چهارصد
عراده توپ نصیب لشکر انگلیس شد مترجم گوید ویتاریه قصبه ایست در ولایت آلوه که در جنوب ولایت بسکی است انتهی طرگونه
یکی از بنادر کتلونیه است و در حروب فرانسه خسارت زیاد کشید چنانچه لشکر فرانسه که در تحت حکم جنرال سوشت بودند در بیست
و هشتم جون سال هزار و هشتصد و یازده مسیحی مطابق ششم جمادی الثانیه هزار و دویست و بیست و شش هجری بر این شهر یورش آورده جبرا
و قهرا بحیطه ضبط در آورده شهر را آتش زدند و صغیر و کبیر و زن و مرد را قتل نمودند چنانچه بعضی را نیز زنده در آتش افکندند و این شهر در عصر
رومیان بسیار آباد بود و چندین آثار قدیمه و مقابر عالیه در آنجا از آن زمان باقیست ولنسیه پایتخت مملکتی است که بهمان اسم موسوم
است و این شهر را لشکر انگلیس در سال هزار و هفتصد و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و هفده هجری تصرف کردند و اهل این شهر با لشکر فرانسه
جنگ کرده دامن جلادت بکمر زده مانسی سردار سپاه را در سال هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و سه
هجری شکست دادند ولی ثانیا در سال هزار و هشتصد و یازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و شش هجری جنرال سوشت سردار فرانسه
این شهر را تسخیر نمود کرتجنه در ولایت مرسیه یکی از بنادر نیکوست که در بحر مدیترنین واقع شده است و این شهر را آسدروبل
که یکی از اهالی کرتجنه است بنا نهاد و این بندر را باسم کرتجنه موسوم نمود و از این بندر بود که هنیبل لشکرآرائی کرده بجنگ رومیان به ایطالیا رفت
و این بندر در آن وقت یکی از شهرهای معظم و آباد اسپانیا شمرده می شد مترجم گوید کرتجنه شهری بود در افریقا چنانچه در باب
اول ذکر شد و آسدروبل سردار آن مملکت بود که بفتح اسپانیا مامور گردید و این بندر را آباد کرده اسم کرتجنه را با او داد و احوال آسدروبل
و هنیبل در آخر باب انشاء الله ذکر خواهد شد انتهی ملگا قصبه معروفی در مملکت اندلوسیه است و شراب و میوه این قصبه [illegible]
ولدولید شهر معروفی است در این قصبه فلیپ دوم در سال هزار و پانصد و بیست و هفت مسیحی مطابق نهصد و سی و سه هجری متولد

شده است و دانشمند جهان وحید الاماثل والاقران کولومبس معروف در این قصبه در سال هزار و پانصد و شش مسیحی مطابق نهصد و دوازده
هجری وفات یافته و در انجا مدفون است مترجم گوید ولدولید در شرقی مملکت لیون و در شمال و مشرق شهر سلمنکا واقع شده است
انتهی استارگا شهری است در لیون و این شهر را نیز لشکر فرانسه بسرداری جنرال ژونات در سال هزار و هشتصد و ده مسیحی
مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری پس از محاصره یک ماه تصرف کردند و شش هزار نفر از قلعگیان تلف شد لیون پایتخت ولایتی است
که بهمان اسم موسوم است و این شهر نخستین پایتخت سلطنت عیسویون است که در اسپانیا سلطنت داشته اند زَموْرا در لیون قصبه ایست که در آن
الفونسو سیم که او را الفونسو نیز گویند که ملقب به کبیر است در سال نهصد و دوازده مسیحی مطابق سیصد هجری وفات یافته و دفن شده است و در این شهر دن
رآذریگو را لقب السید دادند بدجوز پایتخت استرمدیورا است و در این شهر پلی محکم در بالای رودخانه گودینه از بناهای رومیان است و
این شهر را نیز لشکر فرانسه که در تحت فرمان جنرال سولت بودند در سال هزار و هشتصد و یازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و شش هجری پس از محاصره
سی و شش روز مسخر و دوباره این شهر را لشکر انگلیس و اهل پورتگال که در زیر حکم دیوک ولینگتون بودند در اپریل سال هزار و هشتصد و دوازده
مسیحی مطابق ربیع الثانی هزار و دویست و بیست و هفت هجری پس از محاصره بیست روز از لشکر فرانسه گرفتند و این قلعه محکم مضبوطی دارد
و کلید اسپانیا در طرف پورتگال محسوب میشود و مسافت این شهر تا سرحد پورتگال تخمینا پنج میل است الکنترا یعنی القنطره باسم پل محکمی که در آن شهر است
موسوم شده است و این پل بالای رودخانه تجو از بناهای ترجن است و این شهر را اهل گلوی در سال هزار و هفتصد و شش مسیحی مطابق هزار
و صد و هجده هجری تصرف کرد مترجم گوید الکنترا قصبه ایست در استرمدیورا اسپانیا و یکصد و سی میل در جانب جنوب مغرب
دار السلطنه مدرید واقع است و رودخانه تجو را اهل اسپانیا تهو و اهل پورتگال تگس می خوانند انتهی ترکسیلو که در تلفظ ترکسیلو گویند قصبه ایست
در استرمدیورا که در انجا سردار نامدار پزرو فاتح مملکت پیرو متولد شده است کاردوا شهر بزرگی است و قدیما در تصرف مسلمانان
بود و در این شهر دانشمند معروف سنکا و لوکن و گانن زلوس متولد شده اند مترجم گوید احوال سنکا و لوکن در ضمن احوال نیرو در
آخر باب سی و دوم ذکر شد انتهی الکس رز یکی از قصبات معتبر اندلوسیه است و شراب شرکی معروف در این قصبه بیع و شری می شود
و در نزدیکی این مکان در سال هفتصد و سیزده مسیحی مطابق نود و پنج هجری محاربه عظیمی فیما بین مسلمانان و اهل اسپانیا اتفاق افتاد و اهل اسپانیا
شکست فاحش خورده و رادریک آخرین پادشاه گات در معرض جنگ تلف شد که هیچ کس نشانی از او نیافت مترجم گوید قصبه
الکس رز قریب بشمال بندر کدیز واقع است و مسافت میان آنها شانزده میل است انتهی تولیدو شهر بزرگی است و سی میل در
جنوب و مغرب دار السلطنه مدرید در رودخانه تگس در کستیل واقع شده است و یکی از شهرهای قدیم اسپانیاست و چندین قرون پایتخت آن
کشور بود موضع این شهر بسیار غریب اتفاق افتاده شباهت زیاد بقصبه درم دارد و سکنه این شهر وقتی دویست هزار بود و الان زیادتر از پانزده
هزار نیست و بمسافت سی و پنج میل بجانب پائین و نشیب این رودخانه قصبه طلویرا است و در این جا جنرال سولت از دیوک ولینگتون
سردار انگلیس در سال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری شکست فاحش خورد القلا القلعه قصبه ایست در [illegible]
و در انجا مدرسه معروفی است که زمینس بنا نهاده است و زمینس آن کسی است که در آن مدرسه پالی گلات بائیبل یعنی کتب سماوی را
بچندین السنه مختلفه چاپ کرده است و سروانتس مصنف مشهور نیز در انجا در نهم اکتوبر سال هزار و پانصد و چهل و هفت مسیحی مطابق اواسط شعبان
نهصد و پنجاه و چهار هجری متولد شده است جبر الطار قصبه و قلعه محکمی است که در جنوب اسپانیا در یک راک یعنی صخره عظیمی در پای کوهی در ساحل
بحر مدیترنین واقع شده است و قلعه او محکمترین قلاع دنیاست و مدتی است که این قلعه و قصبه در تصرف دولت انگلیس است و دولت اسپانیا
باعانت دولت فرانسه جد و جهدها کردند که شاید این قلعه را از تصرف دولت انگلیس در آرند ممکنشان نشد و جمعیت آنجا تخمینا پانزده هزار نفوس
میشود و کوه جبر الطار که در زمان [illegible] جبر الطار مینامند و مونت ابیلا که در مقابل او در ساحل افریقا است در مثالوجی یعنی علم

افسانه وقصه چنین نوشته اند که درقدیم انها را پیلرس آف هرکیولز می گفتند یعنی ستونهای هرکیولز وچنان پنداشته بودند
که هرکیولز این صخره ضخام را که بیکدیگر متصل بود بقوت بازو ازهم جدا ساخت وبدین واسطه محیط اتلنتیک ببحر مدیترنین اتصال یافت
مترجم گوید ازاحوال هرکیولز بنبذی درباب اول گذشت وجبرالتار را اهل اسپانیا از تصرف مسلمانان که محله ایشان بود
درسال هزار وچهارصد وشصت ودو مسیحی مطابق هشتصد وشصت وشش هجری درآوردند ومدتی درتصرف اهل اسپانیا بود در
سال هزار وهفتصد وچهار مسیحی مطابق هزار وصد وشانزده هجری مطابق ربیع الاول هزار وصد ونود وهفت هجری اسپنجی وجمعیت تمام
محاصره کردند وبزرگ قلعه گیان جنرال الی اُت بود واو نیز باکمال جلادت دامن شکیبائی وتحمل را برکمر زده درمقابل محاصرین ایستاد تا
آخر لشکر اسپانیا بی نیل مقصود مراجعت کردند وطول بوغاز جبرالتار سی وسه میل است وچهارده میل پهنای آنجاست مترجم گوید
جبرالتار تصحیف وتحریف جبل الطارق است واورا جبل الفتح نیز گویند ومختصری از وقایع طارق درآخر باب انشاء الله بیان خواهد شد
انتهی وجزایری که تعلق بدولت اسپانیا دارد دودریای مدیترنین واقع شده اند یکی مجورکا ودیگری مینورکا وایویکا است که
اورا ایتزا نیز گویند وچندین جزیره دیگر است که درهند الشرق وهند الغرب بتصرف دارند وتقریبا اکثر متصرفات اسپانیا که
درامریکای شمالی وامریکای جنوبی داشتند از تصرف ایشان درسال هزار وهفتصد وده مسیحی مطابق هزار ودویست وبیست وپنج هجری
بیرون رفت وجزایر مجورکا ومینورکا وایویکا را قدما باسم جزایر بلیرس میخواندند وفلاخن اندازهای این جزایر معروف است وجزیره
مجورکا را اهل اسپانیا ملورکا میگویند ودر تلفظ ملی ارگا میخوانند وقصبه بزرگ این جزیره پلما است وقصبه ایویکا نیز ازهمین اسم است
که باسم او جزیره موسوم شده وقصبه مینورکا سیوددلا است ومکان معتبر جزیره مینورکا شهر مهون است وعمل جزیره مینورکا کمال
انبار زاد دارد مترجم گوید جزیره ایویکا در نقشه جان آروسمیث اویزا ضبط کرده است انتهی واطفال این جزایر از خورد سالی
مشق فلاخن انداختن را میکنند چنانچه مادر اطفال غذای اطفال را بر کله چوب بلندی میگذارد وحکم میکند هرکه باسنگ فلاخن اورا
بیندازد غذا خواهد خورد والا گرسنه خواهد ماند واطفال بشوق خوردن طعام القدر بافلاخن سنگ می اندازند تا آن غذا پائین افتاده
بخورند وهرروزه عادت ایشان همین است ودراندک زمانی چنان می شوند که دراین صنعت کمال مهارت پیدا می کنند وجزیره مینورکا را
دولت انگلیس درسال هزار وهفتصد ونود وشش مسیحی مطابق هزار ودویست ویازده هجری تصرف کردند ودرصلح امینس در
سال هزار وهشتصد ودو مسیحی مطابق هزار ودویست وهفده هجری باز پس دادند لارد کالینگ وود نایب مناب امیر
البحر لارد نلسان که پس از جنگ ترافلگر باین منصب رسید درنزدیکی مینورکا درسال هزار وهشتصد وده مسیحی مطابق هزار ودویست وبیست
وپنج هجری وفات یافت مترجم گوید ترافلگر دماغه ایست دراسپانیا درساحل اندلوسیه که درمابین جنوب ومشرق گدیز ودر
مغربی جبرالتار اتفاق افتاده است ودرانجا لارد نلسان فتح بزرگی کرد وجهازات متفقه فرانسه واسپانیا را دربیست ویکم اکتوبر
سال هزار وهشتصد وپنج مسیحی مطابق بیست وهفتم رجب هزار ودویست وبیست هجری غرق وحرق نمود وخود بزخم برداشته هلاک شد
ودرآخر همین باب احوال لارد نلسان تفصیل ذکر خواهد شد انتهی القاب ومناصب دولت اسپانیا ازهر دولتی دراروپا زیادتر است واکثر ولایات
اسپانیا که درزمان سابق حکومتهای مستقله بودند درهر ولایتی لقبی ومنصبی شیوع داشت لهذا آن القاب اکنون نیز بجهة اینکه کل
مملکت درتحت اطاعت یک پادشاه است متداول ومستعمل شده است پادشاه را باسم کتولیک مجستی یعنی اعلیحضرت کتولیک وولیعهد
آن دولت را ملقب شاهزاده استوریس می خوانند وسایر پسران پادشاه را باسم انفنتس بسکون نون وتاء مثناه فوقانیه ودختران
پادشاه را باسم انفنتس بفتح تاء مثناه فوقانیه بنامند وآثار وعلامات قدیمه اسپانیا غالبا از رومیان ومسلمانان است ودرنزدیکی
سگاویه درستیل قدیم قریب بشمال مدرید جدول نهر معروفی است که شاهنشاه ترجن احداث فرموده است واین جدول آب را از دره

عمیق جاری ساخته اند ودو قطاره طاق محکمی بالای او بنا کرده اند که هرقطاری یکصد وپنجاه طاق است وازآثار غریبه است که دلالت برهمم عالیه
ملوک وسلاطین میکند وتااکنون هیچ عیب نکرده است ودرشهر تولیدو بقیه گنبد رومیان است که الآن اورا کلیسا ساخته اند
ودرازی او هشتصد فوت وپهنای آنجا پانصد فوت وارتفاع او نیز درخور این طول وعرض است وبالای سیصد وپنجاه ستون مرمر بنا نهاده اند
ودر مترتا پل محکمی مرتفعی درحال هزار وهفتصد وشصت وهشت مسیحی مطابق هزار وصد وهشتاد ودو هجری از بقیه مصالح پل قدیمی ساخته شده است
وان پل قدیم تقریبا هزار ونهصد وهشتاد وپنج سال بود که برپا بود وگویند که از ابنیه ترجن بوده است ودرشمالی او یک طاق باشکوه هست یا دروازه بوده
که اکنون هیچ عیب نکرده است که میگویند هنبل بیادگار پدر خود همیلکر این بنیان را برپا کرده است ودرنزدیکی شهر سلمنکا بقیه شاهراه رومیان است
که باسنگهای بزرگ پهن مفروش ساخته بودند واین شاهراه متصل بود به مریدا وازانجا به سویل امتداد داشت وچندین آثار رومیان در ولایات
کشور اسپانیا پدیدار است مترجم گوید مریدا قصبه ایست که درشرقی بدجوز واقع است انتهی وآثار قدیمه مسلمانان نیز دراین کشور بسیار است
ویکی ازآن آثار عمارت معروف الحمرا یعنی قصر الحمرا که درگرانادا پادشاه ثانی مسلمانان درسال هزار ودویست وهشتاد مسیحی مطابق ششصد وهفتاد ونه
هجری بنا نهاده ودرحکمرانی پادشاه هجدهم درسال هزار وچهارصد ونود ودو مسیحی مطابق هشتصد ونود وهفت هجری این عمارت را اهل اسپانیا
از تصرف مسلمانان بیرون آوردند ودراسپانیا هشت نفر آرچ بی شپ یعنی خلیفه اعظم وچهل نفر خلیفه دیگر است وخلیفه اعظم را که درتولیدو
مسکن دارد پریمیت آف اسپین می خوانند یعنی مفتی اسپانیا وهرساله از خراج ونذورات زیادتر ازیکصد هزار پوند باو میرسد
وهرچه ازین مداخل درعرض سال زیاد بیاید صرف قناطر وتعمیر رباطات ومکتب خانه ها ومدارس میشود ودراسپانیا زیادتر ازیازده مدرسه علمی هست
وسلطنت این کشور بااختیار واقتدار است وارکان دولت نیز اختیار دارند وخانواده سلطنت بوراثت میرسد وازآن زمان که یک شعبه از
خاندان بوربان بتخت اسپانیا عروج کرده اند بقاعده سلیک لا طایفه اناث ازمیراث سلطنت محروم شده اند ودرزمان رومیان فن تجارت
وفلاحت وکسب علوم وکتابت رواج داشت که دانشمندان آن زمان که بومی این کشورند کوین تی لین وسنیکا ولوکن ومرشل
وپامپونیوس ملا است وحکمران حال اسپانیا انفنتا یعنی شاهزاده خانم دختر پادشاه ماضی فردینند هفتم است
ولیکن شخصی را بوکالت او مادام صغارت ملکه تعیین کرده اند چرا که سلطنت بقاعده سلیک حق عموی او دن کرلس بود ولی اختلافی
درارکان دولت اتفاق افتاد وجمعی اورا اختیار کردند وبرخی عموی اورا انتخاب نمودند و گروهی این گروهی آن پسندند وبدین جهت چندین
جنگ میان این دوفرقه اتفاق افتاد تا آخر هواداران دختر غالب شدند وعموی اورا بخلاف قانون از تاج وتخت بی بهره ساختند
تنبیه جمهوریه کرتیج چنانچه درباب اول ذکری شد همیلکر که بسرداری کل سرافراز بود به تسخیر اسپانیا روانه کردند همیلکر اسپانیا را مسخر
کرده درجنگ ویتونیان که یکی از طوایف پورتگال است کشته شد وسرداران سپاه پس از او درحلقه اطاعت اسدروبل که داماد
او بود درآمدند وجمهوریه کرتیج نیز سرداری اورا امضا کردند واونیز بعد از هشت سال دراسپانیا درگذشت وپس ازاو واطبه لشکر هنبل پسر همیلکر که
بسال جوان وبرای پیر بود دربزرگی وامیری انتخاب نمودند وجمهوریه کرتیج نیز تصدیق بزرگان سپاه سپهسالاری عسکر وحکومت کشور اسپانیا
درعهده او مفوض داشتند واکثر مورخین هنبل را اشجع واکبر امرای زمان خود میدانند بلکه بعضی برانند که تا زمان او سرداری مثل او بعرصه وجود نیامد
ومتاخرین مورخین درعلم لشکرکشی ناپلیون اعظم را ثانی هنبل دانسته اند القصه هنبل ازجانب جمهوریه کرتیج به تسخیر ممالک ایطالیا مامور شد وهنبل غفلة خواست
که برجمهوریه رومیان تاختن آورد درزمستان سخت باوجود اهل گال با او خصومت داشتند بهیچوجه چون شیر که ازکثرت اغنام نهراسد خوفی
وهراسی نکرده ازجبال الپس عبور نمود وقتی که به این سوبریه که اول خاک ایطالیاست رسید ازپنجاه هزار پیاده وسه هزار سواره او
بیست وچهار هزار پیاده وشش هزار سواره مفلوک باقی مانده وازفیلان جنگی که همراه داشت یکی باقی بود باوجود این ازحرب هراسی واز خصم باکی
نداشت ودرشهر تیکانیه با لشکر روم جنگ کرد وشکست فاحش بر رومیان افتاد وقبایل گال را از نهب وغارت لشکر خود مصون داشت

و بدینجهة قبایل گال به هنبل گرویده جمعی از ایشان بخدمتگذاری او اقدام نمودند و هنبل ساز و تهیه لشکر دیده با ایطالیا روان شد و در کنار رودخانه
تربیه جنگی بکر میان او و لشکر رومیان اتفاق افتاد و در جنگ تدبیری اندیشید که لشکر رومیان ناچار شده از رودخانه گذشته
و دران طرف رودخانه سنگری بسته در مقابل خصم نشستند و این حرکت ایشان باعث وهن و شکست ایشان شد و جمعی مهان رزمگاه
قتیل و برخی فرار کرده خود را بهزار زحمت بشهر پلاسنطیه که اکنون پیاسن زه خوانند رسانیدند و هنبل بقیه زمستان را انجا مانده در بهار بجانب
اطروریه روان شد و از انجا تا مقصد او دو راه بود که یکی دور بود و یکی نزدیک و راه نزدیک باطلاق و جنگل زیاد داشت که گذشتن از ان
متعسر می نمود و رومیان بدین خیال که گذشتن از ان معابر مشکل بل محال است آسوده خاطر بودند و تهیه و تدارک راه دور افتادند و هنبل برای اینکه بر خصم امان ندهد
از راه نزدیک روان شد و درین مسافت قلیل ضرر کثیر بلشکریان او رسید در رودخانه آرنو در سیلاب بهاری صحرا و جنگل را گرفته و لشکریان
هنبل سه روز متوالی در مخایض و حوالی میان لای و گل حرکت میکردند و درین سفر چشم هنبل درد گرفت و یک چشم او کور شد و با این حالت با نا آرامی
و تزلزل دست بر نمیداشت و در کنار دریاچه ترازیمنو جنگی که قدما ترازیمنوس خوانند جنگ دیگر با لشکر روم کرد و سردار رومیان که
فلامینیوس بود کشته شد و از لشکر روم دران روز پانزده هزار کس کشته و سیزده هزار نفر دستگیر گردید و هنبل هر که از اسرای رومیان که رومی بود نگاه داشت
و هر که از لتین و طوایف دیگر بود مرخص فرمود و بدینجهة در میان لشکریان روم مشاجره و مشاوره برخواست و از لشکر هنبل درین جنگ زیاده بر هزار
و پانصد نفر کشته نشده بود زیرا که لشکر کرتج در دامنه کوه بودند و هوا صاف و لشکر روم را در کنار دریاچه بخار و ضباب فرو گرفته بود که از لشکر
خصم غفلت داشته سهل است یکدیگر را تمیز نمیدادند و سردار دیگر رومیان که بامداد فلامینیوس می آمد پس از جنگ رسید و هنبل با تمامی لشکر بمدد
می آمدند بنا بعی کاوش و جنگ گذاشت دو هزار نفر از رومیان کشته شد و دو هزار دیگر امان طلبیده اسلحه حرب را ریخته خود را تسلیم کردند
و این شکست چهارم است که بلشکر روم رسید و هنبل بجهة کثرت آذوقه و زاد و خضرت چمن و نضرت دهات و بلاد میل کرد که از ولایات
کمپانیه بجانب کاپو که شاید بود در عرض راه دره تنگی بود که عبور لشکر ناچار از انجا بود و لشکر روم پیش از وقت سر آن تنگه را گرفته هنبل را
مجال عبور از ان مخارج و مناقل میسر نشود و چهار هزار نفر از لشکر روم در دهنه آن تنگه بقراولی ایستادند و هنبل از تدبیر آگاه شده و در شدت
حیرت افتاد چه خصم فراز جبال و تلال را گرفته و تنگه را نیز مسدود کرده اند و ناچار بعزم راسخ دل بر مرگ نهاد و حیله اندیشید و دو هزار گاو که در
اردوی او بود برادات و قرون ایشان عشره عشب و دقاق حطب بسته آتش زد و گاوان را بر فراز جبال رها کردند و بچوبهای خشک جنگلی نیز
آتش افتاد و از خوار بقرات مسلعه و اوار زفرات مشتعه در میان لشکر رومیان غوغا افتاد و این چهار هزار که در دهنه تنگه بقراولی ایستاده
بودند بخیال اینکه هنبل شبیخون بلشکر روم آورده از سر راه برخواسته بامداد لشکریان بفراز جبال شتافتند و هنبل فرصت را از دست نداده خصم را
در انحالت گذاشته نصف شب بسرعت تمام از تنگنای در گذشته بقرا جبلها افتاد و صبحگاه یکی از سرداران روم با فیبیوس سردار کهن سال که
مجرب روزگار و مهذب اعصار بود خلاف کرده بعزم جنگ بیرون آمد و پس از اندکی کر و فر شکست خورد و فیبیوس از غیرت و ناموس
ناچار بامداد او شتافت هنبل صرفه در جنگ ندیده بلشکر خود مراجعت نمود و این سال سیم و دویست و شانزده سال قبل از میلاد عیسی است
و هنبل در ایطالیا بقتال و جدال مشغول است و هنبل در شهر جرانیم قتل عامی کرد و ارکان سنت و جمهوریه روم نیز به تهیه و تدارک سپاه مشغول شد
لشکری انبوه بسرداری امیلیوس و وارو فرستادند و چنان حکم کردند که هر روزی یکی ازین دو سردار در امر حرب و ضرب مختار و دیگری فرمان
مطیع باشد امیلیوس مرد دنیا دیده و سرد و گرم روزگار چشیده بود ملتفت که لشکر خصم در ولایت غربت استیصال باید ساخت و قطع
علوفه و اذوقه نمود که از جمل قوت و سیورسات بازمانند چنانچه در ان ایام در لشکر هنبل زیاده تر از اذوقه و علوفه ده روزه نبود ولی وارو
جوان و از رسوم جنگ چندان اطلاع نداشت و تازه ارکان سنت او را بمنصب عظیم و لقب جسیم مفتخر ساخته بودند بخلاف

امیلیوس

امیلیوس مایل جنگ بود و ملتفت هنبل کجاست که مرد میدان خود را بشناسد و دست از آستین جلادت در آرد و پای ثبات در میدان
بسالت فشارد و الرمح لا املا کفی به والله لا اتبع ترواله و ازین سخنان بیهوده لختی سروده تا روزی که نوبت سرداری باو افتاد زیر بار
رفیر عیر بند اشته زمین کمان را ظنین کمانچه انگاشته صلای جنگ درداد و طبل مناجزه فرو کوفت و امیلیوس بحکم ارکان سنت
ناچار بر این کار و عار تن درداد و هنبل نیز قلب را بکماة ابطال و میسره و میمنه را بحماة رجال آراست و از طرفین جنگی سخت اتفاق
افتاد و این جنگ از حروف مشهور هنبل است که بجنگ کانیه شهرت دارد و درین معرکه شکستی فاحش و وهنی عظیم بلشکر رومیان رسید
که از نود هزار لشکر روم هفتاد و سه هزار و نهصد کس بقتل رسیده و دستگیر شده بودند و از عساکر کرتج که پنجاه هزار بودند زیاده از پنجهزار
معرض تلف نرسید و از لشکر روم امیلیوس سردار و مینوسیوس سردار سواره و فیبیوس امیر معروف و سی و سه نفر سردار
و هشتاد نفر از معارف و ارکان سنت بهلاکت رسیده بودند و وارو که از اراذل ناس و تازه بمنصب و اساس رسیده بود در اول هنگام
از معرکه با معدودی از همراهان خود فرار کرد و هنبل بجانب شهر روم نرفته بجانب شهر کاپویه که اکنون بکپو شهرت دارد که از بلاد معظم فیمابین
مشرق و جنوب ایطالیاست روان شد هنبل پس از فتوحات برادر خود ماگو را به کرتج فرستاد و مال و لشکر خواست که بکلی دولت روم را
تمام کند ارکان دولت جمهوریه کرتج چندان اعتنائی بگفتهای او نکردند بلکه بعضی که با او عداوت داشتند خدمات و زحمات او کان لم یکن
انگاشتند و جمع اموال و ذخایر متهم ساختند مگر عداوت او را بمیان بستند و زوال دولتی و انتقال شوکتی را محض عداوت هنبل روا داشتند
و پیغامهای نالایق باو فرستادند و تا آخر ازین سوء رفتار ارکان دولت جمهوریه کرتج بدیشان رسید آنچه رسید و آن سردار نامدار را آنچه خاطر خواه
چنانچه ارکان دولت هرمز کینه بهرام چوبینه بر خواسته خدمات او را بر طاق نسیان گذاشتند جامه زنان برای او فرستادند تا آنکه آمد
این کار گشته بد القصه هنبل با این احوال دوازده سال دیگر باز در ایطالیا خود داری کرد و جنگها نمود و درین کشور از جائی بجائی حرکت میکرد
و عاقبت رومیان لشکر به افریقا کشیده هنبل ناچار بامداد ایشان شتافت و از ایطالیا برگشت و مجمل آن مفصل چنان است
که بعد از هشت سال ارکان جمهوریه کرتج از خواب جهالت بیدار و از شراب غفلت هشیار شده بخیال امداد هنبل افتادند برادر
دیگر هنبل که اسدروبل بود و در اسپانیا توقف داشت با شصت هزار نفر بمدد او تعیین نمودند و اسدروبل از جبال
آلپس گذشته به ایطالیا وارد شد و لشکریان روم بمدافعه او شتافته در عرض راه قاصد او را که خبر برادرش فرستاده
و از آمدن خود اعلام کرده بود گرفتند و سرداران روم باین خیال افتادند که نگذارند این دو لشکر با یکدیگر متفق شوند و
چنان صلاح دیدند که با او طرح جنگ اندازند و اسدروبل از وصول لشکر رومیان خبردار شد چنان دانست که برادر او را
در کانیه شکست داده و باطمینان خاطر بجانب او تاخته آمد و ناچار بمقام منازعه و حرب برآمد و از طرفین آتش قتال زبانه کشیده
لشکر کرتج بهزیمت شتافته و از شصت هزار نفر لشکر کرتج زیاده تر از چهار هزار بسلامت در نرفت و خود اسدروبل پای جلادت
فشرده القدر کشش و کوشش کرد تا کشته شد و هنبل هیچ ازین کارزار خبر نداشت و انتظار وصول برادر میکشید تا سر او را در اردوی
او شبانه انداختند و آن سر بی زبان اول کسی بود که آن گروه را بزبان بی زبانی ازین حادثه خبر داد و هنبل آهی کشید و فریاد برآورد
و گفت ای لشکریان من بخت از ما برگشته است با قضا کوشیدن فایده ندارد و از گشت ستاره چاره نیست و از لشکر
خود کوچیده باقصی ممالک جنوبی ایطالیا بصوبه بروطیه روان شد و درانمدت رومیان نیز باستیصال خصم در خارج
میکوشیدند چنانچه لشکر کرتج در ایطالیا بود ایشان نیز لشکر به اسپانیا و پورتگال و افریقا مامور کرده بودند ولی اینقدر
تفاوت داشت که رومیان در اعانت مالی و لشکری کوتاهی نمیکردند و کرتجیان هیچ درین خیال نبودند و اخر الامر
لشکری که بامداد او تعیین نمودند ع آئی توان زمان که نیائی بکار من * هیچ مثمر ثمری نشد بلکه باعث جرات و جسارت

رومیان گردید و دولت کرتج از عهده لشکر رومیان بر نیامده با زچنان مشورت دیدند که باب ملاطفت را مفتوح
دارند و هنبل را امیدواری داده به افریقا احضار کنند سیپیو سردار بزرگ رومیان و پسر پبلیوس سیپیو است که
پدرش را در جنگ تیکانیه از چنگ دشمن رهانید و در آن روز هجده سال داشت از جانب ارکان سنت بسرداری لشکر
و در سن بیست و شش سالگی کل کشور اسپانیا و پورتگال را مسخر کرد و لشکر کرتج را از آن کشور اخراج و ازعاج نمود و افریقا را نیز
مفتوح ساخت که او را سیپیو افریکانوس میخوانند یعنی مسخر کننده افریقا و مورخین سلف و خلف عقل و نبالت و هنرمندی و لیاقت
همه سرداران را در میزان عقل و انصاف سنجیده سیپیو را برابر هنبل گرفته اند و در پاکدامنی و صداقت او را از و بالاتر داشته اند و
مشار الیه بعد از تسخیر اسپانیا و پورتگال کونسل اول جمهوریه روم شد و بجانب افریقا لشکر کشید و لشکر کرتج را در افریقا
شکست عظیم داد ارکان جمهوریه کرتج در غایت پریشانی و استیصال هنبل و لشکر او را بامداد طلبیدند و در [illegible]
تاکید بلیغ نمودند و هنبل از این مرحله بی نهایت آزرده خاطر و ملول بود و جهالت و بطالت ارکان دولت و مکر و حسد
اعیان حضرت دلش بدرد آمد چون مار بر خود می پیچید و دشنام میداد و میگفت در آن زمان که من بر اسب اقبال سوار بودم
مرا پیاده گردید اعانت نکرده اهانت نمودید و مرا در خاک دشمن جهل و معطل گذاشتید تا کار بدینگونه تباه شد اکنون که دشمن
بدروازه شهر رسیده است ناچار مرا احضار است و حمایت می طلبید آن خیالی که من در شهر روم داشتم اکنون ایشان در شهر کرتج
دارند و لیکن این جزع و ناله بیحاصل بود و هنبل محض غیرت ذاتی و حب وطن ناچار با لشکر خود که از سی هزار متجاوز بود
بتعجیل تمام بساحل دریا روانه شد و از آنجا به کشتیها نشستند و بعد از مدت پانزده سال که اکثر ولایات خوب ایطالیا را متصرف
بود ناکام و نامراد از آن سرزمین رخت رحلت بربست و میگفت شعر قسمتم کاش همین ملک کشد بار دگر ❊ که ازین مرحله
من دل نگران بستم بار ❊ و مادامیکه آثار و سواد ایطالیا بنظرش میرسید با دیده پر از اشک بر آن ملک می نگریست و دست
تاسف برهم میزد و لب بدندان میگزید و آه می کشید و بر تغافل و تکاهل دولت خود نفرین میکرد و میخواند شعر والله ما خرجت
لفقد اخ ❊ حزنی علیه ولا ام علی ولد ❊ تا طلاوه ملک ایطالیا از نظرش غایب شد و هنبل بکرتج وارد شده دولت
کرتج ورود او را مغتنم دانسته گویا که روانی در بدن و جانی در تن ایشان در آمد و او را سپهسالار کل کرده بتهیه حرب کوشیدند
و در اندک زمانی جیوش طرفین در حوالی شهر زامه که در پنج منزلی کرتج است بیکدیگر مقابل شدند و در همین ماسانیسا پادشاه
نومیدیه با دوازده هزار سواره و پیاده بلشکر رومیان و معسکر سیپیو ملحق شد و هنبل را در جنگها عادت چنان بود که بقدر
مقدور از عدت و کیفیت لشکر خصم استعلام مینمود و جاسوسان میفرستاد در این نوبت نیز چند نفر در لباس مبدل جاسوس
فرستاد قراولان اردوی رومیان جواسیس را شناخته و گرفته بخدمت سیپیو آوردند و سپهسالار روم بخلاف
عادت از کشتن جاسوسان در گذشت و حکم فرمود تا آنها را در معسکر خود گردانیدند تا از کم و کیف سپاه آگاه شوند و خبر
براستی برند و خود نیز فرمود که درست ملاحظه کنید و بدقت بسنجید و براستی خبر برید پس ایشان را رخصت انصراف
داد و گفت به هنبل سلامی از من رسانیده بگوئید که ما را از تو هیچ اندیشه نیست و اکنون که بر استعداد و احتشاد
ما بطور راستی مطلع شدی پس بهتر آنست که در جنگ تاخیر نکنی و ما را و خود را از این خیال برهانی و جاسوسان بخدمت
هنبل شتافته از کماهی آگاهی دادند و مورخین عدد سپاه روم و کرتج را که یکی در این جنگ چقدر داشته اند بتحقیق
بیان نکرده اند و لیکن از دلایل خارجه واضح است که دولت کرتج استعداد لشکر را دیده و لشکر هنبل نیز که از ایطالیا
برگشته بودند بانضمام آنها شده و جمعیت لشکر شان از رومیان افزونتر بود و هشتاد زنجیر فیل جنگی بمیدان آورده

سیپیو افریکانوس

تهیه و تدارک کامل داشتند ولی با این همه بر صلح مایل بودند و هنبل استدعای ملاقاتی از سیپیو نمود و قرار بر آن شد
که آن دو سردار نامدار یکدیگر را در فضائی مابین العسکرین بی ثالثی ملاقات کنند سیپیو جوانی طلق و ذلق و بحلم و بردباری
موصوف و بشجاعت و دلاوری معروف بود و هنبل اگرچه چندان پیر نبود ولی از صدمات روزگار پیر و شکسته بنظر
می آمد و چون از یک چشم نابینا بود رعبی و صلابتی در بشره او ظاهر میشد چون این دو امیر نامدار که در آن زمان چشم جهان
از مشاهده جمالشان خیره بود بیکدیگر رسیدند مدتی صامت و ساکت بر یکدیگر مینگریستند تا هنبل بتکلم در آمد و گفت
ای سیپیو مرا اعتماد بر فتوت و مروت تو بیش از آنست که اکنون توانم تقریر کنم از تقدیر آسمانی است که یکروز در جنگ
تیکانیه بر پدرت غالب آمدم و روزی از پسرش تمنای صلح میکنم اگرچه تو ببزرگی و شهامت معروفی و لیکن من هم
در جهان چنان بی نام و نشان نیستم نه مرا بستایش تو و نه ترا بتوصیف من احتیاج است و من امروز بصلح پیش تو آمده ام
و حکما گفته اند صلح به از جنگ است تو هنوز جوانی و از مساعدت بخت و از گردش دهور تابش ماه و هنوز غفلت
داری و لیکن از من بپرس که عمری در راحت و زحمت بسر برده ام و تلخ و شیرین ایام را چشیده ام و تجربت روزگار
بیشتر از تو دیده ام همیشه نسیم اقبال در اهتزاز نیست و هر شرفی را هبوطی و هر صعودی را سقوطی است و اگر بالفرض اقبال
قرین تو باشد ناچار باید خون جمعی در این معرکه ریخته شود بر خود مپسند که ترا در جوانی خونخوار و در کامرانی غدار خوانند من
اکنون بطلب صلح آمده ترا دوست خود میدانم و خود را صدیق تو میخوانم شعر بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت بشرط
آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت ❊ بهتر آنست که دوستی کرتج و روم بدست من و تو استحکام پذیرد سیپیو در جواب گفت
چون آغاز خصومت از دولت کرتج بوده شکایت تو از جنگ روا نیست و خود تو اول کسی هستی که صلح را شکستی و بخاک ایطالیا
داخل شدی و بتخریب بلاد و تعذیب عباد کوشیدی و اگر خونی ریخته باشد وبال او بگردن تست و لیکن ما رومیان را
عادت چنان است که تا جان داریم از مناجزه دشمن دست برنداریم و چون صلح طلبند از وی مضایقه نکنیم و من
اکنون بشروط چند دست دوستی بتو دراز و در مسالمت و مصالحت را باز میکنم چون سیپیو شروط مصالحه را بیان نمود هنبل
از غیرت و جلادت تن در نداد جنگ را بر ننگ مقدم داشت و هر دو بی نیل مرام بمعسکر و مقام خود مراجعت کرده
و ساز جنگ را دیدند و جنگ زامه مشهورترین جنگهای روم و کرتج است و هنبل صفوف قتال را آراست و هرچه
در فنون حرب و ضرب میدانست در آن روز بکار برد چون بختش برگشته بود سودی نبخشید شعر هی گفت پژمان به بر تیغ ❊
تو بر تری و بختم نبرد دریغ ❊ پس از گیر و دار معرکه لشکر روم فیلان جنگی را که هشتاد زنجیر بود از صف کارزار برگردانیدند و فیلان
برگشته در رومیان بخون آغشته یکبارگی بر سپاه کرتج حمله آوردند که لشکر مجال توقف نماند هنبل هر قدر خواست سپاهیان را
بدرنگ و توقف در جنگ امر فرماید مفید نیفتاد لشکریان رو بهزیمت گذاشتند و رومیان از قفا تاخته بیست هزار کس از
ایشان بخاک هلاک انداختند و بیست هزار نفر دیگر زنده اسیر و دستگیر شدند و اموال و اسباب معسکر ایشان کلا بدست رومیان
افتاد هنبل با معدودی جان از معرکه بدر برده و بعد از سه روز بدار الملک کرتج رسید و خود اول کسی بود که این خبر وحشت اثر را
بارکان دولت رسانید و گفت بخت کرتجیان برگشته است مثنوی غیر تسلیم و رضا کو چاره ❊ در دم شیر ژیان خونخواره ❊
و سلامت مملکت اکنون در آنست که صلح با هر قیمتی که باشد بخریم ارکان جمهوریه جمعی از اعیان و اکابر را باستقبال سیپیو
فرستادند و ایشان در یک منزلی کرتج بخدمت او رسیدند و در کمال عجز و لابه استدعای عفو و مصالحه نمودند و شروط
مصالحه با آنکه بر ایشان صعب و ناگوار بود بهمان طور که سیپیو میخواست پذیرفتند و شروط مصالحه بدین نهج بود که اولا

دولت کرتج هزار تالنت نقد که بقدر چهار کرور این زمان می شود در عرض پنجاه سال بدفعات بقسط اسپین لت روم کارسازی کنند و ثانیاً از ممالک اسپانیا و جزیره سیسیلی و جزایر دیگر بحر الابیض بکلّی قطع علاقه کرده تخلیه نمایند ثالثاً انچه از ولایت ماسانیس پادشاه نومیدیه متصرف شده اند با ورد کنند رابعاً خارج از مملکت افریقا با هیچ طایفه و دولتی جنگ نکنند و در خود افریقا نیز هرگز بی اذن و اطلاع دولت روم لشکر بهیچ سمتی نفرستاده و با هیچ طایفه خصومت نورزند خامساً فراریان دولت روم را کلاً مسترد سازند و سادساً اسرای دولت خود را از دولت روم خریداری کنند و هر که پس ازین پناه بدولت روم آورد مطالبه نکنند سابعاً فیلهای جنگی و کشتیهای خود را کلاً بدولت روم واگذار کنند و هرگز بعد ازین فیل جنگی و زیاده از ده فروند کشتی نداشته باشند ثامناً صد نفر از اعیان و معتبرین کرتج هر که را که سیپیو بخواهد بگرو نواده بهند و دولت کرتج شروط ثمانیه را ناچار قبول کرده بهدنیه علی دخن مغرور شده رضا بقضا دادند و این مصالحه دویست سال قبل از میلاد حضرت مسیح اتفاق افتاد و محاربات دولت روم و کرتج بعد از هفده سال باین نکوئی باتمام رسید و سیپیو پانصد فروند کشتی را که از قرار شروط مصالحه تسلیم وی شده بود بکلّی را سوزانید و فراریان رومیان را که پناه بدولت کرتج برده بودند بسزای خود رسانید مظفر و منصور بروم مراجعت کرد و ارکان سنت با عزاز شایسته و استقبال بایسته او را بشهر روم داخل کردند و او را سیپیو آفریکانوس لقب دادند و این مدت مصالحه پنجاه سال طول کشید و پس از پنجاه سال بچشم زخم زمان مشارع آن موقت و صفا مکدر شد که تتمه داستان در آخر باب هفتاد و دوم انشاالله بیان خواهیم کرد القصه پس از انکه عقود مصالحه محکم شد هنیبل چندی برتق و فتق مهمات ملکی پرداخت تا اعیان دولت از حقد قدیم هنیبل را در تر د رومیان متهم ساخته و چنان جلوه دادند که او بکینه دیرینه در مقام خلاف خواهد ایستاد و بمهر فرصت خواهد بود ارکان سنت روم محصلی نزد ارکان کرتج فرستاده حکماً هنیبل را مغلولاً خواستند کرتجیان جز تسلیم چاره نداشتند و بر این خیال بودند که او را دست بسته بگماشتگان روم بسپارند هنیبل آگاهی یافته با همان لباس مخصوص از مجلس جمهوریه برپا خواسته با دو نفر خدمتکار پیاده از شهر در آمد و دو شبانه روز پیاده راه میرفت تا بکنار دریا رسید و بکشتی نشسته خود را بیکی از جزایر کوچک بحر الابیض رسانید و از انجا بدربار انطیاخوس پادشاه سیریه پناه برد و در اندولت مرتبه امیر البحری یافت مدتی در آن دولت آسوده بود و پس از شکست انطیاخوس چنانچه ذکر خواهد شد فرار کرده وادی بوادی و کوه بکوه میسکر دید تا بدرگاه پروسیوس پادشاه بوسنیه رسید و ملتجی بدو شد ولی بغض و عداوت رومیان با او بحدی بود که او را در بحر و بر گیتی آسوده نگذارند و همیشه مراقب احوال او بودند تا خبر بدیشان رسید که او در بوسنیه است و سفیر فرستاده او را از پادشاه انجا مطالبه نمودند و او ناچار بود که عوار و عار مهمان کشی را بر خود قرار دهد چرا که تاب مقاومت دولت روم را نداشت هنیبل که ازین واقعه اطلاع یافت بیکی از خدام خود که محرم او بود گفت بیار آن امانتی که در فلان وقت بدست تو سپرده ام و غلام جامی پر از زهر بدست او داد و هنیبل جام زهر را گرفته رو باسمان کرد و گفت که از عمر طبیعی من چندان نمانده است نمیدانم چرا اینقدر رومیان پاپی من شده اند و صبر ندارند که اجل من برسد و من الکنون خود را و ایشان را ازین تشویش فارغ میکنم که اینقدر در مرگ هنیبل تعجیل نکنند و زهر را خورده جان بداد و عجب اینکه درین سال سیپیو آفریکانوس رقیب هنیبل نیز جهان را وداع نمود انطیاخوس پادشاه سیریه و آذربایجان و ارمنیه و دیار بکر و عراق عرب است و ممالک اناطولی را نیز تا کنار دریا در تصرف داشت و هنیبل را در ظل حمایت خود جای داد و در یونان زمین با دولت روم جنگ کرد و رومیان پس از شکست او را از یونان

بیرون کردند و سیپیو آفریکانوس که بر هنیبل غالب آمده بود با سی هزار سواره و پیاده و چند زنجیر فیل از بوغاز بوسفور گذشته از عقب انطیاخوس داخل خاک آسیا شد و این اول نوبتی است که لشکر روم از خاک اروپا گذشته بخاک آسیا شده اند و انطیاخوس تهیه لشکر دیده با هفتاد و دو هزار پیاده و دوازده هزار سواره و فیلان جنگی باستقبال عساکر روم شتافت در حوالی شهر ماکنیزیه تلاقی فریقین دست داد و انطیاخوس شکست خورده پنجاه و پنج هزار از لشکر او اسیر و قتیل شدند و از لشکر روم زیاده از سیصد پیاده و بیست و چهار سواره تلف نشده بود پس ازین شکست انطیاخوس از در صلح در آمد رومیان نیز بصلح راضی شدند بدین شروط که پانزده هزار تالنت که مبلغ شش کرور این زمان است بتجبه خسارت لشکر روم بدهد و از ممالک یونان بکلّی قطع علاقه کرده و بهیچوجه ادعا نکنند و در آسیا نیز حدود ولایتش تا آن طرف کوه تارس باشد و از ممالک اناطولی نیز آنچه که این طرف کوه است دست بردارد و از خاک مصر نیز هرچه تصرف کرده است پس بدهد و هنیبل را نیز تسلیم رومیان کند انطیاخوس همه شروط قبول کرد مگر دادن هنیبل را گفت من این بدنامی را که مهمان را بدست دشمن بسپارم قبول نخواهم کرد هنیبل پس از استحضار از خواهش رومیان شبانه سر خویش و راه صحرا در پیش گرفته فرار کرد و مصالحه انطیاخوس با رومیان بشروط مذکوره گذشت بوسنیه یکی از ولایات ترکی این یوروپ است نومیدیه اسم قدیم بلاد الجزیر و آن سامان که اکنون الجزیر گویند لارد نلسان هوریشیو لارد ویس کونت یکی از سرداران نامی بحری انگلیس است و او پسر نجم ادموند نلسان است و مسکن این خانواده در نیل بارو در کونتی نارفوک است و لارد نلسان معروف در ستمبر سال هزار و هفتصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق محرم الحرام هزار و صد و هفتاد و دو هجری متولد شد و چندزمانی در مدرسه نارویچ مشغول تحصیل بود تا اینکه در علم گرامر مشهور گردید و در سن دوازده سالگی عموی او او را بجهاز خود طلبیده شغل معین برای او مقرر داشت که از علم کشتی بانی یاد گیرد و آن کشتی شصت و چهار توپ داشت و در آن کشتی خدمات او مقبول افتاده منصبی باو دادند و آن کشتی بجنگ دولت اسپانیا بجزایر فالک لند مامور شد و رشادت ذاتی لارد نلسان در آن جنگ بر امثال و اقران مشهور گردید و پس از انقطاع ایام جنگ چون لارد نلسان شوق ملاحی در سر داشت کپتین سکلینگ او را بیکی از کپتین های هند الغرب سپرد که او سفر دریا در پیش داشت و بهند الغرب روانه شد و در سال هزار و هفتصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و شش هجری مراجعت کرد باز عموی او را بکشتی خود آورد و چندی کار او در رودخانه تیمس کشتی رانی بود و در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و هفت هجری جمعی را از دولت بتعیین و تشخیص بحر شمالی معین کردند و لارد نلسان باصرار تمام خود را با کپتین لاتویج آشنا کرد که او را همراه خود ببرد و در تابستان سال مزبور روانه بحر منجمد شمالی شدند و کپتین فلیپس که یکی از همراهان ان سفر است روایت کرده است که شبی بشدت هوا سرد بود که از برودت هوا نفس در دهان منجمد و زبان را یارا گفتار بود و نه پا را طاقت رفتار شوق دیدار نلسان بخاطرم افتاد و او را طلبیدم نبود و هر قدر جستجو کردم نیافتم چون صبح شد دیدم در محلی که کشتی ها از یخ بیکدیگر وصل شده است ایستاده است تفنگ در دست و چخماق در مشت که با یک خرس سفیدی پویان است چون مراجعت کرد پرسیدم این چه حرکت و چه جرأت است که در چنین محل خطرناک از یاران خود دور می شوی جواب داد که شوق آن داشتم که پوست این خرس سفید را برای پدر خود برسم تحفه

سنه ۱۱۹۰

وارمغان هرم پس از مراجعت ازین سفر عموش او را کپیتین فرزسیر که عازم هند الشرق بود و پس از رسیدن هندوستان
هوای انجا باو ناسازکار شد در سال هزار و هفتصد و هفتاد و شش مسیحی مطابق هزار و صد و نود هجری در کشتی دیگر مراجعت
کرد و در مدت در علم کشتی چنان استاد شده بود که در سن هجده سالگی در کشتی ورسیستر که شصت و چهار توپ
داشت بمنصب لیوتننت رسید و در انوقت این کشتی بدریای مدیترنین مامور بود نلسان تا اپریل سال هزار و

سنه ۱۱۹۱

هفتصد و هفتاد و هفت مطابق ربیع الاول هزار و صد و نود و یک هجری در کشتی بود و پس از چندی منصب او را زیاد
کرده همراه کپیتین لاکر بجزیره جمیکا روانه کردند و در بین راه غفلة یکی از جهازهای اهل امریکا خورده لوای او سرنگون شد
و بدریا افتاد و کپیتین لاکر بصاحبان منصب کشتی خود حکم کرد که حکما آن علم را میخواهم چون دریا در تلاطم بود کسی
جرأت نکرد که خود را باین مهم خطیر آزمایش کند لاکر متغیر شده خواست که حکم خود را بامضا رساند نلسان دید که او متغیر است
و کسی اقدام باین کار نمی نماید پیش آمده گفت حال نوبت من است که اطاعت حکم کرده خود را بدریا اندازم و در بلم زورق
سوار شده بدریا شتافت و بیرق را از دریا گرفته بکشتی برگشت و پس از آن بر مرتبه او افزوده او را در حل و عقد امور کشتی

سنه ۱۱۹۲

اختیار دادند و در سال هزار و هفتصد و هفتاد و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و نود و دو هجری سر پطر پرکر اخلاق نلسان را
پسندیده او را بکشتی خود برده منصب بالاتر از آن منصب باو داد و در آخر همان سال او را بنگاه بانی [illegible]
و ساحل موسکیتو معین کرد و در جون سال هزار و هفتصد و هفتاد و نه مسیحی مطابق جمادی الاخره هزار و صد و
نود و سه هجری باز منصب بالاتر از آن منصب باو دادند و با سفاین حربیه اسپانیا جنگها کرد و هنرهای او آشکار شد
و در ساحل جمیکا بیمار شده و او را برای معالجه بانگلند آوردند و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و یک مسیحی مطابق هزار و

سنه ۱۱۹۵

صد و نود و پنج هجری او را بزرگ کشتی آلبمارل کرده ببحر شمالی مامور گردید و سرما زمستان را در آن بحر حرکت کرد
و در بهار آینده همراه ایلچی که بکوپنهیگ میرفت روان شد و در فصل زمستان او را بشهر نیویارک روانه کردند و از انجا با

سنه ۱۱۹۸

لارد هود بسمت هند الغرب روانه گردید و در مرچ سال هزار و هفتصد و هشتاد و چهار مسیحی مطابق ربیع الاخر هزار و صد
و نود و هشت هجری او را بزرگ جهازات فرگیت نمودند که بجهة جزایر لی وارد تهیه دیده بودند و از لارد نلسان درین
سفر هنرهای ذاتی آشکار شد که دوست و دشمن را مجال حرف نماند اهل امریکا را از دخول بجزایر انگلیس منع کرد و تجار امریکا
تهمتی بر او نهاده که مادام این غدغن خسارت زیاد بما رسیده است و از دولت حکم شد که او را حبس کنند و او در حبس
عریضه بپادشاه نوشت و وقایع خود را ثبت و عرض کرد و پادشاه حکم فرمود که غرامت تجار را از مال خود داده او را
از حبس خلاص کنند القصه وقتی او را بزرگ کشتی آگامنان کردند و در ان کشتی یکی از پسران خود را باو سپرد
که مشغول تربیت او باشد و علم کشتی را باو بیاموزد لارد نلسان او را بحجره خود طلبیده باوی گفت که درین سفر سه چیز را از خاطر
فراموش مکن اول انکه هر فرمانی دهند نکوئی که خلاف شان من است و اطاعت نکنی البته در انجاح آن کمال سعی را
داشته باش دوم انکه کسانی که بدگوئی پادشاه ترا بکنند او را دشمن خود بدان سیم انکه از اهل فرانسه پرهیز کن چنانچه

سنه ۱۲۰۶

از شیاطین پرهیز میکنی که ایشان دشمن دولت ما هستند و لارد هود در سال هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق
هزار و دویست و هشت هجری او را نزد سر ولیم هیملتون که در انوقت در نیپلس بود مامور کرد و از انجا بجزیره
کارسیکا رفت و تدابیر حسنه در ان سفر بکار برد و در تسخیر شهر بستیه و کلوی کمال جلادت کرد چنانچه در محاصره کلوی
از جانب خصم که تیر می انداختند گلوله در برابر نلسان بر زمین خورده ریگی بلند شده و بچشم نلسان فرو رفت

و بچشم او نابینا شد و پس از مراجعت لارد هود بانگلند لارد نلسان در مدیترنین بزرگ سفاین شد و در

سنه ۱۲۱۰

هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و ده هجری بر مرتبه و شان او افزودند و لقب ریر
اذمیرال را باو دادند یعنی علم امیر البحر و صاحب نشان نیت شد و به سنتاکرز بجزیره طنریف بمحاربه سفاین
حربیه اسپانیا با سه کشتی بزرگ که هر یکی صد و دوازده توپ داشت روانه شد و در جولای سال هزار و هفتصد

سنه ۱۲۱۲

نود و هفت مسیحی مطابق اواسط محرم الحرام هزار و دویست و دوازده هجری بانجا رسید و اهل اسپانیا قبل از وقت
تهیه مقاتله و مدافعه را دیده بودند و جنگی سخت در گرفت و اکثر همراهان لارد نلسان تلف شد و خود نلسان نیز در زمانی
که بزورقی فرود آمده بود که نزدیک رفته از اوضاع دشمن باخبر باشد گلوله بر بازوی راست او خورد نزدیک بود که بازوی
او بیفتد بهمین سبب مراجعت کرده بانگلند آمد که زخم خود را معالجه کنند و از برای این صدمه سالی از دولت از برای
او هزار پوند وظیفه مقرر کردند و پس از التیام زخم در سال دیگر به مدیترنین مامور شد و همراه لارد سنت وینسنت
روانه گردید و در تولانگ اهل فرانسه تهیه جنگ دیده بودند که بجانب مصر روانه شوند و نلسان ازینطرف بممانعت ایشان
برآمد و در سردینیه بواسطه طوفان شدید ناچار لنگر اقامت انداخت و سفاین حربیه فرانسه بمقصد رسیده در جای
مقصود لنگر انداختند و کپیتین ترو بریج نیز به نلسان ملحق شد و باتفاق یکدیگر از انجا حرکت کرد و پس از جستجوی زیاد
نلسان به سیسیلی مراجعت کرد و باو خبر رسید که علم لشکر فرانسه در اول اگست در سواحل مصر پدیدار گشت که در
خلیج ابوخیر لنگر اقامت انداخته اند و نلسان با سفاین حربیه انگلیس که سیزده بود و هر یک هفتاد و چهار توپ داشت
بسواحل مصر شراع ظفر و نصرت را کشید و در ابوخیر میان سفاین حربیه انگلیس و فرانسه آتش حرب زبانه کشید و کشتی
کپیتین ترو بریج در اثنای جنگ بگل نشست و از کار افتاده جهاز سردار فرانسه که یکصد و دوازده توپ داشت آتش
گرفت و نه کشتی دیگر فرانسه تا صبح گرفتار شد و لشکریان فرانسه بمعرض حرق و غرق در آمدند و نلسان زخم کاری
از سر برداشت و زخمداران او هشتصد و نود و پنج نفر رسید ولی چون نسیم فتح و ظفر بر پرچم او وزید بهیچوجه بالی
و تشویشی از زخم خود نداشت و درین جنگ شهرت او کل اروپا بلکه همه عالم را فرو گرفت و لقب برون
درین جنگ باو داده و دو هزار پوند بر وظیفه سابق او افزودند و سیزده کشتی فرانسه حرق و غرق بسفاین
انگلیس شد و درین فتح امپراطور روس با انشانی الماس تصویر ان پادشاه بود برای او فرستاد و از سلاطین نیپلس
و سردینیه تحف و هدایای گوناگون برای او آوردند و از ساحل مصر که به نیپلس آمد پادشاه انجا باستقبال او بیرون رفت
و لارد نلسان از انجا بجزیره مالطه شتافت که در انوقت با انگلیس جنگ داشتند و درین وقت نیپلس را لشکر فرانسه تصرف
کرده لارد نلسان از بی غیرتی و بی ناموسی سپاه انجا دلگیر شده بتعجیل شتافته خانواده پادشاه نیپلس را بکشتی خود
آورده ایشان را بسلامت به پلرمو رسانید و پس از انکه نیپلس بتصرف فرانسه در آمد لارد نلسان از تعصب
و غیرت کپیتین ترو بریج را به نیپلس فرستاد که جزایر قرب و حوالی انجا را متصاحب کند و در اواسط ماه جون
سال هزار هفتصد و نود و نه مسیحی مطابق اواخر محرم الحرام هزار و دویست و چهارده هجری خود نلسان به خلیج نیپلس
وارد شد و انقدر جلادت و شهامت از او ظاهر گشت که مملکت نیپلس را از چنگ اهل فرانسه در آورده بتصرف
پادشاه نیپلس داد و پادشاه نیپلس در عوض چنین خدمت او را دوک سیسیلی کرد و پس از انکه لارد کیث را
از دولت بزرگ سفاین مدیترنین کردند لارد نلسان مراجعت کرده در [illegible] سوار کشتی شده

سنه ۱۲۱۴
در ششم نومبر سال هزار و هشتصد مسیحی مطابق اوایل جمادی الاخره هزار و دویست و پانزده هجری در گذشت فرود آمد
سنه ۱۲۱۵
و در اول سال هزار و هشتصد و یک مسیحی مطابق اوایل شعبان هزار و دویست و پانزده هجری او را منصب وایس ادمیرل جهازانی که علمهای کبود داشت سرافراز کردند و او را با چند نفر از سرداران دیگر بحر بالتیک روانه نمودند و رئیس کل سر هید پارکر بود که بجهه شیخوخیت برتری داشت و در سی ام مارچ سال مزبور مطابق اواخر شوال المکرم سال مسطور داخل ساوند شدند و شهر کوپن هاگن را محاصره کردند و شهریان علم سفید که علم امان است بالا کشیدند رئیس کل فرمان امان داد چون نلسان دید که غلبه بر خصم دارد هیچ بر طرف علم نگاه نمیکرد و اهل کشتی با و میگفتند که علم امان از سفاین دیگر بلند کرده اند نلسان تجاهل کرده پشت بانها کرده بطرف دیگر که پیدا نبود نگاه میکرد و میگفت کجاست که من نمی بینم و علی الاتصال سفاین خود را با تش فشانی امر میکرد که شهر را خراب کردند تا آخر الامر صلح نمودند و اهل سویدن شرط کردند که سفاین انگلیس را مانع از دخول بحر بالتیک نشوند و با اهل روس نیز صلح کرده بانگلند برگشتند و درین خدمت او را ملقب ویس کونت مفتخر کردند و در انگلند خبر بولانک اشتهار داشت که چندین سفینه آراسته به انگلند حمله آورد لهذا لارد نلسان را سردار کل کرده بمدافعه ایشان نامزد کردند و آن سردار کل در شانزدهم اگست سال هزار و هشتصد و یک مسیحی مطابق اواسط ربیع الاخر هزار و دویست و شانزده هجری روانه شده چون اکثریت سفاین دشمن خبر نداشت و طرفین صلاح چنان دیدند که بجنگ نپردازند و بصلح اقدام کنند لهذا لارد نلسان صلح کرده بسلامت بانگلند شتافت و در می سال هزار و هشتصد و سه مسیحی مطابق اواخر محرم الحرام هزار و دویست و هجده هجری بسرداری جهازهای مدیترنین بجانب جبر الطار
سنه ۱۲۱۸
مامور گشت و پس از آنکه بمدیترنین رسید علی الاتصال چشم بر سفاین حربیه تولانک دوخته بود که بلکه با آنها ظفر یابد تا در سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست هجری ادمیرل ویلنو با جمیع جهازهای
سنه ۱۲۲۰
خود از تولانک بیرون آمد چون رشادت سردار دولت انگلیس را میدانست با بزرگ جهازهای اهل اسپانیا که در کدیز بودند یکدل و یکجهت شده متفقا بسمت هند الغرب حرکت کردند و نلسان ازین کیفیت خبردار شده ایشان را تعاقب کرده در وقت عبور از اتلنتیک بایشان رسید دشمن چون او را دید ناچار بسمت تولانک مراجعت کرد ولی نلسان در همه جا ایشان را تعاقب داشت و سفاین فرانسه بزودی به تولانگ رسیده لنگر انداختند و نلسان آن سال بانگلند برگشت و در سپتمبر سال مزبور عزم خود را جزم کرد و به تولانک حمله آورد و الفقد عرصه را بایشان تنگ کرد تا از ناچاری بمدافعه او پرداختند و در بیست و یکم اکتوبر سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق بیست
سنه ۱۲۲۰
هفتم رجب هزار و دویست و بیست هجری در نزدیکی ترافلگر در مقابل یکدیگر ایستاده در روی آب باتش افشانی اقدام نمودند و چنان جنگ سخت از طرفین اتفاق افتاد که هرگز چشم روزگار بدان سان جنگ بحری ندیده بود دوازده ساعت توپ روز روشن چون شب تار شد و در اثنای جنگ گلوله بر کتف نلسان خورده تا بدن او رسیده و بجسد او صدمه زد و در استخوان پشت او قرار یافت فورا جراح حاضر کردند چون زخم کاری بود علاج پذیر نشد باز در حالت نزع منتظر خبر فتح بود ناگاه کسی گفت که دوازده کس از اشخاص نامی و صاحب منصبان دشمن کشته شد لارد نلسان از استماع این خبر بحدی خوشحال شد که در عمر خود بآن مرتبه

شادمان نشده بود و خداوند را شکر کرده گفت الحمد لله تعالی که مغلوب از دنیا نرفتم این بگفت و جان بداد چون خبر فتح بانگلند رسید آئین بستند ولی از کشته شدن نلسان خورد و بزرگ غمگین بودند و از دولت از برای اولاد او نسلا بعد نسل وظیفه معین کردند و دوستان او را منصب و مال امتیاز دادند و نعش او را بلندن آورده در کلیسای سنت پال دفن کردند و از عمر او چهل و هفت سال گذشته بود و پس از وفات او کاری کرد که شهرت او در السنه و افواه زیادتر از ایام حیات او بود و دیوک ولینگتون سردار کل بری را نیز پس از وفات در جنب قبر او دفن کردند و این دو سردار را در مقام و رتبه برابر میدانند و در احوال لارد نلسان جهازرانی که اعلام او کبود است مرقوم شد مخفی نماند که جهازات عسکریه و سفاین حربیه انگلیس در سه دسته منسلک است دسته اول که اعلام او کبود است مرتبه اولی است و آنهائی که اعلام سفید دارند مرتبه ثانیه است که مرتبه و مقام او از اعلام کبود بالاتر است و آنهائی که اعلام قرمز دارند مرتبه ثالثه است که مقام او از اعلام سفید بالاتر است و ما فوق مراتب است و ادمیرل سفاین قرمز بر آن دو مرتبه حکمران است و ادمیرل سفاین سفید بر کبود حکم

ابن نصیر
ابو عبد الرحمن موسی بن نصیر اللخمی صاحب فتح اندلس و از تابعین است و او یکی از شجعان و اسخیا و اقویا و در هیچ لشکری شکست نخورد خداوند فتح و ظفر را قرین رکاب و عنان او کرده بود و پدرش نصیر در خدمت معویه منزلت و رتبه عالیه داشت ولی در محاربه صفین از جیش معویه تقاعد ورزید معویه پرسید از او که سبب تقاعد چیست گفت بشکر نعمت تو نمیتوانم کفران نعمت حقیقی کنم فانغض فانعج چشم بپوشش و برو معویه سر در پیش افکند و هیچ نگفت و در زمانی که خلافت بولید بن عبد الملک رسید بعموی خود عبد الله بن مروان که حکمران مصر بود نوشت که موسی بن نصیر را با فریقیه روان کن موسی بن نصیر در سال هشتاد و نه هجری مطابق
سنه ۸۹
هفتصد و هشت مسیحی بافریقیه و مغرب زمین شتافت در نهب و غارت و قتل و اسر هیچ کوتاهی نکرد نوشته اند که در هیچ عصری بقدر سبایای افریقیه اسیر نیاورده اند چنانچه دو نفر از پسران خود عبد الله و دیگر مروان را بفتح بلاد فرستاد هر کدام از سمتی صد هزار اسیر آوردند سوای آنچه که خود اسیر آورده بود و خمس سبایا بشصت هزار رسید و بنحوی افریقیه خراب شد و قحط در آن مملکت ظاهر گشت و موسی تا سوس

طارق
الادنی رفت طوایف بربر هر که باقی مانده بود ناچار از در استیمان در آمدند و موسی بر ایشان والی گماشت و چند نفر را بتعلیم قرآن و فرایض اسلام مامور کرد و غلام خود طارق بن زیاد بربری را بحکومت طنجه و اعمال او نصب فرمود و لشکریان طارق همه بربری بودند که تازه بشرف اسلام در آمده در غزو و جهاد کمال جد و اجتهاد داشتند و موسی سالما و غانما بافریقیه مراجعت نمود و پس از انتظام مملکت بطارق حکم فرستاد که ببلاد اندلس شتافته بجهاد مشغول باشد و طارق با ابو التجمعی خود از بربریان قلیلی از اعراب سوار کشتی تا شده بخاک اندلس رسید و بر کوهی که اکنون بجبل الطارق مشهور است داخل و آن را جبر الطار گویند در روز دو شنبه پنجم رجب سنه نود و دو ۹۲ هجری مطابق هفتصد و ده مسیحی صعود کرد و در رکاب او دوازده هزار سوار الا دوازده نفر حاضر بودند و صاحب اسپانیا در آن وقت لذریق نام داشت و
دخول ۹۲
طارق پس از اعتلای جبال بموسی عریضه نوشت و از مملکت اندلس و سهولت گذشتن از دریا بعرض رسانید و موسی پس از خواندن نوشته طارق دانست که طارق آن مملکت را فتح

خواهد کرد و باسم او شهرت خواهد یافت بتعجیل تجمیع عساکر فرمان داد و پسرش عبد الله را در قیروان به نیابت
گذاشته باندلس روان شد و علی التحاک باسپانیا رسید که طارق فتح اکثر آن کرده بود القصه پس از آنکه طارق
چون سیل مهیج و فحل هایج از کوه سرازیر شد و ضباط و حکام لذریق بعرض پادشاه رسانیدند که جمعی
در خاک ما پیدا شده اند نمیدانیم که از آسمان آمده اند یا از زمین رسته اند و لذریق پس از اطلاع از خبر با هفتاد
هزار سوار بمدافعه ایشان تاختن کرده و خود پادشاه بر سریری نشسته که او را بر دو اسب بسته و بالای آن
سریر قبه مکلل از جواهر الوان تعبیه کرده بودند و طارق که لشکر خصم آراسته دید لشکریان خود را جمع کرد
خطبه در نهایت فصاحت انشا کرد که بعضی از آن ذکر میشود و بعد از حمد خدا و نعت رسول گفت ایها الناس
این المفر البحر من ورائکم و العدو امامکم ولیس لکم والله الا الصدق و الصبر واعلموا انکم فی هذه الجزیرة اضیع من
الایتام فی مادب اللئام وقد استقبلکم عدوکم بجیشه واسلحته واقواته موفورة وانتم لا وزر لکم غیر سیوفکم ولا اقوات
الا ما تستخلصونه من ایدی اعدائکم فادفعوا عن انفسکم خذلان هذه الواقعة من امرکم بمناجزة هذه الطاغیة واعلموا
انکم ان صبرتم علی الاشق قلیلا استمتعتم بالارفه الالذ طویلا فلا ترغبوا بانفسکم عن نفسی فما حظکم فیه باوفر من حظی
وقد بلغکم ما انشات هذه الجزیرة من الحور الحسنات من بنات الیونان الرافلات فی الدر والمرجان والحلل
المنسوجة بالعقیان المقصورة فی قصور الملوک ذوی التیجان وقد انتخبکم الولید بن عبد الملک من الابطال والفرسان
عربانا ورضیکم لملوک هذه الجزیرة اصهارا واختانا ثقة منه بارتیاحکم للطعان واستماحکم بمجالدة الابطال و
لیکون حظه منکم ثواب الله علی اعلاء کلمته واظهار دینه بهذه الجزیرة ویکون مغنمها خالصة لکم من دونه ودون
المؤمنین وعلیکم بهذه الطاغیة لذریق احملوا بانفسکم والتقوا المهم من فتح هذه الجزیرة بقتله فانهم بعده یخذلون
پس از آنکه طارق از خطبه فراغت یافت لشکریانش متفق الکلمة جواب دادند تا جان در بدن داریم در ارتقای
مدارج اسلام و اعلای شریعت حضرت خیر الانام خواهیم ایستاد و شبانه دو لشکر در برابر یکدیگر تا طلیعه صبح بقراول
مشغول بودند علی الصباح لذریق بساختن صفوف و نواختن دفوف مشغول شد و لذریق بر سریر خود نشسته
چتری از دیباج بالای تاج خود نگاه داشته و طارق تیز با لشکریان خود که در جنب لشکریان او شرذمه قلیل بود بتصفیه
صفوف نمود و بمفاد آیه شریفه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة یکبارگی بربریان بر قلب سپاه حمله آورده و چتر
پادشاه را منظور نظر داشته و طارق خود را بسریر پادشاه رسانیده شمشیری بر فرق لذریق زد که بهلاکت رسید
و لشکریانش پس از هلاکت پادشاه تاب مقاومت نیاورده فرار کردند و طارق این خبر را بزودی بموسی رسانید
و موسی از قیروان گذشته به اندلس آمد و طارق بخدمت او شتافته موسی فرمود ای طارق ولید بن عبد الملک در عوض خدمات
تو این قدر احسان نمیکرد که اندلس تو کرده است حکومت این مملکت ترا مسلم است طارق عرض کرد ایها
الامیر بخداوند کبیر قسم یاد کرده ام که از عزیمت خود برنگردم تا بحر شمالی نرسم و اسب خود را در میان
دریا نرانم و ترا نیز بفرازنده سپهر فروزنده ماه و مهر روان دهنده پشه و پیل روان کننده دجله و نیل روزی
ده رایگان را فشنو از یکان یکان قربا در سر هر کس سوگند میدهم که مرا از این عزیمت باز نداری بخشش کین
در باز رم و درفش دین برافرازم و موسی را این کلام او خوش آمد و طارق در خدمت موسی بعضی بلاد مشغول
بود تا به جلیقیه رسید که در ساحل بحر محیط است و حمیدی صاحب جذوه چنین است که موسی بر طارق

غضب کرد که چرا بی اذن او بجنگ پرداخته است و او را حبس کرد و اراده قتل او را نیز داشت تا حکم ولید رسید
و او را رها نمود و موسی با طارق در سال نود و پنجم هجری مطابق هفتصد و چهارده مسیحی از اندلس در آمده بخدمت خلیفه
بدمشق شتافت و القدر از نفایس ذخایر و زواهر جواهر همراه خود آورد که امثال کتاب از حد و عد او قاصر است و
سی هزار نفر اسیر از دختران زیبا و غلامان رعنا همراه داشت و در حسن و جمال چنان بودند که هر که میدید میگفت
رضوان از جنت غفلت کرده که حور و غلمان یکباره از بهشت گریخته اند و گرنه این همه دختران سیمین بر و پسران
ماه منظر از کجا در یکجا فراهم آمده اند علی الاوساط قد جعلوا علی الرؤس اکالیلا من الشعر و لذریق همان رادریک است
که در تواریخ اروپا نوشته اند و اسامی بلدان و ممالک اسپانیا در کتب قدیمه ضبط است و پس از تصرف عربها
که اشاره بر سلطنت آن باشد آن اسامی را تعریب و تصحیف کرده اند و بعضی از آنها در اینجا معلوم میسازیم و قد
کل اسپانیا را نیز اندلس میخوانده اند و در کتاب مراصد الاطلاع و تقویم البلدان اکثر آن بلدان و قرا بتفصیل ضبط است

گلیسیه	جلیقیه — و در مراصد نوشته است بکسرتین واللام المشددة و یاء وقاف مکسوره و یاء مشدده ناحیه قرب ساحل البحر المحیط من ناحیة شمال الاندلس
استوریس	استوریش — فی اقصاها من جهة الغرب
بسکی	بسکه
ارگان	ارگون
کتلونیه	قطلونیه
ولنسیه	بلنسیه
مرسیه	مرسیه — قال صاحب تقویم البلدان وهی مدینة محدثة اسلامیة
اندلوسیه	اندلس
لورکا — در مرسیه	لورقه یا لرقه
اری هیولا — ما بین شمال و شرق مرسیه	اوریوله
کرتجینه — در مرسیه	قرطاجنه
کستیل	قشطله
مریدا	ماردة — در شرقی بطلیوس
سویل	اشبیلیه — مدینة کبیرة لیس بالاندلس اعظم منها دار الملک بالاندلس
کاردوا	قرطبه — وهی علی غربی نهر الکبیر و دور قرطبة ثلثون الف ذراع وهی اعظم مدن الاندلس و بلغت عدة مساجدها الف وستمائة مسجد و
بدجوز	بطلیوس — الف وستمائة حمام و خرب اکثرها و صار الان کاحاد المدن
تولیدو	طلیطله — المتوسط و فی غربیها مدینة الزهراء فی سفح جبل
کدیز یا کدیس	قادس — جزیرة قادس صغیرة طولها نحو اثنی عشر میلا هی عند فم بحر الزقاق من البحر المحیط و قبالة مصب نهر اشبیلیة فی البحر المحیط تقویم البلدان

برسلونه		برشلونه	ویقال ایضا برشونه
گراناداً	درلغت اسپانیا بمعنی انارست چون درانجا انار بسیارست لهذا بایم انار	غرناطه	
لوجا	درجنوب گراناداً	لوشه	
رنده		رنده	
المریه	درولایت گراناداً	المریه	
طلویره	درغربی تولیدو	طلبیره	من اعمال طلیطله علی نهر تاجه
سلمنکا		طلمنکه	
سرگوسا		سرقسطه	ای قاعدة الثغر الاعلی
طارطوسه		طرطوشه	فی شرقی بلنسیه وهی علی شرقی النهر الکبیر الذی یمر علی سرقسطه وهی فی بحر الزقاق وعلی شرقی طرطوسه جزیره میورقه
طرگونا	مابین طارطوسه وبرسلونه	طرکونه	فی بحر الزقاق
جین		جیان	
منتیلو	درمابین جنوب ومغرب جین	منت لون	
چین چیلا	درمرسیه	جنجیله	
ملگا	درجنوب ومغرب گراناداً قریب بلینا دریا	مالقه	
بیز	ازاعمال جین	بیاسه	
طرزونا	نزدیکی تودیلا	طرسونه	
تودیلا		تطیله	مابین شمال ومشرق طرسونه
لریدا		لارده	درشمال شرقی سرقسطه
بربسترو	مابین شمال ومغرب لریدا	بربشته	
دنیه	درمملکت ولنسیه	دانیه	
سن تن در		شنتین	علی بحر برطانیه وهو خلیج وراء الرکن الشمالی الاندلس
آرنیدو	درغربی تودیلا	ارنیط	من البحر المحیط تقویم البلدان
کستلگر	مابین شمال ومشرق جین	قسطره	
بیژه	که اکنون درتصرف پورتگال است	بیره	
فریژه	درتصرف پورتگال است	فریره	

باب پنجاه وهشتم دربیان باقی اسپانیا

مجورگا جزیرهٔ مشهوری است و در نقشه‌های قدیم میورگا نیز می‌نویسند و در کتب مسالک و ممالک میورقه ضبط کرده‌اند جزیرهٔ بزرگ بلیریک است و در سمت مشرق کشور اسپانیا واقع شده و تخمیناً مسافت میان این جزیره و ساحل اسپانیا صد میل است و تا ساحل ولایت الجزیره که از ممالک افریقا است صد و پنجاه میل است و درازی این جزیره چهل میل و پهنای او تقریباً بهمان مقدار است و جمعیت آنجا قریب یکصد و چهل هزار میشود و تقریباً همهٔ این جزایر بایک سلسله از جبال راسیات محصور است که امتداد یک شعبه از آن جبال بمرکز این جزیره است و هوای آنجا معتدل و قصبهٔ بزرگ این جزیره پلما و آلکودیه و پولنزه و سولر است و مرجان در سواحل این جزیره یافت میشود و شکار و خوک فراوان دارد و پنیر خوب از آنجا باسپانیا میبرند و محتوی بر نارنجستان زیاد و انگور و زیتون و میوه‌ها است و پشم گوسفند آنجا نیکو است و قدما جزیرهٔ مجورکا و مینورکا را جزایر بلیریک میگفتند مینورکا جزیرهٔ دیگر بلیریک است که در کتب مسالک و ممالک قدیم منورقه ضبط کرده‌اند و مسافت میان او و مجورکا سی و هفت میل است و در مشرق مجورکا اتفاق افتاده و یکصد و بیست میل از ساحل اسپانیا دور است و ترکیب او بشکل بیضه است و صفحهٔ او تقریباً دویست و چهل مربع است و در عرض چهل درجهٔ شمالی اتفاق افتاده و جمعیت آنجا فزون تر از سی یک هزار است و قصبهٔ بزرگ او سیوددلا است که پایتخت آنجاست و دیگری بندر مهون است و صفحهٔ این جزیره بسیار ناهموار است و کوهی در وسط جزیره است که او را تُرو می نامند و در آن کوه گیاه بافایده بسیار است و لشکر انگلیس آن جزیره را از سال هزار و هفتصد و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و نوزده هجری تا سال هزار و هفتصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و دو هجری ضبط کردند و پس از آن دولت فرانسه آنجا را ضبط نمودند و در عهدنامهٔ سال هزار و هفتصد و شصت و سه مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و هفت هجری باز بانگلیس دادند و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و دو مطابق هزار و صد و نود و شش هجری دولت اسپانیا دوباره آنجا را متصاحب نمودند لشکر انگلیس باز در سال هزار و هفتصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و سیزده هجری گرفتند و باز در صلح امینس در سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری باسپانیا مسترد نمودند و مینورکا در لغت اسپانیا بمعنی بزرگ و مینورکا بمعنی کوچک او یکا که او را ایویکا نیز گویند در کتب مسالک و ممالک جزیره یابسه ضبط کرده‌اند جزیرهٔ دیگر بلیریک است و وسعت او یکصد و نود میل مربع است و جمعیت آنجا پانزده هزار نفر میشود و خاک آن جزیره خوب و شراب نیکو از آنجا بعمل می‌آید و هیزم و ماهی بسیار از آنجا باسپانیا میبرند و مسافت میان او تا مجورکا پنجاه و دو میل است و پایتخت او از همین اسم است و شهر تو خوبی دارد و جمعیت این قصبه قریب سه هزار نفر است

باب پنجاه و نهم دربیان متصرفات خارجه غربیه دولت اسپانیا

دولت اسپانیا اکنون در امریکا که او را وسترن همسفیر گویند یعنی نصف کرهٔ غربی آنچه که در تصرف دارد جزیرهٔ کوبه و جزیرهٔ پورتوریکو است که در هند الغرب است و جزایر فالک لند و چیلو در جنوبی هند و گالاپگس است و این چهار را اخری چندان اشتهار و اعتبار ندارد و در افریقا جزایر کناری است و سیوته است که بندر بسیار محکمی است و در مقابل قلعه جبرالتار واقع شده است و پنان دولز و ملیلا است و چندین تجارتخانهای کوچک دیگر است که در سواحل افریقا است مترجم گوید ملیلا بندری است در ساحل مدیترنین که در شمال افریقا واقع است و پنان دولز مابین مشرق و جنوب بندر سیوته و مابین ملیلا و سیوته است آشی و

باب پنجاه نهم در بیان متصرفات خارجه اسپانیا

در آسیا در تصرف دولت اسپانیا جزایر فیلیپین و مریَن آیلندس یعنی جزایر مریه است که اورا لدرون آیلندس یعنی جزایر لدرون نیز گویند و بعضی از جزایر کرولاین است اما جزیره کوبه بزرگترین جزیره هند الغرب است که اورا کولومبس در سال هزار و چهارصد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری پیدا کرد و درازی او تخمینا هفتصد میل و پهنای آنجا نود میل است و جمعیت آنجا هشتصد و بیست هزار شمرده اند و خاک آنجا حاصل خیز است و شکر خوب و قهوه و عسل و تنباکو و صبر بفراوانی در آنجا بعمل می آید و قصبه بزرگ آنجا هوانه است که تخمینا یکصد و سیهزار جمعیت دارد اما جزیره پورتوریکو فیمابین جزایر کریبی و جزیره هیتی واقع شده است و درازی او از یکصد میل متجاوز است و پهنای او تقریبا سی و چهار میل است و این جزیره کوهسار است اما حاصل خیز است و یکصد و پنجاه هزار نفوس دارد و اینها پیشتر شان مثل جزیره کوبه غلام سیاه است و محصولات خاصه آنجا شکر و قهوه و تنباکو و پنبه و برنج و پایتخت این جزیره سن جن است که در ساحل شمالی واقع است و سیهزار جمعیت دارد اما جزایر فالکلند جمعی از جزایر کوچک است که در محیط اتلنتک بمسافت بعیدی از بوغاز مجیلان اتفاق افتاده اند و مشتمل بر دو جزیره بزرگ و سی هشت جزیره بسیار کوچک است و جزیره بزرگ آنجا بطول یکصد میل و پهنای پنجاه میل است و این جزایر را دولت انگلیس در سال هزار و پانصد و نود و دو مسیحی مطابق هزار هجری پیدا کردند و این جزایر چندان آبادی ندارد اما جزیره چیلو جزیره معتبریست که در محیط پاسفیک قریب بساحل چلی واقعست و اتصال او بساحل چلی چنانست که جزیره وینت با انگلند و چیلو جزیره معمور آبادیست و اکثر اهالی آنجا از اهل اسپانیا و اهل مولتو و بومیهای آن ولایت است و درازی این جزیره صد و چهل میل و پهنای آنجا سی و پنجاه میل است و قصبه بزرگ آنجا کسترو است و این جزیره مشحون از جنگل بیشمار و انعام و مواشی بسیار است و ترهای کلان از جنگل او بسایر ولایات میبرند مترجم گوید وینت جزیره ایست در انگلند که در ساحل همپشیر واقعست و میان این جزیره و همپشیر خندقی فاصله است که پهنای او از دو میل تا هفت میل است اما جزیره جن فرنندز جزیره کوچکی است که در محیط پاسفیک جنوبی اتفاق افتاده و درازی او تخمینا پانزده میل و پهنای آنجا پنج میل است و این جزیره تخمینا سیصد میل در مغربی چلی واقعست و هیچ آبادی ندارد ولی بندرهای نیکو دارد که کشتیها میتوانند بآرامی و اطمینان در آنجا لنگر اقامت بیندازند و هوای این جزیره بسیار خوبست و درختها و نباتات آنجا همه ساله سبز و خرم است و در این جزیره بود که الکسندر سلکیرک یکی از اهالی اسکاتلند مفقود شد و آنچنان است وقتی که کپتین استردلینگ باین جزیره رسیده الکسندر سلکیرک از کشتی پیاده شد و بتماشای جزیره رفت و وقتیکه کپتین مزبور شراع کشید مشار الیه را فراموش کرد و الکسندر سلکیرک در این جزیره مدت چهار سال و چهار ماه تنها توقف نمود و خوراک او از نباتات و میوه های جنگلی بود تا اینکه در سال هزار و هفتصد و نه مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و یک هجری کپتین راجرس باین جزیره رسید و بتماشای جزیره شتافت مشار الیه را پیدا کرد و بهمراه خود بکشتی آورد و او بکلی زبان خود را فراموش کرده و هیچ حرف نمیتوانست بزند که بکلی از یاد او فراموش شده بود مترجم گوید که در مخزن العلوم مدت توقف او را در آن جزیره پنج سال نوشته است و در این جزیره اهل اسپانیا در سال هزار و هفتصد و شصت و شش مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد هجری نشیمنی برای خود ساخته اند انتهی اما جزایر گلاپگس چندین جزایر غیر مسکون است که در محیط پاسفیک در تحت خط استوا المسافت

سنه ۸۹۷ — فالکلند — جن فرنندز — سنه ۱۱۲۱ — سنه ۱۱۸۰

بعید از ساحل پرو اتفاق افتاده اند و این جزایر را اهل اسپانیا پیدا کرده اند و خاصیت این جزایر برای اهل اسپانیا همانقدر است که وقتیکه از امریکا به آسیا حرکت میکنند نقایص خود شان را در این جزایر تکمیل میرسانند و آب تازه و آذوقه از این جزایر میگیرند و در این جزایر انواع مرغهای عجیب و قسم بهای زنگارنگ است اما جزایر کناری که آنها را در زمان سابق فارچونیت آیلندس میگفتند یعنی جزایر مسعود و مبارک محتوی بر چندین جزیره معتبریست که در محیط اتلنتک بمسافت صد و پنجاه میل در مغرب سلطنت ماروکو که اشاره بدان گذشت اتفاق افتاده اند و محصولات خاصه این جزایر گندم و جو و نیشکر و شراب و اقسام میوه ها است و عدد این جزایر سیزده است و هفت از این جزایر مسکونست و اسامی آنها از این قرار است پلما فرو گومرا طرنیف کناری فارتونتورا لنسروتا و جزیره معروف این جزایر طرنیف است که در آنجا کوه مرتفعی است که از جبال مرتفعه دنیا حساب میشود و بمسافت بعیدی از دریا پدیدار است و در اکثر سال آنکوه بلند با برف مستور است اگرچه در عرض جنوبی شمالیست ولی در قله آنکوه هوا بشدت سرد است و ارتفاع او دوازده هزار و پانصد فوت از سطح دریا است و این جزیره لنسروتا یعنی آتش پاره است و زلازل شدیده در این جزیره اتفاق میافتد و در سال هزار و هفتصد و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و شانزده هجری زلزله در این جزیره حادث شد که چندین حصه و قرا خراب کرد و چندین هزار نفر بهلاکت رسید و قصبه بزرگ آنجا سنتا کروز که نشیمن حاکم آنجا است ولی پایتخت جزایر کناری جزیره پلما است و باسم جزیره کناری همه جزایر نامیده شده است و جمعیت همه این جزایر صد و هشتاد هزار است که نصف این جمعیت تقریبا در طرنیف سکنی دارند و اد میرل نلسن در جزیره طرنیف در سال هزار و ششصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هزار و شصت و هفت هجری یکی از سفاین حربیه اسپانیا را آتش زد و غرق نمود و لارد نلسن در این جزیره بازوی خود را در سال هزار و هفتصد و نود و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و دوازده هجری در محاربه اهل جزیره معیوب کرد مترجم گوید جزیره طرنیف بشکل مثلث اتفاق افتاده است که تقریبا هر ضلع او سی و شش میل است و اسم کوه مرتفع نیز طرنیف است که باسم جزیره موسوم شده است و این از جبال آتش فشان است انتهی اما جزیره فیلیپین در دریای چین در میانه منطقه محروقه اتفاق افتاده است و این جزایر را مجیلان معروف در سال هزار و پانصد و بیست و یک مسیحی مطابق نهصد و بیست و هفت هجری پیدا کرد و این جزایر وسعت زیاد دارد و زلازل شدیده و ریاح عاصفه و امطار بسیار در این جزایر بسیار است ولی جزایر حاصل خیز است و غله و حبوبات بفراوانی در آنجا بعمل میآید و اشجار این جزایر همیشه سبز و خرم است و بسیار کلفت و تنومند نیز میشوند و ترهای کلفت و بلند این جزایر برای بنائی و عمارت و کشتی در دنیا معروفست و بومیهای این جزایر متواضع و مهمان نواز اند و صادق القول و محنتی نیز هستند و در فن فلاحت کمال وقوف دارند و بزرگترین این جزایر لوزون است که او را لوزون نیز گویند و کسی مینداناو و سمبوا است و در این جزایر چندین نوع مرغهای دشتی و جنگلی غریبه است که هیچکدام از آنها در اروپا وجود ندارند و پایتخت جزیره لوزون قصبه منیلا است که بسیار قصبه خوبیست و هوای آنجا در نشیمن های شرقی با اهل اروپا سازگارتر از جاهای دیگر است و باسم قصبه بعضی اوقات همه جزایر را نیز جزایر منیلا میگویند و این شهر را لشکر انگلیس در سال هزار و هفتصد و شصت و دو مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و شش هجری محاصره کرد و پس از مدتی اهل شهر امان طلبیدند و یک ملیان پوند پیشکش دادند که از خرابی و جسارت مصون باشند و سردار انگلیس قبول کرد ولی در آخر مبلغی از آنوجه داده نشد که دولت انگلیس بخشیدند و جمعیت جزایر فیلیپین تخمینا سه ملیان و پانصد هزار است اما جزایر لدرون پانزده جزیره است که در محیط پاسفیک شمالی بمسافت یکهزار و پانصد میل بجانب مشرق فیلیپین اتفاق افتاده اند و این جزایر را مجیلان معروف در سال هزار و پانصد و بیست و یک مسیحی مطابق نهصد و بیست و هفت هجری پیدا

کناری — سنه ۱۱۱۶ — سنه ۱۰۶۷ — سنه ۱۲۱۲ — سنه ۹۲۷ — سنه ۱۱۷۶ — لدرون سنه ۹۲۷

ومجیلان اول جزیره گوهن را یافت و در انجزیره بومیان انجا بعضی از احمال و اثقال مجیلان را دزدیدند و از انجهة مجیلان انجزایر را
لدرونس نام نهاد یعنی قطاع الطریقان و چنانچه گاهی آیلندس آف تیوتس میگارند یعنی جزایر دزدان و جزیره بزرگ
انجا گوهن و راتا و سیپن و تینین است و در انجزایر بغیر از میوهای گرم سیری برد فروت تری یعنی درخت میوه نان
که عبارت از شجر الخبز باشد فراوانست و در حکمرانی فلیپ چهارم پادشاه اسپانیا این جزایر را باسم زوجه فلیپ که مریه آنا نام
داشت مریه آیلندس نامیدند ششم جزیره گوبه یکی از جزایر بزرگ هند الغربست که در مدخل خلیج مکسیکو واقع شده است و درازی
انجزیره از مشرق تا مغرب هفتصد و شصت و چهار میل و پهنای انجا از هفتاد و چهار میل تا یکصد و سی و چهار میل است و انجزیره از
عرض نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه شمالی تا بیست و سه درجه و پانزده دقیقه شمالیست و از طول هفتاد و چهار درجه و بیست دقیقه
مغربی گرینیچ تا هشتاد و چهار درجه و پنجاه و پنج دقیقه مغربیست و یک سلسله از جبال از مشرق تا مغرب بدرازی امتداد
دارد که تمامی انجزیره را در دو حصه مساوی قسمت میکند و از این جبال صد و پنجاه و هشت رودخانه بزرگ و کوچک جاریست
و در میان این صحراها از جریان سیلاب قطعهای طلا یافت میشود و درین صحراها چمنهای خوب هست که مواشی و گلهای بیشمار از اهلی
و وحشی بچرا در میایند و پوست حیوانات وحشی انجا را شکارچیان بمصرف میرسانند و خاک انجزیره بغایت خصیب و حاصل
خیز است و اقسام گلها و نباتات در انجزیره هست که در سایر جزایر کمتر است و محصولات خاصه انجا نخیل و فلفل دراز و سایر ادویه جات
و صبر و مصطکی و نارجیل و تنباکو و شکر و قهوه است و معدن طلا و آهن نیز دارد و جزیره گوبه را کولومبس در سال هزار و چهارصد
و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری پیدا کرد و قصبه معروف انجا هونه است که در ساحل شمالی است و دیگری
گوبه است که در ساحل جنوبیست که جزیره باسم انشهر موسوم شده است و جمعیت انجا را در سال هزار و هفتصد و هفتاد و چهار مسیحی
مطابق هزار و صد و هشتاد و هشت هجری صد و هفتاد و یکهزار و هشتصد و بیست و هشت نفر بشماره در آورده بودند که از انجمله چهل
و چهار هزار و سیصد و بیست و هشت نفر سیاه بود و در سال هزار و هشتصد و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و نوزده هجری
که بشماره در آورده بودند چهارصد و سی و دو هزار بود که از انجمله یکصد و هشتهزار سیاه بود و اکنون از یک کرور متجاوز است
جزایر چیلو که انها را ارخیپلگو چیلو نیز گویند و چهل و هفت جزیره است که در خلیج بزرگ در آخر جنوبی ولایت چیلی در مغرب
پتگونیه در آخر امریکای جنوبی واقعشده اند و جزیره بزرگ انها چیلو است و چیلی یکی از ممالک دنیای جنوبیست که ذکر
او انشاءالله در امریکای جنوبی در باب صد و سی و سیم خواهیم پرداخت جن فرننديز در محیط پاسفیک جنوبی در مغرب چیلی
و در طول هفتاد و نه درجه و صفر دقیقه مغربی گرینیچ و در عرض سی و سه درجه و سی دقیقه جنوبی خط استوا است گالاپگس
چند جزیره است در تحت خط استوا در محیط پاسفیک تخمینا بمسافت دویست میل در ساحل مغربی پیرو واقعشده است جزایر
فالکلند از عرض پنجاه و یکدرجه تا عرض پنجاه و دو درجه و چهل و پنج دقیقه جنوب و از طول پنجاه و هفت درجه و چهل دقیقه
مغرب گرینیچ تا طول شصت و یکدرجه و بیست دقیقه مغرب اتفاق افتاده است و انجزایر در محیط اتلنتیک جنوبی در مشرق پتگونیه
واقعشده اند و این دو جزیره است از یکدیگر با بوغازی مفروز است که یکیرا فالکلند مشرقی میگویند و یکیرا فالکلند مغربی
مینامند چون در انگلیسی عدد که از واحد گذشت بلفظ جمع منویسند لهذا در اطلس جزایر فالکلندز ثبت شده و چند جزیره
بسیار کوچک نیز در پیرامن انها واقعست جزایر لدرون چهارده جزیره است بعضی شانزده جزیره گفته اند که در محیط پاسفیک
شمالیست و مجیلان انها را پیدا کرد و از طول صد و چهل و یکدرجه تا طول صد و چهل و نه درجه مغربی گرینیچ و تخمینا از عرض دوازده
درجه شمالی تا عرض بیست درجه شمالی واقعشده اند جزایر کرولاین که انها را نیو فلیپین نیز گویند در محیط پاسفیک شمالی

از طول صد و چهل درجه مشرقی تا طول صد و شصت درجه مشرقی گرینیچ و از عرض یکدرجه تا ده درجه شمالی واقعشده اند فلپین
چندین جزایر مختلف الاشکال والصور است که در دریای مشرق واقعشده اند و مدتها است که در تصرف دولت اسپانیا است
و انجزایر از عرض شش درجه شمالی تا عرض نوزده درجه شمالیست و جزیره بزرگ انجا لوزون یا لوزون است که او را لوکونیه
نیز گویند و دار الحکومه انجزایر قصبه منیلا است و انجزایر اگرچه در تحت منطقه حاره واقعشده اند ولی بجهة ارتفاع زمین چندان
گرم نمیشود و محصول اصلی انجا برنج است که طعام اصلی بومیانست که غالبا خوراک انها برنجست و بومیان انجا شجر نخل را
بعمل میاورند و در اکثر جاها میکارند و بدان معیشت میکنند و در قصبه منیلا تنباکوی نیکو بعمل میاید و معدن طلا و نقره نیز در
این جزایر هست و از جنگلهای انجا تیرهای خوب کلفت بلند برای انواع عمارت و دکل کشتی میارند و اسبها و الغامی که
اهل اسپانیا در اول باینجا آورده اند نتاج آنها خوب ترقی کرده است و همه امتعه هندوستان در انجزایر یافت میشود
و کوکرد و سنگ مرمر و قطران نیز دارد و انجزایر را مجیلان در سال هزار و پانصد و بیست و یک مسیحی مطابق نهصد و بیست
و هفت هجری پیدا کرد و در سال هزار و پانصد و شصت و پنج مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و سه هجری دولت اسپانیا تصرف
نمود و دولت انگلیس در سال هزار و هفتصد و شصت و دو مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و شش هجری انجزایر را بالحیطه ضبط در
در آوردند و باز در سال هزار و هفتصد و شصت و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و هشت هجری تصرف دولت اسپانیا داد
و جزایر کوچک بابوینس که یکدسته از جزایر کوچکست در شمال جزیره لوزون اتفاق افتاده اند و از ساحل غربی جزیره
لوزون تا ساحل کوچین چینا تخمینا هفتصد و پنجاه میل است و جزیره دیگر فلپین که پس از ان سه جزیره مسطوره که مصنف
بیان نمود از دیگر جزایر فلپین بزرگتر است یکی جزیره پلوان است که جزیره دراز و باریکی است تخمینا طول او دویست
پنجاه میل و عرض او سی و دو میل است و یکی نگرس و یکی لیتی است که از جزیره سمر با بوغاز تنگی مفروز است و اگر بتعداد همه
بپردازیم از مقصود باز مانیم مجیلان که بعضی او را فردنیند مجیلان و برخی فرننده مجیل هینس گویند از اهل پورتگال است
و او اول کسی است که در خدمت شاهنشاه چارلس پنجم تعهد کرد که در دور کره ارض سفر کند و سفر اول او در سال
هزار و پانصد و نوزده مسیحی مطابق نهصد و بیست و پنج هجری اتفاق افتاد و بمطلب و مقصود رسید و جزایر چند یافت
و کشتی این بحر پیمای دانا این امر خطیر را باشتهار رسانید ولی فرمانده کشتی تلف شد و بوغاز مجیلان در امریکای جنوبی
که ذکر او خواهد آمد باسم او معروفست و در این بوغاز اهل اسپانیا قلعه داشتند و وقتی انقلعه را محاصره کردند و قلعه گیان
تلف شدند لهذا بعضی او را بوغاز قحط و گیت فمین نیز گویند یعنی بوغاز قحطی و دماغه قحطی

باب شصتم در بیان مختصری از تاریخ و یادداشت اسپانیا

کشور اسپانیا را قدما هیسپنیه و هیبیریه و آیبیریه میگفتند و ولایت پورتگال نیز سابقا ضمیمه اسپانیا بود و کسانیکه
اول در این کشور سکنی گرفتند طایفه سلتی است که یکی از شعب گال است و پس از ایشان اهالی فنیشیه در این کشور
توطن گزیدند و انها قصبات گدیز و ملگا و چندین شهر دیگر آباد کردند و پس از انها اهالی کرتیج غلبه نمودند
و پس از چندی رومیان در این کشور چندین فتوحات عظیمه نمودند و تخمینا شانزده سال قبل از ولادت عیسی همه این مملکت در
در تصرف رومیان آمد تا دولت رومیان بواسطه طوایف گات بزوال رسید و کشور اسپانیا تخمینا چهارصد سال
در تصرف رومیان بود و در آغاز مائه پنجم بعد از ولادت عیسی بر این کشور طوایف سوئی و وندل و النز مستولی شدند
و انولایت را در میان خود تقسیم کردند و همگی ایشان از بی نظمی و بی اعتدالی بزودی مغلوب ادالفس در سال چهارصد و یازده

سنه ۹۳
مسیحی پادشاه گات شدند و او بنیان سلطنت را محکم کرده سلطنت وی سی گات مشهور شد و این سلطنت طول کشید تا در سال
هفتصد و دوازده مسیحی مطابق نود و سه هجری سرسنس که اتباع امورتنس نیز گویند برانها غالب شدند و از آن سال
سنه ۸۹۰
تا سال هزار و چهارصد و هشتاد و پنج مسیحی مطابق هشتصد و هشتاد هجری سرسنس که اشاره بر مسلمانانست در قسمتهای جنوبی
کشور اسپانیا حکمرانی داشتند و در سال هزار و چهارصد و نود و یک مسیحی مطابق هشتصد و نود و شش هجری بکلی سلطنة
مسلمانان در کشور اسپانیا بغلبه فردیننددو ای زبلا بانجام رسید و از زمان زوال شاهنشاهی رومیان تا زوال دولت
مسلمانان کشور اسپانیا در میان چندین سلطنتهای کوچک تقسیم بود ولی در نکاح فردیننند پادشاه آرگان با ای زبلا وارث
سنه ۸۹۷
و ملکه کستیل همگی این کشور بجز مملکت پورتگال حکم واحد یافت و در زمان سلطنت این ملک و ملکه بود که کرستوفر کولمبس
با اعانت و التفات ای زبلا اقلیم امریکا را در سال هزار و چهارصد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری پیدا کرد
و در زمانی که مسلمانان در اسپانیا تسلط داشتند صنایع و حرفه ترقی کرد و علم و آموزش شکفته و خندان شد در حالتی که
ما بقی اروپا بجهالت و نادانی خود باقی بودند ولی این شاهزادگان مسلمانان رفته رفته بواسطه شهوت پرستی و جهالت
از شوکت و دولت خود کاستند و وزرای ایشان بستمکاری و مداخل و جلب منفعت مشغول بودند چنانچه پایتخت قرطبه
سنه ۱۸۴
و سلسله عبد الرحمن بکلی از این رفتار و کردار منقرض شد و کاردوا که بقرطبه شهرت دارد پایتخت اصلی مسلمانان بود و در آن شهر
مسجد عالی عبد الرحمن اول بنا کرد و هر چه نا تمامی داشت پسر او باتمام رسانید در سال هشتصد مسیحی مطابق صد و هشتاد و چهار
هجری آن مسجد را بپایان رسانید و سلاطین مسلمانان هر یکی بر او افزودند تا در استیلای عیسویان آن مسجد را کلیسا نمودند
سنه ۹۳
و وقایع استیلای مسلمانان از سال هفتصد و دوازده مسیحی مطابق نود و سه هجری تا دفع ایشان در سال هزار چهارصد و
نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری لایق مطالعه و تذکار است ولی در این مختصر اگر تفصیل او را بخواهیم ذکر
کنیم باعث تطویل است وجه استیلای مسلمانان از آن شد که در آغاز مایه هشتم بعد از ولادت عیسی علی نبینا و علیه السلام موسی
از جانب ولید خلیفه حاکم افریقا شد و راذریک پادشاه وی سی گات در سال هفتصد و یازده مسیحی مطابق نود و دو
هجری بتخت نشست و قبل از سلطنت این پادشاه از حسن رفتار و کردار محبوب القلوب بود ولی بعد از آنکه به اریکه پادشاهی
جلوس کرد در ظلم و اعتساف بحد کمال رسید و بعنف و جبر دختر کونت جولین را اکراهاً تصرف کرد و پدر آن دختر از ترس پادشاه
نتوانست که دم در زند و خلافی کند ولی از این حرکت پادشاه رنجیده خاطر بود و قسمها یاد کرد که تا انتقام این کار نکشد خواب
سنه ۹۴
راحت نکند بنتیجه با موسی حاکم افریقا بنای مراوده گذاشت و او را به تسخیر اسپانیا تحریک نمود تا موسی لشکر تعیین کرده اسپانیا
را مسخر کرد و راذریک پادشاه اسپانیا در جنگ اکس ریز در اندلوسیه در سال هفتصد و سیزده مسیحی مطابق نود و چهار هجری
شکست خورده و کشته شد چنانچه پس از آن جنگ کسی اثری و نشانی از او نیافت و پس از این شکست عیسویان مدت هفتصد
سال در اطاعت مسلمانان بودند تا آخر بر ایشان غلبه کرده بکلی ایشان را از آن کشور اخراج کردند القصه پس از استیلای مسلمانان
باز بعضی از کشور اسپانیا در تحت اطاعت حکام عیسوی بود که هر یکی در ولایت خود حکومت داشت و بعضی از ولایات در
در اطاعت مسلمانان بود چنانچه ولایت استوریس و لیون و الد کستیل و ولنسیه و نوار و ارگان و کتلونیه
در اطاعت عیسویان بود که این ممالک را کرستین اسپین میخواندند یعنی اسپانیای عیسویون و ما بقی کشور در اختیار
مسلمانان بود و شهرهای بزرگ مسلمانان طلیدو و کاردوا و سویل و گرانادا بود و سلطنت وی سی گات
اگر چه مدت سیصد سال طول کشید ولی بسیار سلطنت بی نظم و بیقاعده بود و طایفه وی سی گات جمعی بودند که اصل ایشان

از کشور

از کشور سوید نسبت شعبه از گات حساب میشود و در میان خود به سه قبیله منقسم شده است که اول آنها چیپیدی و ثانی آنها
استراگات و ثالث وی سی گات است و در استیلای مسلمانان اسپانیا در سال هفتصد و دوازده مسیحی مطابق
نود و سه هجری که دولت وی سی گات بزوال رسید یکی از شاهزادگان مسمی به پلجیوس از این دریای فتنه خود را
بساحل نجات رسانید و بجبال استوریس پناه برد و در آن مملکت مردم بر او گرویده او را پادشاه استوریس
نامیدند و کار او در آن مملکت رونقی گرفته و پس از او پسرش الفونسو ولایت گلیسیه و لیون را نیز بر ولایت خود
سنه ۳۷
و اولاد پلجیوس در این ولایات نسلاً بعد نسل حکمرانی تا سال هزار و سی و شش مسیحی مطابق چهار صد و بیست و هفت
هجری کردند تا فردیننند پادشاه کستیل در سلطنت قدرت و قوت بهم رسانید و در وقتیکه پلجیوس بحکمرانی استوریس برجوا
آتی تنگو از استاه نیز بحکمرانی نوار مشغول بود و تولیدو و قسمتی از نوکستیل را عیسویان در سال هزار و هشتاد و پنج مسیحی
مطابق چهار صد و هفتاد و هشت هجری و سلطنت ولنسیه را در سال هزار و دویست و سی و هشت مسیحی مطابق ششصد و
سی هجری و کاردوا را در سال هزار و دویست و سی و شش مسیحی مطابق ششصد و سی و سه هجری و کتلونیه را در سال
هزار و دویست و سی و هفت مسیحی مطابق ششصد و سی و چهار هجری از تصرف مسلمانان بیرون آوردند مترجم گوید
در وفیات الاعیان احمد بن خلکان نیز چنین نوشته است که قرطبه را فرنج از تصرف مسلمانان در شوال ششصد و سی و سه
هجری بیرون آوردند انتهی و در اسپانیا معادن طلا و نقره نیز یافت میشود و در این کشور شرابهای خوب و میوههای
مرغوب بسیار است و از امریکا دولت زیاد و مکنت بیشمار باین کشور آمد و از کثرت طلا و دولت چنان شد که اهالی
این کشور از شغل فلاحت و زراعت باز ماندند و از کسب و کار افتادند و نظر کبیر گفته است که صنایع و علوم در دور دنیا
سیر میکنند و هر وقتی با دولتی و ملتی همآغوش میشود و وقتی از جائی چون کوکب آفل و از جائی دیگر طالع میشود و از قرار
در وقت حکمرانی فردیننند و ای زبلا کوکب اسپانیا در فلک اقبال متصاعد شد و در وقت چارلس پنجم به حد اوج و کمال
رسید چنانچه در این روزگار انگلند همان حالت سابق اسپانیا را دارد و در حکمت نامه در وسط مایه هفدهم دولت اسپانیا
چنان ترقی داشت که همه اروپا از آنها در رسوم و قوانین تعلیم میگرفتند و در جوانمردی و دلاوری در اروپا ضرب
المثل بودند ولی اکنون انتقال را زوال و الصعود را هبوط است نشئه عبد الرحمن اول که ذکر شد اشاره بعبد الرحمن
ابن معویه بن هشام عبد الملک بن مروان الحکمی است که در اسپانیا سلطنت کرد و پدر او معویه اول کسی است که در اسپانیا
در سال یکصد و سی و نه هجری بتخت شاهی جلوس کرد و پسر او عبد الرحمن اول مرد عاقل و کافی بود و حکمتینا پنجاه سال
پادشاهی او طول کشید و از نسل چند نفر بسلطنت رسیده اند و منذر بن محمد معروف ترین این سلسله است که بجود و سخا و فضل
و کمال امتیاز داشت و نسب منذر را از این قرار است منذر بن محمد بن عبد الرحمن ابن الحکم بن هشام بن عبد الرحمن بن معویه بن هشام
بن عبد الملک بن مروان الحکمی و در حق منذر شعرا قصاید غرا گفته اند و از الجمله این دو بیت است شعر بالمنذر بن محمد
شرفت بلاد الاندلس * والطیر فیها ساکن * والوحش فیها قد انس * و سلطنت او تقریباً در اواخر مایه ثالثه و اوایل مایه رابعه
بعد از هجرت حضرت ختمی مآب بوده است و پس از منذر پسر او حکم بشاهی رسید و پس از حکم پسرش هشام تخت جلوس کرد
که او آخرین پادشاه بنی امیه است که تقریباً در سال چهار صد و بیست و پنج دولت بنی امیه در اسپانیا بزوال رسید چون
در حال تحریر کتاب بیش از این اطلاع بر احوال ایشان نبود لهذا بدین مختصر اکتفا کرد و هر که تفصیلی بیابد و بر این کتاب الحاق
سازد زهی مکرمت و نصفت است و در وفیات الاعیان لاحمد بن الخلکان بعضی از سلاطین اندلس ذکر شده است و

ودر کتاب قلائد العقیان لفتح بن خاقان هر بعضی بیان گشته است هر که تفصیل خواهد البته بان کتابها رجوع خواهد کرد وجهه استیلای امویان بر اندلس از آن شد که بعد از زوال دولت امویان و شکست مروان حمار معویه بن هشام از آن جیش گریخته باندلس شتافت و مسلمانان بر حلقه اطاعت او جمع شدند واو چندان دوامی نکرد و پس از او پسرش عبد الرحمن بسلطنت رسید و سلطنت او طول کشید و مسجد معروف قرطبه از بنای او ست چنانچه ذکر شد و پس از امویان دولت بنی المنذر ترقی کرد و معتمد علی الله ابو القاسم محمد که اخر آن سلسله است در بستم رجب چهار صد و هشتاد و چهار هجری بدست یوسف ابن تاشفین اسیر شد و او را در قلعه اغمات در مغرب اقصی محبوس ساخت و تفصیل احوال او در وفیات الاعیان مسطور است هم در ان قلعه در گذشت و پس از یوسف ابن تاشفین حکام و مسلمانان که در اسپانیا استیلا داشتند ضعیف شدند تا انکه رفته رفته مقهور و مغلوب فرنگیان گشتند القصه سلاطین ویسی گات که در کشور اسپانیا حکمران بودند اول انها آلریک است که در سال چهار صد و شش مسیحی پادشاه شد و آخر انها رادریک است که در سال هفصد و یازده مسیحی مطابق نود و دو هجری جلوس کرد و در سال هفصد و سیزده مسیحی مطابق نود و چهار هجری کشته شد و مدت سلطنت شان سیصد و هشت سال بود و عدد سلاطین شان سی و سه نفر است که تفصیل اسامی انها در کتاب سیدن ضبط است چون دولتشان منقرض شده است حاجتی بذکر انها نیست و در زمان استیلای اسلامیان در مملکت نوار و کستیل و ارگان سلسله جداگانه بودند که هر یکی در مقر حکومت خود استبداد و استقلال داشته اند که تفصیل هر یک از ان سلسله ها در سیدن ضبط است چون فردیناند از سلسله ارگان در آخر بازدواج ایزابلا وارثه کستیل بتمامی اسپانیا تسلط یافت لهذا بتفصیل اسامی آن طبقه میپردازیم و نژاد سلاطین حال بسلسله بوربان میرسد که از سال هزار و هفصد مسیحی مطابق هزار و صد و دوازده هجری بسلطنت اسپانیا رسیده اند و تفصیل حکام ارگان از قرار است

تاریخ مسیحی	سلسله سلاطین ارگان	تاریخ هجری
۱۰۳۵	رمیرو اول	۴۲۶
۱۰۶۳	سنچو رمیرز	۴۵۵
۱۰۹۴	پطر پادشاه نوار	۴۸۷
۱۱۰۴	الفونسو ملقب ذی وارئر یعنی الشجاع و پهلوان که پادشاه نوار بود	۴۹۷
۱۱۳۴	رمیرو دوم ملقب ذی مانک یعنی الراهب	۵۲۸
۱۱۳۷	پطرانیلا و ری موند کونت برسلونا	۵۳۱
۱۱۶۲	الفونسو دوم	۵۵۷
۱۱۹۶	پطر دوم	۵۹۲
۱۲۱۳	جیمس اول که پسر او پس از او جانشین شد	۶۱۰
۱۲۷۶	پطر سیم که در عصر او سیسیلین وسپرس در سال ۱۲۸۲ مسیحی مطابق ششصد و هشتاد هجری اتفاق افتاد و تفصیل او چنانست که اهل فرانسه را در جزیره سیسیلی در هفته یکمرتبه مسیحی در سی ام مارچ سال ۱۲۸۲ مسیحی مطابق اواسط ذیحجه ۶۸۰ هجری بقتل رسانیدند و اهل فرانسه چون در جزیره سیسیلی استیلا یافته بانواع تعذیب و تب	۶۷۵

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
	اهالی جزیره را از ار بر سانده تا روزی در پلرمو همگی اهل فرانسه جمعیت شده مشغول جشنی بودند که یک عروسی از اهالی سیسیلی از پهلوی انها بر حسب اتفاق بخانه داماد میبردند و یکی از اهل فرانسه بجانب عروس شتافته بهانه انکه اسلحه در بدن همراهان عروس نباشد همگیرا کاویده تا بعروس رسید و بعروس نیز دست کاوی گذاشت و اقسام بی حرمتی از سر جهالت از او صادر شد و یکی از جوانان سیسیلی که همراه عروس بود بر ناموس خود روا نداشته با شمشیری که داشت بر کله آن جوان فرانسه کوفت که در آنجا کی هلاک افتاد و اهل فرانسه بمقام خونخواهی بر امده همراهان عروس نیز دست در آورده دویست نفر از اهل فرانسه کشته شد و همراهان عروس بمیان شهر شتافته صلای القتال القتال در دادند و شهریان بداد خواهی برخواسته لشکریان فرانسه را از تیغ گذرانیدند و هشت هزار نفر از اهل فرانسه کشته شد حتی کسانیکه بکلیسا پناه برده بودند و وسپرس یعنی نماز عصر است چون این واقعه در ان وقت اتفاق افتاد لهذا سیسیلین وسپرس خواندند	
۱۲۸۵	الفونسو سیم ملقب ببن فی سنت یعنی المنعم	۶۸۴
۱۲۹۱	جیمس دوم ملقب ذی جاست یعنی العادل	۶۹۰
۱۳۲۷	الفونسو چهارم	۷۲۷
۱۳۳۶	پطر چهارم ذی سری مونیوس یعنی المتواضع	۷۳۷
۱۳۸۷	جان اول	۷۸۹
۱۳۹۶	مرتین اول	۷۹۸
۱۴۱۰	ابن ترکیم یعنی ایام فتره	۸۱۳
۱۴۱۲	فردیناند ملقب ذی جاست یعنی العادل پادشاه سیسیلی	۸۱۵
۱۴۱۶	الفونسو پنجم ملقب ذی وایز یعنی الحکیم	۸۱۹
۱۴۵۸	جان دوم پادشاه نوار برادر الفونسو پنجم در سال ۱۴۷۹ مسیحی مطابق ۸۸۴ هجری وفات یافت	۸۶۲
۱۴۷۹	فردیناند پنجم که عقد کرد ایزابلا وارثه و ملکه کستیل را و این دو سلطنت حکم واحد یافت	۸۸۴
۱۵۱۲	فردیناند پنجم پس از انکه گرانادا و نوار را تسخیر کرد پادشاه کل اسپانیا شد	۹۱۸
۱۵۱۶	چارلس اول نواده فردیناند پنجم پسر جوانا ملکه کستیل و فلیپ ملک استریا است و او بشاهنشاهی جرمنی	۹۲۲
	در سال ۱۵۱۹ مطابق ۹۲۵ هجری رسید که او را چارلس اول اسپانیا و پنجم جرمنی گویند و اخر الامر از سلطنت	
	او را خلع کرده و از تاج اسپانیا و جرمنی هر دو استعفا کرده در صومعه منزوی شد	
۱۵۵۶	فلیپ دوم پسر چارلس پنجم پادشاه نیپلس و سیسیلی بسیار پادشاه غدار و مکار بود و شاهزاده خانم انگلستان بسماه مری کوئین رگننت را بعقد خود در آورد و بنا حوشی غریبی چهار از و داع کرد که کل بدن او مجروح و مقروح شد که چهار از انجراحات متکون شدند و در حکمرانی خود لشکری انبوه از اهل اسپانیا فراهم آورده و خیال تسخیر انگلستان کرد و آن جیش بحر برا ارمدا گویند و با این جیش کثیر و سفاین بیشمار شکست خورد و علم ارمدا بدست لشکر انگلیس افتاد که اکنون نیز ان پرده در اوطاق پارلیمنت در انگلند محفوظ است	۹۶۳

۱۵۹۸	فلیپ سیم پسر فلیپ دوم واین پادشاه همه مسلمانانرا از گراناد ونیز سایر ولایات اسپانیا که فزون تر از نهصد هزار بودند بیرون کرد	۱۰۰۷
۱۶۲۱	فلیپ چهارم پسر فلیپ سیم پادشاه سلوت المزاج بود وچندین جنگها با داچ وفرانسه کرد ودر همه حروب شکست خورد ودر زمان سلطنت او در سال ۱۶۴۰ مسیحی مطابق ۱۰۵۰ هجری پورتگال از اسپانیا موضوع شد	۱۰۳۰
۱۶۶۵	چارلس دویم پسر فلیپ چهارم شاهزاده آخر دودمان استریه است	۱۰۷۶
۱۷۰۰	فلیپ پنجم دیوک آن ژو نواده لوئیس چهاردهم پادشاه فرانسه واین پادشاه قرار ولیعهدی داد که بوراثت سلطنت برسد وگفتگوی زیاد با امرا وسلاطین در اینباب داشتند تا آخر الامر در سال ۱۷۱۳ مسیحی مطابق ۱۱۲۵ هجری در یوترک انعقاد جزو عهدنامه بامضا رسید واین پادشاه از سلطنت استعفا نمود	۱۱۱۲
۱۷۲۴	لوئیس اول چند ماهی سلطنت کرد	۱۱۳۶
۱۷۲۴	فلیپ پنجم باز بسلطنت رسید	۱۱۳۶
۱۷۴۵	فردیننه ششم ملقب بذی وتیز یعنی الحکیم پادشاه عاقل ودانا بود ودر زمان او امورات کلیه ووقایع پسندیده در اسپانیا اتفاق افتاده است	۱۱۵۸
۱۷۵۹	چارلس سیم پادشاه نیپلس وسیسیلی برادر فردیننه ششم که بتاج رسید سلطنت نیپلس وسیسیلی را به پسر سیم خود فردیننه بخشید	۱۱۷۲
۱۷۸۸	چارلس چهارم پسر چارلس سیم در اخر او را از سلطنت خلع کرده پسر او را پادشاه کردند	۱۲۰۲
۱۸۰۸	فردیننه هفتم پسر چارلس چهارم که ناپلیون شاهنشاه فرانسه او را مجبور به تسلیم تاج وتخت محکوم ساخت	۱۲۲۳
۱۸۰۸	جوزیف بناپارت برادر شاهنشاه ناپلیون که آخر معزول شد	۱۲۲۳
۱۸۱۴	فردیننه هفتم باز بسلطنت رسید	۱۲۲۹
۱۸۳۳	ای زبلا ثانی دختر فردیننه هفتم که در بیست ونهم سپتمبر سال مزبور مطابق چهاردهم جمادی الاولی بسلطنت رسید وتا اکنون که اول گست سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق هفدهم ذی قعده الحرام ۱۲۷۱ هجریست ملکه آن کشور است وانگه با عموی خود چندین جنگها کرد تا غالب شد چرا که بقاعده سلیک طایفه اناث حق نداشتند وعموی او وارث تاج بود ولی بوصیت پدر وبقاعده امرا این قاعده را بهم زده او را بپادشاهی انتخاب کردند وآفتاب جمال دلارای ای زبلا چشم مردم را خیره کرد وطوعا وکرها اطاعت او را کردند ودن کرلس عموی پیر را از تاج وسریر محروم ساختند وچنین گویند که شوهر ملکه از او رنجیده مدتها در کلیسا معتکف شد وملکه حملی پیدا کرد ومادر او در فرانسه بود این خبر را چون شنید به اسپانیا روانه شد که بر سبیان قریب میوزن حیله رفوگری کند این کار را بدست هنر هر حیله وتدبیر بود شوهر ملکه را از کلیسا در آورد وکار از انکشاف بالتحاف کشید واختلاف با ائتلاف انجامید	۱۲۴۹

اسپانیا

سید یحیی قرطبی که از شعرای معروفست در فتنه اندلس که اسلامیان اسیر ودستگیر شدند قصیده انشا کرده است وخود وی نیز از جمله اسرا بوده که خلاصی یافته است وتحریر این قصیده در اینجا مناسب افتاد که این مجموعه از فواید شعری خالی نباشد

لکل شیء اذا ما تم نقصان	فلا یغر بطیب العیش انسان	هی الامور کما شاهدتها دول	من سره زمن ساءته ازمان
وعالم الکون لا تبقی محاسنه	ولا تدوم علی حال لها شان	یمزق الدهر حتما کل سابغة	اذا نبت مشرفیات وخرصان
وینتضی کل سیف للفناء ولو	کان ابن ذی یزن والغمد غمدان	این الملوک ذوی التیجان من یمن	واین منهم اکالیل وتیجان
این ما شاده شداد من ارم	واین ما ساسه فی الفرس ساسان	واین ما حازه قارون من ذهب	واین عاد وشداد وقحطان

اتی علی الکل امر لا مرد له	حتی قضوا فکان الکل ما کانوا	وصار ما کان من ملک ومن ملک	کما حکی عن خیال الطیف وسنان
دار الزمان علی دارا وقاتله	وام کسری فما آواه ایوان	کانما الصعب لم یسهل له سبب	یوما ولم یملک الدنیا سلیمان
فجائع الدهر انواع منوعة	وللزمان مسرات واحزان	وللمصائب سلوان یهونها	وما لما حل بالاسلام سلوان
دهی الجزیرة خطب لا عزاء له	هوی له احد وانهد ثهلان	اصابها العین فی الاسلام فامتحنت	حتی خلت منه اقطار وبلدان
فسل بلنسیة ما شان مرسیة	واین قرطبة ام این جیان	واین حمص وما تحویه من نزه	ونهرها العذب فیاض وملآن
کذا طلیطلة دار العلوم فکم	من فاضل قد سما فیها له شان	واین غرناطة دار الجهاد وکم	اسد بها وهم فی الحرب عقبان
واین حمراتها العلیا وزخرفها	کانها من جنان الخلد عدنان	قواعد کن ارکان البلاد فما	عسی البقاء اذا لم تبق ارکان
والماء یجری لساحات القصور بها	قد حف جدولها زهر وریحان	ونهرها العذب یحکی فی تسلسله	سیوف هند لها فی الجو لمعان
واین جامعها المشهور کم تلیت	فی کل وقت به آی وفرقان	وعالم کان فیه للجهول هدی	مدرس وله فی العلم تبیان
وعابد خاشع لله مبتهل	والدمع منه علی الخدین طوفان	واین مالقة مرسی المراکب کم	ارست بساحتها فلک وغربان
وکم بداخلها من شاعر فطن	وذی فنون له حذق وتبیان	وکم بجارحها من منزه فرج	وجنة حولها نهر وبستان
واین جارتها الزهراء وقبتها	واین یا قومهم ابطال وفرسان	واین بسطة دار الزعفران فهل	رای شبیها لها فی الحسن انسان
وکم شجاع زعیم فی الوغی بطل	بداله فی العدی فتک وامعان	کم جدلت یده من کافر فغدا	تبکیه من ارضه اهل وولدان
وواد یان غدت بالکفر عامرة	ورد توحیدها شرک وطغیان	کذا المریة دار الصالحین فکم	قطب بها عالم غوث له شان
تبکی الحنیفیة البیضاء من اسف	کما بکی لفراق الالف هیمان	معنی المحاریب تبکی وهی جامدة	حتی المنابر تبکی وهی عیدان
علی دیار من الاسلام خالیة	قد اقفرت ولها بالکفر عمران	حیث المساجد قد امست کنائس ما	بهن الا نواقیس وصلبان
یا غافلا وله فی الدهر موعظة	ان کنت فی سنة والدهر یقظان	وماشیا مرحا یلهیه موطنه	العبد حمص تغر المرء اوطان
تلک المصیبة انست ما تقدمها	وما لها مع طول الدهر نسیان	یا راکبین عتاق الخیل ضمرة	کانها فی مجال السبق عقبان
وحاملین سیوف الهند مرهفة	کانها فی ظلام اللیل نیران	وراتعین وراء البحر من دعة	لهم باوطانهم عز وسلطان
اعندکم نبأ من امر اندلس	فقد سری بحدیث القوم رکبان	کم یستغیث صنادید الرجال وهم	اسری وقتلی فلا یهتز انسان
ماذا التقاطع فی الاسلام بینکم	وانتم یا عباد الله اخوان	الا نفوس ابیات لها همم	اما علی الخیر انصار واعوان
یا من لنصرة قوم قسموا فرقا	سطی علیهم بها کفر وطغیان	بالامس کانوا ملوکا فی منازلهم	والیوم هم فی قیود الکفر عبدان
فلو ترهم حیاری لا دلیل لهم	علیهم من ثیاب الذل الوان	فلو رایت بکاهم عند بیعتهم	لهالک الامر واستهوتک احزان
یا رب طفل وام حیل بینهما	کما تفرق ارواح وابدان	وغادة ما راتها الشمس طالعة	کانما هی یاقوت ومرجان
یقودها العلج عند السبی صاغرة	والعین باکیة والقلب حران	لمثل هذا یذوب القلب من کمد	ان کان فی القلب اسلام وایمان
بل للجهاد بها من طالب فلقد	تزخرفت جنة الماوی لها شان	واشرف الحور والولدان من غرف	فازت لعمری بهذا الخیر شجعان
	ثم الصلوة علی المختار من مضر	ما هبت ریح صبا واهتز اغصان	

باب شصت ویکم دربیان مملکت پورتگال

باب شصت ویکم دربیان پورتگال

مملکت پورتگال سابقا جزو کشور اسپانیا بود ودر انقلابات اسپانیا از آن کشور موضوع شد واینمملکت در وضع وترکیب
وهوا وخاک مشابهت کامل با اسپانیا دارد چنانچه او وقتی در شکفتگی ورخشندگی بود که اکنون از انحالت جلال وکمال
افتاده است پورتگال نیز وقتی در شهرت ودولت بحد رشد وجلالت رسیده بود که اکنون کاسته است ونام اینمملکت را
قدما لوسی تنیه میگفتند ودر منتهی مغربی اروپا ومغربی جانب بنین شمالا اسپانیا است وولایت گلیسیه در جانب
شمالی اینمملکت است واینمملکت تخمینا سیصد وشصت میل در طول وصد وبیست میل در پهنا است وجمعیت انجا سه ملیان و
وهفتصد هزار است وقبل از استیلای فرانسه در سال هزار وهشتصد وهفت مسیحی مطابق هزار ودویست وبیست ودو هجری
چهار ملیان نفوس داشت وپس از انقلاب جمعی از اینمملکت بجانب برزیل نقل وتحویل کردند وانهار مشهوره
اینمملکت یکی تیگس ودیگری تینتهو ودورو است که اصل منبع انها از اسپانیا است وتیگس که اورا تیجو نیز گویند
وتاجه نیز نگارند از کستیل بر میخیزد وهر سال مثل نیل مصر اطراف وکناره های خودرا سیراب میسازد ودر جنگهای فیمابین اهل
کرتیج ورومیان ولایت پورتگال نیز مثل کشور اسپانیا محل حوادث وفتن بود وپس از مائه پنجم که دولت رومیان بزوال
رسید طوایف آلن وسوئی ووسیجوت بر انولایت استیلا یافتند ودر مائه هشتم بعد از ولادت مسیح اینولایت را
مورها بعد از شکست رادزیک پادشاه اسپانیا تسخیر کردند ودر تصرف مسلمانان تا مائه یازدهم باقی بود وایشان را
دلیران کستیل از انولایت بیرون نمودند وپس از آن اورا به هنری حاکم برگندی در عوض خدمات او که به حمایت
عیسویان برخواسته بود واگذار کردند واینولایت دو مرتبه بتصرف اهل اسپانیا درآمده ومدتی نیز در قبضه اختیار
ایشان بوده ولی در سال هزار وششصد وچهل مسیحی مطابق هزار وپنجاه هجری اهل پورتگال بمقام خودسری برآمده ربقه
اطاعت پادشاه اسپانیا را از رقبه خود بیرون کردند ودیوک برگنزا را بپادشاهی انتخاب کردند که از انزمان در خانواده
ایشان باقیست. اصل سلطنت را در پورتگال هنری برگندی بنا نهاد ومشار الیه مرد دانائی بود ویکی از دختران
الفونسو پادشاه کستیل را بعقد خود درآورد وبدین واسطه امر او در پورتگال رونق گرفت که اورا در سال هزار و
هشتاد وهشت مسیحی مطابق چهارصد وهشتاد ویک هجری کونت پورتگال نامیدند واهل پورتگال در مائه پانزدهم
ومائه شانزدهم ترقی کامل کرده اکثر جزایر را ایشان یافتند وبیشتر در زمان دن هنری پسر جان دوم بود واهل پورتگال
سواحل مغربی افریقا را الفحص وجستجوی بار کردند ودر سال هزار وچهارصد وبیست مسیحی مطابق هشتصد وبیست وسه هجری
مدیرا را الکشف کردند ودر اینجزیره نیشکر بعمل آوردند واصل نیشکر را عربها از هندوستان بجزیره سیسیلی وجزیره
سیپرس آوردند واز انجزیره بامریکا بردند واهل پورتگال اول کسی هستند که دومرتبه از کیپ گود هپ گذشتند ونیز
ایشان اول کسی هستند که برزیل را در آخر مائه شانزدهم پیدا کردند ومدتهای متمادی کوکب عظمت وجلالت این دولت
درمیان اروپا تابان ومثل نیز دولت اسپانیا درخشان بود ولیکن الآن مثل اسپانیا این دولت نیز بحد زوال رسیده است
واز متصرفات خارجه دستان کوتاه گشته است وفن فلاحت وزراعت نقصان یافته اگرچه اهل پورتگال از برزیل فلزات
گران بها وطلا بار بار بولایت خود میبرند ولی در عوض متعه وقماشه سایر ولایات اروپا خروار خروار تسلیم میکنند واز آن است
که دولت اسپانیا وپورتگال متدرجا کاسته واز درجه اعتبار افتاده اند وصفحه ولایت پورتگال بسیار نیکو وخوش نما است
وخاک انولایت حاصل خیز وبامنفعت است وقابل است که غله فراوان در انجا بعمل آید وهوای انجا فرح بخش وسازگار است

سنه ۱۲۲۲ — سنه ۴۸۱ — سنه ۸۲۳

بنا

نباتات ومعدنیات ومحصولات انولایت مشابهت تمام به اسپانیا دارد وهر قسم میوه در انجا هست علی الخصوص نارنج
ولیمو وپورتگال ولیموی آب وانجیر وانگور وبادام وخربزه وزردآلو وهلو که بخوبی عمل میاید وشراب انجا وقتیکه کهنه باشد
بهترین شرابها است ودر انولایت جنگل کم است وهرجا که هست غالبا جنگل سرو وکارک تری است که تنه های بسیار بزرگ
دارد مترجم گوید کارک تری درختیست که از چوب ان سر شیشه هارا محکم می بندند انتهی وحیوانات اینولایت
مثل حیوانات اسپانیا است ولی اسبهای انجا خوب نمیشود بخلاف قاطرها که بسیار سخت ودرشت وقوی قوائم میشوند
واسب اسپانیا بهترین ومقبولترین اسبهای اروپا است بسیار تند وچابک وخوش رفتارند واز انجهة بقیمت گزاف داد
وستد میشود واهل پورتگال عموما سیاه چرده میشوند ودر اخلاق وعادات باهالی اقالیم حاره شباهت دارند وبسیار
کینه کش ونادرست وتندخوی هستند ودر قناعت وفروتنی مشهورند ووقتی اسلطنت کوچک در مائه پانزدهم در حکمرانی هنری
وامنوئیل اول مشهور کل آفاق بود وباوجود اینکه انولایت باکشور اسپانیا در همه چیز مشابهت کلی دارد ولی عداوت
ودشمنی تمام درمیان اهالی این مملکت مرکوز قلوب ونفوس است چنانچه داکتر سوثی نوشته است که اهل پورتگال
اهل اسپین را حقیر وزبون میدانند واهل اسپانیا ایشان را ناکس ودون میشمارند وبایکدیگر مکالمات باطنز وطعنه
زیاد دارند چنانچه اهل اسپانیا در مقام طعنه میگویند که اگر اهل اسپانیا را از عقل وهنر مسلوب سازی انوقت
مثل اهل پورتگال خواهد شد وداکتر سوثی نیز که یکی از اهل انگلیس است چنین گفته است که اگر ربا وسالوس را هم بر سایر
معایب اهل اسپانیا بیفزائی در انوقت معنی اهل پورتگال را خواهد داشت وغالبا همه کس در اسپانیا قلیان
وسیگار میکشند واهل پورتگال علی رغم ایشان هرگز عادت ندارند وایشان غالبا بانفیه عادت دارند واهل اسپانیا
هرگز هوئیل برو یعنی عراده که با یک چرخ حرکت میکند وآدم اورا حرکت میدهد استعمال نمیکنند ومیگویند
که این لایق حیوانات است که حرکت بدهد آدمی نباید مشغول اینکار باشد واهل پورتگال بخلاف اهل اسپانیا
هرگز بار بدوش خود نمیکشند ومیگویند این لایق حیوانات است انسان چرا باید متحمل شود القصه هر ملتی عادتی
در دنیا شهرت کرده است وبحد کمال رسیده واز آن پورتگال در زمان امنوئیل کبیر بود وقتیکه وسکودی گما
راه اهل اروپا را بهندوستان از راه کیپ گود هپ باز کرده وهمچنین البوکرک بر حشمت وجلالت این مملکت افزود
وشاعر معروف کموئنس نیز افعال ایشان را در نظم ونثر شهرت داده وشهرهای بزرگ انولایت لیزبون است که پایتخت انولایت
وبطور خوب وآیین مرغوب در دهن رودخانه تیگس واقع شده است مشتمل بر دویست وشصت هزار نفوس است
ودیگری اپورتو است که تجارتگاه معروفیست وشراب انجا که به پورت شهرت دارد مشهور اروپا است ودیگری کائمبرا
وبرگا است وشهر لیزبون با زلزله شدیدی در سال هزار وهفتصد وپنجاه وپنج مسیحی مطابق هزار وصد وشصت وهشت هجری بکلی خراب شد
که اکنون آثار خرابهای ان زلزله بجهة عبرت ناظرین پدیدار است وصبحی که در او این حادثه واقع شد هوا چنان صاف وخوب و
وخوش بود که هیچکس چنان هوای خوب وخوش ندیده بود دفعتا ده ساعت از شب گذشته در عرض یکربع ساعت چنان
هوا وزمین منقلب شد که باز هیچکس چنان حالتی ندیده ونشنیده بود وبمفاد وجعلنا عالیها سافلها شهر زیر وزبر گردید
وانشهر را الآن دوباره بنا نهاده اند ومثل شهر روم قدیم در بالای هفت تپه بنا شده است ووسکودی گما که معروف
جهانست اول از انشهر شراع کشیده وسفر هندوستان روانه کرد واز جنب کیپ گود هپ در سال هزار وچهارصد ونود
وهفت مسیحی مطابق نهصد وسه هجری گذشت وشاعر معروف کموئنس که بفقر وفاقه تلف شد در انشهر در سال پانصد وهفده

سنه ۱۱۶۸ — سنه ۹۰۳

مطابق نهصد و سته هجری متولد شد و زاهد معروف داد زیبج در شهر در سال هزار و هفصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق
هزار و صد و شصت و چهار هجری وفات یافت و هیلد ینگ افسانه گوی معروف نیز در اینشهر در سال هزار و هفصد و پنجاه و چهار
مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و هفت هجری جهان زا بدرود کرد و در نوامبر سال هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و دو هجری خانواده پادشاهی پورتگال از لیزبون نقل و تحویل کرده به برزیل شتافتند و از ظلم
و جور ناپلیون تا در سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری از وطن
خود مهاجرت نمودند اپورتو شهریست که در دهن رود خانه دورو تمامی افتاده است و اینشهر را لشکر فرانسه که در حکم
مرشل سولت بودند در سال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری تصرف کردند و اکثری از
ازسکنه اینشهر بهلاکت رسید برگنزا مشهور برای اینست که از اینشهر جان دوک برگنزا که به جان چهارم مشهور است بر تاج
و تخت پورتگال در سال هزار و ششصد و چهل مسیحی مطابق هزار و پنجاه هجری جلوس کرده است رحمتهای بسیار اینولایت
از جنگ اهل اسپانیا که در سال هزار و پانصد و هشتاد مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و هشت هجری تصرف کرده بودند بر طرف
کرد کائمبرا نشیمن قدیم حکام انجاست و مدرسه خوبی دارد و در اینشهر الفونسو اول در سال هزار و صد و هشتاد و پنج مسیحی
مطابق پانصد و هشتاد و یک هجری مدفون شد و او اول کسی است که لقب پادشاه پورتگال داد پس از جنگ اوریک
در سال هزار و صد و سی و نه مسیحی مطابق پانصد و سی و چهار هجری بر خود قرار داد و چهل و شش سال بر حکمرانی کرد سنترم
قصبه ایست که در انجا اهل پورتگال مسلمانانرا در سال هزار و صد و هشتاد و چهار مسیحی مطابق پانصد و هشتاد هجری شکست دادند
و پادشاه مسلمانان در ان جنگ کشته شد و قصبه ابرنتس قصبه خوبیست و لشکر فرانسه این قصبه را در سال هزار و هشتصد و هشت
مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و سه هجری تصرف کردند و دره و صحرای ابرنتس را از خوبی و پر محصولی انبار
پورتگال میخوانند و اهالی پورتگال کلاً مذهب کتولیک رومی دارند و اعتقاد ایشان بر کشیشان و رهبانان و اطاعت
ایشان به پادشاه محکم است و آموزش و علم اکنون در انولایت متروک و مهمل است و زبان اهل پورتگال کمی تفاوت با
با زبان اسپانیا دارد چنانچه در اخ کمی تفاوت از جرمن ها دارند و آثار قدیمه اینولایت غالباً از رومیان و مسلمانانست
و پل معروف و قنات مشهور کائمبرا از آثار رومیان است و دیوار سنترم نیز از بنای رومیان است آثار قلعه مسلمانان
در تاریخ درین نیز یکی از آثار عربیه است و ولایت پورتگال اکنون در شش حصه تقسیم شده است که تفصیل او اینست
ولایت انتر دورو و امینهو و ولایت ترز اس مانتس در شمال است و ولایت بیرا در وسط است و ولایت استرمدیورا
و ولایت النتجو و ولایت الگرو در جنوبست تتمه جنگ اوریک از جنگهای بزرگ دولت پورتگال است و ان
چنان بود که الفونسو دوک پورتگال با پنج نفر از پادشاه مسلمانان و لشکر بیشماری از ایشان در بیست و پنجم جولای سال
هزار و صد و سی و نه مسیحی مطابق او اخر ذیقعده پانصد و سی و سته هجری در صحرای اوریک جنگ کرد و پس از کوشش
و کشش بسیار مسلمانانرا شکست داد و لیزبون را نیز تصرف آورده با شوکت تمام بشهر مزبور وارد شد و بعد از چندی تاج
پادشاهی بر سر نهاد و پس از این جنگ دست مسلمانان از ولایت پورتگال کوتاه گردید

باب شصت و دویم در بیان متصرفات غربیه و خارجه دولت پورتگال

ولایت خارجه و جزایر بعیده که در تصرف پورتگال است جزایر ازورس است که اورا وسترن ایلندس نیز گویند یعنی
جزایر مغربی و جزایر مدیرا و کیپ ورد است که در محیط اتلنتیک است و چندین مقاع در گینی سفلی دارند که انگولاء

سنه ۱۱۶۴
سنه ۱۱۶۲
سنه ۱۲۲۲
سنه ۱۲۳۶
سنه ۱۲۲۴
سنه ۱۰۵۰
سنه ۹۸۸
سنه ۵۸۱
سنه ۵۳۴
سنه ۵۸۰
سنه ۱۲۲۳
سنه ۵۳۳

و بنگولا و جزیره پرنسس و جزیره سنت تامس است که در مغربی افریقا است و موزمبیک و توابع او و مونو موتپا
که در مشرق افریقا است و بندر گو و چول و دمن و دیو است که در هندوستانست و بندر مکاو در چین است و قسمتی از جزیره
تیمور یا جزیره سولار است که در نزدیکی استرالیه است اما ازورس که او را بعضی وسترن ایلندس گویند در محیط
اتلنتیک است و مسافت او از ساحل پورتگال از نهصد میل تا هزار و سیصد میل است و اینجزیره را در سال هزار و چهار
و سی و نه مسیحی مطابق هشتصد و چهل سته هجری جان وندربرگ یکی از تجار بروژ پیدا کرد و ان چنان بود که در یک سفر
اراده لیزبون داشت و طوفان شدید بی اختیار او را با نجزایر انداخت پس از انکه به لیزبون برگشت از کشف این
جزایر تفاخر میکرد و تفصیل انها را بیان مینمود و دولت پورتگال بلا تامل کشتی بدانجا فرستاده تصاحب کردند و تسمیه
او به ازورس از انستکه در انجزایر باز بیشمار بود و بزبان پورتگیز ازور یعنی باز است و هوای انجزایر خوب و خاکش بنهایت
مرغوبست و غله و انگور و نارنج و لیمو و دیگر میوه ها بفراوانی در این جزایر عمل میاید و جزیره معتبر انجزایر ترشیرا است
و قصبه انجا انگرا است که نشیمن حاکم در انجاست مستر جسم گوید که در اخر باب نوزدهم شمه از انجزایر مذکور شد و
و در اخر این باب نیز اسامی انجزایر ذکر خواهد شد اما جزایر مدیرا تقریبا چهار صد میل دور از ساحل مارکو است
و انجزایر را اهل پورتگال در سال هزار و چهار صد و نوزده مسیحی مطابق هشتصد و بیست و دو هجری پیدا کردند و این
جزایر بکلی بایر و غیر آباد بود و جنگلهای انبوه فراوان دارد که همیشه با طراوت و خضرت خود باقیست چنانست که همیشه
بهار است و جزیره بزرگ انجا مدیرا است که صد و پنجاه میل دوره اوست و تخمینا نود و چهار نفوس دارد و این
جزیره را دولت انگلیس بجهه مامن خانواده سلطنتی پورتگال که از لشکر فرانسه محفوظ باشند در سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی
مطابق هزار و دویست و بیست هجری تصرف کردند و قصبه بزرگ انجا فونچل است مستر جسم گوید جزیره مدیرا دویست و
پنجاه میل در جانب شمال جزیره طریف اتفاق افتاده و درخت کاج در جنگلهای او فراوانست انتهی اما جزایر کیپ ورد در محیط
اتلنتیک در مقابل دماغه در ساحل افریقا واقع شده اند که انجزایر نیز باسم دماغه که به کیپ ورد مشهور است موسوم شده است
و انیدماغه در میان دریا فیمابین رود خانه گمبیه و رود خانه سنیگل اتفاق افتاده و انجزایر را اهل پورتگال در سال هزار و چهار صد
و چهل و شش مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه هجری پیدا کردند و عدد انها شانزده است و جمعیت انجزایر تخمینا صد هزار میشود و
و بعضی از انجزایر سنگستان است که هیچ قابل ذکر نیست و جزیره بزرگتر انها سنتیاگو است که تخمینا صد و شصت میل دوره
اوست و پایتخت انجزیره و نشیمن حاکم پورتو پرایه است و از انجزایر نمک بسیار باطراف میبرند و از انست که دواج انجزایر را
سالت ایلندس میگویند یعنی جزایر نمک و هوای جزایر بسیار بد و ناساز گار و گرم است مستر جسم گوید کیپ ورد از ان
انجهه گویند که اغلب اوقات سبز و خرم است و رود خانه گمبیه در جنوب انیدماغه و سنیگل در شمال انیدماغه است انتهی اما
جزیره پرنسس جزیره کوچکی است در بائیت آف بنیه فرا اتفاق افتاده است و اهل انجزیره با کانتی نیتت همسایه خود که عبارت
از افریقا باشد معامله عاج و غلام و کنیز دارند چنانچه اهالی سینت تامس نیز که در جانب جنوب انجزیره است بهمین کار اشتغال
دارند اما جزیره سنت تامس جزیره است که در تحت خط استوا واقع شده و اهل پورتگال انجزیره را در سال هزار و چهار صد و بیست و نه
مطابق هشتصد و سی و دو هجری پیدا کردند و قطر انجزیره تخمینا سی میل میشود و نیشکر و نارنج و لیمو و لیموی اب و انگور وارزن در
در انجزیره بسیار است و هوای انجزیره بغربا ناساز گار است و به بومیان بسیار ساز گار است و در افریقای مغربی نشیمن های معروف
دولت پورتگال یکی سنت پال دلوندو است که در انگولاء است و دیگری سنت فلیپ دبنگولا است که در بنگولا است و انبدو بندر

سنه ۸۴۳
سنه ۸۲۲
سنه ۱۲۲۰
سنه ۸۳۲

باب نصف دوم در بیان متصرفات خارجه پورتگال

مثل موزمبیک که در ساحل مشرقی افریقا است در معامله عاج و غلام و کنیز منافع زیاد دارند اما گوا که یکی از شهرهای هندوستان است
که در ساحل ملبار است که بملیبار شهرت دار دو جایگاه اصلی اهل پورتگال است که در هندوستان دارند و این شهر یکی
از بهترین بنادر مشرق زمین است و او را البوکرک نامدار تصرف نمود و در این شهر چندین کلیساهای نیکو است و بشهرهای اروپا
شباهت تمام دارد و البوکرک یکی از موسسین سلطنت اهل پورتگال است که در هندوستان بنا نهاده و مشار الیه
در گوا در سال هزار و پانصد و پانزده مسیحی مطابق نهصد و بیست و یک هجری وفات یافت و وسکو دی گاما معروف نیز اول
کسی است که دو بار از کیپ گود هوپ گذشته است و در این شهر در سال هزار و پانصد و بیست و پنج مسیحی مطابق نهصد و سی و یک
هجری مدفون شد و بندر دمن در همین ساحل و جزیره دِیو از متصرفات دیگر پورتگال است اما مکاو یکی از قصبات چین است
و جمعیت اینها تخمینا شانزده هزار میشود در یک جزیره در مدخل خلیج کنتون اتفاق افتاده است و اهل پورتگال این
بندر را در سال هزار و ششصد و چهل مسیحی مطابق هزار و پنجاه هجری تصرف کردند و اول نشیمن اهل یوروپ که در شاهنشاهی
چین برقرار شد اینجا است و در نزدیکی این قصبه غاریست که در آنجا کاموئنس معروف اکثر اشعار و کلمات خود را انشا کرده است
و از اینجهة بعضی او را کاموئنس گرو میگویند یعنی غار کاموئنس و کاموئنس یکی از دانشمندان معروف اهل پورتگال است و کتاب
لوسیاد او را که اشعار نیکو دارد و احوال لوسیتینیه را نوشته است یکبار بزبان لتین و دو بار بزبان ایطالیا و یکبار
بزبان فرانسه و چهار مرتبه بزبان اسپانیا و یکبار بزبان انگلیسی ترجمه کرده اند [illegible] جزایر آزورس چنانچه ذکر شد
جزیره چند است که در محیط اتلنتیک از عرض سی و هفت درجه شمالی تا چهل درجه شمالی و از طول بیست و پنج درجه مغربی تا سی
و دو درجه مغربی گرینیچ اتفاق افتاده است و این جزایر در سه مجموعه کوچک تقسیم شده اند آنهائی که در سمت شرق اتفاق
افتاده اند جزیره سنت میگایل است و جزیره کوچک سنت مریه است و آنهائی که در وسط واقع شده اند پنج جزیره است
ترسیرا گراسیوسا سنت جارج پیکو فیَل است و آنهائی که در سمت مغرب و بسیار دور از اینها واقع
شده اند جزیره کارو و فلارس است و در این جزایر زلزله زیادی اتفاق میافتد و در سال هزار و پانصد و نود و یک
مسیحی مطابق نهصد و نود و نه هجری زلزله شدیدی بوقوع پیوست که دوازده روز علی الاتصال زمین مثل گهواره
در حرکت بود و بکلی قصبه معقول زیبای وِلا فرنکا ویران شد و چشمه های آب گرم در این جزایر فراوان است و از
اراضی محترقه و جبال محترقه او چنین معلوم میشود که یک وقتی در دنیا این جزایر ولکنو خواهد شد و قصبه دمن
که دامان نیز گویند در ساحل مغربی هندوستان و بالاتر از ساحل ملیبار واقع شده است و گوا نیز بالاتر از ساحل
ملیبار است چون ملیبار شهرت دارد شاید از آنجهة مصنف اسم او را بیان کرده است و بندر چول مابین گوا
و دمان است ولی از قراریکه از اطلس جانسن روشن معلوم میشود چول در تصرف دولت پورتگال نیست و جزیره
دِیو در ساحل جنوبی مملکت گجرات است و بساحل بسیار نزدیک است و از جزیره تیمور در باب چهل و هشتم در ضمن
متصرفات [illegible] شرحی مذکور شده است اما جزیره سولار در مشرق جزیره فلارس واقع است و در میان
ایشان بوغاز فلارس فاصله است و جزیره کوچکی است که طول او تقریبا
بیست و چهار میل و عرض او پانزده میل است
و حکام و سلاطین پورتگال از قراریست
که در جدول معلوم داشته ایم

سنه ۹۲۱

سنه ۹۳۱

سنه ۱۰۵۰

سنه ۹۹۹

حکام

تاریخ مسیحی	حکام و سلاطین پورتگال	تاریخ هجری
۱۰۹۳	هنری اول پورتگال	۴۸۶
۱۱۱۲	الفونسو پسر هنری و ترسا؛ معاً حکمرانی میکنند	۵۰۶
۱۱۲۸	الفونسو کونت پورتگال تنهائی حکمرانی میکند	۵۲۲
۱۱۳۹	الفونسو، پادشاهی خوانده میشود پس از آنکه در صحرای اوریک لشکر مسلمانان را شکست داد	۵۳۴
۱۱۸۵	سنچو اول پسر الفونسو	۵۸۱
۱۲۱۲	الفونسو دوم مشهور ذی گرسّ یعنی السمین یا ذی فت یعنی چرب و چاق	۶۰۹
۱۲۲۳	سنچو دوم مدعو ایدل یعنی عاطل و بیکاره معزول شد	۶۲۰
۱۲۴۴	الفونسو سیم	۶۴۱
۱۲۷۹	دنیس یا دیونیسیوس ملقب ذی فاذر آف هز کنتری یعنی پدر ولایت خود	۶۷۸
۱۳۲۵	الفونسو چهارم	۷۲۵
۱۳۵۷	پطر ملقب ذی سور یعنی تند و شدید و غلیظ	۷۵۸
۱۳۸۴	جان اول پسر پطر مدعو ذی بسترد یعنی ناپاک و دغل و ولد الزنا و ملقب ذی گریت یعنی الکبیر و او عقد کرد فلیپا دختر جان گانت دیوک لنکستر را	۷۸۶
۱۴۳۳	ادوارد	۸۳۷
۱۴۳۸	الفونسو پنجم مدعو ذی افریکن یعنی افریقائی	۸۴۲
۱۴۸۱	جان دوم بسیار حاکم با عدل و انصاف بود و از اطوار شایسته مردم او را لقب گریت یعنی اکبر و لقب ذی پرفکت یعنی التام دادند و پس از او پسر عموی او جانشین تخت شد	۸۸۶
۱۴۹۵	امنوئیل ملقب ذی فارچونیت یعنی السعید و نیک بخت	۹۰۰
۱۵۲۱	جان سیم امنوئیل	۹۲۷
۱۵۵۷	سبستین بقتل رسید در جنگ بزرگ الکزر یعنی القصر در افریقا در سال هزار و پانصد و هفتاد و هشت مسیحی مطابق اوایل جمادی الاخر نهصد و هشتاد و شش هجری و عموی او جانشین او شد	۹۶۴
۱۵۷۸	هنری ملقب ذی کردینل یعنی اصلی و مطلق پسر امنوئیل	۹۸۶
۱۵۸۰	انتونی رئیس الرهبان کرتو پسر امنوئیل فلیپ دوم پادشاه اسپانیا او را معزول کرد و پس از او پورتگال ضمیمه ممالک اسپانیا تا سال هزار و ششصد و چهل مسیحی مطابق هزار و پنجاه بود	۹۸۸
۱۶۴۰	جان چهارم دیوک برگنزا با لشکر اسپانیا جنگها کرد تا ولایت پورتگال را از تصرف ایشان در آورد و در اول دسمبر سال مزبور مطابق اوایل رمضان خود را پادشاه پورتگال کرد که سر سلسله این خانواده است که اکنون سلطنت اقدام دارند	۱۰۵۰
۱۶۵۶	الفونسو ششم در سال ۱۶۶۷ مطابق ۱۰۷۸ هجری معزول شد و برادر او بطور نیابت تخت نشست و در حیات خود استقلال بشاهی رسید	۱۰۶۶
۱۶۸۳	پطر دوم برادر الفونسو ششم	۱۰۹۴

سال مسیحی	شرح	سال هجری
۱۷۰۶	جان پنجم پسر پطر دوم	۱۱۱۸
۱۷۵۰	جوسف پسر جان پادشاه شد و دختر جوسف که وارث و جانشین او بود باذن و اجازه پاپ زن عموی خود گشت و ایشان پس از جوسف معاً بامور سلطنت اقدام داشتند	۱۱۶۳
۱۷۷۷	مریه فرنسیس ای زبلا و پطر سیم معاً سلطنت میکنند	۱۱۹۱
۱۷۸۶	مریه تنها این شاهزاده خانم بپادشاهی اقدام میکند	۱۲۰۰
۱۷۹۲	ریجنسی یعنی قایم مقامی جان پسر این ملکه	۱۲۰۷
۱۸۱۶	جان ششم که سابقاً قایم مقام داشت خود بپادشاهی رسید و این پادشاه در سال ۱۸۰۸ مطابق ۱۲۲۳ هجری از نهایت تطاول لشکر فرانسه بپورتگال از سلطنت محروم شد و به برزیل شتافت و پس از گرفتاری ناپلیون به پورتگال برگشت و در سال ۱۸۲۱ مطابق ۱۲۳۶ هجری در برزیل انقلاب شد که او ناچار ثانیاً به برزیل مراجعت کرد و در سال ۱۸۲۶ مطابق ۱۲۴۲ هجری وفات یافت	۱۲۳۱
۱۸۲۶	پطر چهارم دام پدرو پسر جان ششم اخراً خود را بپادشاهی برزیل منتخب کرد و به برزیل رفت پادشاهی پورتگال را به دختر خود تفویض کرد	۱۲۴۱
۱۸۲۶	مریه دوم دگلاریه که در سن هفت سالگی بتخت نشست	۱۲۴۱
۱۸۲۸	دام میکایل برادر پطر چهارم بزور غصب کرد تخت را و ملکه مریه را معزول نمود و چندین نزاع و جنگها برخواست و دام میکایل تا سال ۱۸۳۳ مطابق ۱۲۴۹ هجری پادشاهی کرد	۱۲۴۴
۱۸۳۳	مریه دوم بار ثانیاً بپادشاهی رسید و در سپتمبر سال ۱۸۳۳ مطابق جمادی الاولی ۱۲۴۹ هجری که پانزده سال داشت تاج پادشاهی بر سر گذاشت و این ملکه در اواخر سال ۱۸۵۳ مسیحی مطابق اوایل سال ۱۲۷۰ هجری در نفاس وفات یافت و پسر او که وارث تخت است چون صغیر بود اعیان دولت قرار دادند که شوهر پادشاه از جانب پسر خود بوکالت بامور سلطنت پردازد تا پسر او بزرگ شود و تا اکنون که پنجم سپتمبر ۱۸۵۵ مسیحی مطابق ۲۱ ذیقعده ۱۲۷۱ هجری است شوهر ملکه قایم مقام سلطنت است ۱۲۷۱ ۲۱ ۱۸۵۵	۱۲۴۹

باب شصت و سیم در بیان سویت زرلند که او را سویتزرلند نیز گویند

سویت زرلند که قدما او را هلوتیه می گفتند مملکت کوچک کوهساریست که در میان کشور جرمنی و آستریه و فرانسه و اطالیا اتفاق افتاده و در بیست و دو بلوک معظم که کن تن گویند یعنی کن تن ها تقسیم شده است و جمعیت این مملکت در آغاز سال هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و چهار هجری دو ملیان و سی و هفت هزار و سی نفر حساب شده بود که از این عدد یک ملیان و دویست و هیجده هزار و یکصد و ده نفر پروتستنت و هشتصد و هفده هزار و یکصد و ده نفر کتولیک روم و یکهزار و هشتصد و ده نفر یهودی بود مستر جیمس گوید اکنون جمعیت این مملکت از دو ملیان و صد هزار متجاوز است انتهی و صفحه این ولایت بطور غریب است و مشتمل بر قله های مرتفع الپس است که با برف ابدی مستور است و در میان آنها پردهای یخ و صفایح بزرگ یخ است که چنان مینماید که دریائی پر از موج منجمد شده باشد و محتوی بر سنگهای بزرگ بیشمار و سیلابهای غران و دره ها و وادیهای خصیب خندانست و دریاچه های بزرگ سویت زرلند یکی کانش تنش و دیگری جنیوا است که او را لمن نیز گویند و لوسرن که او را الوزرن خوانند و نیوف چتل که در تلفظ نوشتل گویند و زوریک و رودخانهای اصلی آنجا رین و رون و ایز است و حکمرانی سویت زرلند جمهوریه است و رئیس مجلس جمهوریه را لندامن گویند و بعضی از کن تن ها مذهب کتولیک روم و بعضی کلوی نزم و برخی پروتستنت است و تخمیناً دو ثلث مملکت

پروتستنت است و محصولات خاصه آنمملکت غله و تبرهای بزرگ و میوه سردسیری است که از آنجا بخارج میبرند و در حدود مملکت سویت زرلند ولایت ولائیس است که در تلفظ والی گویند و ولایت گری سونس است و بعضی بلوکات کوچک دیگر است که ضمیمه ولایت سویت زرلند شده است و هلوتیه قدیم در عهد رومیان یک قسمتی از گال بود و لی سویت زرلند جدید با ولایت گری سونس در زبان و قواعد میتوان گفت که تعلق بجرمنی داشته باشد و این ولایات مدتها نیز در تصرف جرمنی بود تا در در سال هزار و سیصد و چهل و هشت مسیحی مطابق هزار و پنجاه و هشت هجری از اطاعت شاهنشاه جرمنی بیرون رفت با زادی و حریت مقرر گردید و هوای سویت زرلند بسیار سازگار است اگرچه سرمای آنجا بنهایت است و در زمستان دره ها و کوهها بسیار سرد میشود و در تابستان کوهها سرد و خنک است و دره ها بسیار گرم است و بعضی اوقات چنان است که در طرف شمال یک کوهی آثار زمستان هویدا است و در طرف مقابل او در جنوب خضرت و نضرت تابستان پیدا است و در طرف دیگر تازه درو میکنند و در طرف دیگر تخم می پاشند و گله های مواشی و انعام و ایلخی در سویت زرلند بسیار است و در جبال آنها روباه و خرگوش سفید و زرد فراوانست که در زمستان سفید میشوند و حیوان اصلی آنجا چامایس گوت است که یک قسمی از بز کوهی است که در ترکیب شباهت زیاد به آهوی نر دارد و از پوست آنحیوان وقتی که آش میکنند دستکش های خوب مرغوب و کفش های لطیف بعمل میآید و جبال شامخات سویت زرلند نه تنها هر کن تن را از دیگری مفروز میسازد بلکه همه ولایت را از ایطالیا با سلسله دراز مرتفعی که الپس گویند قطع و فصل مینماید و در همه آنجبال مسافرین با اسب و قاطر و خر حرکت میکنند و در دامنه آنجبال دریاچه های و غدیرهای بیشمار است که محصور با سنگهای عظیم الجثه و جنگلهای انبوه است و حقیقة از این مناظر گوناگون و از این وادیها و دو نجاد بر نقش و نگار و جبال رفیعات صفحه آنمملکت یکی از تماشا خانهای دنیا حساب میشود در عالم نظیر و شبیه او کم است و اهل سویت زرلند بسیار رشید و شجاع و خشن و کار آزموده و بسیار ساده دل و بی کینه و بیریا میشوند و با نجاد و اتفاق است که به آزادی و حریت باقی مانده اند مع آری جاهلی بالاتفاق میتوان گرفت و بهیچوجه بعشق و فجور میل ندارند و از دلیری و پهلوانی انهار امثل رومیان قدیم میتوان خواند و از شجاعت و دلاوری ایشان مصداق ابیات منخل ابن الحارث الیشکری میتوان گفت شعر وفوارس کاوار حر النار احلاس الذکور شدوا دوابر ضیهم فی کل محکمة القتیر و استلاموا و تلببوا ان التلبب للمغیر و علی الجیاد المضمرات فوارس مثل الصقور و شهرهای بزرگ سویت زرلند برن است که پایتخت است و جنیوا و بسل که در تلفظ باسل گویند و زوریک و لاسن و لوزرن است اما برن شهر معقول زیبائیست و تقریباً با رودخانه ایر محصور است و اطراف آنشهر نیز بطراوت و خضارت مشهور است و بر سیاحان و مسافرین در اول مابری بسیار خوش میآید و در جبه خانه آنشهر اسلحه و یراق ولیم تل معروف را تا اکنون نگاه داشته اند که کیفیت او پس از این در باب دیگر ذکر خواهد شد و در شهر نیز هلر نامدار در سال هزار و هفتصد و دو مسیحی مطابق هزار و صد و چهارده هجری متولد شده است و جنگ سختی در نزدیکی آنشهر در سال هزار و هفتصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و سیزده هجری فیمابین فرانسه و اهل سویت زرلند اتفاق افتاد و لشکر سویس شکست خوردند و جنرال ایشان کشته شد و درین جنگ از شدت حمیت و غیرت زنها بیاری شوهرهاشان در آمدند اما بسل که بعضی او را بسل و برخی او را بایل مینگارند و در تلفظ باسل میگویند در کنار رودخانه رین است و کنشی در ل آنشهر از بناهای عالیه رفیعه است و ارزمس معروف در این کنشی در ل در سال هزار و پانصد و سی و شش مسیحی مطابق نهصد و چهل و سه هجری مدفون شده است و در آنشهر نیز هالبین مشهور متولد شده است که در صنعت نقاشی استاد بوده و کارها و نقاشیهای او کمال قرب و منزلت را دارا و یادگار است و صنعت ساختن کاغذ در آنشهر اختراع شده و تکلیس تارف

معروف و پولز مشهور از بومیان آنشهرند مترجم گوید آنچه در بیدن نوشته است آن است که ساختن کاغذ اول در چین
صد و هشتاد سال قبل از ولادت عیسی اختراع شده است و کاغذ را از پنبه تخمینا در سال هزار مسیحی مطابق سیصد و نود هجری
و از کهنه و لته در سال هزار و سیصد و نوزده مسیحی مطابق هفتصد و نوزده هجری در اروپا ساخته اند و شاید مراد مصنف آن
باشد که در اروپا اختراع کاغذ سازی در آنشهر شده است و در آنکه این صنعت اول در چین اختراع شده است شکی نیست
و رای همه مورخین بر آنست انتهی اما زوریک در حدود دریاچه واقعست که باسم او معروفست و هم آنشهر در تواریخ
قدیم بسیار ذکر شده است و در آنشهر دو لیست شمشیر سنگین گران و زین و اسلحه و یراق شجاعان قدیم سویس با کمان و تیری که
ولیم تل در سر پسر خود سیبی را به نشانه زد محفوظ است و در کتابخانه آنشهر مزامیر داودی بزبان یونان که در پوست آهو
نوشته شده است دار و تنگن روم آورده اند هنوز محفوظست و همچنین سه نسخه اصل بزبان لتین که خانم مشهور جین گری
بخط خود در سال هزار و پانصد و پنجاه و یک و سال هزار و پانصد و پنجاه و دو و سال هزار و پانصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق
نهصد و پنجاه و هشت هجری و نهصد و پنجاه و نه هجری و نهصد و شصت هجری نوشته محفوظ است و این خانم مشهور در سن شانزده سالگی
این نسخه ها را نوشته است و هر که ملاحظه کند بر جودت ذهن و سلامت طبع او گواهی خواهد داد و سولومن جسنر حکیم الهی
و کان رد جسنر حکیم طبیعی و بوزر گردنده مسافر سیاحی کشیده که در افریقا مرد و لوتیر معروف همگی از بومیان آنشهرند
اما لاسن قصبه بزرگیست که در کنار دریاچه جنیوا واقعست و برای مردمان عیاش مکان بهترین جاهاست و در کلیسای کلاسن
فرامد یونس ششم دیوک سوای است که باسم انتی پاپ فلیکس پنجم شهرت دارد و این شخص دو مرتبه ترک حشمت
و نعمت دنیا را کرده به تنهائی و تجرد در یک گوشه آرمید اما جنیوا که او را جنیوف نیز گویند در سرحد فرانسه و سوئیت زرلند
واقعشده است و رود خانه رون آنشهر را در دو حصه تقسیم میکند و از شهرهای معروف قدیم اروپاست و در نزدیکی جنیوا
در قریه فرنی حکیم والتیر معروف در اواخر عمر خود مسکن داشت و بانی شهر اصلاح کننده دین عیسوی کلوین پناه آورده و وقتی
که از فرانسه او را در سال هزار و پانصد و سی و شش مسیحی مطابق نهصد و چهل و سه هجری بیرون کردند و در آنشهر کلوین باصلاح و تصحیح
دین کوشید و پروتستنت بدو شعبه منقسم شدند بعضی پیروان کلوین گشتند و برخی مریدان لوتر گشتند و در جنیوا از ازمنه سالفه
چندین اشخاص با علم و هنر بروز و ظهور کرده اند و وقتی مدرسه علم و دانش بود و جمعیت آنجا تقریبا بیست و چهار هزار است و قلعه
و حصار محکمی دارد و مدرسه نیکوئی در آنشهر در سال هزار و سیصد و شصت مسیحی مطابق هفتصد و هشتاد و یک هجری بنا کرده اند
و خانهای آنشهر بسیار بلند است و بزرگ دانشمند و کلوین معروف در آنشهر وفات یافته است و کتاب معروف روسیو
و لِه کلرک در آنشهر متولد شده اند و همچنین فرنسیس لِه فارت که در نزد پطر کبیر روسیه مرتبه وزارت و محرمیت داشت در آنشهر
در سال هزار و ششصد و پنجاه و شش مسیحی مطابق نهصد و شصت و سه هجری متولد شده است و نکر دانا این ممیز مالیات فرانسه
در سال هزار و هفتصد و سی و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و هفت هجری در آنشهر متولد شده است و همچنین دلالم که به کانستی
تیوشن آف انگلند ملقب شد یعنی مدبر انگلند در آنشهر در سال هزار و هفتصد و چهل و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و هشت هجری
بعرصه ظهور آمده است مترجم گوید ساعت جنیوا بعد از ساعتهای انگلیسی بهتر از ساعتهای دیگر ممالک اروپاست انتهی
اما لوزرن پایتخت کن تن از همان اسم است و در رود خانه ریوس واقعست و پلهای این رود خانه که در حسب شهرت است کلا سر پوشیده و
مسقف پوشیده است و در سقف این پلها تصاویر دلپذیر از وقایع توراة و جنگهای سویس و حالات مرگ از کارهای استاد
کامل هالبین باقیست و هالبین در شهر بیل در سال هزار و چهار صد و نود و هشت مسیحی مطابق نهصد و چهار هجری متولد شده است و از

و از ناخوشی وبا در لندن در خان هوتیت مال در سال هزار و پانصد و پنجاه و چهار مسیحی مطابق نهصد و شصت و یک هجری وفات
یافته است اِتس جف هارسن که در تلفظ شف هارسن گویند و قصبه ایست که باسم همان کن تن موسوم است و در این قصبه مولر
مورخ معروف سوئیت زرلند در سال هزار و هفتصد و پنجاه و دو مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و پنج هجری متولد شده است
و در کیسل در سال هزار و هشتصد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و چهار هجری وفات یافته است و سه میل پایین تر از این
قصبه آب شار معروف راین است که در لافن است و جارج اسنت زلر مخترع این صنعت اسنگو و از کنینگ یعنی کج بری
و منبت کاری از بومیان آنشهر است که در سلطنت جارج اول بانگلند آمد و دار الصناعه لندن که صنعت نقاشی و کنده کاری
در سال هزار و هفتصد و شصت و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و دو هجری رونق گرفت از اهتمام و سعی موزر است که یکی
از بومیان شف هارسن است که در عنفوان شباب بانگلند آمد و از جانب پادشاه بوارسی امور بنائی و کارهای مدرسه مزبوره
مشغول بود و در سامرسِت هوس در سال هزار و هفتصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و نود و هفت هجری وفات
یافت گریِ سونس یکی از ولایات مشهور سوئیت زرلند است و یکی از کن تن های جدید است که اضافه این جمهوریه شده است
و در میان الپس اتفاق افتاده و اهالی آنولایت قدیما نیز با اهل سوئیت زرلند اقربا و خویشاوندان بودند و اکنون هم نیز
در تحت همان حکومتست و این ولایت قدیما یک قسمتی از مملکت رِیتیه بود و پس از زوال سلطنت رومیان در مغرب
آنولایت گاهی در تصرف دیوک های خود و گاهی در تصرف دیوک های سوابیه بود و ولایت گریِ سونس نیز مثل سوئیت زرلند
لکد کوب عسکر فرانسه و آستریه شد و لشکر آستریه را از آنولایت در سال هزار و هفتصد و نود و نه مسیحی مطابق هزار و دویست
و چهارده هجری لشکر فرانسه که در تحت اختیار جنرال مسینه بود بیرون کردند و از لشکر آستریه ده هزار اسیر و چهل عراده
توپ و بیست شقه علم با قورخانه و جبه خانه زیادی بدست لشکریان فرانسه بغنیمت افتاد ولی قبل از آنکه سال باخر رسد باز
اهل آستریه مراجعت کرده تصاحب کردند و در سال آینده نیز همه ولایت را باز لشکر فرانسه که در تحت حکم جنرال لکورب
بود مالک گشتند و آنولایت را گریِ سونس از آن گویند که سکنه آنجا در ازمنه سالفه غالبا رنگ قبا و لباسشان خاکستری
رنگ بود و گری سونس بزبان قدیم ایشان بمعنی خاکستر است و از آنجهت ولایت را نیز گریِ سونس نامیده اند و آنولایت در میان
الپس واقعشده است و بسیار کوهستان و سنگستان است ولی بجهت مراتع گاو و گوسفند و بز از خوبی علف و سبزه بی نظیر است
و در دره های آنجا غله و میوه و انگور بفراوانی بعمل میاید و ولایت والیس که در تلفظ ولی گویند قدیما جمهوریه مطلق العنانی
بود و در مجلس وینیانه در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری به جمهوریه سوئیت زرلند ملحق
شد و الان یکی از کن تن های جدید آن مملکت است و آنولایت در مابین کن تن های برن و یوری و لِتسین اتفاق
افتاده است و از همه طرف محصور با جبال شامخات است و قلل آنها همیشه با برف مستور است که هرگز آن برفها آب نمیشود و خاک
آنولایت محصول خیز است و ولایت ولی بسیار و ولایت با روح و خوش هوا است و چشم اندازهای نیکو دارد و بحسب ارتفاع
و انخفاض اراضی اختلاف هوای آنجا چنانست که مستر کاکس میگوید که در آنولایت من چیلگک و گیلاس و الوچه را با گلابی و انگور
در یکروز چشیده ام و تناول کرده ام که هر کدام از این میوه ها بطبیعت ذاتی خود پرورش یافته بود و سنت گلین شهریست
که باسم همان کن تن موسوم شده است و در این شهر صومعه و رهبانسرای معروفیست که در آن صومعه در سال هزار و چهار صد و سیزده
مطابق هشتصد و شانزده هجری چندین نسخه بخط کتاب کلاسیک نظر آنتونیس ازبائی تر ولی ریوتس فلاکن
و کوئین تی لین است و در آنشهر اکنون هزار باب هنر و کمال بسیار است و دریاچه معروف سوئیت زرلند دریاچه جنیوا است

که تعجب چشم انداز و تماشا از شهر جنیو بهترین و مقبولترین دریاچه های اروپا است و شهر جنیو در کنار اسید دریاچه و قشنده است و او از
از شهرهای معقول دنیا است و اینولایت در یکطرف محدود با قله مرتفعه کوهستانی است که او را مونت جورا میگویند و در
یکطرف محدود با الپس و گلاسیرهای سوائی و قله بلند برفی مونت بلنک است گلاسیرس یعنی صفایح یخ که جمع گلاسیر است و اینها
از اتصال و تکاثف برف و یخ با یکدیگر در فواصل و تجاویف جبال حاصل شده و در یکطرف دره چمونی حادث میشود که در نزدیکی
کوه معروف مونت بلنک واقعست و هر کدام از الصفایح منجمده بدرازی هزار فوت تا دو هزار فوت است و بعضی وقت تا سه هزار
فوت نیز میشود و سطح اسیدره مالامال از آن صفایح منجمده است و دره چمونی تخمینا هجده میل در درازی و یک میل در پهنا است
و این اتفاقات در چندین قسمتهای الپس حادث میشود ولی بعضی جا کوچک است و بعضی جا بزرگ و این صفایح یخ نیز
بر دو قسم است آنهائی که در دره های عمیق الپس است اینها را الیس ولیس میگویند یعنی دریاهای یخ و آنهائی که در دامنه ها
و بلندیهای کوهست مستر کاکس اپر و لو از گلاسیرش میگوید یعنی صفایح یخ بلند و پست و این صفایح یخ چنان صاف است
که مثل آئینه ممکن است در او عکس هر چیز دیده شود و آنهائی که در قله ها و رعان الجبال میشوند و مثل کوههای یخ است اینها را
ولنجش گویند یعنی بهمن ها و قطر اکثر اینها زیاد تر از دویست فوت است و وقتیکه از قلل جبال سرازیر میشوند صدای مخوفی دارند و
و سنگهای عظیم الجثه نیز از حرکت اینها بحرکت درآمده بمیان دره میافتند و در آنوقت بهرچه دوچار شوند خراب و تباه میسازند
و اصلاح در دین اول در زوریک با زونگلی شد که او را زوین گلیوس نیز گویند تخمینا در همانسال بود که در جرمنی لوتر آغاز
گفتگو و سخن کرد و پس از آن باهتمام جان کلوین که یکی از بومیان نایونست دریکارد دی رواج گرفت که از فرانسه او را
دوانده بود و در جنیوا سکنی گرفت و در سال هزار و پانصد و شصت و چهار مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و دو هجری وفات یافت و
و در سویت زرلند عجایب و غرایب ذاتی و مصنوعی بسیار است و در میان اینها چیزی که قابل ذکر است که در این مختصر بیان سازیم
یکی گلاسیرس است که صفایح یخ است چنانچه ذکر شد و دیگری چندین صومعه و رهبانسرای خاص است که در مسیح ولایت نظیر
و عدیل ندارند آنچه از همه بهتر و بزرگتر و غریب تر است آنست که تخمینا بمسافت شش میل از قریه برگ در میان جنگلها و سنگهای
بزرگ ساخته اند و این صومعه مشتمل بر یک معبد و یک ارتاری و مناره و بیرونی و مطبخ و چندین اوطاق و پله های متعدد و چاه
و قهوه خانه و دیگر محل آسایش و راحتست که کلا در یک پاره سنگ بزرگ کنده و نقاری شده است و ارتفاع مناره پنجاه
و چهار فوتست که تقریبا شانزده ذرع و نیم میشود و غریب تر آنکه اینچنین حجاری و نقاری از یکمرد و یک پسر با تمام رسیده است
و محال است که کسی این بنیاد را تماشا کند و حیرت نکند و برای صاحب او که این زحمت را کشیده است ملول نشود که از شخصی که چنین
هنر و صنعت آشکار شده هیچ بهره از عمر و از آن کار نبرده از جهان بگذرد چنانچه در سال هزار و هفتصد و هشت مسیحی مطابق
هزار و صد و بیست هجری جمعی از جوانان که بتماشای الصومعه آمدند در وقت مراجعت ایشان الشخص همراه مند در ناو کوچکی که همیشه
با یحتاج خود را از قصبه نزدیکی آنجا که هفته یکبار در آن ناو میاورد در رود خانه سینو که از جنب الصومعه جاریست غرق شده و در
و در نقشه اسم اینرود خانه را سینن ضبط کرده است مترجم گوید ارتاری در کلیسای روم یک مکانیست که مخصوص است
از برای نماز و عبادت وضع شده است و چنین جا را ارتاری میگویند و در کتاب دیگر ملاحظه شد که این رهبان سرا را یک پدر
و یک پسر در مدت بیست و پنج سال بانجام رسانده اند و در کتاب دیگر نوشته اند که یک استاد با شاگرد خود در آنمدت این کار را
کرده است انتهی و در لاافن در کنتن زوریک آبشار عجیب رود خانه رین است که از بالای بلندی سرازیر میشود و صدای او تا مسافت
شش میل میرسد و بلندی آن آبشار تخمینا صد فوتست مترجم گوید لاافن اسم چند قصبه است یکی در نواریه است و دیگر در وورتمبرگ است

ویکی در بهل است و یکی در زوریک است و آبشار معروف در نزدیکی قریه لاافن است که در کنتن زوریک است و صاحب مخزن العلوم
ارتفاع آبشار را شصت فوت و عرض او را سیصد فوت نوشته است انتهی و در میان عرایب ذاتی که در انولایت است و چاه
که یکی از آنها روزی یکمرتبه جزر و مد میکند و آن یکی دیگر همیشه سه ماه مد دارد و سه ماه دیگر خشک است و چندین آثار قدیم رومیان
نیز در انولایت است که اگر بتفصیل آنها بپردازیم باعث اطناب و اسهاب خواهد بود و در قصبه آلتارف که پایتخت کنتن یوری است
ولیم تل معروف متولد شده است و در قریه گرئیس در کنتن فری برگ پنیر شکو بعمل میاید که از انجا بسایر ولایات اروپا
میبرند و شبیه از مونت بلنک یعنی کوه بلنک بلندتر کوهی در اروپا نیست و ارتفاع او پانزده هزار و هفتصد و هشتاد و یک فوت است
و درازی سویت زرلند از مشرق تا مغرب دویست میل و در پهنا از شمال تا جنوب یکصد و چهل میل است و با کنتن گریسونس
و والی بیست و دو کنتن تقسیم شده است که بتفصیل او از اینقرار است اول گری سونس دوم سنت گلین که سنت گال
نیز گویند سیم اپن زل که در مشرقست چهارم تو رگا پنجم شف هاسن ششم زوریک هفتم ارگا هشتم بسل نهم
سالو ترن که در شمال است دهم زگن یازدهم گلرس دوازدهم شکو یز که در تلفظ شویز و شویتز گویند سیزدهم یوری
چهاردهم یونن تر و آلدن پانزدهم لوزرن شانزدهم برن فری برگ در وسط است هجدهم نیشین نوزدهم والی در جنوبست
بیستم نوشتل بیست یکم واد که او را المن نیز گویند بیست و دوم جنیوا در مغرب است و اکثر این کنتن ها باسم پایتختهای خود
مشهور شده است و از قراریکه مصنف در اول باب ذکر کرد جنیوا را المن نیز گویند ولی از اطلس ارو سمیت چنین معلوم میشود
که کنتن وا در المن میخوانند و قصبات بزرگ انمملکت جنیوا است که جمعیت آنجا پنجاه و سه هزار است و بیل پانزده هزار
و برن سیزده هزار و پانصد زوریک دو هزار و پانصد لاسنن ده هزار سنت گال هشت هزار و دویست نوشتل
چهار هزار و هشتصد فری برگ شش هزار و پانصد لوزرن پنجهزار سالو ترن چهار هزار و پانصد نفر است و پایتخت کنتن
تیسین قصبه بلین زونا است و جمعیت او ده هزار است و ولایت گری سونس هشتاد و پنج میل در درازی و شصت میل در پهنا است
و جمعیت آنجا تخمینا ماة الف و بزیون و در شمال و مشرق محدود با تیرل و در جنوب با لامبردی و در مغرب با سویت زر
واهل سویت زرلند را سویس میگویند
چنانچه اهل هالند را داچ میخوانند

باب شصت و چهارم در تاریخ و یادداشت سویت زرلند

سویس و گری سونس از اعقاب و اولاد هلوتیه قدیم هستند و در وقت جولیوس سزر حلقه اطاعت و بندگی رومیان را
در گوش داشتند و ولایت ایشان ضمیمه مملکت گال بود و ایشان در اطاعت رومیان تا زمان شاهنشاه هانوریوس و والنتین
تی نین دوم باقی بودند و تخمینا در سال چهارصد مسیحی اینولایت را اهل برگندی و جرمنی تسخیر نمودند و تخمینا در سال ششصد
و سی و پنج مسیحی مطابق چهارده هجری قسمتی از سویت زرلند تصرف فنچ برت کونت هپس برگ موسس خاندان آستریه
درآمد و در سال هزار و سی و دو مسیحی مطابق چهارصد و بیست و سه هجری همه اینولایت را رادالف آخرین پادشاه برگندی
به کانرد دوم شاهنشاه جرمنی تفویض نمود و از آن عصر سویت زرلند جزو ممالک شاهنشاهان جرمنی و آستریه شد و انولا
تخمینا سیصد سال افزونتر تابع خاندان آستریه بود و در بینوت حکام و ضباط که از جانب شاهنشاهان در انولایت حکمرانی قیام
و اقدام داشتند در ظلم و اعتساف بسر حد کمال رسیده در مردم آزاری و ضبط اموال ایتام و ارامل هیچ تقاعد و تکاهل
نداشتند اهل سویت زرلند را از این تعدیات کار بجان و کارد باستخوان رسید ناچار بدرگاه البرت دوم برشکی روانه شدند
و آن پادشاه قهار هیچوجه عرایض و ملتمسات ایشان را قبول نکرده غمی بر غم و المی بر الم ایشان افزود و گریسلر حاکم سویت زرلند

کر دریوری می نشست از این تنگی و تظلم رعایا غضبناک شده هر که از ایشان باوی بانواع سیاست و عقوبت اذیت و آزار رسانید و بعد ازینها
و قانونهای غریب و عجیب در میان ولایت شایع ساخت از آنجمله حکم کرد که چوب بلندی در بازار آلتارف برپا کردند و کلاه
خود را بر سر آنچوب گذاشت و امر کرد که هر که از پهلوی آنچوب بگذرد همان تعظیم و تکریم را که نسبت باو بعمل میاورند بهمان کلاه
بیاورند و چند نفر را در خفیه بقراولی و نگاهبانی گذاشت که هر که اعتنا نمیکرد یا غفلت کرده میگذشت بعرض او میرسانیدند
او را گرفته بشبیه و ترجمان میکردند و ولیم تل یکی از بومیان بزن بود و در نشانه زدن در عصر خود عدیل نداشت از این
کیفیت مطلع شده و اصرار و ابرام گرلیس لر را دانسته و از بی غیرتی و بی تنگی اهل ولایت خود ملول و محزون بود و بکرات
از پهلوی آنچوب و کلاه میگذشت هیچ اعتنائی نمود بلکه بتمسخر و طنز نگاه میکرد و اینخبر بعرض گرلیس لر رسانیدند از حرکات او
بر آشفت حکم کرد تا او را گرفته بحضور آوردند و بکشتن او فرمان داد جمعی از حاضران که از تیر انداختن و نشانه زدن و رشادت
او آگاه بودند التماس کردند که از سر قتل او درگذرد آن نابکار عرض ایشان را پذیرفت بشرط آنکه سیبی بر سر پسر او بگذارند
و او با کمانش تیری بیندازد اگر بسیب خورد از کشتن نجات یابد و اگر خطا کرده کشته شود و ولیم تل از ناچاری که از چنگ آن غدار
خلاص شود قبول آنمعنی را کرد و پسر او را حاضر کرده سیبی بر سر او گذاشتند و ولیم تل با کمانش تیری انداخته چنان زد
که سیب بدو نیم شد صدای تحسین از حاضران برخاست و گرلیس لر باستعجاب زهرخند نمود و بر کمر او نگاه کرد دید که تیری
دیگر است از روی خشم و غضب پرسید که این تیر دیگر را برای چه نگاه داشته ولیم تل در کمال جلادت و جرأت جواب داد
دَث ارُو واز این تِنْدِد تُو هَو پیرسِد یُوز هرت مذ ذی فرست اَن فرچونِت لی کیلِد مَی سان
یعنی این تیر بود مقصود بداشتن سفته دل شما را هرگاه اولی بهدف بخطا گشته بود پسر مرا و گرلیس لر از آنحرف غضب کرده او را
بزندان فرستاد و اهل سویت زرلند او را آخر رها کردند و انتهاز فرصت داشتند تا حاکم را کشتند مترجم گوید کرایس لو
کمانی بوده است که در نشانه زدن بسیار خطا میکرد و بلندی او بقد آدم بوده که یکسر او را بزمین میگذاشتند و تیر میانداختند
و اکنون مستعمل نیست و در کتابی ملاحظه شد که گرلیس لر بر ولیم تل غضب کرده او را بیکی از قلاع فرستاد و در عرض راه او از دست
مستحفظین گریخته خود را بجبال آلپس رسانید و اهل سویت زرلند از اینمقدمه مطلع شده بر دور او جمع شدند و بحمایت او اجتماعی
کرده بسر حاکم ریخته او را از بند جدا ساختند انتهی القصه الانیکار تل بغیرت آمدند با یکدیگر یکدل و یکجهت شدند و
و حاکم را کشتند و با شاهنشاه جرمنی نیز بنای طغیان و عصیان گذاشتند و از آستریه و فرانسه مکرر لشکرهای گران بدفع
و رفع ایشان مامور شد و از سختی جا و مکان کاری از پیش نبردند و آخر الامر با عهدنامه وستفالیه که در سال هزار و ششصد
و چهل و هشت مسیحی مطابق هزار و پنجاه و هشت هجری بانجام رسید حریت و آزادی ایشان را امضا داشتند و از آنزمان
الی الان آنمملکت جمهوریه و مطلق العنان هستند و کمال اتحاد و اتفاق معنوی را با یکدیگر دارند و اهل سویس بسیار رشید
و جنگجو و با وفا و ارادت هستند و لشکریان پیاده سویس در دلاوری شهره اروپا است و مکرر اجیر و مزدور دولتهای
خارجه میشوند علی الخصوص سلاطین فرانسه و چنان در مقام جلادت و جنگ استواری دارند که هیچ با لشکر داخله
مملکت فرق نمیتوان گذاشت مترجم گوید در کتاب دیگر ملاحظه شد که در طریقه رشادت و حسن عهد و وفا چنانند
که اگر دو دولت با یکدیگر مخاصمه داشته باشند و هر کدام از ایشان لشکری از پیاده گان سویس اجیر کرده باشند پیاده
پیاده گان سویس از طرفین چنان با یکدیگر جنگ میکنند که گویا دشمنی ابدی در میان ایشان بوده است شعر اشتد
علی الکتیبة لا ابالی أ فیها کان حتفی ام سواها و در سویت زرلند چندین زبان عادت شده است و زبان اصلی زبان جرمنی است

حکایت ولیم تل

سنه ۱۰۵۸

وانهائی

وانهائی که در حدود فرانسه واقع شده اند زبان فرانسه مغشوش و آنهائیکه در نزدیکی و حدود ایطالیا هستند زبان ایطالیائی ناصاف
حرف میزنند و در سویت زرلند دو مدرسه است یکی در شهر جنیوا و دیگری در بسل است

باب شصت و پنجم در بیان ایطالیا بانوی دنیا

ایطالیا را وقتی گاردن آف یوروپ میگفتند یعنی باغ اروپا و اکنون نیز طراوت و ظرافت دارد اگرچه مراتب بیشتری از حشمت
و جلالت قدیم او کم شده است و آنمملکت پنین شولا و وسیع است و شباهت زیادی به چکمه دارد و طول آنمملکت ششصد
و پنجاه میل و عرض آنجا صد و پنج میل است و در زمان قدیم این مملکت نشیمن و مسکن قوی ترین شاهنشاهی در دنیا بود و در زمان
جدید مملکت خلیفه نشین شده است و ایطالیا در جانب شمال و شمال مشرق و شمال مغرب محدود با جبال آلپس است که جدا
میسازد او را از جرمنی و سویت زرلند و فرانسه و در سایر جوانب محدود با دریا است و در کانگرس وینیا در سال هزار
و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری ایطالیا فیمابین خانواده آستریه و پادشاه سردینیه و پاپ و پادشاه
نیپلس با ولایات کوچک دیگر تقسیم شد و ایطالیا اصلا در سه قسمت بزرگ تقسیم شده است شمالی و وسطی و جنوبی ولی با
پولیتیک یعنی قرار و مدار دولتی به تفصیلی که در ذیل مذکور میشود مقرر گشته است و این تقسیمات ثانوی یکی آستریین ایطالی است
یعنی ایطالیائی که متصرفی آستریه است و یکی کینگدم آف سردینیه است و یکی ممالک پاپ است و یکی کینگدم آف نیپلس است
و ولایات کوچک ایطالیا داچی کبیر توسکنی و داچی های پرما و مودنا و مسا و کررا و لوکا و جمهوریه
کوچک سن مرینو است اما ایطالیای شمالی مشتمل بر ممالک متصرفی آستریه و سلطنت سردینیه و داچی مودنه
و داچی پرما است اما ایطالیای وسطی مشتمل بر ممالک پاپ و داچی کبیر توسکنی و جمهوریه کوچک سن مرینو است اما
ایطالیای جنوبی مشتمل بر سلطنت نیپلس و جزیره مالطه است و جزایر اصلی ایطالیا سیسیلی و سردینیه و کارسیکا و مالطه
و چند جزیره کوچک دیگر است مترجم گوید مثل جزیره البه و کپرجه و چند جزیره کوچک دیگر که در غربی ایطالیا است
و چند جزیره کوچک دیگر که در شمالی سیسیلی است که یکی از آنها جزیره استرامبولی است که کوه آتش فشان معروفی دارد و
جزیره سردینیه و سیسیلی در تصرف سلطنت نیپلس و کارسیکا در تصرف فرانسه و مالطه در تصرف انگلیس است و جمعیت
همه ایطالیا با جزیره سیسیلی و سردینیه بیست و دو ملیان میشود و تفصیل او از اینقرار است ایطالیای آستریه شش ملیان
سلطنت سردینیه چهار ملیان و صد هزار سلطنت نیپلس هفت ملیان و دو هزار ممالک پاپ دو ملیان و ششصد هزار
و سایر ایالات و ولایات تخمینا دو ملیان و دویست و پنجاه هزار است و هوای مملکت ایطالیا مختلف است هوای بعضی
از قسمتهای آنجا خوب و خوش و موافق طبع است و کمپگنا رومانا یعنی صحرای روم و امثال آن بسیار گرم و ناسازگار است
و آبهای راکد در آنجا بسیار است و در قسمتهای شمالی هوای آنجا بواسطه جبال شامخه آلپس که با برف مستور است بسیار سرد است
و در قسمت جنوبی هوا ملایم و خوب است و خاک این مملکت خصیب و حاصلخیز است و غله و روغن و ابریشم و شاهدانه و بزرک
و میوه های خوب و برنج و شکر و تنباکو و زعفران بفراوانی بعمل میاید و در قسمتهای جنوبی نارنج و لیمو نیز فراوان است و جبال
اصلی ایطالیا آلپس است که در سرحد شمالیست و جبال اپی نین است که در وسط مملکت از شمال بجنوب امتداد دارد و کوه
آتش فشان مونت اتنا و مونت مدونیه است که در سیسیلی است و کوه آتش فشان وسوویوس است که در نزدیکی
شهر نیپلس است و دریاچه های بزرگ ایطالیا لوگنو کامو ایزی او مدجوری گردا و رودخانه های معروف
آنجا پو و ادیج تایبر ارنو است و اهل ایطالیا عموما با کمال و هنر هستند و در صنعت نقاشی و کنده کاری و موسیقی بسیار طولی

سنه ۱۲۳۰

۲ و پاپ

وملل جهان دارند ولی عموماً بافسق وفجور وکینه جوی وفاسد العقیده اند واینولایات در اختراع صنایع واکتساب محامد وعلوم نامی یونان حساب میشود ودر یک عصری اهالی مملکت دنیا را الحیطه ضبط در آوردند ودر انوقت هیچ یک از ملل هم وزن او در ترازوی عالم نبود ولی الان مغلوب ومقهور انقلب ملتهای اروپا است ورودخانه پو رودخانه معتبر بامنفعت ایطالیا است ودر تواریخ وقصص اسم او زیاد مذکور است واز جنب شهر تورین وپی آچنزا وکرمونا گذشته باهفت دهن بدریای آدریه تیک داخل میشود ورودخانه آدیج از پهلوی بات زن وترنت وشهر ورانا گذشته درهمان دریا انصباب دارد ورودخانه تائیبر که اهل ایطالیا او را تور میگویند پس از جریان با پیچ وخم بسیار از شهر روم گذشته بدریای مدیترانین متصل میشود مترجم گوید پی آچنزا را در اطلسها پلاسن شیه وپلسنزه وپیه سنزه نیز ضبط کرده اند وآخری مشهورتر است وانیده ریاچه ها که بیابانند کلاً در جانب شمالی ایطالیا است ودر جانب جنوب نیز چندین دریاچه کوچکست ومشهور انهار آیمنو وسینو است ودریاچه ماگی یدجوز را انگلیجی ارتی مینکارند ومدجوری میخوانند

باب شصت وششم دربیان آستریه ایطالی یعنی ایطالیای متصرفی آستریه

ایطالیای متصرفی آستریه مشتمل برهمه ولایات شمالی ایطالیا است که ماوراء رودخانه پو است یعنی سلطنت لامبردی وونیس که محتوی بر ولایت میلان ومانتوه وسان دری او وورانا وپادوا ولیوذینا وولایات استریه ودیلیشری کروتیه ودالمتیه وجزایر ایلی رین است نواحی ونیس باقسمت مشرقی لامبردی وقتی در دنیا جمهوریه معتبر بود وشهر ونیس بالای هفتاد ودو جزیره کوچک بنا شده است وقتیکه طایفه ضاله گات ودیگر طوایف بی تربیت شمالی بایطالیا در مایه هجوم حمله آورده خرابی کردند باقی مانده اهالی ولایت پادوا از صدمات ایشان ترک اوطان خود کرده باین جزایر پناه آوردند ودر این جزایر خانه ومسکن برای خود ساختند تا رفته رفته این شهر آباد شد وبنای جمهوریه گذاشتند وچنان شد که فزون از دوازده مائه این جمهوریه برقرار بود ودر میان دول وملل کمال شهرت واعتبار را داشت وبواسطه اتحاد ایشان واین جزایر هفتاد ودو گانه اهالی انولایت از صدمات طوایف شمالی ایمن ماندند ودر دریاپیمائی کار ایشان قوت گرفت ودر اندک وقتی اکثری از ممالک همسایگان را این جمهوریه بتصرف خود در آورده وسالیان دراز در تصرف داشتند وونیس پایتخت این جمهوریه را کوین دنی آف آدریه تیک میخواندند یعنی ملکه دریای آدریه تیک وداچی میلان مملکت معمور آبادیست وقتیکه در تصرف دوک تابع خود بود کمال معموریت را داشت واز انزمان که در دست دولت آستریه است بسیار تنزل کرده است وپایتخت این داچی میلان که شهر معمور بزرگیست وبیشتر از دویست کلیسا وصد وچهل هزار جمعیت دارد واین شهر اکثر اوقات محل حوادث بوده چنانچه مکرر این شهر را دولت فرانسه واسپانیا تصرف داشته اند وداچی مانتوا سابقاً حکومت مستقل داشت ولی الان ضمیمه داچی میلان وپایتخت مانتوا از همان اسم داچی است ویکی از شهرهای قدیم وآباد ایطالیا است وبعضی گویند که بنای او قبل از بنای شهر روم بوده است وولایات کینه ونیا وبازمیو ووالتلین که قبل براین ضمیمه وولایات گریسونس بود الان تابع دولت آستریه است وبازمیو ووالتلین در سرحد تیرل است که قسمتی از سویت زرلند حساب میشدند وکینه ونیا در سمت شمالی لامبردی اتفاق افتاده است واستریه ولایت معتبر وبنین شلا آبادیست که در شاهنشاهی آستریه در سمت شمال مشرق خلیج ونیس اتفاق افتاده است که حد شمالی او گرنیولا ودیگر حدود او متصل بدریا است وشراب وروغن بسیار از اینولایت بخارج میبرند وچمن های نیکو در اینولایت هست ودر ساحل اینولایت بندر معروف ترنیست است که از بنادر معروف ومشهور دولت آستریه است دالمتیه سابقاً سلطنت مستقل بود که در مشرق خلیج ونیس است وحد شمالی او کروتیه ومشرقی او بوسنینه والبنیه است

سنه ۱۲۲۹

وباعهدنامه پرزبرگ اینولایت ضمیمه ولایات ایطالیا شد ودر سال هزار وهشتصد وچهارده مسیحی مطابق هزار ودویست وبیست ونه هجری همه اینولایات بتصرف دولت آستریه آمد وزبان اهل دالمتیه ماخوذ از زبان اسکلاونیه است ومذهب ایشان کتولیک روم است وجنرال سولت که یکی از معارف اهل فرانسه است لقب دیوک دالمتیه را اخذ کرد وجزایر دالمتیه وایلی ریه بسیار است وجزایر معروف انها جزیره لیسه ولسینا وبرزا وکورزولا وچرسو وبگلیا ودیگر است ولایت استریه ودالمتیه ونواحی آستریه که باترکی یعنی دولت عثمانی محدود است وجانب شمال مشرق ساحل آدریه تیک را بعضی اوقات باسم آستریهن ایلی ریه میخوانند وحدود وایلی ریه که متصل بولایات عثمانی است کمیشنا بمسافت بانصد میل است ودولت آستریه از اینولایات لشکر نظام زیاد گرفته اند وهشتاد فوج لشکر نظام از اینولایت دارند واینمقدار لشکر براین چنین ولایت کوچک زیادتر از اندازه است بیشینه جزایر ایلی ریه ودالمتیه بیشمار است اسم بعضی را مصنف ذکر کرده واسم بعضی نیز از این جزایر است وگلیه ارنی ای سولا ملیده گلستا لوسی پی وچندین جزیره دیگر است وسنیوزن سلوه بنین شلا دارازیست که قریب چهل میل درازی او است وباجزیره کورزولا باجبل تنگی مفروز است وایلی ریه اسم قدیم ولایاتیست که در جنوبی اروپا بدرازی ساحل بحر آدریه تیک واقع شده است که الکنون هریکی اسمی دارد وایلی ریه آستریه مشتمل بر کرنتیه وکرنیولا است که در شمال مشرق ترنیست واقع شده اند ولسایر ممالک هم که در حدود دولت عثمانیست آستریهن ایلی ریه گویند وجزایر ایلی ریه چون قریب بساحل اینولایت است از انجهة باسم او موسوم شده است ودر نسبت ایلی رین گویند

باب شصت وهشتم دربیان سلطنت سردینیه

سلطنت سردینیه مشتمل بر ایالت پیدمونت است که در تلفظ پیدمانگ گویند وداچی سوآی وجناوه وکونتی نیس وجزیره سردینیه است که اینسلطنت باسم او موسوم شده است واین سلطنت اگرچه از سلطنتهای کوچک است ولی باتحاد واتفاق یکدیگر وانتظام امور پولیتیک مدتها است که حفظ دولت خود را کرده اند وشاهزادگان حکمران این مملکت از سال هزار وشانزده مسیحی مطابق چهارصد وهفت هجری همیشه در داچی سوآی حکمرانی واختیار داشته اند واز سال هزار وهفتصد وبیست مسیحی مطابق هزار وصد وسی هجری که جزیره سردینیه ضمیمه اینولایت باشد باسم سلطنت سردینیه معروف گردیده است وولایت پیدمونت که مملکت معمور سلطنت سردینیه است درمیان جبال آلپس واپنین واهالی اینولایت نیز بتوانائی وشجاعت کمال اشتهار را دارند واینولایت را از انجهة پیدمونت گویند که در پای کوه اتفاق افتاده است که الجبال راسیات ایطالیا را از فرانسه مفروز میسازد چه پید بمعنی پا است ومونت بمعنی کوه است مترجم گوید اصل این اسم از کلام لتین ماخوذ است که پیدی مون تیوم میگفتند چه پیدی بمعنی پا است ومون تیوم در لغت لتین بمعنی کوه است انتهی وولایت پیدمونت سابقاً یک قسمتی از لامبردی بود وصفحه اینولایت بسیار پست وبلند وناهموار است ولی بسیار خصیب ومثمر وحاصلخیز ومعمور است وقصبه بزرگ انجا تورین است که از پایتختهای متوسط است ولی بسیار شهر ظریف ومقبولیست وجمعیت انجا تخمیناً صد وپانزده هزار میشود وقصبه دیگر الکسندریه است که در رودخانه طنرو واقع شده است که اینرودخانه یکی از شعبه های پو است وجمعیت این قصبه قریب سی هزار است ودر جانب مشرق اینقصبه بمسافت قلیلی مارنگو اتفاق افتاده است که در انجا جنگ سختی فیمابین لشکر فرانسه وآستریه در سال هزار وهشتصد مسیحی مطابق هزار ودویست وپانزده هجری بوقوع رسید مترجم گوید در نقشه بلاک الکسندریه وجنرو ضبط کرده است انتهی ودر اینولایت غله وشراب ومیوه ها واصناف دنبلان بفراوانی بعمل میاید وابریشم نیکو دارد وهمیشه

سنه ۱۱۳۰

۱۲۱۵

مال اعیان وبزرکان مملکت است وبرک توت وکرم پیله را برعیت واگذارند پس ازانکه بعمل آورند نصف مداخل مال رعیت است
ونصف مال اعیان مملکت است داچی سوآئی بسیار سرد وسخت است ومحتوی بر سنکستان وکوهستان بسیار وجنکلهای بیشمار است
که ازقریه بقریه بار اههای شک خطرناک عبور ومرور میکنند وانولایت بابید مونت باکوه سنت برنرد وکوه سنپلس وکوه بلنک
جدا شده است وراهی که از تورین بشنبری بالحث سوآئی میرود ازکوه سنپلس میکذرد وطرق ومسالک اینولایت بسیار
باخطر وزحمتست درهمه کی اینها از دره های شک وکوههای سخت بلند باید کذشت ودراکثر مواضع خطر بهمنها وسنکهای عظیم
نیز هست که درسیلاب وحرکت بهمن از قله جبال می غلطند وکاهی از انها خسارت وضرر بسیار بعابرین سبیل وقوافل میرسد
ودراغلب اینمواضع باقاطر حرکت میکنند وبعضی جاها چنانست که یکنفر بزحمت وشهای میتواند عبور نماید وهغلب سنوات
دراینولایت دراول اکتوبر که قریب باوایل میزانست برف میبارد که راهها مسدود میشوند واهالی سوآئی بسیار
مردمان هنرمند مسکین صادق میشوند وزبانشان زبان فرانسه مغشوش است ودرعادات ورسوم شباهت
کلی باهل جرمن دارند وانولایت درزمان قدیم مسکن وماوای طوایف سلت بود که محکوم جولیوس سیزر و
اکستس بودند جناوه سابقا جمهوریه معروفی بود که رقیب وینس محسوب میشد ودرجنوبی پید مونت ودرکنار اتفاق
افتاده است که محدود دبالجر بدر تزنین است وتخمینا یکصد وپنجاه میل درازی انولایت است ولی در پهنا از هشت
میل تا بیست میل است وانولایت قسمتی از لیکوریه قدیم است وازانجهت بود وقتی که اهل فرانسه باینولایت درسال
هزار وهفصد ونود وهفت مسیحی مطابق هزار ودویست ودوازده هجری غلبه کردند انولایت را لیکورین ریپابلیک
نامیدند یعنی جمهوریه لیکوریه وجناوه که اسم پایتخت انولایتست شهر معقول بسیار زیبائیست که ازساحل دریا
مثل امفی تیتر یعنی مثل عمارت تماشاخانه که طبقه بطبقه باشد اتفاق افتاده است واکثر شهرهای ایطالیا که درکنار
دریا اتفاق افتاده اند بسیار معقول وزیبا هستند که در دنیا نظیر انها کم است ودوره این شهر شش میل است
وچند کلیساهای مرمر وعمارات عالیه خوب دارد وازانجهت است که اورا جناوه دی پرود میکویند یعنی المغرور والمتکبر
مترجم کوید مراد آنست که اینشهر بجهت زیبائی غرور وتکبری دارد که مثل ومانند او بلدی دیکر نیست وبدینجهت
لقب پرود باو داده اند انتهی وجمعیت اینشهر تخمینا هشتاد وپنجهزار میشود وکرستوفر کولمبو که اسم او
الان کولمبس میکویند مشهور چنان است که یکی از بومیان اینشهر است اکرچه محل حقیقی وزمان ولادت او درست معلوم
نیست وجناوه را لشکر انکلیس درسال هزار وهشتصد مسیحی مطابق هزار ودویست وپانزده هجری تصرف کردند و
قلعه کیان از در مدافعت وممانعت برامدند وبیست هزار نفر از ایشان از کرسنکی وقحطی تلف شد وپس از جنک مارنکو
درهمانسال بتصرف دولت فرانسه درآمد وشهر جناوه در زمان جنک ثانی پیونیک ازجهة تجارت ومعامله بازار
اروپا حساب میشد ودرزمان رومیان آبادی ومعموریت انجا بحد کمال بود وماکو سردار کرتجیان اینشهر را آتش زد
ورومیان ثانیا این شهر را بناکرده آباد کردند ودرتصرف ایشان بود تا زوال شاهنشاهی مغرب درسال چهارصد
وهشتاد وشش مسیحی اتفاق افتاد ودرسال چهارصد ونود وهشت مسیحی اینشهر را تیودوریک که از اهل استراکات است
تصرف کرد وپس ازچندی ادوسر ظالم را شکست داده وبرکل ایطالیا استیلا یافتند ومدتی نکذشت که طوایف
کات را بالکلیه بلیسریوس جنرال شاهنشاه جستینین مغلوب ومقهور ساخت وجناوه پس ازان ضمیمه ممالک شاهنشاهی
مشرقی شد ودرسال ششصد وهشتاد مسیحی مطابق پنجاه هجری اینشهر را باز طوایف لامبرد تاراج کرده وبیوتات

ودکاکین وعمارات را آتش زدند وپادشاه لامبرد که روثرکس نام داشت انولایت را ویرانه وبوک نشین کرد ودرتصرف طوایف
لامبرد تا سال ~~هزار~~ هفتصد وهشتاد وچهار مسیحی مطابق ~~هزار~~ صد وپنجاه وهفت هجری باقی بود تا چارلیمکن بر ایشان غلبه
کرده لیکوریه را بحدود اصلی قدیم خود برکردانید چنانچه درزمان اکستس قیصر ثانی مقرر بود ویکی از خویشان خود را
بحکومت انجا مامور کرد که اول کنتین کونت انجا است ودرسال هشتصد وشش مسیحی مطابق صد ونود هجری اهل
جناوه جزیره کارسیکا را که یکی از جزایر معمور آباد است تصرف کردند وتا سال هزار وهفصد وسی مسیحی مطابق هزار
وصد وچهل وسه هجری درتصرف ایشان بود ودرانسال اهل کارسیکا سرکشی کرده از تصرف ایشان بیرون رفتند
وهرقدر خواستند که درمقام استمالت برایند ممکن نشد ولابد وناچار اهل جناوه انجزیره را بدولت فرانسه فروختند
که ازانسال تا انزمان درتصرف دولت فرانسه است ودرسال نهصد وسی وپنج مسیحی مطابق سیصد وبیست وسه
هجری وقتیکه لشکریان جناوه ازشهر دور بودند مسلمانان براینشهر یورش اورده شهر را مسخر کردند واموال بکنه
انجار انهب کرده وخانهها را آتش زدند وجمعی را هم کشتند وبرخی را اسیر بردند ولشکریان جناوه که درخارج بودند
این خبر را که شنیدند بهیئت اجتماع حمله آوردند ومسلمانان را شکست داده همه اسیران وغنایم را پس کرفتند وچندین
کشتی نیز از ایشان بدست اهل جناوه افتاد وتخمینا از سال نهصد وپنجاه که استیلا واقتدار فرنکها درایطالیا
بانجام وپایان رسید جناوه جمهوری مقرر کردید وازانعصر شهرت واعتبار ایشان درتجارت ودرجنک عالمکیر شد
ودرسال هزار وهفده مسیحی مطابق چهارصد وهشت هجری جمهوریه جناوه باجمهوریه پیسا متفقا لشکر اراسته به
بتسخیر جزیره سردینیه که درانوقت درتصرف مسلمانان بود شتافتند ودراین عزیمت غلبه از ایشان ظاهر کشت و
مسلمانان را ازانجزیره اخراج واز عاج کردند ولی ازنتایج آن عمل یکی آن شد که میان انده وجمهوریه چندی نکذشت که
که پس ازان اسباب مخالفت ودشمنی فراهم آمده جمهوریه پیسا بکلی خراب ومضمحل کردید وابتدای مخالفت ودشمنی بعد از
سی سال از تسخیر جزیره سردینیه بود ومدت بجده سال نزاع میان ایند وجمهوریه برقرار بود تا آخر اهل جناوه غالب
شدند وجمهوریه پیسا بمقام اطاعت درامده صلح کردند وجمهوریه جناوه پس ازاین لشکر بتسخیر افریقا فرستادند
اکثری ازانسواحل را بحیطه ضبط دراورده وافزونتر از صد هزار درانحروب از مسلمانان کشته کردید وجمهوریه جناوه
ترقی کلی کرده در استخلاص بیت المقدس از دست مسلمانان نیز کمال جد وجهد را داشتند ودر اسپانیا نیز چندین
ولایات از دست مسلمانان کرفتند وجزیره کارسیکا وقسمتی از مملکت کریمی که عبارت از قرم باشد وپیرا وسواد شهر
قسطنطنیه را متصاحب کردند ودرسال هزار ودویست وبیست مسیحی مطابق ششصد وهفده هجری بواسطه حروب
داخله فیمابین ایطالیا که درمیان طایفه کلف وطایفه کیبلینه بود جمهوریه جناوه فرصتی یافته براکثر ممالک ایطالیا تا دست
تصرف دراز کرد تا انطرف جبال اپی نین بحت اختیار آوردند وهمه سواحل جناوه سرتاسر از باغ کردوم مقام
رشک جنات النعیم بود وجمهوریه جناوه نیز باعدل وانصاف واتفاق واتحاد وسفاین حربیه چنان قوی وغنی
شد که درعصر خود ازهمه دول اروپا قوی تر وغنی تر کشت واهل جناوه غالبا ظاهر مند وزحمتکش ولی مکار وعذار
میشوند ودرجانب خشکی این شهر دو قلعه محکمی بطور نصف دایره است که بشهر احاطه دارد ومسافت این دو دیوار
قلعه ازیکدیکر مقدار هجمیل است جزیره سردینیه تخمینا صد وپنجاه میل درجانب مغرب کشور ایطالیا است وانجزیره باجزیره
کارسیکا بابوغاز بونی فسیو که درتلفظ بونی فچو کویند مفروز است ودرازی جزیره سردینیه تخمینا صد وهشتاد

میل وپهنای او هشتاد میل است متر جمّ گوید بونی فچو بندریست در ساحل جنوب کارشیکاکه باسم او این بوغاز
شهرت دارد وجمعیت آنجا دو هزار و پانصد نفر است انتهی ووسط این جزیره کوهستانست که از این کوهها چندین
رودخانهها جاریست که از آن میاه آن اراضی آبیاری میشود وقلّه بعضی از این جبال همیشه با برف مستور است
ودر زمان رومیان سردینیه وجزیره سیسیلی انبار وغله خانه رومیان حساب میشد وهوای این جزیره
بسیار ناسازگار است واز آنجهة است که نسبت بزمین آنجا آبادی آنجا کم است وجمعیت آنجا اکنون از چهار
صد هزار افزون ترنیست ولقب پادشاه سردینیه از این جزیره برخواسته است وپایتخت این سلطنت تورین
واهالی این جزیره بسیار شریر ونادان وبیرحم وخونخوار میشوند واز جهة لباس وخوراک انهارا از وحشیان
میتوان شمرد وهمیشه مردان این جزیره با سلاح ویراق راه میروند حتی وقت شیار کردن وخرمن کوبیدن نیز
اسلحه جنگ را همراه خود دارند ودر دزدی وراه زنی کوتاهی نمیکنند بلکه مال یکدیگر را میفادمن غیر تیز
اگر دست یابند میربایند ومیبرند وسکنه این ولایت از هر طایفه است ولی طایفه آتنی بزرگ از طوایف
اسپانیا نخستین طایفه است که در این جزیره مسکن گرفته آبادی کرده اند ودر این جزیره بتمادی ایام اهل کرتیج
ورومیان وطوایف وندل ومسلمانان واهل پیسا وجناوه واهل اسپانیا واهل پیدمونت حکمرانی داشته اند
وهر وقتی در تصرف یکی از این مختلفه بوده است واهل کرتیج را رومیان از این جزیره بیرون کردند وسبب جنگ
پیونیک ثانی این شد وپس از زوال شاهنشاهی روم تصرف این طوایف مذکوره افتاد ودر سال هزار وهفتصد
ونوزده مسیحی مطابق هزار وصد وسی ویک هجری این جزیره را بدوک سوآئی بالقب پادشاهی سردینیه واگذار
کردند وخاک این جزیره عموماً حاصل خیز وخوبست ولی الان چندان زراعت نمیشود وشراب ولیموی آب
ونارنج ودیگر میوه جات بسیار است ودر سواحل او مرجان نیز یافت میشود ودر این جزیره یک قسم گیاهی است
که از سموم قتاله مشهوره است که اعصاب را متشنج ودهانرا بمرتبه خشک وکشیده میکند گویا که آدمی می خندد
واز آنجهة اسم اورا سردانیک لف میگویند قصبه بزرگ این جزیره کگلیه ری است که در تلفظ کال یری
میگویند که در ساحل جنوبی وقصبه خوبیست وجمعیت آنجا تخمیناً چهل هزار است وهر بور بسیار خوب ومدرسه
نیکو هم دارد ودر این هربور بود که جهازات وسفاین دولت پورتگال واسپانیا ونیپلس وسیسیلی وجناوه
ووینس ومالطه وکشتی های پاپ در زیر رایت چارلس پنجم بعزم تسخیر تونس جمع شدند وسکنه کال یری عداوت
ذاتی با سکنه وسط این جزیره وبومیان این ولایت دارند که اغلب اوقات بمدافعه ومخاصمه یکدیگر می پردازند
ومجامله ومعامله بهیچ وجه با یکدیگر نمی کنند ومذهب اصلی سلطنت سردینیه کثولیک روم است وحکومت
آنجا باختیار است وسلطنت موروثی است ولی طایفه اناث از سلطنت حق ندارند وپادشاه آنجا را باسم
پادشاه سردینیه وشاهزاده کان آنجا را نیز بلقب رایل هینس میخوانند یعنی حضرت والاتبار واین لقب آنجا
شاهزاده کان بکس دیگر اطلاق نمی کنند وسلاطین سردینیه از نسل دیوک های سوآئی است ولقب کونت با ازل
در ولایت سوآئی اول از شاهنشاه جرمنی در مایه یازدهم بعد از ولادت حضرت عیسی شیوع یافت ونخستین دیوک
سوآئی آمدیوس هشتم است که از شاهنشاه جرمنی سجیس موند در سال هزار وچهار صد وشانزده مسیحی مطابق
هشتصد ونوزده هجری باین لقب سرافراز گردید واولاد آمدیوس در کسب منفعت وجاه کوشش زیاد داشتند زمانی

ایشانرا سیرین هینس میخوانند یعنی موقر اشرف یا اشرف والاتبار وبعد از این بمقام رایل هینس رسیدند ولیکن از آن
بلقب شاهی فایز شدند ولی اندوختن این لقب وجاه با عانت گرنیت بریتین بود متر جمّ گوید در دول کوچک اروپا
دولتی مثل سردینیه با دولت انگلیس بمقام دوستی واتحاد نیست چراکه سلامتی خود شانرا در دوستی وموافقت انگلیس دانسته اند
واز یکطرف دولت فرانسه واز یکطرف استریه این دو دولت کوچک را در میان گرفته است اگر حمایت خارجی ورعایت دولت انگلیس
نبود این دولت کوچک تاب مقاومت ایشانرا نداشت انتهی وپادشاه سردینیه اکنون چارلس فلکس جوسف دیوک سوائی وپیدمونت
وجناوه است تولد او در ششم اپریل سال هزار وهفتصد وشصت وپنج مسیحی مطابق هزار وصد وهشتاد وهشت هجری اتفاق افتاد وپس
از خلع برادر خود وکتاره امنوئیل در سیزدهم مارچ سال هزار وهشتصد وبیست ویک مسیحی مطابق نهم جمادی الاخر هزار ودویست وسی
وشش هجری بپادشاهی رسید ودر سال هزار وهشتصد وهفت مسیحی مطابق هزار ودویست وبیست ودو هجری مریه کرستینیه دختر
فردینند چهارم پادشاه نیپلس را بعقد خود در آورد وجغرافیه جزیره سردینیه را در کتب قدیمه ذکر کرده اند چنانچه صاحب مراصد الاطلاع
میگوید سردانیه جزیره فی بحر المغرب کبیرة لیس بعد صقلیه واقریطش اکبر منها وصاحب تقویم البلدان گوید ان جزیرة سردانیه
قبالة بلاد البیزة وبسردانیه قلاع کبیرة وبها معدن الفضه والمرجان والنحاس ودر سایر کتب نیز ذکر او هست در اینجا همین قدر کافیست
وبیزه همان پیسا است وصاحب تقویم البلدان میگوید بلاد بیزه غربی بلاد رومیه وقبالة بیزه فی البحر جزیرة سردانیه جناوه را صاحب
تقویم البلدان جنوه بفتح الجیم والواو وفی آخرها هاء ضبط کرده است وگفته بلاد جنوه غربی بلاد البنادقه وقال الشریف الادریسی
جنوه ولها جنات واودیه وبها مرسی وعن بعض ان جنوه فی ذیل جبل عظیم وهی علی حافة البحر ولها میناء علیه سور وهی مدینة کبیرة
الی الغایة ولها بساتین یحد فیها انواع الفواکه انتهی وبلاد البنادقه اشاره بمملکت وینس است مارنگو قریه است که در آنجا جنگ
عظیمی فیمابین لشکر استریه وفرانسه اتفاق افتاد ونسیم فتح وظفر بر رایات ناپلیون وزید واینجنگ در چهاردهم جون سال هزار وهشتصد مسیحی
مطابق بیست ویکم محرم هزار ودویست وپانزده هجری واقع شد ودر اینجنگ از لشکر استریه شش هزار مقتول ودوازده هزار اسیر وچهل وپنج
عراده توپ در میدان جنگ بدست ناپلیون افتاد واز لشکر فرانسه زیاد تر از سه هزار تلف نشد وپس از اینجنگ کشور اطالیا بتصرف
ناپلیون در آمد واسکندریه در صحرای وسیعی بمسافت پنج میل در جنوب مشرق قصبه الکسندریه واقع شده است وپس از این جنگ بود که هر وقت ناپلیون در مقابل خصم
کر بتجهیه کتایب وتصفیه میاسر ومیامن اشتغال داشت بلشکریان خود خطاب کرده میگفت ای صالدا تهای رشید جرأت من امروز نیز
آفتاب روز مارنگو طلوع کرده است میباید در کشش وکوشش مثل آنروز باشید ونیکنامی ابد برا دریابید پیونیک بزبان یونان اهل
فی نیشیه را گویند چون اهل کرتیج اصلشان از فی نی شیه است لهذا ایشانرا نیز پیونیک گفته اند بعضی گویند که پیونیک زبان قدیم
اهل کرتیج است وبمعنی غدار ومکار نیز هست چون کرتجیان بغدر ومکر شهرت داشتند لهذا ایشانرا پیونیک نامیده اند ونخستین
جنگ پیونیک در عهد رومیان دویست وشصت وچهار سال قبل از عیسی اتفاق افتاد واینجنگ مدت بیست وسه سال
طول کشید تا آخر میان رومیان وپیونیک مصالحه شد ودر سال دویست وچهل ویک قبل از عیسی محاربه ومنازعه بانجام
رسید وجنگ ثانی پیونیک فیمابین ایشان ورومیان در سال دویست وهجده قبل از عیسی شروع شد ودر این سال
هنیبل با لشکر بیشمار وجنود جرار که نود هزار پیاده ودوازده هزار سواره داشت وبخیال تسخیر شهر روم روان شد
واز رودخانه رون وجبال الپس واپی نین بتدابیر حسنه عبور کرد ولشکریان روم را که بجنگ ومنع او مامور بودند
در چندین معرکه شکست فاحش داد واینحروب هفده سال طول کشید ودر سال دویست ویک قبل از عیسی فیمابین ایشان مصالحه
شد ومختصری از احوال هنیبل در آخر باب پنجاه وهشتم ذکر شده است

وتفصیل سلاطین سردینیه که از اولاد دیوک های سوای هستند و در سال هزار و هفصد و بیجده مسیحی مطابق هزار و صد و سی هجری بتقویت و اعانت دولت انکلیس ملقب بپادشاهی رسیده اند از قرار است

تاریخ مسیحی	سلاطین سردینیه	تاریخ هجری
۱۷۱۸	وکتار آمدیوس دیوک دوم و پادشاه اول که سلطنت را در سال هزار و هفصد و سی مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و سه هجری به پسر خود وا گذار کرد و در سال هزار و هفصد و سی و دو مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و پنج هجری وفات یافت	۱۱۳۰
۱۷۳۰	چارلس امنوئیل پسر وکتار آمدیوس	۱۱۴۳
۱۷۷۳	وکتار آمدیوس دوم پسر چارلس امنوئیل	۱۱۸۷
۱۷۹۶	چارلس امنوئیل دوم پسر وکتار آمدیوس دوم که استعفا کرد و سلطنت را ببرادر خود وا گذاشت	۱۲۱۱
۱۸۰۲	وکتار امنوئیل اول	۱۲۱۷
۱۸۰۵	سردینیه ضمیمه ولایت ایطالیا شد و شاهنشاه ناپلیون تاج پادشاهی ایطالیا و سردینیه را در بیست و ششم می سال هزار و هشتصد و پنج مسیحی مطابق بیست و هشتم صفر هزار و دویست و بیست هجری بر سر گذاشت	۱۲۲۰
۱۸۱۴	وکتار امنوئیل دوباره بپادشاهی رسید و ثانیاً از پادشاهی در مرج سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق جمادی الاخر هزار و دویست و سی و شش هجری استعفا کرد و در سال ۱۸۲۴ مسیحی مطابق ۱۲۴۰ هجری وفات یافت	۱۲۲۹
۱۸۲۱	چارلس فلکس جوسف برادر وکتار امنوئیل که پس از برادر بپادشاهی رسید	۱۲۳۶
۱۸۳۱	چارلس البرت پسر وکتار امنوئیل وقتی که هنگری از آستریه یاغی شدند این پادشاه نیز باعث شورش و انقلاب ایطالیا شد و چندین جنگ با شاهنشاه آستریه کردند و فتح کردند آخر الامر در نوورا این پادشاه شکست فاحش خورد و پس از این شکست در بیست و سیم مرج سال هزار و هشتصد و چهل و نه مسیحی مطابق جمعه بیست و هشتم ربیع الاخر هزار و دویست و شصت و پنج هجری از سلطنت استعفا کرد و در اپورتو در بیست و هشتم جولای سال مزبور مطابق شنبه هشتم رمضان هزار و دویست و شصت و پنج هجری وفات یافت و نوورا قصبه ایست که در مشرق شهر میلان و جزو ولایت پیدمونت است که بتصرف پادشاه سردینیه است	۱۲۴۷
۱۸۴۹	وکتار امنوئیل دوم پسر چارلس البرت پس از استعفای پدر بر تخت نشست و میان سردینیه و آستریه عهدنامه در شهر میلان در ششم اگست سال هزار و هشتصد و چهل و نه مسیحی مطابق دوشنبه شانزدهم رمضان هزار و دویست و شصت و پنج هجری بامضا رسید و تا اکنون که دهم اگست سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق بیست و ششم ذیقعدة الحرام هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است پادشاه آن مملکت است	۱۲۶۵

باب شصت و هشتم در بیان ولایات پاپ

ولایات پاپ را بچندین اسامی میخوانند بعضی رومن استیتس گویند یعنی مملکتهای روم و بعضی دومینین آف دی پاپ گویند یعنی سلطنتهای پاپ و برخی دی پاپل تریتری خوانند یعنی نواحی و اصقاع پاپ و برخی دی استیتس آف دی چرچ خوانند یعنی ممالک کلیسا و پاره ‌ای دی الگلی زیسس تیکل استیتس نامند یعنی ممالک خلافت مآب و جمعی تریتری آف دی چرچ نامند یعنی نواحی و اصقاع کلیسا و سلطنتهای پاپ مشتمل بر قسمت وسطی ایطالیاست از دریا تا دریا و این ولایت محدود است در شمال بار و دخانه پو که جدا میسازد او را از سلطنت آستریه و در مشرق با خلیج وینس و در جنوب و مشرق با نیپلس و در شمال مغرب و مغرب با توسکنی و دریای مدیترنین و جمعیت این ولایات تخمیناً دو ملیان و ششصد هزار است و روم پایتخت آن مملکت است و حکومت این ولایات با اختیار و اقتدار است و همگی محکوم با شخصی است که او را پاپ میگویند و پاپ ها را قبل بر این عوام الناس بلکه همگی مردم اروپا بجز کلیسای یونان مدبر مهام بشر و مقدر خیر و شر میدانستند ولی اکنون از آن قدرت کاسته و خلق نیز از آن عقاید سخیفه برخواسته اند و در ایطالیا باز قدرت و اختیار او بهمان قرار سابق باقی است و از احکامات غریبه پاپ بر مردم این ولایت بسیار اذیت و آزار میرسد و پاپ خود را نایب خاص حضرت عیسی علیه السلام در روی زمین میداند و نواب او در کلیسا هفتاد نفر بعد حواریون حضرت عیسی است و همیشه از این هفتاد نفر یک نفر را به پاپی اختیار میکنند و باید هر که را اختیار میکنند یا همگی این هفتاد نفر تصدیق کنند یا دو ثلث او امضا کنند تا آن شخص پاپ بشود و همینکه پاپ وفات کرد این هفتاد نفر در عمارت کان کلیو که از برای همین مقصود و مطلوب ساخته شده است جمع میشوند و در آن عمارت مسدود است که خارجی و غریبه با آنجا راه نیابد و سه روز در آنجا اعتکاف دارند تا بر غم خود شان یکی در آن میان ملهم شود همینکه آراء و عقول بر یکی قرار گرفت روز ششم بلا فاصله در کلیسای لیترن در مجمع خاص و عام تاجی که سه طبقه با سه جقه دارد که علامت خاص پاپ است بر سر او میگذارند مترجم گوید کان کلیو لفظ لتین است و مرکب از دو لفظ است که معنی او بهم بکر و صل شدن و بستن و اتحاد و رزیدن است چون در آن عمارت با یکدیگر در انتخاب شخصی اتفاق میکنند لهذا بان اسم خوانده اند انتهی و در ولایات و ممالک اروپا که اعتقاد و مذهب ایشان کتولیک روم است سفرای مخصوصه پاپ را نن سی او میگویند و بسیار محترم و معزز میدارند و این سفرای خاص در وینا و در پاریس و لیزبون و مدرید و وارسا و سوئیت زرلند و ونس و برو سلس و کولون هست و در ممالک پاپ احدی ماذون نیست که بغیر از کتولیک روم مذهب دیگر اختیار کند و پسران پاپ را برادر زادگان میخوانند مترجم گوید مصنف در اینجا با بهام بیان مطلبی کرده است و آن چنانست که پاپ بقاعده مذهب چون خود را نایب خاص حضرت عیسی میدانند تا اسیا للعیسی علیه السلام نباید زن بگیرد لهذا در خفیه با دختران خوشگل که در کلیسا معتکف میشوند و از دنیا میگذرند اختلاطی میکنند و از آنها اولاد بعمل میاید و علی الظاهر آنها را برادر زادگان خود میشمارند و از بذل مال و دولت در حق آنها هیچ کوتاهی نمیکنند که ایشان را نپوتیزم میگویند یعنی میل و محبت برادر زاده جعلی انتهی و ممالک پاپ را در سال هزار و هفصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست سیزده هجری لشکر فرانسه تصرف کرد و پاپ پیئس ششم یعنی خلیفه بزرگ را جبراً از آن ولایات اشخاص کردند و او در غربت عمر خود را بپایان رسانید و جانشین او پیوس هفتم را در جای او بر قرار کردند

وازناپلیون بناپارت کمال اهانت وخواری به پاپ رسید وازجسارت او بود که سلاطین دیگر نیز جری وجسور
درین کار شدند وخانواده بوربان پس ازانکه در فرانسه باز بسلطنت رسیدند در حق پاپ کمال احترام وسلوک را
مرعی داشتند وچنانچه خلیفهٔ بزرگ در ولایت غربت وفات یافت آن تحسی که باعث جلای وطن او شد او نیز
در سنت هلینه در سال هزار وهشتصد وبیست ویک مسیحی هزار ودویست وسی وشش هجری جان بجان آفرین
تسلیم کرد روم پایتخت ممالک پاپ فزون تراز دو هزار سال است که از شهرهای مشهور معمور دنیاست واین شهر
چندین بار خراب وآباد شده است ووقایع او در کتب مفصله منضبط است درین مختصر گنجایش ندارد وبنای
شهر روم هفتصد وپنجاه وسه سال قبل از ولادت حضرت عیسی است واین شهر در مدت مدید چهار مرتبه چنان معمور
وآباد شد که در دنیا شبیه ونظیر نداشت والآن نیز از شهرهای ظریف ونیکوی دنیاست وسیصد مناره
بلند وچندین کلیسای عالی درین شهر هست که باعث شکوه ورونق او شده است وبیست وهشت دروازه
وشش پل محکم بالای رودخانه تایبر دارد وجمعیت انجا راکه در سال هزار وهشتصد وبیست وشش مسیحی مطابق
هزار ودویست وچهل وچهار هجری بشماره در آورده اند سیصد وپنجاه هزار بود وشهرهای دیگر این مملکت
انکونا وبولونیا وفرارا ست ودر شهر روم آثار قدیمه از رومیان وعیسویان بسیار است ومشحون از مقابر
ومعابد وگرمابه ها وستونهای مخروطه از مرمر وتماشاخانه ها وکاریزها وجدولها وچشمه ها وسردابها
که مرده میگذارند وگنبدهای بت پرستان وطاقها وعمارتهاست بغیر از صورتهای مهیب وعجیب
که از سنگ تراشیده اند وپاپ درین شهر سه عمارت خاص دارد یکی عمارت ویتکن است که عمارت تابستانی
دیگر کوی رنیل است که در کوه کوئرنال واقع است ودیگر لتران است که در نزدیکی کلیسای سنت جانست که در انجا
پاپ را تاج خلافت بر سر میگذارند وکلیسای سنت پطر در روم بزرگترین بنای اروپاست بلکه در عالم نظیر او کم است
ومیتوان گفت که هیچ نظیر ندارد درازی او هشتصد وچهل فوت وپهنای او هفتصد وبیست وپنج فوت
وارتفاع او پانصد فوت است که تخمیناً یکصد وپنجاه ذرع است ودوازده ملیان پوند اخراجات آن
کلیسا شده است وکتابخانه ویتکن معروف دنیاست که از کتابخانه های کامل دنیا حساب میشود وشهر
روم واطراف او از چشمه وکاریز وآب رودخانه بخوبی آبیاری میشود رودخانه تایبر از میان شهر رو
جاری است وشهر روم نهصد میل در جانب جنوب مشرق لندن اتفاق افتاده است ودر روم قدیم
بالای هفت تپه بنا شده است وباین شهر از دشمنان خرابی زیاد رسیده است وکلیسای سنت پطر از ابنیه
عالیه دنیاست در مدت یکصد وپنجاه سال طول کشید تا او باتمام رسید وبندر مشهوری که در مملکت پاپ است
یکی سیوی تاوکچیه است که بمسافت سی میل در جانب شمال تایبر است که دران بندر طراده وزورقهای پاپ را
نگاه میدارند ودیگری انکونا است که در خلیج ونس است تلبنیه شهر روم در کتب مسالک وممالک مسطور است
ومختصری هم در باب اول ذکر شد که او را رومیه کبری مینامیدند وتایبر را تور نیز گویند وتفصیل کلیسای
سنت پطر در روم در کتب جغرافیا وغیره اختلافی دارد ودر هیندلن چنان منضبط است که اصل بنای
سنت پطر در روم اول از کانس تن تین کبیر است ولی تخمیناً در اواسط مائه پانزدهم پاپ نکولس ششم این محل
وباشکوه بنیان را بنا نهاد وعمر او کفایت نکرد وچند نفر از پاپها علی التوالی در بنای او کوشیدند تا در سال

هزار و

هزار وسیصد وبیست ونه مسیحی مطابق هزار وسی ونه هجری باتمام رسید وپهنای صفه پیش روی او چهارصد فوت
وارتفاع او یکصد وهشتاد فوت است وارتفاع گنبد اصلی عالی او که از مرکز کلیسا برخاسته است سیصد وبیست و
چهار فوت ودرازی اندرونی او ششصد فوت است وپهنای او چهارصد وچهل ودو فوت است وچنین ایوان وسیع
وبنیان محکمی تا بحال از دست بنی نوع انسان در بنا نیامده است ودرازی بیرونی او ششصد وشصت ونه فوت
وارتفاع تمام او از زمین تا سر گنبد چهارصد وسی ودو فوت است وصاحب مخزن العلوم میگوید کلیسای سنت پطر
در سال هزار وششصد وبیست ویک مسیحی مطابق هزار وسی هجری بانجام رسید طول او هفتصد وسی فوت وعرض او پانصد و
بیست فوت است وارتفاع او از زمین تا سر خارج چهارصد وپنجاه فوت است العقدة اینقدر اختلاف معلوم نیست
که از چه راه است وخود مصنف نیز در باب هفتاد وششم که کتی درل سنت پال را در لندن بیان میکند حاشیه
دران باب نوشته وشرحی از سنت پطر معلوم کرده است دران حاشیه چنین میگوید که طول کلیسای سنت پطر
هفتصد وبیست ونه فوت است وبزرگترین پهنای او پانصد وده فوت است وارتفاع تمام او چهارصد وسی وهفت فوت
ونصف است واین حاشیه باانچه که در جناب قبلی واشته نیز اختلاف دارد وانچه که بتحقیق اقرب است ارتفاع او از زمین
تا سر خارج چهارصد وپنجاه فوت است که تقریباً یکصد وسی وپنج ذرع میشود ودر بالای گنبد شکل کرهٔ تعبیه کرده اند
که بجوف آن کره شانزده نفر آدم میرود وقرار میگیرد ودر بالای ان کره خارج را نصب کرده اند ودوازده ملیان
خرج او شده است که تقریباً پنجاه کرور پول ایران میشود وسیوی تاوکچیه را در تلفظ چی وی تاوک کیه میخوانند وجمعیت
این بندر تخمیناً ده هزار است اما پاپ با خودشان را نایب خاص حضرت عیسی میخوانند در مذهب عیسوی خود را
فعال ما یشاء میشمارند ومفاتیح بهشت ودوزخ را در دست خود میدانند واز متابعان ایشان هرکه گناهی کرده
ویا خطائی از وصادر شد محض اینکه در نزد پاپ اقرار کرد یا وجهی بتعارف وارمغان آورد یا فقیر باشد بخدمتی
ورحمتی مکلف شد از ان گناه پاک میشود ودیگر هیچ عقابی وخطائی از او نخواهد شد واگر کسی بهشت را خریدار باشد
وجهی در کلیسای اعظم میدهد بهدیه بهشت را میخرد واگر در نظر پاپ خدمت کسی مستحسن افتاد پاپ تفضلاً بهشت را
باو عطا مینماید وبرات آزادی از نار وخلود در بهشت را می بخشد وان احمق مسکین با اطمینان حاصل کرده محض
ان نوشته که پاپ عطا کرده است متحمل هزار گونه خطا وعصیان میکرد وباوجود اینکه در مذهب عیسوی طلاق جایز
نیست الا ان یأتین بفاحشة مبینة پاپ زن نیکوسیر ناپلیون مسماة به جوسفاین که دوست ودشمن در عفت وعصمت
او گواهی دادند طلاق داد وهم چنین ملکه پورتگال باذن واجازه پاپ زن عموی خود شد که در هیچ ملتی
روا نیست چنانچه در ضمن سلاطین پورتگال مذکور گشت وهر سلطانی که بخت سلطنت عروج میکرد تا پاپ بر سر او
تاج نمیگذاشت یا امضا نمینمود رعیت ولشکری هیچ جبه اطاعت او را نمیکردند وسلاطین ذوی الاقتدار غاشیه
اطاعت او را بر دوش میکشیدند واوامر ونواهی او را بجان ودل منقاد بودند چنانچه پاپ گریگوری هفتم در سال
هزار وهفتاد وهفت مسیحی حکم کرد که هنری چهارم شاهنشاه جرمنی سه روز در شدت زمستان پا برهنه در عمارت او
بایستد تا از تقصیر او پاپ بگذرد وهنری دوم انگلند رکاب پاپ الکسندر سیم را گرفت تا او بر اسب سوار شد
ولوئیس پادشاه فرانسه وهنری دوم انگلند باز وقتی در رکاب الکسندر سیم راه میرفتند که هرکدام بجهة تفاخر
لگام اسب او را داشتند تا داخل عمارت شد وعوام الناس کتولیک را اعتقاد چنان بود که اگر پاپ دست بدعا

بر دارد و نفرین کند تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا و لوثر معروف مصحح مذهب عیسوی در زمان
جلالت و عظمت پاپ رخنه و ثلمه انداخت و پس از آنکه ناپلیون اعظم پاپ را از روم اخراج کرد و کمال بی اعتنائی و بی
حرمتی را در حق او بعمل آورد خیالات مردم در حق او باطل شد و متابعان او همواره چند روزی مترصد
بودند که اوضاع فلکی دیگرگون خواهد شد چندی گذشت دیدند که هیچ تغیری در اوضاع عالم و احوال بنی آدم
ظاهر نگشت و نفرین پاپ در هیچ باب اثری نکرد و در آن عقاید قصور و فتوری ظاهر گردید و اکنون پاپ را آن مقام
و مرتبهٔ اول نیست و در انگلستان بهیچوجه بگفتار و رفتار او اعتنائی ندارند بلکه اقوال او را خرافات و اباطیل و افعال
او را باعث تنویه و تضلیل میدانند بارگمی سلسلهٔ طریقه و خلافت شان به سنت پطر میرسد که در کتب ما پطرس
نوشته اند که از حواریون حضرت عیسی است و سنت پطر در سال چهل و دو بعد از ولادت حضرت عیسی بدعوت خلق مشغول
شد و او را در سال شصت و شش بعد از ولادت عیسی حسب الامر نیرو شاهنشاه روم بدار کشیدند پس از او هشت
نفر دیگر به نیابت یکدیگر باز در ترویج مذهب حضرت عیسی کمال سعی و کوشش را داشتند و آن هشت نفر را نیز بدرجهٔ
شهادت رسانیدند و در سال یکصد و سی و نه بعد از ولادت عیسی سنت هی جینوس بخلافت رسید و او اول
کسی ست که او را پاپ لقب دادند که پس از او خلیفهٔ اعظم را پاپ میگویند و در سال هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی
مطابق دویست و چهل و یک هجری بعد از وفات لیو چهارم زنی به تدلیس پاپ شد و آن چنانست که در میان
رهبانان جوانی خوشگل و خوش سیما موسوم به فلدا بود زنی مسماة به جون که او نیز در طنازی و رعنائی نظیر نداشت
شیفتهٔ جمال فلدا شد و در ملاقات او انواع حیله بکار برد مفید فایده نگشت تا در لباس مردانه خود را در الصومعهٔ راهب
انداخت و راهب را در خانهٔ خلوت بیافت و از عشق خود و تدبیر مواصلت او را آگاه ساخت و راهب
نیز بر او شیفته شد هر دو در سم واحد زنده از نشاط شاخان بجان پیوست اندام زاختلاط :: مدتی از وصال یکدیگر متمتع
داشتند و کسی از این معنی آگاه نبود **شعر** ترجل شعرها و تظل صدغا :: و تلوی کمها فعل الغلام :: فکیف لها بحیلة
سد حجر :: بعید القعر لیس بذی التیام :: و آن زن چنانچه در جمال طاق بود در کمال نیز شهرهٔ آفاق شد و مدتی
در کلیسای اعظم اقامت داشت پس از وفات لیو چهارم چنان شد که او را به پاپی اختیار کردند تا بعد از چندی
آثار حملی از او ظاهر شده بچه انداخت تا سر او فاش گردید و بعضی گفته اند که در وقت وفات معلوم گشت و بعضی
نوشته اند که اصل این حکایت افسانه است حقیقتی ندارد و الله تعالی اعلم و پس از آن تا مدتی قرار چنان بود که هر که را
پاپ می کردند در بالای صندلی که ته او باز است می نشاندند و از نواب خاص از آن هفت نفر گردینل
یکی دست از زیر صندلی دراز کرده خصیتین پاپ را میگرفت و بزبان لتین از او میپرسید تستیکولوس حبت یعنی
خصیتین دارد او جواب میدادند نگس لغای قر بزرگست مراد آن استکه دارد و خیلی بزرگ هم هست پس از آن تاج
خلافت را بر سر او میگذاشتند و این قاعده الکنون منسوخ است و بعضی گویند چون ملت انگلیس پروتستنت
و با پاپ و کتولیک عداوت دارند اکثر اسنادها که وقوع ندارد در حق اینها می گویند و در سال هفتصد و هشت
مسیحی مطابق هشتاد و نه هجری پاپ کانس تن تین قرار داد که انگشت پای او را ببوسند و مداخله در امر سلاطین
و عزل و نصب اینها اول از پاپ آدرین اول شد که در هفتصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق یکصد و پنجاه و پنج
هجری بر مسند خلافت نشست و سکه بطلا و نقره باسم پاپ نیز اول از او بنا شد که در سال هفتصد و هشتاد

مسیحی

مسیحی مطابق صد و شصت و سه هجری قرار داد و پاپ لیو نهم اول کسی است که در سال یکهزار و چهل و هشت مسیحی
مطابق چهارصد و چهل هجری سپاهی و لشکری بجهت پاپ معین نمود در میان پاپها الکسندر ششم که در سال هزار و
چهارصد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری خلیفه شد بسیار شریر و غدار و مکار بود و بمفاد لا یحیق المکر السیئ
الا باهله جام زهری پر کرده بود که بیکی از سلاطین بدهد وقتی که بمجلس آمدند غلطی خود آن جام زهر را خورد در همان ساعت مرد
و گرگوری سیزدهم بجلالت شأن از اماثل و اقران امتیاز داشت در سال هزار و پانصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق
نهصد و هشتاد هجری منصب و لقب پاپی را باو دادند و تصحیح تاریخ از دست گرگوری گوئی مشهور است چنانچه در جزو
باب نهم بیان کردیم و دری و کم مرج سال هزار و هشتصد و بیست و نه مسیحی مطابق بیست و پنجم رمضان هزار و دویست و
چهل و چهار هجری پاپ پیوس هشتم بمنصب پاپی رسید پیوس هشتم اول یکی از سربازهای ناپلیون کبیر بزرگ بود و پس از آن ناپلیون
از نوکری استعفا کرده بتحصیل پرداخت و یکی از گردینلهای روم گشت در سنهٔ مزبوره بمنصب پاپی رسید و پس از وفات
او گریگوری شانزدهم در دوم فبروری سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق سلخ رجب هزار و دویست و
چهل و شش هجری خلیفه شد و در اول جون سال هزار و هشتصد و چهل و شش مسیحی مطابق نهم شهر جمادی الآخر هزار و دویست و
شصت و دو هجری وفات یافت و پس از وفات او پاپ پیوس نهم بمسند خلافت نشست و تا این زمان که
یازدهم اگست سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق غرهٔ ذیحجة الحرام هزار و دویست و هفتاد و یک هجریست پاپ پیوس
نهم است که در شانزدهم جون سال هزار و هشتصد و چهل و نه مسیحی مطابق شنبه بیست و چهارم رجب المرجب هزار و
دویست و شصت و پنج هجری بخلافت رسیده است و از سنت پطر تا این پاپ بجز آن زن نابکار دویست و پنجاه و
دو پاپ است که در مسند خلافت متمکن شده اند و تفصیل اسامی اینها در هندین ضبط است و هر که خواهد رجوع بآن کتاب نماید

باب شصت و نهم در بیان ولایات صغیره ایطالیا

داچی کبیر توسکنی را قدما اطروریه میخواندند و این داچی در زمان قدیم معدن فضل و کمال و منبع علم و افضال بوده
و زبان ایطالیا را بانصافی و درستی تکلم میکنند و توسکنی در شمال مشرق و مشرق و جنوب مشرق با ولایات پاپ و در مغرب
با بحر ترنین و در شمال مغرب با لوکا و مودنا محدود است و جمعیت توسکنی با جزیره البه تخمیناً یکملیان و پانصد هزار است و
این ولایت در حاصل خیزی و نیکوئی خاک و هوا در ایطالیا مشهور است و روغن و شراب آنجا بکمال امتیاز دارد
و پادشاه الکنون این ولایت فردیننداردچدیوک یعنی امیرالامراء آستریه است که برادر فرنسیس دوم شاهنشاه آستریه است
و قصبات بزرگ این ولایت فلارنس است که پایتخت است و لگورن و سینا و پیسا و ارزو است و بعضی از این شهرها در قدیم
آزاد بودند مثل فلارنس و سینا و پیسا و غیره و شهر فلارنس را اهل ایطالیا و بومیان ولایت فرنز میگویند در جنب رود خانه
ارنو است و این شهر از قدیم دارالعلم و دارالصنایع بود چنانچه وقتی او را اتاتی آتنس میگفتند و جمعیت آنجا الکنون زیاده تر
از هشتاد هزار نفر است و در این شهر دنت ابوالشعرای ایطالیا و امریکس و سپوسیوس که باسم او امریکا مشهور شده و فن
مکیویلی مخترع حکاکی و کنده کاری متولد شده اند و این شهر دارالحکومهٔ این ولایت است و شهر پیسا که در جنب ارنو است و شهر
سینا هر دو بسیار خراب شده و از حشمت و جلالت قدیم بسیار تنزل کرده است و در شهر پیسا گلیلیو منجم معروف متولد شده است و این
منجم مشهور و دانای استاد در عصر خود بلکه در اعصار سابقه نیز نظیر نداشت قواعد و دلایل حرکات اجرام سماوی و حرکت ارض را
او استنباط کرد و علم جر اثقال را او رونق داد و ستارگان کوچک دور مشتری را که اقمار مشتری گویند و بدر و هلال

شدن و زهره را او معلوم نمود و از نقاط سیاهی که در جرم آفتاب حرکت آفتاب را در دور مرکز خود او ثابت کرد و دور
شهر پیسا مقدار شش میلیت و درین شهر چندین عمارات و ابنیه قدیمه است و از همه مشهورتر کمپنایل تارو است که بزبان لتین
یعنی برج خمیده که او را بزبان انگلیسی لیننگ تاور گویند یعنی مناره منحرف و مایل و ارتفاع این مناره مدور
یکصد و هشتاد و هشت فوت است که تقریبا پنجاه و شش ذرع و نیم است ولی این مناره بمقدار یازده فوت
که چهار ذرع و نیم است مسقط الحجر آن از قاعده آن میل و انحراف دارد و از آنجهة او را مناره منحرف و مایل
میگویند و سینا در قدیم از شهرهای معروف بود و اهل سین در اینجا مسکن داشتند و زبان ایطالیا بطور فصیح و
بلیغ درین شهر تکلم میکنند و این شهر در مرکز ولایت توسکنی واقع است لگورن را اهل ایطالیا لیوارنو میگویند بندر
معروفی است که در ساحل مدیترنین واقعست و درین شهر اهل انگلند و سایر غربا بسیار تردد میکنند و پس از خرابی
پیسا این شهر آباد شد ارزو شهر معروفی است و درین شهر گویی ارتین مخترع مقامات موسیقی و گویند فی و سنش(?)
و پطرزک متولد شده اند که هر یکی از اینها در انواع علوم و کمالات شانی و مقامی داشته اند و مذهب اهل توسکنی کاتولیک
روم و حکومت انجا باختیار و اقتدار است جزیره البه بمسافت هفت میل در ساحل توسکنی اتفاق افتاده است و درین
جزیره بود که شاهنشاه ناپلیون بناپارت از فی سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق جمادی الاولی هزار و دویست و
بیست و نه هجری تا بیست و ششم فبروری سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق شانزدهم ربیع الاول هزار و دویست و
سی هجری اقامت کرد و او را ازین جزیره دولت آستریه و پروسیه و انگلیس جلای وطن داده فرستادند و دوره این جزیره تخمینا
شصت میل است و تقریبا چهارده هزار جمعیت انجا میشود و قصبه بزرگ انجا پورتو فرجو است داچی لوکا فیمابین توسکنی
و مودنا در سواحل دریای مدیترنین واقعست و این داچی چندان وسعتی ندارد تقریبا بیست میل در درازی و ده میل در
پهنا است و جمعیت انجا تخمینا یکصد و چهل و سه هزار است و در فن فلاحت اهالی انجا ید طولی دارند و معامله انجا روغن و
و ابریشم است و قصبه بزرگ این داچی لوکا است که این داچی باسم او شهرت یافته است و جمعیت این قصبه تخمینا
فزون تر از بیست و دو هزار است و از هنر و صنعت اهالی انجا همیشه این قصبه را لوکا ذی اندستریوس میگویند یعنی لوکا
هنرمند و درین شهر بود که نخستین ترپوم(?) و ربیت فیمابین پامپی و سیزر و کراسس اتفاق افتاد و مذهب اهالی این داچی
کاتولیک روم است و حکومت انجا باختیار است مترجم گوید داچی لوکا را در مخزن العلوم چهل میل در طول و شانزده
میل در عرض نوشته است با اطلس نیز که سنجیده میشود احتمال میرود که مصنف اشتباه کرده باشد انتهی جمهوریه سن مری
نو یکی از امورات غریبه دنیاست که در مدت تحالت خود باقی مانده است و نواحی این ولایت کوه بلند سخت صعب است و
و مسافت ده میل در جنوب مغرب ریمینی تقریبا در عرض چهل و چهار درجه شمال در دامنه کوهی که دو هزار فوت ارتفاع
اوست اتفاق افتاده است و همه وسعت این ناحیه با قطعه کوچکی که در پایین اوست کلا بمقدار چهل مربع است و سکنه
این ولایت کوچک فزون تر از بمقدار هفت هزار نیست و این ولایت لاف میزنند و ادعا میکنند که آزادی و حریت خودشان
فزون تر از هزار و سیصد سال است که حفظ کرده اند و وقتی در مدت رخنه در اساس حریت و آزادی ایشان راه یافته است
و این جمهوریه صغیر از همه طرف محصور با ممالک پاپ است و پاپ در باطن حامی و معین ایشان است ولی در امور داخله
او دخالتی ندارد و سن مری نو پایتخت این جمهوریه است مترجم گوید یعنی بندری است در ساحل مشرقی ایطالیا
در کنار دریای آدریتیک واقع شده است اشی داچی پرما در سواحل رود خانه پو اتفاق افتاده است و مشتمل بر پرما

کمپنایل تارو
لیننگ تاور
جزیره البه
۱۲۲۹
۱۲۳۰
داچی لوکا
جمهوریه سن مری نو
داچی پرما

و پلسنشیه

و پلسنشیه و گوستلا است و این داچی در تصرف آرچ داچس مریه لویسا بیوه بناپارت بود و نسبت باندازه و وسعت خود پر جمعیت
و آباد است و جمعیت انجا تقریبا چهارصد و چهل هزار و مذهب ایشان کتولیک روم است و قصبات بزرگ این داچی پرما است
که پایتخت است و پلسنزا و گوستلا است و جمعیت پرما سی هزار است و پلسنزا هجده هزار است و اختیار این داچی را پس از زوال
دولت ناپلیون در سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری بمریه لویسا زوجه او واگذاشتند
و این داچی در شمال توسکنی و جناوه اتفاق افتاده است مترجم گوید پلسنشیه را پیه سنزا نیز گویند داچی مودنا
مشتمل بر داچی مودنا و داچی میرندولا و داچی رگ جو که در تلفظ رجو گویند و داچی کرارا و داچی مسا است و این سه داچی اولی
در اطاعت و اختیار آرچ دیوک فرنسیس دا است آنت که پسر عموی شاهنشاه آستریه است ولایات مودنا تقریبا بهمان وسعت
و فسحت داچی جناوه یا داچی پرما است و جمعیت انجا تخمینا سیصد و پنجاه هزار است و مذهب اهالی ایشان کتولیک روم است
و قصبه بزرگ انجا مودنا است که پایتخت است و رجو و میرندولا است و اری استو شاعر معروف دانا در رجو در سال هزار و
چهارصد و هفتاد و چهار مسیحی مطابق هشتصد و هفتاد و نه هجری متولد شده است و تسو شاعر و کارجو نقاش و سیگانیوس مورخ
و ویگنولا معمار با وقوف در شهر مودنا متولد شده اند داچی مسا و کرارا در اختیار آرچ داچس مریه بطرس دا است مادر آرچ دیوک
مذکور است ولی پس از وفات آنزن این داچی تحت تصرف خاندان مودنا خواهد آمد و این داچی مشتمل بر سی هزار نفوس است
و مذهب ایشان نیز کتولیک روم است و قصبه بزرگ انجا مسا است که هفت هزار سکنه دارد و دیگری کرارا است و درین داچی معدن
سنگ مرمر بسیار خوب هست تنبیه ولایت توسکنی در سال هزار و پانصد و سی مسیحی مطابق نهصد و سی و هفت هجری
به دیوک دوم مقرر شد و در سال هزار و هفتصد و سی و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه هجری خاندان آستریه انجا را تصرف
کردند و در مرچ سال هزار و هفتصد و نود و نه مسیحی مطابق شوال المکرم هزار و دویست و سیزده هجری لشکر فرانسه این ولایت را
تصرف کرده و فردیننند چهارم را که دیوک کبیر انجا بود معزول کرده ولایات او را به لوئس پسر پادشاه اسپانیا بالقب پادشاه
اطروریه در بیست و ششم فبروری سال هزار و هشتصد و یک مسیحی مطابق اواسط شوال هزار و دویست و پانزده هجری
مفوض داشتند و فردیننند در سی ام جون سال هزار و هشتصد و سه مطابق اواسط ربیع الاول هزار و دویست و هجده
هجری وفات یافت و پس از وفات او این ولایت بتاج سلطنت ایطالیا تعلق گرفت و در سال هزار و هشتصد و
چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری بشاهنشاه آستریه واگذار کردند و دیوک کبیر انجا اکنون لیوپولد
دوم است که در بیستم جون سال هزار و هشتصد و بیست و چهار مسیحی مطابق بیستم شوال هزار و دویست و سی و نه
هجری بتخت حکمرانی انجا جلوس کرد و در حروب داخله ایطالیا این دیوک کبیر در هفتم فبروری سال هزار و هشتصد و
چهل و نه مسیحی مطابق چهارشنبه سیزدهم ربیع الاول هزار و دویست و شصت و پنج هجری به سینا فرار کرد و در بیست و
سیم فبروری سال مذکور مطابق جمعه بیست و نهم ماه ربیع الاول سال مزبور به بندر گیتا که در ساحل غربی نیپلس است
داخل شد و لشکری جرار از شاهنشاه آستریه در پنجم سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق یکشنبه بیست و دوم جمادی الاخره
هزار و دویست و شصت و شش هجری به توسکنی داخل گشت و لیوپولد دوم پس از ورود آن لشکر مستظهر شده در بیست و
سیم جولای سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق سه شنبه سیزدهم رمضان هزار و دویست و شصت و شش هجری ایالت
توسکنی مراجعت کرد و اکنون بحکمرانی آن ولایت اشتغال دارد و توسکنی را در تقویم البلدان توسقانی قید کرده است و بندر
دیگر ولایت توسکنی بندر پیومبینو(?) است که در مقابل جزیره البه است میان آن بندر و گیت وینه که در شمال

۱۲۲۹
داچی مودنا
داچی مسا و کرارا
۸۷۹
۹۳۷
۱۱۵۰
۱۲۱۳
۱۲۱۵
۱۲۱۸
۱۲۲۹
۱۲۳۹
۱۲۶۵
۱۲۶۶
۱۲۶۶

مشرق جزیره البه است تخمیناً هفت میل است و لفظ تریوم و یریت که ذکر شد از کلام لتین است و مشتق از تریوم و یریت که اصلاً مرکب از ترس است که معنی سه است و یراست که معنی یک مرد و رجل واحد است و تریوم و یریت مرکباً معنی میدهد اتحاد و اتفاق سه شخص را در یک منصب و یکشغل و این تریوم و یریت که عبارت از اتحاد اشخاص ثلثه در شغل واحد باشد در شهر روما پنجاه و نه سال قبل از ولادت حضرت عیسیٰ اتفاق افتاد و آن چنان بود که پامپی و سیزر و کراسس با یکدیگر عهد و پیمان کردند که پامپی بالانفراد اختیار اسپانیا را داشته عزل و نصب حکام آن مملکت بعهده او باشد و سیزر اختیار جرمنی و گال را داشته حل و عقد امور آن کشور باو مقرر باشد و کراسس اختیار سیریه و جودیه و مشرق زمین را داشته رتق و فتق مهام آن اقلیم در کف کفایت او باشد و هر سه بالاتفاق امور جمهوریه ایطالیا را فیصل دهند و کراسس چندی نکشید که وفات کرد و بخت قیصری رایت اقبال پامپی را نگونسار کرد و خود بالانفراد شاهنشاه کل آن ممالک گردید چنانچه در باب نهم ذکر شد گلیلیو یکی از حکمای با تدقیق و منجمین با تحقیق است و باتفاق مورخین او اول کسی است که اختراع دوربین را کرد و لی بعضی بر آنند که راجر بکان تخمیناً در سال هزار و دویست پنجاه مسیحی مطابق ششصد و چهل و هشت هجری بیانی از دوربین و ذره بین کرده ولی هیچکدام از اینها ساخته نشد تا اینکه میتیوس در الکمیر و جان سن که اهل میدل برگ بود در یک عصر با یکدیگر از گفته راجر بکان ساختند و گلیلیو بتکمیل و تدقیق این صنعت برآمد و سه دوربین ساخت که یکی از اینها چنان بود که یک چیز را هزار مرتبه بزرگ میکرد و نشان میداد و با آن دوربین گلیلیو اقمار دور مشتری و بدر و هلال زهره را استنباط نمود و پس از او رفته رفته در تکمیل این صنعت کوشیدند و دوربین سازهای معروف اسنادزگی و هوی جنس و گری گوری و نیوتان است و در متاخرین مرتین و هال و دالاند و هرشل است و دوربین های اکرومتیک که بدوربین های شیشه دار بسیار با صفا تعبیر میتوان کرد از کارهای موثر هال است که در سال هزار و هفتصد و بیست و سه مسیحی مطابق هزار و صد و سی پنج هجری اختراع کرد و برای رصدخانه مدرید دوربینی در شهر لندن در سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست هفده هجری بانجام رسید که یازده هزار پوند اخراجات او شد ولی دوربین هرشل که در سال هزار و هفتصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و سه هجری و سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و ده هجری ساخته شده است بهتر از او بود و شیشه دوربین هرشل چهل و هشت اینچ قطر و سه اینچ و نصف کلفتی و ثخن داشت و دو هزار و یکصد و بیجده پوند وزن او بود و هر چیز را ششهزار و چهار صد مرتبه بزرگ میکرد و دوربین های دیگر هرشل که هفت فوت و ده فوت و دوازده فوت طول داشت در سال هزار و هفتصد و هفتاد و نه مسیحی مطابق هزار و صد و نود و سه هجری بانجام رسید و در فلک تاز فلز صیقلی است که در او عکس و انطباع میشود و شیشه ندارد در بیست و یکم مرچ سال هزار و هفتصد و هشتاد و یک مسیحی مطابق بیست و پنجم ربیع الاول هزار و صد و نود و پنج هجری که نوروز سلطانی است ستاره جارج یوم سیدس را پیدا کرد و چون در عصر جارج بود آن ستاره را باسم او خواند ولی الکنون باسم خود هرشل حکیم مشهور است و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و نود و هفت هجری کوه آتش فشان در ماه پیدا نمود و در همین سالها در تدارک و فکر دوربین بزرگ بود تا دوربینی در سال هزار و هفتصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و یک هجری تمام کرد که چهل فوت طول او بود و از آن دوربین دو کوه آتش فشان دیگر در ماه پیدا کرد که آتش از قله اینها بر می خواست و در سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری بواسطه دوربین های خود در حضور رایل سوسایتی فهرستی ابراز و اظهار کرد که پنجهزار ستاره مثل خوشه پروین که باصطلاح منجمان ستارکان سحابی

گویند و اینها را به لتین نیبولی میخوانند یعنی خوشه ستارکان ثابت و مدلل کرده بود و احوال هرشل را در آخر باب سی و نهم مرقوم داشته ایم و درین ازمنه جدیده ارل رأس که یکی از نجبا و اکابر آیرلند است و در علم نجوم و ریاضی کمال مهارت دارد در ملک خود پرسان استون دوربینی تمام کرده است که حسب الامر او ساخته اند و زیادتر از بیست هزار پوند خرج او شده است و این دوربین غریب و آلت عجیب هفت فوت قطر دارد که تقریباً دو ذرع و چارکست و پنجاه و دو فوت طول اوست که تقریباً شانزده ذرع میشود و این شئ عجیب را در دیوار بزرگی نصب کرده اند و با وجود سنگینی و عظم جثه او را با چرخها تعبیه کرده اند که بهر مقدار و بهر سمت بخواهند باسانی حرکت داده میشود و تا الکنون چنین دوربین در کل فرنگستان ساخته نشده است و ما از احوالات بعضی از این اشخاص که مصنف ذکر کرد مختصری معلوم مینمائیم الادنت که او را دنتی گویند ابو الشعر و استاد الشعراست در شهر فلارنس در سال هزار و دویست و شصت و پنج مسیحی مطابق ششصد و شصت و سه هجری متولد شد و در چهاردهم ماه ستمبر هزار و سیصد و بیست و یک مسیحی مطابق اواسط شعبان هفتصد و بیست و یک هجری وفات یافت و دنت دیگر همت که مصنف بیان نکرد که او را دان جان گویند و در علم هندسه وجر اثقال استاد و تا اختتام مائه خامس عشر از ولادت مسیح بوده و او یکی از بومیان پروجیه است که در ایطالیاست و برای خود یک جفت بالی ترتیب داده بود که از بالای دریاچه تراسیمنو طیران میکرد و وقتی خواست از بالای مناره کلیسای پروجیه بلند شود بالهای او در هوا معیوب شد افتاد و استخوان رانش در هم شکست و مدتی بستری بود تا خوب شد و پس از آن او را در مدرسه وینس معلم هندسه کردند و در همانجا وفات یافت امریکس وسپیوسیوس در نهم مرچ سال هزار و چهارصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق اوایل صفر هشتصد و پنجاه و پنج هجری در فلارنس متولد شده است و در جغرافیا و ریاضی سرآمد دانشمندان عصر گشت و سفر اول او به امریکا در سال هزار و چهارصد و نود و نه مسیحی مطابق نهصد و پنج هجری بود و کشور نیکی دنیا را باسم او خوانده امریکا میگویند و اطراف نیکی دنیا را او نمود و حدود او را شمالاً و جنوباً او تمیز و تشخیص داد و در سال هزار و پانصد و دوازده مسیحی مطابق نهصد و هجده هجری در سویل وفات یافت و امنوئل پادشاه پورتگال حکم کرد تا قطعات جهاز منسمی به ویکتوریه یعنی الفاتح که در آن جهاز امریکس سفر کرده به نیکی دنیا رفته بود در کلیسای لیزبون بیادگار او آویختند تسوع شاعر در سال هزار و پانصد و چهل و چهار مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و یک هجری متولد شد و در اپریل سال هزار و پانصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و سه هجری در سن پنجاه و یک سالگی در وفات یافته است کارجینو نقاش معروف است و در سال هزار و چهارصد و نود و چهار مسیحی مطابق هشتصد و نود و نه هجری متولد شده است و عجب تر اینکه درین صنعت بدون اینکه بروم یا ونیس برود و از استادان مشق و تعلیم کیرد استاد شده معروف گردیده است و وفات او نیز بطور غریب اتفاق افتاد در بر ماء مبلغ شصت کرون پول سیاه از نقاشی جمع کرده بود و آن پولها را در توبره ریخته بدوش خود گرفته در گرمای تابستان روانه وطن شد که عیال خود را از ین مال اندوخته مسرور سازد و در عرض راه بار را از دوش خود بر زمین گذاشته آب سردی نوشیده و بهمان نوشیدن آب تبی شدید عارض او شد و در کارگ جیو از توابع مودنا در سال هزار و پانصد و سی و چهار مسیحی مطابق نهصد و چهل و یک هجری بهمین علت وفات یافت و یگنولا معمار مشهوری است و پس از مستر انجلو که معماری مثل بی نظیر بود او به معماری کلیسای سنت پطر در روم می پرداخت و از ابنیه رفیعه که بطراحی و معماری او تمام شده است در بولوگنا بسیار است و در سال یکهزار و پانصد و هفتاد و هفت مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و پنج هجری جهان فانی را وداع کرده

باب هفتادم در بیان سلطنت نیپلس که او را سلطنت تو سیسلیز گویند یعنی دو سیسلی

سلطنت نیپلس مشتمل بر همه قسمت جنوبی ایطالیا و جزیره سیسلی است و اینولایت نیز مثل سایر ولایات ایطالیا
در انقلاب و فتن روزگار شراکت داشت و درین حصه ایطالیا در زمان قدیم چندین شهرها و قصبات آباد بود و جمعیت
بعضی از اینها از اهل یونان بود که درینولایت توطن گزیده آباد کرده بودند و از انجهة اینولایت را گریت گریس میگفتند
یعنی یونان کبیر و وقتیکه ملل شمالی بر ایطالیا غلبه کردند و دولت رومیان بزوال رسید اینولایت نیز بتصرف ایشان
درآمد و مدتها در تصرف ایشان بود در اواخر مائه دهم از ولادت حضرت عیسی اینولایت را مسلمانان بحیطه ضبط در آوردند
و مسلمانان را نیز از اینولایت جمعی اهل نارمن که در اطاعت پسران تنکرد بودند بیرون کردند و تنکرد از نژاد مات و یل
رئیس نارمندی است که جزو ولایات فرانسه است و تولد تنکرد در سال هزار و نود و هفت مسیحی مطابق چهارصد و نود هجری
اتفاق افتاده است و اولاد او سالیان دراز ولایت نیپلس و جزیره سیسلی را متصرف بودند و از انجهة ایشان
اینولایت را تو سیسلیس نامیدند یعنی دو سیسلی و در زمان ایشان اینولایت بحلیه آبادی و رونق درآمد و پادشاه نیپلس را نیپولی
تن مجستی گویند یعنی اعلیحضرت اهل نیپلس یا کینگ آف دی تو سیسلیس میگویند یعنی پادشاه دو سیسلی و ولیعهد پادشاه را
پرنس آف کلبریه گویند یعنی شاهزاده کلبریه و دیگر شاهزادگان را اِنفنتس میخوانند راجر اول پادشاه سیسلی و خلف تنکرد
نخستین کسی است که درخت توت ابریشم را از یونان باین ولایت آورد و صنعت ابریشم را شایع ساخت و پس
ازان سایر ولایات ایطالیا و دیگر ممالک اروپا یاد گرفتند و ولایات نیپولیتن بالذات مثمر و حاصل خیز و با نفع است و با
هر مملکتی که در دنیا سنجیده شود میتوان او را رجحان و فزیت داد و از انجهة است که انجا را با انصاف و عدالت ارث ایلی پرسیس
میتوان خواند یعنی بهشت ارضی ولیکن مردمان انجا بسیار بیکاره و جنگجو و مفسد هستند و هرگز آسایش تام و امنیت عام در میان
ایشان نبوده است و شهرهای بزرگ اینولایت نیپلس است که پایتخت اینولایت و انجا را ناپولی نیز گویند و فاگجیه و سلرنو
و طرنته است که در نقشه طرنتو نوشته است و درینولایت یک طایفه مخصوصه است که در هیچ جای اروپا نیست که با هم
لزرونی مشهور است که ایشان در حمام منزل دارند و اغلب در روی زمین خالی می خوابند و سر و پای برهنه راه میروند
و قاعده و قانون میان خودشان ماورای قوانین دیگرانست و از کثرت ایشان و اتفاق ایشان سایر خلق اینولایت و
امنای دولت پادشاه بیم و هراس دارند و این دولت در نزد دول اروپا چندان اعتباری ندارد و مالیات دیوانی
انجا تخمیناً یکملیان پوند است و حکمرانی انجا باستقلال و سلطنت موروثی و مذهبشان کتولیک روم است و نیپلس
پایتخت اینولایت بترکیب امفی تیتر یعنی عمارت تماشاخانه که طبقه بطبقه بالای یکدیگر باشد بنا شده است و
و در ساحل بی بسیار مقبولی افتاده و این شهر یکی از شهرهای بسیار مقبول و ظریف عالم است و این شهر را اول
یونانیان بنا کرده اند و چندین تپه های بلند دارد که مشرف بر دریاست که در بالای اینها و دامنه اینها عمارات نیکو
ساخته اند و اگر این شهر در نزدیکی کوه آتش فشان وِسُوِیُوس اتفاق نمی افتاد که بکرات ازان کوه خسارت و خسران
باین شهر رسیده است هر اینه در کره ارض بهتر ازو جائی برای توطن و تمدن نبود و دوره این شهر تخمیناً هشت میل است
ولی دوره سواد این شهر تقریباً شانزده میل میشود و در میان شهر تخمیناً سیصد و پنجاه هزار و در سواد شهر تخمیناً صد هزار نفوس
سکنی دارند و طایفه لزرونی درین شهر فزون تر از چهل هزار میشود و جمعیت همه سلطنت نیپلس تخمیناً هفت ملیان و یکصد و
هفتاد هزار است و این مملکت در پانزده ولایت منقسم شده است جزیره سیسلی اگرچه بحسب هوا گرم است ولی گرمای انجا

سازکار

سازکار است و از طرف بحر نسیم دریا تفاوتی در هوای انجا ظاهر میشود که گرما چندان اثری ندارد و این جزیره از جزایر حاصل خیز
با منفعت است و این جزیره در وقتیکه سیراکیوس را اهل اتهنس محاصره کردند از همه وقت آبادتر بود و در زمان فتوحات
کرتج که قحطی در اکثر ولایات حاصل شد این جزیره انبار ولایات همسایه بود که بهمه اطراف غله از انجا حمل و نقل میکردند
و اکنون نیز از انجا غله بسایر ولایات اروپا میرود و جمعیت انجا درین زمانها یک ملیان و هشتصد و چهل و پنج هزار حساب کرده اند
و سیسلی بهفت ولایت قسمت شده است و قصبه بزرگ انجا پلرمو است که تخمیناً جمعیت انجا یکصد و هفتاد هزار میشود و درین
در سنین ماضیه از زلازل شدیده خرابی زیاد رسیده است و راجر اول پادشاه نارمن اول درین شهر کارخانه ابریشم بافی
رواج داد و عمله این کارخانه با زندانیان و محبوسین بود که در جنگهای یونان از یونانیان گرفته بود و سایر شهرهای
این جزیره مِسینه و کتانیه است و سیراکیوس پایتخت قدیم این جزیره را اهل کارتهج بنا نهاده اند که در اطاعت اگریس
بودند که باسترکو مشهور است و در زمان یونانیان این شهر بحدی آباد و معمور شد که دوره قلعه او فزون تر از یکصد و هشتاد
استدیه بود یعنی قدر بیست میل و نصف انگلیسی بود و در انوقت جمعیت این یک شهر به تنهائی برابر بود بجمعیت همه این جزیره که اکنون
هست و الان جمعیت خود این شهر را سیزده هزار و هشتصد نفر بشماره در آورده اند و این شهر هر بوز بسیار خوبی دارد مترجم گوید
هشت استدیه یک میل جغرافیائی است انتهی و در طرف ایطالیا سیلا و در طرف سیسلی کریب دیس واقعست و سیلا سنگ
بزرگ معروفی است و کریب دیس گرداب خطرناک مشهور است که سفاین را درین گرداب خطر عظیم است و هر سفینه که درین گرداب
افتاد وقت مد دریا جز قطعات مکسوره او بالای آب چیز دیگر ملاحظه نخواهد شد مترجم گوید سیلا بالاتم شده
سنگ بزرگی است که در مدخل بوغاز مسینه در ساحل کلبریه واقع است و دویست فوت که تقریباً شصت ذرع است از سطح
دریا ارتفاع دارد انتهی و بحکم پاپ ولایت نیپلس و جزیره سیسلی بتصرف دولت فرانسه در زیر حکم چارلس دیوک آن انجو
درآمد و چارلس آن کسی است که اینولایت را فتح کرد کان ردین آخرین پادشاه سلسله نارمن را در سال هزار و دویست و
شصت و پنج مسیحی مطابق ششصد و شصت و سه هجری بقتل رسانید ولی چندی نگذشت که اهل سیسلی از لشکریان فرانسه
دل آزرده شده لشکریان فرانسه را در روز ایستر دی در سال هزار و دویست و هشتاد و دو مسیحی مطابق ششصد و هشتاد و
هجری بقتل رسانیدند مترجم گوید ایستر دی روز عیدی است که در ان روز جماعت عیسویون عید میگیرند و میگویند
که درین روز حضرت عیسی در آخر الزمان هنگام ظهور قیامت ظاهر خواهد شد و درین روز حضرت عیسی بزعم ایشان
پس از سه روز زنده شده باسمان رفت و این عید در سال شصت و هشت بعد از عیسی تعین شد و در انگلند در سال یانصد و
نود و هفت مسیحی بحکم سنت آستین معمول گردید و این عید در پیش نصاری عموماً در نزد کتولیک و ارامنه و روسیه خصوصاً
اعتبار تمام دارد و عید ایستر نخستین یکشنبه ایست که بعد از بدر شدن هلال بعد از بیست و یکم مرچ که اول تحویل حمل است اتفاق می افتد
و این عید در هر سال تفاوت میکند چنانچه اگر بیست و یکم مرچ مطابق چهاردهم ماه باشد پس از استقبال دیگر
که عبارت از یکماه دیگر باشد روز یکشنبه پس ازان روز ایستر است و اگر فرضاً همان روز استقبال یکشنبه باشد ان
یکشنبه ایستر نیست بلکه یکشنبه دیگر که هفت روز پس ازانست ایستر خواهد بود و همچنین اگر روز دوشنبه دوازدهم ماه مطابق
با بیست و یکم مرچ باشد یکشنبه پس ازان که روز هجدهم است روز ایستر است و بدین حساب تفاوت کلی پیدا میشود مثلاً در سال
روز چهارشنبه دوم رجب سال هزار و دویست و هفتاد و یک هجری که روز نوروز سلطانی است مطابق با بیست و یکم
مرچ سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی است و دوشنبه چهاردهم ماه رجب است و یکشنبه بیستم رجب که مطابق هشتم اپریل

سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی است روز اثیر بود و استقبال در سیزده و چهارده و پانزده ممکن است ولی مراد جهان
و در سال آینده بیست و یکم مرج مطابق با جمعه چهارم رجب است روز یکشنبه شانزدهم رجب روز اثیر است انتهی و این
قتل عام را سیسیلیئن و یسپرس گویند و در این نخستین آواز ناقوس که خلق را بنماز عصر دعوت کرد این شورش برپا شد و از زمان سلسلهٔ
تصرف سلاطین آرگان در آمد مترجم گوید ویسپرس بمعنی نماز عصر است چون این واقعه در وقت نماز عصر اتفاق افتاد
لهذا سیسیلیئن ویسپرس نامیدند و از این واقعه اشاره در آخر باب ششم در ضمن احوال سلاطین اسپانیا کرده ایم و خانواده انجو
که در تلفظ آن ژو گویند دست شان که از تصرف جزیره سیسیلی کوتاه شد بهمان تاج نیپلس قانع شده سالهای سال در تصرف
داشتند باز اهل اسپانیا ایشان را از آن ولایت در سال هزار و پانصد و چهار مسیحی مطابق نهصد و ده هجری بیرون کردند و باعث
این فتح گانسالو شد که یکی از اهل کاردوا است که او را پس از این فتح گریت کپتن نامیدند و این ولایت تابع تاج
اسپانیا بود و حاکمی از آنجا تعیین میشد و ولایت نیپلس و سیسیلی در تصرف دولت اسپانیا تا سال هزار و هفتصد و شش مسیحی
مطابق هزار و صد و هجده هجری بود تا آن ولایت را چارلس ششم که پس از مدتی بمرتبه شاهنشاهی جرمنی رسید پس از چندین
خونریزی و جنگهای متواتر بحیطهٔ ضبط در آورد و لی باز در سال هزار و هفتصد و سی و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و
هفت هجری بدولت اسپانیا تفویض گردید و اکنون پادشاه نیپلس فرنسیس جنوبیر جوسف است که در سال هزار و هفتصد و
هفتاد و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و نود و یک هجری متولد شد و بجای پدر خود فردینند چهارم در سال هزار و هشتصد و
بیست و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل هجری بر تخت نشست و او اولا در سال هزار و هفتصد و نود و هفت مسیحی مطابق
هزار و دویست و دوازده هجری مریه کلمنتینه خواهر شاهنشاه آستریه فرنسیس دوم جرمنی که فرنسیس اول آستریه است بعقد خود در آورد
و این ملکه وفات یافت و از و یک دختری ماند که الآن داچس بری با او است مترجم گوید بری یکی از سی و دو
پراونس فرانسه است که در جنوب آرلینز است انتهی و ثانیا مریه ای زبلا خواهر پادشاه اسپانیا را در ششم اکتوبر سال
هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق اوایل جمادی الآخره هزار و دویست و هفده هجری تزویج نمود که از و دوازده اولاد بعمل
آمده است و جبال معروف مشهور نیپلس و سیسیلی یکی وسوویوس است که بمسافت نه میل در مشرق نیپلس واقع شده است
دیگری اتنا است که پانزده میل در جانب شمال مغرب کتانیه است و دوره کوه وسوویوس از مرکز او تقریبا سی میل است
و ارتفاع او از بالای سطح دریا سه هزار و هشتصد و بیست فوت است مترجم گوید در نقشهٔ بلاک ارتفاع
این کوه را سه هزار و نهصد و هفتاد و هشت فوت معین کرده است انتهی و از وسوویوس آتش چندین کوه ها بیرون آمده
که خسارت زیاد بحول و حوش او رسیده است و در سال هفتاد و نه بعد از ولادت عیسی در سلطنت تیطس شاهنشاه روم
لاوا از این کوه جاری گشت که از شدت خروج او زلزله در آن مملکت بوقوع پیوست که چندین شهر و قریه زیر و زبر شد
و از آنجمله شهر پامپی و شهر هرکولانیوم بود و پلینی مورخ مشهور نیز هلاک گردید و درین خروج توده های خاکستر تا شهر
بشهر روم رسید بلکه بآن طرف دریای مدیترینین تا افریقا نیز رسید و خروج دیگر از این کوه در سال هزار و ششصد و
پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست هجری بظهور رسید و از این آتش سیال فزون تر از بیست هزار نفر تلف شد و از این کوه
هفت یا هشت مرتبه خروج لاوا قبل از عیسی و چهارده مرتبه بعد از عیسی تا این زمان شده است و گریتر او در قلهٔ کوه
تخمینا یک میل و نصف در دور است مترجم گوید گریتر در اصطلاح دهن کوه آتش فشان را گویند که در معنی سوراخ
قله کوه است که از آن سوراخ آتش در میاید لکن نهتی موقت اتنا در سیسیلی بسیار معروف و مشتعل کوهی است و دوره این

کوه از مرکز او تقریبا شصت میل است و ارتفاع او از سطح دریا یازده هزار فوت میشود و این کوه در ساحل شرقی جزیره است و از شهر
کتانیه تا قله او تخمینا سی میل میشود و سکنه این جزیره این کوه را جبیلو مینامند که ماخوذ از کلام عرب است که جبل باشد و از این کوه نیز
خروجهای عظیم بظهور پیوسته و گریتر او تخمینا دو میل است و قله این کوه همیشه با برف مستور است دامنه او مزین از باغات
رز و انگور است و چمن های پرشکوه دارد و در دامنه او چندین صومعه ها و تخمینا هفتاد و هفت قریه معموره است که جمعیت
ایشان تخمینا بیست هزار میشود و در اطراف وسط این کوه جنگلهای بلوط و شاه بلوط و کاج و سرو و غیره بسیار است و چنین
خروج اتنا که در تواریخ بطور صحیح ثبت است آنست که دیودورس سیکیولس مورخ و تسی دیدیس مورخ بیان کرده اند
که هفتصد و سی و چهار سال قبل از عیسی ع اتفاق افتاده است و از آن عصر تا سال هزار و ششصد و شصت و نه مسیحی مطابق
هزار و هشتاد هجری بیست و نه مرتبه این کوه بجوش و خروش در آمده است و خروجی که در سال هزار و ششصد و شصت و نه
مسیحی مطابق هزار و هشتاد هجری از او ظاهر شد اکثر شهر کتانیه را خراب کرد و سی هزار نفر بهلاکت رسید و در سال هزار و
ششصد و نود و سه مسیحی مطابق هزار و صد و پنج هجری باز این کوه بجنبش آمد و هم این شهر باز لزله شدیده عالیها سافلها گردید
و هجده هزار نفر در زیر خاک ماندند و پس از او باز این شهر را ثانیا بنا نهادند و جمعیت آنجا اکنون فزونتر از چهل و هفت هزار است و در
سال هزار و هشتصد و دوازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هفت هجری سیلاب لاوا چنان جاری شد تا بنیم
میلی دیوار شهر رسید و سکنه این شهر همیشه در تشویش و اضطراب این آفت و خیم و مخافت عظیم هستند تتمه نیپلس را
ناپولی نیز خوانند و اعتقاد همه بر آن است که ناپولی باغ ایطالیا و ایطالیا باغ اروپا و اروپا باغ دنیا است و دیودورس از اهل
سیسیلی است و مورخ مشهوریست که تفصیل تاریخ مصر و روم و کرتیج و سیسیلی و سیریه و یونان و مدیه و ایران را چهل و چهار
قبل از عیسی علیه السلام نوشته است و تسی دیدیس نیز مورخ معروف یونان است که تولد او در شهر آتنس پایتخت یونان
سیصد و نود و یکسال قبل از عیسی واقع شده است و پلینی مورخ مشهور است او را الدرمی گویند یعنی الشیخ ولادت او در شهر
ورانه اتفاق افتاده و از خانواده نجیب بوده و مدتها یکی از مدبرترین دولت روم محسوب شد و چند سال بحکومت اسپانیا مامور
گشت و چند جلد تاریخ از او در دنیا بیادگار مانده و بعضی گفته اند که سی و هفت جلد تاریخ برشته تالیف در آورده و لی
چنانچه مصنف بیان کرد در سال هفتاد و نه بعد از عیسی از خروج کوه وسوویوس بوده و بعضی نوشته اند که از شعله کوه
وسوویوس بدن او سوخته شد والله اعلم و بعضی تفاصیل وقایع جزیره سیسیلی را که مصنف بیان نکرد ما برشته تالیف در می آریم
و سلسله سلاطین نیپلس را نیز معلوم مینمائیم جزیره سیسیلی قریب بشکل مثلث واقع شده است و از کشور ایطالیا با بوغاز تنگی که او را
استریت آف مسینه یعنی بوغاز مسینه گویند مفروز شده است و بزرگترین پهنای این بوغاز از ده میل تا پانزده میل است و تنگترین
جای او قریب به نه میل است و بحساب جدید که از برج فرو تا سنک ستیلا معلوم داشته اند شش هزار و چهل و هفت یرد است
که نه میل و هفتصد و شصت یرد انگلیسی میشود و بعضی چنین گمان دارند که در ازمنه سالفه و قرون خالیه جزیره سیسیلی بکشور ایطالیا
وصل بوده است و بواسطه زلزله از یکدیگر جدا گشته است و این جزیره به سه ولایت تقسیم شده است ولدی مزارا با قسمت
مغربی و لدی نوتو با قسمت جنوبی و لدی دیموتا با قسمت شمال مشرقی و درازی این جزیره از مشرق تا مغرب تخمینا یکصد و
شصت و پنج میل است و بزرگترین پهنای او تخمینا صد میل است و هفت جزیره کوچک دیگر قریب ساحل شمالی این جزیره است
که تعلق با این جزیره دارند و معروف تر آنها جزیره استرامبولی است که کوه آتش فشانی دارد که اغلب اوقات آتش از قله
او متصاعد است و مصنف صحیح باسم این جزیره نپرداخت و ذکری از کوه آتش فشان آنجا نکرد و سه جزیره کوچک نیز در ساحل

١٨٠
١٨٠
١٠٥
١٢٢٧

سنه ٩١٠
سنه ١١١١
١١٤٧
١١٩١
١٢٤٠
١٢١٢
١٢١٧
١٢٢٠

مغربی این جزیره است و جزیره دیگر نیز پنتلریه است که قدما اورا کاسیرا می گفتند جزیره کوچکی است که فیما بین سیسیلی و ساحل افریقا
که او نیز توابع سیسیلی است و ولایت و ولدی از دیگر ولایات اکثر وسیع تر است و در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق
هزار و دویست و سی هجری جزیره سیسیلی را بهفت ولایت قسمت کرده اند یعنی پلرمو و مسینه و کتانیه و جرجنتی و سیراکیوس
و طرپنی و کلتنیسه و در سیسیلی دو دریاچه کوچک است یکی بی وی ری و یکی پرگوسه و دریاچه بی وی ری تخمیناً هشت میل در جنوب
کتانیه است و در زمستان دوره او بیست میل و در تابستان ده میل است و انقدر زمینی که در تابستان می خشکد باعث عفونت
هوای ولایت حول و حوش انجا میشود ولی کلیة هوای سیسیلی خوش و سازگار است و زمستان انجا مثل بهار انگلیس است
و در تابستان نیز بواسطه نسیم دریا هوا چندان گرم نمیشود و قاطراین جزیره بسختی و درشتی امتیاز دارد و درین جزیره جنگلهای
سخت و مارهای قوی و عقربهای جراره و حیوانات غریبه بسیار است و حاصل اصلی انجا صبر و نیشکر و غله فراوان و کتان
و زعفران و پنبه و شاه بلوط و زیتون و انگور و ابریشم است و معدن آهن و مس نیز هست و معادن نمک در وسط جزیره
و معدن زغال سنگی و معدن مرمر خوب نیز دارد و در کوهستان و جنگلهای انجا شکار کوهی فراوان است و سکنه قدیم
انجا از اهل سیکنی بوده که یکی از طوایف قدیمه اسپانیا است و در بعضی امکنه جزیره طایفه اطرسکا که از طوایف ایطالیا بوده هزار و
دویست و نود و چهار سال قبل از عیسی باین جزیره آمده توطن گزیده آباد کرده اند و پس از انها آبادی کلی و معموریت جدید
این جزیره از سیکیولس بود که هشتاد سال قبل از خرابی ترائی و هزار و دویست و شصت و چهار سال قبل از عیسی باعث آبادی
و رونق این جزیره شد و اهل فینیشیه و یونان در سواحل او بنای آبادی گذاشتند و وقتی دولت کرتیج الجازا متصرف
شد و پس از جنگ پونک بدست رومیان افتاد القصه شهر سیراکیوس هفتصد و سی و دو سال قبل از عیسی و شهر
جرگنتا هفتصد و سیزده سال قبل از عیسی بنا شده و فلرس حاکم ستمکار اگری جنتم را پانصد و پنجاه و دو سال قبل از عیسی بقتل رسانیدند
و کیفیت قتل او چنان بود که پریلس نامی از اهل اثنس که در خیانت باطنی با فلرس شراکت داشت گاوی برنجی برای او
تعبیه کرد که او را بر زبان بل میگفتند و در پهلوی او سوراخی قرار داده که بیچارگان و مظلومان را از ان سوراخ در شکم گاو
می انداختند و آتش در زیر گاو برنجی میسوزانیدند و مظلومان در شکم گاو سوخته و برشته میشدند و گلوی گاو را طوری ساخته
بود که در وقت ناله و فریاد ان بیچارگان مثل خوار گاو از حنجر گاو صدا بیرون میامد چون این گاو برنجی را بنظر پادشاه
رسانیدند بسیار خوشش آمد و لی بمفاد من حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیه پادشاه ستمکار فرمود که اول باید در شخص خود تو
این تجربه را کرد پریلس را در شکم گاو انداخت و کار او را ساخت و پس از آن جمعی باین سیاست رسیدند تا اهل اگری جنتم
از ظلم ان غدار بجان آمده اناثاً و ذکوراً بر او شوریدند و پادشاه را گرفته اول زبان او را بریدند و بعد او را در شکم همان گاو
بسیاست رسانیدند و در سال سیصد و هشتاد و شش قبل از عیسی افلاطون حکیم را درین جزیره محبوس کردند پلس اخند ما
دوستانش او را خلاص کردند و درینسال حکایت دمون و فی تیس اتفاق افتاد و او چنان بود که دمون حکیم را
که از شاگردان فیثاغورث بود پادشاه سیراکیوس مسمی به دیونی سیوس حکم قتل او را داد دمون حکیم همین قدر التماس
کرد که او را ساعتی مرخص سازد که بخانه خود رفته بعضی وصایا بعمل آرد و بمقتل خود مراجعت کند و پادشاه باین امر راضی نشد
و ضامن از او خواست تا او را ساعتی مرخص سازد و فی تیس که از دوستان او بود چون او را صادق القول میدانست
ضامن شد که اگر او تخلف کند او بقتل رسد دمون را مرخص کردند و از اتفاقات برای دمون امری اتفاق افتاد که
چند دقیقه از وعده او گذشت و پادشاه چنین دانست که دمون نخواهد آمد و عمداً تعهدی کرده است متغضب شد و فی تیس را حکم

کرد که بعوض او بقتل آرند و او را کشان کشان بپای دار بردند و درین بین دمون خود را رسانید و معذرت
خواست و او را از هلاک رهانید و این خبر را به دیونی سیوس رسانیدند و از حسن قول و صدق وعد او حیرت کرد که چگونه
آن حکیم دانا بپای خود بمعرض هلاکت شتافت ساعتی تفکر کرد و از سر خون در گذشت و در سال سیصد و نه قبل از
عیسی اهل جزیره همیلکر را شکست فاحش دادند و دویست و شصت و دو سال قبل از عیسی رومیان اول شهر اگری جنتم را
تصرف کردند و هشت سال پس از آن شهر پلرمو را الحیطهٔ ضبط در آوردند و در سال دویست و دوازده قبل از عیسی شهر
سیراکیوس را مسخر کردند که کل جزیره بتصرف رومیان در آمد و سالیان دراز در تصرف رومیان بود و پس از ان ز یدوستان
اهل جزیره خودشان در میان خود حاکم تعیین میکردند تا در سال هشتصد و بیست و یک مسیحی بعد از عیسی مطابق
دویست و شش هجری این جزیره بتصرف مسلمانان در آمد و پلرمو را پایتخت خود قرار دادند و قریب بدویست سال لوای
دین محمدی درین جزیره افراشته شد تا مسلمانان از اجزاء اول پسر تنکرد شاهزاده نارمن از ین جزیره در سال هزار و
هشتاد مسیحی مطابق سیصد و نود و هشت هجری بیرون کرد و او را لقب کونت سیسیلی دادند و در سال هزار و صد و سیزده
مسیحی مطابق پانصد و هفت هجری را جر دوم نیپلس را فتح کرده این دو ولایت در قبضه اختیار او در آمد و در سال هزار و
دویست و شصت و شش مسیحی مطابق ششصد و شصت و چهار هجری چارلس دیوک آن ژو برادر سنت لوئیس پادشاه
فرانسه ولایت نیپلس و جزیره سیسیلی را مسخر کرد و شاهزادگان نارمن را بیرون کرده خود را ملقب بپادشاه این دو ولایت
مشهور ساخت و در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت مسیحی مطابق ششصد و هشتاد و هفت هجری اهل فرانسه را در جزیره سیسیلی
قتل عام کردند و یکنفر از ایشان خلاص شد چنانچه تفصیل این واقعه گذشت و درینسال جزیره سیسیلی را سلاطین اراگان که در
اسپانیا پادشاهی قیام داشتند تصرف نمودند و شهر ولایت نیپلس در خاندان آن ژو باقی ماند و در سال هزار و چهارصد
پنجاه و هشت مسیحی مطابق هشتصد و شصت و دو هجری الفونسو پادشاه اراگان ولایت نیپلس را نیز مسخر کرد و در سال هزار و
پانصد و چهار مسیحی مطابق نهصد و ده هجری ولایت نیپلس و سیسیلی ضمیمه مملکت اسپانیا شد و اهل اسپانیا درین جزیره تعدی
و ظلم بسیار کردند که خلق از ایشان بستوه در آمد در سال هزار و ششصد و چهل و هفت مسیحی مطابق هزار و پنجاه و هفت
هجری جمعی بحلقه اطاعت مسنیلو که جوان ماهی گیری بود جمع شدند و در پانزده روز دویست هزار نفر به اطاعت او در آمدند
تا اهل اسپانیا را بیرون کردند و تفصیل او در باب هفتاد و دوم ذکر خواهد شد و در سال هزار و هفتصد و سیزده مسیحی مطابق
هزار و صد و بیست و پنج هجری جزیره سیسیلی و ملک پیمانت ز دیوک سوای با عهدنامه یوترک تفویض شد و در سال هزار و هفتصد و بیست
مسیحی مطابق هزار و صد و سی و دو هجری این جزیره را بشاهنشاه چارلس ششم واگذار کردند و سردینه را در عوض و بپادشاه
سردینیه مسلم داشتند و در سال هزار و هفتصد و سی و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و هفت هجری چارلس پسر پادشاه اسپانیا
بجهت این مملکت عروج کرده و خود را ملقب بپادشاه تو سیسیلیس گردانید و در سال هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق
هزار و صد و هفتاد و دو هجری چارلس از پادشاهی استعفا کرده سلطنت را ببرادر خود فردیننند تفویض کرد و در سال هزار و هفتصد
هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و نود و هفت هجری زلزله شدیدی در مسینه اتفاق افتاد و چهل هزار نفر تلف شدند و در سال
هزار و هفتصد و نود و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهارده هجری لارد نلسان ولایت نیپلس و سیسیلی را از صدمات لشکر
فرانسه حراست کرد ولی در سال هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و یک هجری لشکر فرانسه نیپلس را
تصرف کرده فردیننند چهارم را معزول ساختند و جوسف بناپارت برادر شاهنشاه ناپلیون بتاج دو سیسیلی سرافراز شد و در سال

۲۰۶
۳۹۸
۵۰۷
۶۶۴
۶۸۷
۸۶۲
۹۱۰
۱۰۵۷
۱۱۳۲
۱۱۴۷
۱۱۷۲
۱۱۹۷
۱۲۱۴
۱۲۲۱
هزار

۱۲۲۳ هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و سه هجری سلطنت این ولایت به مرشل مورات رسید که در تلفظ مورا گویند و در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری باز حکمرانی اینولایت به فردینند چهارم ۱۲۳۰ قرار گرفت و سلسله سلاطین دو سیسیلی از اینقرار است

تاریخ مسیحی	سلاطین دو سیسیلی	تاریخ هجری
۱۷۱۳	ویکتار امدیوس دیوک سوائی که او را شاهنشاه چارلس ششم در سال هزار و هفتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و صد و سی هجری بیرون کرد و در جزیره سردینیه مسکن گرفت	۱۱۲۵
۱۷۱۸	چارلس ششم شهنشاه	۱۱۳۰
۱۷۳۴	چارلس دوم پسر پادشاه اسپانیا در سال هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و دو هجری از پادشاهی نیپلس دست کشید و بتخت اسپانیا عروج نمود و نیپلس را به پسر سیم خود محول داشت	۱۱۴۷
۱۷۵۹	فردیننند چهارم پسر سیم چارلس دوم	۱۱۷۲
۱۸۰۶	جوسیف بناپارت برادر شاهنشاه ناپلیون	۱۲۲۱
۱۸۰۸	مرشل جوشیم مورات که در سیزدهم اکتوبر سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق شنبه دهم ذی قعده الحرام هزار و دویست و سی هجری بهدف گوله تفنگ شد	۱۲۲۳
۱۸۱۵	فردیننند اول که سابقاً فردیننند چهارم بود ثانیاً بپادشاهی رسید و او را پادشاه دو سیسیلی خواندند	۱۲۳۰
۱۸۲۵	فرنسیس اول پسر فردیننند	۱۲۴۱
۱۸۳۰	فردیننند دوم پسر فرنسیس اول که در هشتم نومبر سال مزبور مسیحی مطابق هفتم جمادی الاولی هزار و دویست و چهل و شش هجری جلوس کرد و تا اکنون که یکم ستمبر هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق ششم ذی حجة الحرام هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است پادشاه ان مملکت است	۱۲۴۶

و سیسیلی را بزبان ایطالیا سچلیه و بزبان فرانسه سیسیل گویند و در کتب قدیمه صقلیه ضبط کرده اند و صاحب مراصد میگوید صِقِلِّیه بثلث کسرات و بعضهم یقوله بالسین والکثر اهلها یفتحون اللام والصاد من جزایر بحر العرب مقابلة افریقیه مثلثة الشکل بین کل زاویة والاخری مسیرة سبعة ایام وقیل دورها خمسة عشر یوما بینها وبین ریو وهی مدینة فی البر الشمالی الشرقی الکبیر الذی علیه مدینة قسطنطینه من جهتها مدینة تسمی مسینی وبین الجزیرة وافریقیه مائة واربعون میلاً الی اقرب المواضع بافریقیه وهی جزیرة خصیبة کثیرة البلدان والقری وقیل ان بها ثلثة وعشرین مدینة وثلثة عشر حصناً انتهی و ریو کما قال الیاقوت مدینة للروم مقابل جزیرة صقلیه من ناحیة الشرق علی بر قسطنطینه و ریو همان ریگیو است که بعضی رگ جیو خوانند و در تلفظ رجو گویند بندریست که در آخر ایطالیا اتفاق افتاده است و در مراصد الکرقری و قصبات این جزیره ضبط است و بعضی که با این اسامی تطبیق شده که در حقیقت تعریب است از ین قرار است

و درین جزیره باز اغلب زبان عرب
غیر فصیح تلفظ
میکنند

سیسیلی

باب هفتاد یکم در بیان مختصری از تاریخ ایطالیا

سیسیلی	بکسرین ثم الیاء المثناة التحتانیه ثم السین ثم الیاء ثم اللام ثم الیا	صقلیه	بثلث کسرات او بفتح اوله وثانیه وکسر اللام وقیل بثلث فتحات
سیراکیوش	بفتح سین وسکون یا و فتح راء	سَرْقُوسَه	بفتح السین وسکون الراء وضم القاف واللام مشددة بخلاف المدوّل
پَلِرمو	بفتح باء فارسی وکسر لام	بَلَرْم	بفتح الباء الموحده واللام وسکون الراء والمیم
کَتانیه		قطانیه	بفتح القاف
مِسّینه	بکسر المیم	مِسّینی	بکسر المیم والکاف صاحب المراصد بالفتح ثم السین مشددة مکسورة ثم یاء ساکنة
جِرجِنتی	بکسر الجیم وسکون الراء وکسر الجیم الثانیه	جِرجِنت	بکسر الجیم وسکون الراء وکسر الجیم الثانیه
مونت اِتنا	یعنی کوه اتنا	جبل النغار	یعنی کوه نعره زن
مَزَرا	بفتح المیم وفتح الزاء المعجمه وفتح الراء	مازَر	بتقدیم المعجمه علی المهمله
طِراپنی	بکسر الطاء وفتح الراء	طرابُنُس	بکسر الطاء و بعد الراء الف و باء مضمومة و نون کذلک
مَرسالا	بفتح المیم وسکون الراء وفتح السین واللام	مرسی علی	
کَلتَبلوتا	باربع فتحات واللام مضمومة	قلعة بلّوط	

و صاحب مراصد قطانیه را باللام تصحیح کرده است چنانچه میگوید قطالیه بتخفیف الیاء علی سواحل جزیرة صقلیة و یقال ایضا قطانیه وهی مدینة کبیرة علی البحر فی سفح جبل النغار تعرف بمدینة الفیل قدیمة البناء فیها آثار عجیبة فیها کنائس مفروشة بالرخام المجزع وفیها صورة فیل و سمیت المدینة به

باب هفتاد و یکم در بیان مختصری از تاریخ ایطالیا

اول آبادی در کشور ایطالیا چنین مظنون است که از اهل یونان بوده است و این مملکت از مملکت یونان با خلیج ونس مفروز است و حدود قدیمه مملکت ایطالیا با حدود جدیده او بسیار اختلاف داشته است و حد ایطالیای قدیم در شمال تا رودخانه آرنو در توسکنی و رودخانه روبیکان در نزدیکی ری می نی بوده است و ما وراء این دو رودخانه که قسمت اکثر و حصه کبیر مملکت ایطالیا است باسم سیسالپین گال موسوم بوده است مترجم گوید رودخانه روبیکان را یوسوتیز گویند که در شمالی بندر ری می نی است که در اسامی قدیمه اری می نوم گویند که در ساحل مشرقی ایطالیا در خلیج ونس واقع شده است و رودخانه روبیکان در ایام جمهوریه روم لعنت بود کرده بودند که هر که بخلاف جمهوریه روم از آن رودخانه بگذرد واجب القتل باشد روزیکه جولیوس از آنجا گذشت و خیال برهم زدن جمهوریه را داشت فرمود من که از روبیکان گذشتم تیغ تا در میانه خواسته کردگار چیست انتهی و این مملکت در پنج ولایت یا پنج سلطنت کوچک تقسیم شده بود و هم قسمت جنوبی سیسالپین گال قبل از زمان رومیان مسکن چندین قبایل مختلفه بود که باسم آن قبایل آن ولایت مشهور شده است چنانچه لتینس یعنی لتین ها سابائی تس یعنی سباین ها و توسکنس یعنی توسکی ها

وسمنائیتس یعنی سمنانیت ها و کامپنیی و پی سن تی نی و طرن تی نی وغیره واز ذراری ونسل لتین رومیان بعمل آمدند
که مندرجا همه این ملل وسایر قبایل عالم غالب شدند وشهر روم را تخمینا در سال هفصد و پنجاه وسه قبل از عیسی بنا کردند
که اسم او ماخوذ از اسم بانی وی رومولوس نخستین پادشاه انطایفه است واسم ولایت ایطالیا ماخوذ از ایطالس پادشاه طایفه
سکیولی است که یک طایفه از طوایف ایطالیاست و وقتی برهمه انولایت استیلا داشت وهمه ملل ایطالیا در صنایع وحرف کمال
مهارت را داشته و در شجاعت وبسالت گوی سبق از همگنان ربوده بودند القصه در سال چهارصد وهفتاد وشش بعد از ولادت
عیسی طایفه هرولی در عوض خدماتی که بشاهنشاه روم کرده بود یک ثلث مملکت ایطالیا را در عوض مستمری ومواجب وانعام خود و
وکسان خود تمنا کرد و شاهنشاه روم در دادن او مضایقه نمود وایشان بمخالفت او برخاسته چنانچه اودوسر را که در نجابت از همه
پست تر و در شجاعت از همه بالاتر بود به پادشاهی خود انتخاب کردند و با شاهنشاه روم دشمنی آغاز کرده بنیان سلطنت او را
متزلزل ساختند واودوسر را بپادشاهی ایطالیا سربلند ساختند و شاهنشاهی روم و دولت رومیان در مغرب زوال
انجامید ولی شاهنشاهی مشرق تخمینا هزار سال پس از آن نیز دوام کرد تا کانستن تین پلیئل را سلطان محمد ثانی در سال هزار و
چهارصد و پنجاه وسه مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه وهفت هجری فتح کرد و رایت دولت شاهنشاهان مشرق نیز نگون سار شد
واودوسر بعد از حکمرانی هفده سال بدست تیودورک پادشاه گاث کشته شد واو اول کسی است که سلطنت گاث را
برقرار کرده بعقل و دانش ممتاز بود و مذهب عیسوی را اختیار نمود و در سال پانصد و بیست و شش بعد از عیسی در سن هفتاد و
چهار سالگی جهان را وداع کرد و تخمینا پنجاه سال پس از آن ایطالیا بممالک شاهنشاهی مشرق اضافه شد و باعث این فتح بلی زر
ونرسس سرداران شاهنشاه جستی نین بود و دولت گاث در سال پانصد و پنجاه و چهار بعد از ولادت عیسی باختتام پیوست و
و تو تیلا آخرین پادشاه گاث گرفتار گشت و ایطالیا مدت یکصد و هشتاد و پنج سال در حکم شاهنشاهان مشرق بود تا قومی
که اهل لامبرد که از ملل جرمنی است در تحت حکم البائی نس اکثر ولایات شمالی ایطالیا را تصرف کردند واز اسم ایشان انولایت را
در سال پانصد و هفتاد و یک بعد از عیسی لامبردی می خوانند و لامبردی قدیما همه سیسالپین گال اطلاق میشد واین ملل
شمالی همه ولایات شاهنشاهان روم را در معرض تصرف کرده همه قوانین و رسوم قدیم رومیان منسوخ شد واز ایشان القاب
عدیده وقوانین تازه واسامی جدیده در انولایت شیوع و بروز یافت واز ان عصر تا مائه یازدهم بعد از ولادت عیسی در تمام
اروپا ابر جهالت وضلالت سایه افکنده و پرده ظلمت وغفلت در انظار مردمان کشیده شده بود چنانچه اشخاص نجیب و دولتمندان
نیز نه سواد نوشتن داشتند و نه خواندن واین چنین حکومت که در میان ایشان متداول ومعمول بود ذی فیودل سستم میگفتند
یعنی قانون مخاصمه بین القبایل و هر کسی که در جائی تسلط داشت آن ملک و زمین را به ارباب مناصب خود و لشکریان خود تقسیم کرده
و الکثری را به تیول و سیورغال سپاهی مقرر داشته بود که در هنگام ضرورت بمقام خدمت بر می آمدند واز اینکه امور داخله ضعف
تمام و وهن بسیار در ممالک اروپا ظاهر شد و سلطنت لامبردی مدت دویست سال طول کشید و در دزی دریوس بانجام
رسید که او را چارلمگن پادشاه فرانسه که بعضی چارلس نیز گویند در هفصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق یکصد و پنجاه و پنج هجری گرفتار
نمود و سلطنت لامبردی را ضمیمه ولایت خود ساخت و چارلمگن را پس از آن در سال هشتصد مسیحی مطابق یکصد و هشتاد و
چهار هجری پاپ شاهنشاهی رومیان اختیار نمود و تاج شاهنشاهی بسر او گذاشت و شاهنشاهی جدید مغرب در شخص او پدیدار گشت
و همه جرمنی و فرانسه و ایطالیا و قسمتی از اسپانیا در تحت حکم او آمد و پس از چارلمگن ولیعهدان و اولاد او از عهده این امر خطیر و ممالک و
وسیع بر نیامده ایطالیا به ایالات کوچک و ممالک صغیره مقرر گردید و چندان تبدیل و تغییر در انولایت راه یافت تا لشکر فرانسه

در تحت حکم

باب هفتاد ویکم در بیان مختصری از تاریخ ایطالیا

در تحت حکم بناپارت این مملکت را [illegible] ساوای و پیدمونت در تصرف رومیان بود و پس از آنکه ملل شمالی بنیان سلطنت
روم را متزلزل ساختند در انولایت خود حاکم داشتند و در تحت دیوک های ساوای بود تا در آغاز مائه هفدهم لقب پادشاهی
سردینیه را تحصیل کردند جناوه نیز در تصرف رومیان بود و پس از زوال شاهنشاهی روم چندی جزو ولایت لامبردی گردید
و چندی نیز جزو ولایات شاهنشاهی جرمنی محسوب میشد و پس از آن جمهوریه مقرر گشت و سالیان دراز جمهوریه برقرار بود و
و رقابت کلی با جمهوریه وینس داشت و پس از استیلای لشکر فرانسه و استیصال ایشان در سال هزار و هشتصد و چهارده
مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری ضمیمه سلطنت پادشاهی سردینیه گردید و در زمان جمهوریه جناوه ترقی کامل
کرده و در هر دو سال رئیس الجمهوریه را عوض میکردند و رئیس الجمهوریه جناوه و وینس را داج میگفتند و استیلای آنها در دریا بحدی
بود که مدتهای متمادی جزیره سردینیه و مالطه و مجورکا و مینورکا و کرسیکا و سیسیلی و کریت که اشاره بقرم باشد و دیگر مکانها در
در آرچیپلگو در تصرف داشتند و سفاین حربیه ایشان چندین حروب عظیمه با مسلمانان و با اهل پیسا و وینس و اسپانیا و عثمانی کرده و
و در اغلب حروب ظفر از ایشان بود و اکنون از صولت و مکنت افتاده اند و چند کشتی کوچک از ایشان باقی است و جزیره کارسیکا را
اهل جناوه در سال هزار و هفتصد و شصت و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و چهار هجری بدولت فرانسه فروختند
و زبان اهل کارسیکا زبان ایطالیاست لوکا در حمایت شاهنشاه آستریا است و در ازمنه قدیمه خسارت بسیار از آن زیاده باین ولایت
رسیده است و از شاهنشاه جرمنی رادالف در سال هزار و دویست و هفتاد و نه مسیحی مطابق ششصد و هفتاد و دو هجری
حریت و آزادی خود شان را به ده هزار کرونس خریدند و از آن زمان بر حریت خود باقی است مترجم گوید هر کرون ده
و ده شلنگ یازده هزار رواج است انتهی و لوکا و پیسا یک وقتی از ولایات مشهور و معتبر بود و عسکر جهازی و لشکر بحری زیاده
داشتند و تجارت کلی در ینولایت میشد و پیسا الآن ضمیمه ولایت توسکنی است و لوکا هم از آن شوکت افتاده است و هیچ
لشکر جهازی ندارد و شهرهای دیگر توسکنی نیز در زمان سابق مثل فلارنس و سینا وغیره آزاد بودند و آزادی همه اینولایت در تمام
خانواده مدیسی تبدیل یافت و شاهزادگان این خاندان که در مائه پانزدهم بعرصه ظهور آمدند بسیار ارباب کمال متفق و مهربان
بودند داچی توسکنی که قدما او را ایتوریه و تیرهینیه و اطروریه میخواندند تخمینا چهارصد و پنجاه و پنج سال قبل از ولادت عیسی بتصرف
رومیان در آمده و در تصرف ایشان بود تا طایفه استرا گاث اینولایت را در مائه پنجم بعد از ولادت عیسی تسخیر کردند
و پس از ایشان طایفه لامبرد تصرف کرد که ایشان را چارلمگن شاهنشاه مغرب در سال هشتصد مسیحی مطابق یکصد و هشتاد و چهار
هجری بیرون کرد و مدتی نیز در تصرف شاهنشاهان جرمنی بود که حکام آن ولایت از جانب ایشان تعیین میشد پس از آن
اهالی شهرهای فلارنس و پیسا و سینا و بعضی دیگر بنا بر دوام حروب فیما بین پاپ و شاهنشاه و متابعان محترم ایشان که ایشان
بطوایف گلف و اهل گیبلینیه باشند خود شان را به آزادی و جمهوری مقرر داشتند چنانچه طوایف گلف بهواداری پاپ
و طوایف گیبلینیه باطاعت شاهنشاه برخاستند و این وقایع و حروب تخمینا از سال هزار و دویست و چهل مسیحی مطابق
ششصد و سی و هشت هجری شروع شد و از این فتنه مدتها در ایطالیا و جرمنی آتش فساد و عناد التهاب داشت
و اهل فلارنس از این حروب خانگی و مفاسد عظیمه متضرر شده اجماعی کرده جان د مدی سیس را که مرد نجیب عاقل بود در میان
خود به بزرگی و سروری انتخاب کردند و پاپ پیوس پنجم لقب گرند دیوک کیبسر را بر کازیمو د مدی سیس در سال هزار و پانصد و
هفتاد مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و هشت هجری عطا کرد و در خاندان این شخص این دیوکی دوام داشت تا وفات گستون د مدی
سیس در سال هزار و هفتصد و سی و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه هجری برقرار بود که خلفا عن سلف در انولایت

بحکمرانی قیام داشتند و گستون دیدی سیس هیچ اولاد و عقبی نداشت پس از مردن او داچی توسکنی به دیوک لارین مفوض گشت و پس از آن بشاهنشاه آستریه فرنسیس اول در عوض داچی لارین واگذار کردند

باب هفتاد و دوم در بیان تاریخ مختصر سایر ولایات ایطالیا

داچی میلان در قدیم مشتمل بر قسمت شمالی لیگوریه قدیم بود و این ولایت را رومیان چهارصد و پنجاه و پنج سال قبل از عیسی مسخر کردند و در زوال شاهنشاهی روم در مائه پنجم طائفه گاث این ولایت را ضبط کردند و اهل لامبرد در سال پانصد و هفتاد و دو بعد از عیسی طائفه گاث را بیرون کرده خود شان مالک شدند و داچی میلان بهترین ولایت سلطنت لامبردی بود و در سال هشتصد مسیحی مطابق صد و هشتاد و چهار هجری چارلمگن تصرف کرد و در ایام جنگهای فیما بین پاپ و شاهنشاه این داچی گاهی در اطاعت شاهنشاه و گاهی شبیه بجمهوری و گاهی در اطاعت دیوک های خود شان بود و یک وقتی نیز متصرف دولت فرانسه آمد و الآن در اطاعت شاهنشاه آستریه است داچی مان توا نیز یک قسمتی از سلطنت لامبردی بود و چارلمگن در سال هشتصد مسیحی مطابق صد و هشتاد و چهار هجری تصرف کرد و در ایام حروب فیما بین پاپ و شاهنشاه بآزادی مقرر گشت و بعضی اوقات با دیوک های خود محکوم بود و او نیز الآن تعلق بشاهنشاه آستریه دارد داچی مُدنا نیز حال حالت سایر ولایات ایطالیا را داشت و در آخر متصرف شاهنشاهان جرمن در آمد و پس از این گاهی در اختیار پاپ و گاهی اهل وینس و اهل میلان و فرانسه بود و الآن در اختیار آرچ داچس مریه لویسا است داچی مُودِنا نیز حکم سایر ولایات ایطالیا را داشت و الآن متعلق بارچ دیوک فرنسیس دِاِست است جمهوریه وِنِس از جمهوریهای قدیم اروپاست و تخمیناً این جمهوریه در سال چهارصد و پنجاه و دو بعد از عیسی برقرار شد در زمانی که طایفه گاث و دیگر ملل شمالی شهر پادوا و وِرانا و مانتوا و دیگر شهرها را خراب کردند و بقیه السیف انها فرار کرده در جزایر که در کله دریای آدریه تنگ قریب ساحل واقع شده است مسکنی گرفته مأمن خود ساختند و اساس جمهوریه را محکم کردند و از اتحاد و اتفاقی که با یکدیگر ورزیدند چنان ترقی کردند که در اندک زمانی در تجارت و بحرپیمائی مشهور آفاق شدند و در دریا در عصر خود شان هیچکس برابری با ایشان نداشت و بفتوحات عظیمه فایز شده معامله هندوستان از ایشان بنا شد و از ایشان غنی تر خلقی در اروپا نبود و جمهوریه وِنِس سواحل دریای القصاحب کرده رفته رفته سواحل بعیده و جزایر بعیده مثل زنتن و دریای یوکسین را نیز بحیطه ضبط در آوردند و تخمیناً در سال هفتصد و هفتاد و هشت مسیحی مطابق سیصد و شصت و هشت هجری ایشان دالمتیه همه جزایر آن سامان را مالک شدند و در سال هزار و صد و هفده مسیحی مطابق پانصد و یازده هجری ایشان جزایر رُودِس و سیو و سموس و می تی لین و اندروس را مسخر کردند و این جزایر را از تحت تصرف شاهنشاه مشرق بیرون آوردند و در سال هزار و یکصد و نود و چهار مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و نه هجری بلده قسطنطنیه فتح کردند و مدتها نیز در تصرف داشتند مترجم گوید در هیدن فتح قسطنطنیه را در سال هزار و دویست و چهار مسیحی ضبط کرده است و نه سال با قول مصنف اختلاف دارد چنانچه معلوم خواهد شد انتهی و در سال هزار و هفتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و هفت هجری موری از اختیار ایشان بیرون رفت القصه از استیلا و استعلای ایشان دول اروپ عرق حسد بحرکت در آمد شاهنشاه جرمنی و سلطان فرانسه و پادشاه اسپانیا و پاپ و شاهزاده کان ایطالیا در

سنه ۱۸۴ — سنه ۳۶۸ — سنه ۵۱۱ — ۱۱۲۷

در اضمحلال ایشان در سال هزار و پانصد و هشت مسیحی مطابق نهصد و چهارده هجری عهدی محکم بستند که آن عهد و میثاق را لیگ آف کمبری نامیدند یعنی عهد و میثاق کمبری و وِنِس را تاراج کرده متصرفات خارجه او را از و مسترد ساختند و در صلح سال هزار و هفتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و صد و سی هجری که در پسرو و یتز اتفاق افتاد جمهوریه وِنِس را مقرر داشتند که بحالت خود باقی باشد ولی بولایات عزیه دست اندازی نکند مترجم گوید پسرو و یتز قصبه ایست قریب بقصبه سمندریه در ولایت سرویه اتفاق افتاده است که از ولایات ترکی این یوروپ است و هر دو قصبه در جنوب رود دنیوب است و رود خانه موروه که برود خانه دنیوب ملحق میشود از وسط نواحی این دو قصبه جاریست انتهی و پس از این صلح اهل وِنِس با قصاد و اعتدال حرکت کردند و هرگز سفاین ایشان با سفاین حربیه دول دیگر مقابلت نکرد و تجارت وِنِس بسیار مفید و با نفع بود پس از آنکه وسکو دی گاما در سال هزار و چهارصد و نود و هفت مسیحی مطابق نهصد و سه هجری معبری از کیپ گود هوپ بهند شرق پیدا کرد منافع ایشان کم شد بلکه رفته رفته معدوم گردید چرا که قبل از این اهل وِنِس همه تجارت و معامله هندوستان را با بندر الکسندریه و بنادر ترکی که در کنار لِوانت است داشتند و کل داد و ستد از همین راه ها با ایشان بود و ایشان بقیمت گزاف اشیا هندوستان را با اهل اروپا میفروختند پس از آنکه وسکو دی گاما این معبر را یافت اهل پورتگال از آن راه بنای معامله را گذاشتند و بدینجهت نقصان کلی در تجارت ایشان حاصل شد و در ایام جمهوریه رئیس ایشان را مثل رئیس جناوه داج میگفتند و اساس و حکمت این رئیس بسیار بود ولی قوت و قدرت در بی مشاوره و مشارکه دیگران چندان نداشت و ولایت وِنِس مثل جناوه بتصرف لشکر فرانسه در آمد و تا سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری در تصرف دولت فرانسه بود و پس از آن ضمیمه سلطنت لامبردی آستریه شد پاپل هستری یعنی تاریخ پاپی اگرچه بحسب زمان قدیم ترین تاریخ است ولی استیلا و قدرت ایشان چندان نبود تا متسیلدا حاکمه توسکنی وارثه بزرگترین قسمت ایطالیا اکثری از املاک خود را وقف کلیسا و پاپ کرد و تولیت انها را به پاپ گری گوری هفتم که تخمیناً در اواخر مائه یازدهم است واگذاشت مترجم گوید گری گوری هفتم در سال هزار و هفتاد و سه مسیحی مطابق چهارصد و شصت و پنج هجری پاپ شده است و در هزار و هشتاد و پنج مسیحی مطابق چهارصد و هفتاد و هشت هجری وفات یافته است انتهی و رفته رفته از نادانائی والدین که اطفال خود را بعقاید فاسده و اعتقادات باطله عادت دادند و بعضی از حب مال و برخی از تمنای منصب و جلال در حلقه اطاعت ایشان جمع شدند و سلاطین ذوی الاقتدار غاشیه بندگی ایشان از دوش کشیدند و غرور خلفا و پاپ ها بحد کمال رسید که خود را نایب مناب حضرت عیسی شمرده خود را قادر خیر و شر و قاهر نفع و ضر دانستند و لقب هُولی نِس یعنی مقدس جناب را بر خود قرار دادند و در نفوس ضعیفه جهال و عقول سخیفه اراذل چنان راسخ و ثابت شد که احوال ایشان از راستی و درستی باور کرده مقالیه جنته و نار را در دست ایشان میدانستند و چنانچه بعضی نیز الکنون میدانند و لیو دهم که در سال هزار و پانصد و سیزده مسیحی مطابق نهصد و نوزده هجری بخلافت نشست مردم را بعلم و دانش تحریک و تحریص داشت و در حیث در زمان او نقطی بر بنیان تسلط و اقتدار زدند تا در زمان تصحیح دین و اصلاح مذهب آن نقب انباشته چنان آن بنیان را بحرکت و تزلزل در آورد که یکلی از قدرت پاپ کاست و استیلای او و الآن در متعلقات خود شل است و چشم و گوش مردم اقوال عزیبه شنید که هرگز آبا و اجداد ایشان نشنیده بود و قبل از آن هر که کتب ریاضی و هندسه و حکمت و غیره میخواند مردود پاپ و ملعون خلایق بود و الکنون نیز شاهزاده کانی که در دین عقیده پاپ برقرارند با زامر و نهی پاپ را بجان و دل منقادند و مذهب کتولیک روم را دارند و از جانب پاپ جز و ایست در ولایات

سنه ۹۱۴ — ۲ جمهوریه — سنه ۱۱۳۰ — سنه ۹۰۳ — سنه ۱۲۲۹ — سنه ۴۶۵ — سنه ۴۷۸ — سنه ۹۱۹

باب هفتاد و دوم در بیان مختصری از تاریخ سایر ولایات ایطالیا

مأمور شد و از ایشان انواع اذیت و آزار بر دم رسید و نفرت بمدت دو ماه اسلیلای تام داشتند تا خلق مملکت بجان آمده
بر ایشان شوریدند چنانچه در انگلند در سال هزار و ششصد و چهار مسیحی مطابق هزار و سیزده هجری و در ونیس
در سال هزار و ششصد و شش مسیحی مطابق هزار و پانزده هجری و در پورتگال در سال هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق هزار و صد و
هفتاد و سه هجری و در فرانسه در سال هزار و هفتصد و شصت و دو مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و شش هجری
و در اسپانیا و سیسیلی در سال هزار و هفتصد و شصت و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و یک هجری ایشان را از ولایات
بیرون کردند و نفی بلد نمودند و پاپ کلمنت چهاردهم نیز در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و
هفت هجری این قاعده را منسوخ کرد ولی پاپ پیوس هفتم در اگست سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق شعبان
هزار و دویست و بیست و نه هجری این قاعده را باز مقرر داشت و اشخاص را معین نمود و وقتی که لشکر فرانسه ایطالیا را
مسخر کرد در سال هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و یک هجری شهر روم را نیز تصرف کردند و
و اقتدار و اختیار پاپ روی بنقصان نهاد و پاپ را نفی بلد کرده بکمال اهانت و خفت در حق او مرعی داشتند و پس
از زوال بناپارت پیوس هفتم که این منصب را یافت تدارک و تلافی مافات کرد و در سال هزار و هشتصد و بیست و سه مسیحی
مطابق هزار و دویست و سی و هشت هجری جهان را وداع کرد و لیو دوازدهم جانشین او شد و از این انقلابات همین قدر
حاصل آمد که پاپ اکنون آن توقع و خواهش که سابقا از سلاطین و شاهزادگان و اعیانی که مذهب کتولیک روم را
داشتند ندارد و با ایشان برفق و مدارا رفتار مینماید و ایشان نیز در رسانیدن نذورات و تعارفات چنانچه سابق
اصرار داشتند ندارند مترجم گوید پس از لیو دوازدهم پیوس هشتم در سال هزار و هشتصد و بیست و نه مسیحی مطابق
هزار و دویست و چهل و پنج هجری پاپ شد و پس از وی گریگوری شانزدهم در دوم فروری سال هزار و هشتصد و سی و
یک مسیحی مطابق هجدهم شعبان هزار و دویست و چهل و شش هجری بمسند خلافت نشست و در اول جون سال هزار و هشتصد و
چهل و شش مسیحی مطابق دوشنبه ششم جمادی الآخره هزار و دویست و شصت و دو هجری وفات یافت و پس از وی پیوس نهم تاج
خلافت بر سر گذاشت و تا اکنون پاپ است چنانچه در آخر باب شصت و هشتم مذکور شد انتهی سلطنت نیپلس چنان مظنون است
که اول آبادی آنجا از اهل یونان بوده دازانجهة آنجا را اکثر گریشیه یا گریت گریس میگفتند یعنی یونان کبیر و در این حالت
باقی بود تا رومیان آنجا را تسخیر کردند و در زوال دولت رومیان در مائه پنجم شاهنشاه مشرق یک قسمی از این مملکت و گاث
قسمت دیگر را تصرف نمودند و اهل لامبردی طایفه گاث را بیرون کرده در آن مملکتی که ایشان استیلا داشتند خود مستولی
شدند و در اطاعت ایشان بود تا چارلمگن ایشان را در سال هشتصد مسیحی مطابق صد و هشتاد و چهار هجری بیرون
کرد و در مائه نهم و دهم بعد از ولادت عیسی که مائه سیم و چهارم بعد از هجرت است سرسنس که اشاره بمسلمانان است بر قسمی
از این ولایت مستولی گشت و در اختیار ایشان بود تا تنگرد بزرگ طایفه نارمن با تقویت یونانیان ایشان را از آنجا بیرون کرد
و با استمالت رعایا کوشیده دست بذل و بخشش را باز کرد و در زمان او ترقی در علم و سایر حرفه حاصل شد در حالتی که
ما بقی اروپا در پرده ظلمت رهبانیت و عقاید فاسده و در دین متواری بودند و آثار تنگرد از این سلطنت تا سال
هزار و صد و شصت و شش مسیحی مطابق پانصد و شصت و یک هجری بر جوز دار گشتند تا وقتی که بتوریب دوستان خلیفه روم
تاج این ولایت منتقل بفرانسه شد دار آن آن زد و بخت نیپلس متمکن گشت و نسل این شاهزاده از سلطنت کامیاب بودند تا
تا در سال هزار و پانصد و چهار مسیحی مطابق نهصد و ده هجری اهل اسپانیا ایشان را بیرون کردند و تصرف اسپانیا در آمد و اهل اسپانیا

در نیولایت بنای تعدی و اجحاف گذاشتند تا خلق از اطاعت ایشان سر باز زده در حلقه اطاعت مسنیلو نام جوان ماهی
گیری گرد آمدند و اهل اسپانیا را از هر جا بافشند کشته شد و دولت اسپانیا از این شورش عام ناچار شده تخفیف در مالیات و عوارض
ایشان داده رسوم جدیده که گذاشته بودند منسوخ ساختند ولی فایده نکرد و جزیره سیسیلی از تصرف ایشان بیرون رفته
جمهوریت بر قرار شد عجب اینکه مسنیلو که باعث اینکار بود در روز جنگ بیهوش افتاده هدف تیر شد ولی خلق باز از این کار دست
برنداشته تا مقصود خود را بعمل آوردند و پس از آنکه جزیره سیسیلی از تصرف اسپانیا بیرون آمد بهمان نیپلس اکتفا کردند
و در سال هزار و هفتصد و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و نوزده هجری نیپلس نیز از قبضه اختیار اسپانیا بیرون شد و
و ایشان را امپیریل یعنی اهل نولایت بیرون کرد و سلطنت نیپلس با عهدنامه یوترک در سال هزار و هفتصد و سیزده مسیحی مطابق
هزار و صد و بیست و پنج هجری به چارلس ششم شاهنشاه جرمنی تفویض گردید مترجم گوید اهل آستریه را امپیریه
لیستس میگفتند و این لقبی بود که پادشاه خودشان که شاهنشاه جرمنی است بایشان عطا کرده بود و معنی او شاهنشاه نشان
یا شاهنشاه منسوب است انتهی و در سال هزار و هفتصد و سی و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و هفت هجری باز اهل اسپانیا
ولایت نیپلس و جزیره سیسیلی را متصاحب گردند و پس از او پادشاهی این ملک را به دن کرلس پسر پادشاه اسپانیا
مقرر داشتند مترجم گوید دن کرلس همان چارلس دوم چنانچه در آخر باب هفتادم در ضمن سلاطین دو سیسیلی
مذکور شد و در بعضی کتابها بنظر رسید که اول سلطنت دن کرلس در سال هزار و هفتصد و سی و شش مسیحی مطابق هزار و صد و
چهل و نه هجری بوده چنانچه خود مصنف نیز در باب ششم بیان نمود ولی در اینجا در سال هزار و هفتصد و سی و چهار مسیحی قلمی داشته
و در همین نیز در سال هزار و هفتصد و سی و چهار مسیحی مرقوم داشته است والله اعلم انهما صح انتهی و این شاهزاده را از جانب شاهنشاه
باسم پادشاه تو سیسلیس یعنی دو سیسیلی خواندند و در سال هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و دو هجری دن
کرلس بتخت اسپانیا عروج کرده تاج نیپلس را به پسر سیم خود فردیننډ واگذار نمود و فردیننډ ملکه از آرچ داچس های آستریه را بعقد
خود در آورد و در آغاز سال هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و یک هجری این خاندان را لشکر فرانسه بیرون
کرده و جعلوا اعزة اهلها اذلة و حکمرانی این ولایت را به جوسف بناپارت برادر ناپلیون بناپارت رجوع کرده او را پادشاه نیپلس
نامیدند و چون سال هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق ربیع الآخر هزار و دویست و بیست و سه هجری سلطنت این ولایت را
شاهنشاه ناپلیون به شوهر خواهر خود مرشل مورات محول داشت و مرشل مورات را اهل آستریه در مئی سال هزار و هشتصد و
پانزده مسیحی مطابق جمادی الاخره هزار و دویست و سی هجری از نیپلس بیرون کردند و سلسله قدیم سلطنت مقر حکمرانی خود عود نمود
و در مجلس عام وینا باز پادشاهی آنجا در شخص فردیننډ چهارم برقرار گردید و در هیچ ولایتی در اروپا مثل ایطالیا مورخین و دانا
و شعرای غرا برنخاسته است چه در زمان قدیم و در عهد جدید چنانچه مشاهیر قدمای سسرو و ورجیل و لیوی و تسی تس و
و لوکرتیس و هوریس است و پس از زوال شاهنشاهی روم بدر عالم و دانش در خسوف ضلالت افتاد و شاخ فضل و آموزش
از صرصر حوادث شکست و سالیان بی شمار و قرون بسیار ایطالیا بر حالت جهالت باقی بود تا در متأخرین گلیلیو دانا و بارلی
بعرصه ظهور آمدند و جمعی دیگر نیز در حکمت طبیعی و ریاضی و هندسه معروف بوده اند اسپرداتو و پولی و مکیه ول در تاریخ و دنت
و تسو و اریستو در شعرا معروف و مشهور اروپاست و نقاشان و کنده کاران و حجاران و معماران و استادان
موسیقی ایطالیا هرگز در هیچ ملت برابر و نظیر نداشته اند چنانچه رفایل و دی شین و رامنو و کارجیو و گرگیو و پال و
و رانس و جمعی دیگر که در نقاشی فقط استاد بوده اند و میکایل انجلو در کنده کاری و معماری و موسیقی سرآمد عصر بوده

۱۱۱۹ ۱۱۲۵ ۱۱۴۷ ۱۱۴۹ ۱۱۷۲ ۱۲۲۱ ۱۲۲۳ ۱۲۳۰

باب هفتاد و دوم در بیان مختصری از تاریخ سلیر ولایات ایطالیا

و در موسیقی فقط کارکی کوی سبقت از همگنان ربوده و اگر بتفصیل اسامی همگی مشاهیر گرامیم از مقصود باز مانیم تتلیه جزو
آتیس جمع جزوایت است که اشاره بجمعی از کشیشان است که گرکی در لباس میش بودند بلباس تقوی و زهد ملبس شده باطراف ممالک
فرنگستان منتشر شدند و بهر خانواده که دوستی کردند و بنای مراوده گذاشتند آن خانواده را تمام و خراب کردند و چند پادشاه معروف
و حاکم ولایت زهر داده کشتند و در هیچگونه فسق و فجور مضایقه و قصور نورزیدند و این طایفه مثل ملاحده بود که در اسلام ظاهر شدند
و پس از مدتی که خلق از سرایر و ضمایر ایشان آگاه شدند اجماعی کرده در هر مملکت حکم بگرفتن آنها و اخراج بلد کردن ایشان صادر
چنانچه مصنف بیان کرده پاپ کلمنت چهاردهم نیز این طایفه را مردود و متروک ساخت ولی باز پاپ پیوس هفتم چنانچه ذکر او
گذشت اجازه فرمود و الآن در ممالک دیگر اذن و اجازه سکنی و مسکن دارند ولی از انگلند بکلی ممنوع شده اند و الآن در فرنگستان
آدمهای بدعمل خبیث و بدکار را جزوآتیس میگویند و این کشیشان بدکیش خود را مناسبت باسم حضرت عیسی علیه السلام جزو ئوتس
نامیدند چرا که حضرت عیسی را بعضی جیسس میگویند و احوال بعضی از این اشخاص معروف ایطالیا را سابقا مذکور داشته ایم حوا
بعضی که بدست افتاد اکنون معلوم میداریم تیتی ترو شاعر معروفی است و از اولاد نجبا و شجاعان روم بوده است
و بعضی گویند که سلسله نسب او بسلاطین قدیم سابین میرسد یکصد و پنجسال قبل از ولادت عیسی علیه السلام در آرپی نوم متولد
شده است و در ایام طفولیت و صبی آثار رشد از ناصیه احوالش ظاهر گشت و در حلقه ارادتش جمعی گرویدند و در صنعت نقاشی
نیز استاد بود در سن شصت و چهار سالگی چهل و دو سال قبل از عیسی کشته شد و رجیل از شعرای معروف است
احوال او در آخر باب چهل و یکم مذکور گردید لیوی که او را لیویس نیز گویند از مورخین روم است و اصل او از اهل پادوا است
و در سلطنت اگستس بروم آمد و در روم مرجع اعالی و ادانی گشت و در عهد شاهنشاه تایبریوس در پادوا هفده سال بعد از ولادت
عیسی در سن هفتاد و شش سالگی وفات یافت تیتی تس مورخ معروف و شاعر مشهور روم است در سال پنجاه و
هفت بعد از ولادت مسیح در عهد شاهنشاهی نیرو متولد شده است و پدرش از نجبای ولایت بوده و شاهنشاه وسپشین
و دومی شین بتربیت او کوشیده و تاریخ او معروف است و مورخین سال وفات او را ضبط نکرده اند چون احوال شاهنشاه
اذرین را هم مسیح نوشته است چنین معلوم است که در ایام سلطنت ترجن دست اجل گریبانش در گرفته است لوک ری
تیوس که بتلفظ انگلیسی لوک ری شس خوانند یکی از شعرای نامدار لتین است و نود و شش سال قبل از عیسی متولد شده
گویند زنی داشت بسیار زیرک و دانا آنچه روش جادو و سحری بشوهر خود آموخت که باعث میل مردم باو شد و بدان واسطه
نطق او گویا گشت طبع شعری بهم رسانید بنای سخن سرائی را گذاشت و رفته رفته در صنعت شعر و شاعری استاد گردید و اشعار دلپسند
او در مغازله و مطایبه بسیار است و در آخر خویشتن را بدست خود کشت گلیلیو در آخر باب شصت و هفتم مذکور شد بارکی جان
الفونسو مهندس و طبیب مشهور است در سال هزار و ششصد و هشت مسیحی مطابق هزار و هفده هجری در کستیل نوو در ولایت نیپلس
متولد شد و لی بمضمون کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا هرگز از مال و مکنت بهره نداشت
و بضیق معیشت و ضنک عیش گرفتار بود و از ناچاری در صومعه سنت پنتالون معلمی اطفال مشغول گشت و در انجا در آخر سال هزار و
ششصد و هفتاد و نه مسیحی مطابق اول ذیحجة الحرام هزار و نود هجری وفات یافت و چندین کتاب از مولفات او بیادگار
باقی است اریستا دیم از مشاهیر کتاب است و در سال هزار و پانصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق نهصد و هشتاد
هجری در روم متولد شده است و در سال هزار و ششصد و چهل و نه مسیحی مطابق هزار و پنجاه و نه هجری در سن هفتاد و هشت
سالگی وفات یافت و تاریخی در وقایع حروب لوگن برگس یعنی ولایات منحصره که اشاره بمملکت نیدرلند است نوشته است پوئی در سال

سنه ۱۰۹۰ — سنه ۹۸۰ — سنه ۱۰۵۹

هزار و هفتصد و بیست و شش مسیحی مطابق هزار و صد و سی و نه هجری در جزیره کارسیکا متولد شده است و در سال هزار و هشتصد و
هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و دو هجری در سن هجده سالگی در نزدیکی لندن وفات یافته است مکیه ولی
نیکولس یکی از مورخین است و در سال هزار و چهارصد و شصت و نه مسیحی مطابق هشتصد و هفتاد و چهار هجری در فلارنس
متولد شده است و بعضی چنین گویند که اکثر اخبار و احوالاتی که او نقل کرده است از کتاب دیگران بعبارته سرقت نموده است
و از خود مایه و پایه نداشته است و تاریخ وفات او معلوم نیست آری اشتو لادو و یکو از شعرای نامدار
ایطالیاست و در سال هزار و چهارصد و هفتاد و چهار مسیحی مطابق هشتصد و هفتاد و نه هجری در قصبه ریجو در لامبردی
متولد شده است و از خاندان دیوک فرّاره است گویند باشعار خود زیاد مایل بود روزی از کوچه میگذشت کوزه گری در دکان
خود اشعار او را غلط می خواند آری اشتو چون شنید داخل دکان او شد همه کوزه های او را خواست بشکند مرد کوزه فروش
چون این حالت را از او مشاهده کرد گفت این چه تقصیر است و از من چه خلافی بظهور رسیده است جواب داد چنانچه تو قدر کوزه ها
خود را که مبلغی جزئی است میدانی حرمت و قدر اشعار مرا نیز که قیمت او کلی است منظور داشته باش که زحمت کلی برای انها
کشیده ام و در سن پنجاه و نه سالگی جهان را وداع کرده است رفایل از نقاشان معروف نامی روزگار است
که مادر دهر چنو نزائیده است و اکنون صفایح نقاشی او را در فرنگستان بقیمت گزاف خریداری میکنند در سال
هزار و چهارصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق هشتصد و هشتاد و هشت هجری در یوربی نو که بعضی اربی نو خوانند متولد شده است
و سبب تعلم این صنعت پدرش بوده که فی الجمله از نقاشی استحضار داشته و در فلارنس سواد پرده های استادان قدیم را چنان
برداشت که هیچکس با اصل صورت فرق نمیگذاشت و در فلارنس مدتی توقف نمود و والدین او در یوربی نو وفات یافت
و بدان واسطه بمقر اصلی خود مراجعت نمود و پس از چندی شوق نقاشی او را بسمت فلارنس کشانید و شب و روز
از این کار غفلت نداشت و شهرت او بسمع پاپ جولیوس دوم رسید و در روم بخدمت پاپ شتافت و او را مامور ساخت
که اطاقهای وتکین را منقش سازد و اشکال نادره او که در اواخر عمر خود بانجام رسانید کیفیت انتقال روح از بدن است
و در سال هزار و پانصد و بیست مسیحی مطابق نهصد و بیست و شش هجری در سن سی و هفت سالگی جهان پرنقش و نگار را بدرود نمود و
و در کلیسای رُتاندو مدفون شد و پاپ لیو دهم حکم کرد اشکال او را در اطاقی که مدفن اوست آویزان کردند و در آخر
عمر خود حجره را که در وتکین منقش می ساخت ناتمام ماند و هیچکس از نقاشان قدرت آن نداشتند که او برابری کرده آن حجره را
باتمام رساند تی شین ولادت او در کپودل کدور در سال هزار و چهارصد و هفتاد و هفت مسیحی مطابق
هشتصد و هشتاد و دو هجری اتفاق افتاد و در سن شباب او را محض تعلیم علوم به وینس فرستادند و در اندک زمانی
تبحر و توغل او در علوم معلوم همگنان شد و در سال هزار و پانصد و هفتاد و شش مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و چهار هجری
در سن نود و شش سالگی رخت از سرای سپنجی بربست کرگیو بانی مدرسه نقاشی بولوگنا است و در همین شهر
در سال هزار و پانصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق نهصد و شصت و دو هجری متولد شده است و در سال هزار و ششصد و نوزده
مسیحی مطابق هزار و بیست و هشت هجری وفات یافت و در کلیسای سنت گری گری در همین شهر با عزت تمام او را دفن
کردند میکائیل انجلو سنگ تراش و معمار و نقاش مشهور است و در شهر روم در سال هزار و ششصد و دو
مسیحی مطابق هزار و یازده هجری متولد شد و در شهر روم نیز بناخوشی محرقه در سال هزار و ششصد و شصت مسیحی مطابق هزار و هفتاد
هجری وفات یافت تمیل در این کتاب مستطاب که حاوی آثار ممالک و امصار و راوی اخبار ملوک ذوی الاقتدار است

سنه ۱۱۳۹ — سنه ۱۲۲۲ — سنه ۸۷۴ — سنه ۸۷۹ — سنه ۸۸۱ — سنه ۹۲۶ — سنه ۸۸۲ — سنه ۹۸۴ — سنه ۱۰۱۱ — سنه ۱۰۷۰

سلاطین روم

ذکر شاهنشاهان روم و سلاطین امرزوبوم و شاهنشاهان مشرقی و مغربی بسیار شده است و بر ناظرین کتاب اطلاع
اسامی ایشان و مدت ملک و عدت مملکتشان لازم بود لهذا مناسب چنان افتاد که پس از اتمام وقایع ایطالیا بذکر ایشان پرداز[د]
رومولوس اولین پادشاه روم است که هفتصد و پنجاه و سه ۷۵۳ سال قبل از عیسی بپادشاهی نشست و شهر روم از بناهای اوست که
در همان سال جلوس بنا نهاد و تیتوس پادشاه کیورس لشکر بر روم کشید و در سال هفتصد و چهل و هفت قبل از عیسی بروم
آمد و میان آن دو پادشاه قرار چنان شد که بشراکت یکدیگر بپادشاهی اقدام کنند و شش سال باتفاق یکدیگر
پادشاهی کردند و در سال هفتصد و چهل و دو قبل از عیسی تیتوس وفات یافت و رومولوس بتنهائی بمهام سلطنت پرداخت
و در سال هفتصد و شانزده قبل از عیسی او را بحکم سنت او را پس از حکمرانی سی و هفت سال کشتند و بعد ازو
نوما پامپیلیوس داماد تیتوس که از طایفه سباین بود در سال هفتصد و پانزده قبل از عیسی بپادشاهی انتخاب شد
و در سن هشتاد و دو سالگی در سال ششصد و هفتاد و دو قبل از عیسی وفات یافت و در عصر او در سال هفتصد و ده
اگرز ومیان که بمعنی مؤبد و کاهن است تعیین شد و هم در همان سال کلندر رومی که ده ماهه بود بدوازده ماه مقرر گشت و بعد
ازو تولوس هاستیلیوس پادشاه شد و این پادشاه بدستیاری جانشین خود در سال ششصد و چهل قبل از عیسی
کشته گردید و او چنان شد که عمارت او را آتش زدند پادشاه با عیال خود در آتش تلف شدند و در عصر او اهل
فایدنا را شکست داده شهر البه در سال ششصد و شصت و پنج خراب کردند و بعد ازو انکس مرتیوس نواده
نوما پامپیلیوس جلوس کرد و در سال ششصد و شانزده قبل از عیسی وفات یافت و بعد ازو ترکوین پریسکس
پسر دمارتس یکی از اهل کارنث بپادشاهی انتخاب شد در سال پانصد و هفتاد و سه قبل از عیسی وفات یافت و
و بعد ازو سرویوس تولیوس عبد عتیقی که دختر پادشاه را عقد کرده و بار حجب بسیار و اتفاق لشکری بپادشاهی
رسید و در سال پانصد و سی و چهار قبل از عیسی کشته شد و بعد ازو ترکوین سوپربس نواده ترکوین پریسکس
و داماد سرویوس بعد از کشتن پدر زن بپادشاهی رسید و این پادشاه جبار بود و در سال پانصد و نه
قبل از عیسی کشته شد و اساس جمهوری در روم برقرار گردید و این پادشاه هفتم است و مدت سلطنتشان دویست و
چهل و سه سال کشید و او را ترکوین نیز گویند و ایام جمهوری را نیز بدو عصر تشخیص داده اند چنانکه عصر اول از زوال دولت
ترکوین است تا به دیکتیتور بلامدت شدن سیلا که از سال پانصد و ده قبل از عیسی تا سال هشتاد و دو قبل از عیسی
و عصر دوم از سیلا تا آگستس است که هشتاد و دو سال قبل از عیسی تا سی و یکسال قبل از عیسی است و در عهد جمهوریه

جمهوریه روم

وقایع غریبه در مولات ظاهر شده است که متون تواریخ اروپا از آن مشحون است و ما باختصار بعضی از آن وقایع را
ذکر می سازیم گنبد کپیطول که وقف جوپیتر بود در عصر جمهوریه در سال پانصد و هفت ۵۰۷ بنا شد و درین سال اطروریه را
بحیطه ضبط در آورده مفسدان این ولایت را که دم از خلاف میزدند سیاست کردند و در سال پانصد و یک ۵۰۱ قبل
از عیسی لتین با مخالفت جمهوریه برخواستند و جنگ کردند ولی کاری از پیش نبردند و در سال چهارصد و نود و پنج
قبل از عیسی تی تس لرتیوس را دکتیتور قرار دادند و این اول کسی است که باین منصب در جمهوریه رسید و در سال چهارصد و
نود و یک کاریولنس سردار بزرگ روم در بلوای عام گریخته بشهر انطیوم رفت و با طایفه والسی ساخته در سال چهارصد و
هشتاد و هشت شهر روم را محاصره کرد و پس از محاصره سخت بالتجای مادر خود و زن خود که از شهر روم بنزد او آمدند
و رومیان انها را شفیع کردند از مخالفت ایشان برخواست و در سال چهارصد و هفتاد و هفت خانواده فبی در روم

بقتل رسید

بقتل رسید بعضی گویند که اسم ایشان مشتق از فبا است که بمعنی لوبیاست که بعضی از اجداد اینها لوبیا فروش بوده اند
و بعضی گویند که از نسل فبیوس اند که نژاد او را به هرکیولس میرسانند القصه این خانواده بعدت و ملکت و شهامت و نجابت
معروف بوده اند و بمخالفت جمهوریه برخواستند و در نزدیکی سیرمرا جنگ عظیمی میان ایشان اتفاق افتاد و در آن جنگ
همه خانواده فبی که سیصد و شش نفر بودند گرفتار شدند و همگی بمعرض هلاکت رسیدند و در سال چهارصد و چهل و نه قبل
از عیسی ورجی نس رئیس جمهوریه دختر خود ورجینیا را از جهت اینکه متهم ساخته بودند بدست خود هلاک کرد و در سال چهارصد و
چهل و چهار قبل از عیسی میلیتری طریبیون یعنی امین و وکیل لشکریان روم برقرار گردید و در سال چهارصد و چهل و سه
منصب سنسور یعنی محتسب و امین خلق روم معین گشت و در سال چهارصد و چهل قحط و غلای عظیم در روم حادث
شد که جمعی خودشان را در رودخانه تایبر غرق کردند و در سال چهارصد و سی و سه وبای شدیدی در روم ظاهر گشت
و گنبدی بجهت رفع وبا و بلا به اپولو بنذر کردند و معبد عالی درین کار ترتیب دادند و در سال سیصد و نود و شش قبل از عیسی
شهر ویه پس از محاصره ده سال مسخر گشت و کامیلوس سردار بزرگ روم را پس از فتح ویه بجمع ذخایر و جواهر
متهم ساخته خواستند که او را بگیرند او از ترس پیاده شبانه از روم گریخت و وقتی که لشکر گال بحکم برینس پادشاه گال
در سال سیصد و هشتاد و هشت روم را گرفته آتش زدند و کپیطول را محاصره کردند آن سردار غیور باز لشکر جمع کرده بامداد
محصورین در وقتی که اهل قلعه راضی بودند که یکصد و هفتاد من طلا داده صلح کنند رسید و پیغام فرستاد که آبروی
ما آن نیست که مملکت را بفولاد آزاد کنیم نه بطلا و فورا بر لشکر گال تاخته ایشان را شکست داده از شهر بیرون کرد و ثانیا
شهر روم را آباد نمود و بهتر از سابق بر نیکوئی و زیبائی آن شهر افزود و در سال سیصد و چهل و سه با سمنایتس بنای
جنگ گذاشته و مدت شصت سال این جنگ طول کشید و در سال دویست و هشتاد و چهار ۲۸۴ قبل از عیسی طوایف گال باز
برومیان حمله آورده آرزو را محاصره کردند و در سال دویست و شصت و چهار جنگ اول پونیک شروع شد و
و در سال دویست و هیجده ۲۱۸ جنگ پونیک ثانی ابتدا شد و در سال دویست و دو ۲۰۲ قبل از عیسی سیپیو در افریقا
هنبل را شکست داد و در سال صد و هشتاد و پنج ۱۸۵ سیپیو افریکانوس وفات یافت و درین سال رقیب او هنبل نیز
زهر خورده خود را هلاک ساخت و در سال صد و چهل و نه ۱۴۹ قبل از عیسی جنگ پونیک ثالث آغاز گردید و در سال
صد و چهل و شش کرتج را رومیان خراب کردند و آن چنان بود که پس از هنیبل دولت روم باین خیال افتاد که
بکلی دولت کرتج را منقرض سازند و شهر کرتج را ویران نمایند و درین مدت پنجاه سال پونیک ثانی دولت کرتج
ضعیف شده اسمی بلا رسم از ایشان باقی بود و رومیان بهانه لشکر بر ساحل افریقا فرستاده و کرتجیان در کار
خود حیران مانده تدبیری کرده اشخاصی که در نمیدیت متهم و بدنام فساد فیما بین کرتج و نومیدیه که در حمایت روم بود شده
بودند از شهر اخراج کرده بعضی را دست بسته نزد سردار رومیان فرستادند و اسدربل را نیز که سردار بود با بیست هزار
نفر از شهر بیرون کردند و عریضه ضراعت آمیز عرض کرده بتقصیر خود اعتراف نمودند سردار روم معاذیر اینها را قبول
کرده مشروط برآنکه سیصد نفر از اعیان کرتج را برسم گرو و نوا برومیان بسپارند و کرتجیان این تکلیف را قبول کرده
سیصد نفر فرستادند و رومیان برین معنی راضی نشده حکم کردند که کل آلات و ادوات حرب و مناجیق را بموکب
رومیان فرستاده هیچ اسباب جنگ نداشته باشند کرتجیان هر قدر عجز و لابه کردند که ما دشمن دیگر داریم اگر سلاح
خود را بکلی بموکب رومیان بسپاریم از سایر دشمنان امین نیستیم فایده نکرد و اصرار رومیان بمحوای من غلب سلب بیشتر شد

کرتجیان جز تمکین و رضا چاره نداشته دویست هزار دست اسلحه و دو هزار منجنیق و چندین هزار بار نیزه و زوبین و زلق
و تیر و کمان تسلیم کردند سردار روم چون آن بیچارگان را با نخالت دید حکم کرد که دولت روم از صداقت شما راضی شد ولی حکم
دیگر داریم که اگر بعمل آید دوستی ما با شما ابدی خواهد بود اگرچه این خواهش علی الظاهر صعبست ولی عاقبت آن نیکوست و شما را ازین
تکلیف گریز و گزیری نیست و آن حکم این است که چنان شهر کرتج را بفساد و عناد نهاده اند خشت و گل و را از خون سرشته اند
که مایه عداوت و بغضا مابین دو دولت شده است مادامی که این شهر برقرار است عداوت شما نیز برقرار است و اگر شهر کرتج
درکنار دریا نمی شد هرگز کرتجیان بخیال جزیره سیصالیه که اشاره بسیسیلی است و مملکت اسپانیا نمی افتادند پس باید این شهر را
خراب کرده در جای دیگر که ده میل دورتر از دریا باشد بنا نهاد و رؤسا و مشایخ کرتج مدتی از شنیدن این کلام مبهوت مانده قادر
بر جواب نشدند کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران عاجز و سرگردان ماندند و بعد از ساعتی روی عجز و نیاز بخاک مذلت
سودند و بر زمین افتاده با چشم نمناک و سینه چاک مقام التماس و تضرع برآمده گفتند که اول در باره اسدروبل حکم فرمودید ما او
با لشکریان نفی بلد کردیم و او را که وطن ساختیم و ثانی سیصد نفر از اکابر را خواستید تسلیم نمودیم و ثالث اسلحه را خواستید دادیم این
چه تکلیف است که بکلی بی خانمان شویم خانهای خود را بدست خودمان خراب سازیم سردار رومیان در کمال نخوت و غرور گفت
که اگر اطاعت نکنید خودتان کشته خواهید شد رد ابواب فتنه و طغیان بسته به تذم بیوت و حیطان است والا تجدید حسام
قاطع و سنان ساطع به تأدیب و تعریک قوم خواهیم کوشید رؤسا و مشایخ با حالت پریشان و چشم گریان بشهر برگشتند
اهل شهر را از وضیع و شریف ازین حادثه کارثه خبر دادند کرتجیان دست از جان شسته و دل بر مرگ داده مقام جنگ
برآمدند و اسدروبل را با فراریان و لشکریان بشهر طلبیدند و هیچ اسلحه نداشتند مهما امکن قدور و اوانی را شکسته اسباب
جنگ مهیا کردند و زنان از ناچاری گیسوان و موی سر شان را بریده طناب کشتی می بافتند مبادا کار کس اینگونه مشکل
در آنوقت جمعیت شهر کرتج فزونتر از هفتصد هزار و دور باره شهر بیست و چهار میل بود و ارک محکمی داشت که دایره حصارش د
دو میل و قطر دیوارش نه ذرع و بلندی دیوارش بیست و چهار ذرع بود بالجمله اسدروبل بیرون شهر سنگری متین
مرتب کرد و رومیان نیز محاصره کردند و اهل شهر از جان گذشته مقام مدافعه برآمدند و در چندین جنگ ظفر یافتند و مدت محاصره
دو سال طول کشید و قلعه داری کرتجیان در اطراف و اکناف مشهور گردید و دولت روم آن سردار را عزل کرده سردار
دیگر با لشکر گران بمدد لشکریان خود فرستادند و او نیز یکسال و نیم دیگر محاصره کرده و جنگهای عظیم از طرفین اتفاق افتاد
درین مدت برکثرت و عدت رومیان می افزود و از کرتجیان می کاست آخر الامر از یک سمت قلعه رخنه بدیوار قلعه انداختند
رومیان داخل شهر شدند و شش روز علی الاتصال در میان شهر آتش جنگ از طرفین زبانه میکشید کرتجیان ناچار
شده خانهای خود را بدست خودشان آتش زده بجای دیگر نقل کردند و مدت هفده شبانه روز آن شهر میسوخت
و رومیان بقتل و غارت و نهب اموال مشغول بودند و پنجاه و پنجهزار نفر که در ارک منزل داشتند امان طلبیده بیرون آمدند و
اسدروبل نیز امان طلبیده اسیر شد ولی زن او با دو طفل و خود را در آتش انداخته با سیری تن در نداد و غیرت او
زیادتر از شوهرش بود که نار را بر اسارت ترجیح داد و این واقعه یکصد و چهل و شش سال قبل از عیسی اتفاق افتاد
و شهر را رومیان چنان خراب کردند که اثری از او نمانده است سردار روم اسرار داشته بروم برگشت و هر مملکتی در اختیار
کرتجیان بود بدست رومیان افتاد اگرچه این امر از غرایب امور دنیاست و هر که خواند بر رومیان توبیخ خواهد
کرد که در حال استیلا که مقام بخشایش بود هیچ رحم بر ضعفا و زیردستان خود نکردند ولی شومی غدر و مکر و دروغ که اجرا

بی فروغ است دامنگیر کرتجیان شد که بنیان دولتشان از بیخ و بن برافتاد کرتجیان به غدر و مکر و نفاق شهره آفاق
بودند و هر که برایشان خدمت میکرد در خفا او را از هر جانب چشانیدند که بنا داطغیان کنند و هر که عصیان میجو و اگر دست
می یافتند از پای در می انداختند و برزلت چاکران و عثرت بندگان نمی بخشودند و معذرت و شفاعت هیچکس را در حق
مقصرین و قاصرین قبول نمی کردند فما تنفعهم شفاعة الشافعین و در کشور اسپانیا اکثر اعزه و اعیان را بحکم و تجسس
سیاسات گرفتار ساختند از آنجمله در جنگ پونیک اول کان طیبوس امیر مملکت سیدپامونی که از ممالک یونان
بامداد کرتجیان برخواست و لشکر بیکران با عانت ایشان آورد رگولس سردار رومیان را شکست داد و رگولس
زنده گرفتار شد و در ازای چنین خدمت اهل کرتج وقت مراجعت کان طیبوس بعمله کشتی سپردند که او را در اثنای راه
بدریا افکنده هلاک کردند و رگولس را کرتجیان بعد از چهار سال از حبس رها کرده واسطه صلح قرار داده بروم فرستادند
مشروط بر آنکه اگر صلح نشود او برگردد و او عهد کرده بروم آمد و امنای دولت روم راضی بصلح شدند و از وی در مقام
مشاوره جویا شدند او گفت اگرچه من عهد کرده ام که اگر صلح نشود باز به کرتج برگردم و از عهد خود سرباز نخواهم زد
ولی در مقام مشاوره بدولت خود خیانت نیز نخواهم کرد دولت کرتج ضعیف شده و خزانه خالی گشته و امرا با یکدیگر
نفاق دارند و هر کسی در پی جلب نفع خود است هرگز در مقام صلح بر نیائید که کرتجیان را زوال دولت نزدیک است و تا
بالهنگ بگردن خود نهاده تسلیم کرتجیان شد حتی زن و بچه خود را ندیده به کرتج بپای خود مراجعت کرد و این دو دشمن
وحشی روش شان چون او را قتل حتمی دانستند در سال دویست و پنجاه و پنج قبل از عیسی بزجر و عقوبت تمام وی را
کشتند و بدنامی قتل او و کان طیبوس را در دودمان خود گذاشتند و از شومی آن کار برایشان رسید آنچه رسید و در سال
هشتاد و نه ۸۹ جنگ میتری داتیک اتفاق افتاد و آن چنان بود که میتری داطس بر رومیان شکست داد و هشتاد هزار
از ایشان کشت و کونسل روم آکوی لیوس را گرفتار ساخته بر خر سوار کرده در شهرها می گردانید و رومیان باز
بر مقام تلافی برآمده چند بار لشکر تعیین کردند تا آخر پامپی را فرستادند و پامپی با فتح و ظفر همعنان شد کل آن صفحات را
مسخر ساخت چنانچه در آخر باب نود و سیم فی الجمله اشاره خواهیم کرد و در سال چهل ۱۴۸ و هشت قبل از عیسی جنگ
فارسلیه فیمابین پامپی و سیزر اتفاق افتاد و پامپی شکست خورد و مملکت و دولت سیزر را مسلم شد و در سال چهل ۱۴۴
چهار سیزر در محکمه سنت کشته شد و تاریخ روم را زین الادبا میرزا ابراهیم شیرازی حسب الامر پادشاه مغفور محمد شاه طاب
ثراه تا کشته شدن قیصر از انگلیسی بزبان فارسی ترجمه کرده است و تفصیل وقایع در آن کتاب ضبط است هر که خواهد در
بر آن کتاب رجوع کند القصه در حقیقت شاهنشاه اول روم جولیوس سیزر است که بعد از شکست جنگ فارسلیه
بمسند شاهنشاهی نشست و او را در پانزدهم مارچ سال چهل ۴۴ و چهار قبل از عیسی کشتند و پس از چندی انطونی رئیس جمهور
بود با خواهرزاده قیصر اکتویه نس سیزر در سال سی ۳۱ و یک قبل از عیسی در جنگ اکتیوم مظفر گردید و آن چنان بود
که در اکتیوم سفاین حربیه اکتویه نس با سفاین فرک انطونی و کلیوپطرا بنای جنگ گذاشتند و سیصد کشتی و زورق
فرک انطونی غرق شد و این جنگ در دوم سپتمبر سال سی ۳۱ و یک قبل از ولادت عیسی اتفاق افتاد و اکثر مورخین از این
تاریخ آغاز شاهنشاهی رومیان را حساب میکنند و بدینجهة او را شاهنشاه اول روم میدانند ولی جمعی ابتدای شاهنشاهی
روم را از جولیوس سیزر گرفته اند و او را قیصر اول میدانند و در سال سی قبل از عیسی شهر اسکندریه را فتح کرد و در سال

بیست و هفت قبل از عیسی لقب اگستس با و عطا کردند یعنی مظفر و کامیاب و الکنون باسم اگستس مشهور است در تواریخ قدیمه غیر مشهور ضبط کرده اند در عصر این شاهنشاه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از بطن پاک مخدره عصمت حضرت مریم علیها السلام بعرصه ظهور در آمد و این پادشاه بعدل و داد در عرصه جهان موصوف بود چنانچه الکنون در فرنگستان هر پادشاهی که بعدل و انصاف متصف باشد و در عهد او برعایا و برایا خوش بگذرد زمان او را از زمان شاهنشاه اگستس نسبت میدهند و از خوبی و داد و دهش آن شاهنشاه بود که در عصر او حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام زیب بخش عرصه جهان شد چنانچه در عهد انوشیروان عادل ختم رسل و هادی سبل بنور جمال خود کاینات را روشن ساخت القصه اگستس را بعضی قیصر اول و برخی قیصر ثانی میدانند و در سال چهارده بعد از ولادت حضرت عیسی اگستس جهان فانی را وداع نمود و پس از آن همه شاهنشاهان را اگستس می خواندند و بعهد از قیصر می نامیدند و تابیریوس که قیصر ثالث است تخت نشست و در سال سی و هفت بعد از عیسی وفات یافت و کس از و کیوس کلیگولا قیصر رابع باریکه جهانداری نشست و در سال چهل و یک بعد از عیسی باتفاق طری بیون یعنی امین و کیل مردم شهر روم کشته شد و پس از و کلادیوس قیصر خامس تاج شهریاری بر سر گذاشت و در عصر او شهر روم چنان آباد شد که هیچ شهری در دنیا در آنوقت نظیر او نبوده بلکه از آن زمان الی حال نیز نظیر او در بلدان نبوده است چنانچه جمعیت شهر روم را در عصر کلادیوس شمردند شش ملیان و هفتصد هزار نفر بود و کلادیوس را زن او اگری پینا بجهة خاطر پسر خود که از شوهر دیگر داشت مسموم ساخت و پس از و نیرو که قیصر سادس است لوای شاهنشاهی بدستیاری مادر خود اگری پینا افراخت و مختصری از احوال نیرو در آخر باب سی و دوم مذکور ساخته ایم و در عصر او در سال شصت و دو سنت پال که از حواریون حضرت عیسی است دست بسته بشهر روم آوردند و در سال شصت و چهار نیرو شهر روم را آتش زد و عیسویان را قتل نمود و در سال شصت و پنج سینکا و لوکن بحسب الامر نیرو شربت شهادت چشیدند و در سال شصت و هفت سنت پطر و سنت پال را که هر دو از حواریون بودند شهید شدند و در سال شصت و هشت حکم قتل نیرو از سنت صادر شد و او خودش را کشته جهان از وجود خبیث او پاک شد و پس از و سرویوس سلپی سیوس گلبه پادشاه شد که او را قیصر سابع خوانند و پس از حکمرانی یکسال دسته پری طورین او را کشتند و در سال شصت و نه سلویوس اوثو را بپادشاهی انتخاب کردند و او از عهده این کار خطیر بر نیامد و پس از حکمرانی سه ماه خود را با کارد هلاک ساخت و الس وی تلیوس مسند سلطنت نشست و پس از سه ماه باز او را خلع کرده اهل ورس پشیه او را کشتند و در آخر همانسال تی تس فلویوس و س پسین متقلد سیف جهانداری گشت و او قیصر عاشر است و او پادشاه با عزم و حزم بود و در سال هفتاد بعد از عیسی تی تس به بیت المقدس لشکر کشیده در هشتم سپتمبر آن سال بیت المقدس را قتل عام کرد و در سال هفتاد و نه بعد از عیسی وفات یافت و پسر او تی تس و س پسین بتخت نشست و در سال هشتاد و یک تاج و تخت را وداع کرد و پس از و تی تس فلویوس دومی شین برادر تی تس و س پسین جلوس کرد و این آخر قیصر است که او را قیصر دوازدهم میدانند و پس از او سلاطین روم را پادشاه و شاهنشاه میگفتند و در عصر او جنگ دیشیه شروع شد و این جنگ مدت پانزده سال طول کشید و در عصر او کار زلیه کاهن و منجم روم را زنده بگور کردند و در سال نود و شش رخت از سرای سپنج بربست و اسامی سلاطین و شاهان

روم را پس از این در جدول

آریم

۲ واگری پینا نیز به سزای خود رسید چنانچه در آخر باب سی دوم نوشته

تاریخ مسیحی	
۹۶	نارک سیوس نروا
۹۸	ترجن یولپیوس کری نی تس در سال یکصد و شش مشرق زمین مخالف پرشیه لشکر کشید و در سال صد و چهارده ۱۱۴ مناره ترجن در روم بنا شد
۱۱۷	ادرین یا هدرین پوبلیوس ایلیوس در سال صد و بیست و یک ۱۲۱ بعد از عیسی دیوار معروف در انگلند در میان انگلند و اسکاتلند کشید
۱۳۸	انطونی نس تی تس ملقب شد به پیوس یعنی زاهد و متقی
۱۶۱	مرکس آری لیوس و لوسی یوس و ر و س داماد و شراکت سلطنت میکنند و لوسی یوس و ر و س در سال صد و شصت و نه ۱۶۹ وفات یافت
۱۸۰	کامودس آری لیوس پسر مرکس آری لیوس بدست معشوقه خود مرتیه مسموم شد و در عصر او کیپ طول را برق خراب کرد
۱۹۳	پوبلیوس هلویوس پرتی ناکس بادسته پری طورین کشته شد و در ولایات اغتشاش حاصل شد چهار نفر شاهنشاه بجنگ شاهی نشستند دیدیوس جولیه نوس در روم و پسنی یوس نیجر در سیریه لوسیوس سپ تی میوس سورس در پنونیه کلادیوس البی نس در برتین و لوسیوس سپ تی میوس سورس در بارک در برتین در سال دویست و یازده وفات یافت و پسر او بجای او بر تخت جلوس کرد
۲۱۱	آری لیوس کرکلا و سپ تی میوس گتا بشراکت سلطنت می کنند و گتا را برادرش همان سال کشت و تا سال دویست و هفده حکمرانی کرد و او نیز بدست جانشین خود کشته شد
۲۱۷	اپی لیوس مکری نس در جنگ کشته شد
۲۱۸	هلیوگبلس پسر جوان بدخوی و این شاهنشاه ناخوشی ابنه داشت خود را بحلی و زیور می آراست و لباس زنانه می پوشید و میگفت فلان شوهر مرا آواز کنید کسانیکه مباشر این مباشرت و معاشرت بودند به رخت خواب او رفته بخدمت مشغول میشدند و گاهی اینها از شاهنشاه قهر میکردند و مبلغهای خطیر انعام می دادند تا آشتی مینمودند و گاهی بالباس زنانه در مجلس مهمانی حاضر می شد و اشخاصی که بشوهری خود انتخاب کرده بود می گفت شوهرهای مرا آواز کنید و ایشان مقدم بر او در مجلس می نشستند و آخر الامر بدست عسکر کشته شد و اشخاصیکه معروف بشوهری او بودند کشته شدند
۲۲۲	الکسندر سورس بدست لشکریان کشته شد
۲۳۵	کیوس جولیوس در خیمه خود در برابر قلعه اکوی لیه کشته شد
۲۳۷	انطونیوس و پسرش و پسر او شراکت سلطنت می کنند و پسر او را در جنگ جماعت ملتی می کشتند و پدرش

سال	
	از بغض و غصه در کرج در سن هشتاد سالگی خود را خفه کرد
۲۳۷	بلبی نُس و پوپی نُس بشراکت سلطنت میکنند
۲۳۸	گاردین جونیار نواده انطونیوس در سن شانزده سالگی بدست قراولان کشته شد
۲۴۴	فلیپ از اهل عربستان بدست قراولان خود کشته شد و پسر او فلیپ نیز که طفل شیرخواره بود در آغوش مادرش کشته شد و طوایف گاث و وندل و سوئی و النی و سایر ملل شمالی در سال دویست و چهل و هشت از هر سمت بشاهنشاهی حمله می آورند
۲۴۹	دسیوس خودش با دو پسرش در جنگ طایفه گاث کشته شد
۲۵۱	گلوس هُس تی لیوس و پسر او ولوسی نُس هر دو بدست لشکریان خود کشته شدند
۲۵۳	امی لیه نُس پس از حکمرانی چهار ماه کشته شد
۲۵۳	ولی ریه نُس و پسر او گلی نُس بشراکت سلطنت میکنند و پدرش در جنگ بدست لشکریان شاپور شاهنشاه ایران گرفتار شد و شاپور او را زنده پوست کند و این شاپور پسر اردشیر بابکان است
۲۶۰	گلی نُس پسر ولی ریه نُس بانفراد سلطنت میکند و در عصر او سی نفر از هر طرف بسلطنت خروج کردند و رشته انتظام ممالک از یکدیگر گسیخت و گلی نُس بدست بزرگ قراولان خود کشته شد
۲۶۸	کلادیوس دوم از وبا وفات یافت و در سال دویست و شصت و نه شکست فاحشی بطایفه گاث داد و سیصد هزار نفر از آن طایفه کشته گردید
۲۷۰	کوین تیلس برادر کلادیوس دوم بمشاوره ارکان سنت بپادشاهی منتخب شد و با آری لین جنگ کرده شکست خورد و بجهت اینکه بدست خصم نیفتد از هر دو دست فصد کرد آنقدر خون رفت تا هلاک شد
۲۷۰	آری لین در وقتیکه لشکر بجانب ایران کشید در وقت حرکت بدست لشکریان خود در جنیواری سال دویست و هفتاد و پنج کشته شد و پس از نه ماه ایام فتره بود
۲۷۵	تسی تس را پس از نه ماه در بیست و پنجم اکتوبر سال مزبور پادشاه کردند و در قصبه ترسس در جزیره سسلی در سیزدهم اپریل سال دویست و هفتاد و شش وفات یافت
۲۷۶	فلارین برادر تسی تس بجای برادر نشست
۲۷۶	آری بیوس پرابس در سیرمیوم بدست لشکریانش کشته شد
۲۸۲	آری لیوس کروس در اسیتزیفون با برق کشته شد و پسرهای او بجای پدر متمکن شدند
۲۸۳	کری نُس و برادر او نومریه نُس بشراکت سلطنت میکنند و هر دو کشته شدند
۲۸۴	دیکلی تین
۲۸۶	مکسی مینه نُس هرکیولیز در عصر او در سال صد و هشتاد و هفت [۱۸۷] طایفه فرنگ مملکت گال را تصرف میکنند
۳۰۵	کانس تن تیوس کلارس و گلی ریس مکسی مینه نُس بشراکت سلطنت میکنند کانس تن تیوس در سال سیصد و شش در یارک در انگلند وفات یافت و لشکریان پسر او را بجای شاهنشاه نشانده تمکین سلطنت او را کردند

سال	
۳۰۶	کانس تن تین پسر کانس تن تیوس ملقب بذی گریت یعنی الکبیر و چهار شاهنشاه در یک زمان هر یکی در ولایتی حکمرانی میکنند
۳۰۶	مکسین تیوس پسر مکسی مینه نُس هرکیولیز
۳۰۶	مکسی مینه نُس هرکیولیز که خلع شده بود سعی و تلاش کرد که دولت از دست رفته را بدست آرد
۳۰۶	فلیویس ولی ریس سویرس کشته شد
۳۰۷	فلیویس ولی ریه نُس لی سی نیوس برادر زن کانس تن تین و از این سلاطین مکسی مینه نُس هرکیولیز را در سال سیصد و ده در گال خفه کردند و گلی ریس مکسی مینه نُس بناخوشی صعبی در سال سیصد و یازده جهان را وداع کرد و مکسین تیوس در تایبر در سال سیصد و دوازده غرق شد و لی سی نیوس در سال سیصد و بیست و چهار بحکم کانس تن تین کشته شد
۳۲۴	کانس تن تین کبیر بالانفراد بپادشاهی رسید و این پادشاه کامل عاقل بود و حضرت عیسی را در خواب دیده از برکت انفاس قدسی آن بزرگوار بمذهب عیسوی گرائید و او اول کسی است که از سلاطین بمذهب مسیح در آمده است و شکل خاچ را در اعلام خود کشیده در سال سیصد و دوازده وارد شهر روم شد و در سال سیصد و نوزده حکم باطراف ممالک خود در ترویج مذهب عیسی صادر کرد و در سال سیصد و بیست و پنج در بلده نایس مجلس عامی از فضلا و دانشمندان ترتیب داد و در حقیت مذهب عیسی سخن گفت و در سال سیصد و سی و هشت دار السلطنه خود را از شهر روم بشهر بیزنطیوم که اسم قدیم شهر قسطنطنیه است نقل کرد و در سال سیصد و سی حکم کرد معابد کفار را در همه ولایات خراب کنند و در بیست و دوم می سال سیصد و سی و هفت در هونسدی یعنی رنگ زار سفید وفات یافت و از او سه پسر باقی ماند
۳۳۷	پسران کانس تن تین کبیر سلطنت و ممالک را در میان خود تقسیم کردند پسر اول کانس تن تین دوم است که در سیصد و چهل کشته شد و پسر ثانی کانس تنس است که در سال سیصد و پنجاه کشته شد و پسر سیم کانس تن تیوس است که بالانفراد بشاهی رسید و همه ممالک بتحت اختیار او در آمد
۳۶۱	جولین ملقب بذی اپوستیت یعنی المضل والمرتد که از دین عیسی سر باز زد و در جنگ ایرانیان زخم کاری برداشت و از آن زخم هلاک شد و او شاهنشاه عاقل دانا بود که مورخین زمان قلیل سلطنت او را ترجیح بر زمان کثیر دیگران می دهند این شاهنشاه در فرانسه حکمران بود لشکریان بر او جمع شده به شاهنشاهی اختیار کردند و این شاهنشاه انطاکیه را از دست لشکر ایران گرفت و لشکر بر ایران کشید و در طیسفون شکست خورده مراجعت کرده و در نزدیکی موصل جنگ دیگر کردند ایرانیان بر لشکر او غالب شدند که او از خیمه بی اسلحه بیرون آمد یکی از سواران زوبینی با و انداخت که بر جگر او کارگر زوبین را بدست خود کشید و بدان زخم درگذشت و شاهنشاه ایران در آنوقت شاپور ثانی بود
۳۶۳	جووین باز بمذهب عیسوی مایل گشت و در رواج او کوشید و پس از حکمرانی هشت ماه در بستر او کشته یافتند بعضی نوشته اند که از بوی زغال خفه شد و بعضی بر آنند که مخالفین مذهب عیسی او را مسموم ساختند و پس از و شاهنشاهی مغربی و مشرقی تقسیم شد باین معنی که تا آن زمان در همه ممالک حکمران یکی بود و پس از او مفرز شده بدو سلطنت منقسم گردید یعنی مغربی و مشرقی

وِسترن اِمپَیر یعنی شهنشاهی مغربی پس از آنکه وَلِین تی نین بتخت سلطنت نشست ممالک مغربی را برای خود برداشت که روم پایتخت او بود و وَلِنس برادر کوچک او ممالک شرقی روم را تصرف کرد که قسطنطنیه پایتخت او گشت و ابتدای این دو شاهنشاهی در سال سیصد و شصت و چهار بعد از ولادت مسیح است و شاهنشاهی مغرب زود بزوال رسید چنانچه اُدُوسِر پادشاه هِرُولی با ایطالیا لشکر کشیده و اُرِس تِس را شکست داد و شهر روم و رَوِنه را فتح کرد و آگسْتلوس را عزل کرد و خود را پادشاه ایطالیا نامید و در ۲۳ آگست سال ۴۷۶ بعد از جنگ اُگستیولوس و ۴۷۶ بعد از ولادت عیسی رایت شاهنشاهی مغربی نگونسار گردید و اسامی شهنشاهان مغرب از این قرار است

تاریخ مسیحی	شهنشاهان مغربی
۳۶۴	وَلِین تی نین پسر گرِاشین
۳۶۷	گرِاشین پسر وَلِین تی نین جوان خردمندی که با پدرش در امر سلطنت شراکت کرد
۳۷۵	وَلِین تی نین دوم پسر دیگر وَلِین تی نین پس از وفات پدرش با برادر در امر پادشاهی شریک شد و گراشین در سال ۳۸۳ بدست امیر سپاهی خود آندراگیتوس مقتول گردید و ولین تی نین را نیز یکی از امرا مسمی به آربوگستیس در سال ۳۹۲ بقتل رسانید
۳۹۲	یوجینیوس بناحق تاج پادشاهی را بر سر گذاشت او و اربوگستیس شکست فاحشی از تیودوسیوس خوردند و تیودوسیوس تخت شاهنشاهی نشست و اربوگستیس خویشتن را بدست خود هلاک کرد و آندراگیتوس غدار خود را بدریا انداخته غرق شد
۳۹۵	هانوریوس پسر تیودوسیوس بعد از وفات پدر در مغرب بحکمرانی مشغول شد و برادرش آرکدیوس در مشرق بمسند شهریاری نشست هانوریوس پادشاه عاقل دانائی بود در سال ۴۰۵ با طایفه گاث جنگ کرده شکست داد و دویست هزار گاث کشته شد و در سال ۴۰۶ حسب الامر او طایفه وندل و آلین و سُوی در ممالک فرانسه و اسپانیا متمکن شدند و این حلم هانوریوس خطا بود چرا که آن ممالک را ایشان صاحب شده از اختیار شاهان روم بیرون رفت و در عهد او در سال ۴۱۰ طایفه وی سی گاث که در اطاعت آلریک بودند شهر روم را گرفته اموال را بغارت بردند و شهر را خراب کرده با خاک یکسان ساختند و آلریک پس از این فتح بزودی وفات یافت و در عهد او در ۴۱۲ طایفه وندل در اسپانیا پادشاهی برخواستند و در ۴۲۰ فرامند بنیان سلطنت فرنگ را نهاد هانوریوس در سال ۴۲۳ از جهان درگذشت
۴۲۵	وَلِین تی نین سیم پسر ملکه پلاسی دیه دختر تیودوسیوس کبیر گشته شد و در عهد او آتیلا پادشاه هان کل اروپا را تاراج کرد و با ایطالیا نیز خسارت کلی رسانید و آتیلا را تازیانه خدا می گفتند و در عصر او طایفه وندل افریقا را مالک میشوند جنسریک بزرگ طایفه وندل کرج را میگیرد
۴۵۵	مکسیمس زن بیوه وَلِین تی نین مسماة به یودا کشیه را بجبر و زور بعقد ازدواج خود در آورد و بدین جهت او انتقام خون شوهر خود را کشیده جنسریک بزرگ طایفه وندل را بیاری خود با ایطالیا خواند و وندل ها از افریقا با ایطالیا آمده در معنی از دوزخ ببهشت خرامیده در آن ولایت متمکن شده در ۱۲ جولای چهارصد و پنجاه و پنج شهر روم را گرفته غارت کردند و مکسیمس را گرفته سنگسار نمودند و پس از او یودا کشیه را با دختر پلاسی دیه و چندین هزار نفر محبوسا با فریقا فرستادند

تاریخ مسیحی	شهنشاهان مغربی
۴۵۶	مرکس میسی لیوس آوی تس را باکراه بر تخت نشاندند و در آخر فرار کرده بجانب جبال الپس شتافت و در وقت فرار کردن در عرض راه وفات یافت
۴۵۷	جولیوس وَلی ریوس مجورینس پایتخت خود را شهر رَوِنه قرار داد و وزیر او ریسیمر در مهام سلطنت استیلائی یافت و پادشاه را در خفیه هلاک کرد
۴۶۱	لی بیوس سویرس را بتخت نشاندند و او را نیز ریسیمر وزیر در سال ۴۶۵ مسموم ساخت و مدتی اسم پادشاهی بر کسی اطلاق نشد و خود وزیر غدار بدون اسم پادشاهی امور مملکت را فیصل میداد
۴۶۷	آنتیمیوس را ارکان سنت و لشکری صلاح در آن دیدند که پادشاه کنند ولی اسم سلطنت با او و با وزیر باشد و او را نیز وزیر ریسیمر بهلاکت رسانید و خود وزیر پس از زمان قلیل وفات یافت
۴۷۲	فلیویوس آنی سیوس آلی بریوس بعد از هشت ماه بدست طایفه گاث کشته شد و در عصر او در همان سال ۴۷۲ کوه وسوویوس بحرکت در آمده لوای عظیمی از او جاری شد که شهر کامپنیه بکلی سوخته شد
۴۷۳	گلی سریوس پس از ده ماه خلع شد
۴۷۴	جولیوس نیپس بمخالفت امیر اُرِس تِس بزرگ سپاهی معزول شد و به سلونه رفته توطن گزید
۴۷۵	رومولوس آگستلوس پسر ارس تس را پادشاه کردند و پس از چند ماه ارس تس را کشته و شاهنشاهی را خلع کردند
۴۷۶	اُدوسِر پادشاه هرولی روم را تصرف کرد و بنیان دولت شاهنشان مغرب را برافکند و او را پادشاه ایطالیا خواندند

ایسترن امپیر یعنی شاهنشاهی مشرق ابتدای شاهنشاهی مشرق از وَلِنس شد که در سال ۳۶۴ بعد از عیسی بتخت نشست و در قتل کانس تن تین سیزدهم در سال ۱۴۵۳ مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و هفت هجری بزوال پیوست و پس از آنکه کانس تن تین کبیر بزنطیوم را در سال ۳۲۸ پایتخت خود کرد آن شهر را آباد کرده باسم خود موسوم ساخته کانس تن تینپل نامید و این شهر را لشکریان مغربی در سال هزار و دویست و چهار مسیحی مطابق ششصد و یک هجری تصرف کرده مُورزُوفِل شاهنشاه را اول از حلیه بصر عاری ساخته و بعد گردن او را زدند و دوباره این شهر را میکایل پلی لوگوس در سال هزار و دویست و شصت و یک مسیحی مطابق ششصد و پنجاه و نه هجری مفتوح نمود این شهر بدست سلسله یونان قدیم افتاد و این شهر را سلطان محمد ثانی الشهیر بفاتح در سال هزار و چهارصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و هفت هجری فتح کرد و مدت پنجاه و هشت روز این شهر را ببر و بحر محاصره نمود و کانس تن تین پلی لوگوس پادشاه قسطنطنیه دید که لشکریان سلطان محمد بقهر و غلبه شهر را گرفته او را هلاک خواهند کرد خود اسلحه حرب را پوشیده بمیان دشمن تاخت و آن پادشاه را لشکریان سلطان محمد پاره پاره ساختند و لشکریان اسلام شهر را گرفته اطفال و اولاد کانس تن تین را هلاک نموده زنان و کنیزان او را اسیر کردند و دولت شهنشاهان مشرق پس از هزار و یکصد و بیست و پنجسال ۲۹

سال هزار و چهارصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق اواخر جمادی الاولی هشتصد و پنجاه و هفت هجری بانجام رسید و ابتدای شاهنشاهی ترکها که عبارت از دولت عثمانی باشد در قسطنطنیه برقرار گشت و اسامی شاهنشاهان مشرق از انیقرار است	
۳۶۴	ولنس
۳۷۹	ثیودوسیوس ملقب ذی گریت یعنی الکبیر در سال ۳۹۲ یوجینیوس شاهنشاه مغرب راکه بناحق سلطنت را تصرف کرده بود شکست داد
۳۹۵	ارکدیوس پسر ثیودوسیوس
۴۰۸	ثیودوسیوس بجای پدر خود ارکدیوس بر تخت نشست و در ترویج علم و ساختن مدارس علم سعی بلیغ داشت و در سال چهارصد و بیست و پنج چندین مدرسه در قسطنطنیه بنا نهاد
۴۵۰	مرشین یکی از اهل ثراشیه از خانواده نامعلوم
۴۵۷	لیو اول
۴۶۸	ارده ابوریوس
۴۷۴	لیو دوم ملقب ذی یانگر یعنی جوان در همانسال وفات یافت
۴۷۴	زنو
۴۹۱	انس تی یوس یکی از اهل ای لیریه از خانواده نامعلوم
۵۱۸	جستین اول اصلا یکی از لشکریان پروینت بود
۵۲۷	جستی نین و در عصر او در سال ۵۳۷ بلی سریوس امیر معروف حسب الامر شاهنشاه بروم لشکر کشیده روم را مسخر ساخت و در سال ۵۴۷ دوباره طایفه گاث روم را مسترد ساختند و در سال ۵۵۳ باز نرسس را جستی نین بروم فرستاده روم را مفتوح نمود
۵۶۵	جستین دوم پسر برادر جستی نین
۵۷۸	تایبریوس دوم بعقل و ذکاوت معروف بود
۵۱۲	ماریس یکی از اهل کپه دوشیه با همه اهل و عیال خود کشته شد
۶۰۲	فوکس بناحق شاهی را تصرف کرد و بسیار غدار و مکار بود و او را در سال ششصد و ده بعقوبت تمام کشتند و در عصر او باب فوقیت تمام گرفت
۶۱۰	هرکلیوس که باعث هلاکت فوکس او شد و عربان او را هرقل گویند و در عصر او لشکر ایران در سال ششصد و بیست و شش مسیحی مطابق پنج هجری بر حسب امر خسرو پرویز قسطنطنیه را محاصره کردند و حضرت ختم رسل هادی سبل علیه الصلوة و السلام در سال شش هجری مطابق ششصد و بیست و هفت مسیحی دحیه بن خلیفه کلبی را نزد هرقل قیصر روم نامه نوشت برسالت فرستاد در تاریخ گزیده میگوید هرقل در خفیه اسلام قبول کرد و از رومیان پنهان داشت و نامه را جواب نیکو نوشت و صاحب استیعاب در ترجمه دحیه بن خلیفه گوید هو الذی بعثه رسول الله الی قیصر فی الهدنة و ذلک فی سنة ست من الهجرة فامن به قیصر وابت بطارقته ان یومن فاخبر بذلک دحیه رسول الله فقال ثبت ملکه

لیو

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
۶۴۱	کانس تن تین سیم چند ماهی حکومت کرد و با نامادری خود مسموم شد	۲۰
۶۴۱	کانس تنس دوم در حمام کشته شد	۲۰
۶۶۸	کانس تن تین چهارم در عصر او مسلمانان در سال ششصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق پنجاه و سه هجری قسطنطنیه را محاصره کردند و این لشکر از جانب معویه مأمور شد و سردار این جیش یزید ملعون بود و جنگی عظیم کردند و ابو ایوب انصاری درین جنگ شربت شهادت چشید و در تواریخ عرب و عجم سال فوت ابو ایوب را بعضی در سال ۵۰ هجری و بعضی پنجاه و یک و بعضی پنجاه و دو هجری نوشته اند و با سال مسیحی انچه ما تطبیق کردیم جنگ قسطنطنیه سال پنجاه و سه صحیح است	۴۸
۶۸۵	جستی نین دوم پسر کانس تن تین چهارم بسیار ستمکار بود او را خلع کرده یک عضو او را زدند و در عصر او عبد الملک بن مروان با قیصر صلح کرد	۶۶
۶۹۵	لیون تیوس معزول شد و دماغ او را تایبریوس اپسی مر برید	۷۶
۶۹۸	تایبریوس سیم اپسی مر معزول شد	۷۹
۷۰۵	جستی نین دوم ثانیا بسلطنت رسید و لیون تیوس و تایبریوس دوم هر دو کشته شدند و جستی نین را نیز در هفتصد و یازده مسیحی مطابق نود و دو هجری کشتند و در عصر او در سال هشتاد و هشت هجری ولید بن عبد الملک برادر خود مسلمة بن عبد الملک را سردار کرده به قسطنطنیه فرستاد و در تاریخ گزیده میگوید مسلمه تنها در میان چندین هزار ترسا رفت و صلیب بزرگ از آنجا بیرون آورد و در قسطنطنیه مسجد جامع ساخت اکنون مسلمانان روز عید انجا نماز کنند	۸۶
۷۱۱	فلیپی کس بردنس کشته شد	۹۲
۷۱۳	انس تی یوس دوم در سال ۷۱۶ مسیحی مطابق ۹۸ هجری که ثیودوسیوس را بپادشاهی انتخاب کردند او فرار کرد و پس از آن بعد از چند ماه او را نیز کشته لیو سیم را بادشاه کردند	۹۴
۷۱۶	ثیودوسیوس سیم	۹۸
۷۱۶	لیو سیم و درین سال مسلمانان باز قسطنطنیه را محاصره میکنند و این حکایت در تواریخ ما مسطور نیست و سال ۷۱۶ مسیحی مطابق ۹۸ هجریست که در انوقت عمر بن عبد العزیز خلافت داشت	۹۸
۷۴۱	کانس تن تین پنجم کاپرونی مس پسر لیو سیم	۱۲۳
۷۷۵	لیو چهارم	۱۴۸
۷۸۰	کانس تن تین ششم و مادر او ایرن بشراکت سلطنت میکنند	۱۶۴
۷۹۰	کانس تن تین تنها بسلطنت میرداز و مادر او ایرن خانه نشین می شود	۱۷۴
۷۹۲	ایرن باز با پسر خود متفق میشود و پسر او را بجهة ظلم و اعتساف از ولایت بیرون می کنند	۱۷۶

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
۸۰۲	نایس فورُوس اول کشته شد صاحب تاریخ گزیده گوید درسال ۱۹۰ هجری از روم قیصر بجنگ هرون الرشید شد هارون نیز بجنگ او رفت بعد از محاربه صلح کردند برانکه قیصر هرسال سیصد هزار دینار بدهد چون هرون بازگشت قیصر نقض عهد کرد و دست بدیار اسلام بازید زمستان سخت بود هارون دران سرما باروم رفت و بسیاری از رومیان کشت قیصر دیگر باره صلح کرد	۱۸۶
۸۱۱	استاراکیوس چندروزی بسلطنت میرسد	۱۹۵
۸۱۱	میکایل اول شکست خورد در جنگ و امرا او را عزل کردند و او در یکصومعه منزوی شد	۱۹۵
۸۱۳	لیوُ پنجم در کلیسای بزرگ قسطنطنیه در روز عید حضرت عیسی درسال ۸۲۰ مسیحی مطابق دویست و پنج هجری کشته شد	۱۹۸
۸۲۰	میکایل دوم دی استمرر یعنی الاخرس	۲۰۵
۸۲۹	ثیوفلوُس پسر میکایل دوم	۲۱۴
۸۴۲	میکایل سیم پسر ثیوفلوس معروف بدی بازفیرو جنتس یعنی السکران والظافی کشته شد نوشته اند که هیچ آنی هوشیار نبود	۲۲۷
۸۶۷	بسی لیوُس اول از اهل مسی دونیه	۲۵۳
۸۸۶	لیوُ ششم ملقب شد به فلاسوفر یعنی فیلسوف	۲۷۳
۹۱۱	الکسندر برادر لیوُ و کانس تن تین هفتم پسر لیوُ که طفل شش ساله بود بشراکت سلطنت میکنند و الکسندر در ۹۱۲ مسیحی مطابق سیصد هجری وفات یافت و زُو مادر کانس تن تین که زن وجیهه عاقله بود قایم مقام پسر میشود	۲۹۹
۹۱۹	رُومنوس لکپی نس غاصب سلطنت	۳۰۷
۹۲۰	کانس تن تین هفتم پسر رُومنوس	۳۰۸
۹۲۸	استفن و کرستوفر و درین زمان پنج شاهنشاه حکمرانی میکنند و ازانها کرستوفر در نهصد سی و یک مسیحی مطابق سیصد و نوزده هجری وفات یافت و رُومنوس را پسران او از مملکت بیرون کردند و کانس تن تین و استفن نیز هردو از سلطنت استعفا کرده بخارج مملکت شتافتند	۳۱۶
۹۴۵	کانس تن تین هشتم به تنهائی حکمرانی میکند و با عروس خود مسماة ثیوفنیه مسموم شد	۳۳۴
۹۵۹	رُومنوس دوم پسر کانس تن تین هشتم ملقب دی مانستر یعنی کودن که قتل پدرش بتدبیر او بود و مادر خود هلینه را نیز بوسوسه ثیوفنیه از مملکت بیرون کرد	۳۴۸
۹۶۳	نایس فورُس دوم ثیوفنیه زوجه رُومنوس را بعقد خود درآورد و ثیوفنیه باز نایس فورُس را مسموم ساخت	۳۵۲
۹۶۹	جان اول زی می سیس که یکی از امرای معروف بود بسی لیوُس دوم و کانس تن تین نهم پسر رُومنوس دوم را در امر سلطنت شریک خود میسازد و جان با زهر کشته شد	۳۵۸
۹۷۵	بسی لیوُس دوم و کانس تن تین نهم متابعاً سلطنت میکنند بسی لیوس دوم درسال	۳۶۴

تاریخ مسیحی	هزار و بیست و پنج مسیحی مطابق ۴۱۶ هجری و کانس تن تین نهم درسال ۱۰۲۸ مسیحی مطابق ۴۱۹ هجری وفات نمودند	تاریخ هجری
۱۰۲۸	رُومنوس سیم ارخیراتُوس زوجه او زُو بجبلی مشهور بود و شوهر را بجهة مول خود میکایل که از اهل پف لگونیه بود مسموم ساخت	۴۱۹
۱۰۳۴	میکایل چهارم که از اهل پف لگونیه است باستصواب زُو معشوقه خود بتخت نشست و پف لگونیه اسم قدیم مملکتیست که از ولایات ایشیای	۴۲۵
۱۰۴۱	میکایل پنجم که او را نیز زُو از شاهی عزل کرد و چشمهای او را کندند	۴۳۳
۱۰۴۲	کانس تن تین دهم مونومکس که باتفاق زُو حکمرانی میکنند و زُو درسال ۱۰۵۰ مسیحی مطابق ۴۴۲ هجری وفات یافت	۴۳۴
۱۰۵۴	ثیودُورا ملکه بیوه کانس تن تین	۴۴۶
۱۰۵۶	میکایل ششم معزول شد	۴۴۲
۱۰۵۷	ایزک اول کام نِنُس معزول شد	۴۴۹
۱۰۵۹	کانس تن تین یازدهم	۴۵۱
۱۰۶۷	یُودُوشیه زوجه کانس تن تین که بعقد رُومنوس چهارم شد و بسلطنت رسید و میکایل پسر کانس تن تین را که سلطنت بود بی دخل کرد و این پادشاه با الب ارسلان جنگ کرد و گرفتار شد صاحب تاریخ گزیده میگوید قیصر روم ارمانوس عزم جنگ ایران کرد که اکثر لشکرش از گرما هلاک شدند قیصر برگشت و دیگر باره لشکر ترتیب کرد بجنگ آمد الب ارسلان با دوازده هزار مرد برابر رفت در ملازجرد فریقین بهم رسیدند حرب کردند قیصر بر دست رومی الفقشت نام اسیر شد عجب آنکه بوقت عرض عارض از غایت حقارت جثه نام او نی نوشت سلطان بنویس شاید که قیصر را او خود گیرد و آن فال راست آمد و قیصر مال قبول کرد سلطان او را زینهار داد و بدارالملک آمد	۴۵۹
۱۰۷۱	میکایل هفتم پَرَاپی نَسِس بخت خود رسید تاج بر سر گذاشت باتفاق کانس تن تین دوازدهم سلطنت میکند	۴۶۳
۱۰۷۸	نایس فورُوانس سیم عزل شد	۴۷۱
۱۰۷۱	الکسیوس اول کام نِنُس و با این قیصر سلطان ملکشاه پسر الب ارسلان جنگ کرد و قیصر اسیر شد قیصر گفت اگر پادشاهی ببخش و بازرگانی بفروش و قصابی بکش ملکشاه گفت پادشاهم می بخشم	۴۷۴
۱۱۴۳	منیول اول کام نِنُس پسر جان	۵۳۷
۱۱۸۰	الکسیوس دوم کام نِنُس پسر منیول که مادر او ملکه مَرِیَه بوکالت او بسلطنت اقدام میکند	۵۷۶
۱۱۸۳	اندرونی کس اول کام نِنُس الکسیوس را خفه میسازد و تخت و تاج را صاحب میشود	۵۷۹
۱۱۸۵	ایزک دوم آنجلوس کام نِنُس که اندرونی کس را هلاک کرد و خودش نیز معزول شد و محبوس گشت و چشمهایش را نیز برادرش درآورد	۵۸۱
۱۱۹۵	الکسیوس سیم انجلوس برادر ایزک دوم ملقب دی تیرنت یعنی الظالم که بر برادرش خروج کرده او را گرفتار ساخت و او را نیز از سلطنت خلع کرده همان بلائی که بر برادر روا داشت با او نیز کردند و چشمهای او را نیز کور کرده در صومعه منزوی شد و در انجا بخواری هلاک گردید	۵۹۱
۱۲۰۳	ایزک دوم در حالت کوری با پسر خود الکسیوس چهارم شراکت نمود و پس از چند ماه قسطنطنیه را لشکر لتین گرفته پدر و پسر بدست مُورزُوفل کشته شدند	۵۹۹
۱۲۰۴	مُورزُوفل که چشم او را نیز کنده بعد گردن او را زدند	۶۰۱
	شاهنشاهان لتین که در قسطنطنیه سلطنت کرده اند	
۱۲۰۴	لشکر فرانسه و وِنِس قسطنطنیه را بقهر و غلبه تسخیر می کنند و مُورزُوفل را از حلیه بصر عاری میسازند و بلدوین اول ازل فلندرس را اهل لتین بشاهنشاهی انتخاب میکنند و او را پادشاه بلگریه گرفتار ساخت و از احوال او هیچ خبری معلوم نشد	۶۰۱
۱۲۰۶	هنری اول برادر بلدوین درسال هزار و دویست و شانزده مسیحی مطابق ششصد و چهارده هجری وفات یافت	۶۰۳

سال مسیحی		سال هجری
۱۲۱۷	پطر دکورت نی شوهر خواهر هنری اول	۶۱۴
۱۲۲۱	رابرت دکورت نی پسر پطر دکورت نی	۶۱۸
۱۲۲۸	بلدوین دوم برادر رابرت چون صغیر بود جان دبرین رئیس بیت المقدس وکیل شاهنشاه شد و در سال ۱۲۶۱ مسیحی مطابق ششصد و پنجاه و نه هجری قسطنطنیه را سلاطین یونان مفتوح نمودند و شاهنشاهی فرنگ یا لاتین ها بانجام رسید	۶۲۵
	سلاطین یونان در نایقس که پس از آنکه قسطنطنیه را مفتوح داشت در تعداد شاهنشاهان مشرق محسوب میشوند و نایقس شهریست در آسیای صغیر که او را نیسه نیز میگفتند و اکنون ازنیک خوانند و شهریست در ایطالیا که باسم کونتی معروف است و شهر دیگری در روم ایلی بوده که اکنون خراب است و مقر سلطنت اینها شهری بوده که در روم ایلی بوده	
۱۲۰۴	تئودور لسکریس	۶۰۱
۱۲۲۲	جان دوکس	۶۱۹
۱۲۵۵	تئودور لسکریس دوم پسر جان دوکس	۶۵۳
۱۲۵۹	جان لسکریس	۶۵۷
۱۲۶۰	میکایل هشتم پلی لوگوس	۶۵۷
	دربیان شاهان یونان که پس از تسخیر قسطنطنیه بسلطنت رسیدند	
۱۲۶۱	میکایل هشتم پلی لوگوس قسطنطنیه را فتح کرده چشمهای جان را بیرون آورد	۶۵۹
۱۲۸۲	اندرونیکس دوم پسر میکایل پلی لوگوس پس از پنجاه سال استعفا کرده سلطنت را بنواده خود واگذاشت	۶۸۱
۱۳۳۲	اندرونیکس سیم نواده اندرونیکس دوم	۷۳۲
۱۳۴۱	جان پلی لوگوس بتخت می نشست ولی حل و عقد امور با جان کنتاکوزنس بود چنانچه در اوریه نوپل که به اذرنه پل شهرت دارد خروج کرده باسم شاهنشاهی افسر بر سر خود [illegible]	۷۴۲
۱۳۴۷	جان کنتاکوزنس در عصر او در سال ۱۳۵۱ مسیحی مطابق ۷۵۳ هجری لشکر اورخان برادر با واخل شد و این اول لشکریست که از ترکها [illegible]	۷۴۸
۱۳۵۵	جان پلی لوگوس ثانیا بسلطنت رسید	۷۵۶
۱۳۹۱	منیول لوگوس پسر جان پلی لوگوس	۷۹۳
۱۴۲۵	جان پلی لوگوس پسر جان پلی لوگوس	۸۲۸
۱۴۴۸	کانس تن تین سیزدهم پسر جان پلی لوگوس در عهد این پادشاه شهر قسطنطنیه را سلطان محمد ثانی در ۲۹ می سال ۱۴۵۳ مطابق اواخر جمادی الاولی ۸۵۷ هجری مسخر کرد و شاهنشاهی مشرق بزوال رسید و کانس تن تین سیزدهم با همه عیال و اطفال و متعلقان کشته شد و سلطنتی که ۱۱۲۵ سال طول کشید و بانجام رسید بقا بقای خدا است و ملک ملک خدای و اعجاز کلام معجز نظام حضرت نبوی [illegible]	۸۵۲

چون قلم مشکین رقم از تحریر کشور ایطالیا فراغت یافت شخصی از اکابر که او را ماهر و خابر میدانستم روزی بمقام مکابره برآمد نظر تدقیق بر این اجزای جام جم نگاشت پس از مطالعه بسیار گفت دریغست که عمر شریف صرف این اباطیل و اقاویل شود که ماورای اقالیم سبعه شناخته ولی کوه آتش فشان که قله او با برف مستور باشد یافته چنان پنداشتم که بمزاح چنین می سراید ندانستم که راز می خاید با خود اندیشه کردم که محسوس است محسوس نکنند و کتاب را برهم نهادم و این آیه شریفه را خواندم افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او آذان یسمعون بها فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور در خواجه علیه الرحمه مناسب جام جم خوب گفته است

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی — که جام جم ندهد سود وقت بی بصری

باب هفتاد و سیم در ذکر بریتش امپیر یعنی پادشاهی انگلیس

شاهنشاهی بریتیش بسیار قوی و قاهر در کره زمین است سلطنت و اقتدار او در اروپا مشتمل بر دو جزیره بزرگ است که یکی را گریت بریتین خوانند و دیگری را آیرلند و مانند چندین جزیره کوچک غیر مشهور که در اطراف آن دو جزیره است و همچنین مشتمل بر سلطنت هنوور است که در جرمنی است و قصبه و قلعه جبرالتار که در جنوب اسپانیا است و جزیره مالطه و گوزو در دریای مدیترینین و آیونین آیلس یعنی جزایر یونان که در مغرب یونان است دولت گریت بریتین در هر ربع کره ارض ملکی و مملکتی و کشوری در تصرف دارد چنانچه در آسیا متصرف است اکثر قسمت هندوستان و جزیره سیلان و ملکا و سینگاپور و چندین جزیره دیگر و در آسترل آیشیه متصرف است آستریلیه که بزرگترین جزیره دنیاست و جزیره وان دیمنس لند و چندین جزیره دیگر که در آن حول و حوش است و در افریقا متصرف است آبادی کیپ گود هوپ و جزیره سنت هلینه و جزیره آسنشن و چندین قلعه دیگر که در ساحل گینی است و ولایت سیرالیون و جزیره فرنندو پو در مغرب و ماریشس و رادریگ و سیچلس در مشرق و در امریکای شمالی متصرف است [illegible] و نیو برنزویک و پلز در خلیج هدسن کنده اعلیا کنده اسفلی نیوفوندلند نوبه اسکوشیه و جزیره پرنس ادورد و جزیره بر مودس و جزیره جمیکا و چندین جزیره در هند الغرب که بعضی از آن مذکور خواهد شد و در امریکای جنوبی متصرف است دمرارا و اسیکیبو و بربیس و گریت بریتین مشتمل بر سلطنت انگلند و اسکاتلند و ایالت ویلز است و در مغربی قسمت اروپا در محیط اتلانتیک اتفاق افتاده است و مملکت انگلند و ویلز در قسمت جنوبی جزیره و مملکت اسکاتلند در قسمت شمالی جزیره است و از این جهت است که بعضی انگلند را ساوث بریتین یعنی بریتین جنوبی و اسکاتلند را نارت بریتین یعنی بریتین شمالی میگویند و سکنه اسکاتلند را اسکاتش و سکنه ویلز را ویلچ و سکنه انگلند را انگلش میگویند و مختصر همه را برتش میگویند الکنون در السنه و افواه انگلیش باسم مطلق مشهور است و مملکت انگلند در چهل کونتی تقسیم شده است که بتفصیل ذکر میشود و هر کونتی شهری دارد و از آن شهرها بعضی موسوم باسم همان کونتی بدون لفظ شیر است و در بعضی اسم شهر با اسم کونتی تفاوت دارد چنانچه معلوم خواهد شد

اول	دوم	سیم
یارک شیر	هیرفورد شیر	نرت همت شیر
چهارم	پنجم	ششم
ناتینگ هم شیر	دربی شیر	استفورد شیر
هفتم	هشتم	نهم
لی سس تر شیر که لیس تر شیر تلفظ میشود	نارت امپ تن شیر	واریک شیر
دهم	یازدهم	دوازدهم
وار سس تر شیر که در تلفظ ووس تر شیر گویند	گلاس تر شیر که در تلفظ گلاس تر شیر گویند	آکس فورد شیر
سیزدهم	چهاردهم	پانزدهم
بکینگ هم شیر	لین کالن شیر که در تلفظ لین کن شیر گویند	هان تنگ دن شیر
شانزدهم	هفدهم	هجدهم
کمبرج شیر	هرت فورد شیر که در تلفظ هر فورد شیر گویند	بد فورد شیر

وان کونتی ها که اسم شهر با اسم کونتی تفاوت دارد از ینقرار است

	کونتی	بلدان
۱۹	دَرهَسَم که دَرَم تلفظ کنند	درهسم که درم خوانند
۲۰	لنکاشیر	لنکستر
۲۱	چشیر	چستر
۲۲	نارتمبرلند	نیوکسل
۲۳	کمبرلند	کرلیسل
۲۴	وستمورلند	اپل بی
۲۵	شراپ شیر	شروزبوری
۲۶	رتلند شیر	اوکهم که در تلفظ اوکم گویند
۲۷	نارفولک که در تلفظ نارفوک گویند	نارویچ که در تلفظ نارینج گویند
۲۸	سفولک که در تلفظ سفوک گویند	اپسویچ که در تلفظ اپسیچ گویند
۲۹	ای سکس	چلمسفورد
۳۰	میدل سکس	لندن
۳۱	سری	گیلدفورد
۳۲	کنت	کنتربوری
۳۳	ساسکس	چیچستر
۳۴	برکشیر	ریدینگ
۳۵	ویلت شیر	سالزبوری
۳۶	همپشیر	وینچستر
۳۷	دارسِت شیر	دارچستر
۳۸	سامرسِت شیر	بث و ولس
۳۹	دوان شیر	اکستر
۴۰	کارن وال	لانسستن

باب هفتاد و سیم در بیان دولت انگلیس

وانگلند در اعصار مختلفه باقسام مختلفه تقسیم شده است و وقتی که رومیان باین جزیره فرود آمدند در هولایت هفده قبیله سلکنی داشت
وبس ازآنکه ایشان این جزیره را بتصرف درآورده و بزرگ این مملکت شدند او را در پنج ولایت بزرگ تقسیم کردند و وقتی که طایفه
سکسان درین مملکت رایت اقتدار افراشتند او را در هفت حصه غیر مساوی تقسیم کردند که هر یکی را سلطنتی نامیدند و همه آنها را
سکسان هپتارچی میگفتند و در هر حصه بزرگی و رئیسی حکمرانی میکرد مترجم گوید هپتارچی بزبان یونان یعنی
هفت تا مترجم هیپتا یعنی هفت و رچی یعنی سر است انتهی و این مملکت را الفرد الکبیر به شیر تقسیم کرد و پس از فتح
اهل نارمن این شیرها به کونتی ها معروف شد و هر کونتی با یک الدرمن یعنی رئیس و ریش سفید محکوم بود که آن رئیس را
بکلام لتین کامس و در انگلیسی کونت و بزبان اهل دین ارل میگویند و الفرد هر شیر یا کونتی را به هندرد ها و ویس تریکت ها
تقسیم کرد که هر کدام شامل بر صد خانوار بود و هر هندرد را به تاتی ذینگ ها یا تتنث تقسیم نمود که هر کدام شامل بر ده خانوار بود
و قرا صغیره را که ده خانوار داشت هملت نام نهاد و از زمان فتح نارمن انگلند در شش سرکوت یعنی دایره تقسیم شده است
و هر دایره مشتمل بر چند کونتی است و در هر دایره دو نفر قاضی معین است که امورات انجا را فیصل میدهند که برای جزئیات رعیت
انجا محتاج بآمدن پایتخت نشوند و این شش دایره از ینقرار است **اول** دایره هوم است که مشتمل بر کونتی هرتفورد و ای سکس
و کنت و ساسکس و سری است **دوم** دایره نارفوک است که مشتمل بر کونتی بکس و بدفورد و هان تنگ دن و کمبرج
و جزیره الی و نارفوک و سفوک است **سیم** دایره آکسفورد است که مشتمل بر کونتی برکس و اکسن و ووس تر و استفورد
و سلوپ و هیرفورد و من مث و گلاستر است **چهارم** میدلند سرکوت است یعنی دایره وسط و مشتمل بر کونتی نار
امپتن و رتلند و لینکن و ناتینگ هم و دربی و لیستر و واریک است **پنجم** دایره مغربی است که مشتمل بر کونتی هنتس
و ویلتس و دارسِت و دوان و کارن وال و سامرسِت است **ششم** دایره شمالی است که مشتمل بر کونتی یارک و درم
و نارتمبرلند و کمبرلند و وستمورلند و لنکستر است و کونتی میدل سکس و چشیر ازین دوایر خارج است و در میدل
سکس محکمه و دربار دار العداله است و در چشیر قضاة شرع بولایات مأمور میشود و بغیر ازین پنجاه و دو کونتی که انگلند و ویلز تقسیم
شده است دران مملکت چندین کونتیهای کارپوریت که مشتمل بر ویس تریکت های معین است که جیوریس دیکشن یا محکمه های مخصوص دارند
که فرمان آزادی و حریت از پادشاه دارند چنانچه شهر لندن کونتی ممتاز مفروز از میدل سکس است و همچنین شهرهای یارک
و چستر و برستول و نارویچ و ووستر و قصبات سوتمپتن و پول و کینگسن آپون هل و نیوکسل آپون تین
کونتی ها ممتاز است که جزو کونتی هائی که در انجا واقع شده اند نیستند و همچنین چندین نواحی هست که وقف کلیساها و در تصرف
کشیشانست وانچه که در تصرف آرچ بی شپ یعنی خلیفه اعظم است او را ایراوِلنس گویند و انچه که در تصرف بی شپ یعنی
خلیفه است دیوسِس نامند و انچه که وقف کلیسا و در تصرف کشیش است او را پریش خوانند هر گونه اختلافی که در صفحات ولایات
وسیعه فسیحه هست در صفحه ولایت گریت بریتن نیز هست و در بریتن شمالی اودیه و جبال زیادتر از بریتن جنوبی هست
و بریتن جنوبی بسیار بافضا و نیکوست و تپه های انجا چندان ارتفاع ندارد و پوشیده شده است با طرف که نیکو
ترین علف است و مشتمل بر صحاری و مرغزارها و چمن ها و کشت زارها و جنگلها و آبها ست و مشحون از گله های گاو و گوسفند
و محتوی بر قرا نیکو و قصبات عالیاست و در هر بلدی چندین عمارت عالیه از کنیسا و ارکالت و در انگلند کوه بلندی مرتفع
نیست و در جانب شمال کوه زیادتر از جانب جنوب دارد و جبال مشهور انگلند از ینقرار است ولدس و بلک
مون تینس یعنی جبال سیاه در یارک شیر و اینگل و ولف کرگ یعنی آشیانه کرگ در لنکاشیر و پیک در دربی شیر

و سوی اُهِلس یعنی تپه های سوی اُدرسی فِل در حدود اسکاتلند و مَل وِرن هیلس یعنی تپه های مل ورن در وُوسِس ترشیر و در کِیِن در شراپ شیر و مِندیپ هیلس یعنی تپه های مِندیپ در سامرسِت شیر و قله های مرتفع اسکیدا و سی فل و هلولین و سِکِیدا در کَمبرلند و انگِل بارُو و پِنی گِنت در یارک شیر و سوی اُدر نار ثَم برلند است

باب هفتاد و چهارم در بقیه برتیش امپیر یعنی شاهنشاهی انکلیس

برتین در ازمنه سالفه مشحون از جنگل بود و جنگلها مملو از گله های غزال و کوهها پر از گوزن و باطلاها مملو از کلاغ دشتی و خنازیر دشتی بود و متدرجاً بریده شد و باطلاقها خشکیده گشت و حیوانات دشتی از میان رفت و مسکن حیوانات اهلی گردید و انگلند اکنون چارپای وحشی دیگر ندارد مگر بعضی کوچکترین انواع مانند روباه و گربه دشتی و قاقم و سنجاب و قسمی از سمور و سگ آبی و خنزیر دشتی و خرگوش و رَبیت که یک قسمی از خرگوش است و موش خرما و دارموس حیوانی است که در زمستان اکثر اوقات در خواب است و موش کور و چندین قسم دیگر از گربه و موش و در زمان وِلیَم مظفر شصت و نه جنگل معروف در انگلند بود که سلاطین نارمن چنان مایل شکار بودند که وِلیَم مظفر نیو فارست یعنی جنگل جدید را در همپ شیر احداث کرد که چهل میل دوره او بود و هر چه سکنه و آبادی در انجا بود کلاً بیرون کرد و آن جنگل را غرق نمود و در مدت قلیل آن جنگل مشحون از حیوانات دشتی شد و از ستم و جور او که جمعی را از ملک و خانه خود شان بی بهره ساخت دو نفر از پسران او یکی ریچارد و یکی ولیم روفس با نواده او هنری درین جنگل تلف گردید اما ریچارد از رایحه عفن و بائی کشته شد و روفس با تیری که ولیم تیرل به غزال می انداخت خطا کرده باو خورده تلف گشت و هنری پی شکاری اسب میتاخت موی سرش در شاخه درختی بند شده آویخته شد تا بهلاکت رسید و اکثری ازین جنگلها اکنون بریده شده محل زراعت است و جنگل بزرگی که الآن در انجا باقی است جنگل وِیندزار و نیو فارست و جنگل دین و جنگل شروود است و تیرهای کلفت خوب که درین جنگلها بعمل می آید خصوصاً از بلوط و افراخ و نارون و اَش که زبان گنجشک است الآن نیست چرا که اکثر شان را بریده اند و باز قدری در نیو فارست پیدا میشود و مملکت انگلند با چندین رود خانه با فایده و نفع آبیاری میشود که هم منفعت ملکی از انها حاصل میشود و هم باعث جلوه و تماشای مملکت است و رود خانهای اصلی که در انگلند هست یکی تمیس است که او را ایمیز یا ازاهجه نیز تلفظ کنند اگرچه بحسب اندازه و بزرگی چندین رود خانه در دنیا از و بزرگتر هست ولی در هیچکدام از انها مال و دولتی که در بالای سینه خود میبرد برده نمیشود و دیگری رود خانه سِوِرن و مِدوی و ترنت و اوز و همبر و تین و تیس و اُون و دِروِنت و رِیبَل و مِرسی و دی و اکس و تمر و اِستور است اما تمیس از تپه های کاتس وُلد در حدود گلاس ترشیر تخمیناً سه میل در جنوب مغرب سیرن سستر بر میخیزد و از جنب شهر آکسفورد و ابینگدن و والینگ فورد و ریدینگ و هِنلی و مَرلو و میدِن هِد و ویندزار گذشته و از شهر کینگستن و رِچمونت گذشته به لندن میرسد و پس از جریان او از مابین لندن کونتی کنت را از کونتی اِسِکس مقسوم میسازد و هر قدر که بمحیط نزدیکتر میشود فراخ تر میشود تا بدریا در نور داخل میگردد و در رود خانه تمیس سابقاً چندان پل نبود و هرچه هم بود بطور بد ساخته شده بود اکنون ازین و نقص مبرا است که هم پل فراوان دارد و هم بطور خوب و استحکام ساخته شده است و پلهائی که در لندن بالای رود خانه تمیس است یکی لندن بریج است و سوث وارک و بلک فریرس و واترلو و وِست منستر و واکس هال است که از انها اول و ثانی و رابع

و سادس در ازمنه جدیده بنا شده است و بجز این پلها چندین پل دیگر درین رود خانه در قرب و حوالی لندن است که یکی بترسی بتقدیم الباء الموحده و دیگری همر سمیث و فلهم و کیو و کینگستن و همپتن و کورنت و والتن و چرتسی و پل همر سمیث را نیز درین ازمنه جدیده بنا کرده اند و اگرچه رود خانه تمیس در طول ممر و مجری مماثل و مشابه بهیچ یک از انهار عظیمه اقالیم دیگر نیست و طول او فزونتر از دویست و چهل میل نمیشود ولکن اوصاف دیگر دارد که مزاوار است بر دیگران مزیت حاصل کند از جهت عمق و ملایمت جریان که قابل است در او جهازهای بزرگ تا بلندن مسافت پنجاه میل از دریا و زورقها تقریباً تا منبع او حرکت نمایند و رود خانهای کوچکی که به تمیس انصباب دارد یکی چِرویل است که در آکسفورد داخل میشود و دیگری تِیم است در دار چستر در کونتی آکسفورد متصل میگردد و کِنِت در ریدینگ و کالِن در استینس و وِی و مول در سِری و لی در دیپ فورد بدریای اسکس و درنت و مِدوی در لاحق میشود اما رود خانه سِوِرن رود خانه ثانی انگلند است و منبع او از جانب شرقی پلین لیمون است که در کونتی مونت گومری شیر است که در مملکت ویلز واقع شده است و پس از پیچ و تاب بسیار از جنب ولش پول گذشته که در انجا او قابل عبور کشتی است و از شروزبری و از کولبروک دیل و بریج نارث و بیودلی و استور پورت و وُوستر و تیوکسبری گذشته که در انجا او را ایزا اون یعنی اون علیا میگویند و پس از جریان از جنب گلاستر مسافت اندکی به رود خانه وَی ملحق شده به چنل برستول در پایین برستول داخل میشود و ممر و مجرای او تخمیناً یکصد و هشتاد و پنج میل است و مجرای امزون در امریکای جنوبی فزونتر از سه هزار میل است و بواسطه کنل با رود خانه سورن بر رود خانه ترنت و همبر و مرسی و تمیس اتصال دارد و در رود خانه اصلی که باج ده رود خانه بر سر رود خانه وَی است که از مملکت ویلز برمیخیزد و دیگری لوار اون یعنی اون سفلی است که در پایین برستول به سورن ملحق میشود اما رود خانه ترنت بحسب طول مجری رود خانه سیم است که در انگلند است منبع او در نزدیک لیک در استفورد شیر است که تقریباً از مرکز انگلند است و از جنب استوک و استون و برتن که در انجا قابل عبور کشتی است و از جنب ناتینگ هم و نیوارک و گینز بارو گذشته متصل میشود بهازونی از در باکه او را همبر میگویند و باو ملحق میشود چندین رود خانه که اصلی انها سُوا است از استفورد و دو پایین برتن و دِروِنت از دربی و سوار از لیس ترو رود خانه ترنت یک علاقه و مدخلی با چندین کنل با مرسی و سورن و تمیس نیز دارد اما اتم اوز بروزن روز بچندین رود خانه ملحق میشود و بزرگ انها آن است که از نزدیکی برک کی در نارث امپتن شیر بر میخیزد و جریان او بجانب مشرق است از از چندین کونتی میکند و داخل میشود به ابس شواری که او را واش میگویند که در مابین نارفوک و لینکن شیر است و قطعات مسطح هموار که در اطراف این رود خانه واقع شده است اکثر اوقات سیلاب او در طغیان آب فرو میگیرد و این رود خانه را گرت اوز میگویند یعنی اوز کبیر و از جنب شهر بکینگ هم و نیوپورت پگنل و بدفورد و هانتینگدن و سنت ایوز و الی گذشته به ابس شواری مذکور متصل میشود و دیگری اوز است که از اتصال چندین رود خانه بعمل می آید در شیر قابل عبور کشتی میشود که تا پایخت او یارک کشتی حرکت میکند و انصباب او به همبر است و رود خانه هاسکه بین او ملحق میشوند هور فا است که پایین تدکستر متصل میشود و دِروِنت پایین سلبی و ایر پس از وصل شدن او با کلدر و دُن در نزدیک هودن و سویل و یار و نید است و رود خانه دیگر که در وسعت و اندازه برابر است مرسی است که منبع او از دربی شیر است و از جنب شهر استاک پرت و وارینگ تن و رن کارن گذشته در بندر لیورپول بدریای آیرش انصباب

وباالبحر پیمائی داخله مملکت آن رود خانه علاقه و مدخل برود خانه دی دربل واوز و ترنت و درونت و سورن و همبر و مرسی واون
دارد که این بحر پیمائی داخله بواسطه کنل ها و پیچ و خم ها فزون تر از ششصد میلست اما رود خانه مدوی در نزدیک تن بریج در کنت بر میخیزد
واز جنب میداستون گذشته به تیمس در شیرنس داخل میشود و قابل است که جهاز های بزرک درین رود خانه تا چتم حرکت بکنند
اما همبر از اجتماع ترنت واوز و درونت و دیگر جویهاست واو جدائی سازد یارک شیر را از لینکن شیر و بمحیط جرمن نزدیک بالدر
نس بابین مل انصباب دارد و رود خانه کوچک بل در کینگس تن اپون هل داخل همبر می شود وازانجهت است که غالبا کنگس
تن را هل مینامند اما تین رود خانه نارتم برلند واز جنب نیوکسل گذشته در تین موث بمحیط جرمن داخل میشود اما دی زند
ویلز است و منبع او در نزدیکی اسنودن واز جنب چستر گذشته بدریای آیرش انصباب دارد اما اون سه رود خانه است اول
از لیسترشیر است و عبور میکند از جنب لمتر وارث و واریک واوی شم واسترت فورد و در تیوکس بوری داخل سورن
میشود و منبع اون ثانی در ولت شیر است که از جنب سالز بوری گذشته به انگلیش چنل یعنی چنل انگلیس پائین کرایست چرچ
داخل میشود و منبع اون ثالث از ملمس بوری و چیپین هم است که در تلفظ چپی نم گویند و بث و برستول گذشته به سورن
داخل میشود مترجم گوید در انگلند چندین رود خانه است که آن را اون میگویند واون بزبان بریتن قدیم یعنی رود خانه
واکنون علم خاص شده است انتهی اما تمس منبع او از کراس فل است که جدائی سازد درم را از یارک شیر و در پائین
استاک تن بدریا میریزد اما توید جدائی سازد نارتم برلند را از اسکاتلند و در پائین برویک که در تلفظ بریک گویند بدریا
متصل میشود و دریاچه های انگلند بیشتر در کمبرلند و در وست مورلند است و بزرک اینها وی نندرمر است که تخمینا ده
میل طول و دو میل عرض دارد و دیگری یولس واتر است و گرمابهای آب گرم انگلند اینهاست که در بث و برستول است
که در سامرست شیر واقع شده است و بکس تن ولس است که در دربی شیر است و آبهای معدنی با منفعت انگلند
در تن بریج ولس و چلتنم هم که در تلفظ چلت نم گویند و هرو گیت واسکار بارو است و مکانهای معروفی که در آنجا
بجهت منفعت و خاصیت آب مجمع خلق میشود و برای مداوا و معالجه زیاد آمد و شد دارند بث و چلت نم و بری تن
و تن بریج ولس و هرو گیت واسکار بارو است و بنادر معتبر انگلند در ساحل مشرقی لندن و یت فورد
و چتم و شیرنس و هرویچ که در تلفظ هر ریچ گویند و شیلدس و کینگس تن اپون هل و لین و جرسی استاک تن
و در ساحل جنوبی بندر داور و پارتس موث و پلی مث و فلمث است و در ساحل مغربی برستول و لیورپول
و هول هد و میلفارد هیون و هول هد دیگر است که در ساحل انگلسی است مترجم بندر داور در محاذی بندر
کلیس است که از داور تا لندن از راه خشکی هفتاد و دو میل مسافت است و تا کلیس که یکی از بنادر فرانس است هفده میل
و نصف میل است که تقریبا شش فرسخ است که بندر داور در شمال مغرب کلیس است و میان آن دو بندر تنگترین مکان
چنل انگلس است و جمعیت داور تقریبا دوازده هزار و جمعیت کلیس ده هزار است واین بندر پشته خانه میان انگلند
و فرانسه است و بندر کلیس در شمال مشرق بندر معروف بولانگ است و میان اینها بیست میل مسافت است و در شمال
دار السلطنه پاریس اتفاق افتاده واز کلیس تا پاریس دویست میل مسافت است واز کلیس تا لندن از راه دریا صد میل مسافت است

باب هفتاد و پنجم در بقیه کیفیات انگلند

گریت بریتین را در زمان رومیان بریطانیه می گفتند و رومیان با این مملکت پنجاه و پنج سال قبل از عیسی حمله آورده
مالک شدند واز آن عصر تا سال ۴۴۶ بعد از عیسی این مملکت در تحت اختیار رومیان بود و پس از رومیان

مدتی دین و زمانی سکسان درین مملکت حکمرانی داشت و در سال هزار و شصت و شش مسیحی مطابق چهارصد و
پنجاه و هشت هجری ولیم ملقب ذی کان کرر یعنی المظفر این را در سال هزار و یکصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق پانصد و شصت و
هشت هجری مملکت آیرلند ضمیمه انگلند شد و در سال هزار و سیصد و هشتاد و چهار مسیحی مطابق هفتصد و هشتاد و شش هجری
ویلز تابع انگلند گشت و در سال هزار و ششصد و سه مسیحی مطابق هزار و دوازده هجری تاج اسکاتلند با تاج انگلند قرین شد که این
دو مملکت حکم واحد یافت و در سال هزار و هفتصد مسیحی مطابق هزار و صد و دوازده هجری پرلیمنت اسکاتلند که تا آن زمان جدا بود
موقوف شده جزو پرلیمنت انگلند گردید و در سال هزار و هشتصد مسیحی مطابق هزار و دویست پانزده هجری پرلیمنت آیرلند که
او نیز تا آن زمان جدا بود جزو پرلیمنت انگلند شد که الآن از برای سه سلطنت یک پرلیمنت مقرر است ترکیب حکمرانی سلطنت انگلند
مونارکیکل یعنی سلطنتی و پادشاهی است و جانشین پادشاه بوراثت و قدرت و اختیار لجسلیتو یعنی شریعت و قانون
گذاشتن با پادشاه و امرا و رعیت است که باتفاق یکدیگر اگر امری تقاضا کرد تغییر و تبدیل داده امور را فیصل دهند و این
ترکیب حکومت بلا حرف بهترین حکومتهاست که نه اختیار تام است که پادشاه بنفس نفیس در جور و ستم مختار باشد و نه عدم
اختیار است که امرا و وکلای رعیت بدون اجازه او مباشر امری باشند و مذهب اهل انگلند پروتستنت است که در
اختیار دو خلیفه اعظم و بیست و چهار خلیفه دیگر است واز مذاهب دیگر نیز یافت میشود و پادشاه چشمه عدل و احسان
و رئیس کل کلیسات و فرستادن سفرا بولایات و تغییر و تبدیل ایشان و اختیار صلح و جنگ و ترتیب و تجهیز سفاین
و عساکر و جنگ و سکه زدن پول و رواج او و عفو جرایم با پادشاه است و ذی هوس آف لاردس یعنی خانه مجلس امرا
و بزرگان مشتمل بر نجبای ولایت و خلفای مذهب و دیوک ها و مرکوئس ها و ارل ها و ویس کونت ها و برون ها
و تالاری که ایشان جمع در آنجا میشوند و اجلاس میکنند مزین با پرده علمی است که حاکی از شکست آرمدا است که لشکر مجموعه
اسپانیا را شکست داده اند و در یک گوشه آن تالار تخت پادشاه برقرار است و ذی هوس آف کامنس یعنی خانه
و مجلس عامه خلق مشتمل بر اشخاص غنی و وکلاست که بجهت مشاوره دولتی از کونتی های مختلف و شهرها در آنجا جمع میشوند
و عدد این اشخاص ششصد و پنجاه و هشت نفر است که از انگلند چهارصد و هفتاد و یک نفر واز آیرلند یکصد و پنج نفر
واز اسکاتلند پنجاه و سه نفر واز ویلز بیست و نه نفر است که این اشخاص از این ولایات در پرلیمنت حاضر شده
بر تق و فتق کلیات امور میپردازند و لفظ پرلیمنت از لفظ فرانسه استخراج شده است که معنی اصلی و مکانی است
که برای اشخاص چند معین شده باشد که درین مکان ان اشخاص یکدیگر را بجهت مصلحتی ملاقات نمایند و این لفظ
اول در فرانسه مجالس و محافل عامه در وقت لوئیس هفتم تخمینا در وسط دوازدهم استعمال میشد ولی در انگلیس مخصوصا بمجلس
پادشاه و امرا و وکلا که در آن مجلس تصحیح قوانین و رسوم عامه و خاصه داده میشود اطلاق میکنند و رئیس کل این مجالس
پادشاه است که پادشاه هم بزرگ جماعت لجسلیتو یعنی مقنن و شریعت گذار و هم بزرگ جماعت اجرا کننده گان
اوامر و نواهی مملکت و شریعت است و تغییر و تبدیل اشخاص پرلیمنت و اختیار تعویق و تاخیر او نیز با پادشاه است
که می تواند تا چند وقت پرلیمنت را بتاخیر بیندازد که این حکم و دستخط پادشاه از چنسری صادر میگردد و او دار العداله
مطلق است که در آنجا بغیر از دستخط پادشاه نوشته دیگر صادر نمیشود و سوای این مجلس جای دیگر است که او را پرای
وی کونسل میگویند یعنی مشورت خانه خفیه که لب یا مجلس عالی است که اشخاص آن مجلس با پادشاه انتخاب شده اند
که ایشان با آئین و دین سوگند یاد کرده اند که در نصیحت و خیر خواهی دولت و پادشاه بطور صدق و صفا رفتار

نماید و بغیر از پری وی کونسل جای دیگر است که او را کبینت کونسل میگویند یعنی خلوت خانهٔ خاص مشورت که شامل
بروز را و نجباست که انتخاب او نیز با پادشاه است که درین مشورت امورات کلیه را فیصل میدهند و یکی از این
اشخاص کبینت کونسل وزیر اولست و هروقت که پادشاه در پرلیمنت حاضر شد همه وزرا و وکلا در لباس سلام
بخدمت پادشاه مشرف میشوند و پادشاه این اختیار را نیز دارد که اگر خود دران مجلس حاضر نشود شخصی را از امرا
و نجبا از جانب خود وکیل کند که دران مجلس فرمایشات پادشاه را ابلاغ کند و بغیر ازین دربار عالی پرلیمنت در انجا
چهار محکمه و دربار است **اول** ذی کورت آف چنسری یعنی دیوانخانه و دربار چنسری که دار العداله محض است
که از انجا حکم شرع و دولت بعدل و انصاف صادر میشود **ثانی** ذی کورت آف کینگس بنچ است یعنی
دیوانخانه و دربار مجلس نشیمن پادشاهی که برای مرافعه و رفع مخاصمات است و امورات مابین پادشاه و رعیت را قرار
میدهند **ثالث** ذی کورت آف کامان پلیز است یعنی دیوانخانه و دربار دادخواهان عام که در انجا امورات مابین
رعیت با رعیت صورت میگیرد **رابع** ذی کورت آف اکس چکر است یعنی دیوانخانه و دربار خالصه جات
و معاملات دیوانی که در انجا معتبر الممالک نشسته مداخلات و معاملات دولتی را معلوم می سازند و گریت بریتین
تخمیناً پانصد و سی میل در طول از شمال تا جنوب و دویست و هشتاد و چهار میل در بزرگترین پهناست و مشتمل بر جمعیتی است که تخمیناً
هفده ملیان نفوس است و جمعیت انگلند در زمان فتح در سال هزار و شصت و شش مسیحی مطابق چهارصد و پنجاه و هشت ۴۵۸
هجری تخمیناً دو ملیان و در سال هزار و ششصد مسیحی مطابق هزار و نه ۱۰۰۹ هجری تخمیناً چهار ملیان و در سال هزار و هفتصد
مسیحی مطابق هزار و صد و دوازده ۱۱۱۲ هجری تخمیناً پنج ملیان و در سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و
هفده ۱۲۱۷ هجری هشت ملیان و در سال هزار و هشتصد و یازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و شش ۱۲۲۶ هجری نه ملیان
پانصد هزار و در سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش ۱۲۳۶ هجری یازده ملیان
و در سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و هفت ۱۲۴۷ هجری چهارده ملیان و دویست و
هفده هزار و هفتصد و یازده نفر بوده است **مترجم گوید** هروقت که گریت بریتین استعمال میشود
مراد انگلند و اسکاتلند است و جمعیت این دو مملکت را در سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی مطابق هزار و
دویست و پنجاه و هفت ۱۲۵۷ هجری هجده ملیان و ششصد و پنجاه هزار و هشتصد و شصت نفر حساب کرده اند که جمعیت
انگلند و ویلز شانزده ملیان و سی هزار و هفتصد و هشتاد و یک نفر و اسکاتلند دو ملیان و ششصد و بیست هزار و
یکصد و هشتاد و چهار نفر بوده است و در سال هزار و هشتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و هفت
هجری جمعیت هر دو مملکت را تخمیناً بیست ملیان بحساب در آورده اند انتهی و در انگلند چندین معدن مس و آهن
و سرب و زغال سنگی است و کارخانهای صنایع او محل حیرت انگیز است و دفعهٔ تجارت او در میزان تجارت
دنیا سنگین تر از همه و جهازهای تندرو بی شمار و ملاحان رشید نامدار او بهتر و بیشتر از همه جاست که اکنون او را
نخستین دولت بحرپیما در کرهٔ ارض میدانند و در اروپا در هر صنعت کارخانه هست که بوجه اتم مثل او در انگلند
نباشد و کارخانهای پشمینهٔ او و اسبابهای آهن کاری او از قبیل چاقو و اسلحه و توپ و تفنگ بهتر از همه مملکتها
و ساعات مجلسی و بغلی انجا نیز در شهرت و تجمیل کار و صنعت مشهور آفاق است و در هر قسمتی از دنیا مملکت و ضمیمه
دارند که از تجارتهای گوناگون آنها همیشه بر منفعت و شهرت خود می افزایند و متصرفات ایشان در امریکا به تنهائی مشتمل

کبینت کونسل

کورت آف چنسری

کورت آف کنگس بنچ

کورت آف کامان پلیز

کورت آف اکس چکر

بر شش ملیان

بر شاهنشاهی بزرگست که در وسعت با هر مملکتی لاف برابری میتواند بزند و در آسیا نیز هند الشرق را متصرف است
که منابع دولت و چشمه سار منفعت است **باب هفتاد و ششم در بیان شهرها و قصبات بزرگ**
مشهور انگلند و غیره شهرهای بزرگ انگلند لندن که پایتخت دولت است و بریستول و لیورپول و منچستر
و لیدس و برمینگام و نارویچ و بث و پارتس مث و پلی مث و دوون پرت و برفرد و هل است **لندن**
پایتخت کبیر شاهنشاهی بریتین است و از شهرهای معمور بزرگ دنیاست و بحسب جمعیت و تجارت و دولت
میتوان گفت که برابری در دنیا نداشته مگر وقتی روم که بانوی دنیا بود میتوانست با این شهر دم از مساوات
بزند و این شهر در محل ریگ زاری بنا شده است و از محاسن این شهر یکی آن است که همه کثافات شهر با نجلابهای
عمیق به تیمس داخل میشود که از وسط این شهر جاریست و خانهای او عموماً خشک و پاک و هوای او سالم و مشتمل
بر شهر و خارج شهر است و لندن الآن از شهرهای مجلل مفخم دنیاست و دوره او با سواد و خارج شهر به پیمایش جلدیکی
که معلوم شده است سی و پنج میل و دو فرلانگ است و جمعیت تمام و آبادی کلی او در میان هشت میل کنتی در لن
سنت پال در سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و هفت هجری یک ملیان و هفتصد و هفتاد و
شش هزار و پانصد و شصت نفر بود **مترجم گوید** فرلانگ دو ثمن میل است و جمعیت لندن در سال
هزار و هشتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و هفت هجری که در هیدن ضبط کرده است دو ملیان
تمام بوده است و اکنون دو ملیان و دویست هزار میگویند انتهی و طول این شهر معظم از هیدپرک کارنر
یعنی از گوشه هیدپرک که در مغرب است تا پاپلر فروتر از هفت میل است و پهنای او از دو میل تا سه میل است
و لندن را در یوقت از روی حقیقت و انصاف میتوان ذی کوین آف سیتیس یعنی ملکه بلدان گفت و معلوم
نیست که این شهر در چه عصر بنا شده است ولی عموماً چنان گفته اند که اندک زمانی قبل از حمله رومیان
بانگلند این شهر بنا شده است **مترجم گوید** که اکنون وسعت آبادی زیادتر از انست که مصنف بیان
کرده از هر طرف بقدر یک میل افزون شده است انتهی و این شهر در زمان ورود سیزر باین جزیره پایتخت
ترنی نو بنطس بود و او را ترنی نو بنطیوم یا ترنی نووم می گفتند که معنی او دلالت بشهر نو دارد و درین شهر تا هزار سال
هیچ پلی بالای تیمس بنا نکرده بودند و در وقت ورود سیزر نیز چندان آبادی نداشت بلکه سیزر هیچ
اعتنائی باینجا نکرد و رومیان لندن را تصرف نکرده بودند تا در حمله ثانی ایشان در زیر حکم کلادیوس که تخمیناً
یکصد و پنج سال پس از حمله اول ایشان در تحت حکم سیزر بود بتصرف ایشان در آمد و پس از انکه این شهر را تصاحب
کردند او را رومیان لندنی نیوم نامیدند و پس از انکه سکسان ها مالک شدند او را لندن تن و لندنی خواندند
و پس از فتح کتاب و دفتریان او را لندینیه و لندرس می گفتند و مدتی است که او را لندن بر وزن گندن نام
نهاده اند و لندن در اطراف رودخانه تیمس در عرض پنجاه و یک درجه و سی و دو دقیقه شمال و در طول پنج دقیقه و
دو ثلث دقیقه بجانب مغرب گرینیچ اتفاق افتاده است و گرینیچ رصدخانه انگلند است که صاحبان جغرافیای
برتیش نصف النهار اول را از انجا حساب میکنند و رودخانه تیمس از لندن بریدج تا بلک وال که تخمیناً
پنج میل است نشان میدهد یک منظری را که در دنیا نظیر او نیست و صفحه او کلاً با جهازها و زورقها و لطکه ها پوشیده
شده است و در اطراف او چندین عمارات عالیه و جهازگاههای نیکوست که دران جهازگاه ها مرمت سفاین و

۱۲۴۷

۱۲۶۷

کشتی ها مشغول میشوند ولندن الکنون مشتمل بر سِتی لندن است که شهر قدیم انجاست و مشتمل بر شهر وِست مینِستر و سوت وارک و بعضی قسمتهای میدِل سِکس است و کلی اینها را درین زمان لندن میگویند و در اطراف این شهر مسافت چند میل چندین قریه معموره است که اینها را قصبه میتوان گفت که محتوی بر بیوتات عالیه از ارکان و تجار و سایر اهل حرفه است که در معنی اینها را نیز از جزو لندن حساب میتوان کرد و در سِتی و وِست مینِستر چندین ابنیه عالیه است که اگر بذکر همه اینها بپردازیم مجلدی دیگر ضرور است ولی ابنیه عالیه معروفه از ینقرار است سِنت پال کَتی دِرَل یعنی کلیسای اعظم سنت پل وِست مینِستر اَبی یعنی مکتبه و صومعه وِست مینِستر ذی تاوِر یعنی مناره و یکه برج که در اینجا مراد نارین قلعه است ذی بنوپلس یعنی عمارت جدیده ذی مِنشِن هوس یعنی خانه و محکمه بیگلربیگی که لارد میر می نشیند سالم سنت هوس وِست مینِستر هال یعنی تالار وِست مینِستر هوس آف پَرلیمنت یعنی خانه های پرلیمنت رایل اکس چِنج یعنی مجمع التجار اعلیحضرتی بَنک یعنی صراف خانه و جائی در انجا پول بسود داده میشود کستم هوس یعنی گمرک خانه مان یومنت یعنی علامت و مناره و ستون بنوپست آفس یعنی پسته خانه جدیده که در انجا کاغذهای ولایات جمع میشود و باطراف میفرستند نیشنل گلیری یعنی ایوان ملتی کالوسیوم اسم تماشاخانه رومیان بوده که الکنون یکی از تماشاخانهای لندن اسم گذاشته اند لندن یونی وِرسیتی یعنی مدرسه و دار الفنون لندن

اَمّا کَتی دِرَل سِنت پال از کلیساهای نامی دنیاست در پروتِستنت از و بزرگتر کلیسائی ساخته نشده است طول او در دیوارهای او پانصد فوت و ارتفاع او سیصد و چهل فوت است و کلاً بنای از سنگ پرتلند شده است و بقاعده یونان و روم مثل کلیسای اعظم سنت پطر تاج بزرگی در بالای او تعبیه نموده اند و این بنای محکم عالی از کارهای سرکرستوفر رِن است که عمر زیادی کرد و در مدت سی و پنجسال این کلیسا را باتمام رسانید و نخستین سنگی که در بنیان او گذاشته است خود ش بوده است و زمین او مشتمل بر دو و نصف ایکر است مترجم گوید هر ایکر چهل پرچ در طول و چهار پرچ در عرض است که هر پرچ پنج یرد و نصف است و از ینقرار یک ایکر چهار هزار و هشتصد و چهل یرد مربع خواهد بود انتهی و کَتی دِرَل قدیم سِنت پال با آتشی که در شهر لندن در سال هزار و ششصد و شصت و شش مسیحی مطابق هزار و هفتاد و هفت هجری افتاد بکلی سوخت و خراب شد و طول او ششصد و نود فوت بود و این بنائی که الکنون شده است در سال هزار و ششصد و هفتاد و پنج مسیحی مطابق هزار و هشتاد و شش هجری شروع شده و در سال هزار و هفتصد و ده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و دو هجری بانجام رسیده است مترجم گوید مختصری از کیفیت سنت پال در آخر باب شانزدهم ذکر شده ولی در طول و عرض او آنچه که در آنجا ذکر شده است با روایتی که مصنف در اینجا بیان نموده اختلاف دارد و ما آن روایت را از کتاب هیندِن نقل کرده ایم انتهی اَمّا وِست مینِستر اَبی یعنی مکتبه و خانقاه وِست مینِستر میتواند در حشمت و عظمت ثانی کَتی دِرَل سِنت پال بشود و این بنا از معماری گاتیک است و در اینجا اشخاص معروف از هر مرتبه و هر طبقه را دفن میکنند و این کلیسا از تواریخ چنان مستفاد میشود که در سال ششصد و پنجاه مسیحی مطابق دویست و سی و شش هجری بنا شده و است و پس از آن خراب شد و دوباره او را اِدگر بنا نهاد و پس از آن اِدوارد ملقب ذی کان فسر یعنی المعترف والمقر تعمیر کرد مترجم گوید فرق اَبی با چرچ ان است که در چرچ که عبارت از کلیساست بی شپ یعنی خلیفه ضرور است که همیشه منزل داشته باشد ولی در اَبی ضرور نیست که خلیفه باشد انتهی اَمّا وِست مینِستر هال یعنی تالار و ایوان وِست مینِستر اگرچه علی الظاهر از طرف بیرون عمارت بسیار حقیر بنظر می آید ولی از بناهای باشکوه گاتیک است

۱۰۷۷
۱۰۸۶

و چنین گفته اند که بزرگترین و طاقی است که بی محافظت ستون در دنیا بنا شده است و طول این تالار دویست و سی فوت است که تقریباً شصت و نه ذرع است و عرض او هفتاد فوت است که تقریباً بیست و یک ذرع است و هیچ ستون در زیر او افراشته نشده است و درین تالار سلاطین و ملکه های انگلند بر تخت پادشاهی جلوس میکنند و این پنج دربار و محکمه شریعت و عدل در وِست مینِستر هال گرفته میشود که این پنج دیوانخانه دو محکمه چنسری است یعنی نشیمن پادشاهی و دیوانخانه کامان پلیز یعنی دادخواهان عام و دیوانخانه اکس چکر یعنی معاملات و مالیات که معتبر الممالک در او می نشیند و این دیوانخانها همگی در سمت مغربی هال در سمت دست راست از دروازه واقع شده اند و هر کدام مخصوصاً از طاق معینی داخل میشوند و اوّل از این درهای بزرگ مغربی دربار بنچ شاهنشاهی است که با و متصل دربار بیل است یعنی کفالت و ضمانت که در انجا اشخاص ضامن یکدیگر میشوند و دیگر متصل بایشان دربار اکس چکر است و ان طرف او دربار کامان پلیز است و دورتر از ان دربار وِیس چنسلار است یعنی نایب قاضی بزرگ و دورتر از ان دربار لارد چنسلار است یعنی قاضی اعظم و همه اینها متصل بیکدیگرند و در همه این دیوانخانها جای نشستن و آرام گرفتن و لباس عوض کردن و کتابخانه مخصوصه است و در سمت بالای هال پله های پهن بزرگ و در زیر کجا که از انجا به هوس آف کامانس یعنی خانه و مجلس وکلای عامه رعیت داخل میشود و در هال عموماً برافغنه نجباء و معتبرین و بتقصیر جرایم اینها رسیدگی میشود مترجم گوید در اکس چکر همه امور مالیات و معاملات دیوانی صورت میگیرد و اسم او ماخوذ از چکرد است که بمعنی ماهوت خانه خانه منقش است مثل سفره شطرنج چون در ان دربار بالای میزها چنین ماهوت کشیده بودند از انجهة او را اکس چکر گفته اند و این دیوانخانه از ابنیه ولیم مظفر است که باندازه و ترکیب دیوانخانه ایست که در نارمندی ساخته شده بود انتهی اَمّا ذی تاوِر آف لندن یعنی مناره و یکه برج لندن که در اینجا مراد نارین قلعه است از ابنیه قدیمه لندن است و چنان معلوم میشود که از بناهای ولیم مظفر است و پس از ان و چندین نفر از شاهزاده کان و سلاطین بر تعمیر و تحصین انجا کوشیده اند چنانچه در هنگام ضرورت محل نشیمن ایشان بود و در تاوِر سابقاً ضرابخانه دولتی بود و همه تاوِر مشتمل بر دوازده ایکر زمین است و یک کلیسا هم در میان او ساخته اند و سربازخانه و اوطاقهای صاحب منصب هم دارد و در تاوِر جبه خانه و اسلحه خانه و جواهرخانه پادشاهی و لوای دولتی است مترجم گوید در هیندن نوشته است که در سی ام اکتوبر در سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی مطابق شنبه چهاردهم رمضان المبارک ۱۲۵۷ الهجری اسلحه خانه و دویست هزار سلاح دولتی در تاوِر با آتش تلف شد و این عمارات جدیده که در تاوِر بنا کرده اند در سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و شش هجری بنا شده است و مینت را که عبارت از ضرابخانه است تغییر داده از تاوِر بیرون برده اند و عمارتی برای ضرابخانه در نهایت استحکام و قشنگی در تاوِر هیل تازگی ساخته اند و تاوِر در کنار رود خانه تمس و مشرقی لندن بریدج است و شکل ان قلعه ذو خمسه اضلاع است انتهی اَمّا مان یومنت یعنی ستون و مناره که مناره بسیار مرتفع خوبی است و ارتفاع او دویست و دو فوت است که تخمیناً پنجاه و یک ذرع است و قطر او پانزده فوت است که تقریباً چهار ذرع و نیم است و این مناره را بیاد داشت آتشی که در شهر لندن در سال هزار و ششصد و شصت و شش مسیحی مطابق هزار و هفتاد و هفت هجری افتاد بنا کرده اند و این مناره را در همان مکانی که آتش از انجا شعله کشیده است ساخته اند و این نیز از تدابیر و معماری سر کرِستُفر رِن است و در سال هزار و ششصد و هفتاد و

۱۲۵۷
۱۲۶۶

هفت مسیحی مطابق هزار و هشتاد و هشت هجری بانجام پیوسته است مترجم گوید مان یومنت قریب بلندن
بریدج و در جانب شرقی او واقع شده است انتهی آما ذی رایل اکس چنج یعنی مجمع التجار اعلیحضرتی یکی از ابنیهٔ عالیه
با فایده است و این عمارت را با اخراجات گزاف اول سرتامس گرشم بنا نهاد و در هنگام سوختن شهر لندن این عمارت
خراب شد و پس از آن بحکم پرلیمنت در سال هزار و ششصد و شصت و نه مسیحی مطابق هزار و هشتاد هجری ساخته شد و در اینجا
تجار هر ملتی تخمیناً از وقت ظهر تا چهار ساعت و نیم بعد از ظهر حاضر شده معامله و مصالح و اشغال معامله و تجارت میسر دارند
و پس از انقضای چهار ساعت و نیم دروازهای آن عمارت بسته میشود که دیگر احدی تا روز دیگر داخل آنجا نمیشود اما
ذی برتنش میوزیوم یعنی جایی که مجمع حیوانات و غرایب اشیا و عجایب عالم است یکی از عمارتها عالی باشکوه و بنا است
و در کوچه گریت رسل و در محله بلومس بوری است که آن محله سابقاً تعلق به دیوک مان تگیو بود و این اساس را
در انگلند سرهنس سلون برقرار کرد و جمع آوری کتاب و غرایبات در میوزیم خانه چه مصنوعی و چه ذاتی جد و جهد
تمام داشت و این میوزیوم خانه مشتمل است بر کتابخانهٔ کتونین و کتابخانهٔ هارلیین و جمیع نسخه های خطی هرلین
و جمیع نسخه های سرو لیم هملتن و جمیع نسخه های تون لی و جمیع نسخه های مرکوس لنزدون که بخط خود نوشته است
و جمیع استفد بردس که گرین و وذ درست کرده است و هم معدنیات که بجهت جمع کرده است و همه سکه های
قدیمه سکسان که پیدا کرده است با کتابخانهٔ جارج سیم و دیگر گران بها آثار قدیمه مصر و یونان و غیره است و در
کار اهتمام کامل جارج سیم و چهارم داشت و در جمع کتب غریبه و نسخ عدیده از هر ولایت و هر ملت سعی بلیغ داشتند
تا از سعی وافر و جد کامل اینها چندین ابواب علم در سال هزار و هفصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و یک هجری
بر روی طالبین و محصلین گشوده شد مترجم گوید استفد صیغهٔ اسم مفعول است یعنی انباشته شده و بردس
جمع برد است که معنی مرغ است و مراد اجسام طیور است که بهمان هیئت که هستند شکمشان را خالی میکنند و از کاه
و غیره پر میسازند که غیر ذی روح را با ذی روح فرقی نمی توان داد انتهی اما سامرست هوس از بنای دیوک
سامرست است که عموی ادوارد هشتم بود و از ابنیه خوش طرح لندن است و بجهت آسایش خلق و راحت عباد
که در تردد زحمت نکشند چندین پل بنکو بالای تمس بنا شده است که اسامی اینها لندن بریج و وست منستر
و بلیک فریرس و واترلو و سوت وارک و واکس هال است و این دو پل آخری از آهن و آن دیگران از سنگ و آهک
بنا شده است و پلهای آهنی اول در برتنش اختراع شد و اول پلی نیز که از آهن ساخته شده است در بالای
رود خانه سورن در کال برو کدیل در ولایت شراپ شیر بود و وزن این آهن را در آن پل آنچه که معلوم کرده اند سیصد و
هفتاد و هشت تن و نصف است و آن پل یک طاق بزرگ است و دایره آن طاق یکصد فوت است ولی آسکورتین
پلهای آهنی که بسته بسته و راهیران و شنونده را سرگردان کنند پل معلق است که در نزدیکی لندن موسوم به همرسمت است
یارک شهر بزرگ و از بلدان قدیمه است و در اینجا کثی درال عالی از ابنیه گاثیک برقرار است که آن کثی درال از
بهترین بنای گاثیک در اروپا میدانند و شاهنشاه روم سورس در نزدیکی یارک در سال دویست و ده بعد از عیسی
وفات یافت و همچنین در اینجا کانس تن تیوس پدر کانس تن تین کبیر در سیصد و شش بهار زندگی بدرود نمود و در قریه
مرس تون مور در نزدیکی یارک لشکر پرلیمنت شکست فاحشی بچارلس اول در سال هزار و ششصد و چهل و چهار مسیحی مطابق
هزار و پنجاه چهار هجری دادند که شاهزاده ریرت با آلی ورکرام ول مقابله شد و کانس تن تین نخستین شاهنشاه

روم است که مذهب عیسویرا اختیار کرد و داکتر اندرسن در کتاب جینیه لوجی خود یعنی علم انساب مادر کانس
تن تین را نیز از شاهزاده خانم های برتنش نوشته است و پدر او کانس تن تیوس بالمسی هینه نس معاد در سال
سیصد و پنج بعد از عیسی در امر سلطنت دخالت داشتند و تولد کانس تن تین نیز در بلده یارک شده است و از جملهٔ
ازین اشخاص که درینباب مذکور شد سال وفاتشان بدست نیامد مگر اندرسن که یکی از دانشمندان انگلند است
و معقن قانون انگلند بوده و در برتن در سال هزار و پانصد و چهل مسیحی مطابق نهصد و چهل و هفت هجری متولد شده و
و در سال هزار و ششصد و پنج مسیحی مطابق هزار و چهارده هجری وفات یافته است و درین سالهای جدید در لندن
پلی در زیر آب در مشرقی لندن بریج بنا کرده اند که در حقیقت پل معکوس میتوان گفت و غرابت این کار از همه صنایع
بالاتر است و آن چنانست که زیر رود خانه را نقب زده مثل شتر گلو قرار داده اند و از طرفی از چندین پلهٔ ماریچ پایین
رفته و از طرف دیگر از سوراخ دیگر از چندین پلهٔ ماریچ بالا بر می آیند و روشنائی آنجا با چراغ ولنتر است و هزار و دو
فوت درازی اوست که تقریباً سیصد و شصت ذرع است و هفتاد و شش فوت که تخمیناً بیست و سه ذرع است از
تا سطح بالای آب در هنگام مد است و این پل را بانگلیسی تمس تنل گویند یعنی دالان تمس و در مدت هشت سال این
پل را ساخته اند و در بیست و پنجم مارچ سال هزار و هشتصد و چهل و سه مسیحی مطابق شنبه بیست و ششم شهر صفر المظفر سال هزار و
دویست و پنجاه و نه هجری راه این پل باز شد که خلق بنای تردد گذاشتند و مخارج او چهار صد و چهل و شش هزار پوند شده
اما تن یکی از موازین و مقاییس انگلند است و آنچه که ما معلوم کرده ایم یک تن تقریباً سه خروار و نیم است و آنکه
مصنف بیان کرد پل سورن سیصد و هفتاد و هشت تن آهن است از آن قرار هزار و سیصد و بیست و سه خروار میکند
و عمده هنری که از تشخیص وزن پل منظور بوده است این است که آنچنان کار بزرگ را با چنین آهن کم تمام کرده است
والحق کمال صنعت و هنر را بکار برده است و هر تن بقدر بیست هندریداست و هر هندرید یکصد و دوازده پوند است
و هر شش پوند و نصف بقدر یک من تبریز است و اسم لندن در کتب قدیمه ملاحظه نشد مگر در کتاب تقویم البلدان
که در اینجا ذکر می کند جزیرهٔ انکلتره بالالف والنون والکاف واللام والمثناة الفوقیه والراء المهملة ثم هاء فی الآخر قاعدتها
لندرس باللام والنون والراء والسین المهملات من اقلیم السادس وقال ابن سعید فی شرقی مدینه بلبه جزیرة انکلتره
وصاحبها الانکتار المذکور فی تاریخ صلاح الدین فی حروب عکا و قاعدتها مدینة لندرس وبعض الجزیرة داخل فی
الاقلیم السابع وفیها مدن کثیرة وعمایر متصلة خاملة الذکر عندنا وطولها من الجنوب الی الشمال بانحراف الی المغرب والمشرق نحو
اربعمائة میل وثلاثین میلا و اتساعها فی الوسط نحو مائتی میل

باب هفتاد و هفتم در بیان بقیه شهرها و قصبات انگلند

لیورپول شهر و بندرگاه لنکاشیر است و در زمان قدیم شهر ثانی انگلند بود ولیکن الآن لیورپول و
منچستر از و در همه چیز گذشته اند و در هر بور او رود خانه کوچک اون داخل میشود و معاملات این شهر مطلقاً با هند الغرب
و اسپانیا و پورتگال و آیرلند است **لیورپول** شهر معمور و بندرگاه لنکاشیر است و او را قصبهٔ ثانی
انگلند میتوان گفت و این شهر دو صد سال قبل دهکده محقری بود که ماهی گیران و صیادان در اینجا منزل داشتند
که زیاده از صد نفر جمعیت نداشت و الآن دویست هزار نفوس دارد و معامله اینجا با گنی و هند الغرب و امریکا و آیرلند است
منچستر شهر معموری و در اینجا آثار قدیمه بسیار است و جمعیت اینجا دویست و چهل هزار است و غالباً معامله کا

پلینه است که از انجا ج میبرند ولیدس بجهة کارخانهای ماهوت شهرت دارد و قصبه جمعیت دار و معمور بارک
شیر است مِل در همتر بندر معتبری است که تجارت او با بانگ است وشفیلد بجهة آهن سازی و کارهای آهن عموماً اشتهار
دارد و نیوکسل برای معامله زغال سنگ معروف شده است ولینِن ترِ شیر و پینگلی برای جورابهای ساقه دراز مشهور است
و در دو بندر جنوبی انگلند که یکی دِوُن پُرت و دیگری پارتس مث است جهازها و سفاین پادشاهی اقامت دارند و درین
دو بندر جهازهای پادشاهی را میسازند و اَدْمیرال بینگ در پارتس مث در سال هزار و هفتصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق
هزار و صد و هفتاد هجری هدف گلوله تفنگ شد مث و اکس فورد دو شهر دور از دریاست و درین دو شهر خانهای عالی بسیار
و در اکس فورد آثار کاتلیک زیادتر است و درین شهر الفرد کبیر مدرسه بسیار خوبی ساخته است کن تر بوری برای کشتی دِرَل
عالی معروف است و در کشتی دِرَل انجا تامس آبکت که از خلفای بزرگ بود در سال هزار و صد و هفتاد مسیحی مطابق پانصد و شصت و
شش هجری کشته شد و پایتخت سلاطین سکسان در زمان قسمت هیپتارچی درین شهر بود و در من مث هنری پنجم در سال هزار و
سیصد و هشتاد و هشت مسیحی مطابق هفتصد و نود هجری متولد شده است و او آن کسی است که فرانسه را مسخر کرد و در هیرفورد
دانشمند معروف دیوید گریک متولد شده است و در لیچ فیلد داکتر جان سن مشهور بعرصه وجود در آمده است و در مان
بینگ دُن امیر معروف آلی ور کرام وِل در سال هزار و پانصد و نود و نه مسیحی مطابق هزار و هفت هجری متولد شده است
و در بانس و آرث نزدیکی مینگلی فتح عظیمی اتفاق افتاد که ریچارد سیم را اِرل رچموند شکست داد که پس از ان ارل رچموند را هنری
هفتم خواندند و پس ازین جنگ و خصومت رُوزِس از میان برخاست و طبقه دیگر بتخت انگلند عروج کردند مترجم
گوید رُوزِس جمع رُوز است که بمعنی گل سرخ است و در انوقت در انگلند مردم دو فرقه شده بودند بعضی تابع خاندان یارک بودند
و بعضی مطیع خانواده لنکستر و انهائی که تابع یارک بودند گل سرخ بر جامه خود میدوختند و اگر گل نبود از پارچه درست میکردند
و انهائیکه تابع لنکستر بودند گل سفید میدوختند و همیشه با یکدیگر جنگ و خصومت داشتند پس از ان جنگ خصومت آن
دو طایفه تمام شد و طبقه ثالثه بمیان آمد و سلطنت را صاحب گردید انتهی و در قریه کوچک نیسبی در نزدیکی هرکت هرنار تو
در نارث من تن شیر آلی ور کرام وِل معروف چارلس اول را در سال هزار و ششصد و چهل و پنج مسیحی مطابق هزار و پنجاه و پنج
هجری شکست داد و توپخانه و قورخانه و سایر اساس سلطنت و کالسکه و مکاتیب خفیه او بدست افتاد و فاذرین کی قریه
معموریست در نزدیکی اُندِل در نارث من تن شیر واقع است و درین قریه برجی بود که در انجا مری اِشتورت ملکه اسکاتلند
مدتی مدید محبوس و مقید ساختند و در همانجا نیز در سال هزار و پانصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق نهصد و نود و پنج هجری او را
کشتند و این برج الکنون خرابست و درین ده نیز ریچارد دِیلِن جنت دیوک گلاس تر شیر متولد شده است که پس از
از سلطنت او ریچارد ستم خواندند و در ایپ سویچ کاردینل و آلسی متولد شده است و در والثم آبی یعنی تکیه و خانقاه والثم
در ایسکس هرالد پادشاه انگلند پس از جنگ هیستینگس دفن شده است و جنگ هیستینگس در سال هزار و شصت و شش
مسیحی مطابق چهارصد و پنجاه و هشت هجری واقع شد و پس ازین جنگ ولیم مظفر دیوک نارمندی انگلند را بالجمیع ضبط در آورد
و در وُنس تر کشتی دِرَل معروفی است که در آن کلیسا پادشاه جان را در سال هزار و دویست و شانزده مسیحی مطابق
ششصد و سیزده هجری دفن کردند و در انجا کرام وِل در سال هزار و ششصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هزار و شصت و یک هجری
لشکر اسکاتلند را شکست کلی داد و لشکر اسکاتلند بهیئت اجتماع بر انگلند حمله آورده بودند که چارلس دوم را که بایشان
پناه برده بود اعانت کرده بتخت انگلند نشانند و پس از ان شکست چارلس دوم بزحمت تمام خود را بفرانسه رسانید و پنهان

شد که پس از جنگ وُرس تر چارلس دوم بقریه باسکوبل که در نزدیکی بریج نارث در شراپشیر است رجعت کرد
و چارلس دوم از ترس خودش با کولونل کیرلس در بالای درخت بلوطی که بسیار تنومند و بزرگ بود پنهان شدند
و شبانه پیاده از انجا فرار کردند و در سنت البنس در هر فورد شیر که قدما او را وریلم میگویند ملکه بودیسیه رومیان را
شکست فاحش داد و در نزدیکی سنت البنس در قریه ابوتش لنگلی نیکولس برکس پر متولد شده است که بمرتبه پاپی
در زیر اسم اِدرین چهارم رسید و در سال هزار و صد و پنجاه و نه مسیحی مطابق پانصد و پنجاه و چهار هجری وفات یافت و در
میلتن در ولایت کنت قدیماً سلاطین کنت سکنی داشتند و الفرد نیز در انجا عمارت سکونی ساخته است و قصبات
کیدر مینستر برای قالیهای خوب و هونیتن برای تیوهای خوب و نیوارک و نیوبوری بجهة قماع و میدا استون بجهة
هاپ و گرینیچ برای رصدخانه و دارالشفاء و وول ویچ که در تلفظ وولیدج گویند برای مدرسه سپاهی مترجم گوید
که در اینجا توپخانه پادشاهی است و فزونتر از سی هزار عراده توپ در انجاست انتهی و چتهم برای جبه خانه و جهازگاههای آذ
که در انجا می سازند معروف است فاقد مترجم گوید هاپ گیاهی است که گل او برای قماع لازم است که اگر او نباشد قماع
بعمل نمی آید و این گیاه در انگلند و منه و جنگل مازندران است و بزبان مازندران او را دار پیچ میگویند انتهی و در داور قلعه
محکمی بنا نهاده اند و از ینجا زورقهای پسته بفرانسه روانه میشود و در بریتن حمام آب گرم نافعی است و در ریچ موند عمارت عالی
بسیار خوبی است و در کیو باغچه نباتات است که در انجا از هر نبات بعمل می آرند و در پول در دارست شیر معامله ماهی با نیو
فوندلند دارند و شهر درم شهر معروفی هست و در انجا کشتی دِرَل عالی است که در کنار رودخانه ویر است و تخمینا مسافت تکمیل
ازین مکان نویل کراس است که در انجا دیوید پادشاه اسکاتلند که پس از شکست گرفتار شد محبوس کردند و در شهر چستر
چندین عمارات اینکوکه فرنیت بسیار قصبات انگلند دارد که اکثری از ان عمارات حجره های تو در تو است و طاق نماها در روی برد
ایشان هست که خلق براحت در انها حرکت میکنند که در تابستان از حرارت آفتاب و در زمستان از سرما و باران
محفوظند و در ونتیج الفرد کبیر متولد شده است و در استی نینگ در سسکس اثل ولف پدر الفرد مدفون شده است
و در هوبیت نی در بارک شیر این بحرپیمای جهان دیده و این دریای نور و محنت رسیده کپتین کوک معروف متولد شده است
و در لین کن کشتی دِرَل نیکوئی از معمارهای کاتلیک برقرار است و ناقوس بزرگی دارد که تقریبا پنج تن وزن دارد و دور
آن ناقوس تخمینا بیست و سه فوت است و رنی مید مرغزار معروفی است که در نزدیکی اگهم که در تلفظ اِگم میگویند در سری است
که در انجا پادشاه جان مجبورا المگنا کرتا را مهر کرده و آن مرغزار الآن بچندین محوطه و دایره قسمت شده است و بزرگ انها
معروف است برای اسب دوانی است که در وقت موعود در انجا اسبهای سوقانی را میدوانند و در گلاستر کشتی دِرَل
بزرگی است که او را کاتلیک و سکسان و نارمن مرور تعمیر کرده و آباد نموده اند و درین کشتی دِرَل مقبره رابرت دیوک نارمندی آن
که پسر ارشد ولیم مظفر است و قبر ادوارد دوم است که در برج برکلی کشته شد و رابرت مدت بیست و هشت سال
در برج کاردیف محبوس بود و در انجا نیز وفات یافت و داکتر جان موری خلیفه اعظم کن تر بوری پسر یکی از قصابان
این شهر بود و تنبیه آدمیرال بینگ پسر چهارم جارج ارل تارینگ تن است که در ایام جوانی در جهاز مشغول
خدمت شد و از شایستگی بمنصب آدمیرال مفتخر گردید و او را بقلعه سنت فلیپ فرستادند که آن قلعه را از تصرف
لشکر فرانسه در آورد و چون سفاین فرانسه زیادتر بود حمله و یورش او مفید نشد و در نزد اولیای دولت بتهاون و تکاسل
متهم گشت و در چهاردهم مرچ سال هزار و هفتصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق اواسط جمادی الآخره هزار و صد و هفتاد هجری

در پارلمنت حسب الامر پادشاه هدف گلوله شد تامس اکت یکی از خلفاست و در کنتربوری دعای
نیابت حضرت عیسی را کرد و مردم بر دور او جمع شدند تقریر کافی و بیان وافی داشت و چنان گویند که از و خارق عادات
سر میزد و این معنی باعث حسد کشیشان و خلفای دیگر گردید و در خدمت پادشاه هنری دوم سعایت از و کردند
و فتوای قتل او را دادند و بعضی از جهال را یاد دادند که با او بطور تمسخر و استخفاف حرکت کنند چنانچه روزی در کوچه
دم اسب او را بریدند تا اینکه پادشاه جمعی را گماشت که او را در کلیسا کشته و کله او را چنان گویند که مغز و استخوان
بیکدیگر آمیخته شد و در هیدن نوشته است که تامس اکت خلیفه اعظم کنتربوری در بیست و نهم دسمبر سال هزار و
صد و هفتاد و یک مسیحی مطابق اواخر پانصد و شصت و هفت هجری کشته شد و آن چنان بود که چهار نفر از برونها سنه ۵۶۷
شنیدند که هنری دوم در حالت غضب راه میرود و آهسته با خود حرف میزند بغیظ غلیظ البکر شد خانقه و میگوید که
چه شاهزادهٔ ناشاد ناکام هستم که یکنفر مرد غیوری در خدمت گذاری خود ندارم که مرا از شرارت و فساد این خلیفه
خلاص کند و آن چهار نفر برونها بغیرت آمده با شمشیرهای آخته بکشتی در کنتربوری حمله آوردند و تامس اکت
در محراب مشغول نماز عصر بود چون از قصد ایشان باخبر شد فریاد کشید که شما را باسم قادر مطلق قسم میدهم که کسی دیگر را
بنازار رید و از سده کلیسا کسی اذیت مرسانید و چنان نوشته اند که آن چهار نفر خواستند او را از کلیسا کشیده بیرون
بقتل رسانند ممکن نشد و این کار را از کرامت او می شمارند که گفت شما نمی توانید بیرون ببرید و خون من درین محراب
ریخته خواهد شد و ایشان ناچار در همانجا با وجود چندین زخم زده هلاک کردند و او با وجود چندان جراحات هیچ آه و ناله نکرد و پس از آن
استخوانهای تامس اکت را در سال هزار و دویست و بیست مسیحی مطابق ششصد و هفده هجری بطلا و جواهر گرفتند و در سلطنت سنه ۶۱۷
هنری هشتم در سال هزار و پانصد و سی و نه مسیحی مطابق نهصد و چهل و شش هجری جمع کرده سوزاندند و در مخزن العلوم سنه ۹۴۶
نیز سال وفات او را هزار و صد و هفتاد نوشته که با قول مصنف مطابق است و با هیدن یکسال تفاوت دارد الی
ور کرام ول در هان تینگ دن در بیست و پنجم اپریل سال هزار و پانصد و نود و نه مسیحی مطابق اوایل شوال هزار سنه ۱۰۰۷
و هفت هجری متولد شد و از امرای معروف و بعقل و شهامت موصوف است و فتوحات عظیمه از و سر زده است و بمرتبه
رئیس الجمهوری انگلند نیز سرافراز شد چنانچه ذکر خواهیم کرد و در سیم ستمبر هزار و ششصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق اواسط
ذی حجه هزار و شصت و هشت هجری در سن پنجاه و نه سالگی وفات یافت داکتر جان جنسن در سال هزار و هفتصد و [illegible] سنه ۱۰۶۸
مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و یک هجری در لیچ فیلد متولد شد و پدر او در آن شهر مرد کتاب فروش بود و پسرش ترقی کرده سنه ۱۱۲۱
از دانشمندان نامی گشت و از و تالیف و تصنیف بسیار است و در لغت نیز کتاب خوب نوشته است مگنا کرتا
لغت لتین است یعنی نامهٔ آزادی یا فرمان اختیار بزرگ آنچنان بود که امرا جمع شده بجبر و عنف از پادشاه جان حکم گرفتند
که بآزادی و حریت رفتار نمایند و آن پادشاه جبراً آن فرمان را امضا کرده دستخط گذاشت و پادشاه جان در سال هزار و
صد و نود و نه مسیحی مطابق پانصد و نود و پنج هجری جلوس کرد و در سال هزار و دویست و چهارده مسیحی مطابق ششصد و یازده سنه ۵۹۵
هجری این فرمان را داد تا آنزمان اختیار کل با پادشاه بود که هر که میخواست میکرد و پس از آن امرا و ارکان دولت اختیار سنه ۶۱۱
کلی یافتند که پادشاه در امور شراکت داشته باشد بلکه خود مختار بودند و پس از آنکه پرلیمنت برقرار شد اختیار امرا و ارکان نیز
سلب شد و وکلای رعیت مستولی شدند چنانچه اکنون امور کلیه بصوابدید پادشاه و امرای دولت و وکلای رعیت فیصل
میشود که هیچیک از اینها اختیار کلی ندارند بلکه هر سه باهم اگر در امری اتفاق نمایند آن امر پیشرفت بهم میرسد و اگر جمعی

بر قولی و جمعی بر رائی باشند طرف قوی و غالب راجح خواهد بود و رنی مید بمعنی چمن دو واندن است که در انجا آب
میدوانند و رنی بمعنی دو واندن و مید بمعنی چمن است ملکه بودیسیه از زنان مشهور انگلند است اهل بریطانیه
از تعدی و اجحاف رومیان بجان آمده او را که بشهامت و شجاعت موصوف بوده به سرداری اختیار کرده بر رومیان
حمله آوردند لندن را آتش زدند و هفتاد هزار از رومیان بقتل رسید این واقعه در سال شصت و یک بعد از عیسی اتفاق
افتاد و در انوقت لشکر بریطانیه کلا عریان و برهنه بودند و با چوب و چماق و نیزه بجنگ می رفتند و بدن خود شان را با گل ارمنی
و چیزهای دیگر سرخ مینمودند و مدتهای مدید عادت شان چنان بود و بعد از آن سالیان دراز نیز پوست حیوانات را
می پوشیدند القصه این خبر که بروم رسید شاهنشاه روم بتجهیز عسکر مشغول شده به تنبیه و تادیب اهل بریطانیه لشکر انبوه
فرستاد و ایشان تاب مقاومت نیاورده شکست فاحش خوردند و ملکه بودیسیه گرفتار شد و عادت رومیان چنان بود
هر پادشاهی و سرداری که گرفتار میشد او را با اسیر بطور غریب وارد شهر روم میکردند بودیسیه از خفت این کار
تن باین عار نداد زهر خورده خود را هلاک کرد و از عمر او پنجاه و سه سال گذشته بود و رومیان تیغ بیرحمی را
آخته از سرکشان و همراهان آن ملکه هر که را یافتند بهلاکت رسانیدند

باب هفتاد و هشتم در بیان بقیه بلدان و امکنه معروف و آثار قدیمه انگلند

وین چستر شهر قدیم همپ شیر است و درین شهر مدرسه خوب و کنشت دل عالی است و این شهر در زمان سکسان مشهور
و معمور بود و از ین شهر اجبرت در سال هشتصد و نوزده مسیحی مطابق دویست و چهار هجری تاج بر سر گذاشت که منفرداً و مستقلاً سنه ۲۰۴
خود بپادشاهی انگلند سرافراز شد و چنین گویند که این شهر صد سال قبل از ولادت عیسی علیه السلام بنا شده است ولی
این قول بنظر چندان صحیح نمی آید چرا که وقتی که رومیان به برتین حمله آوردند هیچ در انولایت قصبه و شهری نبود بلکه اهل برتین
مثل جرمن ها احشام و چادر نشین بودند استرت گوید که مسکن ایشان غالباً در کنار رودخانه ها برای شکار ماهی و
در دامنه کوهها بجهة صید و شکار و چراندن دواب و انعام بود و اهل برتین در دور جنگل سخت انبوهی دیواری کشیده
و خندقی کنده بودند که ایشان را از صدمات لشکر سیزر محفوظ دارد و پس از مدتی آن درختها را بریده و در آن محوطه
خانهای حقیر برای خود و مغاکها و زیر زمین ها برای مواشی خود ساختند و تیسی تس گوید خانهای اهل برتین در انزمان
مثل خانهای جرمن های قدیم از کپر و نی بود که با شاخهای درخت و علف روی آنها را می پوشاندند و دیودورس
گوید که خانهاشان از چوب بود که سقف آنها را با کاه و گل اندود میکردند و بطور مدور و مخروطی ساختند که در کله آن مخروط
سوراخی برای روشنائی میگذاشتند چنانچه اهل گال نیز رسم شان بران بود و استرت گوید اول بنائی که از سنگ
و گل بنا شد در وسترن آیلندس بود که بترکیب دایره ساخته و در کله آنها روزنی برای روشنائی گذاشتند و از ین احوال
حالت اهل انگلند در زمان حمله رومیان و در مائه اولی بعد از مسیح معلوم میشود و درینصورت مشکل است که تصدیق
کرد که شهر وین چستر یکصد سال قبل از عیسی بنا شده باشد القصه در کنشت دل وین چستر جمعی از ملوک و ملکه های سکسان
و ملکه بودیسیه و الفرد کبیر مدفونند و در بنجام قدم در ولیم رفس و همچنین مقابر ولیم ویکم و ولیم وین فلیت و ریچارد فاکس
و کردینل بوفورت و بن جمین هودلی که همه خلیفه های اعظم این شهر است و داکتر لوث معروف مصنف گرامر انگلیسی
درین شهر در سال هزار و هفتصد و ده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و دو هجری متولد شده است و کنشت دل این شهر سنه ۱۱۲۲
از ابنیه عالیه ملوکانه است ولی عیبش این است که گنبد ندارد بلکه بطور عمارت بنا نهاده اند پیکشس و اهل

یعنی دیوار وسد پیکت یا دیوار معرفی است که در انگلند بنا شده است که رومیان این دیوار را بجهة ایمنی حملات
و تطاول پیکت ها یا اهل کلیدونیه کشیدند که الکنون نیز آثار ان دیوار در بعضی جاها برقرار است و این دیوار را از مدخل سالوی فرث
در کمبرلند شروع کرده و از جنب کرلیل و نیوکسل گذشته در تین متث بانجام میرسد و این دیوار را اول شاهنشاه ادرین
در سال صد و بیست و سه پس از عیسی بگل و چینه بنا نهاد و پس از ان شاهنشاه سورس از سنگ بنا کرد و اپیوس سردار
رومیان در سال چهار صد و سی بعد از عیسی از آجر ساخت و کلفتی و قطر این دیوار هشت فوت و ارتفاع او دوازده فوت
و درازی او تخمیناً صد میل است و دیوار بزرگ چین که معروف جهان است هزار و پانصد میل طول و بیست و پنج فوت ارتفاع دارد
فلادن فیلد در نارثمبرلند مشهور از برای جنگی است که در انجا فیمابین انگلیس و اهل اسکاتلند در سال هزار و پانصد و
سیزده مسیحی مطابق نهصد و نوزده هجری اتفاق افتاد و لشکر اسکاتلند شکست خورده اموال ایشان بغارت رفت و جیمس
چهارم پادشاه اسکاتلند درین معرکه سر بریده شد لنکلن تر پایتخت دوان در وقت غلبه سکسان نشیمن سلاطین سکسان
مغربی بود سالزبوری کلیسای بسیار خوبی دارد و دران کلیسا گنبد مخروطی است که در انگلند از ان بلندتر گنبد مخروط
نیست مترجم گوید ارتفاع او در باب پنجاه و چهارم ذکر شده است انتهی و ناتینگهم از برای مقبول دوربهای
خوب و قماع و دنستبل از برای کلاه و نارثمتن از برای کفش و ناریدج از برای دستمال های حریر و سایر
اقمشه حریر و شال و کمبریج از برای مدرسه عالی و کاون تری از برای ابریشم و ساعتهای بغلی و وندزر از برای
قصر عالیه پادشاهی و اتن از برای مکتب خانه نیکو مشهور انگلند بلکه معروف هر شهر و دیار است و یارک شیر
بزرگترین کونتی انگلند و رتلند کوچکترین کونتی انگلند است و کونتی چشیر مشهور از برای پنیر خوب و استفوردشیر
از برای ظروف چینی و فخاری و هیرفوردشیر و دون شیر از برای سیدر و دارسشیر از برای قماع و کره و دربی
شیر از برای عجایبات ذاتی و خلقی معروف است مترجم گوید سیدر شرابی است که از شیره سیب می کشند
انتهی و کاشتن هاپ و عمل آوردن او در انگلند بسیار معتبر و با منفعت است و در کنت و ساسکس و هنتس و ووسترشیر
و در فارنم در سری بسیار عمل می آورند و باغچه هاپ در فصل خود که سبز و خرم است بسیار با صفا و طراوت است و در کنت
نیز باغستان سیب و گیلاس بسیار است و ولایت انگلند و ویلز که قسمت جنوبی جزیره است هوایش معتدل و خاکش حاصل
خیز است و اکثر ملزومات در انجا بعمل می آید ولی کفایت اهل انگلند را نمی کند و از خارج نیز کشتی کشتی از مطعومات و مشروبات
می آورند و اهل انگلند غالباً شجاع و با غیرت و خوش طبع میشوند و لیکن زود باور و از صداقتی که دارند زود فریفته
میشوند و در محافظت قانون ملتی خود کمال استواری و سختی را دارند و تجار انگلند از همه تجار ولایات پر مایه تر و معتبر است
و اقسام تجارت را در ممالک دنیا دارند و در اکسچنج پادشاهی هر روز چندین هزار پوند داد و ستد میشود و از کثرت
صداقت اکثر اوقات ضرر مالی دارند که اشخاص حیله گر از انها میگیرند و در آخر افلاس نامه درست میکنند و عشرتهای
انگلیس بی شمار است و در پایتخت چندین تماشاخانه و جاهای خوب است و چندین قسم بازی دارند که اسامی انها را
بیان کردن خالی از فایده است و غالباً باسب دواندن و صید ماهی و کشتی گرفتن و کشتی راندن و شنا و کردن
و خروس بجنگ انداختن نیز در بعضی جاها بعادت قدیم متداول است و زبان انگلیس مخلوط و مرکب از السنه اروپاست
یعنی اهل سکسان و یونان و لتین و فرانسه و اسپانیا و ایطالیا و از هر زبان الفاظ فصیح ایشان اخذ شده
و در تلفظ نه مثل زبان جرمنی خشن و نه مثل زبان فرانسه نرم است و آثار قدیمه انگلند از چهار فرقه است یعنی برتش

و رومیان و سکسان

و رومیان و سکسان و دین و در میان آثار قدیمه برتش چیزی که باقی است استون هنج است و در دولت شیر
و قریب بقلعه تپه بنا نهاده اند و او مشتمل بر دو مدور و دو بیضی شکل سنگ سخت است که بقطار پهلوی هم نصب
کرده اند و مرکزشان یکی است و دایره بیرونی یکصد و هشت فوت قطر دارد و همه او مشتمل بر سی ستون سنگی بود
که الکنون از انها هفده ستون برپاست و هفت ستون دیگر بزمین افتاده و شش ستون دیگر شکسته است و آن ستونها
که برپاست از چهارده فوت تا بیست فوت ارتفاع دارند و عرضشان از شش فوت تا هفت فوت است و تخمیناً هر یکی سه فوت
ثخن و ضخامت دارند و هر کدام ازین ستونها سه فوت و نصف فاصله داشته اند و کله ایشان با سنگهای بزرگ بیکدیگر
وصل بوده است اگرچه استون هنج از آثار قدیمه برتش است ولی سوای او چندین آثار دیگر است که تفصیل نوشتن
انها باعث تطویل است و بیشتر انها در ویلز و در جزیره انگلسی است و در جزیره انگلسی بیشتر درویدها مسکن داشتند که بیشتر
از ان طبقه بهلاکت رسیدند و جولیوس اگریکولا اسیر کرده رومیان اغلب انها را زنده زنده باتش انداخت و آثار
دخمه های ایشان استونز در کارن وال برقرار است مترجم گوید درویدها یعنی موبد و دانشمند است که در ازمنه
سالفه بزرگان آیین و طریقت برتش و سکسان را باین اسم می خواندند و ایشان در جنگلها و کوهها ماوی داشتند
و برای خودشان در جاهای سخت مقام و منزل می ساختند انتهی و آثار قدیم رومیان در انگلند مشتمل بر دخمه ها
و خطوط قدیمه و جاده های مفروش از سنگ و حمام ها و معسکرها و سکه ها و قلعه هاست و از جمله شاه راههای مفروش
از سنگ یکی آن است که از داور کشیده شده و از میان کنت گذشته بلندن میرسد و از انجا به ورولم و دنستبل و
و استرتفورد و توسستر و للینبل برن و سنت جیلرتس همیل در نزدیکی شروزبوری گذشته و از انجا به استرتن
رسیده و از انجا از وسط ولایت ویلز گذشته تا به کردگن میرسد و دیگری هرمن استریت است یعنی کوچه هرمن
که او را اکنیت میلیتری وی نیز گویند یعنی جاده بزرگ سپاهی که از لندن گذشته به لین کن میرسد و آثار این راه
با وجود اینکه هزار و ششصد سال است که ساخته شده است باز در اکثر مواضع بحالت اولی خود باقی است و آثار قدیمه
سکسان بیشتر کلیساهای عالیه است و نیکوترین انها کتی درال ون چستر است که در انجا چندین نفر از سلاطین دفن
شده اند و استخوانهای انها را خلیفه فاکس جمع آوری کرده در شش صندوق چوبی بزرگ بامانت گذاشت و آثار
قدیمه دین نیز شباهت بان سکسان دارد و در چندین کونتی ها علی الخصوص در ایسکس و کنت و سری چندین
مغاره ایست که بدست کنده اند ولی درست معلوم نیست که این از کارهای برتنهای قدیم یا سکسان یا دین
ها یا نارمن هاست و آنچه از انها مشهورتر است الدکسل یعنی برج قدیم است که در ریگیت در کونتی سری است
و او مشتمل بر او طاق مستطیل است که از هر طرف صفه بزرگی دارد که از همان سنگ کنده اند و از اخبار قدیمه
چنان مستفاد میشود که در این غار بود که برونها در زمان پادشاه جان اتفاق کرده هم عهد شدند در سال
هزار و دویست و چهارده مسیحی مطابق ششصد و یازده هجری مگنا کرتا را بمهر و امضای پادشاه رساندند و در وقت
ساختن نیو لندن بریج یعنی پل جدید لندن و در وقت کندن بنیان سکه زیادی از طلا و نقره و برنج
و یک بت کوچکی از نقره پیدا شد که دلالت داشت که در وقت رومیان نیز لندن آبادی کلی داشته است
و الکنون ان سکه ها و ان بت در میوزیوم خانه برتش بامانت و یادگار گذاشته شده است و معادن
اصلی با نفع انگلند یکی معدن قلع است که در کارن وال است که بهترین معدن قلع است که در دنیاست و در زمان

قدیم نیز این معدن مشهور بوده که منفعت کلی از و بر میداشتند و از آنجهة بود که این جزیره برتیش را آیلس آف تین می
نامیدند یعنی جزایر قلع و معدن مس نیز بسیار است ولی معدن خوب با نفع معدنی است که در جزیره انگلسی است که در آنجا چنان
وافر است که هیچ احتیاج نیست او را بعمل معدنی و زحمت بدست بیاورند بلکه کندن و بریدن او از زمین چنانست
که سنگی از سنگستان کنده شود و این معدن با نفع در دوم مرج سال هزار و هفتصد و شصت و هشت مسیحی مطابق
اواسط ذی قعدة الحرام هزار و صد و هشتاد و یک هجری پیدا شد ولی از آثار قدیمه که در آنجا ظاهر شد چنان دلالت
داشت که در زمان رومیان که درین جزیره مستولی بودند درین معدن کار کرده باشند و معدن سرب نیز فراوان است
و بیشتر و بهتر او در دربی شیر و در قسمتهای شرقی کمبرلند است و معدن آهن نیز که از فلزات با نفع و فایده است
بفراوانی در شراپ شیر و گلاسستر شیر و لنکاشیر است و معدن زغال سنگی در اقسام مختلفه انگلند یافت میشود و بیشتر
آنها در نزدیکی نیوکسل و سندرلند و هویت هیون در یارک شیر و لنکاشیر و استفورد شیر و گلاسستر
شیر است و نمک آنجا از معادن و از چشمه های چشیر و ووسترشیر است و بهترین نمک آنست که از نارثیچ و
دراتیچ بعمل می آید و در شمالی و مغربی قسمتهای انگلند سنگستان سخت است و بهترین آنها برای بنائی و عمارت سنگستان
پرتلند و پربک است و آبهای معدنی نافع انگلند که از معدن آهن و گوگرد و زاج در می آید چشمه بث و برستول
و چلتنم و بکستن و هروگیت و اسکاربارو و تن بریج است سبلیه ولیم ویکم از معارف
انگلند است در سال هزار و سیصد و بیست و چهار مسیحی مطابق هفتصد و بیست و چهار هجری در ویکم در کوتی همپشیر متولد
شد و در عنفوان شباب بدون استاد بعضی در علم معماری ماهر گشت که جمیع مردم در کارهای خوب و بناهای
استوار از رای رزین او استمداد و استعانت می جستند و اوصاف و تبمع او وارد شیم رسید
او را طلبیده در سلک چاکران خاص خویش قرار داد و در سال هزار و چهارصد و چهار مسیحی مطابق هشتصد و هفت
هجری وفات یافت و در کلیسای درل وین چستر مدفون شد و برای یادگار او مرقدی از مرمر سفید بالای قبر
بنا کردند کردینل بوفورت هنری خلیفه وینچستر اسم پدرش جان است و در آکسفورد و کیمبرج
مشغول گشت و رفته رفته بمدارج عالیه ترقی کرد و در کلیسا بر رتق و فتق مشغول بود در سال هزار و سیصد و نود و هفت مسیحی
مطابق هفتصد و نود و نه هجری خلیفه لنکن شد و در سال هزار و سیصد و نود و نه مسیحی مطابق هشتصد و یک هجری کانسلر بزرگ
انگلند گشت و در سال هزار و چهارصد و چهار مسیحی مطابق هشتصد و هفت هجری خلیفه وینچستر گشت و کار او بمرتبه رسید که اکثر
اعاظم و ارکان از او خوف و هراس داشتند و مال و مکنت کلی اندوخت چنانچه وقتی که هنری عازم مملکت فرانسه بود مبلغ
بیست هزار تومان از او قرض کرد و بواسطه همین قرض پادشاه اگرفتن خراج موقوفات کلیسا متعذر گردید و همفری دوک
گلاسستر با خلیفه بنای مخاصمه گذاشته دوستانش چون دیدند که مکاوحه او با خلیفه صرفه ندارد مایه التیام او آشتی
گشتند و در سال هزار و چهارصد و بیست و هشت مسیحی مطابق هشتصد و سی و یک هجری بوفورت در ولایت فرانسه بود
که از پاپ مرتین پنجم کلاه و خلعت کردینلی برای او آمد و با فرمان پاپ بولایت مراجعت نمود و مضمون فرمان پاپ
جمع آوری مالیات و نذورات بود که در جهاد هوسیتی در بهمیه صرف شود و خود کردینل رئیس لشکر شده به بهمیه روانه
شد و بعد از چندماه پاپ او را طلب نمود بخدمت پاپ شتافت و در سال هزار و چهارصد و سی مسیحی مطابق هشتصد و سی و
هجری همراه هنری چهارم بمملکت فرانسه رفت و در آن سفر وزیر و مدبر کل امور او بود و بر سر هنری چهارم در کلیسای نوتردام

در پاریس تاج گذاشت و در مراجعت دیوک گلاسستر از پادشاه رو گردان گشت و کردینل حکم قتل او را داد و او را
بهلاکت رسانیدند و در سال هزار و چهارصد و چهل و هفت مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و یک هجری کردینل وفات یافت
داکتر لوث پسر دواسازی بود در علم و دانش سرآمد اقران شد و انجیل را تفسیر کرده و به انگلیسی ترجمه نمود تولد او در شهر لندن در سنت
سنت جرمین در سال هزار و ششصد و شصت و یک مسیحی مطابق هزار و هفتاد و دو هجری اتفاق افتاد و در سن هفتاد و هفت
سالگی در نزدیکی لندن وفات یافت اناتنین وال که مصنف بیان کرد دیواری بوده که از دریا تا دریا امتداد داشته یعنی از دریای
مشرقی که دریای جرمن است تا دریای آیرش که در جانب مغرب است و در جانب جنوب نارثم برلند و جانب شمال کمبرلند است
و طول این دیوار از نیوکسل اپون تین تا کرلیل در کمبرلند هشتاد میل میشود و این دیوار از بالای چندین تپه بالکل شکسته است
اکنون اکثر جا آثار او پدیدار است و پکت یکی از طوایف سیتیه است که در جرمن سکنی داشتند و با اسکاتلند در زمانی که ایشان
نیرا ایوودی که لفظ لتین است یعنی وسترن آیلندس که اکنون هبراید می گویند حمله آورده بودند یورش آورده صاحب
شدند چون عرصه ولایت خالی بود غالب گشتند و اهل اسکاتلند تاب مقاومت آنها نیاورده بر دشمنان قوی تمکین کردند
و پس از آن در میان خود چنان قرار دادند که اهل اسکاتلند در اراضی مرتفعه که های لندز گویند و در جزایر سکنی گیرند و طایفه
پکت در اراضی منخفضه که لولندز گویند مأوی و مسکن گزینند و برین منوال سالیان دراز گذشت تا رفته رفته اهالی
اسکاتلند بر ایشان غالب شدند چنانچه تخمیناً از سال هشتصد و سی و هشت مسیحی مطابق دویست و بیست و سه هجری تا سال
هشتصد و چهل و سه مسیحی مطابق دویست و بیست و هشت هجری با عانت کنث دوم بالکلیه بر ایشان غلبه کرده همه مملکت را
از تصرف ایشان بیرون آوردند و سرحد ایشان تا نیوکسل اپون تین کشید و این دیوار را در میان بجهة ایمنی از طارق
و سارق ایشان کشیده بودند و او را رومن وال نیز گویند یعنی دیوار رومیان و در اطلس ها باسم رومن وال ثبت
می کنند و کنث دوم پسر آلپین پادشاه اسکاتلند است که بعد از پدر در سال هشتصد و سی و چهار مسیحی مطابق دویست و
نوزده هجری پادشاه شد و این پادشاه اهل پکت را شکست داده و پادشاه ایشان را با جمعی از نجبا و رؤسای آن طایفه
بقتل رسانید و بقیة الطایفه با طاعت او تن در دادند و کنث دوم بر دو ملت مستولی شده در سال هشتصد و
چهل و سه مسیحی مطابق دویست و بیست و هشت هجری پادشاه تمام اسکاتلند شد و تا زمان او هر فرقه پادشاهی از خود
داشت و در سال هشتصد و پنجاه و چهار مسیحی مطابق دویست و چهل هجری پس از حکمرانی بیست سال از جهان درگذشت
اما پرتلند که بعضی او را جزیره شبه می خوانند جزیره کوچکی است که اتصال او به کونتی دوان شیر با قطعه زمین ریگزاری است
که امتداد او هفده میل است که او را چزیل بنک می گویند که امتداد او بجانب شمال مغرب است و این جزیره بمسافت سه
میل در مقابل بندر وی مث واقع شده است و این جزیره از کونتی با بوغاز تنگ درازی جدا شده که به بوغاز
فلیت شهرت دارد و طول این جزیره چهار میل و نصف و عرض او دو میل است و این جزیره سنگستان است و سنگ آنجا را
بجهة خوبی و سختی کشتی کشتی بلندن حمل و نقل می کنند و جمعیت این جزیره دوازده هزار و پانصد نفر است

باب هفتاد و نهم در بیان جزایر اروپائی که تعلق به بریتین دارد

جزایر اصلی انگلند که تعلق بانگلند دارند جزیره من و انگلسی و وایت و جرسی و گرن سی و آلدرنی و جزایر سیلی
و مانطه و غیره است اما جزیره وایت یک قسمتی از همپشیر محسوب میشود و بسیار جزیره با صفائی است تخمیناً
بیست میل در طول و دوازده میل در پهناست و درین جزیره در برج کریس بروک پادشاه چارلس اول را محبوس کردند

جزایر سیلی
جزیرهٔ انگلسی
جزیرهٔ مَن
سنه ۱۱۷۹
جزیرهٔ جرسی
جزیرهٔ گرن سی
جزیرهٔ الدرنی
جزیرهٔ مالطه
سنه ۹۳۷
سنه ۹۷۴
سنه ۱۲۱۵
سنه ۱۲۱۶

اما جزایر سیلی تخمیناً مسافت بیست و شش میل در مغرب از منتهای کارن وآل واقع شده است و جزیره بزرگ او سنت
مریس است که تخمیناً دورهٔ او ست و جمعیت این جزایر فزونتر از هزار نفر است اما جزیره انگلسی در گوشه شمال و مغرب ولایت
ویلز اتفاق افتاده و جزیره خصیب با ثمر حاصل خیرات و طول او تخمیناً بیست و پنج میل و عرض او یازده میل است قصبه بزرگ
انجا بومریس است که قدما او را مونا می گفتند و تتمه فتش در ضمن احوالات اگری کولتیان میکنند و این جزیره مشهور از برای
معدن مس پر قدر بی پایان است و از هولی هِد که دماغه این جزیره است از انگلند به دبلین عبور و تردد می کنند و درین
جزیره قدیما درُوئیدها مسکن داشتند اما جزیره مَن در چینل سنت جارج اتفاق افتاده است و تقریباً مسافت او به انگلند
واسکاتلند و آیرلند مساوی است و طول او سی میل و پهنای او دوازده میل است قصبات بزرگ او دوگلس است
که پایتخت است و دیگری کسل تون و رمسی است و سکنه این جزیره تقریباً چهل و هفت هزار است و درین جزیره سابقا از خود
حکام داشتند و تا سال هزار و هفتصد و شصت و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و نه هجری مطلق العنان بودند و در سال
مزبور وزرای دولت انگلند مالک جزیره دیوک آتل را بجبر و عنف راضی کردند که سلطنت و ولایت خود را بایشان
بفروشد و او از راه اضطرار باین کار تن درداد و از آن زمان در تصرف انگلند است اما جزیره جرسی که قدما او را سیزریا
می گفتند و در تصرف رومیان بود تخمیناً یازده میل دور از اراضی نارمندی اتفاق افتاده و سکنه انجا تقریباً بیست و
پنج هزار است و قصبه انجا سنت هلیر است اما جزیره گرن سی تخمیناً هجده میل دور از الدرنی است و سی میل دوره او ست
و جزیره خوش هوای معمور آبادی است و جزو کونتی همشر است و جمعیت انجا تقریباً بیست و پنج هزار میشود و قصبه بزرگ انجا
سنت پیتر است اما جزیره الدرنی پنجاه میل تمام در جنوب جزیره پرتلند و نه میل در مغرب کیپ لاهاگو که در فرانسه است
اتفاق افتاده است و دوره او هشت میل است و جمعیت انجا از هزار بیشتر است و درین جزیره گاوهای نیکو
بعمل می آید و جزیره سرک از توابع گرن سی است و سکنه انجا تقریباً سیصد نفر است اما جزیره مالطه جزیره کوچکی است
که در میدترینین فیما بین سیسیلی و افریقا اتفاق افتاده است و قدما او را ملیطه می گفتند و طول او تخمیناً بیست میل
و عرض انجا دوازده میل است و جمعیت انجا هشتاد هزار میشود و پایتخت این جزیره ولطا است که جمعیت او سی هزار است
و قلعه محکم تختی با بندر بوزر خوبی دارد و جزیره مالطه را چارلس پنجم بسواران سنت جان بیت المقدس وقتی که ایشان را ترکها
از رودس در سال هزار و پانصد و سی مسیحی مطابق نهصد و سی و هفت هجری بیرون کردند تفویض کرد و این سواران
از قبایل مختلف بودند که داد طلب شده بحمایت ملت عیسوی برخاسته بودند و اکثر ایشان از فرانسه و ایطالیا و اسپانیا
و جرمنی و از نجبا و اعیان بودند و بجزیره مالطه ترکها در سال هزار و پانصد و شصت و شش مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و چهار
هجری یورش آوردند ولی سودی نبرده سی هزار نفر از ایشان تلف شدند و در سال هزار و هفتصد و نود و هشت مسیحی مطابق
هزار و دویست و سیزده هجری بتصرف فرانسه در آمد و در سال هزار و هشتصد مسیحی مطابق هزار و دویست و پانزده هجری
انگلیس تصاحب نمود و سر رالف ابرکرامبی که در مصر کشته شد درین جزیره در سال هزار و هشتصد و یک مسیحی مطابق هزار و
دویست و شانزده هجری دفن گردید تتمه جزایر سیلی جزایر صغار متقارب بیکدیگر است که عدد انها سی و هشت است
و ازین جزایر شش جزیره مسکون است که سنت مریس و ترسکا و سنت مرتنس و سنت اگنس و سمسن
و بریهر است و جمعیت انجا درین سالها فزونتر از دو هزار است و سایر جزایر مراتع انعام و مواشی است جزیره
انگلسی از انگلند با بوغاز مِنَی مفروز است که طول او تقریباً بیست میل و پهنای انجا تقریباً شانزده میل است و درین

جزیره معدن مس خیلی چنانست که رگ رگ باشد بلکه از قدرت خالق بیچون اکثر اراضی الجزیره را با مس انباشته اند
و شصت فوت مکعب مس است که در زمین است و بسهولت تحصیل میتوان کرد و این جزیره با هولی هِد با بوغاز
بسیار تنگی که تقریباً ثلث میل است مفروز شده است و در انجا درین چند سال صنعت عجیبی بکار برده اند که عقل بینندگان
حیران است و آن چنانست که مردم جزیره خواستند از جزیره انگلسی تا هولی هِد راه کالسکه بسازند که حمل و نقل اشیا
آسان باشد و تجاری که درین جزیره تجارت داشتند مانع ازین شدند که راه کالسکه مانع حرکت کشتی خواهد شد و بعد درین
خیال افتادند که طوری بشود که هم سفاین سیر کنند و هم کالسکه ها در حرکت باشد با مهندس کاملی مسمی استیونسن این امر را
طلب اینکار شد و در وسط این بوغاز صخره صمای عظیمی اتفاق افتاده بود او را پایه قرار داده و بالای او بنیان تختی
از آهک و سنگ بنا نهاد و دو میل آهنی مثل تفنگ دو لوله ساخت که بالای این پایه گذاشته کالسکه ها از روی
آن دو لوله حرکت کنند و سفاین از زیر او بگذرند پس از آنکه لوله ها را ساخت بلند کردن او و گذاشتن او بالای پایه
ممکن نشد هر تدبیری که بکار برد مفید نیفتاد تا آخر اختراع چرخی کرد که بقوت آب بلند میشد و بان صنعت جدید
آن دو لوله را بلند کرده بالای پایه ها گذاشت و بجهت آزمایش که آیا آهن دو لوله تاب و توانائی حرکت و قوت
کالسکه ها را خواهد داشت از مهندس مزبور جویا شدند او در جواب گفت که قوت این لوله ها چنانست که اگر
کشتی بزرگ یکصد و سی تونی از ان لوله ها آویخته شود او خم نشود و عیب نکند چون آویختن کشتی مشکل بود مقدار او
چندین کالسکه از آهن و سنگ بنا شده از ان لوله ها آویزان کردند و هیچ عیب نکرد و پس از ان خاطر جمع شده
و کالسکه ها بحرکت در آمد و کوئین وکطوریه بتماشای او رفت از انجا که در نظر او مستحسن افتاد لقب سر را به استیونسن
در همانجا عنایت کرد و اختراع چرخی که آب بلند میشد تنها کفایت شهرت این شخص را داشت چه جای اینکه چنین صنعتی هم
از و ظاهر شد الحق اختراع آن لوله ها در حین حرکت کالسکه ها از بالای ان که بنظر چنان می آید که در جو هوا حرکت میکنند
دلالت بر ذکاوت و هوش بنی نوع انسان می کند که خداوند علام بچه مرتبه و مقام انسان را فهم و فراست داده است
که اینگونه امور غریبه را از عالم خیال بعالم صورت و مثال می آرد جزیره مالطه جزیره معموری است و شصت
میل دوره او ست و سنگستان بسیار دارد و بُعد از او و جزیره سیسیلی پنجاه میل است و جزیره گوزو و جزیره کامینو
از توابع این جزیره است و از مالطه با چینل تنگی مفروز شده است و قلعه مالطه محکم ترین قلاع اروپا است و اکنون
جمعیت انجا و آن دو جزیره دیگر از نود هزار افزونتر است و جمعیت گوزو تقریباً یازده هزار می شود و ولطه در عرض
سی و پنج درجه و پنجاه و یک دقیقه شمال و در طول چهارده درجه و سی و یک دقیقه مشرق گرینویچ اتفاق افتاده
و اختلاف قطب نما را درین شهر در سال هزار و هشتصد و شانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و یک هجری معین
کرده اند که هفده درجه و بیست و یک دقیقه بجانب مغرب انحراف دارد و جزیره مالطه در کتب قدیمه مذکور نیست
مگر اینکه صاحب کتاب عجایب البلدان میگوید مالطه جزیرة بقرب جزیرة الاندلس عظیمة الخیرات کثیرة البرکات طولها
نحو ثلثین میلا و هی آهلة و بها مدن و قری و اشجار و ثمار غزاها الروم بعد الاربعین واربعمائة حاربوهم وطلبوا منهم ا
الاموال والنساء فاجتمع المسلمون وعدوا انفسهم فكان عدد عبيدهم اكثر من عدد الاحرار فقالوا لعبيدهم حاربوا معنا
فانتم احرار وما لنا لكم وان توانيتم قتلنا وقتلتم فلما وافى الروم حملوا عليهم حملة رجل واحد ونصرهم الله وهزموهم
وقتلوا من الروم خلقا كثيرا ولحق العبيد بالاحرار واشتدت شوكتهم فلم يغزهم الروم بعد ذلك ابدا ونسب اليها

ابن السمطی الشاعر الماطر کان آیة فی نظم الشعر علی بدیهة

باب هشتادم در بیان مختصری از تاریخ انگلند

اگر ما تجسس و تفحص در اصل سکنه قدیم انگلند بکنیم کار بیهوده بی‌حاصلی است ولی چنان میدانیم که اهالی این جزیره
قدیماً از ولایت همسایه خود شان که فرانسه باشد مدتهای متمادی قبل از استیلای رومیان باین جزیره آمده
باشند علی ای حال برتن های قدیم بسیار مردمان شریر جنگجوی وحشی بودند بعضی از انها در خیمه و برخی از ایشان در میان
بوته ها و جنگلهای سخت مسکن و آرام داشتند و ابدان خود شان را با نیل و گل ارمنی رنگ میکردند و پوششی
بجز پوست حیوانات نداشتند و چندین قبیله بودند و هر قبیله از خود رئیسی داشت و بزرگان آیین خود را دِرُوید
می گفتند و لفظ دِرُوید از کلام سلتیک از لفظ درُو ماخوذ است و درُو بمعنی درخت بلوط است و ان چنان بود
که در درخت بلوط بعضی عجایب مشاهده میکردند و با و اعتقاد کرده در معنی پرستش مینمودند و بدین جهة سایر اشجار بلوط
نیز در نظر ایشان محترم بود و اشخاصیکه رئیس میدانستند بحرمت آن درخت باسم او می خواندند و معابد و مساکن
دِرُوید ها در میان درختهای انبوه و اشجار ملتفه پیچیده بیکدیگر بود و در نتیجه اعتقاد مردم در حق ایشان چنان شد که انها را زنده
میدانستند و مرگ را در حق ایشان روا نمیداشتند و بگفته انها نفوس خود را در معرض فنا و زوال آورده قربانی مینمودند و حالت
انقوم بران بود تا جولیوس سیزر تخمیناً پنجاه و پنجسال قبل از عیسی بر ایشان حمله آورده پس از جنگی سخت آنقوم عراة از عهده آن
ابطال و کماة بر نیامده اسیر و دستگیر رومیان شدند و رومیان قرون متوالیه در انجزیره حکمران بودند و لشکریان
خود را در انجزیره در مواضع لایقه قسمت کرده تمتع کامل داشتند و انگلند در انحالت تا سال ۴۲۶ بعد از عیسی باقی بود و
وقتی که طوایف شمالی بشاهنشاهی روم حمله آورده بنیان آن دولت قدیم و شوکت قویم را متزلزل ساختند
هانوریوس شاهنشاه روم ناچار شده لشکری که در برتین داشت بروم طلبید و اهل انجزیره را حبلهم علی غاربهم گذاشته
استحکام امور داخله را بهتر از انتظام مواضع بعیده دانستند و پس از کوچ لشکر رومیان از برتین اهل انجزیره
که از چنگال خصم قوی خلاص شده بودند رمقی در تن و قوتی در بدن نداشتند که با طوایف دیگر تاب مقاومت
داشته باشند طوایف پکت و اسکات که مردمان شریر خونخوار بودند مانع را مفقود و علت را موجود دانسته از جانب
شمال جزیره حمله به انگلند آورده انقوم فقیر بخواری و مذلت اسیر ایشان شدند و مدتی نیز از تطاول ایشان آسایش و آرام
از انها برخواست و چنان صلاح دیدند که بطایفه سکسان که از طوایف جرمنی است پناه آورده و بقبول خدمت
پیشکش باعانت ایشان طوایف پکت و اسکات را از ولایت خود بیرون کنند ولی ندانستند المستجیر بعمرو عند کربته
کالمستجیر من الرمضاء بالنار و جمعی را نیز ازان طایفه فرستاده استمداد نمودند و جزیره تنت را که زمین کوچکی است که با خاک
تلی از کنت جدا شده است در عوض زحمت ایشان تقبل کردند که بایشان واگذارند مترجم گوید تنت
ملکی مشتمل بر بندر رمزگیت و چند قریه دیگر است انتهی القصه این استدعای ایشان در نزد رؤسای سکسان قبول افتاد
طایفه سکسان با جمعی از طایفه انگلس که از طوایف جتلند حساب میشود بانگلند آمدند و اهل انگلند باعانت ایشان مستظهر
شده اسکات ها را بیرون کرده و چندین جنگ از طرفین اتفاق افتاد و در هر جنگ اهل انگلند غالب شدند و پس از آنکه
خصم از میان برداشته شد هنجیست و بارسا دو سردار سکسان بتجارت در ان قطعه زمین که در عوض اجرت و خدمت
ایشان واگذار شده بود نگاه کردند و با خود اندیشیدند که خدمتی چنین را اجرتی چنان نشاید و بخیال تسخیر تمام جزیره افتادند و اول

کسی که

کسی که در این عزیمت راسخ شد هنجیست بود و در مقام تزویر و خدعه با پادشاه انگلند وارتیجرن برآمده عرض کرد که دریغ است
این چنین خاک و ملک کم مزرع بماند و قوت را بزحمت تمام از خارج تحصیل کنند اگر پادشاه اذن بدهد جمعی از اهل
سکسان که در فن فلاحت و زراعت قابل باشند باین جزیره فرستاده بتعلیم دیگران مشغول باشند و پادشاه
ملتمس او را پذیرفته از سکسان جمعی بقدر انکه شانزده کشتی را پر کنند با اسلحه و ادوات جنگ ببهانه رعیتی و برزگری
بجزیره انگلند داخل شدند و بدین بهانه معلوم شد که خیال سکسان چیست و پادشاه نیز از ملامت طمع نتوانست
که انها را قبل از انکه وارد شوند راضی کرده باوطان خود روانه کند و حاصل این کار ان شد که سکسان جزیره را [illegible]
شدند اگرچه چندین جنگ اهل انگلند کردند ولی از عهده برنیامدند و سکسان در هر جنگ غالب آمدند و برتین ها
هرکه قوه حرکت داشت فرار کرده بولایت ویلز رفتند و انگلند بی محل و بی مانع مسخر سکسان شد و انگلند را در هفت
حکومت قسمت نمودند و از انجهة او را سکسان هپتارچی میگویند و ان هفت قسمت ازینقرار است کنت که او را
کنت نیز گویند سوث سکس یعنی سکسان جنوبی وست سکس یعنی سکسان غربی ایست سکس یعنی سکسان
مشرقی نارثمبرلند ایست انگلیه و مرشیه است مترجم گوید در تاریخ دیگر ملاحظه شد که هنجیست
و وارسا برادر بودند و دختر هنجیست مسماة برونا در حباله نکاح وارتیجرن درآمد و بدان سبب یکی پادشاه از مداخلات امور
ملکی بی دخل بود انتهی پس از مدتی مذهب عیسوی در برتین باعانت اگستین راهب معروف که از جانب پاپ گری
گوری کبیر بجزیره انگلند آمد رواج گرفت و در زمان استیلای سکسان بر جهالت و ضلالت بر انگلند سایه افکند
هیچ حاصلی بجز خسارت و قتل و غارت نداشتند و هرکه قوتی پیدا میکرد کلاه از سر و سر از بر دیگری میربود
و این فتنه و آشوب داخله برقرار بود تا بخت اجبرت پادشاه آخر ونت سکسان یاری کرده بر شش حکومت
دیگر غالب آمد و در سال هشتصد و نوزده مسیحی مطابق دویست و چهار هجری بر طوایف دیگر استیلا یافت و از ان پس
پادشاه کل انگلند شد مترجم گوید به برتین در سال ۵۵ قبل از عیسی جولیوس سیزر حمله آورده مسخر کرد
و همه انگلند در سال چهل و چهار بعد از عیسی مقهور کلادیوس گشت و تا سال چهارصد و ده بعد از عیسی در تصرف رومیان
بود و در سال چهارصد و چهل و هشت پکت و اسکات ها بحیطه ضبط در آورده بودند و از ان پس سکسان
در تصرف داشت و در سال هشتصد و نوزده مسیحی مطابق دویست و چهار هجری طوایف دیگر انگلند مسخر اجبرت
پادشاه انگلند گردید و در سال هشتصد و بیست و هفت مسیحی مطابق دویست و دوازده هجری در محفل شورای وتن جمتیر
اسم پادشاه کل انگلند او را مسلم شد انتهی القصه انگلند پس از اجبرت سالیان دراز بحالت خرابی اول عود
کرد و دین ها و نارمن ها اذیت و آزار زیاد باهل این جزیره رسانیدند اراضی بلا مزرع ماند و خیمه ها و بیوتات
و مساکن خراب و سوخته شد دلها اندوهگین بود تا شخص الفرد کبیر طیش بعیش و خرابی با آبادی و غم بشادی
بدل یافت و الفرد بعد از برادر خود اثلرد متمکن مسند حکومت گشت ولی از حکومت جز اسمی باقی نماند و ولایات خراب
و لشکر قلیل با دشمنان خود بنای حرب گذاشت و لشکریان او از کثرت عدت خصم واهمه و هراس برده بجای استعمال
سیف و سنان از کارزار روی برتافتند و سپاهی از سر او متفرق شده الفرد ناچار به تبدیل لباس از جائی بجائی
حرکت میکرد و دانها از فرصت داشت و چندین مرتبه رعیت را بر تحصیلین و حکام دین شورانیدند و انها مند استند
که انقاد آتش این فتنه و فساد از کجا هست و ابدون ارل دوان شیر در قلعه سردار دین مسمی به هوبه محاصره

سنه ۲۰۴
سنه ۲۰۴
سنه ۲۱۲

باب هشتادم در بیان مختصری از تاریخ انگلند

گردد و محاصره کاری از پیش نبرد قلعه گیان بر محاصرین چیره شده بر اردوی انها تاخت و نار آورده اردو را متفرق
گردند و هوبه گشته گردید و خبر این فتح که به الفرد رسید دانست که بخت خوابیده بیدار و دیگ غیرت و حمیت اهل ولایت بجوش
آمده است خود را بایشان رسانید و قاید جیش گشت و قبل از انکه شبخون بر لشکر خصم آورد در تغییر لباس بربطی بدست
گرفته بربط زنان داخل معسکر خصم شد و از کم و کیف لشکر ایشان آگاه گشت و از غرور و تغافل انها در امر سپاهی و لشکر
کشی مطلع گردید و از معسکر انها پیرون آمده و دوستان و متابعان خود را در هر جا که بودند خبر کرده در حدود جنگل سلوود
حاضر شدند و علی الغفله با اران دوان شیر بر معسکر انها تاخت و جمیع اثاثه و اسباب ایشان بدست او افتاد و این فتح
جسیم باعث تقویت دولت او گشت و دین ها که او را قوی دیدند سر انقیاد پیش آورده داور را پادشاه دین و انگلیش خواندند
و الفرد پس از انکه عرصه ولایت را از وجود خصم پاک ساخت بابادی ولایت خود کوشید در اکسفورد مدرسه سلطانی
بنا نهاد و مدرسین از سایر اروپا فرستاده بدان مدرسه آورده و او نخستین کسی است که مدرسه علم در انگلند ساخته و انگلند را
در کونتی ها و شیر ها تقسیم کرده است چنانچه گذشت و اول کسی است که جوری را معین کرد و تجارت را ترقی داد
و اول کسی است که قوت و قدرت بحر پیمائی و کشتی رانی را در میان ولایت خود رواج داد و ابنیه و عمارات از اجر
و سنگ بنا نهاد و تا زمان او بجز بناهای دیگر را از اجر و سنگ نمی ساختند **مترجم گوید** جوری چند نفر اشخاص است
که سوگند یاد کرده اند که همیشه بر جاده حق و راستی قدم نهاده و منظور و مقصودی نداشته حقایق امور را بوجه صواب بعرض رسانند
و گرند جوری بیست و چهار نفر بود و پتی جوری دوازده نفر بود و این اشخاص املاک و اموال خود را ضامن داده بودند
که اگر دروغ و خلاف و غرض نهادی از ایشان ظاهر شود از ان منصب افتاده و اموال ایشان ضبط دیوان باشد انتهی
و الفرد را عربا و بومیان پس از چارلمگن شاهزاده ثانی میدانند و الفرد را دی گریت یعنی الکبیر میخوانند و این شاهی
که این لقب را داشته باین لقب سزاوارتر بود و او پسر اتل ولف پادشاه وسکس است و در قصبه ونتیج
در برکشیر در سال هشتصد و چهل و نه مسیحی مطابق دویست و سی و پنج هجری متولد شده است پس از حکمرانی بر حشمت
و در دو سلطنت بیست و نه سال در ۵۳ سالگی در سال ۹۰۱ مسیحی مطابق دویست و هشتاد و نه هجری از جهان درگذشت
و در انگلند پس از وفات او تا زمان فتح انجا بسوین پادشاه دین در سال ۱۰۱۲ مسیحی مطابق چهارصد و سه هجری چیزی که قابل
تحریر و ذکر باشد اتفاق نیفتاده است و این ولایت در تصرف دین تا سال ۱۰۴۲ مسیحی مطابق چهارصد و سی و سه
هجری بود و در ان سال سکسان بر انگلند غلبه کرده تاج پادشاهی را بر سر اداورد ملقب کانفسر یعنی معترف
گذاشتند و درین انقلاب چندین فتنه و فساد ظاهر نگشت و اداورد مرد خوشخوی سلیم النفس بود و در میان
غریب و بومی بعدالت حرکت میکرد و چون در عنفوان شباب در نارمندی بزرگ شده بود لهذا با اهل انولایت
سبقت آشنائی و الفت داشت و جمعی از اهل انولایت به انگلند خواست و اکثر مناصب خود را بایشان تفویض نمود
و دربار انگلند را از نارمن پر ساخت و عاقبت چنان شد که ولیم دیوک نارمندی بطمع تسخیر انگلند افتاد و تاج شاهی
از سکسان به نارمن منتقل گردید و پس از فوت اداوارد ارکان ولایت هرالد را بشاهی انتخاب کردند و در باب ولیم
مورخین اختلاف دارند بعضی برانند که در باطن اداوارد او را ولیعهد کرده و بطمع تسخیر انگلند انداخته بود و بعضی برانند
که ولیم چون عرصه را خالی دید این کار را بهانه کرد و اشخاصی که از نارمن در انگلند جمع شده اند در دایره اطاعت
او جمع شدند علی ای حال ولیم ادعای تاج و تخت را از هرالد کرد و با لشکر انبوه بساحل ساسکس در سال ۱۰۶۶

سنه ۲۳۵ | سنه ۲۸۹ | سنه ۴۳۳

مسیحی مطابق

مسیحی مطابق چهارصد و پنجاه و هشت هجری فرود آمد و هرالد باعث تحریک او بر این کار دین ها را دانست و حکم
کرد که ایشان را از انگلند اخراج کنند و از این حکم بیهوده در چنان هنگام هیچ صرفه نبرد و ولیم چهل هزار سپاه منتقد
شاکی السلاح داشت که همگی ایشان در حروب آموزده شده و از صاحب منصبهای نیکوی اروپا تعلیم دیده بودند و هرالد نیز حرکات
المذبوحی کرده باستقبال او شتافت و در هستینگس تلاقی فریقین اتفاق افتاد و هرالد در جنگ کشته شد و سر او را نزد ولیم
آوردند و ارکان دولت او بعضی مقتول و بعضی فرار کردند و لشکریان ولیم از کشش و کوشش کوتاهی ننمودند و ولیم را
پس ازین جنگ ملقب بذی کانکرر یعنی المظفر سربلند ساختند و پس از جنگ هستینگس پادشاهی سکسان
در انگلند انجام رسید و ولیم پس از فتح بتعجیل تمام بجانب شهر لندن روانه شد و اهل شهر باستقبال او بیرون آمده و
تاج و تخت را تفویض او کردند و ولیم بانتظام ولایت کوشید بهر جا سر فتنه جوئی که دید؛ ببرید و بهر خزانه ملک که دید؛ در تصرف آورد
قدیم و دین ها و انگلو سکسان همگی در مقام عبودیت و بندگی بر آمدند و نارمن ها بقهر و غلبه در انولایت رفتار مینمودند
و ولیم ولایت را بسران سپاه و نارمن های قدیم متوقف انگلند که بیاری او برخاسته بودند تقسیم کرد و هنوز نسل و اعقاب
ایشان در انگلند برقرار است و ولیم همه قوانین و رسوم ولایت را منسوخ کرده قواعد نارمندی را شایع کرد و در ثغور
و سنور ولایت قلاع حصینه ساخت و اسلحه همه اهل ولایت را گرفته ضبط نمود و کرفیوبل یعنی ناقوس هشت ساعتی را مقرر نمود
باین معنی که پس از انکه هشت ساعت از ظهر گذشت و ناقوس هشت ساعتی زده شد هیچکس ماذون نباشد در خانه و منزل
خود چراغ افروزد و آتش روشن کند بلکه همگی باید در انساعت چراغها را خاموش کرده یا در تاریکی بنشینند یا بخوابند
و ممیزی اراضی و املاک تعیین کرد و اسامی همه املاک را با مالیات او در دفتر مقرر داشت که اکنون اصل ان کتاب
محفوظ است و از ان کتاب چاپ کرده اند و در زمان حکمرانی ولیم مظفر اهل انگلند حالت پریشان داشته و با وجود غلبه
خصم قاهر هیچ چاره در باطن و ظاهر نمی توانستند کرد و علی الخصوص ازین صوت حزین جان کاه کرفیو که خاموشی آتش یا چراغها
باعث دل شکستگی و حزن ایشان بود و برین منوال مدتها تحمل داشتند و ولیم در سال هزار و هشتاد و هفت
مسیحی مطابق چهارصد و هشتاد هجری جهان را وداع کرد **مترجم گوید** کرفیو در سال هزار و شصت و هشت
مسیحی مطابق چهارصد و شصت هجری حکم شد و در سال ۱۱۰۰ مسیحی مطابق چهارصد و نود و سه هجری منسوخ گردید انتهی
و پس ازین فتح در انگلند چندین فتوح عظیم اتفاق افتاده است که یکی کریسی و دیگری اجین کورت و پای
تیرس است و مدت پانصد سال است که انگلند در هنر و صنعت و جلادت معروف اروپا بلکه دنیا شده است
و قبل از ان چشم بر تیش را به نظر لنگر زبر دیدند که در انوقت مرکز دولت و تجارت اروپا محسوب شد **مترجم گوید**
مختصری از تفصیل جنگ کریسی و پای تیرس در آخر باب پنجاه و چهارم ذکر شد و اجین کورت نیز جنگی است که
در میان فرانسه و انگلیس در بیست و پنجم اکتوبر سال هزار و چهارصد و پانزده مسیحی مطابق اوایل رمضان هشتصد و
هجده هجری اتفاق افتاد و به سر کردگی هنری پنجم پادشاه انگلند اموال بی شمار از غنایم لشکر فرانسه رسید و درین جنگ
از فرانسه ده هزار نفر کشته شد و چهارده هزار اسیر گشت که از جمله امرا دیوک آرلینز و بوربان و هفتصد نفر از برون ها
بود انتهی و انگلند در حکمرانی پلنتجینت ها که در سال هزار و سیصد و نود و نه مسیحی مطابق هشتصد و دو هجری
بانجام رسید چندان ترقی نکرده بود و در سلطنت کوین الیزابث در سال هزار و پانصد و شصت مسیحی
مطابق نهصد و شصت و هفت هجری بر حشمت و شوکت او افزود و در وقت سلاطین نارمن و انگلند

سنه ۴۸۰ | سنه ۴۹۳ | ۸۱۸ | سنه ۸۰۲ | سنه ۹۶۷

نجاری نبود تا در سال هزار و چهار صد و چهل و شش مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه هجری شایع شد و در آنوقت کوچه های
لندن مفروش نبود مگر از تمس استریت یعنی کوچه تمس علیا و لدگیت استریت یعنی کوچه لدگیت و فلیت استریت
یعنی کوچه فلیت و کوچه استرند و درین ازمنه چندین تبدیلات دران شهر راه یافته است که اگر پیشینیان می بودند
بر حیرتشان می افزود و قریب به دویست سالست که زینت پاریس و لندن و دیگر پایتختهای اروپا افزوده اند
چنانچه آبادی او نیز زیادتر شده است و در وقت جلوس کوئین الی زابث به تخت پادشاهی در لندن زیاد
از یکصد و پنجاه هزار نفوس نبود اکنون دوازده مرتبه براین عدد مشتمل است مترجم گوید از زمان مصنف
تا اکنون که بیست و اند سالست دو مرتبه نیز براین عدد افزوده است که اکنون فزون تر از چهارده مرتبه بران عدد
محتوی است انتهی و هیچ ولایتی در دنیا باین زودی در تجارت و استیلای بحر ترقی نکرد چنانچه بریتن ترقی کرد
و در زمان سابق معامله کثیر در قسطنطنیه و ونیس و جناوه و بعضی دیگر از شهرهای ایطالیا و نیز از لندرس و هنس
تونس بود و از قسطنطنیه گذشته باسپانیا میل کرد و از آنجا به پورتگال رسیده پس از آن داچ این خیر کثیر را
صاحب شدند و اسپانیا از کشف امریکا باین مرتبه عظمی رسید و پورتگال بجهت پیدا کردن راه هندوستان از کیپ
گود هوپ بمدارج علیا پا نهاد و انگلند آخرین ولایات اروپاست که پس از ایشان ترقی کرده است
و در وقتی که اسپانیا و پورتگال ممالک مکسیکو و پیرو و برزیل و سواحل افریقا و هندوستان را تصاحب
کرده و برای تجارت و معامله ثمین با وقلاعها ساخته بودند انگلیس هیچ دستی و استیلائی در خارج نداشت
و در ولایات غربیه راه معامله و تجارتی نگشوده بود و اکنون ما بدون مبالغه و اغراق قادریم که بگوئیم که در صفحه
کره جای معموری نیست که در انجا راه معامله گریت بریتن باز نشده باشد **تنبیه** اگرچه مناسب چنان بود
که بعد از تاریخ انگلند سلاطین ان مملکت را در سلک بیان در آوریم چون اسکاتلند و آیرلند منصرفی ایشانست لهذا
در آخر باب هشتاد و چهارم معلوم خواهیم داشت و اکنون مختصری از احوال الی زابث بیان میکنیم **مخفی نماند**
که الی زابث ملکه عاقله کافله بود و در ایام او دولت انگلند ترقی کرد و انگلیس را اعتقاد چنانست که هر وقت حکمرانی
و سلطنت ان مملکت بطایفه اناث برسد دولت و مملکتشان در ترقی و ازدیاد خواهد بود و ان ملکه با شاه عباس
ماضی بنای مراوده و مکاتبه گذاشت و در ایام او شرلی یکی از اعیان انگلند در ولایت خود تقصیری کرده با آقا
خود از پادشاه خود گریزان شده به اسلامبول آمد و خواست در انجا بچاکری مشغول شود رجال دولت عثمانی نیز
مایل بودند از اتفاقات در کوچه با یکنفر از مسلمانان جنگشان شد و آن مسلمان را زخم زدند و علمای اسلامبول
فتوای قتل ایشان را دادند شرلی با برادر و کسان خود گریخته به ایران آمد و شاه عباس ماضی وجود او را مغتنم
دانسته و در سلک چاکران خاص مقرر گشت و همیشه همراه شاه عباس ماضی در حضر و سفر بخدمتگذاری اشتغال داشت
و سفیری از روسیه بخدمت شاه عباس آمده بود و در قزوین بحضور پادشاه مشرف شد و دران مجلس از سفیر بعضی
سخنان ناشایسته سرزد شرلی که در حضور شاه عباس ایستاده بود جسارت کرده بی اذن شاه عباس سفیر را از بالاخانه که بس
بلند بود بزیر انداخت که دست و پای او شکست و این خدمت در نظر شاه مستحسن افتاد و پس از مدتی برادر شرلی در قزوین
مرد و ازین واقعه ملول شده اجازه عود بوطن خواست و شاه عباس او را سفیر کرده بخدمت الی زابث فرستاد
و در نامه که نوشته بود این عبارت بود که شرلی را از جانب خود سفیر کرده با قامت انولایت فرستادم میباید ان

پادشاه

پادشاه او را محترم دارد که با من در یک کاسه چیز خورده و از یکقدح شراب نوشیده است و شرلی بانگلند شتافته
در نزد الی زابث مرتبه برتری یافت و اکنون ان نامه شاه عباس در خانواده شرلی در انگلند موجود است و الی زابث
علی الظاهر شوهر اختیار نکرد و خود را ورجین رجینا می گفت یعنی ملکه بکر ولی با ارل ای سکس کمال لطف را داشت
که در خلوت و جلوت انیس و جلیس پادشاه بود تا آخر ارکان دولت او را بهلاکت رسانیدند و تفصیل او چنان است که ارل
ای سکس الی زابث کمال میل را داشت و وقتی با و انگشتر زنهاری داده بود که این انگشتر در نزد تو یادگار
باشد و هر وقت برای تو کاری از ان صعب تر باشد روی دهد این انگشتر را نزد من بفرستی هر آینه در انجاح مرام تو
هر چه باشد کوتاهی نخواهم کرد و پس از مدتی ارکان دولت و اعیان حضرت در حق ارل ای سکس حسد برده اوقات
خود را بر تضییع او صرف کردند و او را با نواع خیانت و جنایت منسوب نمودند تا بحکم ملتی و دولتی حکم حبس او را
از الی زابث گرفته بمحبس فرستادند و ارل ای سکس مدتها در حبس بود و ارکان دولت صلاح چنان دیدند
که او را بقتل آرند تا از خدیعه و شر او ایمن باشند و با نواع حیل و دغل در نزد الی زابث سعایت او کرده قتل او را
واجب دانسته و از پادشاه صدور دستخط قتل او را خواستند و الی زابث بطفره می گذرانید شاید ارل ای
سکس انگشتر را فرستاده خلاصی خود را از حبس و نجات خود را از قتل بخواهد و مدتها بران گذشت و در حکم قتل او تعلل
داشت و اثری از و ظاهر نگشت و چنان دانست که او در فرستادن انگشتر ابا و استنکار دارد لهذا ناچار حکم قتل او را
داد و آن بیچاره را گردن زدند **شعر** بجرم عشق تواش میکشند و غوغائیست   تو نیز بر لب بام آکه خوش تماشائیست
و پس از مدتی حکایت انگشتر فاش شد و انچنان بود که ازین حکایت زنیکی از امرا مطلع بود که پادشاه به ارل
ای سکس چنین انگشتری عنایت کرده و چنان تعهدی کرده است و دانست که اگر او انگشتر را نزد الی زابث
بفرستد تیر سعایت و تزویر امرا و ارکان دولت بهدف اجابت نخواهد رسید لهذا روزی در مقام غمخواری و دلداری
بمجلس شتافته به ارل ای سکس گفت که مرا الی زابث نزد تو فرستاد که ازین بدتر حالت چیست که تو داری جمعی
در پی قتل تو کمر بسته اند و من بطفره اوقات را میگذرانم شاید انگشتر معهود را بفرستی که من بعهد خود ایستاده دست
رد بر سینه ملتمس ایشان زنم و ترا و خود را ازین مهلکه و غصه برهانم و تامل درین کار و تحمل برین بار از چیست ارل ای
سکس از صداقت خویش اقوال آن زن بدکیش را راست پنداشت انگشتر را با و سپرد که بنزد الی زابث برد
و آن مکاره غداره انگشتر را بر شوهر خود نشان داده و همه امرا ازین دغدغه خاطر خلاص شدند تا حکم قتل او را
صادر کردند و پس از کشتن او چندی نگذشت که ان زن بیمار شد و از حیات خود مایوس گشت الی زابث را
دعوت کرد که بعیادت او رفته وصایای خود را بعمل آورد چون از زنان مشاهیر بود الی زابث بخانه او رفته در مقام
تسلی او بر آمد و در اثنای کلام آن زن خجلت و معذرت از او خواست که از من خطائی سر زده و تفصیل واقعه را بیان کرد
که انگشتر را من از ارل ای سکس گرفتم و پادشاه باید از گناه من بگذرد الی زابث بی اختیار چون سپند از آتش برخواسته
گفت که اگر خدا ترا ببخشد من ترا نخواهم بخشید و نوشته اند که پس از ان احدی در سرا و ضرا و در آشکار و پنهان او را
متبسم و خندان ندید تا از جهان در گذشت و در اطوار و افعال الی زابث در امر جهانداری هیچ ایرادی نگرفته اند
مگر اینکه مریه ملکه اسکاتلند دختر جیمس پنجم را بقتل رسانید و این کار شنیع در محامد آثار او مثل کلف است که در چهار ماه
پدیدار است و مجمل آن مفصل چنین است که در اسکاتلند اغتشاشی شد و مریه بانگلند آمده پناه با و آورد و از او استمداد

خواست و جان خود را در سر این کار بباد داد والی زابث او را گرفته مدتها محبوس داشت تا حکم قتل او را داد و مورخین
چندین دلیل از برای قتل او نوشته اند بعضی نوشته اند که مریه در زیبائی و طراوت و نظافت نظیر و عدیل نداشت بلکه در
در جمال و کمال نیز در عصر خود در دنیا مثل و مانند او نبود و والی زابث بواسطه اینکه حسد جبلی زنانست و خود از جمال بهره
نداشت نه پسندید که او را ملکه اسکاتلند خوانند و او را ملکه انگلند شمارند خصم خود را که در دام دید بر ضرر و اضرار حضرة راضی شد
و هیچ رحمی بر قد دلارا و خد زیبا و حسن رفتار و لطف گفتار او نکرد و بظلم و عدوان آن بیچاره را بزندان فرستاد و در آخر
بهلاکت رسانید و بعضی بر آنند مایه حسد الی زابث با او از آنجهة بود چون از خود اولادی نداشت و بسبب قرابت وارث
تاج انگلند پسر او جمیس ششم بود از آنجهة در اتلاف او اصرار داشت و برخی گویند الی زابث پروتستنت و مریه کتولیک بود
عداوت مذهبی مایهٔ این کار شد القصه این کار ناهنجار در وقایع حالات او در صفحه روزگار باقی است و عجب از مریه است
که با صباحت و ملاحت در شجاعت و بسالت نیز نظیر نداشته چنانچه وقتی او را از حبس در آورده بقتلگاهش می بردند
علاوه بر طوق آهن زنجیری از گیسوان در گردن داشت که بندپای عشاق بود و چون ماه که بمحاق شتابد بپای خود بسر قتلگاه رفت
و هیچ عجز و لابه از او ظاهر نگشت تا گردن او را زدند و این وخامت عاقبت که بهنگام پیری گیر او شد از آن بود که در قتل شوهر خود
تدبیر کرد و شوهر او از عقل بری و از خرد عری بود چون صحبت طوطی و زاغ هرگز صحبتشان بهم راست نمی آمد تا جمعی را
بر آن داشت که زیر عمارت خوابگاه او را خالی کرده و از باروط انباشته در حالتی که آن دیوانه در خواب بود آتش
در آنخانه زدند و بدین واسطه از دست شوهر خلاص شد ولی خود عاقبت بدین درد مبتلا گردید و در ملاحت و
صباحت او همه مورخین اروپا شرحی کافی نوشته اند عربی: ما سلم الظبي على حسنه ؛ كلا ولا البدر الذي يوصف
الظبي فيه خنس بيّن ؛ والبدر فيه كلف يعرف

باب هشتاد و یکم در بیان ولایت ویلز

ولایت ویلز قدیما در وسعت زیادتر ازین بود که اکنون هست چراکه وقتی سکسان انگلند را فتح کردند همه بریتن ها
بجانب مغرب کوچ کرده بویلز شتافتند و از آن عصر منمث شیر و هیرفورد شیر قسمتی از انگلند محسوب شده اند و
ولایت ویلز در همه جانب با دریا و رودخانه سورن محدود است مگر در مشرق که متصل به کونتی چستر و کونتی سلوپ
و هیرفورد و منمث است و طول این ولایت یکصد و دوازده میل و پهنای آنجا نود میل است و این ولایت
بدو حصه منقسم است یکی را نارث ویلز گویند یعنی ویلز شمالی که مشتمل بر شش کونتی است و یکی سوث ویلز یعنی
ویلز جنوبی و او نیز محتوی بر شش کونتی است اما ویلز شمالی: مونت گومری شیر، مری انث شیر
کرنارون شیر، دن بی شیر، فلینت شیر، انگلسی است اما ویلز جنوبی: پمبروک شیر
ردنار شیر، برک ناک شیر، کردی گن شیر، کرمرتن شیر، گلامارگن شیر است و این ولایت
در سال هزار و پانصد و سی و هشت مسیحی مطابق نهصد و چهل و پنج هجری با انگلند چنان مخلوط شد که تمایز
و تفارق کلی از میان برخاست و ازین ولایت بیست و نه نفر وکیل بدار العداله عام تعیین میشود و قصبات
ویلز کرنارون و سوان سی و کردی گن و مرتر و تیدویل و کرمرتن است و این ولایت کوهسار است
و در جانب شمال کوه زیادتر از جانب جنوب دارد و جبال معروف آنجا سنوڈن و کرنید لولین و پلنلیمن
و آرن فودی و کدر ادریس و برک ناک بیکن است و کوه سنوڈن چون اکثر سال با برف مستور است

از آنجهة باین اسم خوانده اند و این کوه را قدمای بریتن کوه مقدس مطهر می شمردند چنانچه کوه پرنسس را یونانیان و کوه
آیدا را اهل کریت مبارک میدانستند و در جبال ویلز علف بسیار است و مواشی و انعام در آنجا میچرند و معادن
سرب و آهن و زغال سنگی نیز دارد و در رودخانهای آنجا ماهی بسیار است و در ویلز قدیما شعرای نامی بسیار بوده
و مشهور ایشان تلی سین است که تخمینا در سال چهارصد و پنجاه و شش بعد از میلاد عیسی معروف بوده است و هنوز
ابیات او باقی است و از زمان حکمرانی اڈورڈ اول که زوجه او در ویلز پسری زائید این ولایت را بپسر
ارشد پادشاه واگذاشته اند که ولیعهد پادشاه را پرنس آف ویلز می خوانند و مدد معاش ولیعهد نیز از محصولات
میرسد و در ویلز آثار رومیان از معسکرها و دیوارها و خیمه ها بسیار است علی الخصوص در جزیره انگلسی و درین ولایت
سکه های قدیم از رومی و بریتش در طلا و سایر فلزات بسیار پیدا میشود و از زمان اڈورڈ اول ویلز تابع تاج
انگلند بود چنانچه سابقا معلوم کرده ایم و در زمان حکمرانی هنری هشتم قوانین و رسوم آنجا را نیز بهمان قوانین و رسوم
انگلند معمول داشته و بتولات و سیورغال اشخاصی را که در آنجا متداول بود مقطوع کرده با انگلند همراه گردید و سراسر احکام دا
یافت و اگر ما در پی آن باشیم که تاریخ قدیم ویلز را معلوم کنیم کار بی حاصل است و درین ولایت در ازمنه سلف
رؤسا و بزرگان بودند که هر یکی جائی را متصرف بود و قبایل عمده که از بریتن در آنجا سکنی داشت سه طایفه
بود یکی سلیورس و یکی دمیتی و دیگری آردوویسس بود و این قبایل با وجود استیلای رومیان
پای جلادت فشرده و چندین جنگ با رومیان کرده اند که میتوان گفت خاک این ولایت از خون ایشان
درین حروب کثیره سیراب شده است و سکسان نیز در فتح این ولایت سعی کردند و زیادتر از کونتی منمث
و هیرفورد نتوانستند مسخر نمایند و نخستین فتنه که ازین ولایت ظاهر شد و باعث تزلزل ارکان این مملکت
گشت در سال هشتصد و هفتاد مسیحی مطابق دویست و پنجاه و شش هجری بود که راڈریک پادشاه ویلز این ولایت را
در میان سه پسر تقسیم کرد و پس از و در میان اولادش آتش فتنه زبانه کشید و خون بی گناهان درین میان ریخته
گشت و بهمان حالت اغتشاش باقی بود تا هنری سیم انگلند این ولایت را در سال هزار و دویست و سی و
هفت مسیحی مطابق ششصد و چهار هجری فتح کرد و اهل این ولایت تقبل باج و خراج کردند و اڈورڈ اول در سال
هزار و دویست و هشتاد و چهار مسیحی مطابق هفتصد و هشتاد و شش هجری استیلای تام یافت از آن زمان تابع تاج
انگلند گردید

باب هشتاد و دوم در بیان مملکت اسکاتلند

مملکت اسکاتلند را قدما کلیدونیه می گفتند و این مملکت در جانب شمال جزیره اتفاق افتاده است و این مملکت
با جبال گرم پین منقسم شده است آنچه در جانب شمال است او را های لندز گویند یعنی اراضی مرتفعه و آنچه
در جانب جنوب است او را لولندز گویند یعنی اراضی منخفضه و همه اینها در سی و سه کونتی تقسیم شده است و بیشتر
حصه های لندز سنگلاخ و کوهستان و حصه لولندز هموار و چمن و مثمر است و این ولایت در همه جانب محدود
با دریاست مگر در جنوب که از انگلند با جبال شوی اُد و سالوی فریث و رودخانه تویڈ مفروز است و طول این
ولایت تخمینا دویست و چهل و پنج میل و پهنای آنجا یکصد میل است و شهرهای معروف این مملکت ادن برگ است
که او را در تلفظ ادن برا گویند که پایتخت آن مملکت است و گلس گو و گری ناک و پرث و ابردین و ڈندی
و پیزلی است و ادن برگ شهر با فضای زیبائی است و عمارت نیکو دارد و این شهر بدو قسمت است

باب هشتاد و دوم در بیان مملکت اسکاتلند

که یکی را اُلْد تَوْن گویند یعنی قصبهٔ کهنه و دیگری را نیو تَوْن خوانند یعنی قصبهٔ نو و در قصبهٔ کهنه خانهای بلند بسیار است که
طبقه بطبقه است و در هر طبقه اهل و عیال جدائی مسکن دارند و قصبهٔ نو در ترتیب کوچه ها و خانهای نیکو که از سنگ
تراش ساخته اند بهتر از قصبهٔ کهنه است و جمعیت ادِن برگ با خارج شهر فروتر از یکصد و شصت و پنجهزار است
مترجم گوید در سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری جمعیت
این شهر را که حساب کرده اند دویست و بیست پنجهزار و چهارصد و پنجاه چهار نفر بوده است انتهی و ادن برگ در بالای چند تپه
بنا شده است و اسم او ماخوذ از بانی شهر ادین یا اُدْوِین پادشاه نارْتَمْبَرْلَنْد است که وسعت مملکت او تا فرث
آف فارث کشید و عمارت مشهور این شهر هُولی رُوْد و کَسِل و چندین عمارت دیگر است و نوشتن او حاصلی
ندارد و در کَسِل جمیس ششم اسکاتلند و اول انگلند در سال هزار و پانصد و شصت و شش مسیحی مطابق نهصد و
هفتاد و چهار هجری متولد شده است و هیوم مورخ معروف و داکتر هیوک بلیر و بیرنت خلیفه معروف که
در اصلاح و تصحیح مذهب مسایل عدیده نوشته است همه از بومیان این شهر ند و ترنت قلیلی ازین شهر در فرث
آف فارث بندر معتبر لیث اتفاق افتاده است که جمعیت آنجا تقریباً بیست و ششهزار است و تجارت و معامله
آنجا با جرمنی و هالند و بالتیک و امریکا و هند الغرب است گلاس گو شهر ثانی اسکاتلند حساب میشود و در بندرگاه
او در رود خانه کلید معامله زیادی با هند الغرب میشود و سَرجان مُوْر که باعث و مؤسس جنگ عظیم کارونا شد از
از بومیان این شهر است ابر دین این اصلی بندر شمالی که در ساحل مشرقی است شهر معقولی است
و کارخانه های مختلف معتبر بسیار دارد و جمعیت آنجا فرون تر از پنجاه و هشت هزار است و کرْوُ دِن داشمند
و دَن کَن مفسر که هر دو از مشاهیر ند از بومیان این شهر محسوب میشوند دَنْدِی در فرث آف تَی بسیار
خوبی دارد و درین شهر بُوِثْیُوس تجی از احیا کنندگان دانش و معرفت که در مائه شانزدهم بود و نیز ادمیرال
دَنْ کَن که داچ را در کمپر دَوْن در سال هزار و هفصد و نود و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و دوازده هجری
شکست داد متولد شده اند گرینوک بندر معتبری است که در دهنه رود خانه کلید است و تجارت آنجا با
با امریکاست و تَت ترقی دهنده و مخترع استیم انجین یعنی چرخ بخار درین شهر در سال هزار و هفصد و سی و
پنج مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و هشت هجری متولد شده است پَرث در رود خانهٔ تی شهر بسیار با صفا
و بهاست و تخمیناً بیست هزار جمعیت دارد و در زمان سلف درین شهر سلاطین اسکاتلند مسکن داشتند و مدارس
معروف اسکاتلند مدارس ادِن برگ و گلاس گو و سنت اندروس و ابر دین است و جبال مشهور
اسکاتلند جبال گرم پین و پِنت لَنْد و بِن نویس و کیرن گارم است و قله اینها اغلب اوقات بلکه همه سال
با برف مستور است و در اسکاتلند دریاچه بسیار است و دریاچه های معروف آنجا لاک آوی و لاک تَی و لاک لاموند
و لاک لِوِن و لاک نِس است و لاک لاموند از همه اینها بزرگتر است که امتداد او از دَم بَرتَن شیر تا پهای ارض
مرتفعه است و رود خانهای معروف آنجا فارث و تَی و دی و اِسپی و کلید است که همگی اینها از ماهی مملو است
و رود خانهٔ توید نیز سرحد فیما بین اسکاتلند و انگلند است و در اسکاتلند معادن سرب و آهن و زغال سنگی فراوان است
و سرب آنجا که در جبال جنوبی ولایت است بهترین سرب بار و پاست و سنگ گرانایت که سنگ بسیار سختی
و منقش است و شبیه بسنگ سماق است و سنگ مرمر و سلیت که سنگ سیاهی است و بالای اخیر می پوشانند

سنه ۱۲۵۷

سنه ۱۲۱۲

سنه ۱۱۴۱

و بازیاک میکنند درین ولایت بسیار است و اکثر کوچهای لندن از سنگهای اسکاتلند آورده فرش کرده اند و
و واترلو بریدج یعنی پل واترلو را در لندن از همان سنگ گرانایت اسکاتلند بنا نموده اند و اقلیم اسکاتلند اگرچه سرد است
ولی سازگار است و در نزدیکی جبال که قله اینها برف مستور است هوا بسیار سرد و سخت است و در کنار دریا و اراضی منخفضه نزدیک
بخار دریا هوا گرم و معتدل است و در شمالی اسکاتلند در تابستان روزها هجده ساعت طول میکشد و در زمستان بهمین
اندازه شبها دراز میشود و اهل اسکاتلند عموماً بلند بالا و لاغر میان و خوش اندام و متحمل زحمات میشوند و رشادت و کفایه جوئی
و امساک ذاتی ایشان است و اغلب آن ولایت طالب علم و خط و درین هستند چنانچه نادر است که از اهل اسکاتلند کسی
بی سواد اتفاق بیفتد و از آنجمله است که به وجه فقه اسکاتلند زینت به اهل حرفه و صنایع اهل انگلند دارند چرا که اکثری از ایشان
تحصیل علم و سواد نکرده اند و هیچ خلقی آنقدر تعصب اسلاف و آبا خود ندارند مگر اهل اسکاتلند و علم موسیقی نیز در آن ولایت شایع است
و چندین اقسام بازی دارند که مصنف اسم بعضی را بیان کرد ولی نگاشتن ما در اینجا بلا فایده است و جمعیت اسکاتلند
در سال هزار و هفصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و هشت هجری یک ملیان و دویست و شصت هزار
و در سال هزار و هشتصد و یک (۱۸۰۱) مسیحی مطابق هزار و دویست و شانزده هجری یک ملیان و ششصد هزار و در سال هزار و
هشتصد و یازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و شش هجری یک ملیان و ششصد هزار و الآن تخمیناً دو ملیان و
سیصد و شصت و پنجهزار و هشتصد و ده نفر است مترجم گوید در سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی
مطابق هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری که بشماره در آورده اند دو ملیان و ششصد و بیست هزار و یکصد و هشتاد و
چهار نفر بوده است و در سال هزار و هشتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و هفت هجری قریب
به سه ملیان تخمین کرده اند انتهی و مذهب اصلی اسکات لند پروتستنت است و جزایر اصلی که تعلق به اسکاتلند دارند
جزایر شِتْ لَنْد و جزایر آرکْنی و هبراید س است که او را وِسْتِرن آیلس گویند یعنی جزایر مغربی و سکنهٔ شِتْ لَنْد
غالباً بماهی گیری اشتغال دارند و شاه ماهی بسیار در حوالی این جزایر در ماه جون در جاهای کم عمیق دریا شکار می کنند
و وِسْتِرن آیلس یعنی جزایر مغربی در جانب شمال و مغرب اسکاتلند اتفاق افتاده اند و عدد اینها تخمیناً سیصد است
و اغلب اینها غیر مسکون است و جزیره معروف اینها آرَن و بیوت و آیونا و مل و اِسْکای است و جزیرهٔ آرَن
تخمیناً بیست و دو میل در طول و دوازده میل در پهناست و جمعیت آنجا تخمیناً هفتهزار و پانصد نفر و جمعیت مل نیز
بهمان مقدار است و جمعیت اِسْکی فروتر از پانزده هزار نفر است و جزیره بیوت در فرث کلید چهارده
میل طول و چهار میل پهنا دارد و قصبه آنجا رآث سی است که ارک خوبی دارد و ولیعهد آن سلاطین اسکاتلند را
قدیماً باسم آنجا می خواندند و پرنس آف راث سی می گفتند چنانچه الکنون ولیعهد پادشاه انگلستان را پرنس آف ویلز
می نامند و جمعیت این جزیره قریب بششهزار است و جزیره آیونا در تواریخ بسیار ذکر شده است سنت
کولومبا تخمیناً در وسط مائهٔ ششم ولایت اصلی خود آیرلند را ترک کرده بجهت دلالت کردن پکیت ها بدین عیسوی با سکاتلند
آمد و پادشاه پکیت ها این جزیره را بجهت مسکن و ماوای او و کسان او عطا کرد و چندین نفر از سلاطین اسکاتلند و آیرلند
و ناروی درین جزیره دفن شده اند و آنچه معلوم گردید چهل و هشت نفر از سلاطین اسکاتلند و چهار نفر از آیرلند و هشت
نفر از ناروی و یک نفر از فرانسه دفن شده است و این جزیره دار العلم حساب میشد و وقتی که گاثیک پس از زوال سلطنت بادشاهی
رومیان بر اروپا غلبه کرد طوفان جهالت و ضلالت عالمی را در گرفت باز ازین جزیره دانشمندان بر ترویج مذهب بیرون

سنه ۱۱۶۸

سنه ۱۲۱۶

سنه ۱۲۲۶

سنه ۱۲۵۷

سنه ۱۲۶۷

آمدند و در احیای مراسم دین و آیین جد بلیغ بعمل آوردند و تخمیناً ده میل بجانب شمال و مشرق آنا جزیره کوچک استفا
که در انجا غاری است مشهور بغار فینگل که امتداد او سیصد و هفتاد فوت زمین است و پهنای او پنجاه و سه فوت و ارتفاع او
یکصد و هفده فوت است مترجم گوید جزیره ایونا را آی کولمب کیل نیز گویند که در مغرب جزیره مل است
و بعضی اوقات او را ایونیه و بعضی هیونه و برخی هیو و جمعی هی نیز می نویسند انتهی اما جزایر آرکنی که او را قدما
ارکدس میگفتند تخمیناً سی در عدد است و جمعیت این جزایر قریب به سی هزار میشود و اکثر اهل انجا از اهالی ناروی
و اسکات های لولند هستند و قصبه انجا کیرک وآل است مترجم گوید جزایر آرکنی مابین شمال اسکاتلند
و جزایر شتلند است و در عرض پنجاه و نه درجه شمال و در طول سه درجه مغربی اگری نیچ اتفاق افتاده است انتهی
اما جزایر شتلند تخمیناً چهل میل در جانب شمال و مشرق جزایر آرکنی اتفاق افتاده و در همه چیز شکل یکسان
دارند و عدد آنها چهل است و جمعیت انجا قریب به بیست و شش هزار است و جزایر آرکنی و شتلند در زمان سابق
رعیت و تابع ناروی بود و در مائه سیزدهم مگنس رئیس ناروی به الکساندر پادشاه اسکاتلند فروخت و وقتی تر
از پادشاه اسکاتلند سرکشی کردند و تابع و ممزوج شدند ولی الکنون در تصرف گریت بریتن است و امکنه معروفه اسکاتلند
که در انجا وقایع کلیه اتفاق افتاده است یکی بنوک برن و دیگری پرستن پنس و کلودن مور و گرتنا گرین و جان
اگروتس هوس است اما بنوک برن قریه کوچکی است که در رودخانه بنوک واقع است و تخمیناً چهار میل تا
استرلنگ است و درین جنگ سپاه انگلیس که در تحت حکم ادوارد دوم بودند از لشکر اسکاتلند که در فرمان بروس

سنه ۷۱۴

بودند در سال هزار و سیصد و چهارده مسیحی مطابق هفتصد و چهارده هجری شکست خوردند و از لشکر انگلیس بیست هزار نفر
و از اسکات ها دو هزار نفر معرض هلاکت رسیدند و بروس پس ازین فتح تخت اسکاتلند با طمینان خاطر متمکن گشت اما
پرستن پنس قریه ایست که مسافت انجا تا ادنبرگ تقریباً هشت میل است و در انجا نیز لشکر انگلیس که در حکم
سر جان کاپ بودند از اهل های لندز و یاغیان دولت شکست خوردند و این جنگ در سال هزار و هفتصد و چهل و پنج

سنه ۱۱۵۸

مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و هشت هجری اتفاق افتاد و درین جنگ کولونل گاردنی بزرگ رشید کشته شد اما
کلودن مور نی زاروسی است که در نزدیکی این ورنس است و درینجا جنگ عظیم میان دیوک کمبرلند و یاغیان دولت
که محکوم با چارلس ادوارد استورت بودند اتفاق افتاد و چارلس ادوارد را یانگ پرتندر میگویند یعنی مدعی جوان
که ادعای تاج و تخت میکرد و جمعی بر خدمت او کمر بستند و در سال هزار و هفتصد و چهل و شش مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و نه

سنه ۱۱۵۹

هجری جنگ واقع شد و یاغیان شکست خوردند و امید خانواده استورت از تاج و تخت موروثی بریده گشت
اما گرتنا گرین مکان مشهوریست که در جنوب اسکاتلند در سرحد انگلیس اتفاق افتاده و او نخستین منزلیست
در اسکاتلند از راه کرلیل که به دمفریس میرود و این منزل محل فراریان انگلند است که بمیل خاطر خود از دست والدین
یا اقربای خود فرار کرده باینجا توطن گزیده اند مترجم گوید که در گرتنا گرین از زمان قدیم چنان معروف شده است
که هر جوان صبیحی با دختر ملیحی بخواهد که عقد مزاوجت محکم کند اگر والدین و اقربای ایشان ازین کار انکار داشته باشند
محض همینکه از وطن خود فرار کرده به گرتنا گرین داخل شوند هر شخصی از آحاد ناس آنجا خواه از عوام باشد خواه از خواص
می تواند عقد نکاح ایشان را به بندد دیگر ضرور نیست که کشیش عقد ایشان را البته باشد و اگر والدین و اقربای اینها
صاحب طایفه و قبیله هم باشند نمی توانند ممانعت کنند و مکرر شده است که دختران بزرگان میل به جوانان غیر کفو خود

کرده بجلیه خود را باینجا رسانند و از وصال یکدیگر متمتع میگردند و از قبیله خود پاسی و از فضیله خویش هراسی ندارند انتهی
اما جان اگروتس هوس عمارتی بود که در اقصی شمال اسکاتلند بود که او را جان دگروت یکی از اهل داچ

سنه ۹۰۶

در سلطنت جمیس چهارم تخمیناً در سال هزار و پانصد مسیحی مطابق نهصد و شش هجری ساخته است و از آنجهت آن خانه را
باسم او خوانده اند ولی الکنون از و جز آثاری باقی نیست و علم و معرفت در اسکاتلند در ازمنه قدیم بیشتر از سایر ولایات
بود و سینت پطریک این مشهور دانشمند آیرلند از بومیان این مملکت بوده و چارلمگن شاهنشاه فرانسه با سلاطین اسکاتلند
وداد داشته و در تعلیم و تعلّم اینها امداد و اعانت میکرده است و دانشمندان معروف اسکاتلند نیپیر است که مخترع
لوگریتمس است یعنی حصه اعداد متناسبه در یکدیگر که بجهة تسهیل حساب در جدول آورده است و کیل و گریگوری
و مکلارین و سیمپسن و بیت کیرن و آربث نات است و درین ازمنه جدیده دانشمندان معروف هیوم
و داکتر رابرتسن و بلیر و هنری و آدم سمیث و دانای کامل سر والتر اسکات است و زبان سلتیک
هنوز در های لندز مستعمل است و در ولایات شیب و اراضی منخفضه بزبان انگلیس تکلم می کنند و از آثار قدیم رومیان
در بعضی امکنه اسکاتلند یافت میشود و آنچه مشهور است و آثار او الآن باقی است دیواری است که اگری کولا سردار رومیان
شروع کرد و انطونی نس پیوس بانجام رسانید و این دیوار از دماغه و نک گروون بالای فرث آف فارث تا به دس
بالای فرث آف کلید امتداد دارد و طول این دیوار فرونتر از سی و هفت میل است و از شکسته های قدیمه رومیان بسیار
در جانب شمال این دیوار یافت میشود و از درویدها در اسکاتلند آثار قدیمه بسیار است ولیکن هیچیک از آنها با استون
هنج که در سالزبوری است برابری نمیکنند و مملکت انگلند و اسکات لند در زمان سابق دو سلطنت مستقلی بود و الان

سنه ۱۰۱۲

حکم واحد دارند و در سال هزار و ششصد و سه ۱۶۰۳ مسیحی مطابق هزار و دوازده هجری در سلطنت جیمس ششم اسکاتلند تابع تاج
انگلند شد و در سلطنت کوین آن یکی از جانشینهای او این سلطنت را باسم گریت بریتن موسوم ساخته و از اسکاتلند
به پرلیمنت شاهی هجده نفر و کیل به هوس آف لاردس و پنجاه و سه نفر در هوس آف کامنس حاضر میشوند
چنانچه ذکر این دو مجلس گذشت تنبیه یانگ پرتندر یعنی مدعی جوان که اشاره به شاهزاده چارلس استورت است
با دعای تاج و تخت موروثی برخاسته جمعی از اهل اسکاتلند بهواخواهی او برخواستند و جمعیتی فراهم آورد و از انگلند
سر جان کاپ بقتال او مامور گردید و در پرستن پنس در بیست و یکم سپتمبر سال هزار و هفتصد و چهل و پنج مسیحی
مطابق اوایل رمضان هزار و صد و پنجاه و هشت هجری تلاقی فریقین شد و سر جان کاپ شکست خورده
با خسارت زیاد از معرکه رزم روی برتافته به بریک که در جنب رودخانه توید است فرار کرد و پس از آن ارکان
دولت انگلند بقیه و سیاق لشکر دیده ولیم دیوک کمبرلند را فرستادند و این جنگ در کلودن مور در شانزدهم

سنه ۱۱۵۹

اپریل سال هزار و هفتصد و چهل و شش مسیحی مطابق اوایل ربیع الثانی هزار و صد و پنجاه و نه هجری بوقوع پیوست و از لشکریان
یانگ پرتندر زیاد تر از دو هزار و پانصد نفر کشته شدند و در وقت هزیمت نیز از لشکریان او جمعی اسیر و دستگیر گشتند
و لشکریان انگلند پس ازین فتح بر سر او و ولایات آن سامان اذیت و آزار زیاد رسانیدند و یانگ پرتندر از معرکه
فرار کرده مدت شش ماه در صحاری اسکاتلند حیران راه میرفت و دیوک کمبرلند سی هزار پوند متقبل گردید که هر که او را
زنده گرفته یا اسیر او را بیاورد تسلیم خواهد شد و پس از استماع این خبر شاهزاده بیچاره را مجال زیست در اسکاتلند
نماند و از جزیره یواست که از جزایر هبراید است فرار کرده به مارلکس که از قصبات کشور فرانسه است روانه شد

و در انجا در سال هزار و هفتصد و هشتاد و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و دو هجری وفات یافت و خانواده استورت بازختم شد و ازین اشخاص معروف که مصنف بیان کرد حالات و وفیات بعضی معلوم گشته در قوم کلک سلک درج میگردد **گردن الکسندر** در سال هزار و هفتصد و یک مسیحی مطابق هزار و صد و سیزده هجری در اردین در مملکت اسکاتلند متولد شد و از علم و دانش بهره یافت و اثار جنون ازان ظاهر گشت او را گرفته حبس کردند و پس از مدتی از حبس خلاص شد و چند کتاب تصنیف کرد و در آخر عمر او باز جنون او شدت کرد و بمرگ مفاجاة در نومبر سال هزار و هفتصد و هفتاد مسیحی مطابق رجب هزار و صد و هشتاد و چهار هجری در گذشت و دولت بی شماری از او باقی ماند که اقربای او کلا صاحب دولت شدند **دن کن ولیم** نام حکیمی است و در سال هزار و هفتصد و هفده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و نه هجری در ابردین متولد شده است و تاریخ سیزر را جمع کرد و بدان جهت مشهور گشت و خود را در فن حکمت یگانه عصر میدانست و از تاریخ وفات او چیزی معلوم نشد **آدمیرل دن کن** از مشاهیر انگلیس است و ولادت او در اول جولای سال هزار و هفتصد و سی و یک مسیحی مطابق اوایل محرم هزار و صد و چهل و چهار هجری اتفاق افتاده است و در علم کشتی و حروب بحری در اندک زمانی چنان ماهر شد که منصب ادمیرل رسید و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و یک هجری دو کشتی بزرگ جنگی از خصم گرفت که بهمین فتح او را الفتب وکونت دادند و سالی سه هزار پوند وظیفه یافت و در چهارم اگست سال هزار و هشتصد و چهار مسیحی مطابق اوایل جمادی الاولی هزار و دویست و نوزده هجری وفات یافت **سر جان مور** که ذراری ارباب پنجاه و هشتم گذشت در شهر گلس گو در سیزدهم نومبر سال هزار و هفتصد و شصت و یک مسیحی مطابق اواسط ربیع الثانی هزار و صد و هفتاد و پنج هجری متولد شده است و پس از خدمات چند سردار شد و او را از دولت بفتح کارنا مامور کردند و با لشکر فرانسه در انجا جنگ سختی کرد و در حین کارزار در حالت فتح گلوله به پهلوی چپ او خورده چون زخمش کاری کاری بود از اسب افتاد لشکریانش فوراً او را از میدان جنگ بیرون برده بسمت کارنا روانه شدند و خون چون فوارا از پهلوی او در جستن بود و بهیچ وجه بستنی شد اشخاصی که او را بدوش گرفته می بردند التماس کرد که زمانی صبر و تحمل کنید و مرا بر زمین بگذارید که بر زمگاه ملاحظه کنم او را بر زمین گذاشته بحسرت و افسوس بر زمگاه مینگریست و از احوال جنگ و کشتگان لشکر جویا میشد و سفارش رفقای چند میکرد تا جان تسلیم نمود و او را در پای از برجهای آن شهر نصف شب دفن کردند و این جنگ کارنا در شانزدهم جنواری سال هزار و هشتصد و نه ۱۸۰۹ مسیحی مطابق اول ذیحجه هزار و دویست و بیست و سه ۱۲۲۳ هجری اتفاق افتاد **نیپیر جان** مخترع اعداد لوگریثم در سال هزار و پانصد و پنجاه مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و هفت هجری در اسکاتلند متولد شد و در سیم اپریل سال هزار و ششصد و هفده مسیحی مطابق اوایل ربیع الثانی هزار و بیست و شش هجری وفات یافت و لوگریثم یعنی حصص اعداد متناسبه مثلا اعداد متناسبه یک و ده و صد و هزار و ده هزار و صد هزار و حصص انها که عبارت از لوگریثم باشد صفر و یک و دو و سه و چهار و پنج بترتیب ایشان است و نسبت میان اعداد اول را نسبت هندسی گویند و نسبت میان اعداد آخر تناسب عددی خوانند و فایده لوگریثم بسیار و بی شمار است و آن علم مخصوصی و در آن کتابهای مبسوط نوشته اند و حساب های بسیار مشکل بسهولت از او حل میشود چنانچه اگر بخواهند دو عدد را ضرب کنند بجای عمل ضرب لوگریثم انها را جمع می کنند و اگر بخواهند عددی را بر عدد دیگر قسمت نمایند بجای عمل قسمت لوگریثم مقسوم علیه را از لوگریثم مقسوم تفریق می کنند و لوگریثم خمس جمع لوگریثم است و در اینجا انقدر کافی است

لری گوری از دانشمندان معروف است و مدتی در مدرسه پاریس مشغول تعلیم بود و چهار جلد کتاب سینکا را شرح کرد و در سال هزار و سیصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هفتصد و پنجاه و دو هجری در وینا وفات یافت **مکلارین** مهندس و حکیم است و پسر کشیش روز است و در سال هزار و ششصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و ده هجری متولد شده و در علم مهندسی چنان استاد بود که صد نفر شاگرد در حوزه درس او حاضر میشدند و در ادن برگ در چهاردهم ماه جون سال هزار و هفتصد و چهل و شش مسیحی مطابق اواسط جمادی الآخره هزار و صد و پنجاه و نه هجری وفات یافت **سیمپسن تامس** نیز مهندس مشهور است و تولد او در سال هزار و هفتصد و ده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و دو هجری اتفاق افتاده و پدر او شعرباف بود و هر قدر خواست پسر را صنعت خود آموزد طبع غیور او راضی باین کار نشد پی علم و دانش رفت تا چنان شد که پدرش او را از خانه بیرون کرد و او ناچار از خانه پدر درآمد در خانه بیوه زنی که خیاط بود و با مادرش آشنائی داشت منزل گرفت و شب و روز بمطالعه علوم اوقات خود را مصروف داشت تا علم و دانش او مشهور شد و از اطراف مردم بخدمت او شتافتند با شغف و اعتقاد او مشغول شدند و در سال هزار و هفتصد و شصت و یک مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و پنج هجری وفات یافت **پیت کیرن** حکیم معروفی است و در سال هزار و ششصد و پنجاه و دو مسیحی مطابق هزار و شصت و دو هجری در ادن برگ متولد شده و در مدرسه همان شهر بتدریس مشغول شد و طبع شعر نیز داشت **اربث نات** نیز حکیم مشهور است و در اول سلطنت کوین آن در اربردین متولد شده است پس از انکه در مدرسه ابردین علم حکمت و طبابت تحصیل کرد داخل سپاه بریتین شد که در حکم لارد ولیک بود و بهمراه آن امیر بجنگ مهاراته هندوستان که بعضی مراته نیز گویند رفت و در جراحی نیز استاد بود و زبان مهراته نیکو یاد گرفت و در سال هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و سه هجری مراجعت کرد و سال فوت او معلوم نگشت **واکتر رابرتسن ولیم** پدرش از اهل اسکاتلند و بافتن کتان مشغول بود و او در سال هزار و هفتصد و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و هفده هجری در دبلین متولد شده و در علم اخلاق نسخه تالیف کرد که معروف شد و پس ازان او را معلم مدرسه جغرافیا کردند و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و نود و هفت هجری وفات یافت **بلیر** از شعرای اسکاتلند است و در سال هزار و ششصد و نود و نه مسیحی مطابق هزار و صد و یازده هجری در ادن برگ متولد شده و در علم نباتات نیز سررشته تمامی داشت و در چهارم فبرواری سال هزار و هفتصد و چهل و شش مسیحی مطابق اواسط صفر هزار و صد و پنجاه و نه هجری از جهان در گذشت **هنری داود** از اهل ابردین است و در انجا در سال هزار و هفتصد و ده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و دو هجری متولد شده است و در صنعت چاپ و باسمه اطلاع کامل داشت و در سال هزار و هفتصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و شش هجری ساله در علم فلاحت تالیف کرد که مشهور شد و دو سال پس ازان شش ساله در جغرافیا و حرکت ارض تالیف نمود و در سال هزار و هفتصد و نود و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفت هجری وفات یافت

باب هشتاد و سیم در بیان مملکت آیرلند

مملکت آیرلند در مغربی گریت بریتین اتفاق افتاده و طول این مملکت تخمینا دویست و هشتاد میل و پهنای انجا یکصد و چهل میل است و این مملکت از انگلند و اسکاتلند با شعبه از محیط اتلنتیک جدا شده است که او را آیرش سی گویند یعنی دریای اهل آیرلند و بعضی سنت جارج چنل خوانند یعنی چنل سنت جارج و نزدیکترین دماغه این دو جزیره بیکدیگر

باب هشتاد سیم در بیان مملکت آیرلند

فیزیپوراست که در آیرلند است وَمِل آف کنتیر است که در اسکاتلند که مسافت میان انهاده میل است واین مملکت
در چهار ولایت تقسیم شده است یعنی الستر که در شمال است ومنستر که در جنوب است ولینستر که در مشرق است
وکان نات که در مغرب است واین چهار ولایت دریی و دو کونتی تقسیم گشته است وشهر بزرگ لینستر دبلین وشهر
الستر لندن دری وشهر منستر کارک است وکان نات شهر بزرگ ندارد وقصبه معروف انجا گلوی است وشهرهای
دیگر آیرلند است یکی لیمریک ودیگری واترفورد وبلفست است وجمعیت دبلین فزونتر از یکصد و نود هزار و کارک
یکصد هزار است مترجم گوید الحال جمعیت دبلین فزونتر از دویست وده هزار است انتهی و دبلین پایتخت
آیرلند در کنار رودخانه لیفی تخمیناً هفت میل دور از دریا در انتهای بی بزرکی اتفاق افتاده است که او را دبلین بی می
گویند واین پایتخت شهر ثانی سلطنت برتیش حساب میشود ودرین شهر چندین نفر از مشاهیر بعرصه وجود در آمدند چنانچه خلیفه
اعظم مشهور آشر در سال هزار و پانصد و هشتاد مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و هشت هجری و سولفت پارسن مناب باپ
ویگی با آربث نات در سال هزار و ششصد و شصت و هفت مسیحی مطابق هزار و هفتاد و هشت هجری و سر ریچارد استیل
مصنف کتاب اِس پکتی تر یعنی ملاحظه جات و مشاهدات در سال هزار و ششصد و هفتاد و یک مسیحی مطابق ۱۰۷۸
هجری و پرنل مصنف هرمیت یعنی خلوت نشینی و رهبانیت در سال هزار و ششصد و هفتاد و نه مسیحی مطابق هزار و نود
هجری و برک مصنف مشهور کتاب سیاست مدن و قانون نویس دولت در سال هزار و هفصد و سی مسیحی مطابق هزار و
صد و چهل و سه هجری و گلدسمتھ که شاعر در سال هزار و هفصد و سی و یک مسیحی مطابق هزار و صد و چهل و چهار هجری
و سر فلیپ فرانسیس مفسر هوریس در سال هزار و هفصد و چهل مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و سه هجری متولد شده اند
و سر فلیپ در وست منستر در سال هزار و هشتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و سه هجری وفات یافت و بعضی
چنان گمان کرده اند که مصنف جونیوس وست و برخی گویند که مصنف ان کتاب لارد جارد سکویل است
مترجم گوید جونیوس اسم کتابی است که در هجو و قدح وزرای دولت نوشته شده است و تا این روز
مصنف او صحیحاً معلوم نیست و هوریس یکی از شعرای لتین است که در زمان قدیم بوده است و کتابی نوشته که باسم او معروفست
انتهی و نیز ریچارد برنزلی شریدن مصنف اسکول فار سکندل وغیره در دبلین در سال هزار و هفصد و پنجاه و یک مسیحی
مطابق هزار و صد و چهل و شش هجری متولد شده است مترجم گوید اسکول فار سکندل اسم بازی است
یعنی مکتبخانه تهمت و رسوائی که در انجا انواع بازیهای عزیبه که هیچ وقوع ندارد در می آرند انتهی و در شهر گلوی سر جارج
استانتن متولد شده است واین شخص با لارد مکرتنی در سفارت چین همراه بوده و لندن دری مدت مدیدی
در سال هزار و ششصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق هزار و صد هجری محاصره شد و در قلعه داری بر مخالف جیمس دوم پایداری
کردند و رودخانهای بزرگ آیرلند شنن و برو و بن و لیفی و باین و دریاچه های بزرگ انجا نیف وارن
وکاریب و کیلرنی است و مملکت آیرلند عموماً مسطح و هموار است و چندان کوه ندارد و هوای انجا خوب و خاکش
مرغوب است خصوصاً از برای غله و شالیزه و بزرگ چمن های فراوان برای مراتع گله گاو و گوسفند دارد و در ان
مملکت چهبه ها و باطلاقهای عمیق بسیار است و مشهورتر و بزرگتر از همه باطلاق الن است و مذهب عمومی آیرلند همان مذهب
اهل انگلند است و کتولیک رومی نیز هست و اغلب او اسط الناس و ادانی باعتقاد کتولیک رومند و ادانی انولایت
بسیار مهربان و بغربا رئوف و در مشقت و زحمات صبورند و اعالی انولایت در شجاعت و مهمان نوازی امتیاز دارند ولی

غالباً کج

غالباً کج خلق میشوند و در آیرلند کارخانهای کتان بسیار است و کتان درین ولایت بهتر از سایر ولایات عمل می آید
وگوشت گاو و چرم و کره و پیه و گوشت خوک نمک سود ازین ولایات بسیار بخارج میبرند جمعیت آیرلند در سال هزار و هشتصد و
هفتاد و دو مسیحی مطابق هزار و هشتصد و سه هجری بنابر حسابی که سر ولیم پتی کرده بود زیاده تر از یک ملیان و صد هزار
نمیشد و در سلطنت کوین آن تخمیناً دو ملیان بتعداد در آورده بودند و الان تخمیناً هفت ملیان و ششصد و سی و یکهزار و
دویست نفر شمرده اند مترجم گوید در سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و پنجاه و هفت
هجری هشت ملیان و یکصد و هفتاد و پنج هزار و یکصد و بیست و چهار نفر شمرده بودند و در سال هزار و هشتصد و پنجاه و یک
مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و هفت هجری فزونتر از شش ملیان و پانصد هزار تخمین نموده اند و در میان این مجمع
قوت غالب شش ملیان سیب زمینی و کره است و بعضی سالها که در سبب زمینی آفتی پیدا میشود در انولایت قحطی روی
میدهد و خلق این مملکت به عسرت میگذرانند و هر ساله جم غفیر از این مملکت ترک اوطان کرده به ینکی دنیا روانه میشوند انتهی
و زبان اهل آیرلند نیز زبان سلتیک است و مشابهت کلی بزبان اهل های لند ز اسکاتلند دارد و مورخین قدیم آیرلند
بران عقیده اند که نور علم و دانش در آیرلند زودتر از همه ممالک اروپا پرتو افکند و در وقتی که دیگران در بادیه ضلالت
و جهالت گمراه ایشان از علم و دانش با بصیرت و آگاه بودند ولی با این قدمت معرفت و سبقت علم و فضیلت بجامی توانند
لاف بزنند بداشتن یک نیوتان و یک میلتان و یا یک شکسپیر که از خاک انگلند برخواسته اند و مدرسه
آیرلند مدرسه تری نی تی و مدرسه دبلین است که کوین الیزابث در سال هزار و پانصد و نود و یک مسیحی مطابق
نهصد و نود و نه هجری بنا نهاده است و از آیرلند به پرلیمنت شاهنشاهی بیست و هشت نفر به هوس آف
لاردس و یکصد و پنج نفر به هوس آف کامنس میرود که از جانب رعیت و ملت در حل و عقد امور وکالت دارند
تنبیه سولفت را بعضی از اهل انگلند میدانند ولی رای اکثر بران است که پدر و مادرش از اهل انگلند بوده و خودش
در آیرلند در سی ام نومبر سال هزار و ششصد و شصت و هفت مسیحی مطابق اواخر جمادی الاخره هزار و هشتاد و هشت هجری
متولد شده است و در علوم مختلفه استاد بوده و در سال هزار و هفصد و چهل و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و هفت هجری
در سن هفتاد و هشت سالگی وفات یافت پرنل تامس از مشاهیر است و در گرام نیز چندین کتاب تالیف
کرده و در ماه جولای سال هزار و هفصد و هفده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و نه هجری در چستر از جهان درگذشت
احوال نیوتان در آخر باب دوازدهم مذکور ساخته ایم میلتان شاعر بسیار معروف و مشهور انگلیس است و نسل او
بدودمان قدیم منتقل میشود که در آکسفوردشیر سکنی داشته اند و این شاعر نامدار دو دیوان دارد یکی را پرددیس لاست
نام نهاده یعنی بهشت گم شد و در ان تفصیل حضرت آدم و حوا و شیطان و بیرون آمدن حضرت آدم از بهشت و سبب عصیان
ایشان ذکر کرده است و دیوان دویم را پرددیس ریگیند یعنی بهشت باز پیدا شد که ولادت حضرت عیسی و تفصیل
احوال عیسی را برشته نظم در آورده است و در ماه نومبر در سال هزار و ششصد و هفتاد و چهار مسیحی مطابق شعبان هزار و هشتاد و پنج
هجری بنا خوشی نقرس جهان را بدرود نمود و مقبره برای یادگار او در وست منستر برپا کرده اند شکسپیر ولیم
در استرت فورد در سال هزار و پانصد و شصت و شش مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و دو هجری متولد شده است پدر
او پشم فروش بوده و ده اولاد داشت که شکسپیر ارشد انها بود و در مدرسه دولتی او را بدرس گذاشت و در
اندک زمانی گوی سبقت از امثال خود در ربود دانای عصر و وحید دهر شد و او را در فن شعر و شاعری از همه برتری

عصر مقدم داشته‌اند و دیوانی در احوال هملت پسر پادشاه دنمرک ساخته است و آن حکایت بکلی افسانه است الحق خوب گفته و اکنون در تماشاخانه‌ها آن مجالس را در بازی در می آورند و همان اشعار را می خوانند و در ضمن حکایات حقیقت هر چیز را بطور درست بیان کرده است که هیچکس مثل او از شعرا حقیقت اشیا را آگاهی در شعر بیان نکرده و در سن هجده سالگی زنی بعقد خود در آورد که سن او زیادتر از شکسپیر بود و با شکسپیر بد رفتاری میکرد و بواسطه آن مدتی از تدریس و تحصیل بازمانده نوشته‌اند بخت شکسپیر بلند بود که از خلق شکستن آن زن پیر بزودی خلاص شد که آن زن وفات یافت و باز بتحصیل علوم مشغول گردید و در عصر خود چندان مشهور نبود که پس از وفات شهره آفاق گشت و وفات او در ماه اپریل سال هزار و ششصد و شانزده مسیحی مطابق ربیع الآخر هزار و ۱۰۲۵ سی و پنج هجری در استرت فورد در سن پنجاه و سه سالگی اتفاق افتاد اما مختصری از افسانه هملت آن است که هملت پسر پادشاه دنمرک بود و مادر او با برادر شوهرش رفیق بود در روزی شوهر خود را در باغ خفته دید و زهری بگوش او ریخت و پادشاه وفات یافت و زن پادشاه بی محل و مانع بنکاح برادر شوهرش که با او رفیق نهانی و شفیق جانی بود در آمد و هملت از این کار خبردار بود و از ترس عمو و مادر خود را بجنون زده حرکات نامناسب از او سر میزد صحراگردی و هامون نوردی را پیشه خود ساخت و گاهی بشهر می‌آمد و در تماشاخانه‌ها راه میرفت روزی در تماشاخانه بازی در آورد که زنی به شوهر خود خلاف کرده و با رفیق خود تمهید کرده وقتی که شوهر را خفته دید بگوش او زهر ریخته کشتند و آن زن با آن رفیق دست بگردن کرده بالای نعش شوهر رقص میکردند عموی هملت و مادر او از این بازی متنبه شدند که مقصود هملت از این بازی چیست و گاهی نیز هملت در مقام تعرض بمادر خود سخنان ناشایسته میزد و میگفت شوهر خود را کشتی و تاج و تخت را بی حق از من گرفتی زن دشمن پادشاه شدی و در این مدت برای عموی هملت پسری از مادر او متولد شده و مادر با وجود پسر فرزانه از پسر دیوانه مستغنی شده در فکر دفع او افتادند و روزی که هملت در حضور پادشاه بود پادشاه او را به شمشیر بازی با پسر خود دعوت کرد و قرار چنان بود که بر سر نوک شمشیر تکمه از آهن نصب کردند که در بازی اگر احیانا شمشیر بجائی بخورد فرو نرود و پادشاه بغدر و مکر شمشیر پسر خود را بزهر آب داده و در نوک او نیز تکمه قرار نداده بود و دو قدح شربتی هم حاضر کرده که در وقت خستگی از آن بنوشند و به قدحی که برای هملت پر کرده بودند زهر ریخته بودند و در این بین که پادشاه و هر دو را بشمشیر بازی حکم کرد پسر پادشاه شمشیر زهر دار را بشکم هملت فرو برد و هملت چون زهر کرده شمشیر را از دست پسر عموی خود گرفت اول با او زد و بعد بپادشاه حمله آورده بشکم او فرو برد و مادرش نیز از هول و واهمه که تشنگی بر او غلبه کرده بود غلطی شربت زهر را بر سر کشید و این چهار نفر در یک جا وفات کردند اول مادرش و بعد پسر عموی او و بعد پادشاه و بعد هملت وفات یافت و هملت مرگ هر سه را دید و پس از آن جان داد و در وقت تحریر کتاب کتابی که قصه هملت را داشت حاضر نبود و آنچه که بخاطر داشتم این بود اگر کم و زیادی باشد چون افسانه است چندان محل ایراد نخواهد گشت

باب هشتاد و چهارم در بیان مختصری از تاریخ آیرلند

تاریخ قدیم آیرلند مثل تاریخ سایر ملل و بلاد در حجاب ظلمت و جهالت متواری است و رهبانان آیریش چنان اعتقاد دارند که در این ولایت پس از زمان قلیل از طوفان پادشاه و حکام بوده و این قول را مورخین معتبر معقول ندانند علی ای حال آیریش های قدیم از اهل سلتیک حساب میشدند و در هر ولایتی حاکمی و شاهزاده مختار بود که هر یکی مستقلا حکومتی داشته و در مائه پنجم پس از مسیح سنت پطریک در این ولایت مروج مذهب مسیحی و معلم خط و کتابت گردید و در حمله و یورش

دین ها و نارویها تخمینا در مائه هفتم پس از مسیح پرده امنیت و آسایش این ولایت درید و اکثر سواحل آیریش را دست نارمن ها و دین ها افتاد که ایشان از اعمو خالستر لینک دنس بنا میدند و شهرهای دبلین و لیمریک و واترفورد و ورکس فورد و کارک از بناهای ایشان است و اهالی و بومیان آیریش اغلب ایشان در مغارات و در جوف اشجار مسکن داشتند و بعضی شان در خانه‌هائی که از نی و چوب ساخته بودند متمکن بودند و استرلینگ همان سواحل دریا قناعت کرده بداخل مملکت هیچ نپرداختند القصه در زمان هنری دوم در این جزیره پنج پادشاه بوده و بعضی هفت پادشاه نوشته‌اند یعنی پادشاه کان نات و کارک و منستر و لینستر و اساری و میث و السترو آنچه که جیرال دس بری ذکر کرده است پنج پادشاه بوده است و دو نفر از آنها تابع دیگری بوده است مترجم گوید جیرال کمبرن سیس از مورخین مشهور است که در عصر هنری دوم در یچارد اول بوده است و در برج ممبریز در نزدیکی پم بروک در سال هزار و صد و چهل و شش مسیحی مطابق پانصد و چهل و یک هجری متولد شده است انتهی و در عهد هنری دوم از اهل آیرلند در دریا نهب و غارت زیاد بکسان هنری دوم روی میداد و او ناچار شد و از آدرین چهارم که در آن وقت در سنت پطر منصب پاپی داشت استمداد خواست و از او حکم تسخیر آن مملکت را بای بخوکان حاصل نمود و اهل آیرلند که از حکم پاپ مطلع شدند اکثر ایشان از در اطاعت در آمدند و درموت مک مرو پادشاه لینستر که از پادشاهان ستمگر و غدار آیرلند بود و همیشه از و تعدی و اجحاف بهمسایگان او میرسید و زن ارورک پادشاه میث را بعد و ان و زور تصاحب کرد و آن شاهزاده مجبور بار آدریک پادشاه کان نات عقد مواخاة بسته بمخالفت او علم افراشتند و درموت را از آیرلند بیرون نمودند و درموت ناچار شده در سال هزار و صد و شصت و هفت مسیحی مطابق پانصد و شصت و دو هجری به انگلند بخدمت هنری دوم شتافت و هنری در آن وقت در نارمندی بود و خود شخصا از عهده حمایت او بر نیامد بچندین نفر از بارون ها علی الخصوص به استرانگ بو ارل پمبروک و رابرت فیتز استفنس و مارس فیتز گرالد در این باب مقصود او احکام الکیده نوشت و استرانگ بو از بخیای ولایت و ارکان مملکت بود و طمع و حرص او غالب آمد و در ویلز نیز املاک بی شمار داشت و بجهة قرب آیرلند اعانت او را برگردن گرفت و با درموت قرار داد که اگر ولایت او را از دست خصم انتزاع کند اجرت او آن باشد که دختر خود را به استرانگ بو داده و او را پس از خود وارث ملک نماید و با فیتز استفنس و فیتز گرالد نیز چنان شرط نمود که پس از تسخیر ولایت خود خراج قصبه وکسفورد را با توابع او باشان واگذارد و این عهدنامه بانجام رسید و ایشان با لشکر قلیلی به آیرلند وارد شدند و بسهولت شهرهای دبلین و وکسفورد را متصرف در آوردند و از اختلافی که در میان اهل آیرلند بود هیچکس در مقام مدافعه بر نیامد و آیرلند مسخر انگلیس شد چنانچه انگلند بسهولت مسخر رومیان گشت و استرانگ بو شهر واترفورد را متصرف کرد و شاهزاده کان نات را از شهر دبلین بیرون نمود و دختر درموت مسماة به اوا را بعقد خود در آورد و درموت بزودی پس از آن وفات یافت و استرانگ بو ولایت او را بکلی صاحب گشت و هنری دوم شخصا بجهة بازدید آن جزیره روانه شد چهارصد کشتی باری مشحون از لشکر همراه او بود که از ویلز روانه گردید و در خریف سال هزار و صد و هفتاد و یک مسیحی مطابق پانصد و شصت و هفت هجری شراع کشید و روز دیگر تخمینا بمسافت هجده میل از واترفورد به آیرلند فرود آمد و همه شاهزادگان آیریش بجز پادشاه الستر بخدمت هنری دوم شتافتند و اطاعت را قبول نمودند و هنری دوم پادشاه انگلند بدون اینکه یک قطره خونی از کسی ریخته شود مالک صاحب آیرلند گردید و هنری در دبلین پارلیمنت قرار داد و املاک آیرلند را بهمراهان

۱۰۲۵
قصه هملت
۵۴۱ه
۵۶۲ه
۵۶۷ه

ولشکریان خود تقسیم نمود جمعی از اهل بریستول آورده در دبلین سکنی داد مظفر و کامیاب به انگلند برگشت و آیرلند از آن زمان در حالت ترقی بودند در عهد سلطنت الیزابث که تخت انگلند عروج کرد بر رونق و حشمت آنجا افزود چنانچه تا زمان او مالیات آیرلند که بسلاطین انگلند میرسید در سالی شش هزار پوند بود و در عهد او بیست و شش هزار پوند مقرر شد و مدرسهٔ در دبلین بنا نهاد و پس از آن روز بروز ترقی کرد که اکنون از ممالک مشهور معمور دنیاست و کتان در ین ولایت از همه قسم بهتر از ممالک دیگر بعمل می آرند و ما متصرفات گریت بریتین را از ممالک دیگر پس از این در ذیل همین ابواب در ابواب جداگانه معلوم خواهیم ساخت تنبیه اسامی حکام و سلاطین اسکاتلند را در هیئدن سیصد و سی سال قبل از عیسی تا زمان جمیس ششم ضبط کرده است که اول اینها فرگوس بوده که بیست و پنج سال حاکم بود و در دریای آیرش غرق شد و آخر اینها جمیس ششم اسکاتلند است که در عهد سلطنت او اسکاتلند ضمیمه انگلند گردید و در حکام و سلاطین آیرلند اختلاف بسیار است و چندان اعتباری در اقوال مورخین در این باب نیست و آنچه که در هیئدن ذکر کرده اول کسی که در آنجا بنای حکومت گذاشته است هیبر بوده که هزار و سیصد سال قبل از عیسی بوده است و الحق نباید این اقوال را اعتبار کرد چه از زمان اهالی این جزیره وحشی صفت و از رسوم ادب و انسانیت عری بودند چه جای اینکه سلطنت و حکومتی داشته باشند و در سال هزار و صد و هفتاد و دو مسیحی مطابق پانصد و شصت و هشت هجری هنری دوم کل آیرلند را مسخر کرد و خود را لارد اف آیرلند نامید یعنی آقای آیرلند و تا حکمرانی هنری هشتم همین اسم بود و در زمان هنری هشتم او را پادشاه انگلند و پادشاه آیرلند خواندند و آیرلند را در اسامی قدیمه هیبرنیه ضبط کرده اند و آیرسد بزبان سلتک بمعنی زمین سبز و اسکاتلند بمعنی زمین دزدان است و ما تفصیل اسامی سلاطین انگلند را از آن زمان که کل انگلند پادشاه منفرد داشته است تا این عصر در جدول معلوم میداریم

سلاطین و ملکها انگلند قبل از فتح

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
۸۲۷	اجبرت اول که کل انگلند را صاحب شد و دو سال حکومت کرد	۲۱۲
۸۳۷	اثل ولف پسر اجبرت بیست سال حکومت کرد	۲۲۲
۸۵۷	اثل بلد پسر اثل ولف در بیستم دسمبر هشتصد و شصت مسیحی مطابق رمضان دویست و چهل و شش هجری وفات یافت	۲۴۳
۸۶۰	اثل برت برادر اثل بلد در هشتصد و شصت و شش مسیحی مطابق دویست و پنجاه و دو هجری وفات یافت	۲۴۶
۸۶۶	اثل رد پسر سیم اثل ولف پس از برادر پادشاه شد و در بیست و هفتم اپریل هشتصد و هفتاد و دو مطابق جمادی الاخره دویست و پنجاه و هشت هجری از جهان در گذشت	۲۵۲
۸۷۲	الفرد ملقب ذی گریت یعنی الکبیر پسر چهارم اثل ولف در ۲۸ اکتوبر سال ۹۰۱ مطابق اواسط ذی قعده ۲۸۸ هجری وداع تاج و تخت کرد	۲۵۸
۹۰۱	ادوارد ملقب ذی الدر یعنی الارشد پسر الفرد که پس از پدر پادشاه شد و در سال ۹۲۴ مسیحی مطابق ۳۱۲ هجری ماه دولتش محاق افتاد	۲۸۸

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
۹۲۴	اثلس تن پسر بزرگ ادوارد جانشین پدر شده در ۱۷ اکتوبر سال ۹۴۰ مطابق اوایل محرم الحرام ۳۲۹ هجری وفات یافت	۳۱۲
۹۴۰	ادموند اول پسر پنجم ادوارد در مجلس مهمانی شخصی از دشمنان که در کمین او بود زخم منکری باو زده از خون زیاد و واهمه بسیار در ۲۶ می سال ۹۴۷ مطابق اواخر شوال ۳۳۵ هجری از زمانه رخت بربست	۳۲۹
۹۴۷	ادرد برادر ادموند در سال نهصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق سیصد و چهل و چهار هجری وفات یافت	۳۳۵
۹۵۵	ادوی بزرگترین پسر ادموند از غصه در سال ۹۵۹ مسیحی مطابق ۳۴۸ هجری هلاک شده و او را کشیش شریری مسمی دنس تن از سلطنت عزل کرده از مملکت بیرون نمود	۳۴۴
۹۵۹	ادگر ملقب ذی پی سبل یعنی الفاتح برادر ادوی پادشاه شد و در اول جولای سال ۹۷۵ مطابق شوال ۳۶۳ هجری وفات یافت	۳۴۸
۹۷۵	ادوارد دوم ذی مرتیر یعنی الشهید پسر ادگر که در کارف کسل بدستیاری مادر زن خود الفرید در هجدهم مارچ نهصد و هفتاد و نه مطابق شعبان ۳۶۸ با زخم کارد کشته شد و آن چنان بود در حالت شکار به کارف کسل رسید و مادر زنش الفریدا آنجا مسکن داشت تشنگی بر او غلبه کرده بود آب خواست چون کاسه آب بدست او دادند مشغول نوشیدن بود که بحکم مادر زنش یکی از کنیزان کاردی بر پهلوی او زد و همان حالت که سوار اسب بود ملتفت نکرده اسب خود را راند چون خون زیاد از او رفت بیهوش شد و از روی زین سر از گشته پاهای او از رکاب بند بود معلق سر او بر زمین میسایید تا جان داد	۳۶۳
۹۷۹	اثل رد دوم برادر مادری ادوارد خلع شد	۳۶۸
۱۰۱۳	سوین پادشاه دنمرک در سیم فبروری سال هزار و چهارده مسیحی مطابق شعبان المعظم چهارصد و چهار هجری وفات یافت	۴۰۳
۱۰۱۴	کنسوت پسر سوین ملقب ذی گریت یعنی الکبیر این پادشاه را از انگلند بیرون کردند و باز آمد	۴۰۴
۱۰۱۵	اثل رد باز بشاهی رسید و در ۲۴ اپریل سال ۱۰۱۶ مطابق اواسط ذی قعده ۴۰۶ هجری از جهان گذشت	۴۰۵
۱۰۱۶	ادموند ایرن سایند یعنی آهن پهلو پسر اثل رد که سلطنت را با کنسوت تقسیم کرد و پس از حکمرانی هفت ماه در اکسفورد در سی ام نومبر ۱۰۱۶ مطابق اوایل رجب ۴۰۷ هجری کشته شد	۴۰۶ ۱
۱۰۱۶	کنسوت باز پادشاه شد و اما زن بیوه اثل رد را عقد کرد و در سال ۱۰۳۶ مطابق ۴۲۷ هجری وفات یافت	۴۲۷
۱۰۳۶	هرالد اول پسر بزرگ کنسوت شاهزاده خونخواری در ۱۴ اپریل سال ۱۰۳۹ مطابق ۴۳۰ هجری از جهان رخت بربست	۴۲۷
۱۰۳۹	هردی کنت پسر کنسوت که مادرش اما است از زیاد خوردن در یکی از مهمانیهای عروسی وفات یافت	۴۳۰
۱۰۴۱	ادوارد ملقب ذی کان فسر یعنی المعترف پسر اثل رد و اما در پنجم جینوری سال ۱۰۶۶ مطابق اوایل صفر ۴۵۸ هجری جهان بدرود نمود و ولیم دیوک نارمندی را جانشین خود کرد	۴۳۳
۱۰۶۶	هرالد دوم پسر ارل گادوین پس از حکمرانی نه ماه در جنگ ولیم دیوک نارمندی کشته شد و ولیم نارمندی به انگلند لشکر کشید و بساحل انگلند در سپتمبر سال ۱۰۶۶ مطابق ۴۵۸ هجری وارد شد و در هستینگس در چهاردهم اکتوبر سال مزبور مطابق ذی قعده سنه مذکوره با هرالد جنگ کرده فتح نمود هرالد در جنگ مقتول گشت و ولیم را باسم پادشاه خواندند	۴۵۸
	سلاطین و ملکهای انگلند پس از فتح	
۱۰۶۶	ولیم ملقب ذی کان کرر یعنی المظفر در روان در نهم سپتمبر سال ۱۰۸۷ مطابق جمادی الاخره ۴۸۰ وفات یافت	۴۵۸
۱۰۸۷	ولیم دوم رفس پسر ولیم مظفر با تیری در شکارگاه در دوم اگست سال ۱۱۰۰ مطابق شوال ۴۹۳ هجری کشته شد	۴۸۰

سال مسیحی	شرح	سال هجری
۱۱۰۰	هنری اول برادر ولیم دوم در اول دسیمبر سال ۱۱۳۵ مطابق اوایل ربیع الاول ۵۳۰ هجری وفات یافت لمپری که یک قسم طعامی است که از ماهی میسازند میل وافر داشت در خوردن او اکثار نمود و بهمان سبب درگذشت و ولیعهد او چندی قبل از خودش در دریا غرق شده بود	۴۹۳
۱۱۳۵	استیفن ارل بلوا پسر خواهر هنری و دختر هنری ملکه ماد با او در امر سلطنت مدعی شد و در ۲۵ اکتوبر سال ۱۱۵۴ مطابق شعبان ۵۴۹ هجری وفات یافت	۵۳۰
۱۱۵۴	هنری دوم پلنتجنت نواده هنری اول و پسر ماد که شاهزاده خانم فرانسه مسماة به الینار را بعقد خود در آورد و در ششم جولای سال ۱۱۸۹ مسیحی مطابق جمادی الاولی ۵۸۵ هجری درگذشت	۵۴۹
۱۱۸۹	ریچارد اول کارد لاین یعنی شیر دل پسر هنری دوم در ششم اپریل سال ۱۱۹۹ مسیحی مطابق جمادی الآخره ۵۹۵ هجری از زخم تیر درگذشت و آنچنان بود که ریچارد در فرانسه ملکی داشت یکی از رعایا در وقت شخم کردن زمین خزینه جست و از ترس آنکه مبادا ریچارد از این مقدمه آگاه شود و مواخذه نماید قدری از آن مال برای او فرستاد ریچارد که او را دید بطمع افتاد گفت ملک از من است هرچه هست از من است و بقلعه شلوس که این خزینه در آنجا بود روانه شد جماعتی که در قلعه بودند بطمع خزینه در قلعه را بسته ببالای برجها برآمده بنای جنگ گذاشتند ریچارد آنجا چهار روز محاصره کرده روز پنجم با جمعی در اطراف قلعه گردش میکرد که شاید رخنه بقلعه بیابد درین بین برج نگهبان که در تیراندازی استاد بود تیری بجانب او انداخت و بشانه ریچارد نشست و از زین بر زمین افتاد اگرچه زخمش کاری نبود ولی از بی وقوفی جراح کاری گشت که خواست تیر را در آرد و بعنف تمام تیر را از شانه او کشید و بهمین سبب جان داد و چهل و دو سال از عمر او گذشته بود	۵۸۵
۱۱۹۹	جان برادر ریچارد عقد کرد ای زبلا انگولیم را در هجدهم اکتوبر سال ۱۲۱۶ مسیحی مطابق اوایل رجب ۶۱۳ هجری وفات یافت	۵۹۵
۱۲۱۶	هنری سیم پسر جان عقد کرد الینار پراونس را و در ۱۶ نومبر سال ۱۲۷۲ مسیحی مطابق اواخر ربیع الآخر ۶۷۱ هجری از جهان درگذشت و در نه سالگی بتقویت ارل پمروک بتخت نشست و ۵۶ سال شمسی سلطنت کرد	۶۱۳
۱۲۷۲	ادوارد اول پسر هنری دوم مدعو لانگ شنکس یعنی دراز ساق اولا الینار کسل را و ثانیا مرگرت فرانسه عقد کرد و در هفتم جولای سال ۱۳۰۷ مسیحی مطابق اوایل محرم ۷۰۷ هجری عمرش سپری شد	۶۷۱
۱۳۰۷	ادوارد دوم پسر ادوارد اول ای زبلا فرانسه را عقد کرد و در ۲۵ جنیواری سال ۱۳۲۷ مسیحی مطابق اوایل ربیع الاول ۷۲۷ هجری معزول شد و در برج برکلی در ۲۱ سپتمبر سال ۱۳۲۷ مطابق اوایل ذی قعده ۷۲۷ هجری کشته شد	۷۰۷
۱۳۲۷	ادوارد سیم پسر ادوارد دوم فلیپا هینالت را تزویج نمود و در ۲۱ جون سال ۱۳۷۷ مطابق اواسط صفر ۷۷۹ هجری وفات یافت	۷۲۷
۱۳۷۷	ریچارد دوم پسر ادوارد که پدرش بلک پرنس یعنی شاهزاده سیاه می گفتند نواده ادوارد سیم اولا آن استر را و ثانیا ای زبلا فرانسه را تزویج نمود و در ۲۸ سپتمبر ۱۳۹۹ مسیحی مطابق اواخر محرم ۸۰۲ هجری معزول شد و در برج پامفرت در دهم فروری سال ۱۴۰۰ مطابق جمادی الاخره ۸۰۲ هجری کشته شد	۷۷۹
	خانواده لنکستر	
۱۳۹۹	هنری چهارم پسر خالوی ریچارد دوم جون نورز را عقد نمود و در بستم مرچ ۱۴۱۳ مطابق اواسط ذیحجه الحرام ۸۱۵ هجری وفات یافت	۸۰۲
۱۴۱۳	هنری پنجم پسر هنری چهارم کثرین فرانسه را عقد کرد در ۳۱ اگست سال ۱۴۲۲ مطابق اواسط رمضان ۸۲۵ هجری در ...	۸۱۵

سال مسیحی	شرح	سال هجری
۱۴۲۲	هنری ششم پسر هنری پنجم مرگرت آن ژو را تزویج نمود در چهارم مرچ سال ۱۴۶۱ مطابق اواخر جمادی الاولی ۸۶۵ هجری معزول شد و بدستیاری ریچارد دول گاریک در تاور در ۲۰ جون ۱۴۷۱ مطابق اوایل محرم ۸۷۶ هجری کشته گشت	۸۲۵
	خانواده یارک	
۱۴۶۱	ادوارد چهارم الی زابث گری را عقد کرد و در نهم اپریل ۱۴۸۳ مطابق اوایل ربیع الاول ۸۸۸ هجری وفات یافت	۸۶۵
۱۴۸۳	ادوارد پنجم پسر ادوارد چهارم در ۲۲ جون سال ۱۴۸۳ مطابق اواخر جمادی الاولی ۸۸۸ هجری معزول شد و در تاور کشته شد او دو ماه و سیزده روز حکومت کرد	۸۸۸
۱۴۸۳	ریچارد سیم برادر ادوارد چهارم در ۲۲ اگست سال ۱۴۸۵ مطابق اوایل شعبان ۸۹۰ هجری در باسورث کشته شد	۸۸۸
	خانواده تودار	
۱۴۸۵	هنری هفتم الی زابث یارک را عقد کرد و در ۲۲ اپریل سال ۱۵۰۹ مطابق اوایل محرم الحرام ۹۱۵ هجری وفات یافت	۸۹۰
۱۵۰۹	هنری هشتم پسر هنری هفتم در ۲۸ جون ۱۵۴۷ مسیحی مطابق اوایل جمادی الاولی ۹۵۴ هجری وفات یافت	۹۱۵
۱۵۴۷	ادوارد ششم پسر هنری هشتم در ششم جولای سال ۱۵۵۳ مطابق شعبان ۹۶۰ هجری از جهان درگذشت	۹۵۴
۱۵۵۳	مری دختر هنری که مادرش کثرین ارگان است زن فلیپ اسپانیا شد و در ۱۷ نومبر سال ۱۵۵۸ مسیحی مطابق اوایل صفر ۹۶۶ هجری عمرش بپایان رسید	۹۶۰
۱۵۵۸	الی زابث دختر هنری که مادرش انا بلین است در ۲۴ مرچ ۱۶۰۳ مسیحی اواخر شوال ۱۰۱۱ هجری کوکب اقبالش بچاه سار مغرب فرو رفت چهل و پنجسال سلطنت کرد	۹۶۶
	خانواده استورت	
۱۶۰۳	جیمس اول انگلند و ششم اسکاتلند پسر کوین مریا است که پس از مادر در سال ۱۵۶۷ مسیحی مطابق ۹۷۵ هجری تخت سلطنت اسکاتلند جلوس کرد و در فوت الی زابث در سال ۱۶۰۳ مطابق ۱۰۱۱ هجری تخت انگلند نیز عروج نمود و این دو سلطنت پس از آن متحد شد وی و شش سال پادشاه اسکاتلند بود و بیست و دو سال دیگر در هر دو مملکت پادشاهی کرد و مدت حکمرانی او پنجاه و هشت سال بود و آن شاهزاده خانم دنمرک را بعقد خود در آورد و در ۲۷ مرچ سال ۱۶۲۵ مطابق اواخر جمادی الاخره ۱۰۳۴ هجری وفات یافت	۱۰۱۱
۱۶۲۵	چارلس اول پسر جیمس اول هنریته فرانسه را عقد نمود در سی ام جون سال ۱۶۴۹ مطابق اوایل رجب ۱۰۵۹ هجری در ...	۱۰۳۴
۱۶۴۹	کامان ولث یعنی غنا و ثروت عام که عبارت از جمهوریه باشد الی ور کرام ول را در ۱۲ دسیمبر سال ۱۶۵۳ مسیحی مطابق اوایل صفر ۱۰۶۴ هجری رئیس الجمهور کردند و در سیم سپتمبر سال ۱۶۵۸ مسیحی مطابق اواخر ذیحجه ۱۰۶۹ هجری وفات یافت و پسر او ریچارد کرام ول را در چهارم سپتمبر سال ۱۶۵۸ مطابق اواخر ذیحجه رئیس الجمهور کردند و در ۲۲ اپریل سال ۱۶۵۹ مطابق ۱۰۷۰ هجری معزول شد	۱۰۵۹
۱۶۶۰	چارلس دوم پسر چارلس اول انفنتا کثرین پورتگال را عقد کرد و در ششم فروری سال ۱۶۸۵ مسیحی مطابق اوایل ربیع الاول ۱۰۹۶ هجری وفات یافت	۱۰۷۱
۱۶۸۵	جیمس دوم برادر چارلس دوم اولا آن هیدی را و ثانیا شاهزاده خانم مودینه را عقد نمود و معزول شد و در ۱۲ دسیمبر سال ۱۶۸۸ مسیحی مطابق اوایل صفر ۱۱۰۰ هجری فرار کرد در غربت در مملکت فرانسه در ششم اگست ۱۷۰۱ مسیحی مطابق اوایل ربیع الاول ۱۱۱۳ هجری وفات یافت	۱۰۹۶

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
۱۶۸۹	ولیم سیم شاهزاده اورنج و مری ملکه او دختر جیمس معا در سیزدهم فبرواری سال ۱۶۸۹ مسیحی مطابق ربیع الآخر ۱۱۰۰ هجری بامر سلطنت پرداختند و مری در ۲۸ دسمبر سال ۱۶۹۴ مطابق اواسط جمادی الاولی ۱۱۰۶ هجری وفات یافت و ولیم در هشتم مرچ ۱۷۰۲ مطابق اواسط شوال ۱۱۱۳ هجری از اسب افتاده هلاک شد	۱۱۰۰
۱۷۰۲	آن دختر دوم جیمس که زن جارج شاهزاده دنمرک شد و بدون اولاد در اول اگست سال ۱۷۱۴ مسیحی مطابق اوایل شعبان ۱۱۲۶ هجری وفات یافت خانواده هنوور	۱۱۱۳
۱۷۱۴	جارج اول الکتر هنور دیوک برونس ویک لنبرگ مادر او صوفیه دختر الی زابث دختر جیمس اول است و او شاهزاده خانم صوفیه را بعقد خود در آورد و در ۱۱ جون سال ۱۷۲۷ مسیحی مطابق اوایل ذی قعده ۱۱۳۹ هجری وفات یافت	۱۱۲۶
۱۷۲۷	جارج دوم پسر جارج اول ویل هل مینه کرولاین برندن برگ را عقد کرد و در ۲۵ اکتوبر سال ۱۷۶۰ مسیحی مطابق اواسط ربیع الاول ۱۱۷۴ هجری از جهان درگذشت	۱۱۳۹
۱۷۶۰	جارج سیم نواده جارج دوم چرلوتٔ مکلن برگ استرلتیز را تزویج نمود و در ۲۹ جنیواری سال ۱۸۲۰ مسیحی مطابق سیزدهم ربیع الثانی ۱۲۳۵ هجری وفات یافت و شصت سال پادشاهی کرد	۱۱۷۴
۱۸۲۰	جارج چهارم پسر جارج سیم کرولاین برونس ویک را عقد کرد و در ۲۶ جون سال ۱۸۳۰ مسیحی مطابق پنجم محرم ۱۲۴۶ هجری جهان را بدرود نمود و اولادی از و نماند	۱۲۳۵
۱۸۳۰	ولیم چهارم برادر جارج چهارم ادیلیڈ ساکس می نن گن را عقد کرد و در بیستم جون سال ۱۸۳۷ مسیحی مطابق سه شنبه شانزدهم ربیع الاول ۱۲۵۳ هجری وفات یافت هفتاد و یک سال و ده ماه تمام عمر او بود و از و نیز اولادی نماند	۱۲۴۶
۱۸۳۷	الکسندرینه ویکطوریه دختر ادوارڈ دیوک کنت است که پسر ثانی جارج سیم است و در ایام برادرش جارج چهارم امیر نظام بود و هم در زمان او وفات یافت و دختر او پس از فوت عموی خود ولیم چهارم بتخت انگلستان جلوس کرد و ولادت این پادشاه در بیست و چهارم می سال ۱۸۱۹ مسیحی مطابق غرهٔ شعبان ۱۲۳۴	۱۲۵۳

هجری اتفاق افتاده و در بیستم جون سال ۱۸۳۷ مطابق سه شنبه شانزدهم ربیع الاول سال ۱۲۵۳ هجری بجای عم خود بتخت نشست و در ۲۸ جون سال ۱۸۳۸ مسیحی مطابق پنجشنبه پنجم ربیع الثانی ۱۲۵۴ هجری در وست منستر تاج پادشاهی را بر سر او بقاعده که در انگلستان معمول است گذاشتند و در دهم فبرواری سال ۱۸۴۰ مسیحی مطابق دوشنبه ششم ذیحجه الحرام ۱۲۵۵ هجری بعد از ازدواج پسر خالوی خود فرنسیس البرت شاهزاده ساکس کوبرگ و گوتا در آمد و در نهم نومبر سال ۱۸۴۱ مطابق سه شنبه ۲۴ شهر رمضان ۱۲۵۷ هجری پسری زائید مسمی به البرت ادوارڈ پرنس آف ویلز که ولیعهد دولت انگلستان است و سوای ولیعهد چندین پسر و دختر نیز دارد و این پادشاه تا اکنون که ۲۰ سپتمبر سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق هفتم محرم الحرام ۱۲۷۲ هجری است پادشاه ممالک فسیح الارجاء انگلستان و هندوستان و دیگر جزایر و غیره است و هجده سال و سه ماه شمسی است که بتخت پادشاهی جلوس کرده

باب هشتاد و پنجم در بیان متصرفات گریت برتین در امریکا

متصرفات برتیش در امریکای شمالی ولایات اپر کندا یعنی کندا علیا و لوار کندا یعنی کندا سفلی است و نوا اسکوشیه و نیو برونسوک و جزیره پرنس ادوارڈ که او را سینٹ جان نیز گویند و جزیره برتان و جزیره نیو فوڈلیند و هدسن و لبرادور و نیو برتین با ولایتی که در بی هدسن واقعشده است و در وسٹ انڈیس یعنی هند الغرب متصرفات گریٹ برتین جزایر جمیکا و برمیوڈا و هندوراس انتی گا و مونٹ سرٹ و انگویلا و سینٹ کرسٹوفر و نویس و تارتولا و ورجین و آنی گوڈا و بربوڈا و گرینڈی و ترینڈیڈ و گرناڈا و توباگو و سینٹ وینسینٹ و دامینکا و سینٹ لوشیه و جزایر بهاما و بلیز که او را ولیس نیز گویند که بندر هاندرس است و در امریکای جنوبی گوئینا و دیم را را و ایسی کی بو و بربیس است اما کندا مملکت وسیع فسیحی است که در امریکای شمالی در طرف شمال دریاچهای بزرگ و یونیٹڈ استیٹس یعنی ممالک متحدهٔ اتفاق افتاده است و امتداد او از مشرق بمغرب زیاده تر از هزار میل و پهنای او وسط تخمیناً دویست میل است و این مملکت در دو ولایت تقسیم شده است که حصهٔ مشرقی را لوار کندا یعنی کندا سفلی گویند و حصهٔ مغربی را اپر کندا یعنی کندا علیا خوانند و پایتخت کندا سفلی شهر کوبک است که در شمال رودخانهٔ بزرگ سینٹ لارنس اتفاق افتاده است و پای تخت کندا علیا قصبه یارک است که در شمال مغرب دریاچه اونٹریو واقعشده است و تقریباً جمعیت آنجا پنجهزار است و حکمرانی کندا در قبضهٔ اختیار حاکم است که از جانب پادشاه انگلند معین میشود و در مشورت خانهٔ آنجا بیست و دو نفر از جانب پادشاه انتخاب شده است که پانزده نفر برای کندا سفلی است و هفت نفر برای کندا علیا است در مجلسی که پنجاه و دو نفر از اهل ملوکات و قصبات تعیین شده است مهام ملکی را فیصلت میدهند و جمعیت این دو ولایت تقریباً هفتصد هزار میشود کندا را انگلیس ها که در زیر حکم سبسٹین کبوٹ بودند در سال هزار و چهارصد و نود و هفت مسیحی مطابق نهصد و دو هجری پیدا کرده و این ولایت را لشکر فرانسه در سال هزار و ششصد و هشت مسیحی مطابق یکهزار و هفده هجری تصرف کردند و قلعه در کوبک برای خودشان ساختند و در سال هزار و هفتصد و پنجاه و نه مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و سه هجری کوبک را جنرل ولف مسخر کرد و لشکر فرانسه را شکست داد و خود نیز در حالت فتح کشته شد مستر جیمس گوید مختصری از احوالات او در باب پنجاه و هشتم معلوم داشته ایم و کندا با عهد نامهٔ ورسیلز که در سال هزار و هفتصد و شصت و سه مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و هفت هجری بانجام پیوست بدولت انگلیس مفوض گشت و جمعیت کوبک تخمیناً بیست هزار است که ثلث او از نسل فرانسه و مذهب رومن کتولیک را دارند و مانترال شهر ثانی کندا سفلی است که جمعیت آنجا نیز تخمیناً بیست هزار است و مدت شش ماه در فصل خریف و زمستان هوای این ولایت زیاده از حد سرد و سخت است و حیوان مشهور کندا بیور است و او حیوان آبی است که از پوست او کلاه درست میکنند و سمور و سنجاب است و رودخانه و دریاچه درین مملکت بیشمار است و عمقشان نیز بسیار است و ماهی نیز در انهار و بحیرات فراوانست و جنگلهای وسیع دارد که مسکن قبایل انڈینس است و جنگلهای امریکای شمالی بحسب وسعت و کثرت و التفاف اشجار و انبوهی درختها از همه جنگلهای دنیا بهتر است و هیچ تماشا گاهی بهتر از و نیست مستر جیمس گوید انڈینس یعنی هندیها چون بومیان هیچ جای دنیا بحسب قامت و چهره و خورد اندامی شباهت کلی باهل هندوستان دارند لهذا بومیان آن ولایت را نیز انڈینس مینامند و پس ازین هر جا که در ینگی دنیا انڈینس یا هندیها ذکر شود مراد اهالی بومی وحشی این مملکت است انتهی اما نوا اسکوشیه که او را نیو اسکاٹلنڈ نیز گویند یعنی شکاٹلنڈ در از تنگ باریک است که طول او از مشرق تا مغرب دویست و هشتاد میل است و در جانب شمال محدود بنیو برونسوک و بی فندی است و در جانب جنوب محدود با محیط اتلنتیک است و تا سال هزار و هفتصد و هشتاد و چهار

مطابق هزار و صد و نود و هشت هجری نیوبرنسویک نیز در زیر اسم نوا اسکوشیه محسوب میشد و از آن پس بجهت تفارق تمیز داده اند ولایت نوا اسکوشیه اگرچه در مابین چهل و سه درجه شمالی تا چهل و شش درجه عرض شمالی اتفاق افتاده است و بحسب ظاهر مقدار کثیری بجانب جنوب لندن واقع شده است چرا که عرض لندن پنجاه و یک درجه و کسر یست ولی بجهت سرمای سخت زمستان شدید که در این ولایت حادث میشود او را مراتب در درجات عرض فروتر از لندن میتوان شمرد گویا چنانست که در عرض شصت بل متجاوز واقع گشته است و در این ولایت نیز جنگل بسیار است و در هر کنارها ماهی فراوان همه ساله صید میکنند و جمعیت این ولایت را در سال هزار و هشتصد و بیست و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و سه هجری که حساب کرده اند یکصد و بیست و سه هزار و هشتصد و چهل و سه نفر بوده است مترجم گوید اکنون جمعیت آنجا را قریب به دویست هزار تخمین نموده اند و پایتخت این ولایت هالی فکس است که در ساحل جنوبی است و در اینجا جهار خانه بسیار خوبی است و هربور بسیار خوب دارد که قابلست در اینجا هزار کشتی بزرگ جنگی با اطمینان و امنیت تمام لنگر اقامت میانداز ند و جمعیت این قصبه تخمیناً بیست هزار است اما نیوبرونسویک از نوا اسکوشیه با خلیجی که او را بی فندی گویند مفروز شده است و حد شمالی او کنداء اسفلی و مغربی او ممالک متحده و حد مشرقی او خلیج سینت لارنس است و حد جنوبی او بی فندی و نوا اسکوشیه است و وسعت آنجا از شمال تا جنوب تخمیناً دویست میل و از مشرق تا مغرب صد و پنجاه میل است و در ده قسمت منقسم شده است و اکثر این ولایت جنگلهای انبوه سخت است و از این جنگلها تیرهای کلفت بلند برای دکل کشتیها بولایات خارجه میبرند و جمعیت این ولایت تقریباً هشتاد هزار میشود و قصبه بزرگ آنجا سینت جان است و بندرگاه خوبیست که در ساحل جنوبیست و جمعیتش تخمیناً ده هزار است و نشیمن حاکم قصبه ایست که در داخل ولایت است که او را فردریک تون گویند که در جنب رودخانه سینت جان واقعست و در همین رودخانه قصبه دیگر هست که او را کینگ تون گویند و اما جزیره پرنس ادوارد که او را سابقاً جزیره سینت جان میگفتند در قسمت جنوبی سینت لارنس اتفاق افتاده است که نوا اسکوشیه در جانب جنوب این جزیره است طول این جزیره تخمیناً صد میل و پهنای او بیست میلست و خاک آنجا اصل خیز است و پای تخت آنجا چرلوت تون است و جمعیت این قصبه تخمیناً پنج هزار است این جزیره با کیپ برتان به دولت انگلیس در سال هزار و هفتصد و چهل و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و هشت هجری تفویض شد و باین جزیره اسم نواب اشرف ادوارد دیوک کنت را گذاشتند و این جزیره سابقاً در تصرف دولت فرانسه بود و در زمان ایشان اسم این جزیره گرنزی آف کنداء گذاشته بودند یعنی غله و انبار کنداء اما کیپ بریتان که او را جزیره بریتان نیز گویند در ساحل مشرقی نوا اسکوشیه اتفاق افتاده است و این جزیره از این پنین شلا بابازوی درازی از دریا مفروز است که آن بازوی دریا را گت آف کنسو گویند و طول این جزیره از شمال تا جنوب تخمیناً صد میل و پهنای او از مشرق تا مغرب هفتاد میلست و جمعیت آنجا فروتر از بیست هزار است و پای تخت این جزیره سیدنی است که در شمال و مشرق جزیره است و در حول و حوش این قصبه معادن زغال سنگی فراوانست و قصبه قدیم آنجا لوئیس بورگ اکنون در خرابیست اما جزیره نیوفوندلند جزیره بسیار بزرگی است که در ساحل مشرقی امریکای شمالی واقع شده است و در قسمت مشرقی خلیج سینت لارنس اتفاق افتاده و طول این جزیره تخمیناً سیصد و پنجاه میل و عرض او دویست میل است و این جزیره را سبستین کبوت که یکی از اهل ونس و بحد منکذاری دولت انگلیس مشغول بود در سال هزار و چهارصد و نود و هفت مسیحی مطابق

نهصد و دو هجری پیدا کرد اگرچه این جزیره بحسب عرض در جنوب انگلند است ولی هوای آنجا بسیار بسیار سرد و سخت است و بزرگترین قسمت این جزیره در عرض سال با برف مستور است و این جزیره کوهستان سنگلاخ است و قصبات بزرگ آنجا قصبه سینت جان و پلاسنشیه و بونونسته است و پایتخت این جزیره سینت جان است که جمعیت آنجا تقریباً دوازده هزار است و جمعیت پلاسنشیه پنج هزار است و خوراک اهالی این جزیره غالباً ماهی است و ماهی را نیز خشک نموده بولایات خارجه میبرند و انواع طیور و شکار نیز دارد و غله و میوه در این جزیره بجهة سرمای وافر نایاب است مترجم گوید قصبه سینت جان در جانب جنوب مشرق پلاسنشیه در جنوب بونونسته در ساحل مشرقی اتفاق افتاده است و در این جزیره دریاچه ایست و چندین پنین شلا با این جزیره اتصال دارد و قصبه سینت جان و پلاسنشیه در زبان لتین بمعنی راحت و آرامست بونونسته در زبان ایطالیا بمعنی چشم انداز خوبست انتهی اما جزیره برمودس که آنها را جزایر سامرس نیز گویند جمعیتی از جزایر است که از محیط اتلنتیک تخمیناً بمسافت ششصد میل از ساحل کرولینا اتفاق افتاده است که آنها را اولا جون برمودا یکی از سیاحان اسپانیا پیدا کرد و باسم او نامیدند و ثانیاً سامرس از آن جهت گویند که باسم سر جارج سامرس موسوم شد که کشتی او در سال هزار و ششصد و نه مسیحی مطابق هزار و هجده هجری و فیکه در جنبه میرفت بسنگهای بزرگ این جزیره خورده غرق شد و جمعیت همه این جزایر تخمیناً پانزده هزار است مترجم گوید کرولینا یکی از مملکتهای متحده است که در ساحل مشرقی اتفاق افتاده است و این ولایت نیز به دو حصه منقسم است یکی را کرولینای شمالی گویند و دیگری را کرولینای جنوبی خوانند چنانچه ذکر هر دو مملکت را بتفصیل انشاء الله در باب یکصد و بیست و پنجم خواهیم کرد انتهی اما لبردور قسمه مشرقی نیو بریتین و ولایت ایسکویمالکس است که در تلفظ اسکی موگویند ولایت وسیع عریضی است که در مشرقی بی هدسن اتفاق افتاده است و در این ولایت دو طایفه مخصوص از بومیان این ولایت سکنی دارند که یکی طایفه مونتنی یرنس است که در وسط و داخل مملکت مسکن گرفته اند و دیگری طایفه اسکی موست که در سواحل ماوی گزیده اند و چهره ایشان بسمرت و صفرت مایل تر است و بسیار خرد اندام میشوند و نشیمن اصلی بریتیش در این ولایت فارت است و حد و شمالی این ولایت در عرض سال مدت نه ماه و ده ماه با یخ و برف مستور است و از اینجهت سیاحان اروپا چندان اطلاع ندارند مترجم گوید در نقشه فارت معلوم نشد که کجاست اما نیو بریتین ولایتی است که در اطراف بی هدسن اتفاق افتاده است و بسیار سرد و سخت و اهالی آنجا وحشی هستند و در اینجا سمور فراوانست و زمستان در ولایت چنان سرد است که شراب و برندی نیز یخ میبندد و آب در دهان و نفس در کام فسرده میشود و بعضی از حیوانات و طیور که در این ولایت است در تابستان برنگ ذاتی خود میشوند و الوان مختلفه دارند و در زمستان رنگ همه آنها سفید میشود و در این ولایت طوایف بیشمار سکنی دارند که هر طایفه فروتر از پنج هزار و شش هزار نیست و معروف آنها طایفه اسکی مو و طایفه اسنی آبانی نس و طایفه چی پاوینش و طایفه کاپر ایندینس است یعنی هندیهای مس رنگ که لون موی آنها برنگ مس است تلبیه لبردور ولایت بزرگیست که در شمال امریکا بترکیب پنین شلا اتفاق افتاده است و تخمیناً از عرض پنجاه درجه شمالی تا شصت درجه شمالی و حد جنوبی او بی کنداء و خلیج سینت لارنس و حد شرقی او محیط اتلنتیک و حد شمالی و بوغاز هدسن و حد مغربی او بی هدسن است و قطعه بزرگ این ولایت سوخته و بی ثمر و کوهستان و ناهموار است و سنگهای عظیم الجثه

در انولایت بسیار است و در کوهستان آن نجام ال نیز فراوانست و چندین دریاچه نیز دارد و انولایت با جزیره نیوفوندلند
با بوغاز بلیل مفروز است و بلیل جزیره ایست که در جانب شمال و مشرق این بوغاز واقعست که این بوغاز باسم او
موسومست و در زبان فرانسه بلیل بمعنی قشنگ و مقبولست و اراضی نیو بریتین تخمیناً از عرض پنجاه درجه شمالی تا عرض
هفتاد درجه شمالیست و از طول نود و پنج درجه مغربی تا طول یکصد و سی و پنج درجه مغربیست و از جانب شمال با دریای
محیط اتلانتک اتصال میباید و ولایت نیو سوتف و یلز در ساحل جنوبی و مغربی بی هدسن اتفاق افتاده است
و در بی هدسن در جانب شمال جزیره بزرگیست مسمی به سوتمپ تن که او نیز در تصرف انکلیس است و این جزیره
قریب بشکل لوزی اتفاق افتاده است

باب هشتاد و ششم در بیان متصرفات برتیش در وست اندیس یعنی هند الغرب

جمیکا یکی از جزایر بزرگ هند الغرب که تعلق به گریت بریتین دارد که کولمبس در سال هزار و چهارصد و نود و چهار مسیحی
پیدا کرد و در تصرف اسپانیا بود و در زمان کرامول این جزیره را دولت انکلیس تصرف کرد و اینجزیره در سه کوتی تقسیم شده
است یعنی میدل سکس و سری و کارن وال است و معامله کلی این جزیره شکر و رم و پنبه و نیل و فلفل و چوکولیت و جنبه
چوب و ادویه و میوهای خوب از همه قسم و نارنج و لیمو و لیموی آب و انار و غیره است و درخت نان نیز در اینجزیره فراوانست
و اکثر میوها و نباتات جزایر هند الغرب بیکدیگر مشابه و متماثلست و جمعیت جمیکا فزونتر از چهارصد هزار است که از آنها سیصد هزار
نفر از طایفه نگرو یعنی از سیاهان افریقاست و درین جزیره بادهای عاصف قاصف بسیار میشود و حکومت آنجا
با حاکمی است که از جانب پادشاه تعیین میشود و دوازده نفر دیگر بجهت حل و عقد امور منتخب شده است در مجلسی که چهل
و سه نفر دیگر هم از فری هلدرز یعنی اشخاصی که صاحب ملک و ضیاع و عقار اند نشسته امور لازمه را فیصل میدهند
و شهر بزرگ این جزیره کینگس تن است که سی و پنجهزار جمعیت دارد و دیگری سن شینه گودل وگا است که نشیمن حاکم درانجاست
بلیز یا بلائز یک کوچک ناحیه است که در جنوبی مکسیکو در بی هان درس واقعشده است که متعلق بحکومت
جمیکا و در آنجا مهوگنی که چوب سرخ رنگ قیمتی است و آبنوس حاصل می آید و قصبه انجا بلیز باسم همان ناحیه معروفست
که جمعیت آنجا فزونتر از پانزده هزار است مترجم گوید جزیره جمیکا بشکل بیضی اتفاق افتاده و تخمیناً یکصد و پنجاه
میل طول و چهل میل عرض دارد و یک سلسله از جبال که مسمی به بلو مونتینس است یعنی جبال ازرق در مابین جزیره از جانب
بمغرب امتداد دارد و تقریباً جزیره را دو حصه مساوی قسمت میکند و ارتفاع بعضی از قلهای او تا هفت هزار فوت و شش
هزار فوت است و در سمت جبال جزیره سه دماهور زیاد تر از سمت جنوبست و کونتی میدل سکس که در وسط است
مشتملست بر نه بلوک و یکقصبه و سی قریه و کونتی سری که در مشرقست مشتمل بر هفت بلوک و دو قصبه و هشت قریه است
و کونتی کارن وال که در مغربست محتوی بر پنج بلوک و سه قصبه و شش قریه است انتهی بربیدوس یکی از جزایر
کریبی است و ازین جزیره نیز نجاج و رم و شکر و زنجبیل و پنبه میبرند و در اینجزیره نیز آن میوهایکه در سایر جزایر هند
الغرب پیدا میشود و اینجزیره اصلاً از انکلیس در سال هزار و ششصد و بیست و چهار مسیحی مطابق هزار و سی و سه هجری
آباد شد و در اینجزیره نیز طوفان و شدت باد بسیار است و در سال هزار و هفتصد و هشتاد مسیحی مطابق هزار و صد و
نود و چهار هجری چنان طوفان شد که چهار هزار و سیصد و بیست و شش نفر بهلاکت رسیدند و جمعیت او در این زمان فزونتر
از یکصد و ده هزار است که از آنها هشتاد هزار و پانصد نفر سیاه است مترجم گوید طول این جزیره بیست و یک میل

و عرض او چهارده میل و در عرض سیزده درجه و بیست دقیقه شمالی و در طول پنجاه و نه درجه و سی دقیقه مغربی اتفاق افتاده است
انتی گا جزیره کوچکی است که تخمیناً چهل میل در جانب شمال گدالوپ واقعست و چندین بندر خوب دارد و پایتخت
آنجا سینت جانست و جمعیت آنجا تخمیناً سی هزار است که غالب آنها سیاه است مترجم گوید طول انتی گا
بیست و یک میلست و عرض او نیز تقریباً بهمین قرار است انتهی بربودا تقریباً هشت لیک در شمالی انتی گا
واقعشده است اگرچه جزیره کوچکی است ولیکن بسیار حاصل خیز و میوه خیز است چنانچه او را باغچه جزایر میتوان گفت و خانواده
کادرینگ تن که سابقاً در اینجزیره استیلا داشته و املاک اینجزیره از ایشان بود چندین قطعه باغ برای اشخاصیکه ابیلا
درس بگویند وقف کرده اند و جمعیت آن تخمیناً هزار و پانصد میشود مترجم گوید طول این جزیره بیست یکمیل و عرض
اینجزیره دوازده میلست انتهی مونت سرت نیز از جزایر کریبی است و بسیار کوچکست و طول او نه میل و عرض او
شش میلست اینجزیره را کولمبس در سال هزار و چهارصد و نود و سه مسیحی مطابق هشتصد و نود و هشت هجری پیدا کرد
و انجزیره بجهت شباهت بکوهی که در کتلونیه که در مملکت اسپانیاست موسوم شده است و تپه های او مستور از درخت
کاج و سرو و دیگر اشجار است و از اینجزیره شکر و پنبه نجاج بسیار میبرند و اینجزیره مابین شمال و مغرب گدالوپ اتفاق
افتاده است سینت کرستوفر عموماً او را سینت کیت میگویند جزیره مقبول مثمر حاصل خیز است و جمعیت آنجا
سی و دو هزار میشود و قصبه او بسی ترت و اینجزیره را نیز کولمبس در سال هزار و چهارصد و نود و سه مسیحی مطابق هشتصد و
نود و هشت هجری پیدا کرد و چون این جزیره را از دور دید بجهت خشنودی که قریب بساحل شد آنجزیره را باسم خود
موسوم ساخت و لی در اینجزیره اهل اسپانیا هیچ آبادی نکردند بلکه هیچ تصرف هم نداشتند و اهل انکلیس در سال هزار و
ششصد و بیست و شش مسیحی مطابق هزار و سی و پنج هجری در آنجا بنا آبادی گذاشتند و اینجزیره نیز مثل جزایر همسایه
خود متحمل طوفانهای شدید سخت است مترجم گوید طول اینجزیره پانزده میل و عرض او چهار میلست و در نه پریش
قسمت شده است و اینجزیره بزرگترین جزایر لی وارد است و جزیره بربودا و انتی گا و چند جزیره دیگر که درین حوالی و حوش واقع شده اند
جزو جزایر لی وارد است انتهی انگویلا جزیره کوچک بیضی است که از جزایر کریبی شمالیست و جمعیت
آنجا هفتصد نفر سفید و دو هزار و چهارصد نفر سیاه است و اسم اینجزیره را از آنجهت انگویلا گویند که ترکیبا و شباهت
بمار دارد و از توابع جزیره سینت کرستوفر است مترجم گوید طول او سی میل و عرض او نه میل است و بزبان اسپانیا
انگویلا بمعنی مار است انتهی نویس جزیره کوچکی است که در جنوب مشرق سینت کرستوفر واقعشده است بنظر مثل یک کوهی
که مستور از اشجار باشد و این اسم را کولمبس با و داده است و در پنج پریش تقسیم شده است و او مشتمل بر یک قصبه است
که او را چارلس تون مینامند که جمعیت او تخمیناً شانزده هزار است و بیشتر آنها سیاه است جزایر ورجین تخمیناً
چهل جزیره است که نزدیک بهم واقع شده اند ولی دول مختلفه در آنجا تصاحب دارند و بیشتر آنها تعلق بانکلیس دارد و جزیره
بزرگ آنها تارتولا است که دوازده میل طول و چهار میل پهنای اوست و اینجزیره سابقاً در تصرف داچ بود که ایشان از او
سال هزار و ششصد و شصت و شش مسیحی مطابق هزار و هفتاد و هفت هجری انکلیس از اینجزیره بیرون کردند و آنها یکه
تعلق به دنمرک دارد سینت تامس و سینت کروآ و سینت جان است چنانچه در باب سی و یکم ذکر شد و محصولات
کلی این جزایر شکر و پنبه و رم است مترجم گوید طول همه اینجزایر شصت میل و پهنای آنها سی و شش میلست و در شش
برتش رینگو که او را تورتورکو نیز گویند واقعشده اند و گذشتن از جزایر برای سفاین بسیار خطر دارد و این جزایر از عرض هجده

درجه تا نوزده درجه شمال و از طول شصت و چهار درجه و تا شصت و پنج درجه و سی دقیقه مغرب گرینیچ اتفاق افتاده انتهی ترینداد جزیره معتبر مشهوریست قریب بساحل امریکای جنوبی واقع شده و هوای این جزیره ناسازگار است و اینجزیره را اسپانیولها در سال هزار و پانصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و سه هجری تصرف کرده و قبل از و بدولت اسپانیا تعلق داشت و با صلحنامه کل که در سال ۱۸۱۵ مسیحی مطابق ۱۲۳۰ هجری منعقد شده بگریت بریتین قرار گرفت و جمعیت انجا قریب چهل هزار است از انجمله بیست هزار اسلاف است و قصبه بزرگ او پرت آف اسپین است که بهترین قصبات جزایر کریبی است و درین قصبه کلیسای جدیدی پروتستنت ساخته اند گرانادا که باسم گرانادا اسپانیا موسوم شده است مقدار سی لیگ بشمال مغرب توباگو واقعشده است و جنگل فراوان دارد و تنباکو و شکر و نیل بفراوانی ازین جزیره بخارج میبرند و اینجزیره را کولومبس در سفر سیم در سال ۱۴۹۸ مسیحی مطابق ۹۰۳ هجری پیدا کرد و این جزیره چندین مرتبه انگلیس و فرانسه و اسپانیا گرفته تصرف کرده اند و اخرالامر در سال ۱۷۸۳ مسیحی مطابق ۱۱۹۷ هجری بدست انگلیس مسلم شد و جمعیت او فزونتر از سی هزار است که سفید پنجهزار است و پایتخت او سنت جارج است توباگو جزیره ایست که در اقصی جنوب جزایر کریبی واقعشده است و همچنین بیدونس که در اقصی شرقی جزایر اتفاق افتاده است و این جزیره تپه ها و درختهای نیکو دارد که بسیاری از اشجار است و تیرهای بلند و کلفت دارد و پنبه و جوز بوا نیز فراوان دارد و این جزیره را نیز دول مختلفه تصرف داشته اند و اخرالامر بانگلیس در سال ۱۸۱۴ مسیحی مطابق ۱۲۲۹ هجری تفویض شد و جمعیت او قریب بهیجده هزار است و پایتخت او اسکاربارو است مترجم گوید طول این جزیره بیست و پنج میل از جنوب مشرق تا شمال مغرب است و عرض او تخمینا دوازده میل است و در مابین شمال و مشرق ترینداد واقعشده است و از این جزیره تنباکو را بسایر ولایات برده بعمل اورده اند انتهی سنت وینسنت سی لیگ در مغربی بربیدونس واقعشده است اگرچه جزیره کوچکی است ولی بسیار مثمر و حاصلخیز است و جمعیتش سی هزار میشود که زیاده تر از بیست و چهار هزار سیاه هستند و اهل اسپانیا از انجهة او را باین اسم خوانده اند که این جزیره را در بیست و دوم جنواری پیدا کردند که انروز کلیسا سنت وینسنت بود و پایتخت او کینگس تن است مترجم گوید طول این جزیره چهل میل و عرض او ده میل است انتهی دامینیکا تخمینا در وسط جزیره گوادلوپ و جزیره مارتینیک که در تصرف فرانسه است واقع شده و طول این جزیره سی میل و پهنای او دوازده میل است و از انجهة او را باین اسم خوانده که در روز یکشنبه سیم نومبر سال ۱۴۹۳ مسیحی مطابق اواخر محرم ۸۹۹ هجری پیدا شد و پایتخت او چارلوت تون است که در ساحل جنوب مغربیست مترجم گوید دامینی در لغت لتین بمعنی خداوند و بزرگ دین است و این لفظ را بحضرت عیسی اطلاق میکنند چنانچه سال تاریخ عیسوی را اهل اروپا در همه جا مختصر کرده حرف اه که الف و ای است با حرف دی که دال است علامت میگذارند که اه اشاره به انو است که در زبان لتین بمعنی سال است و دی علامت دامینی است که بمعنی خداوند است و انو دامینی یعنی خداوند ما و روز یکشنبه چون تعلق بحضرت عیسی دارد و این جزیره در روز یکشنبه کشف شده است لهذا نسبت بانحضرت داده دامینیکا گفته اند انتهی جزایر بهماء یا لوکین نیز گویند جمعیتی از جزایر صغار کوچک است که بمسافت بعیده از ساحل فلوریدا در قسمت جنوبی ممالک متحده ینکی دنیای شمالی واقع شده اند و عدد انها تخمینا پانصد است و بعضی از انها در حقیقت سنگهای عظیم الجثه بزرگی هستند که از آب بالا برآمده اند بعضی ازیشان در ریگزار وسیعی واقعشده اند که بعضی را گریت بنکس اف بهمه گویند یعنی کنارهای بزرگ بهمه و برخی را لیتل بنکس اف بهمه خوانند یعنی کنارهای کوچک بهمه و این جزایر عموما پست و هموار است چنانچه در حالت مد آب اغلب سواحل از آب فرو میگیرد و مخفی از اشجار کوچک و نمک درین جزایر فراوانست و جمعیت همین جزایر تخمینا چهار هزار سفید و یازده هزار نگر است و پایتخت این جزایر قصبه نساست که در جزیره نیو پراویدنس است و یکی از این جزایر بود نخستین خشکی که بنظر کولومبس در سال ۱۴۹۲ مسیحی مطابق ۸۹۷ هجری رسید اول باینجزیره فرود آمد و سنت سلوادر نام نهاد و از ان پس او را کت ایلند نام نهاده یعنی جزیره گربه مترجم گوید جزایر بهمه از عرض بیست و یک درجه تا بیست و هشت درجه شمال و از طول هفتاد درجه تا هفتاد و نه درجه مغربی گرینیچ واقعشده اند و جزیره سنت سلوادر اول جزیره ایست که کولومبس در دوازدهم اکتوبر سال ۱۴۹۲ مسیحی مطابق اواسط ذیحجه ۸۹۷ هجری بانجا وارد شد و این جزیره در وسط جزایر بهمه است در عرض شمالی بیست و چهار درجه و ۲۵ دقیقه و در طول ۷۵ درجه و چهل دقیقه مغرب گرینیچ و جمعیت انجا تخمینا پنجهزار است و این جزیره ولایتیست امتداد او از شمال مغرب بجنوب مشرق است و شباهت کلی بچکمه دارد که پاشنه در طرف جنوبی اوست و سنت سلوادر زبانی کتولیک بوده است که کولومبس تفالا باسم او خواند و بعد کرهای کشتی کولومبس مفقود شد و او را باسم کربه خوانده جزیره کربه خواندند انتهی جزیره سنت لوسیه جزیره کوهسار پر درخت و نکارات و جمعیت انجا تخمینا سیزده هزار است و این جزیره بگریت بریتین بعهدنامه که در سال ۱۸۱۴ مسیحی مطابق ۱۲۲۹ هجری تفویض شد مترجم گوید این جزیره در مابین سنت وینسنت و مرتینیک اتفاق افتاده انتهی دمرارا و اسی کیبو و بربیس سه ولایت گویانا است که در شمالی امریکای جنوبیست و اینولایت را از تصرف داچ لشکر انگلیس در سال ۱۷۹۶ مسیحی مطابق ۱۲۱۱ هجری بیرون اورده باز بتصرف ایشان داد در سال ۱۸۰۲ مسیحی مطابق ۱۲۱۶ هجری پس گرفته و اخرالامر در انتهای جنگ سال ۱۸۱۴ مطابق ۱۲۲۹ هجری داچ بانگلیس تفویض نمود و در دمرارا و اسی کیبو و بربیس نشیمنهای خوب ساخته و حاکم نشین این سه ولایت استبروک است که او را جارج تون نیز گویند و جمعیت انجا تخمینا پانزده هزار است و بنیان حکومت انولایت از سال ۱۸۱۲ مسیحی مطابق ۱۲۲۷ هجری بر پا شد مترجم گوید مصنف در اول باب هشتاد و ششم در جزو تصرفات انگلیس در جزایر هند الغرب گرندین را ذکر کرده و بتفصیل وی نپرداخت و گرنیدین سلسله از جزایر هند الغرب است که در وسط جزیره گرناد او جزیره سنت وینسنت اتفاق افتاده اند و جزیره معروف او کریه کو

لیستل توباگو و کناگون و غیره است و عدد آنها بیست است و این جزایر از ملحقات و توابع جزیره گرانادا است و در بعضی نسخها گرندی لس بالام ضبط کرده اند

باب هشتاد و هفتم در بیان تصرفات گریت بریتین در افریقا

تصرفات برتش در افریکا کیپ اف گود هوپ و سیرالیون و ماریشس و جزیره سنت هلینه و جزیره اسنشن و سی شلس ارخیپلگو و جزیره فرنندوپو و بعضی قلاع دیگر است که در طول ساحل گنی ساخته اند ناحیه کیپ آف گود هوپ در اقصی جنوبی قسمت افریقاست و ولایت معتبر وسیعی است و امتداد او از کیپ تا درون ولایت تخمینا دویست و سی میل و از شرق تا مغرب در پهن ترین قسمت پانصد و پنج میل است و این قطعه زمین که او را کیپ میگویند اهل پورتگال در سال هزار و چهارصد و نود و سه مسیحی مطابق هشتصد و نود و هشت هجری پیدا کردند و این اسم را که معنی امید نیکو است از انجهة بانجا نام نهاده اند که از انطرف او معبری بهندوستان یافتند و این امید با وسکو دی گاما در سال هزار و چهارصد و نود و هفت مطابق نهصد و دو هجری بعمل آمد و اول این راه را به هندوستان باز کرد مترجم گوید این راه را اول بحریهای مشهور اهل پورتگال مسمی به برتولومیو دیز پیدا کرد و این دماغه را کبو تارمنتوسو نامیدند و بعضی کیپ آف استارمس خوانند یعنی دماغه طوفانها چراکه در نزدیکی و کشتی او بطوفان شدید مبتلا شد که امید رهائی و نجات نداشت و پس از مراجعت دیز پادشاه پورتگال امنویل اسم آن دماغه را تبدیل داد و کیپ آف گود هوپ نامید تفاؤلا لحصول المقصود و وصولهم بالهند انتهی و این نشیمن سابقا بداچ تعلق داشت که در سال هزار و ششصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار و شصت هجری بنای آبادی و قلعه در انجا گذاشتند و حوالی و اطراف انجا را تصاحب نمودند که قسمت بزرگی از ولایت هوتن تاتس در تصرف ایشان درآمد و سی میل در جانب شمال این دماغه معروف کیپ تون است که قصبه معمور محکمی است و در شمال مغرب این قصبه جبال شامخات باوج افلاک کشیده است و جمعیت این قصبه تخمینا بیست هزار سیاه و سفید است و جمعیت همه نوآبادی این نواحی وسیعه تخمینا فروتر از یکصد و پنجاه هزار است که دو ثلث این جمعیت از طایفه هوتن تاتس است که نگروس نیز گویند یعنی نگروها و این قصبه کیپ تون در دامنه جبال شامخه واقع شده که بتدریج مرتفع شده است و اسامی جبال این سیاحات ازینقرار است تیبل مونتین یعنی کوه میز که بلندترین آن جبال است لاینس رمپ یعنی کوهان شیر شگرلوف یعنی پارچه قند که بهیئت قند است لاینس هد یعنی سر شیر چارلس مونت یعنی کوه چارلس و بالای تیبل مونتین بجهت چشم انداز خالی از صفا نیست و در میان دره های او چندین قسم نباتات باخاصیت هست و خاک اینولایت محصول خیز و هوای آنجا سازگار است و فصل بهار انجا در ماه سپتمبر است و ماکولات از هر چیز در ینولایت فراوان و ارزانست و ماهی نیز بسیار است این نوآبادی نیکوی پرمنفعت به انگلیس در زیر حکم سر جارج الفنستن در سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و ده هجری تفویض شد و در صلح امینس که در سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری اتفاق افتاد باز بداچ واگذار کردند و در دهم جنواری سال هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق اواخر شوال هزار و دویست و بیست هجری باز لشکر انگلیس که در زیر حکم سر هوم پوپهم و جنرال سر دیوید بیرد بودند تصرف کردند و در صلح سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری بالکلیه بگریت بریتین تسلیم نمودند مترجم گوید ارتفاع تیبل مونتین سه هزار و پانصد و هشتاد و دو فوت است و ارتفاع کوه لاینس هد دو هزار و یکصد و شصت فوت و کیپ تون را کیپ کولونی نیز گویند و بعضی بهمه این نواحی نیز این اسم را استعمال میکنند یعنی دماغه نوابادی و در ولایت مشرقی کیپ گود هوپ دولت انگلیس قلاع حصینه و قصبات عدیده ساخته اند و در هر جا بفراخور وسعت شان ساخلو گذاشته اند و از بنادر معروف یکی پرت

پرت الیزابث است که در ساحل ولایت یوتینی تیج قصبه ایست که ولایت باسم او موسوم است و میان بندر الزابث تقریبا چهارصد و سی میل است و در یوتینی تیج پنج قلعه است که ساخلو دارد و در جانب مشرق ولایت یوتینی تیج ولایت البنی که در انجا در چهارده مکان ساخلو هست و در مشرقی البنی ولایت و کتوریه که در انجا در پنج مکان ساخلو هست و فاصل میان البنی و وکتوریه رودخانه گریت فیش است یعنی ماهی بزرگ و در شمالی یوتینی تیج ولایت سامرسیت و شمالی البنی ولایت فارت بوفورت است که در دوازده مکان ساخلو هست و این ولایات بسیار حاصل خیز و با نفع انتهی سیرالیون یعنی ماه شده ولایت وسیعی است که در مغربی قسمت گنی واقعست و این ولایت کوهستان و مسکن شیران شیانست که بواسطه آن اسود عبور از آنحدود متعسر است و بهمین جهت اورا سیرالیون مینامند و قصبه بزرگ این ولایت خصیب و مثمر و حاصل خیز است و جمعیت این نوآبادی تخمینا از بیست هزار فزونتر است ولی هوای این ولایت چنان بمزاج اهل اروپا ناسازکار است که ظن قوی چنانست که بجهت ناسازکاری و عفونت هوا بکلی دست ازین آبادی و ولایت بردارند و این نشیمن برای آن ساختند که بلکه وحشیان آن اراضی و بومیان آن اصقاع را بتعلیم و تعلم وادارند و حرفت یاد آنها دهند و انگلیس نوآبادی دیگر درین ساحل در دهنه رودخانه گمبیه دارند که پای تخت آنها بثورست است ماری شس که او را سابقا جزیره فرنس میگفتند و از جزایر معتبر بحر الهند است و چهارصد و پنجاه میل در جانب مشرقی ماداگسکر او واقع شده است و اینجزیره را اهل پورتگال اول پیدا کردند ولی کسی که در انجا بنای آبادی نهاد دلنج بود که در سال هزار و پانصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و هفت هجری در انجا بنای آبادی کذاشتند و او را ماری شس بجهت شاهزاده ماریس که در آنوقت استد هولند داخ بود نامیدند و از تصرف ولنج لشکر فرانسه پس از چندی بیرون آوردند که او را بعد از آن جزیره فرنس خواندند و بریتش این جزیره را در سال هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری تصرف کردند و در صلح هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری انگلیس مسلم داشتند و دوره اینجزیره تخمینا سیصد و پنجاه میلست و جمعیت انجا قریب بیکصد هزار است و پایتخت اینجزیره پرت لویس است که در سال هزار و هشتصد و شانزده مطابق هزار و دویست و سی و یک هجری سمت خانهای دولتمندان آن قصبه آتش گرفت و هزار و پانصد و هفده خانه با اثاث البیت بیکبار سوخت و در سال هزار و هشتصد و هیجده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و سه هجری طوفان شدیدی در آنجا اتفاق افتاد که اکثر سفاین که در لنگرگاه بودند غرق شدند و محصول کل اینجزیره تلف شد چنانچه سالی چهار پنج چیز سبز و را امید قند و هوای اینجزیره بسیار سازگار است و هر بندر نیکوئی دارد که در هر بندر او سفاین کثیر در حالت ایاب و ذهاب هندوستان بجهت تحصیل آب و آذوقه لنگر میاندازند و قلعه نیکوئی در انجا هست سنت هلینه جزیره بلند کوچکیست تخمینا بمسافت هزار صد میل در مغرب افریکا در بحر اتلنتیک جنوبی اتفاق افتاده در اینجزیره ناپلیون بناپارت را در دفعه ثانی که جلای وطن شد محبوس نمودند و باینجزیره در هفدهم اکتوبر سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق چهارشنبه چهاردهم ذیقعدة الحرام هزار و دویست و سی هجری او را وارد کردند و در اینجزیره در پنجم سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق روز دوشنبه چهارم هلالی و پنجم حسابی شعبان هزار و دویست و سی و شش هجری از ناخوشی سینه وفات یافت و جسد او را در نزدیکی لانگ وود

که محل نشیمن او بود دفن کردند دوره سنت هلینه تخمینا بیست و هفت میلست و نمایش غریبی از دور دارد چنانچه یک صخره عظیمی است که خارج از دریاست با برج مرتفعی است که از محیط بیرون نشست و جمعیت اینجزیره تخمینا فزونتر از شش هزار است و اینجزیره در صفحه بیپایان دریا حکم نقطه دارد که در میان دایره است و از بسکه کوچک است اکثر اوقات سفاین غلطی از و میگذرند و قصبه اینجزیره جیمس تون است که در جانب شمالی جزیره است و قریب بدویست ساست که اینجزیره در تصرف انگلیس است و اینجزیره بجهت اجتماع سفاین در حالت جنگ و بجهت اعانت مسافران بهند الشرق زیاد مفید و در کار است. و اینجزیره کوهسار و معتدل و حاصل خیز است و یکبندر بور دارد که بسیار صعب المدخل است و لکن سهل الخروج است اسنشن جزیره کوچک محترقة الاراضیست و بمسافت هشتصد و پنجاه میل در مابین شمال و سنت هلینه واقع شده است و اینجزیره مخصوص اجتماع سفاین و سپاه در حالت جنگست مترجم گوید اسنشن در لغت بمعنی صعود و عروجست چون از انجا گذشته بحر اتلنتیک جنوبی داخل میشوند از انجهت او را باین اسم خوانده اند انتهی سی چلیس ارچیپلگو که او را هیئة ارچیپلگو نیز گویند مجموعه از جزایر است که دور از سایر جزایر بمسافت بعید در شمال و مشرق جزیره ماداگسکر واقع شده اند و انجزایر کلا باج ده دولت انگلیس و جزیره اصلی انجا همان اسم سی چلیس را دارد جزیره کوچک با منفعت حاصل خیز است و جمعیت انجا فزونتر از هزار است مترجم گوید انجزایر مجموعه سه جزیره مسکونست و انجزایر از عرض سه درجه تا پنج درجه جنوبی و از طول پنجاه و شش درجه مشرقی تا پنجاه و هشت درجه اتفاق افتاده اند انتهی فرناندو پو جزیره کوچکی است که در بایت آف بیفرا در خلیج گنی واقع شده است و بتازگی یک قلعه در انجا انگلیسها بنا کرده اند و سوای انجزایر چندین قلاع و نشیمنها انگلیسها در افریکا مغربی دارند که یکی کیپ کوست کسل است که پای تخت معتبر این نشیمنها و تجار خانهاست که در گولد کوست یعنی ساحل طلا اتفاق افتاده است و دیگری اکره است و انمبو و دیکس کو و سکاندی و کیپ اپولونیه وغیره است مترجم کیپ کوست کسل در عرض پنج درجه و بیست و پنج دقیقه شمال و طول یک درجه و پانزده دقیقه مغربی گرینچ واقع شده است اکره در عرض پنج درجه و چهل و پنج دقیقه شمال و در طول صفر درجه و صفر دقیقه گرینچ واقعشده است کیپ اپولونیه در عرض پنج درجه و چهل دقیقه شمال و در طول دو درجه و سی دقیقه مغرب گرینچ است و دیکس کو در مشرقی کیپ اپولونیه است و سکاندی در مشرقی دیکس کو است و انمبو در میان کیپ کوست کسل و اکره است اما جزیره سنت هلینه چون محبس امپراطور ناپلیون بناپارت بود بتفصیل او میپردازیم و اینجزیره در میان دریای اتلنتیک جنوبی وحید افریدا اتفاق افتاده و در اطراف او بمسافت بعید هیچ جزیره نیست و تا ساحل افریقا که نزدیکترین خشکی باوست تخمینا هزار و دویست میلست و اینجزیره را اهل پورتگال در سال هزار و پانصد و یک مسیحی مطابق نهصد و هفت هجری پیدا کردند و پس از ان داچ تصرف کرد و در سال هزار و ششصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هزار و شصت و یک هجری تصرف نمود و از ان تاریخ در تصرف دولت انگلیس است و طول انجزیره ده میل و نصف میلست و پهنای او شش و سه ربع میلست و تخمینا دوره او بیست و هشت میل مشود و از همه جانب دریا انجزیره بنظر مثل برج مرتفعی از سنگ خاره و صخره صماء مینماید گویا چنانست که در وسط آن بحر بیپایان قلعه خدا آفریدست که ارتفاع او از ششصد فوت تا هزار و دویست و بلندترین ارتفاع او را قله دیانا گویند که تقریبا در مرکز جزیره است که ارتفاع او دو هزار و هفتصد فوتست و ازین کوه چهار چشمه شیرین گوارا جاریست و درین جزیره قلاع

محکم ساخته اند و هوای آنجا معتدل است ولی رطوبت زیاد دارد و اکثر اوقات هوا ابر است چنانچه هر روز یک مرتبه آفتاب
بنظر نمی آید و بادهای تند عاصف زیاد در این جزیره میوزد و جنگل در این جزیره زیاد بود و اکنون اکثر آنها را بجهت زراعت و
آبادانی قطع کرده اند و ناپلیون را در جلای وطن اول در جزیره البه مسکن دادند و از آنجا فرار کرده بفرانسه رفت و
پس از شکست جنگ واترلو دولت انگلیس چنان صلاح دید که آن فتنه روزگار و حادثه فرنگستان را در آن جزیره که
مسافت بعیده میان این جزیره و انگلستان است محبوس کنند و با چند نفر از مردمانی که وفاداری کردند با هشتاد
نفر عمله از اهل فرانسه در آن جزیره چند سالی محبوس بود تا در آنجا چنانچه گذشت وفات یافت و پس از چند سال لوئیس فلیپ
پادشاه فرانسه از کوین وکطوریه خواهش کرد که نعش او را بخشیده بفرانسه بیاورند و خواهش او را قبول کرده
لوئیس فلیپ پسر دوم خود پرنس ژوانویل را در دوم جولای هزار و هشتصد و چهل مسیحی مطابق دوم جمادی الاولی
هزار و دویست و پنجاه و شش هجری از پاریس بسنت هلینه فرستاد و شاهزاده مزبور در هشتم اکتوبر سال مذکور مطابق دهم
شعبان سنه مزبوره وارد جزیره سنت هلینه شد و نعش او را از جائی که بامانت گذاشته بودند در آورده بپاریس
برگشتند و در پانزدهم دیسمبر سال هزار و هشتصد و چهل مسیحی مطابق سه شنبه بیستم شوال المکرم هزار و دویست و پنجاه
و شش هجری در پاریس او را بخاک سپردند و در آنجا مقبره نیکوئی برای او برپا نمودند و سایر تفاصیل ایام توقف او
در آن جزیره در کتب مبسوطه ضبط است و نعش او را با مومیائی و سایر اجزا چنان حفظ کرده بودند که هیچ عیب نکرده بود
و مصنف در اول باب هفتاد و سیم در ضمن متصرفات انگلیس در افریقا جزیره را ذریک را بیان کرد ولی در این باب
هیچ بذکر او نپرداخت را ذریک جزیره کوچکی است که در محیط هند قریب بمشرق جزیره ماریشس در عرض
نوزده درجه و سی دقیقه جنوب و در طول شصت و سه درجه و پنجاه دقیقه مشرق اتفاق افتاده است

باب هشتاد و هشتم در بیان متصرفات انگلیس در هند الشرق

ممالک متصرفی انگلیس در هند الشرق در وسعت و جمعیت و معموری فزونتر از کل شاهنشاهی بریتش است که دارو
متصرف است و دولت شاهنشاهی مغول بتحلیل رفته که اکنون براستی و حقیقت میتوان انگلیس را حکمران کل ممالک هندوستان
شمرد و نژاد سلاطین مغول امیر تیمور گورکان میرسد وقتی در هندوستان استقلال تمام داشته اند و الآن از آن
دولت بیپایان و ممالک بیکران بهمان صوبه دهلی و توابع او قناعت کرده اند و اختیار هندوستان با کامپنی است
یعنی جماعت متحده ممهده و کرسی نشینان که عدد آنها بیست و چهار است و رئیس ایشان را فرمانفرما مینامند
و مسافت هندوستان تا بریتین فزونتر از هشت هزار میل است و مالیات بریتین پس از ادا کردن نفع قروض خود زیاده از
ملیان پوند باقی نمی ماند ولی از مالیات هندوستان پس از ادا کردن چهارده ملیان پوند منافع قروض فزونتر از هشت
ملیان عاید دولت میشود و همه هندوستان مشتمل بر پنج حصه کبیره اصلیه است سوای ولایات صغیره که تابع آنهاست و آن
پنج مملکت اصلی یکی ممالک بریتیش است و ثانی ممالک پونه مراتس است و ثالث برار مرات است و رابع صوبه
دکن است که مملکت نظام علی است و خامس پنجاب است و اگر همه این ممالک را در بیست ولایت تقسیم کنیم دوازده از آن
حصه انگلیس و پنج از آن متعلق بممالک متحابه هم عهد انگلیس و یکی از آن مطلق العنان است مترجم گوید ممالک سکس
که عبارت از ولایت پنجابست اکنون کلاً تعلق بدولت انگلیس دارد و در بیست و نهم مارچ سال مطابق هزار و هشتصد و
چهل و نه مسیحی مطابق پنجشنبه چهارم جمادی الاولی هزار و دویست و شصت و پنج هجری مملکه فسیح الارجا بتصرف دولت انگلیس

آمد و الماس کوه نور معروف که در نزد رنجید سینک پادشاه کشمیر بود بخزانه لندن فرستاد که اکنون در خزانه لندن است و برای مهاراجا
نواده رنجید سینک وظیفه و مستمری قرار دادند که با آسودگی گذران نماید انتهی و ممالکی که در تصرف انگلیس است بعضی را
که سابقا تعلق به تیپو سلطان داشت و بنگاله و بنارس و بهار و قسمتی از اله آباد و اریسه و سیرکارات شمالی و بمبای
و قسمتی از نواحی مراته و چندین ولایات دیگر و جزیره سیلون است و حکامی که هم عهد انگلیس و ولایات ایشان در عهد
حمایت و رعایت ایشانست نواب اوده و نواب کرناتیک و راجههای تراونکور و نواب دکن و غیره و غیره است مترجم گوید
تراونکور ولایتی است در اقصی جنوب هندوستان که در ساحل غربی اتفاق افتاده است انتهی و بعضی از اهل اروپا سکنه
کل هندوستان یکصد و سی و چهار ملیان نفوس تخمین کرده اند که ده ملیان او مسلمان و یکصد و بیست و چهار ملیان هندو است
مترجم گوید که در اطلس جدیدی که در دنیا چاپ شده ملاحظه شد که جمعیت کل هندوستان را یکصد و پنجاه
ملیان معین کرده است و الله اعلم انتهی پایتخت انگلیس در هندوستان شهر کلکته است که در صوبه بنگاله است که در
بالای یک شعبه از رودخانه گنج که گنگ نیز گویند واقع شده است که آن شعبه را رودخانه هوگلی میگویند و از این شهر تا دریا
تخمینا شصت میل است و کشتیهای بزرگ از دریا تا این شهر بسهولت در حرکت میآیند و بومیان این ولایت این شهر را
کلیکته میگویند و در اوایل مائه هفدهم پس از ولادت حضرت مسیح این شهر دهکده بود ولی الآن فزونتر از پانصد هزار نفوس
از ملل مختلفه در آنجا هست و آن ملل مختلفه با آزادی بقاعده مذهب خود حرکت میکنند و کسی را با کسی کاری نباشد
و در این شهر فرمانفرما و خلیفه پایتخت و کونسل بنگاله سکنی دارند که حکم آنها بر حکام مدرس و بمبائی جاریست و کلکته در جانب
شمال مشرق مدرس بمسافت هزار و یکصد میل واقع شده است بنگاله مملکت وسیع آباد است و طول او از
مشرق تا مغرب فزونتر از چهارصد میل و پهنای او از شمال تا جنوب سیصد میل است و هر ساله این مملکت از سیلاب رودخانه
گنگ آبیاری میشود چنانکه مملکت مصر با نیل آبیاری میشود و بنگاله از سال هزار و هفتصد و شصت و پنج مسیحی مطابق
هزار و صد و هفتاد و نه هجری تابع کامپنی هند الشرق شده است و مدرس که او را منیدرج و منیدراج
گویند قلعه و قصبه معروفیست که در ساحل کارومندل در حکمرانی چارلس دوم بنا شده است و این شهر نشیمن
انگلیس در مملکت کرناتیک است و در جانب مشرق این نشیمن شهرها اتفاق افتاده و جمعیت آنجا چهارصد و شصت
هزار است بامبی یا بمبای این جزیره کوچک سوخته و شهریست که در ساحل مغربی هندوستان اتفاق افتاده
است و دوره او تخمینا بیست و یک میل است و جمعیت آنجا فزونتر از چارصد و پنجاه هزار است و این جزیره و شهر در وقت چارلس
دوم که کثرین پرتگال را بحباله نکاح خود در آورد ضمیمه ممالک انگلیس گشت و این شهر یکی از سه حاکم نشین کامپنی انگلیس در
هند الشرق است و دوره قصبه بمبای تخمینا پنج میل است و جمعیت او یکصد و هفتاد هزار میشود و بجز قصبه بمبای چند جزیره دیگر
است که تعلق باو دارد و در نزدیکی بمبای جزیره سلست است و در آنجا چندین آثار و گنبدهای بزرگ و بتکدهها از ابنیه
قدیمه است سیلان جزیره بزرگ مثمر کثیر الخیر است که در محیط هند در ساحل کارومندل اتفاق افتاده است
و طول او تخمینا دویست و شصت میل و عرض او یکصد و چهل میل است و بومیان این جزیره را سینگ هلا میخوانند و
از آن جهت است که مردمان آنجا را سینگلس میگویند و عربها او را سر ندیب مینامند و هندوها لنکا میگویند و بعضی
تپروبین میخوانند اقلیم او بسیار معتدلتر از هندوستان است و در صفحه ولایت آنجا اختلاف بسیار است و سلسله عظیم
از جبال از شمال تا جنوب امتداد دارد و درههای وسیع و خاکش حاصلخیز و با منفعت است و در جنگلهای آنجا

دارچینی و فلفل فراوانست و نارجیل و غلهٔ برنج و دیگر حبوبات معروف بفراوانی و کثرت بعمل میآید و در جبال و صحاری این
فیلهای قوی جثه و گاومیشهای صحرائی بسیار است و درینجزیره همه میوهائیکه در هندوستان و سایر جزایر بعمل میآید
پیدا میشود و از ینجهت است او را گاردن آف دی ایست یعنی باغ مشرق و بعضی پرادیس آف دی اندیس یعنی بهشت هندوستان
و انگور درینجزیره بخصوصه در عرض سال مدت ۶ ماه بخوبی و کثرت یافت میشود و درینجزیره بخصوصه در عرض سال مدت تمام بخوبی و کثرت یافت میشود
و درینجزیره جنگلهای انبوه بسیار است و انواع و اقسام اشجار نیز دارد و درخت مشهور اینجزیره تلی پات است که برگ آن درخت بمرتبه
بزرگست که یک برگ او ده نفر مرد را سایه میاندازد و از آفتاب و باران حفظ مینماید و جزیرهٔ سیلان را اول دولت پورتگال در سال هزار و
پنجاه و پنج مسیحی مطابق نهصد و یازده هجری تصرف کردند و مدت یکصد و پنجاه سه سال نیز در آنجزیره استیلا و معامله داشتند
تا آخر آنها را دچ از آنجزیره بیرون کرد و پادشاه آنجزیره کندی که از ساحل دوانیدند و سلطنت کندی با کندی قبل از
آنکه بتصرف انگلیس در آید تخمینا مشتمل بر یک ربع جزیره بود که از وسط بجانب جنوب تصرف داشتند و این قسمت جزیره بسیار
کوهسار و کثیر الاشجار و جنگل ضخیم دارد که بواسطهٔ التفاف اشجار بسیار صعب العبور است و در وسط جزیره چندین جا آثار و [illegible]
ظاهر است که در ازمنهٔ سالفه از آنها آتش بیرون می آمده است و علامات آن در تپه ها اکنون هم پیداست و ناحیه متعلق بپادشاه
کندی از سایر امکنهٔ جزیره بجهت منفعت و خوبی خاک زمین بهتر است و قسمت وسطا و مشتمل بر جبالی است که خاک او هموار و درست
که با کله آنها زراعت میشود و مشتمل بچندین قرا معمور و چمنهای خوب است و درها محتوی از اشجار نارجیل و نارنج و چندین قسم
اشجار است و جمعیت سیلان تا بحال بتحقیق معلوم نکرده اند و آنچه بحدس و تخمین معلوم کرده اند یک ملیان و دویست هزار نفوس است
و مورخین قدیم نوشته اند درینجزیره شهرهای بزرگ بوده است ولی بنظر افسانه میآید و قصبات آباد اینجزیره کولومبو مشهور است
که در ساحل غربی است کندی است که در وسط است نگومبو است که در ساحل غربیست جفنا پتم است که قریب بساحل غربیست
و اکثر خلق آنجا مسلمان است و دیگری ترینکومالی است که در ساحل شرقیست و مذهب سینگالیس شباهت کلی در اداب و قواعد
بآن هندوها دارد و تجارت اینجزیره نهایت اعتبار دارد و متاعی که از ینجزیره حمل و نقل میشود دارچینی و فلفل و مروارید و چندین
نوع احجار قیمتی است که بهترین آنها یاقوت سرخ و یاقوت کبود و زبرجد است و نشیمنها و قلاع دچ را انگلیس در سال هزار و
هفتصد و نود و شش مسیحی مطابق هزار و دویست یازده هجری تصرف نمودند و در صلح امینس در سال هزار و هشتصد
و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری اینجزیره را بانگلیس واگذار کردند و در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی
مطابق هزار و دویست و سی هجری پادشاه کندی را گرفتند و نواحی و ولایات او بتصرف برتین در آمد و اینجزیره در
تصرف برتین است مدخلیتی به کامپنی هند الشرق ندارد بنکولن قصبهٔ قلعه دار محلی است که در ساحل جنوب مغرب
سوماترا اتفاق افتاده و سابقا بکامپنی هند الشرق تعلق داشت ولی الان بدچ واگذار کرده اند و در عوض او چندین
امکنه در قرب و حوالی و از دچ اخذ نموده اند و اینولایت کوهسار و جنگلستانست و معاملهٔ کلی اینجا فلفلست پرنس
که او را پلوپنانگ و بعضی پرنس آف ویلز آیلند یعنی جزیرهٔ پرنس آف ویلز نیز گویند جزیره کوچکیست که قریب ساحل ملکا
اتفاق افتاده است و درینجزیره کامپنی هند الشرق در سال هزار و هفتصد و هشتاد و شش مسیحی مطابق هزار و دو
هجری قلعه و نشیمن ساختند و درینجزیره تیرهای قوی جثه بسیار است که بجهت ساختن کشتیها و دکلها بسیار بکار می آید
و معاملهٔ کلی آنجا نیز فلفلست و دورهٔ اینجزیره تخمینا پنجاه میلست و مرکز معامله همه ملکا و جزایر حوالی و حوش و قصبهٔ آنجا
جارج تون است قصبهٔ ملکا که در زمین شلاملین تخمینا دویست و پنجاه میل بجانب جنوب پلو پنانگ اتفاق

افتاده

افتاده است و جزیرهٔ سینگاپور نیز در یک بوغازی از همان اسم کلا از متعلقات حکومت پلوپننگ است که در سال هزار و
و بیست و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و سه هجری تابع انجا شده است سینگاپور بندرگاه معتبر است
که در انجا معاملهٔ کثیره میشود و جمعیت انجا افزونتر از شصت هزار است تنبیه جزیرهٔ سراندیب از جزایر معروفهٔ عالم
و در تقویم البلدان میگوید یقال لجزیرة سرندیب جزیرة سهیگادیب کانه باللسان الهندی ومن کتاب ابن سعید
قال و بها مدینة تسمی اغنا حیث الطول [illegible] و یقال العرض درجة و نصف و یشق جزیرة سرندیب جبل عظیم علی خط
الاستواء اسمه جبل الرهون و یزعمون ان علیه هبط آدم و یقال ان جزیرة سرندیب ثمانون فرسخا فی مثلها
و بها العقاقیر و الیواقیت انتهی و صاحب مراصد الاطلاع میگوید سیلان بالتحریک و آخره نون جزیرة
عظیمة یقال فی دورها ثمان مائة فرسخ بها سرندیب و عدة ملوک لا یدین بعضهم لبعض و البحر الذی عندها یسمی شلاهط
بین الصین و الهند انتهی و اینجزیره که بحسب اخبار و آثار مورخین سلف و خلف مهبط حضرت آدم علیه السلام است و
درینجزیره کوهی است که او را آدمس پیک گویند یعنی قله آدم علیه السلام که در ذیقله کوه هبوط فرموده است و بر دانایان
مخفی نماند که بنای کشتی از حضرت نوح است و تا زمان نوح کشتی در جهان نبود که انحضرت را حضرت جبرئیل بفرموده ملک علام
تعلیم فرمود و میان این جزیره تا ساحل هندوستان بحکمت خداوند ذو الجلال صخرهای عظیمه چند است که از
آب بیرون آمده است و آنها را انگلیسی آدمس بریج مینامند یعنی پل آدم علیه السلام که حضرت آدم پا بر آن
صخور را بسیار گذاشته از آنجزیره بساحل هندوستان تشریف آورده و بعضی جا نیز عمق دریا کمست و زمین آنجا
ریگست و بواسطه همان سنگهای گران و زمین ریگ عبور سفاین از آن بوغاز متعسر است و جزیرهٔ سیلان از ساحل کارو
مندل بابوغاز منار مفروز است و شکل اینجزیره تقریبا بگلابی شباهت دارد و منار جزیره کوچکی است که فیمابین
سرندیب و هندوستانست که آن بوغاز باسم او مشهور است و آنچه صاحب لغة البلاد نوشته است طول او
سیصد میل و عرض او یکصد و چهل میل است و قسمت جنوبی اینجزیره که قریب بخط استوا است بسیار گرم میشود و درینجزیره رعد و
برق و باران زیاد میشود و رودخانه و دریاچه نافع بسیار دارد و درینجزیره معدن قلع و سرب و آهن و جیوه و سنگهای
گرانبها بسیار است و گویند که در وسط جزیره معدن طلا نیز هست و نباتات مختلفه و میوهای نیکو درینجزیره فراوانست
و انواع حیوانات نیز در آنجا یافت میشود و افعیهای قوی جثه و مارهای بزرگ اینجزیره معروفست چنانچه هر یک بقدر
سی فوت است که نه زرع باشد ولی زهر ندارند و یک قسم دیگر مار در آنجاست که کوچکست و سم او علاج پذیر نیست
و جنگلهای آنجا مشحون از طیور غریبه و دریاچه‌ها مملو از ماهی های عجیبه است و فیلان سیلان بحسب عظم جثه
و بلندی قد از سایر فیلهای جزایر امتیاز دارد و جامیشهای دشتی و گرازهای دشتی و آهو کله درینجزیره بچرا مشغول اند
و ببر نیز در جنگلهای آنجا یافت میشود ولی خسارت زیاد باینولایت و اهالی آنجا از میمون میرسد و انواع میمون
نیز در آنجا هست و دچ اول کسی است از اهل یوروپا که داخل اینجزیره شده و تصرف کرده است و انگلیس آنجا را در سال هزار و
هفتصد و نود و شش مسیحی مطابق هزار و دویست و یازده هجری دوباره اینجزیره را ضبط کرد و در صلح امینس در سال هزار و
هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست هفده هجری موافق عهدنامه بانگلیس مفوض و فرانسه دچ باینجزیره
داخل شدند درینجزیره چندین حاکم و رئیس بود تا آنکه همه آنها بتصرف کندی در آمد و در سال هزار و هشتصد و
پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست سی هجری پادشاه کندی اسیر انگلیس شد و ولایات او نیز ضمیمهٔ دولت انگلیس گشت

وجمعیت آنجا را در این سالها یک میلیان و پانصد هزار گفته اند و این جزیره از عرض شش درجه تا ده درجه شمال و از طول هفتاد و نه
درجه مشرق تا هشتاد و دو درجه مشرق گرینیچ است جزیره سینگاپور در طول یکصد و سه درجه و پنجاه
یک دقیقه مشرق گرینیچ و عرض یک درجه و هفده دقیقه شمال اتفاق افتاده است و قصبه این جزیره با نام
با بوغاز بسیار تنگی مفروز است که او را بوغاز سینگاپور مینامند و این جزیره را انگلیس در سال هزار و هشتصد و نوزده
مطابق هزار و دویست و سی و چهار هجری تصرف کرد و جمعیت او در آنوقت یکصد و پنجاه نفر بود و از آن زمان روز
بروز بر آبادی آنجا افزوده شده است که آنجا را چارسوی تجارت اکنون میتوان گفت و جمعیت آنجا در سال هزار
هشتصد و بیست و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و نه هجری یازده هزار و هشتصد و پنجاه و یک نفر شد
که در عرض پنج سال اینقدر آباد شد و سفاین تجارتی و غیر تجارتی که بچین عبور میکنند از این جزیره میگذرند و در این جزیره محتاج
خود را میگیرند و نقایص خود را بتکمیل میرسانند و اینکه مصنف بیان کرد از انگلند تا هندوستان شش هزار
میل است از این قرار است که از لندن تا قصبه تن بعج یکصد و هفتاد میل و از تن بعج تا اکس تر سی و پنج میل و از اکس تر
تا بندر فلمث یکصد و پانزده میل و از فلمث از راه دریا تا جبل الطارق تا جزیره مالطه هزار و صد و شصت میل و از مالطه تا
الکسندریه نهصد و هشتاد میل و از الکسندریه تا سویس دویست و پانزده میل و از سویس تا عدن هزار و پانصد
و چهل میل و از عدن تا بمبای هزار و نهصد و پنجاه میل است که مجموع این امیال هفت هزار و سیصد و هشتاد و پنج میل است و مسافت
از بمبای تا کلکته از راه خشکی هزار و سیصد و یکمیل است و از بندر فلمث تا بندر الکسندریه از راه دریا سه هزار و سیصد و شصت
میل است و اگر از راه فرانسه تردد بشود از این قرار است از لندن تا کلیس که بندر فرانسه است یکصد میل و از کلیس تا پاریس
دویست میل و از پاریس تا لیانس سیصد و چهل میل و از لیانس تا مرسیلز دویست و چهل میل و از مرسیلز تا مالطه هفتصد
و هفتاد میل و از مالطه تا الکسندریه نهصد و هشتاد میل و از الکسندریه تا سویس دویست و پانزده میل و از سویس
تا عدن هزار و پانصد و چهل میل و از عدن تا بمبای هزار و نهصد و پنجاه میل است که مجموع این امیال شش هزار و
سیصد و سی و پنج میل است

باب هشتاد و نهم در بیان متصرفات و نوآبادی بریتین در آسترالیشیه

متصرفات بریتیش در آسترالیشیه جزیره نیوهالند است که او را آسترالیه نیز گویند و جزیره وان دیمنس لند و جزیره نارفوک
و چندین جزیره دیگر غیر مشهور است و آسترالیشیه اسمی است که بتازگی نیوهالند و وان دیمنس لند که در جنوبی
نیوهالند است و نیوگینی که در شمالی نیوهالند است و نیوبریتین که در مشرقی نیوهالند است و دیگر جزایر
جنوبی اقلیم آسیا اصطلاح شده است و این لفظ از کلام لتین از لفظ آسترالیس استخراج شده است که معنی
او دلالت بجانب جنوب و آسیا دارد که در انکلیسی آسترالیشیه است و جزایری که در محیط پاسفیک گسترده
و منتشر شده است او را پولی نیشیه گویند و لفظ او دلالت بمعنی چندین جزیره است و لفظ آسترالیشیه در نزد جغرافیون
و صاحبان اطلس مستحسن و مرغوب تر است اما جزیره آسترالیه که او را نیوهالند گویند بزرگترین جزیره دنیا است
طول او از مشرق تا مغرب دو هزار و پانصد میل و پهنای او دو هزار میل است و نصف مغربی این جزیره را نیوهالند و نصف
مشرقی او را نیوساوث ویلز میگویند و این جزیره را اول داچ پیدا کرد لهذا نیوهالند نامیدند و تا آغاز مائه هفدهم چندان
اطلاعی از این جزیره نداشتند و کپتین کوک اول کسی است که سواحل او را در سفر اول خود در دور دنیا تحدید کرد و جزیره

آسترالیه فیمابین محیط هندوستان و محیط پاسفیک اتفاق افتاده و از بسکه بزرگ و وسیع است بعضی او کانتی
دانسته اند و اهل جغرافیای جدید این جزیره را در دو قسمت مساوی معین کرده اند که وسط او خط نصف النهار یکصد و
سی و پنج درجه مشرقی لندن است که این خط نصف النهار سرحد نیوهالند و نیوساوث ویلز است و بعضی مطلقا همه جزیره را نیوهالند
مینامند و قسمتهای شمال مغربی این جزیره چنان معلوم است که بکرات یک مائه قبل از کشف او بنظر اهل اروپا رسیده
باشد چنانچه او را در سال هزار و ششصد و پنج مسیحی مطابق هزار و چهارده هجری ترا آسترالیس میگفتند یعنی
زمین جنوبی و داچ این ولایت را در سال هزار و ششصد و شانزده مسیحی مطابق هزار و بیست و پنج هجری ملاحظه
کرد و بار دیگر در سال هزار و ششصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و پنجاه و دو هجری سفاین داچ باینجا رسید و در
اینسال همه این ولایت معلوم و محقق شده بود و او را نیوهالند میگفتند و از آن زمان بندرت و اتفاق سفاین
بحر پیمایان باین جزیره میرسید تا کپتین کوک در سال هزار و هفتصد و هفتاد مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و چهار هجری
سواحل مشرقی این جزیره را پیمود و آنجا را بنام پادشاه گریت بریتین نامید و این مکان پس از آن محل جلای وطن شدگان
و محبس مقصرین انگلند بود چنانچه در اختتام سال هزار و هفتصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق ربیع الاول هزار و
دویست و دو هجری جمعی از ایشان در بازوی لی زدریا که او را بوته نی بی میخوانند لنگر انداختند و از آن زمان جمعی از مقصرین در آنجا
فرود آمدند اطلاع و استحضار ما از این جزیره زیاد شده است و نخستین جمعیت مقصرین که از بوته نی بی بساحل فرود آمدند
در هجدهم جنیواری سال هزار و هفتصد و هشتاد و هشت مسیحی مطابق اواسط ربیع الثانی هزار و دویست و دو هجری
بود و عدد آنها هفتصد و هشتاد و هشت نفر میشد که پانصد و پنجاه و هشت نفر مرد و دویست و بیست نفر زن همراه
ایشان بود و در سال هزار و هشتصد و ده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و پنج هجری از توالد و تناسل جمعیت
قلیل عدد سکنه سیدنی که در ساحل مغرب بیست شش هزار و یکصد و پنجاه و هشت نفر و در پرامتا هزار و هشتصد و
هفت نفر و در هاکس بوری دو هزار و سیصد و هشتاد و نه نفر و در نیوکسل یکصد نفر معین کردند که جمع او ده هزار و
چهارصد و پنجاه و چهار نفر میشود و در جزیره وان دیمنس لند هزار و سیصد و بیست و یکنفر و در جزیره نارفوک یکصد و هشتاد و
هفت نفر بود و هوای این ولایت بسیار سازگار است و تابستان آنجا نه زیاد گرم و زمستان آنجا نه زیاد سرد است بلکه
بلکه در هر وقت باعتدال اقربست و طوفانهای شدید و رعد و برق کثیر بعادت سایر ولایات گرمسیر در این جزیره بسیار
اتفاق میافتد و چنان مظنونست که در این جزیره چندان جنگل نباشد این جزیره چون در سمت جنوب خط استوا واقع
است لهذا فصول او بخلاف فصول ما است و از جبال عظیمه و انهار کبیره و قسمتهای وسط این جزیره چندان اطلاعی حاصل
نیست و رودخانه بزرگ این جزیره آنچه که تا بحال کشف شده است رودخانه بریزبین و رودخانه هاکسبوری و مارمبدجی
که او را مری نیز گویند و رودخانه [illegible] است و خاک این جزیره بسیار اصل خیز و خوب است و تپه و ماهور در این جزیره آنچه که معلوم
داشته اند بسیار است و چهار پایان از هر قسم در این جزیره یافت میشود و حیوان مشهور آنجا کنگرو است و طیور غریبه
از چندین نوع و حشرات الارض و پشه و جانوران هوائی از گزنده و خزنده بیشمار است و در رودخانها چند قسم ماهی
پیدا میشود که در انهار عظیمه دیگر یافت نمیشود و معادن آنجا آهن و مس و زغال سنگی و سنگ گرانایت و سنگ آهک
و سنگ سلیت که در روی او مینویسند و چندین قسم سنگهای دیگر است و آهن آنجا بهترین معادن آهنهاست
که در عالم خداوند تبارک و تعالی ایجاد کرده است و بومیان این ولایت وحشی و حیوان سیرت اند و لخت و عریان راه میروند

ورنگشان بسمرت و سیاهی مایلست و هیچ صنعتی و حرفه ندارند و قوت غالب آنها گوشت شکار و ماهی است و برخی از ایشان خانهای
حقیر دارند که از پوست اشجار و شاخه درختان مثال تنور درست میکنند که یک نفر یا دو نفر بطول در انجا می‌تواند بخوابد
و بزودی درین سمت کره شاهنشاهی جدیدی قواعد و رسوم اروپایی از تصرفات و خیالات بنی نوع انسان جمع آید بر خوبیت
و از قوت و قدرت بحری انگلیس البته آنجا بحلیه آبادی خواهد در آمد چنانچه اکنون در سواحل شمالی و مغربی و جنوبی
او امکنه متعدده ساخته اند که اسما پرت رفلس و سوان ریور یعنی رودخانه قو و کینگ جارجس سوند است که
که این آخری در ساحل جنوبی است مترجم گوید در آن رودخانه چون مرغ قو بسیار است لهذا باسم او موسوم
شده است انتهی وَن دی مِنس لند جزیره ایست که در ساحل جنوبی نیو هالند اتفاقی اتفاق افتاده و این
جزیره با بوغاز بس مفروز شده که تخمیناً نود میل مسافت آنهاست و هر تورهای نیکو دارد و این زمین در سال هزار و
ششصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و پنجاه و دو هجری تسمن پیدا کرد و اسم آنجا را بحرمت حاکم دارالخ وَن دیمن
که در هند الشرق بود گذاشت یعنی زمین وَن دیمن و جزیره بودن این زمین از سعی و اهتمام مستر بس که یکی از سرکردگان
بحری است معلوم شد که در سال هزار و هفتصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و سیزده هجری معین
نمود و پس از آن بوغاز بس خواندند و بومیان این جزیره بسیار وحشی و بیمروت و خونخوار تر از بومیان جزیره نیو هالند است
و گذران آنها نیز از شکار ماهی است و در صورت شباهت تمام با آنها دارند و اغلب آنها نازک اندام و سیاه پوست
و پشم آلود میشوند و در تابستان برهنه و عریان و در زمستان با پوست کنگرو خود را می‌پوشانند و هوای اینجزیره
معتدلتر و بهتر از آن آسترآلیه است ولی بطبایع اهل اروپا و انگلیس بسیار ناسازگار است و صفحه اینجزیره متغیر
با پشته و دره است و خاک او حاصل خیز و جمعیت همه جزیره را تخمیناً ده هزار دانسته اند و قصبه آنجا هابرت تون است
که در رودخانه درونت واقعست نارفوک جزیره ایست در محیط پاسفیک تخمیناً بمسافت هشتصد و پنجاه
میل در مشرقی نیو سوث ویلز واقع است و این جزیره را کپتین کوک در سال هزار و هفتصد و هفتاد و چهار
مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و هشت هجری پیدا کرد و در آن جزیره هیچ انسان و حیوانات نیافت و اینجزیره کوه
و پشته و ناهموار زیاد دارد و جنگلهای سخت دارد که عبور آنها متعسر است و جمعی از اهل نیو سوث ویلز در اینجا در
سال هزار و هفتصد و هشتاد و هشت مسیحی هزار و دویست و دو هجری قلعه و مسکنی ساخته و در سال هزار و هشتصد و
دوازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هفت هجری بکلی از آنجا دست بردار شدند و اینجزیره الآن مکان مقصرین
دولت است که مجمع مقصرین و مجرمین است تنبیه جزیره آسترآلیه که به نیو هالند شهرت دارد بزرگترین جزایر دنیا
و چنانست که او از بزرگی اهل جغرافیا خامس اقسام اربعه گرفته اند و بتحقیق صواب بخمس از کل اروپا کوچکتر است و در این
ازمنه جدیده معدن طلا نیز در آنجا جسته اند که از آنجا بقنطار نقره بانگلستان می آورند و خلق کشتی کشتی بجهت توطن
از فرنگستان و سایر بلدان بانجا وارد میشوند و در سواحل شرقی و جبال سخت بسیار است و باران در این ولایت بسیار
کم میبارد گاهی اتفاق می افتد که دو سه سال یکبار باران نمی آید و بخلاف در زمانیکه بنای باریدن میگذارد و
آنقدر هطال و ثجاج است که خرابی بیشمار بسبب آن ولایت میرسد کوه و هاموار سیل فرو میگیرد و هوای آنجا مرطوب
و بغیر از درد چشم سایر امراض بسیار است و اهالی آن ولایت وحشی صفتند و خون و گوشت آدمیرا لذیذترین اغذیه می
پندارند بیشتر اوقات با یکدیگر نزاع کرده هر که بر دیگری غلبه کرد گوشت او را میخورد و قبایل آنها از ذریت اهل افریقا بهره است

وَن دی منس لند — سنه ۱۰۵۲ — سنه ۱۲۱۳ — نارفوک — سنه ۱۲۰۲ — تنبیه آسترآلیه

لبهای آنها

لبهای آنها نازک و بینی شان مثل آنها پهن نیست و خانهای آنها سوراخها و مغارها و جوف اشجار است و غذای
ایشان ماهی خام و بیخ گیاه و صموغ اشجار و میوهای جنگل است و اختلافی نیز در خلقت با سایر بشر دارند یکی آنکه میان
مثل پیشانی سگ مالیده است و یکی آنکه ماهیچه پای ایشان گوشت ندارد و بدینجهت در دویدن بسیار چست و چالاکند
و سواحل اینجزیره را دولت انگلیس تصاحب کرده رفته رفته همه آن جزیره را تملک خواهند نمود و اینجزیره را بچهار حصه
منقسم کرده اند آسترآلیای شمالی و مغربی و جنوبی و نیو سوث ویلز و قسمت آبادی و اصلی آنجا اکنون نیو سوث ویلز
است که مشتمل بر سواحل شرقی و جزایر آن سامانست و در سال هزار و هشتصد و چهل و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و
شصت سه هجری جمعیت ولایت سدنی را دویست پنجهزار و نه نفر شمرده بودند و جمعیت سیدنی که پایتخت مملکت
است شصت و دو هزار تخمین نموده بودند و اکنون جمعیت هر دو افزوده است و در سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی
مطابق هزار و دویست و شصت و شش هجری نیو سوث ویلز بچهل و شش کونتی و پرت فلیپ که در ساحل جنوبی
نیو سوث ویلز است به بیست و چهار کونتی و آسترآلیای مغربی که محتوی بساحل مغربی و جنوبیست به بیست و شش کونتی تقسیم
شده است و وقتی وزیر مختار انگلیس سر جستن بیل در مقام صحبت میگفت که پس از دویست سال اینجزیره چنان آباد خواهد
شد که نظیر اروپا بشود و دور نیست در آنوقت انگلیسهای اینجزیره هندوستان را صاحب شوند و علم مخالفت بر
افرازند و بکلی ربقه اطاعت پادشاه انگلند را از رقبه خود دور کنند و دولتی مستقل شوند چنانچه ممالک متحده شمالی
ینگی دنیا اینکار را کردند و در سوث آسترآلیه یعنی آسترالیه جنوبی قریب بوسط دریاچه بشکل حلقه ناقص جسته اند مسمی
بدریاچه تارنس هنوز تحدید تمام نموده اند و بیشتر این دریاچه گل و ریگست و در آسترالیه جنوبی شهر بسیار مقبولی بنا نهاده اند
مسمی به أدِل آید و از وسط او رودخانه تارنس میگذرد و در اینجزیره حیوان غریبی است شبیه بشترمرغ که او را دُوْدْ گویند
که ارتفاع او بیست فوت است که شش ذرع است و از و بلندتر حیوانی هنوز در عالم دیده نشده و وقتی این جزیره مسکن مقصرین
بود و اکنون در سواحل او چنان عمارات نیکو و بیوتات عالیه ساخته اند که رشک امصار و بلدان شده است
و از وسط اینجزیره هنوز کسی کما ینبغی خبری نیست و معلوم نیست که در چه عصر این وحشی صفتان باینجزیره افتاده اند
یا بحکم خالق بیچون در همانجزیره متکون شده اند او لیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم
و در ساحل جنوبی نیو هالند قریب بوسط جزیره کوچکی است مسما به کنگرو که در آنجزیره اینجانور فراوانست و بهیات آنجانور بموش
دو پا شباهت دارد و دستهای او بسیار کوتاه و پای او بسیار دراز است و از روباه بزرگتر میشود وَن دی منس لند
آنچه صاحب لغة البلاد میگوید اینولایت را اول تسمن در سال هزار و ششصد و سی و سه مسیحی مطابق هزار و چهل و سه هجری
پیدا کرد و این تاریخ بقول مصنف و اقوال دیگران اختلاف دارد و در سال هزار و هفتصد و هفتاد و دو مسیحی مطابق
هزار و صد و هشتاد و شش هجری این مین نظر کپتین فورنی آکش رسید و در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه
مطابق هزار و صد و هشتاد و هفت هجری کپتین کوک بانجا رسید و پس از آن بحریمایان ملل مختلفه در آنجا لنگر
گرفته اند و چون اول کسیکه او را پیدا کرد تسمن بود لهذا بعضی او را تسمنیه نیز گویند و مسکن و نشیمن اصلی که در جزیره
بنا شد اول از انگلیس بود که در پرت جکسن بنا نهادند و در سال هزار و هشتصد و چهار مطابق هزار و دویست
و نوزده هجری قصبه هوبرت را تخمیناً بمسافت نه میل بالای رودخانه درونت بنا کردند و چندین قلاع حصینه
و امکنه خوب ساخته اند و اینجزیره فیما بین چهل درجه عرض جنوبی تا چهل و سه درجه عرض جنوبی است و از طول ملحضه

سنه ۱۲۶۳ — کنگرو — وَن دی منس لند — سنه ۱۰۴۳ — سنه ۱۱۸۶ — سنه ۱۱۸۷ — بانجا رسیده و از ملل مختلفه — سنه ۱۲۱۹ — چهل درجه

چهل و پنج درجه و سی و یک دقیقه مشرقی با طول یکصد و چهل و هشت درجه و بیست و دو دقیقه مشرقی گری پنج است و اندکی کوچکتر از جزیرهٔ آیرلند است و اینجزیره کوهستان و اینهار نیکو دارد و رودخانهٔ معروف آنجا درونت و هان و تمر است و هیچ جزیره در دنیا بکثرت و خوبی و بهر نور بندارد و بهترین انهار درونت است و حیوانات و نباتات آنجا شباهت کلی با نیو هالند دارد و در آنجا حیوان عجیبی است که از جنس یوز است و کنگرو نیز در اینجزیره فراوانست و در زمستان هوای این جزیره سرد و سخت تر از نیو هالند میشود و در تابستان بعضی وقت درجهٔ ترمامیتر تا یکصد و ده درجه میرسد ولی از نسیم دریا شبها هوای آنجا خوب است و جمعیت نوآبادی اینجزیره در سال هزار و هشتصد و سی و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری چهل و پنج هزار و هشتصد و چهل و شش نفر بوده است و یک ثلث این جماعت مشغول فلاحت و زراعت و دو ثلث او بحرفه و تجارت اشتغال دارند نارفوک جزیره کوچکی است در و او پانزده میل و در محیط پاسیفک اتفاق افتاده و در عرض بیست و نه درجه و صفر دقیقه جنوبی و در طول یکصد و شصت و هفت درجه و چهل و هشت دقیقه مشرقی گرینچ واقع شده است

باب نودم در بیان ایونین آیلندس یعنی جزایر یونان

ولایات متحدهٔ جزایر یونان مشتمل بر هفت جزیره است که در دریای مدیترینین در ساحل جنوب مغرب گریس اتفاق افتاده است و اسامی آنها از نیقرار است کارفو، پکسو، سفلونیه، سنتامارا، ایتکی یا اتیکار، زنت، سریگو، و اینجزایر سابقا در تحت تصرف و نیس بوده و در انقلابات دولتی و فتنهٔ فرنگستان بتصرف فرانسه در آمد ولی بزودی از قبضهٔ اختیار آنها بیرون شد و در سال هزار و هشتصد مسیحی مطابق هزار و دویست و پانزده هجری بجمهوریه مقرر گشت که حراست آن جمهوریه بعهدهٔ دولت عثمانی و روسیه بود و در عهدنامهٔ مجلس بزرگ وینا در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری اینجزایر ممالک متحدهٔ مطلق العنان شد و حراست آنها بعهدهٔ گریت برتین مقرر گردید و از جانب پادشاه انگلیس وکیلی در آنجا مقرر است و در کارفو مجلس شوری دارند که او را پارلیمنت مینامند که در آنجا حل و عقد جزایر هفتگانه میپردازند و جمعیت این جزایر تخمینا قریب بدویست هزار است جزیرهٔ کارفو آبادتر از جزایر دیگر است و در اینجزیره میوه های گوناگون و عسل و زیتون نیکو بعمل میآید و قصبهٔ اینجزیره نیز موسوم بنام جزیره است و این قصبه از امکنهٔ حصینهٔ منیعهٔ اروپاست چنانچه او را در زراعت و حصانت ثالث قلعهٔ مالطا و جبرالتار میتوان گفت جزیرهٔ سنتامارا که قدما او را الوکدیه میگفتند وقتی بینین شالی گریس بود اگرچه جزیره آبادیست ولی در مرتبه ثانی کارفو است جزیرهٔ ایتکی در سمت جنوب اتفاق افتاده و او را قدما اتیکا میگفتند محل ولادت و مقر سلطنت یولیسس است جزیرهٔ سفلونیه از همه جزایر بزرگتر و معمورتر است و محصولات خاصهٔ آنجا مویز و روغن و شراب و قصبهٔ بزرگ آنجا ارگاستولی است جزیرهٔ زنت معروف بجهت هلوست که هوای اینجزیره بهترین هلوهای دنیاست و مویز آنجا نیز در خوبی برابر مویز کارینت است جزیرهٔ سریگو که قدما او را سیترا میگفتند سابقا وقف کنیسهٔ و نوس یعنی زهره بود و اینجزیره سنگلاخ و کوهستانست و در این جزیره غله و شراب و روغن و ابریشم و شکار مرغ قمری که او را مرغ زهره نیز گویند فراوانست تبیینه جزیرهٔ کارفو را قدما کارسیرا میگفتند بعضی قرفوس نیز خوانند در مدخل خلیج وینس واقع شده و طول متوسط اینجزیره چهل و پنج میل و عرض متوسطا و بیست و پنج میل است و اینجزیره از مملکت البنیه با چینل تنگی مفروز است که پهنای آن چینل از دو میل تا شش میل است و جمعیت اینجزیره فرونتر از شصت هزار است و جزیرهٔ پکسو شش میل در جنوب کارفو اتفاق افتاده است جزیرهٔ کوچکی است که مجموع او سی و پنج میل مربعست و جمعیت آنجا شش هزار است و جزیره

سفلونیه چهل میل طول و دوازده میل پهنا دارد و تقریبا یکصد و پنجاه میل دورهٔ اوست و سه قصبه و یکصد و سی و هفتاد هزار نفوس دارد و اکثر اهل آنجا از اهل گریس است و جزیرهٔ زنت را قدما زسینتس میگفتند و جزیرهٔ سریگو تخمینا هفده میل طول و ده میل عرض دارد و دورهٔ او تخمینا چهل و پنج میل است و اینجزایر هفتگانه در مقابل بلوپونیسس و البنیه مگر سریگو که میان او و اینجزایر مسافت بعید است و سریگو در جنوبی موری واقع شده است و در قرب هر یک از اینجزایر سبعه چندین جزایر کوچک است که از ملحقات آنها حساب میشوند چنانچه جزیرهٔ فنو و از کودی و ویدو و کلمو و گلنی و رسی و چندین جزیرهٔ دیگر که تخمینا عدد آنها بیست و هفت میشود یولیسس که مصنف ذکر او پسر لیرتس و اتیکا پادشاه ایتکا است و بشجاعت و فصاحت معروف بود و در جنگ ترجن هنرها از او آشکار شد ولی پس از آن علی الغفله بدست پسر خود تلیگونس کشته شد و ونوس دختر جوپیتر است که یکی از خدایان اهل روم است و مداخل جزیرهٔ سریگو در وقت مخارج کنبد و ونوس بوده و کاریتث قصبه ایست در موری در مملکت ترکی این یوروپ که پس از این ذکر او خواهد آمد

باب نود و یکم در بیان مملکت ترکی یعنی دولت عثمانی

ترکی که اشاره بدولت عثمانیست شاهنشاهی بزرگ و وسیع است که در اقسام ثلثهٔ ارض امتداد دارد و چنانچه ترکی این یوروپ یعنی ممالک عثمانی در اروپا ترکی این ایشیه یعنی ممالک عثمانی در آسیا و ترکی این افریکا یعنی ممالک عثمانی در افریقا و ممالک عثمانی در اروپا ممالک بسیار وسیع آبادیست و شامل است بر جنوب مشرقی قسمت کانتی نینت اروپا که حدود او روسیه و آستریه و حدود جنوبی او گریس و حد مشرقی و مغربی او دریاست و این مملکهٔ وسیعه بدوازده قسمت منقسم شده است اول مولداویه یعنی بغدان دوم ولاکیه یعنی افلاق سیم بلگریه یعنی بلغاریه یا بلغرا چهارم سیدینیه یعنی مقدونیه پنجم هرزگوونیه یعنی هرسک ششم مونت نگرو هفتم لی سلی هشتم سرویه نهم بوسنه یعنی بوسنه دهم رومیلیه که او را تریس نیز گویند و یازدهم قسمتی از کردیته دوازدهم البنیه مترجم گوید که تی سلی و البنیه و مسدونیه را ارناوط نیز گویند انتهی در ازمنهٔ متوسطه مملکت سرویه و بلگریه سلطنت جدائی بودند و با دولت عثمانی اکثر بجدال و قتال مشغول بودند تا بتحت حکم ایشان در آمدند و ولاکیه از ممالک نیکو و خصب اروپاست و در مولداویه دریاچهای کوچک و باطلاقهای عمیق بسیار است و این قسمت اروپائی عثمانی یعنی ممالک متصرفی ایشان در اروپا در تاریخ قدیم مشتملست بر ولایت میشیه و قسمتی از دیشیه و تونیه و الیریه و مسدونیه و ایپرس و گریس بوده است و شاهنشاه مشرقی روم از سعی و تلاش ترکان خوانخوار بزوال آمد و ایشان قبیله بودند که از جانب مشرقی دریای خزر حرکت پس از چندین فتوح در آسیا اسلحهٔ حرب خود را بر زوال دولت و پایهای شوکت شاهنشاهی مشرقی صیقل دادند و بنیان دولت یونان و شاهنشاهی مشرقی را در سال هزار و چهارصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و هفت هجری از بیخ و بن افکندند و الان شاهنشاهی مستقل مطلق العنانی دارند و شهر معروف ترکی که در حصهٔ اروپاست یکی قسطنطنیه که پایتخت شاهنشاهیست و دیگری ادرنه پل است که در مملکت رومیلیه است که به ادرنه شهرت دارد و بلگرید است یعنی بلغراده که در مملکت سرویه است و سلونیکا است که سابقا سلونیکا میگفتند که پایتخت مسدونیه است و ترجم گوید جغتنه را آتینه نیز در اطلسها مینگارند و در اطلسهای ترکی یوحنه ضبط کرده اند و بوکرشت است که در ولاکیه است و صوفیه و نیکوپل اسکوتر که او را اسقودرا نیز خوانند در البریه است و جبال معروف اینولایات همس است که الان او را بلکان میگویند که در سرحد شمالی رومیلیه است و جبال گلگو و تین است که فیمابین البنیه و سرویه است و کوه

ازخبر ترا است که فیمابین بشرویه و مولینه است و در آخر ولایت بونت اطلس یعنی کوه اطلس و پیندس و المپس و
پرنسس است مترجم گوید چنین گویند که هیمس پسر بوریس و ارثیثیه است که در کوهی فیمابین ترلیس و بی سلی مسکن گرفت
وادعای الوهیت کرد و او را السحر و جادو کوه کردند و این کوه پس از آن باسم او موسوم گردید و ارثیثیه اندر زنان شجاع
بوده که در حروب لبنا جمع و ب بباس حرب میپوشید و بمبارزت مشغول میشد و بگان آبا الخان داغی و ابنه داغی
مینویسند و کوه پیندس فیمابین آلبنیه و مسیدونیه است و اعتقاد قدما بران بود که قلة الیمپس باسمان رسیده و در آن
کوه محکمه جوپیتر بوده که خدایان نزد او جمع میشدند انتهی وانهار معروف اینولایت یکی دینوب است و دیگری سینوز و دیت
الیپت و بجار متصله باین اراضی و ممالک یکی یوکسین است که او را بلاک سی یعنی بحر الاسود گویند و دیگری مرمرا
و ایونین دریونت است مترجم گوید رودخانه پروث از مابین مولداویه و بی سرابیه گذشته تخمینا بمسافت
ده میل از مشرقی گالتز برودخانه دینوب متصل میشود انتهی و بوغازهای معروف اینولایت یکی دردنلس و دیگری
بوغاز اسلامبول است که اولی را قدما هلس پونت میگفتند و آخری را باسفرس بنا میمیدند و ذکر هلس پونت و
باسفرس در تواریخ بسیار شده است و از هلس پونت بود که زرکسیس وقتی که حمله بیونان آورد جسر بسته عبور نمود
و همچنین الکساندر در عزیمت خود بر ممالک آسیا از این بوغاز گذشت و در نزدیکی مدخل او در سمت شرق محل و مکان
الدترای است یعنی ترای قدیم و بوغاز دردنلس را ترکها بوغاز گلیبولی میگویند و در دردنلس دو قلعه محکم
در سال هزار و ششصد و پنجاه و هشت مسیحی مطابق هزار و شصت و نه هجری بحکم سلطان محمد رابع ساخته شده
که هر یکی در یک سمت بوغاز است و آن قلعه و یا برجی که در سمت اروپا است قدیما او را سستس میگفتند و قلعه
که در سمت آسیا بود او را آبیدس میخواندند و طول این بوغاز سی و سه میل و پهن ترین جای او یک میل و نصف میلیست
و تنگ ترین جای او نصف میلیست و عرض او که در مدخل بوغاز است با دو قلعه محکم شده است تخمینا دو میلیست
و در سستس مسکن و مقام پریستس هرو بود که هر شب عاشق وفادار خود لیندر از آنجا بروشنائی مشعل از دریا
عبور کرده ملاقات میکرد و شبی از شبها بعادت همیشه لیندر که بجانب معشوقه روان بود در هلس پونت از طوفان
شدید غرق شد و پس از شنیدن این خبر چنان مشهور است که آن نیز خود را از برج بر دریا انداخته او نیز غرق گردید
مترجم گوید تفصیل این بوغازها و این حکایت در آخر باب بیست و چهارم ذکر کرده ایم هیچ ولایتی در دنیا بقدر
ولایت عثمانی امکنه معروفه ندارد و بیشتر آن مکانها را شعرا و مورخین در کتب قدیمه ذکر کرده اند و هوای
این ولایت معتدل و خوب و غالبا کوهستانست و خاک آنجا غله و مجتوی بر مرغزارها و چمنهاست و در سمت جنوب آن ولایت
برنج و از هر قسم میوه و ادویه نافعه فراوانست از آنجمله دوای مخصوص رو برب است که اسم یونانی آن [illegible] جمعیت
اینولایت از ملل مختلفه است اصل ایشان بطوائف سلاونیه و سیثیه و رومیان قدیم و یونانیان میرسد و ترکها
که بزرگان و آقایان اینولایت شده اند اصلشان از تاتار است که بازدواج و مناکحه با طایفه جارجیه یعنی گرجستان
و سرکشیه مخلوط شده اند مترجم گوید سرکشیه یکی از هفت ملت جبال قفقاز است که در ما بین دریای
سیاه و دریای خزر نشسته اند انتهی و ترکها غالبا موقر و ساکت و مغرور و مجلل و با احترامند و بجهت همین وقار و غرور
و کاهلی و تنبلی است که هرگز در پی کسب و شغل و حرفه نیستند و این ترکها کونی مذهب اسلام دارند و عیسویان الکی بهتر
از سنگ می پندارند و کتاب ایشان قرآنست که کتاب آسمانیست گویند که بحضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است

وشرایع

و شرایع داخله خود را از آن کتاب و احکام محمد صلی الله علیه و آله و سلم صورت میدهند مترجم گوید مصنف در
مذهب تعصب بسیار دارد و هیچ در مقام انصاف نیست و ما اکثر مقالات او را در ینباب ذکر نکرده ایم اگرچه نوشته است
ترکها بکوری مذهب اسلام دارند و بیک لحاظ نیکو گفته است ولی مراد او آنست که علی العمیا مذهب اسلام را اختیار
کرده اند العیاذ بالله بر باطل برین مذهب گرویده اند فستعلمون من اصحاب الصراط السوی و من اهتدی انتهی ترکها مکان
ستایش خداوند را مسجد میگویند و امام و پیشوای دین را مفتی میخوانند و از دنیا گذشتگان را درویش مینامند و شاهنشاه خود را
پادشاه و سلطان و سینیر کبیر میگویند و رعایای او پادشاه را ظل الله و خدای روی زمین و برادر آفتاب و ماه و تاج بخش
سلاطین میشمارند حکومت و سلطنت آنجا باقتدار و تسلط است و سلاطین ترکها با لشکریان یاغی خود مقتول و معزول
شده اند و پیشکار پادشاه را صدر اعظم و وزیر کبیر و امیر البحر را قپودان پاشا و ارکان دولت را پاشا و رئیس افندی
و بزرگ مفتیان را امام اعظم و محاسب را مستوفی دفتردار میگویند مترجم گوید سینیر لفظ لتین است یعنی خداوندگار
که عوام بغلط خواندگار گویند انتهی و ترکها چندان معامله ندارند و چندان در پی تجارت نیستند و متاع آنولایت
قالیهای خوب و چرم منقش و مویز و انجیر و زعفران و ابریشم و ادویه و مرمر است جمعیت و آبادی اینولایت قبل از عیسی
در زمان شاهنشاهان روم بسیار بود ولی از یک مایه قبل از این بالکل از جمعیت و شوکت او کاسته شده است کانس
تن تینپل که اشاره به قسطنطنیه است پایتخت این شاهنشاهی و نشیمن سینیر کبیر است که در سمت غربی باسفرس در جانب اروپا
واقع شده است و این شهر پس از خرابی بیزنطیوم در سال سیصد و سی بعد از ولادت عیسی باهتمام کانس تن تین کبیر بنا
شده است و پس از آن اینشهر پایتخت شاهنشاهی شرقی شد و اینشهر پایتخت شاهنشاهان و سلاطین یونان بود تا
در سال هزار و چهارصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و هفت هجری پس از جدال و منازعه پنجاه و چهار سال
مسخر ترکها شد و وقتیکه قسطنطنیه در تصرف شاهان یونان بود در زمان خود نظیر نداشت و اینشهر را مرکز تجارت اروپا
و هندوستان میشمردند ولی اکنون از آن جلالت و شهرت تنزل کرده است اگر اکنون نیز از شهرهای معروف دنیاست و
اینشهر مثل روم قدیم در بالای هفت تپه بنا شده است و بسیار شهر ظریف عالیست و وقتی که از دریا ملاحظه میشود منظر
بسیار مقبول میاید چنانچه یکی از تماشاخانهای خوب دنیاست و دوره آنشهر بیست و چهار میل و جمعیت آنجا افزون تر
از پانصد هزار است و ترکها این شهر را استنبل میگویند و شهرهای مشهور آتن و کارینث که سالیان دراز مسکن
میوزس بود و از دست تعدی و ستم ترکها در غبار ظلمت و وحشت پنهان شده و الحال که بان سلطنت مطلق العنان
امید است که باز بدرجه اعتبار و افتخار سابق خود برسد مترجم گوید تاریخ تروس که در افریقیه صغیر گویند در پرده
ظلمت متواریست و آنچه که معلومست دردنوس باینولایت از ایطالیا یا از جزیره کریت یکهزار و پانصد و شش سال قبل از
ولادت عیسی آمد و دختر تیوسر شاهزاده اینولایت را بعقد خود در آورد و جانشین او شد پس از آنکه دردنوس بسریر سلطنت
نشست شهری بنا نهاد و باسم او دردنیه گذاشت و پس از دردنوس ترموس بجای او متمکن گردید اسم آنشهر را تبدیل
کرده ترای گذاشت و پس از او آیلوس که بجای او نشست شهری بنا نهاد و اسم او را نیز تغییر داده ایلیوم نهاد و از شهر
ترای ذکری در باب نود و چهارم و نود و هفتم خواهد آمد و میوسس اشاره به نه دختر جوپیتر است که ربات علم موسیقی و معارف
بوده اند و اینده و شهر معروف [illegible] کل ایشان بوده است و اسامی دختران جوپیتر از اینقرار است کلی اپ
کلی اترنگ بر ذن قطر یوترپ ملپومن پولی هیمنیه ترپ سی کور ثلیه یورانیه و شهر قسطنطنیه

که او را استنبل و اسلامبول گویند از شهرهای معظم مشهور دنیاست و در جانب اینشهر دریا و مرداب است چنانچه بسمت جنوب آن
دریای مرمره و بسمت مشرق آن بوغاز باسفرس و بسمت شمال آن مرداب است و عمارات پادشاهی که سرای همایون گویند
در سمت مشرقی شهر در کنار دریا اتفاق افتاده و اطراف و برج و باره مضبوط دارد و این سرای همایون در اصل مکان
بیزنطیوم واقع شده است و دوره عمارات پادشاهی تقریباً سه میلست و مشتمل بر چندین عمارات عالیه است که در پهلوی
یکدیگر ساخته شده و اصل دروازه این عمارات سنگ مرمر است که بعالی قاپی شهرت دارد و خانهای شهر اکثر از چوبست مگر عمارات عامه
که عبارت از کاروانسرا و قهوه خانهاست آنها را از سنگ ساخته اند و بواسطه عمارات چوبی اکثر اوقات آتش باینشهر افتاده خسارت
زیاد میرسد و در اینشهر علامات آثار قیاصره قدیم بسیار است و از آنجمله معبد ایاصوفیه است که در مائه سادسه بعد از ولادت
حضرت عیسی ساخته شده است که اکنون مسجد است و در آن مسجد باسودگی و فراغت یکصد هزار آدم میگنجد و در باب مسجد سلطان
سلیم و سلطان بایزید سراهای قیاصره قدیم واقعست که در آنجا حرمهای سلاطین سلف سکنی میکردند و میدان عظیمی که
نزدیک مسجد سلطان بایزید است عشرتگاه عامه است خاصه در ایام ماه مبارک رمضان که گاهی سلاطین نیز تشریف می آورند و مردابی که
بسمت شمال و مشرق شهر است او را شاخ زرین میگویند که در سمت شمال مرداب محله قلاته است و این مرداب از سرای
همایون تا القریه ایوب تخمیناً چهار میلست و فروتر از یک میل عرض مرداب است و در محله قلاته سفرای دولت خارجه و
غربا منزل دارند و توپخانه پادشاهی نیز در این محله است و هیچ غریبی را اینشهر قسطنطنیه اذن توطن نمیدهند و خانهای اینشهر
اکثر روی هم و در بلندی اتفاق افتاده است و از اکثر خانها دریا و بندر و بوغاز و بارگاه نمایانست و تماشای خوبی دارد و
اینشهر تقریباً هفتصد میل بسمت جنوب مشرق دار السلطنه وینا که پایتخت مملکت نمسه است واقعست و از لندن تا قسطنطنیه
یکهزار و چهارصد و نود میلست و در سمت مشرقی بوغاز محله اسکودار است و جمعیت همه این شهر و قلاته و اسکودار
فروتر از هشتصد و پنجاه هزار است

باب نود و دویم در بیان سایر بلدان و امکنه معروفه ترکی این یوروپ یعنی متصرف دولت عثمانی در اروپا

کانستن تینوپل یعنی قسطنطنیه که پایتخت همه شاهنشاهی ترکها او را ترکها استنبل میگویند که در باب سابق ذکر شد ادرینوپل که سابقا
قبل از فتح قسطنطنیه پایتخت اروپائی ترکها بود شهر معتبر آبادیست و تخمیناً هشتاد هزار نفوس دارد و اینشهر را ترکها که در
تحت رایت امورات اول بودند که باشاره سلطان مراد اول شد از گریس در سال هزار و سیصد و پنجاه مسیحی مطابق
هفتصد و پنجاه و یک هجری انتزاع کردند و پس از آن سالها پایتخت شاهنشاهان ترک بود تا قسطنطنیه را سلطان محمد ثانی
در سال هزار و چهارصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و هفت هجری مفتوح ساخت و ولادت سلطان محمد
ثانی در ادرینوپل در سال هزار و چهارصد و سی مسیحی مطابق هشتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاد و بجای پدر خود سلطان مراد
ثانی در سال هزار و چهارصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و پنج هجری بسلطنت نشست و اینشهر را ترکها
ادرنه میگویند بلگرید در رودخانه دینوب اتفاق افتاده است و پایتخت ولایت سرویه است و اینشهر قلعه حصین دارد
و جمعیت آنجا تخمیناً سی هزار میشود صوفیه که او را تریه دیتزا نیز گویند پایتخت ولایت بلگریه و جمعیت آنجا
چهل هزار است سلونیکا پایتخت مسیدونیه است و در زمان شاهنشاهی یونان از شهرهای معتبر آباد مشهور بود و در
آنوقت او را تسلونیکا میگفتند و اینشهر بندرگاه معتبریست و معامله زیادی در آنجا میشود و در اینشهر سینت پال رسول در وقتیکه جلای
وطن شد مسکن گرفت و جمعیت آنجا تخمیناً هفتاد هزار است و سینت پال در وقت دعوت خود دو مرتبه باهل اینشهر نامه

نوشته بدین حضرت عیسی دعوت نمود و تخمیناً هشتاد میل در مشرق شمال سلونیکا قصبه فلیپی واقعست که این قصبه را فلیپ پدر
اسکندر کبیر بنا نهاد و در نزدیکی این قصبه بود که بروطوس و کیسوس از اگستس و مرک انطونی شکست خورده و رشته
جمعیتشان از هم گسیخت و باهل قصبه نیز سینت پال نامه نوشته هدایت کرد و در این قصبه سینت پال لیدیه نام شخص مخمل
فروش را هدایت کرد که بدین عیسی در آمد و او اول کسی است که از اهل اروپا متدین بدین مسیح شده است مترجم
گوید سلونیکا را سلانیک نیز گویند انتهی لریسا قصبه تسلی است و این قصبه مسکن اچیلس بود که در اشعار
هومر نام او بسیار ذکر شده است و باین قصبه نیز پامپی پس از شکست از جولیوس سیزر در جنگ فارسلیه
گریخته پناه آورد و جمعیت این قصبه بیست و پنج هزار است مترجم گوید اچیلس پسر پلیوس پادشاه ترلیس است انتهی
جسی یا تچش مولد او به شهر نامبارکیست و بمخاطره عظیم گرفتار شده است هم باتش خراب شده است و هم با
شمشیر سکنه او قتل شده است چنانچه در سال هزار و هفتصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و شش
هجری بکلی این شهر باتش سوخت و پس از آن بحلیه آبادی در آوردند و جمعیت آنجا تخمیناً بیست و پنج هزار است و این شهر چند مرتبه
بدست لشکر خصم افتاده است دول ثلثه انگریز و روسیه و عثمانی بدفعات بر اینشهر استیلا یافته اند و در اول اگست سال هزار و هفتصد و
مسیحی مطابق هشتم محرم هزار و دویست و چهل و سه هجری بار آتش باینشهر افتاد و همه این شهر سوخت و پرنس پوتم کین مشهور که با
از عنایت کثیر ملکه روسیه در راحت و نعمت و بامور ملکی مشغول بود در نزدیکی اینشهر در خندقی در سال هزار و هفتصد و
نود و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفت هجری وفات یافت بوکرست پایتخت ولاکیه قصبه معموریست و جمعیت آنجا تخمیناً
پنجاه هزار میشود و در این قصبه از ملل مختلفه سکنی دارند و جمعیت همه ولاکیه تخمیناً یکملیانست نیکوپل یا نیکوپولی قصبه بلگریه است
و در اینشهر نخستین جنگ فیمابین ترکها و عیسویان در سال هزار و سیصد و نود و شش مطابق هفتصد و نود و هشت هجری
اتفاق افتاد و در جنگ سیجیس موند شاهنشاه جرمنی شکست خورد و بیست هزار نفر از لشکریان او بخاک هلاک افتاد و همه لشکر
عیسویان در هنگامیکه صد هزار نفر بود که جمعی از آنها از اهل فرانسه بودند و عیسویان بار دیگر از ترکها در ورنه که یکی از قصبات
بلگریه است در سال هزار و چهارصد و چهل و چهار مسیحی مطابق هشتصد و چهل و هشت هجری شکست خوردند و سردار ترکها
سلطان مراد ثانی و سردار عیسویان لدیسلاس پادشاه هنگری بود که با پادشاه هنگری در جنگ با ده هزار نفر خود کشته
شد و ترکها نیز خسارت زیاد رسید مترجم گوید نیکوپل در جانب جنوبی رودخانه دینوب و ورنه در مشرقی بلگریه در کنار
دریای سیاه واقع شده است و از ورنه تا اسلامبول از روی دریا یکصد و چهل میل مسافت است انتهی
و در دورزو در ولایت البنیه پامپی را قیصر محاصره کرد و در نزدیکی پروزا که یکی از بنادر البنیه است اگستس
با مارک انطونی و کلیوپطرا در جنگ بحری که آن جنگ بمعرکه اکتیوم مشهور است شکست داد انتینیه دورزو
بندریست که در غربی البنیه واقع شده است و پروزا بندریست که در جنوبی البنیه در مدخل خلیج کوچک ارته
اتفاق افتاده است و در تصرف دولت عثمانی در بحر مدیترینین چندین جزیره است و از آنجمله یکی جزیره کندیه است
که مصنف هیچ بذکر او نپرداخت کندیه که او را کریت و کرید نیز گویند جزیره بزرگیست که در مدیترنین در جنوب
ارچیپلگو گریشیه واقع شده است و طول آن جزیره تقریباً یکصد و هشتاد میل و عرض او از بیست میل تا سی میلست
و بسیار قسمت او سنگلاخ و کوهسار است و هوای آنجا سازگار و خاک آنجا حاصلخیز است روغن و میوه سرآمد
و موز و زعفران و عسل وغیره از آن جزیره هست که هر ساله بولایات خارج میبرند و جمعیت آن جزیره تخمیناً دویست و هشتاد

برابر میشود که تقریباً یکصد و سی هزار از اهل یونان و یکصد و پنجاه هزار از ترک و مسلمانست و اینجزیره در تصرف ملل مختلفه بوده
و زلزلها اینجزیره را در مادهٔ مفقد بعد از ولادت عیسی پس از مقاتله بیست سال تصاحب کردند و از قراریکه معلوم میشود جزیره
اقریطش که در کتب قدیمه ضبط است همین جزیرهٔ کندیه است و مسلمانان اینجزیره چندان در پی آداب شریعت نیستند
ولی بزیارت بیت الله الحرام ولوع غریبی دارند که نسبت بجمعیت اینجزیره هر ساله حاج اینجزیره زیادتر از همه بلدان و امصار است
قصبات بزرگ اینجزیره یکی کندیه است که باسم او مشهور است و در ساحل شمالی است و دیگری گیرا پترا است که در
ساحل جنوبیست و دیگری اسفاکیه است که او نیز در ساحل جنوبی است و چندین قصبه و قریه معمور دیگر نیز دارد و از جزایر مشهوره
میتیلین است که او را متیلین نیز گویند که نزدیک ساحل مغربی آسیای صغیر است و طول اینجزیره سی میل و عرض اینجزیره دوازده
میلست و اینجزیره را قدما لسبوس میگفتند و جمعیت او تخمیناً چهل هزار است که از و بیست هزار یونانیست و دیگری
جزیره [سی] است که او را اخیو و سکیس نیز گویند در ما بین شمال مغرب جزیرهٔ سموس اتفاق افتاده و قصبهٔ اینجزیره
باسم جزیره موسوم شده و دریای اطراف اینجزیره بسیار کم عمق است و قصبهٔ آنجا از ابنیهٔ قدیمه است و جمعیت همه جزیره
تخمیناً سه هزار و پانصد نفر میشود و در عرض سی و هشت درجه و بیست و پنج دقیقه شمالی و در طول بیست و شش
درجه و صفر دقیقه مشرقیست و دیگری جزیرهٔ سموس است که در ارخیپلاگو گرشیه و در غربی آسیای صغیر اتفاق افتاده
و بوغاز تنگی از آسیای صغیر مفروز است و اینجزیره در نزد قدما مشهور بوده و جزیره حاصلخیز است و در اینجزیره دو سلسله از جبال است
و جمعیت آنجا تخمیناً شصت هزار نفر و مشتمل بر هجده قریهٔ بزرگ و بیست قریهٔ کوچک است و سنگ مرمر خوب در اینجزیره بسیار
است و در مشرقی اینجزیره آثار قدیم شهر سموس که او را اسموه نیز گویند باقی است و دیگری جزیرهٔ رودس است و رودس
بزبان یونانی بمعنی بهشت است چون اینجزیره باغستان بسیار از مرکبات و پورتگال و غیره دارد لهذا او را باسم بهشت خوانده اند
و اینجزیره در ساحل جنوبی آسیای صغیر است و با وجود اینکه جزیره بزرگ حاصلخیز خوش هواست چندان آبادی
ندارد و همهٔ آبادی اینجزیره از مسلمانان و یونانی و غیر قریب بده هزار است و بیشتر این جزیره غیر مزروع و مسلوب المنفعت است
و قصبهٔ رودس که باسم او موسوم است در ساحل شمال مشرقی جزیره اتفاق افتاده است و کولوسوس که یکی از هفت
عجایب دنیا بوده در جزیرهٔ رودس در بندر رودس بود و او شکل آپولو فرزند جوپیتر بود که از مس ساخته بودند و آن
صورت را کارس نام حکیم شاگرد لیسیپس در مدت دوازده سال بانجام رسانیدند و در سال دویست و نود قبل از
عیسی تمام شد و پای او را در بالای دو مکانی نصب کرده بودند که مدخل بندرگاه بود و چنان ارتفاع داشت که
جهازهای بزرگ از میان دو پای او میگذشت و یکصد و پنج فوت ارتفاع داشته و از پنجهٔ پایش تا کلهٔ او مجوف
بود که باسانی تا بالای او میرفتند و ابهام پای او از کلفتی بغل نمی آمد و هر که بسر او میرفت ابدر بین همه سواحل
سیریه را مشاهده میکرد و سفاینی که در سواحل مصر حرکت مینمود بنظر در میامد و دوباره این صورت را دویست و پنج و
چهار سال قبل از عیسی زلزله خراب کرد مدت هشتصد و نود و چهار سال بآنحالت باقی بود تا در سال ششصد و
هفتاد و دو مسیحی مطابق پنجاه و دو هجری مسلمانان که جزیرهٔ رودس را فتح کردند او را بتاجری از یهود فروختند
و آن تاجر بقیهٔ آنصورت را در هم شکسته بر نهصد شتر بار کرد و قیمت او سی و شش هزار پوند بود و لیسیپس زرگر و صایغ
معروف سیسیون بود و شکل مردمان را از فلزات چنان میساخت که بیننده در او حیران می ماند اسکندر بهر
عنوان نمود که بجز لیسیپس هیچکس صورت او را از فلزات نسازد و بدانجهت در القفعی تمام از این صنعت حاصل شد

شد و پس از اسکندر صورت دیگری نساخت القصه سوای این چند جزیره قریب بچهل جزیرهٔ دیگر است که در نزدیکی این جزایر در ارخیپلاگو گرشیه
اتفاق افتاده اند که در تصرف دولت عثمانیست اما احوال انطونی و کلیوپطرا اگر چه سابقاً اشاره باحوال
آنها شده است ولی مناسب چنان دید که در اینجا مجملی بیان کند انطونی نایب مناب جولیوس سیزر بود و پس از
کشته شدن قیصر چندی با آگستس همشیره زادهٔ قیصر در امر سلطنت شراکت داشت و کلیوپطرا دختر بطلیموس اولتس
آلیتس پادشاه مصر که از سلسلهٔ بطلیموس است پنجاه و یکسال قبل از عیسی وفات یافت و چنان وصیت نمود که در امر سلطنت
پسر او طالیمی یعنی بطلیموس و دختر او کلیوپطرا معاً دخیل باشند و کلیوپطرا بر حسب شریعت خودشان زن بطلیموس
برادر خود بشود و پس از فوت پدر بطلیموس باغوای بعضی از ارکان دولت باین امر راضی نشد و میان خواهر و برادر خود پیوسته
شعلهٔ فساد در التهاب بود و از این انقلابات داخله ولایت و بجهت تعاقب کردن پامپی که بکلی رشتهٔ انتظام او گسیخته شد
قیصر را فرصتی بدست افتاده اسکندریه را محاصره کرد و مسخر نمود چنانچه در باب نهم اشاره شده است و کلیوپطرا
باسکندریه بداد خواهی نزد قیصر رفت و بیشتی خود را در وثاق قیصر انداخت و در نگاه اول تیر نظر کلیوپطرا که در جمال کمال و
دلربائی و تقریر در عصر خود نظیر نداشت بر هدف دل قیصر کارگر آمد یکباره شیفته اش شده و دل از دست قیصر بیخود بر
زبان آورد شعر صرف دولبت سازم دین و دل و جان و زر کاخر بتهٔ بوسه زرد اینجا رکه من دارم [ز دو دگر]
که بطلیموس بخدمت قیصر شتافت کلیوپطرا را در آنجا یافت و از احوال قیصر دانست که کار از دست و تیر از
شست رفته است معلوم است عربی لیس الشفیع الذی یاتیک متزراً مثل الشفیع الذی یاتیک عریاناً
بطلیموس بی اختیار دیوانه وار تاج از سر خود بر زمین زده با سر و پای برهنه بیرون دوید و در میان کوچه و بازار
فریاد میکشید و لشکریان قیصر او را گرفته بحضور قیصر آوردند و اهل اسکندریه چون پادشاه خود را باین احوال دیدند
تعصب نموده ازدحام کردند و بر در سرای قیصر جمع شدند و قیصر هر قدر خواست که نایرهٔ فتنه را بآب تدبیر خاموش
کند ممکن نشد و میگفت مراد من بعمل آوردن وصیت پادشاه گذشته است که کلیوپطرا با بطلیموس در امر سلطنت
مداخله کند و کلیوپطرا بعقد ازدواج برادر خود آید اهل اسکندریه قبول این معنی نکردند قیصر متحصن شد و بطلیموس را
محبوس کرد و از مصر و حوالی مصر بامداد بطلیموس لشکر رسید و قیصر پای جلادت فشرده با جمع قلیل در
برابر انجم غفیر ایستاد و اهل مصر چون دیدند که از عهدهٔ سپاه قیصر بر نمیآیند خواهش کردند تا بطلیموس علی الظاهر
اسیر است اهل مصر از محاصره دست بر نخواهند داشت و قیصر بی مضایقه بطلیموس را رها کرد و در آنوقت از
عمر بطلیموس چهارده سال گذشته بود بطلیموس وقت رفتن بزرق و فسون میگفت که از خدمت قیصر هرگز جدا
نخواهم شد و دست از بندگی او بر نخواهم داشت ولی همینکه به لشکریان خود رسید بنای غدر گذاشت و به
جنگ اقدام نمود و قیصر نیز در بیمدت از روم مدد خواسته بود خبر وصول لشکریان قیصر که از روم میآمدند بمصریان
رسید که به پلوسیوم رسیده اند و سپاه مصر دانستند که اگر آن لشکر بمدد قیصر برسد بکلی رشتهٔ حیات مصریان
گسیخته و خاک مذلت بر فرقشان ریخته خواهد شد از اسکندریه برگشته بجانب پلوسیوم شتافتند که مانع وصول
آن سپاه بشوند و قیصر نیز جمعی را در اسکندریه گذاشته از دریا بجانب شهر پلوسیوم که دمیاط باشد شتافت و
در آنجا جنگی میان قیصر و مصریان واقع شد و مصریان شکست خورده بطلیموس دید که گرفتار لشکریان قیصر
خواهد شد خود را به نیل رسانیده و بر زورقی نشست که جان از مهلکه بیرون برد و جمعی دیگر نیز از فراریان لشکر با آن

زورق درآمدند وآن زورق از کثرت ازدحام شکسته در آب غرق شد و بطلیموس و همراهان او بکلی در آب غرق
گردیدند و قیصر مظفر باسکندریه مراجعت کرد و بطلیموس دیگر برادر کوچک بطلیموس غرق شده را با کلیوپطرا چهل و شش
سال قبل از عیسی بپادشاهی مصر نامزد فرمود و قیصر میگفت شعر آزاد بنده که بود در رکاب تو خرم ولایتی که تو آنجا
سفر کنی و قیصر خود بروم برگشت و با هزار حسرت و درد از کلیوپطرا وداع نمود و با خود میگفت عربی
اگر تحل والذی تهوی مقیم لعمرک ان فی ذا خطر عظیم اذا ما کنت للحدثان عونا علیک فی الفراق فمن تلوم
و چنان نوشته اند که کلیوپطرا از مدت از قیصر آبستن شده و پسری زایید که اسم او را سیزریه گذاشتند القصه
کلیوپطرا با برادر کوچک خود سه سال بشراکت بمهام ملکی میپرداخت و در سال چهل و سه برادر خود را که
چهارده سال از عمر او گذشته بود مسموم ساخت و خود بالانفراد بپادشاهی مصر و آن نواحی قایم گشت کسان
بطلیموس بروم بداد خواهی رفته که از کلیوپطرا چنین خطای فاحش سرزده است ارکان سنت روم تفحص
اینحال آمدند کلیوپطرا را بروم خواستند و کلیوپطرا در مجلس سنت در حضور مرک انطونی که مقدم ارکان
دولت بود حاضر شد و در حضور مدعیان در مقام سخن برآمد که اینخطا از من سرنزده است و بطلیموس باجل
خود درگذشته و اینحکایت بر من بهتان زده اند آنقدر سحر بیان بکار برد که حاضران انگشت حیرت بدندان
گزیده متعجب ماندند و مرک انطونی صباحت دیدار و ملاحت گفتار او را ملاحظه کرده دل از کف داده با خود میگفت
که هزار جان بطلیموس فدای تو باد و بر بی تقصیری او گواهی داد نعم ما قال الشاعر فتن الشعبی لما رفع الطرف الیها
فتنته ببنان کیف لو رأی معصمیها فمشت مشیا رویدا ثم هزت منکبیها ولم یقض علیها و کلیوپطرا
بمصر مراجعت کرد و مرک انطونی بی اختیار ع من خود بروم که میبرندم بکمند از عقب و بمصر رفت و کلیو
پطرا را بعقد خود درآورد و بعشرت مشغول بودند تا آنکه میان مرک انطونی و اکتوویس اسباب منافقت
و مخالفت آشکار گردید و لشکر از طرفین بمخاصمه آراسته شد و در دریا میان این دو سردار جنگ اتفاق افتاد
از طرفی اکتوویس امیر سپاه بود و از طرفی مرک انطونی و کلیوپطرا سردار لشکر بودند و از بدبختی انطونی سیصد
زورق و کشتی او غرق شد و شکست بر سپاه او افتاده فرار کردند و اینجنگ در دوم سپتمبر سال سی و یکم قبل
از عیسی اتفاق افتاد و پس از اینجنگ اکتوویس را اگستس لقب دادند یعنی مظفر و کامیاب و اینجنگ را اکتیوم نامند
و پس از این فتح اگستس متعاقب ایشان بمصر داخل شد و مرک انطونی و کلیوپطرا چون دیدند که قوت مقاومه
ندارند انطونی جام زهر بر کشید و کلیوپطرا نیز متابعت شوهر کرده او نیز جام زهر نوشید و هر دو در پهلوی
هم جان دادند نظامی در وفات شیرین بپهلوی خسرو گوید شعر که احسنت ای زمانه ای زمین زه ع و سازاید اما
دان چنین زن کلیوپطرا اگر برادر زهر جفا نوشید خود نیز زهر وفا کشید مصر و توابع مصر مسخر اگستس شد
وانقضیه سی سال قبل از عیسی اتفاق افتاد و از آن پس مصر و توابع ضمیمه ممالک رومیان گشت و اگستس پس از این فتوحات
ارکان سنت را برهم زده در سال بیست و هفتم قبل از عیسی امپراطور بالانفراد کل ممالک شد و بعضی مورخین
او را شاهنشاه اول میدانند که ظاهرا و باطنا اسم شاهنشاهی بر او اطلاق شد ولی در حقیقت او شاهنشاه
ثانی و قیصر ثالث است چنانچه سابقا نیز در همین مطلب شرحی بیان کرده ایم

باب نود و سیم در بیان مختصری از تاریخ و یادداشت ترکیه یعنی عثمانی

بعد از

اکتوویس

پس از زوال شاهنشاهی ترسین ها که اشاره بعربان ها شد ترکها که یک طایفه از تاتار هستند ترقی کردند و ترکها اعربان
بیاری خود خواسته بودند و آخر الامر چنان شد که بر ایشان غلبه کرده خود زمام دولت را بدست گرفته و تاتارستان از اقدم ازمنه
مسکن ایشان بود و در آن صحاری طوایف و قبایل بیشمار سکنی داشتند که از آن صحاری جلای وطن اختیار کرده در ممالک غربی و جنوبی
پراکنده شدند و طایفه معظمی که از آنولایت آمد طایفه اوز و مغول و تاتار و ترک بود که اصل همه اینها بیافث بن نوح
منتهی میشود و چنان اعتقاد دارند که ترک بن یافث نخستین پادشاه آن طایفه است که اکنون باسامی ترک و تاتار و مغول
تمیز یافته است و چندین اختراعات از انواع حرف و صنایع به ترک نسبت داده اند و پس از او تانگ پسر او بسلطنت
رسید و در عهد سلطنت او همه دودمان ترک در چهار قبیله معظم جدا شدند یکی از آنها اث دوم گنجین سیم جیبه لیو
که اشاره بجلایر باشد و چهارم برلاس است که از این طایفه آخری امیر تیمور نامدار برخواسته است و این طایفه
تاتار که باو اسم ترک اطلاق شده است فیما بین دریای سیاه و بحر خزر مسکن داشتند و در مائه هفتم در زمان
شاهنشاهی هرکلیوس جمعی از آن طایفه بجد متکذاری اینشاهنشاه اقدام کردند و در رکاب او فتوحات کثیره از
آن طایفه سرزد و رفته رفته چنان شد که خلفای عرب ایشان را در سلک سپاهیان خاص منسلک ساختند و از اتحاد و اختلاط
عربها کار بجائی کشید که خلفای عرب و عربان صید اتراک شدند و از اعراب کاسته و بر اتراک افزودند و اعظم
اتراک ایران زمین و بابل و دیار بکر و مسوپوتمیه را تصاحب کردند مترجم گوید مسوپوتمیه ولایتی است که فیما بین
دجله و فرات اتفاق افتاده است انتهی و ترکها چندین مائه قبل از آنکه قسطنطنیه را فتح کنند از سواحل خزر تا بوغاز
داردانلس چندین فتوح از ایشان ظاهر شده و رعب و هراس ایشان در دلهای آن ممالک جای گیر شده بود القصه بانی
و مؤسس شاهنشاهی ترک عثمانست که او را اهل اروپا اوتمن بگویند و از آنجهت است که بعضی شاهنشاهی او را اوتمن خوانند
و ولادت این پهلوان نامدار در سال هزار و دویست و چهل و هفت مسیحی مطابق ششصد و چهل و پنج هجری
در قریه سوگت اتفاق افتاده است و از آنجهت سلاطین عثمانی آنقریه را از سواد و عوارض و مالیات دیوانی معاف کرده اند
عثمان مرد عاقل کافی دلاوری بود و در سپاه سلجوقین یعنی صلاح الدین مرتبه امارت داشت و پس از وفات
صلاح الدین پادشاه ستمگر که بعیسویون جفاها کرد چون از او اولادی نماند ولایات او در هفت حصه قسمت شد که از آن
حصهها یکی قرعه بنام عثمان افتاد مترجم گوید منظور مصنف صلاح الدین مصریست که از او در فتح بیت المقدس
بعیسویون خسارتها رسید و از ایشان قتلها نمود ولی از او چندین اولاد باقی ماند که در کتب تواریخ ضبط است
و عثمان جد سلاطین عثمانی بهیچ جهت بلکه عثمان یکی از سرداران سلاجقه روم است که پس از زوال دولت ایشان
بمرتبه سلطنت رسید چنانچه ذکر خواهد شد و دولت آل سلاجقه روم در عهد غازان خان در سال ششصد و نود و هشت
مسیحی بزوال رسید انتهی و الخلاصه که نصیب عثمان گردید بثینیه که در دامنه کوه المپس اتفاق افتاده
است مترجم گوید بثینیه اسم قدیم ولایتیست که در آسیای صغیر است که حد شمالی او دریای سیاه و
حد مغربی او دریای مرمره است و المپس کوهیست که در جنوبی شهر بروسا واقعست و این کوه سوای کوهیست که در
ترکی اروپ است انتهی و از عثمان ابتدای شاهنشاهی ترکست مدت حکمرانی او بیست و هشت سال بود و در بروسا
که اکنون به برصا شهرت دارد که یکی از بلاد بثینیه است در سال هزار و سیصد و بیست و شش مسیحی مطابق
هفتصد و بیست و شش هجری وفات یافت و انشهر پایتخت قدیم این سلسله سلاطین بود و از شهر بروسا تا قسطنطنیه تخمینا

هرکلیوس

سنه ۶۴۵

سنه ۷۲۶

نود میلست و پس از عثمان جانشینهای او که شاهزادهای خونخوار بودند بر وسعت و فسحت ممالک خود افزوده تا سنه هزار
و سیصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هفتصد و پنجاه و هشت هجری از راه تنگه گلی پولی گذشته به اروپا داخل شدند و از
آن پس غازی مراد پای تخت خود را شهر ادرنه قرار داد و سلسله ایشان بمدارج عالیه رسید و در وقت بایزید اول ترقی
کرد و آن پادشاه در سال هزار و سیصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق هفتصد و نود و یک هجری جلوس نمود و بسیار
خونخوار و مکار بود و در زمان سلطنت خود شاهنشاه یونان سیجیس موند را شکست داد و قسطنطنیه را محاصره نمود
و چندین فتح کرد و از جهت خود را ایلدرم یعنی برق نامید و برادر خود یعقوب را بی تقصیر خفه کرده و غرور او در جهان
داری و مملکت ستانی بحد کمال رسید تا خداوند عز و جل باد نخوت را از دماغ او بیرون کرد و امیر تیمور شاهنشاه
تاتار را بر او مسلط نمود و جنگی فیمابین آن دو پادشاه در انگورا در همان مکانی که در آنجا پامپی میترداطیس پادشاه را
شکست داده بود اتفاق افتاد و امیر تیمور سلطان بایزید را شکست داده بایزید بدست لشکریان امیر گرفتار گشت و
او را ببارگاه امیر آوردند و از راه غرور از ستایش و ثناخوانی امیر ابا و نفور داشت و امیر از و جویا شد که اگر بخت معین در
جنگ بر میگشت و بدست تو گرفتار میشدم با من چه سلوک میکردی بایزید بتلخی جواب داد که ترا در قفس آهنین حبس میکردم
و همیشه در حضور خود برای مسخره عام و مضحکه عوام نگاه میداشتم و امیر جواب داد که اکنون من بر آن کار قادرم و خدا
وند مرا بر تو قاهر گردانید که روی زمین از جور و بیداد تو پاک سازم و او را در قفس آهن حبس کرد و پس از آنکه او را در
قفس باز داشتند از حیات خود مایوس گشت در حالت خشم چنان میلهای آهنی کوبید که سر او شکافته و مرغ
روحش از قفس تن پرواز نمود و این واقعه در سال هزار و چهارصد و سه مسیحی مطابق هشتصد و پنج هجری اتفاق
افتاده و پس از مراجعت امیر تیمور بتاتار اولاد او با سعی بلیغ تاج و تخت موروثی خود را صاحب شدند به تسخیر
حرب بمخالفت عیسویون پرداختند و با اهل هانگری و وینس جنگها کردند و شاهنشاهی یونان را متدرجا [illegible]
تا پس از محاصره زیاد سلطان محمد ثانی در سال هزار و چهارصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و
هفت هجری قسطنطنیه را مسخر ساخت و پس از آن فتح همه یونان باطاعت ایشان در آمد و کفه دولت عثمانی در
ترازوی دول اروپا سنگین گردیده از آن زمان ایشان را یکی از دول معتبر اروپا می شمارند و پس از هستی و دوام یازده
که شاهنشاهی مشرق یا شاهنشاهی یونان از زمان کانستن تین کبیر طول کشیده بود در زمان سلطان محمد ثانی بزوال
رسید و در خانواده عثمانی طایفه اناث بکلی از سلطنت محروم اند و نشان این دولت شکل هلال و ستاره
است و پس از سلطان بترتیب صدر اعظم و شیخ الاسلام بالاتر از مراتب دیگر است و مذهب ایشان اسلام و رواج
دین خود را با شمشیر میدانند تکمله چون اسمی از میترداطیس ذکر شد اول مجملی از احوال او بیان میسازیم
و پس از آن سلسله نسب عثمانی را معلوم میداریم میترداطیس ششم که او را اکبر میخوانند یکی از سلاطین
معروف مشرق زمین است و پدر او میترداطیس پنجم است که او را وسط بارگاه خود امرا در سال صد و بیست و
سه قبل از عیسی پاره پاره کردند و او پس از پدر در سن دوازده سالگی بتخت شاهی یکصد و بیست و سه سال
قبل از عیسی جلوس کرد و خواهر خود لونودیس را یکصد و پانزده سال قبل از عیسی بعقد خود در آورده و آن از نکاح
ابا و امتناع داشت و باین خیال افتاد که او را مسموم سازد و میترداطیس ازین تمهید مخبر گشته خواهرش را با جمعی که با
او همداستان بودند یکصد و دوازده سال قبل از عیسی بقتل رسانید و کار سلطنت او رونق گرفت می‌شد و

و با نعوس و کالخیس و دیگر ممالک را در سال یکصد و یازده قبل از عیسی مسخر نمود و این پادشاه از نسل ارته زرس امیر است که ارته زرکس را
داریوس اول امپراتور ایران بحکمرانی پنطس که یک حصه از کپه دوشیه است پانصد سال قبل از عیسی مامور فرمود و او و پس از او
پوس بولایات دیگر دست تطاول دراز کرده در سال چهارصد و هفتاد و پنج اسم پادشاهی بر خود نهاد و سلسله او بسالیان
دراز بحکمرانی مشغول بودند و تفصیل اسامی ایشان از ضروریات نیست که در اینجا ذکر کنیم القصه میترداطیس ششم از سلاطین مشهور
است و بهمه ممالک آسیای صغیر و ارمنیه مسلط گشت و مکنت و دولت بی اندازه حاصل نمود و چنان شد که دویست
هزار لشکر جرار در عرصه جنگ حاضر میساخت و با رومیان جنگهای متواتر کرد و جنگ میترداطیس از حروب عظیمه روم است
که هشتاد و نه سال قبل از عیسی اتفاق افتاد و در آن جنگ از رومیان صد هزار نفر بمعرض قتل و فنا در آمد و مملکت بی تی نیه
را تصرف کرد و از رومیان هر کرا یافتند کشتند و در آن جنگ اکوی لیوس کونسل رومیان اسیر شد و میترداطیس او را
سوار خر کرده فیمابین ولایات خود میگردانید و او فریاد میکرد منم اکوی لیوس کونسل رومیان که مرا سوار خر کرده اند و
دولت روم هیچ احتیاط ندارند و میترداطیس هیچ اعتنائی باین سخنان نکرد و او را محبوس و آخر الامر بطمع مال طلای گداخته
بحلق او ریخته او را هلاک نمود و این قضیه هشتاد و هشت سال قبل از عیسی واقع شد و رومیان در مقام تلافی بر آمده عساکر
بیشمار کرة بعد کرة بقتال او نامزد فرمودند و جنگ دیگر فیمابین رومیان و لشکریان میترداطیس واقع شد و ارخیلاس
سردار میترداطیس شکست فاحش از سیلا سردار رومیان خورد و در جنگ تلافی جنگهای گذشته صد هزار
نفر از اهل کپه دوشیه بقتل رسید و آخر الامر میترداطیس با سیلا در مقام صلح بر آمد و سیلا مظفر بروم برگشت
و پس از انقلاب ارکان روم میترداطیس عهد شکنی کرده لشکر بممالک رومیان کشید و از جانب رومیان لشکر
بقلع و قمع او روانه گشت و در سال هشتاد و نه قبل از عیسی از لوکولس سردار رومیان شکست خورد و در دریا
اکثری از لشکریان میترداطیس گرفتار شده سفاین او بدست رومیان افتاد و میترداطیس باز بتجهیز عساکر مشغول
گشت با فیمبریوس نامی سردار رومیان جنگ کرد و فیمبریوس شکست خورده و از موکب رومیان غنیمت بیشمار بدست
میترداطیس و لشکریان او رسید و رونقی در سلطنت او حاصل آمد و رومیان ناچار شده در سال شصت و شش
قبل از عیسی پامپی را بقتال او روانه نمودند و پامپی که بخاک آسیا وارد شد اول اعلام کرد که اگر میترداطیس ولایات
متصرفی روم را مسترد سازد و خسارت لشکر رومیان را بدهد دولت روم با او در مقام صلح بر آمده تیغ خلاف را در
غلاف خواهند گذاشت میترداطیس از قبول این معنی سر باز زده در مقام منازعه باز آمد و جنگ عظیمی از طرفین واقع شد
میترداطیس شکست خورده بدیار بجر گریخت و پامپی تعاقب او روانه گشت و هیچ جا عنان نکشید تا در کنار فرات
وقت غروب آفتاب به میترداطیس رسید و طرح جنگ انداخت میترداطیس با لشکر قلیل بسپاهیان در برابر آن سردار
جلیل الشان ایستاده جنگی سخت کردند چون بخت میترداطیس برگشته بود ثبات و دوام او بجائی نرسید تا اینکه شکست خورده
وحید و فرید از معرکه روی برتافت سه روز در صحرا با عطشان و جوعان راه میرفت و از علف صحرا و برگ اشجار سد
رمق مینمود و بعد از سه روز با جمعی از لشکریان برخورد و جمع آمده خود را بمکانی که خزانه و عیال و اموال خود را گذاشته بود
رسانید و از آنجا با عیال خود بمملکت قرم که حکومت آنجا بعهده پسر او بود و بعد از استیلای پامپی به آسیای صغیر ابواب
ملاطفت با رومیان گشاده و با ایشان متعهد گشته بود بدینجهت از اعانت پدر خود سر باز زد و در مقام اهانت
بر آمد و میترداطیس ازین حرکت فرزند ملول شده همت بر دفع او گماشت تا او را بدست آورده از تخت شاهی بتخته تابوتش کشید

کشید و باز لشکری آراسته بر انجنال مصمم شد که از سواحل شمال مغرب دریای سیاه باروپا داخل شود و در میان حمله آورد و بدین سبب اکثری از طوایف مولداویه و بلگریه و اسلاویان در حلقه اطاعت او جمع شدند و در خیاج حرکت بود که پسر دیگر او فارناسِس با پدر خود در مقام غدر و خلاف بر آمد و بخیال اینکه دولت پدرش را هنگام زوال است بهتر آنکه با رومیان ساخته سلطنت را صاحب شود از اطاعت پدر سر پیچید و با لشکریان خود از خدمت پدر روی برتافت میثریداطس از نحرکت قبیح و فعل شنیع پسر کوفته خاطر شده پیغام داد که اگر خیال تو سلطنت است من خود استعفا میکنم و تاج و تخت را بتو میگذارم ولی این ننگ را در دودمان من مگذار و خود را رسوای خاص و عام مکن که جهانیان گویند پسر با پدر در افتاد و با پدر در افتادن شوم است و این کار بهره بخیر خواهان و خیران نخواهی یافت نصایح سودمند پدر مفید نیفتاده بر شقاوت و جهالت او افزود و جواب فرستاد که وجود تو مایه تخریب ممالک و انقراض خاندان است و تراجز مرگ چاره نیست میثریداطس دید که دشمن در خارج تیغ خلاف آخته و پسر ناخلف در داخل با دشمن ساخته ناچار دست از جان شسته خلوتی کرد قدحی را از زهر در پیش خود نهاد و عیال خود را جمع کرده واقعه را بیان کرد و گفت من اینجا را وداع میکنم هر که با من همقدم است زهر نوشد و الا لباس عار و عوار در پوشد ایشان در جواب گفتند مصراع زهر از قبل تو نوشدارو ست ما زادر هم مرگ را زاده ایم مرگ با تو هزار مرتبه گوارا تر از آنست که زنده باشیم و شماتت دشمنان را ببینیم یک یک نوشیده جان تسلیم کردند میثریداطس چون بخوردن معجونها از زهر عادت داشت زهر بر و چندان اثر نکرد تیغ از غلاف کشیده ضربتی بخود زد و آن ضربت نیز کارگر نیفتاد پس یکی از غلامان حرم حکم کرد که او را زخم کاری بزند و او زخمی بر میثریداطس زده بعد از بیست و شش سال جنگ و خصومت با رومیان بغدر و جور پسر ناخلف خود رخت بسرای فانی کشید و این واقعه در سال شصت و سه بعد از عیسی اتفاق افتاد و فارناسِس پسر او نیز چندی نکشید که در جنگ جولیوس قیصر که ذکرش گذشت کشته شد و مملکت پنطس و آن نواحی بحیطه تصرف رومیان در آمد و پیش از آن در سال چهل و هفت قبل از عیسی از قیصر شکست خورده چنانچه در باب نهم ذکر کرده ایم معجونی که اکنون مستعمل اطبای ایرانست در کتب یونانیان نیز ضبط است از برای آن پادشاه ترتیب داده اند و بنام او موسوم شده و در حقیقت میثریداطس است که اکنون ملجن میثرودیطوس میگویند پنطس با بای فارسی بر وزن برنش اسم قدیم ولایتی است که در شمال کپه دوشیه است و محتوی سواحل جنوبی دریای سیاه است و باسم دریای سیاه که او را پنطس یوکسینس میگفته اند موسوم شده است و شهر بزرگ این مملکت طرابزند است که اکنون طرابزون شهرت دارد

تاریخ مسیحی	اما نسب سلاطین عثمانی از اینقرار است عثمان بیک ابوالملوک بن ارطغرل	تاریخ هجری
۱۲۹۹	بن سلیمانشاه که ذکر اجداد او در تاریخ هشت بهشت مسطور است در سال ششصد و هشتاد و سه هجری خروج کرد و پیوسته عمر خود را در غزا و جهاد صرف میکرد و بعد از اضمحلال دولت سلاجقه روم که عثمان بیک در خدمت ایشان مرتبه امارت یافته بود و ولادت او در سال ششصد و پنجاه و هفت هجری اتفاق افتاده و در سال هزار و دویست و نود و نه مسیحی مطابق ششصد و نود و نه هجری بر سریر شهریاری جلوس کرد و از اتفاقات بدایع عثمانی ماده تاریخ خروج اوست و پس از حکمرانی بیست و هفت سال در سال هزار و	۶۹۹

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
	سیصد و بیست و شش مسیحی مطابق هفتصد و بیست و شش هجری وفات یافت و از عمر او شصت و نه سال گذشته بود در برسا مدفون است	
۱۳۲۶	اورخان بن عثمان بیک ولادت او در سال ششصد و هشتاد هجری و هفتصد و پس از پدر بپادشاهی رسید و سی و پنج سال پادشاهی کرد و مدت عمر او هشتاد و یکسال بود در برسا مدفون است	۷۲۶
۱۳۶۰	سلطان مراد اول بن اورخان که بغازی مراد شهرت دارد در سال هفتصد و بیست و شش هجری متولد شد و سی سال سلطنت کرد و در شصت و پنج سالگی در جنگ پس از فتح که بتماشای کشتگان رفت شخصی از کشتگان خصم که نیم جان بود برخواسته خنجری بغفلتا باو زد و بدان زخم در گذشت و او را ببرسا آوردند	۷۶۱
۱۳۸۹	سلطان ایلدرم بایزید اول بن سلطان مراد در چهارم رمضان المبارک سال هفتصد و نود و یک جلوس کرد و ولادت او در سال هفتصد و شصت و یک	۷۹۱

واقع شده در سال هشتصد و پنج هجری که لفظ ضاد تاریخ است از سلطان صاحبقران امیر تیمور شکست خورد و گرفتار شد و در اردوی همیون امیر در شهر رجب بیمار شد و روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه مزبوره در آق شهر من اعمال قرامان از جهان در گذشت امیر کبیر نعش او را با موسی چلبی پسر ایلدرم بایزید که در جنگ گرفتار شده بود بمدفن اصلی ایشان که در شهر برسا بود فرستاد و مدت عمر او چهل و چهار سال بود و او را در عهد پدرش سلطان مراد در جنگ علاء الدین حاکم قرامان که جرئت و جلادت و تندی حرکت از او مشاهده کردند ایلدرم لقب دادند

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
۱۴۰۳	امیر سلیمان بن ایلدرم بایزید در فتنه تیموری در روم ایلی حکمران بود و بعد از مراجعت امیر کبیر بنای سلطنت گذاشت و مملکت اناطولی بواسطه سلطان محمد و عیسی چلبی برادران او که بهری هوسی داشتند اغتشاش داشت و امیر سلیمان لشکر کشیده باناطولی آمد و شهر برسا را	۸۰۶

که پایتخت سلاطین روم مفتوح ساخت چون ممالک روم ایلی بواسطه موسی چلبی تاب مقاومت نیاورده در خفایای جبال متواری و بهر طرف آتش فتنه را واری بود و چون امیر سلیمان شب و روز بشرب شراب ناب اشتغال داشت و از امورات ملکی غفلت میورزید موسی چلبی فرصتی کرده روزی علی الغفله بر شهر ادرنه که پایتخت او بود با جمعی از لشکریان خود داخل شد و امیر سلیمان در حمام همیشه شراب میخورد و آن روز نیز حسب اتفاق در حمام مست افتاده همین قدر فرصتی کرد که بر اسب سوار شد و با چند نفر از محارم خود بشهر قسطنطنیه که با پادشاه آنجا طرح یگانگی ریخته بود روان گردید در عرض راه اهل قافله او را دزد تصور کرده گرفتند و مقارن این احوال سواران موسی چلبی که بتعاقب او ران بودند رسیده او را مغلولا بشهر ادرنه داخل کردند موسی چلبی تیغ بیرحمی را بقتل برادر فرمان داد و این قضیه در سال هشتصد و چهارده هجری اتفاق افتاد و مدت حکمرانی او هشت سال و دو ماه و ده روز بود

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
۱۴۱۱	موسی چلبی بن الدرم بایزید که بدست برادر خود او نیز کشته شد	۸۱۴
۱۴۱۳	سلطان محمد خان بن الدرم بایزید پس از گرفتاری پدر طالب سلطنت شد و مُبِرا لاشغال هر دمی جانی بود و عیسی چلبی برادر بزرگ خود را از شهر بروسا بیرون کرد و جنگ نموده غالب آمد و اهل اناطولی ها و مابین بودند و او نیز بحسن رفتار موصوف بود لشکری و رعیت در حلقه اطاعتش جمع شدند و بر روم ایلی لشکر کشیده بر موسی چلبی غالب آمد و او نیز برادر را بجرم اینکه چرا امیر سلیمان برادر بزرگ را کشته است سیاست نمود و سلطنت باستقلال او بعد از موسی چلبی هشت سال و ماه ... عمرش چهل و سه سال بود و در محرم الحرام سال هشتصد و بیست و چهار راه آخرت اپیش گرفت و در ادرنه وفات یافت نعش او را به بروسا آوردند	۸۱۶
۱۴۲۱	سلطان مراد خان ثانی بن سلطان محمد خان در سال هشتصد و چهل و هشت هجری از سلطنت استعفا کرده سلطنت را به پسر خود سلطان محمد مفوض داشت و ولایات آیدین ایلی و منتشا و صاروخان را برای مصارف خود قرار داد و باز در سال هشتصد و پنجاه از این کار پشیمان شده بر اریکه خسروی جلوس نمود و در محرم الحرام هشتصد و پنجاه و پنج بدار البقا خرامید مدت سلطنت او سی و یکسال و مدت عمر او شصت و نه سال بود در ادرنه وفات یافت نعش او را به بروسا آوردند	۸۲۴
۱۴۵۱	سلطان محمد خان ثانی بن سلطان مراد الملقب بالفاتح در روز پنجشنبه شانزدهم محرم سنه هشتصد و پنجاه و پنج بتخت شاهی پا نهاد و در عهد او اکثر ممالک اناطولی مثل قرامان و طرابزون و قسطمونیه و سینوپ و ممالک روم ایلی مثل بوسنه و ارناوط و هرسک و جزایر موره و آغری بوز و مدللی و غیره که تفصیل او در تاریخ هشت بهشت مسطور است ضمیمه ممالک پادشاهی شد و قسطنطنیه را او فتح کرد بدان سبب فاتح خواندند و پس از آن پایتخت سلاطین عثمانی قسطنطنیه شد پس از شاهنشاهی سی و یکسال در سن پنجاه و سه سالگی وفات یافت هشتاد و شش	۸۵۵
۱۴۸۱	سلطان بایزید خان ثانی بن سلطان محمد فاتح در سیم ربیع الاول سال هشتصد و جلوس کرد و ادریس بن حسام الدین البدلیسی حسب الامر او تاریخ هشت بهشت را برشته تالیف و تصنیف کشیده است و اختتام کتاب در سال نهصد و نوزده است که زمان سلطنت سلطان سلیم است و سلطان بایزید پس از سلطنت سی و یک سال در سن شصت و هفت سالگی تاج و تخت را وداع کرد و عجب اینکه این سه پادشاه	۸۸۶

تاریخ مسیحی	ماضی هر سه مدت سی و یک سال سلطنت کرده اند	تاریخ هجری
۱۵۱۲	سلطان سلیم خان بن سلطان بایزید ثانی در سیزدهم صفر المظفر سال نهصد و هجده لباس خلافت دربر کرد و در اوایل رجب المرجب سال نهصد و نوزده در چالدران شاه اسمعیل را شکست داد و به تبریز آمد و هشت روز توقف کرده مراجعت نمود و در عصر او در سال نهصد و بیست و پنج مصر مفتوح شد و حرمین شریفین نیز ضمیمه ممالک سلطانی گشت و در روز شنبه نهم شوال در شهر ادرنه در سال نهصد و بیست و شش در سن پنجاه و دو سالگی درگذشت و مدت پادشاهی او هشت سال و هفت ماه و بیست و پنج روز بود	۹۱۸
۱۵۲۰	سلطان سلیمان خان بن سلطان سلیم روز یکشنبه هفدهم شوال سال نهصد و بیست و شش در قسطنطنیه تاج پادشاهی بسر گذاشت پس از حکمرانی چهل و هشت در هفتاد و شش سالگی در سال نهصد و هفتاد و چهار تاج و تخت را وداع کرد	۹۲۶
۱۵۶۶	سلطان سلیم خان ثانی بن سلطان سلیمان در ربیع الاول نهصد و هفتاد و چهار جلوس پس از پادشاهی هشت سال در سن پنجاه و سه سالگی زمانه را بدرود نمود	۹۷۴
۱۵۷۴	سلطان مراد خان ثالث بن سلطان سلیم ثانی بعد از پدر در هشتم شعبان سال نهصد و هشتاد و دو بر اورنگ سلطنت عروج نمود مدت پادشاهی او بیست و یک سال و عمر او پنجاه سال بود	۹۸۲
۱۵۹۵	سلطان محمد خان ثالث بن سلطان مراد ثالث مدت حکمرانی او نه سال و دو ماه و مدت عمرش سی و هفت سال و هشت ماه و یازده روز بود و او پادشاه خونخوار بود همه برادران را خفه کرد و حرمهای پدرش را در آب غرق نمود	۱۰۰۳
۱۶۰۳	سلطان احمد خان بن سلطان محمد ثالث در هجدهم رجب هزار و دوازده هجری بر تاج و تخت شد تاریخ جلوس او و هو خیر السلاطین است مدت سلطنت چهارده سال و مدت عمرش بیست و هشت سال بود در سال هزار و بیست و شش ماه دولتش در محاق و بعضی که امیر سلیمان و موسی چلبی را پادشاه نمیدانند این پادشاه را سلطان چهاردهم می شمارند که در چهارده سالگی جلوس کرده و چهارده سال سلطنت نمود و در عصر او در سال هزار و بیست هجری بوغاز اسلامبول از شدت سرما یخ کرد که در تاریخ او گفته اند حمد الله البحر البرد شدید	۱۰۱۲
۱۶۱۷	سلطان مصطفی خان بن سلطان محمد ثالث پس از برادر بتخت نشست و پس از سه ماه و ده روز او را خلع کرده بهفت قله فرستادند برادر دیگرش را بپادشاهی برداشتند	۱۰۲۶

تاریخ مسیحی	سلطان عثمان خان ثانی بن سلطان محمد ثالث پس از سلطنت چهار سال اعیان دولت	تاریخ هجری
۱۶۱۸	براو شوریده در رجب سال هزار و سی و یک هجری او را مقتول ساختند و مدت عمر او نوزده سال بود و شه عثمانیان ماده تاریخ جلوس اوست	۱۰۲۷
۱۶۲۲	سلطان مصطفی خان بن سلطان محمد ثالث را باز ثانیاً ارکان دولت در ماه رجب هزار و سی و یک هجری بپادشاهی اختیار کردند ولی پس از یکسال و شش ماه دوباره باز او را خلع کرده مقتول ساختند و مدت عمر او چهل و سه سال بود و مدت سلطنت او اولاً و ثانیاً یکسال و هفت ماه و بیست و پنج روز کشید	۱۰۳۱
۱۶۲۳	سلطان مراد خان رابع بن سلطان احمد را اولیای حضرت در محرم الحرام سال هزار و سی و سه بتخت نشاندند و مدت سلطنت او هفده سال و عمرش سی و یکسال بود	۱۰۳۳
۱۶۴۰	سلطان ابراهیم خان بن سلطان احمد در سال هزار و چهل و نه پس از برادر تاج بر سر نهاد مدت حکمرانی او نه سال و زمان عمرش سی و چهار سال بود بدست لشکریان کشته شد چون از سلسلهٔ عثمانی بجز او کسی نمانده بود وقتی که صدر اعظم و امنای دولت باخبار شاهی بخانه او رفتند سلطان ابراهیم بگمان اینکه پی قتل او میآیند در خانه را بروی خود بسته احدی را راه نداد و اعتنا بحرف امنای دولت نکرد تا نعش برادرش را باو نشان دادند و از این پادشاه افعال قبیحه بسیار سر زده و همه مورخین او را باطناً مشابه قیصر نرون گرفته اند که مثل نرون ناخوشی داشت و مداخل ولایات را بیهوده صرف خود میکرد و دختر شیخ الاسلام را بعنف گرفت و این باعث شورش ینکچری و هلاکت او شد	۱۰۴۹
۱۶۴۹	سلطان محمدخان رابع بن سلطان ابراهیم خان در سن هفت سالگی پادشاه شده و سلطنت او طول کشید چهل و یکسال پادشاهی کرد و در سال هزار و نود و هشت او را از سلطنت خلع و بزندان فرستادند و در زندان در سال هزار و یکصد و چهار در سن پنجاه و یکسالگی کشته شد	۱۰۵۹
۱۶۸۷	سلطان سلیمان خان ثالث بن سلطان ابراهیم برادر سلطان محمد را در محرم الحرام هزار و نهصد و نه هجری بسلطنت اختیار نمودند و مدت سلطنت او سه سال و هشت ماه و بیست و پنج روز کشید و این سلطان تا وقت جلوس عمر خود را در حبس گذرانیده بود لهذا از تدبیر امور سلطنت عاری بود و در رمضان المبارک هزار و صد و دو در پنجاه سالگی وفات یافت	۱۰۹۹
۱۶۹۱	بسلطان احمد خان ثانی بن سلطان ابراهیم برادر دیگر او را در رمضان المبارک هزار و صد و دو هجری بپادشاهی برداشتند و مدت پادشاهی او نیز سه سال و هشت ماه و بیست و پنج روز کشید	۱۱۰۲

باب نود و سیم در بیان مختصری از تاریخ و یادداشت ترکی

کشید روز یکشنبه بیست و دویم جمادی الاخر سال یکهزار و یکصد و شش در پنجاه و چهار سالگی راه آخرت را پیش گرفت

تاریخ مسیحی	سلطان مصطفی خان ثانی بن سلطان محمد رابع که پسر بزرگ سلطان محمد است در بیست و	تاریخ هجری
۱۶۹۵	دویم جمادی الاخر هزار و یکصد و شش هجری پادشاه گردید و آن پادشاه در ایام حبس خود در قفص به تحصیل علوم مشغول بود و پس از سلطنت نه سال او را خلع کرده محبوس ساختند و در حبس بسرای جاوید خرامید گویند وقتی که لشکریان با او شوریدند امنای دولت صلاح چنان دیدند که پادشاه برادر خود سلطان احمد را بقتل رساند تا لشکریان ناچار شده از نیت منصرف شوند سلطان گفت عزل بهتر از آنست که بقتل برادر اقدام کنم و خود اول کسی بود که سلام سلطنت بسلطان احمد داد و مدت عمر او چهل سال و نه ماه و هفت روز بود	۱۱۰۶
۱۷۰۳	سلطان احمد خان ثالث بن سلطان محمد رابع را لشکریان ینکچری روز چهارشنبه نهم ربیع الاول سال هزار و یکصد و پانزده هجری باریکه جهانداری نشاندند و مدت پادشاهی او بیست و هشت سال کشید و در عصر این پادشاه پطر کبیر بورطه هلاک افتاد و بتدبیر زن کافیه اش مسماة به کتیرین که عقد جواهر خود را که بس گرانبها بود بصدر اعظم پیشکش داده خلاص شد و این پادشاه به چارلس دوازدهم پادشاه سوید احسان کرد و در آخر او را خلع کرده در حبس وفات یافت و مدت عمر او شصت و هفت سال و چهار ماه و ده روز بود در خطوط متنوعه مهارت داشت و شعر را نیکو میگفت	۱۱۱۵
۱۷۳۰	سلطان محمود خان بن سلطان مصطفی خان ثانی بجای عم مکرم خود در شب دوشنبه نوزدهم ربیع الاول سال هزار و یکصد و چهل و سه هجری جلوس کرد ظل باری تاریخ جلوس اوست و این سلطان با پادشاه قهار نادرشاه افشار چندین جنگها کرد مدت سلطنت او بیست و پنج سال و مدت عمرش شصت سال بود	۱۱۴۳
۱۷۵۴	سلطان عثمان خان ثالث بن سلطان مصطفی خان ثانی در بیست هشتم صفر هزار و صد و شصت و هشت هجری بجای برادر نشست و مدت پادشاهی او سه سال کشید	۱۱۶۸
۱۷۷۳	سلطان مصطفی خان ثالث بن سلطان احمد ثالث در بیست و هفتم صفر هزار و صد و هفتاد و یک بسریر شهریاری نشست و مدت سلطنت او شانزده سال و نه ماه و مدت عمرش پنجاه و هشت سال بود	۱۱۸۷
۱۷۷۳	سلطان عبدالحمید خان بن سلطان احمد ثالث در هشتم ربیع الاول هزار و صد و هشتاد و هفت هجری بخلافت نشست و در عصر او کریمخان زند بصره را در دوم ربیع الاول هزار و صد و نود و دو هجری مفتوح ساخت و مدت سلطنت او پانزده سال و مدت عمرش شصت و سه سال بود	۱۱۸۷
۱۷۸۸	سلطان سلیمخان ثالث بن سلطان مصطفی خان ثالث در یازدهم رجب هزار و دویست و سه هجری	۱۲۰۳

تمکین جهانداری در انگشت کرد و در وقت جلوس بیست و هشت سال داشت و در عصر او طایفه وهابی در سال هزار و دویست و شانزده هجری کربلای معلی را قتل عام کردند و ناپلیون بناپارت به مصر غلبه کرد چون اساس نظام را خواست بگذارد لهذا ینکچری او شوریده در اوایل ربیع الاول هزار و دویست و بیست و دو او را عزل کردند و حبس نمودند حاجی ابراهیم نظامی را که موسس نظام بود بقتل رسانیدند و مدت سلطنت او بیست و هشت سال و هشت ماه و مدت عمرش چهل و هشت سال بود

تاریخ مسیحی		تاریخ هجری
	سلطان مصطفی خان رابع بن سلطان عبد الحمید خان در بیست و یکم ربیع الاول هزار و دویست و	
۱۸۰۷	بیست و دو هجری بمسند شهریاری نشست و پس از حکمرانی یکسال و دو ماه و دوازده روز معزول شد و مغزی الیه را با سلطان سلیم که در حبس بود هر دو باهم در یک روز کشته شدند چون نسل عثمانی منحصر بسلطان محمود بود لهذا اطوغا و کرها بسلطنت او تن در دادند و مدت عمر سلطان مصطفی خان رابع سی سال بود	۱۲۲۲
۱۸۰۸	سلطان محمود خان ثانی بن سلطان عبد الحمید خان در چهاردهم جمادی الاخر سال هزار و دویست و	۱۲۲۳

بیست و سه هجری مربع نشین وساده سلطنت شد و او پادشاهی با عزم بود دگردن کشان ممالک روم را طوعا و کرها زیر حکم آورد و در اواسط سلطنت خود با دولت ایران بنای کاوش گذاشت و با حجاج بیت الله الحرام خلاف احترام تماشتگان او عمل آوردند و با سرحد نشینان او بخلاف سایر ازمنه حکام او سلوک نکردند و تجار ایران را در هر بلد که بودند محبوس نمودند بار سال رسایل و اظهار دلایل امری صورت نگرفت عربی وان التار من عودین تنگی وان الحرب اولها کلام تا کار از سفیر بشمشیر کشید و از جانب دولت عثمانی محمد رئوف پاشا را بسر عسکری و حکومت ارزنة الروم و توابع مامور کردند و سر عسکر مزبور جلال الدین محمد پاشا الشهیر بچوپان اوغلی را بسرداری با سایر پاشایان معتبر مثل حافظ علی پاشا و سلیم پاشا و ابراهیم پاشا با پنجاه و یکهزار سواره و پیاده که بعد از شکست قشون رومی در دفتر لشکر انها بدست افتاد معلوم شد و توپهای اژدر دهان بجنگ ایران روانه ساخت و برای اطمینان خاطر پاشایان مزبور بلاد نگرفته آذربایجان را چون بلاد روم بر روسای لشکر قسمت نموده بود و از انجانب دولت ایران نواب قمر رکاب ولیعهد دولت ایران عباس میرزای قاجار با بیست و چهار هزار لشکر آذربایجان بحرکت آمد و در شهر شوال المکرم هزار و دویست و سی و هشت هجری در صحرای توپراق قلعه جنگ در گرفت دلیران ایران که در شجاعت به پلنگان ایران و شیران بعتبر میتوان کرد گوی سنگ نامیرار بودند در سه ساعت آن لشکر زخار را از جای برداشتند کفتی آتش سوزان در نیزاری باد در دم سیل روان خارلیست و جمیع دولت و مال و منال لشکریان روم و سپاه آمرز و بوم بدست غازیان نصرت آثار افتاد شعر چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار چنان نماید شمشیر خسروان آثار و از پنجاه و یکهزار لشکر زیاد تر از بیست و دو هزار نفر جان بسلامت برون نبرد باقی مجروح و مقتول گردید و حضرت ولیعهد دولت قاهره را لطف و مرحمت بر مجروحین مشمول آمد و امیر خان سردار قاجار که خالوی حضرت ولیعهد جلالت آثار بود منهزمین را تا کدوک خنش تعاقب کرد و در آنروز سی و دو عراده توپ قلعه کوب بدست سپاه نصرت پناه افتاد و جناب میرزا ابو القاسم قایم مقام این دو شعر را برشته نظم کشیده حسب الامر ولیعهد نامدار بر روی آن توپها حک گردید شعر چون سال بر هزار و دو صد رفت و سی و هشت قیصر نشد زتحفگی شاه زر فخواه عباس شه زامر ملک شد بمرز روم زین توپ صد گرفت بیک حمله

سنه ۱۲۳۶

زان سپاه القصه بعد از شکست لشکر روم سلطان محمود خان از در صلح و صفا در آمد مصالحه فیمابین دولتین ایران و روم قرار گرفت و تفصیل آن در تاریخ قاجاریه ثبت است و سلطان محمود خان چون دید که لشکر روم اکثری از طایفه ینکچری و روسای آن طایفه در عزل و نصب سلاطین جری میباشند و در مهمات ملک داری تصرفه و صلاح خود رفتار مینمایند و فی الحقیقه با وجود آنها سلطان از سلطنت اسمی است این شکست را بهانه و چندی هم در این خیال سایر عظمای روم را با خود متفق ساخته تا در سال هزار و دویست و چهل و یک هجری تیغ قهر و غضب را آخت امری که از قوه خیال بشریه بیرون بود بعمل آورد و در یکروز هشتاد هزار کس از طایفه ینکچری کشته شد و طایفه که سالهای سال صاحب اختیار و در عزل و نصب سلاطین نامدار صاحب اقتدار بودند بکلی بی نام و نشان گردید الحق کاری بزرگ و امری سترگ بود چرا که طایفه که چندین پادشاه مخلوع و مقتول ساخته باشند و یکباره بیخبر خود نابود شوند امر نیست که حزم و عزم این پادشاه دلیل ظاهر و باهر است و پس از قتل جماعت ینکچری بنای لشکر نظام را در روم گذاشت و تاریخ این قتل را غزای اکبر دانسته اند و سلطان از دولت روسیه نیز در سال هزار و دویست و چهل و چهار هجری شکست فاحش خورده مبلغی گزاف بخسارت روسیه داده صلح نمود و در دولت او محمد علی پاشا که بحکمرانی مصر مامور بود ترقی تمام کرد و شامات و حلب و حجاز را صاحب شد و بکلی سلطان را از آن ممالک بیدخل کرد بجز سکه و خطبه سلطان را نامی نبود القصه سلطان در روز دوشنبه نوزدهم شهر ربیع الاخر سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج راه آخرت را پیش گرفت و سبب فوت او را دو خبر نوشته اند یکی آنکه دوستان محمد علی پاشا که در شهر اسلامبول بودند او را مسموم ساختند چرا که زیاد تر از سه روز ناخوشی او طول نکشید دوم آنکه محمد حافظ پاشا سر عسکر را با لشکری انبوه و قورخانه وافر بجنگ محمد علی پاشا فرستاده چون خبر شکست او بسلطان رسید از غصه استیلای محمد علی پاشا که چاکر آن دودمان بود و شکست لشکر چنانکه بجز خواست خداوند یگانه دلیل دیگر نداشت از تیمار بیمار شد و در ورم انجهان را وداع کرد و بعضی گویند که قبل از رسیدن خبر شکست سلطان وفات یافته بود و مدت سلطنت او سی و یکسال و ده ماه و ده روز بود و پنجاه و پنج سال در سرای فانی زندگانی کرد

۱۸۳۹	سلطان عبد المجید خان ولادت این پادشاه روز دوشنبه نوزدهم شعبان المعظم سال هزار و دویست	۱۲۵۵

و سی و هفت اتفاق افتاد و در روز دوشنبه نوزدهم ربیع الاخر سال هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری بجای پدر بر اورنگ جهانداری متمکن شد روز جلوس از عمر ایشان هفده سال و هشت ماه گذشته بود و تا اکنون که سه شنبه نوزدهم محرم الحرام هزار و دویست و هفتاد و دو هجری است پادشاه آن ممالک وسیع الارجا است و مدت هفده سال و نه ماه قمری است که بر تخت سلطنت جلوس کرده است و در دولت این پادشاه امور عظیمه اتفاق افتاد چنانچه محمد علی پاشا که خود را در عهد سلطان محمود خان خدیو اعظم نام نهاد و حرمین شریفین و شامات را تصرف کرد و کار او قوت گرفت در عهد این پادشاه در سال هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری شامات و حرمین را باز گذاشت و دولت انکلیس بحمایت سلطان قلعه عکه را از تصرف محمد علی پاشا بیرون آورد و قرار بران شد که محمد علی پاشا بهمان مصر و توابع او اکتفا کند و سایر ممالک را تخلیه کرده بگماشتگان سلطان سپارد و مملکت مصر نسلا بعد نسل او را مسلم باشد و در عهد این سلطان محمد نجیب پاشا والی بغداد در یازدهم ذیحجه الحرام سال هزار و دویست و پنجاه و هشت کربلای معلا را قتل عام کرد و زیادتر از نه هزار نفر بدرجه شهادت رسیدند و در عهد این سلطان محمد علی پاشا اوایل سال هزار و دویست و شصت و سه باسلامبول رفت و سه روز در اسلامبول ماند و سلطان او را اذن جلوس داد و قهوه عنایت فرمود و او حرمت السلطان

سنه ۱۲۴۱
سنه ۱۲۴۴
سنه ۱۲۵۵
سنه ۱۲۵۵
سنه ۱۲۷۲
سنه ۱۲۵۷
سنه ۱۲۵۸
سنه ۱۲۶۳

سنه ۱۲۶۳
سنه ۱۲۶۹

فهو درا کرفت و کنوز دو دویست هزار تومان از نقد و جنس پیشکش کذرانید و سلطان نیز دویست هزار تومان از بقایا
مصر برا و معاف داشت و رفتن او باعث ان شد که مصالحه فیمابین دولت ایران و دولت عثمانی ثانیا در سال
هزار و دویست و شصت و سه هجری مستحکم کشت و در بنیاب سلطان از الضایع سودمند کرد و در عصر این پادشاه
امپراطور روسیه در سال هزار و دویست و شصت و نه بدشمنی برخواست و دولت انکلیس و فرانسه نیز به حمایت
سلطان برخواستند و تا الکنون نیز بقتال و جدال اشتغال دارند الحق دولتین انکلیس و فرانسه در اتحاد و مراعات
حقوق دوستی سلطان بجهة مصالح دولتی و مقاصد ملتی خود باقصی الغایه کوشیده در اعانت مالی و جانی و لشکری بهیچوجه
تسامح نکردند و از جمله وقایع عظیمه که عقل از قبول آن ابا دارد فتح قلعه سوستپل است چنانچه در باب سی و پنجم اشاره کردیم
و این قلعه حصینه که از قلاع محکم دنیا بود در نهم سپتمبر سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی مطابق یکشنبه بیست و ششم ذی الحجه الحرام
سال هزار و دویست و هفتاد و یک هجری بالقهر و القسر بدست لشکریان دول متفقه مفتوح شد و سردار روسیه که در قلعه
بود باطیا بچه خود را هلاک ساخت قتل نفس را بر ذل حبس ترجیح داد و مدت محاصره یازده ماه طول کشید و از جمله
غنایم که بدست لشکریان دول متحابه افتاد چهار هزار عراده توپ بود و سایر غنایم را بر این قیاس باید کرد و از
سوستپل تا پاریس با تلی کرف در دو ساعت و نیم خبر رسید و ماده تاریخ این فتح جلیل و تخریب سوستپل را مبارک غزا
یافته اند و من این شعر در اورده ام فکندند از بن همی بیخ او مبارک غزا کشت تاریخ او ؛ و اکر بتفصیل همه بپردازیم مجلد
دیکر باید و این پادشاه پسر نوزدهم عثمان و پادشاه سی و یکم اند و مدت پانصد و هفتاد و شش سالست
که سلطنت در دودمان عثمانی برقرار است و اکنون قدمت این خانواده از همه خاندانهای سلاطین دنیا پیشتر است و
ولیعهد این پادشاه برادر او سلطان عبد العزیز است و در خانواده عثمانی چون مبنای کار بخلافت است لهذا اسن اولاد
مقدم است چنانچه پس از سلطان برادر او که در قید حیات است ولیعهد است و پس از سلطان عبد العزیز اکر اولادی
از سلطان عبد المجید خان باشد او خلیفه و پادشاه است و در زمان سابق رسم سلاطین بر ان بود که اولاد انها از قفس
هرکز بیرون نیاید و مردم نبیند و نشناسند که از خانواده سلطنت چند نفر در حال حیاتست و زیادتر و همه از ان داشتند که مبادا
طایفه ینکچری با انها بیعت کنند و سلطان را خلع کرده دیکری را نصب کنند و این عادت زشت و قاعده قبیحه را پس از قتل ینکچری
سلطان محمود خان بر داشت چنانچه سلطان عبد المجید خان و سلطان عبد العزیز هر دو در خدمت او در جوامع حاضر
میشدند و در سواری کشتی و تماشای دریا حضور بهم میرسانیدند و این عادت زشت را نیز سلاطین صفوی از سلاطین عثمانی
اقتباس کرده مثل عمارت قفس عمارتی مسمی به دهور قاپی ساخته اند و شاهزادکان عظام را در انجا مسکن و مقام داده اند
و از انجمله بود که جمعی از ان بیچارکان کرفتار شدند و محمود خان بر نا و پیر آن سلسله را از دم شمشیر کذرانید الحمد لله
که در دولت علیه قاجاریه این رسوم قبیحه متروک و منسوخ است و انچه معلوم میشود این عادت در خلفای عباسی بوده
چنانچه یاقوت در مراصد میکوید دار الشجرة دار بدار الخلافه ببغداد و کانت دارا قدیمة من ابنیة المقتدر و قیل سمیت
بذلک لانه کان فیها شجرة عظیمة من ذهب و فضة فی وسط برکة مدورة و تماثیل و غیر ذلک قلت و الذی رأیناه نحن
انها کانت مثل المحلة بها مساکن و ادور قد کان یسکنها انساب الخلیفة من اولاد الخلفاء باهلهم کالمحبوسین ممنوعون
من الخروج منها و لهم ارزاق دارة علیهم و سموا بذلک لانهم من شجرة النسب فنسب الدار الیهم انتهی و این حکایت در تاریخ
دیکر بنظر نرسیده است که خلفای عباسی چنین عادت داشته اند و اکر روایت یاقوت صحیح باشد لابد سلاطین عثمانی بر انها تاسی کرده اند

سنه ۱۲۷۱

۲ برکه ...

باب نود و چهارم در بیان گریس یعنی یونان

یونان از ولایت بسیار قدیم دنیاست و از یونانیان همه علوم و صنایع در حقیقت در جهان منتشر شده است و این ولایت
در شمال محدود با ممالک عثمانی و از سه جانب دیکر محدود با دریاست و او اصلا منقسم در دو قسمت بزرک است یکی
لیوادیه و دیکری موری است که هر یکی از انها در چندین ولایات کوچک تقسیم شده است و جزایر متعلقه بیونان جزیره
نکروپونت است که او را اکری پو نیز کویند و دیکری سکی رو و جزایر سیکلدس است که او را دودکنیز نیز کویند
با بعضی جزایر دیکر کم شهرت که شماره انها سی میشود و هوای مملکت یونان معتدل و سالم و خاک انجا حاصل خیز
و خوبست طول این مملکت تخمینا چهار صد میل و پهنای انجا سیصد و پنجاه میل است و جمعیت این مملکت با جزایر فزون تر
از پانصد هزار است و تا چند سال قبل این مملکت در تصرف دولت عثمانی بود و لیکن الان بسلطنت مستقله رسیده است
که در زیر حراست کرینت بریتین و فرانسه و روسیه است و پادشاه انجا اتو اول است و در لیوادیه که او را اتنس گریس
یعنی یونان قدیم میکویند کوه مشهور پرنسس و معبر ترموپلی است و پایتخت انجا شهر اتنس است که جمعیت انجا الکنون
دوازده هزار است مترجم کوید پرنسس کوه معروف یونانست که در ولایت فاسیس است که قسمتی از لیوادیه است
و در شمال مغرب کوه هلیکان اتفاق افتاده و این کوه در نزد یونانیان حرمت و منزلت عظیم داشته و ترموپلی اسم قدیمست
و الکنون او را ترما کویند معبر تنکی است در شمال مشرق یونان در پای کوه اتیتا است و یکجانب این معبر سنکهای عظیم و کوه بازما
ممتنع العبور است و یک جانب او دریا و باطلاقهای سخت است و در این معبر جنک لیونیداس اتفاق افتاده چنانچه
در باب اول ذکر کردیم و کوه پرنسس را لیکوره و کوه هلیکان را زاگوره نیز کویند و از کوه پرنسس تا شهر لیوادیه که پایتخت مملکه
لیوادیه است بیست میل است و کوه پرنسس در شمال مغرب قریب بمغرب لیوادیه است و کوه هلیکان قریب بجنوب لیوادیه است انتهی
موری که او را اسنت پلوپونی سس یعنی پلوپونی سس قدیم کویند بمنزله شبه جزیره است که در جانب جنوب مغرب اتفاق افتاده
و این ولایت بما بقی یونان با استمس کارینث اتصال دارد و طول موری صد و هشتاد میل و عرض انجا صد و سی میل است
و ولایت موری بچندین حکومت و سلطنت تقسیم شده که اسامی انها از این قرار است کارینث می سینیه که او را
می سی نیه نیز کویند ارگولیس اکینه ارکدیه لکونیه سی سیونیه و ولایت موری را اهل وینس از تصرف
ترکها در سال هزار و ششصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق هزار و نود و هشت هجری در آوردند و بعد از چندی ترکها
ضبط کردند و ثانیا نیز در سال هزار و هفتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و هشت هجری از تصرف ترکها بیرون
کردند و پایتخت این ولایت تری پولی زا است مترجم کوید در باب طول مملکت موری مصنف اشتباه کرده طول او
از شمال مغرب تا جنوب مشرق صد و پنجاه میل و بیشترین عرض او از دماغه تارنش که در مغربست تا دماغه اسکیلو که قدما
اسکیلیوم خوانند صد و بیست و پنج میل است و تری پولی زا را در نقشه تری پولیتزا ضبط کرده است انتهی و جمعیت انجا نیز
دوازده هزار است و یونانیان کلا عیسوی اند ولی در قواعد و رسوم اختلاف کلی با کتولیک دارند و ایشان بلقب گریک
چرچ امتیاز دارند یعنی کلیسای یونان و یونانیها از متابعان پاپ ملعون و مردود میشمارند و ایشان را گریک سسزم
میکویند یعنی یونانیان مردود و یونانیان نیز اقوال پاپ را خرافات میدانند و سکنه این ولایت در ازمنه سالفه بنابر کفتار
مورخین خودشان وحشی منش بودند و لباس و خانه نداشتند و چندان با حیوانات مانند شده و قوت ایشان ثمار اشجار و اصول نباتات بود
و در مغارات و جوف اشجار مسکن کرفته و از علم زراعت و فلاحت بهیچوجه بهره نداشتند و نخستین ترقی که در انجا شد از گریس

پشهور

سنه ۱۰۹۸
سنه ۱۱۲۷

بادشاهی سیسیون بود که رعایای او را باسم آن بادشاه خوانده هِلِینجی میگفتند و این بادشاه خانهای حقیر برای رعایای
خود ترتیب داد و از پوست حیوانات لباس معین کرد و خوراک لذیذ ایشان بلوط بود و چند قریه مختصر بنا نهاده بزراعت
مشغول شد و از اختلاف داخله مملکت مدتها در بادیه ضلالت و جهالت سرگردان بودند و هرگز اتفاق با یکدیگر نداشتند
که باتفاق مملکت خود را آباد کرده تجارت و فلاحت را رواج بدهند و از انجهة بود که مملکت یونان چنانچه در تواریخ است
بچند قسمت منقسم شده بود و ولایات معروف او در پلوپونیسس ارتفرا است سی سیون اَرگوس اَکِیه اَرکدیه
لکونیه می سینه و در ایپرس و تسلی از تفرا است آتیکا مگرا بیوتیه دارِیس فاسیس لاکریس
اِیطولیه با چند ولایت دیگر مترجم گوید حصه شمالی یونانرا افرماد و قسمت کرده اند حصه مشرقی او را تِسالیه
و حصه مغربی او را اپیرس میگفتند و این حصه شمالی از پلوپونیسس با خلیجی مفروز است که قسمت مشرقی این خلیج را خلیج
لِپَنتو میگویند که در اسامی قدیمه خلیج کارنتین میگفتند و کارنتیه کونس مینامیدند و قسمت مغربی این خلیج را پطرس
میگویند و آن تنگنای مابین خلیجین را بوغاز لِپَنتو میخوانند و در جانب شمال این مضیق در کنار ساحل قصبه لپنتو واقع
افتاده است انتهی و در هر یکی از این ولایات حاکمی و سلطانی بود و اسامی بعضی از ایشانرا در تواریخ بطور حشمت و جلالت
یاد کرده اند مثل سلطنت اسپرتا و آتیکا و تبس وغیره و ابتدای سلطنت ارگوس از آئی ناکوس شد
که یکهزار و هشتصد و پنجاه و شش سال قبل از عیسی بود و ابتدای سلطنت آتنس از سِکروپس است که یکهزار و پانصد و پنجاه
و شش سال قبل از عیسی بود و شهر تبس آبادی اینشهر از اهل مصر بود و ابتدای سلطنت تبس با کدموس بود که یکهزار و چهار
و نود و سه سال قبل از عیسی بود و در آنوقت چشم کل اروپا بجز یونان زمین پرده غشاوه گرفته و هیچ فرقی با وحشیان نداشتند
و اهل یونان از خواب غفلت بیدار شده بلباس انسانیت و آدمیت در میامدند و نخستین غزیمتی و اتفاقی که یونانیان
کردند بر مخالفت و ضدیت ترائی بود که در سال یکهزار و صد و نود و چهار قبل از عیسی اتفاق نمودند و در این جنگ همه
یونانیان متفق الکلمه بودند چنانچه شوکت ترائی و دولت بادشاه پریم از عهده ایشان بر نیامد و پس از محاصره و منازعه
ده ساله در سال هزار و صد و هشتاد و چهار ترائی مسخر شد و بنیان او را از بن بر افکندند چنانچه آثار خرابی او نیز اکنون
ظاهر نیست و شاهنشاهی ترائی زوال یافت و یونانیان در نزدیکی اینمکان جای دیگر آباد کردند و ماباقی ولایات
نیز متصرف اهل لیدیه در آمد و در ان عصر از علم لشکرکشی و جنگ هیچ وقوف نداشتند و در جنگ غالبا فرد افرد آنزاع
میکردند و بسپاهی مواجب و مرسوم نمیدادند بلکه اجرت ایشانرا از چپاول و غارت لشکر خصم و ولایت دشمن بود و اسلحه
حرب ایشان نیز کمان و زلق و شمشیر و گرز و نیزه و قلاب سنگ و آلات حفظ و حذر شان خود آهنی و سپر بزرگ و چهار آینه
بود مترجم گوید یونانیان قدیم قاعده عجیبی داشتند که در عروسی و هنگام عیش و عشرت عریان نشده زن
و مرد حلقه زده با یکدیگر رقاصی میکردند و احیانا هر یک از آن جوانان را العوظ اتفاق میافتاد و او را از آن دایره بیرون نموده
تعزیر و تادیب مینمودند و دیگر او را در چنین مجالس رقاصی راه نمیدادند و کمال عفت را در آن میدانستند که زن و مرد
عریان باشند و نفس حیوانی و شهوانی در هیجان نباشد و وقتی که حکمای عالیقدر بعرصه شهود در آمدند اینقاعده قبیحه را
متروک نمودند که دیگر عریان با همدیگر رقاصی نکنند انتهی زبان یونان قدیم بیشتر در نوشتجات و تصانیف مصنفین قدیم
ایشان ضبط شده است مثل هومر هسی اُد دیماس تنس ارسطوطالیس پلطون زنفون وغیره است و در انزمان
اسامی مخصوصه معنی دارند و از انجهة است که در السنه جدیده نیز چندین الفاظ و اصطلاحات یونانرا برای شرافت و فصاحت

اخذ و استنباط کرده اند و اکنون نیز هر آلت تازه و هر حرفه و صنعت جدید که اختراع می کنند اسامی آنها از الفاظ یونان
میگذارند چنانچه ترمامتر یعنی گرما پیما که ترما در یونانی بمعنی گرما است و متر بمعنی پیمایش است و برامتر یعنی هوا پیما و تلسکوب
یعنی دوربین که تل بمعنی دور و سکوب بمعنی دیدن و مناظره است و میکروسکوپ که میکرو بمعنی ذره و سکوپ بمعنی ذره بین که میکرو بمعنی ذره
و چیزهای بسیار خورد است وغیره و همچنین اکثر اسامی ادویه و جوهریات نیز به اسامی یونانیست چنانچه دیگیتالیس
تنک یعنی چیزهای معرق و هیدروفوبیه یعنی کسیکه از آب بترسد که سگ دیوانه گرفته باشد و هیدرو در یونانی آب
و فوبیه ترس و خوف را گویند و زبان یونان جدید اختلاف کلی با یونان قدیم دارد و لهذا میتوانیم بگوییم که سه زبان
مختلفه در یونان بوده است زبان نخستین در زمانی که کانستنتین پایتخت شاهنشاهی رومیان شد در سال
سیصد و سی و شش بعد از عیسی بانجام رسید و زبان ثانی از آنعصر تا فتح قسطنطنیه که در سال هزار و چهار صد و پنجاه و سه
مسیحی مطابق هشتصد و پنجاه و هفت هجری بوقوع پیوست برقرار بود و زبان ثالث از آنعصر تا اکنون است و زبانی که الان
مستعمل است رومیک میگویند و یونانیان جدید بسیار مردمان حریص و خاین و ریاکار و کینه جوی هستند و عجب اینکه
بالذات ترکها مردمان ساکت صامت کم حرفند بجز مقام ضرورت متکلم نشوند بخلاف یونانیان که بسیار مکثار و مهذار ند و بکثرت
کلام و تردد هر مکان و مقام عادت دارند تبس که او را تیوه و ستیوس نیز گویند وقتی شهر مشهور بود و الان تخمینا
دو هزار و پانصد نفر جمعیت دارد و تبس قدیم از ابنیه کدموس است و کدموس بقول هرودوتس یکی از اهل فنیشیه است
که تعلیم حروف و کلمات و نوشتن را او در یونان رواج داد آتنس که او را اثنیه و ستی نس نیز گویند پایتخت قدیم
آتیکا بود و پس از حروب کثیره ترکها اینشهر را از اهل وِنیس در سال هزار و ششصد و هشتاد و هشت مسیحی مطابق هزار و
نود و نه هجری بقهر و غلبه گرفتند و در اینشهر القدر از آثار قدیمه باقیست که حشمت و جلالت اینشهر را در زمان قدیم از آن
آثار بالبداهه میتوان فهمید و یونانیان و ترکها اینشهر را اثین میگویند کارینث او نیز از شهرهای قدیم مشهور یونانست و اینشهر را
رومیان صد و چهل و شش سال قبل از عیسی گرفته آتش زدند و پس از او باز بحلیه آبادی در آمد و در نزدیکی اینشهر
صومعه دی آرخِس معروف بود که او را دی ستنک میگفتند یعنی تارک الدنیا که در انصومعه اسکندر کبیر بملاقات و مشاهده
زنفون اینشهر را نامدار مورخ آموزگار در کارینث سیصد و پنجاه و نه سال قبل از عیسی وفات یافت و سنت پال از آنجا بکاران
نامه نوشته و چند نفر بدعوت رومیان عیسوی شد و در کوهستان اینشهر شکار بهار را برای حرمت سنت مریم هر چهار سال بچهار سال
از صید کردن و کشتن معاف میداشتند پطرس قصبه قدیم موری است و جمعیت آنجا اکنون فزونتر از شش هزار است
و در اینشهر سنت لیوک انجیل نویس تخمینا هفتاد و شش سال بعد از عیسی وفات یافت و همچنین در اینشهر سنت اندرو
از معارف زهاد عیسوی شصت و نه سال بعد از عیسی بقتل رسید و قصبات و قلاع دیگر اینمملکت لیوَدِیه نابلیه که او را
نپولی دی رومنیه نیز گویند و قلعه هیدرا است که در جزیره هیدرا است و جزایر بزرگ که در میان سیکلیدس است جزیره
اندرو که او را اندروس نیز گویند میلو که او را میلس و نکسیه که او را نکسس نیز گویند پروکه او را پروس نیز خوانند
وسطوزین و ستمپلیه و تینو و زیه او مملکت یونانرا در حقیقت انبار و مخزن آثار قدیمه بالبداهه میتوان گفت و در اطلب
امکنه و رود خانهها و چشمهها اثری از یونانیان ظاهر شده است و خرابههای گنبد پنتیون در آتنس کارینث هنوز باقیست
و همچنین بقیه گنبد آپولو در کنتری باقیست خلاصه مملکت یونان منبع فضل و افضال و معدن جلال و کمال بود حکمای
سایر بلاد و دانشمندان هر مملکت در فنون حکمت و ریاضی و اقسام طلسمات و نیرنجات خوشه چین خرمن ایشان بوده اند

سنه ۱۰۹۹

وانمملکت سنین کثیره در تصرف دولت عثمانی بود و در سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش
هجری بسلطان محمود خان یاغی شدند و از سلطان چندین بار لشکر بتنبیه انها مامور شد کاری از پیش نبردند و اصرار انها در حریت
خود افزود تا دول اروپا میانجی شده یونان زمین را از ممالک سلطانی موضوع حکم کرد سلطان مستقل بود قرار دادند و دولت
عثمانی در سی ام اکتوبر سال هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحی مطابق هفتم ربیع الثانی هزار و دویست و چهل و چهار هجری بکلی
اینولایت را تخلیه کرد دول اروپا حاکمی در انجا معین نمودند الحاکم بسوء رفتار منسوب بود و از اهل مملکت کشته شد و در بیست و پنجم
جنیواری سال هزار و هشتصد و سی و سه مسیحی مطابق چهار دهم رمضان المبارک هزار و دویست و چهل و نه هجری اوثو اول را
بپادشاهی یونان انتخاب فرمودند و اینشاهزاده کان دولت بواریه است و دولت یونان مقروض دولت انگلیس شد
و از دادن طلب مضایقه داشتند دولت انگلیس در هجدهم جنیواری سال هزار و هشتصد و پنجاه مطابق جمعه چهارم ربیع الاول
هزار و دویست و شصت و شش هجری هاربور پیریوس را ضبط کرد و دولت فرانسه وساطت کرده در اول مرخ سال
مزبور مطابق جمعه شانزدهم ربیع الثانی سال مزبور سفاین انگلیس برگشت و در عوض مطالبات خود جزیره سپنین زا
وکبندر زاکرو کرفتند و در هنوقت غراف نسلرود وزیر امور خارجه دولت روسیه کاغذ بهمه دول نوشت و از انحرکت
دولت انگلیس شکایت نمود و دران ضمن قلمی داشت هر مملکتی که در ساحل دریا است یا هر دولتی که با دریا معامله دارد اگر
از دولت انگلیس نترسد و احتیاط خود را نکند ظلمی بخود کرده است و در معنی خواست کل دول اروپا را بمقام خصومت دولت
انگلیس وادارد و کاغذ او چندان اثری نکرد و چندی نکشید که دولت انگلیس با جانب دولت عثمانی بمخاصمت روسیه
برخواست و چون مذهب یونانیان با مذهب روسیه یکی است لهذا در این اوقات که اتش فتنه و نزاع فیمابین دولت روسیه
و عثمانی در التهابست یونانیان بعصبیت مذهب میخواستند که حمایتی از روسیه کرده بلکه در هر جای دیگر نیز که در ممالک سلطانی
یونانی باشد تحریک و اغوا کنند و دولت انگلیس و فرانسه چند فروند کشتی به اتنس فرستاده مدت چهل و هشت ساعت
بپادشاه یونان مهلت دادند که اگر ارکان دولت خود را که در این تمهید شریک بوده اند عزل کرده و دیگران را بجای
ایشان نصب نمکنی والا ترا از مملکت بیرون میسازی باز پادشاهی و الا ترا معزول کرده دیگری را نصب خواهیم کرد زن
پادشاه که غیرت او زیادتر از شوهرش بود گفت ترک سلطنت بهتر از این ذلت و منت است ولی پادشاه تن در نداد
گفت پادشاه یونان بودن بهتر از انست که در بواریه در تماشاخانها راه روش و تکلیف دولت فرانسه و انگلیس را قبول کرده ارکان
دولت خود را بکلی معزول کرده از ولایت بیرون کرده و دیگرانرا بصواب دید دولت انگلیس و فرانسه بجای ایشان
نصب نمود نگروپونت که اورا اگری پونس و اگری پو نیز گویند که ترکها اغری بوز خوانند و قدما اورا اوبیه میکفتند جزیره
شکدراز یست که در ساحل مشرقی لیوادیه با جبل بشکی مفروز شده که سمت مابین شمال مغرب او را جبل تلنده و جانب
جنوب مشرق او را که مابین قصبه نگروپونت است جبل نگروپونت میکویند و انجزیره کوهسار است و در دره ها و صحراها
انگور زیاد کاشته اند شراب و غله و میوه و روغن از انجا بخارج میبرند و جمعیت انجا شصت هزار است و نگروپونت قصبه ایست
که در ساحل غربی جزیره واقعست و انجزیره باسم او موسوم شده است و انجزیره از طول بیست و دو درجه و پنجاه پنج دقیقه تا
بیست و چهار درجه و سی و پنج دقیقه مشرقی و از عرض سی و هفت درجه و پنجاه و هفت دقیقه تا سی و نه درجه و هشت دقیقه شمالی
واقعست سکیرو جزیره است در ارشیپلگو یونان در مشرق نگروپونت در طول بیست و چهار درجه و سی و سه دقیقه
مشرقی و در عرض سی و هشت درجه و پنجاه دقیقه شمالی واقعست و تقریبا شصت میل دوره انجزیره است و سکلدس اسمی است

۱۲۳۶
۱۲۴۴
۱۲۴۹
ازشاهزاده
جزیره نگروپونت
جزیره سکیرو

سکلدیس

که بانقد ماکه بیک جمعی از جزایر ارشیپلگو اطلاق شده است و از جزایر معروفه که مصنف نام نبرد یکی ترمینه است که در جنوبی زیه است
و دیگری سیروه است که در جنوب ترمینه است و چندین جزیره کوچک دیگر است که اگر بتفصیل هر یک پردازیم از مقصود
باز مانیم و اتنس که پایتخت یونان است اورا مدینة الحکما می گفتند و در کتب اثینیه ضبط کردند کمال قال صاحب تقویم
البلدان اثینیة بالهمزة والیاء المثناة التحتیة والثاء المثلثة ونون ثم یاء ثانیة تحتیة وهاء فی الاخر و افلاطون حکیم الهی
نیز از این شهر بوده است و اگر بخواهیم تفصیل هر یک از امکنه و حکمای یونان بپردازیم مجلدی دیگر لازم است که در او
احوال یونان و حکمای آن سامان ثبت شود لهذا اشخاص معروفی که مصنف ذکر کرد مختصری از احوال انها بیان میکنیم
هومر در باب اول ذکر شد یعنی از شاعر مشهور یونان و اصل او از بیوتیه است و اشعار او محتوی بر افسانه است
از انجمله یکجلد کتاب در بیان سیزهر کیولیز برشته نظم در آورده است و اینشاعر را پسران گینک تور که با او عداوت
داشتند کشته و جسد او را بدریا انداختند و قاتلان او با ستصواب سگ او پیدا شد و بقصاص رسیدند و جسد او را
نیز در کنار دریا جستند دماستنیس شخصی بود فصیح و بلیغ و از نجبای یونان و قدیم محسوب میشد سیصد و هشتاد و یک
سال قبل از عیسی متولد شد و وقتی که پدرش وفات یافت دویست و نود هزار پوند مخلفه گذاشت و جمعی از اکابر بجهة مال
و کمال با او دشمنی داشتند تا او را در نزد پادشاه معتبر قلمداد نند و او فرار کرده بسمت جبنه رفت و بار ثانیا او را
اطمینان داده بولایت خود آوردند و وقتیکه انتی پطر به یونان غلبه کرد سکنه انولایت عرض کردند که اگر پادشاه دماس
تنیس را بکشد ما از مال و لشکر با تو استغنا سازیم و خون بهای خود را نیز از مال او رسانیم انتی پطر فرمان قتل او را داد
دماستنیس چون خبر قتل را شنید فرار کرده به کنبد نپتیون رفته بست نشست بر انتی پطر اینکار گران آمد ارکیاس نامی را
بقتل او مامور نمود ارکیاس به کنبد نپتیون داخل شده اول بملایمت با و گفت بیرون بیا و الا جبرا ترا بیرون خواهم برد
دماستنیس اعتنایی باو نکرد دید که حالت اهل ولایت با او دیگر گون و سلطانی قاهر نیز در شهر مسلط شده است و حرمت
نپتیون را ملاحظه نخواهد نمود زهری با خود داشت بر دو بالای مقبره نپتیون براند زهر را خورده فریاد براورد که ای صاحب قبر شکرگزارم
که مرا اگر کسی از اینجا بیرون برد این تخت و جان سپرد از عمر او پنجاه و نه سال گذشته بود و این مقدمه در سال سیصد
و بیست و دو قبل از عیسی اتفاق افتاد ارستوطل که او را ارسطو و ارسطاطالیس نیز میگویند احوال او در همه کتب سلف
و خلف ضبط است او را معلم اول خوانند و از شاگردان پلطو است و در تعریف او همین قدر کافیست که در میان همه حکمای
یونان او را انتخاب کرده معلم اول میگویند و نوشتجات او و اقوال او در عرصه جهان بیادگار باقیست و اسکندر نیز در حد
او مشغول تحصیل بود و در سن شصت و سه سالگی در سال سیصد و بیست و دو قبل از عیسی درگذشت پلطو یعنی افلاطون
از حکمای مشهور یونان و مولد او دار الملک اتنس و اصل او از خاندان اصیل است و هشت سال شاگرد سوکراطس
بود و چندی بسیاحت مشغول شد و بجزیره سیسیلی بتماشای کوه آتش فشان رفت و از انجا بمصر خرامید و از مصر بباغ
اکدموس که در نزدیکی اتنس بود دست یافت و اقاویل الحکیم نامدار فایده و دلیل حکمای با تحقیق و دانایان با تدقیق است
و احوال او در کتب متاخرین و متقدمین ضبط است و در اینجا همین قدر کافیست پس از زندگانی هشتاد و یکسال در سال
سیصد و چهل و هشت قبل از عیسی وفات یافت سوکراطس یعنی سقراط حکیم مشهور اتنس است و علم حکمت از او رواج
گرفت و چندین شاگرد در حوزه درس او حاضر میگشت که از انجمله یکی افلاطون بود و در افاده و افاضه هیچ بخلی نداشت
نکات حکمت و علم را شاگردان خود تعلیم میداد و از جهال شهر خود بسیار زحمت میکشید و همیشه او را مورد طعن و ملامت

هومر
دماستنیس
ارسطوطل
پلطو
سوکراطس

میباختند تا چندی ناچار از وطن خود دور شد و شاگردان او نیز جلای وطن اختیار کردند در سال چهارصد قبل از عیسی در گذشت
زِنفون نیز از اهل آتنس است سردار مشهور و مورخ و حکیم معروفست و در لشکر سیرس وقتیکه بمخالفت برادر خود ارتکزرکسیس
پادشاه ایران روانه شد سمت چاکری و سرداری داشت پس از شکست سیرس ده هزار نفر از اهل یونانرا که سرکردگی
انها بعهده او محول بود خوب حراست کرد که از مقابل دشمنی چنان بسهولت خلاص گردید و نوشته اند هنگامی که ایشان
محصور بودند هیچ اذوقه و پول نداشتند تدبیر صایب و جلالت و شهامت زِنفون مایه نجات انها شد و بدین سبب معروف
ادانی و اقاصی گشت و در سن نود سالگی سیصد و پنجاه و نه سال قبل از عیسی در گذشت و در باب اول جنگ ارتکزرکسیس
با برادرش سیرس معلوم داشته ایم دی اجنس یکی از حکمای سینوب است و تارک دنیا بود با لباس خشن در میان
کوچه ها با پای برهنه راه میرفت و کاسه چوبی بزرگ بر سر خود گرفته در میان شهر حرکت مینمود و آن کاسه چوبرا گاهی بر زمین
گذاشته در میان او می نشست و آسوده میشد اسکندر کبیر وقتیکه بدیدن او شتافت در انکاسه نشسته بود از وی پرسید
چه خواهش از من داری که بعز اجابت مقرون دارم جواب داد خواهش من آنست که از پیش من گردی و مانع نور آفتاب من
نشوی اسکندر ازین جرأت کرد و باهمراهی خود گفت اگر من اسکندر نبودم دلم میخواست دی اجنس باشوم و در سن نود و شش
سالگی در سال سیصد و بیست و چهار قبل از عیسی در گذشت هِرُودُوتُس مورخ مشهور یونان است سیسرو او را اب
تاریخ نام مینهد و در هلی کرنسوس چهارصد و هشتاد و چهار سال قبل از عیسی متولد شد و از زمان صبی بتحصیل علوم پرداخت
و به سیریه و مصر و ایران سفر کرد و احوالات هومر را نیز او ذکر کرده است و وفات او در سال چهارصد و سیزده قبل
از عیسی اتفاق افتاد و تاریخ او مشتمل بر وقایع دویست و چهل سال است و وقایع سیرس و زرکسیس بتفصیل در او ثبت است
و مورخین اقوال او را مستند میدانند نپتیون چنانچه در باب اول ذکر شد پسر ستورن و اوپس و برادر جوپیتر و پلوتو
و جونو است و او خدای بزرگ دریا بود و قدرت او بعد از جوپیتر از همه خدایان زیادتر بود و زلزله زمین نیز در اختیار
او بود و ستایش نپتیون اول از اهل لیبیه برخواست و از ایشان بجای دیگر سرایت کرد اپولو چنانچه در باب اول
ذکر شد پسر جوپیتر است خدای شعر و موسیقی است برای او در هر مملکت معبدی ساخته بودند و درانکار در مصر و یونان و ایطالیا
زیادتر غلو داشتند و در جزیره رُودِس گنبد کولوسس نیز باسم او ساخته شد کستری قصبه کوچکی است که در شرقی
قصبه سلونه اتفاق افتاده لیبیه اسم قدیم مصر و نوبه است که او را الوبیه نیز گویند

باب نود و پنجم در بیان اشیه یعنی آسیا

آسیا یکی از تقسیمات خمسه کره است و در اعتبار و عظمت در مرتبه ثانیه و در جمعیت و خلایق در مرتبه اولی است و آسیا در شرقی
اروپا واقع شده است و طول او از مشرق تا مغرب تخمینا شش هزار میل است و پهنای او سه هزار میل و حد مغربی او اروپا و حدود
شمالی و جنوبی و شرقی او دریا است اگرچه الان بحسب عظمت و اعتبار اروپا مشهورتر است ولی آسیا پس از طوفان نوح [illegible]
دایه دنیا بود و نوح علیه السلام و عیال و اولاد او در آسیا توطن داشتند و نسل و ذراری او زیاد شد که هر قسمتی از دنیا را
فرو گرفتند و در آسیا پیغمبران خدا مبعوث شدند و بحسب محتد و مولد ایشان آسیا شرافت بر دیگر اقسام دارد و در آسیا
نیز وقتی کوکب چهار سلطنت بزرگ عظیم الشان طلوع و غروب کرد که اسیریه و بابیلونیه و مدیه و پرشیه
بود و در آسیا نخستین ابنیه بود ساخته شده و نخستین شهرها بود آباد شده و نخستین اساس سلطنت بود بر پا شده در زمانی
که دیگر قسمتهای زمین مسکن و ماوای حیوانات وحشی یا اشخاصی بود که مثل حیوانات وحشی بودند و اقالیم شمالیه آسیا

زِنفون

دی اَجنِس

هِرُودُوتُس

بسیار سرد است که در آنجا نباتات بعمل نیاید و اقالیم وسط خوش هوا و حاصل خیز است چنانچه همه اقسام میوه و ادویه
و شراب و طلا و نقره و جواهر و سایر ملزومات بنی نوع انسان بسهولت و آسانی بدست میاید و اکنون نیز بخصه کبیره
از آسیا مسکون بایلات و احشام خونخوار است معشر قد اقفوا الوحش فی بکی مراتعها و خالفوها بتقویض و تطنیب
و اراضی انها بهترین اراضی است و الخصه آسیا که قریب بخط استوا است بجهت گرمای مفرط مردمان انها تنبل و بیهوده کار
میشوند بخلاف اهالی سمت شمالی آنجا که در شجاعت و دلاوری عدیل ندارند و اکثر ممالک آسیا پی در پی محکوم سلسله سلاطین
اسیریه و مدیه و پرشیه و یونانیان بود ولی اقالیم هند و چین در انزمان بدشواری بر سلاطین دنیای قدیم معلوم بود
و بجهت جبال منیعه و صحاری بی آب و علف در دنیای قدیم اهالی هند و چین مصون از برق شمشیر سلاطین بودند و رومیان
نیز وقتی جمیع مغربی آسیا را مسخر کردند و پس از رومیان خلفای محمدی صلی الله علیه و آله در آسیا و افریقا و اروپا
اقتدار پیدا کردند چنانچه وسعت مملکت و سلطنت خلفای محمدی بیشتر از وسعت مملکت و شاهنشاهی سیرس و الکسندر
کبیر و رومیان شد و فی الحقیقه عظمت مسلمانان پس از وفات امیر تیمور صاحبقران تمام گشت و دولت عثمانی نیز ممالک کثیره
از وسطی و جنوبی و مغربی اقالیم آسیا را صاحب بود و تقسیمات اصلیه آسیا از اینقرار است اشیه تنک رشیه یعنی ولایات
متصرفی روسیه در آسیا دوم چینیا یعنی چین سیم جاپان چهارم هندوستان پنجم دولت برمان ششم افغانستان
هفتم پرشیه یعنی ایران هشتم اشیه تنک ترکی یعنی ولایات متصرفی عثمانی در آسیا نهم تارتاری یعنی تاتارستان ۱۰
دهم صیام یازدهم کوچین چینیا دوازدهم [illegible] سیزدهم عربیه یعنی عربستان چهاردهم جزایر اشیه در تسمیه آسیا اقوال
مختلف گفته اند بعضی گویند ماخوذ از نام زوجه یافث بن نوح علیه السلام است و برخی بر آنند که مشتق از اسم اسیوس نام
پادشاهیست که در آسیا اقتدار کلی داشته و یاقوت حموی در کتاب مراصد الاطلاع میگوید آسیا بکسر السین المهملة
و یاء و الف کلمة یونانیة کان الیونانیون یقسمون الارض ثلثة اقسام لوبیة و اورفی و ما استقبل ما بین القطعتین من المشرق
فهو آسیا و یقال لها الکبری لانها اضعاف القطعتین المتقدمتین لانهم قسموا الارض مغربا و مشرقا فما کان عن یمین مستقبل
الجنوب فهو المغرب و ما کان عن شماله فهو المشرق و لما اخترق البحر الروم المغرب بالطول سموا جنوبیه و شمالیه اورفی و ترکوا
المشرق علی حاله اذ لا قاطع له یقطعه و لم یظهر لهم بهذا القسم لبعده عنهم فترکوه علی حاله و من الناس من یقسم الآسیا الی قطعتین
صغری و هی العراق و فارس و الجبال و خراسان و کبری و هی الهند و الصین و الترک انتهی[2] در تلفظ انگلیسی اشیه با شین معجمه
و در تلفظ فرنسیسی ازیه با زاء معجمه گویند و در تحدید دراز او پهنای آسیا نیز در نزد اهل جغرافیا اختلافست چنانچه صاحب کتاب
بوک آف دی ورلد یعنی کتاب الدنیا مینویسد که درازی او از کیپ تیمور که در سیبریه است تا کیپ رُومانیه که در جنوبی ملکه است
پنجهزار و سیصد میل است و بزرگترین پهنای او از مشرق تا مغرب از ساحل آسیای صغیر تا ساحل کاری تخمینا پنجهزار
و ششصد میل است و دیگران حد او را از مشرق از بوغاز برینگ که بعضی بیرین گویند که او اقصی مشرقی سیبریه است تا ساحل
غربی آسیای صغیر شش هزار و پانصد و هشتاد میل معین نموده اند و از شمال بجنوب از کیپ سِیورو که در اقصی شمالی سیبریه است
تا اقصی جنوب ملیه چهار هزار و دویست و پنجاه میل مشخص ساخته اند و این هر دو قول با گفته مصنف اختلاف دارد و کیپ سِیورو
در مشرق کیپ تیمور است و عرض شمالی او بیشتر از عرض او است و همچنین بوغاز برینگ در طول شرقی دورتر از ساحل
کاری است و هر که این دو جا را امدا قرار داد بصواب نزدیکتر است

۲ و اکنون قطعه صغری و کبری آسیا در نهج که یاقوت گفت غیر مستعملست و آسیای صغیر [illegible] اطلاق می شود چنانچه بیان خواهد شد و آسیا را [illegible]

باب نود و ششم در بیان اکشیه تیک ترکی یعنی ولایات متصرفی ترکهای عثمانی در آسیا

ولایات عثمانی در آسیا مرغوب ترین ولایاتست و در قسمت مغربی آسیا غالبا فیما بین دریای خزر و دریای سیاه و مدیترنین
اتفاق افتاده است و اینولایت بهفت مملکت کبیر تقسیم شده است اول اکشیه مینار یعنی آسیای صغیر که او را اناطولی نیز
گویند دوم سیریه سیم ارمنیه چهارم کردستان پنجم عراق عرب ششم الجزیره هفتم جزیره سیپرس و وقتی جارجیه
یعنی گرجستان نیز در تصرف ترکها بود ولی الآن بالکلیه با قدری از ارمنیه در تصرف دولت روسیه است و هوای اینولایات
در آسیای صغیر و در سیریه گرم است ولی خاکش چنان خوب و مرغوبست که هرچه بخواهند بسهولت بعمل میتوانند بیاورند
ولی از جهالت و نادانی اکنون شامل بر جولها و صحراها است و در زمان شاهنشاهی روم که اینممالک را تصرف داشتند
بالکلیه ابادی در آمده و شهرهای عالی و قصبات نیکو اباد گردیده و اکنون اکثر امکنه مسکن قطاع الطریقان است و قبایل معروف
اینولایات مشتمل بر سه طایفه است کرد و ترکمان و عرب اما طوایف ترکمان و کرد در اماکنی که وقتی به جلال و حشمت در دنیا
مشهور بودند سکنی دارند و ترکمان که اصل طایفه قدیم ترکهای عثمانیست با اکراد غالبا در خیام مقام کرده رحلة الشتاء والصیف
دارند و مسکن ایشان در الجزیره است و الجزیره را قدما مسوپوتمیه می گفتند اما طوایف عرب که به اصطلاح اینها را بدوی میگویند
وحشیان صحرا هستند که در آسیا و افریقا پراکنده شده اند و ایشان نیز خیمه نشین اند ولی در تحت حکم هیچ سلطانی نمیشوند بلکه
هر طایفه از خود شیخ و رئیس دارد و غالبا بقطع طرق و شوارع و نهب قوافل اشتغال دارند و طوایف عرب در این صحرای بزرگ
که مابین ایران و ماروکو یعنی مراکش است سکنی دارند و طوایف بدوی غالبا در عربستان مسکن گرفته اند و عموما
لاغر اندام و سیاه چرده میشوند دیار بکر که دیاربکر نیز گویند در رودخانه تیگریس یعنی دجله واقع شده است و اینشهر را
قدما امیدا میگفتند که در مسوپوتمیه قدیم است و اینشهر در مغربی کردستان است و در اینشهر کارخانهای چرم سازی و ابریشم
بافی بسیار است کردستان که در نزد قدما باسم اسیریه و بابلونیه معروف بود مملکت وسیعی است و از اینمملکت
این نخستین سلطنت بزرگ دنیا برخواست که ابتدای ان شاهنشاهی بانمرود بود که تخمینا دو هزار و دویست و چهار سال
قبل از عیسی است و در سردانپلس بانجام رسید و پس از زوال انشاهی باهتمام اهل اسیریه بابیلون دولت نینوی
و مدیه برخواست و نخستین شاهنشاهی اهل اسیریه تخمینا هزار و دویست و شصت و چهار سال طول کشید و ابتدای دویمین
شاهنشاهی اهل اسیریه از قرار گفته راالین از نبوکدنزر بود که اشاره به بخت النصر است و بانجام رسید وقتیکه سیرس در سال
پانصد و سی و شش قبل از عیسی بابیلون را مسخر کرد مترجم گوید تاریخ فتح بابیلون که مصنف بیان کرد با انچه ما در باب
اول ذکر کرده ایم دو سال تفاوت و ما از شنیدن نقل کرده ایم انتهی و شهر معروف کردستان الآن موصل است
عراق عرب که قدما او را الکلدیه می گفتند بایوفرتس یعنی فرات و تیگریس یعنی دجله آبیاری میشود و پایتخت او بغداد است
و قصبه بزرگ انجا بصره است اکشیه مینار یعنی آسیای صغیر ولایت وسیع است هوای خوش و آب دلکش و زمین
و مرغزارهای نیکو دارد و در ازمنه سالفه شهرهای معمور در اینمملکت بود و قصبات معموره انجا الآن سمیرنه است که در جانب
غربی اینمملکت است که اکنون به ازمیر شهرت دارد و کوتایه است مترجم گوید که در نقشه کوتاهیه ضبط کرده که در مابین جنوب
مشرق برصه است و مابین او و برصه تقریبا هشتاد میل میشود انتهی و دیگری شهر کونیه است یعنی قونیه و در جانب شمال
مغرب این قسمت شهر معروف ترآی بوده است سیریه یکی از ولایات آسیای ترکیست و در اعصار مختلفه حدود مختلفه داشت
و نیز بیرا اثر یعنی سیریه خاص که او را مادرن سیریه یعنی سیریه جدید نیز گویند شامل است بر فنیشیه قدیم ولی سابقا او شامل بود

بفلسطین

بر فنیشیه و پلسطین و بقول پلینی بر مسوپوتمیه و بابیلونیه نیز شامل بود و در قدیم اسم او را ارم می گفتند و در زمان حضرت
داود علیه السلام مشتمل بر چندین سلطنتهای کوچک بود که اسامی انها در کتب مقدسه مذکور است و شهر قدیم معمور
انجا الیپو یعنی حلب است و در اینولایت یکوقتی این مشهور شهر تیر و سیدان بود و در سیریه انقلابات کثیره اتفاق افتاده بعلاوه
و سکنه اینولایت غالبا از ذراری یونانیان و اعراب و اتراکست پلسطین یعنی فلسطین ولایت کوچکیست که در جنوب
سیریه گسترده شده است و اسم انجا ماخوذ از طایفه فلیستا که سابقا در انزمین مسکن داشتند و اینولایت را چندین اسم
میخوانند بعضی جودیه و بعضی هولی لند و برخی ذی لند اف کنن و جمعی ذی لند اف پرامیس گویند اما جودیه از انجهت
گویند که منسوب جوده است یعنی یهودا اما هولی لند یعنی ارض مقدس از انجهت گویند که پیغمبران از انزمین برخواسته
و در انجا کخاک پاک آرمیده اند اما ذی لند اف کنن گویند یعنی زمین کنعان که تسمیه کل باسم جزو است و کنعان [illegible] را
گویند اما ذی لند اف پرامیس گویند یعنی ارض موعود و اینند و اسم در کتب مقدسه مذکور است و پلسطین پراپر یعنی
فلسطین خاص ولایت اهل فلیستا است و فینیشیه پراپر یعنی فینیشیه خاص زمین تیر و سیدان است و هولی لند پراپر
یعنی ارض مقدس خاص زمین موعودی است که در انجا سلطنت داود علیه السلام بود و شهرهای بزرک سیریه الیپو یعنی حلب
و دیگری انطاکیه و دمشق است و شهرهای بزرک ارمنیه ارض روم و دیار بکر و وانست و در مغرب الجزیره شهر عرفه است
و کوههای بزرک آسیای ترکی کوه تارس و کوه ارارات که آغری داغ گویند و کوه الیمپس و کوه لبنان است یعنی لبنان
و رودخانهای معروف آسیای ترکی یوفرتس یعنی فرات و تیگریس یعنی دجله و ارانتس و جاردن است یعنی اردن
و سوای انها چندین رودخانه دیگر است که ببحر اکجین و بحر سیاه داخل میشوند و جمعیت آسیای ترکی تخمینا پانزده ملیان
و جمعیت اروپای ترکی فزونتر از ده ملیان و مصر و توابعه سه ملیان است که تخمینا جمعیت همه شاهنشاهی فزونتر از بیست
و هشت ملیان است اکشیه مینار یعنی آسیای صغیر حصه مغربی کانتی ننت آسیا است و حد شمالی او دریای سیاه
و حد مشرقی او رودخانه فرات و حد جنوبی و مغربی او مدیترنین و مرمرا و بوغاز دردنلس و باسفرس است و هیئت
و شکل حدود اینولایت بسیار مختلف و معوجست و در اطلس هر که ملاحظه کند معلوم مینماید و تخمینا طول اینمملکت از شرق
تا مغرب هزار میل و پهنای او از شمال تا جنوب چهارصد میل تا پانصد میل است و اینمملکت بچندین ولایت تقسیم شده است و
ولایت معتبر او ناطولیه است که او را اناطولی نیز گویند که اکنون همه ان مملکت باسم او معروفست و کرمانیه است یعنی قرامان
و چندین ولایت دیگر است و درین مملکت چندین دریاچه است و بزرکتر از همه دریاچه ایست که در مغربی قوچه زاغ اتفاق
افتاده و بنادر معروف اینمملکت انچه در سواحل جنوبیست طرابزون و سمسون و سینوپ و غیره است و آسیای صغیر را
در کتب مسالک و ممالک بلاد الروم مینگارند و طرابزون را در کتب قدیمه اطرابزنده ضبط کرده اند و اکنون در نقشه ها نیز
طربزند مینویسند و غلط مشهور طرابزونست و بهترین بنادر بحر الاسود طرابزونست و از طرابزون تا سینوپ از روی دریا دویست
و چهل میل و از سینوپ تا اسلامبول دویست و نود و پنج میل است و بندر معروف دیگر بحر الاسود بندر سخوم است که در ساحل
شرقی دریای مزبور است و اکنون در تصرف دولت روسیه است و صاحب تقویم البلدان میگوید که سخوم بندر بلاد گرجست
و مسافت میان او تا باب الابواب پانزده روز راه است و سخوم را اکنون در اطلسها سکوم قلعه مینگارند و بندر سخوم قریب
بمحاذی دربند واقع شده و بخط مستقیم از سخوم تا دربند سیصد و هشتاد و پنج میل است و از ساحل غربی دریای خزر تا ساحل شرقی
دریای اسود جائی که بخط مستقیم اقل عرضها ست مقدار سیصد و چهل میل است و صاحب تقویم البلدان بندر سمسون را

ساسُون بالف وسینوپ را با با موحده ضبط کرده است ارمنیه را در کتاب مراصد بکسر الف وفتح الف ضبط کرده کما قال ارمینیه بکسراوله وبالفتح وسکون ثانیه وکسر المیم ویاء ساکنه وکسر النون ویاء خفیفه مفتوحه اسم لصقع واسع عظیم فی جهة الشمال وحدها من بردعة الی باب الابواب ومن الجهة الاخری الی بلاد الروم وجبل القبق وهی صغری وکبری فالصغری تفلیس ونواحیها والکبری خلاط ونواحیها وقیل اربع الاول بیلقان وقلة دشروان وما انظم الیها والثانیة جرزان وصغدبیل وباب فیروزقباذ واللکز والثالثة البسفرجان ودبیل وسراج طیر وبغروند والنشوی یعنی نخچوان والرابعة شمشاط وقالیقلا وارجیش وباجنیس انتهی ودریاچه وان در ارمنیه در جنوب مشرق ارزن الروم است وطول اندریاچه تخمیناً شصت میل وبزرگترین عرض اوسی وپنج میل است وحصبه وآن در سمت مشرقی دریاچه است که باسم او مشهور است وبدلیس در جانب مغربی دریاچه است وخلاط که بغلط اخلاط گویند در جانب شمال مغرب دریاچه است والجزیره را در کتاب مراصد جزیره اقور ضبط کرده است کما قال جزیرة اقور بالقاف هی التی بین دجلة والفرات وهما مجاور الشام تشتمل علی دیار مضر ودیار بکر سمیت الجزیرة لانها بین دجلة والفرات وهما مقبلان من دیار الروم وینحطان متیامنان حتی یلتقیا قرب البصرة ثم یصبان فی البحر وهی صحیحة الهواء بها مدن جلیلة وقلاع وحصون کثیرة من امهات مدنها حران والرها والرقة وراس عین ونصیبین وسنجار والخابور وماردین وآمد ومیافارقین والموصل وغیر ذلک انتهی واقور را در فصل همزه وقاف چنان ضبط کرده است اقور بالضم القاف وسکون الواو وآخره راء کورة بالجزیرة او هی الجزیرة التی بین الموصل والفرات باسرها انتهی وجبال تارس را آنچه که ما معلوم کرده ایم همان جبل القبق است که در مراصد ضبط کرده است وبعضی گویند که قفقاز است کما قال قبق بفتح اوله وسکون ثانیه واخره قاف کاوله جبل متصل بالباب الابواب وبلاد الالان وهو آخر حدود ارمینیه قیل فیه اثنان وسبعون لسانا لا یعرف کل لسان لغة صاحبه الا بترجمان ویقال ان طوله خمسمائة فرسخ قالوا واوله العرج الذی بین مکة والمدینة یمتد الی الشام حتی یتصل بلبنان الی حمص ومصنی ویتصل بجبال انطاکیة وسمیساط ویسمی هنالک اللکام ثم یمتد الی ملطیة وسمیساط وقالیقلا الی بحر الخزر وفیه باب الابواب وهناک یسمی القبق انتهی وارتفاع آرارات هفده هزار ودویست وشصت وشش فوت وارتفاع الیمپوس ششهزار وپانصد فوت وارتفاع لبنان نه هزار وپانصد وبیست فوت است ولبنان همان لبنان است که بضم لام در کتب مسالک وممالک ضبط کرده است وقدمای یونان اورا انتی لی بنوس میگفتند صاحب مراصد میگوید لبنان بالضم وآخره نون جبل مطل علی حمص یجیی من العرج الذی بین مکة والمدینة حتی یتصل بالشام فما کان بفلسطین فهو جبل الحمل وما کان بالاردن فهو جبل الخلیل وبدمشق سیر وبحلب وحماة وحمص ولبنان ویتصل بانطاکیة والمصیصة ویسمی هنالک اللکام ثم یمتد الی ملطیة وسمیساط وقالیقلا الی بحر الخزر فیسمی هنالک القبق انتهی وپلسطین همان فلسطین است واسامی بنادری که در سواحل فلسطین است آنچه که با اسامی قدیمه تطبیق کرده ایم از اینقرار است

گزا	یعنی غزه	اسکلان	یعنی عسقلان	جمنیه یا جمنیه	یعنی یبنی
جفا یا جوپی	یعنی یافا یا یافه	اپالونیه	یعنی ارسوف	کیساریه	یعنی قیساریه
سیکمینس	یعنی حیفا یا یافه	اکری	یعنی عکه	اکزیب	یعنی عذیبون
الکسندریا یا الکسندروس کنی	یعنی اسکندرونه	تیر	یعنی صور	زرفات یا سرپته	یعنی صرفنده
سیدان	یعنی صیدا	رودخانه تمیرس	یعنی نهر الدنیار	بریتس یا بروتیه	یعنی بیروت
تری پولی	یعنی طرابلس	طارطوسه	یعنی طرطوس	لئادکیه	یعنی اللاذقیه

وکنعان

وکنعان اسم قدیم شام است کما قال الیاقوت کنعان بالفتح ثم السکون وعین مهملة وآخره نون قال ابن الکلبی الشام ومنازل الکنعانیین ینسبون الی الکنعان بن حام بن نوح وکنعان موضع من ارض الشام کان منزل یعقوب علیه السلام فی قریة یقال لها سیلون بین سنجل ونابلس وبها الجب الذی القی فیه الیوسف علیه السلام واز شهرهای معروف سوریه یکی بیت المقدس که بنای مسجد وتعمیر آن شهر از حضرت سلیمان است که ذکر او در اخر باب پنجاه وسیم گذشت ودر جنوبی بیت المقدس قریه حبرون است که قبر حضرت ابراهیم واسحق ویعقوب علیهم السلام وساره در انجاست اما فرات رودخانه بزرگ مشهوریست که منبع او کوه تارس است ومصب او خلیج فارس است واز منبع او تا مصب او تخمیناً هزار وپانصد میل میشود وفرات را فارسیان فالاذرود میگفتند اما دجله منبع او از جبال ارمنیه است تخمیناً چهل میل در شمال دیار بکر وپانزده میل در جنوب منبع فرات است وان رودخانه عظیم در کورنه بفرات متصل میشود واین رودخانه سالی دو بار طغیان دارد طغیان اول او در ماه اپریل بواسطه گداختن برف جبال ارمنیه است وطغیان ثانی او در نومبر بواسطه بارانهای شدید است ودجله را صاحب تقویم البلدان بکسر دال تصحیح کرده است واین رودخانه را فارسیان اروندرود واربل رود می گفتند ودجله معرب دیله است وذکری از رودخانه فرات ودجله در آخر باب پنجاه وسیم نیز خواهد آمد وکورنه که عربان قورنه گویند قریه ایست که تخمیناً سیصد خانوار دارد ودرمابین شمال ومغرب بصره در ملتقای نهرین بین النهرین واقع شده است واز آن پس تا دریا این رودخانه عظیم را شط العرب میخوانند واین رودخانه چندین رود دیگر متصل میشود از انجمله زاب اعلی است که از مابین اربل وموصل میگذرد ودر یکفرسخ پایین بلید حدیثه ملحق میشود بدجله واو را از شدت جریان زاب مجنون میگویند ودیگری زاب اسفل است که از مابین اربل وکرکوک میگذرد که از جنب قصبه کوی گذشته در شرقی بلیده سن بدجله داخل میشود ودیگری رود دیاله است که به سیروان شهرت دارد واز غربی بعقوبه گذشته تقریباً بمسافت ده میل در شرقی بغداد بدجله متصل میشود وحدیثه دجله غیر از حدیثه فرات است اما ارنتس از انهار سوریه است ودر نزدیکی انطاکیه بشکل دایره حرکت میکند ومصب او بحر مدیترانین است اما جاردن که قدما او را اردن میگویند همان اردن است ورودخانه مشهور فلسطین است وولایت اطراف او را نیز باسم او خوانند ومنبع او کوهیست که او را جبل الشیخ گویند که قدما او را هرمون وسنیر میخواندند واین رودخانه از پهلوی سیزریه فلیپی گذشته که الان او را بانیس گویند ودر انجا دریاچه کوچکی میشود وپس از آن جاری شده از جانب شمالی بدریاچه طبریس یعنی طبریه داخل میشود واز اندریاچه در آمده بجانب جنوب روان میشود وپس از جریان بسیار از جانب شمال ببحر المیت داخل میشود که او را اسالتیس یعنی بحر الملح نیز گویند وطبریه دریاچه ایست که در شمال جودیه است که باسم بلیده که در غربی اندریاچه است موسوم است ودر جنوب مغرب طبریه قریه ناصره است که حضرت عیسی در انجا مسکن داشت یاقوت گوید منها اشتق اسم النصاری لان المسیح سکنها فنسب الیها اما بحر المیت که او را بحیره المنتنه وبحر لوط وبحر الملح نیز گویند بحیره درازی است که امتداد او از شمال بجنوبست ودر مشرق جودیه ودر جنوبی بحیره طبریه اتفاق افتاده وقدما این بحیره را اسفلتیتس میگفتند وطول او تخمیناً هفتاد میل وعرض او از ده میل تا پانزده میل است وبنابر کتب مقدسه پنج شهر معمور در حوالی او بزمین فرو رفته وبعذاب الهی گرفتار شدند که یکی از انها سدوم است که از شهرهای لوط است ودیگری گومره یعنی غمره ودیگری دا رو ما است ودیگری عاموراست ودر اطراف ایندریاچه آثار ولکنو نیز بسیار اما جزیره سیپرس که او را عربان قبرس گویند بکلی مصنف از شرح حال او چشم پوشید جزیره بزرگیست که در نزدیکی ساحل جنوبی آسیای صغیر واقع شده وطول اینجزیره تخمیناً صد وچهل میل وعرض او از شصت میل تا هفتاد میل است واین جزیره در سال هزار وچهارصد وهشتاد مسیحی

سنه ۸۸۵

مطابق هشتصد و هشتاد و پنج هجری بتصرف اهل ونیس درآمد و در سال هزار و پانصد و هفتاد مسیحی مطابق نهصد و هفتاد و هشت
هجری ترکها این جزیره را از اهل ونیس بقهر و غلبه گرفتند و از آنزمان در تصرف دولت عثمانیست و از آنزمان از حشمت و
جلال افتاده او کاسته شده است و جمعیت آنجا تخمیناً شصت هزار میشود و دو سلسلهٔ جبالی از مشرق تا مغرب این جزیره تقریباً امتداد
دارد و ارتفاع آنها چنانست که در زمستان برف آنها را میگیرد و جانب جنوب این جزیره صحراست و در تابستان بسیار
گرم میشود و بادهای حرور و سموم از صحرای افریقا و عربستان در اهتزاز میاید و جانب شمالی او در زمستان سرد است
و غله در این جزیره بکثرت بعمل میاید و شراب فراوان از این جزیره بخارج میبرند و شراب آنجا شیرینست و تا چهل سال او را
نگاه میدارند در آنوقت کمال قوت را دارد و آنچه قیمتی است شراب عتیق است و زردالوی خوب دارد و چندین قسم
کدوی صراحی و کدوی دیگر در آنجا بعمل میاید و امتعه و محصولات آنجا پنیر و پنبه و پشم و ابریشم و نمک است که بخارج
میبرند و کارخانهای سراجی بسیار خوب دارد و دو ثلث سکنهٔ آنجا عیسویست که در اطاعت اتراک است و یکثلث او
مسلمانست قصبهٔ بزرگ آنجا نیکوسیه که در نقشه نیکوسیه ضبط کرده که در وسط است و لرنیکا در ساحل مغربی است
و فمگوسته در ساحل مشرقیست و نیوبفا است که در ساحل مغربیست و صاحب قاموس میگوید قبرس جزیرة عظیمة
للروم بها توفیت ام حرام بنت ملحان اما دولت کارده و سلطنت بابلیون از قراریکه مورخین یونان ضبط کرده اند

دولت بابل

اول کسیکه بتخت شاهی عروج کرد بلس است که در کتب مقدسه باسم نمرود ذکر شده است که دو هزار و دویست و چهل و
پنجسال قبل از عیسی بسلطنت نشسته و در عصر او حرکت ستارکان و سیر ایشان ضبط شده و هر یکرا اسمی نهاده اند
و حکمای کلدانیین تابیشانست و پس از شاهنشاهی پنجاه و پنجسال از جهان درگذشت و از آن پس همه سلاطین بابل را
بلقب نمرود میخواندند چنانچه سلاطین مصر را فرعون و سلاطین یمن را تبع میگفتند و برشمارده و فراعنه و تبابعه جمع
بسته اند و پس از بلس پسر بزرگ او نینس بمسند حکمرانی در اسیریه دو هزار و شصت و نه سال قبل از عیسی متمکن شد و نی
نوه را آباد کرده باسم خود خواند و ارمنیه و ایران و بکتریه و همه آسیای صغیر را تحت حکم در آورد و پس از پادشاهی
پنجاه و دو سال تاج و تخت را وداع کرد و از و پسری شیرخواره مسمی به نی نیس باقی ماند و مادر او سمیرمیس کافل
ملک شده و آنزن عاقله کامله بود و شهر بابل در عصر او چنان آباد شد که در دنیا در زمان خود بلکه پس از او نیز

اکم اسم قدیم نوبیه آسیا

مثل و نظیر نداشت و سمیرمیس ممالک لیبیه و اتیوپیه و هندوستان را تصرف کرد و سمیرمیس مدت چهل و هفت سال
پادشاهی نمود و پسر او که در اینمدت بزرگ شده بود از دخالت مادر در امور ملک و لشکر ملول بود با جمعی متعهد
شده در سال هزار و نهصد و هشتاد قبل از عیسی مادرش را هلاک کرد و پس از پادشاهی یکسال خود نیز کشته شد
القصه این سلسله در سردانپالس هشتصد و بیست سال قبل از عیسی بانجام رسید و ما آنچه که نقل کردیم از هیئدن است
و از قرار مدت سلطنت شان هزار و چهارصد و بیست و پنجسال طول کشیده است و اینروایت با کتبه مصنف که ذکر
کردیم یکصد و شصت و یکسال اختلاف دارد و در روایت هیئدن نیز اختلاف کلی است چرا که حضرت ابراهیم باتفاق
مورخین و خبر کتب مقدسه در عهد نمرود اول متولد شده است و سال ولادت ایشان از قراریکه معلوم شده است
در سال هزار و نهصد و نود و شش قبل از عیسی بوده و در هیئدن ابتدای سلطنت نمرود را در سال دو هزار و دویست
و چهل و پنج قبل از عیسی ضبط کرده است و از اینقرار ولادت حضرت در عهد سمیرمیس ملکه بابل میشود و حال آنکه در عهد
نمرود اول است و از آن گذشته در هیئدن ابتدای شاهنشاهیرا در سال دو هزار و دویست و چهل و پنج قبل از عیسی

بیان میکنند و مدت سلطنت نمرود را پنجاه و پنجسال ضبط کرده است و نوشته است که پسر او نینس پس از او پادشاه شد
و سال جلوس نینس را در سال دو هزار و شصت و نه قبل از عیسی نموده و از اینقرار مدت سلطنت نمرود اول صد
و هشتاد و شش سال میشود و در جای دیگر ابتدای سلطنت او را در سال دو هزار و صد و بیست و چهار قبل از عیسی مذکور ساخته
که پنجاه و پنجسال مدت پادشاهی با تاریخ ثانی مطابق است ولی با تاریخ سابق مطابق نمیاید و اگر زمان ولادت حضرت
ابراهیم را از آن تاریخ که مرقوم شد پیشتر حساب کنیم باز با آنچه که هیئدن در لغت ایجپت قلمی داشته تفاوت میکند
و حال آنکه در اینجا خطا کرده و از آنچه در لغت ایجپت شرح داده صحیح است چرا که بحساب مورخین در سال هزار و هفتصد
و شش قبل از عیسی حضرت یعقوب با هفتاد نفر از اولاد و احفاد خود که با یوسف و اولاد او هفتاد نفر بودند وارد مصر
شد و در آنوقت از عمر شریفشان صد و سی سال گذشته بود و از اینقرار ولادت ایشان در سال هزار و هشتصد و
سی و شش قبل از عیسی خواهد بود و شصت سال نیز از عمر حضرت اسحق گذشته بود که عیصو و یعقوب توام متولد شدند و
از اینقرار ولادت حضرت اسحق در سال هزار و هشتصد و نود و شش قبل از عیسی اتفاق افتاده و از قرار مذکور در توراة مرقومست
از عمر حضرت ابراهیم یکصد سال تمام گذشته بود که خداوند کریم از بطن ساره حضرت اسحق را باو عطا فرمود و باین
حساب ولادت حضرت ابراهیم در سال هزار و نهصد و نود و شش قبل از عیسی میشود و اینحساب با آنچه که اولا در سال
ولادهٔ حضرت معلوم داشتیم مطابق است پس هیئدن در باب ضبط زمان نمرود اول خطا کرده است و آنچه که در تواریخ
عرب و عجم نوشته اند که نمرود چهارصد سال عمر کرد با زمان ولادت حضرت و زمان ابتدای سلطنت نمرود که در
هیئدن ضبط است مطابق میاید و در روایات هیئدن هیچ اینگونه خطائی دیده نشده است والله تعالی اعلم و در اینجا
القدر از تاریخ باستان کافیست هر که خواهد بتواریخ مبسوطه اروپا رجوع کند ام حرام دختر ملحان بن خالد بن زید
ابن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن النجار است و بعقد عبادة بن صامت در آمد او خواهر ام سلیم و خاله انس بن
مالک است و حضرت رسول او را اکرام میداشت و بدیدن او میرفت و بهمراه شوهر خود بشام رفت و عبادة بن صامت
بغزای قبرس رفت و ام حرام در خلافت عثمان در آن جزیره برحمت الهی واصل گشت

باب نود و هفتم در بیان بلدان معروفه و امکنهٔ مشهورهٔ آسیهٔ تیک ترکی

شهر بزرگ ترکی در ممالک آسیا الکبیره است یعنی حلب که پایتخت سیریه است و از شهرهای نیکوی معروفست و در ترتیب ثانی
اسلامبول میشمارند و جمعیت آنجا تخمیناً صد و پنجاه هزار است مترجم گوید که در هیئدن نوشته است که در سال

سنه ۱۲۶۶

هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و شش هجری دویست و هشتاد هزار جمعیت حلب را معلوم
کرده اند انتهی و در حلب کارخانهای ابریشم و پنبه بسیار است و بواسطه کاروانهای بغداد و بصره متجر هندوستان
و ایران حساب میشود دمشق کوئش یا دمشق یعنی دمشق از شهرهای سیریه است و جمعیت آنجا فزونتر از صد و هشتاد
هزار است و در اینشهر سابقا کارخانهای شمشیر سازی و فولاد سازی بسیار بود ولی اکنون کارخانهای ابریشم و پنبه
و صابون پزی بسیار است و اینشهر محل تردد قوافل بغداد و مکه و حلب است و سینت پال برای دعوت خلق یکبار
بدمشق آمد و صلاح الدین مشهور سلطان مصر و سیریه و فلسطین و توابع که شاهنشاه مسلمانان بود در اینشهر در سال

سنه ۵۸۹

هزار و صد و نود و سه مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و نه هجری وفات یافت و این شاهنشاه نامدار قبل از وفات خود در حالت
احتضار حکم کرد که کفن او را بر سر لوائی نصب کرده در میان کوچه و بازار گردانیدند و منادی باواز بلند میگفت اینست

حاصل همه چیز که باقی ماند برای صلاح الدین مقتدر تشیع کننده مشرق وانیکار مایه حزن واندوه اهل شهر شد و در فوت او
آواز بکا و عویل از برنا و پیر بفلک اثیر میرسید مترجم گوید تفصیل احوال ملک الناصر صلاح الدین یوسف ابن ایوب
در تاریخ ابن خلکان مسطور و وقایع و حروب او با فرنج و غیره کلا مذکور است وقال انه توفی بعد صلوة الصبح من یوم
الاربعا السابع والعشرین من صفر سنة تسع وثمانین وخمسمائة وکان یوم موته لم یصب الاسلام والمسلمون بمثله منذ فقد
الخلفاء الراشدون وغشی الملک والقلعة والدنیا وحشة عظیمة مالم یعلمها الا الله تعالی انتهی و دمشق را امیر تیمور
در سال هزار و چهار صد مسیحی مطابق هشتصد و سه هجری مفتوح ساخت و همه نفوس الشهر را از دم شمشیر گذرانید
مترجم گوید تاریخ فتح دمشق لفظ خراب است انتهی سمیرنا که باز میر شهرت دارد شهر معمور آبادی است
که در ساحل مغربی اناطولیه در آسیای صغیر واقع شده است و بندر مشهور لوانت است و جمعیت آنجا تخمینا یکصد و سی هزار
میشود و در این شهر تجار همه ملل بتجارت مشغولند و این شهر را نیز امیر تیمور صاحب قران در سال هزار و چهار صد و دو مسیحی
مطابق هشتصد و پنج هجری پس از محاصره شدیده مسخر نمود و چنین گفته اند که هومر شاعر معروف از اهل این شهر بوده است
و تولد او تخمینا نهصد سال قبل از عیسی در این شهر اتفاق افتاده اگر چه این قول چندان اعتبار ندارد پروسا که قدما
برسا گویند از شهرهای زیبای خوب آسیای صغیر است و در زمان سابق پایتخت سلاطین عثمانی بود و این شهر در دامنه
کوه المپس واقعست انگوره یعنی انگوریه و انقره نیز گویند شهر معموریست و جمعیت آنجا نیز تخمینا هشتاد هزار میشود و در اینجا
یک قسمی از بز است که در ولایت دیگر یافت نمیشود و عثمان بانی پادشاهی آل عثمان در برسا در سال هزار و سیصد و بیست
و شش مسیحی مطابق هفتصد و بیست و شش هجری مدفون شد و بایزید اول نیز که از امیر تیمور شکست خورد در این شهر در سال هزار و
چهار صد و سه مسیحی مطابق هشتصد و شش هجری و سلطان مراد در سال هزار و چهار صد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هشتصد و
پنجاه و پنج هجری مدفون گردید و در نزدیکی انگوره پامپی مشهور تیریدات اس پادشاه معروف را شکست داد و همچنین امیر تیمور
صاحبقران بایزید را شکست داده مغلولا گرفتار ساخت بصره شهر مشهوریست و در کنار شط العرب در نزدیکی خلیج
فارس واقع شده است و این شهر متجر هندوستان و ایرانست و غیرها محصولات آنولایت را کاروان در کاروان بهر طرف
میبرند مترجم گوید از حلب تا بصره براه کاروان هفتصد و بیست میل انگلیسی است و شتر سوار به تعجیل در یکساعت
در الصحرا مقدار پنج میل انگلیسی راطی میتواند بکند انتهی بغداد در کنار دجله واقع شده است و وقتی در عهد خلفای عباسی
چنان مشهور و آباد بود که از امصار کبیره دنیا محسوب بود و الان از آن جلالت و حشمت کاسته شده است و جمعیت آنجا
تخمینا هشتاد هزار است و در نزدیکی اینمکان آثار و علامات خفیه شهر قدیم بابلون پیداست و مرقد از کیل پیغمبر یعنی
حزقیل در نزدیکی بغداد است و این شهر محل تردد و معبر قوافل آسیای صغیر و سیریه و فلسطین و مصر و ایران است
مترجم گوید قبر حزقیل علیه السلام در نزدیکی کوفه است که بذی الکفل شهرت دارد و سدانت آن مقبره بعهده یهود
بود سلطان محمد خدابنده از یهود گرفته بمسلمانان تفویض کرد و از آنزمان در تصرف مسلمانان است و یهودیان
هرساله از بلاد شاسعه بزیارت آنجا میروند انتهی جیروسلم یعنی بیت المقدس پایتخت ملت یهود بود و سالیان
دراز میان مسلمانان و عیسویان از برای اینمکان شریف مخاصمه و مجادله برخواست تا مسلمانان بحیطه ضبط در آوردند
والآن قصبه کوچکی حساب میشود که در بلوک سوحشتی انشری واقع شده است و هنوز هم نیز در نزد یهودیان و عیسویان و
و اسلامیان بهمان حرمت و شرافت قدیم برقرار است و هرساله جمعی از نصاری و ملت یهود بزیارت اینمکان شریف چنانکه

سنه ۸۰۳
سنه ۸۰۵
سنه ۷۲۶
سنه ۸۰۶
سنه ۸۵۵

مسلمانان بکه میروند روان میشوند و این شهر بکرات و مرات خراب و آباد شده است و خرابی اول از نبوکدنزر یعنی بخت النصر
بود که پانصد و هشتاد و هشت سال قبل از عیسی حمله آورد و خراب نمود و زدیکیه بزرگ یهود انرا با همه یهودان اسیر
کرده ببابل فرستاد مترجم گوید زدیکیه مصحف صدقیاه است بخت النصر اول یهویاکین را بر سلطنت جیروسلم
وجودیه نصب کرد و او در خدمتگذاری تهاون ورزید او را ببابل خواست و برادر او صدقیاه را بجای او تعیین
فرمود و او نیز پس از یازده سال عصیان نمود و بخت النصر در این شهر لشکر کشیده جیروسلم و انسامانرا خراب کرد چنانچه
مذکور شده است انتهی و وقتی نیز تی تس قیصر روم هفتاد سال بعد از عیسی این شهر را مسخر نمود مساجد و معابد را
خراب کرد بنیان عمارات و بیوتات را برانداخت و در هدم و حرق هیچ کوتاهی ننمود بقاع سقف حکم قاع صفصف
یافت و براین کار حضرت عیسی اخبار فرموده و بر یهودان نفرین فرموده بود و بنابر قول جوسفس نود و هفت هزار
از یهود اسیر شد که تی تس آنها را در ممالک خود پراکنده ساخت و در همه ممالک بجهة معبرت ناظرین ایشانرا بانواع
سیاسات معذب داشت و در اینمکان شریف حضرت داود و سلیمان علی نبینا و علیهما السلام مدفونند و بیت المقدس را
مسلمانان در سال ششصد و سی و شش مسیحی مطابق پانزده هجری تصرف کردند و سپاهیان عیسوی در سال هزار و نود
و نه مسیحی مطابق چهار صد و نود و دو هجری از دست مسلمانان گرفتند و ثانیا صلاح الدین پادشاه مصر و سیریه
در سال هزار و صد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق پانصد و هشتاد و سه هجری از دست عیسویان انتزاع نمود و ترکها
اعراب را در سال هزار و دویست و هفده مسیحی مطابق ششصد و چهارده هجری از آنجا بیرون کردند که از انسال در تصرف
دولت عثمانیست و جمعیت آنجا تخمینا بیست و پنج هزار میشود و مشتمل بر طایفه یهود و اعراب و عیسویون و ترکها است
مترجم گوید حضرت عیسی را بر عم عیسویان در گلگوثه که ترجمه اش محل کاسه سر است در خارج بیت المقدس
که در جانب غربی شهر است بادو نفر دزد مصلوب ساختند و از شام تا بیت المقدس تخمینا یکصد و سی میل است و از بیت
المقدس تا بندر یافا که در جانب شمال مغرب بیت المقدس است تقریبا سی و پنج میل مسافت است انتهی افیسس
در زمان قدیم از شهرهای مشهور معروف آسیای صغیر بود و در این شهر گنبد دیانا را بنا نهادند و الآن قریه
حقیریست و گنبد دیانا را در شبی که الکسندر متولد شد از آتش ترطوس نامی در سال سیصد و پنجاه و شش قبل از عیسی
سوزانید و این بنیان محکم یکی از عجایبات دنیا میشمردند و سنت پال در این شهر سه سال اقامت نمود و در این مدت
از او چندین کرامات بظهور پیوست و حضرت مریم مادر حضرت عیسی علیه السلام نیز در این شهر مدفونست مترجم گوید در مدفن
حضرت مریم اختلاف است بعضی برآنند
تیر و سیدن
در زمان قدیم دو شهر معروف دنیا بود که اکنون جز آثاری از آن آبادی باقی نیست و سیدان هنوز خوبی دارد و
جمعیت او تخمینا شش هزار میشود و تیر را الآن صور میگویند و جمعی از صیادان و ماهی گیران در آنجا مسکن دارند
و تیر و سیدان دو شهر معروف فی نیشیه بود و در کتب مقدسه اسامی آنها بسیار مذکور است و چنین گویند که
ساحتن شیشه اول از اهل سیدان در زمان گوین دیدو اختراع شد و آنملکه بنای شهر کرتج را گذاشت و تیر وقتی چنان
آباد و معمور بود که از و بهتر مکان تجارت در کل دنیا کسی نشان نمیداد و این شهر را هشتصد و پنجاه سال قبل از عیسی
کوین آف سیس میگفتند یعنی ملکه بحور و این شهر را بخت النصر در سال پانصد و هفتاد و دو قبل از عیسی خراب کرد و باز در سال
سیصد و سی و دو قبل از عیسی اسکندر مسخر نموده از بیخ و بن برافکند و قتل و غارت نمود تر آئی وقتی در دنیا از شهرهای

سنه ۱۵
سنه ۴۹۲
سنه ۵۸۳
سنه ۶۱۴
افیسس
[illegible]

معروف مشهور بود که در آسیای صغیر واقع شده و اورا قدما بعضی ترُوجا و برخی ایلیوم میگفتند از آن شهر اکنون بزحمت
میتوان اثری جست یا علامتی یافت و مکانی که آن شهر بنا شده بود همین قدر معلوم شده است که در مقابل جزیرهٔ
تِنِدوس بوده است و ترای را اهل یونان در سال هزار و صد و هشتاد و چهار قبل از عیسی پس از محاصرهٔ ده سال
تصرف کردند و وقایع ده سال را هُومِر و وِرجیل بنظم در آورده اند بواسطهٔ اشعار انها تا جهانست باقیست آماسیَه
یکی از قصبات آسیای صغیر است و چنان مشهور است که در اینجا اِسترَبُون که از معارف اهل جغرافیای یونانست
متولد شده است و در زمان سلطنت اَگُستُس شاهنشاه روم ترقی کرد و از اماثل و اقران خود در گذشت و بیست و
پنجسال بعد از عیسی وفات یافت مترجم گوید احوال اِستربُون در اخر باب دوازدهم نیز گذشت انتهی اَکَری یعنی عَکّه
یکی از بنادر فلسطین است که قدما اورا اتالمیس میگفتند قلعهٔ سختی دارد و این بندر را صلاح الدین در سال هزار و صد و هشتاد
و هفت مسیحی مطابق با پانصد و هشتاد و سه هجری تصرف کرد و باز لشکریان صلیبی که در تحت حکم ریچارد اول انگلند
و فلیپ پادشاه فرانسه بود در سال هزار و صد و نود و یک مسیحی مطابق با پانصد و هشتاد و هفت هجری اخذ کردند و در همین مکان
جنگ عظیمی فیمابین لشکر فرانسه و انگلیس در سال هزار و هفتصد و نود و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهارده هجری اتفاق
افتاد و لشکر انگلیس غلبه کرده فرانسه را شکست دادند و سردار انگلیس سر سِیدنی سمیث و سردار فرانسه ناپلیون بناپارت
بود مُوصِل در جنب رود خانه دجله واقع شده و در این شهر کارخانهای جرم سازی و پنبه ریسی بسیار است و الیجهٔ راه راه
انجا معروفست و قریهٔ نِنِیَه در مقابل موصل در کنار مشرقی رود خانه اتفاق افتاده و مکان این قریه در محل قدیم بعضی از
محلات شهر نینوی است مترجم گوید و قبر حضرت یونس علیه السلام در انجاست و حضرت یونس هشتصد و چهل سال
قبل از عیسی بدعوت خلق مبعوث شد و بشهر نینوی تشریف آورد و نینوی در انوقت چنان آباد بود که درازی شهر بمسافت
سه روز راه بود و یونس را العبری یُوناه می گفتند و بانگلیسی جُونَه میخوانند انتهی حِلّه در جنب رود خانه فرات
بمسافت شصت میل در جنوب بغداد واقعست و چنان مظنون است که در مکان قدیم شهر بابل بنا شده ارض روم
در نزدیکی منبع فراتست و از شهرهای مشهور حاکم نشین عثمانیست و در مرتبه و شان پس تر از مصر و برابر با بغداد میباشد
و جمعیت انجا تخمیناً هفتاد هزار میشود مترجم گوید عوام عجم ارض روم گویند و صحیح ان ارزن الروم است چنانچه
یاقوت در مراصد تصحیح کرده است انتهی سِیزَرِیَه نسبت بزمان قدیم بسیار خراب شده است چنانچه از بعضی نواحی او مثل
جَمنیه یعنی یُمنی و جُوپا یعنی یافا در زمان اِستربُون چهل هزار مرد مسلح در معرض قتال و جدال حاضر میشدند و الآن زیاد تر
از سه هزار را استطاعت و قوه ندارند و باقی ابادی انجا را بر زمان سابق از این قیاس میتوان کرد جودِیَه در زمان
تی‌تُس چهار ملیان جمعیت داشت و الآن یک عشر ان جمعیت را ندارد و همه جمعیت و نفوس سیزریه در این زمان تخمیناً
دو ملیان و نصف حساب کرده اند و پاشای هر ولایت از جانب سلطان اختیار تام دارد مگر در کلیات امور با دولت
سؤالی و جوابی داشته باشد و چنین مشهور است که در مصر و سیزریه کلب کَلِب یافت نمیشود و دیوانگی کینین یعنی سگ اصلا نیز
وجود ندارد و مذهب اغلب اهالی انولایت اسلام است که اقرار بقرآن دارند که اورا بائیبل آف دی محمد میگویند یعنی
کتاب سماوی محمد صلی الله علیه و اله و اسلامیان نیز در دو طایفهٔ بزرگ امتیاز یافته اند که یکی از ان طایفه علی را دوست
میدارند و یکی عمر را و ایشان سنیند و هر یکی از این دو طایفه نیز بچندین فرق منشعب شده است ولی عموماً اعتقاد آنها اینست
که خدائی نیست بجز خدای حقیقی و محمد رسول خدا است و سنیین نیز کبیر را ترکها واجب الاطاعه میدانند که قدرت حیات و مما

با اوست و احکام اورا در نفوس و دما و اموال خود مختار میشناسند و ولایات آسیای ترکی مشحون از آثار قدیمه است
که در کتب مقدس و کتب منجمین قدیم آثار انها مذکور و مسطور است چنانچه نمرود و نی‌نُس و سمیرامیس شاهنشاهان بزرگ بودند
که از انجا برخواسته اند که ایشانرا پهلوانان ترائی جانشین شدند و اهل سِلیوسِیَه و مِتریدیطس خونخوار و زِنُوبیَه
ملکه پلمیرا و خلفای بغداد همه از این زمین بوده است شعر باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فما اغنتهم
القلل واستنزلوا بعد عز من معاقلهم فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا ناداهم صارخ من بعد ما قبروا این الاسرة
والتیجان والحلل این الوجوه التی کانت منعمة من دونها تضرب الاستار والکلل و در ترکی آسیا این شهر قدیم
معقول بود که اورا پلمیرا می گفتند که ملکه انجا زِنُوبیَه را شاهنشاه آرِلین دویست و هفتاد و سه سال بعد از عیسی
گرفته محبوس کرد و اورا با اساس تمام بشهر روم داخل کردند و این شهر خراب شد و اثار و علامات این شهر عظیم اکنون بر
برقرار است که محل عبرت و حیرتست و چنین گویند که این شهر از بنای حضرت سلیمانست که اورا اندمر می گفتند و
دوره او ده میل بود و در صحرای سیریه اتفاق افتاده و یکوقتی این شهر پایتخت شاهنشاهی بزرگ بود و وقتی پلمیرا تجارت
خانه ممالک مشرقی بود و اکنون عربها در حوالی این شهر خانهای محقری دارند که از نی و چوب ساخته اند
بَلبَک یعنی بعلبک که قدما هِلیوپولیس میگفتند شهر مشهور دنیا است و در انجا از اثار قدیم بسیار است که بنای اورا
بهتر و عالی تر از پلمیرا میدانند و بعلبک در سیریه تخمیناً چهل میل در شمال مغرب دمشق واقع شده است و اورا یونانیان
هِلیوپولیس میگفتند یعنی بلده افتاب که هِلیو بمعنی افتاب و پولیس بمعنی مکان و بلده است و اکنون قلیل خانواری
در انجا مسکن دارند و چنان گفته اند که بنای پلمیرا و بعلبک هر دو از حضرت سلیمانست بعضی بر انند که بنای بعلبک
از شاهنشاه انطونی نُس پیُوس است و در حوالی ازمیر نیز چندین اثار قدیمه است که در میان انها هنوز علامات انها
مثل ستونهای مرمر سفید باقیست و یک اثار دیگر در لُودیسِیَه است و اگر بتفصیل همه بپردازیم از مطلب و مقصود باز مانیم
تتمّه از امکنهٔ معروفهٔ سیریه اکنون یکی نجف اشرفست و یکی کربلای معلا است که مصنف بذکر انها نپرداخت
اما نجف اشرف مشهور بغری در غربی کوفه بمسافت یکمیل اتفاق افتاده است و در انجا پاک مرقد امام المشارق و المغارب
علی بن ابیطالبست که در شب نوزدهم رمضان المبارک سال چهل از هجرت در سن شصت و سه سالگی شربت شهادت چشید
و در شب دوشنبه بیست یکم شهر مزبور با علی علیین شتافت و عرش برین را بقدوم خود زینت داد و در انجاک پاک
مدفون شد و ولادت با سعادت ایشان از بطن مخدره طهارت فاطمه بنت اسد موافق اخبار صحیحه در روز جمعه سیزدهم
رجب المرجب سنه ثلثین من عام الفیل در خانه کعبه اتفاق افتاد و قبر مبارک او تا عهد هرون الرشید مخفی بود و در عصر
هرون معلوم گشت و هارون گنبدی و مسجدی در انجا بنا نهاد و عضد الدوله دیلمی بر عمارت و ابادی او
کوشید ارادوا ان یخفوا قبره عن عدوه فطیب تراب القبر دل علی القبر و حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی
در عهد خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار که جود و عطای او خط ترقین بر عطای حاتم کشیده قلعهٔ از آجر و گچ بر دور
القصبه بنا نهاد و پس از ان بواسطه ان قلعه از صدمات اعراب قتله کیان مصون ماندند و آبادی انجا بیشتر شد
و نود و چهار هزار تومان اشرفی یکمثقالی مخارج القلعه حسین و مدرسه صدر شده است و نادر شاه افشار گنبد مطهر را
مطلا نمود و در ان بقعه شریفه اخایر ذخایر و زواهر جواهر و طلا الات و نقره الات و اوانی سیمین و زرین العقد برسم
نیاز و وقف سلاطین شیعه و مخلصین و بندگان آن آستان برده اند که در خزانه هیچ پادشاهی یافت نمیشود و در این کتاب

همین قدر کافیست بکر بن حماد باهری در مرثیه آن بزرگوار نیکو گوید که در کتاب استیعاب مسطور است قل لابن ملجم والاقدار غالبة هدمت ویلک للاسلام ارکانا قتلت افضل من یمشی علی قدم واول الناس اسلاما وایمانا واعلم الناس بالقرآن ثم بما سن الرسول لنا شرعا وتبیانا صهر النبی ومولاه وناصره اضحت مناقبه نورا وبرهانا وکان منه علی رغم الحسود له مکان هرون من موسی بن عمرانا وکان فی الحرب سیفا صارما ذکرا لیثا اذا لقی الاقران اقرانا ذکرت قاتله والدمع منحدر فقلت سبحان رب العرش سبحانا انی لاحسبه کان من بشر یخشی المعاد ولکن کان شیطانا اشقی مرادا اذا عدت قبایلها واخسر الناس عند الله میزانا کعاقر الناقة الاولی التی جلبت علی ثمود بارض الحجر خسرانا قد کان یخبرهم ان سوف یخضبها قبل المنیة ازمانا فازمانا فلا عفی الله عنه ما تحمله ولا سقی قبر عمران بن حطانا لقوله فی شقی ضل مجترما ونال ما ناله ظلما وعدوانا یا ضربة من تقی ما اراد بها الا لیبلغ من ذی العرش رضوانا بل ضربة من شقی اوردته لظی مخلدا قد اتی الرحمن غضبانا کانه لم یرد قصدا بضربته الا لیصلی عذاب الخلد نیرانا کربلا در جانب جنوب و جنوب مغرب بغداد است و از بغداد تا کربلا پنجاه میل مسافتست و بحسب آبادی بزرگتر و معمورتر از نجف است و مسافت بینهما فزونتر از چهل میل است و کربلا در جانب شمال مغرب نجف واقع شده است و از کربلا تا حله تقریبا بیست و پنج میل راه است و حله قریب بمشرق کربلا اتفاق افتاده و در ارض مقدس کربلا معصوم خامس و امام ثالث مولی الکونین حسین بن علی علیهما السلام با جمعی از ارادتکیشان و برادران و اقوام خود که در روی زمین نظیر نداشتند در روز عاشورای شصت و یک هجری بدرجه رفیعه شهادت رسیدند و از عمر مبارکشان روز شهادت پنجاه و شش سال و پنج ماه و هفت روز گذشته بود و تا جهانست سوز مصیبت آن بزرگوار در دل احباب باقیست شعر ای از ازل بماتم تو در بسیط خاک گیسوی شب بریده گریبان صبح چاک صاحب تاریخ گزیده گوید نشان بدکرداری و نیکوکاری از اینجا قیاس میتوان کرد که یزید را سیزده پسر بود و از اینقدر زندان یکی را نام و نشان نیست و از نسل حضرت امام حسین علیه السلام که تنها امام زین العابدین ماند هزاران هزار علوی در جهان پیش آمد و خدا تعالی برکت در نسل علویان نهاد و از تخم یزید علیه اللعنه یزید تا جهانیان بدانند که کس بر بدکرداری سود نکند و کار آخرت هنوز در پیش است و خدا داناست بر آنکه در هنقضیه با ایشان کرده چها خواهد رفت شهر کربلا را در سال هزار و دویست و شانزده هجری روز عذیر که بعذیر تاریخ اوست طایفه ضاله وهابی قتل عام کردند که اثاثه و اوضاع بقعه شریفه را بغارت بردند و از چوب صندوق مطهر سعود نامسعود در همان رواق کردون طاق قهوه پخته تناول نمود و آخوند ملا عبد الصمد همدانی که از اجله علما بود بدرجه شهادت رسید چون جمعی بواسطه زیارت عذیر بنجف اشرف رفته بودند لهذا از صدمه قتل و نهب آن نابکار مصون ماندند و شش هزار نفر در آن روز بهلاکت رسیدند و چندی نکشید که از اهتمام محمد علی پاشا در بر العرب از طایفه وهابی و سعود اسمی نماند و در سال هزار و دویست و سی و سه در عیینه نجد که مأمن عبد الله بن سعود بود بدست ابراهیم پاشا ولد محمد علی پاشا افتاد و آن بنیان حصین را برافکند و عبد الله بن سعود را با سکنه القلعه بدر ک فرستاد و بار دیگر در بار ذهم ذیحجه سال هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری نجیب پاشا کتان اینشهر را قتل نمود که نه هزار نفر بدرجه شهادت رسیدند و جمعی که برواق گریخته و در صحن حضرت عباس خزیده بودند آنها نیز امان نیافتند و از فساد بعضی از اشرار جمعی از اخیار کشته شدند و تذهیب گنبد مطهر مرقد منور حضرت ابا عبد الله الحسین بوحی و روح من سواه فداه از خاقان شهید آقا محمد خان است در سال هزار و دویست و هفت که والده خاقان مبرور فتحعلی شاه بزیارت عتبات عالیات میرفت

حسب الامر خاقان شهید تذهیب نمود حاجی سلیمان صباحی در تاریخ او میگوید کلک صباحی ازپی تاریخ او نوشت در گنبد حسین علی زیب جست زر و در زمان سلطنت خاقان مبرور فتحعلی شاه قاجار عرض کردند که طلای گنبد حضرت سیاه شده است خاقان مبرور فرستاده طلای گنبد را برچیده از نو طلا کردند و خشت انجار التعمیر کرده بکاظمین علیهما السلام بردند و گنبد کاظمین را مطلا نمودند و والده ماجده آن امام همام حضرت فاطمه دختر خیر الانام خیر قریش اباً و امجدها اکثرها نایلا و اجودها اطعنها بالقناة اضربها بالسیف مجاجا مستودها تاج لوی بن غالب و به سما لها فرعها و محتدها شمس ضحیها هلال لیلتها در تفاصیرها زبرجدها و در روز شهادت ان امام بزرگوار اختلاف بسیار است و در احادیث شنبه و جمعه و دوشنبه وارد شده است و قدمای منجمین موضع شمس را در روز عاشورا بیست و یکدرجه میزان تشخیص داده اند ولی استخراجی که از زیج محمد شاهی میرزا حسن منجم ولد ملا داد محمد اصفهانی کرده است با اقوال منجمین سلف اختلاف دارد و بزعم او غره هلالی شهر محرم الحرام شصت و یک هجری بلا خلاف روز یکشنبه بوده که عاشورا بلا خلاف سه شنبه میشود و تحویل سال عالم که تحویل قبل از شهادت روز دوشنبه دوازدهم حسابی شهر جمادی الثانیه سال شصت هجری بوده است و طالع سال مزبور را العرض مدینه طیبه اسد هجده درجه و چهار دقیقه معین کرده است و چهار ماه و کسری قبل از شهادت قران نحسین سرطانی در شانزده درجه و پنجاه و چهار دقیقه سرطان اتفاق افتاده است و جزو شمس هنگام قران جوزای هشت درجه و بیست و چهار دقیقه و تقویم کواکب از قرار استخراج میرزا حسن در روز عاشورا از اینقرار است شمس میزان نوزده درجه و بیست دقیقه قمر دلو بیست درجه و هفت و شش دقیقه زحل اسد صفر درجه و پنجاه و سه دقیقه مشتری جدی هشت درجه و بیست و شش دقیقه مریخ میزان ده درجه و سی و یک دقیقه زهره سنبله چهارده درجه و سی و نه دقیقه عطارد میزان سه درجه و چهل و هشت دقیقه راس جدی دو درجه و پنجاه و نه دقیقه و در موضع شمس با اقوال قدما یکدرجه اختلافست ولی در سایر کواکب اختلاف بسیار است چون عمل استخراج میرزا حسن سند است لهذا القول او اطمینان حاصل کرده در این کتاب ثبت شد اما بغداد وقتیکه پایتخت خلفای عباسی بود کمال آبادی داشت چنانچه صاحب الغنی در وقایع یکصد و سی و ششم از رحلت خیر البشر میگوید بغداد شصت هزار حمامات سوای آنچه امرا و اهل ثروت در خانهای خود ساخته بودند داشت و در برابر هر حمامی پنج مسجد بود که مجموع سیصد هزار مسجد باشد که در هر مسجدی سوای امام و موذن پنج شش نفر بنماز جماعت مشغول بودند و شانزده دروازه داشت و ما بین هر دروازه مسافت هشت میل بود مترجم گوید اگرچه این بنظر اغراق میآید ولی آنچه که در آبادی مصر و بابل و روم نوشته اند غریبتر از این است العلم عند الله و در غربی بغداد مرقد مطهر امامین الهمامین کاظمین علیهما السلام است که موسی بن جعفر و نواده آن بزرگوار محمد ابن علی بن موسی است و در سال ولادت و وفات ائمه اطهار مورخین و محدثین عامه و خاصه اختلاف بسیار دارند و من قول احمد بن خلکان را در وفیات معتبر میدانم لهذا قول او را روایت میکنم وکانت ولادت ابو الحسن موسی الکاظم علیه السلام یوم الثلاثا قبل طلوع الفجر من شهور سنه تسع وعشرین ومائه وقال الخطیب سنه ثمان وعشرین بالمدینه وتوفی خامس عشرین شهر رجب سنه ثلاث وثمانین ومائه وقیل سنه ست وثمانین ببغداد وقیل انه توفی مسموما وقال الخطیب توفی فی الحبس ودفن فی مقابر الشونیزیه خارج القبه وقبره هناک مشهور یزار وعلیه مشهد عظیم فیه من قنادیل الذهب والفضه وانواع الآلات والفرش ما لا یوجد وهی فی الجانب الغربی وکان الموکل به مده حبسه السندی بن شاهک جد کشاجم شاعر المعروف وکانت

ولادة ابو جعفر محمد الجواد ابن علی الرضا علیهما السلام یوم الثلاثا خامس شهر رمضان و قیل منتصفه من خمس وتسعین ومائه وتوفی یوم الثلاثا لخمس خلون من ذی الحجه سنه عشرین ومایتین وقیل سبع وعشره ومایتین ببغداد ودفن عند جده موسی بن جعفر علیهما السلام فی مقابر قریش و در کنار دجله فیما بین شمال بغداد وشهر قدیم سامرا است که سر من رای نیز گویند که در وقت معتصم آباد شد و مسافت میان بغداد و سامرا تخمینا هشتاد و پنج میل است و دران بلد مرقد منور نورین نیرین سیدین سندین شمسین قمرین حضرت امام علی النقی و پسر بزرگوارش امام حسن عسکری است و سردابی است که در انجا امام ثانی عشر مهین فرزند حضرت خیر البشر خلیفه الرحمن مهدی صاحب الزمان علیه السلام غیبت فرموده است اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه وادرکنا بنا ایامه وظهوره وقیامه واجعلنا من انصاره واقرن ثارنا بثاره و کانت ولادة ابو الحسن علی الهادی بن محمد الجواد علیهما السلام یوم الاحد ثالث عشر رجب وقیل یوم عرفه سنه اربع وقیل ثلاث عشره ومایتین ولما کثرت السعایة فی حقه عند المتوکل احضره من المدینة وکان مولده بها واقره بسر من رای وهی تدعی بالعسکر لان المعتصم لما بناها انتقل الیها بعسکره فقیل لها العسکر ولهذا قیل لابی الحسن المذکور العسکری لانه منسوب الیها واقام بها عشرین سنه وتسعة اشهر وتوفی بها یوم الاثنین لخمس بقین من جمادی الاخره وقیل لاربع بقین منها وقیل رابعها وقیل فی ثالث رجب سنه اربع وخمسین ومایتین ودفن فی داره علیه السلام ابو محمد الحسن ابن علی الهادی علیهما السلام والد المنتظر صاحب السرداب ویعرف بالعسکری وابوه علی یعرف ایضا بهذه النسبة وکانت ولادة الحسن علیه السلام یوم الخمیس فی بعض الشهور احدی وثلثین ومایتین وتوفی یوم الجمعه وقیل الاربعا لثمانی لیال خلون من شهر ربیع الاول وقیل جمادی الاولی سنه ستین ومایتین بسر من رای ودفن بجنب قبر ابیه علیه السلام اما ولادت امام ثانی عشر و فرمانفرمای قضا و قدر بقول مورخین و روایت احمد بن خلکان در روز جمعه پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری واقع شده و قال احمد بن خلکان ولما توفی ابوه کان عمره خمس سنین واسم امه خمط وقیل نرجس والشیعة یقولون انه دخل السرداب فی دار ابیه وامه تنظر الیه فلم یعد یخرج الیها وذلک فی سنه خمس وستین ومایتین وعمره یومئذ تسع سنین وذکر ابن الازرق فی تاریخ میافارقین ان الحجة المذکور ولد تاسع شهر ربیع الاخر سنه ثمان وخمسین ومایتین وقیل فی ثامن شعبان سنه ست وخمسین وهو الاصح ولما دخل السرداب کان عمره اربع سنین وقیل خمس سنین وقیل انه دخل السرداب سنه خمس وسبعین ومایتین وعمره سبع عشرة سنه والله اعلم ای ذلک کان مترجم گوید روایتی که ولادت حضرت در سال دویست و پنجاه و شش اتفاق افتاده است در نزد عرفا اقوی است ولفظ نور ماده تاریخست اما گنبد دیانا که در افیس بوده است یکی از هفت عجایب دنیا بوده و اخراجات او بقدر خراج همه مملکت آسیا شده بود و پلینی میگوید که این معبد و گنبد دویست و بیست سال طول کشید تا تمام شد و یکصد و بیست و هفت پادشاه در انمدت در بنای او اعانت مالی کردند این گنبد چهارصد و بیست و پنج فوت طول و دویست و بیست و پنج فوت عرض داشت و بالای یکصد و بیست و هفت ستون از سنگ مرمر سفید بنا نهاده بودند که هر کدام شصت فوت ارتفاع داشته که هجده ذرع میشود و هر کدام ازان ستونها یکصد و پنجاه تن وزن داشته و در این بتخانه بیست هزار نفر براحت مقام نشستن داشته‌اند و این بنای عالی در شب ولادت الکسندر کبیر بجهالت و نادانی شخصی ارستراطوس نام سوخته شد چنین نوشته‌اند که جمیع اهل تهمت انکار کردند با نواع تعذیب و تنکیل مبتلا ساختند ارستراطوس که یکی ازان اشخاص بود اقرار کرد که باعث انکار من شده‌ام وجه او را پرسیدند جواب داد که خواستم اسم من در صفحه روزگار بماند که اینچنین بنا را چنین کسی در یکشب بخاک یکسان نمود و این واقعه سیصد و پنجاه و شش سال قبل از عیسی اتفاق افتاده

ابوجعفر محمد الجواد علیه السلام

ابو الحسن علی الهادی علیه السلام

ابو محمد حسن العسکری علیه السلام

صاحب العصر والزمان علیه السلام

گنبد دیانا

و دران شب از قضایای اتفاقیه که بعد معلوم شد الکسندر کبیر بعرصه وجود آمده بود و این گنبد را ثانیا بنا کردند ولی با ان رونق و صفای اول نبود و بازثانیا طایفه گاث در سال دویست و پنجاه و شش بعد از عیسی سوزاندند و پس ازان کسی در فکر آبادی او نیفتاد و دیانا دختر جوپیتر است که ربة پاکدامنی و جمال است و افیس در مغربی آسیای صغیر است و مسافت میان او و ازمیر تخمینا سی و هفت میل است و افیس قریب بجانب جنوب ازمیر واقع شده است و او را الان ایازلوک میگویند اما عجایب هفتگانه دنیا که در این کتاب مکرر ذکر انها شده اول اهرام مصر است که در باب یکصد و پانزدهم بیان خواهد شد دوم گولوسس است که در جزیره رودس بود که در آخر باب نود و دوم ذکر نمودیم و سیم گنبد دیانا است و آنفا ذکر نمودیم چهارم مناره فروس است که در باب یکصد و پانزدهم بیان میشود پنجم مرقد ما تولیوم است که منسوب به ماسولوس است و ان چنان بود که ارتمیشیه خواهر ماسولوس پادشاه کریه بجهة زیبائی و جمال برادر که در حسن یگانه آفاق بود شیفته برادر شد و بعقد او در آمد و او بمرتبه مفتون جمال شوهر و برادر خود بود که آنی بی او آرام نداشت و چندی نکشید که هادم اللذات در میان ایشان مفارقت افکند و ماسولوس با حسرت جوانی ازجهان در گذشت و نعش او را بعادت مقرره که داشتند سوزاندند و ارتمیشیه از شدت میل خاکستر او را جمع کرده در شراب و آب میریخت و مینوشید و اشک خونین میبارید و بیادگار اسم او مرقدی بنا کرد و القدر در تزیین و استحکام او کوشید که انجا را یکی از عجایب هفتگانه خواندند و ان بنای عالی را ماسولیوم نامید و این بنای عالی سیصد و پنجاه و هفت سال قبل از عیسی تمام شد و بعد ازان هر کسی از سلاطین که مرقد عالی برای اموات خود میساختند اسم او را تشبیها للکامل ماسولیوم میگفتند و کریه ولایتیست که در آسیای صغیر در جنوب لیدیه واقع شده و اکنون انجا را منتشا گویند ششم هیکل جوپیتر است که از و بزرگتر صورتی و هیکلی نساخته بودند چهارصد و چهل سال قبل از عیسی در کوه المپس در بی سلی از سنگ تراشیدند که هشتاد و پنج فوت ارتفاع ان بوده هفتم بلس آف سیرس یعنی عمارت سیرس پادشاه مدینه در مخزن العلوم هفت عجایب را باینطور نقل کرده اول گولوسس دوم ماسولیوم سیم پلس آف سیرس چهارم اهرام مصر پنجم هیکل جوپیتر در کوه المپس ششم دیانا هفتم والس آف بابیلون یعنی دیوار بابل والله تعالی اعلم و عرض قلعه دیوار بابل چنان بود که عراده که چهار اسب بر او می بستند در بالای دیوار بآسانی گردش میکرد برمیگشت اما جزیره تندوس در عرض سی و نه درجه و پنجاه دقیقه شمال و طول بیست و شش درجه و صفر دقیقه مشرق گری نیچ اتفاق افتاده که در مقابل تروجا است که تروجا از اسامی قدیمه است که در ولایت ... است که او نیز از اسامی قدیمه است اکنون انجزیره در مقابل انکی استنبل واقع است که انکی استنبل یکی از بنادر آسیای صغیر است که در ساحل غربیست و انجزیره در مشرقی جزیره لیمنوس و جنوبی بوغاز دردنلس است و ارض روم مراد در صاحب تقویم البلدان ارزن الروم ضبط کرده اند اما پلمیرا که به تدمر شهرت دارد در مابین شمال و مشرق شام واقع و مسافت میان تدمر و شام تخمینا یکصد و بیست و پنج میل است صاحب مراصد میگوید تدمر بالفتح ثم السکون وضم المیم مدینة قدیمة مشهورة فی بریة الشام وهی قریبة من حمص من عجایب الابنیة کانت موضوعة علی العمد الرخام واهلها یزعمون انها کانت قبل سلیمان ابن داود علیهما السلام واهلها الان فی حصن منها علیه سور من حجارة وبابه مصراعان من حجر وبها صوامع باقیة الی الان ولهم نهر یسقی نخیلهم وبساتینهم وقیل تدمر بالدال مکان التاء انتهی اما زنوبیه ملکه که ملکه بود و بعد از ازدواج اودینطس که در تحت پادشاهی روم شریک گلی ئنس بود در آمد و پس از وفات شوهر ...

عجایب هفتگانه دنیا

آمد و اساس سلطنت چید و خود را ملکه مشرق نامیده با گالی‌نس جنگها کرد و وقتی که آری لین بتخت جلوس کرد بدفع زنوبیه لشکر کران بمشرق زمین کشید و از طرفین جنگ سختی اتفاق افتاد و زنوبیه مغلوب گشت و فرار به تدمر آمد و خواست که اساس قلعه بندی برافراهم آورد آری لین بتعاقب او به تدمر آمد پیغام صلح داد زنوبیه راضی نشد آری لین بمحاصره مشغول گشت زنوبیه شبانه از تدمر فرار کرد جاسوسان خبر بشاهنشاه آری لین دادند جمعی بتعاقب او فرستاد در وقت گذشتن از فرات زنوبیه را گرفته شد و او را بحضور آری لین آوردند و نسبت بن ملکه بحرمتهای چند کردند که در خور دختر شاهنشاهان بود و آری لین او را بشهر روم آورد و در نزدیکی تایبر خانه باو دادند و معاش او را از هر جهة فراهم آوردند و این واقعه در سال دویست و هشتاد و سه بعد از عیسی اتفاق افتاد اما بعلبک از بناهای عجیب و غریب دنیاست سیاحان اروپا او را ثانی تخت جمشید فارس میدانند و صاحب مراصد میگوید بعلبک بالفتح ثم السکون و فتح اللام والباء الموحده والکاف المشدده مدینة بینها و بین دمشق ثلثة ایام بها ابنیة عجیبة و آثار عظیمة و قصور علی اساطین الرخام لانظیر لها فی الدنیا مترجم گوید اینکه مصنف نوشت بعضی بنای او نسبت بشاهنشاه انطونی‌نس پوس داده اند خطای محض است چرا که مدت شاهنشاهی او بیست و سه سال بود و در مدت شاهنشاهی نیز چند مرتبه به اسپانیا و فرانسه بجهة تادیب مخالفین لشکر کشید و چندان فراغت نداشت که در این مدت قلیل چنین بنای عظیم که از حیز قوت و قدرت بشری بیرون است بانجام برساند و در سایر تواریخ بنای او را نسبت بحضرت سلیمان داده اند و این اصح روایات و در سیریه آثار قدیمه است و در هر عصر شهرهای زیبا و عمارات عالیه در آن مملکت بوده است و الکنون شهر آباد آنجا شام است و خاقانی در مدح شام در تحفة العراقین میفرماید جسمی است زمین بهشت اندام نافش عربست و پشت او شام بر زین خلقی نهاد مانا کز پشت فلک مشیمه خاک آخرف که انتهای شام است خود اول مصر از او تمام است از دو رشام در اقالیم مصر است سقط چو حرف زجیم بر مصر نقطی نهی مقر است زیر نقطی هزار شر است شام است سفر که ملایک بعثت که صادقان سالک هم مکتب علم انبیا او است هم مشرب جان اصفیا او است و صاحب مراصد گوید الشام بفتح اوله و سکون همزته و فتحها ولغة ثالثة بغیر همزة لاتمد الا انها جاءت ممدودة فی شعر قدیم و حدیث ولعله لضرورة الشعر و یذکر و یونث و سمیت بالشام لتشام بنی کنعان بن حام الیها او لان سام ابن نوح اول من نزلها فجعلت السین شینا و کان اسمها الاول سوری و حدها من الفرات الی العریش طولا و عرضا من جبل الطی الی بحر الروم و بها من المدن منبج و حلب و حماة و حمص و دمشق و بیت المقدس و فی سواحلها عکا و صور و عسقلان و هی خمسة اجناد قنسرین و جند حمص و جند دمشق و جند الاردن و جند فلسطین و منها العواصم و هی الثغور من جهة الروم المصیصة و طرسوس و اذنه و انطاکیه و سایر العواصم من مرعش و الحدث و بغراس و البلقاء و غیر ذلک و طولها نحو عشرین یوما انتهی و شامات را کلا سوریه مکیفند که الکنون اهل اروپا سیریه میگویند و صاحب مراصد نیز این روایت تصدیق کرده کما قال سوریه موضع بالشام بین خناصره و سلمیه والعامة یسمونه سوریه والذی فی اخبار الفتوح یدل علی ان سوریه اسم للشام کله انتهی اما کودستیه یا کودیبی مکانیست در اناطولیه که الکنون به اسکی حصار شهرت دارد که در مشرق افی‌سس واقعست و از صد میل در میان انها فرو نزر است و در آسیای صغیر دو نهر عظیم است که یکی را جیحان گویند که در نقشه جیحون ضبط کرده و یکی را سیحان خوانند که در نقشه سیحون ثبت کرده است اما جیحان که قدما او را پیرامس گویند از شمال بجنوب جاریست و منبع او از جبال تارس است و از جنب قصبه مرعش گذشته و چند نهر دیگر باو نیز ملحق میشوند و پس از آن از جنب مصیصه گذشته بدریا داخل میشود

و مصیصه را در اطلس معیش نوشته است اما سیحان که قدما او را سرس گویند در غربی رودخانه جیحان است از جنب شهر اذنه گذشته بدریای مدیترنین داخل میشود و اذنه را در نقشه اذنه با دال مهمله ضبط کرده است و مسافت میان مصیصه و اذنه تخمینا بیست میل است و اینکه در کتاب تقویم البلدان نوشته است سیحان ملتقی مع جیحان تحت اذنه و مصیصه و یصیران نهرا واحدا خطای فاحش است اینه و رودخانه هیچوجه با یکدیگر تلاقی میکنند

باب نود هشتم در بیان عربیه یعنی عربستان

عربستان مملکت وسیعی است که در مابین ردسی یعنی بحر الاحمر و پرشین گلف یعنی خلیج العجم واقع شده است و طول او از شمال تا جنوب هزار و چهار صد میل و پهنای او از مشرق تا مغرب هزار و دویست میل است و این مملکت بچند اسم تمیز یافته است چنانچه مشرق او را عربیه پطریه گویند یعنی عربستان سنگلاخ که پطریه در لغت یونان بمعنی سنگلاخ است و بعضی عربیه اشتونی گویند یعنی عربستان سنگستان و حصه مغربی او را عربیه فلیکس گویند یعنی عربستان شادمان و بعضی عربیه هپی گویند یعنی عربستان خوشنودی و حصه شمالی او را عربیه درزرت یا درزرتا گویند یعنی عربستان کویر بی آب و علف و در کنارهای این سه شقه بزرگ فی الجمله تجارت و منفعت است مترجم گوید اینکه مصنف بیان کرد که عربیه پطریه در مشرق است خطای فاحش است چنانچه از کلام خود مصنف که نیز پس از این ذکر میشود معلوم میگردد و شاید در وقت چاپ اشتباه شده است انتهی عربان عموما متوسط القامه و گندم گون و باریک اندام میشوند و آنهائی که در سواحل دریا سکنی دارند و در قصبات و دهات خانه دارند غالبا بتجارت و فلاحت و کسب علوم مشغولند و آنهائیکه در وسط مملکتند با گله و مواشی خود از مکانی بمکانی در جستجوی آب و گیاه دایما در حرکتند و براهزنی و دزدی گذران مینمایند و غذای غالب آنها شیر شتر و گوشت شتر و گوسفند است و هر قبیله رئیسی و شیخی از خود دارد و بزرگ اعراب را شریف و امام و امیر گویند و قصبات مشهور عربستان مکه است که محل ولادت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و مدینه که محل مدفن حضرت ختمی مآب است و دیگری سنا یعنی صنعا و موکا یعنی مخا و مسکت یا مسکگت یعنی مسقط و دریه یعنی درعیه و آدن یعنی عدن است و جمعیت همه عربستان را دوازده ملیان تخمین کرده اند عربان عموما اعتراف بدین اسلام دارند و بجز آثار مسلمانی در آنها نیست اما عربیه پطریه یعنی عربستان سنگلاخ محتوی و مالامال از سنگهای بزرگ بیشمار است که صفحه این زمین را پوشانیده است و آن سنگها بیشتر سنگ گرانایت است و این تقسیم چندان وسعت ندارد و در جهة شمالی بحر الاحمر واقعست و شامل بر آن نواحیست که فیما بین مصر و فلسطین یا مصر و ارض مقدسه است که عربیه درزرتا در مشرق آن جنبه و عربیه فلیکس در جنوب او واقع شده است و در عربیه پطریه اولاد عیص بن اسحق سکنی داشته و پس از ایشان ذراری حضرت اسمعیل در آنجا مسکن گزیده‌اند و در این ولایت آن جبال مشهور سینا و حوریب واقعست که در کتب مقدسه مسطور است و در کوه سینا بود که حکم الهی و توریه بموسی بن عمران نازل شد و از کوه سینا کوه حوریب دیده میشود و در حوریب بود که حضرت موسی گله‌های شعیب پدر زن خود را نگاهداری کرده شبانی مینمود تا آن بوته مشتعل منظر مبارک او رسید کما قال الله تبارک و تعالی فلما قضی موسی الاجل و سار باهله آنس من جانب الطور نارا قال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون فلما اتیها نودی من شاطئ الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین و در کوه سینا چندین معابد و صوامع رهبانان یونان و لتین و زاهدان بیت المقدس ساخته اند که در آنجا عمر خود را در العبادت صرف میکنند و در نزدیکی آنجا صومعه سنت کثرین است که تعلق بیونانیان دارد

ودر نزد راهبان حرمت وعزت انجا بسیار است مترجم گوید سینا اسم صحرائی نیز هست که در پای ان کوه واقعست
که ان صحرا را باسم انکوه نیز سینا میخوانند انتهی ودر پای کوه حورب صحرای گشاده ووسیعی است که تخمینا یکمیل طول انجا
وسه میل پهنای انجاست ودر ان صحرا بود که بنی اسرائیل وقتی که از مصر درآمده روانه ارض مقدسه بودند اقامت
کرده معسکر انداختند مترجم گوید کوه حورب در غربی سینا واقعست وحورب را عربان حوریب گویند ودر تورات
حورب مرقوم شده است وکوه سینا وحورب در ما بین خلیج عقبه وخلیج سویس اتفاق افتاده است چنانچه در باب بحر
مقرر داشته ایم که بحر الاحمر در جانب شمال منشعب بدو شعبه میشود وما بین انها وشعبه اراضی مقدسه وجبال سینا
وحورب ومدینه بنی اسرائیل است انتهی اما عربیه دزرتا یا دزرت یعنی عربستان کویر مشتمل بر همه شمال مشرقی قسمت
این مملکت است که حاوی بر سباسب بی آب وعلف است که اکثرا ریگزار است شعر همه ریگ لغت است ما جای
وشخ براو نگذرد مرغ ومور وملخ نه بینی بجائی یکی قطره آب زمینش همی جوشد از افتاب نه برشخ وریگش بروید
گیا زمینش روان ریگ چون توتیا واین بیابان از صحرای پلمیرا تا عراق عرب وبابل زمین امتداد دارد ودر مغرب
اخیصه قسمتی از نیرینه وعربیه پطریه نیست ودر شمال اخیصه الجزیره است ودر جنوب او عربیه فلیکس است واز شهر قدیم
تپ سکوس وقتی از شهرهای مشهور بود که در مشرقی پیچش فرات در سرحدات عربیه دزرتا اتفاق افتاده است واز اینشهر
بود که عساکر سیرس بسرداری زنفون وداریوس والکسندر کبیر عبور کردند وسیرس وقتیکه از اب گذشت اب طغیان
داشت که بالای سینه راکب را آب میگرفت وداریوس جسری بسته واز انجا به سیلیشیه امد ودر انجا شکست خورد و
واسکندر او را تعاقب کرد وآبادی عربستان اول از اولاد جوکتن یعنی یقطان بود که او نواده ششم یعنی سام است
مترجم گوید سی لی شینه اسم قدیم ولایت اذنه ومصیصه است وایسوس در انولایت است که در انجا جنگ ثانی
فیمابین دارا واسکندر اتفاق افتاد چنانچه در باب یازدهم معلوم داشته ایم انتهی اما عربیه فلیکس که او را عربیه
هپی نیز گویند یعنی عربستان خوشنودی وامیدواری مشتمل بر ولایات جنوب مغرب عربستانست وخاک اخیصه حاصلخیز
ومحتوی بر قرا وقصباتست وادویه نافعه معطره بسیار دارد وقهوه وخرماهای انجا مشهور است واصلی قبایل انولایت
در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه واله طایفه سبی یعنی سبا وطایفه سرسنی یعنی صحرائیان بود وطایفه ادنلی
در ممالک جنوبی وطایفه آخری در مشرقی ساحل بحر الاحمر سکنی داشتند ومتابعت حضرت رسول را کرده بعالم کبری
شاه شدند وبزودی شاهنشاهی مشرق را تصاحب کردند واز انزمان ایشانرا سرسن میگویند وعربستانرا میتوان بصفحه ساعت
مجلسی بزرگ تشبیه کرد که اطراف او مثل علامات ساعات مشتمل بر قرا وبنادر وامصار است ووسط او مثل وسط او
خالیست که مسکن احشام وحشی وقبایل خونخوار است مکه ومدینه که در انولایت واقعشده اند مرکز عبادت جمیع مسلمانانست
وخانه مکه از جمله امکنه قدیمه مشهوره معظمه دنیا است واعتقاد مسلمانان بر انست که هر که استطاعت بهم رساند باید در عمر
خود یکبار بزیارت انخانه خدا مشرف شود واگر خود نتواند نایب تعیین کند شهرت مدینه بجهة انست که حضرت محمد صلی الله علیه واله
در انخاک پاک مدفونست وحضرت رسول از دست تعدی مکیان فرار کرد در سال ششصد وبیست ودو مسیحی باینجا آمد واهل
انجا ان بزرگوار را حمایت کردند وپس از ان بحلیه آبادی درآمد وجمعیت انجا تخمینا ششهزار است ومسلمانان فرار پیغمبر را
هجره میگویند واو را مبدء تاریخ خود کرده اند چنانچه اعراب ومسلمانان حساب خود را از ان تاریخ نگاه میدارند
موکا یعنی مخا در مدخل بحر الاحمر اتفاق افتاده بندر معتبر معروفیست وتجارت انجا غالبا با کمپنی هند المشرق است

واز اینولایت قهوه وصبر وترنگبین وسنش یعنی کندر ومر بخارج میبرند وجمعیت انجا فزونتر از ششهزار است وقهوه مخا بهترین
قهوه هاست ادن یعنی عدن سابقا مکان معروفی بود ودر ساحل محیط هندوستان در نزدیک بوغاز باب المندب
واقعشده است وعربان گویند بانی اینشهر عدن بن سبا بوده که نواده حضرت ابراهیم علیه السلام است مترجم گوید
اکنون عدن در تصرف دولت انگلیس است ودر انجا قلعه محکمی بنا نهاده اند انتهی سنا یعنی صنعا پایتخت یمن است قصبه
نیکوی آبادی است وامام یمن در این قصبه سکنی دارد وجمعیت انجا تخمینا پنجاه هزار میشود ودر اینشهر اثار قدیمه بسیار است
از انجمله برجیست که عربان چنان گمان دارند که از بنای سام بن نوح علیه السلام است مترجم گوید ان برج که آثار او
باقیست قصر غمدانست که در کتب تواریخ مسطور است وشعرا در شعر اسم او را بسیار ذکر کرده اند صاحب مراصد میگوید
غمدان بضم اوله وسکون ثانیه وآخره نون قصر بصنعا بالیمن کان منزل الملوک ولم یزل قائما حتی هدمه عثمان بن عفان
صاحب قاموس میگوید غمدان کعثمان قصر بالیمن بناه لیشرح باربعة وجوه احمر وابیض واصفر واخضر وبنا داخله قصرا
بسبعة سقوف بین کل سقفین اربعون ذراعا وصنعا بلد وبه مار ولکثرة بساتین واشجار در عربستان مشهور است
چنانچه او را ثانی شام میگویند انتهی مسقط وسویس از امکنه معروفه است والان تجارت کلی در انجا میشود مسقط در محیط
هندوستان وسویس در استمس سویس واقعشده است وجمعیت مسقط فزونتر از دوازده هزار است واکثر مملکت
عربستان در تحت منطقه حاره واقعشده است واز انجهة هوای انجا گرم وخشک است وبادهای مهلک سموم بسیار میوزد
که در هنگام وزیدن انسان وحیوان از سمیت آن باد خلاص نمیشود وگرمای اقلیم عربستان از چندین جهة است یکی انکه
اکثر تحت منطقه حاره است ودیگی اینکه اراضی او سنگلاخ وریگزار وصحاری بی آب وعلف است واز انید وجهة
گرمای انجا شدید میشود ومسافرین وقوافل بدان سبب شبها حرکت میکنند بهدایت ستاره گان وبعضی وقت با قطب نما
راه را پیدا میکنند وبعضی اوقات در صحرای ریگزار اگر باد شدید بوزد همه کاروان در تحت رمال دفعة خسف میشوند و
واز ان گذشته در هر منزلی خطر از اعراب بادیه دارند که در نهب وغارت خارجی وداخلی هیچ مضایقه ندارند واعراب
عموما مردمان رشید جنگی وسواران دلاور چابکند ودر دویدن کمال مهارت دارند وباکسی که عهد اخوت بسته اند
تا جان دارند عهد نمی شکنند ودر مهمان نوازی مشهورند که هیچ چیز را از مهمان خود مضایقه نمی کنند مترجم گوید در باب تکریم
مهمان چند شعری از حاتم طائی در نظر بود ثبت افتاد ایا ابنة عبد الله وابنة مالک ویا ابنة ذی البردین والفرس الورد
اذا ما صنعت الزاد فالتمسی له اکیلا فانی لست آکله وحدی اخا طارقا او جار بیت فاننی اخاف مذمات الاحادیث من
بعدی وکیف یسیغ المرء زادا وجاره خفیف المعا بادی الخصاصة والجهد وللموت خیر من زیارة باخل یلاحظ
اطراف الاکیل علی عمد فحسبک عارا ان تبیت ببطنة وحولک اکباد تحن الی القد وانی لعبد الضیف ما دام ثاویا
وما فی الا تلک من شیمة العبد ودر حیوانات اهلی عربستان اسب از همه بهتر میشود چنانچه خودشان اعتقاد دارند که
اسب عربی نجیب ترین اسبهای دنیا است ودر میان ایشان نیز اسبهای اعراب بدوی که در اسیریه سکنی دارند
بهتر از سایر عربستانست واسبهای خود را از اولاد خود عزیزتر دارند چنانچه شاعر در مدح فرس خود که سکاب نام داشته
گوید عربی ابیت اللعن ان سکاب علق نفیس لا تعار ولا تباع مکرمة مفداة علینا تجاع لها العیال ولا تجاع
فلا تطمع ابیت اللعن فیها فمنعکها بشیء یستطاع واسبهای انجا چندان بلند قامت نمیشود ولی در تندی وچالاکی
بیمثل ونظیر میشوند شعر ز بالا پستی وقضای الهی ز پستی بیالاد عای پیمبر ابت الحوافر ان تمس بها الثری فکانه

فی حجرة متعلق ❊ وکان اربعة تراهن طرفه ❊ فیکاد یسبقه الی ما یرتق ❊ وحیوان بسیار مفید عربستان شتر است که خداوند عالمیان او را مخصوصاً برای آنخاک و اقلیم آفریده است که متحمل گرمای شدید و تشنگی است و بخار صحرا قناعت میکند و بیچاره خار میخورد و بار میکشد و متحمل هفت روز هشت روز تشنگی میشود و در صحرای ریگزار اگر شتر نبود هر آینه بکلی رشته معیشت اعراب و قوافل گسیخته میشد چنانچه از خلیج فارس تا بحر الاحمر و از شهرهای سیریه تا عراق عرب بتوسط حمال حمل احمال و اثقال میشود و این شترها با سانی شصت هفتاد من بار را برمیدارند و بزانو می نشینند و نشسته بار می کنند و با بار برمیخیزند مترجم گوید اعراب را آنقدر در وصف شتر نظم و نثر است که بحد و وصف راست نیاید و هر عضوی از اعضای شتر چندین لغت و اسم دارد و بهترین اشعار در وصف شتر قول ابی نواس است وقتیکه بمصر نزد خصیب بن عبد الحمید والیه بود گفته است عربی ولقد تجوب بی الفلاة اذا ❊ صام النهار و قالت العفر ❊ شدنیة رعت الحمی فاتت ❊ ملاء الجبال کانها قصر ❊ تثنی علی الحاذین ذا خصل ❊ تعتاله الشذران و الخطر ❊ اما اذا رفعته شامذة ❊ فتقول رنق فوقها نسر ❊ اما اذا وضعته خافضة ❊ فتقول ارخی خلفها ستر ❊ وتسف احیانا فتحسبها ❊ مترسما یقتاده اثر ❊ فاذا قصرت لها الزمام سمی ❊ فوق المقادم ملطم حر ❊ وکانها مصغ لتسمعه ❊ بعض الحدیث باذنه وقر ❊ تری لانقاض اضربها ❊ جذب البری فخدودها صعر ❊ و شتر مرغ در میان طیور مثل شتر در میان چهارپایان بکثرت و فراوانی در صحاری این اقلیم یافت میشود و اینمرغ چنان میدود که بندرت او را سواره میتوان صید کرد و از اینولایات فضلای دانشمند بسیار برخاسته است که در طبابت و نجوم و هندسه استاد بوده اند و چنان مظنون است که علم فیثاغورس یعنی مربعات و مثلثات و علم اعداد از علمای عرب اختراع شده است چه عربستان را جزیرة العرب و بر العرب نیز گویند صاحب مراصد میگوید جزیرة العرب قد اختلف فی تحدیدها و انما سمیت الجزیرة لاحاطة البحار من جوانبها و الانهار و ذلک ان الفرات من جهة مشرقها و بحر البصرة و عبادان ثم البحر من ذلک الموضع فی جنوبیها الی عدن ثم انعطف مغربا الی جدة و ساحل مکة و ساحل مدینة ثم الی ایلة حتی صار الی القلزم من ارض مصر ثم صار الی بحر الروم من جهة الشمال فاتی علی سواحل الاردن و سواحل حمص و دمشق و قنسرین حتی خالط الناحیة التی اقبلت منه الفرات فدخل فیهذه الحدود الشامات کلها الا انها جزء قلیل بالنسبة الی بقیتها اذ انتهی منها فی طولها کالجزء منه و هو عرض الشامات من الجزیرة الی البحر و ذلک یسیر بالنسبة الی بقیة الجزیرة الذی هو منها الی بحر حضرموت فالشام ساحل من سواحلها فنزلت العرب بهذه الجزیرة و توالدوا فیها و قد روی مسندا الی ابن عباس ان الجزیرة قسمت خمسة اقسام تهامه والحجاز و نجد والعروض والیمن انتهی اما تهامه بالکسر اطراف و سواحل بحر است که مابین یمن و حجاز است و او را غور بفتح غین معجمه و سکون واو نیز گویند اما حجاز در میان نجد و غور واقعشده است و شهرهای معروف او مکه و مدینه و طایف است و او را حجاز از آن گویند کانها حجزت بین نجد و تهامه او بین نجد والسراة و بعضی گویند که حاجز و مانع است میان اراضی نجد که مرتفع و ظاهر است و میان اراضی غور که هابط است اما نجد ارض عریضی است بالای او تهامه و یمن و اسفل او عراق و شام است و اول او از طرف حجاز ذات عرق است و ذات عرق جائیست در بادیه که میقات اهل عراق از آنجا است و قصبه او فید است و نجد در مشرق حجاز واقعست و از فید تا مدینه منوره تخمیناً دویست و بیست میل است و صاحب مراصد میگوید فید بالفتح ثم السکون و دال مهمله بلیدة فی نصف طریق مکة من الکوفة فی وسطها حصن علیه باب حدید و علیها

سور دائر کان الناس یودعون فیها فواضل ازوادهم الی حین رجوعهم و ماثقل من امتعتهم و اهلها کانوا یجمعون العلف طول سنتهم لیبیعوه علی الحاج اذا وصلوا الیهم و هی بقرب اجأ احد جبلی طی اما عروض از قراریکه ابن کلبی تشخیص داده است بلاد یمامه و بحرین و توابع او است و در اینولایت نیز جنگل و غور بسیار است و در یمامه مسیلمه کذاب ادعای پیغمبری کرد و در خلافت ابوبکر بدست وحشی کشته شد و وحشی همیشه فخر میکرد که در کفر تا بودم خیر الناس حمزه سید الشهداء را کشتم و در اسلام تا بودم شر الناس مسیلمه کذاب را کشتم و امکنه معروفه آنجا یمامه و تیما و بیرین و صحرای وسیع فیمابین بصره و فید که امتداد او بطول جزیره العرب است عربان دهنا گویند طول او از حوالی کوفه تا بیرین تخمیناً ششصد میل و عرض او تخمیناً از چهارصد میل فزونتر است ولی در هر مکان و قطعه او را قبیله باسمی میخوانند چنانچه در بلاد بنی اسد منعج گویند و در بلاد بنی غطفان را مه خوانند و بطن الرمه در این وادی است و او منزلیست که در آنجا حاج بصره و کوفه یکدیگر را ملاقات میکنند و بمدینه میروند و در بلاد طی او را حائل نامند و در بلاد کلب قراقر گویند و در بلاد تغلب سوی خوانند و دهنا مراتع نیکو دارد و نوشته اند اذا اخصبت الدهنا ربعت العرب جمیع العتها و از اماکن معروفه دهنا جبل الشتر است اما یمن آبادتر و معروفتر از قسمتهای دیگر است و محتوی بر چندین شهر و قریه است و در سابق یمن را مخالیف گویند و در ساحل جنوبی و مغربی جزیره العرب واقع شده است و قال صاحب المراصد الیمن بالتحریک و قیل سمیت الیمن لتیامنهم الیها لما تفرقت العرب من مکة کما سمیت الشام لاخذهم الشمال و للیمن اخبار و للبلاد بها اقاصیص و بلدان معروفه یمن صنعا و زبید و ذمار و عدن و مخا و جند و نجران و صعده و حضرموت و حضرموت از همه مخالیف یمن بزرگتر و در مشرقی یمن در کنار دریا است و صعده در وسط طریق میان طایف و صنعا واقعشده که هر که از طایف به صنعا رود در آنجا منزل کند و از صعده تا صنعا تقریباً صد و شصت میل است و صنعا در جنوب صعده است و خرابها شهر سبا که او را مارب نیز گویند قریب بشمال مشرق شهر صنعا است و از سبا تا صنعا تخمیناً هشتاد میل مسافت است و اینشهر از سیل العرم خراب شد چنانچه قرآن کریم برآن دلالت دارد و میان حضرموت و عمان مخلاف کبیر مهره است که بساحل دریا است و در آنجا طایفه مهره که قبیله از قضاعه است سکنی داشته و باسم انها معروف شده و عمان ولایت بزرگیست که اکنون با لحث آنجا مسقط است و اینولایت از عرض بیست و یکدرجه شمالی تا عرض بیست و پنج درجه شمالی و از طول پنجاه و پنج درجه تا طول شصت درجه شرقیست و امتداد اینولایت در ساحل دریا از شمال مغرب بجنوب مشرق است و در بیابان عربستان قبایل بیشمار از عرب سکنی دارند و معارف ان قبایل طی و بقاره و عبید و شمر و عنیزه و فدعان و نجد و عقیل و بنو هلال و الحدیدیون و بنو زبید و بنو صخر و غیره است که از این قبایل افخاذ و بطون بیشمار متفرع شده است و بزبان پهلوی جمعی هاماوران را همان مملکت یمن میدانند و بعضی مملکت شام گفته اند اما نیکوس که مصنف بیان کرد اسم قدیم شهر رقه است که در شاطی فرات در جانب شرقی واقعست و در جانب شمالی او قصبه حران است که مسافت میان حران و رقه تخمیناً هشت و نه میل است و در جانب مغربی در نزدیکی بالس موضعی است که او را صفین میگویند که در آنجا وقعه مشهوره میان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و معاویة بن ابی سفیان علیه اللعنة اتفاق افتاد و از رقه تا بالس تقریباً چهل و چهار میل است و اینوقعه عظمی در اول صفر سی و هفت از هجرة واقعشد و لشکر امیر المؤمنین نود هزار و لشکر معویه صد و بیست هزار بود و بعضی نوشته اند که لشکر طرفین هر دو نود هزار بود و یکصد و ده روز در صفین اقامت کردند و نود و دو وقعه معروفه اتفاق افتاد و از لشکریان امیر المؤمنین بیست و پنج هزار بدرجه رفیع

شهادت رسیدند و در رکاب مستطاب امیرالمومنین علیه السلام بیست و پنج نفر بدری و هشتصد نفر از اصحاب بیعة الرضوان
بود که سیصد و شصت نفر از انها شربت شهادت چشیدند که مشهورترین انها عمار بن یاسر و خزیمة بن ثابت ذی الشهادتین
و هاشم بن عتبة بن ابی وقاص الشهیر بمرقال است و طریف و طرفه و مطرف پسران عدی بن حاتم است که ایشان را طرفات گویند
و در حق عمار حضرت رسول فرمود یا عمار تقتلک الفئة الباغیة و این حدیث در کتب عامه و خاصه ضبط است و از لشکر معویه
چهل و پنج هزار بدرکات هاویه شتافتند و از وقایع مشهوره این جنگ لیلة الهریر است و از معارف لشکر معویه ذوالکلاع حمیری است
و قتیکه او کشته شد معویه گفت که اگر مصر مفتوح میشد انقدر مشعوف نمیشدم که از کشته شدن ذوالکلاع شاد مانم و هر که
تفصیل خواهد بکتب مبسوطه رجوع کند   و اما بنای کعبه که مفاد اول بیت وضع للناس است از حضرت ابراهیم و اسمعیل
علیهما السلام است که در سال هزار و هشتصد و نود قبل از عیسی بوقوع پیوست و قربانی حضرت ابراهیم در منی که تا مکه دو میل
راه است باختلاف اقوال در سال هزار و هشتصد و هفتاد و یک قبل از عیسی اتفاق افتاد و موافق خبر توریة حضرت
اسحق ذبیح الله است و در بعضی احادیث نیز دلالت بران دارد و موافق بعضی اخبار و اعتقاد اثنی عشری حضرت اسمعیل
ذبیح الله است و بمفاد کلام معجز نظام حضرت رسول که فرمودند انا ابن الذبیحین باید حضرت اسمعیل باشد و بعضی برین
تاویل کرده اند که عمو را بجای پدر میتوان خواند چنانچه ابراهیم علیه السلام عموی خود را بجای پدر خواند و در قصه
حضرت یعقوب نیز میفرماید اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک واله آبائک
ابراهیم و اسمعیل و اسحق الها واحدا و نحن له مسلمون و حضرت اسمعیل عم اولاد یعقوب است که او را نیز پدر خوانده اند
و در عرب عمو را بجای پدر کثیرا استعمال میکنند و از فحوای قران مجید نیز چنین مستفاد است که حضرت اسمعیل ذبیح الله است
چنانچه پروردگار عزوجل در قصه حضرت ابراهیم میفرماید فبشرناه بغلام حلیم فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی اری فی المنام
الی آخر و پس از اتمام انقصه میفرماید و بشرناه باسحق نبیا من الصالحین و تصریح باسم اسحق پس از ان واقعه دلالة
بران دارد که ان پسر سابق اسحق نبوده و باتفاق همه ملل ولادت اسمعیل مقدم بر اسحق است و از سن شریف حضرت
حضرت ابراهیم هشتاد و شش سال گذشته بود که اسمعیل متولد شد و اسمعیل چهارده سال از اسحق بزرگتر است و در اینکه
حضرت ابراهیم فرزند دلبند خود اسمعیل را با مادرش هاجر از ساره جدا کرده بوادی غیر ذی زرع آورد اختلافی نیست
پس باید لابد بتصریح و تلویح حضرت ذبیح اسمعیل است و احتمال کلی میرود که اسحق علیه السلام هیچ در مدت عمر بزمین مکه
نیامده باشد والله اعلم بالصواب و عرض و طول مسجد الحرام از قراریکه نواب شاهزاده حاجی محمد ولی میرزا در سال
هزار و دویست و شصت هجری بزیارت مشرف شده و خود معین کرده استماع افتاد از اینقرار است که مسجد الحرام سی و نه
در دارد و در سمت باب الزیارة که غربی خانه است هفت در است و در سمت باب ابراهیم که جنوبی خانه کعبه است
چهار در است و در سمت باب الصفا که شرقی خانه است هفده در است و در سمت باب السلام که شمالی خانه است یازده
در است و طول مسجد الحرام از شمال بجنوبست که مشتمل بر سی و شش طاق است که دهنه هر طاقی چهار ذرع و نیم است
که مجموع ان یکصد و شصت و دو ذرع میشود و عرض مسجد بر طول خانه کعبه افتاده است که از مشرق بمغربست مشتمل بر
بیست و چهار طاقست که دهنه هر طاقی چهار ذرع و نیم است که مجموع آن صد و هشت ذرعست و چهار طرف شبستانست
که عرض شبستان ها از همه طرف سیزده ذرعست و مجموع میلهای سنگی که طاقها را بر بالای انها بنا نهاده اند پانصد
و از جمله ان پانصد میل یکصد و بیست و پنج ان سنگ کوچک است که مثل آجر تراش بر بالای هم کار کرده اند و سیصد

بنای کعبه

سیصد

سیصد و هفتاد و پنج آن ستون یکپارچه است که از سنگ سفید است و بلندی هر یک تخمینا شش ذرع و نیم و قطر هر یک
نیم ذرعست و اصل خانه کعبه از حجر الاسود تا رکن یمانی که بر طول مسجد الحرام است عرض خانه حساب میشود که ده ذرعست
و از رکن یمانی تا رکن شامی که عرض مسجد و طول خانه است دوازده ذرع است و حجر الاسود در رکن مشرقی شمالی
واقع شده و رکن یمانی در سمت شرقی جنوبیست   اما مدینه منوره شهر کوچکی است که قدیما یثرب می گفتند و دار الهجرة
حضرت ختمی مآبست و در شرقی مدینه قبرستان بقیع غرقد است که خاک او تاج فرق فرقد است و در ان قبرستان
جمعی از صحابه کبار و فضلای روزگار و چهار امام بزرگوار است که در یکقبه مدفونند اول حضرت امام حسن ابن امیرالمومنین
علی است که انحضرت را بقول صاحب گزیده در چهارم صفر سال چهل و نه هجری جعده بنت اشعث بن قیس که او را معاویه
فریفته بود زهر داد و بقول صاحب انیس الصالحین انحضرت روز پنجشنبه هفتم صفر در سال پنجاهم از هجرت مسموم شد
دوم امام همام علی ابن الحسین است که بقول ابن خلکان در سال نود و چهارم یا نود و نهم وفات یافته است
و صاحب گزیده گوید روز شنبه هشتم ذی حجة الحرام سنه اربع و تسعین بمدینه در گذشت بقول شیعه بفرمان ولید
ابن عبدالملک او را زهر دادند و صاحب انیس الصالحین نوشته است که روز شنبه دوازدهم محرم سال نود و پنجم از
هجرت رحلت فرمود سیم ابوجعفر محمد الباقر ابن علی بن الحسین است که در نزد پدر و عم پدر مدفون شده صاحب ابن
خلکان گوید که در شهر ربیع الاخر سال یکصد و سیزده و بقولی در بیست و سیم صفر سنه صد و چهارده یا یکصد و هفده
در حمیمه وفات یافت و بمدینه آورده در بقیع دفن کردند و صاحب گزیده گوید روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه صد
و هفده بمدینه وفات یافت بقول شیعه بفرمان هشام بن عبدالملک مسموم شد صاحب انیس الصالحین گوید روز
دوشنبه چهارم ذی حجه سال یکصد و چهاردهم رحلت فرمود چهارم ابوعبدالله جعفر الصادق ابن محمد الباقر است
صاحب ابن خلکان گوید در شوال یکصد و چهل و هشت وفات یافت و ولادت ان بزرگوار در سال سیل الجحاف
بود که سال هشتاد هجریست و صاحب گزیده گوید روز دوشنبه بیست و سیم رجب سال یکصد و چهل و هشت هم
در مدینه وفات یافت شیعه گوید که بفرمان منصور حضرت را زهر دادند و صاحب انیس الصالحین گوید که روز دوشنبه
پانزدهم رجب سال یکصد و چهل و ششم رحلت فرمود و اختلاف بسیار در زمان ولادت و وفات ائمه طاهرین
هست و در اینجا بقدر کفایتست   چون ذکری از مکه و مدینه گذشت لهذا لازم افتاد که تیمنا و تبرکا مختصری از احوال فخر
کائنات و خلاصه موجودات بیان کند و وقتی بر حسب امر شاهنشاه مبرور محمد شاه طاب الله ثراه آبا و اعظام و امهات
مطهرات ان بزرگوار و اکابر قریش را در جدول در اورده و اسامی امهات مطهرات انجناب را از کتب چند بدست
آورده ضبط کرده بودم و بنظر مبارکشان رساندم مستحسن افتاد لهذا همان تفصیل را لازم دید که در اینجا بیان کند
خاقانی در تحفة العراقین گوید   در راه خدای شوتن است آن ؛ از خدمت ناخدای ترسان ؛ اینک آب طهور قلزم
از خاک بجنبش مکن تیمم ؛ خاقانی از آن ستان اشرار ؛ در حرز پناه کاه مختار ؛ هین زود از این سرای تزویر ؛
بگریز و رکاب مصطفی گیر ؛ بی دره دولت ابد نه ؛ سر بر خط احمد واحد نه ؛ از بولهبان وقت بگریز ؛ در ظل حرم
محمد اویز ؛ دست آویزی که امن عقبی است ؛ جز فتراک محمدی نیست ؛ حضرت رسالت پناه روحی و روح العالمین
فداه در دوازدهم ربیع الاول سال عام الفیل از بطن مخدره عصمت آمنه بنت وهب زینت افزای عالم امکان
شد و قدوم فیل بکعبه در محرم همان سال بود و در تاریخ ولادت فخر کائنات اختلاف بسیار است ولی انچه که روایت

مدینه منوره

ائمه اربعه مدفون در بقیع علیهم السلام

مختصری از احوال رسول اکرم صلی الله علیه و آله

صحیح است همانست که در دوازدهم ربیع الاول بوده و از علمای اثنی عشری محمد بن یعقوب کلینی برا این روایت در اصول کافی گواهی داده است و مال الیه ایضا شیخنا الشهید الثانی فی فواید القواعد و آنچه که این بنده تحقیق کرده است آن است که نطفهٔ مبارکه آنحضرت در شعب ابیطالب در رحم پاک مادر در ایام تشریق قرار گرفت چنانچه اخبار نیز دلالت دارد و ایام تشریق یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه است چون عربان بواسطه اختلاف فصول ذیحجه را تغییر داده ذیحجه نسئی قرار دادند لهذا نطفهٔ مبارکه آنجناب در ایام تشریق ذیحجه نسئی که آنسال در جمادی الاخر بود منعقد شده است و مقدار مکث مولود در بطن مادر از قراریکه خداوند عالم قرار داده و طبیعت تقاضا نموده نه ماه تمام است و اگر پس و پیش افتد بخلاف عادت و طبیعت است پس نه ماه تمام دوازدهم ربیع الاول خواهد بود و عقل و نقل بر آن گواهی میدهد چون دو سال و چهار ماه از سن مبارک ایشان گذشت پدر بزرگوارش در مدینه وفات یافت بعضی برآنند که در بطن مادر بود که پدر جلیل الشانش از سرای فانی درگذشت و پس از پدر جد امجد عبدالمطلب او را کفیل بود و در سن هشت سالگی والده مطهره طاهره اش در ابواء میان مکه و مدینه بحظایر قدس شتافت و دو سال پس از آن جد امجدش عبدالمطلب زمانه را وداع کرد و حراست و کفالت آن بزرگوار را بعهده عم اکرم ابوطالب که شقیق عبدالله بود رجوع نمود و ابوطالب او را از فرزندان خود دوستر میداشت و بهیچوجه در حمایت و حراست او تکاهل و تسامح ننمود و در مدح آنجناب اشعار نیکو دارد و از آنجمله این بیت است وابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل چون یک اربعین از عمر شریفشان گذشت در کوه حرا ظاهرا بکافه بشر مبعوث شد و خدیجه بنت خویلد را در سن بیست و پنجسالگی بعقد ازدواج خود در آورد و در مکه معظمه سیزده سال بدعوت خلق مبعوث شده زحمتها کشید کلفتها دید تحمل کرد و بر قوم خود نفرین ننمود تا ابوطالب و خدیجه در قید حیات بودند اکابر قریش و اهل مکه چندان در پی ایذاء رسول نبودند حضرت ابوطالب ده سال پس از بعثت برحمت الهی واصل گشت و حضرت خدیجه نیز بایام قلیلی پس از فوت ابوطالب با علی علیین شتافت و آنسال را عرب عام الحزن گویند که بر جناب رسول وفات آن دو بزرگوار سخت بود و حضرت اندوه بسیار نمود و از سن ابوطالب هشتاد و اند و از سن خدیجه شصت و پنجسال گذشته بود و پس از سیزده سال بعثت حضرت ختمی مآب از جور و جفای قریش که بنای قتل آن فخر کاینات را داشتند بحکم رب جلیل و پیغام جبرئیل از مکه در شب غره ربیع الاول هجرت فرمود و امیرالمؤمنین علی را آن شب در بستر خود خوابانید و در دوازدهم ربیع الاول به یثرب وارد شدند و قدوم میمنت لزوم آنحضرت بر اهل یثرب مبارک افتاد اسم یثرب را طیبه نهادند و ده سال نیز در مدینه طیبه بدعوت خلق و هدایت کافه بشر مشغول بودند و در ماه صفر از سال دوم حضرت فاطمه را با امیرالمؤمنین علی علیه السلام عقد بست و در هفدهم رمضان سال دوم غزوه بدر اتفاق افتاد و در آنجنگ اکابر قریش مثل ابوجهل بن هشام بن المغیرة المخزومی و حنظلة بن ابی سفیان و ولید بن عتبة ابن ربیعة بن عبدشمس و پدرش عتبة بن ربیعه با عمش شیبة بن ربیعة بن عبدشمس و نبیه و منبه پسران حجاج کشته شدند و از لشکر اسلام چهارده نفر شهید گردید شش نفر از مهاجر و هشت نفر از انصار که یکی از ایشان عبیدة بن الحارث المطلبی بود و در شوال المکرم سال سیم غزوه احد بود که حمزه سید الشهداء بفوز شهادت رسید و در آن غزوه دندان مبارک حضرت رسول شکست و امیرالمؤمنین پای ثبات فشرد و شمشیر امیرالمؤمنین شکسته شد حضرت رسول ذوالفقار را باو عنایت فرمود که لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار در آن روز از قول رسول رب العالمین و جبرئیل امین گوشزد

خاص و عام گردید و در شوال المکرم سال پنجم غزوه خندق بوقوع پیوست که او را غزوه احزاب گویند و در این غزوه عمرو بن عبدود که از ابطال مشهور عرب بود بدست امیرالمؤمنین کشته گردید حضرت رسول فرمود برز الایمان کله الی الشرک کله و فرمود ضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین و در ذیقعدة الحرام سال ششم از هجرت صلح حدیبیه اتفاق افتاد که در سال دیگر شهر مکه را باز گذارند که حضرت رسول با اصحاب بیایند و حج گذارند و بیعة الرضوان در آن سال واقع گردید و هم در ذی قعده الحرام سال ششم از هجرت هفت نفر از اصحاب نزد هفت نفر از سلاطین فرستاد حاطب ابن ابی بلتعه را نزد مقوقس پادشاه مصر و اسکندریه نامزد فرمود و او برای حضرت هدیه فرستاد و جواب با ادب نوشت از جمله هدایا ماریه قبطیه و خواهرش سیرین بود و حضرت ماریه را خود قبول کرد که ابراهیم از او متولد شد و سیرین را بحسان ابن ثابت بخشید که عبدالرحمن از او بعمل آمد و دحیة بن خلیفه کلبی را نزد هرقل شاهنشاه روم روانه ساخت از قراریکه صاحب استیعاب گوید او در خفیه ایمان آورد و اولیای دولت او قبول نکردند و حضرت رسول در حق او دعا کرد فرمود ثبت ملکه و علاء بن حضرمی را نزد منذر بن ساوی ملک بحرین و عمان فرستاد و او ایمان آورد و عمرو بن امیه ضمری را نزد نجاشی ملک حبشه مامور نمود و او خود ایمان آورد و اهل ملک خود را نیز باسلام دعوت نمود و تحفها برای حضرت فرستاد و عبدالله بن حذافه را نزد خسرو پرویز ملک عجم تعیین فرمود او جسارت کرد نامه رسول را درید حضرت فرمود مزق الله ملکه کما مزق کتابی و شیرویه پسر او شکم پدر را درید و سلیط بن عمرو را نزد هوذة ابن علی الحنفی و ثمامة بن اثال حنفی بزرگان یمامه فرستاد و انها مسلمان نشدند و جواب نامه نیز ننوشتند و شجاع ابن ابی وهب را نزد حارث بن ابی شمر غسانی و جبلة ابن الایهم غسانی بزرگان شام فرستاد و انها نیز ایمان نیاوردند و جواب نامه نیز ننوشتند و در محرم الحرام سال هفتم فتح خیبر فرمود و در ذی قعده الحرام سال هفتم بمکه تشریف فرما شد و حج عمرة القضا کرد مکیان سه روز شهر را بدو باز گذاشتند و پیغمبر روز چهارم مراجعت نمود و در سال هشتم از هجرت مکیان خلف وعده کردند و پیغمبر مصمم جنگ گردید و در رمضان سال هشتم از هجرت مکه را فتح فرمود و بتها را از خانه کعبه در انداخت و خانه را از بتان پاک کرد و متفق علیه روات خاصه و عامه است که امیرالمؤمنین بر دوش رسول پا نهاد و بتها را در افکند ابر کتف پیغمبر پاک رای خدا دست سود و خداوند پای و پیغمبر بر درگاه کعبه ایستاده گفت القوم مکه چگونه سزا و مکافات کردار شما را چگونه دهم سهیل بن عمر عامری القرشی گفت درخور ما با ما مکن درخور خود کن تا مردم باز گویند که نیکو نهادی و بلند همت و پاک نژادی را حق تعالی از خلق اولین و آخرین برگزیده و اقربا و شهریان با او مخالفت کردند و او را در مقام خود نگذاشتند و بر او خوار بهاو جفاها کردند و بقصد جانش برخواستند تا ناچار هجرت اختیار کرد و خدایتعالی او را با بیگانگان نصرت داد و بر قوم خود مظفر ساخت و او چنانچه سزاوار بزرگی او بود با پیران بحرمت و با جوانان با آزرم و با کودکان و زنان بشفقت زندگانی کرد و مکافات کردار ایشان بنکوئی فرمود و پیغمبر از این سخنان بگریه در افتاد ابوسفیان فریاد برآورد تالله لقد آثرک الله علینا و ان کنا لخاطئین حضرت رسول نیز از جرم مکیان گذشته فرمودند لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین و در شوال سال هشتم غزوه حنین بود که ابوبکر لشکر اسلام را چشم زد مسلمانان گریختند و هفت نفر در خدمت پیغمبر ایستادند تا مسلمانان ثبات رسول را دیدند مراجعت کرده فتح نمودند که خدای رحیم در کتاب کریم میفرماید و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها و عذب الذین کفروا و ذلک جزاء الکافرین و صاحب استیعاب یوسف بن عبدالبر که از اجله علمای اهل سنت است

آسیا

مادر رسول الله	آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی است	مادر عبد الله	و ابو طالب و الد امیر المؤمنین علیه السلام فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم بن یقظة بن مرة بن کعب بن لوی است
مادر عبد المطلب	سلمی بنت عمرو بن لبید بن خداش بن زید بن حزام بن عامر بن غنم بن مازن بن النجار است که از اهل یثرب است	مادر هاشم	عاتکه بنت مرة بن هلال بن فالج بن ذکوان بن ثعلبة بن بهثة بن سلیم السلمی است
مادر عبد مناف	عاتکه بنت هلال بن فالج بن ذکوان است که عمه عاتکه مادر هاشم است	مادر قصی	فاطمه بنت سعد بن سیل بن عامر بن مارب بن الحرورة بن خثعم است که اهلش از ازد شنوءه است که بعقد کلاب بن مرة در آمد و کلاب وفات یافت و قصی صغیر بود و پس از آن مادرش بعقد ربیعة بن حرام بن ضبة در آمد و همراه شوهرش بشام رفت و قصی در شام بزرگ شد و پس از فوت مادر از شام بمکه موطن اصلی خود [illegible]
مادر کلاب	هند بنت سوید بن ثعلبة بن الحارث بن مالک است	مادر مرة	مخشیة بنت شیبان بن محارب بن فهر بن مالک است و [illegible]
مادر کعب	ماویة بنت کعب بن القین است	مادر لوی	عاتکه بنت یخلد بن النضر بن کنانة بن خزیمة است
مادر غالب	لیلی بنت الحارث بن تمیم بن سعد بن هذیل بن مدرکة بن الیاس است	مادر فهر	جندلة بنت عامر الجرهمیه و قیل جندلة بنت الحارث بن مضاض بن عمرو بن الحارث الجرهمی است
مادر مالک	عوانة بنت سعد بن قیس بن عیلان است	مادر نضر	برة بنت مر بن اد بن طابخة بن الیاس بن مضر است
مادر کنانه	و در کتابی که بطور جدول نوشته شده است ملاحظه شد عوانة بنت سعد را مادر کنانه نوشته است و مادر مالک را هیچ متعرض نشده و در کتاب در النظیم مادر کنانه را برة بنت مر بن اد نوشته است و مادر نضر را ریحانه ضبط کرده و یقال لها ام الطیب	مادر خزیمه	سلمی بنت اسلم بن الحارث بن الحاف بن قضاعة است و بعضی گویند که سلمی بنت اسد بن ربیعه است
مادر مدرکه	لیلی بنت حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه است که خندف لقب او است و در القاموس الخندف [illegible]	مادر الیاس	رباب بنت حیدة بن معد بن عدنان است و بعضی نوشته اند که مادر حنیفا بنت ایاد بن معد بن عدنان است
مادر مضر	سوده بنت عک بن عدنان است و عک بن عدنان بالیمن [illegible]	مادر نزار	مادر نزار معانه و قیل ناعمه بنت جوشم بن عدی بن ذئب الجرهمیة است
مادر معد	امامه بنت هود سلمیة و قیل امه تمیمة القحطانیه و قیل امه مهدد بنت اللهیم بن جلحب بن جدیس است	مادر عدنان	از بنی یعرب بنت قحطان است و عدنان هو اول من وضع انصاب الحرم و کسی الکعبه
مادر امیر المؤمنین	علی فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و او اول هاشمی است که از دو هاشمی متولد شده است و در احوال حضرت ختمی مآب در این روزگار در نیکی دنیای شمالی حکیم هوشیار واشنگتن ارونین کتابی نوشته است و هر که او را ملاحظه کند از انصاف او حیران می ماند و اکنون آن کتاب را زین الادبا میرزا ابراهیم شیرازی از انگلیسی بفارسی ترجمه میکند اگر تمام شود کتاب مفیدی است		

و اگر جن و انس کتاب باشند و اشجار اقلام شوند و بحور مداد هرگز فضایل و محامد حضرت ختمی مآب و امیر المؤمنین علی علیه السلام و ائمه اطهار را تعد و حصر نکنند پس در اینصورت اولی آنست که باختصار کوشد و چند شعری در خاتمه از خاقانی مینگارد ای سبحه انبیا بپایت ✤ محراب ملائکه آستانت ✤ قارون شده وارغطات عیسی ✤ هارون شده در سرات موسی ✤ در حسن تو بهر تقویت را ✤ در مهد تو بهر تربیت را ✤ مریم دایی است پیشکاره ✤ عیسی طفلی است شیرخواره ✤ این عالم پیر طفل دیدار ✤ چون پیرزنی ترا پرستار ✤ خاقانیرا بمیهمان ✤ از نیچه این عجوز بر مان ✤ کین عزه کهست و آفت انجا طوفان زنشور پیرزن خواست ✤ الخواجه صد هزار خاقان ✤ خاقانیرا اعلام خود دان ✤ با آنکه مراست این امیری

سکبان تو باشم از مذیری   سکبان چلکر کین و باشم   سگ باشم اگر سگت نباشم

باب نود و نهم در بیان اشیه تیک رشیه یعنی ممالک متصرفی روسیه در آسیا

ممالک متصرفی روسیه در آسیا که او را سیبریه گویند قطعه وسیعی است که از اندیشه مرد مبیات اندیشش ✤ اندازه طول و عرض و پیش ✤ امتداد او از ممالک روسیه اروپا تا محیط پاسفیک است که تخمیناً چهار هزار میل است و از مجاذر تا حدود چین و تاتارستان و ایران و ترکی آسیا تخمیناً بمسافت دو هزار میل است و جمعیت اینولایت وسیع بحسب وسعت خودش بسیار کم است چنانچه همه جمعیت انجا را سیزده ملیان تخمین کرده اند و این ولایت وسیع مسکن قبایل مختلفه است که در رنویت و زبان و قواعد مذهب اختلاف کلی با یکدیگر دارند و جبال معروف روسیه است یورالین است یعنی کوهستان یورال که در مغرب سیبریه است و جبال کاگنس است یعنی قفاز و جبال آلتی و جبال برشینک است مترجم گوید جبال آلتی سرحد فیمابین سیبریه و تاتارستان است و تا دریاچه بیکل امتداد دارد و جبال برشینک از قراریکه خود مصنف در نقشه که در اصل کتاب خود قرار داده تقریباً در عرض پنجاه و پنج درجه و از طول یکصد و بیست درجه تا یکصد و سی درجه ولی در اطلس اوتیمیت چنین اسمی مذکور نیست و در همین عرض و طول که قلمی داشتیم کوهستان ستلونای را ضبط کرده است و آن کوهستان بجبال استنوو آی اتصال دارد که سلسله او در جنوب مملکت یکوتسک قریب بساحل دریا بمسافت نهصد میل امتداد دارد انتهی و صفحه اغلب اقلیم سیبریه مثل روسیه اروپا صاف و بیابان هموار و رودخانهای معروف انجا اوبی و ینسی است که او را انیسی نیز گویند و رودخانه لینا و ارتیش است و دریاچه معروف آن اقلیم بیکل است و این انهار از رودخانه بزرگ معروف آسیا است که از ما بین صحاری غیر مسکونه جاری است که از شدت سرما و برف مجال زیست نیست و در این آبهای صافی روان در هیچ جا هیچ عکس شهر و عمارتی نیفتاده و هیچ کشتی تجارتی که مشحون از امتعه خارجه باشد در انجا سیر و حرکت نکرده است مگر گاهی زورق ماهی گیران در بالای این انهار در حرکت باشد و خیری که یافت میشود جوقه جوقه طیور غریبه است که در حوالی انهار چرا میکنند و سگ است که با آدمی در انجا حرکت میکند و هیچ صیادی او را تعاقب ننموده است و سکنه این اقلیم سابقا از جزو وحشیان و حیوانات حساب میشدند ولی الکنون اهالی اکثر آن اقلیم در بلده و قصبه و قریه سکنی دارند علی الخصوص در سمت مغربی آن اقلیم که ولایت جارجیه و ترکشیه است که اهالی آنمملکت شباهت زیاد در طرز و طور با اهل ایران دارند و تفلیس پایتخت مملکت جارجیه است و تا اواسط مائه پانزدهم کسی از اینولایت خبر نداشت و از آنزمان تابع دولت روسیه شد ولی در عهد پطر کبیر و کترین دوم بکلی این اقلیم متصرف دولت روسیه در آمد و یونانیان قدیم و رومیان بقیاس و تخمین سیتین او شن یعنی محیط سیتیه را بالای اقلیم سیبریه دانسته بودند و بطلمیوس که مورخ

آسیا

علم جغرافیاست و جغرافی در عهد او در سال صد و چهل بعد از عیسی ترقی کرد و بهتر از یونانیان قدیم از مسالک و ممالک اطلاع داشت او چنین فرموده است که اقلیم وسیع بزرگی در شمال مشرق بحر خزر واقعست که طول و عرض او بی پایانست ولی بتحقیق اهل جغرافیای قدیم بسمت جنوب و شمال تا جبال اورال این دانسته بودند و جمیع روسیهٔ آسیا از سرحدات ترکی و ایران و هندوستان و چین تا محیط ارکتیک امتداد دارد و بعضی این اقلیم را تاتارستان قدیم میگویند و در اواسط زمانها مسافرین و سیاحان بران اقلیم پی بردند چنانچه مَرکو پولو نام تاجر شنید که تاتارها با جمعی گفتگو دارند که لهجه عجیب داشتند و زبان ایشان هیچ چه معلوم نمیشد و لباسشان خز است و از انها دریافت کرد که ولایتیست که انخلق از انجا میایند و اول شناختن انمملکت و رعیت از او شد و در سال هزار و دویست و بیست و هشت مسیحی مطابق ششصد و بیست و پنج هجری تاتارها در کنار رود خانه ارتیش و اوبی مکانی برای خود ترتیب دادند و در دار العلم نظر جبال اورال این را فاصل میان آسیا و اروپا میدانند که اهل سلطنت کبیر را این کوه عظیم بدو حصه قسمت کرده است و در این اقلیم بی پایان وسیع سرحد مغربی و شمالی و مشرقی او بطور وضوح و صحیح تمیز یافته است ولی سرحد جنوبی او با خطوط مفروضه و جبال شامخه و صحاری بی پایان معلوم شده است که بزحمت میتوان سرحد واقعی او را تشخیص داد و این تعریف در حق سرحدات شمالی مملکت ترکستان و تاتارستان و چین نیز صدق دارد و از این اقلیم سیاحان و صحرانوردان کمی اطلاع دارند و انچه معلوم است حدود شمالی این اقلیم مشتمل بر باطلاقهای سخت و صحراهاست که همیشه در زیر برف مستور است و اراضی وسط این اقلیم محتوی بر چندین صحاری و فیافی وسیعه است که انهار استپس میگویند یعنی صحراها و در این اقلیم جنگلهای سخت پا است و حدود جنوبی این ولایت خاکش خوب است و محصول بعمل میاید علی الخصوص در سرحدات بحر خزر و این صحراهای بی پایان و جنگلهای عظیم مسکن و ماوای حیوانات و در حد شمالی این اقلیم از مغرب تا مشرق رین دیر گله گله بچرا مشغولند و بقیمت گزاف داد و ستد میکنند و پوست و گوشت و زنده او بکار اهالی انولایت میاید و در بعضی نواحی این اقلیم بکقسمی از گوسفند وحشی است و در جبال کاکسس که در مغرب این اقلیم است کاو کوهی و بز کوهی فراوانست در نزدیکی دریاچه بیکل مرال بسیار است و در صحراهای وسیعی که در نزدیکی تاتارستانست اسبهای وحشی صحرائی بیشمار است و حیوان مخصوص عام سیبریه خرس و گرگ و روباه و سگ آبی و سمور و سنجابست و بهترین سمور آنست که از کوتسک و از ولایت کمچتکا میارند و اقلیم سیبریه برای دولت روسیه از بابت معادن و جلود نفیسه بسیار بکار میاید و مقصرین دولت روسیه را کلًّا بانمکان منفی میکنند و در انجا بعضی را بکندن معادن و برخی را بامورات دیگر وا میدارند و در انولایت از شدت سرما زراعت بعمل نمیاید و اسم اقلیم سیبریه ماخوذ از اسم سیبیر است که قصبه قدیم انمملکت بوده و چنان گویند که در کنار رود خانه ارتیش در نزدیکی شهر توبولسک واقعشده بود که اهل تاتارستان بنا نهاده اند و بعضی از اهل جغرافیا سیبریه را بهمه متصرفی روسیه در آسیا اطلاق میکنند و بعضی بهمان حصه شمالی معلومه اطلاق مینمایند و اقلیم سیبریه در دو حکومت بزرگ تقسیم شده است حکومت توبولسک است که در مغربست و ارکوتسک است که در مشرقست و قصبه بزرگ این اقلیم یکی توبولسک است و دیگری ارکوتسک است و قصبه توبولسک در جنب رود خانه ارتیش قریب بملتقای او با توبول اتفاق افتاده و در این شهر سه کلیسا است و بیست و پنج هزار جمعیت دارد و جمعیت این شهر از اهل سویدن و روس و قالموق و تاتار است و سکان این شهر با اهل چین معامله دارند و هر قافله و کاروانی که از چین به مسکو برود از این شهر میگذرد و این شهر تخمیناً بمسافت هزار و دویست میل

باب نود نهم در بیان ولایات متصرفی روسیه در آسیا

در مشرق سنت پطرزبرگ واقعشده است و اول مدرسه که در این شهر ساخته شد در سال هزار و هفتصد و سیزده مسیحی مطابق هزار و صد و بیست و پنج هجری با اهل سویدن بود که پطر کبیر در جنگ شرل دوازدهم از اهل سویدن اسیر کرده با پنجاه فرشتاد و بعمل کی انها این مدرسه ساخته شد و در این مدرسه زبان جرمن و لتین و فرانسه و جغرافیا و مهندسی و نقاشی تعلیم میدهند و در حروب ماضیه که در میان دولت روسیه و ایران و عثمانی اتفاق افتاد بر وسعت مغربی ممالک روسیه افزود چنانچه الان همه سواحل مغربی خزر را در تصرف دارند و همه کاکسس یعنی قفقاز که در شمال مغرب دریای خزر است در تصرف ایشانست و حاجی ترخان که از شهرهای غنی و آباد روسیه آسیاست در جزیره که از رود خانه ولگا ساخته میشود اتفاق افتاده و مسافت میان این شهر و دریای خزر تقریباً بیست و پنج میل است و هفتصد و هشتاد میل در جنوب مشرق شهر مسکو واقعشده است و در این شهر بیست و پنج کلیسا است و جمعیت انجا فزونتر از پنجاه هزار است مترجم گوید بیشتر خانزاد در کتب قدیمه حاجی ترخان نوشته اند و این شهر را امیر تیمور صاحبقران آتش زد و بیشتر سکنه انجا را از دم شمشیر گذرانید چنانچه در تاریخ شرفنامه مذکور است و اکنون آباد شده است و جمعیت انجا فزونتر از هشتاد هزار میشود انتهی از کوتسک پایتخت مملکتی است که از همان اسم است و برای تجارت مکان معتبریست و این قصبه در نزدیکی ملتقای رود خانه انگره و ارکوت در نزدیکی دریاچه بیکل واقعشده است و جمعیت انقصبه تخمیناً بیست و دو هزار است و در این قصبه مدرسه بنا نهاده اند که در انجا زبان اهل جاپان یاد میگیرند مترجم گوید قصبه دیگر انمملکت قصبه نرچینسک است که دو هزار جمعیت دارد انتهی و قصبه اقصی سیبریه قصبه یکوتسک است که در جنب رود خانه لنا است و زمستان انجا از همه سخت تر است و ارکوتسک نیز بندریست که در مشرقی مملکت یکوتسک است که از انجا به کمچتکا نزدیک میشود مترجم گوید یکوتسک مملکت وسیعی است در شرق سیبریه که از عرض پنجاه و نه درجه شمالی تا هشتاد درجه شمالیست و از طول یکصد و ده درجه شرقی گرینیچ تا طول صد و پنجاه و پنج درجه شرقیست و انمملکت باسم قصبه یکوتسک معروفست انتهی کمچتکا ولایتیست که در اقصی مشرق روسیه است و چنین شبه جزیره بزرگیست که امتداد او از شمال بجنوبست و با اقلیم سیبریه با استموس تنگی اتصال دارد و هیئت و شکل انولایت شباهت کلی به کفش دارد و جبال کمچتکا همیشه با برف مستور است و چندین ولکنو خطرناک نیز دارد و چنین گفته اند که اتصال به ولکنوهای جزایر جاپان و جزایر کوریل و جزیره فارموسه و جزایر فیلیپین دارد و در همه سیبریه مدت نه ماه زمستان و سه ماه تابستان است ولی در این مدت سه ماه بواسطه امتداد ایام هوا گرم میشود و در شمال دریاچه بیکل فلاحت و زراعت معدوم است بلکه ماورای عرض شصتین بالکلیه ناپدید است مترجم گوید کمچتکا چنین شبه جزیره ایست حد شرقی او محیط پاسفیک و حد غربی او خلیج اکوتسک است و امتداد او از شمال بجنوبست و این شبه جزیره فیما بین پنجاه و یک درجه عرض شمالی تا شصت و دو درجه عرض شمالیست و تقریباً هشتصد میل طول انجاست و پهنای اکثر او تقریباً سیصد میل است و در انولایت چندین ولکنو است و مشهور او در نزدیکی پیتر پاولسک بندر کمچتکا که همیشه آتش و بخار از قله او متصاعد است و ارتفاع انکوه شانزده هزار و پانصد و چهل و دو فوتست از قرار یکه در لغت اروپ ثبت نوشته است در انولایت خرس و سمور بسیار است و یک سلسله از جبال بطول این شبه جزیره واقعست و از جبال او چشمهای گرم بسیار جاریست چنانچه هر کدام بمقدار سیصد فوت بیشتر با کمال شدت تمام از دامنه انجبال جریان دارند و در سال هزار و هفتصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و نود و هشت هجری این شبه جزیره را بچهار ولایت قسمت کرده اند اول بولشرتسک که تخمیناً چهل خانه وار است و سیصد نفر جمعیت دارد و در جانب جنوب شبه جزیره در ساحل مغربیست دویم ولایت نظر

دیولوئونک است که قریب ساحل شرقیست وسیم وزیکی کمنت کنکار است وچهارم نیج نی کمنش کنکار است انتهی ودرهیچ
قسمتی از دنیا این چنین قبایل وملل مختلفه نیست چنانچه در شت هنشاهی روسیه هست وانها همین قدر اختلاف در زبان و
وفواید دارند بلکه در رؤیت وترکیب نیز اختلاف دارند وطوایف اصلی روسیه آسیا طوایف تاتار است که چندین بطون
وافخاذ از انها منشعب شده است ودیگری طایفه اسن تیک وجاکت کی وکاریک وسموئید ویگوت که اورا زئوک
نیز گویند وتنگوسی است مترجم گوید در مخزن العلوم نوشته که طایفه کاریک مثل هنود مرده خود را میسوزانند
وان چنانست که هروقت شخصی از انها بمیرد قدری از اسباب او بالای سینه او برای زاد آخرت گذاشته اقوام او
وعشایر او چراغی وشعلی وبوته بدست گرفته جسد او را آتش میزنند انتهی وطوایف تاتار در جنوبی قسمت روسیه آسیا سکنی
دارند که از قرم تا ارتیش مساکن آنها است وانطایفه بسیار هنرمند ورشید میشوند ولون انها بسمرت مایل است
ومتوسط القامه وتنومند میشوند وطایفه منگول یعنی مغول وتاتارهای من چیو لوشان برنگ مس مایل است وعموما
کوتاه قامت وزشت صور شد وانطایفه از ارتیش تا کمتش کنکا مسکن کرفته اند ولی اسامی مختلفه دارند چنانچه انها را
قلموک یعنی قالموق دبورت ومنگول یعنی مغول ومن چیو وتان گوشیه میگویند وانطوایف بولر یعنی قطبی بسیار
قصیر القامه وگندم گون میشوند وموهیشان مجعد وچشمهای بسیار کوچک دارند وانطوایف بطول محیط اگتیک سکنی
دارند وگمینا عدد انها فزونتر از یکصد هزار است واسامی انها اسن تیک وکاریک وسموئید است وعموما بلندی
قامت انها چهار فوت وپنجفوت است وانطوایف بسیار سنجی ورحمت کذران دارند واهل لپلند در شمالی اروپا واسکوی
ماکس که در تلفظ اسن کی مو گویند در شمالی امریکا از یک جنس حساب میشوند وشباهت کلی در قامت وقاعده وصورة
یکدیگر دارند ومیتوان گفت که انطوایف شمالی آسیا نیز از همان جنس اند که باین قسمتها آمده سکنی کرفته اند اما طایفه
اسن تیک غالباً در حوالی رود خانه اوبی نشیمن دارند وانطایفه نیز چندان مزیتی بطوایف سموئید ندارند اگرچه در جنوب
ایشان واقعشده اند ومساکن انها فی الجمله بهتر وکرمتر از آن سموئید است وطوایف اسن تیک هیچ از خط وعلم بهره
ندارند وعدد را زیادتر از ده نمیتوانند بشمارند وشوئیف نام سیاح روسیه چنین نوشته است که لباس انها غالباً کرکی
ومثل طایفه سموئید با گوشت شکار وماهی کذران میکنند وولایت سموئید بدرازی سواحل دریا در جانب شمال مغرب اقلیم
سیبریه واقعشده است وانطوایف با حیوانات چندان فرق ندارند ومعیشت انها غالباً بارین دیر وشکارهای دیگر است
وطوایف کمتس کنکا نیز مثل سموئید واسن تیک دخمه های زمستانی وتابستانی در زیر زمین دارند که ارتفاع انها غالباً
بقدر دوازده فوتست وقوت غالب ایشان نیز ماهیست وانطوایف عراده های کوچک دارند که با انها بار می کشند ولی
طوایف لپلند وسموئید عراده های خود را برین دیر می بندند وانها بعوض رین دیر بسکهای بزرگ می بندند که مخصوص
انولایت است که بسیار قوی جثه وبزرگ میشود دستچینه فصول اربعه شمالی مملکت سیبریه ومملکت لپلند را بعضی
از سیاحان از انقرار مشخص کرده اند که آغاز گداختن برف در بیست وسیم جون است که مطابق پنجم تیر ماه جلالیست
ودر اول جولای که مطابق سیزدهم تیر ماه جلالیست بکلی برف گداخته میشود ودر نهم جولای که مطابق بیست ویکم
تیر ماه جلالیست مزارع وکشت ها سبز وخرم میشوند ودر هفدهم جولای که مطابق بیست ونهم تیر ماه است اشجار ونباتات
نشو ونمای کامل مییابند ودر بیست وپنجم جولای که مطابق هفتم مرداد ماه جلالیست اشجار شکوفه می کنند ودر دوم اگست
که مطابق پانزدهم مرداد ماه جلالیست میوه ها میرسند ودر دهم اگست که مطابق بیست وسیم مرداد ماه جلالی است

نیژنی نیلت ... ونیکنی کمس گنکا ... نیج نی کمس گنکا

حبوبات وثمار را میدروند ومی چینند ودر پانزدهم اگست که مطابق بیست وهشتم مرداد ماه جلالیست بعضی سنوات
برف بر زمین میافتد القصه سه فصل که بهار وخزان وتابستان است در مدت پنجاه وشش روز است وچهل وچهار
هفته دیگر فصل زمستانست که سراسر صحرا وکوهسار با برف مستور است واگر در پانزدهم اگست برف نبارد در بیست وهشتم
اگست که مطابق اول شهریور ماه جلالیست بلاحرف صحرا وکوه را برف فرو گرفته است ودر حقیقت در مدت دو ماه
میکارند ومیدروند وبرمیدارند ودر مدت ده ماه میخوابند ومی خورند

باب صدم در بیان تارتاری یعنی تاتارستان عموماً

تارتاری یعنی تاتارستان اقلیم وسیع بی پایانیست که در وسط آسیا اتفاق افتاده ولی باندازه فسحت ووسعت او چندان
آبادی ندارد وصحرا او غالباً کوهسار وریگزار است وخاک آنجا چندان محصول خیز نیست مگر خاک مملکت گریت بخاریه یعنی
بخارای کبیر که در سمت مشرقی بحر خزر است وحدود اقلیم تاتارستان نامعلوم است ولی آنچه که اکنون معلوم کرده ایم مس
مشتمل بر همه ممالک آسیا است که بحر منجمد شمالی در شمالی او وسرحدات ایران وکابل وهندوستان وچین در جنوبی اوست وهم
ومحتوی بر چندین قبایل وطوایف است که در اینولایت مسکن دارند که قدما همه ایشان را تاتار می گفته اند چنانچه اکنون همه آن
اقلیم را سیبریه مینامند واین تاتار نیز نسبت بممالک بچندین اسم متمیز یافته است چنانچه رشین تارتاری یعنی تاتاریه روس
چینیش تارتاری یعنی تاتاریه چین که انها را انگولیه نیز گویند واین دین دینت تارتاری یعنی تاتاریه آزاد مطلق العنان
اما تاتار روسیه همانست که در سیبریه سکنی دارند که ذکر انها گذشت وتاتار چین وتاتار مطلق العنان پس از این معلوم میشود
وبعضی از اهل جغرافیا تاتاریه را باینسه اسم متمیز میدهند بعضی ایسترن تارتاری گویند یعنی تاتار مشرقی وبعضی ویسترن تارتاری
گویند یعنی تاتار مغربی وبرخی اینڈیپنڈنت تارتاری گویند یعنی تاتاریه مطلق العنان وطوایف کثیره که بر ایشان تاتار مشرقی
اطلاق میشود سابقاً ایشان را منگول یا موگول میگفتند بسیار طوایف رشید وخونخوار بودند که با یکدست در زیر رایت چنگیزخان
اکثر ممالک مشرقی وهندوستان را فتح کردند وبا دست دیگر در مایه سیزدهم بعد از ولادت عیسی علیه السلام چین را مسخر نمودند
ومدت صد سال در چین حکمرانی داشتند تا در سال هزار وسیصد وشصت وهشت مسیحی مطابق هفتصد وهفتاد هجری اهل چین
انها را بیرون کردند ومملکت تاتار چین که انها را انگولیه گویند با اقلیم چین با دیوار بزرگ عریض ممتدی مفروز است وآنمملکت
نیز بدو حصه منقسم شده است حصه مشرقی وحصه مغربی وهمه این مملکت بپادشاه چین خراج گذارند در زیر حراست وحمایت او
زیست میکنند اما اندیپندنت تارتاری یعنی تاتاریه مطلق العنان مشتمل بر همه ممالک وولایتی که میانه تاتاریه چین
ودریای خزر است واو نیز محتوی بر مملکت ترکستان وگریت بخاریه یعنی بخارای کبیر وترکمانیه وخوارزم یعنی خوارزم وبعضی
دیگر ولایات کم شهرتست اما تاتار مغربی مشتمل بر ممالکی که اکنون روسیه تصرف دارند که سواحل شمالی ومغربی بحر خزر است
وتاتارها عموماً تنومند ومتوسط القامه میشوند ودر شدائد ومحن صبور میباشند ودر شمشیر زدن وتیر انداختن کمال مهارت
دارند واز جمعیت تاتار بدرستی وتحقیق خبر نداریم ولی نسبت باندازه وسعت مملکت آنقدر جمعیت ندارد واصل تاتار از اهل سیتیه است
وایشان الآن در سه بزرگ ملت تقسیم شده است اول انهائیست که باسم تاتار معروف شده است دوم انهائی است
که به کلموک یعنی قالموق شهرت دارد سیم انهائیست که باسم منگول یعنی مغول متمیز یافته است وطایفه مغول نیز در میان خود
بچندین طایفه واسم معین شده است واز تاتار فرقه ایست که انها را اوزبک گویند که غالباً در شمال ومشرق ومغرب بحر خزر
سکنی دارند که وقتی تابع دولت ایران بودند ولی اکنون مطلق العنانند وطایفه کلموک را بعضی اوقات الوس میگویند وانها

در بزرگترین قسمت مملکتی که او را دستِرن تارتاری یعنی تاتار مغربی گویند مسکن گرفته اند و ولایت ایشان در شمال مشرق بحر خزر است
و اینطوایف زراعت ندارند و گله و مواشی فراوان دارند که همیشه در تابستان و زمستان حرکت میکنند و اینطایفه در زیر
حراست دولت روسیه است و در میان طوایف قالموق بچندین خصلت نیکو امتیاز دارد و چنین معلوم است که مغول
و قالموق سابقا یک ملت بوده اند و در ازمنه متوسطه از یکدیگر در دو اسم امتیاز یافته اند و طایفه مغول در مغربی قسمت
تاتار چین مسکن دارند که ولایت ایشان عبارت از مغولستان باشد در شمال با سیبریه و در مغرب با تاتار مطلق العنان
و در جنوب بزرگ چین و در مشرق با منشوریه یعنی تاتار مشرق چین که بعضی منجوری نیز گویند محدود است و مغولها سابقا
از طوایف مشهور عالم حساب میشدند و فتوح لشکر ایشان در اندک زمان در صفحه تاریخ دنیا بیادگار باقیست و زبان
تاتار بسیار مختلف است ولی اساس کلام و زبانشان همان زبان اهل سیبریه است و زبان طایفه منچو که یک قبیله از
تاتار است که در مایه مغز هم چین را مسخر کردند بهترین زبان مغول است و خود ایشان چنان میدانند که وسعت کلام و لغت
در زبان ایشان از همه السنه دنیا بیشتر است نسخه مصنف در لفظ تاتار حاشیه نوشته است که ایراد او در اینجا لازم افتاد
که تاتار را در میان خودشان و ملل مشرقیه تته میگویند و ما اکنون تاتار مینامیم چنانچه بعضی تاتار میگویند و این اسامی اختلاف
کثیره دارد که هر طایفه باسم خود میخوانند چنانچه ولایتی را که ما پرشیه میگوئیم بومیان آنولایت ایران میگویند و ولایتی را که ما هندستان
میخوانیم اهل هند بوتن میگویند و اهل تاتار برتن نولا میگویند و اهل چین تسننک میخوانند و این نیز سلابزر کراکه در مقابل چین
بومیان کالی کوه میگویند و اهل جغرافیای چین جاپن میگویند و اهل منچو سلگون کورن میخوانند و در جغرافیای ما کاری
ضبط است چنانچه چین را اهل چین چن کو میگویند و تاتارهای منچو نیکو کورن میخوانند و مغولها کتی مینامند و اهل روسیه
کیتی میخوانند و رودخانه بزرگی که عبور میکند از مابین تاتار شرقی که مصب او خلیج کمتشکتکا است مغولها که در سواحل او
سکنی دارند او را اوزن میخوانند و تاتار منچو سقالین اولا میگویند و اهل چین هلونگ کیانگ مینامند و روسیه آموز
میخوانند و این اختلاف اسامی غالبا از تغییر السنه و غربای ولایت میشود و از انجهة اهل جغرافیای هر ولایت لابد است
که اسامی را بطور مشهور مابین خود ضبط کنند و در بعضی که اسامی مشهوره قدیمه را تحریف و تصحیف کرده اند بلکه اکثر از میان رفته است
و اگر بطور اصلی در هر ملت ضبط بود و اسامی امکنه تغییر نمی یافت اسم هر مکانی را که ذکر میکردند همه ملل و طوایف میدانستند
و اکنون چاره از دست رفته است انتهی قول المصنف و پایتخت قدیم مغولستان از قراریکه در نقشه جات اروپ مشهود است
همان قراقوروم است که قراقرم نیز گویند که تقریبا در عرض چهل و شش درجه و سی دقیقه شمال و در طول یکصد و سه درجه
مشرقی گرینویج واقع شده است و در کتاب تقویم البلدان قراقرم را قراقوم ضبط کرده است و قال ای الرمل الاسود
والله اعلم و صحرای ریگزار چیا یان گوبی که او را شمو نیز گویند در میان مغولستان و تبت واقع شده است و مملکت ختا را
انچه این بنده قاصر فهمیده است همان مملکت منچوریه است که در شرقی مغولستان و مابین شمال مشرق مملکت چین است
و اکنون کل مملکت منچوریه و مغولستان در تصرف شاهنشاه چین است و صاحب جامع التواریخ چین و ختا را یکی میداند ولی
از کتب دیگر چنان مستفاد میشود که هر یکی کشوری جداگانه باشد العلم عند الله و در جانب مغربی و شمال مغربی تاتارستان
و جانب شمالی بخارای صغیر چند دریاچه بزرگ و کوچک است و دریاچه معروف آنها اول دریاچه تینگسکل است که در عرض چهل
و دو درجه و سی دقیقه شمالی و در طول هفتاد و شش درجه شرقیست و درازی او از مشرق بمغرب تقریبا هفتاد میل و بزرگترین پهنای
او بیست و پنج میل است و دیگری دریاچه بزرگ بلقاش است که او را دریاچه تنگیز نیز گویند که در شمالی دریاچه تینگسکل است و در عرض

چهل و پنج درجه شمالی و در طول هفتاد و شش درجه شرقیست و چند جزیره نیز در این دریاچه هست و درازی او از شمال بجنوب تقریبا
صد و بیست میل و بزرگترین پهنای او تقریبا پنجاه میل است و دیگری دریاچه آلاکتوگل است که در مشرقی دریاچه بلقاش است
و در عرض چهل و پنج درجه و سی دقیقه شمالی و در طول هشتاد و سه درجه شرقیست و یک جزیره بزرگی در میان این دریاچه است و
و سایر دریاچه های اینمملکت وسیع از این سه بحیره کوچکتر هستند

باب صد و یکم در بیان اندپندنت تارتاری یعنی تاتار مطلق العنان

تاتارستان مطلق العنان ولایت وسیع بزرگیست حد شمالی او ولایت قالموق و روسیه و حد شرقی او تاتار چین و حد
جنوبی او ایران و کابل و حد مغربی او بحر خزر است و اینولایت در پنج حصه بزرگ تقسیم شده است اول بخاریه یعنی بخاری دوم
ترکمانیه سیم ترکستان چهارم بلخ پنجم خرزم یعنی خوارزم و ولایت کیرغیز که عبارت قرغیز باشد از توابع اوست و ولایت
بالفعل و حاصل خیز انجا همان گریت بخاریه است اما گریت بخاریه یعنی بخارای کبیر که اشاره بماوراء النهر است مشتمل بر جنوبی
قسمت تاتاری مطلق العنان است و اراضی اینولایت حاصل خیز و با منفعت و پر میوه و آبادی انجا بیشتر از سایر اقسام است
تخمینا طول اینولایت هفتصد میل و عرض انجا سیصد و پنجاه میل است و اورا از انجهة اهل جغرافیا گریت بخاریه گویند تا فرقی میان او
و لیتل بخاریه یعنی بخارای صغیر باشد که بخارای صغیر در تاتاری چین است و از احوال انجا کمی اطلاع حاصل است و در ولایت
بخارای کبیر سابقا یکزمان درازی پادشاه ایران سکنی داشت و از اینولایت زاردوشت نامدار نخستین شارع مذهب ایران
برخواسته است مترجم گوید زاردوشت اشاره بزردشت است که مروج مذهب جدید شد و آتشکده قرار داد و علم نجوم
در عهد او ترقی کرد و متابعان او را مجوس و گبر میگویند انتهی و از جاهای بسیار خوب با صفای تاتار مطلق العنان یکی صغد است
و رودخانه خوبی از میان متبرکات او جاریست و هاکل نام سیاح مینویسد که مدت هشت روز میتوان در ولایت صغد سفر
کرد که از سایه اشجار و باغستان جانفزا و آبهای گوارا بیرون نرفت و از هر طرف دهات خوب و باغستان مرغوب و چمنهای
دلکش فراوانست مترجم گوید صغد را اهل از جنات اربعه دنیا حساب کرده اند و جنات اربعه اول صغد سمرقند است
دوم شعب بوان است که در فارس است سیم غوطه دمشق است چهارم ابله بصره است انتهی اما ترکستان سابقا
شهرت زیاد داشت و اینولایت با رودخانه قراسو که او را سراسو نیز گویند آبیاری میشود و این رودخانه عظیم نیز که او را سیحون
نیز گویند ملحق میگردد و ولایت ترکستان در مابین ولایت قالموق و بحیره آرال است که بحیره آرال در غربی آنولایت و
قالموق در مشرقی اوست و قصبات معروف انجا ترز است یعنی طراز و اطرار یعنی اطرار و ترکستان و تاشکنت است
و قصبه تاشکنت در جنب رودخانه سیر است و جمعیت انجا تخمینا چهل هزار میشود و پایتخت اتراک یکوقتی شهر طراز و پس از
ان اطرار بود مترجم گوید قصبه ترکستان در مشرقی قصبه اطرار واقع شده است و تاشکنت در جنوبی اطرار است که مسافت
میان اطرار و تاشکنت تقریبا صد و چهل میل میشود انتهی و در اینولایت بود در نخستین پایه های سال هجری بان که طایفه ترک از
از جبال التیک سر از بر شده و در ینولایت سکنی گرفتند و از ان پس اسم اینولایت را ترکستان خواندند و از آنولایت نیز بعزم
تسخیر ممالک جنوب مغربی آسیا روانه شدند و بقول پادم یونیورسل ملک و کمپنی همه طوایف که ما انها را تاتار میگوئیم
بر ایشان اسم ترک نیز میتوان اطلاق کرد اما ترکمانیه ولایت وسیعی از تاتار مطلق العنان است که مابین بحر خزر و بحیره آرال واقع
شده است و اکثر قسمت اینولایت ریگستان و سنگستان بی آب و گیاه و سکنه اینولایت در خیام و آلاچق و در مغاره ها
سکنی دارند و شتر و گوسفند ایشان نیز مثل طوایف قرغیز بیشمار است اما خرزم یعنی خوارزم حد شمالی او ترکستان و حد مشرقی او

۲ و احوال او در کتاب دبستان مذاهب مسطور است تمام

۲ بر رودخانه

بخاریه و جنوب او خراسان و مغرب او بحر خزر است و قصبه بزرگ انجا خیوه است که جمعیت انجا تقریباً پانزده هزار میشود
اما بلخ ولایتیست که در جنوب بخاریه است و قدیماً یک حصه و قسمتی از مملکت بکتریه نه بوده و اینولایت الآن تابع افغانها و
سلطنت کابل است و پایتخت او از همان اسم است و اشتهار از بلدان معروف ممالک مشرقی بوده و او را یونانیان بکتریه
میگفتند و وقتی پایتخت سلاطین ایران بود و الکنون قصبه کوچکی است و ولایت بلخ سابقاً در تحت سلطنت خراسان حساب
و در اینولایت الان اوزبک و افغان و تجیک سکنی دارند و اکثر ایشان خیمه نشین هستند طایفه اوزبک بسیار صاف و صادق و
و مهربان میشوند بخلاف افغان و تجیک که بسیار بیرحم و بی باک و خونریز و سفاک هستند اما ولایت کیرغیز که قرغیز باشد مشتمل
بر ولایات شمالی تاتار مطلق العنان و تاتار روسیه است ولایت وسیعی است که در شمال بحر خزر و بحیره ارال اتفاق
افتاده است و اینطوایف در سه هارد یعنی قبیله تقسیم شده است الاکبر الاوسط الاصغر و اصل ایشان نیز از طایفه تاتار است
ولی بحسب رؤیت و قواعد از ایشان امتیاز دارند و جمعیت انها را تقریباً یک ملیان دانسته اند و ولایت کیرغیز را اهل روسیه
در نقشه و اطلسهای خود جزو ممالک و رعایای خود میشمارند ولی در انجا چندان تسلط و هشیاری ندارند و اینطوایف
نیز در خیام سکنی دارند و از کناره های رود خانه سیحون به استیپی یعنی صحرای ایشیم یا ایشیم حرکت میکنند و گله و مواشی انعام
انها بحد و حساب نیست مترجم گوید صحرای ایشیم در مشرقی شهر ارنبرگ واقع است و انصحرا تقریباً از عرض پنجاه و دو درجه
شمالی تا عرض پنجاه و پنج درجه شمالی و از طول شصت درجه مشرقی تا هفتاد و پنج درجه مشرقی گرینیچ اتفاق افتاده است انتهی
و مذهب اینطوایف اسلام است و از مذاهب دیگر نیز دارند و در اینولایت هیچ قصبه و قریه نیست و معامله کلی انها
با قصبات سیبریه و قصبات سواحل سیحون است و از شهرهای مشهور بزرگ تاتار مطلق العنان یکی سمرقند است که در رود خانه
کوهک واقع شده است و اینشهر پایتخت امیر تیمور صاحبقران بوده و دیگری شهر بخارا است که رقیب شهر سمرقند حساب میشود و دیگری
شهر بلخ است که تجارتگاه محصولات هندوستان بود که الان شهر بلخ در تصرف سلطنت کابل است و شهر سمرقند را قدما
مراکند می گفتند و در انجا بود که اسکندر کبیر در حالت مستی و سکر بی تقصیر کلی تس سردار نامدار را بقتل رسانید و اگر کلی تس
نبود هر اینه گرانی کس اسکندر بهلاکت رسیده بود و در اینشهر امیر تیمور نامدار متولد شده است و اینشهر را چنگیز خان در سال هزار
و دویست و بیست مسیحی مطابق ششصد و هفده هجری مسخر کرد و اینشهر مدت مدیدی از شهرهای معروف و مشهور زمین بود که
در انجا چندین مدرسه علم بنا نهاده بودند و جمعیت انجا الکنون تقریباً پنجاه هزار میشود و شهر بخارا در رود خانه زرافشان واقع
شده است و جمعیت اینشهر تخمیناً هشتاد هزار است مترجم گوید سمرقند در جانب مشرقی بخارا است و مسافت میان انها
صد و چهل میل است و در طول بخارا القدر یکدرجه و سی دقیقه اختلافست یعنی در بعضی نقشه ها کمتر از انچه ما معلوم کرده ایم ضبط
کرده اند و ما از اطلس جان ارو سمیت تصحیح کرده ایم انتهی و مملکت بخاریه در عهد یونانیان و رومیان با اسامی بکتریه نه و
و صغدیه نه معروف بود و حدود این مملکت مابین رود خانه سیر که سیحون است و رود خانه اوکسس که جیحونست و در
نزدیکی دریاچه ارال بود که اسکندر کبیر راه را در صحرای بی اب و علف صغدیه نه گم کرد و لشکریان او از بی آبی بمعرض تلف
رسیده و او در رفتن و ماندن حیران مانده بود تا وقت عصر از شفق افتاب که بر رود خانه جیحون افتاده بود از دور نشانه
ابر را یافته بدانجانب تاختند و از ان مهلکه خلاص شدند و در اینولایت بود که چنگیز خان در مایه سیزدهم با دشمن خود سلطان
محمد خوارزم شاه جنگ کرد و او اول در اظهار طرح جنگ ریخته شکست خورد و لشکریان چنگیز خان کالشهاب الثاقب بر
بر ایشان نازل شده ایشان را در هیچ جا امان ندادند چنانچه لمعان فوج لشکر چنگیزی تا کنار فرات و تا قلب هندوستان

درخشید و امیر تیمور اینمملکت را انتخاب کرده سمرقند را مقر سلطنت خود کرد و در دولت او جمیع سفرای سلاطین از اقصی بلاد عالم
روی بانجا نهادند و از نسل امیر تیمور سلطان بابر را تاتارهای اوزبک در سال هزار و چهار صد و نود و چهار مطابق هشتصد
نود و نه هجری از اینولایت بیرون کردند و سلطان بابر وقتی که از ولایت خود مأیوس شد و از بخارا بیرون رفت و بسیار تنگ
بجانب هندوستان نهضت کرد و در انجا بخت او یاری نمود و بنیان سلطنت نهاد و تاتارهای اوزبک هنوز در بخارا
مستقرند و اهل بخارا پادشاه خود را اعتقاد دارند و او امر و نواهی او را قبول میکنند و او را مروج مذهب و ملت میشمارند
و جمعیت بخارا و توابع بعضی اوزبک و بعضی بومی انولایت است انهائی که اوزبک انولایت هستند در تابستان در چادر
و خیمه منزل دارند و در زمستان بقریه و قصبه نقل میکنند و انهائی که بومیان انولایت اند در قصبه و قریه مسکن گرفته اند
و زراعت و فلاحت با انها است و مذهب هر دو اسلام و حکومت تسلط و اقتدار است و بخارا مرکز تجارت ایران
و کابلستان و هندوستان و چین و روسیه است و اهل اروپا را ناخوش دارند و هر گرا پابند میکشند و در مشرق
مملکت بخارا کوه مشهور بلور داغ است که قدما او را کوه ایماس میگفتند و اینسلسله کوه بجبال هندوکش و جبال غور اتصال
دارد که امتداد انها از مشرق بمغربست که مملکت بخارا از هندوستان و کابل و ایران مفروز میسازند و اینجبال با برف
دائمی مستور است و رود خانه بزرگ تاتار مطلق العنان آمو و سیر است که اهل جغرافیای آمو را جیحون و سیر را سیحون
میگویند مترجم گوید بلور داغ در مشرقی بدخشانست و از قراریکه مصنف تحدید کرد مملکت بدخشان نیز در تقسیم جزو
تاتار مطلق العنانست و بدخشان در مشرقی بلخست که ارتفاع کوه بلور داغ بیست هزار فوتست و ارتفاع کوه هندوکش
نیز بیست هزار فوتست انتهی و منبع رود خانه جیحون از بلور داغست که از نزدیکی شمالی شهر بلخ گذشته از انجهة او را نهر
بلخ نیز میگویند و بدریاچه ارال داخل میشود و مصب اینرود خانه سابقاً بحر خزر بوده و تاتارها مجرای او را برگردانیدند
که الکنون بحیره ارال انصباب دارد و طول مجرای او تقریباً نهصد میل است و قدمای یونان او را اوکسس میگفتند و رود خانه سیر
یا سیحون نیز از بلور داغ بر میخیزد و از جنب اطراف گذشته پس از ممر تخمیناً پانصد و پنجاه میل بدریاچه ارال میریزد و رود خانه
اصلی اندریاچه همان رود خانه سیحونست و ارال بمعنی عقابست چون در حوالی او عقاب بسیار است لهذا باسم او خوانده اند
و اقلیم تاتار مطلق العنان عموماً سالم و خوش هواست اگرچه در خط عرضی اسپانیا و یونان و ترکی اسیا واقع شده است
ولی در تابستان معتدلتر از انها و در زمستان سردتر از انها است و اعتدال هوای تابستان و سرمای سخت زمستان بجهة
آنست که در نزدیکی صحراهای سیبریه و کوهستان تبت واقع شده است که هر دو انها با برف دائمی مستور است تنبیه
صغد با صاد و سین هر دو صحیح است چنانچه یاقوت بیان میکند که الصغد بالضم ثم السکون و آخره دال مهملة و قد یقال با
بالسین مکان الصاد و هما صغدان صغد بخارا و صغد سمرقند و هی قری متصلة خلال الاشجار و البساتین من سمرقند الی قریب
بخارا و الصغد اسم للوادی و النهر الذی یشرب هذه النواحی منه و مبدؤه من جبال البتم فی بلاد الترک یمتد علی ظهر الصغانیان
و صغانیان معرب چغانیانست و یکی از ولایات وسیعه ماوراء النهر است که اعمال او بولایت ترمذ اتصال دارد و ولایت
صغانیان در جنوب مشرق سمرقند اتفاق افتاده است و بعضی بر انند که پایتخت ولایت صغانیان همان ترمذ است و ولایت
طخارستان که در کتب قدیمه اسم او بسیار ذکر شده در هیچ یک از اطلسها اسم او معلوم نگشت ولی از قراریکه در کتب مسالک
ممالک ضبط است طخارستان ولایت وسیعی است و مشتمل بر چندین بلده و قریه بوده و علیا و سفلی نیز تا گفته است طخارستان
علیا جانب شرقی بلخ و غربی جیحونست و از طخارستان علیا تا بلخ سی فرسنگ مسافت است و طخارستان سفلی در شرح طخارستان

علیا و ایضا در غربی جیحون است و پایتخت طخارستان سفلی بلده طالقان است و دیگری اندرآبت و دیگری سمنجان است که معرب سمنگان است و طخارستان سفلی بزرگتر از علیا است حد مشرقی او اتصال بمملکت بدخشان دارد و طخارستانرا طخرستان نیز گویند و در اطلسها اکنون اینمملکت را کندوز مینگارند که باسم بلده کندوز معروفست و چنان پندارم که کندوز تحریف کهندز است و قصبه خلم میان بلخ و کندوز است و بعضی گویند که قصبه طخارستان طایقانست و قصبه که میان مرو الرود و بلخست طالقانست و اینقول اقرب بصوابست و ولایت ختلان خلف جیحون در شمالی طخارستان و در شرقی صغانیان و سمرقند واو را ختل بضم خاء بروزن سکر نیز گفته اند ولی صواب ختلان است و در نقشه اروسمیث و بلاک اسمی از او ذکر نشده ولی در نقشه کوچکی که اشکول اطلس گویند یعنی نقشه مکتب خانه ختلانرا کاتلان ضبط کرده و عرض و طول او را نیز معلوم نموده که ما در جدول عرض و طول از انجا نقل کرده ایم و انولایت وسیع باسم پایتخت انجا ختلان میخوانند و اما سیحون رود خانه بزرگیست و قدما رودخانه سیحون را جاکسرتس مینگفتند و ماوراء النهر را قدما بسطل عینامیند کما قال الیاقوت هیطل بالفتح ثم السکون وفتح الطاء المهمله اسم للبلاد ماوراء النهر وهی بخارا و سمرقند و خجند و مابین ذلک و بر هیطل هیاطله جمع می بندند وازاقرار که مصنف تاتار مطلق العنان را تحدید نمود حد مغربی او بحر خزر است و حد مشرقی او بلورداغ و حد جنوبی او هند و کش و جبال غور و بیابان مرو و بیابان گرگان و حد شمالی او صحرای ای شیم که تقریباً در ازو پهنای اینممالک از عرض سی و شش درجه شمالی تا پنجاه و دو درجه شمال و از طول پنجاه و چهار درجه مشرق که سواحل مشرقی بحر خزر است تا طول هشتاد و چهار درجه مشرقی گرینیج است و از ولایات مشهور این اقلیم یکی فرغانه است که باسم فرغانه قصبه انجا شهرت دارد که پایتخت انجا اکنون خوقند است و اینولایت در مابین شمال و مشرق سمرقند واقع شده است و شهر دیگر انجا خجند است که در غربی خوقند در کنار رودخانه سیحون است و هر که از سمرقند بخوقند رود اول از خجند میگذرد و مسافت میان خجند و خوقند تقریباً نود میل است و قصبه دیگر انجا اندجان است که در مشرق خوقند و دیگری اخسیکت است که در شمال مشرق خوقند در جنب رودخانه شاش و جغت که بسیحون متصل میشود و خوقند را در تقویم البلدان خواقند ضبط کرده است و در مشرقی اندجان قصبه یوزکند است و قال ابن حوقل یوزکند من آخر مدن فرغانه وهی مما یلی دار الحرب من فرغانه و قال فی العزیزی یوزهذه باب الاتراک و الحد بینهم و بین الاسلام و یوزکند را اوزکند نیز گویند و همه مملکت فرغانه را باسم پایتخت انجا که خوقند است نیز میخوانند و خوقند را در نقشه ها کوکن ضبط کرده اند و ولایت شاش انچه که معلوم شده است در شمال فرغانه است که تاشکنت و تنکت با تاء مثناة فوق و نون از قصبات شاش است و پایتخت شاش قصبه بنکت است که بکسر باء موحده و سکون نون است و در یکنقشه ملاحظه شد که بنکت شاش ضبط کرده است که در میان تاشکنت و تنکت است و ولایت ایلاق را بعضی متصل بولایت شاش میدانند ولی صاحب تقویم البلدان میگوید که اقلیم ایلاق متصل باقلیم الشاش لا فصل بینهما و قیل ایلاق اسم المجموع بلاد الشاش من حد نوبخت الی فرغانه و من اللباب آن ایلاق بلاد الشاش من نوبخت الی فرغانه و ولایت فاراب در شمالی شاش است که قصبه انجا اطرار است و فاراب سوای فاریاب است و فاریاب یکی از قصبات خراسانست که از اعمال جوزجانست و معلم ثانی ابو نصر محمد بن طرخان فارابی از اینولایت است و عوام بغلط او را فاریابی گویند و از روایت احمد بن خلکان چنین معلوم میشود که فاراب اسم قدیم همان اطرار است چنانچه در ترجمه فارابی بیان کرده است و اطرار را اطرار بحذف الف نیز گویند و طراز بفتح طاء و زاء معجمه از قراریکه صاحب مشترک گفته بلده است که قریبست اطرار است و ولایت اسفیجاب از قراریکه معلوم میشود مابین شکنت و اطرار و در مشرق اطرار است و اکنون اسم

اسفیجاب در اطلسها اسم نیست ولی قصبه اسبانیکت را نوشته اند و صاحب تقویم میگوید اسبانیکت علی مرحله من اسفیجاب قال ابن حوقل وهو رساتیق اشروشنه و قال فیما یقع من المدن فی نواحی اسفیجاب اسبانیکت و قال ایضا وهی قصبه کورة کنجده و قال ابن حوقل ایضا ان اشروشنه علی تسعه فراسخ منها و صاحب مراصد میگوید اسبانیکت مدینه بما وراء النهر من مدن اسفیجاب بینهما مرحله کبیرة و در هر دو کتاب بضم الف و فی الاخر تا مثلثه ضبط کرده ولی در اطلسها با تاء مثناة فوقانی ثبت است و از این تفصیل حدود اسفیجاب معلوم میشود و صاحب مراصد میگوید اسفیجاب ولایه واسعه و قری کبیرة کالمدن وهی ثغر و اشروشنه را بعضی اسروشنه ضبط کرده اند بتقدیم المعجمه علی المهمله چنانچه صاحب مراصد هر دو را بیان کرده و اسفیجاب معرب اسپیجاب است و شاش معرب چاچ است و جوزجان که ذکرش شد ولایتی است که در غربی بلخست و پایتخت انجا شبرقان است که اشبورقان نیز گویند و قصبه دیگر انجا اندخوذ است و از شبرقان تا بلخ بیست و دو فرسخ است و در مراصد و تقویم با قاف ضبط کرده و در برهان اللغه شبرغان با غین بروزن بلکذان قید نموده است

باب صد و دوم در بیان ثیبت یعنی تبت و لیتیل بخاریه یعنی بخارای صغیر

ثبیت یا تبیت مملکت وسیعی است که تعلق بشاهنشاه چین دارد و اینمملکت نیز مثل سایر قسمتهای تاتارستان کمی دانسته شده است و چنین گویند که اهل تبت مردمان زراعت کار و تجارت پیشه اند و مملکت تبت در مغرب چین است و کوهستان و بیابان زیاد دارد و این مملکت از همه ممالک بحسب ارتفاع زمین بلندتر است چراکه منبع همه رودخانه های بزرگ هندوستان و چین و سیبریه و تاتارستان از اینولایتست و در اینولایت انواع حیوانات و طیور بسیار است و حیوان مخصوص انجا آهوی مشک است که در صحراهای او فراوانست که در هیچ ولایتی نیست و سکنه انولایت از علم تجارت و فلاحت سررشته تام دارند و خانهای انجا با سنگ است و پایتخت این مملکت شهر لاسا که اورا الهسا نیز گویند و جمعیت انجا تخمینا بیست هزار است و جمعیت همه تاتار چین و تبت و بخارای صغیر را چهار ده ملیان دانسته اند ولی بتحقیق معلوم نیست و اعتقاد اهل چین انست که تبت بتنهائی سی و سه ملیان جمعیت دارد والله تعالی اعلم و رودخانهای معروف ایندوس و گنجس و برمپوتر و ایراوادی همه از مملکت تبت برمیخیزد و جغرافیای تبت و تاتاری و سیبریه در حقیقت درست معلوم نشده است و انچه که معلوم ساخته ایم بزحمت تمام بدست آورده ایم و وقتی خواهد شد که مثل سایر ممالک اروپا انجا بدرستی معلوم سیاحان باشد اما لیتیل ثبیت یعنی تبت صغیر ولایتی است که از تبت کبیر امتیاز یافته است که در جانب شمال مشرق کشمیر و قصبه معروف انجا للی است که اورا الهدک و لدک نیز گویند که در رودخانه ایندوس و الهست و بجاره و قوافل کشمیر و فنکیه به یرکند میروند که یکی از ولایات بخارای صغیر است از ما بین تبت صغیر میگذرند و از اینولایت نیز اهل جغرافیای اروپا چندان اطلاع ندارند و هوای انجا بسیار سرد و سخت است و ارتفاع مکان انجا نیز از همه ولایات حول و حوش بیشتر است چنانچه در اواخر حمل نیز همه رودخانها و دریاچه ها از شدت برف و بوران منجمد است و اهل تبت همان زبان سرحدات مغربی چین است و در تبت نیز کتاب چاپ میزنند و مدارس علم دارند و بزرگان دین خود را احترام بسیار دارند مترجم گوید در اطلس قصبه للی را لِه ضبط کرده است و لدک بروزن فدک اسم ولایت است که لِه پایتخت او که جزو تبت صغیر است انتهی اما لیتیل بخاریه یعنی بخارای صغیر در مغرب تبت است و از گریت بخاریه یعنی بخارای کبیر با کوه مشهور ایماس که اکنون به بلور داغ شهرت دارد تقسیم شده است و قواعد و رسوم اهل انولایت بکلی اختلاف با تاتار دارد و مذهب ایشان نیز اسلام است و انولایت را طایفه قالموق تصرف کرده و خسارت زیاد از ایشان رسیده

آسیا

الیکون در تصرف شاهنشاه چین است و باو خراج میفرستند و این ولایت اگرچه سرد است ولی چیزهای گران بهاش طلا و احجار
قیمتی و ابریشم خام و ریوند از انجا بخارج میبرند و پایتخت انجا یرکند است و قصبه دیگر معروف انجا کاشغر است که سابقا از شهرها
معروف بود و قدما در این قسمت آسیا خیالات مشوش داشته و بتحقیق نمیدانستند چنانچه الطرف کوه ایماس را مملکت
سیثیه میشمردند و علم جغرافیای ایشان بر الطرف کوه ایماس هرگز قدم ننهاد بلکه در موضع حقیقی کوه ایماس نیز اشتباه داشتند
و در ازمنه متوسط بعضی کوه ایماس را در طرف شمالی مملکت چین میپنداشتند و در ازمنه جدیده بعضی نکته سنجان بدلایل
چند چنان معلوم کردند که کوه ایماس در وسط بخارای صغیر و بخارای کبیر است و در ازمنه متوسط بود که از جمله طوایف
هان و فتوح چنگیزخان ما از وسط و مرکز اقلیم آسیا باخبر شدیم و اصل و قواعد اهالی بخارای کوچک مخلوط از قوم
قالموق و بخارای کبیر است تبت شیثیه صاحب مراصد میگوید تبت بالضم و کان الزمخشری یقول بکسر ثانیه و بعض یقول
بفتح ثانیه و بفتح اوله و کسر ثانیه مشدد فی الجمع مملکة متاخمة لمملکة الصین من جهة المشرق للهند والهیاطلة و من جهة المغرب
لبلاد الترک و لهم مدن و عمایر کثیرة و لبلادهم خواص فی هوائها و میاهها و بها ظباء المسک و مسکها افضل من الصینی
بخاصیة مراعیها و صاحب قاموس گوید تبت کسکر بلاد بالمشرق ینسب الیها المسک الاذفر مترجم گوید که در حدود
و صاحب مراصد خطا کرده حد شرقی این مملکت چین و جنوبی او جبال حیمالیه و حد مغربی او تبت صغیر و جبال کشمیر و حد
شمالی او کوبی گوبی و مغولستان است و در صحراهای تبت شتر وحشی صحرائی نیز بسیار است و در مذهب اینها بقول تاریخ
شعر گفت در دین اهل دریوزه هیچ پار البس است یکموزه زنهای خود شانرا از یکدیگر مضایقه ندارند بلکه اگر
مهمانی برانها برسد مهمان نوازیرا بحد کمال رسانیده بمهمان نیز زن و دختر و خواهر خود را تکلیف میکنند و چندین مذهب
مختلف دارند و اغلب آفتاب پرست میشوند و لیتیل تبت یعنی تبت صغیر در مشرق با تبت کبیر و در جنوب با جبال کشمیر و
در مغرب با بدخشان و در شمال با بخارای صغیر محدود است اما لیتیل بخاریه یعنی بخارای صغیر مملکت وسیع آباد
و در حقیقت مملکت ختن همانست و ختن یکی از شهرهای انجاست و شهر ختن در اقصی مشرق این مملکت است چنانچه
هرکه بکاشغر رود از ختن بقراقاش میرود و از قراقاش پس از چند مرحله بشهر یرکند که شهر معموریست میرسد و از یرکند
بینقی شهر و از ینقی شهر بکاشغر میروند و همه جا از ختن تا کاشغر بشمال و مغرب بترتیب حرکت میشود و از ختن تا کاشغر تخمینا
چهارصد میل است و از کاشغر تا خوقند نیز هرکه حرکت کند بار بجانب شمال و مغرب حرکت میکند و از کاشغر تا خوقند تخمینا دویست
و بیست میل است و بسمت مشرقی ولایت ختن بیابان ریگزار است و صاحب مراصد میگوید ختن بالضم ثم الفتح و آخره
نون بلد و ولایة دون کاشغر معدودة من نواحی بلاد ترکستان و هی فی واد بین جبال فی وسط بلاد الترک و بعضهم یقولونه بتشدید التاء

باب صد و سیم در بیان پرشیه یعنی ایران

پرشیه یعنی ایران از ممالک وسیعه آسیاست ولی حدود این اقلیم در اعصار مختلفه تفاوت کلی داشته که بهیچ وجه او را تمیز
نمیتوان داد و اسم این اقلیم در تواریخ قدیم و جدید هر دو ببزرگی و عظمت مسطور است و بجهة اینکه در اعصار مختلفه حدود و منافع
داشته است لازم نشده است که بشرح آن که کار بیفایده است بپردازیم چنانچه یک عصری وسعت سلطنت او الی اقصی بود که بهمان
ولایت فارس جنبهای الکفاف داشته و در وقتی دیگر چنان نشد که حدود داو از باختر تا سواحل نهر فیسس که الطرف رودخانه
اندس است کشیده تخمینا هزار و هشتصد میل طول او بود و از تاتارستان تا محیط هندوستان نیز نهایت ولایتشان بود که تخمینا
دو هزار میل عرض داشت مترجم گوید نهر فیسس اسم قدیم رودخانه ستلج است که آخرین رودخانه پنجابست که در آنوقت

باب یکصد و سیم در بیان ایران

سرحد فیمابین پنجاب و هندوستان بود و برودخانه چناب داخل شده و پس از جریان پنجاه میل برودخانه بزرگ اندس در نزدیکی
هیتین داخل میشود انتهی و ممالکی که در عهد قدیم جزء سلطنت ایران بود از اینقرار است جدروشیه یعنی بلوچستان و کیچ
و مکران کرمانیه یعنی کرمان پراپامی سنس یعنی غور و بامیان و هندوکش درنجیانه یعنی سیستان و زابلستان
بکتریانه یعنی خراسان سغدیانه یعنی ماوراءالنهر مرجیانه یعنی دشت قبچاق پرتیه یعنی میان خراسان و فارس
که پایتخت انجا اصفهانست هیرکنیه یعنی مازندران و استراباد و گرگان پرسیس یعنی فارس و لارستان سوسیانه
یعنی خوزستان آریانه یعنی افغانستان و کابلستان شیروان ارکوشیه یعنی پنجاب کردستان که اشاره ببابل زمین
و بلاد الجزیره و دیاربکر است و اینسلطنت وسیع ایران در میان ایرانیان و ترکها و روسیه و افغانها قسمت شده است
چنانچه ترکها و روسیه مغربی و شمالی قسمت را التصاحب کرده اند و ایرانیان بر ممالک وسط قانع شده اند و افغانها ولایات
مشرقی را مالک گشته اند و پس از انقلابات وسط مایه مفهوم که پس از نادرشاه است دولت ایران در دو سلطنت تقسیم
شده است ولایات مشرقی را افغانها تصرف کردند که بسلطنت کابل شهرت دارد که باسم پایتخت انجا مشهور شده است
و ولایات مغربی او را ایرانیان ضبط کردند و نواحی و حدود این دو سلطنت از همسایه گی دجله و فرات در مغرب تا الطرف
اندس و اوکسس در مشرق و از بحر خزر و تاتاری در شمال تا محیط هند در جنوب امتداد دارد و خطوط سرحد فیمابین این
دو سلطنت غیرمعلوم است و ایرانی که اکنون اطلاق میشود منحصر بولایات فارس و گیلان و عراق عجم که مدینه قدیم است و
و آذربایجان و مازندران و خراسان و کرمان و قسمتی از مکران و لرستان و خوزستان است و پرشیه را بومیان ایران
میگویند و اسم قدیم این ولایت ایلام بود که پسر سام بن نوح است که باسم او شهرت یافت و در کتابهای دانیال و عزره بلفظ
فارس یا پارس بهمه این ولایت اطلاق میشود و از پارس است که ما بزبان خود پرشیه میگوئیم و بومیان ایران میگویند و
و عربان شاهستان میخوانند کرمانیه را الآن کرمان و بکتریانه را خراسان میگویند و شهر مشهور پرتیه اصفهان است و
و سوسیانه از اسم شهر مشهور سوسه ماخوذ شده است که وقتی در انشهر نشیمن شاهنشاهی مشرف بود و وقتی نیز در ایران ملل مختلف
بودند که هریکی مملکتی داشتند چنانچه فارسیان در جنوب و اهل اریه در مشرق و مادیه در مرکز و اهل هیرکنیه و پرتیه و کدوشیه
در شمال مترجم گوید کدوشیه اسم قدیم دیلم و گیلان است انتهی و در این فقره نیز شبهه داریم که آیا این شاهنشاهی
قدیم نینوی و بابل همه ایرانرا در تحت تصرف داشتند یا بلاد مغربی ایرانرا مالک بودند ولی از غنیمتها و جنگهای سمیرمیس
ملکه بابل چنان مستفاد میشود که ممالک ایران کلا ضمیمه ولایات او بوده است و اهل مدینه اول کسانی هستند که اسلحه حرب
خود را بر مخالفت اهل سیثیه آسیا ارتشتند و بهند لشکر کشیدند القصه جبال معروف ایران انست که در حدود شمال مغربی
او است که الان در حدود روسیه واقع شده اند و از همه مشهورتر جبال کاکسس است یعنی قفقاز و کوه ارارات است یعنی
آغری داغ و مملکت ایران نیز کلیه از ممالک دیگر که در حول و حوش او واقع شده اند مرتفع تر و بلندتر است اما کوه
کاکسس این سلسله عظیمه عجیبه است که فیمابین بحر خزر و بحر الاسود امتداد دارد و از ارتفاع قلل و سختی معابر و مناقل ادست
که مورخین مشرقی قدیم او را سرحد دنیای مسکون میدانستند مترجم گوید از قله های مرتفع این کوه یکی قله البرز است
که ارتفاع او هفده هزار و هفتصد و نود و شش فوت است و انیکه عوام کوه شمالی طهران را البرز میگویند غلط است و اما
و ارتفاع کوه ارارات هفده هزار و دویست و شصت و شش فوت است انتهی و جبال تارس این سلسله مشهوره معروف است
که آسیای صغیر را از مغرب بمشرق قطع میکند و پس از ان بجانب شمال و مشرق کشیده میشود که مانع عبور فرات میشود و می

اکنون بغلط مشهور این اسم بکوه شمالی طهران علم شده است و جبل البرز اسم هر دو ... باشد

ومیگسترانه خود را بالای ولایت ارمنیه که در انجا او بکوه کاکسس اتصال میابد و از انجبال چندین شعبه و سلسله صغیره و کبیره و عالیه و منخفضه بدون نظم و ترتیب باطراف امتداد دارند چنانست که گویا باختیار اینها را جمع کرده بر روی یکدیگر پاشیده باشند مترجم گوید جبال تارس از نزدیکی ارخیپلگو در اسیای صغیر برمیخیزد و بقدر هزار میل امتداد دارد و منابع فرات و دجله از اوست تا بقفقاز اتصال میابد انتهی و سرحدات اصلی ذاتی ایران قبل از انکه تقسیم بشود انهار رودخانه مشهور یعنی ایندس که رودخانه سند نیز گویند و اوکسس یعنی جیحون و تیگریس یعنی دجله و یوفراتس یعنی فرات و محیط هندوستان در جنوب کوه و کاکسس و کوه تارس و بحر خزر در شمال بود اگرچه از بحر خزر و رودخانهای سرحد قبل براین ذکر کرده ایم ولکن این تفصیل نیز که بیان میشود خالی از فایده نیست اما رودخانه ایندس بنا بر گفته مجاز رنل از اجتماع ده رودخانه است که از کوهستان تاتارستان جاری اند و در محیط هندوستان بهفت دهن میریزد و در جانب انیرا و پنج رودخانه بزرگست که از ان ولایت جریان دارند و بواسطه انها است که ان مملکت را پنجاب گویند و ان انهار عظیمه نیز بمباهتی پایین شهر ملتان برودخانه ایندس ملحق میشوند و ایندس از مابین سلطنت کابل و پنجاب جاریست و در ولایت سند او را باهم سند میخوانند و قایم مقام ایندس در عظمت رودخانه جیحون است که پس مجرای نهصد میل بدریاچه ارال الضباب دارد مترجم گوید طول مجرای ایندس هزار و هفتصد میل است انتهی و اما فرات دو منبع اصلی دارد که از جانب ارمنیه برمیخیزد و اینرودخانه بدجله در قریه کورنه متصل میشود و مصب او خلیج فارس است که تخمینا هشتاد میل در جنوب مشرق بصره بدریا الضباب دارد و فرات رودخانه بالنسبه است و حرکت او ملایم است و ممر او فزونتر از هزار و چهار صد میل است و رودخانه دجله در ازگنه که در شمال دیار بکر است یک رودخانه کوچکیست و فرات در ملطیه نیز که قرب منابع او است باز بقدر ششصد فوت در پهنا وسعت دارد و دجله را قدما از شدت تندی و جریان سیلاب او باسهم تیر میخواندند که در عربی سهم گویند و منبع اینرودخانه نیز از جبال ارمنیه تخمینا بمسافت پانزده میل در جنوب منبع فرات است و ممر او همه جا در جانب مشرقی فرات است تا در کورنه پنجاه میل بالای بصره بفرات متصل میشود و دجله از رودخانهای مشهور دنیا است و در تواریخ اسم او بسیار ذکر شده است و در اعصار مختلفه در کنار او امصار کبیره بنا شده است چنانچه در ازمنه قدیمه نینوی و سلیوکشیه و کتسیفون و پس از ان بغداد و موصل و دیار بکر و غیره و کنارهای دجله اغلب جاها نیزار است و چوب گز فراوانست که در میان انها شیران قوی پنجه و سایر حیوانات وحشی ماوی میگیرند مترجم گوید سلیوکشیه شهر قدیم بود که یکی از مداین سبعه است که در مقابل کتسیفون واقعشده است و کتسیفون همان طیسفون است که او نیز یکی از مداین سبعه است و طیسفون را بتلفظ انگلیسی طیسفن میخوانند که ایوان کسری در انجا بوده و بعضی گویند که ایوان در شهر اسبانبر بوده است و پس از خرابی مداین آبادی بکوفه و بصره انتقال کرد و از ان پس که حجاج واسط را بنا نهاد انجا آباد شد و در وقت منصور که بغداد را بنا نهاد انجا معمور گشت و پس از ان بسامره که معتصم بنا کرد میل نمود و پس از خرابی سامره باز بغداد آباد شد ولی بحالت اول نبود انتهی و تجارت خلیج فارس که ایران را از عربستان تقسیم میکند بواسطه دزدان اعراب که در سواحل سکنی دارند چندان فایده ندارد و قسمت شمالی ایران عموما کوهسار و وسط ریگزار و جانب جنوب هموار است و قسمت شمالی او بسیار سرد و جنوبی او بسیار گرم است و از انجهة بود که سیرس جوان از راه افتخار به زینفون میگفت که شاهنشاهی پدر من چنان وسیع است که در قسمت او مردم از سرما تلف میشوند و در زمانی که دیگران در یک سمت او از گرما خفه میشوند

باب صد و چهارم در بیان بقیه ایران

تهران

باب صد و چهارم در بیان بقیه ایران

شهرهای بزرگ ایران طهران و اصفهان و تبریز و رشت و شیراز است و اصفهان پایتخت قدیم ان مملکت است یکوقتی از شهرهای مشهور مشرق زمین بود چنانچه گویند وقتی چند ملیان نفوس در انشهر بود و الان بسیاری از ان حشمت و جلالت قدیم کاسته شده است جمعیت انجا اکنون قریب بدویست هزار است و اصفهان وقتی تجارتخانه هندوستان و ایران و ترکها و غیرها بود و انشهر را امیر تیمور در سال هزار و سیصد و هشتاد و شش مسیحی مطابق هفتصد و هشتاد و هشت هجری تصرف کرد و هفتاد هزار نفر از سکنه انجا بحکم ان پادشاه بخاک هلاک افتادند و در انشهر مشهور که وقتی ایرانیان او را الضعف دنیا حساب میکردند الان سایه و اثری از انشوکت قدیم باقی مانده است طهران پایتخت جدید ایران و نشیمن شاهنشاه است و اکنون بحسب تجارت و آبادی از سایر بلدان ایران بهتر است و جمعیت انجا تخمینا صد و بیست هزار است تبریز در شمال مغرب ایران واقعشده است و وقتی پایتخت سلاطین بود و انشهر از شهرهای مشهور مشرق زمین است و انشهر بجهت جدال فیمابین دولت عثمانی و ایران و تاتار خسارت و خرابی بسیار کشیده است و زلزله شدیده نیز در انشهر بسیار واقع میشود چنانچه در سال هزار و هفتصد و بیست و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و چهل هجری و سال هزار و هفتصد و هشتاد مسیحی مطابق هزار و صد و نود و چهار هجری و سال هزار و هفتصد و هشتاد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و یک هجری اتفاق افتاد که خرابی بیشمار رسید و نفوس کثیره در زیر خاک ماند که زیاد تر از صد هزار نفر معرض تلف رسیدند و انشهر در نزدیکی بعضی از جبال مرتفعه تارس واقعشده است و از انجهة هوای او سرد است و در ایران بخوبی هوا و سازگاری مشهور و اکنون جمعیت انجا دویست هزار است ایروان یکوقتی پایتخت ارمنستان بود و تازه گی بدولت روسیه رسیده است و در نزدیکی کوه اراراة واقعست و جمعیت انشهر فزون تر از پانزده هزار است و در انمشهور کوه ارارات در نزدیکی ایروان بنا بر کتب مقدسه کشتی نوح علیه السلام پس از طوفان برقرار شد مترجم گوید این روایات با قران اختلاف دارد چنانچه بنص قرانی در کوه جودی برقرار شد و جودی تا ارارات فاصله زیاد دارد و قال الیاقوت الجودی بیاء مشدده جبل مطل علی جزیرة ابن عمر فی شرقی دجله من اعمال الموصل استوت علیه سفینه نوح لما نضب الماء و در رشته سلسله کوه جودی بکوه ارارات اتصال دارد و شهر ایروان در جنب رودخانه زنگی است که منبع او دریاچه گوگچه است که برودخانه ارس متصل میشود و دریاچه گوگچه در شمال مشرق شهر ایروان است و آب اندریاچه شیرین است و از کنار دریاچه تا ایروان تخمینا بیست و هفت میل است انتهی شیراز پایتخت فارس در صحرای خصیبی واقعشده است و نمایش بسیار باصفائی دارد و در نزدیکی انشهر مرقد حافظ مشهور شاعر فصیح مشرق است که در انجا نیز متولد شده است و مقبره حکیم شاعر سعدی معروفست و تخمینا بمسافت سی میل در راه اصفهان اثار و بقیه عمارت تخت جمشید و شهر پرسی پولیس مشهور است که عقل از مشاهده او حیران است و پرسی پولیس بنا بر تاریخ ایران از ابنیه جمشید است و جمشید انکسی است که شراب را او اول پیدا کرد و در استیلای الکسندر کبیر بشی در حالت مستی بتحریک و اغوای معشوقه او حسب الامر الکسندر سوخته شد و پس از ان باز به آبادی انجا کوشیدند و در فتح اسلامیان بکلی خراب گردید و چنان گویند که بیست و پنج میل طول انشهر و در خور طول وسعت و پهنا نیز داشته و این فقره نیز لازم است که بیان شود که در ایران خانهای ادنی و اعلی از یکدیگر مفروز است در انصورت میتوان گفت که بیست و پنج میل طول داشته باشد تفلیس نیز وقتی از شهرهای ایران بود و او پایتخت جارجیه یعنی گرجستان است و دربند در بحر خزر از امکنه قدیمه معروفه است و قلاع حصینه در انجا ساخته اند و از انجهة او را آیرن گیتس میگفتند یعنی دروازهای اهنی که راه آمد و شد با ایران بواسطه انها مسدود میشود باکو هم بندر نیکوئی دارد و الان تعلق بروسیه

۷۸۸
۱۱۴۰ سنه
۱۱۹۴
۱۲۰۱ سنه

دارد مترجم گوید باکو را عوام بادکوبه میگویند و در کتب مسالک و ممالک باکویه بحذف دال مهمله ضبط کرده اند
واکنون تفلیس و دربند و باکو به در تصرف دولت روسیه است و از تفلیس تا پطرزبرگ بحساب روسی دو هزار و پانصد
و هشتاد و نه ورست است و تقریبا هر چهار ورست و هفت عشر ورست مساوی یک فرسخ است و از قراری که در لغت جانن
اروسمیث مسطور است یکصد و چهار ورست مطابق یک درجه فلکی است چنانچه در انگلیسی شصت و نه میل موافق با یک درجه فلکی است
و دربند را بجهة استحکام مکان دربند دمورقاپی میگفتند و بنای دربند از انوشیروان است که بر حصانت و رزانت ان مکان
افزود و چندین قلعه محکم نیز در حوالی دربند و کنار دریا ساخت و چون وقتی تفلیس جزو متصرفی سلاطین ایران بوده است
از انجهة مصنف در این باب بیان کرد و اکنون رود ارس سرحد میان دولت ایران و روسیه است و از تفلیس تا پطرزبرگ
بحساب روسی چنانچه معلوم کردیم دو هزار و پانصد و هشتاد و نه ورست است و در عرض راه چندین قصبه و شهر معمور است
و هر که از تفلیس بجانب پطرزبرگ رود شهر اول ولادی کوکس است که بروسی ولادی قفقاز گویند و از آن بالاتر قصبه گورگوینسک
و از انجا به قصبه الکساندروسک میرود و از انجا بشهر استاوراپل که بروسی استوروپل گویند میرود که شهر بزرگ است
و از انجا بشمال مغرب حرکت کرده به نوچرکسک میرود که این قصبه در شمالی قصبه چرکسک قدیم بنا شده است و از انجا بجانب
شمال حرکت کرده به قصبه پاولوسک میرود و از انجا بجانب شمال مایل مغرب حرکت کرده بشهر ورونیچ میرسد که بروسی ورونیژ
گویند و از انجا از قصبه الترز و شهر تولا گذشته بجانب شمال حرکت میکند که بدار السلطنه قدیم شهر مسکو میرسد و از مسکو تا پطرز
برگ بجانب شمال مغرب باید حرکت کرد و چندین راه است و تحریر این افادات اگرچه در اینجا مناسب نبود بلکه اولی آن بود
که در باب روسیه ذکر شود چون مصنف تفلیس را در ضمن ایران بیان کرد و بمدلول الکلام یجر الکلام ما نیز در این جا معلوم داشتیم
انتهی رشت پایتخت گیلان است برای معامله ابریشم شهرت دارد قم از برای کارخانهای کوزه گری و صابون
پزی مشهور شده است گمبرون یا بندر عباس در خلیج فارس سابقا بندر مشهوری بود و در مقابل او در دریا قصبه مشهور
ارموز است که در جزیره کوچک سوخته ریگزاری بنا شده است و وقتی این شهر و این بندر بحسب آبادی و تجارت مشهور آفاق
بودند و مدت زمانی این بندر و این قصبه را دولت پورتگال تصاحب کرد تا اینکه ایرانیان بتقویت انگلیس در سال هزار
و ششصد و بیست و دو مسیحی مطابق هزار و سی و یک هجری پورتگال را از این بندر بیرون کردند و در این سال بفنین این مشهور
بحر پیمای دانشمند در اینجا در حالتی که دوربین و اسطرلاب برای ملاحظه نجوم مرتب کرده تماشا میکرد دفعتا با گلوله کشته شد
یزد قریب بمرکز ایران تجارتخانه بزرگ فیمابین هندوستان و بخارا و ایران است و جمعیت انجا تخمینا صد هزار میشود
همدان بجهة کارخانهای چرم سازی معروف است و انشهر در نزدیکی این شهر قدیم اکبتانه که پایتخت مدیه بود بنا شده است
شوستر یعنی شوشتر پایتخت خوزستان است چنان مظنون است که همان شهر شوشه است و این شهر نیز از نشیمن های سلاطین
ایران بود مترجم گوید بنابر گفته بعضی محل تابستانی سلاطین ایران اکبتانه و محل زمستانی انها شهر شوشتر یا داین
بوده است و استرابو و زنفون و هرودوتس چنان گفته اند که خزانه سلاطین عجم در اکبتانه بوده است والله اعلم
و چنین گویند که شوش در لغت قدیم فرس بمعنی خوب و نیکو است و پس از انکه شهر شوش خراب شد شهر شوشتر را بنا کردند
گفتند شوشتر یعنی بهتر و بعضی باسین مهمله گفته اند انتهی و قالیهای مرغوب ایران که پسند خاطر ترکها و اهل اروپا است
طایفه الیات و احشام میبافند چون از ولایت ترکی گذشته باروپا میرود لهذا باسم ترکی در اروپا شهرت دارد و خانهای
ایران مثل خانهای سایر آسیا غالبا یکطبقه و از خشت و گل است و سقف انها هموار است و عراده ناری در اینولایات

هیچ مستعمل نیست لهذا همه احمال و اثقال به پشت شتر و قاطر و خر و اسب میکشند و عادت مسافران اینولایت انست که از جهة گرما
همیشه در تابستان شب سفر میکنند و در ایران چندین گونه عقاب و عذاب متداول است که در هیچ ولایت نیست چنانچه باغیان
دولت را یا زنده در آتش میگذارند یا اره بر فرق او میگذارند و بعضی را چشم میکنند و برخی را مثله مینمایند و دزدان را
در ایران بعقوبت تمام میکشند چنانچه بعضی انها را ابدا و شاخه محکمی می بندند و ریسمان را پاره میکنند که بدن آن شخص
از یکدیگر جدا میشود و برخی از انها را مثل درخت غرس مینمایند که سر شان در زمین و پا شان بیرون است و مثل انها
نسق سلاطین قدیم ایران بود و ایرانیان عموما مردمان عیاش با هوا و هوس میشوند و در حالت غضب بسیار تحت
و ستمکارند و در مهمان نوازی و تعارف ظاهری بی نظیرند و بعضی از طوایف انها رشید و شجاع است و برخی از آنها به
بذوق سلیم و فطانت ذاتی موصوفند و طمع و حرص در طبایع ایشان مرکوز است و در ایران از ملل مختلفه و
مذاهب مختلفه بسیار است و زبان اهل ایران بهترین و شیرین ترین السنه مشرق زمین و در نظم
و نثر و فصاحت میتوان بکار برد و زبان اهل ایران که در مشرق زمین چنانست که زبان فرانسه در میان اهل اروپا
و در ایران فضلا و علما را توقیر و احترام زیاد میکنند و برای ایشان از دولت سیورغال و وظیفه نیکو و مناسب عطا میشود
و حرمت انها را بجهة علم و فضیلت زیاد ملاحظه مینمایند بخلاف ایشان ترکها هرگز اینملاحظه ندارند چنانچه دلاک بسیار
جاهل را مفتی میکنند و یا حمالیکه نه میخواند و نه مینویسد وزیر مملکت میسازند و در ایران صنایع و تجارت هنوز ترقی
نکرده است بلکه بحالت طفولیت خود باقیست و متاع داخله انجا فروتر از متاعیست که از خارج بانجا حمل میکنند
و ولایاتی که با ایران اتحاد و اتصال دارند روسیه و ترکی و انگلیس هند الشرقیست و همه امتعه ایران از جزئی و کلی
با شتر و قاطر حمل میشود و شتر حیوان با نفعی است و اغلب بار هیزم و غله نیز با شتر بشهر میبرند و ایرانیان بسفر
و سیاحت چندان میل ندارند و منتهای سفر ایشان تا مملکت ترکی و هندوستان است و از سواری کشتی هراس دارند
و از خود هیچ کشتی ندارند لهذا همه محمولات انها با کشتی غربا حمل میشود و سلطنت ایران با اقتدار است و مذهبشان
اسلام است که پس از زوال دولت عجم و استیلای عربان رفته رفته در اینولایت شیوع یافت و پادشاه ایران
اکنون فتحعلی شاه است که در سال هزار و هفتصد و نود و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و دوازده هجری جلوس
و این پادشاه با روسیه چندین جنگها کرد ولی اخر مغلوب شد و ممالک فیما بین بحر خزر و بحر سیاه را بدولت روسیه
واگذاشت و سکنه ایران را تخمینا پانزده ملیان حساب کرده اند تتمه چون مصنف در احوال ایران باختصار
کوشید لهذا لازم افتاد که مختصری از بلدان و قصبات ایران بیان نماید و اول شروع از خراسان میکند که محل
مدفن سلطان ولایت ارتضی علی بن موسی الرضا علیهما السلام خراسان مملکت وسیعی است که در مشرقی ایران است
و در ازمنه مختلفه حدود مختلفه داشت چنانچه بلاذری تمام ماوراء النهر و فرغانه و اسروشنه و خوارزم و طخارستان
و سجستان را چون ضمیمه خراسان و در تحت حکم والی خراسان بوده در ضمن خراسان حساب میکند و یونانیان و رومیان
نیز در جزو بگتریانه کل خراسان و ماوراء النهر را میگرفته اند و دیگران حدود او را از طرف عراق جوین و بیهق و
و از جانب هند طخارستان و غزنه گرفته اند و از امهات بلاد خراسان نیشابور و مرو و هرات و بلخ و طالقان و نسا
و ابیورد و سرخس را شمرده اند که اکنون نسا و ابیورد و سرخس خراب است القصه از ان وسعت چنانچه ایران کاسته است
او نیز برآسته است و در انزمان محتوی بر چند شهر و قصبه پایتخت انجا مشهد مقدس رضوی است که مرقد منور سلطان علی بن

موسی الرضا علیه السلام انجاست وان امام همام در صفر المظفر دویست و دو بروایتی دویست و سه هجری باز هر شهید شد و در قریه سناباد طوس مدفون گردید واکنون ان قریه جزو شهر است و مشهد را قدیما طوس مینامیدند و طوس مشتمل بر دو قصبه بود که یکی را طابران و دیگری را نوقان میگفتند که اکنون هر دو حکم واحد دارد و بر هر دو انها مشهد گفته میشود و در حرم محترم ان امام جمعی از اکابر دین مدفون شده اند و ولیعهد دولت ایران عباس میرزا طاب الله ثراه نیز پس از فتح خراسان و سرخس در شب پنجشنبه دهم جمادی الاخر هزار و دویست و چهل و نه هجری در ان بلده طیبه وفات یافت و در ان حرم محترم مدفون گشت و از عمر شریفشان چهل و پنج سال و شش ماه و شش روز قمری گذشته بود و شهر دیگر خراسان نیشابور است که بعذوبت ماء و لطافت هوا معروفست و صبح نیشابور و شام بغداد در صفا و بها ضرب المثل است و معدن فیروزه نیکو در نزدیکی نیشابور است و دیگری سبزوار است و قصبات معروف انجا خبوشان و بجنورد و ترشیز و تربت و بیرجند و قاین است و از قلاع مشهوره خراسان بلکه جهان قلعه کلاتست که در شمال مشرق شهر مشهد تقریبا بفاصله پنجاه و دو میل واقعست ولی در هیچ تاریخ ملاحظه نشده که کلاتیان با الحصانت مکان در قلعه داری پای جلادت فشرده باشند بلکه از سختی مکمن و رزانت مأمن مغرور شده سر است خود و غافل از تقدیرات قادر ذو المنن شده بسهولت از دست داده اند چنانچه نادر شاه افشار از همه قلاع عالم انجا را پسندید و خزاین و دفاین خود را انجا حمل کرد و پنجی جمع کرد و بستی پس از کشته شدن او بباد رفت الکنده ها پراکنده شد و قصبات ما بین خراسان و عراق بسطام و دامغان سمنانست و در سمنان مسجدی محکم که مفاد اسست علی التقوی است از ابنیه خاقان خلد مکانست و عمارات و ارک سمنان از بنای نواب بهمن میرزا ملقب ببهاء الدوله است که حسب الامر خاقان ساخته شده است و در نزدیکی دامغان چشمه ایست معروف بباد خانی که هرگاه قاذورات در انجا افکنند باد سختی وزیدن گیرد و اهل دامغان اغلب اوقات که لشکر و حشم از انجا میگذرند بجهة انکه از نیورسات و تحمیلات معاف باشند اینکار را می کنند و از سختی و تندی باد هیچ خیمه و خرگاه بر پای نماند و همینکه قاذورات را پاک کردند باد تسکین مییابد و در بسطام در نزدیکی مزار شیخ العارفین بایزید بسطامی که طیفور نام دارد مناره ایست چون او را حرکت دهند می جنبد و جانب شمال بسطام و دامغان صحرای ترکانست و در ان صحرا در شهر قدیم گرگان گنبد قابوس برپاست که ارتفاع ان گنبد پنجاه و پنج ذرعست و در سال هزار و دویست و پنجاه و دو هجری که موکب شاهنشاه مبرور محمد شاه بگرگان حرکت کرد بتماشای ان گنبد رفتم الحق از ابنیه رفیعه است و در صحرای گرگان مقبره حضرت یحیی بن زید بن علی علیه السلام است که ترکمانان او را قبر یحیی پیغمبر میدانند و این غلط است و یحیی بن زید در سال صد و بیست و پنج هجری در صحرای جرجان بدرجه شهادت رسید و جانب جنوبی بسطام و سمنان و دامغان بیابان کویر است که تا کرمان و مکران امتداد دارد و در وسط ان صحرا قریه مشهور جندق است و خرابه در ان قریه بعمل میآید عراق عجم که بلاد الجبل نیز گویند امهات بلاد انجا اصفهان و ری و کاشان و قم و زنجان و قزوین و بروجرد و همدان و کرج بوده است الکنون کرج ابی دلف و ری خرابست و در شمالی ری طهران اباد شد که قدیما قریه بود که شاه طهماسب بزرگ سوری بر دور او کشید و در دولت قاجاریه اباد گشت و الکنون پایتخت دولت ابد مدتست و جمعیت انجا الکنون تخمینا صد و پنجاه هزار میشود و روز بروز بجلیه ابادی در میآید و عمارات رفیعه و مساجد و مدارس عالیه در طهران در دولت قاجاریه طرح افکنده اند و در مابین شمال طهران بمسافت چهل میل کوه دماوندست که قله او با برف ابدی مستور است و ارتفاع او پانزده هزار فوتست و انکوه وقتی اتش فشان بوده و باز محتمل است که وقتی اتش فشان بشود و اگر باز اتش فشان بشود طهران و حول و حوش او بکلی از صدمه حرق و حرج

ویران خواهد شد و در شهر قم قبر مطهر فاطمه بنت موسی جعفر علیهما السلام است و خاقان مرحوم فتحعلی شاه در ان بقعه شریفه تخمینا صد هزار تومان خرج کرده است و مقبره خاقان نیز در انجا است و خاقان مرحوم در عصر روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاخر هزار و دویست و پنجاه هجری در اصفهان برحمت الهی واصل گردید که پادشاه ایران در اصفهان مرد تا در بحنت و در شب جمعه پنجم رجب سال مزبور در خاک پاک قم در صحن شریف مدفون شد و مقبره شاهنشاه مرحوم محمد شاه نیز در قم است چنانچه ذکر خواهد شد و کاشان ما بین اصفهان و قم است و اهل انجا از شیعیان قدیمند و قتیکه کل ایران مذهب تسنن داشتند کاشان و قم و استراباد و سبزوار شیعه خانه بود و اصفهان در جنوب طهران است و مسافت ما بین طهران و اصفهان تخمینا دویست و ده میل است و در اصفهان ابنیه عالیه و عمارات نیکو از سلاطین صفویه یادگار باقیست که مشهور انها عمارات هشت بهشت و چهل ستون و تالار طویله است و چندین مساجد و مدارس عالیه دارد که معروف انها مسجد شاه و مسجد شیخ لطف الله است که در انها بمیدان نقش جهان باز میشود و مسجد شیخ لطف الله در برابر عالی قاپی و مسجد جامع عتیق و مسجد حکیم و مسجد مرحوم سید است اگر بتفصیل هریک بپردازیم مجلدی دیگر ضرور است و طول میدان نقش جهان پانصد و چهل ذرع و عرض او دویست و پنج ذرعست و رودخانه زنده رود که او را زاینده رود نیز گویند از اصفهان میگذرد و از بند مروان گذشته در زمین ریگزار فرو میرود و دو جریان او از مغرب بمشرقست و در ان رودخانه چندین پل محکم بنا نهاده اند که مشهور انها پل خواجو و پل الله ویردی خانست و در مغربی اصفهان قریه ایست مسمی بکالدان که در انجا دو مناره ایست هرگاه حرکت بدهند می جنبد و طاق ایوان که وصل باند و مناره است او نیز حرکت میکند و در غربی اصفهان قریه نجف اباد است که در انجا نیز از سلاطین صفویه اثار نیکو باقیست و جمعیت اصفهان در عهد صفویه کم از قرار یکه در کتب اهل روپا ضبط است هشتصد هزار بوده است و همدان از شهرهای سردسیر عراق است و در دامنه کوه الوند واقع شده و ارتفاع کوه الوند ... فوتست والوند را اروند نیز گویند و همدان را با فوتست در مراصد با ذال معجمه تصحیح کرده کما قال همذان بالتحریک والذال معجمة واخره نون مدینة من الجبال اعذبها ماء و اطیبها هواء و هی اکبر مدینة بها قیل کانت اربع فراسخ فی مثلها و انما خربها بخت النصر و لم تزل بعد ذلک خرابا الی ان عمرها دارا بن دارا و حصنها و نقل اموالها الیها و ما زالت محلا للملوک و معدنا لاهل الدین و الفضل الالان شتائها مفرط البرد انتهی و در همدان قبر مرده خای و دختر عموی او استیرست که طایفه یهود او را نبی و نبیه میدانند و بزیارت قبر او میروند و بروجرد و نهاوند نیز از شهرهای زیبا و خوش هوای عراقست و قزوین در جلگه وسیعی واقع شده و وقتی در عهد صفویه پایتخت ایران و مردمان انشهر بجهة بی آبی در تابستان بعسرت گذران دارند و آب انبارهای بسیار بزرگ بجهة همین کار ساخته اند و در زمستان انهار آب پر میکنند و بازبعضی سنوات کفایت ایشان نمیکند و مابین قزوین و زنجان شهر قدیم سلطانیه بوده است که الکنون خرابست و از اثار انجا گنبد مسجد سلطان محمد خدابنده باقیست که ارتفاع ان گنبد ... فوتست در نزدیکی زنجان قبر حضرت قیدار بن حضرت اسمعیل است که ابو العرب است و ملحن قیدار با دال مهمله گویند و در قاموس با ذال معجمه تصحیح کرده مازندران مملکت حاصل خیز است و در سواحل جنوبی بحر خزر واقع شده است و شهرهای معروف انجا ساری و بارفروش و استراباد است و معابر و طرق انجا بواسطه جنگل عظیم بسیار سخت و دشوار است و انهار عظیمه انجا هراز و بابل و تیکا و تجن است و در مازندران از صفویه و قاجاریه اثار بسیار است و شاه عباس ماضی چندین زمستان در مازندران قشلامشی کرد و گیلان در ساحل جنوب مغربی بحر خزر واقعست و رشت پایتخت انجاست و بندر معروف انجا انزلیست و قصبات دیگر انجا لاهیجان و فومن است و ابریشم گیلان

در همه فرنگستان شهرت دارد و از ابریشم همه بلاد بهتر میدانند و رودخانه معروف انجا سفید رود است که از اجتماع
رودخانه قزل اوزن که فاصل میان عراق و اذربایجان و رودخانه شاهرود طالقان و رودخانه الموت و رود بار
و چندین رودخانه دیگر است و بقزل اوزن نیز چندین رودخانه دیگر متصل میشود اذربایجان مملکت وسیع آبادی بود
اکنون ازان وسعت کاسته است و حد جنوبی او قزل اوزن و قافلانکوه و حد شمالی او رودخانه ارس است و صاحب
مراصد الاطلاع گوید از برذعه تا زنجان گرفته است و برذعه قصبه اران است و ولایت اران جانب شمال رودخانه ارس
ولایت وسیعی است که اکنون بعضی از انولایت را قراباغ خوانند و بیلقان نیز یکی از قصبات اران بوده که اکنون
خرابست و گنجه و شمکور و دربند و نخجوان نیز جزو اران است القصه تبریز پایتخت آذربایجانست و در عهد غازان خان بکمال آبادی را
داشت و پس ازان رفته رفته خراب شد و در زمان استیلای رومیان بکلی از حلیه آبادی افتاد تا در دولت قاجاریه آن شهر
از قدوم میمنت لزوم مرحوم ولیعهد چنان معمور گردید که رشک امصار و بلدان شد و عمارات نیکو و بساتین دلکش ازان
شاهزاده شاه نشان در دار السلطنه تبریز بهجت انگیز بیادگار باقیست و بهترین آنها باغ شمال است و ان باغ محتوی
بر پنجاه خروار زمینست مخفی نماناد که در عراق و اصفهان مساحت اراضی و املاک را با جریب معین میکنند و جریب نیز
در هر ملکی تفاوت دارد و در اذربایجان بخروار و من معامله میشود که هر خرواری صد من است و هر یکمن مشتمل بر مساحت
دوازده ذرع و نیم در دوازده ذرع و نیم است که حاصل ضرب او یکصد و پنجاه ذرع خواهد بود و در ان شهر اثار قدیم مثل
مسجد تاج الدین علیشاه و مسجد جهانشاه و ربع خواجه رشید الدین وزیر و شنب غازان و غیره بسیار است و در قبرستان
سرخاب جمعی از فضلا مدفونند و اکنون ابادی کلا خارج قلعه تبریز است و بحیره معروفه به شاهی که در کتب قدیم بحیره ارمیه ضبط
کرده اند مابین مراغه و ارومی است و ارومی قریب بساحل مغربی او است و دراین دریاچه بواسطه تعفن آب و شوری
او هیچ حیوان تعیش نکند و سه جزیره دراین دریاچه است و جزیرهٔ که قریب بساحل شرقیست تقریباً سه فرسنگ دوره
او است و امتداد این دریاچه از شمال بجنوب است و درازی او از شمال بجنوب تخمیناً هفتاد و چند میل و بزرگترین پهنای او
که از مشرق بمغرب است تخمیناً پنجاه و چند میل است و عمق این دریاچه زیاد تر از ده ذرع نیست و بحیره ارمیه را بحیره تلا نیز گویند و صاحب
تقویم البلدان گوید فی وسطها جزیرة فیها قلعة تسمی قلعة تلا علی جبل منقطع فی هذه الجزیرة قال ابن حوقل بحیرة ارمیة ماؤها
ملح و بین هذه البحیرة و بین مراغة ثلثة فراسخ وطول هذه البحیرة نحو اربعة ایام و رودخانه ارس که قدما اورا اراکس
گویند اکنون اغلب جا سرحد فیمابین دولت ایران و دولت روسیه است و منبع این رودخانه از جبال ارمنیه تخمیناً بیست
میل در جنوب ارض روم است و این رودخانه در طول چهل و هشت درجه و سی دقیقه مشرقی گرینیچ و عرض سی و نه درجه
و پنجاه دقیقه شمالی برودخانه کر متصل میشود و از ملتقای ایشان تا دریای خزر که مصب او است تخمیناً پنجاه میل است
و چندین رودخانه کوچک به ارس نیز از خاک آذربایجان و خاک نخجوان داخل میشود و ارس را در کتاب تقویم
البلدان رس ضبط کرده است و قیل هی التی ذکرها الله تعالی فی القرآن فقال و اصحاب الرس و قرونا بین ذلک
کثیرا اما کر رودخانه عظمی است که در گرجستان بزرگتر از او رودخانه نیست قدما اورا سیرس میگفتند و از مغربی شهر
تفلیس میگذرد و منبع او نیز از جبال ارمنیه است و براین رودخانه نیز چندین رودخانه کوچک از خاک شروانات
داخل میشود و ولایت قراباغ میان ارس و کر اتفاق افتاده است و پس از التقای نهرین مقدار قلیلی جریان او
بجانب مشرقست پس ازان بجانب جنوب مایل میشود و از غربی سالیان گذشته در قزل اغاج بدریا داخل میشود و

و ولایت سالیان مابین شمال شرقی و جنوبی او بحر خزر و غربی او نهر کر است و مملکت اذربایجان در جانب مغرب شمال
طهران واقع شده است و کوه مشهور اذربایجان سهلان است که به سوالان شهرت دارد که در غربی اردبیل است و از قصبه
سراب مابین اردبیل و تبریز است که در عهد حکمرانی مرحوم ولیعهد طاب الله ثراه حمام خوبی در آن آب گرم بنا نهاده اند و قصبات دیگر
اذربایجان اردبیل و اهر و خوی و ارومیه و مراغه است و حصن حصین اردبیل از ابنیه مرحوم ولیعهد است و قلعه خوی نیز
از بناهای ایشان بود و از زلزله پس از فوت ایشان خراب شد و ممالک غربی ایران کردستان و کرمانشاهان و لرستان
و خوزستانست و پایتخت کردستان قصبه سنندج است و منبع رودخانه مشهور سیروان که دیاله نیز گویند از جبال کردستان
و سلیمانیه است و این رودخانه از خانقین گذشته و از یعقوبه گذشته پایین بغداد بدجله متصل میشود و کرمانشاهان شهر
مشهوریست و قریب برودخانه قراسو در جانب جنوب واقع شده است و در نزدیکی آن شهر طاق بستان از اثار قدیمه است
که در شمالی قراسو است که شکل خسرو پرویز را در انجا از سنگ در آورده اند و چنین مشهور است که صنعت فرهاد است
و در چهار منزلی کرمانشاهان در منزل طاق گرا شاهزاده آزاده محمد علی میرزا در مراجعت از سفر بغداد برحمت الهی واصل
شده و وفات ایشان عصر روز پنجشنبه بیست و ششم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و سی و هفت هجری در منزل اتفاق افتاد و از
ارتحال شریفشان سی و سه سال و ده ماه و نوزده روز گذشته بود و در مشرقی کرمانشاهان تقریباً بمسافت بیست میل
قریه بیستونست که در کوه انجا خطوط قدیمه بسیار است که همه را راولنسن صاحب انگلیسی قونسول بغداد که در خواندن خطوط قدیمه
بکمال مهارت دارد ترجمه کرده است که احوال داریاوش است و جمله آنها مشتمل بر پنج خانه است و ما همه آن ترجمه را
که سواد او را بخاکپای شاهنشاه مبرور محمد شاه طاب الله ثراه فرستاده بود در اینجا نقل کنیم خانه اول مشتمل بر نوزده فقره مجموع بود که
فقره اول من داریاوش هستم پادشاه بزرگ پادشاه پادشاهان پادشاه پارس پادشاه توابع پسر وشتاسپ نبیره
آرشامای هاکهامنشی
فقره دوم داریاوش پادشاه میگوید پدر من وشتاسپ بود و پدر وشتاسپ ارشام بود و پدر ارشام اریارام پدر اریارام
چیشپش پدر او هاکهامنش
فقره سیم داریاوش پادشاه میگوید ازاین سبب ما را هاکهامنش میگویند از قدیم هرگز مغلوب نشده ایم از قدیم انها که از سلسله ما بودند پادشاه بودند
فقره چهارم داریاوش پادشاه میگوید هشت نفر پیش از من از سلسله ما پادشاهان بودند و من نهم هستم مدت دراز پادشاه هستیم
فقره پنجم داریاوش پادشاه میگوید بفضل اورمزد من پادشاه هستم اورمزد امر مملکت بخشیده
فقره ششم داریاوش پادشاه میگوید اینها مملکتهائیست که در تصرف من آمده بفضل اورمزد من براینها پادشاه شدم پارسا
اوجها بابیروش اثرا اربایا مذرایا سپاردا یونا که اینند و در ساحل دریا هستند ازمنا کاتپاتوکا پارثوا زارانکا
هاروا اوا ارزمیا باکتارش سغدا بنداکا ثتاگوش هاراواتش ماکا جمله بیست و سه مملکت است
فقره هفتم داریاوش پادشاه میگوید اینها مملکتهائیست که در تصرف من آمده بفضل اورمزد مطیع من شدند مرا باج میآوردند و آنچه بروز و در شب بانها
فقره هشتم داریاوش پادشاه میگوید در این مملکتها هر که دین دار بود او را پرورش و محافظت کردم و هر که بدبین بود او را خوب تنبیه کرده
بفضل اورمزد از این سبب این مملکتها که بمن داده شده خورسند شدند و هرچه امر کردم بجا آوردند
فقره نهم داریاوش پادشاه میگوید اورمزد این مملکت بخشیده و مرا یاری کرده تا این مملکتها را گرفتم بفضل اورمزد این مملکت را دارم
فقره دهم داریاوش پادشاه میگوید این کاریست که من کردم پیش از انکه پادشاه شدم کامبوجیا نام پسر کورش از سلسله

پیشتر در اینجا پادشاه بود برادر این کابوجیا بارتیا نام داشت که هم از مادر و هم از پدر کابوجیا بود پس از آن کابوجیا آن بارتیا را
کشت چون کابوجیا بارتیا را کشت مملکت آزاد شد از آنچه بارتیا را کشته بود پس از آن کابوجیا به مصر رفت پس از آنکه کابوجیا
به مصر رفته بود مملکت از دین بدر رفت پس از آن دروغ در ولایت بسیار شد هم در پارس هم در ماد و هم در سایر ممالک

فقره یازدهم داریاوش پادشاه میگوید پس از آن شخصی بود ماکوشی گماتا نام از پیشیاوادا از کوهستان اراکادرش بیرون آمد
در روز چهاردهم ماه ویاکهنا برخواست و مملکت بدروغ گفت که من بارتیا هستم که پسر خروش بود و برادر کابوجیا پس از
آن همه مملکت یاغی شد و از کابوجیا بطرف او رفتند هم پارس هم ماد و هم سایر ممالک او همه مملکتها را ضبط کرد در روز نهم
ماه گارماپادا بود که باینطور مملکت را ضبط کرد پس از آن کابوجیا از بی تابی مرد

فقره دوازدهم داریاوش پادشاه میگوید که آن تاجی که گماتای ماکوشی از کابوجیا گرفته بود از قدیم آن تاج از سلسله ما بوده
پس گماتا پارس و ماد و سایر مملکت را از کابوجیا گرفت و هر چه میخواست میکرد و او پادشاه شد

فقره سیزدهم داریاوش پادشاه میگوید هیچکس نبود نه پارسائی نه مادائی نه کسی از سلسله ما که مملکت را از گماتای ماکوشی
بگیرد مملکت میترسید که در برابر او بایستد چون مملکت بارتیای قدیم را میشناختند مگر ریا ایشان خدعه میکرد که زنهار
بترسید از اینکه مرا بارتیا پسر خروش نشناسید هیچ کس جرأت نکرد که در برابر او بایستد همه کس دوران گماتای ماکوشی را
داشت تا من رسیدم پس من بندگی اورمزدا کردم و اورمزدا مرا اعانت کرد در روز دهم ماه باگایادیش بود که من با اتفاق
آنهائیکه در اطاعت من بودند آن گماتای ماکوشی را کشتم و بزرگان کسانی که با او انباز بودند در قلعه سکتا واتش در
بلوک مادا که نسایا نام داشت او را کشتم و من مملکت را از او گرفتم بتفضل اورمزدا پادشاه شدم اورمزدا تاج بمن کرامت کرد

فقره چهاردهم داریاوش پادشاه میگوید تاجی که از سلسله ما برداشته بود واپس گرفتم و او را استوار کردم چنانکه در ایام
قدیم بود و معبدهائی که گماتای ماکوشی در دین گذاشته بود برانداختم و در مملکت ناموسها و فرمانها برقرار کردم و منصبها
که گماتا از اهل سلسله ما گرفته بود بایشان رد کردم و مملکت را استوار کردم هم پارس و هم ماد و هم سایر ولایات را
چنانکه در قدیم بود و آئین سابق را که برداشته بود تازه کردم از تفضل اورمزدا کردم و رنج کشیدم تا سلسله ما
استوار شد چنانکه در روزگار قدیم بود بتفضل اورمزدا رنج بردم تا گماتای ماکوشی بر سلسله ما غالب نیاید

فقره پانزدهم داریاوش پادشاه میگوید این همانست که بعد از آنکه پادشاه شدم کردم

فقره شانزدهم داریاوش پادشاه میگوید وقتیکه گماتای ماکوشی را کشتم شخصی آترینا نام پسر اپادارما برخواست و مملکت
اوجهی چنین گفت که من پادشاه اوجهیم پس اهل اوجهی یاغی شدند بطرف اترینا رفتند و او پادشاه اوجهی شد و
شخصی بابرونی نتی تبیرا نام پسر آینایر برخواست و بدروغ بمملکت بابرون گفت من نابخ اذرخرا هستم پسر نابونیتا و مملکت بابرون بکلی بطرف نتی تبیرا رفت و بابرون یاغی شد او تاج بابرون را ضبط کرد

فقره هفدهم داریاوش پادشاه میگوید پس از آن من باوجهی فرستادم که آن اترینا البته پیش من آوردند و من او را کشتم

فقره هیجدهم داریاوش پادشاه میگوید پس از آن من به بابرون رفتم بر سر آن نتی تبیرا که اسم نابخ اذرخرا داشت و شط
تگرا در دست قشون نتی تبیرا بود با کشتیها آمده و گشته شدند پس من قشون در زورقها نشاندم و دشمن را شکست
آوردم و بر دشمن یورش بردم او رمزدا مرا یاری کرد بتفضل اورمزدا از تگرا گذشتم پس از آن قشون نتی تبیرا را بکلی شکستم
روز بیست و هشتم ماه اتریاتیا بود که جنگ کردیم

فقره نوزدهم

فقره نوزدهم داریاوش پادشاه میگوید پس از آن به بابرون رفتم چون نزدیک رسیدم در حوالی بابرون در شهر زازانا
که در کنار شط افراتا واقع بود آنجا نتی تبیرا که نام نابخ اذرخرا داشت با قشون در برابر من آمد که جنگ کند در آنجا جنگ کردیم
اورمزدا مرا یاری کرد از تفضل اورمزدا قشون نتی تبیرا را بکلی شکست دادم و دشمن را در آب ریختم و آب دشمن را گرفت
روز دوم ماه انامکا بود که این جنگ را کردیم

خانه دوم مشتمل است بر شانزده فقره و مجموع آن نود و شش سطر است

فقره اول داریاوش پادشاه میگوید پس از آن نتی تبیرا با سوارانی که اطاعت او میکردند به بابرون گریختند پس از آن
به بابرون رفتم هم بابرون را گرفتم هم نتی تبیرا را در بابرون کشتم

فقره دوم داریاوش پادشاه میگوید وقتیکه در بابرون بودم اینها ممالکی اند که از ما یاغی شدند پارس اوجها
ماد اثورا از مصر پارتوا مارگوش تاتاگوش ساکا

فقره سیم داریاوش پادشاه میگوید شخصی مارتیا نام پسر چچیخرایش در شهر کوگانا کا را از شهرهای پارس در دست
داشت برخواست و بمملکت اوجها چنین گفت که من اومانش هستم پادشاه اوجها

فقره چهارم داریاوش پادشاه میگوید در آنوقت که من بسمت اوجها نزدیک رفتم اهل اوجها از من ترسیدند و مارتیا را
که بزرگ ایشان بود گرفتند و کشتند

فقره پنجم داریاوش پادشاه میگوید شخصی فراوارتیش نام از اهل ماد برخواست بمملکت ماد چنین گفت که من خشاثریتا
هستم از سلسله اوکشتره پس از آن قشون ماد که در وطن بودند از من یاغی شد بطرف فراوارتیش رفت او پادشاه ماد شد

فقره ششم داریاوش پادشاه میگوید قشون پارس و ماد که در رکاب من بودند در اطاعت باقی ماندند آنوقت آن قشون را
بیرون فرستادم و ویدارنا نام را از اهل پارس که از نوکرهای من بودند سردار کردم و بقشون گفتم که بخت یار شما باد آن مملکت
که مرا نمی شناسند او را بزنید پس ویدارنا با قشون رفت چون نزدیک شهر ماد ارسید از مملکت ماد در آنجا با اهل ماد
جنگید آنکه بزرگ ماد بود هیچ طور نتوانست با ویدارنا برابری کند اورمزدا مرا یاری کرد بتفضل اورمزدا قشون ویدارنا قشون
یاغی را بکلی شکست داد در روز ششم ماه انامکا بود که آنجنگ واقع شد بعد قشون من بحکم من در کامپادا یکی از شهرهای ماد ماندند تا من خود بماد رسیدم

فقره هفتم داریاوش پادشاه میگوید پس از آن دادارشیش نام ارمنی یکی از سردگان خود را به ارمنستان فرستادم و باو گفتم خوش
بحالت مملکت یاغی را که اطاعت من نمیکنند بزن پس دادارشیش رفت چون به ارمنستان رسید یاغیها جمع شده و صف آرائی کرده پیش
دادارشیش آمدند نزدیک ازدمات از ارمنستان جنگ واقع شد اورمزدا مرا اعانت کرد بتفضل اورمزدا قشون من قشون
یاغی را بکلی شکست داد هشتم ماه تارآواهرا بود که آنجنگ واقع شد

فقره هشتم داریاوش پادشاه میگوید دفعه دوم یاغیها جمع آوری کرده در برابر دادارشیش صف جنگ کشیدند در حوالی
قلعه تگرا یکی از قلاع ارمنستان جنگ واقع شد اورمزدا مرا اعانت کرد بتفضل اورمزدا قشون من قشون یاغی را بکلی شکست
داد در هیجدهم ماه تارآواهرا بود که آنجنگ واقع شد

فقره نهم داریاوش پادشاه میگوید دفعه سیم یاغیها جمع آوری کرده در برابر دادارشیش صف جنگ کشیدند نزدیک یکی
از قلاع ارمنستان جنگ واقع شد اورمزدا مرا یاری کرد بتفضل اورمزدا قشون من قشون یاغی را بکلی شکست داد این جنگ
در نهم ماه ثائیگارچیش واقع شد اورمزدا مرا یاری کرد بعد دادارشیش از من دور ماند تا بماد رسیدم

فقره دهم داریاوش پادشاه میگوید پس ازان وُمسانام شخصی را از اهل پارس راکه از نوکرهای من بود بارمنستان فرستادم
وباو چنین گفتم بسلامت باش آن مملکت یاغی که مرا اطاعت نمیکند اورا باطاعت من بیاور پس وُمسا بیرون رفت چون
بارمنستان رسید یاغیان تهیهٔ جنگ دیده در برابر وُمسا آمدند در یکی از بلوک آثرا جنگ واقع شد اورمزد امین عنایت کرد
بفضل اورمزد افشون من قشون یاغی را بکلی شکست داد در روز پانزدهم ماه انماکا بود که اینجنگ واقع شد
فقره یازدهم داریاوش پادشاه میگوید دفعه دوم یاغیها جمع آوری کرده در برابر وُمسا صف جنگ آراستند در اوتیارا
یکی از بلوک ارمنیه جنگ واقع شد اورمزد امین عنایت کرد بفضل اورمزد افشون من قشون یاغی را شکست داد در ماه ثاراواهرا
در روز عید اینجنگ واقع شد پس وُمسا در ارمنستان از من دور ماند تا من بماد رسیدم
فقره دوازدهم داریاوش پادشاه میگوید پس از بابرون بماد رفتم چون بشهر کرزدرگش یکی از شهرهای ماد رسیدم
فراوارتش که نام پادشاه ماد داشت با قشون صف جنگ آراسته در برابر من آمد آنجا جنگ واقع شد اورمزد امین
عنایت کرد بفضل اورمزد افشون فراوارتش شکست دادم روز بیست و ششم ماه آشکانا بود که اینجنگ واقع شد
فقره سیزدهم داریاوش پادشاه میگوید پس فراوارتش با سوارانی که همراه او بودند از آنجا گریخته در بلوک راکا یکی
از بلوک ماد رفت پس ازان قشون در عقب او فرستادم فراوارتش را گرفته پیش من آوردند دماغ و گوش و لبهایش را
بریدم و آوردمش بند برگردن او نهادم بر در بارگاه من بود همه مملکت او را دیدند بعد او را در شهر هاکامانا
آوردم و بردار کردم و بزرگان که در رکاب او بودند در ارک هاکامانا تا محبوس کردم
فقره چهاردهم داریاوش پادشاه میگوید شخصی چیترانخما نام از اهل اسگارتیا بمن یاغی شد بمملکت گفت من پادشاه
اسگارتیا هستم از اوک شتره قشونی از اهل پارس و ماد ابراو فرستادم و یکی از اهل ماد تخماسپادا نام را از نوکرهای
خود سردار او بآنها گفتم بسلامت باشید مملکت یاغی را بزنید پس تخماسپادا با قشون رفت با چیترانخما جنگ کرد اورمزد
مرا یاری کرد بفضل اورمزد افشون من قشون یاغی را شکست و چیترانخما را گرفته پیش من آوردند گوش و بینی او را بریدم
و او را آوردم و بر در بارگاه خود بند برگردن او نهادم همه مملکت او را دیدند بعد او را در شهر اربرا از دار او بکشتم
فقره پانزدهم داریاوش پادشاه میگوید این کاریست که در ماد کردم
فقره شانزدهم داریاوش پادشاه میگوید پارثوا و ورکانا بمن یاغی شدند بطرف فراوارتش رفتند قشون پارثوا یاغی شدند از
وشتاسپا که پدر من بود پس وشتاسپا با قشونی که در اطاعت او بودند در ویشپاوشتیا یکی از شهرهای پارثوا با یاغیها جنگ
کردند اورمزد او را عنایت کرد بفضل اورمزد وشتاسپا قشون یاغی را بکلی شکست داد در روز بیست دوم ماه ویاخنا بود که اینجنگ شد

ستون سیم مشتمل است بر چهارده فقره و مجموع آن نود و دو سطر است

فقره اول داریاوش پادشاه میگوید بعد ازان از راگا قشون پارسی فرستادم بجهت وشتاسپا رسید همراه قشون بیرون رفت
در نزدیک شهر پتیگاپانا در مملکت پارثوا با یاغیها جنگ واقع شد اورمزد مرا یاری کرد بفضل اورمزد افشون وشتاسپا
قشون یاغی را بکلی شکست داد در غرهٔ ماه گرماپادا بود که اینجنگ واقع شد
فقره دوم داریاوش پادشاه میگوید پس ازان مملکت بمن اطاعت کرد این همانست که در پارثوا کردم
فقره سیم داریاوش پادشاه میگوید مملکت مارگوش از من یاغی شد شخصی مارگوانی را که فرادا نام داشت بزرگ
خود کردند پس من شخصی دادارشش نام را که از اهل پارس بود از نوکرهای من و شهربان بخذی بود فرستادم و باو گفتم

بسلامت برو مملکتی که مرا اطاعت نمیکند بزن پس دادارشش با قشون رفت و با مارگوانیها جنگ کرد اورمزد امین عنایت
کرد بفضل اورمزد افشون من قشون یاغی را شکست داد در بیست و سیم ماه آثریادیا بود که این جنگ واقع شد
فقره چهارم داریاوش پادشاه میگوید پس ازان مملکت مرا اطاعت کردند و این همانست که در بختری کردم
فقره پنجم داریاوش پادشاه میگوید شخصی وهیازداد نام در شهر تاروا در مملکت پارس در بلوک یئیا اقامت داشت
دفعه دوم برخواست و بمملکت پارس گفت که من بردیا هستم پسر کورش بعد قشون پارس که در وطن بودند از من دور
مانده و یاغی شدند بطرف وهیازداد رفتند و او پادشاه پارس شد
فقره ششم داریاوش پادشاه میگوید بعد ازان قشون پارس و ماد که در پیش من بودند بر سر آنها فرستادم آرتوارت
نام را از نوکرهای خود سردار کردم قشونی دیگر از عقب من بماد رفت بعد آرتوارت با قشون بسمت پارس رفتند چون بشهر رخا
از شهرهای پارس رسیدند وهیازداد که اسم بردیا داشت در برابر آرتوارت آمد و جنگ کردند اورمزد امین عنایت کرد
بفضل اورمزد افشون من قشون وهیازداد بکلی شکست دادند در دوازدهم ماه ثاراواهرا بود که این جنگ واقع شد
فقره هفتم داریاوش پادشاه میگوید پس ازان وهیازداد با سوارها که در اطاعت او بودند از آنجا به پیشیاواده گریختند از آنجا
با قشون مراجعت کرده با آرتوارت جنگ کرد در کوه موسوم به پارگا جنگ واقع شد اورمزد امین عنایت کرد بفضل اورمزد افشون
من قشون وهیازداد شکست داد در ششم ماه گرماپادا بود که اینجنگ واقع شد هم وهیازداد را گرفتند و هم بزرگانی که در اطاعت او بودند
فقره هشتم داریاوش پادشاه میگوید بعد ازان وهیازداد و آن بزرگانی که در اطاعت او بودند در شهر اوادیا از شهرهای پارس [illegible] کردم
فقره نهم داریاوش پادشاه میگوید آن وهیازداد که اسم بردیا داشت قشونی بسمت هرواتی فرستاده بود بر سر
ویوانا نام از اهل پارس که از جانب من شترپای هرواتی بود و شخصی را سردار آن قشون کرده بود و بآنها گفته بود که بسلامت بروید
و ویوانا و آن مملکت که اطاعت پادشاه داریاوش میکنند همه را بزنید پس آن قشون وهیازداد بجنگ ویوانا میرفتند نزدیک
قلعه کاپیشکانش جنگ واقع شد اورمزد مرا عنایت کرد بفضل اورمزد افشون من قشون یاغی را شکست داد در سیزدهم ماه انماکا
فقره دهم داریاوش پادشاه میگوید دفعه دیگر یاغیها جمع شده در پیش ویوانا بجنگ آمدند در بلوک گنداتا جنگ کردند اورمزد امین
عنایت کرد بفضل اورمزد افشون من قشون یاغی را بکلی شکست داد در هفتم ماه ویاخنا بود که این جنگ واقع شد
فقره یازدهم داریاوش پادشاه میگوید پس آن مرد که سردار قشون وهیازداد بود که بجنگ ویوانا فرستاده با سوارهای او گریخته
بطرف قلعه ارشادا که در مملکت هرواتی است رفتند ویوانا با قشون ایشانرا تعاقب کرده تا آنجا او را گرفت و بزرگان لشکرش را کشت
فقره دوازدهم داریاوش پادشاه میگوید بعد ازان مملکت مرا اطاعت کرد این همانست که در هرواتی کردم
فقره سیزدهم داریاوش پادشاه میگوید وقتی که در پارس و ماد بودم بابل دفعه دوم از من یاغی شدند شخصی ارمنی
ارخا نام پسر هلدیتا برخواست از بلوک دوبانا از محال بابل و بدروغ چنین گفت که نابوخذنصر هستم پسر نابونیتا پس مملکت
بابل از من یاغی شد بطرف ارخا رفت و او بابل را گرفت و پادشاه بابل شد
فقره چهاردهم داریاوش پادشاه میگوید پس من ببابل قشون فرستادم و یکی از نوکرهای خود ویدافرانام ماد را
سردار کردم و بآنها گفتم بسلامت باشید هر که از مملکت بابل مرا اطاعت نمیکند بزنید پس ویدافرا با قشون به بابل رفت
اورمزد امین عنایت کرد بفضل اورمزد افشون من قشون یاغی را شکست و ویدافرا بابل را گرفت در دوم ماه ... بود که
و سه سطر آخر خراب شده و در اصل نوشته نشده

وفرزندان تو بسیار شوند و عمر تو دراز گردد و هر کار که میکنی اورمزدا تو را خیر دهد

فقره هفدهم داریاوش پادشاه میگوید اگر این تخت و تصویرها را بینی و محافظت نکنی و بانها بی احترامی کنی اورمزدا دشمن تو باشد و فرزندان تو نپایند و هر کار میکنی اورمزدا آنکار ترا بانجام نرساند

فقره هجدهم داریاوش پادشاه میگوید اینها آنانند که همراه من بودند وقتیکه گماتای مگوشی را که اسم بارتیا داشت کشتم و ملک من بودند اینها شها همراه من بودند و افرانام از اهل پارسا آتانانام از اهل پارسا گبراوا نام پسر ماردهونیا از اهل پارس هدارنا نام از اهل پارسا مگابخشا نام پسر زوپرا از اهل پارسا اشپاشنیا از اهل پارسا

فقره نوزدهم خوانده نمیشود خانه پنجم خوانده نمیشود

ترجمه خطوطی که در پیش صورتها نوشته شده جمله یازده است

اول در بالای سر داریاوش هجده سطر نوشته شده که لفظ بلفظ همانست که در چهار فقره اول از خانه اول نوشته شده

دوم در زیر تصویر مردی که در زیر پای داریاوش افتاده نوشته که این گماتای مگوشی دروغگو بود که گفته بود من بارتیا پسر کورش هستم

سیم در پهلوی شخص اول که ایستاده نوشته این اترینای دروغگو بود که میگفت من پادشاه اوجهیم

چهارم در پهلوی شخص دوم که ایستاده نوشته که این نیدیتبرای دروغگو بود که من نابخ ادرخرا هستم پسر نابونیتا

پنجم بر تن شخص سیم که ایستاده نوشته که این فراوارتش دروغگو بود و گفته بود من شاثریتا هستم از سلسله اوگشتره و پادشاه مادا هستم

ششم بالای شخص چهارم که ایستاده نوشته که این مارتیای دروغگو بود که گفته بود من اومانش هستم پادشاه اوجهی

هفتم پهلوی شخص پنجم که ایستاده نوشته که این چیترانخمای دروغگو بود که گفته بود من پادشاه اسکارتیا هستم از سلسله اوگشتره

هشتم پهلوی شخص ششم که ایستاده نوشته که این وهیازداد دروغگو بود که گفته بود من بارتیا پسر کورش و پادشاهم

نهم پهلوی شخص هفتم که ایستاده نوشته که این ارخها بود که بدروغ گفته بود من نابخ ادرخرا هستم پسر نبونیتا و پادشاه بابروم

دهم پهلوی شخص هشتم که ایستاده نوشته که این فرادای دروغگو بود که گفته بود من پادشاه مارگانا هستم

یازدهم بالای شخص اخر که کلاه بلند بر سر دارد نوشته که این سارقها ساکان است انتهی

لرستان ولایت وسیعی است و قصبه انجا خرم اباد است و قلعه محکمی دارد که بالای کوه پاره واقعشده است وایوالات مشاو مصیف ایلات و احشام است و جنگلهای سخت و چشمه های نیکو و انهار عظیمه دارد و وقتی صد هزار خانوار ایل در انولایت مسکن داشت و بچهار شعبه بزرگ تقسیم شده بود که اسامی انها از اینقرار است سلسله و دلفان و بالاگریوه و عمله و هر یکی ازاین چهار شعبه مشتمل و منشعب بچندین قبیله و طایفه بود و الکنون سلسله دو طایفه او که بالاگریوه و عمله باشد چنان از هم گسیخته که اسمی بلا رسم از انها باقیست اما خوزستان در السنه و افواه بعربستان شهرت دارد که عربان اهواز گویند مملکت حاصل خیز خوبیست و قصبات معروف انجا الکنون شوشتر و دزفول است و در رودخانه شوشتر که اصل او کرند اصفهان است پلی نیکو است که هشتاد و چهار طاق دارد و متصل بشهر شوشتر است و در سمت بالای پل مبانی در جانب شرقی سدی مرحوم شاهزاده محمد علی میرزا البته است الحق بنای متین و سد حصین است تاریخ بنای سد از گفته سید عبدالله داعی شوشتریست ؛ بنا شد کرشد باز اسکندر دیگر ؛ و این سد از بنای شاپور بود بقول مورخین ایران قیصر وقتیکه شاپور را گرفتار ساخت سد را خراب کرد و پس از خلاصی شاپور چنان مشهور است که بحکم شاپور قیصر معمار و عمله او را از روم آورده بنا نهاد و در عهد نادرشاه افشار سیل برد و باز بنا کردند ولی چندان محکم نبود که بزودی خراب شد

خانه چهارم مشتمل بر نوزده فقره مجموع بود و دو سطر میشود

فقره اول داریاوش پادشاه میگوید این کاریست که در بابرون کردم

فقره دوم داریاوش پادشاه میگوید این همانست که کردم بفضل اورمزدا همه چیز کردم در وقتی که مملکتها از من یاغی شدند نوزده جنگ کردم بفضل اورمزدا انها را زدم و نه پادشاه اسیر کردم یکی گماتای مگوشی که دروغگو بود و گفته بود من بارتیا پسر کورش هستم و پارسا را یاغی کرده بود دیگری اترینای اوجهیائی که بدروغ گفته من پادشاه اوجهیم و اوجهی را بمن یاغی کرد دیگری نیدیتبیرا بابرومی که دروغگو بود و باینطور گفت که نابخ آذرخرا هستم پسر نابونیتا و بابرو را یاغی کرد دیگری مارتیای پارسی که بدروغ گفته بود من اومانش هستم پادشاه اوجهی و اوجهی را بر من یاغی کرد دیگری فراوارتش از اهل مادا که گفته بود من شاثریتا هستم از سلسله اوگشتره و مملکت مادا را یاغی کرد دیگری چیترانخما از اهل اسکارتیا که بدروغ میگفت من پادشاه اسکارتیا هستم از سلسله اوگشتره و اسکارتیا را یاغی کرد دیگری فرادا نام از اهل مارگوا که بدروغ میگفت من پادشاه مارگوا هستم و مارگوا را یاغی کرد یکی وهیازداد از اهل پارسا که بدروغ میگفت من بارتیا پسر کورش هستم و پارسا را یاغی کرد دیگری ارخها نام از اهل ارمنستان که بدروغ میگفت من نابخ ادرخرا هستم پسر نابونیتا و بابرون را یاغی کرد

فقره سیم داریاوش پادشاه میگوید درین جنگها این نه پادشاه را اسیر کردم

فقره چهارم نصفش خرابشده

فقره پنجم داریاوش پادشاه میگوید تو که هر که پس از من پادشاه میشوی سعی کن که دروغ گفتن را هیچ مگذاری و شخصی که از دین بیرون رود او را خوب تنبیه کنید که اگر مملکت باین طور نگهداشته شود تمام خواهد ماند

فقره ششم داریاوش پادشاه میگوید این همانست که کردم بفضل اورمزدا و همه را بعمل آوردم ای تو هر که باشی که من بعد این تخت را میخوانی معلوم تو باشد که انچه بر این تخت نقش کردم دروغ ثبت نشده

فقره هفتم داریاوش پادشاه میگوید اورمزدا گواه من است که از همه وقایع این تاریخ را براستی نوشتم

فقره هشتم داریاوش پادشاه میگوید بفضل اورمزدا بسیار چیزهای دیگر است که کردم و بر این تخت ثبت نشده از ان سبب ثبت نشده که مبادا کسانیکه پس از من این تخت را میخوانند اکثر کارهائی را که من در جای دیگر کردم بدروغ حمل کنند

فقره نهم داریاوش پادشاه میگوید اینفقره درست واضح نیست

فقره دهم داریاوش پادشاه میگوید انکه جانشین من هستی معلوم تو بوده باشد اینکارها که من اشکار کردم ازین سبب انها را تو پنهان نکنی اگر تو این تخت را در روزگار مشهور کنی اورمزدا یار تو خواهد بود و فرزندان تو فراوان شود و عمر تو دراز کشد

فقره یازدهم داریاوش پادشاه میگوید اگر تو این تاریخ را پنهان کنی نام تو در روزگار نخواهد ماند و اورمزدا با تو دشمنی کند و بی فرزند باشی

فقره دوازدهم داریاوش پادشاه میگوید این آنست که من بفضل اورمزدا کردم و اورمزدا و فرشتگان که هستند مرا یاری کردند

فقره سیزدهم داریاوش پادشاه میگوید ازین سبب اورمزدا و فرشتگان بمن عنایت کردند که از دین بد بر کشتم و دروغگو نبودم و در روز نجوم

فقره چهاردهم داریاوش پادشاه میگوید انکه پس از من پادشاه میشوی هر که دروغگو است و گناه کار او را پرورش مکن و بنیاد او بر انداز

فقره پانزدهم داریاوش پادشاه میگوید انکه بعد از من این تخت را که من نوشتم و این صورتها که نگاشتم میخوانی و می بینی بترس از اینکه بی احترامی کنی و اگر انها را حفظ کنی تو نیز بسلامت باشی

فقره شانزدهم داریاوش پادشاه میگوید انکه این تخت را و تصویر را می بینی اگر انها را محافظت کنی اورمزدا یار تو باشد

تا در دولت قاجاریه مرحوم شاهزاده والا گهر محمد علی میرزا که بسرحد داری عراقین عرب و عجم مامور شد بهمت عالی بر استحکامات
و آن سد سدید را بنا کرد و هر که این سد را ملاحظه کند بر علو همت و سمو رتبت شاهزاده آزاده گواهی میدهد هنر خود بگوید
نه صاحب هنر و در شهر شوشتر خارج قلعه سلاسل قبر براء بن مالک برادر انس بن مالک است که در غزوه شوشتر در سال
بیستم از هجرت که از اجله صحابه است بدرجه شهادت رسید و دزفول بحسب هوا بهتر از شوشتر است و در رودخانه دزفول که از
جنب شهر میگذرد پل محکمی است و این رودخانه بمسافت چهارده فرسخ پایین دزفول برودخانه شوشتر در بند قیر ملحق میشود
و منبع رودخانه شوشتر از زرده کوه بختیاریست و منبع رودخانه دزفول از جبال لرستان است و در خوزستان رود
خانه دیگر است موسوم بکرخه که از جنب شهر شوشه قدیم که شهر سوس باشد میگذرد و در نزدیکی او قبر دانیال نبی است
و این رودخانه از اجتماع رودخانه گشکان و کاما ساب نهاوند و قراسوی کرمانشاه و چندین رودخانه دیگر است
و از جنب حویزه میگذرد و بمسافت ده میل پایین کورنه بشط العرب ملحق میگردد و در کتاب مراصد نیز سوس بسین مهمله
ضبط کرده است کما قال السوس بالضم ثم السکون و سین اخری بلدة بخوزستان وجد فیها جسد دانیال علیه السلام
فدفن فی نهرها تحت الماء و عمر قبره و موضعه ظاهر یزار فارس از ممالک وسیع جنوبی ایران و در مغربی ولایت کرمان
و در این ولایات بحسب صعت هوا چنان اختلاف دارد که در بندر عباسی در حشانه بعمل میاید و در سرحدات شمالی مثل خسرو شیرین
در اواخر تابستان شبها آب یخ می بندد و در این ولایت محصولات سردسیری و گرمسیری از همه قسم بخوبی میتوان بعمل آورد و پایتخت
آنجا شیراز است و در شهر شیراز کریمخان زند عمارات نیکو و ارک و مسجد عالی و بازار و حمام خوبی ساخته است که اکنون جلوه
و رونق شهر شیراز بهمان عمارات وکیلی است و قصبات دیگر فارس بهبهان و کازرون و نیریز و جهرم و لار و داراب جرد است
و از بنادر مشهور آنجا یکی بوشهر است که در غربی شیراز است و مسافت میان شیراز و بوشهر صد میل است و دیگری بندر عباسی
و مسافت شیراز و عباسی تخمینا سیصد میل است و سایر بنادر را در باب بحار ذکر کرده ایم و جانب شمال مغرب و سواحل جنوبی
فارس کوهستان سخت است و انهار معروفه آنجا نهر کام فیروز است که از بیضا و مرودشت و کربال گذشته بجیره بختگان که
مابین نیریز و خیرات الضباب دارد و در این رودخانه امیر عضد الدوله دیلمی بندی نیکو بسته که به بند امیر شهرت دارد و دیگری
رودخانه قراآقاج است که مابین شیراز و دشت ارژن است و منبع او از جبال ممسنی و جیل ناراست و این رودخانه از بلوکات
کوهمره و سیاخ و کوار و خفر و جیمکان و فیرو کارزین گذشته در صحرای دزگاه که از توابع کله دار است برودخانه که از دهرم
و فیروزآباد میاید متصل شده و از خاک دشتی عبور کرده از جنب قریه کالی گذشته در نزدیکی بندر کنگان بدریا ملحق میشود و
دیگری رودخانه شاپور است که از صحرای شاپور گذشته و از ماهور میلاتی و بلوک خشت و زیرا گذشته در نزدیکی قریه
زیارت برودخانه دالکی متصل شده از شبانکاره و رود حله گذشته بدریا داخل میشود و دیگری رودخانه سرآب سیاه
و رودخانه فهلیان و چند رودخانه دیگر است که در خاک بهبهان برودخانه مسمی بهردستان داخل شده از هندیان گذشته
بدریا متصل میشود و دریاچه فارس یکی بختگان بود که گذشت و اینده دریاچه بدرازی واقعست و طول او تخمینا پنجاه میل و
عرض او دوازده میل است و دیگری دریاچه شور است که در نزدیکی شیراز است و دیگری دریاچه پریشم است که بحیره
فامور نیز گویند که در جنوبی کازرون است و دوره این بحیره تخمینا پنج فرسخ است و قلاع مشهور فارس قلعه سفید و قلعه
طوس و قلعه گل و گلاب و قلعه اصطخر و اشکنوان و قلعه شهریاری و چندین قلعه دیگر است اما قلعه سفید کوهیست منقطع
از جبال و هیچ کوهی بر او مشرف نیست و دور دامنه او تخمینا چهار فرسنگ است و چهار راه مشهور دارد که سه بالای

کوه میتوان رفت راه جنوبی قلعه مسمی بپایه شیر است که پیاده رو بوده و اکنون مسدود است و لیخان ممسنی در هنگامی که در قلعه متحصن
شد از سنگ و گچ دیواری کشیده و این راه را مسدود کرد و راه شرقی مسمی بزنین کلاه است که در سر راه شیراز واقعست
و این راه نیز پیاده رو است و راه شمالی مسمی بگلستان است که از فهلیان باینجا از این راه تردد میشود که سواره از این راه میتوان
ببالای قلعه رفت و راه مغربی مسمی بشترخوابست که در سمت نورآباد است و از این راه نیز سواره میتوان ببالای
قلعه شتافت و ارتفاع کوه قلعه سفید تقریبا نیم فرسخ است و بالای قلعه زمین هموار است که کشت و زرع بعنوان کرد
و جنگل فراوان نیز دارد و درخت بلوط و انجیر و بادام کوهی و زیتون و انار و انگور نیز بسیار است و در زمستان برف
انجا را میگیرد و لی دوامی ندارد و علف و شکار کوهی نیز بسیار دارد و در آنکوه پنج چشمه است که سه چشمه آن در تابستان
خشک میشود و بالای قلعه چندین چاه نیز داشته است که اکنون انباشته شده است و در پای هر یکی از آن چشمه ها حوضی
از سنگ تراشیده اند که اب در آنها جمع میشود و در عهد سلاطین عجم در دوره این قلعه سنگهای عظیم الجثه ترتیب داده
و چنان تعبیه کرده بودند که باندک حرکتی آن سنگ از جای کنده و از آن کوه فلک شکوه سرازیر میشده است و بحرکت آن
صخره صما چندین حجر و مدر نیز تا پایین بحرکت میامد و جمع اجمال یورش نموده و بمرور دهور در محاصرها محصورین انداخته اند
و بیشتر انها را برای تماشا تیمور میرزا ولد مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس در وقتیکه بندر بوشهر را غارت کرد
و از پدر یاغی شد و در آن قلعه با طمینان الوار آرمیده انداخته است و باز در بعضی جاها پیدا میشود و غیر از آن چهار راه چند
راه دیگر پیاده روست که الوار خود میدانند که بزحمت از الطرق بفراز کوه میتوان رفت و در دامنه کوه چشمه های آب بسیار است
ولی بکار قلعه گیان نمیاید و این بنده در ذیحجه الحرام سال هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری در وقتیکه بتنبیه و تادیب
الوار مصمم بود بتفصیل این قلعه را ملاحظه کرده است اما قلعه طوس که نزد الوار بقلعه مورد مشهور است از تنگ شیب
باید گذشت و بان قلعه رفت و در نزدیکی تنگ قلعه ایست مسمی بقلعه نوگک است که در بالای سنگی بنا نهاده اند و از القلعه
تا قلعه طوس سه فرسنگ و راه صعب سختی دارد و قلعه طوس را بالای کوهی بنا نهاده که از سه طرف او در میان دره
رودخانه بزرگی جاریست و یکجانب او اتصال بکوه دارد و در دامنه کوه قریب بصد گام تا قلعه چشمه ایست که از میان قلعه
در ایام قدیم تا سر آن چشمه نقب کنده اند که قاطر راویه با بساتی از آن نقب میگذرد و بالای چشمه نیز برجی ساخته اند که
قلعه گیان در مقام ضرورت از آن نقب بالای چشمه آمده اب بردارند و طایفه رستم در این قلاع منزل داشت در ذیحجه الحرام
سال هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری که بتنبیه اینها حسب الامر پادشاه مرحوم شاهنشاه همه قلاع را خراب نمودم دو روز و دو
فوج دوم تبریزی و فوج کمره مشغول خرابی قلعه طوس بودند و از قلعه طوس تا قلعه فرامرز که در کنار سرآب سیاه واقعست چهار
فرسخ است و از فهلیان تا قلعه فرامرز پنج فرسخ است و سرآب سیاه در شمالی کازرونست اما قلعه گل و گلاب در نزدیکی بهبهانست و در
در سال هزار و دویست و پنجاه و یک هجری که ولیخان ممسنی در این قلعه متحصن شد حسب الامر پادشاه مرحوم لشکر بآنجا شتافت
در حکومت نواب شاهزاده فیروز میرزا و وزارت معتمد الدوله منوچهر خان باهتمام و یورش فوج دوم تبریزی و دو فوج خوی
و حسن تدبیر هنری لیزی صاحب انگلیس که بزرگ قشون بود قهرا و قسرا آن قلاع حصینه مفتوح شد اما قلعه اصطخر در بلوک
مرودشت است که اکنون خرابست و در این قلعه عضد الدوله دیلمی آب انبار بزرگی ساخته که چهل پایه در میان آب انبار بنا
کرده بودند و مشهور است کوهی در میان آب و دریائی در میان کوه از بناهای او است که اشاره به بند امیر و آب انبار آن
اصطخر باشد اما قلعه اشکنوان در بلوک ابرج است و اکنون خرابست اما قلعه شهریاری در کرم سیر است و در مابین بلوک خنج

و بلوک افزر در مغربی قریه لاغر است و سه جانب این قلعه رود خانه است و از یک سمت تخته سنگی راه داده و از همه طرف راه
آنجا سخت است و در این قلعه چاهی از سنگ کنده اند که باب رود خانه رسیده است و فزون تر از صد ذرع عمق او است
و قطر او فزون تر از چهار ذرع است و بجز این چاه آب ندارد و این قلعه ها من متمردین گرمسیر بود و این چاه را در ماه صفر
سال هزار و دویست پنجاه و هشت هجری که از گرمسیر مراجعت بشیراز میکردم انباشتم چنانچه یکروز فوج کمره مشغول انباشتن ۱۲۵۸
او بودند و از آن پس قلعه مندرس شد و چاه منطمس متمردان از امحال زیست در آنجا نماند شوارع ایمن شد و قوافل بیخوف
و بیم تردد کردند اما آثار قدیمه که در فارس است یکی تخت جمشید است که بیان و بنان از توصیف او عاجز است و
و صورت جمشید باختلاف حالات در در و دیوار نقش نموده اند چنانچه بعضی جا بالای کرسی نشسته و بعضی جا بیکدست
شاخ کرگدن گرفته و بدست دیگر خنجر شکم او فرو برده و در اطراف صفه بزرگ صورت آدمی و حیوان است چنانچه یکی شتر
بقطار می کشد و یکی گاو میبرد و یکی عراده به اسب بسته میراند و بعضی در دست نارنج دارند و بعضی کاسه گرفته اند و الان
سیزده مناره سنگی برپا است که قطر هر یک تخمینا هفت چارک و طول هر یک شانزده ذرع و یک چارک است و بالای
سر مناره ها بعضی جا شکل شتر و بعضی جا کرگدن بوده است و این منارها هر کدام سه پاره و چهار پاره سنگ است و درز
این سنگها را با سرب محکم کرده اند و از صفه بزرگ که داخل میشوی دو شکل عظیم از سنگ در آورده اند که روی آنها بصحرا است
و مقابل آن دو شکل فیل جانور عجیبی است که روی بجانب کوه است و در میان اینچهار صورت دو مناره سنگی است
و در کوه دو صفه از سنگ تراشیده اند و شکل آفتاب و منقل آتشی است که جمشید روبروی آفتاب ایستاده در یکدست کمان
و بدیگری اشاره بآفتاب میکند و بالای سر جمشید شکل عجیبی است که از دو طرف پر دارد و پای عجیبی دارد و در بالای آن
آن شکل باز صورت جمشید را کوچک تراشیده اند القصه گر نویسم شرح آن بیحد شود و سنگی که هشت ذرع طول و یکذرع و نیم
عرض و یکذرع قطر داشته باشد در آنجا فراوان بکار برده اند و در نزدیکی او دخمه فریدون و خانه زردشت است و آثار دیگر
نقش شاپور است که در سه فرسخی کازرون در تنگ چوگان و جهت که از آن تنگ رود خانه میگذرد و طرفین او را در کوه
حجاری و نقاری کرده اند و در دامنه کوهی که رو بشمال است دو مکان را از کوه تراشیده نقوش کشیده اند نقش اول
دو سوار روبروی یکدیگر ایستاده که یکی بکلی از صدمه باران و آفتاب و سیل منهدم شده که همان دست و پای اسب باقی
مانده و در زیر پای اسب آدمی تنومند برو خوابانیده که دست زیر سر گذاشته و یکی دیگر روبروی آن سوار زانو بزمین زده دست
پیش برده اظهار عجز مینماید و از سوار دیگر همان صورت اسب باقی مانده شکل انسان را باران بکلی خراب کرده است و سوار
اول گویا شکل شاپور است که یکی از سلاطین را بزیر پای اسب انداخته است نقش دیگر چون از کوه تراشیده اند که کوه
طره مانند پیش آمده از آنجهت اندکی محفوظ مانده شکل شاپور است سوار اسب و زلفهای پیچ پیچ پشت سر و کلاه کیانی بر فرق
و آدمی زیر دست و پای اسب خوابانیده که یکجانب صورت او پیدا است که بپهلو خوابانیده و دست بزیر سر گذاشته است و
و شخصی دیگر روبروی اسب شاپور زانو بزمین زده دست پیش برده عجز میکند و یکی دیگر بالای سر آن شخص جانب مذکور ایستاده جاثی بزانو درآمد
دست در بغل کرده گردن کج نموده نگاه میکند و یکی دیگر نیز پشت سر او دو دست بهم جفت نموده دراز کرده است و بحیرت
و انکسار نگاه میکند و پشت سر شاپور پهلوی اسب یکی ایستاده که دست او میان دست شاپور است و روبروی شاپور
بالای سرش شکل ملائکه ایست و در دستش چیزی پیچ پیچ است که دهنش مثل دهن کرنا است الله اعلم شکل اسرافیل و صورت
یا چیز دیگر از آن منظور و در جبین آن اشکال صورت سه ابوالست (?) دو مرتبه که در میان هر یکی سه نفر آدم ایستاده و در دست

بعض

بعضی نیزه و گرز و برخی شمشیر است و پشت سر صفه ایست دو مرتبه که هر یکی شش شکل آدمیست که بحیرت شاپور نگاه میکنند
و با انگشت اشاره مینمایند گویا شاپور با آن هیئت مذکور در میان میدانی ایستاده و از اطراف از صفه ها اهل لشکر
تماشا مینمایند والعلم عندالله و در کوهی که رو بجنوب است چند جا از کوه تراشیده و چند موضع باختلاف شکل کشیده اند
نقش اول شکل شاپور را کشیده اند که سلام عام است شاپور در وسط مستقل نشسته و دو زانوی خود را از یکدیگر
داشته که پنجه هر دو پا بر زمین بیکدیگر ملصق است و شمشیری چون شمشیر نظام فرنگی بدست دارد که تکیه کرده که نه غلاف
شمشیر میان هر دو پنجه پای او است و از جانب یمین صفه دو مرتبه ایست که مرتبه بالا چند نفر ایستاده کتابت میکنند
مینگارند و مرتبه پائین اسبی با زین و لگام که یکی عنان را گرفته بحضور میبرد که پیشکش نماید و دور اسب نیز چند نفر
که بحضور میروند و چند نفر دیگر شمشیر نظام در دست دارند که بر زمین تکیه کرده ایستاده اند و از جانب یسار مرتبه
بالا یکی چتر مانندی بر سر شاپور گرفته که اکنون بواسطه باران و ریزش سنگ ضایع شده و پشت سر او یکی را دست
بحضور میبرند که سری خم کرده گویا عجز میکند و یکی نیز پشت سر او شخصی بغل بسته ایست و در مرتبه ثانی یکی دو سر
در هر دو دست دارد که بنظر شاپور میرساند و یک طفلی پشت سر او ایستاده و گویا دامن الخلا (?) را از پشت گرفته و یک
نفر دیگر باز بغل بسته ایستاده است و چند نفر دیگر حربه بدست گرفته در پشت او ایستاده اند و انتظار حکم را دارند
نقش دیگر گویا نقش شاپور است یا دو پهلوان دیگر است که اسب عظیم جثه کشیده و مکمل و مسلح روبروی هم ایستاده
حلقه بزرگی که دور آن از یکذرع زیاده تر است بدست یکی است و اندکی دیگری دست دراز کرده که بگیرد و
حجاری اسب صنعتی کرده که فرهاد را انگشت تحیر بدندان است و هر یکی از صورتها چون شال گوش پیچ کشمیری انبوه
که بر دور کلاه خود پیچیده از پشت سر کلاه خود دارند که باد بر افکنده گرده است و انبوه و صورت در همه چیز مشابهت
الا کلاه سر که یکی را در سر کلاه شاهی و دیگری را سپاهیست که در آن زمان متداول بوده است نقش دیگر شکل دو شتر است
که چند نفر همراه او هست و چند کله آدمی حمل آنده و شتر است و انطرف شکل شتر ادمیست که شکل شاپور میماند ولیکن
نیم تنه است که هم باران ضایع کرده و هم از زیر اشکال جدول آبی از کوه تراشیده اند و با نواسطه خراب شده است و
و اینجدول از رود خانه برداشته اند که تخمینا رود خانه چهل پنجاه ذرع از زیر آن اشکال جاریست و از بالا از رود جدا
کرده اند و یکطرف را که بسمت رود خانه است از آهک و سنگ بالا آورده اند تا کنون آباد و بحال خود باقیست و بعضی جا
سنگ را تراشیده مجرای آب قرار داده اند حال اگر کسی بخواهد تا بپای آن اشکال رفته تماشا کند از همان مجرای آب باید رفت که اکنون
خشک است و از آنجا یکجا از سنگ تراشیده اند باید خم شده عبور کرد و اینجدول قریب یکفرسخ میشود که مدخل آن بعمارات
واقعه در دامنه کوه از جانب یمین بوده و از آنجا بصحرا میریخته یا باز در شهر جاری بوده است نقش دیگر گویا شکل محفل عیش
یا محل سلام و طیش است و شکل شاپور در میان بوده که از صدمات باران و اختلاف شهور و اعوام ضایع گشته و اکنون
از شکاف سنگ علف روئیده است و چهار مرتبه است از طرف یمین کل شکل سوار است که کشیده اند چنان مینمایند که بجا
نقل در حرکت آمده اند و هر مرتبه شانزده شکل سوار است و طرف دیگر پیاده است که صف کشیده و در زیر شکل شاپور در
در مرتبه ثالث شکل سواریست که یکنفر آدم زیر پای اسب انداخته و سایر پیادگان هر یکی چیزی در دست دارند که بحضور
میبرند یکی شیر میکشد و یکی فیل میراند و یکی اسب با عراده در حرکت آورده و بعضی نیزه و بعضی شمشیر در دست دارند که
که کلا بنظر سلطان رساننده میگذرانند شعر از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنادید عجم را

کانهم یقولون ان اثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الاثار ۲ و در میان صحرای شاپور و نوراباد چشمه ایست مسمی بسراب بهرام
و در بالای آن چشمه که از زیر کوه جاریست گویند شکل بهرام است و از آنجهة بسراب بهرام شهرت دارد و شکل بهرام را در آنجا نقش
کرده اند که مستقبل نشسته و زانوا ز هم گشاده و سر پنجه پا را بر زمین گذاشته و شمشیر راستی چون شمشیر نظام در دست دارد
که میان دو پنجه پا گذاشته است و لیکن کلاه سرش طوری عجیب است و از دو طرف زلفهای پیچ پیچ و دو طرف کلاه
چون پر مرغ که پرواز نماید پریست و بالای او چون عمامه مدور است و در آن عمامه شکل ماری کشیده اند و دو نفر جانب
یمین شکل ایستاده که یکی چیزی میگذارد و دو نفر در یسار که یکی گویا چیزی بر کتف دارد چون از صدمه باران خراب شده و سنگ
ریزش کرده است لهذا درست معلوم نیست و در میان فهلیان و نوراباد که تخمیناً دو فرسنگ نرگس زاریست
که چشم از دیدن او خیره میشود عربی مُقَل بغیر نواظر الاماق و ردتیه ذهبیه الاحداق اجفانها من فضة و ثقلها الاطراف
قضبان بلا اوراق و اذ الریاح جرین فی حافاتها و زهت تحسن بفرق و تلاق شبهتها متعانقین احبة زمت رکابهم
لوشک فراق وضعوا الخدود علی الخدود واسندوا اعناقهم اسفا علی الاعناق گویند انوشیروان چند شاخه نرگسی
در دست داشت با بوزرجمهر گفت که او را وصف کن عرض کرد زمرد دسته مروارید پوسته زر اندر میان رسته ۲ و در فارس
چندین جا نرگس زار است ولی هیچیک بخوبی و فراوانی نرگس زار فهلیان نیست و در بلوک فسا سرو ایست که مجوس را
بان سرو اعتقاد است و ارتفاع السروی ذرعست و قطر او در طرف پایین فزونتر از دو ذرع میشود و لارستان ولایت
معظم وسیعی است در مابین مشرق و جنوب شیراز است و قصبه آنجا لار است بعضی گویند اسم قصبه لاداست چنانچه این
شعر را نسبت بفردوسی میدهند که در تقسیم کردن کیخسرو ممالک ایرانرا بپهلوانان گوید شعر صفاهان بگودرز کشواد
داد بگرگین میلاد هم لاد داد و نسل گرگین در آن ولایت نسلاً بعد نسل حکومت داشته اند و در سال هزار و نه هجری حکومت
انها منقرض شد و الله ویردی خان لار را مسخر کرد و تاج گرگین را با ابراهیم خان حاکم لار که از نژاد گرگین بود گرفته
باردوی شاه عباس آورد و در هرات باردو رسیدند و صاحب تاریخ عالم آرا گوید که نسل گرگین پس از آن منقطع
شد و حاکم لار نیز در اردوی شاه عباس وفات یافت و صاحب هفت اقلیم که از اهل لار است در ضمن احوال لار در سال هزار
و هفت هجری دو سال قبل از انقراض آن سلسله اسامی آن دودمان را بتفصیل ذکر میکند مملکت مفازه در مشرق و مابین
شمال مشرق فارس است و شهر مشهور آنجا کرمان و یزد است و یزد را قدما زندان اسکندر می گفتند و فارس را مملکت
سلیمان میخواندند از آنست خواجه حافظ گوید شعر دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بربندم و تا ملک
سلیمان بروم و یزد بلوکات آبادی نیکو دارد مثل اردکان و عقدا و میبد و تفت و غیره کرمان تحجب هوا اگرچه در خوبی
یزد است بهتر از یزد است و قلعه بم که از قلاع حصینه است غریب بمشرق کرمان واقع شده است و مسافت میان کرمان و بم
تخمینا یکصد و بیست میل است ۳ و در این کتاب از احوال ایران باینقدر کافیست و طول ممالک ایران از شمال مغرب که از شمالی
ماکو است تا جنوب مشرق که شمیل و میناب است تخمینا یکهزار و یکصد و سی میل است و پهنای او از شمال مشرق که از سرخس است
تا جنوب مغرب که هندیان است تخمینا هشتصد و چهل میل است و هندیان قریه معموریست که در آخر خاک بهبهان قریب بکنار
دریاست و اما سلسله سلاطین که در ایران پادشاهی کرده اند چندین فرقه و شعبه است که متون تواریخ از آن مشحون
و مالب سلسله علیه قاجاریه را که اکنون سلطنت در این دودمان رفیع البنیان است باختصار ذکر میسازیم و در این دولت
علیه نیز چندین جلد تاریخ ارباب کمال برشته تالیف کشیده اند و هر که کلیات وقایع خواهد بر آن کتب نفیسه رجوع نماید طایفه قاجار

سنه ۱۰۰۹

سنه ۱۰۰۷

از نسل

از نسل قراجار نویان است و مرحوم میرزا ابوالقاسم قایم مقام حسب الامر خاقان مغفور فتحعلی شاه نسب قاجاریه را در کتاب شمایل
خاقان ضبط کرده است و این سلسله از گنجه باسترآباد آمده اند و اول کسیکه از گنجه آمد شاهقلیخان بود که در اواخر دولت
شاه سلیمان صفوی باسترآباد آمد و در استرآباد دختری از اعیان آنجا گرفت و بدان واسطه در آنجا رحل اقامت افکند و از او
دو پسر شد یکی مسمی بفتحعلی خان که جد سلاطین قاجار است و دیگری فضل علی آقا که جد خوانین کیار است و پس از وفات حاجی
شاهقلی خان پسر بزرگ او فتحعلی خان رئیس قوم و بزرگ طایفه گشت و در فتنه افغان هزار نفر سوار از اعیان قاجاریه بکمک
شاه سلطان حسین برد و در اصفهان بخدمت شاه سلطان حسین مشرف شد و زحمات او بواسطه اینکه او را در خدمت شاه
متهم کردند که خود داعیه سلطنت دارد مقبول نیفتاد و ملاباشی و حکیم باشی که در قلب شاه رسوخی داشتند پیوسته از او
سعایت داشته می گفتند افغان دشمن خارجی و غریب است میتوان چاره او نمود ولی به فتحعلی خان که از خود هزار
سوار دارد و بی اذن شاه باصفهان آمده اطمینان حاصل نمیتوان کرد تا شاه ساده لوح آن کلمات واهی مقبول
افتاده شمشیر جهان کشا را باو عنایت کرده اذن انصراف داد و آن شمشیر در سلسله قاجاریه بشگون و میمنت معروفست
القصه چنان لشکر افغان از شاخ اقبال خود دانسته و الحق چنان بود و آخر الامر فتحعلی خان باز از راه اخلاصی که بدودمان
صفویه داشت وقتیکه شاه طهماسب ثانی بطهران آمد بخدمت او شتافت و خدمتها کرد و در رکاب او بخراسان رفت
و در خراسان وجود او را نادرشاه مخل خود دید است و در نزد شاه طهماسب وسوسه کرد و از آن بلوازم حکم قتل او را صادر
کرد و در چهاردهم صفر سال هزار و صد و سی و نه هجری در دور مشهد مقدس بدست مهدی بیک قاجار دولو بتحریک
نادرشاه و اجازه شاه طهماسب کشته شد و در مقبره خواجه ربیع مدفونست و چهل و دو سال از عمر او گذشته بود و از فتحعلی خان
یک پسر باقی ماند مسمی بمحمد حسنخان و در استیلای نادرشاه در دشت ترکمان فراری و متواری بود و هر قدر نادرشاه
خواست که او را بدست آرد ممکن نشد و پس از کشته شدن نادرشاه از دشت ترکمان باسترآباد آمده بخیال سلطنت افتاد
و اکثر ولایات عراق و آذربایجان و اصفهانرا مسخر کرد و آزاد خان افغانرا که او نیز داعیه سروری داشت از ارومیه بیرون
نمود و بمحاصره شیراز شتافت و کریمخانرا محصور نمود و در آن محاصره قاجاریه یوخاری باش و غیره از حقد قدیم و کینه
دیرینه خیانت کرده اردو را شکسته فرار کردند محمد حسنخانرا مجال توقف نماند باسترآباد آمد و اگر خیانت قاجاریه نبود
هر آینه قلعه شیراز بزودی مفتوح میشد چرا که قلعه گیان بجهة آذوقه کمال تنگی را داشتند و کریمخان متعاقب او لشکر کشیده روانه شد
و خود در طهران ماند و شیخعلی خان زند را بمازندران فرستاد و در مابین استرآباد و اشرف جنگی فیمابین آن دو سردار واقع شد
محمد حسنخان شکست خورد و در جر کلباد در شهر جمادی الاخره هزار و صد و هفتاد و دو هجری بدست سبزعلی بیک نوکر خود کوش
بتحریک قاجاریه یوخاری باش بدرجه شهادت رسید و سر او را در طهران بخدمت کریمخان آوردند و در تاریخ زندیه نوشته اند
که سر او را با مشک و گلاب بشسته شد روز در نزد کریمخان بود بعد او را با حرمت باسترآباد فرستاد که بجسد او ملحق ساختند و
و قاجاریه گویند که سر آن امیر نامدار در بقعه شریفه حضرت عبدالعظیم مدفونست و از محمد حسنخان نه پسر باقی بود اکبر و ارشد اولاد
آقا محمد خان است و دیگران حسینقلی خان و جعفرقلیخان و مصطفی قلیخان و مرتضی قلیخان و علیقلیخان و رضا قلیخان و مهدیقلی خان
و عباسقلی خان که در خورد سالگی درگذشت و کریمخان زند پس از شهادت محمد حسنخان که مملکت ایران بیمانع او را مسلم شد آقا
محمد خان و حسینقلی خان والده خانرا که از یک مادر بودند بشیراز برسم نوا برد و برادران دیگر را بقزوین فرستاد و آقا محمد خانرا
حرمت زیاد میکرد و او را بیرون ولیسه میکشید و در کلیات امور از او مشورت مینمود و در سال هزار و صد و هشتاد و چهار هجری

۱۱۳۹

۱۱۷۲

۱۱۸۴

حسین قلیخان برادر اعیانی اقامحمدخانرا حکومت دامغان داده فرستاد و حسینقلیخان بدامغان رفت و در سال هزار و صد و هشتاد و پنج هجری خاقان مغفور از آن امیر نامدار بعرصهٔ ظهور آمد چون سمی جد امجد بود لهذا در عهد اقامحمدخان لقب شریف باباخان میگفتند و حسین قلیخان از دامغان بمازندران شتافت محمدخان داود حاکم مازندرانرا بازده کمان خود خفه کرد و در الولایت بنای آشوب گذاشت و کریمخان بدفع او لشکر فرستاد تا در سال هزار و صد و هشتاد و هشت هجری در حوالی فندرسک بنه نفر از طایفهٔ اکبد زموت از طوایف ترکمان بتحریک کریمخان او را کشتند و در تاریخ میرزا فضل الله شیرازی متخلص بخاوری شهادت حسینقلیخانرا در پنجم صفر سال هزار و صد و نود و یک هجری ضبط کرده است و در تاریخ محمدی که ملا محمد ساروی نوشته دوازدهم صفر هزار و صد و نود و دو هجری نوشته است و ما تاریخ شهادت را از تاریخ زندیه نقل کرده ایم و اعتبار این قول در نزد من زیادتر است و با آنهمه انقلاب و اختلال که از حسینقلیخان در امور ولایت ظاهر شد کریمخان از سجاحت خلق هیچ از اقامحمدخان مواخذه نکرد و در وقت شهادت او حسینقلیخان پسرش در بطن مادر بود که پس از ولادت باسم او خواندند و کریمخان سالهای سال بناخوشی سل مبتلا بود و در ماه صفر هزار و صد و نود و سه هجری شدت کرد و عمهٔ اقامحمدخان که زن کریمخان بود برادرزاده زاده از ناخوشی او اعلام کرد و اقامحمدخان بعزم شکار بهار تو بیرون رفت و روز سیزدهم صفر هزار و صد نود و سه هجری که بشهر برگشت دروازه را بسته دید دانست که کریمخان درگذشته است و تاریخ وفات کریمخانرا شاعر خوب گفته کریم زند چو از دار بیقرار گذشت سنه از نود و نود از صد صد از هزار گذشت و زندیه از تفریق کلمه که در میان خود داشتند بخیال او نیفتادند که صیدی از قید ایشان رها شده است و اقامحمدخان از همانجا بازرا سر داد و باز دولت را پرواز آورد و دو اسبه با دو نفر تا طهران تاخت و در کاشان خزانهٔ کریمخانرا که از دشت مکلف کرده بودند و پانزده هزار تومان نقد و جنس میشد غارت نمود و روز نهم صفر بورامین وارد شد و در انجا سران قاجاریه و خوانین ایلات بحلقهٔ اطاعتش در آمده بمازندران رفت و در مازندران مدتی با برادران خود کاوش و سازش داشت و علیمرادخان زند که پس از کریمخان بسلطنت نشست بخیال دفع او افتاد و بطهران آمد و لشکر بمازندران با پسر خود و شیخ ویس مرادخان و سرداری محمد ظاهرخان فرستاد و ایشان شکست خوردند و علیمرادخانرا نیز ناخوشی صعب بمزاج طاری شده بود باصفهان برگشت و در سال هزار و صد و نود و هشت هجری مرحوم شد و اقامحمدخان با لشکر اقبال و ظفر و سران مازندران و قجر بجلگهٔ عراق آمد و جنگها کرد و سختیها کشید تا جعفرخان و لطفعلیخان پسر او را که ثانی منتصر سامانی بود کرفت و دولت زندیه سپری شد و شهر کرمانرا پس از محاصره شش ماه که مفتوح داشت قتل عام نمود و بجانب گرجستان لشکر کشید تفلیس را غارت کرد و مراجعت فرمود و در طهران قشلامیشی کرد و در شوال المکرم هزار و دویست و ده هجری بسمت استراباد و گرگان روانشد طوایف ترکمانرا تاخت و تاز کرده از دهنه فراشیخ بخراسان روان گردید کل سران خراسان بتلثیم عتبهٔ همایون او شتافتند و شاهرخ شاه اعمی را جناب میرزا مهدی مشهدی بحضور آورد و در خراسان تشریف داشتند که خبر قزل ایاغ و فتنهٔ گرجستان بسمع شریف ایشان رسید دفع و رفع آن طایفه را اهم دانسته مراجعت کردند و فصل زمستان در طهران به تهیهٔ لشکر پرداخته در اواسط ذیقعدة الحرام هزار و دویست و یازده هجری بجانب گرجستان رایات همایون بحرکت آمد پس از فتح اخذ و در قلعهٔ شوشی در شب شنبه بیست و یکم شهر ذیحجة الحرام هزار و دویست و یازده هجری بدست صادق نام فراش خلوت شهید شد و لفظ تاریخ تاریخ او است و ولادت آن پادشاه قهار در روز یکشنبه بیست هفتم محرم الحرام هزار و صد و پنجاه و پنج در قصبهٔ استراباد اتفاق افتاد و از عمرشان پنجاه و شش سال گذشته بود و از غرایب آنکه در تحویل سال عالم که در روز دوشنبه بیستم رمضان المبارک هزار و دویست و یازده هجری بود اقامحمدخان

از میرزا حسن منجم باشی پرسید که امسال از آثار نجومی بچه دلالت دارد او عرض کرد که قران سعدین جوقی در این سال اتفاق افتاده دلیل رفاه رعایا و آسایش عباد است اقامحمدخان بخط تفکر کرد خطاب بخاقان کرده فرمودند باباخان میرزا حسن خبر مرگ عموی ترا میدهد و با وجود من هرگز بخلق خوش نخواهد گذشت و چنان بود که او گفته بود که سه ماه پس از آن در قلعهٔ شوشی که عوام شیشه گویند شهید شد و خاقان با اورنگ سلطنت جلوس کرد و خبر شهادت اقامحمدخان در شیراز بصحابت بابا یوسف شاطر که در بیاده روی از باد سبقت میگرفت بخاقان روز دوم محرم الحرام هزار و دویست و دوازده هجری رسید و خاقان با واخر محرم از شیراز حرکت فرموده روز پنجم ماه صفر بطهران نزول اجلال فرمودند و در مابین قزوین و طهران با صادق خان شقاقی که بخیال سروری افتاده بود در اواسط ربیع الاول جنگ کرده او را شکست دادند و متعاقب او باذربایجان رفته و در جمادی الاخر بال بطهران برگشته و روز عید رمضان هزار و دویست و دوازده هجری که تحویل سال عالم نیز از نور اتفاق میافتاد بحسب تماشای نجومی بر تخت جهانداری جلوس فرمودند و در اثر و برتهٔ عید شریف بر جهانیان روی داد و در تاریخ جلوس فتحعلیخان ملک الشعرا که از فحول شعرای عصر بود نیکو گفته ز تخت اقامحمدخان شد و نشست باباخان و لفظ بابا نیز ماده تاریخ است که از تصرفات و مخترعات این بنده است که کلمهٔ بابا مشتمل بر دو باء موحده و دو الف است و چون هر یکی بترتیب بارقام هندسی مطابق شود عدد هزار و دویست و دوازده میشود که با سال جلوس موافق است القصه ممالک ایران از بی منازع بتخت فرمان آورد و چند صباحی در خراسان اولاد شاهرخ شاه سرکشی داشتند و لشکر بدفع و رفع آنها نامزد شد در رمضان هزار و دویست و سیزده هجری شهر مشهد مقدس تیز مفتوح گشت و نادر میرزا پسر شاهرخ شاه گرفتار گشت و او را با جمعی از احفاد نادری در اواخر ذیقعدة الحرام سال هزار و دویست و سیزده هجری بطهران آورده که بسیاست رسیدند و خاقان بلفظ گهربار فرمودند حمد خداوندرا که قصاص باسم کردند نادرشاه فتحعلیخانرا کشت و فتحعلیشاه نادر میرزا را سیاست نمود و خداوند عز و جل برکتی در نسل او نهاد که بوم و در و بحر و بر فرا گرفته اند شعر وله البنون بکل ارض منهم ملک یقود الی الاعادی عسکرا من کل وضاح الجبین تخاله بدرا و ان شهد الوغی فغضنفرا قوم اذا ذکروا اصلا و طابوا محتدا و تدفقوا جودا و راقوا منظرا و در عهد آن پادشاه حروب کثیره در مشرق زمین با افغان و در آذربایجان با روم و روس اتفاق افتاد و از دول فرنگستان سفرا بخدمت او شتافتند و هدایا و تنسوقات نفیسه آوردند و امرای کبار و وزرای عالیمقدار در عصر آن شاهنشاه بعرصهٔ ظهور آمدند که هر کدام با البتکین سامانی و عمید الملک کندری برابری داشتند و در عصر آن پادشاه مساجد و عمارات و مدارس و رباطات در ایران اباد شد و هر یکی از شاهزادگان که در ولایات حکمرانی داشتند به تحسین قلاع و تزئین بقاع کوشیدند و خداوند کریم در حقش مصداق آیهٔ شریفه زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن المآب در حق او بحد کمال عنایت فرمود و بجمیع دعای بندگان الهی در حق آن پادشاه و حسن اعتقاد در مذهب دین و ائمهٔ طاهرین البته بحسن مآب نیز فایز گشته اند القصه در سال هزار و دویست و پنجاه باصفهان تشریف فرما شد و در عمارت هفت دست خارج اصفهان عصر روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخرهٔ سنهٔ مزبوره مطابق هزار و هشتصد و سی و چهار مسیحی بخطابه قدس شتافتند پادشاه ایران در اصفهان مرد تاریخ است هشتاد و نه سال از عمر مبارکشان گذشته بود و در عصر آن شاهنشاه بحکم ارث و استحقاق و وصایت شاه شهید اقامحمدخان ولیعهدی نواب مستطاب عباس میرزا مسلم بود ما هو مخطئة بین البعض والاصل مثل الخلیفة عباس ابن فتحعلی و آن شاهزاده شاه نشان در زمان خاقان خلد مکان در مشهد طوسی پس از فتوح خراسان برحمت الهی واصل شد و شاهنشاه مبرور صدمات و زحمات او را

منظور داشته با وجود اولاد کبار خلعت و فرمان وراثت سلطنت و ولایت عهد را بعهده همین فرزند او محمد شاه و در دوازدهم صفر المظفر سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری در مراجعت از سفر خراسان مرحمت کردند و پادشاه مبرور پس از یکهفته از طهران بمملکت آذربایجان که مملکت موروثی و سرپرستی اهالی آنجا که در جان فشانی حکم عبید وا ماء داشتند روانه شدند و خاقان خلد آشیان نیز در نهم جمادی الاولی سال مزبور بسفر اصفهان شتافتند که در اصفهان چنانچه ذکر شد برحمت ایزدی پیوستند و خبر فوت خاقان بدار السلطنه تبریز در بیست و هشتم جمادی الاخره رسید و پادشاه مبرور در شب یکشنبه هفتم رجب در تبریز جلوس کرده چهاردهم رجب از تبریز حرکت نمودند و در نوزدهم ماه شعبان سال مزبور پرتو افکن ساحت دار الخلافه شدند که باغ نگارستان از قدوم همایون رشک نگارستان چین شد و در مدت چهار ماه کل شاهزاده کان اطراف طوعاً و کرهاً بخاکپای همایون او آمدند و نواب ظل السلطان که در ایام فترة بر تخت جلوس کرده انباشته ها را اکنده و گذشته ها پراکنده کرده بود ناچار زنهار تشفیع نموده بهمراه فخر الدوله عمه مکرمه شاهنشاه و همشیرکان سرکار اقدس که عروسان او بودند در نگارستان بحضور مشرف شدند و مراحم شاهنشاهی در حق او مشمول افتاد و جناب قدوة الکفاة قایم مقام بعرض رسانید ارحم من داس مالة الرجاء و سلاحه النساء و آنچه که بتحقیق پیوست در ظرف چهل روز حکمرانی هشتصد هزار تومان نقد سوای جنس از خزانه عامره در آورده به بیهوده صرف شده بود و محمد صادق خان بیکدلی قصیده گفته و وقایع ایام فترة و حوادث واقعه بعد از خاقان خلد مکان را بنظم در آورده است و این شعر از آن قصیده در خواطر بود که ثبت افتاد ز تاکیدات رکن الدوله تر تائید یزدانی ورا مینا که رنج زر نگین ظل سلطان شد بسی پرداخت گنج و رنجها بردو ولی آخر نشد ظل اله و خود ظل سلطان بود نی آن شد محمد نام شه بی سایه خوشتر ملک و ملت را محمد را نبودی سایه و این نکته برهان شد و سرکار اقدس اعلی شب جمعه دوم رمضان المبارک نیم ساعت بطلوع آفتاب مانده از دروازه قزوین بدار الخلافه همین نزول اجلال فرمودند و پیشتر مایه تحریص ظل السلطان بر انیکار مرحوم میرزا ابو الحسن خان وزیر امور خارجه و نواب رکن الدوله بود و الا خود خلاف وصیت خاقان خلد مکان را امتثال فرمودند شعر بین الملوک الغابرین و بینه فی الفضل ما بین الثریا و الثری نسخت خلایقه الحمیده ما اتی فی الکتب عن کسری الملوک و قیصرا و آن پادشاه در نوزدهم ربیع الاول سال هزار و دویست پنجاه و دو هجری بعزم تنبیه ترکمانیه گرکان حرکت کردو در بیست و نهم شعبان سال مزبور بطهران مراجعت فرمودند و در روز یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی سال هزار و دویست و پنجاه و سه هجری بجانب هرات و ممالک مشرق زمین لشکر کشیده از طهران روانه شدند و در چهاردهم شعبان سال مزبور غوریان فتح شد و در بیست و دویم شعبان بدور هرات وارد شدند و ده ماه محاصره طول کشید بعلت چند که بیشتر اختلاف سران سپاه بود و سر جان مکنیل وزیر مختار دولت انکلیس نیز بجهة مداخله وزیر مختار روسیه غراف سیمونویچ در امور افغانستان راضی بر انیکار بود تسخیر الشهر ممکن نشد و در نوزدهم جمادی الاخره سال هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری از خارج هرات حرکت کرده در نوزدهم شعبان سنه مذکوره بمقر خلافت وارد شدند مدت شانزده ماه سفر طول کشید و در چهاردهم شوال هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری باصفهان تشریف فرما شدند و در روز جمعه هشتم رجب المرجب هزار و دویست و پنجاه و شش هجری مراجعت فرمودند و پس از سفر اصفهان ناخوشی نقرس که از قدیم نیز این ناخوشی را داشتند غلبه کرد که پس از آن سلام عام بدیوانخانه مبارکه تا مدت حیات شوکت نشد آمد و سلام اعیاد در عمارت باغ که نشیمن سلطانی بود منعقد میشد و کهن دل خان سردار قندهار در عهد آن پادشاه بایران آمد و در رمضان سال هزار و دویست و پنجاه و پنج وارد طهران شد و شهرهای کرمان و هرات و مرز و بوم فارس که اتصال بیکدیگر دارند بسیورغال او و برادران او

مهر دل

مهر دل خان و رحم دل خان مرحمت شده سه سال در آنجا بود تا در افغانستان لشکر انکلیس شکست خورده برگشتند و او نیز مرخص شده در ذیقعدة الحرام سال هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری بقندهار شتافت القصه آن پادشاه بجود و سخا و حلم و حیا ممتاز بود خط نستعلیق را خوش مینوشت و در صنعت نقاشی مهارت داشت و پس از سلطنت چهارده سال و سه ماه در قصر جدید محمدی که در غربی تجریش است و در مدت سه ماه باتمام پیوست شب سه شنبه ششم شوال هزار و دویست و شصت و چهار هجری مطابق با چهارم سپتمبر هزار و هشتصد و چهل و هشت مسیحی انکلیسی باجل علیین شتافتند محمد پادشاه در قصر جدید مرد از قول مترجم ماده تاریخ است و بنظم نیز گفته ام شعر بسال شصت و چهار از پی هزار و دویست شب سه شنبه ششم هم از مه شوال بقصر نوشه ایران زمین محمد شاه اجل بپایه عمرش نمود مالامال و از عمر مبارکشان چهل و یکسال و یازده ماه تمام قمری گذشته بوده و در سه شنبه ششم ذیقعده هزار و دویست و بیست و دو متولد شدند و شب سه شنبه ششم شوال هزار و دویست و شصت و چهار مرحوم شدند و نعش ایشان را در باغ لاله زار که خارج شهر طهران است بامانت گذاشتند و پس از ورود شاهنشاه جمجاه با شوکت و شان پادشاهی بقم فرستادند و در شب عید غدیر سال مزبور در آن صحن مقدس مدفون شدند و آنقصر جدید شباهت کلی بقصر سنگین داشت که قبل از وفات خود بنا نهاد چنانچه کلپایکانی در ترجمه عتبی میگوید و در اواخر ایام و خواتم عمر بنیاد سرائی فرموده بود و او را سهل آباد نام کرده و مالی بسیار در عمارت آن انفاق افتاده و او و استادان چرب دست در تحسین و تزیین اساس و وضع قواعد آن صنعتهای بدیع و نقشهای غریب نموده بسبب حادثه کار او ناتمام ماند و فرزندان او از او اعراض کردند و بدان فال بد زدند تا خراب شد و سعی که در تاسیس عمارت آن رفته بود ضایع ماند القصه بجهة ناخوشی نقرس اکثر اوقات مزاج مبارک علیل بود و حاجی میرزا آقاسی وزیر ایروانی زمام مهام را بکلی بدست گرفت و اکر حقوق الطاف قلبی آن پادشاه که در حق این بنده بود ملاحظه نمیشد هر آینه از کفتار حاجی میرزا آقاسی وزیر شرحی وافی مینوشتم مثنوی در مدیحش داد معنی دادمی غیر این منطق لبی بگشادمی دریغ که محامد شیم و محاسن اخلاق آن پادشاه مبرور مانع از آنست که از قبایح اعمال و اکاذیب اقوال حاجی شرحی و بسطی داده شود و وقتیکه پادشاه مبرور برحمت الهی واصل شد خلف ارشد و ولد امجد ایشان که ولایت عهد بعهده ایشان موکول بود بحکومت آذربایجان مشغول بودند در شب چهاردهم شوال مزبور خبر فوت پادشاه مرحوم باستصواب و اصل و اصلح فرستاده غراف دالغروکی وزیر مختار دولت روسیه و آنکت صاحب فرستاده فرنت صاحب شارژ دافر دولت انکلیس به تبریز رسید سرکار اقدس اجل السلطان بن السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه روز چهاردهم جلوس فرموده تهیه لشکر دیده بجانب دار الخلافه نهضت فرما شدند و روز جمعه بیست و یکم ذیقعده هزار و دویست و شصت و چهار هجری بدار الخلافه طهران وارد شدند و شب بیست و دوم بسریر جهانداری که موروثی آباء و اجداد است در سن هجده سالگی جلوس فرمودند و در عهد این شاهنشاه والا جاه در مدت قلیل وقایع کلیه مثل فتح خراسان و فتنه طایفه ضاله بابی در مازندران و زنجان بوقوع پیوسته و سر محمد امین خان امیر خیوه در کریاس کردون اساس بخاک مذلت افتاده و شمس الشعراء سروش اصفهانی در این فتح قصیده نیکو گفته که مطلع او اینست افسر خوارزمشه که سود بایوان با سرش آمد در این مبارک ایوان و عمارات عالیه که هر یک رشک خورنق و سدیر است در اندک زمانی ساخته و پرداخته شده است و تفصیل هر یک را دفتری ضرور است و روزنامه نویسان دولت وقایع جزئی و کلی را ضبط و ثبت کرده اند با وجود ایشان داد سخن دادن از من شایسته نیست و تا اکنون که هشتم شهر صفر المظفر سال هزار و دویست و هشتاد و دو هجری مدت هفده سال و چهار ماه است که زیب افزای تاج و تخت کیان و ممالک ایرانست اللهم اید جیشه و ابد عیشه و خلد ملکه و سلطانه

واخذل اعدائه و انصر اعوانه و ولادت باسعادت این شاهنشاه جمجاه در ششم صفر المظفر سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری اتفاق افتاده است و نسب این شاهنشاه از اینقرار است السلطان الاعظم ناصر الدین شاه بن السلطان الاکرم محمد شاه بن ولیعهد الامجد عباس میرزا بن السلطان الافخم فتحعلی شاه بن الامیر حسینقلی خان بن السلطان محمد حسن خان بن الاکبر فتحعلی خان بن شاهقلی خان بن محمد ولی خان ابن مهدی آقا بن محمد قلی آقای قاجار و ولیعهد دولت قاهره نواب مستطاب شاهزاده والاتبار سلطان معین الدین میرزاست که ولادت ایشان در روز یکشنبه هشتم فبرواری سال هزار و هشتصد و پنجاه و دو مسیحی مطابق هفدهم ربیع الثانی هزار و دویست و شصت و هشت هجری بوقوع پیوسته است و قاجاریه بتیره و اصل منقسم شده است آشاقه باش و یوخاری باش آشاقه باش شش تیره است اول قوانلو که سلسله سلطنت است دوم عزالدینلو سیم شام بیاتی چهارم قراموسالو پنجم زیادلو ششم داشلو یوخاری باش نیز شش تیره است اول دولو که سلسله امرا است دوم قیاخلو سیم خزینه دارلو چهارم سپانلو پنجم کهنه لو ششم کرلو و طایفه شام بیاتی را از اصل قجر نمیدانند و از احلاف ایشان میشمارند و در میان این دوازده تیره طایفه کرلو از همه پست تر است چنانچه بابله در عرب

باب یکصد و بیست و پنجم در بیان بلوچستان

بلوچستان از ولایات شاهنشاهی قدیم ایرانست که حد شمالی او را جدروشیه یا جدروسیه میگفتند حد مغربی او سلطنت ایران و جنوبی او محیط هندوستان و شرقی او سند و شمالی او سیستان و افغانستانست و این مملکت مشتمل بر چند ولایت کوهستان و مکران و سروان و جلوان و غندوه است و طول سواحل دریائی این مملکت تخمیناً ششصد میل است و این مملکت طوایف بیشمار دارد و هر طایفه رئیسی و بزرگی از خود دارند و آنچه که معروفست چهار است بلوچ و هند و افغان و دهوار است و همه اینطوایف اربعه را یک ملیان و پانصد هزار تخمین کرده اند و اینولایت مرتفع و کوهسار است و صحرای بی آب و علف بسیار دارد و در کوهستان آنجا زمستان سخت و سرد میگذرد و در این مملکت بجز کلات قصبه آبادی نیست و کلات در شمال شرق این مملکت است و در حقیقت پایتخت بلوچستانست و جمعیت آنجا تخمیناً بیست هزار است و طایفه بلوچ بشرارت و دزدی معروفند و در شداید و زحمات نیز صبور و متحمل اند و سیرت نیکوی ایشان آنست که مثل اعراب مهمان نوازند همیشه ولایت کوهستان در شمال مغرب اینمملکت است که محدود با ولایت کرمانست و قصبات معروفه آنجا بزمان و نوشکی و جالق است و جالق در شرقی بزمانست و در جبال بزمان برف بسیار است و مکران بالضم در سمت جنوبیست و قصبه معروف آنجا کیچ است که کیز نیز گویند و فرضه معروف آنجا نیز است و سروان در جانب شمال جلوانست و قصبه مشهور آنجا کلات و سروان است و جلوان در جانب مشرقست و قصبه آنجا قزدار است که قصدار نیز گویند و غندوه ولایت کوچکی است که در مابین شمال شرق جلوانست و قزدار را سبکتگین پدر سلطان محمود فتح کرد و در شرح عتبی شارح نوشته است که قزدار در زمان ما قندهار میگویند و اینخطای فاحش است و اکثر مملکت بلوچستان بیابان کویر است چنانچه از قصبه پنجگور که قریب بشمالی کیچ است تا قزدار مسافت سیزده روز راه است که با شترطی مسافت میکنند و ولایت لس که جزو بلوچستان است در جنوب مشرق تمبور است و همه اینولایت کوهسار و هوایش ناساز کار است و نخلستان فراوان دارد

باب یکصد و بیست و ششم در بیان افغانستان یا کینگدم آف کابل یعنی سلطنت کابل

افغانستان یا سلطنت کابل مملکت وسیعی است و از فرانسه وسعت آنجا بیشتر است چنانچه هزار میل در طول از شرق تا مغرب و هفتصد و هشتاد میل از شمال بجنوبست و او مشتمل بر همه قسمت مشرقی ایران قدیم و قسمت شمال مغربی هندوستان است که

که محدود بدارو دخانه ایندوس است و امتداد اینمملکت وسیع از مشرقی سرحد کشمیر که در طول هفتاد و هشت درجه شرقیست تا مغرب هرات است که در طول شصت و یک درجه شرقی گرینیج است و از شمال تا جنوب نیز امتداد او از ولایت بلخ تا بلوچستان است و او را سلطنت کابل بجهة پایتخت او گویند چنانچه بعضی وقت سلطنت قندهار گویند که پایتخت دیگر او است و سابقاً او را سلطنت غزنه یا غزنین نیز بجهة پایتخت دیگر آنجا میگفتند و بعضی از اهل جغرافیا این مملکت را ایسترن پرشیه میگویند یعنی ایران شرقی و سلطنه حضوصاً مشتمل بر افغانستان عموماً بر قسمتی از خراسان و بلخ و سیستان و کشمیر و حصه قلیلی از لاهور و قسمت بزرگی از ملتان است و جمعیت همه اینولایات باطل غزنیه پانزده ملیانست افغان چهار ملیان و پانصد هزار و هند و پنج ملیان و پانصد هزار و تاتار یک ملیان و پانصد هزار و ایرانیان یک ملیان و پانصد هزار قبایل دیگر دو ملیان است و در شمال هندوستان و سلطنت کابل سلسله عظیمه عالیه از جبال است که از مشرق بنگاله تا هرات امتداد دارد و قلل این سلسله عظیمه همه جا با برف دائمی مستور است و از آن سلسله جبال انهار عظیمه هندوستان و کابلستان جاریست و کوهستان مشرقی کابل را حیماله و کوهستان شمال مغربی او را هندوکش میگویند و رودخانهای بزرگ اینولایت ایندوس و اوکسوس است که قبل بر این ذکر شده است و رودخانه ایندوس که رودخانه سند نیز گویند سرحد ذاتی فیمابین هندوستان و کابلستانست و این سلطنت قبول میکند اسم خود را از افغانستان و انولایتیست که در طرفین رودخانه هلمند واقع شده است که از جانب مغرب تا نزدیک مملکت سیستان اتصال دارد و سکنه سواحل رودخانه را افغان میگویند و ولایت بلخ که بکتریه قدیم است سابقاً جزو مملکت خراسان بود و جمعیت آنجا از افغان و اوزبک و تاجیک است که بعضی از آنها اهل قصبات و قراء و برخی در خیمه و چادر سکنی دارند و بلخ پایتخت اینولایت در قدیم از شهرهای مشهور مشرق زمین بود و چنگیز خان اینشهر را در سال هزار و دویست و بیست و یک مسیحی مطابق ششصد و هجده هجری مسخر نمود و قاطنین آنجا را قتل عام کرد و پس از آن بحلیه آبادی سابق در نیامد و پس از آن نیز صدمات زیاد در انقلابات دول بآنجا رخ داد و از امیر تیمور و نادر شاه نیز خسران زیاد بآنجا رسید و از تاتار و اهل کابل نیز خرابیها کشید و اکنون همه ولایت بلخ مشتمل بر سیصد و شصت قریه است و شهرهای معروف افغانستان کابل است که پایتخت است و قندهار و کشمیر و هرات و بلخ است و همه اهل آسیا چنان اعتقاد دارند که بلخ نخستین شهریست که در دنیا بنا شده است و در اینشهر آثار قدیمه بالیه بسیار است هرات را قدما هری میگفتند از شهرهای قدیم مشرق زمین است و اسکندر کبیر اینشهر را مسخر کرد و مدت زمانی پایتخت اولاد امیر تیمور بود و نادر شاه نیز بقهر و غلبه اینشهر را گرفت و پس از نادر شاه از تصرف سلاطین ایران بیرون رفت و در دست افاغنه است و جمعیت آنجا تخمیناً صد هزار میشود[۲] هرات قلعه محکمی دارد و قلعه او مربعست که هر ضلع او هزار و هشتصد گام است که هزار و هشتاد ذرعست و پنج دروازه دارد و فصیل خاکریز و قلعه او از اینقرار است که از طرف خارج اول خندقست و بعد خاکریز است که ارتفاع موربا او بیست و پنج گام است که مسقط الحجر او چهارده گام است و بعد شیرحاجی است و پشت او باز خاکریز دیگر است که ارتفاع او نیز بیست و پنج گام است و پشت او باز شیر حاجی است و پشت او دیوار قلعه است و پشت او خاکریز دیگر است که اینخاکریز داخل شهر است و مشتمل بر یک خندق و سه خاکریز و دو شیر حاجی و یک دیوار است و چنین مشهور است که گرفتن این قلعه بقهر و قسر ممکن نیست و جمعیت شهر هرات اکنون زیادتر از چهل هزار نیست و پس از محاصره پادشاه مرحوم محمد شاه بشهر هرات و حوالی او خسارت و خرابی زیاد رسید کابل در اینزمان پایتخت سلطنت افغانست شهر مقبولیست ولی چندان وسعت ندارد در رودخانه کابل در پای اتیدین کاکشس یعنی قفقاز

هندوستان که اورا هندوکش نیز گویند اتفاق افتاده است و خانهای اکثر اینشهر از چوبست و در قلعه یک تپه بالای شهر
مقبره شاهنشاه مورخ بابر است و جمعیت انجا تخمینا پنجاه هزار است قندهار یکی از پایتختهای سابق افغانستان است و
واینشهر نیز چندین بار محاصره شده و مفتوح شده و خرابیها کشیده است و جمعیت انجا هشتاد هزار است غزنه که اورا غزنین
نیز گویند شهر مشهور افغانستان است و وقتی پایتخت شاهنشاهی قوی و غنی بود و از کثرت اعداد علما و فضلا که در انجا
مدفون شده اند اورا مدینه ثانی می گفتند و اکنون از ان آثار قدیمه اثری نمانده است ع باخاک شده یکسر برباد شده یکسان
و سلطان محمود ان نخستین شاهنشاه غزنین و هندوستان در اینشهر در سال هزار و سی مسیحی مطابق چهار صد و بیست و یک هجری
وفات یافت و مسیح سلاطین در اسلام قبل از او نه القدر دولت و مکنتی که او را میسر شد بدست افتاد و نه القدر خون که او ریخت
مرتکب گشته و ولایت سیستان که قسمتی از اریانه قدیم است که اریه نیز گویند ولایت وسیعی است حد شمالی او هرات و
قسمتی از خراسان و مغربی او مفازه یزد و جنوبی او بلوچستان و مشرقی او افغانستان است و از این ولایت آثار حزن
و ماتم پیداست چرا که خرابه ها و علامات او دلالت دارد بر اینکه یکوقتی در این ولایت شهرها آباد بود که برابری با شهرهای نیکوی
آسیا میکرد و عمارات عالیه داشته که با بغداد و سدیر و حمایل و نظیر بود ولایت کشمیر کوهستانست و از متنزهات عالم
چنانچه اورا بهشت هندوستان می نامند و اینولایت قسمتی از هندوستان حساب میشد و سابقا در تصرف مغولها بود و
و اکنون در تصرف افغانها است و متاع نفیس اینولایت شال است که زینت و زیور بر و دوش همه خانمهای دنیا است
و شمیر پایتخت این ولایت کشمیر شهر آباد یست و جمعیت انجا تخمینا صد و هشتاد هزار میشود و اقلیم کابل بجهة هوا اختلاف
کلی دارد چنانچه بعضی از قسمتهای او بشدت گرم و بعضی امکنه انجا بغایت سرد است و سرمای شدید انجا نه بسبب عرض است
بلکه بجهة ارتفاع زمین است و در سفر بگردد در کابل ممکن است که ادمی جائیرا ملاحظه کند که برف در انجا هرگز آب نشود و جائی
که در انجا برف هرگز دوام نکند مترجم گوید در فارس نیز اینملاحظه شده است چنانچه دشت ارژن چنان سرد است که
اینطرف کوه برف و سرما و بوران است و انطرف کوه که سمت کازرون است گل و سبزه و ریحان است انتهی و شاهنشاه بابر
از نسل امیر تیمور است و جد سلاطین مغول است و کابل را فتح کرد تا اخر عمر خود پایتخت او انجا بود و اولاد او در هندوستان
رایت اقتدار افراخته شد و حیوانات دشتی اینولایت ببر و پلنگ و خرس و کفتار و گرگ و شغال و روباه است
و شیر نیز یافت میشود حاشیه اینکه مصنف سلطنت کابل را باین وسعت بیان کرده مظنه وقتی بود که احمد شاه افغان
و شاه زمان افغان بران ممالک استیلا داشتند و الا در اینزمان باین وسعت نیست چرا که مدتی پس از محمد عظیم خان
افغان برادر بزرگ فتح خان افغان ولایت کشمیر بدست رنجید سینگ افتاد و سالها سلطنت کرد و پس از فوت رنجید سینگ
اختلافی در انولایت ظاهر شد که انولایت از تصرف ایشان بیرون رفت و ضمیمه ممالک دولت دولت انگلیس گردید چنانچه
در باب هشتاد و چهارم اشاره کردیم و ولایت کابل نیز در اواخر دولت افغانها از تصرف ایشان بیرون شد که اکنون در کابل
و بلخ و غزنه و توابع امیر دوست محمد خان حکمرانست و در قندهار و توابع کهن دل خان برادر دوست محمد خان صاحب اختیار
بود و در هفتم ذیحجة الحرام هزار و دویست و هفتاد و یک هجری وفات یافت و میان پسر بزرگ او محمد صدیق خان و برادر
رحم دل خان در امر حکومت نزاع افتاد و بدین واسطه امور قندهار و توابع نیز اغتشاش پیدا کرد و امیر دوست محمد خان
بعزم قندهار لشکر کشید و بواسطه اختلاف آرا قندهار را صاحب شد و بعضی از اولاد کهن دل خان فراری شدند و بعضی دستگیر
گشتند تا بعد مقدر الهی چه باشد و امیر دوست محمد خان پسر پاینده خان و او پسر سرافراز خان است و پاینده خان پشت یک

پسر داشت و هر یکی امیری و سروری بود و طایفه انها بارک زئه است بارک زه یکی از طوایف درانی افغانست و درانی
چندین تیره است و معروف انها سه دوزه است که طایفه احمد شاه افغانست و دیگری پاپوکل زه و بامی زه
و علی کوزه و نوزه و ساق زه و چند طایفه دیگر است و در هرات و توابع صید محمد خان پسر یار محمد خان فرمانفرما بود
و مادر او در مهام ملکی دخالت داشت چون از عقل چندان بهره نداشت کریم داد خان هزاره را بجهة بقتل رسانید
و اینکار سبب وحشت طایفه هزاره شد در خفا شاهزاده محمد یوسف افغانرا که در خراسان بخدمتگذاری مشغول بود اعلام
کرده و صید محمد خانرا در ماه ذی حجة الحرام هزار و دویست و هفتاد و یک هجری گرفتند و شاهزاده محمد یوسف معجلا
خود را بهرات رسانید و در ششم محرم الحرام هزار و دویست و هفتاد و دو هجری وارد هرات شد که اکنون بحکومت انجا
مشغول است و اگر اینکار قوامی گیرد حکومت از دست رفته افغان باز تجدید خواهد شد و شاهزاده محمد یوسف پسر شاهزاده
ملک قاسم است و او پسر حاجی فیروز و او پسر تیمور شاه و او پسر احمد شاه افغانست و احمد شاه بابای ایشک اقاسی نادر شاه بود
و شاهزاده یوسف در هرات حرکات ناهنجار پیش گرفته صید محمد خان را با مادرش و دو پسرش حبس کرد و صید محمد خان را کور نموده
یکی از قلاع فرستاد پس از چندی قناعت بکوری او نکرده در ماه صفر هزار و دویست و هفتاد و دو او را بقتل رسانید
که دو پسر خورد سال کش را نیز کشته و ابتدای دولت افغان از احمد شاه بود که پس از نادر شاه خروج کرد و آخرین سلسله کامران بود
که بجهة لهو و لعب و کثرت استعمال بنگ و چرس و شراب اختیار ملک بدست یار محمد خان وزیر داد و او خیانت بر ولی نعمة
خود کرد با وجود اینکه کامران بواسطه چرس و بنگ از نام و ننگ و صلح و جنگ دست کشید و در ارک هرات از حیاة
و ممات خود نیز خبر نداشت یار محمد خان اکتفا نکرده ان شاهزاده را گرفته در یکی از قلاع هرات محبوس نمود پس از مدت یک
سال حبس در سال هزار و دویست و پنجاه و شش هجری از خباثت نفس دغل سیرت ولی نعمت خود را خفه کرد و دو دختر
کامران را برای پسر خود خواست با وجود اینکه یار محمد خان از نجبای سلسله افغانست اندختر تن در نداد که بغیر کفو خود همخوابه شود
و باز دواج پسر قاتل پدر خود در آید زهر خورده خود را هلاک ساخت و یار محمد خان در اواخر شعبان هزار و دویست
و شصت و هفت پس از حکمرانی یازده سال در گذشت و این یار محمد خان مدت یکسال و نیم در زمانی که ولیعهد مرحوم
بخراسان تشریف فرما شدند در حبس مرحوم ولیعهد بود و پس از وفات ولیعهد شاهنشاه مبرور محمد شاه او را مرخص فرمودند
و در سیستان نیز اکنون چند نفر حاکم است که هر یکی جداگانه حکومتی دارند و ولایت سیستان مشتمل بر اراضی رمله سنجه است
و عربان او را معرب کرده سجستان گویند و قصبه انجا زرنج است که زره بتقدیم المعجمة علی المهملة نیز گویند و بحیره سیستان باسم
او معروفست و این بحیره در مغربی زرنج است درازی او از مشرق بمغرب تخمینا شصت میل و پهنای او از شمال بجنوب
بیست و هشت میل است و هر قافله که از یزد بزرنج رود از جنوبی اندر یاچه گذرد و از یزد تا زرنج بیست و شش روز راه
شتر است که قافله حرکت میکند و همه بیابان کویر است و زرنج را در نقشه ها دوشاک و جلال آباد نیز مینگارند و رودخانه
هلمند که مصنف بیان کرد مصب او بحیره زره است فردوسی او را هیرمند میخواند چنانچه در رفتن گیو بزابلستان در حکایة
بیژن و در چند موضع دیگر گوید که آمد سواری سوی هیرمند سواران بگرداند رخش نژند درفش درفشان
پس پشت او یکی کابلی تیغ در مشت او و لی صاحب مراصد او را هندمند ضبط کرده است کما قال هندمند بالکسر ثم السکون
و بعد الدال المیم و نون ساکنة و دال اخری نهر لمدینة سجستان یزعمون انه ینصب الیه میاه الف نهر و ینشق منه الف نهر و قیل
مخرجه من ظهر الغور حتی ینصب علی ظهر رخج حتی ینتهی الی بلد بست و یمتد منها الی ناحیة سجستان ثم یقع فی بحیرة زره و اینکه یاقوت

پیان کرد هزار نهر باو داخل میشود و هزار نهر خارج میکرد دقول کرافت واب آنید ربا چه شیر نیست بلند از جنب گرشک میکذرد و
واز گرشک تا فته هار تخمینا هشتاد و پنجمیل است و در ولایت زمندا ور رودخانه دیگر نیز به هلمند ملحق میشود و زمندا ور
ولایتیست که ما بین سجستان و غور است ولایت سیستان را قدما از انجهة نیمروز می گفتند که در عرض سی و سه درجه و در طول
نود درجه از جزایر خالدات واقع شده است و چون آفتاب بنصف النهار انجا رسد که نیمروز است تمام نصف کره روشن است
و مملکت کابل را قدما زابلستان میگفتند کما قال الیاقوت زابلستان بعد الالف باء موحدة مضمومة ولام مکسورة وسین
و تاء مثناه من فوق وآخره الف ونون کورة واسعة قائمة تنفیها جنوبی بلخ قصبتها غزنة انتهی و کابل ما بین شمال مشرق غزنه
و شهر کابل و هرات و قندهار بشکل مثلث منفرج الزاویه واقع شده اند و کابل در مشرقی هرات است و ولایت غرجستان و غور
نیز اختلافست و صاحب مراصد میگوید غرشستان ولایة برأسها هرات فی غربیها والغور فی شرقیها ومرو الروذ عن شمالها
وغزنة من جنوبها و یقال لها غرجستان ناحیة واسعة کثیرة القری و بها نهر یحو نهر مرو الروذ و با این توصیف چگونه میشود
که حد شمالی او مرو الروذ و حد جنوبی او غزنه باشد و قصبه غرشستان سوزمین است و صاحب مراصد میگوید که مسافت
میان سوزمین و مرو الروذ دو مرحله است و در انکه یاقوت در تعیین حدود او اشتباه کرده شکی نیست و در اطلسها
غرشستان را باسمه ضبط نکرده اند و همچنین حدود ولایت غور نیز درست معلوم نیست و از قراریکه یاقوت میگوید
بلاد بارده موحشه واسعة وهی مع ذلک لا تنطوی علی مدینة مشهورة واکثر ما یقال فیها قلعة یقال لها فیروزکوه فیها
تسکن ملوکهم و انچه که معلوم کرده ایم غرشستان در مشرقی ولایت هرات و جنوبی ولایت جوزجان که خاک او اتصال
بخاک مملکت غور دارد و ولایت غور محتوی بر جبال شامخات و قلل باذخاتست و ولایت غور در شمال مغرب کابل و
شمال مغرب غزنه است و ده زنگی از قصبات معروف انجا است و زمین داور در جنوب و جنوب مغربی غور است و در اطلسها
بلفظ غور در جنوب مغرب بلخ قصبه معین کرده اند که در عرض سی و پنج درجه و پنجاه و پنج دقیقه شمالی و در طول شصت و شش
درجه و پانزده دقیقه مشرقیست و دیگری بلفظ غوری ضبط است که در مغربی غزنین است که در عرض سی و سه
درجه و چهل دقیقه شمالی و در طول شصت و هشت درجه و سی و پنج دقیقه مشرقیست و صاحب تاریخ فرشته در احوال
سلاطین غور میگوید چون اعز الدین حسین پادشاه غور درگذشت اولاد سبعه اش که ایشانرا هفت اختر می گفتند
متفرق بدو فرقه شدند یکی را ملوک بامیان میگویند که او را طخارستان و ملک هیاطله نیز خوانند و دوم ملوک غور و
غزنین که اول ایشان قطب الدین محمد است که بملک الجبال شهرت دارد و داماد بهرام شاه غزنوی است و فیروزکوه را
بنا نهاد و روش سلاطین بزرگ پیش گرفت و بهرام شاه بران مطلع شده او را از غور بغزنین طلب داشته محبوس
ساخت و بعد از چند روز مسموم گردانید و این اول عداوتست که میان غوریه و غزنویه اتفاق افتاده است
القصه ولایت غور را سیاحان درست غور نکرده اند و مشتمل بر حصون منیعه و اطواد عالیه و ایلات و احشام خونین
اشام است و در اطلسها مقدار وسیعی میان کابل و هرات و قندهار خالی میگذارند که هنوز معلوم نکرده اند و مواضع
بعضیرا به حدس و تخمین ضبط نموده اند و در عرض و طول این اماکن اختلاف بسیار است چنانچه در عرض و طول میمنه
که یکی قصبات معروفست و بعضی او را جزو غرشستان و بعضی جوزجان میدانند در نقشه اروسمیث در عرض سی و شش
درجه سی دقیقه و در طول شصت و پنج درجه و بیست دقیقه معلوم داشته و در نقشه بلاک در عرض سی و پنج درجه و چهل و هفت
دقیقه و در طول شصت و چهار درجه و سی و دو دقیقه ضبط کرده است و انکه صاحب تاریخ فرشته ولایت غور را اسم

طخارستان و هیاطله نامید او نیز خطا است و ما در آخر باب یکصد و یکم طخارستان و هیاطله را معلوم داشته ایم

باب صد و هفتم در بیان ممالک هندوستان یا اندیه

هندوستان اقلیم وسیعی است و در جنوب آسیا است و بیشتر آن در تصرف انگلیس است و بحساب اهل جغرافیا در چهار حصه تقسیم
شده است اوّل گنجیتک یعنی ولایاتی که از رودخانه گنجس مشروب میشود یا در حوالی او واقع شده است دوّم سندیتک
یعنی ولایاتی که از رودخانه سند آبیاری میشود یا در اطراف او است سیم سنترل یعنی ممالک مرکزی چهارم
سوترن اندیه یعنی هندوستان جنوبی اما گنجیتک مشتمل بر ولایات شمال مشرقیست که حدود او برودخانه گنجس میرسد
اما سندیتک مشتمل بر ولایات شمال مغربیست که حدود او برودخانه اندس میرسد و بعضی از اهل جغرافیا هندوستانرا
در سه حصه بزرگ تقسیم می کنند چنانچه هندوستان پراپر یعنی خاص و دکن و پنین سولا اما هندوستان خاص مشتمل بر همه
ولایاتیست که در شمال رودخانه نربودا او صوبهای بهار و بنگال است و صوبهای اصلی یا ولایات مخصوص هندوستان
از انقرار است اگره کشمیر دهلی گجرات لاهور مالوه ملتان اوذ راجپوتانه سند
بنگال بهار الله آباد اجمیر اما دکن بحسب لفظ که بلغت هندوستان بمعنی جنوبیت دلالت بهمه ممالک دارد که
در جنوب هندوستان واقع شده اند ولی بحسب اصطلاح مشتمل بر ممالکی است که فیما بین هندوستان و کرناتیک که در سواحل
مغربی محیط هندوستانست و اریسه است که اسامی ان ولایات از انقرار است ولایات کندیش اورنگ آباد بیجاپور
گلکنده قسمت مغربی برار اریسه نارثرن سیرکرس یعنی سیرکارات شمالی اما پنین سولا مشتمل بر همه قطعات
و نواحی جنوبی رودخانه کیستنه است و ولایات او از انقرار است کرناتیک میسور تنجور مدیوره ترابنکور
کلی کت است و پس از استیلای انگلیس از شاهنشاهی مغول کاست و اکنون اکثر ممالک در تصرف ایشان است و متصرفات
انگلیس در هندوستان از انقرار است ولایات بنگال بهار الله آباد دواب دهلی اریسه سیرکارات کرناتیک
و قسمتی از میسور و قسمتی از اورنگ آباد با ولایات مراته مغربی که مشتمل بر جزایر بمبای و سالست و قسمتی از گجرات است
که در خلیج کمبی است و انهائیکه باج گذار انگلیس و عهد و میثاق دارند در جانب شمال نواب اوذ و سیک و اجمیر است
که او را ولایت راجپوت نیز گویند و بوندل کند و راجه های بوپال و حاکم ناگپور است و در قسمتهای مرکزی راجه نگپور
و نواب حیدرآباد و راجه جیکوار در گجرات و راجه ستاره در بیجاپور و در جنوب راجه های میسور و ترابنکور است و ولایاتی
که سابقا به مراته تعلق داشت بسیار وسیع و آباد بود و ان ولایات بدو حصه منقسم شده بود یکی را پونه می گفتند یا مغربی
و دیگری برار امی گفتند یا مشرقی و از نواحی مغربی بیشتر آن بانگلیس تعلق گرفته است و نواحی مشرقی در تصرف راجه نا
پور می قدیم خودشان است و مراته مشرقی انهائیست که در تصرف راجه نگپور است و اوجین پایتخت مراته مغربی است
و ولایاتی که تعلق به سیک دارد مشتمل بر اکثر نواحی و اقطاع لاهور و ملتان و مغربی قسمت دهلی و بزرگترین حصه ولایات
سیک را که در جنوبی کشمیر است پنجاب میگویند مترجم گوید اکنون کل ممالک سیک در تصرف انگلیس است چنانچه
در باب هشتاد و هشتم گذشت انتهی و متصرفات نظام الملک یا حاکم دکن مشتمل بر ولایات گلکنده و حیدرآباد و بیدر
و قسمتی از اورنگ آباد و قسمت مغربی برار است و پایتخت انجا حیدرآباد است و جمعیت متصرفات انگلیس در هندوستان
هشتاد و سه ملیان و معاهدین انگلیس و باج دهندگان سی و نه ملیان و ممالک مطلق العنان یازده ملیان و جمعیتی
که تعلق بنظام الملک دکن دارد که یکی از معاهدین انگلیس است ده ملیان است و مسلمانان این ولایت را تخمینا ده ملیان

حساب کرده اند و مابقی هندو هستند و هندوها سیاه چهره و دراز مو و خوش سیما میشوند و ایشان نیز در چهار طایفه مختلف قسمت
شده اند طایفه برهمن و طایفه سپاهی و طایفه زراعت کار و رعیت و طایفه ارباب حرفه و صنایع است و این طوایف از
یکدیگر امتیازات کلی دارند چنانچه هیچکدام از یکدیگر عقد و نکاح نمیتوانند بکنند و برهمنان که دانشمندان ایشان هستند اکثر
چیز اجتناب دارند و حیوانی و چیزهای جوشیده هرگز نخورند و از طایفه سپاهی که راجه پوت گویند انگلیس لشکر زیاد
گرفته است و هر کس بصداقت خدمت میکنند و هر که مواجب به هندو نوکری او را بدون اکراه قبول میکنند و هر جا برند بمضایقه
میروند و قاعده چنانست که اولاد و احفاد هر یک از این طوایف باید بهمان شغل و کسب پدر خود بروند و ممکن نیست که از طایفه
سپاهی داخل امر فلاحت شود یا از اهل حرفه و کسبه برهمن شود مترجم گوید هندوان در دین و عقیده خود بسیار ثابت
و راسخ میشوند و سالهاست که خلفای عیسوی چندین نفر از کشیشان بمیان ایشان تعیین کرده اند و از دادن چیزی نیز
مضایقه نمیکنند ولیکن احدی را تا بحال بدین عیسوی داخل نکرده اند انتهی و جبال معروف و بزرگ هندوستان انهاست
که هندوستان را از تبت تقسیم میکند که حماله و حماله میگویند و حمالیه نیز گویند و دیگری جبال قاتز است که در جنوب هندوستان
و جبال حمالیه در اکثر قلل با برف دائمی مستور است و این جبال بلندترین جبال دنیا است و ارتفاع بلندترین قله او بیست
و شش هزار فوت از بالای سطح دریا است و قله چیمبارزو در آندس امریکا بقدر بیست هزار و نهصد فوت ارتفاع دارد
مترجم گوید حماله در لغت هند بمعنی برفست چون قلل این جبال بجهة ارتفاع با برف دائمی مستور است لهذا حمالیه گفته اند
ولی جناب صاحب جدیدا ارتفاع قله دواگیری را که در شمالی ولایت نیپال است بیست و شش هزار و هشتصد و هشتاد و چهار
فوت تعیین کرده اند تیغش بفراز برده خرگاه زان سوی سماک بسالها راه پیچش بنشیب کرده آهنگ زانسوی سمک
هزار فرسنگ سیمرغ بدامنش فرود بد سی مرغ دگر چو خود براو دید صد ساله بلند رهنش هر یک فانی بدامان
گرفته هر یک وقله دیگر حمالیه قله لونهیر است که ارتفاع او بیست و پنجهزار و هفتصد و چهل و نه فوت و هیچ قله معروف
او کمتر از بیست هزار فوت ارتفاع ندارد و قله بزرگ امریکا که قله نوادودی شوزنه است که در جزو آندس پرو و بالیویه است
بیست و پنجهزار و دویست و پنجاه فوت معلوم نموده اند و قله چیمبارزو که مصنف بیان کرد قله چهارم است و ارتفاع او
بیست و یکهزار و چهارصد و چهل فوتست و اما جبال قاتز که مصنف بیان کرد نسبت بجبال حمالیه نسبت ذراع بمیل و شبر
بمیل دارد چنانچه ارتفاع بلندترین قله انها سه هزار فوت تا چهار هزار فوتست و لفظ قاتز در لغت هند بمعنی معبر است که در میان
جبال باشد و اکنون اصطلاح سلسله مضبات و عقبات چند شده است که در بین شلا هندوستان واقع شده اند که امتداد
انها تقریبا از شمال بجنوبست انتهی و رودخانهای بزرگ معروف هندوستان گنجس است که او را گنگ نیز گویند و دیگری
ایندس است که سند نیز خوانند و نربوده و گوداوری و کیستنه و کاویری و تپتی و بنار است اما گنجس از رودخانهای
عجب با فایده عذب گوارای دنیاست و در نزد هندوها احترام تمام دارد چنانچه اعتقاد دارند که غسل در آب او گناهانرا پاک
میکند و خلیج گنجس از لب دریا تا بمسافت سیصد میل فرو نیز از سی فوت عمق دارد و منبع این رودخانه از جبال تبت است
و طول ممر او تخمینا هزار و ششصد و پنجاه میل است و براین رودخانه چندین رودخانه بزرگ دیگر ملحق میشود چنانچه رودخانه
جمنه پس از جریان هفتصد و هشتاد میل در اله آباد برودخانه گنجس متصل میشود و یکی از شعبه های او که هوگلی است در کنار
او شهر مشهور کلکته است و این بزرگترین رودخانه هندوستان که از کیفیت او قلیلی اطلاع حاصل است رودخانه بوزمپوتر است
که او را برهماپوترا نیز گویند منبع او در نزدیکی منبع گنجس در جبال تبت است و جریان او فیمابین تبت ... مشرق که در تبت او را

اتسن پو

تسن پو و برخی سن پو گویند و از نزدیکی شهر لسا گذشته و پس از جریان بسیار بجانب مشرق دایره بزرگی در دور جبال
احداث میکند و وقتیکه بجانب مغرب جریان مینماید در آسام ظاهر میشود و در مملکت بنگال برودخانه گنجس ملحق میگردد
و مجرای او تخمینا دو هزار میل است نربوده پس از جریان از مشرق بمغرب بزرگترین قسمت وسط هندوستان را عبور
کرده و در نزدیکی بروچ بخلیج کمبی متصل میشود و این رودخانه سرحد فیمابین هندوستان خاص و دکن است و رودخانهای
گوداوری و کیستنه و کاویری چندان شهرت ندارند منبع گوداوری در مغربی قاتز تخمینا هفتاد میل در شمال بمبای است
و جریان او بجانب مشرقست و از ولایات متعلق بنظام الملک و برار گذشته به بی بنگاله میریزد و کیستنه نیز در نزدیکی پونه
از جبال قاتز بر میخیزد و جریان او نیز بسمت مشرقست و به بی بنگاله داخل میشود و کاویری از سرنگاپتم پایتخت ولایت میسور گذشته
در جنوب گوداولور بدریا متصل میگردد و ایندس که اسم ایندیه از او مأخوذ است منبع او از جبال تبت یعنی تبت
کوچک تخمینا در عرض سی و یک درجه و سی دقیقه شمالی و طول هشتاد درجه و سی دقیقه مشرقیست و چند رودخانه دیگر باین
رودخانه داخل میشود و پنج از ایشان خیلی معتبر و بزرگست که از ولایتی میگذرند که باسم انها آن ولایت را پنجاب میگویند
و شهرهای معمور مشهور هندوستان کلکته است که نشیمن فرمانفرمای انگلیس است و دیگر سرینگاپتم است که پایتخت
تیپو سلطان بود و دیگری دهلی و کشمیر و ارکات است اما دهلی که او را دلی نیز گویند در ایام اقبال و میمنت آبادی او
تخمینا دو ملیان بود و لیکن الان زیاده تر از یکصد و هفتاد هزار نیست و این شهر پایتخت هندوستان تا سال هزار و سیصد
و نود و نه مسیحی مطابق هشتصد و دو هجری بود و وقتیکه امیر تیمور صاحبقران باینشهر وارد گشت قتل و غارت کرد زیاده تر از
یکصد هزار بر حسب امر او بقتل رسید و در سال هزار و هفتصد و سی و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و یک هجری نا
نادرشاه نیز باینشهر داخل شد و مخازن و دفاین چندین ساله سلاطین مغول را که در قیمت زیاده تر از ده ملیان بوند بود
تصاحب نمود و زیاده تر از یکصد و بیست هزار نفس حسب الامر او بسیاست رسید و از افاغنه و مرانه نیز بر اینولایت خرابی و خسران
زیاد رسیده است سرینگاپتم پایتخت میسور است در جزیره در رودخانه کاویری واقع شده است حیدر علی سلطان یکی از
سپاهیان جرار که پدر تیپو سلطانست در عمارتی در نزدیکی او مدفونست و این شهر را لشکر انگلیس بسرداری سرکارن ویلیس
در سال هزار و هفتصد و نود و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفت هجری تصرف کردند و بار ثانی در سال هزار و هفتصد
و نود و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهارده هجری مسخر نمودند که در اینسال تیپو کشته شد ارکات در مغربی بندر مدرس
پایتخت کرناتیک است و اینشهر را کپتین کلیو در سال هزار و هفتصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و چهار
هجری خوب حراست کرد و بدان جهة اسم و آوازه او در اطراف انتشار یافت بنارس شهر اله آباد شهر مشهور است در
اینشهر در قدیم برهمنان مسکن داشتند و جمعیت اینشهر فزون از ششصد هزار است و از آثار قدیمه نیز در اینشهر بسیار است
و بتخانه بزرگ او قبل از آنکه اورنگ زیب خراب کند در میان هندوستان بسیار شهرت داشت و هندوان چنان بر بکجا
در ایام مخصوصه روی میاوردند که بمکه اسلامیان روی میاورند و بنارس از سال هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مسیحی
مطابق هزار و صد و هشتاد و نه هجری بتصرف انگلیس آمده است حیدرآباد این اصلی شهر گلکنده است و پایتخت نواحی نظام
الملک است جمعیت آنجا تخمینا دویست هزار است و اینشهر را اورنگ زیب پادشاه هندوستان بسال هزار و ششصد و پنجاه
و شش مسیحی مطابق هزار و شصت و شش هجری مسخر نمود و در قتل و غارت آنجا هیچ کوتاهی نکرد کلی کوت در ساحل ملبار
پایتخت ولایت از همان اسم است و نخستین بندر هندوستانست که اهل اروپا بآنجا وارد شده است و در این شهر اول

کسی که از اهل اروپا وارد شد دی گاما بود که در سال هزار و چهارصد و نود و هشت مسیحی مطابق نهصد و چهار هجری باین بندر
رسید کلکته پایتخت شاهنشاهی انگلیس است که قبل ازین در باب متصرفات غربیه انگلیس ذکر شده است ولی بیان ماجرائی
که در سال هزار و هفتصد و پنجاه و شش مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و نه هجری اتفاق افتاد در انجا فراموش شد که بیان
شود لازم است سراج الدوله نواب صوبه بنگاله پس از آنکه با انگلیس عهد و پیمان بست خلاف عهد کرده با لشکری بسیار
کلکته را ضبط کرد و صد و چهل و شش نفر پاسبان قلعه را که انگلیس بودند در سیاه چالی انداخت که همان شبانه صد و بیست
و سه نفر از انها هلاک شدند و کلکته را در سال دیگر انگلیس تصرف کرد و فتح پلسی در همان سال اتفاق افتاد و سراج الدوله گرفتار شد
و با پسر خود هر دو کشته شدند و فتح بزرگ پلسی را کولونل کلیو در سال هزار و هفتصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و
هفتاد هجری کرد و پس از آن ملقب بلارد بسر فراز گشت و لشکریان انگلیس سه هزار نفر بود و سراج الدوله هفتاد هزار جمعیت
داشت و پس ازین فتح بنای شاهنشاهی انگلیس در هندوستان استحکام یافت مترجم گوید پلسی قصبه ایست
در شمال هوگلی و این فتح در بیست و سیم جون سال هزار و هفتصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق اوایل شوال هزار و صد و هفتاد
هجری واقع شد انتهی هوگلی شهر کوچک است ولیکن از شهرهای قدیم بنگاله است این شهر را نیز انگلیس در سال هزار و
هفتصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد هجری در زیر حکم کپتین کوت اخذ کردند و اکنون خراب است
و از آثار قدیمه بسیار دارد و اول جنگی که فیمابین انگلیس و نواب بنگاله روی داد در سال هزار و ششصد و هشتاد و هشت
مسیحی مطابق هزار و نود و نه هجری بود و درین مدت بعضی وقت بغلبه و بعضی وقت بعهد و پیمان رفتار داشتند
تا در سال هفتصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد هجری بکلی بنگاله بتصرف انگلیس آمد و اساس سلطنت انگلیس
در هندوستان استقرار پذیرفت و شهر مشهور گوه که تعلق بدولت پورتگال دارد در متصرفات پورتگال و مدرس
و بمبای و غیره در باب هشتاد و هشتم ذکر شده است پتنه پایتخت بهار سیصد و بیست هزار جمعیت دارد و پونه یکصد
پنجاه هزار و نگپور یکصد هزار دارد اگره در رود خانه جمنه است وقتی در سلطنت اکبر شاه پایتخت بود و الان تابع
انگلیس است که در سال هزار و هشتصد و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و هجده هجری از تصرف مرآته ها بیرون آوردند و این
شهر در وقت اکبر شاه بسیار آباد و معمور شد ولی الان خرابست و اکبر شاه خود را سهواً در سال هزار و ششصد و پنج
مسیحی مطابق هزار و چهارده مسموم ساخت لاهور در پنجاب الان ضمیمه سلطنت کابل است و او پایتخت مملکت ملتان بهمان
اسم است و درین شهر آثار قدیمه بسیار است و در فتح هندوستان اسلامیان قبل از آنکه قسمتهای مرکزی
هندوستان را صاحب شوند درین شهر نشیمن داشتند و در وقت همایون شاه پدر اکبر شاه که نشیمن خود را انجا
قرار داد بسیار آباد شد جزایر هندوستان لکادیو و مالدیو و سیلان است ۲ دویست و شصت میل
طول و یکصد و چهل میل پهنا دارد و جنگلهای سخت انبوه درین جزیره فراوان است و در باب هشتاد و هشتم ذکر او
شده است مترجم گوید مملکت لاهور و کشمیر اکنون در تصرف دولت انگلیس است و تا پیشاور بتصرف ایشان
در آمده انتهی و در هندوستان حیوانات وحشی علی الخصوص فیل و ببر و کرگدن و مرال و آهو بسیار است و شتر
نیز در کوهستان شمالی یافت میشود و کاومیش های وحشی و اهلی نیز درین ولایت پیدا میشود و در قسمتهای جنوبی این قلعه
گوسفندان عوض پشم مو دارند و شتر چندان درین ولایت نیست و از جواهرات بهترین الماس آنست که در
در معادن گلکنده است و دار العداله کامپنی هند شرقی در کلکته و مدرس و بمبای است و در چندین قسمتهای

هندوستان آثار و علامات قدیمه بسیار است که دلالت بر عظمت شان او در زمان سابق دارد و آثار عجیبه او در الورا و جزیره
الفنته و سالسیت و در الورا از یک پارچه سنگ چندین اطاقهای بزرگ بارتفاع چهارده فوت کنده اند مترجم گوید
جزیره الفنته در اطلس معلوم نشد انتهی نیپال ولایت معتبر راجه نشین است در شمال مشرق اقلیم هندوستان است
و محدود است در جنوب با ولایات اوده و بهار و در شمال با کوه همالیه و تبت و تخمیناً طول اینولایت پانصد میل و پهنای او
صد میل است و محتوی بر چندین قصبه و قریه است و بجهت اینکه کوهستان در شمالی او ست اراضی مملکت نیپال مرتفع است
که مادام سه چهار ماه زمستان هوای انجا انقدر سرد است که خمره های چوبی و حوضها یخ می بندد ولی رود خانها یخ
نمی بندند و کتمندو پایتخت این ولایت است شهر ظریف معقولی است سند در سرحد مغربی هندوستان و رود خانه
اندس از ینولایت گذشته بدریا متصل میشود و اوراسید باسم ان مملکت نیز میخوانند و پایتخت انجا حیدرآباد است
که در جزیره در مابین این رود خانه اتفاق افتاده است تسلیه مصنف در احوال هندوستان باختصار کوشید
و ما بعضی فواید که از کتب دیگر بدست آورده ایم معلوم میداریم اما هندوستان خاص مشتمل بر چهارده ولایت معظم است
اول مملکت بنگاله است که از هندوستان خاص است چهارصد میل طول و سیصد میل عرض این مملکت است و در شرق
هندوستان واقع شده حد شمالی او ولایت بوتن یا بوتنت و حد مشرقی او رود خانه برهمپوتر و آسام و حد جنوبی
او خلیج بنگاله و حد مغربی او بهار و اریسه است و این مملکت صحرای وسیعی است و زمینش نسبت بسایر ممالک هندوستان
پر محصولتر است و در بعضی امکنه هرساله دو دفعه سه دفعه محصولات را می کارند و بر میدارند و این ولایت را در پر
محصولی برابر مملکت مصر گرفته اند و درین مملکت رود خانه گنگ چندین شعبه میشود و مانند نیل هرساله طغیان میکند و صفحات
صحاری این مملکت را میگیرد و پایتخت این مملکت کلکته است و جمعیت انجا اکنون از هفتصد هزار افزونتر است و دولت
انگلیس استحکام این شهر افزوده است و خانهای نیکو بطرح فرنگستان ساخته اند و از دور مانند کلیساهای یونان بنظر
می آید و کشتی بزرگ از دریا تا این شهر با تانی حرکت میکنند و شهر دیگر بنگاله مرشد آباد است دوم ولایت بهار است
که حد شمالی او مملکت نیپال و مشرقی او بنگاله و جنوبی او اریسه و مغربی او الله آباد و اوده است و شهر پتنه پایتخت این
ولایتست که در مغربی رود خانه گنگ است و این شهر سیصد و چهل میل بسمت شمال مغرب شهر کلکته است سیم
ولایت الله آباد است که طول اینولایت یکصد و شصت میل و عرض انجا یکصد و بیست میل است حد شمالی او اوده و
مشرقی او بهار و جنوبی او اریسه و برار و غربی او مالوه و اگره است و رود خانه نربودا ازین ولایت بر میخیزد و پایتخت
این ولایت الله آباد است که از بناهای اکبر شاه است و اسباب و اسلحه و قورخانه اکبری در انجا بود و در ملتقای نهر
جمنه و گنگ واقع شده است و شهر دیگر این ولایت بنارس است که در شرقی الله آباد بمسافت هشتاد میل
واقع است چهارم اگره است و اسم پایتخت این ولایت نیز اگره است حد شمالی او دهلی و حد جنوبی او مالوه
و حد مشرقی او اوده و الله آباد و حد مغربی او اجمیر است و در سال نهصد و هشتاد و یک هجری اکبر شاه این شهر را
پایتخت خود قرار داد و اسم او را اکبرآباد نهاد و این شهر در جانب رود خانه جمنه و یکصد و بیست میل در جنوب مشرق
بجنوب شهر دهلی واقع گشته است و طول این مملکت دویست و پنجاه میل و عرض انجا یکصد و هشتاد میل است پنجم
اجمیر است که حد شمال مغربش ولایت ملتان و حد شمال مشرقش دهلی و اگره و حد جنوب مشرقش ولایت مالوه
و حد جنوب مغربش مملکت گجرات و سند است و این کشور وسیعی است سمت جنوب و مشرق او کوهستان و سمت

شمال مغرب بیابان کویر است که او را اندین دِزِرْت میگویند یعنی بیابان کویر هندوستان و پایتخت انجا اجمیر
نام دارد که در بالای کوه بلندی واقع شده و یکصد و نود و نه میل بجانب جنوب و مغرب اگره است و اینولایت را راجه پوتانه
نیز گویند ششم دهلی است حد شمال مغربش ولایت لاهور و حد شمال مشرقش ولایت سری نگور و حد مشرقی او راهیل کند
و گنجس و حد جنوب او ولایت اگره و اجمیر است و حد غربی او صحرای ملتان است و پایتخت انجا باسم دهلی شهرت دارد
که شاه جهان آباد نیز گویند و درین شهر مسجد جامعی است که از سنگ مرمر و سنگ قرمز ساخته است که در عالم نظیر ندارد
و این شهر در کنار رود خانهٔ جمنه است و چهار صد و بیست و نه میل بسمت شمال مغرب الله آباد است و درین شهر هنوز
شاهزادگان مغول که از نسل سلاطین مغولند سکنی دارند و اسم شاهی نیز علی الظاهر بر انها اطلاق میکنند و دهلی را
هندیان دِلی بحذف ها و تشدید لام تلفظ کنند هفتم اَوْدْ است که حد شمالی او نیپال و جنوبی او الله آباد است
و طول اینولایت دویست و پنجاه میل و پهنای او صد میل است و جمیع صفحهٔ این ولایت هموار است و چندین رودخانه
دارد و پایتخت انها لکنو است که در کنار رود خانهٔ گومتی است و یکصد و بیست و هفت میل بسمت شمال مغرب الله آباد
واقع است هشتم راهیل کند است که او را روهیله نیز گویند قدیم از توابع دهلی بود الکنون جدا است و در سمت شرقی
دهلی است و پایتخت انجا بریلی است که یکصد و پنجاه و شش میل بجانب شمال مغرب شهر لکنو واقع شده است نهم لاهور است
که پنجاب نیز گویند حد شمالش کشمیر و حد جنوبش ملتانست تقریبا سیصد میل طول و دویست و بیست میل عرض دارد و پایتخت
این شهر نیز لاهور است که باسم ولایت موسوم است که در کنار جنوب رود خانهٔ راوی که یکی از انهار خمسه است اتفاق
افتاده است و راوی را قدمای یونان هیدروتس میگفتند و دوره این شهر با محلات خارج هفت میل است و در
اطرافش دیواری از اجر کشیده اند و این شهر دویست و ده میل بجانب جنوب کشمیر سیصد میل بسمت شمال مغرب دهلی
واقع شده است دهم ملتانست که حد شمالش لاهور و حد جنوبش اجمیر و حد مشرقش صحرای بزرگی که تا قرب
به دهلی امتداد دارد و حد مغربش افغانستان و قندهار است و ملتان پایتخت اینولایت نیز باسم او شهرت دارد و
قلعهٔ مضبوطی دارد و این شهر قریب برود خانهٔ چناب که از انهار خمسه است واقع شده است و دویست و بیست میل
بسمت جنوب مغرب لاهور و سیصد و ده میل بسمت جنوب مشرق قندهار است یازدهم کشمیر است و در شمال
هندوستانست حد شمالی او جبال همالیه و حد مشرق و جنوب ان لاهور و حد مغربش رود خانهٔ ایندس است و اینولایت
کوهسار است و اکثر جا چنان سخت است که مال و دواب عبور نکنند و هوای خوش و اراضی سبز دلکش دارد و چندین دریاچه
درین ولایت است بزرگتر از همه دریاچه وُلَر است که در مابین شمال مغرب کشمیر واقع شده است اهالی انجا بسیار عیاش
و خوشگذران میشوند اکثر اوقات جوق جوق در کنار دریاها و رودخانها بمهمانی و ضیافت مشغولند و دین ایشان
دین هندوان است و اختلاف کلی دارند و مسلمانان نیز درین ولایت بسیار است و کشمیر پایتخت این ولایت
و درین شهر چندین چشمهٔ خوبست و خانهای انجا اکثر دو مرتبه سه مرتبه است و این شهر دیوار ندارد و دویست و هشتاد
و پنج میل بسمت مشرق شهر کابل واقع شده است و شهر دیگر این ولایت اسلام آباد است دوازدهم مالوه است
حد مغرب و شمالش اجمیر و حد مشرقی الله آباد و اریسه و حد جنوبش ولایت کندیش است و این ولایت در میان
روسای قبایل پونه مراته تقسیم شده بود که هر یک در حصهٔ او حکمرانی داشتند و شهرهای معظم این مملکت
این مملکت اُوجین است و دیگری اندور است اما اوجین شهر محکمی است شش میل دوره اوست و برج و باره محکم

دارد در کنار رود خانهٔ سپرا است که آب او برود خانهٔ چمبول میریزد اما اندور در جانب جنوب شهر اوجین است که مسافت
میان انها سی و هشت میل است سیزدهم گجرات است که پنین شولا است و دویست میل طول انجا و یکصد
چهل میل عرض انجاست سمت مشرقی او خلیج کمبی و جنوبی او دریای محیط و مغربی او خلیج کچ است که بعضی کچه نیز گویند و بیشتر
اینولایت را مراته تصرف دارد و پایتخت احمد آباد است که شش میل دوره اوست و دوازده دروازه دارد و مقبره
احمد تاتار که بانی این شهر بود از سنگ مرمر ساخته اند و این شهر سیصد و بیست و یک میل بجانب شمال مغرب قریب
بشمال شهر بمبای واقع شده است و مملکت گجرات نیز از ممالک غربی هندوستان حساب میشود و شهر دیگر گجرات شهر
سورت است چهاردهم سند است حد مغربی او بلوچستان و حد مشرقش اجمیر و شمالی او ملتان و جنوبی او
دریاست طول این مملکت از دهنه رود خانهٔ سند تا حدود ملتان سیصد میل و عرض او یکصد و شصت میل است و این
ولایت هموار و ریگزار است و بادهای گرم بسیار می وزد و هوا در تابستان بشدت گرم میشود و بیشتر سکنهٔ این
ولایت مسلمانانند هندو نیز دارد و پایتخت انجا حیدرآباد است و این شهر سیصد و چهل میل بجانب جنوب مغرب شهر ملتان
واقع شده است و شهر دیگر انجا تته است که در جانب جنوبست و در تته سرو خوب بعمل می آید و این شعر از جمله اشعار
نیکوی شعرای هندوستانست که گفته اند سروی چو قدت در چمن تته نباشد گل چون رخ زیبای تو البته نباشد
و شهر دیگر ان مملکت شکارپور و خیرپور است که در جانب شمال وست و رود خانهٔ سند بطول این مملکت جاریست
و در شمال مملکت سند و شمال ولایت معروف سیوستانست که در جنوب مشرق مملکت قندهار و غربی
رود خانهٔ سند واقع شده است و در تصرف افاغنه است و هندوستان جنوبی که ممالک دکن و توابعست
مشتمل بر هفت ولایت است اول کندیش است که با سین مهمله نیز خوانند که حد شمالی او مالوه و حد مشرقی برار است
ولایت پر محصول کوهسار است و پایتخت انجا برهان پور است که یکصد و پنجاه میل در جانب جنوب شهر اوجین است
و این شهر وقتی نیز پایتخت دکن محسوب میشد و در کنار رود خانهٔ تپتی است و دویست و ده میل بجانب مشرق شهر سورت
که از توابع گجرات است واقع است دوم دولت آباد است حد شمالش کندیش و حد مشرقش برار و حد مغربی او جبال قاتز
و اسم پایتخت انجا اورنگ آباد است که باسم اورنگ زیب است و این شهر در صحرای عظیمی واقع شده است و اطرافش کوهستانست
و یکصد و ده میل بجانب جنوب مغرب برهانپور واقع شده است و ایضا دولت آباد نام قلعه بزرگی است که در بالای کوه
پاره بنا شده است که بقدر ده میل سمت شمال شهر معظم اورنگ آباد است و بعضی صوبه دولت اباد را باسم اورنگ اباد
نیز می خوانند سیم حیدرآباد است که باسم پایتخت انجا معروف است و حیدرآباد از شهرهای معروف هندوستان است
و حد شمالی او برار و حد مشرقی او سیرکارش و حد جنوبی او رود خانهٔ کیشتنه و مغربی او دولت آباد و بیجاپور است و شهر دیگر ان
صوبه گلبرگه است که در مغرب شهر حیدرآباد است و ولایت بیدر نیز جزو این صوبه است و شهر بیدر در شمال مغرب حیدرآباد واقع
شده است چهارم بیجاپور است که در مشرقی کانکن است و مابین دو رود خانهٔ کیستنه و بیمه واقع شده است و معدن
الماس نیکو دارد و اسم پایتخت نیز بیجاپور است که یکصد و پنجاه میل بجانب جنوب مشرق شهر پونه و سیصد و چهل میل بجانب شمال
سرینگاپتم واقع شده است و شهر معروف انجا پونه است پنجم برار است که از ممالک معظم دکن است حد شمالش مالوه و
الله اباد و حد مشرقش اریسه و حد جنوبش گلکنده و حد مغربش دولت آباد و کندیش است جزو معظم اینولایت تابع راجه
مراته مشرقی بود و مابقی تعلق بنظام الملک دکن داشت و انچه که تعلق براجه داشت بقدر پانصد و پنجاه میل طول و دویست میل

عرض داشت و پایتخت شهر نگپور است و درین ولایت جنگل بسیار است ششم اریسا است حد شمالش ولایت بهار و بنگاله
و حد مغربش برار و حد مشرقش بی بنگاله است و شهر مشهور آنجا میدنه پور و کوتک است هفتم سیرکارس است و این سیر
کارات پنج ولایت است از دکن که در سواحل غربی بی بنگاله واقع شده اند و این پنج ولایت هر یکی اسمی دارد که بیان میشود
و همه را سیرکارس میگویند اول سیرکار گنتور است که سابقا تعلق بنظام الملک دکن داشت ولی الکنون او نیز در تصرف
انگلیس است که در شمالی کرناتک و بقدر سی میل بطول بی بنگاله کشیده شده است و اجزای دریا کنارش هموار ولی
اجزای اندرونی او کلا جنگلستانست و قصبه کان دویر که جزو سیرکار گنتور است بمسافت سی میل بجانب جنوب مغرب
کان دیملی که پایتخت سیرکار انگلیس است واقع شده است دوم سیرکار کان دیملی است و این شهر در کنار رود خانه کیستنه
واقعشده است و در شمال مشرق سیرکار گنتور است سیم سیرکار اللور است و شهر معموریست چهارم سیرکار
راجه مندری است که از شهرهای آباد هندوستانست که در کنار رود خانه گوداوری سی و پنج میل بالاتر از دهنه رود خانه
واقع شده است پنجم سیرکار چیکاکول است که یکصد و پنجاه میل بسمت شمال مشرق شهر راجه مندری است و این شهر
قریب بکنار دریا واقع است و سیصد و هشت میل بسمت مشرق و شمال مشرق شهر حیدرآباد است و این چهار سیرکار
آخری از ساحل شمالی رود کیستنه تا بمرداب چیلکه ولایت دراز کم عرضی است و سیصد و پنجاه میل طول و از بیست و پنج
میل تا هفتاد و دو میل عرض دارد و از طرفی بدریا و از طرفی بجنگل و کوه محدود است و این چهار سیرکار را نارثرن سیرکار
گویند یعنی سیرکارات شمالی و در سال هزار و صد و هفتاد و هشت هجری این چهار سیرکار را نظام الملک دکن بدولت
فرانسه تفویض کرد و در سال هزار و صد و هشتاد و دو هجری انگلیس غلبه نمود و از تصرف دولت فرانسه بیرون آوردند اما
پنین سولا هندوستان حد مشرقی او ساحل کارومندل و حد غربی او ساحل ملبار است و مشتمل بر شش ولایت
اول ملبار است که مابین ولایت کناره و ولایت کوچین است و حد غربی او دریا و شرقی او جبال غات است
و پایتخت آنجا کلی کوت است که در کنار دریاست طول این ولایت یکصد و سی میل و عرض آنجا شصت میل است و شهر دیگر آنجا تلی چری
جور است و در هر اصد ملبار ضبط کرده است دوم کناره است که در شمال ملبار است و او نیز بطول ساحل واقعشده است و پایتخت
آنجا منگلور است و مسافت میان منگلور و شهر کلی کوت یکصد و سی میل است سیم ساحل ترونکور است که اقصی ساحل مغربی پنین سولا و
و پایتخت آنجا تریوندرم است چهارم ساحل کارومندل است که ساحل مشرقی پنین سولا است و سواد معظم آنجا مدرس است
و مدرس را سنت جارج نیز گویند و اسم قلعه ایست که در آنجا دولت انگلیس ساخته اند و از آنجا دویست و هشتاد و چهار میل بسمت مشرق
سیرنگاپتم واقع است و میان مدرس و کلکته یکهزار و سی میل مسافت است پنجم میسور است که از عرض یازده درجه شمالی تا عرض
پانزده درجه شمالی و از هفتاد و چهار درجه و پنجاه و پنج دقیقه مشرقی تا هفتاد و هشت درجه سی و پنج دقیقه طول مشرقی است ولی
هر قدر بجنوب میرسد عرض او کمتر است و این ولایت در تصرف تیپو سلطان بود و پایتخت آنجا سیرنگاپتم و دیگری
میسور است که بمسافت ده میل در جنوب شهر سابق واقع شده است و شهر سیرنگاپتم در جزیره ایست که در رود خانه کاوری
واقع است و طول این جزیره سه میل و عرض او یک میل است ششم کرناتک است که از سیرکار گنتور بطول مجموع ساحل
کارومندل به کیپ کومارین کشیده شده است و شهرهای او تنجور و مدورا و ترچناپولی و ارکات وغیره است تخمینا
طول این ولایت پانصد و هفتاد میل است و از یکصد و بیست میل تا هفتاد و پنج میل عرض دارد و رود خانه معروف این ولایت
کاوری و پلیر و پنار است و ارکات شهر معروف است که در رود خانه پلیر است و هفتاد و سه میل بجانب جنوب مغرب مدرس

واقع است اما انهار هندوستان اول رود خانه گنجس است صاحب لغة البلاد گوید گنجس ل بومیان هند
هندوستان گنگا گویند که معنی او رفیع و عظیم است و منبع این رود خانه جوی کوچکی است که از زیر یک قطعه برف دایمی
که جمشده است و در جنوبی جبال مرتفعه هیمالیه که مابین تاتار و هندوستانست که فیما بین عرض سی و یک درجه و سی و دو درجه
شمالی و هفتاد و هشت درجه طول مشرقی تا هفتاد و نه درجه طول مشرقی است و این رود خانه در عرض سی درجه و ده
دقیقه برود خانه الوک ننده متصل میشود و چندین نهر دیگر با و داخل میگردد که در آنجا گنجس میگویند که از اتصال بهاگیرتی
او در آنجا از هشتاد یرد تا صد یرد است و در ممر طویل خود چندین رود خانه معظم دیگر با او اتصال می یابد و در سونتی در عرض
بیست و چهار درجه و سی دقیقه او بدو شعبه تقسیم میشود و شعبه کوچک او بعد از گذشتن از کلکته بخلیج بنگاله انصباب دارد
و شعبه بزرگ او که باسم پوده شهرت دارد پس از خم و پیچ کثیر با قوت تمام برود خانه بزرگ برهمپوتر داخل میشود
در وقت سیلاب تا پانصد میل از دهن او بمقدار چهار میل پهنا و شصت فوت عمق بهم میرساند و گنجس نیز مثل نیل مصر
دلته بهمین بزرگی دارد یعنی شکل مثلثی احداث میکند که امتداد این دلته از مشرق تا مغرب دویست میل است و ازین دلته
با چندین دهان وقت سیلاب بمحیط داخل میشود مترجم گوید در بعضی از مسودات خود دیدم ولی الکنون در نظرم نیست
که از کدام کتاب و نسخه نقل کرده ام که سرچشمه رود خانه گنجس دو چشمه است که از سمت غربی جبال کن تن در
در مملکت تبت برمیخیزد و آن دو چشمه بقدر سیصد میل بسمت مغرب جاری میشوند و بعد از آن با اول سلسله جبال هیمالیه میرسند
و از آنجا بسمت جنوب میل میکردند و بیکدیگر ملحق میشوند که از آنجا رود گنجس می خوانند و در زبان هندی رود خانه را گنگا
میگویند و بعضی برای شوکت و عظمت گنجس با گنجز خوانده اند بالجمله این رود عظیم از دره های عمیق جبال شاهقه مجرای
خود را بزور خود شکافته بمقدار چهارصد میل پایین تر از آن مقام که اول بجبال مزبوره رسیده بود جاری میشود و درین جا
بغاری داخل می گردد بقوت تمام سرازیر شده از دامنه آن طرف کوه بیرون آمده داخل استخر عظیمی میشود و از آنست
که سیاحان بی بصیرت سرچشمه این رود عظیم را از سلسله جبال مسطور دانسته اند و بعقیده هندو با دهن غار را بکله
گاو ماده تشبیه کرده اند که احترام او در نزد ایشان زیاده از حد است و این رود عظیم از استخر مزبور بسمت جنوب و مشرق
در حرکت آمده در میان جبال گردش میکند و از ولایت سری نگور که از کوه پایه مملکت تبت است میگذرد تا اینکه بعد
از طی مسافت هشتصد میل راه در پهلوی شهر هردوار که اقصی مملکت شمالی دهلی است از کوهستانات خلاص شده داخل
مملکت هندوستان میشود و ازین مکان که اول خاک هندوستان است بقدر هزار و دویست میل راه یک رود خانه
صاف هموار است که قابل کار کردن کشتی است و از ممالک فرح افزای هندوستان گذشته با یازده دهنه بزرگ
که شکل مثلث احداث میکند داخل بی بنگاله میشود و هر دهنه او از رود خانه تمس لندن بزرگ تر است و در ایام طغیان
این رود خانه که هر ساله در موعد معین واقع میشود بقدر ده ذرع آب این رود خانه بالاتر برمیخیزد و باعتقاد مهندسین و حکما رود خانه
گنجس پر منفعت ترین رود خانهای عالم است و هندوان بر این رود خانه اعتقاد عظیم دارند که او را مظهر کل صانع
مطلق دانسته آب او را احترام عظیم مینمایند و هر ساله چندین هزار زوار بزیارت او شتافته و چندروز در
در سواحل او متوقف کرده چنان میدانند که هر که بدن خود را با آب آن رود خانه شست و شو دهد از معاصی پاک میشود و هندوان
چنان میگویند که سرچشمه این رود خانه از آبهای بهشتی است و باعتقاد من هنوز هیچکس از سیاحان فرنگ بسرچشمه
او که ماورای هیمالیه است عبور نکرده است دوم رود خانه برهمپوتر است که او را برهمه پوتر گویند که از جبال تبت در نزدیکی

سرچشمهٔ رود گنجس بر میخیزد و این دو رود عظیم از دو طرف سلسلهٔ جبال مزبور جاری شده و هریک راه خود را بسمت دیگر گرفته مرتبهٔ از یکدیگر انفصال بهم میرسانند که زیاده از یکهزار و چهار صد میل میشود و رود خانهٔ بورمپوتر از ابتدای سرچشمه اش بسمت مشرق مملکت تبت میرود و اورا اهل تبت سن پو میگویند و از جنب شهر لسّا یا لهسّا که پایتخت تبت است گذشته از انجا بسمت جنوب مشرق میگردد و بدویست میلی مملکت ینگ نینگ که منتها حدود غربی اقلیم چین است میرسد و از انجا یکدفعه بسمت مغرب می پیچد و از وسط ولایت آسام که مابین مملکت بنگاله[٢] میشود و از غربی جبال گرو گذشته بجانب جنوب مشرق میل میکند و پس از جریان چندین میل بار بجانب جنوب حرکت میکند و بقدر چهل میل بدریا مانده برود خانهٔ گنجس متصل میشود و بقدر شصت میل قبل از آنکه برود گنجس متصل میشود عرض این رود خانه از چهار میل تا پنج میل است و باعتقاد مصنف منبع این رود خانه نیز درست بسیاحان معلوم نشده است چراکه مملکت تبت جزو چین است و غربا را راه نمیدهند و اهل اروپا در این ازمنه راهی جسته اند ولی چنان نیست که جبلاً و سهلاً کماینبغی آگاهی یافته باشند **سیم** رود خانهٔ اندس است که رود سند نیز گویند که تفصیل او مکرر گذشته است که این رود خانه از جنب شهر اتک گذشته لهذا تا قرب ملتان او را اتک میگویند و این رود خانه نیز در اصل دهنه که داخل دریا میشود جزیره بشکل مثلث احداث میسازد که بانگلیسی دلتا میگویند و در سمت مشرقی این رود خانه بیابان بزرگی است که کلارنگ است که بقدر پانصد میل طول و از شصت میل تا یکصد و پنجاه میل عرض دارد **چهارم** رود خانهٔ جمنا است این رود خانه نیز از جبال مملکت تبت از پیری نگور بر خواسته و از دهلی و آگره گذشته در اله آباد داخل گنجس میشود **پنجم** رود خانهٔ لونی است که از جانب مغرب جارنیست و بخلیج کچ داخل میشود **ششم** رود خانهٔ نربودا است که از حوالی اجمیر گو از در شمالی ولایت خند و آنه بر میخیزد و طول مجرای او هفتصد میل است و چندین رود خانه نیز بمینا و بسا داخل او میشود و از شهر بروچ گذشته بخلیج کمبی داخل میشود و این رود خانه سرحد هندوستان خاص و دکن است **هفتم** رود خانهٔ تپتی است که از نزدیکی شهر مولتی که از شهرهای برار است بر میخیزد و بقدر بیست میل پائین تر از شهر سورت بخلیج کمبی داخل میشود **هشتم** رود خانهٔ گوداوری است منبع او تخمیناً هفتاد میل بسمت شمال و مشرق بمبای است و از ولایت دولت آباد و گلکنده گذشته پائین شهر راجه مندری دو شعبه میشود و بدریای بنگاله داخل میشود و باین رود خانه چندین رود خانهٔ دیگر متصل میگردد و هفتصد میل مجرای اوست در سواحل این رود خانه جنگل بسیار است **نهم** رود خانهٔ کیستنا است که حد فاصل میان ممالک دکن و بیجاپور مثلاً است و رود خانه بهیمه نیز باین رود خانه داخل میشود و این رود خانه نیز بدریای بنگاله میریزد و رود خانهٔ کیستنا را کیشتنا نیز خوانند **دهم** رود خانهٔ پنار است که از ولایت میسور بر میخیزد و از جنب شهر ناور گذشته بخلیج بنگاله انصباب دارد **یازدهم** رود خانهٔ کاوری است که از شهر سرینگاپتم گذشته و از ولایت کرناتیک گذشته بچندین دهن بدریای بنگاله داخل میشود و در هندوستان سوای این انهار مشهور چندین نهر دیگر است که تفصیل انها پرداختیم و بر این انهار معروف چندین نهر دیگر از همین دیار نیز متصل میشود **اما جزایر لکادیوس** چندین مجموعه از جزایر پست و نشیبست که در ساحل غربی ملبار است و این جزایر از عرض ده درجه شمالی تا سیزده درجه شمالی و از طول هفتاد و دو درجه تا هفتاد و چهار درجهٔ مشرقی واقع شده و سی و دو مجموعه انها مسکون است و بزرگترین انها هفت لیگ طول و دو لیگ و نصف عرض دارد و اکثر سکنهٔ این جزایر مسلمانند **اما جزایر ملدیوس** در جنوب جزایر لکادیوس و در جنوب و مغرب پنین سلا هندوستان واقع شده اند مشتمل بر سلسله از جزایر کوچک بی شمار است و طول مجموعهٔ انها از شمال تا جنوب پانصد میل است و مسافت انها تا کیپ کومارین تخمیناً دویست میل است و این

[٢] بنگاله و تبت است میگذرد و آن وقت باسم بورمپوتر نامیده میشود و از ولایت آسام که این رود بجانب جنوب عرض دارد و در سمت شمال مشرق داخل مملکت ...

جزایر از هفت درجهٔ شمالی تا چهل دقیقهٔ جنوبی خط استوا و از هفتاد و دو درجه و چهل و هشت دقیقهٔ طول مشرقی تا هفتاد و سه درجه و چهل و هشت دقیقهٔ طول مشرقی اتفاق افتاده اند و در این جزایر جنگل بسیار است و بنگلهای بزرگ محصورند و سکنهٔ این جزایر خانهاشان از یکدیگر جدا است چنانچه هرکه در ملک خود و باغچهٔ خود خانه دارد و همه ایشان مسلمان است و بسیار مهربان و مهمان نوازند و حاکم انها خود مختار است ولی هر ساله دو بار بجزیرهٔ سیلان میرود که در اطاعت انگلیس است و این جزایر بهفده مجموعه تقسیم شده است و بزرگترین مجموعهٔ انها از بیست لیگ تا بیست و چهار لیگ طول دارد و با یکدیگر کمال مواحدت و موانست دارند و بهندوستان نیز سفر میکنند و سکنه هرکدام از این مجموعه ها شغل معین دارند چنانچه دستهٔ زرگر و دستهٔ نجار و دستهٔ کوزه گر و دستهٔ قفل ساز و دستهٔ بوریاباف و دستهٔ کفش دوزند و هوای انجا از بسکه گرم است بمزاج اهل اروپا ناساز کار است

باب یکصد و هشتم دربیان اقلیم چینا یعنی چین

شاهنشاهی چین اقلیم وسیع عریضی است که در جنوب مشرق آسیا واقع است و مشتمل است بر **چینا** پراپر یعنی چین خاص و **چینس تارتاری** یعنی تاتارستان متعلقه بچین و **تبت** یعنی تبت و مشتمل بجاز ریه یعنی نجارهای صغیر و پنین سلا کاری است **اما چین خاص** در شمال محدود با تاتارستان و در مشرق با محیط و بجنوب با دریای چین و مملکت تان کوین و در مغرب با تبت است و چین مملکت آباد معمور دنیا است که آسمان آبادتر از او مملکتی را سایه نیفکنده است و رود خانهای نافع و خاک حاصل خیز خوب دارد و این اقلیم در جنوبی قسمت منطقهٔ معتدله واقع است و صفحهٔ اقلیم او مرتفع است از یک سمت بکوه و بجبال عالیه اقالیم مرکزی است و از سمت دیگر محدود بمحیط شرقی است که بواسطه این دو هوای انجا سالم و ساز کار است و اهل چین شاهنشاه خود را شاهنشاه وسط خطاب میکنند و چنان خیال بیهوده دارند که مملکت ایشان در وسط دنیاست و ملل دیگر در اطراف ایشان پراکنده شده است چنانچه ستارهای کوچک در دور ستاره بزرگ پراکنده شده است و رود خانهای بزرگ چین انچه که معلوم شده است هونگ هو است که او را یلو ریور میگویند یعنی رود خانهٔ زرد و دیگری ینگ تسی کیانگ است و طول ممر رود خانهٔ اول دو هزار و نهصد میل و ثانی سه هزار و دویست و سی و هفت میل است و منبع این رود خانها جبال تبت است و مصب انها یلو سی یعنی بحر الاصفر است و کنل ها در اقلیم چین بسیار است که رود خانهها را با انها بیکدیگر بجهة سهولت حمل و نقل اشیاء وصل کرده اند و این کار اول از انها اختراع شده است و این کار با فایده دلالت بر شعور و هنر عموم خلق انجا دارد و این کنل ها اکثری از هزار میل فروتر طول دارد چنانچه کنل شاهنشاهی که از کنتون تا پکین که پایتخت شاهنشاهی است تقریباً دو هزار میل است و چنین گفته اند که در این وسیع شاهنشاهی فروتر از چهار هزار شهر قلعه دار است و بزرگترین همه پکین است که پایتخت است و دیگری نکین و کنتون است اما پکین یا پکین که پایتخت شاهنشاهی است شهر معظم آباد پر جمعیت است ولی جمعیت انجا درست معلوم نیست بعضی بطور اغراق گفته اند که سه ملیان جمعیت دارد ولی این شهر وسعت و گنجایش این قدر جمعیت را ندارد که سه ملیان نفوس در ان ساکن باشند و انچه که اقرب بصواب است یکملیان و پانصد هزار جمعیت انجا و احتمال زیاده و نقصان نیز دارد و نکین سابقاً پایتخت شاهنشاهی بوده و در نزدیکی رود خانهٔ ینگ تسی کیانگ واقع شده است و این شهر آباد و معمور است چنانچه گفته اند ششصد هزار نفوس دارد و احتمال بیشتر نیز میرود

کنتون بندر معتبریست و از شهرهای مشهور و معمور چین است و او را بومیان کونک چئو فو گویند در همهٔ شاهنشاهی چین برای اهل اروپا بجز بندر مذبور اذن نیست که لنگر اقامت اندازند و جمعیت آنجا تخمیناً هفتصد و شصت هزار است و
و نفوس جمعیت چین بنا بر گفته اهل جغرافیای چین در مائه پنجم بعد از عیسی تخمیناً شصت ملیان بوده است و در مائه شانزدهم
نود ملیان بوده است و در سال هزار و هفتصد و چهل و سه مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و شش هجری دویست ملیان بود
بوده است و بنا بر گفته لارد مکرتنی در سال هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و ده هجری سیصد و
سه ملیان بوده است زبان اهل چین بسیار مشکل و غریب است و برای غربا تحصیل کردن او بسیار صعب است و تخمیناً سیصد و
پنجاه حرف دارند و اهل اروپا هرگز الفاظ انهارا تمیز نمیتوانند بدهند ولی اهل چین با اختلاف حرکت و صوت و غنه
با نسانی معانی را از یکدیگر تمیز میدهند چنانچه لفظ چون با اختلاف صوت معنی او تفاوت میکند و بمعنی آقا و بچه خوک و مطبخ و عمود و در دیر
و عبد و زندان بان و جواد و ناسزا است و لفظ ایشا رت دلالت دارد بر شمال و سفید و چیز خالی و عدد صد و چندین
معنی دیگر مترجم گوید منظور مصنف آن است که چنان نیست که یک لفظ بچندین معنی باشد و در موارد استعمال معنی او
معلوم گردد بلکه اهل چین یک لفظ را بچندین معنی با تفاوت صوت و حرکت و غنه و غیر غنه معلوم میدارند چنانچه گفته اند آدم غریب
در سی سال نمی تواند زبان اهل چین را بخوبی و درستی یاد گیرد انتهی و در قدمت اهل چین و کثرت جمعیت چین حرفی و شبهه نیست
ولی بعضی از اهل جغرافیا برانند که سیصد ملیان نفوس دارد و بعضی چنان گمان دارند که این اغراق اهل چین است و بعضی نیز
به تعصب میگویند که زیاد تر از یکصد و پنجاه ملیان جمعیت آنجا نیست ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و از صنایع
شریفه و اعمال عزیبه که از اهل چین ظاهر شده است ایشان در هنر و صنعت از رومیان قدیم گذشته اند بلکه میتوان گفت
که از مصریان نیز بالاتر باشند چنانچه پلهای حیرت انگیز و جاهای عزیب و از تلها گرفت ها و کتل های وسیع عمیق
میتوان فهمید که ایشان باقصی الغایه کمال و هنر رسیده باشند و این بسیار مشهور آثار قدیم چین دیوار بزرگ آنجاست چنان
معلوم شده است که تخمیناً دویست سال بعد از عیسی بنا کرده باشند که از ضدمت و فساد تاتار شمالی مصون باشند و این دیوار
از دره ها و کوهها میگذرد و طول او تخمیناً هزار و پانصد میل و ارتفاع او بیست و پنج فوت و عرض او پانزده فوت است
و چهره اهل چین مایل بسمرت و سیاهی است و پیشانی پهن و چشم کوچک و موی سیاه دارند زنهای ایشان پاهای
کوچک دارند که از خورد سالی در قالب میگذارند که بزرگ نشود و کارخانهای چین مشهور آفاق است و بسیار مشهور
انها کارخانهای زرگری و مفتول بافی و چینی سازی و ابریشم و پنبه و کاغذ است و متاع کلی که از این ولایت
بخارج میرود چائی است که مقدار بی شمار هر ساله با نگلند و سایر بلدان حمل میشود و اصل این ملت از کجاست
و از چه وقت است نا معلوم است و اهل چین در قدمت نژاد و اصل خودشان انقدر غلو دارند که عقل از
ارشنیدن او انکار دارد چنانچه خودشان را قبل از طوفان نوح سلطنت مستقل میدانند و آنچه که معلوم و محقق شده است
بنای شاهنشاهی چین از فوهی است انکه عیال خود را برداشته بشن سی که یکی از ولایات شمالی چین است
تخمیناً دو هزار و پانصد و سی و هشت سال قبل از عیسی یا ششصد و شصت و شش سال پس از طوفان نوح در مکان
مرغوبی بنای عمارت نهاد که در ان عمارت اوضاع حرکات اجسام سماوی را ضبط فرمود و او حکم کرد که در دور
شهرها دیوار بکشند و خانواده ها و قبایل را اسامی جدا برای تمایز و تفارق مقرر داشت و عقد و نکاح را او معین
کرد و علم موسیقی را او اختراع نمود و حکم کرد در سالی دو مرتبه در وقت نقطه انقلابین برای خدای آسمان و زمین قربانی

کنند واورا

کنند و او را اهل مملکت تین سی نام نهادند یعنی ولد السماء و جمعی از مورخین برانند که فوهی همان نوح علیه السلام است پس
از طوفان بعضی زمان با نسل خود در روی زمین باقی ماند و پس از بنا کردن برج بابل با جمعی از متابعان خود از اولاد خود
جدائی کرده بسفر مشرق زمین رفت و در آخر داخل خاک خصیب چین شد و بنای شاهنشاهی انجا گذاشت و اهل
چین بخلاف سایر ملل با این همه دولت و جمعیت هرگز در فکر فتح و تسخیر و تحت ساحت و جستجوی سایر ممالک دنیا نیستند بلکه
بهمان آب و خاک خود قناعت دارند و از دیگران با ایشان همیشه خرابی و خسارت رسیده است کاری پنین شلاه
بزرگ آسیا است که فیما بین چین و چاپانست پادشاه آنجا مستقل است ولی بشاهنشاه چین خراج میدهد پایتخت آنجا
کینگ کی تو است و مملکت تبت و بخارای صغیر سابقاً ذکر شده است تنبیه دولت چین اقدم و اعظم دول
دول است و عقیده ایشان بران است که قبل از طوفان نوح علیه السلام بوده اند ولی این قول را باور نتوان کرد
و از تواریخ چنان معلوم شده است که در سلطنت یئوکه دو هزار و سیصد و پنجاه و هفت سال قبل از عیسی بوده
اهل چین همه اوضاع کواکب و حرکت ستارگان و بروج را میدانسته اند و از یکصد و بیست و نه سال قبل از عیسی که
چینیان با اهل سیتیه جنگ داشته اند فی الجمله احوال ایشان بدست مورخین آمده است که محل اعتماد هست و از کم و
کیف این مملکت در سفارت لارد مکرتنی بهتر اطلاع حاصل گردید لارد مکرتنی از جانب پادشاه انگلند در ۲۶ سپتمبر ۱۷۹۲ مسیحی
مطابق اوایل صفر المظفر ۱۲۰۷ هجری از لندن بسفارت چین روانه شد و در چهاردهم سپتمبر هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی
مطابق اوایل صفر هزار و دویست و هشت هجری به پکین پایتخت چین وارد گردید و در هفتم اکتوبر سال هزار و هفتصد و نود و سه مطابق
اوایل ربیع الاول هزار و دویست و هشت هجری حکماً او را از پکین بیرون کردند که مدت اقامت او بیست و سه روز بود و در
و در ششم سپتمبر سال هزار و هفتصد و نود و چهار مسیحی مطابق اوایل صفر هزار و دویست و نه هجری بانگلند رسید و او آنچه که
درین مدت استنباط و معلوم کرده بود ان است که این اقلیم منقسم بپانزده مملکت است و چهار هزار و چهارصد و دو شهر
قلعه دار و با دیوار دارد و جمعیت همه این ممالک سیصد و سی و سه ملیان است و مالیات سالیانه آنجا شصت و شش
ملیان پوند است و سپاه و لشکر پادشاه که از طایفه تاتار است یکملیان پیاده و هشتصد هزار سواره است و مذهب
ایشان بت پرستی است و سلطنت و حکمرانی آنجا با اختیار و اقتدار است و در صنایع و امور عزیبه ید طولی دارند و پس
از لارد مکرتنی که راه آمد و شد اهل اروپا بعرضه های چین باز شده است استحضار زیاد تر بهم رسیده است و اهل
چین ولایت خود را تسینگ چا میگویند یعنی ارض مطهر و در اقلیم چین دریاچه کم است و بزرگترین انها دریاچه تانگ تینگ
هو است که قریب بمرکز چین در مملکت هونن است و دوره او تقریباً دویست و بیست میل است و حدود چین خاص
چنانچه مصنف ذکر کرد معلوم شده است و این اقلیم از شمال تا جنوب هزار و پانصد میل و از مشرق تا مغرب دو هزار و
یکصد میل است و اهل چین از خوردن همه قسم حیوانات مضایقه ندارند چنانچه سگ و گربه و باز شکاری و جغد و کرکس و لقلق را
نیز میخورند و در زمانیکه از انها پیدا نکنند موش و مار و حشرات الارض قناعت میکنند و گوشت اسب را بهترین گوشتها
میدانند گویند که کرم ابریشم اول از چین آمده است و کسی که شکم بزرگ و بطین باشد او را دوست میدارند و اشخاص
لاغر میان و ضعیف را بی شعور و کم خردمی پندارند و عموماً قامت ایشان متوسط بلکه کوتاه است و در معصیت چندان
اصرار ندارند و اعانت مساکین و فقرا را ما لا ثواب میدانند و اهل چین زود تا اهل اختیار میکنند و از ان اراده دارند
که کثیر الولد می شوند و اشخاص دولتمند و توانگر منطقه زرد بر کمر می بندند و در مذهب ایشان تا یک زن عقدی بیشتر جایز نیست

دلی کنیز و خدمتکار که توان از و تمتع گرفت بسیار اختیار می کنند و از قراری که مستر مدهورست بیان کرده است جمعیت ممالک چین در سال هزار و هشتصد و دوازده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و هفت هجری سیصد و شصت و یکملیان و دو دویست و بیست و یکهزار و نهصد نفر صغیر اکبر بالشماره در آمده است و اهل چین بسیار طالب علم و هنرند و در هر قریه و قصبه مدرسه دارند و مخارج بعضی از آنها که فقرا هستند از دیوانست و مذهب کلیه ایشان بت پرستی است که هشتصد سال و بنابر روایتی هزار سال قبل از عیسی در ینولایت شیوع یافته است و میگویند که نور الهی مدفعات بر زمین نزول کرده و زمین را نظم داده و باز رفته است و این اصنام و اوثان مظهر عظمت و جلالت الهی اند و ارواح در ابدان بلد یکدیگر حلول دارند و تا سجال از اول دنیا چهار بود که نزول کرده است و همچنین او در سال چهار هزار و چهار صد و پنجاه و هفت مسیحی نزول خواهد کرد و در زمان صلح یکملیان لشکر دارند و در مقام جنگ تا ده ملیان لشکر پیاده و سواره مهیا می کنند و پایتخت شاهنشاهی شهر پکین است و در بعضی اطلسها پیکینگ نیز ضبط شده است و معنی او در لغت چین معنی سرای و قصر شمالی ست که تعلق بپادشاه داشته باشد و نن کینگ که پایتخت قدیم بود بمعنی سرای و قصر جنوبی است و پکین در جانب شمال چین و ننکین در جانب جنوب واقع شده است و پکین که دار السلطنه است در صحرای مسطحی افتاده و این شهر بدو حصه تقسیم شده است و در یکی بالکلیه اهل چین منزل دارند و در دیگری تاتاریه ماوی گرفته اند و این شهر بشکل مستطیل اتفاق افتاده و دوره این شهر تخمیناً چهارده میل است و دیوار قلعه انجاسی فوت ارتفاع دارد و قطر دیوار قلعه از طرف پائین بیست و پنج فوت است و از طرف بالا دوازده فوت است و درین قلعه برجهای متین قرار داده اند و فاصله هر برجی از دیگری هفتاد فوت است و دروازه های بسیار عالی دارد و عدد انها نه است و سه دروازه در سمت جنوب و دو در مشرق و دو در شمال و دو در مغرب است و دروازه وسطی جنوبی بارک پادشاهی باز میشود و دیوار ارک از آجر تراشیده است و ارتفاع دیوار او بیست فوت است و عمارات پادشاهی و عمارات وزرا و مقربان پادشاهی کلا در ارک است و طول ارک پادشاهی تخمیناً یکمیل است و در شهر پکین بتخانهای عجیبة البنیان و اماکن عالیه و عمارات رفیعه انقدر است که عقل از توصیف و تعریف او قاصر است و عمارت شاهنشاهی یوان مین که از بناهای رفیعه است خارج شهر پکین است و درین شهر یک کوچه درازی است که طول او چهار میل است و پهنای آن کوچه یکصد و بیست فوتست که سی و شش فرع میشود و همچنین کوچه دیگر بهمین طول و عرض از دروازه بدروازه دیگر کشیده است که در وسط این دو کوچه چهار دروازه پیداست و کوچهای دیگر این شهر تنگ است و همه انها مفروش است و بسیار پاک نگاه میدارند و همیشه آب پاشی میکنند و دکانهای منقش و مذهب در کوچه های انجا بسیار است و بعضی از دکاکین مثل دکان دلاکی و کفش دوزی و چای فروشی و میوه فروشی در بالای عراده تعبیه کرده اند که بآسانی ازین کوچه بان کوچه میبرند و از کثرت ازدحام و عراده های باری که از تاتارستان می آیند این کوچه وسیع چنان پر میشود که امکان عبور نیست مترجم گوید از شاهنشاه مرحوم محمد شاه شنیدم که ایشان از قول مستر الس که از جانب دولت انگلیس در سال هزار و دویست و پنجاه و یک هجری بمبارکباد جلوس آن شاهنشاه آمده بود بیان میفرمودند که مستر الس خود عرض کرده بود که چند سال قبل که از دولت انگلیس بچین مأمور بودم در شهر پکین چهل هزار سوار خاصه پادشاهی از طایفه تاتاریه دیدم که در آن شهر همیشه بحراست پادشاه قیام دارند و این شهر را بعضی بسبب آبادی اول شهر دنیا میدانند و بعضی برانند که الآن لندن از و گذشته است و او بجهة یاغیان چین که چند سالست خروج کرده اند رو بخرابی گذاشته است و شهر دویم است والله اعلم و کنتون بندر معروف چین است که در ساحل جنوبی واقع شده است و پایتخت مملکت

کوانگ تانگ است و این بندر کاهی ست که اول دولت انگلیس در انجا بنای تجارت گذاشت و سفاین انگلیس در هر بور این بندر لنگر انداخت و با دولت چین قرار شد که معامله اهل اروپا از همین بندر باشد و به بنادر دیگر تجاوز نکنند و سالها برین طریق معمول بود و در سنه هزار و هشتصد و بیست و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و هشت هجری آتش باین بندر افتاد پانزده هزار خانه سوخت و نفوس بی شمار تلف شد و انقدر از مال تجار و اهل چین آتش گرفت که جز خدای عز و جل کسی حساب او را نداند و در سال هزار و هشتصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری دولت انگلیس با دولت چین پس از جنگهای بی شمار صلح کردند و درین عهدنامه جدیده چنین مقرر شد که تجار انگلیس در پنج بندر را اقامت داشته و قونسول دولت انگلیس نیز درین بنادر باشد اول بندر کنتون ثانی اماری ثالث فوچو رابع تینگ پو خامس شانگ هی و این چهار بندر آخری در سواحل مشرقی چین واقع شده اند و اماری جزیره ایست که در مابین جنوب مشرق چین نزدیک بساحل است و هر بور او چنان قابل است که هزار کشتی بزرگ در انجا میتوانند لنگر بیندازد و در اصطلاح اهل چین انشهری که در اخر او لفظ فو است انشهر از مرتبه اولست و انچه چو است از مرتبه ثانیه و انچه هین است از مرتبه ثالثه است و شاهنشاهان چین از طایفه تاتار است که بیشتر از دویست سالست که بر ان مملکت غلبه کرده بقهر و قسر تصرف دارند و طایفه تاتار یک بار در مائه سیزدهم بعد از ولادت عیسی بر کشور چین مستولی شدند و فزونتر از یکصد سال نیز حکمرانی داشتند تا در سال هزار و سیصد و شصت و هشت مسیحی مطابق هفتصد و هفتاد هجری اهل چین تاتار را بیرون کردند و باز در سال هزار و ششصد و بیست و نه مسیحی مطابق ۱۰۲۹ هجری مستولی شدند و اکثری از بزرگان چین کشته شدند و اساس سلطنت را استوار نمودند و درین چند سال اهل مملکت شخصی را به پادشاهی انجا اختیار کرده و جمعی کثیر بدور او جمع شده اند که اغلب ولایات جنوبی چین را در تصرف دارند و تا پایتخت لشکر انها رفته و شاهنشاه تاتار چندین بار جنگ کرده و شکست خورده است و اگر از تاتارستان باعانت شاهنشاه لشکر رسید احتمال میرود که یاغیان را از پیش بردارند و الا اهل چین بر تاتار غلبه کرده پادشاه را بکلی از اقلیم چین ازعاج و اخراج خواهند کرد یا تمکین رعیتی ایشان را خواهند نمود و تا این زمان بجنگ اقدام دارند و دول خارجه نیز در باطن از یاغیان اعانت می کنند القصه اسامی شاهنشاهان تاتار که در چین ثانیاً سلطنت نموده اند از ینقرار است

سال مسیحی			سال هجری
۱۶۲۷	چوانک ـــ لی		۱۰۳۶
۱۶۴۴	شن ـــ چی		۱۰۵۴
۱۶۶۹	کنگ ـــ هی		۱۰۸۰
۱۶۹۳	ینگ ـــ چینگ		۱۱۰۵
۱۷۳۶	کین ـــ لنگ		۱۱۴۹
۱۷۹۶	کی ـــ دینگ		۱۲۱۳
۱۸۲۱	تو ـــ کونگ		۱۲۳۶
۱۸۵۰	ییزی ـــ هینگ که او را ینه چو نیز گویند در بیست و پنجم فبروُاری سال هزار و هشتصد و پنجاه مطابق سیزدهم ربیع الثانی هزار و دویست و شصت و شش هجری بر تخت شاهنشاهی		۱۲۶۶

ییزی چو با اعلیحضرت

در سن هفده سالگی پس از پدر جلوس کرد و تا اول سپتمبر سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی که مطابق هجدهم ذیحجة الحرام هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است از قراری که از روزنامه انگلیس معلوم شد در قید حیات بود

و این بنده تعجب از آن دارد با وجود همینکه اهل اروپا از هر مدخل و مشرب برای تفحص و تفتیش اخبار ملوک و سلاطین و ولایات داخل میشوند و سیاحان تاتار از هر طایفه سالها بذل مال و جان در این کار دارند باز کماینبغی از اخبار و آثار چین اطلاع ندارند پس چگونه مورخین ایران زمین وقایع کشور چین را مثل وقایع ایران و هندوستان مرتبا علی السنین ضبط کرده اند و هر که اندکی انصاف بدهد میداند که هر چه نوشته اند ترهات است ذرهم و مایقولون **کاری** یعنی شمالا بزرگی است که فیمابین چین و جاپان است که حد مغربی او بحر الاصفر است و حد مشرقی او بحر جاپانست و محصولات اصلی اینولایات گندم و برنج و ارزن دخن و کوه آهن و نمک و کرچک و پوست سمور است و کاغذ نیکو در بین شمالا میسازند و اهل کاری شجاع و با فطانت اند ولی بسیار بیرحم و خونخوار و از غربا هیچ وجه مضایقه ندارند و در ساحل مغربی این بنین شمالا جزایر کوچک بی شمار است که این جزایر را کارین آرچیپلگو میگویند یعنی جزایر مجموعه کثیره متعلقه به کاری و این بنین شمالا از عرض سی و چهار درجه و بیست دقیقه شمالا تا عرض چهل و دو درجه شمالی است و از عرض چهل درجه تا چهل و دو درجه پیمن میشود و انجا نیز داخل ولایت کاری است و فی الاصل بنین شمالا از عرض سی و چهار درجه و بیست دقیقه تا چهل درجه شمالی است و جزایر متعلقه بچین که مصنف بیان نکرد یکی هینیان است جزیره بزرگی است و در ساحل جنوبی چین و در مشرقی تان کوین است و بشکل بیضه واقع شده است طول او تخمینا یکصد و هفتاد میل و بزرگترین پهنای او تخمینا یکصد میل است و دیگری جزیره فارموسه است که او را تایوان نیز گویند که در ساحل جنوب مشرق چین است و در سال ۷۸۲ ای مطابق ۱۱۹۶ هجری بنا در او بکلی از صدمه طوفان خراب شد و طول این جزیره تخمینا دویست و پنجاه میل و بیشترین عرض او یکصد میل است و یک سلسله از جبال بطول این جزیره از شمال تا جنوب امتداد دارد و دیگری جزایر لوچو است که چند جزیره است که مابین شمال مشرق جزیره فارموسه واقع شده اند و چندین جزیره دیگر است که مابین لوچو و فارموسه است و دیگری جزیره چوسن است که قریب ساحل بندر نینگ پو در جانب شمال و مشرق این بندر واقع شده است و در حوالی چوسن این جزیره نیز جزایر بسیار است

باب یکصد و نهم در بیان منگولیه یا چینیس تارتاری یعنی ممالک تاتار متعلقه بچین

ازین وسیع حصه ایشیا بکرات لشکرهای گران بخراب کردن ممالک غربی ایشیا و اروپا بیرون آمده است و حد شمالی این اقلیم سیبریه و حد مشرقی دریای جاپان و حد جنوبی چین خاص و تبت و مغربی او تاتار مطلق العنان است و در مشرقی قسمت این ولایت بی پایان طوایف منچو و در وسط طوایف مغول و در مغرب قالموق و سونگر توطن دارند و طوایف منچو یا منچو اقلیم چین را در سال ۱۶۴۴ مطابق ۱۰۵۴ هجری مسخر کردند و سلطنت را صاحب شدند که الکنون نیز سلطنت با سلسله تاتار است و بزرگترین قسمت این ولایت صحرا است که او را گریت پلین آف ایشیه میگویند یعنی صحرای کبیر ایشیا که محتوی بر ریگزار ها و سنگستان بی شمار و اودیه و جبال شامخه است از بیرون این جبال و این اقلیم رودخانهای بزرگ جاریست و در درون این جبال و اقلیم رودخانها یا در ریگستان فرو میرود یا در دریاها و بحیره ها جمع میشود و ان طوایف تاتار که صفحه زمین را با خون آغشته و ازین صحرا بیرون آمدند طایفه هان و اوزبک و مغول و ترک بود و دولت این طوایف کالموک سغد و اسب شیر است و مغربی سرحد این صحرای کبیر جبال بلور داغ است که او را قدمای یونان کوه ایماس میگفتند و در میان این صحرای کبیر سلسله بزرگ کوهستان التی و اهل چین و تاتار باشباهت کلی بیکدیگر شخصا دارند و چنان مفهوم است که قدیم از ان طایفه بچین رفته باشند ولی در قوانین و قواعد اختلاف کلی دارند چنانچه اهل تاتار جنگلی و ظالم و شکار دوست و صحراگرد اند و اهل چین ملایم و فقیر و خوش خوی و خانه نشین اند و بعضه صغیری از مغربی قسمت تاتار چین معلوم قدما بوده که او را سیتیای آن طرف کوه ایماس میگفتند و همچنین ولایت سیرنگا که قدما نام میبردند چنین معلوم است که مغربی قسمت تبت و شهر تبت صغیر و قسمتی از کاشغر و یارکند ای صغیر بوده است و قالموق را مغول مغربی نیز میگویند و جمعیت اینها فروتر از انگلیسانست و ولایت ایشان در جنوب متصل بولایات تاتار چین و در مغرب محیط و بتاتار مطلق العنان و در شمال با سیبریه است و در جنوب به تبت صغیر است و صحراء او برابر بجمیع فرانسه و ایطالیا و اسپانیا است و در همان عرض نیز واقع شده است و طوایف قالموق در خیمه و آلاچوق سکنی دارند و زبان اهل قالموق نیز زبان مغول است و مذهب ایشان نیز مذهب مغول است ولی طایفه منچو مذهبشان مثل مذهب اهل تبت است اگرچه این اقلیم وسیع در تحت اختیار شاهنشاه چین است ولی در جانب شمال و مغرب چندان

استیلائی ندارند و درین اقلیم وسیع این صحرای ریگزار وسیع گوبی که او را شمو نیز گویند اتفاق افتاده است که هیچ آب و گیاه ندارد و اگر طوایف مغول از آن عبور کنند مثل عربها با شتر بادیه حرکت کنند و تاتار چین مشتمل بر دو فرقه بزرگ است که یکی مغول است و دیگری منچو **اما طایفه مغول** بزرگترین قسمت این اقلیم را متصرف است که طایفه قالموق و الوس و کلکس جزو اوست و بزرگ حصه از مغول در همسایگی دیوار چین مسکن دارند که ولایت ایشان نظر بحکم دیگر مغولها نیز طوایف بیابان گرد هستند و حیوانات اهلی ایشان اسب و شتر و گوسفند و گاو و بز است و ایشان نیز در آلاچوق منزل دارند و عیال خود را وقت حرکت در عراده هائی که با نمد روی اینها پوشیده شده است حرکت میدهند و اکثر صدیات و امورات ایشان باز رهبانیت و اینها با شکار با به بیکار و مغولها از طوایف دیگر بقسمت رفت و مهمان نوازی و خوش روئی امتیاز دارند و موسیقی و رقص کردن بسیار مایلند **اما منچوریه** مشتمل بر مشرقی تاتار چین است و منچو شعبه از تاتار است ولی درین حصه قصبه و شهر یافت میشود و اهل منچو بت را ستایش نکنند و بخدای یگانه اعتقاد دارند و رودخانه هونگ هو را بعضی جنوبی قسمت منگولیه میگذرد و رودخانه اموره که او را سخالین نیز گویند از منگولیه بر میخیزد و از این ولایت منچو میگذرد و این ولایات منچو که فیمابین دیوار چین و رودخانه اموره واقع شده بسیار آباد و مشتمل بر قصبات و دهات و مرغوبیت ابنیه طول این صحرای کبیر که تاتارستانست از کوه بلور داغ که تخمینا در طول هفتاد و سه درجه مشرقی است تا کنار دریای جاپان که تخمینا در طول یکصد و چهل درجه است تخمینا سه هزار و چهار صد میل است و پهنای او بتفاوت از هفتصد تا هشتصد میل است و در حقیقت در شمال بلیس حدات دارد که جبال سیبریه است مفروز او و در قسمت شرقی این اقلیم جزیره سغالین واقع شده است که مصنف هیچ ذکر از و نکرده و او را اکو جیسو یا اپر جیسو نیز گویند یعنی جیسو علیا و بومیان ولایت تچوکا میگویند جزیره بزرگی است و طول او از شمال تا جنوب یا نهصد میلست و عرض او از چهل میل تا صد میل است و این جزیره از کان تی تنک ایشیا با خلیج تنگی جدا شده است که او را چنل تارتاری یا خلیج تارتاری میگویند و انجائی که این جزیره از کان تی تنت ایشیا جدا است بمسافت چند میل بلکه از ان که در مد دریا آب انجا را میسکیرد و لهذا بعضی او را داخل کان تی تنت ایشیائی شمار ندو و او را بنین شمالا میدانند و برخی جزیره میگویند و از قراریکه در نقشه اروسیت مشهود است که رنگ آمیزی کرده است نصف جنوبی این جزیره تعلق بدولت جاپان دارد و نصف شمالی در تصرف منچوریه است

باب یکصد و دهم در بیان استرن بنین شمالا

یعنی بنین شمالا مشرقی که او را اندیه بیئند دی گنجس نیز گویند یعنی هندوستان ماورای رودخانه گنجس که ارکان و آسام و غیره است و این بنین شمالا که فیمابین چین و هندوستانست مشتمل بر شاهنشاهی برمان است که او را آوه و پیگو و برهمان نیز گویند و سلطنتهای کوچین چینا و تانکوین که تان کین نیز گویند و سلطنتهای صیام و لاوس و تنی ام با و کمبودیه و ملیه یا ملکا و ارکان و از کیفیات درونی بعضی از ین ولایات ما درست خبر نداریم و حدود او را درست تمیز نمیدهیم آنچه مشخص شده است از قرار است **ارکان** درین زمان از تصرف دولت برمان در آمده متعلق به کامپنی هند شرقی است و الکنون جزو هندوستان حساب میشود و این ولایت در ساحل دریاست و طول او فروتر از سیصد میل و عرض او تخمینا هشتاد میل است و ارکان پایتخت انجا باسم همان ولایت در کنار رودخانه ارجان باسم واقعشده است و اینولا آباد و معمور است و در ینولا جانورهای وحشی و فیل و ببر فراوان است **مترجم گوید** در نقشه جان ارو سمیث که ملاحظه میشود شهر ارکان تا رودخانه ارکان مسافت بسیار است انتهی آسام که او را بعضی در تلفظ اشام نیز گویند دولت کوچک مطلق العنانست ولی بدولت برمه باج میدهند و در مابین شمال مشرق بنگاله است و رودخانه بورمپوتر از وسط این ولایت جاریست و پایتخت انجا غرگونگ است که در یک شعبه از ان رودخانه واقعشده است قصبه بزرگ خوبی است و بلد عمارت نیکو دارد و خلق آسام بسیار بدخو و کینه جو و کج خلقند و درین ولایت فیلهای قوی هیکل بسیار است و معدن طلا و نقره نیز دارد و معامله کلی او در شکر و فلفل و زنجبیل و سرب و آهن است و طول اینولایت تخمینا هفتصد میل و عرض او هشتاد میلست و از تاریخ اینولایت ما درست اطلاع نداریم ولی اینقدر معلوم شده است این طایفه که درین ولایت الکنون حکمرانند فروتر از هزار سالست که این ولایت در تصرف دارند و در شمال و مغرب کارن ولایت چینه گونگ است که او نیز از ولایات متصرفی انگلیس است و پایتخت اینولایت اسلام آباد است که در شمال مشرق بنگاله واقعشده است و در شمال مشرق اینولایت مملکت کنی پاس است که پایتخت او موتی پور است جنگل بسیار دارد سابقا باج ده برمه بوده است ولی الآن مطلق العنان است **در بیان شاهنشاهی برمان** و لاس

ولمبودیه واساس شاهنشاهی این مملکت در سال ۱۷۵۵ مطابق ۱۱۶۸ هجری باعالم پیر برقرار شد و متابعان او زیاد تر از صد نفر بودند بخت او یاری کرد که این قوی سلطنت را صاحب گردید و برمان از لفظ برهمان استخراج شده است و برهمان طایفه جنگ جوئی است که در جبال سکنی دارند و این سلطنت محتوی بر ولایات آوه و پیگو و لائس و کمبودیه است و شهرهای مشهور این سلطنت یومره پورا است که پای تخت کنونی است و دیگری پیگو و رنگون است که در رودخانه ایراودی واقع شده است و بندرگاه تجارت و معامله است یومره پورا آمرپور گویند پای تخت سلطنت است و قریب بمرکز ممالک سلطنت است و در جنب رودخانه واقع است که داخل رودخانه بزرگ ایراودی میشود و مسافت این شهر تا آوه که پای تخت قدیم بوده است چهار میل است و آوه اکنون خراب است در قدیم این سلطنت باسم آوه شهرت داشت اکنون باسم برمه مشهور است و پیگو نیز وقتی پای تخت سلطنت بوده است و از شهرهای مشهور معمور آسیا بود اکنون او نیز خراب است و از حشمت و جلالت او کاسته است رنگون اگرچه بندرگاه جدید است ولی اکنون شهر آباد معمور است و مرتبان قصبه دیگر است که در مشرق رنگون است که در کنار دریاست و دریای مجاور او را باسم او خوانده بحر مرتبان میگویند و آن آخرین قصبه ایست که در ساحل نواحی برمان است چرا که یک قطعه بزرگی از سواحل را در این ازمنه جدیده بانگلیس واگذار کرده اند که مشتمل بر ساحلی از دریاست که فزونتر از چهار صد میل طول او است و قصبات معروف این سواحل طوای است که طوی نیز گویند و مرکیو و تناسریم است و قصبه جدیده دیگر است که امهرست ملینامند که در دهنه رودخانه در مقابل مرتبان بنا نهاده اند و قدمای اهل یونان قسمت جنوبی ولایت پیگو را گولدن کرسونیس میگفتند یعنی پنین سولای طلائی لائس که عضد و بعضی لانجذف و مین مهلک گویند ولایت معتبری است که در وسط است و محصور با جنگلهای سخت قوی است که از اینها و گل کشتی و تیر با کلفت می آرند و این ولایت در شمال کمبودیه و در شمال مشرق مملکت صیام است و خاک این مملکت خوب و اهل آنجا در زراعت و فلاحت ید طولی دارند و محصول آنجا بیشتر برنج و پنبه است و معادن آهن و سرب و قلع و بعضی سنگهای گران بها در آنجا بسیار است و این ولایت بواسطه آنکه از دریا دور است لهذا سیاحان کمتر بآنجا رفته اند و اطلاع درستی از کیفیات اینها ندارند و قصبه بزرگ آنجا لانگ است که او را لنجنگ نیز گویند که در کنار رودخانه میکان واقع شده که او را میکانگ و میکم کونگ نیز گویند کمبودیه یا کمبجه ولایتی است که در کنار دریاست و جمعیت آنجا بسیار کم است و هوای آنجا بسیار گرم میشود و جنگل فراوان دارد و او را بعضی کمبوجه میگویند و کمبوجی صمغی مشهور است که در این ولایت یافت میشود و رنگ او زرد فاقع است و پای تخت این ولایت لوئیک یا لوک است مترجم گوید چنین اسمی در نقشه ملاحظه نشد و قصبه دیگر آنجا کمبوجه است که ولایت باسم او موسوم است انتهی و اهالی برمان با همسایگان خود کمال عداوت را دارند و بسیار تنومند و غلیظ القلب میشوند و شباهت کلی بمغولها دارند و مذهب ایشان غالبا بت پرستی است و سلطنت برمان چنین گفته اند که یازده ملیان جمعیت دارد و تجارت این ولایت غالبا با اهل چین است تنبیه مملکت آسام منقسم بدو حصه است که یکی را آپر آسام گویند یعنی آسام علیا و دیگری را لوآر آسام گویند یعنی آسام سفلی و آسام سفلی در سال ۱۸۲۶ مسیحی مطابق ۱۲۴۲ هجری بتصرف انگلیس در آمد و در این ولایت انگلیس چائی بسیاری میکارند و چای آنجا نیز خوب میشود و اغلب چائی که اکنون از هندوستان می آرند چائی آسام است و درین مملکت چندین شهر و قصبه هست پای تخت آنجا غرگونگ است که قلعه او از آجر و سنگ است و او را گرگون نیز گویند و دو میل دور از شهر مقبره سلاطین آسام است و شهر دیگر آنجا گواهتی است اما برمه مملکت وسیعی است و آنچه معمور و حاصل خیز است از آن مملکت پیگو است که مشتمل بر سواحل جنوبی است و دیگری مملکت آوه و برمه خاص است که مملکت شمالی است و در مملکت برمه چهار هزار و ششصد قریه و قصبه معموره است و پای تخت قدیم آنجا آوه است که در جنوب رودخانه ایراوادی واقع است و این شهر از زلزله خراب شد و ارتفاع دیوار قلعه او شانزده فوت و قطر دیوار او ده فوت بود و پس از خرابی آوه پای تخت سلطنت امرا پورا شد و جمعیت آنجا تخمینا سیصد و پنجاه هزار میشود و از بندر رنگون تا کنار دریا بیست و پنج میل مسافت است جمعیت رنگون تخمینا دوازده هزار است و قصبه پیگو در شمال مشرق بندر رنگون است و مسافت میان اینها پنجاه و پنج میل است مملکت لائس ولایت کوهستانی است و در شمال کمبودیه و صیام است حد مشرقی او شاهنشاهی انام و حد شمال او مملکت یونان چین و حد غربی او برمه است تخمیناً ششصد میل طول این ولایت و چهار صد میل پهنای وسعت و این ولایت بملوکات صغیره منقسم شده است که بعضی از ایشان بچین و برخی ببرمه و جمعی بصیام باج و خراج میدهند

آمرپورا نام

آسام

سلطنت برمه

لائس

باب یکصد و یازدهم در بیان صیام و ملیه و کوچین چینا

صیام مملکت وسیعی و در میان مملکت جدید انگلیس که طوائی و غیره است و ولایت کمبودیه واقع شده است و حد جنوبی او خلیج بزرگی است که بخلیج صیام شهرت دارد و این ولایت سابقا وسیعتر ازین بود و اکثر ولایات ایشان از تصرف اینها بیرون رفته بدولت برمان تعلق گرفته است و اکنون وسعت آنجا تخمینا پانصد میل در طول و دویست میل در پهنا است و جمعیت آنجا تخمینا چهار ملیان است و پای تخت آن مملکت یوثیه است که او را صیام باسم مملکت نیز خوانند که در میان جزیره در رودخانه منم واقع است که این رودخانه تقریبا از وسط این ولایت میگذرد و بنکوک بندر معتبر این ولایت است که در دهنه رود منم قریب بدریا واقع است و متاع اصلی صیام انغوزه و پوست آهو و چوب صندل است و معادن مس و روی نیز هست و فیل درین ولایت بسیار است و اهل صیام معززین ولایت خود را بسیار دوست میدارند و گدائی را حقیر و دزدی را قباحت عظیم می پندارند و در زرگری و نقاشی ماهرند و عموما تنبل و کاهل بلهو و لعب مایل و بموسیقی و انواع سازها حرص کامل دارند و اغلب اوقات بکشتی گرفتن و گاو دواندن و خروس جنگ انداختن و بند بازی کردن و آتش بازی کردن اشتغال میورزند و مذهب ایشان مثل مذهب برمان و حکومت آنجا مستبد است **در بیان ملیه یا ملکا** طایفه ملی بسیار طایفه چالاک در شکار و سخت و صبور در کارند و از کشتن دوست و دشمن هیچ پروا ندارند و از غارت و نهب هیچ غفلت نمیورزند و ملیه آن قسمت پنین سولا است که امتداد او از صیام بجانب جنوب است و طول او فزونتر از ششصد میل و تخمینا عرض او یکصد و بیست میل است و قصبات بزرگ او ملکا و جوهر و سینگاپور و [illegible] است و قصبه ملکا و سینگاپور تعلق بانگلیس دارد و چنانچه در متعلقات انگلیس در آسیا در باب هشتاد و هشتم ذکر شده است و حکومت ملکا تخمینا دویست سال قبل از عیسی برقرار بود و تا ورود اهل پورتگال بآن مکان که در سال ۱۵۰۹ مسیحی مطابق نهصد و پانزده هجری بود طول کشیده اهل ملکا در صیانت و حراست خود نکوشیدند تا آلبوکرک در سال هزار و پانصد و یازده مسیحی مطابق نهصد و هفده هجری برایشان غالب آمد و خزاین و دفاین این شهر را بغارت برد و شاهزاده آن ولایت را بقتل رسانید و این ولایت اکنون بملوکات صغیره تقسیم شده است و اهل ملی در جهازرانی و کشتی رانی و دزدی دریائی کمال وقوف را دارند اکثر ایشان مسلمان است و بت پرست نیز دارند **در بیان کوچین چینا و تان کوین و تسی امپیه** کوچین چینا و تان کوین در مشرق سمت این پنین سولای بزرگ اتفاق افتاده است که در سواحل غربی دریای چین و خلیج تان کوین است و تسی امپیه یا سیمپه یا چیمپه ولایت کوچکی است که در جانب جنوب فیمابین کمبودیه و کوچین چینا واقع شده است و از کمبودیه با سلسله شامخه از جبال مفروز است و سکنه این ولایت غالبا قصیر القامه و در نوع اتفاق می افتد و قصبه بزرگ او سیگون بروزن میگون است کوچین چینا را بومیان ولایت انم میگویند که در ساحل دریاست که تخمینا طول او پانصد میل است و پای تخت او هیوفو است و بندر معتبر او تورن است که بابومیان هن نامیده میشود مترجم گوید هیوفو در شمال مغرب بندر تورن است و او را هیو نیز گویند و قصبه دیگر آنجا فیفو است که در جنوب تورن است انتهی تان کوین نیز در ساحل دریاست و امتداد او فزونتر از دویست میل است و هیچ بندر و لنگرگاه قابل درین سواحل نیست که کشتی لنگر اندازد و پای تخت او قصبه کچو است که او را کچو و کشو نیز گویند که در شمال مملکت است و تان کوین را تان کین نیز خوانند تنبیه این پنین سولای بزرگ مشرقی را اهل جغرافیا ایسترن پنین سولا میگویند یعنی پنین سولای مشرقی چنانچه گذشت

سنه ۹۱۵

سنه ۹۱۷

وبعضی فارذ پنین شلاً میگویند یعنی پنین شلادور وبرخی اکستری یوانْدیه میگویند یعنی هندوستان خارج وجمعی چین اندیه میگویند یعنی هندوستان چین وفرقهٔ ترانس گنجتیک اندیه میخوانند هندوستان ماوراء گنجس وازتحریر این اسامی غرض آن بود که اگر در اطلسی ملاحظه شود که باین اسم ضبط شده است اطلاع حاصل گردد که همه این اسامی دلالت براینولایات مذکوره دارد القصه صیام مملکت حاصلخیز است وهوا ومحصولات آنجا تفاوتی چندان با برمه ندارد واهل مملکت پادشاه خود را بچندین اسم میخوانند که معنی وصاحب کل ورئیس کوه جواهر است وپادشاه فیل سفیداست ومذهبشان غالباً بت پرستی است وازده هزار متجاوز برهمن ورئیس مذهب دارند واین قاعده درمیان اهل صیام معمولست که هرکس از اهل مملکت بالاتمام قلّا سه ماه در مدت عمر خود رئیس دین بشود وبراین رؤسا خلیفهٔ عظمی تعیین شده است که امرونهی او را منقادند ودرصورت شباهت کلی بمغول دارند وخود را اشرف واجل جمیع امم وطوائف عالم میدانند وبجز اهل چین هیچکس را در وقت ملاقات حرمت وعزت نمیکنند وهیچ پسری مادام حیات در نزد پدر اذن جلوس وچیز خوردن ندارد تا بذکر بعضی مزخرفات واباطیل وحرکات لغو وناشایسته چه رسد که درین زمان مقبول ومعمول است حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرماید اللهم انی اعوذ بک من امرأة تشیبنی قبل اوان مشیبی واعوذ بک من ولد یکون علی ربا واعوذ بک من مال یکون علی عذابا القصه درطرز ادب اهل صیام باعلی مقام رسیده اند چنانچه پادشاه نیز باشان وشوکت سلطنت ماهی باید یکمرتبه بحضور والده اش آمده بزانوهای خود تکیه کند وهردومرفق را چنانچه رسم است بزمین گذارد وزانوی مادر را بوسه دهد[2] ومعاملهٔ اهل صیام با اهل چین است وازولایت لائس ونبتان میگذرند ودرصیام معادن سنگهای گران بها نیز هست ازانجمله یاقوت است که در انگکو یافت میشود ودر لائس وصیام عراده هارا بفیل می بندند وشتر بار را با عراده میکشند وارتفاع رودخانه مینم دروقت سیلاب وطغیان آب بحده فوت است ومنبع این رودخانه از مملکت تبتان است که از ممالک غربی چین است وتخمیناً طول ممر او هفتصد میل است ونبتان بروزن منان است اما ممالک تان کوین وکوچین چینا که بشاهنشاهی انّام شهرت دارد وحد مشرقی وجنوبی این شاهنشاهی دریای محیط است وحد شمالی او چین است که متصل بخاک ممالک کوانگ تانگ وکوانگ سی ونبتان است وحد مغربی لائس وصیام است که از عرض ۹ درجه شمالی تا ۲۳ وازطول یکصد وپنج درجه مشرقی تا یکصد ونه درجه مشرقی گرینویچ است واین شاهنشاهی مشتمل بر دو مملکت کبیره است **اول** کوچین چینا که قدما او را ماچین می گفتند طول این ولایت پانصد میل وعرض او یکصد وبیست میل است وهوای اینولایت بواسطهٔ نسیم دریا چندان گرم نیست ورودخانهای بسیار دارد که جریان آنها از سمت مشرق است که بمحیط اتصال دارند وبنادر خوب درسواحل دارد وبندر مشهور آنجا تورن است ومحصولات اصلی آنجا شکر وفلفل ودارچینی وبرنج وخربزه خوب ومشک ونیل وطلا ونقره است والکنون بیشتر از مشرقی وجنوبی قسمت کمبودیه جزو مملکت کوچین چینا است **ودوم** تان کوین است که چهارصد وپنجاه میل طول وسیصد وهشتاد میل عرض دارد وسمت شمالی او که چین است صحرای بزرگیست ومغرب او کوهستان سخت است که یک راه بخارج دارد وسایر طرق را مسدود کرده اند وحاصل آنجا مشک وابریشم وطلا وپنبه و وادویه وپنج نباتات است وچهره اهل ولایت عموماً مایل بسیاهی است وموی مجعد دارند ودندانهای خود را با چیزهای سیاه ولب شان را با چیز سرخ رنگ میکنند واطفال آنها عموماً تا هفت سالگی عریان حرکت میکنند ودر فقر وفاقه اطفال خود را بیع وشری می نمایند وغالباً بت پرستند وزبانشان قریب بزبان چین است واغنیای آنها زن متعدد میگیرند واهل

این مملکت

این مملکت نسبت بغربا مهربان میشوند واین مملکت درسال هزار وهشتصد مسیحی مطابق هزار ودویست وپانزده هجری تابع سلطنت کوچین چینا شد

باب یکصد ودوازدهم دربیان جاپان

جاپان مثل گریت بریتن مرکب از چندین جزیره است وبسیار معمور وآباد ودولتی قوی دفاع در است جزایر معروف آنجا نیفون یا نیپون وجسو یا متسمی وسیکوک وکیوسیو است که او را کیمو نیز گویند ونیفون بزرگترین جزایر است که تخمیناً طول او هشتصد وپنجاه میل وپهنای او صد میل است وشاهنشاهی جاپان در محیط پاسفیک درمقابل منگولیه وچین است وجمعیت این جزایر تخمیناً فزونتر از سی ملیان است وسکنه این جزایر درصورت وروئیت شباهت کلی باهل چین دارند وچنان معلوم میشود که در ازمنه سالفه از اهل چین باین جزایر رفته باشند وعموم اهل اینولایت قصیر القامه واسمر اللون وبا فطانت وهوش میشوند ودر جاپان معدن طلا بسیار است ومعادن مس ونقره وآهن نیز یافت میشود ومعدن جواهرات نیز هست وطلا چنین وفور دارد که دیوانیان ازکار کردن معدنچیان را منع میکنند که مبادا قیمت طلا شکسته شود واینولایت در تابستان بشدت گرم ودر زمستان بشدت سرد میشود وسواحل دریای این جزایر بسیار سنگلاخ است وسلسله از جبال در وسط این جزایر امتداد دارد وبعضی چنان مرتفع است که اکثر سال با برف مستور است وبعضی ازین جبال نیز آتش فشان است ودرین جزایر رودخانه بزرگ نیست بهرجهت کوچک است وپایتخت این شاهنشاهی جدو در جزیره نیفون است وشانزده میل دوره این شهر است وجمعیت این شهر فزونتر از یک ملیان است وخانهای این شهر پست است وبسیار قلیل خانه است که دوطبقه باشد وشهر معروف دیگر این جزیره میکو است که قریب بانتهای جنوبی این جزیره است واو نیز شهر معموریست که ششصد هزار نفوس دارد ونشیمن خلیفه دین ومذهبشان در اینجاست واهل جاپان بسیار پاک وباسلیقه اند چنانچه ادنی واعلی درخانه خود مغسل وحمامی دارند که هرروزه با اهل وعیال خود در انحمام خود را شست وشو میدهند وعادت ایشان درخوردن طعام مثل ملل مشرقی بالای زمین است وخوراک آنها غالباً ماهی ومرغ وتخم وسبزیست وزبان ایشان چنان سخت است که باسانی وسهولت مفهوم ومعلوم نمیشود ومذهبشان بت پرستیست وکارخانهای نیکو دارند ودرصنایع اگر براهل اروپا فایق نیایند کمتر نیز نیستند وهیچ ملتی از غربا بجز داج وچین ماذون نیست که با اهل جاپان معامله کند یا بمملکت ایشان برود واینها نیز بطور رخصت وسختی داخل اینولایت میشوند وبجز جزیره کیوسیو بسایر جزایر نیز آمد وشد ندارند وپایتخت این جزیره قصبه ننگاسکی است وحکومت سلاطین جاپان بسیار باتسلط وبااقتدار است وازتاریخ این ولایت اطلاع درستی ندارم **تنبیه** دولت جاپان مشتمل برجزایر چنداست که مصنف بیان کرد وچند جزیره کوچک نیز از توابع اینهاست مثل سدو وگونه وشروئی ترویپ وغیره واین جزایر همگی آباد ومعمور است وطول جزیره نیفون را درسایر کتابها هشتصد میل نوشته اند وعرض او اختلاف دارد از هشتاد میل تا صد میل است ودر جزیره نیفون که معظم جزایر است سلسله از جبال از شمال الجنوب امتداد دارد که ارتفاع بعضی ازقلل او دوازده هزار فوت است وقله بعضی از آنها با برف مستور است وبعضی ازین قلل نیز آتش فشانست وبدان واسطه زلزله درین جزایر بسیار اتفاق می افتد وگاهی چنان شدید است که یک قریه بکلی خسف میشود ودرین جبال چشمهای آب گرم فراوان است ومعادن نیکو دارد وازین ولایت فلفل زنجبیل وپنبه وشکر ونیل بخارج بسیار میبرند وچای در اطراف رودخانهای او سبز میشود وهرساله خروار خروار چای بخارج میفرستند وهرغریبی نیز که بانجا وارد شود یک ظرف چای با وتعارف میدهند ومروارید سرخ در این انهار

هست که کمتر از مروارید سفید نیست و در جنگلهای انجا کاج و بلوط بسیار است و خرس و خوک و روباه و سگ و میمون و خرگوش حیوانات اصلی این ولایت است و قاطر خوب درین ولایت بعمل می آید و مردان سگ و زنان گربه را دوست و محترم میدارند و طیور از هر قسم انجا یافت میشود و عقرب و سوسمار و سایر حشرات الارض بسیار است و در دریای جاپان انواع ماهی است که در سایر دریاها نیست و مردان ایشان غالبا مشغول کسب و کار و علم و هنر ند و بزنهای خود بسیار ستم میکنند و زنها کار را لقتل می آرند و حروف تهجی ایشان چهل و هفت حرف است و پنج قسم مینویسند که یک قسم آن مخصوص زنان است که بدان طور کتاب مینویسند و زبان ایشان بطوریست که هیچ ملت خارجی درک نکند و تمیز کلات ندهد و شاهنشاه را لو بو سامی کویند و ارک پادشاه که در وسط شهر جدو است بسیار سخت و بزرگ است و لشکر پادشاهی صد هزار پیاده و بیست هزار سوار است و سیاست ایشان بیشتر نفی بلد و حبس است و آلت حرب شان تیر و کمان بود و در شمشیر بازی کمال مهارت دارند و در این زمانها تفنگ انداختن و تفنگ ساختن را نیز یاد گرفته اند و در علم نباتات و در فن فلاحت علم و اطلاع کامل دارند و کارخانهای ابریشم بافی و آهنگری و شیشه گری و بلور سازی در ین ولایت بسیار است و اول کسی که از اهل اروپا و از اهل پورتگال این جزایر را معلوم ساخت منذز پینتو ملاح بود که در سال هزار و پانصد و چهل و دو مسیحی مطابق نهصد و چهل و نه هجری بواسطه طوفان شدیدی کشتی او بساحل جزیره نیفون افتاد و پس از آن اهل پورتگال از کم و کیف این جزایر فی الجمله آگاهی حاصل نمودند و اهل جاپان اهل پورتگال را از ولایت خود بیرون کرده باداچ بنای دوستی و مراوده گذاشتند و سابقا بغیر باره نمیدادند و بجز داچ و چین طایفه دیگر آمد و شد نداشت ولی درین سالها که با ممالک متحده ینگی دنیای شمالی جنگ کرده اند در عهد نامه قرار شده است که در چند مکان اهل ینگی دنیای شمالی محل تجارت داشته باشند و روسیه نیز آمد و شد دارند و بعد از جزیره نیفون جزیره جسو بزرگتر از جزایر دیگر است که در شمال نیفون است و جمعیت شهر جدو را که در سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و شش هجری تخمین کرده اند یک ملیان و هشتصد و شصت هزار بوده است و در اطلسی که در ینگی دنیا چاپ شده ملاحظه شد که جمعیت کل جزایر جاپان را پنجاه ملیان تخمین کرده و جمعیت شهر جدو را یک ملیان و هفتصد هزار تعیین نموده است و بنظر چنان می آید که باغراق ذکر کرده باشد والله تعالی اعلم و در این جزایر خاصه نیفون زلزله بسیار اتفاق می افتد و میتوان گفت که اگر برای زلزله مکان معین و مقر معلومی باشد همانجاست نعوذ بالله من الزلازل والغوایل بحق محمد و آله خیر الاواخر والاوایل

باب یکصد و سیزدهم در بیان مالیشیه یا ست آیلندس یعنی جزایری که در دریای متعلقه بآسیا واقع شده اند

این جزایر معروفه بغیر از جزایر جاپان که ذکر شد چندین جزیره بزرگ است که بیان میشود سوندا ایلندس یعنی جزایر سوندا که او را بازنیو نیز گویند و جزیره سوماترا و جاوا و جزایر فیلیپین و مالوکس و جزایر اسپایس و سلبس و جزایر لدرون که انها مرین آیلنس یعنی جزایر مرینه نیز گویند و چندین جزیره دیگر غیر مشهور است اما بارنیو که بومیان او را اورونی می خوانند بزرگترین جزایر سوندا است و یکی از بزرگترین جزایر دنیاست که در تحت خط استوا واقع است و درین جزیره از محصولات گران بها بسیار است و از هر قسم نباتات و معدنیات یافت میشود و بومیان انجا بسیار وحشی و خونخوار و در سواحل این جزیره غالبا اهل ملکیه و جوه سکنی دارند و داچ نیز در سواحل این جزیره قلعه و نشیمن بسیار دارد و وسط این جزیره جنگل انبوه است و در انجا حیوانات وحشی بسیار است علی الخصوص میمون که چندین نوع در انجا یافت میشود که در جاهای دیگر نیست و بازنیو قصبه این جزیره است که در جانب شمال است سوماترا جزیره ایست در مغرب ملکیه و بازنیو که

۹۴۹

۱۲۶۶

که طول او فزونتر از هزار میل از شمال مغرب تا جنوب مشرق است و این جزیره بسیار حاصل خیز و با منفعت است و معادن طلا نیز دارد و قصبه بزرگ او بنکولین است که در جانب مغرب است و قصبات دیگر پلم بنگ است و دیگری آچین است بنکولن و اطراف او سابقا تعلق بکامپنی هند الشرق داشت و در سال هزار و هشتصد و بیست و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل هجری به داچ تفویض شد و در عوض او مساکن و قلاع داچ که در هندوستان داشتند بانکلیس واگذاشتند و وسط این جزیره محکوم باحکام خودشان است جوه از سوماترا بابوغاز سوندا مفروز است و امتداد این جزیره از مشرق بمغرب تخمینا ششصد میل در طول است و از همه جزایر هند الشرق جزیره جوه بحسب آبادی و جمعیت و تجارت بهتر است و اهل جوه و اهل سوماترا شباهت کلی بیکدیگر دارند و زبان ایشان زبان ملکیه است و مذهب اکثر اهالی این جزیره اسلام است و داچ درین جزیره تصرف دارند و معامله کلی با ایشانست و شهر بتاویه قریب بنتهای مغرب شمال جزیره واقع شده است و او پایتخت داچ است و قصبات دیگر این جزیره سالو و جنتا و سمرنگ است مترجم گوید سالو در ساحل جنوبست و او را سوراکرته و یوگ یه کرته نیز گویند و سمرنگ در جانب شمال است فیلیپین آیلنس یعنی جزایر فیلیپین و لدرون یا لس که انها را مرین آیلنس نیز گویند متعلق باسپانیاست و در باب پنجاه و نهم ذکر شده است و جزایر مالوکس و جزایر اسپایس در تصرف نیدرلند است که در باب چهل و هشتم بیان گشته است و جزیره جاوا و سوماترا و بازنیو نیز در باب چهل و هشتم تفصیل معلوم داشته ایم اما جزایر ملدیوس مجموعه از جزایر کوچک است که بجانب مغرب سیلان در محیط هند پراکنده شده اند و اکثر احجار این جزایر مرجانست که از قعر دریا میروید و خلق این جزایر با سیلان معامله زیاد دارند و ملی جزیره بزرگ این جزایر نشیمن پادشاه انجاست که همه جزایر باسم او خوانده میشود و دیوا نیز در زبان خودشان یعنی جزیره است و این جزایر در سال هزار و چهار صد و نود و نه مسیحی مطابق نهصد و پنج هجری بنظر واسکودیگاما رسیده اهالی این جزایر بسیار فقیر و آرام اند و از جهت آن که هیچکس متعرض انها نیست و سکنه این جزیره زیتونی چهره و خورد اندام میشوند و پادشاه انجا را سلطان ملدیوس میگویند و پادشاه سیزده ولایت و دوازده هزار جزیره می خوانند و مذهب ایشان اسلام است و درین جزایر درختهای نارجیل تنومند قوی بعمل می آید و در شمال ملدیوس یک جمعیتی از جزایر صغار دیگر است که انها را لکا دیوس یا الکا دیوس میگویند و اهالی این جزیره شباهت کلی با اهالی ملدیوس دارد و درین جزایر عنبر نیکو یافت میشود و این جزایر نیز تابع سلطان ملدیوس است مترجم گوید از این جزایر مجموعه بغار در آخر باب یکصد و هفتم در باب جزایر متعلقه بهندوستان ذکری شده است و جزایر آندمن و جزایر نیکوبار در نزدیکی مدخل نهر بنگاله واقع شده اند و از این جزایر برای سفاین آذوقه بدست نمی آید و اهالی این جزایر بسیار بی تربیت و بی شعور ند و گذران انها غالبا از ماهی و میوه است و انگلیس در آندمن کبیر در سال هزار و هفتصد و نود و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و هشت هجری قلعه بنا نهادند که پرت کارن والیس نامیدند و این بندر بهترین بنادر است و در وقت مانسون شمال مشرقی بکار سفاین بسیار می آید مترجم گوید جزایر آندمن چندین جزیره است که در شمال جزایر نیکوبار و در ساحل غربی طوانی و صیام سفلی اتفاق افتاده اند و این جزایر در تصرف انگلیس است و این سلسله جزایر بدو اسم تمیز یافته است که یکی را آندمن کبیر خوانند و دیگری را آندمن صغیر گویند و آندمن صغیر در میان جزایر آندمن کبیر و جزایر نیکوبار واقع شده است و مانسون باد مخالف دریای هند الشرق را میگویند که در وقت معلوم میوزد و بدان واسطه در انوقت کشتی راندن در دریا مشکل است

باب یکصد و چهاردهم در بیان افریکا یعنی افریقا

۱۲۴۰

۱۲۰۸

باب یکصد و چهاردهم در بیان افریقا

افریقا سیمین حصه کره ارض است و از دو بزرگتر بیش ثلاثمئیت تقریباً طول او از شمال بجنوب پنجهزار میل و پهنای او از مغرب
بمشرق چهار هزار و پانصد میل است و حد شمالی او بحر ابیض و حد مشرقی او محیط هند و بحر الاحمر و استمس سوئیس که او را از آسیا
جدا میکند و حد مغربی او محیط آتلنتیک و حد جنوبی او محیط جنوبی است و این حصه دنیا بتمامها و اسرها معلوم نشده است
مگر آن قسمتهائی که محدود بابحر و بادیه‌ترین و سواحل دریاهاست وسط و جنوبی قسمت این حصه را قدمای یونان از شدت گرما
غیر مسکون پنداشته اند و مساکن غول و عفریت انگاشته اند و افریقا شباهت کلی بیک پیر میدهد یعنی کنبد مخروطی که
که قاعده و اساس این کنبد قسمت شمالی اوست و کله او کیپ گود هوپ است و خط استوا تقریباً از وسط این اقلیم میگذرد
و این اقلیم در دو طرف در تحت منطقه حاره واقع شده است و بدان جهت و بسبب بیابانهای ریگزار گرمای این اقلیم تحمل فرسا است
و بعضی از قسمتهای این اقلیم اگرچه مسکون است ولی باز در جمعیت و آبادی بمرتبه اروپا و آسیا و امریکا نمیرسد و احتمال کلی
میرود که در بعضی از قسمتهائی که هنوز اهل اروپا مشخص نکرده اند جمعیت و نفوس بی شمار باشد و این اقلیم با چندین رودخانه
بافایده و نفع آبیاری میشود و معروف آنها نیل است و دیگری نیجر و کمبیه و سنگل و ریو گرند و کونکل و اورنج و کانگو که او را
زئیر نیز گویند و دو چیز که او را هم سلسله نیز خوانند و کونه و چند رودخانه دیگر غیر مشهور است و خاک این اقلیم در اکثر مواضع برای
زراعت بسیار خوب است و اگر بومیان این ولایت در صنایع و امور زندگانی اطلاع میداشتند نفع کلی از تجارت اروپا
می بردند افریقا اگرچه الآن از حشمت و شوکت قدیم خود کاسته است ولی یک وقتی مشتمل بچندین سلطنت مشهور بود که قدرت
و تجارت و دولت آنها در آفاق مشهور و معروف بود چنانچه سلطنت الحبش و اتیوپیه که اسم قدیم نوبیه است وقتی در دولت
و ثروت از امائل خود از ولایات دنیا برتری داشت و همچنین دولت کرتج با تجارت و قوت و سفاین شد و چنان
استیلا یافتند که تا سواحل انگلیس کشتی آنها آمده تا آنکه رومیان باعث تخریب بنیان آن دولت شدند و کرتج را با خاک یکسان
نمودند و از آن عصر بعد امر تجارت و صناعت در افریقا کاسد شد و زراعت نیز نقصان پذیرفت و کارخانها خراب گشت
و بعد از زوال شهنشاهی روم در مائه پنجم قسمتهای شمالی مضرب خیام طوایف وندل گردید و این طایفه خونخوار شمالی در خرابی
این ولایت باقصی الغایه کوشیدند و سالیان دراز اهل مملکت از ایشان در عذاب و عقاب بودند تا آنکه طوایف وندل را مسلمانان
در مائه هفتم بیرون کردند و حالت اهل مملکت بهتر از سابق شد و ترکها پس از سنین متمادی بران مملکت استیلا یافتند
و اصل آبادی افریقا از ذریه حام پسر نوح بود و ولایات مشرقی این اقلیم را مثل مصر و توابع اول ذریه مصرایم و کوش دو پسر
حام صاحب شدند و قسمتهای شمالی را فوط پسر دیگر حام آبادی کرد و وسطا از دو پسر کوش یعنی حویله و سبتکا معمور گردید
که عبارت از حویلاه و سبتحا باشد و افریقا را یونانیان لیبیه مینامند و این جمیع سواحل که از بوغاز جبرالتار تا سر حد
امتداد دارد مشتمل بر ممالک بربری و مصر است لیبیین شور میگفتند یعنی ساحل لیبیه و اگر ما مصر و مراکش و نوآبادهای
جدید را موضوع تقسیم درافریقا جائی نمی نماند که قابل تذکار باشد و جبال مشهور افریقا کوه اطلس و جبال مون است
یعنی قمر و کوه اطلس سلسله عظمی از جبال است که امتداد او از محیط اتلنتیک تا حدود مصر است و اسم او ماخوذ از اسم یکی
از سلاطین باری تنیه است که منجم مشهوری بود و در قله این جبال رصدی بسته حرکات اجرام سماوی را ضبط میکرد
مون تینس آف ذی مون یعنی جبال القمر بلندتر از اطلس است و امتداد او از منابع مغربی نیل تا آبی
سینیه است و این جبال را در جانب مغرب این اقلیم سیرا لیون میگویند و بعضی لاینس مون تینس میخوانند
یعنی جبال الاسد و در جنوب این اقلیم سلسله دیگر از جبال است که او را جبال لوپته میگویند که برخی او را اسپاین

آف ذی ورلد مینامند یعنی پشت مازه و فقره پشت دنیا که قسمتی از آن با برف مستور است مترجم گوید
جبال لوپته سلسله از جبال است و چنان مظنون است که امتداد او از طول جمیع زنگبار و موزمبیک است انتهی
و مرکز قسمتهای افریقا مسکن نگروها یعنی سیاهاست که برنگ و چهره و موار بهم طوایف و قبایل لیث امتیاز کلی دارند و این
قسمتها را سودان و نیگری تیه مینامند و جمعیت همه افریقا را تخمیناً نود و سه ملیان دانسته اند و افریقا با این ولایات و با
سلطنتها تقسیم شده است اما شمالی افریقا مشتمل بر ممالک ماروکو یعنی مراکش و فز یعنی فاس الجیرز
یعنی الجزیره و تونس و تری پولی یعنی طرابلس و فزان یعنی فزان و برکه یعنی برقه و الجیپت یعنی مصر است و سوگی
مصر این ممالک مذکوره را جمیعاً ممالک بربری میگویند و اما مشرقی افریقا مشتمل بر بعضی از مملکت مصر
و مملکت نوبیه یعنی نوبه و ابی سینیه یعنی حبشه و عدل و اجن و زنگوبار یا زن زی بار یعنی زنگبار و موزمبیک و
و موکرنگا یا مونو موتیه است اما مغربی افریقا مشتمل بر ولایات لوار گینی یعنی گینی سفلی و اپر گینی یعنی
گینی علیا و لونگو و کانگو و انگولا و بنگولا و متمبه و لوبولو است اما جنوبی افریقا مشتمل بر ولایات
کافر آریه یعنی کافرستان و کیپ کولونی است و اما وسط افریقا مشتمل بر صحرای بزرگ و سودان و نیگری تیه
و غیره است و بعضی از اهل جغرافیا این اقلیم را باختلاف قبایل تمیز میدهند چنانچه ممالک مورها یعنی سفیدها و نگروها یعنی
سیاهان و بربرها یعنی اعراب و اهل افریقا یعنی بومی ولایت و نسبت بوسعت این اقلیم جمعیت او بسیار کم است و از سواحل
مشرقی و وسط این اقلیم آگاهی درست نداریم و آنچه که از جمعیت او ذکر شده است بحدس و تخمین نیز اختلاف کلی است
چنانچه مستر گولد بری در سفر دریای خود در دورا افریقا چنان بیان کرده است که جمعیت این ولایت با یکصد و شصت ملیان
باشد و مستر پوفانی نیز تصدیق قول او را کرده است و جمعیت وسط ولایت را که از این قبایل وحشی بی شمار در آن
صحاری پراکنده شده اند صد ملیان میگوید ولی مستر پنکرتان بخلاف ایشان میگوید که هرگز باور نمیتوان کرد که
فزونتر از سی ملیان باشد و مستر مالته لی برون هفتاد ملیان تخمین کرده است و آنچه که اکنون اهل جغرافیای
انگلند تصدیق کرده اند و بقرینه و قیاس سنجیده اند همان نود و سه ملیانست که ذکر شد و افریقا اکنون در همه چیز
از شوکت و منفعت قدیم خود کم شده است و متاعی که از این ولایت بخارج میرود عاج و طلاست و چنان مظنونست
که در جبال و معادن طلا بسیار باشد و متاع دیگر جلود حیوانات است خاصه بز که رنگ سرخ و زرد میکنند
و با کاروان از وسط مملکت مراکش گذرانیده از بندر موگدار بیاره و با حمل و نقل میشود تنبیه مصنف بیان کرد
که قدمای یونان افریقا را لیبیه میگفتند ولی صاحب مراصد لوبیه ضبط کرده است چنانچه ذکر میشود و صاحب مراصد
افریقیه را نیز تمیز داده است که یک جزوی از مملکت لوبیه بوده است وقال افریقیه بالکسر هو اسم لبلاد واسعة
ومملكة كبيرة قبالة جزيرة صقلية وينتهي آخرها الى قبالة جزيرة الاندلس والجزيرتان في شماليها وصقلية منحرفة الى الشرق
والاندلس الى الغرب سميت بافريقية نسبة الى افريقس بن ابرهة الرائش وقيل افريقش بن صيفي بن سبا بن يشجب بن
يعرب بن قحطان وهو اختطها ذكروا انه لما غزا المغرب انتهى الى موضع واسع رحب كثير الماء فامر ان يبنى هناك مدينة
فبنيت وسماها افريقية ثم نقل اليها الناس ثم نسبت الولاية باسرها الى هذه المدينة ثم انصرف الى اليمن وحد افريقية
من طرابلس المغرب من جهة برقة والاسكندرية الى بجاية وقيل الى مليانة فيكون مسافة طولها نحو من شهرين
ونصف وقيل طولها من برقة شرقا الى طنجة الخضراء غربا وعرضها من البحر الى الرمال التي في اول بلاد السودان وهي

وهی جبال ورمال عظیمة متصلة من الشرق الی الغرب وفیه بصا دفک الحجیدانتهی و اَمّا لُوبیه بالضم ثم السکون وباء موحدة
ویاء مثناة من تحت شدیدة ومدینة بین الاسکندریه وبرقه وقال ابوالریحان کان الیونانیون یقسمون الارض المعمورة
ثلثة اقسام بتصییر ارض مصر مجتمعاً فما مال عنها وعن بحر الروم نحو الجنوب فاسمه لوبیه ویحدها بحر او قیانوس المحیط الاخضر من جهة
المغرب وبحر مصر من جهة الشمال وبحر الحبش من جهة الجنوب وخلیج القلزم وهو بحر سوق ابی الردی من جهة الشرق فهذا
کله یسمی لوبیه والقسم الآخر اورفی والآخر آسیا و در تحدید افریقا نیز صاحب کتاب الجغرافیا با مصنف مختصر اختلاف دارد
چنانچه میگوید افریقا از عرض شمالی سی وهفت درجه وبیست دقیقه تا عرض جنوبی سی وچهار درجه و پنجاه دقیقه است و
واز طول پنجاه و یک درجه و سی دقیقه مشرقی تا طول هفده درجه و سی و سه دقیقه مغربی است و درازی او از شمال بجنوب
چهار هزار و نهصد و هشتاد و هشت میل است و بزرگترین پهنای او از مشرق تا مغرب چهار هزار و ششصد و هجده میل است

باب یکصد و پانزدهم در بیان ایجپت یعنی مصر

مصر سابقاً از سلطنتهای مشهور معمور قاهر قادر دنیا بود چنانچه وقتی او را مکتب معرفت و آموزش و مدرس علم و دانش
و معهد فضل و هنر میدانستند واز انجهة بود این اشخاص مشهور یونان شد رحال کرده از یونان تا مصر شتافتند و حقایق
و دقایق علوم را یافتند مثل هُومِر و پیتاگورس و لیکورگس و سالون و پلاطو و هیرودوتس وغیره و ابنیه و آثار و وقایع
واخبار سلاطین قدیم مصر نیز دلالت بران دارد که در عظمت و فخامت از اقران خود گوی سبقت ربوده باشند و این مملکت
در شمال مشرق افریقا واقع شده است در نزد اهل جغرافیا به سه حصه تقسیم شده است اوّل اپر ایجپت یعنی مصر علیا که
او را اَسْوِثرن ایجپت نیز گویند یعنی مصر جنوبی که مملکت صعید است و بعضی او را مملکت ثیبس نیز نامند دوّم سنترل ایجپت
یعنی مصر مرکزی که او را وسطی ایجپت نیز گویند یعنی مصر وسطی سیّم لوار ایجپت یعنی مصر سفلی است که او را نارثرن
ایجپت یعنی مصر شمالی نیز گویند و بعضی بحری ایجپت نیز خوانند یعنی مصر دریائی و رودخانه مشهور نیل در میان انولایت
از جنوب بشمال جاریست و بدریای مدیترنین با دو دهن خالی میشود که یک شکل جزیره احداث میکند بترکیب این حرف
△ یونان واز انجهة است او را دِلتَه مینامند یعنی مثلث و مصر یک تنگ قطعهٔ از ولایت است که محدود با نیل است
که مغرب انولایت صحرای ریگستان با خوف خطر است و مشرق او جبال سنگلاخ است که محدود با بحر الاحمر است
و شمالی این مملکت مدیترنین و جنوبی او مملکت نُوبیه است واز سیلاب بهاری نیل این ولایت رشک بهشت برین
میشود و بی زحمت فلاحت از برکت نیل مبارک محصولات انجا کشتی کشتی حمل ولایات خارجه میگردد و مملکت مصر بسیار
گرم و ناسازگار است و باران درینولایت بندرت میبارد و وبا درین ملک بکثرت حادث میشود ولی در فصل
خریف و شتا بجهة طراوت و خضارت اطراف نیل انولایت از مملکتهای خوب و خوش دنیاست شعر چشم مسافر
چو بر زمین وی افتد عزم رحیلش بدل شود باقامت وحیوانات اصلی مصر اسب است که بقیمت گزاف داد و ستد میشود
و گاو و شتر و آهو و ببر و کفتار است و چند حیوان عجیب نیز درینولایت است اوّل کروکودیل است یعنی تمساح که
بفارسی نهنگ گویند حیوان مفترس آبی است و شباهت کلی به سوسمار دارد و در خشکی تخم میگذارد و چهار دست و پای
او بسیار کوتاه است و پشت او مثل ماهی فلس دارد و لی بسیار سخت است که حربه با آسانی کار نکند و درازی این جانور غالباً
بیست فوت است مترجم گوید یکی از بنی اعمام که در عهد پادشاه فردوس مقام بسیاحت مصر و پاریس رفته
حکایتها داشت از آن جمله روایت میکرد که تمساح بواسطه استقامت فقرات ظهر همینکه به پشت افتاد برخواستن بر او

مشکل است و درین حالت اعراب بادیه با ماده او جماع میکنند اگر راست است زهی انسان بی فرهنگ که با حیوانی چون
نهنگ جماع کند چون غرابت داشت نوشتم العهدة علیه ثانی هی پوپوتمس که او را ریور هارس گویند یعنی فرس
البحر و جثهٔ او از گاو بزرگتر است و این حیوان نیز آبی است و بسیار کریه المنظر است و گاهی از نیل در آمده در زراعت ها
و چمن ها چرا میکند و همینکه انسان را از دور ببیند فوراً گریخته به آب میرود و بعضی از تاریخ نویسان او را آبی بیگ میگویند
یعنی گراز آبی ثالث ایک نیومان است تقریباً بجثهٔ گربه است و بینی او شباهت به گراز و دم او مشابه بدم روباه
دارد و این حیوان را مصریان دوست میدارند واز وجود او نفع کلی مصریان میرسد چرا که این حیوان دشمن ذاتی و غنیم
تمساح است و تخم تمساح را هر جا بیابد می شکند و اگر خداوند تبارک و تعالی او را نمی آفرید تمساح هرچه تخم میگذاشت
بعمل می آمد هر آینه مصر و توابع از صدمات او بکلی منهدم و خراب میشدند و بعضی او را ایجپتین رَت میگویند یعنی موش مصری مترجم
گوید عربان او را النِمس میگویند چنانچه صاحب قاموس میگوید النمس بالکسر دُوَیبّه بمصر تقتل الثعبان رابع
کَمِلیُون است و او حیوانی است شباهت کلی به بزمجه دارد و هر آنی تغییر لونی میکند و زندگانی او از استنشاق
هواست و در مملکت مصر چندین قسم میمون است که سر اینها به بزرگی سر سگ است و طیور اصلی مملکت مصر شتر مرغ و عقاب
و مرغ سقا و آی بِس است و این مرغ شباهت بمرغابی دارد و او را نیز مصریان گرامی دارند که حشرات الارض را
میخورد و شتر مرغ اینولایت بسیار عظیم الجثه میشود و اگر کسی او را تعاقب کند مثل اسب با پای خود لگد میزند و در میان حشرات
الارض مصر یک قسمی زنبار است که او را کوکاتریس میگویند که نیش او چندان الم ندارد ولی انسان ازان حس میکند و نیشان
چنان میداند که در خواب واقع است و دران خواب روح از بدن مفارقت میکند و شهرهای مشهور مملکت مصر اول
الکاهیره است یعنی مصر القاهره که او را گرند کیرو یعنی قاهره کبیر نیز گویند که پایتخت این مملکت است و دیگری الکسندریا
که اسکندریه نیز گویند و رُوسیتا است یعنی رشید و دمیطا است یعنی دمیاط و سُوئز است یعنی سویس و شهر
کیرو شهر مشهور معموریست ولی بجسب کوچه های تنگ و هوای عفن چندان صفائی ندارد و جمعیت انجا تخمیناً سیصد و
پنجاه هزار است و ارک این شهر از بناهای سلطان صلاح الدین است که هنوز در انجا بقیه عمارات و بیوتات باقیست
و درین جا چاه عجیبی است که بچاه یوسف شهرت دارد و در کندن او صنعت و هنر تمام بکار برده اند تخمیناً سیصد فوت
عمق اوست و یادگار آن پادشاه است و در کنارهٔ نیل در نزدیکی کیرو قریه گیزه یا غیزه است که در جای شهر قدیم
ممفیس آباد شده است که در اینجا اهرام مشهور را اتفاق افتاده است و درین شهر سلاطین قدیم نشیمن داشتند
و یکی از شهرهای معمور دنیا بود که برابری با الکسندریه قدیم داشت در کتب مقدسه باسم موف و نوف مذکور است
واین اهرام از مسافت بعید بنظر می آید چنان است که کوه پارهٔ در صحراست و حاصل این عمل هیچ معلوم نیست
و این اهرام از بناهای عجیب غریب دنیاست و پلینی چنین نوشته است که بزرگترین این اهرام بدستیاری سیصد و شصت
هزار عمله و بنا تمام شده است و هیرودوتس نوشته است که صد هزار نفر عمله مشغول اینکار بود و هر سه ماه
بسه ماه عوض میشدند و در نزدیکی این محل این سنگ عجیب بزرگ سفینکس است که الآن بیشتر او در ریگ پنهان است
و کلهٔ او با قدری از پشت او پیداست و ارتفاع کلهٔ او تخمیناً بیست و هفت فوت بالای ریگ است و بلندی چانه
او که پیموده اند ده فوت و شش اینچ است و همه درازی روئیت و صورت این هیکل عجیب بگفته تی بو هیر هجده فوت است
و این غول آسا صورت از کمر ببالا صورت زنی است که چهار دست و پای او مثل حیوانست که بزمین گسترده شده است

ازچنگال دست او تا بدن او که بزمین پهن شده است پنجاه فوتست و این صورت عجیب از یک پارچه سنگ است
و جنرال مشهور فرانسه جنرال کلیبر وقتی که ناپلیون بناپارت از مصر بسرعت تمام بفرانسه میرفت و او را با لشکر در مصر گذاشت
در قریه غیزه بدست یک ترکی در سال هزار و هشتصد مسیحی مطابق هزار و دویست پانزده هجری کشته شد
الکسندریه وقتی مرکز علم و دانش بود الکنون در پرده جهالت و ظلمت متواری است و این شهر را الکسندر
کبیر سیصد و سی و دو سال قبل از عیسی بنا نهاد و مدتهای مدید پایتخت بطلمیوس بود و بنا بر قول جوسفوس در زمان
خود نیکوترین بلدان دنیا بوده و الکسندریه را ثانی شهر روم میدانستند و درین شهر این کتابخانه مشهور بود که عدد
او را هفتصد هزار جلد می گفتند که ابتدای او از فیلدلفس شد و بعد اولاد او که تخت سلطنت نشستند هریکی بران کتابخانه
افزوده اند و چنین گفته اند که این کتابخانه را مسلمانان بفرمان عمر خلیفه آتش زدند و جمعیت الکسندریه الکنون تخمینا
بیست هزار است و از آثار مشهور قدیمه که در نزدیکی الکسندریه است این دو اهرام از یک پارچه سنگ است که اینها
کلیوپطرس نیدلس میگویند یعنی سوزنهای کلیوپطره که دران دو ستون خطوط و رموز قدیمه اهل مصر محکوک است و
و دیگری پامپیس پلر یعنی ستون پامپی است و دیگری برج فروش است و کلیوپطرس نیدلس تخمینا بارتفاع
شصت فوت است و هریکی یکپارچه سنگ است و قاعده هرکدام هفت فوت مربع است و برج فروش که او را
وچ تاور میگفتند یعنی مناره پاسبان که در جزیره فروس برای هدایت ملاحان باسکندریه ساخته بودند و او را یکی
از هفت عجایب دنیا میخواندند و ارتفاع او چهارصد فوت بود و این برج را ترکها خراب کردند و در موضع او برج مربعی
بنا نهادند که الکنون بدان برج ملاحان بهدایت جسته به بندر اسکندریه داخل میشوند رُزِتّه و دمیاطه که عبارت
که عبارت از رشید و دمیاط است قصبات معتبری است که در دهن های نیل واقع شده اند و دمیاط همان پلوز
سیوم قدیم است و این شهر را قدما مفتاح مصری می گفتند و درکتب مقدسه باسم سین مسطور است سویز
یعنی سوئس سابقا قصبه معتبری بود و الان بندر کوچکی است و اسم استمس مابین افریقا و آسیا مأخوذ از او ست و در
و در نزدیکی این شهر بود که بنی اسرائیل بخلیج داخل شدند و از دریا گذشتند و اهل مصر مخلوط از طوایف ترک و قبط و عرب است
و بسیار مردمان غدار و ستمکار میشوند و هیچ در پی تحصیل علم و دانش نیستند علوم پدران خود را که جهانیان از آن
استفاده میکردند بکلی فراموش کرده اند و درین مملکت آثار و علامات قدیمه بسیار است از انجمله خرابهای شهر بزرگ
معروف تهبس است که در ولایت صعید بوده است که این شهر صد دروازه داشته است و بگفته هومر وجوی نیل که این شهر
چنان آباد بود که از هر دروازه وقت ضرورت ده هزار مرد شاکی السلاح بیرون می آمد و دیگری این اهرام عجیبه است و دیگری
این هیکل عظیم الجثه سفینکس است و بیشتر از هزار دخمه و علامت الکنون سوای اینها پیدا است و مصر تعلق بسلطنت ترک
دارد و جمعیت مصر و توابع الان چهار ملیان است و در وقت سلطنت بطلمیوس بگفته دیودورس هفت ملیان بود
و در زمان وسپاشین شاهنشاه روم بگفته جوسفوس فزونتر از هشت ملیان بود و در عهد سلاطین قدیم مصر جمعیت
مملکت مصر را تخمینا دوازده ملیان گفته اند و این ولایت انبار و غله خانه دنیا حساب میشود و در وقتی که در دیگر ممالک
قحط بود اینها پرخصب و خصب بودند چنانچه اولاد یعقوب ع برای حمل و نقل گندم و آذوقه بمصر رفته اند و یوسف ملک گشته را یافتند
و بجز ایام زمستان در اوقات دیگر برای غربا در مصر زندگانی و تعیش برای گرمای مفرط کمال اشکال دارد و در هفت
سال هفت سال یکبار وبا درین ملک حادث میشود و از باد گرم و ریگ نرم بیابان که با باد می آید اغلب چشم اهالی

۱۲۱۵ شده

نیل

مصر معیوب است و مذهب اهل این مملکت اسلام است و حکومت انجا با تسلط و اقتدار و زبان اغلب عربی است
و از زمانی که مصر تابع شاهنشاه ترک شده است همیشه از جانب اینها پاشائی تعیین میشود و ترجمه توراة اول در سلسله
بطلمیوس شد و علم و دانش در انوقت بجبت میل سلاطین زیاد ترقی کرد و اختراع علم هندسه از مصریان شده است ملتمس
درینباب بعضی فواید تاریخی است که مصنف باختصار کوشید و ما بتفصیل بهمان ترتیب که مصنف ذکر کرد معلوم مبتدا تم
کر نا مرتبت و کر نا مدون است عیبم مکن که در شب هجران نوشته ام اما اسامی حکمای یونان که در اول باب
بیان شد احوال بعضی را در ابواب ماضیه مرقوم داشته ایم و لیکورگس اسم یکی از حکماست که در اسپرته توطن داشته
و در ان شهر متقن قوانین بوده است و سالون یکی از حکمای سبعه یونانست که در سلمیس متولد شد و در عنفوان شباب
تحصیل کمالات کوشید و بحکمت و فلسفه معروف گشت و صفحات یونان را سیر نمود و در مراجعت به ایتنس اهل ملک
برو مایل شده او را بزرگی انتخاب کردند و او سلطنت را باین شرط قبول کرد که او امر و نواهی او را منقاد باشند
و قوانین او را در ملک و دین معمول دارند و اهل مملکت سوگند یاد کرده که تا صد سال بهیچ وجه از گفتار و رفتار او
تخلف نکنند و اگر نتایج سودمند دیدند باز سالیان بهمان منوال حرکت کنند و او پس از اطمینان از اهل مملکت بسفر
ده ساله رفت و در مصر توطن گرفت و در مدارس مصر بتکمیل علوم کوشید وقتی به ایتنس مراجعت کرد دید که اکثر
قوانین او را اهل مملکت متروک و منسوخ داشته اند و یکی از اقوام او را بسلطنت اختیار کرده اند بر حالت خود گریست و در قوم
خود خندید و گفت اینهائی که تا صد سال عهد و پیمان میکردند الکنون کجایند که در مدت ده سال در حیات من عهد
خود را شکستند و از ایتنس بیرون آمد و بجزیره سیپرس شتافت و در انجا مدتها بود تا در سال پانصد و پنجاه و هشت
قبل از عیسی در سن هشتاد سالگی در ان جزیره وفات یافت **اما مملکت** مصر قدما او را دو حصه کرده اند یکی مصر
و توابع است که از مصر تا کنار دریاست و دیگری مملکت صعید است که در جنوب مصر است و صعید نیز با علا و اوسط و ادنی
تقسیم شده است **صعید اعلا** از اسوان تا اخمیم است و در اخمیم آثار قدیمه بسیار است و منها البرابی المشهور
وهی من اعظم الآثار الاوایل بکبر صخورها و کثرة التصاویر التی علیها و الصور الناتئة فی الحجارة من کل حیوان مختلف و قد رکب رؤس
بعضها علی ابدان بعض و خولفت اشکالها و یقال انها کانت من عمل السحر و برابی جمع بربا است و لفظ قبطی است که معنی علامت و
واثر غریب است و اخمیم را قدما پنوپولیس میگفتند و اسوان در عرض بیست و چهار درجه و شش دقیقه شمال است و اخمیم
در عرض بیست و شش درجه و سی و دو دقیقه شمال است و شهر بزرگ صعید اعلی قوص است که قدما او را اپولی نوپولس می خواندند
که پایتخت صعید بوده است و دیگری قفط است که قدما او را کوپتس میگفتند و میان قوص و قفط هشت میل مسافت است
و قفط در عرض بیست و شش درجه و صفر دقیقه شمال واقع است **و صعید اوسط** از اخمیم تا بهنسا است و بهنسا را قدما
اوکسی رینکس میگفتند که در عرض بیست و هشت درجه و سی و چهار دقیقه شمال است و قصبات معروف صعید اوسط اسیوط
و منفلوط و منیه و غیره است **و صعید ادنی** از بهنسا تا فسطاط است که پایتخت است و این تقسیم با تقسیمات
ثلثه که مصنف تشخیص داد تفاوت کلی دارد و آنچه که درین زمان در اطلس ها ضبط است حدود و ثغور او از انقرار است
اما مصر علیا که صعید اعلی جزو او ست از بیست و چهار درجه شمالی تا بیست و هشت درجه شمالی است **اما مصر
وسطی** از بیست و هشت درجه شمالی تا سی درجه شمالی است **اما مصر سفلی** از سی درجه شمالی تا کنار
دریای مدیترینین است که سی و یکدرجه و نصف درجه است و بهترین ممالک ولایت مصر سفلی است که منتهای عمراو

لیکورگس
سالون
پنوپولیس
اپولی نوپولس

باب یکصد و پانزدهم در بیان مصر

از بندر اسکندریه تا دمیاط است و قصبات مشهور این حصه بلبیس و منوف و منصوره است که فیما بین دمیاط و قاهره
و محله دو مشهور است اما چاه یوسف که مصنف بیان کرده این چاه از بناهای سلطان صلاح الدین یوسف است
که تخمیناً بقدر سی صد فوت کوه را کنده تا به آب رسیده اند و بقدر سی فوت قطر ان چاه است و بجهت پائین رفتن پله ها
دران ترتیب داده اند و بگاو چرخ آب میکشند و آب او از نیل است که بانجا می آید و بدان جهت هرگز نمی خشکد و منبع در وسط
قرار داده اند که در انجا ریخته میشود و ازان حوض باز بهمان وضع بالا کشیده بحوض دیگر میریزند که بمصرف قلعه کیان بیاید
اما غیزه قریه ایست در مغربی نیل که در مراصد الجیزة ضبط کرده است کما قال الجیزة بالکسر بلیدة غربی فسطاط قبالتها
ولها کورة واسعة من افضل کور مصر و خرابهای ممفیس در جنوبی غیزه بمسافت ده میل واقعست و ممفیس همان شهر
منف است که بلغت قبط منا په بوده و عربان معرب کرده منف گفتند که اسم مدینه فرعونست و مراد باری تعالی ازین
شهر است که میفرمایند و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها و قصر فرعون درین شهر بود و ان قصر چند غرفه ها و صفه ها
و مجلسها داشت که همه آن از سنگ تراشیده بودند که اکنون نیز آثار شهر پدیدار است و سی میل طول ان شهر بود
و خانها متصل بیکدیگر که بیننده حیران می ماند و چهار نهر عظیم از نیل در آورده در ملتقای انهار اربعه عمارت فرعون
ساخته بودند مورخین سلف نوشته اند که جمعیت این شهر انوقت فزونتر از سه ملیان بود[۲] و قران نیز بدان دلالت
دارد چرا که وقتی حضرت موسی علیه السلام شبانه با بنی اسرائیل از مصر بیرون شد جناب باری تعالی از قول فرعون
میفرمایند که او میگفت ان هؤلاء لشرذمة قلیلون و باتفاق مورخین دران شب ششصد هزار نفر مرد[۳] از بنی اسرائیل در رکاب
موسی روان شدند و از شهری که ششصد هزار نفر بیرون برود و باز او را شرذمه قلیله گویند معلوم است که باقی
جمعیت آن شهر که قبطیان بودند چه قدر بوده است و شهر ممفیس که مصر باشد در غربی نیل بود و پس از انکه عمرو بن العاص
محاصره کرده مفتوح نمود خراب گردید و بجانب شرقی نیل نقل کردند و فسطاط آباد شد و انچنان بود که عمرو بن العاص
پس از انکه مصر را مفتوح داشت باسکندریه روان شد و وقت کندن خیام در بالای فسطاط او یمامه تخم کرده بود و او گفت
یمامه بما پناه آورده دریغ است که فسطاط خراب شود و فرخ او ضایع گردد و حکم کرد که همان فسطاط برپای ماند و مستحفظ
انجا باشد تا یمامه جوجه خود را در آورده بپرواز در آید و خود باسکندریه رفت و انجا را مسخر نمود و شش ماه در انجا ماند
و بعمر نوشت که محل توطن او و اسلامیان اسکندریه باشد عمر در جواب نوشت با مسلمانان بجائی فرود میا که میان
ایشان و من بحری یا نهری فاصله باشد و عمرو بن العاص از اسکندریه برگشت و بسران سپاه گفت در کجا منزل باید
کرد گفتند در اطراف فسطاط تو منزل می کنیم که صحرای وسیع دارد و آب جاری در کنار اوست و همگی متفق الکلمه
در انجا منزل گرفتند و بعضی در یمین فسطاط و برخی در یسار فسطاط ماوی گزیدند و ان مکان را فسطاط نامیدند و رفته
رفته بران میل کردند که خانه بسازند معاویة بن خدیج را عمرو عاص بران کار نامزد کرد که خانها را اساس دهند و در جامع
فسطاط مسجد بطول پنجاه ذرع و عرض سی ذرع بنا نهادند و بعد این مسجد را بزرگ کردند و در اندک زمانی فسطاط بحلیه آبادی
در آمد و مصر قدیم خراب گردید و تا زمان معز اسمعیلی فسطاط آباد بود و بعد که قاهره معمور گشت فسطاط مندرس گشت
و انچنان بود که کافور اخشیدی ممدوح متنبی که حاکم مصر بود در زمان ابو تمیم معز اسمعیلی که خلیفه چهارم اسمعیلیان است
وفات یافت و امر مصر مختل گردید معز خلیفه قاید جوهر غلام خود را با جیش عظیمی از قیروان بجانب مصر فرستاد و قاید جوهر
در دوازدهم شعبان سیصد و پنجاه و هشت هجری وارد مصر شد و در روز جمعه بیستم شعبان سنه مزبور در منبر بر مولای

۳ سوای زنان و کودکان

خود معز دعا کرد و خطبه خواند و اسم خلیفه عباسی را از خطبه انداخت و قاهره مصر را در جنب فسطاط او بنا نهاد و مژده
فتح بر مولای خود فرستاد خبر فتح مصر بمعز در منتصف رمضان سال مزبور رسید و قاید جوهر چهار سال در مصر حکومت
کرد و در روز جمعه هشتم ذی قعده سال سیصد و پنجاه و هشت امر کرد که در عقب هر خطبه بخوانند اللهم صل علی المصطفی
محمد و علی المرتضی علی و علی فاطمة البتول و علی الحسن و الحسین سبطی الرسول الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم
تطهیرا اللهم صل علی الائمة الطاهرین اباء امیر المؤمنین و پس از انکه مصر و نواحی اسمعیلیان را مسلم گشت خود معز از منصوریه
دار الملک قیروان روز دوشنبه بیست و دوم شوال سیصد و شصت و یک حرکت کرد و بسردانیه شتافت و در انجا
تجهیز لشکر پرداخت و بجانب مصر روان گشت و در هر منزلی برای صید افگنی چند روزی معطل میشد تا روز شنبه
بیست و چهارم شعبان سال سیصد و شصت و دو هجری باسکندریه رسید و در هفتم رمضان سال مزبور وارد مصر گشت
و ازان تاریخ مصر پایتخت خلفای اسمعیلی شد و دولت ایشان بدست سلطان صلاح الدین یوسف منقرض گردید
القصه پس از فسطاط شهر قاهره معمور گشت و سلطان صلاح الدین بر دور قاهره و فسطاط و قلعه که بر جبل مقطم بود
سوری کشید که هشت میل دوره او بود و مصر قدیم از بنای مصرین مصرایم بن حام بن نوح علیه السلام است و
بعضی گویند از بنای مصرایم است که دو هزار و یکصد و هشتاد و هشت سال قبل از عیسی بنا نهاد اما اهرام
که در جیزه است اهل اروپا پیرمیدس آف اجیپت میگویند از بناهای عجیب و غریب است که او را از عجایب هفتگانه
دنیا میدانند و چنین گویند که بنای این هزار و پانصد سال قبل از عیسی شده است و عدد انها نه است بزرگترین
انها که در نزدیکی جیزه است چهار صد و شصت و یک فوت ارتفاع اوست و در کله انها سطح مربعی است که هر ضلع
او سی و دو فوت است و عرض قاعده او از هر طرف هفتصد و چهل و شش فوتست و صخره های عظیم بالای یکدیگر کار
کرده اند و چنان وصل نموده اند که عقل و چشم خیره میشود و بعضی اهرام را چهار میدانند که چهارمی او همان سفینکس است
که مصنف بیان کرد و اهرام جمع هرم است و چون دو تای انها بزرگتر است لهذا هرمان به تثنیه میگویند و
و صاحب مراصد میگوید الهرمان هی اهرام کثیرة ببلاد مصر الا ان المشهور منها اثنان وهما فی غربی مصر
وهو بناء مربع مخروط الشکل باربع مثلثات طول کل ضلع من اضلاعه اربعمائة ذراع و ارتفاعه اربعمائة ذراع و ینتهی اعلاه
الی مفرش حصیر قیل فی احدهما قبر هرمس وهو ادریس علیه السلام وفی الآخر قبر تلمیذه اغاثیمون وهما من عجایب
الدنیا لانک اذا رایتهما حسبتهما جبلان موضوعان لا یدری ما الغرض فی بنائهما فلذلک کثرت الاقاویل فیها
و اختلفت و چنین گویند که در اهرام تابوت اموات را می نهادند و درین گنبدها چندین غارها و سردابها
تعبیه کرده اند و اجساد اموات را با ادویه انباشته و مومیائی مالیده در انجامی گذاشتند و ازین قبیل اجساد در میان
تابوتها در زیر طاق نماهای گنبدهای مزبور یافته اند که انها را سرابا گذاشته بودند که تاریخ انها تخمیناً چهار هزار
سال بوده است و بدان احوال که گذاشته بودند درین مدت مدید هیچ عیب نکرده بودند ولی باز حقیقت او بر کسی
درست معلوم نیست و احمد بن خلکان در ترجمه ابو محمد ربیع بن سلیمان جیزی گوید که علما گفته اند که هر بنائی که در دنیاست
لیل و نهار بر انها مرثیه خواهد خواند مگر هرمان که انها بر لیل و نهار مرثیه خواهد خواند و میگویند اهرام قبور سلاطین مصر است
چنانچه در زمان حیات بر سلاطین دیگر تفوق داشتند او را بنا کردند که مقبره شان نیز بر مقابر سلاطین برتری
داشته باشد و نوشته است مامون که بمصر رسید حکم کرد ده هزار زحمت کشیدند بر یکی ازان اهرام زدند و بگرز عظام بالیه جز دیگر

نیافرستند و بعضی گویند که او را ابرس که عبرانیان او را اخنوخ خوانند چون از طوفان خبر داشت این بنا بنهاد و بعضی برآنند
که بانی او سوریداست و در مدت شش ماه بنا کرد و گفت من در شش ماه بنا کردم هرکه بخواهد او را خراب کند در ششصد سال
نتواند و من او را با دیباج پوشانیدم و دیگران او را بحصیر نتوانند پوشانید و این مختصری از عبارات احمد بن خلکان است
والله تعالی اعلم اما الاسکندریه بندر معروفی است و در جانب شمال مغرب قاهره در کنار دریا واقع شده است
و این شهر در عهد بطلمیوس ها آباد شد فیلدلفس اولین بطلمیوس است که بعد از زوال فراعنه الاسکندریه در سال دویست و
هشتاد و سه قبل از عیسی بتخت نشسته است و اینکه مصنف بیان کرد که کتابخانه اسکندریه که از بطلمیوس ها باقی مانده بدست
مسلمانان افتاد و آتش زدند خلاف واقعست چراکه کتابخانه طالمیس یعنی بطلمیوس ها در وقت قیصر که اسکندریه را محاصره
کرد آتش افتاد و سوخت چنانچه در همه تواریخ یونان و روم وارو پا مسطور است و پس از قیصر زمانی نگذشت که سلسله بطلمیوس ها
چنانچه اشاره خواهد شد بزوال رسید و از آن پس اسکندریه مقر سلاطین نبود که کتابخانه بزرگی جمع شود و اینکه کتابخانه
اسکندریه را مسلمانان آتش زدند راست است ولی نه آنقدر که مصنف بیان کرد و پس از آنکه اسکندریه مفتوح شد کتاب
بسیار بدست لشکر اسلام در غنیمت افتاد و عمرو بن العاص از علم بهره نداشت و چه آن کتب از علم حکمت و هندسه و علوم
غریبه بود بعمر نوشت که جزو غنایم کتاب بسیار در اینجا بدست افتاده است بمدینه فرستم یا در غنایم قسمت کنم و عمر در جواب
او نوشت حسبنا کتاب الله و آن کتب ضلالت را یا بسوزان با آتش یا بشویان با آب و چنین مشهور است که بگرمی
حمامهای اسکندریه از آن کتابها گرم میشد اما مناره فروس و نیز از بناهای فیلدلفس است و فروس جزیره بسیار
کوچکی است که در مقابل اسکندریه واقع شده است و آن برج از مرمر سفید بود و از عجایبات هفتگانه دنیا بود و مسافت صد
میل در دریا دیده میشد و در قله او شبها آتش روشن میکردند که ملاحان بروشنائی آتش بجانب اسکندریه بشتابند و ارتفاع او
چهارصد فوت بود که یکصد و بیست ذرع است و مخارج آن مناره دویست هزار پوند شده بود و فیلدلفس خود نیز در مهندسی
استاد بود و همیشه در طراحی و بنای آن مناره مواظبت داشت ولی سوسطراطوس معمار که بنائی او بعهده او موکول بود
حیله کرد که اسم بطلمیوس پس از چندی از میان رفت و با اسم او شهرت یافت چنانچه اسم خود را در احجار نقر نمود و پس از آن
احجار منقوره را با گچ انباشت و اسم فیلدلفس را بالای او نوشت که پادشاه سلسله بطلمیوس فیلدلفس برای گمراهان دریا
این مناره را بنا کرد و از خدایان خود ثواب آنرا میخواهد و رفته رفته آن گچ ها ریخته شد و اسم بطلمیوس محو گردید و اسم آن بنا
ظاهر گشت که در احجار نقش کرده است سوسطراطوس معمار پسر دکسی فنس که از اهل سنی دیه است این مناره را
بیاری خدایان برای نفع ملاحان بانجام رسانید و بنای این مناره تخمینا دویست و هشتاد سال قبل از عیسی
شد و اینکه بنای این مناره را باسکندر نسبت میدهند و شعرا در شعر طبیعته اند خطای محض است و اسکندریه در بازوی
از خشکی واقع شده است که آن بازو میان دریا امتداد دارد که از هر دو سمت او دریاست و در منتهی الیه این بازو بسمت
شمال مشرق بندر و قلعه مشهور ابوخیر است و مسافت میان اسکندریه و ابوخیر هجده میل است و در مقابل بندر ابوخیر
در جانب شمال مشرق بندر معروف رشید است که در کنار نیل است اما روسته که عبارت از رشید است
در کنار غربی یکی از شعبه های نیل اتفاق افتاده صاحب مراصد میگوید رشید بفتح اوله و کسر ثانیه بلفظ الرشید
ضد الغوی بلیدة علی ساحل البحر النیل قرب الاسکندریه و این شعبه نیل از آن یک که از کنار دمیاط میگذرد
بزرگتر است و پهنای نیل در اینجا ششصد یرد است و عمق او در وقت جزر دریا از چهار فوت تا پنج فوت است

اما دمیاط که عبارت از دمیاط باشد در کنار شرقی شعبه دیگر نیل است و قدیم شهر آباد بود الکنون خراب است و پهنای
نیل در اینجا دویست و هفتاد یرد است و مسافت میان از رشید و دمیاط تخمینا هشتاد میل است اما سویز که اثا
سبوئیس است در این کتاب ذکر او بسیار شده است اما تبس شهر معمور قدیم بود که در مملکت تبس بود که خرابهای او
الکنون در جنوبی قوص و شمالی اسنه پیداست و او را قدما هکاتوم پیلس یعنی شهر صد دروازه و بعضی دیوس پولیس
میگفتند یعنی مکان خدا که وقف جوپیتر خدای اعظم بود و طول این شهر بیست و چهار میل و در خور او عرض داشت و در بعضی
نوشته که در وقت ضرورت بیست هزار مرد مسلح مکمل از هر دروازه با دویست عراده منجنیق بیرون می آمد و در کتابهای
دیگر ده هزار نوشته اند و این شهر را کمبیسس شاهنشاه ایران در سال پانصد و بیست و شش قبل از عیسی فتح کرد
و قتل عام نمود و شهر را خراب کرد و آنچه در معابد و هیاکل از طلا و نقره و جواهر بود بایران برد و از آن پس تجلیه آبادی
در نیامد و تبس نام شهر دیگر است که در یونان است و او را نیز رومیان یکصد و چهل و پنجسال قبل از عیسی
خراب کردند و اسنه را قدما لتوپولیس می نامیدند و مصنف هیچ اسمی از فیوم و الواحات بیان نکرد اما فیوم بروزن تهمت
فیوم ولایتی است که در غربی نیل و در جنوب مغرب فسطاط است و میان آن ولایت و فسطاط مسافت چهار روز راه
گویند باعث آبادی آن ولایت حضرت یوسف شد که از نیل چندین نهر در آنجا جاری ساخت و برکه قارون در شمال و شمال
مغرب این ولایت است که از فاضل آب انهار ولایت فیوم این برکه جمع شده است و قصبه آنجا را مدینة الفیوم گویند که نهر
حضرت یوسف از میان شهر جاری است و اما الواحات سه ولایت است که در غربی مصر و غربی صعید است که یکی
قریب بمقابل فیوم است و امتداد این از آن دو زیادتر است و نخلستان و آبادی آنجا نیز بیشتر است و واح ثانی از اول
و ثالث کوچکتر است و قصبه واح ثالث سمریه است که الکنون خراب است و در اطلس جان ارو سمیث آنچه که معلوم
کردیم واح اول قریب مقابل فیوم است تخمینا در طول بیست و نه درجه و در عرض بیست و هشت درجه و سی دقیقه شمالی است
که او را الواح القصار ضبط کرده و واح ثانی نیز تخمینا در طول بیست و نه درجه و در عرض بیست و پنج درجه و سی دقیقه است
که او را واح الداخل ضبط کرده است و واح ثالث در میان واح ثانی و ولایت صعید است سی درجه و سی دقیقه
که تخمینا در طول سی درجه و سی دقیقه و در عرض بیست و پنج درجه و سی دقیقه است که او را واح الخارج ضبط کرده است و واح
ثانی و ثالث از قراریکه در اطلس جان ارو سمیث رنگ آمیزی کرده است برنگ سبز است و چنان مکانها را
اوسیس گویند و اوسیس آن قطعه سبز و خرمی است که در وسط بیابان و بادیه بی آب و علف باشد چنین
مکانها در افریقا و مصر بسیار است و در اینجا اینقدر کافی است و ما مختصری از تاریخ مصر و وقایع آن مملکت برشته
تالیف در می آوریم و باعتقاد مورخین ایران بنای شهر قدیم مصر که ممفیس نام داشت از مصرایم بن حام بن
نوح علیه السلام است و مصرایم را اهل اروپا میزرایم میگویند که دو هزار و یکصد و هشتاد و هشت سال قبل از ولادت
عیسی بنا کرد و سلسله فراعنه از نسل او دویست و شصت و دو سال پس از آن این مملکت بمصر علیا و سفلی و خود ممفیس
تقسیم گردید و در سال ۲۱۱۱ قبل از عیسی بوسیرس که یکی از فراعنه مصر است شهر تبس را بنا کرد و در سال دو هزار
دو هزار و یکصد قبل از عیسی اوسی منذیس لشکر با سیا کشید و تا شهر بکتریه رفت و وقایع خود را وقت مراجعت در احجار
حک کرد و اول از او اختراع این کار شد و پس از وفات او دولت ایشان ضعیف شد و اهل فی نی شیه مصر
سفلی را دو هزار و هشتاد قبل از عیسی تصرف کردند و مدت دویست و شصت سال در تصرف اهل فی نی شیه بود

۲ و در توراة مصرایم ضبط است

وحضرت ابراهیم پیغمبر علیه السلام در محلی کنعان در سال یکهزار و نهصد و بیست و یک قبل از عیسی بشهر مصر تشریف
فرما شد و مدتی آنجا اقامت فرمود و در سال یکهزار و هشتصد و بیست و یک قبل از عیسی آمنوفیس اول که از سلسله
فراعنه بود مردم او را از سلطنت جنبیا کردند و مصر سفلی را از تصرف اهل فینیشیه بیرون آوردند و در سال یکهزار و هفتصد و
بیست و هشت قبل از عیسی حضرت یوسف علیه السلام را در مصر کاروان اسمعیلیان به فوطیفر خواجه سرا و سردار لشکر فرعون
مثل بندگان فروختند و از عمر او هفده سال گذشته بود و در سال هزار و هفتصد و پانزده حضرت یوسف علیه السلام خواب
پادشاه را تعبیر کرد و در نزد او تقرب یافت و در سال یکهزار و هفتصد و شش حضرت یعقوب و برادران حضرت یوسف علیه السلام
بمصر داخل گشته بمفاد آیه شریفه ادخلوا مصر ان شاء الله آمنین در مصر متمکن شدند و حضرت یعقوب در مصر هفده سال
بود و در سن یکصد و چهل و هفت سالگی حضرت یعقوب در مصر وفات یافت و نعش او را حضرت یوسف به حبرون که
مدفن آباء کرام بود فرستاد و بنی اسرائیل دوازده نفر است اول روابن دوم شمعون سیم لوی که عربان لاوی خوانند
چهارم یهوداه پنجم یساخوار ششم زبولون که این شش نفر از یک مادرند و مادر ایشان لائه دختر بزرگ لابان است و هفتم
دان و هشتم نفتالی است که مادر این دو نفر بلهاه است که کنیز راحیل است و نهم گاد و دهم آشر است
که مادر ایشان زلفاه است که کنیز لائه است و یازدهم یوسف دوازدهم بنیامین است که مادر این دو نفر راحیل
که دختر کوچک لابان است که هرد و خواهر معا در حباله نکاح یعقوب بود و لابان خالوی حضرت یعقوب است و تفصیل
اولاد بنی اسرائیل در توراة مسطور است و در سال ۱۶۱۸ قبل از عیسی سیسوستریس جلوس کرد و او نیز لشکر بممالک حبشستان
و ایران و هندوستان کشید و بهر عربستان و آسیای صغیر را تصاحب کرد و در سال ۱۵۷۱ قبل از عیسی حضرت موسی
علی نبینا و علیه السلام در مصر از بطن مخدره مستوره مسماة به یوخابد متولد شد که دو هزار و یکصد و نود و سه سال
شمسی قبل از هجرت حضرت ختمی مآب است و بحساب سنین قمری دو هزار و دویست و شصت سال و یکصد و هفت روز قبل
از هجرت میشود و پدر حضرت موسی عمرام است که عربان عمران خوانند و او پسر قهات است و قهات پسر لاوی است و هارون
و در سال ۱۴۹۲ آمنوفیس ثانی در بحر الاحمر بالشکر خود غرق گشت فاتبعهم فرعون و جنوده بغیا و عدوا حتی اذا ادرکه
الغرق بظهور پیوست و بدین حساب از ورود حضرت یعقوب مصر تا بخروج حضرت موسی از مصر دویست و چهارده
سال شمسی است که تقریبا دویست و بیست سال قمری میکند و مورخین مدت ورود و خروج را چهارصد و سی سال نوشته اند
و این حساب با ورود حضرت ابراهیم بمصر تا خروج حضرت موسی موافق می آید و در توراة نیز چهارصد و سی سال مرقوم است
والله تعالی اعلم و ما اکثر اقوال را از هیدن نقل کرده ایم و در سال یکهزار و چهارصد و هشتاد و پنج اخنپتوس بسلطنت رسید
و تا زمان او این مملکت را باسم مصرایم مصر میگفتند و از آن پس باسم او خوانده ایجپت نامیدند و در سال ۹۷۱ قبل
سوسنس بفلسطین حمله آورد و یهودیه را غارت کرد و در سال ۶۴۶ قبل از عیسی پسامتیک کوش بسلطنت رسید و او
پادشاه قهار و ستمکار بود و در سال ۶۴۷ قبل از عیسی شهر ازوت را محاصره کرد و پس از نوزده سال محاصره آن
شهر را بقهر و غلبه تسخیر نمود و در سال ششصد و ده قبل از عیسی نکوه بپادشاهی رسید و او خواست افریقا را از آسیا جدا
کند خندق عظیمی در میان بحر الاحمر و مدیترانه کند که یکصد و بیست هزار عمله در او کار میکرد و او را کشتند و خندق ناتمام
بود و بعد از او این خندق را نامبارک دانسته متروک کردند و بمرور ایام از ریگ انباشته شد و در سال پانصد و بیست
و شش کمبیسس مصر را مسخر کرد و پی سمنی توس را بقتل رسانید و سلسله فراعنه بزوال رسید و از آن تاریخ مصر متصرف

دولت ایران درآمد تا الکساندر کبیر در سال سیصد و سی و دو قبل از عیسی بمصر داخل شد و ایرانیان را بهلاک
رسانید و در سال دویست و هشتاد و سه قبل از عیسی فیلدلفس بطلمیوس بتخت نشست و سلسله بطلمیوس در سال
سی قبل از ولادت عیسی بزوال رسید و در عصر بطلمیوسها در سال یکصد و بیست و هشت قبل از عیسی وبائی در مصر حادث
شد که در سه روز هشتصد هزار نفر تلف گردید القصه مورخین سلطنت مصر را در چهار طبقه قرار داده اند طبقه اولی
سلسله فراعنه است که از بنای شهر مصر است تا فتح کمبیسس شاهنشاه ایران که سلسله فراعنه تمام شدند و فروه
در لغت مصر قدیم معنی شاهنشاه اعظم است و عربان فروه را فرعون میگفتند و فراعنه را بر فرعون جمع بسته اند و مدت
سلطنت فراعنه یکهزار و ششصد و بیست و دو سال بود که در توراة نیز پرعه مسطور است که عبارت از فرعون باشد و طبقه
ثانیه سلطنت ایرانیانست که از فتح کمبیس تا فتح اسکندر کبیر است که مدت سلطنتشان یکصد و نود و
چهار سال بود طبقه ثالثه سلسله بطلمیوس است که پس از وفات اسکندر تا سی سال قبل از عیسی طول کشید و طبقه
رابعه از زمان تصرف رومیان و شاهنشاهان مشرق است تا فتح اسلامیان که در سال ششصد و سی و نه بعد
از عیسی مطابق هجده هجری در عهد عمر کلثوس فتح شد و از آن زمان تا اکنون تاریخ او در دست است و ضرور نیست
که در اینجا بذکر او بپردازیم و عریضترین مملکت مصر از اسکندریه تا دمیاط است و از آنجا برو باریکتر میشود و در حقیقت
مملکت مصر از قاهره تا نوبه همان سواحل یمین و یسار نیل است که بمسافت بیست میل و سی میل از طرفین آبادی کرده اند
و در مد نیل هنگام طغیان بران اراضی آب می نشینند و پس از کشیدن آب تمامی اراضی از گل و لای پوشیده شده
و همان وقت تخم را میپاشند و بعضی از اراضی آن مملکت هیچوقت خالی و بایر نیست که سراسر سال مزروعست و سالی
سه دفعه حاصل از آن بر میدارند بخصوصه در مصر سفلی که در آنجا بر وقت تحصیل آب بواسطه انهار و جداول بی شمار کنار نیل
در آورده اند امکان دارد و در عالم جای غله خیز و میوه جاتی مثل مصر نیست از هر قسم حبوب و مرکبات در نیولات بعمل
می آید و در مصر علیا قوت غالب اهل ولایت عدس است که برنج در آنجا بعمل می آید و منبع نیل از جبال قمر است که بعضی
بلحن جبال قمر خوانند ولی تا اکنون کسی از سیاحان تا منبع او نرفته است و بیشتر احتیاط ایشان بواسطه سیاح است
و دیگری برای نگهبان وحشی است و آنچه که بقرینه و حساب معلوم کرده اند طول مجرای نیل دو هزار و هفتصد میل است و در
نوبه در قصبه خرتوم در عرض پانزده درجه و سی دقیقه شمال دو رودخانه بیکدیگر متصل میشود که یکی از جانب جنوب مشرق می آید
که منبع او از کوهستان حبشه است و دیگری از جانب جنوب مغرب جاریست که منبع او از جبال قمر است و در مملکت
نوبه یک رودخانه دیگر نیز در قریه آدمر در عرض هفده درجه و چهل دقیقه شمالی که از جانب جنوب مشرق از کوهستان
حبشه می آید برودخانه نیل متصل میشود و از آن پس تا دریا هیچ نهری و رودخانه باو اتصال نمی یابد و پاشای مصر
اکنون سعید پاشا پسر محمد علی پاشاست که پس از فوت برادرزاده خود عباس پاشا ابن طوسن پاشا در سال هزار و
دویست و شصت و نه هجری بحکومت سرافراز شد و چنین گویند که عباس پاشا را مسموم کردند والله اعلم

باب یکصد و شانزدهم در بیان بربری استتیس یعنی ممالک بربرستان

ممالک بربرستان مشتمل بر جمیع سرحدات شمالی افریقاست که امتداد دارد از محیط اتلنتیک تا مملکت مصر است
و محتوی بر ممالک ماروکو و فز و الجزیره و تونس و تریپولی است و این نواحی تخمینا دو هزار میل در درازی
و پانصد میل در پهناست و او شامل بر ممالک قدیم ماری تانیه و نومیدیه و افریکا پراپر یعنی آفریقیه خاص است و در

نواحی چندین شهر آباد بود که از ان جمله شهر کرتاجه است که قرون کثیره رقیب شهر روم بود و این ممالک پس از انقلابات بی شمار در میان چهار دولت اسلام تقسیم شده است **اول** مملکت مارُوکو است یعنی مراکش و این سلطنت مشتمل بر مملکت مراکش و فز یعنی فاس است حد شمالی و بغاز ترنین و حد مشرقی او رودخانهٔ ملُوویه است کیاورا مُهلا نیز کویند که حد فاصل ما بین مراکش و الجیرز است و حد جنوبی او بلاد الجرید و حد مغربی او اتلنتیک است **مترجم کوید** بلاد الجرید از قراریکه در نقشهٔ ارُوسمیث ملاحظه میشود در مشرق مراکش است و اینکه مصنف بیان کرد در جنوب مراکش است خطای فاحشست و جنوبی مراکش بیابان و کویر است و نهر مُلوویه همان نهر ملَوِیا است و صاحب تقویم البلدان کوید و هو نهر کبیر مشهور فی المغرب الاقصی و یصب الیه سجلماسه الذی منبعه من جنوبی سجلماسه بمسافة بعیدة و یصیران نهراً واحداً و یصب فی بحر الروم انتهی و طول این سلطنت از شمال بجنوب تخمیناً پانصد میل و پهنای او از مشرق تا مغرب دویست میل است و هوای این ولایت کرم است ولی از نسیم دریا و مجاورت کوه اطلس که قلهٔ او دائماً با برف مستور است سورت حرارت هوا شکسته میشود و سازکار است و خاک اینولایت حاصلخیز است علی الخصوص ولایت فاس ولی اهل اینولایت چندان میل بزراعت و فلاحت ندارند و اینولایت در مغربی بربرستان است و قدما این مملکت را ماری تنیه میگفتند و از این ولایت مسلمانان بر اسپانیا حمله آورده اسپانیا را تصرف کردند و ساکنان اینولایت از سه طایفه است **طایفهٔ اول** مورس است یعنی مورها که در قصبات و دهات منزل دارند **طایفهٔ دوم** عربهای بدوی است که در بیابانها مسکن دارند **طایفهٔ سیم** بربری است که طایفهٔ بومی این ولایت است و خلق قدیم ماری تنیه هستند و در جبال شامخه ماوی دارند و از اسم ان طایفه این مملکت را بربری نامیده اند قصبات معروف این مملکت مارُوکو است و فز و مکوینز است و مارُوکو پایتخت این سلطنت است و جمعیت انجا سی هزار است و جمعیت فز یکصد هزار است و مکوینز وقتی پایتخت سلطنت بود و جمعیت انجا نیز یکصد هزار است و جمعیت همه این مملکت را چهار ده ملیان حساب کرده اند و بنادر معروف این مملکت یکی طنجیر است که طنجه باشد که در جانب شمال است و دیگری سوره که اورا مُوگدار نیز کویند که در جانب مغرب است و بندر معتبر مُوگدار است و درین بندر قونسولهای دول اروپا مقام و منزل دارند و بندر دیگر که در جنوبی بندر مُوگدار است بندر سنت کرز است که اورا اگدیر نیز کویند که در نزدیکی دهن رودخانه سوس واقع است و در نزدیکی منبع همان رودخانه قصبه تَرُودَنت است که یک وقتی از شهرهای پر جمعیت آباد این مملکت بود و قصبه طفیلِت در جنوب مشرق کوه اطلس و وقتی از شهرهای مشهور مغرب زمین بود و الکنون نیز تجارت انجا با افریقای مرکزی است و بندر سَلی که در مغربی ساحل فاس است وقتی بندر معروف بود و درین بندر وقتی دزدان دریائی مسکن داشتند و در جانب شمال بندر سِیُوتَه تعلق بدولت اسپانیا دارد که در مقابل جبرالتار واقع شده است و بندر طنجیر در غربی سِیُوتَه است و قلعهٔ انجا در زمان قدیم بحصانت و رزانت مشهور بود و سلطنت این مملکت با جبر و تسلط است چنانچه رعایا را بندکان زر خرید خود میدانند و حکام اینولایت ادعا میکنند که از ذریهٔ حضرت رسول محمد صلی الله علیه و آله اند و ایشان از اشراف محسوب میشوند و مذهب اهل مملکت اسلام است و یهودی نیز بسیار دارد و از مذاهب دیگر نیز یافت میشود و اهل ولایت خود را مراکش میکویند و حیوانات[۲] اروپاست مگر انکه انها شتر بیشتر دارند و محصولات اصلی انها کندم و جو و برنج و انکور و زیتون و خرما و انار و انجیر و لیمو و سایر مرکبات است **مترجم کوید** مراکش در لغت بربری بمعنی دزد است

[۲] اینولایت مثل حیوانات

و مکان این شهر مأمن دزدان بود و این شهر را ملک الملثمین امیر المسلمین یوسف بن تاشفین بنا نهاد و در عصر او آباد شد هفت میل دوره شهر است و احوال یوسف بن تاشفین در وفیات الاعیان احمد بن خلکان ضبط است و فاس نیز مدینهٔ اسلامی است وقتی که مبنیان این شهری کندند تبری از زمین در آمد لهذا فاس نامیدند و از میان فاس و دخانهٔ بزرگی جاریست و شهر در دو طرف رودخانه واقع است و مراکش در ما بین جنوب مغرب فاس واقع شده است و مسافت میان انها تخمیناً دویست و چهل میل است و جبل اطلس را قدما جبل الدَّرن مینامیدند که در شرقی مراکش است قال صاحب تقویم البلدان جبل درن هو جبل عظیم مشهور ببلاد المغرب قال ابن سعید هو جبل شاهق و لا یزال علیه الثلج و یظهر من مراکش و یقال ان اول هذا الجبل عند البحر المحیط الغربی فی اقصی المغرب و یمتد مشرقاً حتی یصیر طرفه الشرقی علی ثلث مراحل من الاسکندریه و یسمی طرفه الشرقی المذکور راس اَوثان انتهی **دوم** مملکت الجیرز است یعنی الجزیره و این ولایت فیما بین مراکش و تونس است و یک قسمتی از ماری تنیهٔ قدیم است که در وقت جولیوس سیزر ضمیمه ولایات روم شد و اورا ماری تنیهٔ سیزرین سیس نامیدند و ولایت حاصلخیز است ولی زراعت چندان نمیشود و جمعیت اینولایت تخمیناً سه ملیان و پانصد هزار نفوس است و طول اینولایت از مشرق تا مغرب تخمیناً پانصد و شصت میل است حد شمالی او دریای مدیترنین و جنوبی او کریت ورزرت یعنی بیابان کویر کبیر است که اورا صحرا میکویند و محصولات این ولایت شبیه مراکش است و اینولایت وقتی مملکت دزدان و قطاع الطریق محسوب میشد و سلسلهٔ جبال اینولایت منتهی بسلسلهٔ جبال اطلس است و بجهت ارتفاع قلهٔ انها بعضی مدت نه ماه و بعضی تمام سال با برف مستور است و سکنهٔ این ولایت از ترکها و مورها و یهود و عرب است ولی در خونریزی و شرارت این چهار طایفه حکم واحد دارند **مترجم کوید** کوه اطلس سلسله از جبال افریقاست که بطول ممالک بربری از ساحل اتلنتیک تا حد ود مصر امتداد دارد و فزونتر از دو هزار میل امتداد اوست و این جبال کنام شیران قوی پنجه و یال دار است انتهی و اهل این ولایت کشتی های تندرو داشتند که همیشه دزدی دریا از انها بود و درین زمان ها دولت فرانسه بر ایشان غلبه کرده حاکم انجا که شیخ عبد القادر بود دکرفتند و مساکن دزدان را خراب کردند و اینولایت الکنون ضمیمهٔ ممالک دولت فرانسه است و چارلس پنجم شاهنشاه جرمنی هرقدر خواست که این مملکت را صاحب شود از تحتی و دُزدی اهل مملکت از عهدهٔ ایشان بر نیامد و دولت اسپانیا نیز سالها لشکر بجنگ ایشان فرستاد و در هیچ جنگ کامیاب نشد و در اینولایت چندین قصبه کوچک است و الجیرز پایتخت انجاست که ولایت باسم او خوانده میشود و چنان معلوم است که این شهر همان شهر قدیم اِکوسیوم است و اعراب اورا الجزیره میخوانند و این شهر در دامنهٔ کوهی در کنار دریا واقع است و خانهای انها بالای یکدیگر در دامنهٔ کوه اتفاق افتاده وقتی که از دریا ملاحظه میشود بسیار باشکوه و خوب بنظر می آید و قصبات دیگر اینولایت بوجیه است که باجیه نیز کویند و سِتوره و بونه و لا کالا و کوسنطینه است که اورا کانس تن تین نیز کویند که در جنب رودخانه مسمی به کبیر واقع است **مترجم کوید** باجیه در مشرق الجیرز در کنار دریا و ستوره نیز در مشرق باجیه در کنار دریا و بونه در مشرق ستوره و لا کالا در مشرق بونه واقع شده است و کوسنطینه در وسط ولایت ما بین جنوب مشرق بوجیه است و دیگری تلمسان است که در مغرب الجیرز است و ولایت تلمسان نیز باسم او معروفست و قدمای یونان الجیرز را نومیدیه مینامیدند انتهی **سیم** مملکت تونس است و تونس در میان الجیرز و ترِی پولی افتاده و طول اینولایت از شمال تا جنوب تخمیناً سیصد و بیست میل و عرض او از مشرق بمغرب یکصد و پنجاه میل است و اینولایت را افریکا پرایریه میکویند یعنی افریقای خاص و کرتجه پایتخت این مملکت بود و در زمانهای متوسط تری پولی

نیز تابع تونس بود و اهالی اینولایت در صنایع و هنر و زینت کامل بدیگر ممالک بربری دارند و با اهل اروپا نیز آمد و شد زیاد میکنند و جمعیت این ولایت تخمیناً سه ملیان است و زنان اینولایت بسیار وجیه و لطیف و خوش لباس و ظریف میشوند و آثار غمگینی و ملالت از ناحیه اینولایت پیداست که وقتی مغرچیان جمهوریه بود که صیت شهرت اینها عالمگیر شد و الکنون باین مقام و مرتبه تنزل کرده است و تونس پایتخت اینولایت شهر آبادی است و تخمین شهر بربری حساب میشود و شهر خوب و حصار متینی دارد و جمعیت انجا تخمیناً یکصد و سی هزار است و ارک محکمی داشته که الکنون خراب است که بنای ارک از چارلس پنجم شاهنشاه استریه است و در نزدیکی تونس خرابهای کرتیج است و ساکنان تونس نیز مثل الجیرز از ملل متفرقه ولی بخلاف ایشان بسیار مهربان و مهمان نواز و با ادب و رفتارند و حکومت اینولایت مسلط است و حکام تونس را بی میگویند چنانچه حکام الجیرز را دی می خوانند و بی مخفف بگ است که ترکها دارند و علی الظاهر اینولایت در اطاعت شاهنشاه ترکهاست و قصبات دیگر تونس بی زرته یا بنزرت است که سابقاً از پایتختهای افریقای شمالی بود و دیگری کیروان و کابس و سوسه است که در جنوبی تونس است و یوتوفرینه در مدیترنین است که شهر یوتیکا در نزدیکی او بود و در آن شهر کتو این جوان معروف خود را هلاک کرد و در ینولایت شیر و کفتار و یوز بسیار است مترجم گوید تونس بفتح و ضم و کسر نون هر سه تصحیح کرده اند ولی در قاموس تونس کیونس ضبط نموده است و حد شمالی تونس مدیترانین و حد مشرق او نیز مدیترنین و ولایت ترپی پولی است و سوسه بندر معتبری است در جانب جنوب مشرق تونس در کنار دریاست و مسافت میان اینها تقریباً هشتاد میل است و قیروان در جانب جنوب مغرب سوسه است و قابس در کنار دریا در جنوبی قیروان است و مسافت میان اینها یکصد و بیست و پنج میل است و قصبات دیگر اینولایت باجه است که در جنوب مغرب تونس است و دیگری مهدیه است که در کنار دریاست و صفاقس است که مابین قیروان و قابس است و کرسی مملکت افریقا در قدیم سبیطله بود و بعد از خرابی و قیروان پایتخت شد و پس از آن مهدیه کرسی مملکت گشت و پس از آن تونس پایتخت گشت که الکنون نیز پایتخت است و کتو یکی از حکماست که بسیار سعی در آزادی ولایت روم و جمهور بودن اهل روم داشت ولی با وجود قیصر نخستین او را کسی قبول نکرد و از روم فرار کرد به یوتیکا آمد و از شدت غیظ کاردی بر شکم خود زد و خود را هلاک کرد و اینواقعه در پنجم فبروری سال چهل و پنج قبل از عیسی اتفاق افتاد و او را کتو سوسیایه میگویند یعنی اکمل النفس انتهی **چهارم** مملکت ترپی پولی و برکه است یعنی طرابلس و برقه و طول ترپی پولی از حد تونس تا صحرای برقه است و اینولایت قسمتی از سیرنیکا قدیم است و طول این مملکت از مشرق تا مغرب تخمیناً هشتصد میل و عرض و از شمال تا جنوب یکصد و شصت میل است و خلیج سیدرا که او را خلیج سیرت نیز گویند که بزرگترین سیرتیس قدیم است در ساحل ترپی پولی است که محل خوف و خطر ملاحان است خاصه وقتی که دریا با باد و طوفان انقلاب داشته باشد و در ساحل مشرقی او قصبه بنگزی است و بمسافت یکصد میل بمشرق او قرینه است که در موضع شهر معروف سیرنی واقع شده است و در همان ساحل نیز قصبات لبدا و میسوراته اتفاق افتاده اند مترجم گوید سیرتیس بلفظ جمع دو ساحل خطرناک پر ریگ است که در مدیترنین در سواحل افریقا واقع شده و آنکه در ساحل ترپی پولی است او را قدما سیرتیس مجور می گفتند یعنی کبیر و دیگری که در ساحل قابس است او را سیرتیس منور می خواندند یعنی صغیر و اعراب خلیج جون الکبرت میگویند انتهی ترپی پولی مملکت وسیعی است ولی جمعیت او بسیار کم و هوای او ناساز کار است اگرچه خاک اینولایت خوب و محصول خیز است ولی چندان زراعت نمیشود و محصولات انجا غله و انگور و زیتون و خرما و سایر میوه جات

گرمسیری است و حیوانات انجا نظیر و شبیه تونس و الجیرز است و قصبه آباد انجا الکنون همان ترپی پولی است که پایتخت مملکت باسم او موسوم شده است و در قدیم از بلدان معروف بود و سکنه انجا بیشتر بدزدی و راه زنی اشتغال دارند و این شهر را چارلس پنجم گرفت و در انجا که سواران مالطه را که برای جنگ داوطلب گرفته بودند ساخلو گذاشت و در سال هزار و پانصد و پنجاه و یک مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و هشت هجری ترکها انجا را تسخیر کردند و ایشان را از انجا بیرون کردند و سیرنیکای قدیم مشتمل بر سه شهر بود و از انجهت است که در مائه پنجم بعد از ولادت عیسی اسم اینولایت را ترپی پولی گذاشتند که معنی او سه مدینه است و لیکن مواضع حدید اینها کجاست ما اطلاع نداریم و حکومت اینولایت نیز با تسلط و استیلاست و حکمران انجا را پاشا گویند که از جانب شاهنشاه ترکها تعیین میشود و متاع کلی اینولایت پشم و خاک طلا و ابریشم و پر شترمرغ و موم و ستا است که هر ساله کاروانها از انجا بولایت مراکش و فزان و تمبوکتو میبرند و ولایت برکه یعنی برقه هم انتهای ترپی پولی واقع شده است و اکثر اینولایت براری مقفره و صحاری معطشه است و سواحل برقه وقتی چنان مشهور بود که در عرض سال سه بار محصول از انجا برمیداشتند و الکنون یکبار هم مشکل است و قبایل اعراب خونخوار نیز بیشتر باعث خرابی اینولایت است که در انجا سکنی دارند و در ینولایت بود که معبد مشهور عالی جوپیتر امون در وسط صحرای خرمی بود که اطراف آن زمین خرم بیابان بود و طول این ولایت از شمال تا جنوب دویست میل و عرض و از مشرق تا مغرب یکصد و شصت میل است و مشرقی قسمت برقه مشتمل بر مرمریکای قدیم است و مغربی قسمت او مشتمل بر سیرنیکای قدیم است که پایتخت او سیرنی بوده است و از انجهت است که این ولایت را بعضی وقت سلطنت سیرنی میخوانند و سیرنی یکی از شهرهای پنجگانه است که او را پنتاپولس میگفتند و حاکم برقه از جانب پاشای ترپی پولی تعیین میشود و مذهب اهل اینولایت اسلام است ولی از اسلام جز نامی ندارند و دیگر و اهای یعنی سیاهان که از وسط افریقا می آرند در ینولایت خاصه در هر اکش اتقدر است که میتوان گفت از سعیدان ولایت بیشتر است **و از توابع** ممالک اربعه که جزو ممالک بربری است بلد الجرید است یعنی بلاد الجرید است که قسمتی از نومیدیه قدیم است و اینولایت بعید از بحر و در جنوب الجیرز و تونس واقع شده است و از کیفیات این ولایت چندان اطلاعی نیست و بعضی او را کانتری آف دیتس مینامند یعنی ولایت نخلستان و قسمتی ازین و ولایت جیتولیه قدیم است که بطلمیوس و پلینی ذکر کرده اند و اهل جیتولیه در قدیم مثل تاتارهای قدیم وحشی و خیمه نشین بودند و بسواحل افریقا را غارت و نهب میکردند و خود شان نیز به تقشف عیش مشهور بودند و در هر جا شب میرسید حرکت نمیکردند و تا صبح انجا منزل میکردند و لیبیه باصطلاح قدما بهمه افریقا استعمال میشود ولی خصوصاً او دلالت بمملکت قدیم مرمریکا و سیرنیکا قدیم دارد که الان به برقه مشهور است و قسمتی از ترپی پولی و با بعضی دیگر از ولایات و صحرا که در وسط افریقاست و در عهد روم میان سواحل افریقا بسیار آباد و معمور بود چنانچه باغچه دنیا می گفتند ولی الان ستعر بی خواب مانده مضجعش بی آب مانده مرتعش در قاعهای بلقعش خیل شیاطین را محل **تنبیه** طرابلس مغرب که در کتب قدیمه ضبط است همان ترپی پولی است یعنی سه شهر و او را اطرابلس باضافه الف نیز خوانند و طرابلس دو بلد است یکی طرابلس شام است و یکی طرابلس مغرب است و هر دو در ساحل دریا اتفاق افتاده و برکه همان برقه است و در مراصد گفته برقه بالفتح و القاف اسم صقع یشتمل علی مدن بین الاسکندریه و افریقیه و اسم مدینتها انطابلس و تفسیره بالرومیة الخمس مدن انتهی و انطابلس معرب پنتاپولس است یعنی پنج شهر و این شهرهای پنجگانه **اول** سیرنی **ثانی** آپولونیه **ثالث** تالمیس **رابع** برینس **خامس** هس پری دس است و بعضی عوض هس پری دس قصبه ارسینوا را

شمرده اند و سیرنی دختر منوسنس است که با شوهر خود آپولو با فریقا رفت و در ولایتی که تو طن جست باسم او خوانده سیرنیکا نامیدند و قصبه سیرنی پایتخت انجا بود و بعضی گویند بنای قصبه سیرنی از بطلس بود که ششصد و سی سال قبل از عیسی بنا نهاد و ارتس تیوسن بر آبادی انجا کوشیده باسم مادر خود را که سیرنی بود بر انجا گذاشت و این شهر را بطلیموس آپیون در سال ۹۷ قبل از عیسی بدولت روم تفویض کرد و اکنون هیچ اثری از و باقی نیست ع خاکش اعلامها بلقع ودده خرافات رومیان است که بطلس شبانی بود به غرگوری که یکی از ارباب الانواع است خیانت کرد و بحکم او سنگ چماق شد که در شهر سیرنی بجهة عبرت ناظرین برپای بود و گنبد جوپیتر آمون در برقه بود و انقدر از جواهرات و طلا و نقره در ان بود که حد و حصر او را خدا میدانست بعد از زوال رومیان طایفه وندل انجا را غارت کردند و گنبد را خراب نمودند و آمون و همون بلغت اهل لوبیه جوپیتر را گویند یا معنی اعظم و افخم که لقب جوپیتر است و اکنون در نزدیکی او قریه صیوه اباد شده است و از صیوه تا قاهره تخمینا سیصد و بیست میل است و صیوه در میان برقه و قاهره است و خرابه گنبد جوپیتر و سایر مقابر قدیمه پیدا ست و صیوه در عرض بیست و نه درجه دوازده دقیقه شمالی و در طول بیست و شش درجه و شانزده دقیقه مشرقی واقع شده است و از شهرهای قدیم این مملکت سرت بود که مابین برقه و طرابلس بود و اکنون خرابست و بجای او قریه زعفران اباد شده است و سرت اسم ولایتی است که باسم ان بلده مشهور بود است و از قصبات معروف بلاد الجرید یکی غدامس است که در نقشه گدمس ضبط است و دیگری بسکره است که در نقشه بسکره ضبط است و دیگری تاهرت است که در نقشه تاگرت ضبط است که در جنوبی بسکره است و غدامس در اقصی مشرق بلاد الجرید است و میان غدامس و تاهرت تخمینا سیصد میل است و میان تاهرت و بسکره تخمینا یکصد و بیست میل است و غدامس در جنوب مشرق تاهرت واقع شده است و اسامی بعضی از بلدان بربرستان افریقا که در کتب قدیمه ضبط است و اکنون بتحریف و تصحیف در اطلسها ثبت است ما در جدول معلوم میداریم

مراکش	بارژوکو	فاس	فز	طنجه	طنجیر
سبتنه	بسیوته	سوس اقصی	لوارنهل	تاودله	تذلاﺋﻪ
دکاله	دیو کلای	مازوودنت	مژوودنت	اسفی	سفی یا اسفی بندر غربی مراکش
سلا	سلی بندر مراکش	ملیله	ملیله در ساحل شمال مراکش	تنس	تنز در ساحل دریا در طلا و الجزایر
تلمسان	تلمسین	رجماسه	رجمین سر در مشرق مراکش	درعه	درا، یه نهریست در مشرق مراکش
بجایه	بوجیه	بونه	بونه یا بابه	قسطنطینه یا قسطلینه	کوسنطینه یا کاکنس تن تین
تونس	تونیس یا تونس	سوسه	سوسا	مهدیه	مهدیه
قابس	کابس	تبزرت	بیزرته	قیروان	کیروان
باجه	بجبر	صفاقس	سفاکس یا سکافس	شبیطله	سفیطلاه
توزر	تارزر	قفصه	کفسه ماده جنوب توسبات	طرابلس	تری پولی
انطابلس	پنتاپولس	غدامس	گدمس	برقه	برکه
بنغزو	بنگزی	زویله قاعده فزان	رزوله	بسکره	بسکره قاعده زاب
تاهرت	تاگرت	قرقنه	کرکنه جزیره است در مقابل قفصه	طولقه	تولگا در مغرب بسکره
الحمه	الهمت من اعمال تاهرت				

باب یکصد و هفدهم در بیان مختصری از تاریخ ممالک بربری

در دنیا قلیل ولایت هست که تغییر و تبدیلات بخت را مثل بربرستان مشاهده کرده باشد و اصل آبادی این ولایات از اهل مصر است ولی در چه زمان و باکی باعث نوابادی این ولایت شد معلوم نیست و تخمینا در سال ۸۹۱ قبل از عیسی دیدو خواهر پیگ ملیون پادشاه تیر از برادر خود در وگردان شد و باین ولایت آمد و شهر کرتج را بنا نهاد و پس ازان شهر کرتج پایتخت جمهوریه معتبری شد که ابر عظمت و جلالت او بر اکثر جهان سایه افکند و تخمینا هفتصد سال طول کشید تا بدست رومیان از اختلافات آراء خودشان تمام شدند و این مملکت پس ازان متصرف رومیان آمد و چنان آباد گردید که درة التاج شاهنشاهی رومیان گشت و چندین شهر نیکو در سواحل آباد کردند و مذهب عیسوی در ینولایت در عصر حواریون رواج گرفت و تا مائه پنجم برقرار بود تا اهل وندل براین ممالک استیلا یافتند و در مائه هفتم متصرف خلفای بغداد آمد و مذهب اسلام ازان پس در افریقا شیوع یافت در مائه هشتم مسلمانان بجانب اروپا حمله آوردند و اکثر ولایات اسپانیا متصرف مسلمانان آمد و در تصرف مسلمانان بود تا در سال ۱۴۹۲ مسیحی مطابق ۸۹۷ هجری مسلمانان را از اسپانیا باید ستیاری فردیند و ایزبلا بیرون نمودند و مسلمانان ناچار بجانب افریقا فرار شدند و در سواحل بربری دوستان و اشنایان ایشان بسیار بود و نفی مسلمانان از اسپانیا باعث دشمنی فیما بین ایشان و اهل اسپانیا و کل عیسویون شد و از ترکها مسلمانان امداد خواسته و از شاهنشاه ترکها و برادر نامدار بربروسا که ادمیرال سفاین ترکها بودند به بربری آمدند و ترکها و مسلمانان ظفر یافته در چندین حرب در دریا غلبه کردند چنانچه از اهل اسپانیا و اروپا هر که در سواحل بربری بود باوطان خود بر گشتند ولی مسلمانان و اهل بربری از دست پادشاه اسپانیا خلاص شده بجنگ ترکها گرفتار شدند و چارلس پنجم شاهنشاه جرمنی اهتمام کلی در تسخیر تری پولی و الجزیر کرد و تری پولی را متصرف کرد لو لهیه لشکر دیده و بالجزیر رفت و قبل از جنگ سفاین بزرگ او در دریا باطوفان شدید غرق شدند و او را مجالی زیست نمانده بجرمنی برگشت و الجزیر سالها بدزدی دریا و اذیت عیسویون عادت داشت در ین زمان که متصرف فرانسه در آمده ازان اطوار قبیحه دست کشیده اند و سلاطین مراکش خود را از نسل حضرت رسول میدانند و قدرت انها در ینولایات مثل خلفای بغداد است که در زمان خود داشتند و میل الملوک نام یکی از شاهزادگان مراکش اهل پورتگال را شکست فاحش در افریقا داد و او که پادشاه پورتگال دن سبس شین در جنگ کشته شد و اهل مراکش با پورتگال عداوت کلی دارند و در دریا در راه زنی و دزدی تغافل نمی کنند مترجم گوید از تاریخ سلاطین مغرب در وفیات الاعیان در احوال یوسف بن تاشفین و محمد بن تومرت و عبد المؤمن بن علی و یوسف بن عبد المؤمن شاره شده است هر که خواهد بران کتاب رجوع کند و در مراصد نوشته البربر هو اسم یشتمل علی قبایل کثیرة فی جبل المغرب من برقة الی آخر المغرب وفی الجنوب الی بلاد السودان وهم امم وقبایل لا تحصی و هذه اماکن سمیت باسمائها من نزل من قبائلهم ببلاد المغرب صنهاجة لمطة مصمودة کومیة کتامة عمارة هوارة ضریسة نفوسة کزوله وغیره و در مراصد همه را اسم میبرد که سی و شش قبیله است ولی نسخه کتاب از بسکه غلط بود نوشتن او را روا ندانست این ده طایفه را از کتب دیگر تصحیح کرده

باب یکصد و هجدهم در بیان استرن افریکا یعنی افریقای مشرقی

افریقای مشرقی مشتمل بر ممالک نوبیه ابی سینیه یعنی حبش عدیل اجبن زنگوبار یا زن زنگی بار موزمبیک موکرنگا یا مونو متپه و سوفاله است اما نوبیه که نوبه باشد ولایت وسیعی است حد شمالی [illegible]

وجنوبی او آبی سینیه و دارفور و کاردوفن و حد مشرقی او بحر الاحمر و مغربی او لیبین درزرت یعنی صحرای کوبر
لیبیه است و اینولایت را قدما ائی اوپیه میگفتند یک قسمت معتبر اینولایت صحراست ولی در سواحل نیل قرا و قصبات
آباد است و خاک سواحل نیل مرغوب و حاصل خیز است و نوبیه بچهار ولایت منقسم است **اول** ترکیش نوبیه
که در تصرف ترکهاست و منسوب بترک است **دوم** دونگلاست **سیم** سنار **چهارم** ناحیه بدبس حبش است
اما ترکیش نوبیه وادی تنگ درازی است که در اطراف نیل است و چندین رئیس از خود دارد ولی
همگی بپاشای مصر اطاعت دارند قصبات معروف انجا دبر و ابرتیم است اما دونگله ولایت معمور
پرجمعیت است پایتخت انجا مرگه است که او را نیو دونگله نیز گویند و جمعیت انجا تخمینا ششهزار است و پادشاه
اینولایت بسیار ستمکار است و خانهای این شهر غالبا از چوب است و بگفته نوی ناث حاکم دونگله بپادشاه سنار
باج گذار است و درین ولایت اسبهای خوب بعمل می آید و مذهب ایشان نیز اسلام است **مترجم گوید**
دونگله همان دنقله است که در کتب قدیمه ضبط است کما قال الیاقوت دنقله بضم اوله وثالثه وقیل بفتحهما وسکون
ثانیه مدینة کبیرة فی بلاد النوبة وبها منزل ملکهم علی شاطئ النیل لها اسوار عالیة مبنیة بالحجارة وطول بلاد النوبة علی
النیل انتهی و اوراد مقلة بامیم و دمکله نیز گویند والکنون در اطلسها دو نقله ضبط کرده اند یکی را نیو دونگله میگویند
که همان مرکه است و دیگری را الد دونگلا می نگارند یعنی دونگله قدیم که قدما او را بریمیس میگفتند انتهی اما سنار
ولایت وسیعی است چنانچه قدما شاهنشاهی مرو انجا را تعیین کرده اند تا اکنون هیچ از اصل و فصل او خبر نداریم و مورخین
قدیم و جدید بر آنند که او نیز مثل مصر وقتی مهد علم و دانش بود و در ولایت نوبیه و در مغربی اینولایت بطلمیوس سیاح
سفر کرده و اسم اینولایات از طایفه نوبی که در مغربی اینولایت مسکن داشتند استخراج شده است و پایتخت سنار از همان
اسم است و بگفته بان سیت تخمینا یکصد هزار جمعیت دارد و شهر معمور است و کاروانها ازین شهر هر ساله
بمصر و وسط افریقا و جده عربستان میشوند و در شمال سنار قصبه عربی یاگری است که در کنار نیل است و وقتی
پایتخت نوبیه بود و اهالی اینولایت عموما مکار و ستمکار و غدارند اما بدجس طوایفی چند است که
در سواحل بحر الاحمر سکنی دارند و منازل ایشان خیام است و در نوبیه فیل بسیار است و شتر و اسب و شیر
و هر حیوان دیگر که در بلاد حبشه باشد انجا نیز یافت میشود **دارفور** در مغرب سنار است ولایت کوچکی است و
واهالی انجا مسلمان هستند و پادشاهی از خود دارند که سلطنتشان موروثی است و اهالی انجا بهتر از سایر ولایت است با
قصبه بجا کوبت است **مترجم گوید** مصنف ولایت کاردوفن را دیگر بیان نکرد این ولایت میان سنار و دارفور
اتفاق افتاده است و قصبه انجا ابیذ است انتهی اما **آبی سینیه** که ولایت حبشه است ولایت وسیعی است
حد شمالی او نوبیه و حد جنوبی او عدل است و حدود نوبیه و حبشه و عدل بتحقیق معلوم نمیتوان کرد چرا که غالب
اوقات بایکدیگر مخاصمه دارند هر که از ولایت دیگری گرفت حد ملک او چندی پیشتر میرود و از دیگری کمتر میشود
ازانجهة درست تحدید نمیتوان نمود آبی سینیه مملکت مرتفع بلندی است و کوهستان بسیار دارد و بجهة
ارتفاع زمین انجا در چندین قسمت هوای انجا خیلی بهتر از هوای نوبیه و مصر است چنانچه هوای بعضی از قسمتهایش
معتدلتر از هوای پورتگال و اسپانیاست ولی دره ها و اراضی منخفضه انجا بسیار گرم میشود و در ینولایت حیوانات اهلی
و وحشی از هر قسم فراوان است و جاتیش زیاد دارند و کرگدن دو شاخ کله کله در ینولایت یافت میشود و

دیوز و کفتار نیز فراوانست پایتخت این مملکت غندر یا گندر است و بقول بومیان این ولایت این شهر در وسعت
با قاهره برابر است چنانچه یکصد کلیسا دارد و همه ایشان عیسوی اند و اکسوم پایتخت قدیم این مملکت خراب شده است که
آثار قدیمه او برپاست و زبان اهل حبشه مخلوط با زبان عربی است که از انولایت آمده در حبشه سکنی گرفته اند و قصبات
دیگر اینولایت ادوه و مسوه و تگیبولت است **مترجم گوید** ادوه در مشرقی اکسوم و مسوه در ساحل دریا
ما بین شمال مشرق اکسوم و تگیبولت در جنوبی غندر است و مسافت میان غندر و تگیبولت تخمینا دویست و پنجمیل است
و قصبه دیگر حبشه قصبه انتلو است که در جانب جنوب مشرق اکسوم است انتهی و اهالی آبی سینیه کمتر با قسمتهای
دیگر دنیا مراوده دارند وقتی که اینولایت و نوبیه را باسم ائی اوپیه میخواندند قدما چنان تصور میکردند که در ینولایت
جمعیت رشید خونخوار بسیار است ولی الکنون این گمانها در حق این ولایت میرود و این مملکت با بحره در تحت منطقه محرقه
واقع شده است و بومیان این ولایت را ابت جو بید مینامند و سلطنت این مملکت نیز موروثی و حکمرانی انجا با اقتدار
و تسلط است **مترجم گوید** قله معروف کوهستان حبشه قله آیست که در شمال مشرقی غندر است که پانزده
هزار فوت ارتفاع اوست و با وجود اینکه در تحت منطقه حاره است باز قله او برف دارد و در حبشه چند دریاچه کوچک است
بزرگ انها در جنوب مغرب قصبه غندر است که تخمینا چهل و پنجمیل طول و سی میل پهنای اوست و در عرض دوازده درجه
شمالی و در طول سی و هفت درجه و بیست دقیقه مشرقی واقع شده است انتهی اما **عدل** ولایت کوچکی است
که در جنوب مشرق حبشه است و گندم و ارزن و کندر و فلفل محصول انجاست و سکنه این ولایت مسلمانند و قصبه انجا
زیلع یا زیلا است که در کنار دریاست و از سلطنتهای مشرقی افریقا کمتر اطلاع حاصل است قبایل بدوی بسیار دارند
و صحاری مقفره نیز بسیار است لهذا سیاحان را تردد در این ولایت مشکل است و جنوبی حبشه صحرای ازرکی
که بیشتر اعراب بدوی و سایر قبایل وحشی سکنی دارند و در جنوبی این ولایت قصبه مگادکسه است که محل معامله
و تجارت است **مترجم گوید** مگادکسه را مگدیشه و مگاده دکسو نیز خوانند و این همان مقدشو است که در کتب
قدیمه ضبط است صاحب تقویم البلدان میگوید مقدشو علی بحر الهند و اهلها مسلمون ولها نهر عظیم و قال ابو المجد
الموصلی فی مزیل الارتیاب ان مقدشو مدینة کبیرة بین الزنج والحبشة و صاحب مراصد میگوید مقدشو بالفتح ثم السکون
وفتح الدال وشین معجمة مدینة فی اعلا بلاد الزنج فی جنوب الیمن فی بر البربر فی وسط بلادهم و هولاء البربر غیر البربر الذین بالمغرب
هولاء سود متوسطون بین الحبش والزنوج واهل هذه المدینة کلهم غرباء لیسوا بسودان ولا ملک لهم انما یدبر امرهم المقدمون
منهم واذا قصدهم التاجر فلا بد ان ینزل علی واحد منهم یستجیره ومنها یجلب الصندل والابنوس والعنبر والعاج وهذا اکثر
امتعتهم انتهی و زیله که قصبه عدل است همان زیلع است صاحب تقویم البلدان میگوید زیلع بفتح الزاء المعجمة و سکون
الیاء المثناة التحتیة وفتح اللام ثم عین مهملة فی الاخر من فرض الحبشة قال ابن سعید زیلع مدینة مشهورة من مدن الحبشة
اهلها مسلمون وهی علی رکن من البحر وحرها شدید ولیس لهم بساتین ولا یعرفون الفواکه و قال فی القانون زیلع فرضة
الحبشة تحاذی عرض الیمن و فیها مغاص وهی بین خط الاستواء وبین الاقلیم الاول و فیها شیوخ یحکمون بین اهلها و
وعندهم ینزل التجار ویضیفونهم ویتبایعون لهم انتهی اما **زنگوبار** که عبارت از زنگبار و زنجبار و بلاد الزنج است بنا بر حساب
اعراب ولایت وسیعی است ولی بیشتر او باطلاق و وحل است و هوای انجا بسیار گرم و ناسازگار است و سکنه
این ولایت طایفه ماکوشل است که بعضی این طایفه مسلمان و بعضی دیگر کافر است و سکنه این ولایت غالبا

وحشی صفتند بخدا اعتقاد ندارند و در میان اینها گیاه پرست و حیوان پرست بسیار است بلکه بپاره آهن نیز اعتقاد
دارند ملیندا در ساحل یکی از ولایات زنگبار است ولایت کوچکی است و اهل انجا مسلمانند و قسمتی از این ولایت بدولت
پورتگال تعلق دارد و قلعه در انجا ساخته‌اند و چند کلیسا بنا کرده‌اند و از این ولایت طلا و عاج و موم و ادویه طبابت و برنج
و شکر بخارج بسیار میبرند **مترجم گوید** قلعه که در ساحل ملیندا دولت پورتگال ساخته‌اند او را فارت آف ملیندا
گویند و قریب بساحل این ولایت چند جزیره کوچک است و جزیره وسط که از دیگران بزرگتر است جزیره زنزیبار
که مسمی باسم مملکت است و تقریبا این ولایت از خط استوا تا یازده درجه عرض جنوبی است و چند رودخانه
دارد انتهی **اما موزمبیک** در سمت جنوب زنگبار است و ولایت وسیع عریضی است و مسکن قبایل مختلفه
از بومیان ان ولایت است و قصبه معروف انجا موزمبیک است که باسم ولایت موسوم است در جزیره در نزدیکی ساحل
اتفاق افتاده سابقا بسیار آباد بود ولی الآن بابادی سابق نیست و در اینجا معامله غلام و کنیز بسیار میشود ولایت
موزمبیک بسیار حاصلخیز است و معادن طلا متعدد دارد و گوسفند و گاو و آهو در این ولایت بی شمار است و معرب
این ولایت بواسطه حیوانات دشتی وحشی نامعلوم است گویی او که او را کیلو نیز گویند فیمابین موزمبیک و زنگبار است ایمن
و بندر خوبی دارد و سفاین بعضی وقت از این بندر آب و سایر مایحتاج را بهم میدارند **اما موکرنگا** که بعضی او را
مونوموتاپه گویند حد شرقی او موزمبیک و حد جنوبی او ولایت سوفاله است و این ولایت بحسب ادب و زینت
از همه ممالک مشرقی افریقا بهتر است هوای این ولایت خوب و خاک انجا مرغوب است گله‌های فیل و جوقهای شتر مرغ
در این ولایت بی شمار است و معادن طلا و نقره نیز دارد و سکنه اینجا نگروها است **مترجم گوید** کوهستان
لوپته در شمال مشرق این ولایت است و قله او نیز برف دارد و خوبی هوای این ولایت نیز از آن است و قصبه
این ولایت سنه است که در کنار رودخانه بزرگ زنبسی است که با پنج دهن داخل دریا میشود انتهی **اما مملکت**
سوفاله محدود در شمال مغرب با موکرنگا است و اهل پورتگال در اینجا نیز قلعه دارند و در این ولایت معدن طلا
بسیار است و چنان مظنون است که ولایت اوفیر این است که هر ساله از انجا بحضرت سلیمان فلزات گران بها
و طلای بی شمار میبردند این ولایت سابقا محل تجارت بود ولی الکنون چندان تجارتی ندارند آن قسمت که با محیط
محدود است بسیار حاصلخیز و خوب است و قسمت مغربی او که بیابان است آرامگاه فیلهای عظیم الجثه است
که در آن بیابان گله گله بحرکت در می‌آیند و معامله کلی انجا عاج است **مترجم گوید** مصنف اجن را که
در اول ولایات مشرقی افریقا بیان کرد دیگر ذکری از او ننمود این ولایت نیز در ساحل مشرقی است و بچندین ولایات
و نواحی تقسیم شده است یکی از ولایات او عدل است که بیان شد و دیگری مقدشو است که معلوم گشت و
و متاع کلی این ولایت عاج و طلا و اسب است و در میان عدل و مقدشو طوایف گلا و طوایف سومالی سکنی دارند
و سوفاله در کتب قدیمه ضبط است صاحب مراصد میگوید سفاله آخر مدینة تعرف بارض الزنج و صاحب تقویم البلدان
میگوید سفالة من بلاد الزنج ومن القانون سفالة من الزنج واهلها مسلمون وهم جنوبی خط الاستواء والعرض
المذکور جنوبی وقال ابن سعید اکثر معاشهم من الذهب والحدید ولباسهم جلود النمور وذکر المسعودی ان الزنج لا تعیش عندهم
الخیل فعساکرهم رجالة ویقاتلون علی البقر

باب یکصد و نوزدهم در بیان وسترن افریکا یعنی افریقای مغربی

افریقای مغربی مشتمل بر صحرای طویل عریضی است که او را گریت دزرت میگویند که در سمت جنوب مراکش واقع شده است
و مشتمل بر ولایت سنگمبیه یا ولایات دیگران سیاهان که در حوالی و اطراف رودخانه سنگل و گمبیه اتفاق افتاده است
و مشتمل بر ولایت مندین گو و دیگر ولایاتیست که در سمت مشرقی سیرالیون و حباوه یا گینی است که مشتمل بر گرین کوست
یعنی ساحل غله و آی وری کوست یعنی ساحل عاج و گولد کوست یعنی ساحل طلا است و ولایت اشنتی و دهومی
و بنین و واری و بیه فره است و همه این ولایات که مذکور شد در شمال خط استوا واقع شده‌اند و همه این ولایات را
اپر گینی یعنی گینی علیا و ولایات دیگر که در جنوب خط استوا واقع شده‌اند بجهة امتیاز لوار گینی یعنی گینی سفلی مینامند ولی
این امتیاز الآن متروک است و ما الآن از جانب شمال شروع میکنیم و در میان صحرای کبیر که قبایل اعراب و غیره
سکنی دارند بعضی جاها هستند که در وسط این بیابان سبز و خرم و چمن است و چنین قطعات ارض را که در میان چنان
صحرا باشد باصطلاح اویس مینامند و معیشت انعام و مواشی اعراب از اینها است و در این صحرا نیز چند ولایت است بعضی
از اینها معلوم سیاحان هوشیار شده است مونگو پرک دانا چنان گفته است که این ولایات هر یک حاکمی و رئیسی
از خود دارند و مجموع آنها زیادتر از هزار و چهارصد میل بسمت مشرق کیپ ورد کشیده‌اند جمعی از اینها مسلمان و بعضی
کفار و بعضی بت پرستند و سلطنت تمبوکتو که در حق او زیاده حرف دارند در سمت مشرقی این ممالک است و در اقصی جنوب
این ولایت نواحی و اصقاع سولی منه است که سولی منش نیز گویند و کورنکو و مندین گو سس و دو کهش
اهالی این ولایت جهله و سفله‌اند و رودخانهای معروف این ولایت رو کلی است که به الیش شواری سیرالیون
داخل میشود که انجا متصرفی انگلیس است چنانچه در باب هشتاد و هفتم ذکر شده است و این ولایت در جنوب مشرق
محدود بار و دخانه مسورده است که در دهن این رودخانه قلعه اهل فری دونیه ساخته‌اند مسمی به لیبریه که نظیر
در قیب قلعه سیرالیون است **مترجم گوید** فری دونیه اسم ممالک متحده ینکی دنیای شمالی است و
رودو رودخانه ایست که هنوز تا منبع او نرفته‌اند و چنان گمان کرده‌اند که تا منبع او تخمینا سیصد میل راه است
اما ساحل غله که او را پیپر کوست نیز گویند یعنی ساحل فلفل ولایت وسیعی است تخمینا دویست و پنجاه
میل در مشرق کیپ مسورده است و در این ساحل سابقا فلفل بسیار بود و تجارت کلی از فلفل میشد ولی
الکنون بجهة معامله فلفل هند شرقی از قدر و قیمت او کاسته شده است و معامله کلی الآن عاج و برنج است و بومیان
این ولایت بخلاف سایر ولایات سواحل افریقا بلند قامت و خوش سیما و قوی هیکل میشوند ولی در خصلت
دزدی و راه زنی با سایر نگروها شراکت دارند و بنادر معروف این ساحل سستر کرو و سنگوین است
اما ساحل عاج در مشرقی ساحل غله است چون در انجا دندان فیل و عاج زیادتر از سواحل دیگر معامله میشود
لهذا باسم عاج شهرت دارد و فیلهای اینها در وسط ولایت افریقا بحسب جثه بزرگتر از سایر افیال ولایات است
چنانچه غالبا بلندی اینها مقدار سیزده فوت است و اهالی این ولایت بسیار بدخلق و ناملایم و عجیب که از ندو بنادر
معروف انجا لهو و درنم است **اما ساحل طلا** حد مغربی او ساحل عاج و حد مشرقی او دهومی است و در این ساحل
طلای بسیار از وسط می‌آرند و در عوض اجناس میگیرند از انجهت بساحل طلا مشهور است و در این ساحل اهل
اروپا قلاع و مساکن بسیار دارند و بیشتر اینها تعلق به گریت بریتین دارد و این ولایت جنگل بسیار نیز دارد اشنتی
سلطنت قوی و وسیعی است محتوی بر قسمت بزرگی از ساحل طلا تا درون مملکت و در این ولایت بز و گوسفند و خوک

و مرغ خانگی فراوان است و غله و میوه از هر قسم بعمل می آید پایتخت انجا کومسی است که تخمیناً صد میل از دریا مسافت دارد
و نشیمن پادشاه در این شهر است و اهالی اینولایت بسیار زشت و بی باک اند مترجم گوید اشنتی ولایت
چندین قصبه و قریه دارد انچه که سیاحان معلوم داشته اند قریب بشکل مربع اتفاق افتاده که تقریباً هر ضلع او دویست و هفتاد
میل میشود و در ساحل طلا که حد جنوبی این ولایت است دولت انگلیس چندین قلعه محکم دارند انتهی داهومی اصلی سلطنت
افریقای مغربی است و در سمت مشرق اشنتی واقع شده و در سال هزار و هفتصد و بیست و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و
چهل هجری ولایت هویده و اردره ضمیمه ولایت داهومی شده است و هویده در ساحل دریاست و ولایت کوچکی
ولی معمور و آباد و خاک انجا حاصل خیز و مرغوبست و بومیان انجا نیز آدمی منش اند اردره در شمال مشرق هویده است
و پایتخت این ولایت نیز از همان اسم است و خود ولایت داهومی ولایت بعید از بحر است و اهالی انجا بسیار رشید
و جنگجو و خونخوار اند و پادشاه انجا نیز کمال تسلط بر اهل مملکت خود دارد گویا خداوند او را بر ان اغوال بیابان مسلط
کرده است و پایتخت این ولایت آبهومی یا ابومی است در وصف غولان صحرائی خاقانی نیکو فرماید شعر

غولان کمین گشای خونریز — غوغائی و روز خسب و شب خیز
مقصد نه و حمله کاروانی — دیده نه و جمله دیدبانی

بنین ولایت وسیعی است و در مشرق داهومی است و حدود او نا معلوم است و جمعیت انجا بیش از سایر ولایات
جول و حوش است و خلق انجا نیز قابل و با ادراک و شعور اند و پایتخت او نیز بنین است که پادشاه در انجا مسکن
دارد و فیما بین بنین و خط استواء این ولایات بچندین حاکم نشین تقسیم شده است و هر ساله روغن و خرما
و عاج و چوب سرخ بسواحل آورده با اهل اروپا معامله می کنند و در جنوب خط استواء در سواحل مغربی ولایات
لونگو گلونگو کانگو انگولا بنگولا علی التوالی واقع شده است و درین ولایات اهل پورتگال معامله کاری دارند
و صفحه اینولایات عموماً نشیب و پست است و بیشتر انها باطلاق و نی زار است و بمسافت بعید از دریا چندین کوه مرتفع
هست و حدود مشرقی اینولایات در جانب وسط ولایت کلیتاً نا معلوم است و هوای این ولایات گرم و در چندین
قسمت بشدت نا سازگار علی الخصوص بغربا خصوصاً ولایتی که مسمی به بنگولا است لونگو در جنوب محدود برود خانه
بزرگ زئیر است که او را رود خانه کانگو نیز خوانند پایتخت این ولایت که نشیمن حاکم است باسلی است که در نزدیکی
ساحل است و درین ولایت عاج و نمک و آهن فراوان است نیشکر نیز بعمل می آید و کشته که درستنی معطری است
از اینجا می آرند و تنباکو و خرما و پنبه و فلفل نیز بسیار است و ولایات کانگو انگولا بنگولا در زیر سلطنت
پورتگال است و محتوی بر یک ساحلی است که تقریباً ششصد میل است و قصبات معروف انجا سنت پال دلوندو
که پایتخت انگولا است و دیگری نیز بانزه کانگو است که او را سنت سالوادر نیز گویند که در یک شعبه از زهیر در کانگو
و سنت فلیپ دبنگولا است که پایتخت از همان اسم است و در جنگلهای این ولایات ببر و یوز و فیل و افعی
و اقسام میمون فراوان است مترجم گوید از خط استواء تا رود خانه لوزستس که اقصی جنوب این
ولایات است که تقریباً مصب این رود خانه در عرض هفده درجه جنوبی است تخمیناً طول این سواحل یکهزار و یکصد و هفتاد و
میل است و چندین رود خانه ازین ولایت جاری است

باب یکصد و بیستم در بیان سوترن افرکاء یعنی افریقای جنوبی

افریقای جنوبی مشتمل بر ولایت کافرریا و ولایت بچوانس و ولایت هوتن تاتس و کیپ کولونی است و ادیب

کولونی ذکری

کولونی ذکری در باب هشتاد و هفتم در متعلقات انگلیس شده است مترجم گوید کیپ کولونی یعنی دماغه
نوابادی که تازه آباد شده است و همه این ولایت را گاهی باین اسم میخوانند انتهی اما کافریه که او را کافر
لند نیز گویند یعنی کافرستان ولایت بزرگ و وسیعی است که فیما بین مشرقی سرحد نواحی کیپ گود هوپ و جنوبی
سرحد موفاله است و چندین قبیله در ینولایت سکنی دارند و هر قبیله بزرگی از خود دارد و این کفار بسیار بلند قامت
و تنومند میشوند و چنان جرأت و جلادت دارند که به تنهائی به شیر و دیگر حیوانات وحشی حمله می آورند و غلبه
میکنند و چهره ایشان بسیاهی مایل است و موی ایشان مجعد است و مردان این قبایل اکثر اوقات به صید افکنی
و شکار مشغول اند و امر زراعت و شیار کردن زمین با زنانست و گله گاو و گوسفند بسیار دارند و خاک انجا نیز
در بعضی قسمتها بسیار خوب و حاصل خیز است و گلهای ایشان چنان مودب و آموخته اند که بهترین سگ
معلم اروپا بالقدر اطاعت آقای خود نمیکنند که گله های بزرگ ایشان می کنند چنانچه این گله های گاو و گوسفند
بیک صفیر از حرکت باز می ایستند و بیک صفیر دیگر بلا تامل بحرکت در می آیند و باز بیک صفیر دیگر اگر بخواهد انها را
نگاه میدارد اما ولایت هوتن تاتس بجمیع طول سرحد شمالی کیپ کولونی اشتمال دارد تخمیناً دویست میل
طول او میشود و در اینجا نیز قبایل و طوایف مختلفه ماوی گرفته اند که هر طایفه رئیسی از خود دارد و مثل اعراب
خانهای نی و حصیر دارند و در پی آب و علف صحرا بصحرا و وادی بوادی حرکت مینمایند و قبایل معروف انها
بوشمنس یا بوشمن است یعنی مردمان جنگلی که در جبال و سط منزل دارند مترجم گوید بوش بمعنی بوته و
و درخت و من بمعنی مردمان است انتهی و طایفه هوتن تاتس پست ترین طوایف بشر است متوسط الجثه
و القامه میشوند ولی عموماً نرم و نازک اند و طوایف بوشمن در میان ایشان بکوتاهی قامت امتیاز دارد که زندگانی
انها غالباً مثل حیوانات در کهوف و مغارات است و در شمال مشرق هوتن تاتس ولایت بچوانس که بوشوانس نیز گویند
اهالی انجا بخلاف هوتن تاتس زیرک و دلاور و در امور زندگانی ماهر اند قصبه بزرگ انها لتکو است که بمسافت ششصد و پنجاه
میل بشمال مشرق کیپ توون و کیپ گود است و خانهای این شهر مدور بنا شده است و جمعیت انجا تخمیناً یازده هزار
میشود و باغستان خوب دارند و غله فراوان نیز بعمل می آرند تنبیه هوتن تاتس مملکت وسیعی است در جنوب
افریقا درازی او بطول محیط اتلنتیک تا کیپ گود هوپ تخمیناً سیصد و پنجاه میل است و بطول محیط هند تا دهنه رود خانه گریت
فش یعنی ماهی بزرگ تخمیناً پانصد میل است و قبایل بی شمار در ینولایت آرمیده اند که طرز و طور شان از یکدیگر
جدا است و انهائی که در حوالی کیپ گود است بلند قامت و نازک اندام میشوند و بهترین عضو انها کوچکی دست
و پای ایشان است و در شناوری ید طولی دارند و آلات و ادوات خود را اکثرا مسموم می سازند و در صید افکنی کمال
مهارت را دارند و مسکن انها غالباً کهوف و مغارات و جنگلهای انبوه سخت است و فاصله میان ولایت هوتن تاتس
و بی چوانس رود خانه عظیم ارنج است که او را گریپ نیز گویند و این رود خانه تقریباً در عرض بیست و نه درجه و ده دقیقه جنوبی
و طول بیست و چهار درجه و بیست دقیقه مشرقی از التقای نهرین کبیرین بعمل می آید که شعبه ان از شمال مشرق می آید
و شعبه دیگر او از جنوب مشرق از کوهستان کافرلند می آید و از ان پس بجانب مغرب حرکت کرده تقریباً در عرض بیست و
هشت درجه و چهل دقیقه جنوبی و طول شانزده درجه و سی دقیقه مشرقی بمحیط اتلنتیک جنوبی میریزد و طول این
رود خانه تخمیناً هفتصد میل است و باین رود خانه چند نهر نیز جنوباً و شمالاً داخل میشود و پایتخت ولایت بی چوانس

لنگوبت و این شهر و قصبه ایست یکی بنولنگو است که او را گرومن تر گویند و دیگر الد لنگوبت که او را انگون نیز
نامند که در شمال مشرق بنولنگو واقعست و قصبه دیگر اینولایت ثنی است که در جانب شمال مغرب بنولنگو است و حد
مغربی اینولایت بیابان بزرک است و حد مشرقی او کافرلند است و حد شمالی او نیز بیابانست و درین سالهای
جدید حد شمالی اینولایت تقریبا در عرض بیست و یک درجه جنوبی و طول بیست و سه درجه مشرقی دریاچه مستطیلی یافته اند
مسمی بدریاچه نگمی و رودخانه نیز باین دریاچه انصباب دارد مسمی به زوگا و ازان دریاچه تا بنولنگو تخمینا چهار صد و پنجاه
میل مسافت است

باب یکصد و بیست و یکم دربیان سنترل افریکا یعنی افریقای مرکزی

افریقای مرکزی مشتمل بر بیابان کویر و درزرت کبیر است و محتوی بر ولایت فزان و قطعه بزرک غیر محدود سودان است
که نگری تیه و نگرولند نیز گویند یعنی زمین و مملکت سیاهان و حد مشرقی ولایت سودان دارفور و حد مغربی
او تمبوکتو است مترجم گوید از انقرار که مصنف بیان نکرد طول این بیابان از مشرق تا مغرب تخمینا دو هزار
میل و از شمال تا جنوب نیز تقریبا دو هزار میل است انتهی و در مرکز این ولایت بیابان دریاچه چاذ واقع شده است
که آب او شیرین است و طول این دریاچه تخمینا از مشرق تا مغرب دویست میل میشود که این دریاچه را مسافران صحرا گرد
و سیاحان دربانور و دنهم و کلاپرتان پیدا کردند و در اطراف این دریاچه چاذ ولایات کانم و [illegible]
بگرمی یا بغرمی و بارنو واقع شده است و بمسافت بعیده بجانب مغرب ولایت کشنه و هوسه و چند ولایت کوچک دیگر واقع
شده است **فزان** ولایت معتبریست حد شمالی او تری پولی است و در انجا الجبیر و خرما و انار بسیار است
پایتخت انجا قصبه مرزوک است اینولایت هر ساله خراجی بحاکم تری پولی میدهد و امتداد این صحرا با درزرت کبیر
تقریبا از فزان تا کانم است و کانم در شمال دریاچه چاذ و این قطعه را دنهم و کلاپرتان در سال هزار و هشتصد و بیست و
دو مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و هفت هجری و سال هزار و هشتصد و بیست و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و
سی و هشت هجری عبور کردند و درین صحرا اوئیس یعنی خضرت و سبزی در میان بیابان بسیار است که بکار غنایم و مواشی قبایل
انولایت بسیار می آید و در مشرقی قسمت این صحرا اوئیس بسیار است و هر کدام وسعتی هم دارد و بارنو در مغرب دریاچه چاذ
ولایت با فایده آباد است و قصبات معروف انجا نیو برنی و کوکه است و مملکت بزرک اینولایت هوسه با [illegible] است که
شهر او سکتو پایتخت سودان است و پادشاه این شهر مسلمان است و این شهر در کنار جنوبی نیجر واقع است کشنه
در شمال هوسه در کنار نیجر است معامله انجا با بربرستان خاک طلا و غلام و کنیز و پنبه و پوست بز رنگ کرده است که
زرد می کنند تمبوکتو تجارت خانه افریقای مرکزی است و از همه سلطنتهای شمالی افریقا با تجار آمد و شد می شود و بندر
او کبره است تشنه ولایت بغرمی در جنوبی دریاچه چاذ است و بدریاچه چاذ رود خانه از ولایت بغرمی
گذشته که او را شری گویند که از جنوب بدریاچه داخل میشود و رودخانه نیز از بارنو گذشته که او را یئو گویند که از مغرب بدریاچه
انصباب دارد و قصبه ولایت کشنه همان کشنه است و قصبه دیگر هوسه کنو است که در جنوب مشرق کشنه
واقع است و در میان ولایت کانم و ولایت فزان ناحیه وسیعه بلمه است که باسم قصبه انجا بلمه شهرت دارد و هر که از کانم
به فزان رود از انجا بگذرد و از بلمه تا پایتخت فزان که مرزوک است تقریبا پانصد میل راه است و در عرض راه چند جا
آبادی هست و کوهستان سنگلاخ نیز دارد و صاحب قاموس فزان را بجیم با راء مهمله منضبط کرده است و در کتاب
مراصد و چند کتاب دیگر و جه طلسها باز اء معجمه نوشته اند و زمان یاقوت بر فیروزآبادی تخمینا دویست سال تقدم دارد

دول او در مسا

دول او در مسالک و ممالک رجالی [illegible] داشت و رود خانه نیجر رود خانه بزرگی است و منبع او از کوهستان بنگر و یتیه است
و در ولایت تمبرتنه بجانب شمال مشرق حرکت میکند و ازان پس جریان او بجانب شمال و شمال مشرق است و از جنب
تمبوکتو میگذرد و تا این شهر جریان او را معلوم داشته اند و ازان پس بحدس و قیاس جریان او را بسمت مشرق دانسته اند
و پس از مسافت زیاد بجانب جنوب مشرق مایل میشود و در ولایت هوسه از جنب بوسه گذشته بسمت جنوب جاری
میشود و پس از جریان بسیار باز بجانب جنوب مشرق مایل میشود و ازان پس بجنوب مغرب حرکت میکند و از مشرقی ولایت
بنین گذشته در ساحل کلبر آباد و دهان بزرگ بدریای اتلنتیک داخل میشود و ولایت واری در میان دو دهن او که
بشکل مثلث است واقع شده است و از دهنه او تا شصت میل بالا تر از قصبه بوسه که قصبه یاری است رفته اند
و از انجا تا تمبوکتو هنوز تحقیق معلوم نداشته اند و درین رود خانه تمساح فراوان است و در وقت باران طغیانی
عظیم دارد و وجود این رودخانه در افریقای مرکزی مورخین و اهل جغرافیا را بالحیرت انداخته است و نگرو با این رود خانه را
جولیبه گویند که در لغت انها معنی رودخانه است و مسلمانان نیل العبید گویند و اهل جغرافیای قدیم اختلاف عجیبی در حق
او داشتند بعضی بر این بودند که از مشرق بمغرب جاری است و از افریقای مرکزی میگذرد و در دریاچه خالی
میشود و بعضی بر ان بودند به نیل ملحق میگردد و بعضی بر آن بودند که بجنوب حرکت میکند و برودخانه کانگو متصل
میشود و پرک سیاح در سفر خود با فریقای مرکزی مجرای او را معلوم داشت که خود مجرای خاصی دارد و هیچیک از ان
اقوال صحیح نبوده و از اهل افریقا و از دولت انگلیس اشخاص هنرمند برای تفحص اینکار فرستاده اند هنوز تمام
مجرای او معلوم نگشته است و کپتین ترتر در سال هزار و هشتصد و چهل و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و
پنجاه و هفت هجری از دهن او تا سی میل بالاتر از قصبه یاری رفته است و قصبه یاری در عرض یازده درجه و ده دقیقه
شمال و طول چهار درجه و سی دقیقه مشرق گری نیچ اتفاق افتاده است و یاری در شمال بوسه است و تا اکنون
منبع او صحیحا که از کجاست معلوم نشده است و جمعی بر آنند رود خانه که از کوهستان بنگر و یتیه بر میخیزد و از ولایت تمبرتنه
جاریست دخلی باین رود خانه ندارد و رود خانه دیگر است و انچه مصنف بیان کرد که سکتو پایتخت هوسه در کنار
جنوب نیجر واقع شده باشد که در شمال هوسه است او نیز در کنار نیجر باشد محققا معلوم نیست و محتمل که رود خانه هوسه
رود خانه دیگر باشد که به نیجر متصل شود ولا تقف ما لیس لک به علم والله تعالی اعلم بحقایق الامور اما تمبوکتو شهر بزرگ
افریقای مرکزی است و چندین مائه است که تجارت خانه افریقا حساب میشود چنانچه سیصد سال است که اهل اروپا
با انجا معامله عاج و طلا دارند و هر ساله جمعی بتجارت انجا میروند و کار خانه پنبه ریسی و نداقی بسیار دارد و پادشاه انجا
خود را مختار کل دنیا میداند و جمعیت آن شهر تخمینا پنجاه هزار است و خانهای انجا از گل و نی است و این شهر یکبار
سوخته شده است و پس ازان بحلیه آبادی سابق در نیامده و این شهر در عرض هفده درجه و ده دقیقه شمالی و طول سه درجه
و صفر دقیقه مغربی گری نیچ اتفاق افتاده از این شهر تا دهنه رود خانه سنگل که در مغربی این شهر است تخمینا یکهزار
میل است و درین صحاری زنگیان آدم خوار بسیار است و ازان است که سیاحان اطلاع کامل ندارند ز مردم

زمین است چون پر زاغ سیه چهره و چشمها چون چراغ
تناور همه زنگی زورمند برهنه تن و سفت و بالا بلند

باب یکصد و بیست و دوم دربیان آفریکن آیلیندس یعنی جزایر متعلقه بافریقا

جزایر اصلی بزرگ معروف افریقا ماداگسکر دیو زبان و ماری تس و جزایر مدیره و جزایر کناری و جزایر کیپ ورد

باب یکصد و بیست دوم در بیان جزایر متعلقه بافریقا

و جزایر خلیج گنی و سینت هلینه و جزایر کومارو و جزیره سوکوترا با بعضی دیگر از جزایر غیر مشهور است اما مادغسکر مسافت بعیدی در ساحل جنوب مشرقی افریقا واقع شده است و یکی از جزایر عظیمه دنیاست طول او از جنوب تخمیناً یکهزار میل و عرض او از مشرق تا مغرب دویست و چهل میل است و بعضی ورا مادِکس مینامند و این جزیره بخوبی خاک و خوشی هوا و کثرت میاه و تپه های سبز و دره ها با صفا و جنگلهای خوب و صحراهای دلربا مشهور است دیگر جزیره از جزایر دنیا این محسنات را دارد و چندین رودخانه از میان او جاریست و هوای او بجهة نسیم دریا و ارتفاع اراضی خنک و با مزاج انسانی موافق و سازگار است و جمعیت انجا تخمیناً دو ملیان و هشتصد هزار است و این ولایت در چندین سلطنت و حکومت تقسیم شده است و چندین طایفه مختلف الاحوال والرؤیه درین جزیره توطن دارند که بعضی از انها سفید و برخی اسمر اللون و بعضی سیاه است آنهائیکه سفید و اسمر اللونند از نسل عربند که از زبان و مذهب ایشان معلوم است ولی در چه وقت از ولایت خود رحلت کرده باین مکان بعید از ملک خود آمده باشند معلوم نیست و جمعی از انها مسلمان و برخی کفارند ولی مساجد و معابد ندارند و بعضی برانند که این طایفه از طایفه یهود بودند که در ازمنه سالفه باین جزیره آمده اند و شاید که این نو آبادی درین مکان اول از یهود و عرب هر دو شده باشد چرا که در مذهب و زبان اختلاط و ترکیب از هر دو ملت دارند و انهائی که کمتر یعنی کفارند همگی بت پرستند مثل اشخاصیکه در اقلیم افریقا هستند ستایش به تنه درخت و حجر و آهن میکنند و اهل پورتگال اول این جزیره را در سال هزار و چهار صد و نود و هفت مسیحی مطابق ۹۰۳ هجری یافتند ولی درین جزیره سکنی و نشیمن بنا نکردند و اهل فرانسه در سال ۱۶۴۲ مسیحی مطابق ۱۰۵۲ هجری در ساحل انجا قلعه بنا کردند و در سال هزار و ششصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق هزار و شصت و هفت هجری اهل جزیره جمعیت کرده انها را بیرون کردند و از ان زمان بحریت و ازادی خود بر قرارند و هیچ دولتی از دول اروپا نیز در مقام اذیت و تصاحب انها بر نیامده است و تقریباً همگی نباتات که در تحت مدار ترا پیک بعمل می آید درین جزیره یا هست یا ممکن است که بعمل بیاید و قصبات بزرگ این جزیره انتننیرنگ و انکوا و غیره است و درین جزیره غله فراوانست و از هر قسم جاریا و طیور مختلفه و میوه ها خوب نیز دارد و معادن احجار گرانبها و آهن و مس و قلع نیز یافت میشود

اما جزایر کومارو که بکدسته از جزایر معتبر است که در چنل موزمبیک است و تخمیناً در نصف راه فیمابین جزیره مادغسکر و کان فی نفت افریقا واقع شده است جزیره بزرگ انها جوهنا است که باغستان و اشجار بسیار دارد و همه میوه ها که در تحت منطقه حاره بعمل می آید در انجا بکثرت پیدا میشود و درین جزیره سفاین تجارت و غیر تجارت وقتی که بهند و مشرق روانه اند تجدید آب و آذوقه می کنند و اهالی انها نیکو و سست و مذهب ایشان اسلام است ولی با اهالی اروپا خاصه با انگلیس وقتی که از انجا میگذرند کمال سلوک و رفتار دارند مستر جیمس کوید جوهنه را جوهنه نیز گویند و این جزایر در تصرف اهالی مادغسکر است و جزیره بزرگ انجا کومارو است که همه جزایر را باسم آن می خوانند دیگری جزیره ماهیله است که در مغربی جوهنا است و دیگری میوتا است انتهی

اما جزیره سوکوترا بعضی برانند که این جزیره همان جزیره دی اسکاریدس است که بطلمیوس و پلینی اشاره کرده اند و او در ساحل مشرقی افریقا تقریباً در عرض دوازده درجه شمالی واقع است و این جزیره معمور و حاصل خیز و وسیع است و اهالی اینجا از عربستان آمده اند و همگی انها مسلمانند و در سابق از خود دارند و جزایر ماریشس و سینت هلینه تعلق بانگلیس دارد و در باب هشتاد و هفتم ذکر شده است و جزیره بوربان در تصرف فرانسه است در باب پنجاه و پنجم بیان کرده ایم و جزایر کناری که در تصرف اسپانیا است در باب پنجاه و نهم و جزایر کیپ ورد و مدیرا که تعلق بپورتگال

دارد در باب نود و دوم معلوم ساخته ایم و جزایریکه در خلیج گنی است جزیره فرناندو پو و جزیره پرنسس و سنت تامس و انوبون است و این سه جزیره آخری در تصرف پورتگال است و فرناندو پو در تصرف انگلیس است که درین زمانها قلعه در انجا بنا نهاده و کلرنس مینامند که در جانب شمال این جزیره است و این جزیره حاصل خیز است و تتمه جزیره مادغسکر را قدما جزیرة القمر امیگویند و این جزیره در محیط هند از عرض دوازده درجه جنوبی تا بیست و شش درجه جنوبی خط استوا و از طول چهل و چهار درجه مشرقی تا پنجاه و یک درجه طول مشرقی است که تقریباً طول او نهصد و شصت میل و از هفتاد میل تا سیصد میل در پهناست و از موزنبیک تا ساحل مادغسکر تخمیناً دویست و هشتاد میل و در جبال این جزیره آثار ولکنو که قدیماً آتش فشان بوده اند بسیار است و قله مرتفع این جبال قله انکتری است که تخمیناً در عرض نوزده درجه جنوبی است که ارتفاع او یازده هزار فوت بالای سطح دریاست ولایات وسط این جزیره بجهة اینکه کوهستانست خوش هواست ولی در سواحل هوای انجا بد است و زلازل شدید درین جزیره بیشتر اتفاق می افتد و درین جزیره نباتات تحت مدار قطبی و تحت مدار معتدله هر دو بخوبی بعمل می آید و پادشاه انجا یک نفر است و درین زمان سلطنت انجا بزنی رسیده است که وارثه ملک بوده است و جمعیت انجا را در کتاب جدیدی که در ملک دنیا تالیف شده است و اسم او بوک آف دی ورلد است یعنی کتاب دنیا چهار ملیان و هفتصد هزار ضبط کرده است و این جزیره در بیست و هشت ولایت تقسیم شده است و هر یک رئیسی از خود دارند که باز در تحت اطاعت یک پادشاهند و عیال پادشاه و اولاد پادشاه را بسیار محترم میدارند و دولت فرانسه در سواحل چند جا محل تجارت دارند و پایتخت این جزیره انتننریو است که در وسط جزیره است و جمعیت انجا تخمیناً پانزده هزار میشود و قصبه تمتیو در ساحل مشرقی نیز محل معتبر است و از سال هزار و هشتصد و هجده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و سه هجری تا سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و یک هجری کشیشان انگلیس باجازه پادشاه انجا مسمی به رَدمه باین جزیره تردد داشتند و از انها مذهب عیسوی در میان بعضی قبایل شیوع گرفت و پس از فوت پادشاه اهل جزیره کلی کشیشان را منع کردند و هر کسی که از ایشان باقی بود از جزیره بیرون نمودند و پادشاه این جزیره الکنون زنست اما جزیره سوکوترا که جزیره سقوطره است و صبر سقوطری از انجا آرند جزیره ایست در محیط هند تخمیناً مسافت یکصد و بیست میل بجانب مشرق کیپ کاردفیو که منتهای مشرقی افریقاست واقع شده است درازی این جزیره از مشرق تا مغرب تخمیناً هشتاد و پنج میل و عرض او بیست و دو میل است

باب یکصد و بیست و سیم در بیان امریکا یعنی ینگی دنیا

امریکا که او را نیو ورلد یعنی دنیای جدید و ینگی دنیا نیز گویند یکی از اقسام خمسه است که در کره ارض معین کرده اند و حدود او از همه جانب دریاست و این اقلیم وسیع مابین دو محیط اکبر اتفاق افتاده است که محیط اتلنتیک در مشرق و محیط پاسفیک در مغرب اوست و درازی او از کیپ هارن که در عرض پنجاه و شش درجه جنوبی است تا محیط قطبی است که تخمیناً نه هزار میل درازی اوست و بزرگترین پهنای او سه هزار و هفتصد میل است و امریکا در دو نصف کره گسترده شده است و در تحت جمیع مناطق خمسه اتفاق افتاده و از انجهة جمیع محصولات سردسیری و گرمسیری در انجا بعمل می اید و در عرض سال دو تابستان و دو زمستان دارد و از این اقلیم وسیع یونانیان هیچ اطلاعی نداشتند و هرگز گمان نمی بردند که مملکتی در مابین سواحل مغربی اروپا و سواحل مشرقی هندوستان باشد و چندین هزار سال نامعلوم بود و از تفضلات الهی بود که چنان اقلیم بی پایان مکشوف گشت و از اختراع صنعت چاپ و ساختن باروط و ترقی

باب یکصد و بیست و سیم در بیان امریکا یعنی ینگی دنیا

در علم بحرپیمائی و کشف امریکا و احیای علوم دلالت بران دارد که کمالات نفسانی بحد کمال رسیده باشد و در سابق وینس
و جناوه که تجارت اروپا را صاحب بودند که معامله مشرق زمین کلاً با اینها بود که غالبا با بحر الاحمر معامله داشتند و از دریای
اتلنتیک هیچ عبور منکردند و از نقصان علم بحرپیمائی از سواحل دریا دورتر نمیتوانستند رفت و سفاین اینها اغلب محاذی
سواحل حرکت میکردند کرستوفر کولومبو که عموما باسم کولومبس مخوانند یکی از بومیان جناوه است یکی از آن
اشخاص نادره و اعجوبه دهر است که ولادت او مایه روشنی و درخشندگی خیالات بنی نوع انسان شد و خیال او بران بود
که شکل زمین کروی است و البته میتوان از سواحل اروپا از اینجانب تا آنجانب محیط اتلنتیک تا سواحل هندوستان از دریا
سفر کرد و البته راهی میتوان جست که تردد با آن راه آسانتر باشد و این خیال نزد او مجسم گشت و با اولیای دولت
جناوه عرض کرد که راهی از محیط اتلنتیک تا هندوستان پیدا می کنم که سفاین از آن راه تردد کنند و اولیای دولت
قول او را از خرافات انگاشته بخبط دماغ و جنون نسبت دادند و به تمسخر و استهزا با او مکالمه کردند و آن حکیم
دانشمند از هم ولایتی های خود مایوس گشت گفت ع دست از طلب ندارم تا کام من برآید و از جناوه بیرون
آمده بدربار فرانسه و انگلند و پورتگال شتافت و در هر جا همان جواب اولیای دولت ولایت خود را یافت و هر کس در مقام
طنز و تمسخر مدت مسافرت آن راهبر را از او میپرسیدند و در مجالس بجز اقوال او صحبتی در میان نبود و کولومبس بیچاره
هر ولایت که رفت خایب و خاسر برگشت و آخر الامر برای اسکات نفس خود و اتمام حجت بدربار اسپانیا روانه شد و در آن زمان
فردیننددو ای زبلا ملک و ملکه اسپانیا بودند و ایشان عرایض او را قبول کرده و خلافاً للدول مهربانی نمودند و ملتمس او را
پذیرفته تعهد کردند که چند کشتی با و بدهند و او را بصوب مقصود روانه نمایند شعر یا پای رسانم بمقصود و مراد یا سر
بنهم همچو دل از دست آنجا ولی چند موانع دران مدت در دولت اسپانیا واقع شد که کولومبس بزودی مطلب خود کامیاب
نگردید و دران مدت چون سپند که از آتش جهد قرار و آرامی نداشت القصه پس از دوندگی و جهد هشت سال بدستگیری
ای زبلا ملکه اسپانیا حل این عقده شد و او بعضی از جواهرات خود را که از مال خاص خود بود فروخته تهیه و تدارک کولومبس را
دید و یک کشتی بزرگ و دو کشتی کوچک با آذوقه و اسباب عنایت کرد و در سیم آگست سال هزار و چهارصد و نود و دو عیسوی
مطابق اوایل شوال المکرم هشتصد و نود و هفت هجری کولومبس با خوشنودی تمام و شعف مالا کلام از اسپانیا بسفر دریا
کشیده روانه شد و در دوازدهم اکتوبر سال هزار و چهارصد و نود و دو مسیحی مطابق اواسط ذی حجة الحرام هشتصد و نود و هفت
هجری در یکی از جزایر هند الغرب فرود آمد و پس از آن جزیره کوبه و هیتی را پیدا کرد و در سه سفر پس از آن جزایر کری بی و ترینی
ینددو سواحل شمالی امریکای جنوبی را پیدا نمود پس از کولومبس بحرپیمای مشهور امریگو وسپوسی که بامریگوس ویسپو
شیوس شهرت دارد تحدید حدود این مملکت را کرد که باسم او این اقلیم معروف شد و این اقلیم بزرگ در دو حصه منقسم
شده است که یکی را نارث امریکا گویند یعنی امریکای شمالی و دیگری را سوث امریکا گویند یعنی امریکای جنوبی و این دو حصه
کبیره بیکدیگر با استمس شکه درین که او را پناما نیز گویند اتصال دارد و این استمس و استمس سویس هر دو مشهور آفاقند
که دو کانال نمیت با اینها اتصال بیکدیگر دارند و پهنای هر کدام تخمیناً شصت میل است و تاریخ امریکا در پنج قسم تقسیم شده
اول از زمان کشف او با کولومبس دوم از فتح مکسیکو با کارتز سیم از فتح پیرو با پیزرو چهارم
از زمان انقلاب ممالک متحده شمالی امریکا که او را فری دومینیه نیز گویند که بنامی جمهوریه شد پنجم از زمان انقلابات ولایات
امریکا جنوبی است که بکلی از اطاعت دولت اسپانیا سر باز زده ولایات آزاد مطلق العنان شدند و در میان امریکای

شمالی و جنوبی

شمالی و جنوبی خلیج بزرگی است که او را دریای کولومبین یا دریای کری بین گویند که درین دریا جزایر بزرگ و کوچک بی شمار
اتفاق افتاده و حد جنوبی و حد مغربی این دریا سواحل امریکاست و این قسمت را از انجهت ویست اندیس گفتند که کولومبس
چنان تصور نمود که او مخصوص و مقرر در حصه مشرقی هندوستانست چراکه تا آنوقت از محیط پاسفیک اطلاع نداشتند و هندوستان را
در مشرق او تصور کرد که او را هند المشرق میگفتند و این جزایر را هند الغرب نامید و کولومبس نیز بخیال هندوستان حرکت
میکرد و کشف این جزایر بر حسب اتفاق و من حیث لا یحتسب واقع گردید اگرچه او بعضی اراضی مجهوله درین قسمت کره نیز پیدا نموده
بود و کوهها و رودخانها و دریاچه های امریکا بزرگتر از جبال و انهار و بحیرهای دنیای عتیق است ولی حیوانات آنجا
بحسب جثه کوچکتر و پست تر از حیوانات دنیای عتیق است و از دویست نوع حیوان مختلف که در کره ارض وجود دارند
اینها را معلوم کرده اند در زمان کشف امریکا سی نوع از آن در آن ولایت پیدا گردید و اهالی امریکای شمالی عموما مس رنگ و دراز
موی و رشید هستند و چندین طایفه و قبیله اند و گذران اینها غالبا از شکار است و اهالی امریکای جنوبی شباهت به
برادران شمالی خود دارند ولی ضعیف اندام و جبون میباشند و در آبادی و نفوس این ولایت اقوال عدیده است بعضی برآنند
که اهالی ینگی دنیا اصلا از اهل فی نی شیه هستند که در دریا از زمان قدیم ید طولی داشتند و در اسفار خود باین ولایت
آمده توطن گرفته اند یا کشتی اینها بر سبیل اتفاق باین جا آمده و در آنجا مانده اند و دیگر نتوانسته اند بجهت شکستن کشتی یا عذر
دیگر بولایت خود برگردند و در محیط اتلنتیک در سواحل اروپا نیز در چندین مکان سابقا اهل فی نی شیه آبادی
کرده اند و بعضی گویند که اصل اینها از اهل مصر و الجزایر است که راهی باین مکان جسته و در آنجا آبادی کرده اند و بعضی احتمال
میدهند که اول آبادی اینجا از اهل آسیا شده است که از بوغاز بیرنگ که تخمینا پنجاه میل از ساحل آسیا تا ساحل امریکاست عبور
کرده آمده باشند چنانچه الان نیز از آن بوغاز با زورقهای کوچک اهالی آن ولایت بیکدیگر تردد دارند و همه این اقوال محض
خیال است دلیل صحیحی هنوز نیافته اند بالجمله چنانچه معلوم گشت کولومبس از همه دول مایوس گشت تا آخر ملتجی بدولت
اسپانیا گردید و مدتی نیز در اسپانیا معطل شد و رجال دولت اسپانیا تهیه و تدارک این کار را قبول نمیکردند که بحرف شخصی
مجهول و بخیال مجهول اینقدر خرج نمی توان کرد ای زبلا ملکه عاقله بود گفت اولا من از مال خود تهیه سفر او را دیده روانه میکنم که دولت
اسپانیا را اگر خطری درین سفر واقع شود ضرری نباشد ثانیاً همه سلاطین او را جواب دادند من وعده و نوید مرحمت در حق او
داده ام دریغ میدارم که برای چند هزار پوند که خرج سفر او است حرف خود را در نزد او بی اعتبار کنم باید بدروغگوئی و خلف وعده شهره
دهر و شهره شهر شوم ثالثاً دلایل او عقلی است چنان نیست که عقلا باور نکرده باشند ولی بجهت اخراجات عاجل از نفع آجل دست بدارند
و من این معامله را میکنم اگر خسران کرد او را ضرر جان درین سفر است و مرا ضرر مال و اگر آنچه گفت از عهده برآمد مطلوب و مقصود
بعمل آمده نفع بسیار و فواید بی شمار درین کار مکتوم و مکنون است و گردن بند الماس خود را که بس گران بها بود فروخته
تهیه او را دیده کولومبس را روانه ساخت و در تاریخ مذکور کولومبس از اسپانیا شراع کشید تا چند روز که بسواحل دریا حرکت
میکرد همراهان او حرفی نداشتند تا شراع را بجانب مغرب محیط اتلنتیک کشید و بحکم عقل و دلالت قطب نما روانه شد همراهان او
دست از جان کشیده در اطراف آب چون سیماب متحرک دیدند و در بالای سر دریای نیلگون فلک را مشاهده نمودند به
کولومبس پرخاش کرده گفتند اگر ما را بولایات خود برنگردانی ترا خواهیم کشت کولومبس گفت من از مرگ ترس ندارم و اگر من
زنده مانم احتمال میرود که شما بساحل نجات برسید و اگر مرا کشتید کی شما را بوطن میرساند چند روزی صبر کنید اگر ساحل نزدیک نشد
هر چه خواهید بکنید همراهان کشتی با خود اندیشه کردند که اگر او را هلاک کنیم در هلاکت خود سعی کرده ایم حالا که در دام بلا گرفتار

شده ایم تحمل باید کرد طوعاً و کرهاً در متابعت او کوشیدند و از بخت کولومبس درین چند وقت هوای دریا خوب و هیچ انقلابی نداشت مردمان کشتی او را از کرامت کولومبس میدانستند و بعد از دو ماه و هفت روز زمینی بنظر او آمد و آن یکی از جزایر بهمه بود و کولومبس از کشتی فرود آمد و تفحص احوال آنجا کرد حیران شد با خود گفت که این آن هندوستان نیست که در پی تجسس او این همه محنت کشیده ام و اهالی این جزیره همه سیاه رنگ و عریان بودند و از اهل و شرب هرچه داشتند بتواضع پیش آمدند و کولومبس از تحفه های فرنگ بایشان داد و چندی در آنجا اقامت کرد و باز شراع بجهاز کشید و از مغرب بطرف جنوب رفت بجزیره بزرگی که او را هیس پن یولا گویند رسید و در آنجا هم بالحتیاج از قبیل ماکول و مشروب ترتیب داده و اهالی آن جزیره را خلیق و خوش خو بجای آورده مروارید و یاقوت ریزه بسیار به کولومبس و مردمان کشتی تعارف دادند و اسباب دیگر گرفتند و کولومبس چندی در آنجا مانده بجانب اسپانیا برگشت و جمعی هم از اهل کشتی راضی کرده در آن جزیره گذاشت و از اهالی آنجا نیز دو سه نفر همراه گرفته طلای بی شمار و مروارید و یاقوت سرخ بسیار با دیگر میوه های آن جزیره بار کرده باسپانیا آمد تحفه ها را از نظر پادشاه گذرانید موقع قبول یافت و بعد از دو ماه ای زبلا و ارکان دولت هفده کشتی بزرگ و هزار و پانصد نفر مرد بهمراه او روانه کردند و جمعی هم از بزرگان اسپانیا اجازه گرفته با کولومبس برای تماشا همراهی نمودند و بعد از چندی بجزیره هیس پن یولا وارد شدند و سیصد نفر در آنجا گذاشت و آن جزیره متصرف پادشاه اسپانیا برآمد و بنای چند قلعه گذاشته و از آنجا بجانب مغرب شتافت و جزیره کوبه را یافت و آن جزیره را آباد تر از آن یک یافت و معادن طلای بسیار داشت سکنه آنجا با جنگ مطیع شدند و جمعی را هم آنجا گذاشته باز باسپانیا مراجعت نمود و در خلال این حال بعضی از مردمان با غرض از تقرب کولومبس در نزد پادشاه حسد برده و نزد پادشاه از او بدگوئی داشتند که عنقریب او بخیال خودسری خواهد افتاد و دوستان کولومبس وقت ورود او به بندر اسپانیا او را ازین معنی آگاه کردند و او نقدر تحفه و اسباب همراه خود آورده بود که لطف پادشاه در حق او زیادتر از اول شد و سفر ثالث با هیئه و سیاق بی شمار از اسپانیا روانه گشت و درین سفر چندین جزیره دیگر یافت و بسواحل شمالی امریکای جنوبی فرود آمد اهالی آنجا مردمان سفید پوست دید که ستر عورت چند را از بر و پوست کرده بودند و کلاهی از پر در سر و حلقه های طلا در گوش و بینی داشتند زر و فراوانی زیاد نزد کولومبس آورده از تحفه های فرنگ گرفتند و کولومبس باز باسپانیا برگشت و درین بین سلاطین فرنگستان یافتن ینگی دنیا را شنیده سران سپاه خود را با سفاین بسیار باخذ و تصرف آن ولایات فرستادند چنانچه انگلیس امریکای شمالی و پورتگال امریکای جنوبی را صاحب شدند که تفصیل آن حاجت نیست و از غرایب آنکه کولومبس با آنهمه سعی و تلاش ینگی دنیا را پیدا کرد و باسم امریکوس شهرت یافت و الکنون ولایت کوچکی در امریکای جنوبی باسم او معروف است که کولومبیه گویند و آخر الامر نیز تیر سعایه اعادی در حق کولومبس هدف خود رسید پادشاه اسپانیا او را از او بد دل گردید و او را بزندان فرستاد و در زندان در سال هزار و پانصد و شش ۱۵۰۶ مسیحی مطابق نهصد و یازده هجری درگذشت و احوال کولومبس و اسفار او را در کتابی مفصل نوشته اند که بتاریخ کولومبس معروف است

باب یکصد و بیست و چهارم در بیان نارث امریکا یعنی امریکای شمالی

امریکای شمالی مشتمل بر مملکت کنیدا و یونیتد استیتس یعنی ممالک متحده و یونیتد مکسیکن استیتس یعنی ممالک متحده مکسیکو و گاتیملا است که استیتس آف سنترل امریکا نیز میگویند یعنی ممالک امریکای مرکزی و ولایات دیگر و جزایر ویست اندیس و آن تیلس که اهالی آنها را وسْت اندیس آیلیندس یعنی جزایر هند الغرب نیز نامند که همه اینها ولایات معمور

و مشهور است و ممالک جمهوریه شمالی و حصه شمال مغرب و مغربی این ممالک در وسعت برابر و مساوی با همه اروپا است و در هیچ قسمتی از کره دریاچه آب شیرین بقدر امریکای شمالی نیست بلکه دریاچه های آنجا بحسب وسعت و عظمت و عمق نیز فزون تر از دریاچه های شور سایر قسمتهای دنیاست و در دنیای کهنه بزرگترین دریاچه بحر خزر است که آب او شور است و دریاچه های مشهور امریکای شمالی بیشتر در قسمت ممالک متحده و کنیدا اتفاق افتاده است و ما اسامی هر یک طول و عرض و عمق هر یک را معلوم میداریم

بحیرات	طول	عرض	عمق
وی نی پگ	یکصد و نود میل	یکصد و بیست میل	هنوز معلوم نشده
سوپریر	چهارصد و هشتاد میل	یکصد و نه میل	هفتصد فتم
میچیگن	چهارصد میل	پنجاه میل	هنوز معلوم نشده
هیورن	دویست و پنجاه میل	یکصد میل	هفتصد فتم
ایری	دویست و هفتاد میل	شصت میل	دویست فتم
اونتریو	یکصد و هشتاد میل	چهل میل	ششصد فتم

و این پنج بحیره آخری سرحد حقیقی میان مملکت کنیدا و ممالک متحده است و دریاچه وی نی پگ از اینها جداست که او را اهل فرانسه دریاچه بوربان میگویند و بدریاچه سوپریر تخمیناً چهل رود خانه انصباب دارد و امواج او تقریباً مساوی با امواج محیط اتلنتیک است و جبال مشهور امریکای شمالی استونی مونتینس است یعنی جبال سنگستان که او را راکی مونتینس نیز گویند یعنی کوهستانی که صخره های عظیم دارد که در مغرب امریکای شمالی است و امتداد او از شمال بجنوب تخمیناً دو هزار و چهارصد میل است و بلندیش با جمیع جبال امریکای شمالی قدر و مرتبه ندارد و پس از آن سلسله جبال الی گنی است که او را اپلاچین نیز گویند که امتداد او میان ممالک متحده و دیگری بقیه استونی مونتینس یعنی جبال سنگستان است که در ممالک مکسیکو امتداد دارد و دیگری جبال گاتیملا است که بجبال اندیس در امریکای جنوبی اتصال دارد و رودخانهای این اقالیم یکی مکنزی که در دریای منجمد شمالی متصل میگردد و دیگری میسوری و میسی سی پی و اوهیو است که پس از اتصال بیکدیگر به مکسیکن سی یعنی دریای مکسیکو نیز میگویند میریزد و دیگری رودخانه سنت لارنس است که بهمان خلیج سنت لارنس انصباب دارد و کنیدا با ولایات انگلیس که اتصال به کنیدا دارد مشتمل بر وسعتی است که طول او از مشرق تا مغرب تخمیناً دو هزار و هشتصد میل و پهنای او از هزار و پانصد میل از شمال تا جنوب است و سرحد مغربی این ولایات متصل بخاک متصرفی دولت روس است که آن قطعه زمین با عهدنامه در سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل یک هجری بر روسیه مفوض گشت که خط نصف النهار یکصد و چهل و یک درجه مغربی گرینویچ دست

امریکای شمالی

وازکنندا ذکری در بیان متصرفات انگلیس در باب هشتاد و پنجم شده است و این حصه که الان رشین امریکا یعنی امریکای روسیه میگویند فیما بین دریای برینگ و بوغاز برینگ وخط نصف النهار یکصد و چهل و یک درجه است که بوغاز و دریای برینگ در مغرب وخط نصف النهار مذکور در مشرق اینولایت است و یک بازوئی در ساحل مغربی اتصال باین قطعه دارد که پهنای او بقدر ده لیگ و تا عرض پنجاه و چهار درجه شمالی است که در محیط پاسفیک است واو نیز در تصرف روسیه است و سرحد شمالی اینولایت و همه ولایات انڈین کنتری یعنی ولایت متصرفی هندی ها که اشاره به بومیان اصلی ولایتاست دریای قطبی است و نشیمن معروف روسیه قصبه سیتکا است و بنواز کنجل است که در یک جزیره در نزدیکی ساحل ساخته اند که در عرض پنجاه و شش درجه و سی دقیقه شمالی است تنبیه سوپریر در لغت انگلیس بمعنی ارفع و اعظم است و باقی اسامی از الفاظ اسپانیاست و فتم مساوی شش فوت است که یک فتم برابر دو ذرع داست و عجب است که تحدید مصنف در طول و عرض و عمق بحیرات اختلاف کلی با اقوال مصنفین دیگر دارد و چنانچه صاحب لغة البلاد تحدید کرده و با اطلسهای صحیح سنجیده شده است هیچیک با قول مصنف تطابق ندارد و چنان معلوم است که روایت دویست سال پیش از این بر آن بوده که مصنف نقل کرده است و انچه که صحیح است از قراریست که قلمی میشود و مراد از عرض که مثلا صد میل است منتها پهنای انجاست و مصنف در عمق نیز اشتباه عظیم کرده است و مرا اعتقاد چنانست که در وقت طبع غلط چاپ شده است چرا که تا بحال اختلافی باین وضوح در اقوال مصنف با دیگران نیافته ام

بحیرات	طول	عرض	عمق	ارتفاع هریک از سطح محیط در فت
وی نی پگ	دویست و هفده میل	نود میل	هنوز معلوم نشده	هنوز معلوم نشده
سوپریر	۳۸۰ میل که صد میل اختلاف با قول مصنف دارد	یکصد و شصت میل	هشصد فوت	پانصد و نود و شش فوت
میچیگن	۳۴۰ میل که صد میل اختلاف با قول مصنف دارد	هفتاد میل	یکهزار فوت	پانصد و هفتاد و هشت فوت
هوران	از مشرق تا مغرب دویست و چهل میل	عرض او نزدیک ساحل شرقی تقریبا پنجاه میل و در ساحل مغربی صد میل و درازی از شمال بجنوب ۱۸۰ میل	یکهزار فوت	پانصد و هفتاد و هشت فوت
اِرآئی	دویست و شصت میل	شصت میل	هشتاد و چهار فوت	پانصد و شصت و پنج فوت
اُن تری اُ	یکصد و هشتاد میل	پنجاه میل	پانصد فوت	دویست و سی و دو فوت

بار

۲ بومیان

۱۱۹۷

باب یکصد و بیست و پنجم در بیان یونیتد استیتس یعنی ممالک متحده

ممالک متحده محتوی بر جمیع شرقی حصه امریکای شمالی و نواحی جنوبی متصرفی انگلیس است که جمهوریه قاهر در او مقرر شده است و این ممالک با انڈین کنتریس یعنی نواحی و ولایات که جمهوریه در آنها ادعای حقیت میکنند از محیط اتلنتیک تا جبال سنکستان امتداد دارد و حد جنوبی او دریای مکسیکو و ولایات مکسیکو است که این ممالک با آن نواحی که ادعای حق می کنند در وسعت برابر بهمه اروپاست و سکنه اینولایت غالبا از نسل انگلیس است و در جمیع حرفه و صنایع با اهل اروپا برابری دارند و جمعیت این ممالک بجز انڈینس یعنی بومیان فروتر از سیزده ملیانست و ممالک متحده بچهار قسمت بزرگ تقسیم شده است یعنی شرقی و وسطی و جنوبی و مغربی و به بیست و چهار مملکت تقسیم شده است اما ممالک شرقی ورمونت نیوهمشیر مسه چوستس کانکتی کوت رود ایلند مین اما ممالک وسطی نیویارک نیوجرسی پنسیلوینیه دلاویر اما ممالک جنوبی مری لند ورجینیه نارث کرولینه سوث کرولینه جارجیه لوئیسینه مسسی سی پی البمه دیس ترکت آف کولومبیه یعنی بلوک کولومبیه اما ممالک مغربی الی نائیس انڈینه میسوری کن توکی تنسی اهیو و ازین ممالک انهائی که علامت پنج هشتی بالای انها گذاشته شده است که سیزده مملکت است تا سال هزار و هفصد و هشتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و نود و هفت هجری تعلق بدولت انگلیس داشت و از ان سال بعد از تصرف انگلیس بیرون آمد و ضمیمه ممالک جمهوریه مطلق العنان شد و سوای این بیست و چهار مملکت آباد چندین ولایت دیگر است مثل غربی و شرقی بحیره میچیگن و شمال میسوری و شمال مغربی ارکنس و پنین شلا فلاریدا که در طرف جنوبست که انها حکم طفل شیرخوار دارند که هنوز بمرتبه ترقی و نشو و نما نرسیده اند و جمعیت و آبادی اینولایت در زمان قلیل چنان زیاد شده است و چنان ترقی و ازدیاد داشت که باور کردن او مشکل است و هر مملکتی بقانون و رسوم خود حرکت میکند ولی همگی در اطاعت یکنفر رئیس الجمهور و یک معلوم عددی از اکابر است که از ممالک رعایا انتخاب کرده اند و در کانگرس یعنی مجلس عام امور را فیصل میدهند و رئیس الجمهور هر چهار سال بکبار عوض میشود و ارکان جمهوریه از هر مملکت دو نفر است که هر شش سال عوض میشوند و وکلای رعیت که دویست نفر است هر دو سال تغییر می یابند و رودخانه های معروف این ممالک مسی سی پی میسوری اهیو هدسن کانکتی کوت دلاویر جسپیک پوتومک جیمس سوینه سنت جان تومبیج بی کولومبیه الیمه است و شهرهای معروف این ممالک واشینگتن که پایتخت است نیویارک فیلدلفیه بلتیمور باستن نیواورلینز است و دریاچه های معروف بزرگ اینولایت که در سرحد شمالی واقع شده اند قبل بر این ذکر شده است و این مشهور آبشار نیاگارا در نهری که دریاچه ارائی را به انتریو وصل میکند قسمتی از او در نواحی متعلقه بانگلیس و قسمتی در ممالک متحده اتفاق افتاده است و این آبشار بحسب عظمت و غرابت و ارتفاع از هر چیز غریبی که در دنیاست بالاتر است مترجم گوید عرض و ارتفاع آبشار مزبور در باب بیست و چهارم مسطور است اشهی و در چندین قسمت اینولایت مار زهر داریست که اورا تل سنیک میگویند که اکثر اوقات در خوابست و گاومیش ها و گاوهای دشتی اینولایت گله گله است که با آهو در رفاقت میکنند و غالبا در حدود مسی سی پی یافت میشود و ولایاتی که تعلق بجمهوریت ممالک متحده دارد از بیست و یک درجه تا چهل و نه درجه شمالی و از عرض شصت و هفت درجه مغربی تا یکصد و یازده درجه طول مغربی است که بزرگترین طول و تخمینا دو هزار و هشتصد میل و بزرگترین پهنای او هزار و سیصد میل است مترجم گوید در درجات عرض مصنف سه درجه اشتباه کرده است انچه که معلوم است از بیست و چهار درجه عرض شمالی

تا چهل و نه درجه شمالی است درین صورت مقدار دویست و هفت میل از امیال طول کم خواهد شد انتهی و این ممالک سابقا تعلق به
گریت بریتین داشت و در چهارم جولای سال هزار و هفتصد و هفتاد و شش مسیحی مطابق اواسط جمادی الاولی هزار و صد و
نود هجری بنای خلاف گذاشته سر از اطاعت باز زدند و بخیال آزادی افتادند و بیشتر باعث آزادی ایشان آن شد
که دولت انگلیس خواستند بر ایشان از باج و خراج معینه بجهة آبادی ولایت جمعی دیگر به بندند و خلق زیر این تکلیف
نرفته تا کار بجائی کشید که دم از خودسری و مطلق العنانی زده و از اتحاد و اتفاق پیش بردند و چند سالی هم مشاجره و منازعه
طول کشیده دولت انگلیس با همه سختی و قوت از عهده ایشان بر نیامد مستر جسم گوید از مستر جستن تشیل وزیر مختار
دولت انگلیس شنیدم که میگفت با این اتحاد و اتفاقی که جمهوریه ینگی دنیا دارند و با این زودی ترقی که در بر و بحر کرده اند
چند قرن نمیکشد که مثل جمهوریه روم قدیم اکثر معموره دنیا را تصرف می آورند و اگر بنای عتیق تجاوز نکنند اقلا تمامی
ینگی دنیا را بحیطه تسخیر خواهند آورد ع آری باتفاق جهان میتوان گرفت انتهی و اکثر اراضی این ممالک خوب و حاصل خیز است
و در هر قسمتی و هر مملکتی که آدمی ملاحظه میکند یا بنای شهر و قلعه است یا شیار اراضی بایر است و از هر گوشه و ناحیه صدای
ضرب تیشه و نفخه کوره بگوش میرسد و جنگلهای قدیم با آتش سوخته و با کاو آهن خاکستر آنها بباد رفته است و در کنار هر
رودخانه و هر مکان مرغوب شهرهای نیکو و دهات دلربا بخنده و تبسم در آمده است و نخستین نو آبادی که در امریکای شمالی بنا شد
از انگلیس بود که در روز جنیبه در سلطنت کوین الی زابث باهتمام سر والتر رالیگ شد و پس از آن در چندین مکان بنای
آبادی گذاشته و مدتها در تصرف داشتند تا در سال هزار و هفتصد و هشتاد و دو مسیحی مطابق هزار و صد و نود و شش هجری
باعهدنامه انگلیس در پاریس پس از شش سال نزاع و جدال جمهوریه مقرر گشت که اکنون یکی از دول قاهره دنیا حساب میشود و ازین
ممالک آن قسمتی که محدود با محیط اتلنتیک است آبادتر و معمورتر است ولی بجهة خوبی و مرغوبی زمین اطراف انهار عظیمه میسوری
و اهیو و میسی سی پی بهتر است تتمه تنبیه مصنف در بیان ممالک متحده با آن وسعت و شهرت باختصار کوشیده و ما به
تفصیل هر یکرا بقدر ضرورت معلوم میداریم و جمعیت هر یکرا بحساب جدید که در سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار
دویست و شصت و شش هجری معلوم شده است معین میسازیم شعر زمینی که آباد هرگز نبود ٭ برو بر بدند کشت و درود
بگو کان زمین را برومند بین ٭ بهر خانه چند فرزند بین ٭ و بهمان ترتیبی که مصنف بیان کرده ما نیز بیان میکنیم از ممالک مشرقی
اول ورمونت است که فیما بین چهل و دو درجه و چهل و چهار دقیقه شمالی تا عرض چهل و پنج دقیقه شمالی واقع است ولایت
کوهستان است حد شمالی او کنداء و مغربی او نیویارک و مشرقی او نیوهمپشیر است و طول او از شمال تا جنوب یکصد و پنجاه و
هفت میل است و خط سرحد او در جانب شمال که اینولایت را از کنداء جدا میکند بمقدار نود میل و خط سرحد جنوبی او که او را
از مسه چوستس مفروز مینماید تقریبا چهل میل است و بچهارده کونتی تقسیم شده است و در میان دریاچه چملین و کوهستان
اینولایت یک قطعه زمینی است که تقریبا صد میل طول و سی میل پهنای آنست که برای زراعت و محصول بهترین اراضی این
ولایت است و سایر صفحات اینولایت جنگل سخت انبوه است کوهستان اینولایت نیز جنگل فراوان دارد و او را بدان جهة
گرین مونتین گویند یعنی کوهستان سبز و خرم و این کوهستان بپهنای ده میل تا پانزده میل در وسط ولایت بطول
همه ولایت اتفاق افتاده است و این کوهستان از ولایت کنداء شروع میکند و از مابین ممالک ورمونت و مسه چوستس
و کانک تی کوت میگذرد و چند میل بساحل دریا مانده تمام میشوند و منبع همه انهار ورمونت از جبال است که سی و پنج
نهر ازین کوهستان بجانب مشرق جریان دارند و برودخانه کانک تی کوت داخل میشوند و تقریبا پنج نهر دیگر بجانب مغرب

سنه ۱۱۹۰

سنه ۱۱۹۶

سنه ۱۲۶۶

ورمونت

جریان

جریان دارند که بدریاچه چملین داخل میشوند و سه نهر دیگر است که حرکت آنها بجانب شمال است و بدریاچه ممفرمگوگ
میریزد و از آن دریاچه در آمده برودخانه سنت فرنسیس داخل شده و از آن پس برودخانه بزرگ سنت لارنس
متصل میشود هوای اینولایت سازگار است ولی گرما و سرمای آنجا اختلاف کلی دارد و اغلب سنوات از اوایل نومبر
تا آخر حمل برف اراضی آنجا را گرفته است و درین فصل با عراده سفر می کنند و در تابستان نیز گرمای آنجا شدت دارد چنانچه
درجه فهرن هیت در تابستان بنود و چهار میرسد و در زمستان از شدت سرما بیست و هفت درجه پائین تر از صفر می آید
و معدن آهن در سمت مغرب جبال سبز بسیار است و سرب نیز دارد و چشمه سنگ گرانبهائیست که تازه کشف شده است
درین کوهستان بسیار است و انگور جنگلی اینولایت بهترین انگورهای جنگلی است قصبات معروف اینولایت مونت پلیر و بندر
رت لند ازلینگتن سنت البنس و غیره است و جمعیت مملکت ورمونت سیاه و سفید و غیره سیصد و سیزده هزار
هشتصد و یازده نفر است ثانی نیوهمپشیر است فیما بین چهل و دو درجه و چهل و دو دقیقه شمالی و چهل و پنج درجه و سیزده
دقیقه شمالی و هفتاد درجه و چهل دقیقه مغربی تا هفتاد و دو درجه و بیست و هشت دقیقه مغربی گرینیچ واقع شده است
حد شمالی او کنداء اسفلی و حد مشرقی ولایت مین و جنوبی مسه چوستس و مغربی رودخانه کانک تی کوت است و درازی او
از شمال تا جنوب تخمینا یکصد و شصت میل و بزرگترین پهنای او در عرض چهل و سه درجه شمالی تخمینا نود میل است
و گوشه جنوب مشرقی که بدریا اتصال دارد تقریبا هجده میل مسافت دارد که بده کونتی تقسیم شده است و اینولایت
تا سی میل اندر با هموار است و پس از آن بتدریج اراضی او بسبب تپه های مرتفع بلند میشود تا آخر سلسله جبال میرسد که او را
هوئیت مونتینس مینامند یعنی کوهستان سفید که بعضی جا قله مرتفع او شش هزار فوت است و سنگ بلور و معدن زاج درین
جبال بسیار است و اغلب قطعات این جبال با درخت کاج و سرو و گردو و تبریزی مستور است و حیوانات خاصه آنجا آهو و خرس
سیاه است که بسیار ضرر باهالی آنجا میرسانند و میوه خاصه آنجا سیب و گلابیست و کبک بسیار نیز دارد و دریاچه اصلی اینولایت
وینی پی سیوجی است قصبه معروف آنجا هنوور و کان کارد است و جمعیت آنجا سیاه و سفید و غیره سیصد و هفده
هزار و هشتصد و شصت و چهار نفر است ثالث مسه چوستس است که حد شمالی او ورمونت و نیوهمپشیر و حد مشرقی
او محیط اتلنتیک و حد جنوبی او محیط اتلنتیک و جزیره رود و کانک تی کوت و حد مغربی او نیویارک است و طول او در حد
شمالی یکصد و سی میل و در سرحد جنوبی یکصد و نود میل است و غالبا پهنای او پنجاه میل است و بزرگترین پهنای او در جانب مشرق
تخمینا صد میل است که رفته رفته کوچک میشود و در نزدیکی کیپ کاد تخمینا پانزده میل است و فیما بین چهل و یک درجه و سیزده دقیقه
شمال تا چهل و دو درجه و پنجاه و دو دقیقه شمال واقع شده است و بچهارده کونتی تقسیم شده است و در ساحل او جزایر کوچک
بسیار است معادن آهن و سرب نیز دارد و درینولایت مرمر مختلف الالوان بسیار سخت و خوب پیدا میشود و باغستان نیکو
دارد که اغلب میوه آنجا گلابی و سیب و آلوچه و هلو و گیلاس است و گربه دشتی و یوز درینولایت فراوانست و در رودخانه آنجا از ماهی
و دیگر قسم ماهی پیدا میشود و اهالی آنجا در کشتی سازی بکمال مهارت دارند و قصبات معروف آنجا باسٹن است که در کنار دریا
و دیگری نیوبوری پورت است که در شمال باسٹن و نیو بدفرد است که در جنوب باستن است و نانتکت و وستر و غیره است
جمعیت این مملکت سیاه و سفید و غیره نهصد و نود و چهار هزار و چهار صد و نود و نه است رابع کانک تی کوت است حد شمالی
او مسه چوستس و حد مشرقی او رود آیلند و حد جنوبی او لانگ آیلند سوند یعنی جزیره دراز و حد مغربی او نیویارک است تخمینا
از عرض چهل و یک درجه شمالی تا چهل و دو درجه شمالیست و از طول هفتاد و یک درجه و پنجاه دقیقه مغربی تا طول هفتاد و سه درجه

نیوهمپشیر

مسه چوستس

کانک تی کوت

وپنجاه دقیقه مغربیست طول او از مشرق تا مغرب نود میل وپهنای او تخمینا هفتاد میل است وصفحهٔ اینولایت کوهستان است
وتپه وماهور بسیار دارد ومعادن نقره وسرب وآهن وزغال سنگی در ینولایت بسیارست ومعاملهٔ کلی او با جزایر هند
الغربیست وبهشت کونتی تقسیم شده است وقصبهٔ معروف انجا نیوهیون است که در ساحل جنوبیست ودیگری نیولندن است
وجمعیت انجا سیاه وسفید وغیره سیصد وهفتاد وهزار وهفصد ونود ویکنفر است وسوند جزیرهٔ دراز که ذکر شد در جنوبی کانک
تی کوت است طول این سوند تخمینا یکصد وچهل میل وعرض او بیست وپنج میل است وجزیره دراز که بانکلیسی لانک ایلند گویند
محاذی کانک تی کوت واقع شده است طول او از مشرق بمغرب تخمینا یکصد وبیست میل وعرض او تقریبا بیست وپنج
میل است وقصبهٔ معروف انجا بروک لین است که در ساحل مغربیست ودر مقابل او شهر نیویارک در ان طرف ساحل واقع شده است
وجزیره دراز تعلق بمملکت نیویارک دارد خامس رود ایلند است که حد شمالی وحد مشرقی او مسه چوستش وحد جنوبی
او محیط اتلنتیک وحد مغربی او کانک تی کوت است وطول او تخمینا چهل وپنج میل از محیط اتلنتیک تا سرحد شمالی است وبزرگترین
پهنای او سی وشش میلست وبپنج کونتی تقسیم شده است وقصبات معروف انجا پرودونس نیوپرت تون وبرستول است
وجمعیت انجا سیاه وسفید وغیره یکصد وچهل وهشت هزار ونهصد وچهل وچهار نفر است سادس مین است که سابقا
یک قسمتی از مسه چوستش بود ولی الکنون جداست ودر مغرب وشمال او محدود باکندا اسفلی است وحد مشرقی او نیوبرونس ویک
وحد جنوبی او محیط اتلنتیک ومغربی او نیوهمپشیر است فیمابین عرض چهل وسه درجه تا عرض چهل وهفت درجه وپنجاه دقیقه
شمالی واز طول شصت وشش درجه وپنجاه دقیقه مغربی تا طول هفتاد ویکدرجه صفر دقیقه مغربی واقع شده است وبسیزده کونتی تقسیم شده است
وطول او در سرحد شمالی دویست وهشتاد میل است ودر سرحد مشرقی دویست وده میلست وزمستان دراینولایت سرد وسخت میگذرد
وجانب شمال مغرب او کوهسار است وکوهستانش علف فراوان دارد وقصبات معروف انجا پرت لند واگستهٔ وتهاموتل (?)
ووکلس وغیره است وجمعیت انجا پانصد وهشتاد وسه هزار وهشتاد وهشت نفر است اما ممالک وسطی اول نیویارک است
حد شمالی او دریاچه انتری او ورودخانه سنت لارنس وکندا سفلی است وحد مشرقی او ورمونت ومسه چوستش وکانک
تی کوت است وحد جنوبی او قدری محیط اتلنتیک ونیوجرسی وپن سیلوانیه است وحد مغربی او قدری از ولایت پن سیلوانیه
ودریاچه ارای ورودخانه نی اک ارا است بزرگترین طول او از شمال تا جنوب سیصد میل وپهنای او از ولایت مسه
چوستش تا دریاچه ارای که عرض چهل درجه شمالیست تخمینا سیصد میل است واینولایت به پنجاه ونه کونتی تقسیم شده است
وصفحات این مملکت باختلاف کلی دارد چنانچه سمت مغربی سلسلهٔ الی گنی هموار است وسمت مشرقی او کوهستان وتپه دار
ودره های عمیق است وحد ساحل او ریگستان وقسمت شمالی او سنگلاخ وکوهسار است وقسمتهای وسط او هموار وحاصل خیز است
واینولایت چندین رودخانه دارد رودخانهای معروف انجا هدسن موهاک سنت لارنس دلاویر سسکوی هنه تی اگا
نی اک ارا وغیره است وقسمتی از دریاچه های ارای وانتری او چمپلین تعلق بمملکت نیویارک دارد ودر داخل مملکت
نیز چند دریاچه است مشهور آنها کیوگا وانیدا وغیره است ودر ینولایت کنلهای با فایده کنده اند وبزرگترین انها سیصد
پنجاه وسه میل طول دارد که دریاچه ارای را برودخانه هدسن وصل میکند ومخارج او پنج ملیان دالار شده است که هر دالاری
چهار هزار است وقصبات معروف انجا نیویارک است که دار السلطنت ونخستین تجارتخانهٔ امریکای شمالیست ودیگری نیوبرگ
وکینکستن تن است ولیانتس (?) وبتاویه است وجمعیت انجا سه ملیان ونود وهفت هزار ونود ویکنفر است ثانی نیوجرسی است
حد شمالی او نیویارک وحد مشرقی او قدری از مملکت نیویارک ومحیط اتلنتیک وحد جنوبی او بی دلاویر وحد مغربی او پن سیلوانیه است

رود ایلند
مین
نیویارک
نیوجرسی

فیمابین سی ونه درجه تا چهل ویکدرجه وبیست وپنج دقیقهٔ شمالی واقع است طول او از شمال تا جنوب تقریبا یکصد وشصت میل وبزرگترین
پهنای او در سمت شمال هفتاد میل ودر سمت جنوب هفتاد وپنج میل است ودر بیست کونتی تقسیم شده است حد جنوبی او جنوب
مغربی او تخمینا صد میل ساحل دریاست که بسیار هموار وپست است وشمالی او کوهسار است ودر عرض چهل ویکدرجه شمالی
یک سلسله از جبال الی گنی در این مملکت امتداد دارد وسواحل او غالبا ریگزار وسنگریزه بسیار دارد ورودخانه دلاویر
از سمت مغربی اینولایت از شمال بجنوب جاریست وجوهر انتیمون درینولایت در سال هزار وهشتصد وهشت مسیحی مطابق
هزار ودویست وبیست وسه هجری اختراع شد وهفت معدن آهن وچندین معدن زرنیخ دارد ودرینولایت افاعی سیاه هم
یافت میشود که در جای دیگر نیست وقصبات معروف انجا ترن تن وسلم وبرونس ویک است وجمعیت انجا چهار صد و
هشتاد ونه هزار وپانصد وپنجاه وپنج نفر است ثالث پن سیلوانیه است حد شمالی او نیویارک وحد مشرقی او رودخانه
دلاویر است که این مملکت را از نیوجرسی جدا میسازد وحد جنوبی او دلاویر ومری لند وورجینیه وحد مغربی او قدری
از ورجینیه واهیو است وشکل این مملکت تقریبا بشکل مستطیل وفیمابین عرض سی ونه درجه وچهل دقیقه شمالی تا عرض
چهل ودو درجه شمالی واز طول هفتاد وچهار درجه وسی دقیقه مغربی تا طول هشتاد درجه وبیست دقیقه مغربی واقع است ودرازی او
از مشرق تا مغرب دویست وهفتاد ودو میل ودر پهنا از شمال تا جنوب یکصد وپنجاه وسه میل است واین مملکت در شصت وسه کونتی تقسیم
شده است وجبال الی گنی درینولایت از شمال شرق تا جنوب مغرب امتداد دارد وبعضی ازین کوهستان تا قله او قابل زراعت
وکشت است ودره های علفزار نیکو دارد ودر قسمتهای هموار اینولایت گندم باکثرت بعمل می اید ودر جنگلهای انبوه انجا اقسام
شکار بسیارست ودر سمت مغربی اینولایت سابقا کوره خر بسیار بود الکنون که اباد شده است نایاب است واز حیوانات گربهٔ دشتی
بیشتر است وموش مشک دار در جاهای باطلاق فراوانست واز اقسام طیور بوقلمون دشتی در کوهسار وقرقاول در جلگه وافر است
ودر رودخانه های مشرقی انجا ازاد ماهی وقزل الا وشاه ماهی ودر رودخانه های مغربی کت فیش یعنی ماهی گربه بسیار است
واز معادن سرب ومس وآهن وبراج (?) وزغال سنگ ومرمر یافت میشود وگندم انجا را در اواسط سرطان درو میکنند وناخوشی کام (?)
ونزله وبرسام درینولایت شیوع دارد ورودخانه معروف انجا دلاویر است که در مشرق است والی گنی است که در مغرب است
وسسکوی هنه وجنیته (?) وغیره است وقصبات معروف انجا فیلدلفیه وهریسبرگ که پای تخت است ومیکفارد ولنکستر
وریدینگ وبریک (?) واریس تون وپتزبرک است واین مملکت بجهت کارخانه های خوب از قبیل ابریشم بافی وپنبه ریسی ورشته
گری وچینی سازی وکاغذ وباروط فوقیت بر سایر ممالک دارد واغلب اهالی اینجا از نسل طوایف جرمن است واینولایت
بشصت وسه کونتی تقسیم شده است وجمعیت این مملکت دو ملیان وسیصد ویازده هزار وهفصد وهشتاد وشش نفر است رابع
دلاویر است حد شمالی او پن سیلوانیه وحد جنوبی ومغربی او مری لند ومشرقی او بی دلاویر واتلنتیک است ودر سه کونتی
تقسیم شده است واینولایت غالبا نشیب وهموار است ودر فصل باران مغاکها پر از آبست وطول او نود میل وبزرگترین پهنای
او در سرحد جنوب سی وپنج میل است واین ولایت بشکل مثلث اتفاق افتاده است که سمت شمال او منتهی بنقطه میشود وقصبهٔ معروف
انجا دوور است وجمعیت انجا نود ویکهزار وپانصد وبیست وشش نفر است اما ممالک جنوبی اول مری لند است که
حد شمالی او پن سیلوانیه ومشرقی او دلاویر ومحیط اتلنتیک وحد جنوب ومغرب او ورجینیه است واینولایت
از شمال تا جنوب بای چیسپیک قطع شده است که طول خلیج مزبور از دو طرف تخمینا نود وشش میلست که تا خط سرحد
شمالی مری لند که او را از پن سیلوانیه جدا میسازد امتداد دارد وپهنای اینولایت در سرحد شمال یکصد وبیست میل است

سنه ۱۲۲۳
پن سیلوانیه
دلاویر
مری لند

وحدود اینولایت بسیار معوج مختلف الاشکال واقع شده و رودخانه معروف انجا پوتومک است که سرحد فیمابین مری لند و ورجینیه
و اینولایت در بیست کونتی تقسیم شده است و اینولایت در سمت جنوب در طرفین بی چسپیک صحرای مسطح است و غالب
انجا ریگزار است و قصبات معروف این ولایت اناپولس و بلتیمور است و جمعیت انجا پانصد و هشتاد و سه
هزار و سی و پنج نفر است ثامن ورجینیه است حد شمالی او مری لند و پنسلوانیه و اهیو و حد مشرقی او مری لند و محیط
اتلنتیک و حد جنوبی او نارث کرولینه و تنسی و حد مغربی او کن توکی و اهیو و طول او از محیط اتلنتیک در مشرق
تا قلیمبر لند در مغرب که خط سرحد جنوبی اینولایت است چهارصد و چهل میل است و بزرگترین پهنای او از شمال تا جنوب دویست
نود میل است و اینولایت در یکصد و چهل کونتی تقسیم شده است و معادن سرب و اهن و زغال و مس بسیار دارد و معدن طلا و مرمر
مختلف الالوان و چندین چشمه معدنی نیز دارد و رودخانه های معروف انجا پوتومک که فاصله میانه مری لند و ورجینیه است
و دیگری [illegible] و تنسی و اهیو و [illegible] است و در جنگلهای انجا سیب خود رو و آلو بالو و کاج و بلوط و چندین قسم اشجار دیگر از
توت قرمز و شاه بلوط سیاه و سفید نیز یافت میشود و جنگلهای انجا چندان سخت و انبوه نیست همه جا پیاده و سواره میتوان
رفت و در رودخانه های انجا ماهی قزل آلای بسیار خوب هست که بزرگترین آنها پنج فوت تا شش فوت است و سیب زمینی سفید
و قرمز نیز بسیار است و قصبات معروف این مملکت ریچ موند پترز برگ و نرفک [illegible] پرتسموث و وینچستر لینچ برگ [illegible] لندن و
غیره است و قله مرتفع الی گنی در مغربی [illegible] است که چهار هزار و دویست و پنجاه فوت است و جمعیت انجا یک ملیان و
چهارصد و بیست و یک هزار و هشتاد و پنج نفر است تاسع نارث کرولینه است یعنی کرولینه شمالی که حد شمالی او ورجینیه و حد شرقی
اتلنتیک و جنوبی سوث کرولینه و مغربی او تنسی است این مملکت فیمابین عرض سی و سه درجه و پنجاه دقیقه شمالی و سی و شش درجه و
سی دقیقه شمالی و از طول هفتاد و پنج درجه و چهل و پنج دقیقه مغربی تا طول هشتاد و چهار درجه مغربی واقع است و در طول ساحل
دریائی او یک ریگ است که از اینولایت با سوندهای تنگ و در بعضی جاها با بی های پهن جدا شده است که عبور از سوندها
و بی ها بسیار خطر دارد و قسمت مغربی اینولایت کوهسار است و جنگلهای کاج بسیار دارد و رودخانه معروف اینولایت رونوک
چون تیر کیپ فیر نیوس [illegible] و غیره است و درین رودخانها زورقها از شصت میل تا صد میل حرکت میکنند و از سمت مغرب
جبال الی گنی رودخانه بزرگ تنسی جاریست که پس از حرکت بسیار بجانب شمال حرکت کرده از مملکت تنسی گذشته به اهیو داخل میشود
و چندین جوی های دیگر از اطراف باین رودخانه داخل میشوند و ساحل کرولینه از مجاری مختلفه دندانه دندانه شده است و مشهور
ترین پم تیکو سوند است که پهنای او از ده میل تا بیست میل و طول او تقریبا صد میل است و دیگری البمارل سوند است که در شمالی
پم تیکو سوند است و بیکدیگر راه دارند و پهنای او از هشت میل تا دوازده میل و طول او شصت میل است و هوای اینجا ناسازگار است
تب محرقه فراوانست و اینولایت هفتاد و نه کونتی تقسیم شده است و قصبات انجا رلیف و جرمن تون و [illegible] است
و جمعیت انجا هشتصد و شصت هزار و هفتاد و دو نفر است رابع سوث کرولینه است یعنی کرولینه جنوبی حد شمالی و شمال
شرقی او کرولینه شمالی و حد جنوب مشرقی او اتلنتیک و جنوب مغربی او جارجیه است و رودخانه سوننه سرحد میان
کرولینه جنوبی و جارجیه است و اینولایت فیمابین عرض سی و دو درجه شمالی تا سی و پنج درجه و ده دقیقه شمالی و از طول هفتاد و هشت
درجه و بیست دقیقه مغربی تا طول هشتاد و سه درجه و سی دقیقه مغربیست و در ساحل اینولایت چند جزیره بسیار کوچک است و جنگل
کاج نیز اینولایت بسیار است و قریب بوسط ولایت تپه های ریگ نرم فراوانست که شبیه بامواج دریاست و پنجاه میل تقریبا وسعت
این تپه های ریگ است و در اینولایت نیل و شکر و تنباکو خوب بعمل می اید و رودخانه دیگر اینولایت پدی و سنتی و غیره است

و اینولایت به بیست و نه کونتی تقسیم شده است [illegible] معروف انجا جارج تون و چارلس تون و دیگری کولومبیه که در وسط آن
و جمعیت اینولایت ششصد و شصت و شش هزار و پانصد و هفت نفر است خامس جارجیه است حد شمالی او قدری از کرولینه و قدری
از مملکت تنسی است و حد شرقی او کرولینه جنوبی و محیط اتلنتیک و حد جنوبی او فلاریده و حد مغربی او البمه و اینولایت فیمابین درجه
و سی دقیقه شمالی تا سی و پنج درجه عرض شمالی و طول هشتاد درجه و سی دقیقه مغربی تا هشتاد و پنج درجه و ده دقیقه
مغربی گرینیچ واقع است و درازی اینولایت از شمال تا جنوب سیصد میل و بزرگترین پهنای او دویست و پنجاه میل است
و در نود و چهار کونتی تقسیم شده است و رودخانه معروف او سوننه است و دیگری البمه و اجی چی است و مسافت پنجاه میل از ساحل
تپه ها بتدریج بلند میشود که اراضی وسط مملکت مرتفع است و سلسله جبال الی گنی در قسمت شمالی این مملکت منتهی میشود و در دامنه
این سلسله اراضی بسیار خوبست که قابل همه نوع زراعتست که محصولات اروپا و هند الشرق هر دو بعمل می اید و متاع کلی
اینولایت پنبه و برنج و تنباکو و پوست اهو و موم و غله است و قصبات معروف انجا اگستا و [illegible] کورد و مسلدج ویل است
و جمعیت انجا نهصد و پنجاه و نه هزار و نهصد و نود و نه نفر است سادس لوی سینه است حد شمالی او ارکن سس
و مسی سی پی و حد شرقی او مسی سی پی و خلیج مکسیکو و حد مغربی او تکسس است و غالبا حد فیمابین اینولایت و تکسس رودخانه
سباین است و طول اینولایت سیصد و چهل میل و پهنای او دویست و هشت میل است و قصبه معروف انجا نیواورلینز است
و دیگری نیو ایبریه است و رودخانه معروف اینولایت رد ریور یعنی نهر الاحمر است که به مسی سی پی ملحق میشود
و دیگری واشیتنه است که بنهر الاحمر مرافقت بیست میل قبل از التقای او به مسی سی پی متصل میگردد و رودخانه نهر الاحمر
بواسطه مجاورت زمین شوره زار شور است و اینولایت نیزار بسیار دارد و در جنگلهای انجا دو قسم جامیش و دو قسم گوره خر و دو
قسم بر و هفت قسم سنجاب یافت میشود و اینولایت بچهل و نه پریش تقسیم شده است و جمعیت انجا پانصد و یازده هزار و نهصد و
هفتاد و چهار نفر است سابع مسی سی پی است حد شمالی او تنسی و شرقی البمه و جنوبی خلیج مکسیکو و لوی سینه است
و حد مغربی او لوی سینه و ارکن سس است و رودخانه مسی سی پی حد فاصل میان اینولایت و لوی سینه و ارکن سس است
طول او از شمال تا جنوب سیصد و دوازده میل و عرض او از شرق بمغرب یکصد و پنجاه میل است و در پنجاه و نه کونتی تقسیم شده
قصبات معروف انجا نت چز و [illegible] جکسون [illegible] است و رودخانه معروف انجا یزو و بلاک و پیرل است و محصول کلی
اینولایت پنبه است و نارنج و لیمو نیز بخوبی و فراوانی بعمل می اید و جمعیت انجا ششصد و شش هزار و پانصد و پنجاه و پنج نفر است
ثامن البمه است حد شمالی او تنسی و حد مشرقی او جارجیه و جنوبی او فلاریده و خلیج مکسیکو و حد مغربی او مسی سی پی است
و قصبات معروف انجا البمه و تسکلوسه و کهابه است ساحل اینولایت هموار و وسط او تپه و تلال و شمالی او کوهستانست
و درین ولایت [illegible] بومیان قدیم بسیار است بندر او موبل است و این ولایت در پنجاه و دو کونتی تقسیم شده است و رود
خانهای معروف انجا کوسه و البمه و تومبیچ بی است و جمعیت انجا هفتصد و هفتاد و یک هزار و ششصد و یازده نفر است
تاسع [illegible] آف کولومبیه است یعنی بلوک کولومبیه قطعه زمین مربعست که هر ضلعش ده میل است و رودخانه پوتومک
از میان او میگذرد که جدا او از حکومت مری لند و از حکومت ورجینیه است و شهر واشینگتن که پایتخت کل و دار العداله
ممالک متحده است در انجاست و در سه کونتی تقسیم شده است و دو قصبه دیگر نیز دارد یکی الکسندریه و دیگری
جارج تون است و جمعیت انجا هفتاد و پنج هزار و ششصد و هشتاد و هفت نفر است اما ممالک مغربی اول الینائس است
که حد شمالی او متصل بنواحی نارث وست تری تری و حد مشرقی اندیانه و جنوبی کن توکی و مغربی او میسوری است و اینولایت

فیمابین سی و هفت درجه شمالی تا چهل و دو درجه و سی دقیقه شمالی و از طول هشتاد و هفت درجه و سی دقیقه مغربی تا طول نود و
یک درجه و پنجاه دقیقه مغربی واقع شده است و از سه سمت با رودخانه وبش و اهیو و میسی سی پی محدود است و در زاویه
شمال مشرقی او دریاچه میچیگن واقع است و رودخانه الی نایس از شمال مشرق بجنوب مغرب جاریست و به میسی سی پی داخل
میشود و قصبات معروف انجا کس کس کیه و پلمیرا و وندلیه و دیگری ادواردس ویل است و خندقی در سر چشمه الی نایس
کنده اند که این رودخانه بدریای میچیگن اتصال پیدا کرده است و اکثر قسمت اینولایت هموار است و این ولایت در نود و نه کونتی
تقسیم شده است و در شمالی اینولایت بومیان قدیم بسیار است و جمعیت انجا هشتصد و پنجاه و یکهزار و چهار صد و هشتاد نفر است
ثانی اندیانه است حد شمالی او دریاچه میچیگن و مشرقی او اهیو و حد جنوبی او کن توکی و حد مغربی الی نایس است
و اینولایت فیمابین عرض سی و هشت درجه تا چهل و یک درجه و پنجاه دقیقه شمالی و از طول هشتاد و چهار درجه و چهل دقیقه تا هشتاد
هفت درجه و سی دقیقه مغربیست و بزرگترین طول او از شمال تا جنوب دویست و هشتاد و هفت میلست و پهنای او یکصد و پنجاه
میل است رودخانه معروف انجا وبش و دیگری هوایت ریور یعنی نهر الابیض است و در سمت شمالی این مملکت بومیان قدیم
بسیار است و این مملکت باسم انها موسوم است و مابین رودخانه وبش و دریاچه میچیگن زمین هموار است و جنگل فراوان دارد و
ذغال سنگی نیز در اینولایت بسیار است و این ولایت در هشتاد و هفت کونتی تقسیم شده است و قصبه معروف انجا اندیانه
پولیس است و دیگری کاریدن است که در اقصی جنوبی مملکت است و دیگری وین سنس است و جمعیت انجا نهصد و هشتاد
هشت هزار و چهار صد و شانزده نفر است ثالث میسوری حد شمالی او سی اوکس و شرقی او رودخانه میسی سی پی که او را
از مملکت الی نایس و کن توکی جدا میسازد و حد جنوبی او خط سی و شش درجه و سی دقیقه تا چهل درجه و سی دقیقه شمالی
و طول هشتاد و نه و بیست دقیقه تا طول نود و شش درجه مغربی اتفاق افتاده است درازی او از شمال تا جنوب تخمیناً
سیصد میل و عرض او دویست و هشتاد میلست قصبه معروف انجا جفرسن و لوئی سینه است و رودخانه میسوری از
وسط ولایت میگذرد و این ولایت یکصد کونتی تقسیم شده است و جمعیت انجا ششصد و هشتاد و دو هزار و چهل و چهار نفر است رابع
کن توکی است حد شمالی او اندیانه و اهیو و حد مشرقی او ورجینیه و حد جنوبی او تنسی است و حد مغربی او الی نایس و قدری
از میسوری است و درازی این مملکت از مشرق بمغرب سیصد و پنجاه میل و بزرگترین پهنای او از شمال تا جنوب یکصد و هشتاد
میل و کمترین پهنای او در سمت مغرب هشتاد و دو میل است و قصبات معروف انجا فرنکفورت و وین و پرت و لیم است و اینولایت
بنود و هشت کونتی تقسیم شده است و رودخانه معروف انجا کن توکی است که به اهیو داخل میشود و اینولایت حاصل خیز است
و جمعیت انجا نهصد و هشتاد و دو هزار و چهار صد و پنجاه نفر است خامس تنسی است حد شمالی او کن توکی و قدری از
ورجینیه و حد مشرقی او کرولینه شمالی و حد جنوبی جارجیه و البمه و میسی سی پی و حد مغربی او ارکنسس است و درازی
اینولایت از مشرق تا مغرب چهار صد و سی میل و پهنای او از شمال تا جنوب یکصد و بیست میلست و اینولایت از ممالک معموره
حاصل خیز و جنگلهای خوب دارد و قصبه معروف انجا نش ویل است و دیگری مرفرس بارو است و هشتاد و دو کونتی
تقسیم شده است و اینولایت بحسب کوهی بشکل شبه معین دارد و رودخانه معروف انجا تنسی است و جمعیت انجا یک ملیان
دو هزار و ششصد و بیست و پنج نفر است سادس اهیو است حد شمالی او دریاچه میچیگن و دریاچه ارائی و حد مشرقی او پنسلوینیه
و حد جنوب مشرق و جنوبی او رودخانه اهیو است که او را از ورجینیه و کن توکی جدا میسازد و حد مغربی او اندیانه است
و اینولایت فیمابین سی و هشت درجه و سی دقیقه عرض شمالی تا چهل و دو درجه شمالیست و از طول هشتاد درجه و سی دقیقه تا طول هشتاد و

چهار درجه و چهل دقیقه مغربی واقع است و اینولایت تقریباً مربع است دویست و سی میل طول و دویست و ده میل پهنای اوست و در
ولایت در حد و دریاچه ارائی باطلاق بسیاست و سمت مشرقی او تپه و ماهور است و در کنار رودخانه ها غله بفراوانی
بعمل می آید و چشمه های نمک و معدن ذغال سنگی نیز بسیار دارد و در جنگلهای انجا آهو و بوقلمون وحشی و قرقاول و کبک
فراوانست و گلهای رنگارنگ نیز دارد شعر بیشه پر سوسن و ریحان و گل * پر درخت میوه دار خوشگل * صد هزاران
مرغ مطرب خوش صدا * اندران روضه فکنده صد نوا * و چندین رودخانه در سمت شمال اینولایت بدریاچه ارائی
میریزد و چندین رودخانه دیگر در جنوب به رودخانه اهیو وصل میشود یکی مسکینگم و سیوتو و غیره است و قصبه معروف انجا
کولمبس است که پایتخت است و دیگری سن سناتی و کلیولند و پولیس و چیلی کاث و ورکن و مری اته و اکرن و لنکستر است
و اینولایت بیکصد و سی کونتی تقسیم شده است و کشتی بخار در اهیو باسانی حرکت میکند و کشتی سازی فن کلی اهل اینولایت است
و جمعیت انجا یک ملیان و نهصد و هشتاد و چهار صد و هشت نفر است و سوای این ممالک بیست و چهار [illegible] ازذکر
مصنف بیان نکرده ایم چند مملکت دیگر است که در تصرف ممالک متحده است که مصنف بیان نکرده اول ولایت میچیگن تری
تری است که حد مغربی و شمالی و مشرقی او بحیرات ثلثه میچیگن و هوران و ارائی است و حد جنوبی او اهیو و اندیانه است
و در اینولایت از بومیان بسیار است و بچهل و سه کونتی تقسیم شده است طول او سیصد و چهل و چهار میل و عرض او
سیصد میلست و جمعیت انجا سیصد و نود و هفت هزار و ششصد و پنجاه و چهار نفر است ثانی ویسکنسن تری تری است
که او را هوران نیز گویند که حد شمالی او دریاچه کوچک ریه نی و چند دریاچه کوچک و دریاچه بزرگ سوپریر و حد مشرقی او
دریاچه میچیگن و حد جنوبی او الی نایس و حد مغربی او رودخانه بزرگ میسی سی پی است و اینولایت نشیمن بومیان و لایقست
و هنوز بحلیه آبادی کلی در نیامده است و اینولایت فیمابین عرض چهل و دو درجه و سی دقیقه شمالی تا چهل و نه درجه شمالیست و از طول
هشتاد و هفت درجه و سی دقیقه مغربی تا طول نود و پنج درجه مغربیست و امتداد اینولایت از مابین شمال مغرب بجنوب مشرق است
ثالث ولایت ارکنسس است که در پنجاه و یک کونتی تقسیم شده است حد شمالی او میسوری و حد جنوبی او لوئیسینه است
و طول انجا دویست و هفتاد میل و عرض او دویست و چهل میلست و جمعیت انجا دویست و نه هزار و ششصد و بیست و دو نفر است
رابع ولایت فلاریدا است که در جنوب ممالک متحده است و او پنین شلا است طول او چهار صد میل و بزرگترین عرض او در
سر حد شمالی سیصد و چهل میل و در وسط یکصد و پنجاه میل و در سی کونتی تقسیم شده است و قصبه معروف انجا تلاهسی و دیگری
پنزه کولا است که در سمت شمال است و قسمت وسط اینولایت ریگستان و بیابان و بعضی از قسمتهایش باطلاق است و جمعیت
انجا هشتاد و هفت هزار و چهار صد و پنجاه است و رودخانهای بزرگ این مملکت که ذکر شد یکی میسوری است که او را
بحسب مجری اطول انهار عالم دانسته اند که از منبع آن سه هزار و ششصد و ده میل است و منبع او از جبال سنگستان است و این
رودخانه هزار و دویست میل بدریا مانده در عرض سی و هشت درجه و پنجاه و پنج دقیقه شمالی و در طول نود درجه مغربی برودخانه
میسی سی پی داخل میشود و از دهن او تا آبشارهای محرای او که تقریباً دو هزار و پانصد میلست کشتی و زورق حرکت میکند
و دیگری میسی سی پی است منبع او از دریای رد سیدر لیک و او را اتسکه نیز گویند که در عرض چهل و هفت درجه و ده دقیقه شمالی
و طول نود و پنج درجه و هشت دقیقه مغربیست و از منبع او تا دهن او سه هزار میلست و پهنای او باختلاف از سیصد یرد تا
نهصد یرد است و پس از التقای میسوری پهنای او از دو هزار یرد تا دو هزار و پانصد یرد باختلاف است و در نیو ارلینز باوجود
اجتماع رودخانه پهنای او بواسطه عمق کمتر از هزار و پانصد یرد است و در نیو ارلینز عمق او در وقت تابستان یکصد و بیست [illegible]

و این رودخانه از شمال بجنوب جریان دارد و بعضاً و بسیار چندین رودخانه بزرگ و کوچک با او متصل میشود و از انهار معروفه از سمت شرق اول رودخانه الی نائس است که هزار و دویست و سیزده میل بدهن او مانده داخل میشود و رودخانه وبش به اهیو از جانب شمال داخل شده و بمسافت هفتاد میل پائین از جانب جنوب سینی نیز به اهیو وصل میشود و پس از جریان چهل میل بجانب مغرب این به رودخانه بمیتی سی پی هزار میل بدهن او مانده داخل میشوند و انهار معروفه از سمت مغرب اول میسوری است که هزار و دویست میل بدهن او مانده داخل میشود و دیگری رودخانه ارکن سا است ششصد و پنجاه میل بدهن او مانده داخل او میشود و دیگری رد ریور یعنی النهر الاحمر است که سیصد میل بدهن او مانده داخل او میشود و کنار مغربی این رودخانه از نهر الاحمر تا ارکن سا غالباً پست و هموار است و جنگل خوب دارد و بیشتر انجا درخت سرو و درخت پنبه است و رودخانه واشیتا بنهر الاحمر بیست میل قبل از التقای او به میتی سی پی اتصال مییابد و دیگری اهیو است منبع او از مغرب کوهستان الی گنی و برود الی گنی که از شمال بن سیلونیه جاریست در قصبه پیتز برگ متصل میشود و پس از ممر نهصد و پنجاه میل بطرف جنوب مغرب و مغرب و باز جنوب مغرب برودخانه میتی سی پی یکصد و نود و سه میل پائین ملتقای میسوری در عرض سی و هفت درجه شمالی و هشتاد و نه درجه طول مغربی داخل میشود و طول مجرای او تا التقای او برودخانه مذکور یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت میل است از دهن او تا قصبه پیتز برگ کشتی و زورق حرکت میکند و دیگری رودخانه سنت لارنس است که بخلیج سنت لارنس داخل میشود و طول مجرای او دو هزار میل است و تفصیل انهار دیگر نپرداختیم هر که خواهد بکتب مبسوطه که درین علم مدون و مرتب است رجوع نماید و از آن وقتی که بنای جمهوریه را گذاشته اند در استحکام قواعد او بکمال دقت و سعی را دارند و رئیس الجمهور اول جنرال جارج واشینگتن بود که در سال هزار و هفتصد و هشتاد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و سه هجری باین مرتبه رسید و هر چهار سال بچهار سال رئیس الجمهور را عوض میکنند جارج واشینگتن بسیار خوش سلوک و قاعده دان بود وقتی که مدت ریاستش او تمام شد باز ثانیاً او را باصرار تمام رئیس الجمهور کردند که او هشت سال رئیس بود و سوای او چهار نفر دیگر هم هشت سال رئیس بودند که تجدید کردند القصه اگر همه رؤسای جمهوریه را ضبط میکردیم بی فایده بود و رئیس جمهور انجا فرنگلین پیرس است که در چهارم مرچ سال هزار و هشتصد و پنجاه و سه مسیحی مطابق جمعه ۲۳ جمادی الاولی هزار و دویست و شصت و نه هجری رئیس شده است و اگر حیات داشته باشد پس از انقضای مدت چهار سال که سیم مرچ هزار و هشتصد و پنجاه و هفت مسیحی مطابق ششم رجب هزار و دویست و هفتاد و سه هجریست از ریاست معزول خواهد شد اما جمعیت ممالک متحده که در سنین قلیله باین عدد کثیر رسیده است محل حیرت و همانا از تاثیر کواکب است که هر زمانی و هر قرنی مملکتی و ولایتی آباد میشود چنانچه وقتی ایران بحسب جمعیت بحد کمال بود و زمانی ایطالیا و روم بحلیه ابادی درآمد و مصر ترقی کرد و الکنون اباد است و چنین معلوم میشود که از دنیای عتیق بدنیای جدید میل کرده است استغفر الله یقوم قوماً و یوم یوماً القصه تعداد جمعیت ممالک متحده در سنین متوالیه از قرار است و هر سال نیز در ازدیاد است و تفصیل از جدول تحتانی

سنه ۱۲۰۳
سنه ۱۲۶۹
سنه ۱۲۷۳
۱۲ اروپا م

تاریخ مسیحی	تاریخ هجری	سفید	سیاه آزاد	سیاه بنده	جمع
۱۷۹۰	۱۲۰۴	سه ملیان و صد و هفتاد و دو هزار و چهار صد و شصت و چهار	پنجاه و نه هزار و چهار صد و شصت و شش	هفتصد و نود و هفت هزار و هشتصد و نود و هفت	۳۹۲۹۸۲۷
۱۸۰۰	۱۲۱۵	چهار ملیان و سیصد و چهار هزار و پانصد و پنج	یکصد و هشت هزار و یکصد و نود و پنج	هشتصد و نود و سه هزار و چهل و یک	۵۳۰۵۹۴۱
۱۸۱۰	۱۲۲۵	پنج ملیان و هشتصد و شصت و دو هزار و چهار	یکصد و هشتاد و شش هزار و چهار صد و چهل و شش	یک ملیان و یکصد و نود و یکهزار و سیصد و شصت و چهار	۷۲۳۹۸۱۴
۱۸۲۰	۱۲۳۵	هفت ملیان و هشتصد و شصت و شش هزار و هفتصد و هشت	دویست و سی و سه هزار و پانصد و پنجاه و شش	یک ملیان و پانصد و سی و هشت هزار و یکصد و بیست و هشت	۹۶۳۸۱۹۱
۱۸۳۰	۱۲۴۶	ده ملیان و پانصد و سی و هفت هزار و دویست و چهل و هشت	سیصد و نوزده هزار و پانصد و نود و نه	دو ملیان و نه هزار و چهل و سه	۱۲۸۵۴۸۹۰
۱۸۴۰	۱۲۵۶	چهارده ملیان و یکصد و هشتاد و نه هزار و هفتصد و نود و پنج	سیصد و هشتاد و شش هزار و سیصد و سه	دو ملیان و چهار صد و هشتاد و هفت هزار و سیصد و پنجاه و پنج	۱۷۰۶۳۳۵۳
۱۸۵۰	۱۲۶۶	نوزده ملیان و ششصد و دو هزار و چهار صد و چهل و هشت	چهار صد و بیست و هشت هزار و ششصد و نوزده	سه ملیان و یکصد و نود و هشت هزار و دویست و نود و هشت	۲۳۲۸۸۵۵۵

باب یکصد و بیست و ششم در بیان یونیتد مکسیکن استیتس یعنی ممالک متحده مکسیکو که او را ریپبلیک آف مکسیکو یعنی جمهوریه مکسیکو نیز گویند ممالک جمهوریه مکسیکو محدود در شمال و شمال مشرق با ممالک متحده و مسطورست قبل از این و در مغرب با محیط پاسیفیک و در جنوب با بلیز یا بالیز و گواتیمالا و در مشرق با خلیج مکسیکو است و وسعت این ممالک بسیار است ولیکن باندازه وسعت آبادی ندارد و در زلزله بیشتر میشود جمعیت آنجا تخمیناً هشت ملیان است و حکومت و دار العدالت آن جمهوریه نیز مثل ممالک متحده است مگر اینکه اینها در مذهب کاتولیک اند و ممالک متحده پروتستنت میباشند و این کشور به نوزده مملکت تقسیم شده است و پنج تری توری دیگر هست که هنوز بتعداد ممالک نیامده است اسامی ممالک از قرار تفصیل ذیل بترتیب اهل جغرافیا از شمال بجنوب ذکر میشود

اول	سونورا که او را سینه لونیز گویند	دوم	چیهوهوا		
سیم	درنگو	چهارم	کوهیلا و تخسس	پنجم	تمالی پس
ششم	نولیون	هفتم	ژلیس کو که او را گوادلخیره نیز گویند	هشتم	میچوکن که او را والد ولید نیز گویند
نهم	زکاتکس	دهم	سن لوئین پوتوسی	یازدهم	گوانگ شوتو
دوازدهم	کوئرتارو	سیزدهم	وره کروز	چهاردهم	مکسیکو
پانزدهم	پوبلا که او را انجلوس نیز گویند	شانزدهم	اوخاکا که او را اوخلیم نیز گویند	هفدهم	تلبس کو
هجدهم	چیاپه	نوزدهم	یوکاتن		

و آن پنج تری توری دیگر که در تعداد ممالک نیستند اول نواحی سنته فی است که در مکسیکو جدید است مترجم گوید سنته فی در عرض سی و شش درجه و پانزده دقیقه شمالی و در طول یکصد و پنج درجه و پنجاه دقیقه مغربی واقع شده است و ولایت نیومکسیکو از طول یکصد و سه درجه مغربی تا طول یکصد و پانزده درجه مغربیست و حد جنوبی او رودخانه گیلا است و حد شمالی او از نصف النهار یکصد و سه درجه مغربی تا یکصد و هشت درجه مغربی تا خط عرضی سی و هشت درجه شمالیست و از یکصد و هشت درجه مغربی تا یکصد و پانزده درجه مغربی تا خط عرضی سی و هفت درجه شمالی انتهی ثانی نواحی التّه کلی فارنیه است یعنی کلی فارنیه علیا که او را نیو کلی فارنیه نیز گویند یعنی کلی فارنیه جدید مترجم گوید کلی فارنیه فی طول سواحل مغربی امریکای شمالی واقع است که از عرض سی و سه درجه شمالی تا عرض چهل و دو درجه شمالیست و پهنای او دویست میل تا دویست و پنجاه میل است انتهی ثالث نواحی بکسه کلی فارنیه است یعنی کلی فارنیه سفلی که او را الد کلی فارنیه نیز گویند یعنی کلی فارنیه قدیم مترجم گوید کلی فارنیه قدیم پنین شلا دراز یست که سه سمت او دریاست و حد شمالی او متصل بخاک کلی فارنیه جدید است و در لغت اسپانیا التّه بمعنی علیاست که در انگلیسی اپر گویند و بکسه بمعنی سفلی است که در انگلیسی لوار گویند و طول کلی فارنیه قدیم تخمیناً هفتصد میل است و عرض او متفاوت از سی میل تا صد میل است و شهر معروف انجا کاری تو است که قریب ساحل مشرقی واقع است انتهی رابع نواحی کالیمه است مترجم گوید کالیمه ولایتی است که در جنوبی ولایت ژلیس کو در ساحل دریا واقعست و کالیمه نیز کوه آتش فشانی است که در آن ولایتست و ارتفاع او دوازده هزار فوت است و در جنوب مغرب او قصبه کالیمه واقع است انتهی خامس تلس کلا است مترجم گوید تلس کلا قصبه ایست در ممالک مکسیکو یکی که بزرگتر است در ولایت پوبلا در طول نود و هشت درجه مغربی و عرض نوزده درجه و بیست دقیقه شمالی واقع است و دیگری که کوچکتر است در ولایت نولیون است که در طول یکصد درجه و هشت دقیقه مغربی و عرض بیست و شش درجه و سی و دو دقیقه شمالی واقع است و هر دو اینها جزو ممالک است و اینکه مصنف بیان نکرد که از نواحی خمسه است که هنوز در تعداد ممالک نشده است خیلی عجب است انتهی و این ممالک جمهوریه مکسیکو تقریباً در بعد مساوی از اروپا و آسیا اتفاق افتاده است و شهرهای معروف این جمهوریه مکسیکو است که جهی کو تلفظ میکنند که پایتخت جمهوریه است

۲ یعنی نیومکسیکو جدید

وجمعیت او یکصد و هفتاد هزار نفر است و دیگری پوبلا است که اورا دلاس انجلوس نیز گویند جمعیت او هفتاد هزار است و دیگری شهر
کوی رتترو و سن لوییس پوتوسی و زکاتکس و گادلکسره است و این اخری پایتخت ولایت زلیسکو است و بندر معروف
این جمهوریه در جانب مشرق وره کرز است که در ساحل دریای مکسیکو واقع است و در ساحل مغرب اکاپولکو است که در ساحل
محیط پاسیفیک است و کلی فارنیه سفلی فیمابین خلیج کالی فارنیه و محیط پاسیفیک است بشکل دراز است ولی ابادی انجا بسیار
کم است و در اینولایت مروارید بعمل می اید مترجم گوید چند سال است که معدن طلا جسته اند که بسهولت بدست می اید و از خاک
کنده میشود خلایق از اطراف شد رحال کرده بانجا شتافته طلا بخروار یافتند چنانچه قحطی اذوقه شد و اهل مملکت نیز از کسب و کار
دست کشیده بکندن معدن و جمع اوری خاک طلا میل کردند و تجار دیگر از اطراف کشتی کشتی اذوقه بار کرده بانجا روانه شدند
یکمن نان را بده مثقال طلا و یک کره و انکه جای را به بیست مثقال طلا فروختند و تجارت با ایشان شد و ربح خسارت با نهایت بود انتهی
و در جمهوریه مکسیکو معادن طلا و نقره یافت میشود و تا سال هزار و هشتصد و دو مسیحی مطابق هزار و دویست و هفده هجری جمهوریه
مکسیکو هفت ملیان پوند طلا از معدن در اورده بودند و اینولایت در روزی که اهل اسپانیا در سال هزار و پانصد و بیست و یک مسیحی
مطابق نهصد و بیست و هفت هجری برای خود دولتی بود که در انوقت در میان بومیان ولایت برتری و مزیت داشتند و فردی نند
کارتز اینولایت را بقهر و غلبه گرفت و از اسر و نهب هیچ کوتاهی نکردند و اهل مکسیکو بسیار مایل لباس خوب و عیش و عشرت شدند
و از بندر اکاپولکو تجارت کلی اهل اسپانیا با جزایر فلیپین و پرو و چلی داشتند و متاع کلی که از اینولایت بیرون میبردند طلا
و نقره و سنگهای گران بها و چوکولیت و شنجرف و نیل و چوبهای ملون برای اوطاق و ابریشم و پنبه است و اینولایت مادام
که در تصرف دولت اسپانیا بود در همه حالت خواه در امر زراعت خواه تجارت ترقی کلی داشتند و ازان پس که جمهوریه شد بحالت
سابق باقی نمانده و این ولایت اگر چه بحسب جمعیت از ممالک متحده کمتر است ولی بحسب وسعت چندان تفاوت ندارد و ولایات
مغربی ممالک متحده و شمالی جمهوریه مکسیکو هنوز بحلیه ابادی کامل در نیامده است و بومیان قدیم سکنی دارند و بیشتر انها باز
بجهالت و ضلالت قدیم خود باقی هستند تنبیه جمهوریه مکسیکو بسیار تنزل کرده است و ولایات تکسس روز بروز در هم از تصرف
ایشان بیرون رفته خود جمهوریه علیحده شده است و بعضی از ولایات تکسس نیز در نزد جمهوریه ممالک متحده بگرو رفته است و همچنین
جمهوریه مکسیکو کالی فارنیه را در نزد ممالک متحده گرو گذاشته اند و وعده او منقضی شده است که اکنون جمهوریه ممالک متحده تصرف
کرده اند و جمعیت اینولایات را در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری سیزده ملیان و چهار صد
شصت و پنج هزار و پانصد و هشتاد و هفت نفر شمرده اند و این ممالک در تصرف دولت اسپانیا بود و در سال هزار و هشتصد و بیست
و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری بنای خلاف گذاشته سر از اطاعت باز زدند و در سال هزار و هشتصد و سی مسیحی
مطابق هزار و دویست و چهل و شش هجری دول اروپا بازادی انها تصدیق کردند جمهوریه مقرر گشت و تا اکنون مطلق العنان
و ازادند و شهر مکسیکو را تینو اسنین نیز گویند و بعضی تمام مملکت مکسیکو را تینو اسنین میخوانند و شهرهای دیگر معروف کشور
مکسیکو یکی مان تری است که در ولایت نو لیون است و دیگری سینه لوا است که در ولایت سونوره است و دیگری
گانک سوتو است که در ولایت گانک سوتو است و دیگری والدولید است که در ولایت میچوکن است و دیگری اوکسیکا است
که در ولایت اوکسه کا است و دیگری اریزبه است که در ولایت وره کرز است و دیگری میتاریه و مریده که هر دو
در ولایت یوکتن است و سوای این شهرها چندین قصبه و شهر دیگر نیز دارد و در شمالی ولایت مکسیکو و برزیل و پیرو حیوانیست مسمی
به لامه که شباهت کلی بشتر دارد ولی از شتر کوچکتر است و اورا بار میکنند و اگر بار او زیاد باشد که قوه برداشتن و تحمل او را نداشته باشد

سنه ۱۲۱۷
سنه ۹۲۷
سنه ۱۲۴۶
سنه ۱۲۳۶
سنه ۱۲۴۶

حیوان لامه

ان حیوان گریه میکند و حنین که از بار او تخفیف دادند که راحت شد از گریه می ایستد و بعضی انقدر گریه میکند که از غصه می میرد
و در ولایت پرو زیادتر از جای دیگر است که اورا نسبت بان مملکت داده پیرو وین گل نیز گویند یعنی شتر مملکت پیرو
اما جمهوریه تکسس در شانزدهم نومبر سال هزار و هشتصد و چهل مسیحی مطابق بیستم رمضان هزار و دویست و پنجاه و شش هجری
باعانت دولت انگلیس مقرر گردید و اکنون سرحد فیمابین جمهوریه تکسس و جمهوریه مکسیکو رودخانه بزرگ گرینددل نارتی
و این رودخانه از مغربی قصبه ستته فی بمسافت بیست میل میگذرد و از انجا بجانب جنوب جاری شده پس از مسافت بسیار بجنوب
مشرق میل میکند و بخلیج مکسیکو داخل میشود و منبع این رودخانه از جبال سنگ نشان است و سرحد فیمابین جمهوریه تکسس و ممالک
متحده از طرف مشرق رودخانه سبن است و در طرف شمال ردریور یعنی رودخانه احمر است و از نواحی شمال مغربی این
جمهوریه بواسطه اینکه مسکن وحشیان بومیان و صحراهای وسیع است تحقیق درست اطلاع نداشتند در سال هزار و هشتصد
سی و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و نه هجری ال گرینددل سیاحت نمود بسیار اراضی خوب و جنگلهای مرغوب و رودخانه بسیار دیده
و این اراضی غیر معمور تقریبا از طول صد درجه تا طول یکصد و پنج درجه و سی دقیقه مغربی و از عرض سی درجه شمالی تا عرض سی
هشت درجه شمالی است که تخمینا پانصد و پنجاه میل در طول و سیصد میل در پهنا است و جمهوریه تکسس بیست و کونتی تقسیم شده است
و چندین رودخانه بزرگ در اینولایت جاریست که بخلیج مکسیکو داخل میشوند بزرگ انهار رودخانه کولوردو است که از
شهر استین میگذرد و دیگری رودخانه برزوس است

باب یکصد و بیست و هفتم در بیان گاتیملا که اورا رپبلیک اف سنترل امریکا نیز گویند یعنی

امریکای مرکزی اینولایت گاتیملا که الان اورا جمهوریه مرکزی گویند ولایتی است که فیمابین جمهوریه مکسیکو و جمهوریه کولومبیه
واقع شده است حد شمالی او ولایات مکسیکو و حد مغربی او محیط پاسیفیک و حد مشرقی او نی یوکتن است که اورا هاندرس
نیز گویند و موسکوی شیستیه و حد جنوبی او کولومبیه است و شکل اینولایت تقریبا بشکل مثلث است و در جمعیت دو برابر بزرگتر
از چلی یا پیرو است و اینولایت در وسعت چهارمین ولایت امریکای شمالی می شمارند و ابادی او بالنسبه از همه ممالک امریکا
بجز ممالک متحده بیشتر است و از اینولایت تا انقلاب سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری
تا سال هزار و هشتصد و بیست و سه مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و هشت هجری کمتر اطلاعی داشتیم و اهل اروپا زیاد
نداشتند و اکنون بشش مملکت تقسیم شده است که اسما گاتیملا و سن سلوادور و هاندرس و نیکرگو و کوستریکا
و جمعیت او افزونتر از دو ملیان است و اگر همه گاتیملا مثل انگلند اباد و معمور میشد گنجایش داشت که سی و شش ملیان نفوس در انجا باشند
و صفحات او در ارتفاع و انخفاض و هوا و حاصلخیزی زمین بسیار تفاوت دارد و ازانجهت است که در اینولایت هم محصول مناطق
حاره و معتدله و منجمده بعمل می اید و اکثر قسمت اینولایت کوهستان است و معادن دارد و انواع و اقسام میوه و گل و ریاحین در اینولایت
یافت میشود و همه سال میوه های لذیذ دارد و متاع کلی که از اینولایت بخارج میبرند نارجیل و نیل و شنجرف است و دریاچه بزرگ
نیکرگو در جنوب متصل برودخانه سن جان است که انصباب ان برودخانه بدریای کولومبیه است و عنقریب از اهتمام مردمان
کامل که در پی تجارت و ابادی ولایت اند ازین رودخانه تا نیکرگو و ازانجا بمحیط پاسفیک بواسطه خندقها راه امد و شد مفتوح خواهد
شد و طول این دریاچه تخمینا یکصد و شصت میل و عرض او شصت میل است مترجم گوید مصنف در طول و عرض این بحیره
اشتباه کرده موافق روایت کتب دیگر و انچه از اطلسها معلوم میشود طول او یکصد و چهل میل و عرض او چهل میل است و در این بحیره
تخمینا هفده جزیره بزرگ و کوچک است که بزرگ انها تقریبا بیست میل طول و ده میل پهنا دارد انتهی و قصبات معروف این مملکت گاتیملا

سنه ۱۲۵۶
سنه ۱۲۴۹
سنه ۱۲۳۶
سنه ۱۲۳۸

که پایتخت است و جمعیت انجا تخمیناً پنجاه هزار می‌شود دیگر سنت سلوادور و لیون و چی کوی مولا و کرتاگو و سیوداد ریال اما مترجم گوید سیوداد ریال در شمالی مغربی این ملک و کرتاگو در اقصی جنوبی این ملک واقع است و سنت سلوادور و لیون قریب بساحل مغربی و چی کوی مولا در شرقی گاتیملا اتفاق افتاده و در جنوب لیون دریاچه کوچکی است که باسم لیون شهرت دارد و این دریاچه صغیر بیحیره نیکر گوا که بارودخانه اتصال دارد انتهی و قانون حکومت اینولایت نیز مثل جمهوریه مکسیکو است و در اینولایت زلازل شدیده بسیار اتفاق می‌افتد و جبال آتش‌فشان نیز بسیار دارد که اکثر آنها همیشه در اشتعال و التهاب است و بهر قسم که خود گردد بآن اندازه که سکنه آنولایت میدانند شعله او تجاوز نمود یقین بزلزله می‌کنند و احتیاط خود را ملاحظه می‌نمایند ولی از خوف آن بلای ناگهانی که حاکم علیم و قرار و آرام می‌ماند و این شهر قدیم گاتیملا که پایتخت سابق اینولایت بود در هفتم جون سال هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مسیحی مطابق اواسط ربیع الثانی هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری بزلزله شدید خراب شد و این یکی از زلازل شدیده مخوفه است که در تواریخ ثبت شده است و انچنان بود که از سیم ماه جون دریا با ضطراب و انقلاب شدید افتاد و چنانچه هیچوقت چنان انقلاب و تلاطمی مشاهده نشده بود و این دو کوه آتش‌فشان که در نزدیکی شهر بود بجوش و خروش در آمد از یکی از آنها سیلاب آب و از دیگری امواج مشتعله لوه بیرون آمد و از طرف دیگر زمین بحرکت افتاد و از شدت زلازل شکافها و مغاکها در زمین پیدا شد و در آخر روز پنجم این قصبه با جمیع دولت و هشت هزار زن و مرد و طفل بزمین خسف گشت و لوه سیال نیز از کوه آتش‌فشان جاری شده بالای این خرابه‌های شهر را گرفت و بغداد و نصب من فوق رؤسهم الحمیم اهل آن ملک باین عذاب الیم گرفتار شدند که هیچ اثری از آثار آن قوم باقی نماند و این شهر جدید بمسافت چهار لیگ از موضع سابق شهر قدیم بنا شده است مترجم گوید سلسله از جبال قریب بساحل مغربی اینولایت بطول ساحل امتداد دارد و هفت قله از آن قلل آتش‌فشان است و آنکه در مغربی گاتیملا است از همه بزرگتر است انتهی و ولایت موس کوی تو اندین یعنی ولایت موسکوی شیه که تعلق بهند بها دارد که اشاره به میان ولا تغیت در ساحل شرقی گاتیملا است که حد مشرقی اینولایت دریای کولومبیه است و حد جنوبی رودخانه بلیو فیلدس است که مصب او بدریا در عرض دوازده درجه شمالی است و اینولایت بتصرف اسپانیا در نیامد و ولی الان جزو جمهوریه گاتیملا است و در مغربی اینولایت بلوک پایتس است که جنرال کک گری گور تجشید بود و بعد پس از وفات او در سال هزار و هشتصد و بیست مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و پنج هجری از تصرف کسان او بیرون رفت مترجم گوید زمین شهر گاتیملا جدید از سطح دریا چهار هزار و نهصد و شصت و یک فوت مرتفع تر است و مسافت این شهر تا دریای پاسفیک چهارده لیگ است و اینولایت نیز در تصرف اسپانیا بود و پس از آنکه مکسیکو از تصرف ایشان بیرون رفت این ملک نیز بتصدیق دول اروپا بجمهوریه مقرر گشت

باب یکصد و بیست و هشتم در بیان جزایر انتی لس که آنها را جزایر هند الغرب نیز گویند

و این جزایر انتی لس را بعضی امرکین آرچیپلگو گویند یعنی مجموعه از جزایر صغار و کبار است که فیمابین دو اقلیم یعنی امریکای جنوبی و امریکای شمالی اتفاق افتاده است و این جزایر در سال هزار و چهارصد و نود و دو مسیحی مطابق هشتصد و نود و هفت هجری پیدا شد و مجموع این جزایر مشتمل بر ساحتی و صفحه ایست که زیادتر از دو هزار میل باشد و از این جزایر بحسب ترتیب اهل جغرافیا که از شمال شروع می‌شود دسته اول جزایر بهمس است و آنها را جزایر بهمس نیز گویند یعنی معبر که تعلق بانگلیس دارد و در باب هشتاد و ششم ذکر شده است و دیگری جزیره کوبه است که تعلق باسپانیا دارد و در باب پنجاه و نهم بیان شده است و بیست جنوب جزیره جمیکا که در تصرف انگلیس است که او نیز در باب هشتاد و ششم ذکر شده و دیگری هیتی است که او را ایس پن یولا و سنت دامنگو

نیز گویند که در سمت شرقی کوبه و جمیکا است و قبل از انقلاب این جزیره در تصرف اسپانیا و فرانسه بود چنانچه قسمت مشرقی جزیره در تصرف اسپانیا و قسمت مغربی در دست فرانسه بود و الان حکم واحد دارند و اهل جزیره هر دو دولت را پس از جنگهای بسیار دانتو بیشمار جواب دادند و جمعیت انجا تخمیناً از یک کرور فزونتر است درازی این جزیره تقریباً چهار صد میل و پهنای او یکصد و پنجاه میل است هوای اینولایت با اهل اروپا ناساز کار است و با بومیان سازگار و محصولات انجا از هر قسم فراوان است علی الخصوص در حصه مغربی که تعلق بفرانسه داشت و متاع کلی که از این ولایت بخارج میرود قهوه و نیل و پنبه و شکر و نارجیل است و صفحه این جزیره مشتمل بر تپه‌ها و دره‌ها و جنگلها و جویهای دلکش است علی الخصوص بعضی از دره‌ها که مشحون از درخت مهوگنی است و آن چوب سرخی است که قیمت دارد و چوب برزیل و خرما و کاج و بلوط و آبنوس و غیره است و پایتخت این جزیره پرت اوپرنس که در ساحل مغربی است که او را پرت رپابلکین نیز گویند و جمعیت آنجا فزونتر از پانزده هزار است مترجم گوید تفصیل این جزایر را در آخر باب پنجاه و نهم نوشته‌ام و علیک بالرجوع علیه انتهی و جزیره دیگر که در مشرقی هیتی است پورتوریکو است که تعلق باسپانیا دارد و در باب پنجاه و نهم مسطور است و پس از آن جزایر ورجین است که در تصرف انگلیس و دنمرک است که در باب هشتاد و ششم مذکور است و دیگری جزایر کریبی است که آنها را جزایر وند وارد نیز گویند که در جنوب شرقی جزایر پورتوریکو است و در جزایر همه دول اروپا شراکت دارند ولی اغلب آنها در تصرف انگلیس است چنانچه در باب هشتاد و ششم معلوم داشته‌ایم

باب یکصد و بیست و نهم در بیان سوث امریکا یعنی امریکای جنوبی

امریکای جنوبی که شباهت کلی به افریقا دارد در اینکه شکلاً مثلث بزرگی است و میتوان او را یک قسمت علیحده و حصه جداگانه از اقسام دنیا قرار داد و امتداد او از عرض دوازده درجه شمالی تا عرض پنجاه و چهار درجه جنوبی است و جزیره ترا دل فیگو خارج از این حد است و درازی او تخمیناً چهار هزار و پانصد میل و بزرگترین پهنای او سه هزار و سیصد میل است مترجم گوید جزایر ترا دل فیگو در اقصی جنوبی امریکای جنوبی است و بسیار نزدیک بساحل است که حکم واحد دارد لهذا بعضی ورا داخل امریکای جنوبی کرده امتداد او را از دوازده درجه شمالی تا کیپ هارن که در عرض پنجاه و شش درجه جنوبی است می‌گیرند که اقصی ماخذ جزایر ترا دل فیگو است و مصنف این جزایر را موضوع کرده و تا پنجاه و چهار درجه جنوبی که اقصی سر جلین کان تی ننت است بیان نموده انتهی و امتداد امریکای جنوبی بجانب جنوب از افریقا بیشتر است و در اقصی جنوب اینولایت بجهت سرمای شدید توطن بسیار مشکل است و صفحه این پنین شکلا در کثرت انهار که از اطراف بدریا میریزد باز شباهت با فریقا دارد و همچنین وسط این نیز مثل دنیا یا فنت ولی از این ولایت اهل اروپا بیشتر از افریقا اطلاع دارند اگرچه باز بعضی از قسمتهای او مجهول مانده است و انهار عظیمه و جبال شامخ بسته امریکای جنوبی میتوان گفت که برتری بر همه انهار و جبال دنیا دارد و این معروف و مشهور جبال اندس بر درازی این مین شکلا از استمس دریین تا بوغاز مجیلان در ساحل مغربی اتفاق افتاده است چنانچه بحد اوسط او از ساحل تقریباً در اکثر اماکن دو صد میل است و بلندترین قله‌های او در ولایت کولومبیه است و قله مرتفع او یکی چیم بلاد زو است که ارتفاع او بیست و یک هزار و چهار صد و چهل و چهار فوت از بالای سطح دریا است که تخمیناً یک ربع بلندتر از مونت بلنک است که در ممالک سوایس است ولی یک خمس پست‌تر از کوه هیمالیه است که در ایشیا است اگرچه این کوه شامخ در منطقه محترقه است ولی بجهت ارتفاع او برف دایم تقریباً تا دو هزار و چهار صد فوت از قله او مستور است و انهار معروفه امریکای جنوبی مرینان است که او را امزون نیز گویند که از این بزرگتر و وسیعتر رودخانه در کره ارض نیست و دیگری اری نوکو و ماد لینه توکن تین که او را ریو کرند نیز او صد بنت فرنسیس کو و پرتو و بره بره گای و ریو دل پلته است منبع رودخانه مرنون از اندس در ولایات پیرو

و پس از مجاج شه هزار و یکصد و سی میل در زیر خط معدل النهار بمحیط اطلنتیک داخل میشود و بر این رودخانه از یمین و یسار و از اول تا آخر زیاده تر از سیصد رودخانه بزرگ ملحق میشود که بعضی از آنها از رودخانه دنوب بزرگتر است و چنین گفته شده است که عمق این رودخانه تا هزار و پانصد میل از دهن او زیاده تر سی قدم است که پنجاه و چهار ذرع است

سیرش خیال دوست گشتر ذوقش ز سیر شکر خنده خوشتر دجله شد و جدولی ز آبش مشکیزه کشان شده سحابش

و رودخانه ریو دل پلته ثانی اشین این رودخانه است و او از اتصال سه رودخانه معظم تشکیل می‌یابد که پره گای و نوره گای و پرده نه است و این رودخانه بسیار تند است وقتی که بمحیط داخل میشود مسافت چند میل باز شیرینی آب او مشهود است و رودخانه اری نوکو نیز از اندس برمیخیزد و پس از جریان بی شمار بشمال مشرق در نه درجه عرض شمالی بمحیط اتلنتیک میریزد و طول مجرای او نیز دو هزار و دویست و شصت میلست و رودخانه سنت فرنسیس کو از مملکت برزیل جاریست و بمحیط اتلنتیک در یازده درجه عرض جنوبی متصل میگردد و دولت اسپانیا در زمان سابق در همه امریکای جنوبی بجز برزیل و گوینه استیلا و تسلط داشت ولی اکنون همه ممالک متصرفی اسپانیا مطلق العنان شده و جمهوریه مقرر گشته است و برزیل مرتبه شاهنشاهی رسیده است و امریکای جنوبی الان مشتمل بر این ولایات است جمهور کولومبیه جمهور پیرو جمهور بالیویه که او را اپر پیرو نیز گویند یعنی پیرو علیا و جمهور پانلی یا چیلی و جمهور لیلاتة و شاهنشاهی برزیل و مملکت کوچک پرگای و گوینه و این ولایات هیچ هندی های پته گونیه وغیره است

باب یکصد و سی ام در بیان جمهور کولومبیه

مملکت کولومبیه مشتمل بر قسمت شمال و شمال مغربی امریکای جنوبی است که سابقا باسامی ترّه فیرمه و نیو گرناده و کویتو معروف بود که اکنون همه را کولومبیه میگویند حد شمالی این مملکت دریای کولومبیان است که او را کریبین نیز خوانند و گاتیملا و حد مشرقی او گوینه و برزیل است و حد مغربی او محیط پاسفیک و حد جنوبی او ولایت پیرو است و طول این مملکت تقریبا از مشرق تا مغرب هزار و سیصد میل و بزرگترین پهنای او از شمال تا جنوب هزار میل است و جمعیت آنجا تخمینا سه ملیان و پانصد هزار است و این مملکت بدوازده ولایت تقسیم شده است و هر یکی به هفت کونتی بزرگ تقسیم گشته است و اسامی ولایات دوازده گانه با قصبات بزرگ هر یک از انقرار است و بوگوته پایتخت این مملکت است

ولایات	قصبات	ولایات	قصبات
اپ یور	وری نس	اری نوکو	کومنه
ونی زوله	کره کس	زولیه	مرّه کی بو
بو یکه	طنجه	کوندی نمرکه	بوگوته
مگدلینه	کرتجینه	استمس یا ثمس	پنمه
کاکه	پوپین	اکوی دآر	کوی تو
اسائی	کوین کا	گایه کویل	کایه کویل

میر حسنه کویند استمس پنمه مشهور است و قصبه پنمه در ساحل پاسفیک واقع شده است و بعضی پنمه را خلیج دارین ایتسمس یا استمس دارین نیز خوانند و ولایت مگدلینه در مشرقی پنمه است و ولایت زولیه در مشرقی مگدلینه

و قصبه این ولایت مرّه کی بو در ساحل مشرقی دریاست که در اینجا دریا ساحل را شکافته مسافت صد میل میان خشکی آمده است و قصبه مرّه کی بو در جنب بوغاز است و این خلیج بشکل حقیقه اتفاق شده و تنگی بوغاز او در جانب شمالی سه میل و امتداد بوغاز تخمینا پانزده میل است و مملکت ونی زوله نیز در مشرقی زولیه است و ولایت اری نوکو در مشرق و شمال مشرق ونی زوله است و قصبه معروف آنجا کومنه است که در طرف شمال در ساحل دریاست و ولایت اپیور در جنوبی ونی زوله است و ولایت کوندی نمرکه در جنوب مگدلینه است و ولایت بویکه در مشرقی کوندی نمرکه و قصبه طنجه در شمال مشرق بلده بوگوته واقع شده و مسافت میان آنها تخمینا هفتاد میل است و ولایت کاکه در مغربی کوندی نمرکه در کنار ساحل دریاست و ولایت اکوی دآر که بعضی اکوی تر میگویند که بهمان اسم خط استوا مشهور است در تحت خط استوا واقعست و ولایت گایه یا کویل در جنوبی اکوی دآر است و ولایت اسائی در حد مشرق و جنوب مشرق گایه کویل است و اکنون اکثر این ولایات بهمان اسامی کونتی ها معروف تر است چنانچه کرتجینه کونتی بزرگ است و بهمان اسم قصبه ایست که کرتجنه است شهرت دارد تفصیل این مراتب اگرچه جمله معترضه بود ولی اشخاصی که تازه قدم بشاهراه علم جغرافیا گذاشته اند هدایتی لازم داشتند انتهی و جمیع این ولایات تا سال هزار و هشتصد و نوزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و چهار هجری در تصرف دولت اسپانیا بود و در بیست و پنجم دسمبر سال مزبور مطابق دهم ربیع الاول هزار و دویست و سی و پنج هجری بجمهوری کولومبیه مقرر گردید و درین ممالک رودخانهای بزرگ و اطواد عظیمه بسیار است و اکثر قطعات این مملکت غیر مزروع است و سمت شمالی این مملکت بسیار گرم و اکثر جائی زار و باطلاق است و بدان جهت در تابستان هوای آنجا ناسازگار و متعفن است و قسمت های وسط و جنوبی بجهت هوا بهتر از سمت شمال است و خاک این ولایت بجهت زراعت بسیار خوب است و جنگلها انجا و صحراهای آنجا اکثر اوقات سبز و خرم است و رودخانه معروف این مملکت اری نوکو است و چندین رودخانه دیگر باو وصل میشود و دیگری آمزون است که در جنوبی این ولایت مسافت بسیاری از خاک این مملکت میگذرد و دیگری مگدلینه است همچنین گویند مگدلینه از جنوب بشمال جاریست و مصب او دریای کولومبیه است و در پایین قصبه مام پوکس تخمینا مسافت بیست و دو میل رودخانه بزرگ کاکه باو متصل میشود و طول مجرای این رودخانه تخمینا ششصد و پنجاه میل است انتهی و پایتخت این ممالک بوگوته است که او را بعضی سنته فی دبوگوته میگویند که در جنب رودخانه کوچکی واقع است که آن رودخانه به مگدلینه ملحق میشود و جمعیت این شهر شصت هزار است و جمعیت کوی تو هفتاد هزار است و رودخانه مشهور اری نوکو حالت عجیب و غریبی دارد که در عرض سال یکبار میخیزد و یکبار می افتد و هیچ تفاوتی درین حالت او پیدا نمیشود چنانچه از اول آپریل که اواسط حمل است این رودخانه شروع بازدیاد و آماس کردن میکند و بتدریج تا پنجاه زیاد میشود و در ماه ششم مدت یکماه که منتهای طغیان و ازدیاد اوست بیک حالت باقی است و از اکتوبر که اوایل میزان است باز بتدریج روی بنقصان میگذارد و کم میشود و در ماه فرج مدت یکماه که منتهای نقصان و کمی اوست باز بیک حالت برقرار است و این ازدیاد و نقصان در همه سال بی تغییر و تبدیل ملاحظه شده است و بر این رودخانه با فایده پر منفعت چندین رودخانه بزرگ از یمین و یسار ملحق میشود و با چندین دهن بمحیط اتلنتیک داخل میشود و از سرعت حرکت و تندی سیر چنانست که موجهای قوی را در حالت مد دریا از هم می شکافد و شیرینی آب او تا مسافت سی و شش میل معلوم و مشهود است و اکثر سکنه مملکت کولومبیه از نسل اهالی اسپانیا هستند و در جنگلها و صحراهای این ولایت از بومیان قدیم بسیار است و آنها نیز چندین قبیله و طایفه است که باز بحالت وحشت برقرارند که قوت غالب آنها از شکار و ماهی و ریشه نباتات و میوه جنگلی است و در میان ایشان از همه بدتر

وخونخوارتر قبیلهٔ پوروس و اوتوکمکش است و قسمت بزرکی از ترهٔ فیرمهٔ الآن مسکن صحرائیان و بومیان ولایت است
مترجم کوید مشتر این قبایل در مشرق و جنوب مشرقی ولایت الکوئی وار مسکن دارند و اسامی مشتر انها در نقشه
از و سمیث در صفحهٔ کولومبیه مسطور است نگاشتن او در اینجا بلا فایده است انتهی و بندر معروف پورتوبلو یعنی بندر ازرق در ساحل
شمالی ایستمس دریَن است و بندر پنیمه در ساحل پاسفیک است و ازین دو بندر وقتی طلا و نقره بی شمار و احجار قیمتی که از ولایت چیلی
و پیرو می آوردند بفرنکستان حمل و نقل میشد و اکنون ازان شهرت کاسته است و ما اکر از بیان جبال آتش فشان این ولایات که
اسباب خرابی و خسران باین ملک رسانیده است چشم بپوشیم و در حق انها ساکت باشیم براستی و درستی در وصف این مملکت نکوشیده ایم
و این جبال آتش فشان غالباً در ولایت کوئی تو است و معروف انها چیمبارزو و پچینچه و کاتوپکسی است و این اعظم واقع
چیمبارزو اکنون از حالت غضب خود ایستاده و منطفی است و ارتفاع او از بالای سطح دریا بیست و یکهزار و چهار صد و چهل و چهار
فوت است اکرچه او در منطقهٔ محترقه مابین یکدرجه و دو درجه عرض جنوبی است ولی قلهٔ او همیشه با برف دائمی مستور است و کوه
پچینچه کا اکنون آتش فشانست و کشادی دهن او در بالای کوه از دهن همه کوههای آتش فشان و سعتر است و کوه کوتوپکسی حسب
ارتفاع از پچینچه کا زیادتر است و ازین کوه خرابی و خسارت بی شمار باهل مملکت رسیده است و از همه جبال آتش فشانی که در سلسلهٔ
اندیس واقعست خطر او بیشتر است و ارتفاع او هجده هزار و هشتصد و هشتاد فوت است و ازین کوه سنکهای بزرک و صخرهای
هولناک و خروجهای مشهور او در سال هزار و ششصد و نود و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و ده هجری و در سال هزار و هفتصد و
سی و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه یک هجری و در سال هزار و هفتصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و پنج
هجری و در سال هزار و هفتصد و چهل و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و هفت هجری و در سال هزار و هفتصد و شصت و شش مسیحی
مطابق هزار و صد و هشتاد هجری و در سال هزار و هفتصد و شصت و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و دو هجری و
دو یکری در سال هزار و هشتصد و هشت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و سه هجری بود و انکه در سال هزار و ششصد و
نود و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و ده هجری اتفاق افتاد چنان بود که قبل از خروج کوه شکافی در کوه پیدا شد که از شدت
قوت خروج کوه و شکافتن کوه شهر مشهور لکونکه خراب شد و سه ربع از سکنهٔ انجا بهلاکت رسید و چندین قریه در حول و حوش او
خراب کردید و انکه در سال هزار و هفتصد و سی و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و یک هجری اتفاق افتاد شعلهٔ او از کنار دهن
او بمقدار دو هزار و هفتصد فوت بلند شد و انکه در سال هزار و هفتصد و چهل و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و پنجاه و هفت هجری
واقع شد غریدن و صوت او چنان هایل و مهیب بود که صدای او را در قصبهٔ هوندهٔ که زیادتر از ششصد میل فاصله داشت
شنیدند تنبیهٔ ولایت کولومبیه که سابقاً مملکت بزرک تقسیم شده بود مملکت وسطرا نیوگرناده میکفتند که متصل
با ایستمس دریَن است و سمت شمال مشرقی و مشرقی او را ترهٔ فیرمه مکفتند و سمت جنوبی او را کوئی تو میخواندند و ازین
جبال ثلثه در مملکت کوئی تو است پچینچه کا در زیر خط استوا است و کوتوپکسی در جنوبی اوست و چیمبارزو در جنوب
کوتوپکسی است و ارتفاع پچینچه کا پانزده هزار و نهصد و چهل فوت است و قصبهٔ هونده در شمال مغرب شهر بوگوته در کنار
رود خانهٔ مگدلینه واقع است و مسافت میان انها تخمیناً هفتاد میل است و در شمال مشرق قصبهٔ پوپین کوه سیره کاس است
کاازین کوه بومیان ولایت پارچه های بزرک یخ ببازار پوپین آورده میفروشند
باب یکصد و سی و یکم در بیان مملکت پیرو

مملکت پیرو در مشرق با برزیل و با بلیویه و در جنوب مغرب با چیلی و با پاسفیک و در شمال با کولومبیه محدود است و این ولایت
بلنبو در سال هزار و پانصد و سیزده مسیحی مطابق نهصد و نوزده هجری پیدا کرد و بعد پیزرو و المکرو باین مملکت در سال
هزار و پانصد و چهارده مسیحی مطابق نهصد و بیست هجری یورش آوردند و در سال هزار و پانصد و سی و سه مسیحی مطابق
نهصد و سی و هشت هجری کل این مملکت مسخر ایشان شد وقتی که پیرو با طاعت اسپانیا در آمد بزرکترین ممالک بود
که در امریکا اهل اسپانیا صاحب شدند و بعد رفته رفته از حدود او کم شد چنانچه ولایت کوئی تو در سال هزار و هفتصد و
هجده مسیحی مطابق هزار و صد و سی هجری از پیرو مفروز شد و ضمیمهٔ نیوگرناده کردید که الآن جزو جمهور کولومبیه است
و همچنین وقتی که دولت اسپانیا در سال هزار و هفتصد و هفتاد و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و نود و دو هجری جبال
کردند که ولایت بیونس آیرس را حاکم نشین جدائی کنند ولایت پوتوسی و شهرهای ال پز و لپلته و بلوک توچه قمبه را
از مملکت پیرو جدا کرده ضمیمهٔ این حکومت جدید کردند و جبال اندیس بطول این مملکت سراسر امتداد دارد که در انجا کارڈیلرس
میکویند و ازین قله ها بعضی با برف دائمی مستور است و مشرقی قسمت این ولایت صحراهای دور و دراز است که
طوایف اندیس یعنی هندیهای بومی مسکن دارند و درین ولایت در طول سواحل بجهة بخارات متصاعده از دریا و حجاب
آفتاب زیادتر از ششماه دیده نمیشود و باران نیز درین سواحل بندرة میبارد و در قلل جبال این سواحل بکرات باران
می آید و هوای این مملکت نسبتاً خوبست و زیادتر از دو ماه در عرض سال زمستان نمیشود و در تابستان نیز با وجود انکه
در تحت منطقهٔ حاره است هوا چندان کرم نیست و همینکه از آفتاب سایه رفتی چنانست که از منطقهٔ حاره بمنطقهٔ معتدله آمده
باشی ولی زلزله که در سایر ولایات بندرت و بقلت اتفاق می افتد درین ولایات بکثرت واقع میکردد چنانچه کمتر مکانی
درین مملکت هست که از اثر زلزله در او شکافی نباشد و یا علامتی ظاهر نشده باشد و جمعیت پیرو تخمیناً دو ملیانست
و پایتخت او لیمه است که جمعیت او فزونتر از هفتاد هزار میشود و قصبات معروف دیکر کزکو و اریکوئی په و هامنکه
و ترکسیلو است که او را ترهٔ هیلو میخوانند و بندر معروف انجا کلو است و شهر لیمه یا لائمه شهر معمور نیست و تجار
معتبر در انجا سکنی دارند و این شهر در کناره های رودخانهٔ ریمک بمسافت هفت میل دور از دریا واقع است و پیزرو سردار
نامدار و فاتح پیرو او را درین شهر در سال هزار و پانصد و چهل و یک مسیحی مطابق نهصد و چهل و هشت هجری سر بریدند و این شهر
در سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری با ستقلاب جنرال سن مرتین
علمدار کوچرین از تصرف دولت اسپانیا بیرون شد و بندر کلو بمقدار هفت در مغرب لیمه در کنار دریا واقع است
و در سال هزار و هفتصد و چهل و هفت مسیحی مطابق هزار و صد و شصت هجری درین بندر زلزلهٔ شدیدی اتفاق افتاد که
جمیع این بندر در دریا غرق شد و از چهار هزار نفس که درین بندر بود یک نفر بطور غریب خلاصی یافت که خبر غرق شدن
این بندر را آورد و قصبهٔ کزکو شهر بسیار قدیم پیرو است و این شهر پایتخت سلسلهٔ انکس پادشاهان پیرو
بود قبل از انکه این مملکت بتصرف اسپانیا در آید این سلسله درین مملکت منقرض شد و المکرو سردار شد که در اطاعت پیزرو
بود درین شهر در سال هزار و پانصد و سی و هشت مسیحی مطابق نهصد و چهل و پنج هجری با جمعی از لشکریان خود کشته شد
و در پیرو معادن طلا و نقره بسیار است و متاع کلی که از این ولایت بخارج میرود طلا و نقره و شراب و برندی و
شکر و پیرو وین بزرک یعنی قشری که منسوب به پیرو است و خاصیت این قشر را در انگلند اهل علم طبعی سر همفری دیوی
پیدا کرد و پیرو قبل از فتح اسپانیا بجهة نظم ولایت و صنایع بهترین ممالک امریکا حساب میشد چنانچه سلاطین

اینکس دران ملک لوای شهریاری افراخشتند و چنین یافته ایم که ابتدای این سلسله از مائه دوازدهم بعد از ولادت مسیح
بوده است و اول پادشاه انجا منکو نام داشت که خود شرا و خواهرش را اطفال افتاب نامید و برای آفتاب گنبدی
در شهر کزکو بنا کرد و بدان جهة بومیان باقتاب پرستی مایل شدند که هنوز در میان ان طوایف آفتاب پرستی متداول است
و آثار آن گنبد آفتاب که خراب شده است هنوز برجا است سعید ابوالخیر گوید رباعی   ای برهمن ان عارض چون لاله پرست
رخسار نگار چهارده ساله پرست   گر چشم خدای بین نداری باری خورشید پرست شو نه گوساله پرست   اگرچه
اهل پیرو نسبت بسایر ولایات امریکا ترقی داشتند ولی نسبت باهالی دنیای عتیق باز در جهالت و ضلالت خود باقی
بودند تشنکیه قصبه ترکسیلو نیز در ساحل دریاست تقریبا سیصد و ده میل بجانب مغرب بلده لیمه واقع شده
و قصبه کزکو در وسط ولایت و دور از ساحل است تخمینا چهارصد میل در جانب جنوب مشرق و قریب شرق لیمه واقعست
و حکایت عجیب آن مرد که در زلزله کلو خلاص شد این طور است که این شخص نگاه بان برج بود و بالای برجی ایستاده
تماشای دریا میکرد دید که دریا بتلاطم درآمد که هیچوقت چنان تلاطم مشاهده نکرده بود و اهل قلعه سراسیمه از خانهای
خود بیرون آمده دیوانه وار باطراف دسوی یکدیگر میدویدند و از این دریا در یک لمحه موجی جنبش آمد و برخواست کوه کوه
که همه قلعه و قلعه کیانرا فرو گرفت و همان موج که کل قلعه را خراب کرد زورقی را بکنار این برج انداخت که ان شخص بی اختیار
از بالای قلعه خود را بران زورق افکند و از تفضل الهی دران زورق از غرقاب نجات یافت و پس از تسکین طوفان بساحل آمده
خبر را بلیمه رسانید الحق قصه خرابی قلعه با جمیع سکنه و نجات یکنفر باین طور از نوادر و غرایب است و این مملکت را پیزرو
مفتوح داشت در سال هزار و پانصد و سی مسیحی مطابق نهصد و سی و هفت هجری یورش آورد کامیاب شد و در سال

سنه ۹۳۷

هزار و پانصد و سی و یک مسیحی مطابق نهصد و سی و هشت هجری باسه جهاز و یکصد و چهل پیاده و شش اسب بر انجا فرود آمد و

سنه ۹۳۸

و هری نفر را یکی سپرد و با این لشکر قلیل این کشور جلیل را مسخر نمود و نسل اینکس را برانداخت و تا سال هزار و هشتصد و بیست و شش مسیحی
مطابق هزار و دویست و چهل و دو هجری در تصرف اسپانیا بود و از آن پس مثل سایر ولایات متصرفی ایشان یاغی شده و مدتی
بنزاع و قراع مشغول بودند تا در بیست و یکم ماه سال هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحی مطابق روز نوروز پنجم رمضان
المبارک هزار و دویست و چهل و سه هجری جمهوریه ایشان بامضا رسید که اکنون از خود رئیس الجمهور دارند و شهر دیگر این مملکت

سنه ۱۲۴۳

پلینه است که قریب بکنار دریاست و جوهری که از پیرو و برک کشیده دوای ناخی است که او را بعضی گنه گنه و بعضی
گنین گویند و در قطع تبهای عب و سه یک خاصیت و دوم میحادارد و اهل ایران اغلب گنه گنه گویند

باب یکصد و سی و دوم در بیان اپر پیرو یعنی پیرو علیا که او را بالیویه نیز گویند

جمهوریه بالیویه که او را التو پیرو و اپر پیرو یعنی پیرو علیا گویند که در ششم اگست سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی
مطابق بیستم ذیحجه الحرام هزار و دویست و چهل هجری بآزادی مقرر گشت در مغرب با محیط پاسفیک و پیرو و در جنوب بال
پلیتو و در مشرق با برزیل و در شمال با برزیل و پیرو محدود است و جمعیت این مملکت تخمینا یکملیان است و ولایات معروف
انجا چرکس و کوچه بمبه و سنتاکرز و پوتوسی و لاپز است قصبات معروف انجا چوکوی سکا است که او را ابتدا
لاپلته می گفتند و جمعیت این قصبه تخمینا بیست هزار است و دیگری پوتوسی و لاپز و سنتا کرز دل سیره و کوچه
بمبه است و قصبه پوتوسی که او را بازاء معجمه نیز تلفظ کنند قصبه معموری بود یکصد و شصت هزار جمعیت داشت
و معادن خوب در کوهستان نزدیک او هست ولی معدن کوه نقره که در نزدیکی اوست کار نمی کنند و چنان

میگویند که نقره او تمام شده است و الآن ان شهر نیز خراب شده است که جمعیت انجا تقریبا پانزده هزار است لاپز قصبه معتبری
جمعیت انجا بیست هزار است و شراب خوب و میوهای مرغوب دارد و در اینجا معامله کلی درمتی میشود که او را پرکائی تی نیز میگویند یعنی چای
پرگائی که در ولایات حول و حوش انجا میروید و صفحات و قطعات اراضی اینولایت شباهت کلی به پرو دارد تشنکیه و لات
لاپز در مشرقی دریاچه تی تی کاکه واقعست و ولایت کوچه بمبه در جنوب مشرقی لاپز است و سنتا کرز دل سیره در شمال مشرق
ولایت کوچه بمبه است و ولایت چرکس در جنوبی کوچه بمبه است و ولایت پوتوسی در جنوب مغرب چرکس واقعشده است و شهر
پوتوسی قریب مغرب لاپلته واقع شده است و مسافت میان انها تقریبا پنجاه و دو میل و شهر سنتا کرز تقریبا در وسط مملکت است
و در مابین شمال مشرق لاپلته واقع است و مسافت میان انها تخمینا دویست و سی میل است و در شمال مغرب اینولایت
دریاچه بزرگی است که مصنف بذکر او پرداخت که او را دریاچه تی تی کاکه و دریاچه چوکوی تو گویند حد شمالی و مغربی او ولایت پونو
و قصبه پونو یا پونو در ساحل مغربی او اتفاق افتاده است و حد جنوب مغربی او ولایت چوکوی تو است و حد جنوب مشرقی او
ولایت لاپز است و دوره این دریاچه تخمینا دویست و چهل میل است و در بعضی قسمت عمق او از هفتاد فتم تا هشتاد فتم است و از
لاپز تا ساحل دریاچه تخمینا چهل میل است و قصبات دیگر بالیویه یکی تریخه و دیگری لاپز است که در سمتی جنوبی مملکت است و تمن و
واریکا در سمتی مغربی مملکت است و اریکا در ساحل دریاست و چند شهر و قصبه دیگر نیز دارد

باب یکصد و سی و سیم در بیان چیلی

ولایت چیلی مشتمل بر قطعه درازی از ساحل دریاست که فیمابین جبال اندس و محیط پاسفیک واقعشده است حد شمالی او بالیویه
و حد مشرقی او لاپلته و حد جنوبی و مغربی او پاسفیک است و طول این ساحل تخمینا یکهزار و سیصد میل و کمترین عرض او یکصد میل است
و مرکزی قسمت اینولایت اگرچه چندان زراعت نمیشود ولی بجهة اعتدال هوا و خوبی خاک و کثرت جنگل و طراوت اشجار بر ششتر بل
پردیس میگویند یعنی بهشت کره ارض و چیلی در نه ولایت تقسیم شده است سنتیاگو که در وسط است اکونکاگوا کوکیمبو
کوپیاپو کالچاگوا مالی کان بیبیو کانسپشن اراکاگوا ولدیویه چیلو و قصبات معروف اینولایت سنتیاگو و کانسپشن تلکیت
که او را مو کا نیز گویند و دیگری ولدیویه است و سنتیاگو پایتخت انجا با اهل ولدیویه در سال هزار و پانصد و چهل و یک مسیحی مطابق
نهصد و چهل و هشت هجری بنا شد و جمعیت انجا تخمینا چهل هزار است و در این ولایت از سختی اهل مملکت دولت اسپانیا غالب شد

۹۴۸

و جمعیت انجا تخمینا یکملیان و چهارصد هزار است و ولایت چیلی با یکصد و بیست رود خانه آب یاری میشود که منابع انها از اندس است
که پنجاه و دو رود خانه او داخل دریا میشود و رود خانه بزرگ انجا مالی است و در سلسله جبال اندس که از چیلی میگذرد چهارده کوه
آتش فشان هست و چندین قله دیگر هست که بعضی وقت از قله انها دود متصاعد میشود و جمعیت چیلی مرکب و مخلوط از اهل اروپا
و اندین یعنی بومیان ولایت و از نیگرو یعنی سیاهان و از چندین طایفه دیگر است و این ولایت مثمر و حاصلخیز است و باستعداد
زمینی خود چندان جمعیت ندارد و معادن گوناگون درین ولایت یافت میشود و در جنوبی قسمت چیلی در میان ولایت کانسپشن
و ولدیویه مملکت مطلق العنان اراکینه است که اهالی انجا یک طایفه از بومیان ولایت است که بسیار رشید و خونخوارند و
و تا بحال تابع هیچ ملتی و دولتی نشده اند و اینولایت بچهار حصه تقسیم شده که در هر حصه رئیسی از خود دارند و هیچ مذهب و دینی
ندارند و بآفریدگاری قایلند که او را پیلیان یعنی روح میگویند و درین ولایت هیچ معامله با پول نمیکنند و امتعه یکدیگر را
باجناسی که ضرور دارند معاوضه مینمایند و غالبا مواشی و انعام خود را گله گله با اهل چیلی در بهای شراب و دیگر امتعه معامله
مینمایند و قامت انها بلندتر از اهل چیلی است و در زحمات و مشقات صبور و آرام میشوند و مهمان نواز و غریب دوست هم باشند و در

سلوکی اعمال ناشایسته از ایشان سر میزند و رخوت ایشان بسیار تنگ است و غالباً یکطور برمه دارند که سوراخ او مختصر همان بالای اوست که سر را از او بیرون می آرند و تمام بدن را فرو میگیرد که او را پانچو میگویند و در این ولایات هیچ قریه و قصبه و خانه نیست بعضی در خانه های چوبی و برخی در خیمه و بعضی در کپر سکنی دارند و بیشترشان در کنار رودخانه و در صحرای وسیع منزل میکیرند و بسیار پاک و تمیز میشوند و بندر معتبر این ساحل وَل پَری سُو است که در ولایت سَنتیه گو است و درین بندر تجارت کلی در عرض سال میشود و مسافت میان او و قصبه سنتیه گو تخمیناً هفتاد میل است مترجم گوید چیلو در اقصی جنوب چیلی جزیره بزرگی است و از چیلی با بوغاز بسیار تنگی مفروز است که در تصرف دولت اسپانیا است

باب یکصد و سی و چهارم در بیان لَپلَتَه یا لَپلاتَه

جمهوریه ولایات لَپلَتَه که سابقاً در تصرف دولت اسپانیا بود از ممالک جدیده امریکای جنوبی وسیع است ولی جمعیت او بحسب وسعت بسیار کم است و این مملکت وسیع را بعضی آرجن تین و بعضی بیونس ایرس و بعضی پَرانَگای نیز میگویند که بیونس ایرس اسم پایتخت انجا و پَرانَگای اسم یکی از ولایات انجاست که تسمیه کل باسم جزو بوده است این مملکت وسیع در شمال با بالیویه و پَرانَگای و در مغرب با چیلی و در مشرق با برزیل و محیط اتلنتیک و در جنوب با ولایت پَتَه گونیه محدود است و او مشتمل بر وسعتی است که تخمیناً طول او از شمال تا جنوب هزار و ششصد میل و پهنای او از مشرق تا مغرب هزار میل است و جمعیت او تخمیناً دو ملیان است و پایتخت انجا بیونس ایرس است که صد هزار جمعیت دارد و اکثر قسمتهای این مملکت وسیع هنوز غیر مسکون است و بومیان غارتگر وحشی صفت سکنی دارند و بدانجهت تردد سیاحان نیز بانجا کمتر است و جانب شمالی این مملکت کوهستان و تپه ما هور زیاد دارد و جانب جنوب او هموار و مسطح است و هیچ جنگل هم ندارد بلکه مسافر برای دقاق حطب و عشب نیز معطل میماند و این صحرای هموار علف زار و مرغزار است و تا چشم کار میکند صحرای بی پایان بنظر می آید که هیچ حایلی و مانعی از جنگل و تپه ندارد و تخمیناً طول این صحرا هفتصد میل است و این صحرای وسیع مرتع و مرعی حیوانات است شعر قل للارانب ترعی حیث ما سرحت و للضباع بلا خوف و لا وجل و این صحراها را پَمپَس میگویند درین مملکت وسیع ولایتی که محدود با ساحل مغربی پلته است اگرچه رطوبت دارد ولی بسیار سالم و معتدل است و از انجهت است که اهل اسپانیا بیونس ایرس خواندند و بعضی گود ایر نامیدند یعنی خوش هوا و اطراف این ولایات اراضی مرغوب حاصل خیز دارد و در این ولایت گاو و اسب بسیار است و وفور اسب و گاو و این ولایت از ان است که از سال هزار و پانصد و سی مسیحی مطابق نهصد و سی و هفت هجری تا سال هزار و پانصد و پنجاه مسیحی مطابق نهصد و پنجاه و هفت هجری که اهل اروپا باین ولایت آمدند اسب و گاو بسیار همراه خود آورده و در مراتع سر دادند و از ایشان نتاج بسیار بعمل آمد که در ان مراتع و مراعی چرا میکردند و رفته رفته حالت گاو و اسب وحشی بر ایشان دست داد که اکنون از نتاج ایشان در ان صحرا گله گله گاو وحشی و اسب وحشی دیده شده است که بزحمت از ایشان بدست می آرند و گاو در این ولایت چنان با فایده و با مصرف است که شتر در عربستان و رَین دیر در لپلند که گوشت او خوراک اهل انجا و چرم او متاع فروش انجاست و از شاخ گاو فنجان و قاشق ترتیب میدهند و از چربی او صابون درست میکنند و گاهی سوختنی نیز میکنند و عراده باری را با او نیز میکشند القصه لَپلَتَه در پانزده مملکت تقسیم شده است و اسامی ممالک با قصبات معروف هر یک و جمعیت هر یک مرقوم میشود

مملکت	قصبه	جمعیت هر قصبه	مملکت	قصبه	جمعیت هر قصبه
			ولایات شمالی		
ترنجه	ترنجه	ده هزار	سالته	سالته	دوازده هزار
توکومن	توکومن	هشت هزار	کته مرکه	کته مرکه	ده هزار
سنتیه گو دل استرو	سنتیه گو دل استرو	پانزده هزار	ربی اجه	ربی اجه	هفت هزار
کارین تس	کارین تس	ششهزار	مشن تس	کندلریه	پنجهزار
ولایات جنوبی					
بیونس ایرس	بیونس ایرس	صد هزار	مونت ویدیو	مونت ویدیو	بیست و پنجهزار
سنته فی یا انتری ریس	سنته فی	بیست هزار	کاردوه	کاردوه	بیست هزار
سن لویس	سن لویس	ششهزار	من دوزه یا کیو	من دوزه	بیست و چهزار
سن جان	سن جان	بیست هزار			

و شهر بیونس ایرس اگرچه تا لنگرگاه دریا قریب بدو بیست میل مسافت دارد ولی باز بندر این ولایت محسوب میشود و سفاین بزرگ بجهت قلت عمق و سنگ بسیار تا نزدیکی او نمیتوانند بیایند بلکه احمال و اثقال را با زورقهای کوچک بانجا میرسانند و این شهر را دُن پِدرو دُمِن دوزه در سال هزار و پانصد و سی و پنج مسیحی مطابق نهصد و چهل و دو هجری بنا نهاد و باو اسم بیونس ایرس از جهة خوشی هوای او گذاشت این شهر در صحرای مسطحی در سمت جنوبی ریی اَدِل پلته واقع است که او را ریو دِ لا پلته نیز گویند یعنی رودخانه نقره و این شهر بترتیب بنا شده و کوچه های پهن مفروش دارد و کلیساهای عالی ساخته و این رودخانه را باین اسم بعض سیاحین کبوت موسوم ساخت چراکه در کنارهای این رودخانه انقدر طلا و نقره از بدن اهل هند بهای این ولایات بتاراج برد که حد و حصر نداشت و ان بومیان بحال سهل است بجان زنهار امان نیافتند و شکست فاحش بر ایشان رو داد و باین اسم از انوقت این رودخانه معروف گشت و شهر مِن دوزه در نزدیکی دامنه واقع است و بهترین راه سهل که از جبال اندیس عبور می شود از ین ولایت است کاردوه در وسط مملکت است و درین شهر قاطر خوب بعمل می آید و تجارت کلی انجا از معامله قاطر است و این شهر را دُن جِرُوم دِکَبرِیَه در سال هزار و پانصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و یک هجری بنا نهاد و سنت جان مشهور از برای معامله برندی است و در سن میگوِل در ولایت توکومن مدرسه و کشیش در ل بنکوی بنا کرده اند و ل پلته اول اهل اسپانیا در سال هزار و پانصد و پانزده مسیحی مطابق نهصد و بیست و یک هجری پیدا کردند ولی تا سال هزار و پانصد و بیست و پنج مسیحی مطابق نهصد و سی و یک هجری نتوانستند استقراری بیابند و در آن سال مذکور لبت در انجا فی الجمله تصرفی کرد و قلعه ساخت و در سال هزار و پانصد و سی و پنج مسیحی مطابق نهصد و چهل و دو هجری مِن دوزه منحرف کرد و شهر مِن دوزه را باسم خود بنا نمود و در وسط این ولایت هندیهای بومی سکنی دارند و معیشت ایشان مثل تاتار با در صحراهاست و غالباً گذران ایشان از شکار و ریشه نباتات است و عسل نیز در بعضی جاها پیدا میشود و این مملکتی که الآن مشتمل بر ولایت مونت ویدیو است سابقاً وقتی که این مملکت فرمانفرمای دولت اسپانیا بود باسم بَندَه اُرِین تَل شهرت داشت و وقتی که اهل برزیل تصرف داشتند باسم سیس پلتینه معروف بود و رودخانه یورَگای این ولایت را در دو قسم غیر متساوی تقسیم میکند که یوراگای و پَرَگوَنه موسوم میگردد و قصبات معروف انجا سن فلیپ است که او را مونت ویدیو نیز خوانند و دیگری مَلدُو نَدُو است و مونت ویدیو در سمت مشرقی بی بسیار کوچکی در دهن رودخانه پلته واقع است و در طرف مقابل همان بی کوچک کوهی است که این ولایت را باسم او خواندند و مونت ویدیو شهر مقبول زیبائی است و جمعیت او

تخمیناً بیست و پنج هزار است و در مدت نزاع فیما بین برزیل و ل پلته این شهر خرابی و خسارت زیاد رسیده است و ملدو
ندو قصبه کوچکی است در کنار دریا بمسافت هشتاد میل در سمت شرقی مونت ویدیو اتفاق افتاده است و جمعیت
و جمعیت انجا از هزار نفر متجاوز است سنت بنیه ولایت تریجه چنانچه در اطلس ما مشهود است جزو مملکت بالیویه است ولی
مصنف در ضمن ولایات ل پلته بیان کرد و رود خانه ل پلته اول سبستین گبوت یکی از بزرگان دولت اسپانیا در سال
هزار و پانصد و بیست و شش مسیحی مطابق نهصد و سی و دو هجری دید و در کنار این رود خانه فرود آمد قلعه بنا کرد و از بومیان
اینولایت که اسباب زرینه و سیمینه بر خود قرار داده بودند همه را گرفت بیشتر انها نقره بود و او چنان پنداشت که
که در نزدیکی این رود خانه معدن نقره است لهذا باسم نقره نامید ری او دل پلته خواند و بعضی ریور سیلور نیز گویند یعنی نهر
الفضه و این رود خانه از انهار کبیره است و ممر علیای او تقریباً از مرکز ولایت امریکای جنوبی میگذرد و منبع این رود خانه
از جبال برزیل است و دو رود خانه معظم از جانب مشرق باین رود خانه ملحق میشود یکی پرنه است و دیگری یوروگای است
که منبع این هر دو نیز از جبال برزیل است و سه رود خانه دیگر از جانب مغرب باو وصل میشود یکی پیل کومیو و دیگری ورمیجو
و دیگری سلدو است که منبع این سه رود خانه از مشرقی دره های اندس است و این رود خانهای عظیم در جنب بوینس ایرس
با وجود اینکه قریب بدویست میل تا دهن او مسافت است پهنای سی میل است و ساحل این رود خانه همه جا پست است و عمق این
رود خانه بجهة وسعت او کم است لهذا سفاین تا شهر بوینس ایرس تردد نمیتوانند بکنند و از ان گذشته همیشه بادهای سخت در انجا
می وزد که او نیز خطر عظیم برای سفاین و جواری است و از بندر مونت ویدیو گذشتن برای انها مشکل است و مونت ویدیو
در مشرق بوینس ایرس واقع است و مسافت میان انها تخمیناً یکصد و ده میل است و اینولایت بجز سمت شمال و شمال
مغرب که کوهستان دارد همه جا صحرای مسطح هموار است چنانچه در ساحل رود خانه پرنه گای بارامیتر امتحان کرده اند
که در طول مجرای این رود خانه از شمال تا جنوب در مقدار چهار صد میل راه بقدر سه فوت ارتفاع تفاوت کرده بود و طول مجرای
این رود خانه بزرگ یکهزار و هشتصد و پنجاه میل است اما مملکت بوینس ایرس که الکنون بجمهوریه معروف گشته است در وقتی
که اسپانیا در تصرف داشت ازین وسیعتر بود چرا که از ممالک دیگر براین ضمیمه مینمودند و این مملکت را در سال هزار و هفتصد و هفتاد و
هشت مسیحی مطابق هزار و صد و نود و دو هجری فرمانفرما نشین کردند و همه مملکت را باسم شهر خواندند و در آنوقت حد مشرقی
او برزیل و محیط اتلنتیک و حد شمالی او نیز برزیل و پیرو بود که ولایت چیشیان و بومیان ولایت و بالیویه ضمیمه او بود و حد جنوب
او چنانچه الآن نیز هست ولایت پتگونیه و حد مغربی چلی و پیرو بود الکنون مملکت وسیع بالیویه از و موضوع شده است و
و جمهوریه دیگر گشته است و در انوقت این مملکت چنان وسعت داشت که بر همه ممالک شاهنشاه نشین برتری داشت چنانچه
از عرض دوازده درجه جنوبی تا عرض چهل درجه جنوبی و تقریباً از طول پنجاه و دو درجه مغربی تا هفتاد درجه طول مغربی در تصرف فرمانفرما
بود که از جانب اسپانیا تعیین میشد که تخمیناً درازی او از شمال تا جنوب هزار و نهصد میل بود و در انوقت پنج حاکم نشین داشت که ا
از جانب فرمانفرما معین می گشت یکی مملکت بوینس ایرس که او را ری او دل پلته نیز گویند دوم ولایت پرنه گای
سیم مملکت توکومن چهارم لاس چرکس که او را پوتوسی نیز گویند پنجم ولایت چوکوی تو بود و الکنون پرنه
گای و لاس چرکس و چوکوی تو موضوعست و انچه که باقی مانده است باز با هر مملکت شاهنشاه نشین برابر است بلکه فزونتر است
ولی اکثر قسمت های او بیابان است یا مساکن بومیان وحشی است و چند دریاچه درین صحراست بزرگ انها دریاچه سلدوس است
که سی میل طول او و بیست میل عرض او ست ولی عمق او بسیار کم است و در مغربی قسمت اینولایت صحرای نمک زار و چند دریاچه

سنه ۱۱۹۲

شوره است و درین صحراها شترمرغ و آهو فراوان است و درین صحرا سیاحان بواسطه قطب نما حرکت میکنند و هیچ علامتی
و اثری ندارد و در سال هزار و هفتصد و چهل و هشت مسیحی مطابق هزار و صد و شصت و یک هجری از بوینس ایرس
تا پوتوسی چاپارخانه درست کردند که عراده و کالسکه چاپاری را با گاو می کشیدند و از پوتوسی به لیمه میرفتند که مسافت
از قله های اندس عبور کنند بعضی اوقات حالت مسافرین و سیاحان چنانست که باید در یک روز از گرمای سخت
صحرا به سرمای شدید کوه گرفتار شوند و از زحمت مار و پشه صحرا خلاص شده و به محنت سیلابها و بهمن های جبال اندس
مبتلا گردند و بدین جهة هر ساله جمعی از مسافرین تلف میشوند و از بوینس ایرس تا پوتوسی تخمیناً هزار و پنجاه میل و از پوتوسی
تا لیمه تخمیناً نهصد و پنجاه میل است و درین صحرا مرغ بزرگی است که در دنیای عتیق نیز ببزرگی او مرغ نیست که او را کاندر میگویند
که کله او شبیه به کرکس است و چنین گفته اند که در جنس طیور از و بزرگتر مرغی در دنیا نیست که از بن بال تا بال دیگر او وقت پرواز
کردن و باز کردن پنج ذرعست و قوت او چنانست که گوساله و بره بزرگ را بچنگال میربایند و اطفال پنج شش ساله را نیز
از و خطر است و بجهة این مرغ نیز در ان صحراها جانور کمتر یافت میشود و آبادی متعسر است و ولایت مونت ویدیو الکنون حاکم
نشین مستقلی است که جزو جمهوریه ل پلته نیست و اسامی این اشخاص که درین باب ذکر شد همگی از سرداران دولت اسپانیا اند

باب یکصد و سی و پنجم در بیان پرنه گای

مملکت پرنه گای فیما بین رود خانه پرنه و رود خانه پرنه گای اتفاق افتاده است که نواحی برزیل حد مشرقی و ولایت
ل پلته حد جنوب و مغربی او ست و جمعیت انجا تخمیناً پانصد هزار است و اهل انجا بسیار مردمان آرام و سلیم النفس هستند
و قصبه معروف انجا آسونشن است که بعضی آسومپشن نیز گویند که در مشرق ساحل پرنه گای در سال هزار و پانصد و
سی و شش مسیحی مطابق نه صد و چهل و سه هجری بنا شد و این مملکت بسیار خوش هوا و سبز و خرم و باصفاست انعام
و مواشی و اسب و قاطر فراوان دارد و شکر و پنبه و تنباکو و میز یعنی غله هند و سایر محصولات و نباتات بکثرت از انجا
بعمل می آید و چائی که شبیه بچائی است هر ساله مقدار کثیر بخارج میبرند و اهل ولایت نیز بسیار میخورند و در اوایل مائه هفدهم
طایفه جزوایت که تفصیل او در آخر باب هفتاد و دوم گذشته است بر اینولایت پا نهادند و مقصود ایشان بر ان بود که حکم
مملکت را صاحب شوند و هم هادی دین باشند هندوهای وحشی را بدین عیسوی در آرند و در اندک زمانی استیلا یافتند
و با مور دنیوی و اخروی پرداختند تا اهل ولایت از تعدی انها به تنگ آمده در سال هزار و هفتصد و هشتاد و هشت
مسیحی مطابق هزار و صد و نود و دو هجری جمعیت کرده ایشان را اخراج کردند و بعضی که توانستند فرار کردند و تخمینه طول اینولایت
از شمال تا جنوب تخمیناً چهار صد و هفتاد و چهار میل و بزرگترین پهنای او از مشرق تا مغرب دویست میل است و این ولایت
حاکم نشین است و شهر دیگر او ویله ریکا است که در وسط ولایت است و سلسله جبالی از شمال بجنوب در وسط این مملکت
امتداد دارد و از ان کوهستان چندین رود خانه از جانب مشرق برود خانه بزرگ پرنه و از جانب مغرب برود خانه بزرگ
پرنه گای متصل میشود و اینولایت از سه طرف محدود برود خانه است و حد شمالی او کوهستان است

باب یکصد و سی و ششم در بیان شاهنشاهی برزیل

شاهنشاهی برزیل اقلیم وسیع عریضی است که تخمیناً طول او از شمال تا جنوب دو هزار و سیصد میل و پهنای او از مشرق
مغرب تقریباً دو هزار میل است و بسیار اقلیم حاصل خیز با فایده کثیر النفع است این اقلیم وسیع تخمیناً دو خمس جمیع امریکای
جنوبی است یا مشتمل بر صفحه ایست که هشت مرتبه از فرانسه بزرگتر است یا محتوی بر وسعتی است که تقریباً زیادتر از همه اسپانیا و پرتگال

سنه ۱۱۶۱

سنه ۹۴۳

سنه ۱۱۹۲

باب یکصد و سی و ششم در بیان شاهنشاهی برزیل

وجرمنی و فرانسه و هالند و بلجیوم و انگلند است که با یکدیگر جمع بشوند و جمعیت او نسبت بوسعت او بسیار ناقابل و قلیل است
چنانچه چهار ملیان نفوس دارد و اکثر اینها نیز در سواحل مسکن دارند و این ولایاتی که معادن جواهرات گران بها و طلا و نقره
دارد در وسط آنکه غالب اینها ماوی و آرامگاه هندی های وحشی است و از احوال اینها کمتر اطلاع داریم حد شمالی این شاهنشاهی گو
گو لومبیه و حد مشرقی و جنوبی او محیط اتلنتیک و حد مغربی او پیرو و بالیویه و پراگوای و اُرُگوای است و اقلیم برزیل وقتی که از دریا
مشاهده می شود بنظر کوهسار و صعب و ممتنع العبور می آید و همینکه بنزدیکی او رسیدی هیچ چشم اندازی و تماشا گاهی بهتر از وضع
همه کوهسار او مستور با جنگلهای انبوه و درختهای باشکوه است و دره ها و تپه ها بخضرت و نضرت محفوظ و مستور است و این اقلیم در اراضی
اکثر قسمت جنگل و تپه است ولی در وسط قریب بمرکز صحرای بزرگ ریگزار کمپس پرکنیس است که درازی این بیابان از مشرق بمغرب
فزونتر از سیصد میل است و این صحرای وسیع در مرکزی قسمت است و یک سلسله از جبال هم قریب بمرکز ولایت است که چنین گفته اند
که از اینها بلندتر کوهی در برزیل نیست و این کوهستان نیز تخمیناً محتوی بر صفحاتیست که بقدر ششصد میل مربع باشد و از این
کوهستان سخت و از مشرقی دامنه اندس رود خانه های چند برمیخیزد که همگی اینها خود را یا به آمزون خالی میکنند یا به پراگوای ملحق میشوند
که مصب اینها اتلنتیک جنوبی است و این رود خانهای دیگر که با این رود خانها وصل میشوند مجرای اینها نیز کمتر از هزار و پانصد
میل نیست و اقلیم برزیل با رود خانهای بی شمار آبیاری میشود که در حقیقت اسراف کرده است و این بزرگترین رود خانه مرنون یا
که او را آمزون نیز گویند که از مملکت پیرو برمیخیزد و باقلیم برزیل از جانب شمال مغرب داخل میشود و طغیان مرنون وقتی است که
رود خانهای متصل با و طغیان کنند مثل نگرو و مدیره و تپجوس و خورا و جوئی و رود خانهای دیگر زینگو و پراهیبه است
و دیگری توکن تینس و اراگوای است و منبع رود خانه نگرو از دامنه مشرقی اندس است و در وقت سیلاب چنان طغیان
میکند که او را دریای شیرین تازه میتوان گفت و رود خانه مدیره و تپجوس که او را توپنیس نیز میگویند از کوهستان
مرکزی برزیل برمیخیزد و طول مجرای مدیره قبل از آنکه با آمزون وصل بشود تخمیناً دو هزار میل است و طول مجرای تپجوس هشتصد میل است
و رود خانه زینگو از سلسله جبال متوگراسو برمیخیزد و متوگراسو ولایتی است که در قسمت مغربی برزیل واقع است و این ولایت
با سلسله جبال برزیل بین اندس فاصله است یعنی اندس برزیل که این کوهستان فاصله انهار عظیمه است باین معنی که بعضی انهار
از این جبال بسمت جنوب بولایت لاپلته روان است و بعضی دیگر بسمت شمال جاریست که به آمزون وصل میشود و مجرای رود خانه
زینگو تخمیناً هزار و دویست میل است و چندین آبشار دارد و اطراف این رود خانه جنگل سخت ممتنع العبور است و قبایل
وحشیان که اشاره بومیان ولایت است درین سواحل و جنگلها ماوی دارند و در منابع اکثر ازین انهار معادن طلاست
و در جستجوی این متاع عزیز بودند که ولایت متوگراسو اول بنظر اهل پورتگال رسید و پس از آن درین ولایت چند نشیمن برای
خود ساختند و رود خانه توکن تینس از ولایت گویز تخمیناً از عرض هجده درجه جنوبی برمیخیزد و در عرض شش درجه
جنوبی برود خانه اراگوای وصل میشود که او نیز در بزرگی و وسعت با او برابر است و این دو نهر متحد تخمیناً پس از مسیر هزار میل بسواحل
جنوبی آمزون در عرض یکدرجه و چهل دقیقه جنوبی بمسافت پنجاه میل در مغربی شهر پارا داخل میشود و رود خانه پرانه
نیز از ولایت متوگراسو برمیخیزد و پس از مجرای بسیار پرپیچ و خم بی شمار در عرض بیست و هفت درجه و بیست و پنج دقیقه جنوبی
برود خانه پراگوای داخل میشود و از آن پس هر دو رود خانه باسم لاپلته خوانده میشود و رود خانه پرانه هفت آبشار
عجیب مشهور دارد و تماشای این آبشار از جمله چیزهای نادر و عجیب دنیاست که عقل از تماشای او حیران است و
انسان از دیدن او سیر نمیشود که شش آبشاران نزدیک بیکدیگر بالای یکدیگر واقع شده است که منظر شش قوس

قزح می آید که بالای یکدیگر کشیده شده باشد و از رشحات و قطرات آب که بر سنگهای عظیم الجثه میریزد و از سنگهای عظیم
برمیخیزد و بدره عمیق سرازیر میشود گرداگرد اطراف او را چنان اجزای رشیه هوا فرو گرفته است که بنظر عالمی ماورای این عالم می آید
القصه اقلیم برزیل گرم است و در بعضی قسمت های او تابستان بسیار سخت و گرم میگذرد و در نزدیک سواحل بجهة نسیم
دریا اعتدالی در هوا ظاهر میشود و اغلب اوقات هوای آنجا صاف است و باران کمتر می آید و در ولایت محصولات گرمسیری
و سردسیری ولایات دیگر بخوبی بعمل می آید و آهو و خرگوش در صحرای آنجا فراوان است و چوب برزیل که چوب سخت
قرمز است که از او رنگ میکنند ازین ولایت بخارج میبرند و معادن این اقلیم بهترین معادن است و معادن طلا و نقره و الماس
و زمرد و سنگ بلور و دیگر فلزات بسیار دارد و از سواحل رود خانه ها طلا بسیار جمع میکنند و اقلیم برزیل را در هجده مملکت
تقسیم کرده اند که ممالک شمالی او پارا و دیگری در مشرقی او [illegible] و پس از آن پیهه و سیره و پریبه و الاگواس و پرنم
بوکو و در سمت مغرب این ولایات بزرگ مرکزی متوگراسو است که در مشرق محدود بگویز است که در مشرقی گویز
ولایت مینس جرس است و در مابین شمال مینس جرس در کنار ساحل ولایت بهیه است و در جنوب مشرق مینس جرس
ولایت ریو جنیرو است که پایتخت شاهنشاهی است و در مغرب او ولایت سن پالو است که او را سن پالو نیز گویند که حد
مغربی او رود خانه پرانه است که آن رود خانه فاصله میان این مملکت و پراگوای است و در جنوبی سن پالو مملکت ریو
گرند است و فیمابین او و محیط ولایت سنته کترینه است و آن سه ولایت دیگر سرجیپ و سن پدرو و اسپیریتو
سنتو ولایت و شهر سنت سبستین که او را ریو جنیرو نیز میگویند پایتخت شاهنشاهی است و شهر تجارتی است
و در کنار یکی از نیکوترین بندرهای دنیا واقع شده است و جمعیت آنجا تقریباً دویست هزار میشوند و شهر ثانی این اقلیم
سنت سلوادور است که او را بهیه نیز گویند که او نیز در کنار بندر خوبی در ساحل مشرقی این اقلیم واقع است و جمعیت
آنجا تخمیناً نود هزار است و دیگری پرنمبوکو که شهر تجارت و معامله است که در شمال مشرق بهیه است و جمعیت آنجا تخمیناً
شصت هزار است و اقلیم برزیل را پدرو ادمیرال الوریز کبرال نامی از اهل پورتگال در سال هزار و پانصد مسیحی مطابق نهصد و پنج
هجری پیدا کرد و اینچنان شد که این ادمیرال بجانب هندستان روان بود و آن طرف کیپ گود هوپ از خوف
ابتلا مبادا در ساحل افریقا با دمخالف مبتلا شود شراع کشتی را بجانب غربیه محیط کشید و باد با او موافقت کرد و وقتی
ملاحظه نمود که اندر ساحل غربی مناره بنظر او آمده و در آن بین دریا طوفانی شد و او ناچار بساحل میل کرد که از صدمه طوفان
ایمن باشد و وقتی که بکنار رسید مملکت تازه و جنگل بی اندازه یافت و باسم پادشاه پورتگال اینولایت را خوانده و دست
تصرف در او نهاد و برزیل در زمان کشف در میان طوایف هندی با جمعیت بود که غالباً در جنگلها و اطراف رود خانه ها سکنی
داشتند و گذران اینها از شکار و ریشه نباتات و بلوط بود و الآن حکومت آنجا مستقل و شاهنشاه نشین است و مذهب
اهل مملکت بلکه مذهب کل ممالک مذکوره سابق که در امریکای جنوبی است کتولیک روم است و در ولایت اغلب
مسافرین قاطر سوار میشوند و در فتنه فرنگستان عیال پادشاه پورتگال از آنجا کوچیده به برزیل آمد در نوزدهم نومبر سال هزار و
هشتصد و شش مطابق هشتم رمضان المبارک هزار و دویست و بیست و یک هجری از پورتگال حرکت کردند و به بهیه در
در نوزدهم جنواری سال هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق دهم ذی قعده هزار و دویست و بیست و یک هجری وارد شدند
تنبیه اقلیم برزیل چنانچه معلوم گشت اول ادمیرال الوریز کبرال بر حسب اتفاق در سال هزار و پانصد مسیحی مطابق
نهصد و پنج هجری پیدا کرد پس از آنکه بساحل رسید بشکرانه اینکه از طوفان بسلامت خود و کشتی خلاص شد از زمین

سنه ۹۰۵

سنه ۱۲۲۱

باب یکصد و سی و ششم در بیان شاهنشاهی برزیل

فتولی کراسس نامید یعنی صلیب مقدس و پس از مدتی این اقلیم را برزیل بجهة چوب سرخی که در انجا است موسوم ساختند و در
سال هزار و پانصد و چهار مسیحی مطابق نهصد و ده هجری امری گو وسپوسی با کاف فارسی که امریکوس وسپوسیوس با کاف
عربی شهرت دارد سواحل این اقلیم و اغلب اماکن انجا را بدقت ملاحظه کرد و در سال هزار و پانصد و چهل و نه مسیحی مطابق نهصد
پنجاه و شش هجری از دولت پورتگال حاکمی باین اقلیم تعیین کردند و از سواحل این اقلیم داخ نیز تصرف کرد تا آخر الامر اهل
پورتگال داخ را بیرون کرده خود بالانفراد تصاحب نمودند که از ان زمان در تصرف ایشان است و در سال هزار و ششصد و هشتاد
چهار مسیحی مطابق هزار و نود و پنج هجری معادن طلا یافته شد و در سال هزار و هفتصد و سی مسیحی مطابق هزار و صد و
چهل و سه هجری معدن الماس جستند و از ان پس که معدن الماس پیدا گشت در فرنگستان قیمت الماس از مرتبه اول
تنزل کرد و چند سال قبل یک کاکاسیاهی یک قطعه الماس از معدن در آورده بود که شصت هزار تومان فروخت و در سال
هزار و هشتصد و هفت مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و دو هجری که لشکر فرانسه به پورتگال غلبه کرد خانواده پادشاهی
و اکثر نجبا و ارکان دولت از پورتگال کوچ کرده به برزیل شتافتند و پس از گرفتاری ناپلیون در سال هزار و هشتصد و شانزده
مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و یک هجری باز به پورتگال مقر سلطنت خود شان عود نمودند و پادشاه پورتگال چند که
بود خود متصدی امر سلطنت گشت و در سال هزار و هشتصد و بیست و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و شش هجری در برزیل
انقلابی شد و مردم مملکت طالب آزادی شدند و حکام پورتگال را جواب دادند پادشاه پورتگال برای دفع فتنه میغل پسر خود را
شتافت و پس از انقلاب و آشوب بسیار اهل برزیل در سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و
یک هجری عهدنامه با دولت پورتگال بستند و قرار بران شد که برزیل دولت مستقل شود لهذا دام پدرو پادشاه پورتگال
خود را از سلطنت پورتگال خلع کرده در ان سال ملقب بشاهنشاهی برزیل مفتخر گشت و در دوم می سال هزار و هشتصد و بیست و شش
مسیحی مطابق بیست و چهارم رمضان المبارک هزار و دویست و چهل و یک هجری از تخت سلطنت موروثی پورتگال دست
کشید و سلطنت پورتگال را بدختر هفت ساله خود تفویض نمود و از اواخر سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق اوایل
دویست و چهل و یک هجری برزیل از تصرف چندین ساله دولت پورتگال بیرون رفت و خود مستقلا دولتی گردید و دام
پدرو بشاهنشاهی انجا چند سالی سربلند بود تا در سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل و
شش هجری در پورتگال باز انقلابی ظاهر گشت دام پدرو که این خبر را شنید صلاح چنان دید که برای اطفای نائره
فساد بوطن مالوف برگردد و در هفتم اپریل سال هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مطابق بیست و چهارم شوال المکرم هزار و
دویست و چهل و شش هجری شاهنشاهی برزیل را بعهده پسر دو ساله خود موکول نمود و خود استعفا کرده به پورتگال آمد
و پسر دام پدرو از ان تاریخ تا سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهار مسیحی مطابق هزار و دویست و هفتاد هجری شاهنشاه بالاستقلال
برزیل بود و از ان پس تا کنون که از یک سال فزونست خبری از حالت موت و حیات او ندارم و این پادشاه خالوی پادشاه
پورتگال است که بعد از وفات مادرش بسلطنت رسیده. اما رود خانه آمزون که اعظم انهار دنیای عتیق و جدید
و او را امزون و ارلینه نیز گویند و اصل این رود خانه اول رود خانه تن گرگا است که او را امزون نیز خوانند و پس از ان رود خانه
هالگا و پس از ان رود خانه یوکیل که او را پرو نیز گویند باو وصل میشود منبع رود خانه تن گرگا از دریاچه لاری کوچه است که در مملکت
پرو در عرض ده درجه و سی دقیقه جنوبی واقع است و منبع رود خانه هالگا تخمینا از عرض ده درجه جنوبی است و رود خانه یوکیل
از اجتماع دو رود خانه است که یکی اپوریمک و دیگری بنی است و منبع اولی تخمینا از عرض شانزده درجه جنوبی و آخری نیز تا

[حاشیه: سنه ۹۱۰ — سنه ۹۵۶ — سنه ۱۰۹۵ — سنه ۱۱۴۳ — سنه ۱۲۲۲ — سنه ۱۸۱۶ — سنه ۱۲۳۶ — سنه ۱۲۴۱ — سنه ۱۲۴۱ — سنه ۱۲۴۱ — سنه ۱۲۴۶ — سنه ۱۲۴۶ — سنه ۱۲۷۰ — رود خانه امزون]

امریکای جنوبی

از عرض چهارده درجه جنوبی است و پس از اجتماع این سه رود خانه امزون برا و اطلاق میشود و این رود خانه تخمینا پس از مجری
شش هزار و پانصد میل در زیر خط استوا بمحیط اتلنتیک داخل میگردد و بعضی گفته اند که طول مجرای میسوری که در امریکای شمالی است
بیش ازین است که طول او سه هزار و ششصد و ده میل است و طول مجرای امزون سه هزار و دویست میل است ولی بعضی بر انند
که پیچاپیچ و اعوجاج مجرای امزون بیشتر از وست و میسوری اغلب مکان باستقامت از شمال مغرب بجنوب مشرق جاریست
تا به میسی سی پی ملحق میشود و از ان پس بیشتر از شمال بجنوب جریان دارد و امزون بحسب اعوجاج و انحراف از او زیادتر است
چنانچه در عظمت و وسعت اعظم انهار عالم است در مجری و ممر نیز از همه فزون تر است علی ای حال دهن این رود خانه عظیم
تخمینا یکصد و شصت میل است و مد این آب در قصبه ابیدس که فزون تر از چهار صد میل دور از دهن اوست یقینا محسوس است
و قصبه ابیدس را پاکسیس نیز گویند و اطراف و سواحل این رود خانه عظیم مشحون از جنگل سخت ممتنع العبور است و این جنگلها
کنام و وجار پلنگ و ببر و خرس و خوک و غیره است و چندین قسم مارها و افاعی زهردار یافت میشود که سمیت آنها بهیچوجه
علاجی ندارد و در بعضی ازین رود خانهها که به امزون داخل میگردد نهنگهای قوی جثه است که طول و جثه آنها زیاده
تر از نهنگ نیل است و غالبا درازی آنها از بیست فوت تا سی فوت است و درین سواحل سنگ پشتهای قوی و بزرگ هست
که جثه آنها چهار مساوی سایر سنگ پشت ها است و درین جنگلها انواع طیور خوش خط و خال هست و اقسام میمون نیز
دارد و این رود خانه عظیم در وقت سیلاب و طغیان عالمی را فرو میگیرد و تقریبا صد میل از هر طرف به گل و لای او آکنده است و اکثر
در سواحل او آبادی متعدد است عمق این رود خانه فزون تر از یک فتم نیست عجب است که این روایت با قول مصنف که در باب
یکصد و بیست و نهم در باب امریکای جنوبی کرد اختلاف کلی دارد چرا که مصنف بیان کرد که چنین گفته شده است که عمق او تا هزار و
پانصد میل از دهن او سی فتم است و صاحب لغت البلاد که ما از او روایت کرده ایم نوشته است عمق او فزون تر از یک فتم نیست
و نسخه دیگر نبود که باو رجوع شود و جمع قولین الحال میتوان کرد که در دهن او که یکصد و شصت میل عرض دارد عمق او یک فتم
باشد و رفته رفته که عرض او تنگتر میشود سی فتم باشد در اینکه در این رود خانه کشتی کار میکنند شکی نیست و کشتی در عمق رود خانه
که یک فتم باشد هرگز حرکت نمی تواند بکند و رود خانههای بزرگی که از طرف شمال باو ملحق میشود انچه مشهور است سینیشه
گو ماروونه پستکه ینگر نیپو پوتومیو جپوره نگرو گرو بینویه یاری است و رود خانه اول که سینیشه گو دست
قریب بمنبع اوست و در اقصی مغرب است و یاری که قریب بدهن اوست در اقصی مشرق است و انهاری که از جانب جنوب داخل
باین بحر سیال میشود اول توآری است که در مشرق یوکیل است و دیگری جوتی یا یوتی جورا انقی کوری پورس
مدیره تپیجوس زینگو و چندین رود خانه غیر مشهور دیگر است و مصنف برزیل را بهجده مملکت تقسیم کرد در کتاب جدیدی
که در شکل دنیا چاپ شده است نیز بهجده مملکت تقسیم شده است ولی در اسامی قدری تفاوت دارد و ما هجده مملکت را
با قصبات هر یک و جمعیت هر کدام از ان کتاب نقل می کنیم

مملکت	قصبه	جمعیت هر مملکت
پرا	پرا	یکصد و چهل و سه هزار و هفتاد و سه نفر
ریو نگرو	برسلوس	چهل و هشت هزار و دویست و سی و هفت
مرن هم	مرن هم که او را سن لویس نیز گویند	یکصد و هشتاد و دو هزار و هفتصد و شصت

مملکت	قصبه	جمعیت هر مملکت
پیه یوهی	اای رس که موچه پیرز گویند	ششهزار و پانصد و چهل و هفت نفر
سیرژه	ارهٔ گیت یا اره گتی	دویست و هفتاد و دو هزار و هفتصد و سیزده
ریو گرند دنارته	نتل	شصت و هشت هزار و هفتصد و سی و شش
پرهیبه یا پرهیبه	پرهیبه یا پرهیبه	دویست و چهل و شش هزار و دویست و دو
پرنم بوکو	پرنم بوکو	ششصد و ده هزار و دویست و پنج
الاغوس	پورتو کلو بسکون لام	دویست و پنجاه و شش هزار و هفتصد و پنجاه و یک
هرجیپ یا سیرگی جیپ دل ری	سری جیپ	دویست و شصت و هفت هزار و پانصد و بیست و سه
بهیه	بهیه یا سنت سلوادور	پانصد و پنجاه و نه هزار و ششصد و پنجاه
اسپیری توسنتو	وی تاریه	هفتاد و سه هزار و هفتصد و نود و شش
ریو جنی رو	ریو جنی رو	پانصد و هشتاد و نه هزار و ششصد و پنجاه
سن پالو	سن پالو	ششصد و ده هزار و ششصد و سی و دو نفر
مینس جریس	ویلیه ریکیه	هفتصد و بیست و هشت هزار و هفتصد و سی و سه
گویچ یزه	ویله بویا گویز	یکصد و پنجاه هزار
متوگرا سو	ویله بلا	هشتاد و دو هزار
فرنندو		ششصد نفر.

و جمعیت کل برزیل از قرار که در سال هزار و هشتصد و پنجاه مسیحی مطابق هزار و دویست و شصت و شش هجری معلوم شده است پنج ملیان و یکصد و سی هزار و چهارصد و هجده نفر میشود

باب یکصد و سی و هفتم در بیان گینه یا گوئینه

گوئینه مملکت وسیعی از امریکای جنوبی است که در جانب شمال برزیل واقع شده است حد شمالی او اتلنتیک و رود خانه ارینوکو است و حد شرقی او اتلنتیک و حد جنوبی او برزیل و حد مغربی او کولومبیا است وسعت این مملکت از شرق تا مغرب فزون تر از هزار و دویست میل و از شمال بجنوب زیاد تر از هفتصد میل است و بزرگترین قسمت وسط این مملکت مسکون با قبایل وحشیان بومیان ولایت است ولی در سواحل این مملکت اهل اسپانیا و پورتگال و انگلیس و فرانسه و داچ تصرف کرده آبادی نموده اند و این مملکت وسیع از آنجهت بر پنج حصه تقسیم شده است که گوئینه اسپانیا و گوئینه پورتگال و گوئینه انگلیس و گوئینه فرانسه و گوئینه داچ میگویند و بزرگترین گوئینه داچ الآن تعلق بانگلیس دارد و آن قسمتی که متصل به کولومبیه سابقا در تصرف اسپانیا بود و الآن در تصرف جمهوریه کولومبیه است حد مشرقی او رود خانه اسکی بوه و حد شمالی رود خانه ارینوکو است و دیگری سمت شرقی او گوئینه انگلیس است که مشتمل بر نوآبادی دیمرره و ابسی کی بو و بربیس [illegible]

که در باب هشتاد و ششم بیان شده است و دیگری سمت مشرقی او گوئینه داچ است که او را سرینم نیز گویند و قصبه معروف آنجا پرماریبو است و جمعیت آنجا بیست هزار است و دیگری سمت مشرق او گوئینه فرانسه است که قصبه معروف آنجا بندر کین است گوئینه فرانسه در مشرق محدود برود خانه اویاپک است که او را از گوئینه پورتگال جدا میسازد و گوئینه پورتگال الآن در قسمت شاهنشاهی برزیل است و قصبه معروف آنجا ابیدس است که در طرف شمالی امزون واقعست و مسافت او تا دریا تخمینا چهارصد و هشتاد میل است و درین جا تند رود خانه بانتها میرسد و سرحد گوئینه فرانسه در سمت دریا تخمینا یکصد و پنجاه میل است و بیشتر آبادی این ولایت در دهن رود خانه ها است و جزیره کین که در او این پایتخت بنا شده است تخمینا امتداد او از مشرق بمغرب یازده میل و از شمال بجنوب شانزده میل است و این جزیره با خشکی کل بار رود خانه کوچکی مفروز است که در وقت جزر آب از آن رود خانه میتوان عبور کرد و اصل جزیره بسیار مکار و غدار و مایل فسق و فجور اند و این نوآبادی اول با مشهور اد میرل دو کالیگ نی در سال هزار و پانصد و پنجاه مطابق نهصد و پنجاه و هفت هجری بنا شد و جمعیت کین مشتمل بر دو هزار نفر است و این مملکت وسیع قلیل السکنه است علی الخصوص گوئینه فرانسه و گوئینه پورتگال چنانچه جمعیت همه گوئینه پورتگال را با هندی های ولایت زیاد تر از چهل هزار ندانسته اند ولی بتحقیق معلوم نیست و اینچه تخمین کرده اند جمعیت گوئینه انگلیس یکصد و پنجاه هزار و گوئینه داچ هفتاد و پنج هزار و گوئینه اسپانیا چهل هزار و گوئینه فرانسه هفتاد هزار است و قصبات معروف گوئینه انگلیس در ولایت بربیس اول قصبه بربیس است و دیگری الدا امستردم و فارت نشا که او را نیو امستردم نیز گویند تا دریا تخمینا ملقبه و الترتبن کرافت صد میل مسافت دارد و نیو امستردم در سال دریا است و مرحتبم گویند ولایت بربیس تعلق بداچ داشت در سال هزار و هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری در صلح پاریس بانگلیس قرار گرفت انتهی ولایت دیمرره قصبه استبروک است که او را جارج تون نیز گویند و قصبه معروف گوئینه که الآن متعلق به کولومبیه است سینت تامس است و مملکت گوئینه بجهت سازکاری با اهل اروپا بهترین ولایت منطقه حاره است و ولایت دیمرره در خوبی خاک و زمین با هر مملکت خوب لاف برابری میزند در مملکت گوئینه جنگل بسیار است و انواع نباتات میروید و اشجار در همه سال سبز و خرم است و در جنگلهای او ببر و جامیش وحشی و آهو و سایر اقسام حیوانات که در امریکا یافت شود فراوان است و چیزی که بسیار مشهور و معروف این مملکت همان امزون است که حد فاصله گوئینه پورتگال و برزیل است که الآن گوئینه پورتگال نیز ضمیمه ممالک برزیل شده و این رود خانه بزرگ عجیب که بزرگترین انهار عالم است بمحیط اتلنتیک داخل میشود و در طول مجرای او زیاد تر از شصت رود خانه بزرگ باو متصل میشود که بعضی از آنها در بزرگی با رود خانه دینوب و ولگا مساوی است و این رود خانها و دریاچه مالامال از مارهای بزرگ و جنگلهای سترگ است و در سواحل امزون زیاد تر از بیست قبیله از قبایل هندی های بومی سکنی دارند که هر یکی از خود رئیسی و بزرگی دارند و جمعیت آنجاها معلوم نیست و زحمت فلاحت و زراعت در مملکت گوئینه کلا با سیاهان است و چنان مظنون است که گوئینه را کولومبس در سال هزار و چهارصد و نود و هشت مسیحی مطابق نهصد و سه هجری پیدا کرد ولی درست از این ولایت اطلاع نداشتند تا سر والترز رلیف در سال هزار و پانصد و نود و پنج مسیحی مطابق هزار و سه هجری همه از این اراضی و سواحل را معلوم و معین نمود

باب یکصد و سی و هشتم در باب بیته گوئنیه

مملکت بیته گوئنیه مشتمل بر جمیع آن قسمت امریکای جنوبی است که در جنوب سلسله انده واقع شده است که هنوز در تصرف

بومیان قدیم است و وسط اینولایت را هنوز اهل اروپا قدم ننهاده اند و اهل پتهگونیه وحشی صفت و از حیوانات هیچ فرق
ندارند ولی چنان گفته اند که عموماً بحسب قامت از همه انواع بشر بلندترند و چهره ایشان برنگ مس است و شباهت کلی در لون
بهندیهای شمالی امریکای شمالی دارند حربه ایشان همان تیر و کمانست و در انداختن تیر کمال مهارت دارند و لباس
ایشان پوست حیوانات است که پشم و موی او ملصق ببدن ایشانست و مثل اعراب بدوی در تاختن و دویدن قدرت تمام
دارند و این مملکت محتوی از کوهسار بسیار و اراضی مسلوب المنفعه است و زلازل شدیده نیز بسیار اتفاق می افتد و این
مملکت را مجیلان که یکی از اهل پورتگال است در سال هزار و پانصد و بیست مسیحی مطابق نهصد و بیست و شش هجری وقتی که
به پاسفیک میخواست برود پیدا کرد و در اینجا شتر مرغ بسیار است و از پرهای او بر سر خود میزنند و زینت زنان شان
غالباً از پرهای اوست در جنوب پتهگونیه ترّهٔ دِلفیگو یعنی زمین آتشی که مشتمل بر چندین جزیره است که همه را باسم بزرگتر ایشان
که ارض آتشی است میخوانند و بومیان این جزیره از حماقت و جهالت چنانند که حیوانات را بر ایشان ترجیح میتوان داد و در یک جزیره
کوچکی در نزدیکی جنوب ترّهٔ دلفیگو کیپ هارن مشهور است یعنی دماغه شاخ که بشاخ گاو شباهت دارد که اقصی جنوب
امریکای جنوبی را از آنجا حساب میکنند و هوای این مملکت بسیار سردتر از هوای آن ممالکی است که درین عرض در جانب شمال
واقع شده اند چنان گویند که از زمین تا قله های اندیس اغلب اوقات برف فرو میگیرد دستنبیه حد شمالی پتهگونیه
رودخانه نگرو است که این رودخانه فاصل میان لَپلَته و پتهگونیه است و از سه جانب دیگر صلاو دریاست و اینولایت از عرض
سی و سه درجه جنوبی تا کیپ هارن است که در عرض پنجاه و شش درجه جنوبی است و جزایر ترّهٔ دلفیگو با بوغاز مجیلان از کانتی
نِنت جدا شده اند و این جزایر بی شمار متقارب بیکدیگر از عرض پنجاه و دو درجه و سی دقیقه جنوبی تا عرض پنجاه و شش درجه
جنوبی و از طول شصت و چهار درجه مغربی تا طول هفتاد و شش درجه مغربی واقع شده اند

باب یکصد و سی و نهم در بیان آسترل ایشیه و پولی نشیه

آسترل ایشیه و پولی نشیه اصطلاحات جدید است آسترل دلالت بطرف جنوب و پولی بمعنی چندین دارد و این دو لفظ در
اصطلاح الکنون دلالت میکنند بر همه آن جزایر که در محیط پاسفیک و محیط هندوستان منتشر شده است و جزو هیچیک از آن تقسیمات
اربعه کل نمیشد از آسترل ایشیه ذکری در باب هشتاد و نهم شده است و آن جزایر یکه در انجا ذکر نشده است جزیره پپا است که او را
نیوگنی نیز گویند و دیگری نیوبرتین و لوئی سیید آرخیپلگو یعنی جزایر مجموعه لوئی سیید و سولومن آرخیپلگو یعنی جزایر مجموعه سولومن
و نیو هبراییدس و نیوکلدونیه و نیوزیلند است و جزیره نیوزیلند بنابر کی بتصرف دولت انکلیس در آمده است و سوای این
جزایر چندین جزیره کوچک غیر معروف است و در جغرافیای جدید آسترل ایشیه را نیوهالند اطلاق میکنند و او را خامس
اقسام اربعه می شمارند اما جزیره پپا که او را نیوگنی نیز خوانند جزیره بسیار وسیعی است که در شمال نیوسوث ویلز واقع شده
که در میان ایشان بوغاز تارس فاصله است و درازی این جزیره تخمیناً هزار و دویست میل و پهنای او تخمیناً سیصد میل است و در این
جزیره مرغ بهشتی فراوان است و از او خوشگل تر و زیباتر مرغی در دنیا نیست و همچنین طوطی و قمری نیز بسیار است
که جثه ایشان هر یکی بقدر یک بوقلمون است و محصولات خاص آنجا نارجیل و میوه نان است و میوه نان درین جزیره از سایر
جزایر زیاده تر است و سکنه این ولایت بسیار وحشی و خونخوارند و در بالای درختها مسکن دارند و شبها در آنجا می خوابند و
نردبان را بالا می کشند که دیگری بآنجا نرود و تجارت کلی آنجا با اهل چین است اما نیوبرتین و نیوآیرلند و جزایر سولومن
در مشرقی نیوگنی واقع است و این جزایر شباهت کلی در محصولات و نباتات و اراضی [نیوگنی دارند و] جزیره نیوبرتین را اول دمپیر پیدا

کرد و باو این اسم را بجهت خدمت وطن خود داد و این جزیره آباد است و جمعیت بسیار دارد و درین جزیره و در جزایر حول و حوش او جبال
آتش فشان بسیار است و کپتین کرتریت نوشته است که بومیان نیوآیرلند از جمله اهالی این جزایر شریرتر و جنگجوترند و آلات حرب
ایشان نیزه است که در سر ایشان سنگ چماق نصب کرده اند **مترجم گوید** جزیره نیوگنی در سال هزار و پانصد و بیست و هفت مسیحی
مطابق نهصد و سی و سه هجری پیدا شد و دمپیر در سال هزار و هفتصد مسیحی مطابق هزار و صد و دوازده هجری سواحل شمالی این جزیره را
سیاحت کرد و جزیره نیوبریتین را پیدا نمود و بوغازی که فیمابین جزیره نیوبریتین و جزیره نیوگنی است باسم دمپیر شهرت دارد که او را بوغاز
دمپیر میگویند و همچنین بوغازی که فیمابین جزیره نیوگنی و جزیره وای جیو است او را نیز بوغاز دمپیر میخوانند و جزیره وای جیو در مشرق
جزیره جیلولو و شمال مغرب نیوگنی و قریب بخط استوا است و بعضی او را در تحت خط استوا میدانند و این جزیره تقریباً هفتاد میل طول
و بیست و پنج میل عرض دارد و جمعیت این جزیره فزونتر از یکصد هزار است و در اطراف جزیره بزرگ نیوگنی چندین جزیره کوچک است
که ذکر ایشان باعث اطناب است انتهی **جزایر سولومن** را اول اهل اسپانیا پیدا کردند که از لیمه پایتخت پیرو در سال هزار و پانصد
و هفتاد و پنج مسیحی مطابق نهصد و هشتاد و سه هجری بسمت مغرب شراع کشیدند و ازین جزایر چندان اطلاعی نداریم و در سال
هزار و هفتصد و شصت و پنج مسیحی مطابق هزار و صد و هفتاد و نه هجری کامودار بیرن این جزایر را سیاحت کرده است **مترجم گوید**
جزایر سولومن در محیط پاسفیک جنوبی چندین جزیره است که از طول یکصد و پنجاه و پنج درجه مشرقی تا یکصد و شصت درجه مشرقی
و در عرض پنج درجه و دوازده دقیقه جنوبی واقع شده است و سولومن محرف سلیمانست انتهی **اما** نیوهبراییدس و نیوکلدونیه
چند جزیره کوچک است که در جنوب مشرق جزایر سولومن اتفاق افتاده اند و در آن جزایر سیاهان جنگلی آدم خوار منزل دارند
و این جزایر را کپتین کوک معروف در سال هزار و هفتصد و هفتاد و چهار مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و هشت هجری پیدا کرد اما نیوزیلند
مشتمل بر دو جزیره بزرگ است که از یکدیگر با بوغازی جدا شده است که ده میل عرض آن بوغاز است که او را بوغاز کپتین کوک
میگویند و او را اول تسمن در سال هزار و ششصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و پنجاه و دو هجری پیدا کرد و لیکن در آنجا فرود نیامد و از ساحل
او گذشت و در سال هزار و هفتصد و هفتاد مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و چهار هجری کپتین کوک بدقت این جزیره را معلوم
نمود و این جزیره بسیار خوش هوا است و شباهت کلی در هوا و صفا بفرانسه دارد و چندین آبشارهای خوب و جنگلهای بزرگ
و وسیع دارد و اشجار آنجا بحسب قطر و ارتفاع از اشجار سایر جزایر بزرگتر و بهتر است و سکنه و بومیان این جزیره زیتونی رنگ هستند
و اهل اسپانیا از ایشان سیاه تر از ایشان میتوان گفت ولی بسیار وحشی و خونخوارند که گوشت آدمی را بهترین اغذیه خود میدانستند و بتازگی
جمعی از کشیشان عیسوی در آنجا منزل گرفته اند و زحمت تمام بجهت آموختن ادب و انسانیت ایشان میکشند و ایضاح این مطلب
لازم است که درین جزایر معروف که در وسعت برابری با همه اروپا دارند چارپایی بزرگتر از کنگرو یافت نشده است و از سباع
دیگر ولایات درین جزایر بنظر نرسیده و جزیره نیوزیلند قریب بان است که باگریت بریتین انتیپودیز یعنی متقابل باشد تحتینه
مصنف هیچ بذکر جزایر لوئی سیید نپرداخت این جزایر در جانب جنوب مشرق جزیره بزرگ نیوگنی اتفاق افتاده است و جزیره لوئی
سیید تقریباً دویست و هفتاد میل در طول و بزرگترین پهنای او هفتاد میل است و چند جزیره دیگر نیز از لواحق اوست که نزدیک
باو واقع شده اند درازی همه ایشان تخمیناً چهار صد میل و پهنای ایشان یکصد و شصت میل است و طول مرکز ایشان تقریباً یکصد و پنجاه و دو درجه
مشرقی و عرض ده درجه جنوبی است و در اینجا تفصیلی از جزیره نیوزیلند لازم است که ذکر شود نیوزیلند دو جزیره بزرگ است که
در محیط پاسفیک جنوبی است که یکی را نیو السترمیخوانند و دیگری را نیومنستر میگویند و جزیره اول در مابین شمال مشرق جزیره ثانی است
و این دو جزیره را اول تسمن چنانچه ذکر شد در سال هزار و ششصد و چهل و دو مسیحی مطابق هزار و پانصد و دو هجری پیدا کرد

که از ساحل مشرقی آسیا از عرض سی و چهار درجه تا چهل و دو درجه جنوبی حرکت کرده و بیوغانی داخل شد که او را الان بوفاد
لوک مینامند و کپیتین کوک در سال هزار و هفتصد و شصت و نه مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و سه هجری و در سال
هزار و هفتصد و هفتاد مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و چهار هجری بدقت در آنجا سفر کرد و معین نمود که این دو جزیره است
و تمامی سواحل این دو جزیره را از همه جانب از طرف دریا تشخیص داد و جزیره شمالی را بومیان ولایت اهی نوماوی
می گفتند و جزیره جنوبی را طوئی و بعضی توی پونموئی خوانده اند و امتداد جزیره شمالی که نیوالستر است از کیپ نارث یعنی
دماغه شمالی که در عرض سی و چهار درجه و بیست دقیقه جنوبی است تا کیپ پلیسر است که در عرض چهل و یک درجه و
سی و شش دقیقه جنوبی است که تخمینا چهارصد و هشتاد میل در طول است و پهنای او اختلاف دارد چنانچه در تنگ ترین جای که
در عرض سی و شش درجه و پنجاه و پنج دقیقه جنوبی پهنای آنجا هشت میل است و از کیپ ایست یعنی دماغه مشرقی که تخمینا
در عرض سی و هفت درجه و چهل دقیقه جنوبی و در طول یکصد و هفتاد و هشت درجه و چهل دقیقه مشرقی است پهنای آنجا تا
مغرب یکصد و هشتاد میل است و امتداد جزیره جنوبی که نیومنستر است تخمینا از عرض چهل و یک درجه تا عرض چهل و شش درجه
سی و پنج دقیقه جنوبی است که تخمینا سیصد و هفتاد میل و پهنای او از صد میل تا یکصد و هشتاد میل است و این جزایر را مستر [illegible] کوکس در سال هزار
هشتصد و چهارده مسیحی مطابق هزار و دویست و بیست و نه هجری و در سال هزار و هشتصد و پانزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی هجری ملاحظه
کرد و در آنجا قرار داد که چند نفر از کشیشان برای هدایت بومیان بگذارد و این دو جزیره کوهستان بسیار دارد و خاصه جزیره جنوبی که کوهستان
بیشتر است و کپیتین کوک در این دو جزیره زیاده بر از پنج قسم جانور نیافت که گربه و خفاش و خرس دریائی و شیر دریائی [illegible]
باشد و در این جزیره مثل سایر جزایر طیور بسیار کم است و در سواحل ماهی فراوان است و در سال هزار و هشتصد و نوزده مسیحی مطابق هزار و
دویست و سی و چهار هجری مستر [illegible] رئیس کشیشان از بزرگ اهل جزیره اذن خواست که بعرض جزیره سفر کند و بزرگ
جزیره ماذون ساخت و او در سفر خود چندین رود و خانه بزرگ دید و ارتفاع جبال را معلوم نمود و جمعی از اهل این جزیره برای تعلیم [illegible]
فرستاده اند که صنایع یاد گیرند و منزل کشیشان در سواحل است و مردمان آنجا جبان و وحشی و آدمی خوارند که هیچ قسم الفت با کسی نمیکنند
چنانچه از هزار نفر یک نفر با کمال بلاغت کشیشان هدایت نیافته است ولی کشیشان ظلم عربی کرده اند که بزبان اهل جزیره گرامر درست
کرده اند که بدان گرامر آنها را اصول مذهب و قواعد و رسوم یاد میدهند و جمعیت بومی این دو جزیره را دویست هزار گفته اند و باز
درست معلوم نیست احتمال میرود که بیش از این نیز باشد و در نیومنستر سه دریاچه بزرگ است و در نیوالستر یک دریاچه بزرگ است
که او را مستر [illegible] در سفر خود تاپو نامید که ارتفاع زمین او مقدار یکهزار و هشتصد و هشتاد و هفت قدم بالای سطح
محیط است و در جنوبی این دریاچه کوه آتش فشانی است که او را تانگری روئی گویند و کوه دیگری در جنوبی آن کوه آتش
فشانست که او را ایپو گویند ارتفاع او نه هزار فوت است و قله این کوه همیشه برف دارد و از آن بلندتر کوه [illegible] در این جزیره
[illegible] اند و در جزیره نیومنستر در جانب شمال مشرق قریب ساحل در عرض چهل و دو درجه جنوبی و یکصد و هفتاد و سه درجه و چهل دقیقه
طول مشرقی کوهی است که او را کیه کاره گویند و ارتفاع او نه هزار و سیصد فوت است و یک سلسله از جبال قریب ساحل مغربی
با امتداد جزیره اتفاق افتاده است و در سواحل این دو جزیره دولت انگلیس چند قلعه ساخته اند و در ساحل جنوبی میگویند که در عرض
چهل و هفت درجه جنوبی و در طول یکصد و شصت و هشت درجه مشرقی است و در سواحل او نیز چندین قلعه و نشیمن بنا کرده اند

باب یکصد و چهلم در بیان پولی نیشیه

لفظ پولی نیشیه که دلالت بچندین جزایر دارد مشتمل بر چندین دسته کوچک از جزایر است که در محیط پاسفیک گسترده شده اند

و مشهور اینها فرندلی آیلیندس یعنی جزایر الصداقه و در کتاب کنز المختار که در مالطه چاپ شده جزایر الاصدقا نوشته و دیگری سوسایتی آیلندس یعنی
جزایر اشرکه و جزایر مرکوئیس و جزایر سندویچ است اما فرندلی آیلندس یعنی جزایر الاصدقا مشتمل بر چندین جزیره معتبر است که در محیط پاسفیک جنوبی
اتفاق افتاده است و اینها را کپیتین کوک در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه مسیحی مطابق هزار و صد و هشتاد و هفت هجری از این جهت باین اسم نامید
که اهل آنجا را بسیار دوست و مهربان دید که مثل اهل سایر جزایر وحشت و نفرت نداشتند و بعضی از اهل جغرافیای جدید اینها را جزایر تانگه می نامند و این جزایر
بسیار با صفاست و جنگلهای بسیار خوب دارد و اکثر اشجار اینها نارجیل و درخت نان و درخت یم و محصول کلی آنجا شکر است و لون سکنه آنجا زرد
اما جزایر سوسایتی یعنی جزایر اشرکه که بجانب مشرق جزایر الاصدقاست چندین جزیره کوچک و بزرگ است و جزیره بزرگ آنجا او تهیتی است و این مجموعه
جزایر را اینها از سایر مجموعه ها بیشتر دیده اند کپیتین والیس اول کسی است که این جزایر را در سال ۱۷۶۷ مسیحی مطابق ۱۱۸۱ هجری پیدا کرد و پس از آن
این جزایر را کپیتین کوک بهمراهی مستر جوزف بنکس و داکتر سولندر تفحص کردند و مستر جوزف بنکس و داکتر سولندر را برای این باین جزایر فرستاده بودند
که حرکت و روش زهره را بالای قرص آفتاب معلوم نمایند و خاک این جزایر محصول خیز است و درخت نارجیل و درخت نان و اقسام دیگر از میوه های
گرمسیر فراوان دارد و اهالی آنجا بیشتر زیتونی رنگ هستند و زبان اینها بسیار شیرین و خوب است چنانچه زبان اینها را ایطالیای پاسفیک میگویند اما مرکوئیس
یک جمعیتی از جزایر کوچک است که در شمال مشرق جزایر سوسایتی اتفاق افتاده و اهالی آنجا در لون و زبان شباهت کلی بجزایر سوسایتی دارند اما جزایر سندویچ
در محیط پاسفیک شمالی تخمینا در بیست درجه عرض شمالی واقع شده اند و عدد اینها زیاد است و بسیار جزایر معتدل الهوا و با صفا و با ثمر هستند و جزیره
بزرگ آنجا هوائی است که بغلط اوهی هی میگویند تخمینا دویست و هشتاد میل دوره اوست و جبال رفیعه بسیار دارد که قله عالی آن شانزده هزار
فوت است اگر چه در منطقه حاره است ولی دائما قله او با برف مستور است و در این جزیره بود که کپیتین کوک در سال ۱۷۷۹ مطابق ۱۱۹۳ هجری بومیان جزیره کشته شد و
بزرگ این جزیره [illegible] است ولی پایتخت جمیع جزایر الان قصبه هونالولو است که در جزیره وهو است و این پایتخت جدید بود که عیال و اطفال پادشاه سندویچ
را با کشتی انگلیس در سال هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیحی مطابق ۱۲۴۱ هجری آوردند که الان پادشاه در آنجا مسکن دارد و بومیان این ولایت شباهت باهالی سایر
جزایر دارند و صنعت کشتی سازی هم میدانند و جزیره اوهی هی بزرگترین جزایر جمیع جزایر پولی نیشیه است اما جزایر لادرون در جنوب مغرب جزایر سندویچ است
و این جزایر به مسافت بسیاری دور از یکدیگر در محیط پاسفیک واقع شده اند و این جزایر را اهل اسپانیا در سال ۱۶۸۶ مطابق ۱۰۹۸ هجری پیدا کرد
و اینها را چارلس دوم پادشاه اسپانیا باین اسم نامید و اینها سی جزیره بزرگ و کوچک است و جمعیت آنجا بسیار است و اهالی آنجا با قناعت و مهربان
اما جزایر پلیو که معرب گرولاین است و در این جزیره کشتی کپیتین ویلسون در سال ۱۷۸۳ مطابق ۱۱۹۷ هجری شکست و نزدیک بود که غرق شوند و
اهالی این جزایر کمال مهربانی در حق اینها کرده باعث نجات اینها شدند و حاکم آنجا پسر خود لیبو را کپیتین ویلسون همراه خود به انگلند آورد و لیکن بتلافی مهمانی و محبت
او نشد که بزودی پس از ورود به آبله فرنگ هلاک شد و این جزایر جنگل بسیار دارد و خاک آنجا خوب و حاصل خیز است و هوای آنجا بهتر از سایر جزایر است
و اهالی آنجا خوش ترکیب و متوسط القامه سیاه رنگ میشوند و از خود پادشاه دارند اما جزایر لدرون در مشرق جزایر فیلیپین است و اسم اینها دلالت
بر دزدان دارد یعنی جزایر اللصوص که بحرپیمای مشهور مجیلان وقتی که اینها را در سال ۱۵۲۱ مطابق ۹۲۷ هجری پیدا کرد باین اسم نامید چرا که اسباب و احمال
او را غارت بردند و او را مستقل کرده گذاشته اند و در دریای پاسفیک در عرض سی درجه شمالی این مجمع سنگ بزرگ است که او را لوطس وایف مینامند یعنی زن
لوط که بترکیب اهرام از قعر دریا برخاسته است که تخمینا سیصد و پنجاه فوت ارتفاع اوست و در نزدیکی او سنگ دیگر است که او را آن یکی حرزابت که غار عمیق بزرگ
در آن سنگ است که در آن غار امواج دریا با صوت مهیب هولناکی داخل میشوند و در این دریا چندین جزیره کوچک دیگر است که بذکر اینها نپرداختیم و جزایر
کرولائن و جزایر لدرون در تصرف اسپانیاست و این جزایر دیگر که ذکر شد هر یکی پادشاهی از خود دارند و تخمینه اما جزایر الاصدقا یکصد و پنجاه جزیره است که تخمینا
از طول یکصد و هفتاد و سه درجه مغربی تا طول یکصد و هشتاد درجه و تخمینا از عرض هجده درجه جنوبی تا عرض بیست و دو درجه جنوبی اتفاق افتاده اند
و جزیره معروف آنجا تانگه تابو [illegible] است اما جزایر سوسایتی یعنی جزایر اشرکه یا جزایر الاجتماع و آنها را باین اسم

باب یکصد و چهلم در بیان پولی نیزیه

کپتین کوک در سال ۱۷۶۹ مطابق ۱۱۸۳ هجری نامید و این جزایر تخمیناً از طول یکصد و چهل و هشت درجه مغربی تا طول یکصد و پنجاه و پنج درجه مغربی و از عرض شانزده درجه و ده دقیقه جنوبی تا بیست درجه جنوبی اتفاق افتاده اند و جزیره معروف انجا اوتهیتی است که او را اتهیتی نیز گویند و دیگری یولی تی یلا یلا ما زونه و تاهین است و درین ازمنه مذهب عیسوی در میان اهالی انجا فی الجمله شیوع یافته است اما جزیره اوتهیتی که او را جزیره کینگ جارج نیز گویند مشتمل از دو جزیره [illegible] که بیکدیگر اتصال دارند که محیط [illegible] تخمیناً سی میل [illegible] و این جزیره جنگل بسیار و غار [illegible] شمار دارد و اوتهیتی بزرگ که [illegible] بزرگ است تخمیناً نود میل دوره او و [illegible] نیز اتفاق افتاده و درخت نان و نارجیل نیز درین جزیره فراوان است و [illegible] و قسم [illegible] زرد رنگ یافت میشود که از ان جهت بهای صندل بومیان عطر [illegible] و بدن خود را با او روغن نارجیل [illegible] و غالباً قد اهالی انجا [illegible] خوب است و [illegible] کردن و از درختهای بلند بالا رفتن [illegible] و اهالی این جزیره وحشی منش اند و در کتاب [illegible] المختار که در مالطه چاپ شده چنین نوشته است که کپتین کوک را درین جزیره پاره پاره کردند و او علاوه انچه در سایر کتب معتبر منضبط است در جزایر ساندویچ این کار اتفاق افتاد چنانچه مذکور شده و خواهد شد و درین جزیره کبوترهای مختلف الالوان بسیار است اما جزایر [illegible] تخمیناً از طول یکصد و [illegible] درجه مغربی تا طول یکصد و چهل درجه مغربی و در عرض هشت درجه جنوبی تا ده درجه جنوبی اتفاق افتاده اند و این جزایر را مندنه در سال ۱۵۹۵ مطابق ۱۰۰۴ هجری پیدا کرد و کپتین کوک باین جزایر در سال ۱۷۷۴ مطابق ۱۱۸۸ هجری رسید و جزیره معروف انجا [illegible] است اما جزایر ساندویچ از طول یکصد و پنجاه و چهار درجه مغربی تا طول یکصد و شصت درجه مغربی و تخمیناً از عرض هیجده درجه و پنجاه دقیقه شمالی تا عرض بیست و دو درجه و پانزده دقیقه شمالی واقع شده اند عدد انها یازده است و این جزایر را مندنه در سال ۱۵۹۵ مطابق ۱۰۰۴ هجری پیدا کرد و پادشاه از خود دارند و عمارت پادشاه از خشت و گل است و [illegible] از خود دارند و جمعیت این جزایر پانزده هزار است و در جزیره اوهی هی در چهاردهم فبروری سال ۱۷۷۹ مطابق اواخر محرم الحرام ۱۱۹۳ هجری کپتین کوک [illegible] دنیا وداع جهان کرد [illegible] کشیده را پاره پاره کردند و چنان بود که زورق کوچک او را اهل جزیره دزدیدند و او از کشتی فرود آمده بساحل رفت و پادشاه انجا را عوض زورق خود گرو گرفته می آورد وقتی که پادشاه را گرفته می کشید اهل جزیره خبردار شده بر او حمله آورده گوشت بدن او را با ناخن و دندان پاره پاره کردند و هر یکی لقمه فرو [illegible] اهل کشتی که او را از دور در دست اهالی جزیره دیدند با شمشیرهای آخته بر انها حمله آوردند ولی [illegible] وقتی رسیدند که از گوشت او چیزی باقی نمانده بود استخوانهای او را جمع کرده بلندن آوردند و جزیره معروف [illegible] و معامله کلی اهالی این جزایر با چین است اما جزایر کرولاین در باب پنجاه و نهم فی الجمله اشاره از انها شده است جزیره معروف انجا [illegible] است اما جزایر پلیو جمعی از جزایر است که در میان جزایر فیلیپین و جزایر کرولاین اتفاق افتاده اند و عدد انها بیست است و درین جزایر بود که کشتی کپتین ولسون شکست نزدیک بود که همه اهل کشتی غرق شود پادشاه انجا [illegible] جمعی را فرستاد تا انها را از ان مهلکه خلاص کردند و پادشاه انجا پسر دوم خود را همراه او بانگلند فرستاد و در لندن [illegible] و در سال ۱۷۸۴ مطابق ۱۱۹۸ هجری [illegible] آبله فرنگ پسر پادشاه مرد و درین جزایر از حیوانات بجز گاو و بز و از مرغ بجز کبوتر و مرغ خانگی چیز دیگر نبود و [illegible] و هیچ گندم و جو ندیده بودند بعد از رفتن کپتین ولسون با جزیره از خارج غله آوردند و این جزایر از طول یکصد و سی و دو درجه مشرقی تا طول یکصد و سی و هشت درجه مشرقی و از عرض شش درجه و سی دقیقه شمالی تا عرض هشت درجه و سی دقیقه شمالی واقع شده اند و جزیره معروف انجا [illegible] است اما جزایر لدرون که ذکر او در باب پنجاه و نهم شده است از طول یکصد و چهل و یک درجه مشرقی تا طول یکصد و چهل و نه درجه مشرقی و از عرض دوازده درجه شمالی تا بیست درجه شمالی واقع شده اند و جزیره معروف انجا [illegible] و گاهن است اما [illegible] که او را [illegible] نیز گویند در عرض سی درجه شمالی و در طول یکصد و پنجاه و هفت درجه مشرقی واقع شده است و یک مجموعه دیگر از جزایر است که انها را جزایر جلبرت گویند که در سال ۱۷۸۸ مطابق ۱۲۰۲ هجری پیدا شده است که از تحت خط استوا تا سه درجه شمالی و از طول یکصد و هفتاد و یک درجه تا طول یکصد و هفتاد و شش درجه مشرقی واقع شده اند جزیره معروف انجا [illegible] است که در تحت خط استوا است و عدد این جزایر چهارده است و جزایر پولی نیشیه زیاده از جزایر استرالاسیه است ولی چنان اتفاق افتاده که هر چه جزیره بزرگ است در حصه استرالاسیه است و هر چه کوچک است در حصه پولی نیشیه است

خاتمه گلوبس یعنی کرات که عبارت از اجسام مدوره است و آن دو قسم است یکی را ترستریل گویند یعنی ارضی و دیگری را سیلستیل نامند یعنی فلکی و در کره ارضی جمیع صفحه خشکی و دریا باندازه و وضع و ترکیب هر یک در محل خود رسم می کنند و در کره فلکی اشکال فلکی و بروج دوازده گانه و ستارگان معروف بحسب بزرگی و کوچکی و قدر اول و قدر ثانی در مقام و موضع خود بطوریکه مرصود و معلوم است رسم مینمایند و در هر دو کره دوایر معروفه را مثل معدل النهار و ایکلیپتیک و مدار راس السرطان و مدار راس الجدی و دوایر قطبی و دیگر مدارات عرضی و دوایر نصف النهار را می کشند و ملحقات کره یکی نصف النهار برنجی است و دیگری دایره ساعت است و دیگری افق است و دیگری کوادرنت ارتفاع و دیگری مرینر کمپس یعنی قطب نمای ملاحی است که بواسطه قطب نما انواع مسایل مشکله در جغرافیا و نجوم باسانی حل میشود بدون اینکه شخص محاسب زحمت حساب بکشد و جمیع خطوط و دوایر کره را در باب سیزدهم و باب هفدهم معلوم ساخته ایم دایره نصف النهار برنجی درجات و دقایق از خط استوا تا دو قطب معلوم میکند و دایره افق نقطه های کمپس و درجات سمت که قوسی است از افق و علامات بروج دوازده گانه و عدد ایام شهور و سال که در ان مرسوم است مفهوم میشود و کوادرنت ارتفاع یک باریک و ملس قطعه از برنج است که پیچ و مهره دارد که در نصف النهار برنجی در هر جا که مقتضی شود میتوان محکم کرد و او را نیز بدرجات و دقایق قسمت کرده اند که تا یکصد و هشتاد درجه میسازد و وقتی که در نصف النهار هر مکان گذاشته شود از او عرض و بعد آن محل از خط استوا معلوم میشود و بجهت او تحقیق مسایل بسهولت دست میدهد و در بعضی از کرات قطب نما را نصب میکنند و فایده او این است که قطبهای فلکی را معلوم میسازد و قطبهای کره ارضی را نیز با او مطابق باید کرد ولی این فقره را باید مشخص کرد که اختلاف قطب نما را باید دانست تا جهت درست معلوم کرد چنانچه درین اوقات در لندن بیست و [illegible] درجه و سی دقیقه بجانب مغرب از نقطه شمال میل دارد و لهذا باید کره را در لندن چنان بگذارند که سوزن قطب نما بیست و [illegible] درجه و سی دقیقه بجانب مغرب از نقطه شمالی آن لوح که سوزن بالای او حرکت میکند ایستاده باشد و در وقت استعمال کردن کره باید سمت مشرقی افق را بجانب خود گذاشت مگر اینکه خصوصیت مسئله گذاشتن او را بطور دیگر تقاضا کند و پس از انکه سمت مشرقی افق را بجانب خود گذاشتی البته آن طرف نصف النهار برنجی که درجات و دقایق در او مرسوم است در نظر تو و کوادرنت ارتفاع در پیش تو خواهد بود و از کره ارضی نیز بعضی فواید معلوم میشود اول کره ارضی را در آفتاب بگذار که نقطه های قطب نما بی کم و کاست شمال و جنوب را بیابند و قطب را بعرض محل مطلوب ارتفاع بده و محل مطلوب را بنصف النهار برنجی بیار که در انوقت کره با موضع خود در زمین مطابق خواهد بود و در انوقت جمیع مکانهائی که نور آفتاب افتاده است روز است و بقیه کره که در تحت افق است شب است ثانی اگر در هر ساعت یک سوزنی عمود وار بقطب شمالی فرو بکنی و کره را چنان بگذاری که آن نوک سوزن بجانب آفتاب باشد که هیچ سایه نداشته باشد پس ارتفاع قطب بالای افق در ان زمان بقدر ارتفاع آفتاب خواهد بود مترجم گوید مقصود ازین عبارت آنست که بیان کند که چگونه ارتفاع آفتاب یا ستاره دیگر را از کره معلوم می کنند و طریقش آنست که میلی یا سوزنی در قطب شمال را محکم کنند و قطب شمالی را دوار [illegible] که ان میل بهیچ قسم سایه نداشته باشد نه در جهت شمال نه در جهت جنوب و نه مشرق و نه مغرب و درین عمل هم چار پایه یعنی افق کره را حرکت دوری داد و هم کره را یعنی لازم نیست که نقطه شمال و جنوب افق کره محاذی نقطه شمال و جنوب باشد بلکه هر صورت که این حالت دست دهد خوب است و مقصود آنست که ان میل یا سوزن سایه نداشته باشد و چون چنین باشد حکماً ان میل مواجه آفتاب خواهد بود پس انقدر از دایره نصف النهار که مابین قطب و دایره افق است درجات ارتفاع آفتاب است انتهی ثالث اگر کره را در سمت شمال و جنوب بگذاری در حالتی که قطب مرتفع شده بعرض مکان مطلوب باشد و نخستین نقطه حمل که در دایره ایکلیپتیک است بنصف النهار برنجی آورده شود در [illegible]

بار یکی بقطب شمالی بسته شود وقتی که شینه با نطرف کمه حرکت داده شود تا سایه او بالای قطب مقابل افتد پس خواهد شان داد ساعت روز را در نقطه که در انجا سایه خط استوا را قطع میکند مترجم گوید ممکن نیست که سایه بر قطب جنوب بیفتد زیرا که دایره افق مانع است از وقوع سایه بر قطب جنوب ولی همین قدر که ریسمان را حرکت میدهند تا بنحوی که سایه منطبق شود بر یکی از دوایر که بر قطبین میگذرد کفایت میکند زیرا که این دلیلست بر اینکه اگر دایره افق نبودی سایه آن رشته بقطب جنوب میگذشت و از افتادن سایه رشته بر دایره استوا ساعات باقیه تا ظهر و یا ماضیه از ظهر معلوم میشود انتهی و با نزده مسئله دیگر از کتب مطوله انتخاب کرده معلوم میداریم که بواسطه انها مسائل مشکله در کره و اطلس بسهولت معین میشود اول در بیان یافتن عرض و طول هر مکان بیاور محل مطلوب را با نطرف از نصف النهار برنجی که درجات و دقایق نقش شده است پس اندرجه بالای آن محل که محاذی او در نصف النهار برنجی نقش شده است عرض محل مطلوبست و آن درجه که در خط استوا معلوم شده و در زیر نصف النهار برنجی اتفاق افتاده است طول آن محل مطلوبست چه چیز است عرض و طول مکانهای مفصله ذیل جواب

		عرض	طول
الکسندریه	در ایجبت	لا ل ش	الط له ق
بغداد	در سیریه	لج جه ش	مد الد ق
بنکولن	در سوماتره	ج مط ش	قب یه ق
بوتنی بی	در نیوهالند	لد نه ج	قنا الح ق
کلکته	در بنگاله	الد له ش	فح الط ق
جبرالتار	در اسپانیا	لو و ش	ه جه ب
کیپ گود هپ	در افریقا	لد الح ج	یح الح ق
کیپ هارن	در امریکای جنوبی	نه نط ج	سه هجه ب

و با کتب نیز این مسئله را میتوان حل کرد چنانچه ملاحظه کن بعد محل مطلوب را از نزدیکترین مدار عرض و بهمان بعد مناسب که میان محال مطلوب و مدار عرض قریب باوست از سمت دست راست یا دست چپ از درجات که در رسم شده است عرض محل مطلوب خواهد شد و با ملاحظه کردن اینکه چه بعدی این محل مطلوب از نزدیکترین خط نصف النهار دارد موافق همین بعد یا از کلیه یا از ته که عدد درجات بعد نصف النهار ثبت است طول محل مطلوب خواهد گشت مسئله دوم در بیان عکس این عمل یعنی یافتن هر مکانی را در کره موافق عرض و طولی که مقصود است بیاور آن درجه مطلوب الطول را که در خط استوا یافته شده است بنصف النهار برنجی و پس از آن در زیر عرضی که مقصود است ملاحظه نماید که چه شهری واقعست همان محل مطلوب خواهد بود سوال چه شهر است که عرض او چهل درجه و بیست و پنجدقیقه شمالیست و طول او سه درجه و چهل و دو دقیقه مغربی است چه شهر است که عرض او پنجاه و یکدرجه و سی دقیقه شمالی است و طول او صفر درجه و شش دقیقه از گرینیچ است چه شهر است که عرض او پنجاه و پنجدرجه و چهل دقیقه شمالی است و طول او سی و هفت درجه و سی و سه دقیقه شرقی است جواب مدرید لندن مسکو و با کتب نیز این عمل ساخته میشود بدینطور که عرض مطلوب را در سمت راست یا در سمت چپ متن جسم گوید یعنی اگر طول شرقی مطلوبست بسمت دست راست متن ملاحظه کند و اگر طول غربی مطلوبست بسمت دست چپ متن نگاه نماید انتهی و طول را از کلیه یا بین آن متن معین کن پس از آن با یک مدادی نشان کن یک مدار عرض را و یک دایره طول را فیما بین این نقطه ها که در انجا انها ملاقی می گشتند یکدیگر را محل مطلوب خواهد بود مسئله سیم در بیان یافتن چندین مکان که دارند همان عرض را با محل مطلوب بیاور محل مطلوب را در زیر نصف النهار برنجی و عرض او را معین کن پس از آن کره را بگردان و جمیع مکانهائی که میگذرند از زیر همان درجه که در نصف النهار است همان عرض محل مطلوب را خواهند داشت چه مکانها دارند همان عرض را که کلکته دارد جواب کشنو فارموسه سندویچ هونه در جزیره کوبه مکه چه مکانها دارند همان عرض را که قسطنطنیه دارد جواب نیویارک اپورتو نیپلس و این فقره را باید دانست که جمیع امکنه که در تحت همان عرض واقعند همان فصول و همان درازی روز و شب را خواهند داشت ولی در گرما و سرما بحسب کیفیات عارضه اختلاف دارد مسئله چهارم در بیان یافتن

بعد و سمت دو مکان را از یکدیگر در کره بگذار آن طرف گوادرنت ارتفاع را که درجات در آن منقوش است بالای هر دو مکان و عدد درجات فیمابین انها از جانب اقرب پس از آنکه شمرده شود با شصت یا شصت و نه و سه عشر بعد میان آن دو مکان را با میل جغرافیائی یا با میل انگلیسی معلوم میکند و با ملاحظه کردن اینکه در زمانی که گوادرنت گسترده شده است در آن محل چه نقطه از افق ملاصق و مجاور است با کناره دوم گوادرنت که آن نقطه رمب یعنی نقطه سمت ایشان خواهد داد چه چیز است موضع و بعد لندن از روم و از پاریس و از مدرید و از سنت پطرزبرگ و از قسطنطنیه و از استاکهلم و در مب نیز معلوم میشود به پیمایش فاصله فیمابین لندن و چندین مکانها را با پرکار و بگردان پرکار را بجوانب مب و عدد درجاتی که فیمابین هر یک است معین کن و بحساب میل چنانچه گذشت هر یک معلوم خواهد گشت مترجم گوید اهل جغرافیا شصت میل را یکدرجه حساب میکنند و اهل انگلیس شصت و نه میل را یکدرجه حساب مینمایند و رمب در هندسه شکلی است که دو زاویه آن حاده و دو زاویه آن منفرجه است و چنین شکل را شکل لوزی نیز میگویند و در اصطلاح لفظ رمب که جمع او رمبس می آید با ملاحان و بحر پیمایان استعمال میشود که دایره سمت الراس هر مکان مطلوب است که قطب ها باو معلوم میشود انتهی مسئله پنجم در بیان یافتن اختلاف عرض فیمابین دو مکان بیاور مکانهای مطلوب را پی در پی بنصف النهار و حساب کن عدد درجاتی را که فیمابین انها در آن نصف النهار واقع است که اختلاف عرض مطلوبست و پس از آنکه عرض دو مکان یافته شد اگر هر دو شمالی است یا هر دو جنوبیست عدد اقل از اکثر تفریق کن و باقی تفاوت عرض خواهد بود و اگر یک مکان در عرض شمال و دیگری در جنوبست پس دو عرض را یکدیگر اضافه کن که حاصل جمع تفاوت عرض دو مکان خواهد بود چه چیز است تفاوت عرض فیمابین لندن و قسطنطنیه جواب لندن پنجاه و یک درجه و یکدقیقه شمالی قسطنطنیه چهل و یکدرجه و یکدقیقه شمالی تفریق کردیم اقل را از اکثر باقی ده درجه و سی دقیقه چه چیز است تفاوت عرض فیمابین لندن و بوتنی بی جواب لندن پنجاه و یک درجه و سی و یک دقیقه شمالی بوتنی بی سی و چهار درجه و صفر دقیقه جنوبی جمع بین العرضین هشتاد و پنج درجه و سی و یکدقیقه چه چیز است تفاوت عرض فیمابین این بلدان

الکسندریه	لا ل ش	بنکولن	ج مط ج
آرخنجل	سد لب ش	آستراکان	مو کا ش
بغداد	لج له ش	بیونس ایرس	لد لد ج
[illegible]	لج ... ش	کلکته	الد له ش

مسئله ششم در بیان یافتن مکانهائی که دارند همان طول را با محل مطلوب بیاور آن محل مطلوب را بنصف النهار و جمیع مکانهائی که گسترده شده اند در زیر همان نصف النهار همان طول را خواهند داشت چه مکانها دارند همان طول را با لندن جواب یورکشر آرکن در الجیرز وغیره چه مکانهائی تقریبا مطابق می آید با مسکو جواب الیپو یعنی حلب انطاکیه دمشق گوس یعنی دمشق اسکندرون مسئله هفتم در بیان یافتن تفاوت طول را ما بین دو مکان بیاور هر مکانی را پی در پی بنصف النهار و در خط استوا حساب کن عدد درجاتی را که واقع شده است فیمابین این دو مکان پس آن تفاوت طول دو محل مطلوبست و اگر هر دو طول مشرقی یا هر دو مغربی نشود تفریق کن طول کم را از زیاد و آن مابقی مابه التفاوت است مثلا چه چیز است تفاوت طول فیمابین مدرید و روم جواب روم در طول یب الط شرقی مدرید در طول ج مب مغربی تفاوت بین الطولین یو درجه و ما دقیقه است چه چیز است تفاوت طول فیمابین مدرید و نیویارک جواب نیویارک در طول عد مغربی مدرید در طول ج مب مغربی تفاوت بین الطولین ع درجه و کا دقیقه است چه چیز است تفاوت طول فیمابین این بلدان

دنت زیک	یح لر	شرقی	دبلین	و نط	مغربی
کوپن هاگن	یب له	شرقی	دهلی	عز یب	مشرقی
مکسیکو	صط ه	مغربی	پاریس	٠ جه	مشرقی
پیکن	قیو الر	شرقی	سنت هلینه	ه مط	مغربی

مسئله هشتم در بیان یافتن اینکه چند عددی از امیال برابر بیکدرجه طول در هر عرض است اخذ کن با پرکار فیمابین دو نصف النهار

در عرض مطلوب و بگذار او را بخط استوا پس ازان بگو که بعد در درجات فیما بین نصف النهارها برابر است بعد در درجاتی که او پیموده شده است در خط استوا چنانچه هست یکدرجه از محل مطلوب بعد وا میالی که او دران عرض شامل است چند میل برابر یکدرجه طول در عرض بیست درجه و سی درجه و چهل درجه و پنجاه درجه و شصت درجه و هشتاد درجه شمالا

جواب حل این مسئله با مثبت نیز ممکن است چنانچه دوایر نصف النهار در کره از یکدیگر میل دارند و در مثبت نیز میل و اعوجاج آنها از یکدیگر معلوم است چنانچه بُعد میان دوایر نصف النهار در خط استوا مساویست معلوم است که مساوی بُعد این درجات در مدارات عرضی کمتر شد از خط استوا تا اینکه بقطبها برسند که در انجا جمیع دوایر نصف النهار منتهی بیک نقطه میشود و از انجاست که یکدرجه از طول در هر جا همان نیست که در خط استوا است

در عرض بیست درجه شمالا	۶۵ میل انگلیسی
در عرض سی درجه شمالا	۵۹ میل انگلیسی
در عرض چهل درجه شمالا	۵۳ میل انگلیسی
در عرض پنجاه درجه شمالا	۴۸ میل انگلیسی
در عرض شصت درجه شمالا	۳۴ میل انگلیسی
در عرض هشتاد درجه شمالا	۲۳ میل انگلیسی

ولیکن بالای همان مدار و بالای خط استوا یکدرجه طول همین قدر برابر یک درجه عرض است مترجم گوید من تفاوت امیال را در عروض معلومه منتظم را آورده ام و در باب هجدهم مسطور است و ما جدولی مبسوط که تفاوت امیال را از میل جغرافیائی از خط استوا تا عرض تسعین معلوم کرده است در آخر کتاب مرقوم میداریم مخفی نماند که شصت میل جغرافیائی یک درجه فلکی است و شصت و نه میل انگلیسی مساوی یکدرجه فلکی است و در هر درجه نه میل تفاوت میان این دو حسابست انتهی مسئله نهم اصلاح کردن کره را از برای هر مکانی بیاب عرض مکان را و بلند کن قطب را بعدد درجات عرض مکان بالای افق پس ارتفاع قطب بقدر عرض محل مطلوب است و وقتی که آورده شود آن مکان بزیر نصف النهار در سمت الرأس خواهد بود و نشان آئندکس را در انجام داد آن عقربه دایره ساعت است بدوازده در وقت ظهر و بواسطه قطب نما کره را چنان نصب کن چنانچه قطب شمالی بدرستی شمال انشان بدهد مثلا اصلاح کن کره را از برای لندن یا بلند کردن قطب شمالی را پنجاه و یکدرجه و نصف بالای افق پس ازان عمل کن چنانچه فوق رهنمائی شد و اصلاح کن کره را از برای عرض ارکنجل یا بلند کردن قطب شمالی را بالای افق بقدر شصت و چهار درجه و سی و دو دقیقه و در بمبای بقدر هجده درجه و پنجاه و هفت دقیقه و در کنتون در بیست و سه درجه و هشت دقیقه شمالی و در سوان ریوز در چهل و دو درجه و چهار دقیقه جنوبی و در سنت هلینه در پانزده درجه و پنجاه و پنج دقیقه جنوبی و وقتی که مکان مطلوب جنوبی است یعنی عرض مکان جنوبیست باید قطب جنوبی را بلند کرد مسئله دهم در بیان یافتن زمان را فیما بین دو مکان تقسیم کن تفاوت طول را با پانزده یعنی هر پانزده درجه را بقدر یکساعت حساب کن که هر درجه بقدر چهار دقیقه است و این حاصل و نتیجه بقدر تفاوت زمان خواهد بود یعنی هر مکانی که بسمت مشرق دیگری است در زمان زودتر از ان دیگری خواهد شد و آنکه بسمت مغرب است دیرتر خواهد بود یا اینکه بیاور یکی از محلهای مطلوب را به نصف النهار و نشان دایره ساعت را بدوازده پس ازان بیاور مکان دیگر را در زیر نصف النهار و این دایره ساعت نشان خواهد داد تفاوت وقت را مثلا آنچه چیز است تفاوت زمان فیما بین کرجینه در امریکای جنوبی و کیپ کومارین در انتهای جنوبی هندوستان بیست ساعت و دو دقیقه تفاوت زمان فیما بین بیت المقدس و مکه معظمه ساعت و دقیقه مسئله یازدهم در بیان دانستن وقتها در بلد معین بعد از انکه معلوم باشد همان وقت در بلد دیگر یعنی از ظهر یا از نصف اللیل بیاور مکانی را که زمان او معلوم است به نصف النهار و نشان عقربه ساعت را بزمان مطلوب که هست یا نی معلوم شده با ملاحظه کردن انکه دوازده ساعت فوق نشان میدهد ظهر را و کره میچرخد در محور خود از مغرب بمشرق و پس ازان بیاور این دیگر مکان را به نصف النهار و این عقربه نشان خواهد داد زمان مطلوب را اگر مکانی که در انجا زمان مطلوبست بجانب مغربست او دارد ظهر را دیرتر از ان دیگری و اگر بجانب مشرق است ظهر را زودتر از ان دیگری خواهد داشت چه چیز است

زمان در بربدوس که جزیره ایست در بحر کریبی وقتی که هشت ساعت در صبح لندن تقریبا پنجدرجه در صبح زیرا که بربدوس میشود مغرب لندن مترجم گوید یعنی نه ساعت از نصف اللیل که در لندن گذشت در بربدوس پنجساعت از نصف اللیل گذشته است چه زمان است در بمبای وقتی که هفت ساعت در عصر است در روم و دو دقیقه گذشته است از یازده ساعت در شب مترجم گوید یعنی وقتی که هفت ساعت از نصف النهار در روم گذشت یازده ساعت و دو دقیقه از نصف النهار گذشته است در بمبای چه زمان است در کنتون وقتی که ظهر است در نیویارک نصف ساعت گذشته است از دوازده ساعت در شب مترجم گوید یعنی دوازده ساعت و نصف میان آنها فاصله است که دوازده و نصف از نصف النهار در کنتون گذشته است چه ساعت است در کینگستون در جمیکا وقتی که چهار ساعت در صبح است در پاریس چهل و چهار دقیقه گذشته است از ده ساعت در شب مترجم گوید یعنی وقتی که چهار ساعت از نصف اللیل در پاریس گذشت ده ساعت و چهل و چهار دقیقه از نصف النهار در جمیکا گذشته است وقتی که ظهر است در لندن چه وقت است در قسطنطنیه و در مکسیکو در قسطنطنیه تقریبا دو ساعت از ظهر گذشته و در مکسیکو تقریبا هفت ساعت بظهر مانده است و با مثبت نیز معین میتوان کرد تقسیم کن عدد درجات طول را فیما بین این دو مکان با پانزده یعنی هر پانزده درجه را یکساعت بگیر پس اگر این مکان مطلوب که زمان او مطلوبست در مشرق دیگری است اضافه کن این مقدار را و حاصل را زمان مطلوب فی اگر بسمت مغرب دیگر نیست تفریق کن او را و شما خواهید داشت ساعت روز را یا قبل از ظهر یا بعد از ظهر مسئله دوازدهم در بیان نشان دادن برلل سفیر یعنی کره مداری مترجم گوید یعنی کره رحوی که عرض تسعین و رایت سفیر یعنی کره منتصبه و آبلیک سفیر یعنی مایله بگردان آن نصف النهار برنجی را تا خط استوا در هموار افق باشد یعنی با افق منطبق گردد و مجموع این مدارات پس ازان با افق موازی خواهند شد چنانچه با خط استوا نیز موازیست که او کره رحویست و بگردان نصف النهار را تا قطبها هر دو در افق باشد که این مدارات پس ازان بزوایای قایمه با افق خواهند بود که انوقت کره درست است یعنی کره مستقیمه یا منتصبه است و بگذار که خط استوا و قطب کره بشود در هر موضعی بغیر این دو موضع او خواهد شد یک کره منحنی یعنی مایله مسئله سیزدهم در بیان یافتن موضع افتاب و میل او و مکانی را که بان مکان افتاب بسمت الرأس خواهد آمد در هر روز مطلوب نگاه کن از برای روز مطلوب در افق چوبی و در پهلوی او برج و درجه ایکلیپتیک است که افتاب در او در آن زمان است و بیاب همان برج و درجه را در خط ایکلیپتیک در کره و بیاور او را به نصف النهار ما بین خط استوا و این درجه خواهد شد میل افتاب و جمیع مکانهائی که عبور می کنند در زیر همان درجه وقتی که کره در گرد محور خود میچرخد خواهد داشت افتاب را در سمت الرأس در روز مطلوب مثلا چه چیز است موضع افتاب در ایکلیپتیک و چه مقدار است میل او و بچه مکان در کره افتاب خواهد شد در سمت الرأس در اول برج که یازدهم جون است و در چهارم جولای که دوازدهم سرطانست و دهم اگست که هجدهم اسد است و در مثبت نیز این عمل ساخته میشود جستجو کن از برای ماه مطلوب در صفحه علامات بروج روز دیگر و ببین درجه روز را که افتاب داخل میشود برجی را که باید جواب بدهد باو چنانچه افتاب طی مینماید حرکت کردن تقریبا یکدرجه را هر روز پس بشمار چند درجه او دران برج پیش رفته است پس ازان بیاب همان برج او درجه را در ایکلیپتیک در مثبت دنیا و با یک پرکار اخذ کن نزدیکترین بُعد او را از خط استوا و استعمال کن او را بطرف مثبت پس ازان میل افتاب معلوم میشود و جمیع مکانهائی که در زیر آن مدار عرضی واقعشده اند افتاب را آنروز در سمت الرأس خواهند داشت مسئله چهاردهم در بیان یافتن زمان طلوع و غروب افتاب در هر مکان مطلوب در روز مطلوب اصلاح کن کره را از برای عرض محل مطلوب و بیاور موضع افتاب را در ایکلیپتیک به نصف النهار و نشان دایره ساعت را بدوازده ظهر پس ازان بگردان کره را

بسمت شرق تا موضع آفتاب بهمواری افق برسد یعنی با افق منطبق شود و این دایره ساعت نشان خواهد داد زمان طلوع آفتاب را و موضع آفتاب پس از آنکه آورده شد بمغرب کنار افق این دایره ساعت نشان خواهد داد زمان غروب آفتاب را مثلا درچه زمان آفتاب طلوع خواهد کرد و غروب خواهد کرد در لندن در ۲۱ مرچ که اول حمل است در پاریس در ۲۰ مرچ که بیست و ششم حوت ۳ و در کنتون در ۱۲ سپتمبر که بیستم سنبله ۱ و در روم در ۲۳ جنیواری که ح دلو است جواب در لندن در شش ساعت در صبح و در شش ساعت در عصر یعنی شش ساعت از نصف اللیل گذشته طلوع و شش ساعت از نصف النهار گذشته غروب میکند در پاریس در شش ساعت و پنج دقیقه قبل از ظهر و پنج ساعت و پنجاه و پنج دقیقه بعد از ظهر در کنتون همچنا همان زمان مثل پاریس در روم هفت ساعت و سی دقیقه قبل از ظهر و چهار ساعت و سی دقیقه بعد از ظهر مسئله یازدهم در بیان نشان دادن صفحه آسمان چنانچه دیده میشود از هر مکان مطلوب در زمین در هر ساعت از شب اصلاح کن کره فلکیرا از برای عرض مطلوب و سمت الراس مطلوب و موضع پس از آن بگردان او را دور تا اینکه عقربه نشان بدهد ساعت مطلوب را و این نیم کره بالائی خواهد نشان داد این نصف مرئی آسمان ها از برای آن زمان و جمیع ستارکان بالای کره میشوند در آن وقت در موضعی چنانچه در قسمت مرئی آسمانها و اگر کره بشود که گذاشته است بشمال و جنوب با قطب نما هر ستاره در کره نشان خواهد داد نسبت خود را و تطابق خود را با ستاره دیگر در آسمانها و با نواسطه صور بروج و ستارکان مشهور با سالی معلوم میگردد و آن ستارکانی که هستند در شرقی سمت افق هستند که طلوع کنند و در مغربی سمت آسمانها و همه آنهائی که در زیر نصف النهار واقع شده اند هستند عبور کنند در نصف النهار و اگر کره بشود با آهستگی چرخ داده در محور خود از شرق بمغرب بقاعده که در یکشبانه روز یک دوره تمام حرکت کند این عقربه ساعت نشان خواهد داد پی در پی اوقاتی را که ستارکان مختلف طلوع می کنند و عبور میکنند از نصف النهار و غروب میکنند مثلا نشان بده صفحه افلاک را در لندن در ۲۴ اپریل که چهارم ثور است در نه ساعت در عصر یعنی نه ساعت از ظهر گذشته و ۲۳ سپتمبر که اول میزان است در ده ساعت در صبح یعنی ده ساعت از نصف اللیل گذشته و متوجه باش وقتی که کره را در لندن بسمت شمال و جنوب قطب نما میگذاری تفاوت اختلاف سوزن قطب در لندن ۲۳ درجه و سی دقیقه مغربی است و دایلطام و ما مسئله دیگر در تشخیص قبله در آخر کتاب برای شرافت این کتاب الحاق میسازیم که انشاء الله مسلمین را در شرق و غرب عالم فایده بخشد بدانکه سمت قبله از عمل کره در سنا چهارم گذشت و اما از عمل مرکز نصف دایره مقسومه را بر شهری که خواهند انحرافش را معین نمایند میگذارند بنوعیکه موازی محور باشد آنوقت ملاحظه مینمایند که مکه شرفه یا بلد دیگر مطلوب برچه قسمت از نیم دایره است از آنجا تا خط دایره ارتفاع همان بلد درجه انحراف آن و دلیلش آنست که چنانکه هرگاه بخواهیم نسبت شهری را بشهری دیگر بدانیم از کره باید نوک اقامت درسمت الراس آورده و ربع ارتفاع که گویا درست باشد از آنجا بگذرانند بر شهر مطلوب هر جائی از افق را که گوا درست قطع میکند مقدار انحراف آن دو شهر است بهمان قیاس مرکز صفحه شاخی را بر موضع اقامت منطبق میسازیم و خط قطران صفحه را موازی خط جنوب و شمال میگذاریم و محیط دایره شاخی را بجای افق موضع اقامت دانسته بعد ملاحظه میکنیم هر خطی از خطوط آن صفحه شاخی که بر هر دو شهر میگذرد لامحاله از خط قطر تا آنجا مقدار انحراف خواهد بود و صفحه شاخی صفحه ایست که نصف دایره است و در اکثر اسباب مهندسی که از فرنگ می آرند یافت میشود و شکر مر خداوند را که انقدر حیات بخشید که این تاریخ جهان و احوال کره ارض بیاری ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بانجام رسید عجب اینکه شروع بر ترجمه و ترتیب این کتاب مستطاب در محرم الحرام سال هزار و دویست و هفتاد هجری شد که تاریخ جهان تاریخ اوست و در ینوقت که روز بیست

سیم جمادی الاولی سال هزار و دویست و هفتاد و دو هجریست باختتام پیوست که احوال کره ارض تاریخ اختتام و انجام او گردید و امروز اول سال چهل تا قصه قمری من است که سی و نه سال قمری از عمر من گذشته است الحمد لله الذی هدانا لهذا و فضل الاخره و خواستم در خاتمه کتاب از احوال پر ملال خود شرحی نگارم بیت یوسف چه کشید از اخوه خویش من از اخوان زمان کشیده ام بیش و از اوضاع زمانه و حالات آشنا و بیگانه ذکری کنم باز با خود گفتم صدور الاحرار قبور الاسرار لا تثریب علیهم الیوم خدای یگانه و مدبر این کارخانه از سرایر و ضمایر هر کسی خبیر و بصیر است پاداش نیکوکار و بد شعار را بخوبی و زشتی خواهد داد اندکی شکیب و توانائی در خور است خداوند عز و جل انشاء الله اعمال مشکوره و افعال ماجوره عطا کند که لباس تقوی دثار کنیم و اساس عقبی استوار و الا از دنیای فانی چه حاصل بجز اینکه دلی باید شکست و یا تهی جنت و بعسرت با دنیا باشت و بحسرت باید گذاشت اگر گنج شایگان نهیم بر رنج رایگان دهیم پس با این حالت هتک استار سزاوار نیست فذرهم و ما یقولون هر کسی بر سیرت خود می تند شعر ز خاکیم و باید شدن سوی خاک ٭ همه جای ترس است و تیمار و باک ٭ جهان سر بسر حکمت و عبرت است ٭ چرا بهره ما همه غفلت است ٭ اللهم اجعل غفلة الناس لنا ذکرا و اجعل ذکرهم لنا شکرا و چند شعری از سکین دارمی مناسب حال خود مینویسد عربی اقیم بدار الحزم مالم اهن بها ٭ وان خفت من دار هوانا ترکتها ٭ ولست بولاج البیوت لفاقة ٭ ولکن اذا استغنیت عنها ولجتها ٭ تعارض فخر الفاخرین بعصبة ٭ ولو فی لی ابناء الکلیتها ٭ وان لنا ربعیة المجد کلها ٭ موارثیا باء کرام ورثتها ٭ اذا قصرت ایدی الرجال عن العلی ٭ مددت یدی بالعلی علیه فنلتها ٭ وانی بسالقی الله لم ارم حرة ٭ ولم تتمنی یوم سر فحتها ٭ ولا قاذف نفسی ونفسی بریئة ٭ فکیف اعتذاری بعد ما قد قبلتها و حطان بن المعلی العبدی نیز مناسب حال من نیکو گفته است عربی وان الذی بینی و بین بنی ابی ٭ و بین بنی عمی لمختلف جدا ٭ فان یاکلوا لحمی وفرت لحومهم ٭ وان یهدموا مجدی بنیت لهم مجدا ٭ وان زجروا طیرا بنحس تمر بی ٭ زجرت لهم طیرا تمر بهم سعدا ٭ اللهم اجعل عواقب اموری خیرا و اصلح کل فاسد من امور المسلمین بحق محمد و اله الطاهرین و مصنف در آخر کتاب طول و عرض یکصد و ده شهر را معلوم داشته است و ما ایضاحا للطالبین هر چه درین کتاب اسم شهر و قریه و جزیره مذکور شده طول و عرض او را پس از جدول اسامی قدیمه و جدید بعضی ممالک و جدول تفاوت درجات طول مرقوم خواهیم داشت و من الله الاعانة والتوفیق

یوروپ
یوروپا

اسامی قدیمه	اسامی جدیده	اسامی قدیمه	اسامی جدیده	اسامی قدیمه	اسامی جدیده
اسکندی نویه	سویدن و ناروی	فی نین جیه	فینلند	بریطانیه	انگلند
کلی دونیه	اسکاتلند	هیبرنیه	آیرلند	گالیه	فرانسه
لسیتانیه و هسپانیه	اسپانیا	لوسیتانیه	پورتگال	بتاویه	هالند
گالیه بلجیکا	هالند بلجیوم و اطراف نولا	سیمبریکا کرسونسس	دنمرک و جتلند	جرمنیه	جرمن
هرکینیه	ممالک شمالی بواریه	وندلیشیه	بواریه	رهتیه	ممالک شرقی سویتزرلند
المانیه	نمسه	هلوتیه	سویتزرلند	نونیه یک قسمتی از هنگری که حد شمال	
داشیه	ممالک شمالی دنیوب	میشیه	ممالک جنوبی دنیوب	داشیه اور فوخانه دنیوب	
سرمطیه یوروپیه	پولند	تراشیه	روم ایلی	مسی دونیه	مقدونیه
گریشیه	یونان	ایطالیه	ایطالیا	اطروریه	توسکنی

اسامی قدیمه	اسامی جدیده	اسامی قدیمه	اسامی جدیده	اسامی قدیمه	اسامی جدیده
لیکوریه	سردینیه وجنوا	اپولیه	حد شرقی نیلس که	لوکانیه	سعد جنوبی نیلس
ونیشیه	ونیس	سیقیلیه	سیسیلی	کریتیه	کریت یا کندیه
دنوبیوس	رود دنیوب	رینوس	رود رین	البیس	رود الب
درونس	رود درنو	سونس	رود ستو	دنیپاریس	رود دنیپر
تینس	رود دان	رهنه	رود ولگا	اسیا	ایشیه
شبه ایشیه تیکا	ولایات مابین ولگا ودن که جنوب ... است		ایشیه مینار	اسامی بغیر که در کتب مسالک ...	
میشیه	صاروخان	لیدیه	آیدین ایلی	کریه	منتشا
فریجیه	اق شهر وقونیه	پفلگونیه	قسطمونیه	۲ توجه انداو تکه وغیره که حد شمالی اناتولی ...	
گلیشیه	انگوره ... مابین فریجیه وپفلگونیه	لیشیه	ادالیه	سیاه وحد مغربی او بحر مرمره ...	
پامفیلیه	قرامان	سیلیشیه	اذنه ومصیصه	کپدوشیه	ولایات قیصریه ...
مسوپوتمیه	مابین دجله وفرات	ارمنیه	ارمنیه یا ارمنستان	وملطیه وسیواس وقار شهر	
فینیشیه	فلسطین	سیریه	شامات	اسیریه	بابل زمین وجزیره
البنیه	داغستان	ایبریه	گرجستان	مدیه	عراق عجم واذربایجان
اتروپتنی	اذربایجان خصوصا	هیرکنیه	مازندران واسترآباد	کدوشیه	گیلان ودیلمان
سوسیانه	خوزستان	پرشیه	فارس	جدروشیه	بلوچستان
کرمانیه	کرمان	پروپامیسس	غور وبامیان	درنجیه	زابلستان وسیستان
بکتریه	خراسان	صغدیه	ماوراء النهر	مرجیه	دشت قبچاق وخوارزم
اریه یا اریه	افغانستان	پرتیه	مابین خراسان وفارس	ارکوشیه	پنجاب وکشمیر
اندیه	هندوستان	سیتیه	تاتارستان	صینیه	چین
یوفرتس	رود فرات	تیگریس	رود دجله	سیرس	رود کر
ارکسس	رود ارس	پیرمس	رود جیحان	سرس	رود سیحان
اوکسس	رود جیحون	جاکسرتس	رود سیحون	ایندس	رود سند
هیفسیس	رود ستلج	هیدروتس	رود راوی	اسی سی نس	رود جناب
گنجس	رود گنگ	ایی مندر	رود هند مند	لوبیه یا لیبیه	افریقا
ماریتنیه	مراکش وفاس	نومیدیه	الجزیره وبلاد الجرید	افریقای خاص	تونس ...
سیرنیکا	که طرابلس قسمتی ازوست	سیرنیکا	که طرابلس دقیقه قسمتی ازوست	مرمریکا	برقه ومابین برقه واسکندریه
اتی اپیه	نوبه وحبشه که شاهنشاهی مرغی نیز گویند			نوبیه	نوبه
ابی سی نیه	حبشه	نیلس	رود نیل	ایجیپتوس	ایجیپت یا مصر

جدول تفاوت درجات طول میل جغرافیا

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
١	٥٩	٩٦	١٦	٥٧	٦٠	٣١	٥١	٤٣	٤٠	٤١	٦٨	٦١	٢٩	٤	٧٦	١٤	٥١
٢	٥٩	٩٤	١٧	٥٧	٣٠	٣٢	٥٠	٨٨	٤٧	٤١	٠٠	٦٢	٢٨	١٧	٧٧	١٣	٥٠
٣	٥٩	٩٢	١٨	٥٧	٤	٣٣	٥٠	٣٢	٤٨	٤٠	١٥	٦٣	٢٧	٢٤	٧٨	١٢	٤٨
٤	٥٩	٨٦	١٩	٥٦	٧٣	٣٤	٤٩	٧٤	٤٩	٣٩	٣٦	٦٤	٢٦	٣٠	٧٩	١١	٤٥
٥	٥٩	٧٧	٢٠	٥٦	٣٨	٣٥	٤٩	١٥	٥٠	٣٨	٥٧	٦٥	٢٥	٣٦	٨٠	١٠	٤٢
٦	٥٩	٦٧	٢١	٥٦	٠٠	٣٦	٤٨	٥٤	٥١	٣٧	٧٢	٦٦	٢٤	٤١	٨١	٩	٣٨
٧	٥٩	٥٦	٢٢	٥٥	٦٣	٣٧	٤٧	٩٢	٥٢	٣٧	٠٠	٦٧	٢٣	٤٥	٨٢	٨	٣٥
٨	٥٩	٤٠	٢٣	٥٥	٢٣	٣٨	٤٧	٢٨	٥٣	٣٦	١٨	٦٨	٢٢	٤٨	٨٣	٧	٣٢
٩	٥٩	٢٠	٢٤	٥٤	٨١	٣٩	٤٦	٦٢	٥٤	٣٥	٢٦	٦٩	٢١	٥١	٨٤	٦	٢٨
١٠	٥٩	٨	٢٥	٥٤	٣٨	٤٠	٤٦	٠٠	٥٥	٣٤	٤١	٧٠	٢٠	٥٢	٨٥	٥	٢٣
١١	٥٨	٨٩	٢٦	٥٤	٠٠	٤١	٤٥	٢٨	٥٦	٣٣	٥٥	٧١	١٩	٥٤	٨٦	٤	١٨
١٢	٥٨	٦٨	٢٧	٥٣	٤٤	٤٢	٤٤	٩٥	٥٧	٣٢	٦٧	٧٢	١٨	٥٥	٨٧	٣	١٤
١٣	٥٨	٤٦	٢٨	٥٣	٠٠	٤٣	٤٣	٨٨	٥٨	٣١	٧٩	٧٣	١٧	٥٤	٨٨	٢	٩
١٤	٥٨	٢٢	٢٩	٥٢	٤٨	٤٤	٤٣	١٦	٥٩	٣٠	٩٠	٧٤	١٦	٥٣	٨٩	١	٥
١٥	٥٨	٠٠	٣٠	٥١	٩٦	٤٥	٤٢	٤٣	٦٠	٣٠	٠٠	٧٥	١٥	٥٢	٩٠	٠٠	٠٠

جداول عرض وطول بلدان وجزایر که مبدء عرض از خط استوا است شمالیا کان ام جنوبیا ومبدء طول از گرینویچ رصدخانه لندن است شرقیا کان ام غربیا وش علامت شمال وج علامت جنوب وق علامت مشرق وب علامت مغرب است چون از ارقام نجومی اکثری اطلاع نداشتند لهذا بارقام هندسی درجات ودقایق را ضبط نمود تا بر مطالعه کنندگان آسان باشد ودر بعضی از جزایر بزرگ که عرض وطول اورا معین کرده ایم مقصود عرض وطول وسط اوست چنانچه از اهل جغرافیا نیز مقرر است واگر در بعضی از کتابها در عرض وطول با آنچه ما معلوم ساخته ایم فی الجمله اختلافی با این کتاب باشد مطالعه کنندگان انشاء الله ایراد نخواهند گرفت اگرچه من صنف قد استهدف ودیگر که بی هنر افتد نظر بعیب کند وما از کتب صحیحه

واز نقشه جان ارو سمیث تصحیح کرده ایم سنه ۱۲۷۲

ش شمال — ج جنوب — ق مشرق — ب مغرب

[illegible]

نام بلدان	نام مملکت	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	نام بلدان	نام مملکت	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
آباده	ایران	۳۱	۱۰	ش	۵۲	۴۵	ق	آکسفورد	انگلند	۵۱	۴۵	ش	۱	۱۵	ب
آپ‌سل	سویدن	۵۹	۵۴	ش	۱۷	۳۶	ق	آکس‌برگ	بواریه	۴۸	۲۲	ش	۱۰	۵۴	ق
آرکنی	چند جزیره قرب انگلند	۵۹	۰	ش	۳	۰	ب	آگسته	امریکای شمالی	۴۴	۱۹	ش	۶۹	۵۲	ب
آرلینز	فرانسه	۴۷	۵۴	ش	۱	۵۴	ق	آلدرنی	جزیره قرب انگلند	۴۹	۴۳	ش	۲	۱۵	ب
آستارا	ایران	۳۸	۲۴	ش	۴۸	۵۰	ق	آماسیه	آسیای صغیر	۴۰	۳۶	ش	۳۶	۱۰	ق
آستریلیتز	آستریه	۴۹	۸	ش	۱۶	۵۲	ق	آمل	ایران	۳۶	۲۵	ش	۵۲	۲۲	ق
آستین	تگزاس	۳۰	۲۲	ش	۹۷	۵۲	ب	آوه	ایران	۳۴	۵۰	ش	۵۰	۲۳	ق
آش	فرانسه	۴۳	۳۹	ش	۰	۳۵	ق	آوه	برمان	۲۱	۵۰	ش	۹۶	۱	ق
آق‌شهر	آسیای صغیر	۳۸	۲۶	ش	۳۱	۳۰	ق	آیس‌لند	جزیره در بحر شمالی	۶۵	۰	ش	۲۰	۰	ب
آ ای رس	برزیل	۷	۰	ج	۴۲	۵۰	ب	این‌زل	سویت‌زرلند	۴۷	۲۱	ش	۹	۲۲	ق
ابردین	اسکاتلند	۵۷	۹	ش	۲	۹	ب	اپورتو	پورتگال	۴۱	۸	ش	۸	۳۲	ب
ابرقو	ایران	۳۱	۰	ش	۵۴	۲۶	ق	اتری	ایطالیا	۴۲	۳۶	ش	۱۴	۲	ق
ابرنتس	پورتگال	۳۹	۲۷	ش	۱۲	۲	ب	اتک	هندوستان	۳۳	۵۴	ش	۷۲	۱۲	ق
ابریم	نوبیه	۲۲	۴۰	ش	۳۲	۰	ق	اتن	انگلند	۵۱	۲۹	ش	۰	۳۷	ب
ابو	روسیه	۶۰	۲۷	ش	۲۲	۱۸	ق	آتنس	یونان	۳۷	۵۸	ش	۲۳	۴۴	ق
ابوخیر	مصر	۳۱	۲۰	ش	۳۰	۶	ق	آتنس	امریکای شمالی	۳۹	۲۲	ش	۸۲	۵	ب
ابوشهر	ایران	۲۹	۱	ش	۵۰	۵۶	ق	آتنس	امریکای شمالی	۳۳	۵۵	ش	۸۳	۲۳	ب
ابوفطیره	عربستان	۲۹	۱۰	ش	۴۸	۵	ق	اجمیر	هندوستان	۲۶	۳۰	ش	۷۴	۳۵	ق
ابومی	افریقای مغربی	۷	۳۰	ش	۱	۵۸	ق	اجمیرگور	هندوستان	۴۲	۳۵	ش	۸۱	۳۸	ق
ابهر	ایران	۳۶	۳۰	ش	۴۹	۳	ق	اجین‌کورت	فرانسه	۵۰	۲۷	ش	۲	۵	ق
ابید	افریقا	۱۳	۱۰	ش	۳۰	۶	ق	احسا	عربستان	۲۵	۶	ش	۴۹	۳۲	ق
ابیدس	پورتگال	۳۹	۲۱	ش	۹	۲	ب	احمدآباد	هندوستان	۲۳	۵۱	ش	۷۲	۳۹	ق
ابیدس	برزیل	۱	۴۰	ج	۵۵	۳۰	ب	اخسیکت	فرغانه	۴۱	۴۱	ش	۷۰	۵۰	ق
ابینگ‌دن	انگلند	۵۱	۴۰	ش	۱	۱۸	ب	اخمیم	مصر	۲۶	۳۲	ش	۳۱	۴۶	ق
ابیورد	ایران	۳۸	۸	ش	۵۷	۲۸	ق	ادرنه	اروپای عثمانی	۴۱	۴۳	ش	۲۶	۳۰	ق
اپ‌سم	انگلند	۵۱	۱۹	ش	۰	۱۰	ب	ادمر	نوبیه	۱۷	۴۰	ش	۳۴	۳	ق
ابل‌بی	انگلند	۵۴	۳۵	ش	۲	۳۰	ب	ادن‌برگ	اسکاتلند	۵۵	۵۷	ش	۳	۱۰	ب

نام بلدان	نام مملکت	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	نام بلدان	نام مملکت	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
اذن‌سی	دنمرک	۵۵	۲۵	ش	۱۰	۲۲	ق	ارن‌برگ	روسیه	۵۱	۴۵	ش	۵۵	۱۰	ق
ادوه	حبشه	۱۴	۱۰	ش	۳۹	۴	ق	ارنس‌برگ	پروشیه	۵۱	۲۵	ش	۸	۱	ق
ادیسه	روسیه	۴۶	۲۹	ش	۳۰	۴۴	ق	ارن	ازجزایر هبراید	۵۵	۳۵	ش	۵	۸	ب
اذنه	آسیای صغیر	۳۷	۰	ش	۳۵	۲۰	ق	ارنیدو	اسپانیا	۴۲	۹	ش	۲	۳	ب
ارءکیت	برزیل	۴	۱۵	ج	۳۷	۵۶	ب	اروجی	ایران	۳۷	۳۴	ش	۴۵	۱۰	ق
اربل	کردستان	۳۶	۱۰	ش	۴۴	۰	ق	اری‌زبه	مکسیکو	۱۸	۵۰	ش	۹۷	۰	ب
ارته	اروپای عثمانی	۳۹	۱۲	ش	۲۱	۳	ق	اریکا	بالیویه	۱۸	۲۵	ج	۷۰	۲۰	ب
ارجاء	عراق عرب	۳۱	۰	ش	۴۶	۳	ق	اری‌کوی‌به	پیرو	۱۶	۱۶	ج	۷۳	۵	ب
اردبیل	ایران	۳۸	۱۰	ش	۴۸	۱۸	ق	اری‌هیولا	اسپانیا	۳۸	۶	ش	۰	۵۹	ب
اردره	افریقای مغربی	۶	۲۹	ش	۲	۳۸	ق	ارزیوبه	هند الغرب	۱۲	۲۳	ش	۷۰	۵	ب
اردستان	ایران	۳۳	۳۳	ش	۵۲	۴۹	ق	ارزل	بحر بالتیک	۵۸	۳۰	ش	۲۲	۳۰	ق
ارزو	ایطالیا	۴۳	۲۸	ش	۱۱	۵۵	ق	ازمیر	آسیای صغیر	۳۸	۲۵	ش	۲۷	۸	ق
ارزنجان	ارمنیه	۳۹	۳۰	ش	۴۰	۱۲	ق	انذف	روسیه	۴۷	۵	ش	۳۹	۱۱	ق
ارزن‌الروم	ارمنیه	۳۹	۵۴	ش	۴۱	۳۰	ق	ازورس	جزیره [illegible]	۳۸	۰	ش	۲۸	۰	ب
ارساوه	ولاخیه	۴۴	۴۲	ش	۲۲	۳۲	ق	اسپانیکت	ترکستان	۴۴	۱۳	ش	۶۸	۳۰	ق
ارسوف	شامات	۳۲	۱۸	ش	۳۴	۵۲	ق	اسپرته	یونان	۳۷	۴	ش	۲۲	۳۰	ق
ارفرت	پروشیه	۵۰	۵۸	ش	۱۱	۲	ق	اسپلت‌رو	دالمتیه	۴۳	۳۱	ش	۱۶	۲۸	ق
ارکات	هندوستان	۱۲	۵۳	ش	۷۹	۲۰	ق	اسپیتزبرجن	بحر شمالی	۸۸	۵۰	ش	۱۶	۰	ق
ارکان	پنین‌سلا شرقی	۲۰	۴۰	ش	۹۳	۲۰	ق	اسپیر	بواریه	۴۹	۱۹	ش	۸	۲۶	ق
ارکوتسک	روسیه	۵۳	۱۷	ش	۱۰۴	۱۶	ق	استی	ایطالیا	۴۵	۱۳	ش	۱۱	۳۹	ق
ارکنجل	روسیه	۶۴	۳۲	ش	۴۰	۴۳	ق	استاوراپل	روسیه	۴۴	۵۰	ش	۴۱	۳۹	ق
ارگا	سویت‌زرلند	۴۷	۲۲	ش	۸	۳	ق	استارگا	اسپانیا	۴۲	۲۷	ش	۶	۷	ب
ارگنه	دیاربکر	۳۸	۱۲	ش	۳۹	۱۹	ق	استاک‌تن	انگلند	۵۴	۳۴	ش	۱	۱۹	ب
ارگوس	یونان	۳۸	۵۵	ش	۲۱	۱۰	ق	استاک‌پرت	انگلند	۵۳	۲۴	ش	۲	۹	ب
ارگوس	یونان	۳۲	۳۲	ش	۲۲	۴۵	ق	استاک‌هلم	سویدن	۵۹	۲۲	ش	۱۸	۲	ق
ارلینگ‌تن	امریکای شمالی	۴۳	۵	ش	۷۳	۱۲	ب	استتین	پروشیه	۵۳	۲۵	ش	۱۴	۳۳	ق
ارموز	بحر العجم	۲۷	۵	ش	۵۶	۳۲	ق	استت‌گرد	ورتمبرگ	۴۸	۴۸	ش	۹	۱۱	ق
ارن	بربرستان	۳۵	۴۲	ش	۰	۴۰	ب	استراباد	ایران	۳۶	۴۹	ش	۵۴	۳۲	ق

اسماء بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	اسماء بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
اِستیرال‌سُونْد	پروشیه	۵۴	۱۹	ش	۱۳	۶	ق	اِسْنَه	مصر	۲۵	۱۷	ش	۳۲	۳۴	ق
اِستیرام‌بُولی	مدیترنین	۳۸	۴۷	ش	۱۵	۱۲	ق	اُسْوان	مصر	۲۴	۶	ش	۳۲	۵۵	ق
اِستیرلیتز	مکلن‌برگ	۵۳	۱۹	ش	۱۳	۳	ق	اُسُون‌شُن	پرهٔ گای	۳۸	۱۵	ج	۵۷	۵۲	ب
اِستیرزْبُرگ	فرانسه	۴۸	۳۱	ش	۷	۴۵	ق	اَسْیُوط	مصر	۲۷	۱۱	ش	۳۱	۱۴	ق
اِستیرتن	انگلند	۵۰	۵۱	ش	۴	۲۹	ب	اِسی کی بُو	گوئینه	۶	۳۰	ش	۵۸	۴۰	ب
اِستیرت‌فورد	انگلند	۵۱	۵۸	ش	۰	۵۶	ق	اِصْطَهْبانات	ایران	۲۹	۱۵	ش	۵۴	۲۰	ق
اِستَفورد	انگلند	۵۴	۴۳	ش	۶	۲۳	ب	اصفهان	ایران	۳۲	۴۰	ش	۵۱	۵۰	ق
اِستَفا	ازجزایر هبراید	۵۶	۲۸	ش	۶	۲۰	ب	اُطْرار	ترکستان	۴۴	۳۰	ش	۶۸	۳۰	ق
اِستَند	بلجیوم	۵۱	۱۳	ش	۱۸	۲	ق	اَفْسُس	آسیای صغیر	۳۷	۵۵	ش	۲۷	۴۰	ق
اِستُورت	انگلند	۵۲	۲۰	ش	۲	۱۶	ب	اَکاپولکو	مکسیکو	۱۶	۵۰	ش	۹۹	۴۹	ب
اِستُوک	انگلند	۵۱	۳۲	ش	۰	۳۵	ب	اَکْرَه	افریقای مغربی	۵	۴۵	ش	۰	۰	۰
اِستُون	انگلند	۵۲	۵۵	ش	۲	۱۰	ب	اِکْسْتَر	انگلند	۵۰	۴۵	ش	۳	۳۰	ب
اِستی‌ننگ	انگلند	۵۰	۵۳	ش	۰	۲۲	ب	اِکْس‌رز	اسپانیا	۳۶	۳۸	ش	۶	۶	ب
اِستی‌نِش	انگلند	۵۱	۲۶	ش	۰	۳۱	ب	اَکسُوم	حبشه	۱۴	۹	ش	۳۸	۴۰	ق
اِستیرلینگ	اسکاتلند	۵۶	۸	ش	۳	۵۵	ب	اَکوتسک	روسیه	۵۹	۲۰	ش	۱۴۳	۱۸	ق
اَسْفی	بربرستان	۳۲	۱۵	ش	۸	۵۰	ب	آگْرَه	هندوستان	۲۷	۹	ش	۷۷	۵۸	ق
اِسکاربارُو	انگلند	۵۴	۱۷	ش	۰	۲۵	ب	اَگرَم	آستریه	۴۵	۵۴	ش	۱۶	۰	ق
اِسکام‌برگ	جرمنی	۴۸	۱۲	ش	۸	۴۵	ق	اِگُم	انگلند	۵۱	۲۵	ش	۰	۳۳	ب
اِسکل‌هالت	ایس‌لند	۶۴	۱۰	ش	۲۰	۱۰	ب	اَلْبازْک	دنمرک	۵۷	۲	ش	۱۰	۲	ق
اسکندریه	مصر	۳۱	۱۳	ش	۲۹	۵۵	ق	اَلْبِمَه	امریکای شمالی	۳۳	۰	ش	۸۷	۳	ب
اِسْکندرون	شامات	۳۶	۳۶	ش	۳۶	۱۰	ق	اِلْبَه	مدیترنین	۴۲	۴۷	ش	۱۰	۱۹	ق
اِسکُوم‌لا	اروپای عثمانی	۴۳	۱۳	ش	۲۶	۵۹	ق	اَلْبیداء	عربستان	۲۵	۱۸	ش	۵۱	۳۰	ق
اِسْکی	ازجزایر هبراید	۵۷	۲۱	ش	۱	۵۴	ب	اَلْتِز	روسیه	۵۲	۴۰	ش	۳۸	۳۰	ق
اسلام‌آباد	هندوستان	۲۲	۲۲	ش	۹۱	۵۰	ق	اَلْتارُف	سویت‌زرلند	۴۶	۵۲	ش	۸	۴۲	ق
اسلام‌آباد	پنین‌شولا مشرقی	۳۳	۵۰	ش	۷۵	۱۷	ق	اَلْتُونَه	دنمرک	۵۳	۳۴	ش	۹	۵۵	ق
اِسنابرگ	هنور	۵۲	۱۶	ش	۸	۲	ق	اَلْجیرز	بربرستان	۳۶	۴۸	ش	۳	۰	ق
اَسْن‌سن‌فن	آتلنتیک جنوبی	۸	۴۵	ج	۱۴	۵	ب	اَلْجیجَه	بربرستان	۳۴	۵	ش	۶	۱۷	ق
اِسْنُودون	انگلند	۵۳	۳	ش	۴	۲	ب	اَلْدِن‌برگ	اَلْدِن‌برگ	۵۳	۸	ش	۸	۱۳	ق

اسماء بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	اسماء بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
اَلْدُونْگلَه	نوبیه	۱۸	۱۵	ش	۳۱	۵	ق	اَنْتی‌گا	هند الغرب	۱۷	۲	ش	۶۱	۵۰	ب
اَلْدَلْتِکو	افریقای جنوبی	۲۷	۶	ج	۲۴	۳۶	ق	اَنْتَلُو	حبشه	۱۳	۲۱	ش	۳۹	۵۳	ق
اَلْسینُور	دنمرک	۵۶	۰	ش	۱۲	۳۷	ق	اَنْت‌وِرْپ	بلجیوم	۵۱	۱۳	ش	۴	۲۳	ق
اَلْسینِز	ولایتی در فرانسه	۴۸	۲۰	ش	۷	۳۰	ق	اَنْدجان	فرغانه	۳۹	۱۸	ش	۷۱	۳۰	ق
اَلْکَلا	اسپانیا	۴۰	۲۲	ش	۳	۲۴	ب	اَنْدخُود	افغانستان	۳۶	۵۰	ش	۶۶	۰	ق
اَلْکَنْتَرَه	اسپانیا	۳۹	۴۲	ش	۶	۴۵	ب	آنْدراب	طخارستان	۳۵	۴۱	ش	۶۹	۳۰	ق
اَلِکْسَنْدرُوسْک	روسیه	۴۴	۳۵	ش	۴۲	۴۲	ق	اَنْدِل	انگلند	۵۲	۳۰	ش	۰	۲۸	ب
الکسندریه	سردینیه	۴۴	۵۵	ش	۸	۳۷	ق	اِنْدُور	هندوستان	۲۲	۴۲	ش	۷۵	۴۲	ق
اِلْلُور	هندوستان	۱۶	۳۸	ش	۸۰	۵۹	ق	اَنْدَمَن	چند جزیره است در محیط هند	۱۲	۳۰	ش	۹۲	۴۰	ق
الله‌آباد	هندوستان	۲۵	۲۸	ش	۸۱	۴۱	ق	اَنْدِیَه‌نه‌پولیس	امریکای شمالی	۳۹	۴۳	ش	۸۶	۵	ب
اَلْم	ورتمبرک	۴۸	۲۳	ش	۹	۵۹	ق	اَنْدُرُوس	مدیترنین	۳۷	۵۰	ش	۲۴	۵۰	ق
اَلْمَتْز	آستریه	۴۹	۳۵	ش	۱۷	۱۶	ق	اَنْزِلی	ایران	۳۷	۳۰	ش	۴۹	۲۵	ق
اَلْمِرِیَه	اسپانیا	۳۶	۵۱	ش	۲	۳۰	ب	اَنْطابُلُس	بربرستان	۳۳	۰	ش	۲۱	۰	ق
اَلَنْد بالفتح	بالتیک	۶۰	۱۲	ش	۲۰	۰	ق	انطاکیه	شامات	۳۶	۱۱	ش	۳۶	۱۰	ق
اُلَنْد بالضم	بالتیک	۵۶	۵۰	ش	۱۷	۰	ق	اَنْکُونا	ایطالیا	۴۳	۳۷	ش	۱۳	۳۰	ق
اِلُورَه	هندوستان	۲۰	۳	ش	۷۵	۱۰	ق	اَنْگُورِیَه	آسیای صغیر	۳۹	۵۰	ش	۳۲	۵۰	ق
اِلی	انگلند	۵۲	۱۱	ش	۲	۴۹	ب	اَنْگُوی‌لا	هند الغرب	۱۸	۱۴	ش	۶۳	۸	ب
اِلی‌زابِث	امریکای شمالی	۳۶	۱۷	ش	۷۶	۸	ب	اَنْگِلْسی	جزیره در نزدیک ویلز	۵۳	۱۸	ش	۴	۲۵	ب
آمای	چین	۲۴	۴۰	ش	۱۱۸	۵	ق	اَنْوبون	آتلنتیک جنوبی	۱	۳۰	ج	۴	۰	ب
اَمْبای‌نَه	ازجزایر هند الشرقی	۳	۴۰	ج	۱۲۸	۱۵	ق	اِنی‌کِیل	روسیه	۴۵	۲۳	ش	۳۶	۳۶	ق
اِمْدِن	هنور	۵۳	۲۲	ش	۷	۱۵	ق	اُوپُورتو	پورتگال	۴۱	۱۰	ش	۸	۳۷	ب
اَمْرپُوره	برمان	۲۱	۵۵	ش	۹۶	۸	ق	اُوجین	هندوستان	۲۳	۵	ش	۷۵	۵۵	ق
اَمْرت‌سَر	هندوستان	۳۱	۳۵	ش	۷۴	۵۵	ق	اورنگ‌آباد	هندوستان	۱۹	۵۵	ش	۷۵	۳۵	ق
اَمْسْتِرْدَم	هالند	۵۲	۲۲	ش	۴	۵۳	ق	اُورِی‌سِل	هالند	۵۲	۳۳	ش	۶	۸	ق
اَمِهِرْسْت	برمان	۱۶	۰	ش	۹۷	۳۷	ق	اُورِیک	پورتگال	۳۷	۴۱	ش	۸	۱۲	ب
آمِینْس	فرانسه	۴۹	۵۳	ش	۱	۱۸	ق	اُوکْسَه‌گا	مِکسیکو	۱۷	۰	ش	۹۷	۱۵	ب
اَناپُولیس	امریکای شمالی	۳۹	۰	ش	۷۶	۳۵	ب	اُوکُم	انگلند	۵۲	۴۱	ش	۰	۴۴	ب
اَنْبار	عراق عرب	۳۳	۲۰	ش	۴۳	۳۲	ق	اِوِیشَم	انگلند	۵۲	۶	ش	۱	۵۷	ب

مکان	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
اوپکا	مدیترنین	۳۹	۰	ش	۱	۳۰	ق
آتہر	ایران	۳۸	۳۰	ش	۴۷	۲	ق
اپسیچ	انگلند	۵۲	۳	ش	۱	۷	ق
ای تکا	ازجزایر یونان	۳۸	۲۵	ش	۲۰	۴۰	ق
ایروان	روسیه	۴۰	۱۰	ش	۴۴	۳۵	ق
ایزل شلبل	پروشیه	۵۰	۴۶	ش	۶	۴	ق
ایش لبن	پروشیه	۵۱	۳۲	ش	۱۱	۳۲	
بابل	عراق عرب	۳۲	۳۲	ش	۴۴	۲۰	ق
بابت زن	ایطالی استریه	۴۶	۳۴	ش	۱۱	۲۰	ق
باثم	ارمنیه	۴۱	۳۸	ش	۴۱	۳۸	ق
باجه	بربرستان	۳۶	۴۵	ش	۹	۰	ق
بادغیس	افغانستان						
بارفروش	ایران	۳۶	۳۰	ش	۵۲	۴۵	ق
بازن کلم	بالتیک	۵۵	۸	ش	۱۵	۰	ق
باز نیو	ازجزایر هند الشرق	۰	۰		۱۱۴	۰	ق
بارودینو	روسیه	۵۵	۳۳	ش	۳۵	۴۰	ق
بارمیو	ایطالیه	۴۶	۲۸	ش	۱۰	۲۰	ق
باسس تن	امریکای شمالی	۴۲	۲۳	ش	۷۱	۴	ب
باسس وارث	انگلند	۵۲	۳۸	ش	۱	۲۴	ب
باغچه سرا	قرم	۴۴	۴۵	ش	۳۳	۵۵	ق
باکوبه	روسیه	۴۰	۲۰	ش	۴۹	۵۵	ق
بالس	بلاد مصر	۳۶	۰	ش	۳۸	۱۸	ق
بارمیان	زابلستان	۳۴	۳۴	ش	۶۸	۱۶	ق
بایزید	ارمنیه	۳۹	۲۳	ش	۴۴	۷	ق
بتاویه	جوه	۶	۹	ج	۱۰۶	۵۱	ق
بتاویه	امریکای شمالی	۴۲	۵۸	ش	۷۸	۲۰	ق
بت چین	ازجزایر هند الشرق		۵۰	ج	۱۲۷	۳۳	ق

مکان	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
اپسوس	اسیای صغیر	۳۶	۵۰	ش	۳۶	۱۰	ق
اپن سبرگ	آستریه	۴۷	۱۶	ش	۱۱	۲۴	ق
اپنگال اشتد	بواریه	۴۸	۴۵	ش	۱۱	۲۵	ق
این ورنس	اسکاٹلینڈ	۵۷	۲۹	ش	۴	۱۱	ب
ایونه	جزیره ور دیکیم اسکاٹلینڈ	۵۶	۲۲	ش	۶	۲۳	ب
آیه چو	کارسیکا	۴۱	۵۵	ش	۸	۴۴	ق
بٹ	انگلند	۵۱	۲۳	ش	۲	۲۲	ب
بثورنت	افریقای مغربی	۱۳	۲۸	ش	۱۶	۳۵	ب
بجایه	بربرستان	۳۶	۴۵	ش	۵	۵	ق
بجنورد	ایران	۳۷	۳۰	ش	۵۷	۱۲	ق
بحرین	بحر العجم	۲۶	۰	ش	۵۰	۴۰	ق
بخارا	ماوراء النہر	۳۹	۴۵	ش	۶۴	۲۵	ق
بده جوز	اسپانیا	۳۸	۵۲	ش	۶	۴۸	ب
بدخشان	بدخشان	۳۶	۲۸	ش	۷۱	۲۲	ق
بذر	عربستان	۲۴	۳	ش	۳۸	۳۶	ق
بذفورد	انگلند	۵۲	۶	ش	۰	۲۵	ب
بذلیس	ارمنیه	۳۸	۲۵	ش	۴۲	۲۰	ق
برازجان	ایران	۲۹	۱	ش	۵۱	۴	ق
برام برگ	پروشیه	۵۳	۷	ش	۱۸	۰	ق
بره بنت شمالی	هالند	۵۱	۳۵	ش	۵	۳۰	ق
بره بنت جنوبی	بلجیوم	۵۰	۵۰	ش	۴	۳۰	ق
بربسترو	اسپانیا	۴۱	۵۱	ش	۰	۱۲	ق
بربنش	گوینه	۶	۱۵	ش	۵۷	۳۱	ب
بربیدوس	هند الغرب	۱۳	۲۰	ش	۵۹	۳۰	ب
بربوده	هند الغرب	۱۷	۳۰	ش	۶۲	۰	ب
برتن	انگلند	۵۴	۱۱	ش	۲	۴۴	ب

مکان	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
برجن	ناروی	۶۰	۲۳	ش	۵	۱۶	ق
برزد	آستریه	۴۶	۱۰	ش	۲۳	۴۷	ق
برسلا	پروشیه	۵۱	۶	ش	۱۷	۲	ق
برسا	اسیای صغیر	۴۰	۱۰	ش	۲۹	۴	ق
برسلوس	برزیل	۱	۰	ج	۴۳	۰	ب
برسلونه	اسپانیا	۴۱	۲۲	ش	۲	۱۰	ق
برست	فرانسه	۴۸	۲۳	ش	۴	۲۹	ب
برک لی بسکون راع	انگلند	۵۱	۴۲	ش	۲	۲۸	ب
برک نالرک	ویلز	۵۱	۵۶	ش	۳	۲۲	ب
برک لی بقیح راء	انگلند	۵۲	۱	ش	۱	۱۰	ب
برگاس	اسپانیا	۴۲	۲۰	ش	۳	۴۳	ب
برگنزه	پورتگال	۴۱	۵۲	ش	۶	۴۰	ب
برگا	پورتگال	۴۱	۳۳	ش	۸	۲۲	ب
برلین	پروشیه	۵۲	۳۱	ش	۱۳	۲۲	ق
برمودس	چند جزیره در اطلنتک شمالی	۳۲	۱۲	ش	۶۴	۴۰	ب
برمن	جرمنی	۵۳	۵	ش	۸	۴۸	ق
برن	سویت زرلند	۴۶	۱۷	ش	۷	۲۶	ق
برن برگ	جرمنی	۵۱	۴۷	ش	۱۱	۴۵	ق
برندن برگ	پروشیه	۵۲	۲۶	ش	۱۲	۳۵	ق
بروجرد	ایران	۳۳	۵۵	ش	۴۸	۳۵	ق
بروچ	هندوستان	۲۱	۴۵	ش	۷۲	۵۶	ق
برودہ	هندوستان	۲۲	۱۸	ش	۷۳	۱۰	ق
بروژ	بلجیوم	۵۱	۱۲	ش	۳	۱۴	ق
بروسلس	بلجیوم	۵۰	۵۱	ش	۴	۲۱	ق
برونس ویک	جرمنی	۵۲	۱۶	ش	۱۰	۳۲	ق
برونس ویک	امریکای شمالی	۴۰	۳۰	ش	۷۴	۳۲	ب
برونس ویک	امریکای شمالی	۳۱	۱۰	ش	۸۱	۳۵	ب
برونس ویک	امریکای شمالی	۳۴	۵	ش	۷۸	۶	ب

مکان	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
برونس ویک	نی ہمسن	۵۰	۳۵	ش	۸۳	۰	ب
بروک لین	امریکای شمالی	۴۰	۴۵	ش	۷۳	۵۳	ب
برہان پور	هندوستان	۲۱	۱۹	ش	۷۶	۲۲	ق
بریدج نارث	انگلند	۵۲	۳۲	ش	۲	۲۵	ب
بریسٹول	انگلند	۵۱	۲۷	ش	۲	۳۵	ب
بریسٹول	امریکای شمالی	۴۱	۴۰	ش	۷۱	۳۰	ب
بریگ	انگلند	۵۵	۴۶	ش	۲	۰	ب
بریگ	امریکای شمالی	۴۱	۷	ش	۷۶	۲۱	ب
بریگسن	آستریه	۴۶	۴۰	ش	۱۱	۳۷	ق
بریلی	هندوستان	۲۸	۳۰	ش	۷۹	۳۰	ق
بری ٹن	انگلند	۵۰	۵۰	ش	۰	۱۰	ب
بزمان	بلوچستان	۲۸	۳۰	ش	۶۰	۶	ق
بستیه	کارسیکا	۴۲	۳۱	ش	۹	۲۷	ق
بسطام	ایران	۳۶	۲۵	ش	۵۵	۰	ق
بسکره	بربرستان	۳۴	۳۰	ش	۵	۳	ق
بشاکرد	بلوچستان	۲۶	۴۰	ش	۵۸	۴۰	ق
بصره	عراق عرب	۳۰	۳۰	ش	۴۷	۳۳	ق
بعقوبه	عراق عرب	۳۳	۴۰	ش	۴۴	۴۰	ق
بعلبک	شامات	۳۴	۰	ش	۳۶	۱۰	ق
بغداد	عراق عرب	۳۳	۲۰	ش	۴۴	۲۴	ق
بکنسٹن	انگلند	۵۳	۱۶	ش	۱	۵۷	ب
بکنگ ہم	انگلند	۵۲	۰	ش	۰	۵۹	ب
بلبیس	مصر	۳۰	۲۵	ش	۳۱	۳۲	ق
بلتیمور	امریکای شمالی	۳۹	۱۸	ش	۷۶	۳۸	ب
بلخ	افغانستان	۳۶	۴۰	ش	۶۷	۲۳	ق
بلد	بلاد الجزیره	۳۶	۳۵	ش	۴۲	۳۵	ق
بلفسٹ	آیرلند	۵۱	۳۶	ش	۵	۵۷	ب
بلگرید	اروپای شمالی	۴۴	۴۸	ش	۲۰	۳۵	ق

بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
بلین زونا	سویچرلند	۴۶	۱۲	ش	۸	۵۸	ق
بلی	ازجزایر هند الشرق	۷	۳۵	ج	۱۱۵	۰	ق
بمبای	هندوستان	۱۸	۵۷	ش	۷۲	۵۸	ق
بمبرک	بواریه	۴۹	۵۶	ش	۱۱	۰	ق
بمپور	بلوجستان	۲۷	۴۵	ش	۶۰	۲۰	ق
بم	ایران	۲۹	۱۲	ش	۵۸	۲۱	ق
بناب	ایران	۳۷	۱۵	ش	۴۶	۰	ق
بنارس	هندوستان	۲۵	۲۳	ش	۸۳	۵	ق
بنده	ازجزایر هند الشرق	۴	۲۲	ج	۱۳۰	۳	ق
بندر	روسیه	۴۶	۵۰	ش	۲۹	۳۶	ق
بنزرت	بربرستان	۳۷	۱۷	ش	۹	۵۰	ق
بنغزو	بربرستان	۳۲	۸	ش	۲۰	۳	ق
بنکولن	سومطره	۳	۴۹	ش	۱۰۲	۱۰	ق
بنکوک	صیام	۱۳	۴۳	ش	۱۰۰	۳۰	ق
بنکه	هند الشرق	۲	۰	ج	۱۰۶	۶	ق
بنکت	شاش	۴۲	۵۰	ش	۶۸	۴۵	ق
بنگلور	هندوستان	۱۳	۰	ش	۷۷	۳۲	ق
بن ونتو	ایطالیا	۴۱	۸	ش	۱۴	۴۲	ق
بنین	افریقای مغربی	۶	۲۰	ش	۵	۳۵	ق
بوپال	هندوستان	۲۳	۱۶	ش	۷۷	۳۰	ق
بوتنی بی	نیوهالند	۳۴	۰	ج	۱۵۱	۲۳	ق
بوده	هانگری	۴۷	۳۰	ش	۱۹	۲	ق
بوربن	محیط هند	۲۱	۳۰	ج	۵۵	۳۰	ق
بوردو	فرانسه	۴۴	۵۰	ش	۰	۳۴	ب
بورو	ازجزایر هند الشرق	۳	۳۰	ج	۱۲۶	۳۰	ق

بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
بوسه	افریقای مرکزی	۱۰	۱۵	ش	۴	۲۵	ق
بوشنج	افغانستان	۳۴	۵۶	ش	۶۱	۵۰	ق
بوشعیب	بحر العجم	۲۶	۵۰	ش	۵۳	۲۰	ق
بوکرشت	اروپای عثمانی	۴۴	۲۷	ش	۲۶	۸	ق
بوگوته	کولومبیه	۴	۳۵	ش	۷۴	۱۲	ق
بول	جزیرهٔ سلبس	۱	۱۲	ش	۱۲۱	۱۵	ق
بولانک	فرانسه	۵۰	۴۴	ش	۱	۳۶	ق
بولوگنا	ایطالیا	۴۴	۳۰	ش	۱۱	۲۱	ق
بوندل کند	هندوستان	۲۵	۰	ش	۷۹	۳۰	ق
بونویسته	نیوفوندلند	۴۸	۳۰	ش	۵۳	۴۰	ب
بونه	بربرستان	۳۶	۵۰	ش	۷	۴۶	ق
بهبهان	ایران	۳۰	۳۴	ش	۵۰	۳۰	ق
بهنل	سویچرلند	۴۷	۳۳	ش	۷	۳۶	ق
بهمس	چند جزیره در هند الغرب	۲۴	۰	ش	۷۶	۰	ب
بهنسا	مصر	۲۸	۳۴	ش	۳۰	۴۷	ق
بهیه	برزیل	۱۳	۰	ج	۳۸	۳۰	ب
بیاز	ایران	۳۱	۵	ش	۵۶	۲۰	ق
بیالیستاک	روسیه	۵۳	۱۰	ش	۲۳	۲۱	ق
بیجاپور	هندوستان	۱۶	۴۹	ش	۷۵	۴۷	ق
بیت المقدس	شامات	۳۱	۴۷	ش	۳۵	۲۰	ق
بیدر	هندوستان	۱۷	۵۲	ش	۷۷	۳۵	ق
بیدن	بیدن	۴۸	۴۵	ش	۸	۱۷	ق
بیرجند	ایران	۳۳	۴۵	ش	۵۹	۴۸	ق
بیرمنگهم	انگلند	۵۲	۲۹	ش	۱	۵۳	ب
بیروت	شامات	۳۳	۴۷	ش	۳۵	۳۰	ق

بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
بیزه	اسپانیا	۳۷	۵۸	ش	۳	۳۴	ب
بیستون	ایران	۳۴	۲۵	ش	۴۷	۰	ق
بیل	سویچرلند	۴۷	۹	ش	۷	۱۵	ق
بیلمه	افریقای مرکزی	۱۸	۴۵	ش	۱۳	۵۲	ق
بی لی تان	ازجزایر هند الشرق	۲	۵۰	ج	۱۰۸		ق
بیمنه	جزیرهٔ [illegible]	۸	۲۵	ج	۱۱۸	۴۰	ق
پاتزدم	پروشیه	۵۲	۲۴	ش	۱۳	۵	ق
پادو	ایطالیای آستریه	۴۵	۲۴	ش	۱۱	۵۲	ق
پارتس مت	انگلند	۵۰	۴۸	ش	۱	۶	ب
پاریس	فرانسه	۴۸	۵۰	ش	۲	۲۰	ق
پازن	پروشیه	۵۲	۲۴	ش	۱۶	۵۳	ق
پاندیچری	هندوستان	۱۱	۵۵	ش	۷۹	۵۲	ق
پاولوسک	روسیه	۵۰	۲۸	ش	۴۰	۱۵	ق
پای تیرنس	فرانسه	۴۶	۳۵	ش	۰	۲۰	ق
پایینس	گاتیملا	۱۵	۱۲	ش	۸۵	۸	ب
پیا	آسترالاشیه	۵	۰	ج	۱۴۰	۰	ق
پتنه	هندوستان	۲۵	۲۸	ش	۸۵	۱۵	ق
پتمنی	افریقای جنوبی	۲۷	۱۵	ج	۲۳	۵۵	ق
پرره	شمالی اسلامبول	۴۱	۳	ش	۲۹	۰	ق
پرره	برزیل	۱	۲۸	ج	۴۸	۳۰	ب
پره مری بو	گویانه	۵	۴۱	ش	۵۵	۱۰	ب
پره گو	بهیمیه	۵۰	۵	ش	۱۴	۲۴	ق
پرپینگ ان	فرانسه	۴۲	۴۲	ش	۲	۵۴	ق
پرت الیزابیث	افریقای جنوبی	۳۳	۵۸	ج	۲۵	۳۴	ق

بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
بیوت	ازجزایر [illegible]	۵۵	۵۱	ش	۵	۲	ب
بیوذلی	انگلند	۵۲	۲۲	ش	۲	۱۹	ب
بیون	فرانسه	۴۳	۲۹	ش	۱	۲۹	ب
بیون ایری	هند الغرب	۱۲	۱۲	ش	۶۸	۱۵	ب
بیونس ایریس	لاپلته	۳۴	۳۷	ج	۵۸	۲۴	ب
پرت رایل	امریکای شمالی	۳۸	۱۰	ش	۷۷	۱۵	ب
پرت رایل	جمیکا	۱۷	۵۵	ش	۷۳	۵۳	ب
پرت آپرینس	هیتی	۱۸	۳۰	ش	۷۲	۱۲	ب
پرت لند	امریکای شمالی	۴۳	۴۰	ش	۷۰	۱۵	ب
پرت لند	انگلند	۵۰	۳۴	ش	۲	۲۶	ب
پرت ولیم	امریکای شمالی	۳۸	۴۰	ش	۸۵	۷	ب
پرث	اسکتلند	۵۶	۲۴	ش	۳	۲۵	ب
پرزبرگ	هانگری	۴۸	۸	ش	۱۷	۱۰	ق
پرکاپ	روسیه	۴۶	۱۰	ش	۳۳	۴۶	ق
پرمه	ایطالیا	۴۴	۴۸	ش	۱۰	۲۰	ق
پرنس ادوارد	جزیرهٔ [illegible]	۴۶	۳۰	ش	۶۳	۱۰	ب
پرنس ادوارد	جزیره در محیط جنوبی	۴۵	۲۰	ج	۳۸	۳۰	ق
پرنسس	اتلنتیک	۱	۴۰	ش	۷	۲۷	ق
پرنم بوکو	برزیل	۸	۰	ج	۳۴	۴۶	ب
پروجیه	ایطالیا	۴۳	۷	ش	۱۲	۲۴	ق
پرویسا	اروپای عثمانی	۳۸	۵۸	ش	۲۰	۴۶	ق
پرو	[illegible]	۳۷	۵	ش	۲۵	۱۰	ق
پرئیبه	برزیل	۷	۰	ج	۳۵	۲۰	ب

بلدان	مملکتی	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	بلدان	مملکتی	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
پن	آستریه	۴۸	۳۷	ش	۱۳	۲۸	ق	سَنی	ازجزائر فلیپین	۱۱	۲۰	ش	۱۲۲	۴۰	ق
پسترُوویتز	اوروپای عثمانی	۴۴	۳۵	ش	۲۱	۱۶	ق	پوبلا	مکسیکو	۱۹	۳	ش	۹۴	۴	ب
پطربارُو	انگلند	۵۲	۳۶	ش	۰	۱۵	ب	پوپاین	کولومبیه	۲	۲۵	ش	۷۶	۴۵	ب
پیخنو	ازجزائر یونان	۳۹	۱۲	ش	۲۰	۱۱	ق	پوتوسی	بالیویه	۱۹	۳۳	ج	۶۷	۳۰	ب
پلاسن‌شیه	نیوفوندلند	۴۷	۱۰	ش	۵۴	۱۰	ب	پورتوبلو	کولومبیه	۹	۳۰	ش	۷۹	۵۰	ب
پلاک	پولند	۵۲	۳۵	ش	۱۹	۵۱	ق	پورتوریکو	هندالغرب	۱۸	۲۸	ش	۶۶	۲۰	ب
پلپنه	پیرو	۱۴	۴۷	ج	۷۵	۴۰	ب	پورتوفرینه	بربرستان	۳۷	۱۰	ش	۱۰	۴	ق
پلرمو	سیسیلیه	۳۸	۷	ش	۱۳	۲۱	ق	پورتوکلو	برزیل	۹	۲	ج	۳۵	۸۰	ب
پلمیره	امریکای شمالی	۳۸	۳۰	ش	۸۷	۴۲	ب	پول	انگلند	۵۰	۴۳	ش	۱	۵۹	ب
پلوان	ازجزائر فلیپین	۱۰	۰	ش	۱۱۸	۳۰	ق	پولتوه	روسیه	۴۹	۳۴	ش	۳۴	۳۶	ق
پلی مث	امریکای شمالی	۴۱	۵۳	ش	۷۰	۴۷	ب	پونه	هندوستان	۱۸	۲۸	ش	۷۴	۵۶	ق
پلی مث	انگلند	۵۰	۲۳	ش	۴	۷	ب	پیترزبرگ	امریکای شمالی	۴۰	۲۸	ش	۸۰	۳	ب
پلیئو	پولی نزیه	۷	۰	ش	۱۳۶	۰	ق	پیزلی	اسکاتلند	۵۵	۵۱	ش	۴	۲۵	ب
پنان وُلز	افریقا	۳۵	۹	ش	۴	۱۶	ب	پیسا	ایطالیا	۴۳	۴۳	ش	۱۰	۲۳	ق
پن تلریه	مدترنین	۳۶	۴۸	ش	۱۲	۰	ق	پیشاور	افغانستان	۳۴	۸	ش	۷۱	۳۰	ق
پنج گور	بلوجستان	۲۷	۲۸	ش	۶۳	۰	ق	پیکن	چین	۳۹	۵۵	ش	۱۱۶	۲۷	ق
پنزه کولا	امریکای شمالی	۳۰	۲۷	ش	۸۷	۱۹	ب	پیکو	برمان	۱۷	۲۹	ش	۹۶	۲۹	ق
پنمه	کولومبیه	۹	۰	ش	۷۹	۳۵	ب	پیوم بی نو	ایطالیا	۴۲	۵۵	ش	۱۰	۳۲	ق
پنک	جزیره در نزدیکی ملکا	۵	۰	ش	۱۰۰	۱۵	ق	پیه سن نغ	ایطالیا	۴۵	۵	ش	۹	۳۵	ق
پتوز	بالیویه	۱۶	۲۲	ج	۷۰	۴۷	ب								
تادله	بربرستان	۳۲	۳۲	ش	۵	۴۷	ب	تامی نی	جزیره سلبس	۰	۰	۰	۱۲۱	۱۵	ق
تارتولا	هندالغرب	۱۸	۲۴	ش	۶۴	۵۰	ب	تاهرت	بربرستان	۳۲	۴۳	ش	۵	۵۵	ق
تارنی	روسیه	۶۵	۵۰	ش	۲۴	۱۲	ق	تبریز	ایران	۳۸	۲	ش	۴۶	۲۵	ق
تارس وودرس	پورتگال	۳۹	۴	ش	۹	۱۴	ب	تبوک	عربستان	۲۸	۵	ش	۳۷	۰	ق
تارودنت	بربرستان	۳۰	۱۷	ش	۸	۳۰	ب	تته	هندوستان	۲۴	۴۴	ش	۶۸	۱۵	ق
تاش بالغ	بخارای صغیر	۳۹	۱۲	ش	۷۳	۳۹	ق	تدمر	شامات	۳۴	۲۰	ش	۳۸	۳۰	ق
تاشکنت	ترکستان	۴۲	۳۰	ش	۶۸	۵۰	ق	تدکستر	انگلند	۵۳	۵۳	ش	۱	۱۵	ب

حرف التاء المثناة الفوقیه

بلدان	مملکتی	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	بلدان	مملکتی	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
ترانی	اسیای صغیر	۳۹	۵۰	ش	۲۶	۳۰	ق	تلش کلا	مکسیکو	۱۹	۳۳	ش	۹۸	۰	ب
تران کوی بار	هندوستان	۱۱	۱	ش	۷۹	۵۶	ق	تلش کلا	مکسیکو	۲۶	۳۲	ش	۱۰۰	۸	ب
ترای	امریکای شمالی	۴۰	۱	ش	۸۴	۱۳	ب	تلمسان	بربرستان	۳۵	۲	ش	۱	۷	ب
تره پا	استریه	۴۹	۵۶	ش	۱۷	۵۳	ق	تمبارو	جزیره سامیو	۷	۱۰	ج	۱۱۷	۵۰	ق
تره ولفیکو	چند جزیره در محیط جنوبی	۵۴	۰	ج	۷۰	۰	ب	تمبوف	روسیه	۵۲	۴۴	ش	۴۱	۴۰	ق
تربت حیدری	ایران	۳۵	۳۵	ش	۵۹	۲۸	ق	تناسریم	برمان	۱۱	۵۰	ش	۹۹	۰	ق
ترشیز	ایران	۳۵	۱۸	ش	۵۸	۵۰	ق	تن بریدج	انگلند	۵۱	۱۲	ش	۰	۱۵	ق
ترکسیلو	اسپانیا	۳۹	۴۲	ش	۵	۵۰	ب	تن تن	انگلند	۵۱	۱	ش	۳	۵	ب
ترکسیلو	پیرو	۸	۱۰	ج	۷۹	۵	ب	تنجور	هندوستان	۱۰	۴۳	ش	۷۵	۱۵	ق
ترکستان	ترکستان	۴۴	۴۶	ش	۶۸	۵۰	ق	تندوس	مدترنین	۳۹	۵۰	ش	۲۶	۰	ق
ترمذ	ماوراءالنهر	۳۷	۱۰	ش	۶۷	۲۵	ق	تنس	بربرستان	۳۶	۲۸	ش	۱	۱۵	ق
ترنت	ایطالیای آستریه	۴۶	۷	ش	۱۱	۸	ق	تنکت	ترکستان	۴۳	۴۰	ش	۶۸	۴۰	ق
ترن تن	امریکای شمالی	۴۰	۲۰	ش	۷۴	۴۰	ب	توباگو	هندالغرب	۱۱	۱۵	ش	۶۰	۴۲	ب
ترنیت	ازجزائر سند	۰	۵۰	ش	۱۲۷	۳۰	ق	توبولسک	روسیه	۵۸	۱۱	ش	۶۸	۲۵	ق
تروس	پروشیه	۴۹	۴۵	ش	۶	۳۸	ق	تودیلا	اسپانیا	۴۲	۸	ش	۱	۴۱	ب
تری پولی	بربرستان	۳۳	۵۴	ش	۱۳	۱۱	ق	تور برونج	فرانسه	۴۷	۲۳	ش	۰	۴۱	ق
تری پولتزه	یونان	۳۷	۳۰	ش	۲۲	۲۵	ق	توزبروزانک	روسیه	۵۶	۵۲	ش	۳۶	۰	ق
تریجه	بالیویه	۲۱	۳۸	ج	۶۴	۳۶	ب	تورن	کوچین چینا	۱۶	۳	ش	۱۰۸	۰	ق
تری چور	هندوستان	۱۰	۲۸	ش	۷۶	۱۳	ق	تورین	سردینیه	۴۵	۴	ش	۷	۴۱	ق
تریست	استریه	۴۵	۳۸	ش	۱۳	۴۶	ق	تورنی	بلجیوم	۵۰	۳۶	ش	۳	۲۳	ق
تری نیدد	هندالغرب	۱۰	۳۰	ش	۶۱	۲۶	ب	تورزر	بربرستان	۳۳	۱۳	ش	۸	۲۰	ق
تری قندرم	هندوستان	۸	۲۱	ش	۷۷	۸	ق	توستر	انگلند	۵۲	۸	ش	۰	۵۹	ب
تسکلوسه	امریکای شمالی	۳۳	۹	ش	۸۷	۴۳	ب	توکومن	ل پلته	۳۶	۵۳	ج	۶۵	۵	ب
تفلیس	روسیه	۴۱	۴۱	ش	۴۵	۱۶	ق	تولا	روسیه	۵۴	۱۱	ش	۳۷	۲۷	ق
تکریت	بلاد الجزیره	۳۴	۳۶	ش	۴۳	۴۱	ق	تولانگ	فرانسه	۴۳	۷	ش	۵	۵۵	ق
تگن	بالیویه	۱۸	۰	ج	۷۰	۱۰	ب	تولوز	فرانسه	۴۳	۳۵	ش	۱	۲۶	ق
تگیولت	حبشه	۹	۳۶	ش	۳۸	۳۲	ق	تولیدو	اسپانیا	۳۹	۵۶	ش	۴	۰	ب
تلاهسی	امریکای شمالی	۳۰	۲۳	ش	۸۴	۱۶	ب	تون	ایران	۳۴	۹	ش	۵۸	۴۰	ق

بلدان	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	بلدان	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
تونس	بربرستان	۳۶	۴۸	ش	۱۰	۰	ق	تیمن	عربستان	۲۲	۱۰	ش	۴۷	۰	ق
تهروت	ایران	۲۹	۲۸	ش	۵۷	۳۶	ق	تیمور	ازجزایر هندالشرق	۹	۱۰	ج	۱۲۵	۰	ق
تیز	بلوچستان	۲۵	۲۵	ش	۶۰	۳۸	ق	تیمبوکتو	افریقای مرکزی	۱۷	۱۰	ش	۳	۰	ب
تیدویل	ویلز			ش			ب	تینو	مدیترانین	۳۷	۳۵	ش	۲۵	۱۰	ق
تیدور	ازجزایر هندالشرق	۰	۴۲	ش	۱۲۷	۳۱	ق	تین متث	انگلند	۵۵	۱	ش	۱	۲۷	ب
تیلسیت	پروشیه	۵۵	۳	ش	۲۱	۵۵	ق	تیوکسبری	انگلند	۵۱	۵۹	ش	۲	۹	ب
تیما	عربستان	۲۳	۴۰	ش	۴۷	۰	ق								
ثارن	پروشیه	۵۳	۲	ش	۱۸	۳۸	ق	ثبس خراب	مصر	۲۵	۱۲	ش	۳۲	۳۶	ق
ثبس	یونان	۳۸	۲۰	ش	۲۳	۲۵	ق	ثرمیه	مدیترانین	۳۷	۲۴	ش	۲۴	۲۶	ق
جاجرم	ایران	۳۶	۵۲	ش	۵۶	۲۷	ق	جسی	اروپای عثمانی	۴۷	۸	ش	۲۷	۲۲	ق
جار	عربستان	۲۳	۳۰	ش	۳۸	۳۳	ق	جفتین	بحرالاحمر	۲۷	۱۱	ش	۳۳	۵۳	ق
جارج تون	امریکای شمالی	۳۳	۲۰	ش	۷۹	۲۱	ب	جرسن	امریکای شمالی	۳۸	۳۰	ش	۹۲	۴	ب
جالق	بلوچستان	۲۸	۳۲	ش	۶۲	۱۰	ق	جفنا پتم	سیلان	۹	۴۰	ش	۸۰	۱۸	ق
جبر الطار	اسپانیا	۳۶	۶	ش	۵	۲۰	ب	جکسون	امریکای شمالی	۳۲	۱۵	ش	۹۰	۱۸	ب
جبل الشمر	عربستان	۲۹	۱۰	ش	۴۱	۰	ق	جناوه	سردینیه	۴۴	۲۵	ش	۸	۵۴	ق
جدو	جپان	۳۵	۵۵	ش	۱۳۹	۳۰	ق	جنا	جرمنی	۵۰	۵۶	ش	۱۱	۳۷	ق
جده	عربستان	۲۱	۳۲	ش	۳۹	۱۵	ق	جند	عربستان	۱۴	۱۶	ش	۴۳	۴۰	ق
جدیله	عربستان	۲۳	۰	ش	۴۳	۵	ق	جندق	ایران	۳۴	۵	ش	۵۵	۴	ق
جرجنتی	سیسیلی	۳۷	۱۸	ش	۱۳	۳۵	ق	جن فرننذز	پاسیفیک جنوبی	۳۳	۳۰	ش	۷۹	۰	ب
جرزوان	افغانستان	۳۵	۴۵	ش	۶۵	۰	ق	جنینه	اروپای عثمانی	۳۹	۴۸	ش	۲۱	۰	ق
جرسی	جزیره ایست نزدیک انگلند	۴۹	۱۷	ش	۲	۱۰	ب	جنیوه	سویت زرلند	۴۶	۱۲	ش	۶	۹	ق
جرمن تون	امریکای شمالی	۳۶	۱۵	ش	۸۰	۴۵	ب	جوه	هندالشرق	۷	۳۰	ج	۱۱۰	۰	ق
جزایر الاصدقا	پولی نشیه	۲۰	۰	ج	۱۸۰	۰	ب	جونه	محیط هند	۱۲	۱۰	ج	۴۴	۲۵	ق
جزایر الشرکه	پولی نشیه	۱۸	۰	ج	۱۵۱	۰	ب	جهرم	ایران	۲۸	۴۰	ش	۵۳	۴۱	ق
جشک	بلوچستان	۲۵	۴۵	ش	۵۷	۵۳	ق	جیرفت	ایران	۲۸	۷	ش	۵۷	۴۴	ق
جسو	جپان	۴۴	۰	ش	۱۴۰	۰	ق	جیکوار	هندوستان	۲۲	۱۵	ش	۷۳	۳۰	ق

بلدان	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	بلدان	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
جیکوار	هندوستان	۲۲	۱۵	ش	۷۳	۳۰	ق	جیلبرت	پولی نشیه	۱	۰	ش	۱۷۳	۰	ق
جیلولو	ازجزایر هندالشرق	۱	۰	ش	۱۲۸	۰	ق	جین	اسپانیا	۳۷	۴۹	ش	۳	۴۷	ب
چارک	ایران	۲۶	۴۰	ش	۵۴	۲۰	ق	چندرنگار	هندوستان	۲۲	۵۰	ش	۸۸	۲۷	ق
چارجو	ترکمانیه	۳۹	۰	ش	۶۳	۵۰	ق	چوسن	ازجزایر چین	۳۰	۳۰	ش	۱۲۱	۵۵	ق
چارلس تون	امریکای شمالی	۳۲	۴۲	ش	۸۰	۰	ب	چول	هندوستان	۱۸	۳۱	ش	۷۳	۰	ق
چپی نم	انگلند	۵۱	۲۷	ش	۲	۶	ب	چوکوی سکا	بالیویه	۱۹	۳۰	ج	۶۶	۵۴	ب
چتم	انگلند	۵۱	۲۳	ش	۰	۳۱	ق	چی چستر	انگلند	۵۰	۵۰	ش	۰	۴۶	ب
چرکسک	روسیه	۴۷	۱۲	ش	۳۹	۵۶	ق	چی کوی مولا	گاتیملا	۱۵	۰	ش	۸۹	۲۰	ب
چرکوف	روسیه	۵۰	۰	ش	۳۶	۹	ق	چیکه کول	هندوستان	۱۸	۲۰	ش	۸۴	۲	ق
چرلوت تون	امریکای شمالی	۴۵	۱۶	ش	۶۳	۱۶	ب	چیلو	جزیره درنزدیکی امریکای جنوبی	۴۲	۴۰	ج	۷۴	۰	ب
چرنیگو	روسیه	۵۱	۲۵	ش	۳۱	۳۱	ق	چنچین چیلا	اسپانیا	۳۸	۵۶	ش	۱	۴۶	ب
چستر	انگلند	۵۳	۱۱	ش	۲	۵۳	ب	چی وی تاوک کیه	ایطالیا	۴۲	۵	ش	۱۱	۴۴	ق
چلت نم	انگلند	۵۱	۵۴	ش	۲	۳	ب	چیلی کاث	امریکای شمالی	۳۹	۲۰	ش	۸۳	۱	ب
چلمس فورد	انگلند	۵۱	۴۴	ش	۰	۲۸	ق								
حاجی ترخان	روسیه	۴۶	۲۱	ش	۴۸	۲	ق	حلب	شامات	۳۶	۱۵	ش	۳۷	۱۲	ق
حبرون	شامات	۳۱	۳۱	ش	۳۵	۱۱	ق	حلوان	کردستان	۳۴	۵۰	ش	۴۵	۳۵	ق
حجر	عربستان جزو وادی القری	۲۷	۲۰	ش	۳۸	۴۵	ق	حله	عراق عرب	۳۲	۳۲	ش	۴۴	۲۰	ق
حدة	عربستان	۲۱	۳۲	ش	۳۹	۴۵	ق	حماة	شامات	۳۵	۱۰	ش	۳۷	۰	ق
حدیثه جنب دجله	بلاد الجزیره	۳۴	۵۱	ش	۴۳	۲۱	ق	حمص	شامات	۳۴	۳۶	ش	۳۷	۱۰	ق
حدیثه جنب فرات	بلاد الجزیره	۳۴	۱۰	ش	۴۲	۲۰	ق	حویزه	ایران	۳۱	۱۱	ش	۴۷	۴۵	ق
حران	بلاد مضر	۳۶	۵۶	ش	۳۹	۲	ق	حیدراباد	هندوستان	۱۷	۲۰	ش	۷۸	۲۸	ق
حصن کیفا	بلاد الجزیره	۳۷	۴۰	ش	۴۱	۱۰	ق	حیدراباد	هندوستان	۲۵	۲۲	ش	۶۸	۴۰	ق
حضرموت	عربستان	۱۶	۰	ش	۴۷	۰	ق	حیفا	شامات	۳۲	۵۰	ش	۳۵	۴	ق
خاران	بلوچستان	۲۸	۲۰	ش	۶۴	۲۰	ق	خانقین	عراق عرب	۳۴	۲۵	ش	۴۵	۱۱	ق
خارک	بحرالعجم	۲۹	۲۰	ش	۵۰	۲۰	ق	خبیص	ایران	۳۱	۴۰	ش	۵۸	۲۰	ق

بلدان	ممالك	عرض درجه	عرض دقيقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقيقه	طول جهة	بلدان	ممالك	عرض درجه	عرض دقيقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقيقه	طول جهة
ختلان	ماوراءالنهر	٣٧	٥٠	ش	٦٩	٤٠	ق	ختليص	عربستان	٢٢	١٥	ش	٣٩	٣٦	ق
ختن	بخاراى صغير	٣٦	٥٠	ش	٨٠	٣٠	ق	خواف	ايران	٣٥		ش	٦٠	١٢	ق
خجند	فرغانه	٤١	٢٢	ش	٦٨	٤٥	ق	خوقند	فرغانه	٤١	٢٠	ش	٧٠	٣٠	ق
خرسن	روسيه	٤٦	٣٦	ش	٣٢	٤٢	ق	خونسار	ايران	٣٣	٨	ش	٥٠	٢٥	ق
خرتوم	نوبيه	١٥	٣٥	ش	٣٢	٣٨	ق	خوى	ايران	٣٨	٢٨	ش	٤٥	١٢	ق
خرم اباد	ايران	٣٣	٣٦	ش	٤٦	٢٥	ق	خيف	عربستان	٢٤	٤٠	ش	٣٩	١٥	ق
خشت	ايران	٢٩	٣٠	ش	٥١	١٤	ق	خيبر	عربستان	٢٦	٢٥	ش	٤٠	١٥	ق
خلاط	ارمنيه	٣٨	٤٠	ش	٤٢	٤٠	ق	خيرپور	هندوستان	٢٧	٣٠	ش	٦٨	٥٥	ق
خلخال	ايران	٣٧	٣٧	ش	٤٨	٥	ق	خيوه	خوارزم	٤١	٥٠	ش	٥٩	٣٠	ق
خلم	بلخ	٣٦	٣٩	ش	٦٨	٨	ق								
دارابجرد	ايران	٢٨	٤٩	ش	٥٤	٣٨	ق	درغيه	عربستان	٢٥	٠	ش	٤٦	٣٠	ق
دارچستر	انگلند	٥٠	٤٣	ش	٢	٢٥	ب	درهم	انگلند	٥٤	٤٦	ش	١	٣٤	ب
دارمشتت	جرمنى	٤٩	٥٢	ش	٨	٣٥	ق	درومره	افريقاى معربه	٥	٥	ش	٥	٤٥	ب
دامغان	ايران	٣٦	٧	ش	٥٤	٣٨	ق	دزفول	ايران	٣٢	١٠	ش	٤٨	٣٠	ق
دامى نيكا	هندالغرب	١٥	٢٠	ش	٦١	٢٦	ب	دستا	جرمنى	٥١	٥٠	ش	١٢	١٨	ق
داوز	انگلند	٥١	٧	ش	١	١٨	ق	دسلدارف	پروشيه	٥١	١٣	ش	٦	٤٦	ق
داور	امريكاى شمالى	٣٩	٩	ش	٧٥	٣٠	ب	دسيده	هندالغرب	١٦	١٧	ش	٦١	١٠	ب
دبلين	آيرلند	٥٣	٢١	ش	٦	١٩	ب	دكاله	بربرستان	٣٢	٤٥	ش	٨	٠	ب
دت فورد	انگلند	٥١	٢٨	ش		٢	ب	دگو	بالتيك	٥٨	٥٠	ش	٢٢	٣٠	ق
دت مولد	جرمنى	٥١	٥٦	ش	٨	٥٢	ق	ديلجان	ايران	٣٤	١٥	ش	٥٠	٢٨	ق
دجوك جاكرته	جوه	٧	٥٨	ج	١١٠	٢٢	ق	دمار	عربستان	١٤	٢٥	ش	٤٤	٢٣	ق
دران هيم	نارووى	٦٣	٢٠	ش	١٠	٢٢	ق	دمشق	شامات	٣٣	٣٠	ش	٣٦	٢٥	ق
دراى تيج	انگلند	٥٢	١٦	ش	٢	٧	ب	دم زهره	كوينه	٦	٥٢	ش	٥٨	١١	ب
دربند	روسيه	٤٢	٦	ش	٤٨	١٦	ق	دمن	هندوستان	٢٠	٢٣	ش	٧٢	٥٥	ق
دربى	انگلند	٥٣	٥	ش	١	٣٥	ب	دمنهور	مصر	٣١	٢	ش	٣٠	٣٠	ق
درجز	ايران	٣٧	١٣	ش	٥٩	٩	ق	دمياط	مصر	٣١	٢٥	ش	٣١	٤٧	ق
درزدن	سكس	٥١	٣	ش	١٣	٤٣	ق	دن بى	ويلز	٥٣	١١	ش	٣	٢٣	ب

بلدان	ممالك	عرض درجه	عرض دقيقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقيقه	طول جهة	بلدان	ممالك	عرض درجه	عرض دقيقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقيقه	طول جهة
دنت زيك	پروشيه	٥٤	٢٢	ش	١٨	٣٧	ق	ديار بكر	بلاد الجزيره	٣٧	٥٦	ش	٣٩	٥٠	ق
دندى	اسكاتلند	٥٦	٢٨	ش	٢	٥٨	ب	دنى شن	امريكاى شمالى	٣٩	٤٢	ش	٨٤	٩	ب
دنش بل	انگلند	٥١	٥٣	ش	٠	١٣	ب	ديرغازيخان	هندوستان	٢٩	٥٨	ش	٧٠	٣١	ق
دنگلس	اسكاتلند	٥٥	٥٦	ش	٤	٣٠	ب	ديز	نوبيه	٢٢	٤٥	ش	٣٢	١٠	ق
دنيه	اسپانيا	٣٨	٥٢	ش	٠	٤	ق	ديرخ	ماوراءالنهر	٤٠	٢١	ش	٦٧	٣٠	ق
دورزو	اوروپاى عثمانى	٤١	١٨	ش	١٩	٢٦	ق	ديلمان	ايران	٣٦	٤٥	ش	٤٩	٥٣	ق
دومة الجندل	عربستان	٢٩	٤٠	ش	٤٠	٢٠	ق	ديلمقان	ايران	٣٨	٩	ش	٤٤	٢٧	ق
دون پرت	انگلند	٥٠	٢٤	ش	٤	١١	ب	ديلم	ايران	٣٠	٢	ش	٥٠	١٢	ق
ده زنكى	غور	٣٤	٤٧	ش	٦٧	١٠	ق	ديو	هندوستان	٢٠	٤٠	ش	٧١	٤	ق
دهلى	هندوستان	٢٨	٣٥	ش	٧٧	١٢	ق	ديوكسن پانتس	بواريه	٤٩	١٥	ش	٧	٢١	ق
دهلك	بحرالاحمر	١٥	٤٠	ش	٤٠	١٠	ق								
ذات حج	عربستان	٢٨	٣٠	ش	٣٦	٤٠	ق								
رابغ	عربستان	٢٢	٥٠	ش	٣٩	٢٠	ق	رستاك	مكلنبرگ	٥٤	٣	ش	١٢	١٦	ق
راتردم	هالند	٥١	٥٥	ش	٤	٣٠	ق	رشت	ايران	٣٧	٢٠	ش	٤٩	٣٥	ق
راجه مندرى	هندوستان	١٦	٥٨	ش	٨١	٥٢	ق	رشيد	مصر	٣١	٢٥	ش	٣٠	٢٨	ق
رادريك	محيط هند	١٩	٣٠	ج	٦٣	٥٠	ق	رقه	بلاد مضر	٣٦	٠	ش	٣٩	٠	ق
راس العين	بلاد الجزيره	٣٦	٣٦	ش	٤٠	٥	ق	رليف	امريكاى شمالى	٣٥	٤٥	ش	٧٨	٤٠	ب
راگوسه	دالماتيه	٤٢	٣٨	ش	١٨	٦	ق	رمزگيت	انگلند	٥١	١٩	ش	١	٢٥	ق
رامهرمز	ايران	٣١	٧	ش	٥٠	٠	ق	رنده	اسپانيا	٣٦	٤٧	ش	٥	٦	ب
راين	ايران	٢٩	٢٠	ش	٥٦	٥٢	ق	رن كارن	انگلند	٥٣	٢٠	ش	٢	٤٤	ب
رت لند	امريكاى شمالى	٤٣	٤٠	ش	٧٢	١٥	ب	رنگون	برمان	١٦	٤٦	ش	٩٦	١٢	ق
رتيزبن	بواريه	٤٩	١	ش	١٢	٦	ق	روانك	فرانسه	٤٩	٢٦	ش	١	٦	ق
رحبه	بلاد الجزيره	٣٥	٥	ش	٤٠	٢٢	ق	رودس	مدءترنين	٣٦	١٠	ش	٢٨	٠	ق
رد جو	ايطاليا	٤٤	٤١	ش	١٠	٣٧	ق	رودلس تدت	جرمنى	٥٠	٤٣	ش	١١	٢٠	ق
رد جو	نپلس	٣٨	٦	ش	١٥	٤٠	ق	رول	روسيه	٥٩	٢٦	ش	٢٤	٣٠	ق
ردنار	ويلز	٥٢	١٨	ش	٣	٢٠	ب	رومه	ايطاليا	٤١	٥٤	ش	١٢	٢٩	ق

بلدان	ممالک	عرض درجه	دقیقه	جهة	طول درجه	دقیقه	جهة	بلدان	ممالک	عرض درجه	دقیقه	جهة	طول درجه	دقیقه	جهة
رَوِنه	ایطالیا	۴۴	۲۵	ش	۱۲	۱۲	ق	ریدینگ	امریکای شمالی	۴۰	۲۱	ش	۷۵	۵	ب
ری اجی رو	برزیل	۲۲	۵۶	ج	۴۳	۱۰	ب	ریدینگ	انگلند	۵۱	۲۸	ش	۰	۵۹	ب
ری اجه	ل پلته	۲۹	۰	ج	۶۷	۵۵	ب	ریکیه ویک	ایس لند	۶۴	۰	ش	۲۲	۰	ب
ریپ نه	روسیه			ش			ق	ریگا	روسیه	۵۶	۵۸	ش	۲۴	۶	ق
ری پن	دنمرک	۵۵	۲۰	ش	۸	۴۶	ق	رمیش	فرانسه	۴۹	۱۵	ش	۴	۲	ق
ریچموند	انگلند	۵۴	۲۶	ش	۱	۴۵	ب	ری می نی	ایطالیا	۴۴	۵	ش	۱۲	۳۵	ق
ریچموند	امریکای شمالی	۳۷	۳	ش	۷۷	۳۹	ب	ریوش	جرمنی	۵۰	۳۵	ش	۱۱	۵۶	ق
زاهدان	ایران	۲۸	۵۲	ش	۵۳	۵۶	ق	زنت	اجزائر یونان	۳۷	۴۶	ش	۲۰	۴۷	ق
زبره	عربستان	۲۶	۰	ش	۵۱	۱۰	ق	زنجان	ایران	۳۶	۴۹	ش	۴۸	۱۸	ق
زبید	عربستان	۱۴	۱۶	ش	۴۳	۰	ق	زنزی بار	افریقای شرقی	۶	۰	ج	۳۹	۰	ق
زرزه	دالمتیه	۴۴	۷	ش	۱۵	۱۳	ق	زوریک	سویت زرلند	۴۷	۲۲	ش	۸	۳۲	ق
زکاتکس	مکسیکو	۲۳	۰	ش	۱۰۱	۴۰	ب	زوپلته	بربرستان	۲۶	۱۰	ش	۱۵	۲۶	ق
زگ	سویت زرلند	۴۷	۱۰	ش	۸	۳۰	ق	زهاب	ایران	۳۴	۳۰	ش	۴۶	۴	ق
زلا	اسیای صغیر	۳۹	۴۶	ش	۳۶	۲۰	ق	زیتومرش	روسیه	۵۰	۱۶	ش	۲۸	۳۷	ق
زل	جرمنی	۵۰	۶	ش	۷	۹	ق	زیلع	حبشه	۱۱	۱۷	ش	۴۲	۵۵	ق
زمین داور	افغانستان	۳۳	۵	ش	۶۵	۰	ق	زیه	مدیترانین	۳۷	۳۷	ش	۲۴	۲۰	ق
زموره	اسپانیا	۴۱	۳۷	ش	۵	۵۰	ب								
ساری	ایران	۳۶	۲۹	ش	۵۳	۵	ق	سبزار	افغانستان	۳۳	۵۰	ش	۶۲	۰	ق
سالزبوری	انگلند	۵۱	۴	ش	۱	۴۷	ب	سبزوار	ایران	۳۶	۱۲	ش	۵۷	۲۲	ق
سالوترن	سویت زرلند	۴۷	۱۲	ش	۷	۳۲	ق	سبیطله	بربرستان	۳۵	۰	ش	۹	۱۵	ق
سامبوه	اجزائر هند الشرق	۸	۳۰	ج	۱۱۷	۲۸	ق	سپین زغ	مدیترانین	۳۶	۴۵	ش	۲۱	۴۱	ق
سان فرمی	ایطالیای آستریه	۴۶	۱۰	ش	۹	۵۰	ق	ستاره	هندوستان	۱۷	۰	ش	۷۵	۰	ق
ساوه	ایران	۳۴	۵۷	ش	۵۰	۲۳	ق	شره گرد	افریقای مغربی	۴	۵۵	ش	۸	۵۰	ب
سبا	عربستان	۱۵	۳۶	ش	۴۵	۲۲	ق	ستمپلیه	مدیترانین	۳۶	۳۶	ش	۲۶	۲۱	ق
سبا	هندالغرب	۱۷	۴۰	ش	۶۳	۱۸	ب	ستوره	بربرستان	۳۷	۰	ش	۷	۰	ق
سبته	بربرستان	۳۵	۵۶	ش	۵	۱۸	ب	سجلماسه	بربرستان	۳۰	۳۰	ش	۲	۳۰	ب

حروف الزاء المعجمه

حروف السین المهمله

بلدان	ممالک	عرض درجه	دقیقه	جهة	طول درجه	دقیقه	جهة	بلدان	ممالک	عرض درجه	دقیقه	جهة	طول درجه	دقیقه	جهة
سخوم قلعه	روسیه	۴۳	۰	ش	۴۰	۵۳	ق	سلونه	یونان	۳۸	۳۰	ش	۲۲	۲۴	ق
سراب	ایران	۳۷	۵۹	ش	۴۷	۳۶	ق	سلونیکا	اروپای عثمانی	۴۰	۳۸	ش	۲۲	۵۸	ق
سرت	بربرستان	۳۱	۰	ش	۱۷	۰	ق	سلیمانیه	کردستان	۳۵	۲۸	ش	۴۵	۲۰	ق
سرخس	ایران	۳۶	۳۰	ش	۶۱	۰	ق	سماوه	عراق عرب	۳۱	۱۹	ش	۴۵	۲۶	ق
سردینیه	مدیترانین	۴۰	۰	ش	۹	۰	ق	سمبس	بازنیو	۱	۱۲	ش	۱۰۹	۲۰	ق
سرقو	مدیترانین	۳۷	۱۰	ش	۲۴	۳۰	ق	سمر	اجزائر فیلیپین	۱۲	۰	ش	۱۲۵	۰	ق
سرگت	روسیه	۶۱	۰	ش	۸۳	۰	ق	سمرقند	ترکستان	۳۹	۵۶	ش	۶۶	۵۰	ق
سرگوسا	اسپانیا	۴۱	۴۲	ش	۰	۴۹	ب	سمرنگ	جوه	۷	۳	ج	۱۱۰	۲۴	ق
سرم	اجزائر هند الشرق	۳	۰	ج	۱۲۹	۳۰	ق	سمروف	روسیه	۶۰	۴۵	ش	۶۹	۰	ق
سروان	بلوچستان	۲۹	۵	ش	۶۴	۳۰	ق	سمسون	اسیای صغیر	۴۱	۲۰	ش	۳۶	۲۰	ق
سری حیب	برزیل	۱۱	۵	ج	۳۶	۴۰	ب	سمنجان	طخارستان	۳۶	۵۲	ش	۷۰	۶	ق
سریگو	اجزائر یونان	۳۶	۱۵	ش	۲۳	۰	ق	سمندریه	اروپای عثمانی	۴۴	۳۸	ش	۲۱	۰	ق
سرینگاپتم	هندوستان	۱۲	۲۶	ش	۷۶	۴۲	ق	سمنان	ایران	۳۵	۳۳	ش	۵۳	۳۲	ق
سری	انگلند	۵۱	۱۷	ش	۰	۲۴	ب	سموس	مدیترانین	۳۷	۴۵	ش	۲۶	۵۲	ق
سفلونیه	اجزائر یونان	۳۸	۱۵	ش	۲۰	۳۵	ق	سن	بلاد الجزیره	۳۵	۳	ش	۴۳	۳۵	ق
سقوطره	محیط هند	۱۲	۳۲	ش	۵۴	۲۵	ق	سناَر	نوبیه	۱۳	۳۵	ش	۳۳	۴۵	ق
سکتو	افریقای مرکزی	۱۳	۵	ش	۵	۱۲	ق	سن پالو	برزیل	۲۳	۳۰	ج	۴۶	۴۰	ب
سکی رو	اجزائر آرشیپلاج یونان	۳۸	۵۰	ش	۲۴	۳۳	ق	سن ترم	پورتگال	۳۹	۱۶	ش	۸	۴۴	ب
سگاویه	اسپانیا	۴۱	۰	ش	۴	۱۰	ب	سن تن در	اسپانیا	۴۳	۲۸	ش	۳	۴۲	ب
سگنا	آستریه	۴۵	۰	ش	۱۴	۵۴	ق	سنت البنس	انگلند	۵۰	۳۵	ش	۲	۴	ب
سل	بربرستان	۳۴	۵	ش	۶	۴۵	ب	سنت البنس	امریکای شمالی	۴۴	۴۸	ش	۷۳	۵	ب
سلبی	انگلند	۵۳	۴۷	ش	۱	۲	ب	سنت اندروس	اسکاتلند	۵۴	۳۹	ش	۱	۴۰	ب
سلبس	اجزائر هند الشرق	۲	۰	ج	۱۲۱	۰	ق	سنت تولومیو	هندالغرب	۱۷	۵۲	ش	۶۲	۵۲	ب
سلته	ل پلته	۲۴	۲۰	ج	۶۴	۵۰	ب	سنت پال دلونده	افریقای مغربی	۸	۵۰	ج	۱۳	۱۸	ق
سلرنو	نیپلس	۴۰	۴۰	ش	۱۴	۴۵	ق	سنت پیر	امریکای شمالی	۴۶	۳۵	ش	۵۶	۱۲	ب
سلزویک	دنمرک	۵۴	۳۲	ش	۹	۲۳	ق	سنت پطرزبرگ	روسیه	۵۹	۵۶	ش	۳۰	۱۸	ق
سلمیس	جزیره قبرس	۳۵	۱۱	ش	۳۳	۵۲	ق	سنت تامس	هندالغرب	۱۸	۲۰	ش	۶۴	۵۶	ب
سلمنکا	اسپانیا	۴۱	۵	ش	۵	۴۲	ب	سنت تامس	آتلنتیک	۰	۱۰	ش	۶	۳۵	ق
سلم	امریکای شمالی	۳۹	۳۹	ش	۷۵	۲۲	ب								

بلدان	ممالك	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
سنت جان	نیوبرونسویك	٤٥	١٦	ش	٦٦	٣	ب
سنت جان	نیوفوندلند	٤٧	٣٧	ش	٥٢	٥٠	ب
سنت جان	هند الغرب	١٨	٢٠	ش	٦٤	٤٣	ب
سنت دامینگو	هند الغرب	١٨	٢٩	ش	٦٩	٥٩	ب
سنت سباستیان	اسپانیا	٤٣	١٩	ش	٢	٠	ب
سنت سلوادور	ازجزایر بهمه	٢٤	٢٥	ش	٧٥	٤٠	ب
سنت سلوادور	گاتیمالا	١٤	٠	ش	٨٩	٠	ب
سنت سلوادور	افریقای غربی	٦	٢٥	ج	١٤	٢٠	ق
سنت فیلیپ دو بنگولا	افریقای غربی	١٢	٣٢	ج	١٣	٣٧	ق
سنت کریستوفر	هند الغرب	١٧	١٨	ش	٦٢	٤٨	ب
سنت کروز	بربرستان	٣٠	٣٠	ش	٩	٤٥	ب
سنت کروا	هند الغرب	١٧	٤٥	ش	٦٤	٤٠	ب
سنت گلین	سویتزرلند	٤٧	٢٦	ش	٩	٢٣	ق
سنت لوسیه	هند الغرب	١٣	٥٠	ش	٦٠	٥٨	ب
سنت لویس	افریقا	١٦	١٥	ش	١٦	٣٢	ب
سنت مرتین	هند الغرب	١٨	٤	ش	٦٣	٧	ب
سنت وینسنت	هند الغرب	١٣	١٧	ش	٦١	٩	ب
سنت هلینه	اطلنتیك جنوبده جزیره در	١٥	٥٥	ج	٥	٤٩	ب
سنت توماس	هند الغرب	١٧	٣٠	ش	٦٣	٣	ب
سنته مارء	ازجزایر یونان	٣٨	٤٢	ش	٢٠	٤٠	ق
سنته فی	امریکای شمالی	٣٦	١٥	ش	١٠٥	٥٠	ب
سنته فی	ل پلته	٣١	٤٠	ج	٦٠	٥٠	ب
سنته کروز دل سیرو	بالیویه	١٨	٥	ج	٦٣	٣٥	ب
سنجار	بلاد الجزیره	٣٦	١٢	ش	٤١	٥٥	ق
سن جان	ل پلته	٣١	٥	ج	٦٨	٥٠	ب
سندامیر	پولند	٥٠	٤١	ش	٢١	٤٧	ق
سندویچ	پولینزیه	٢٠	٠	ش	١٥٦	٠	ق
سنیدرشاوزن	جرمنی	٥١	٢٢	ش	١٠	٥٠	ق

بلدان	ممالك	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
سن تیاغو	چیلی	٣٣	٢٦	ج	٧٠	٤٤	ب
سن تیاغو دل استرو	ل پلته	٢٧	٥٥	ج	٦٤	٠	ب
سنطورین	مدیترانه	٣٦	٢٥	ش	٢٥	٢٥	ق
سنگوین	افریقای غربی	٥	١٢	ش	٩	٢٠	ب
سنگل	افریقای غربی	١٦	٠	ش	١٦	٣٠	ب
سن لویس	ل پلته	٣٣	٢٠	ج	٦٥	٥٠	ب
سن لویس پوتوسی	مکسیکو	٢٢	٠	ش	١٠٠	٣٠	ب
سن مرینو	ایطالیا	٤٣	٥٦	ش	١٢	٢٨	ق
سننج	ایران	٣٥	٢٠	ش	٤٧	٢٠	ق
سنه	افریقای شرقی	١٧	٣٠	ش	٣٥	٢٠	ق
سوان ریور	نیوهالند	٣٢	٤	ج	١١٦	٠	ق
سوانسی	ویلز	٥١	٣٧	ش	٣	٥٥	ب
سوتی	هندوستان	٢٤	٣٠	ش	٨٨	١٠	ق
سوتمپتن	انگلند	٥٠	٥٤	ش	١	٢٤	ب
سورت	هندوستان	٢١	١٣	ش	٧٣	٠	ق
سوره کرته	جوه	٧	٣٠	ج	١١٠	٥٥	ق
سوسته	ایران	٣٢	٩	ش	٤٨	١٠	ق
سوسه	بربرستان	٣٥	٤٦	ش	١٠	٢٩	ق
سوس اقصی	بربرستان			ش			
سوستپول	قرم	٤٤	٣٦	ش	٣٣	٣١	ق
سوسانگ	فرانسه	٤٩	٢٢	ش	٣	١٩	ق
سولار	ازجزایر هند الشرق	٨	٥٠	ج	١٢٣	٦	ق
سولومن	آسترالشیه	٨	٠	ج	١٥٦	٠	ق
سومتره	ازجزایر هند الشرق	٠	٠	٠	١٠٠	٠	ق
سویداء	عربستان	٢٥	٢٧	ش	٣٩	٢٠	ق
سویس	مصر	٢٩	٥٩	ش	٣٢	٣٥	ق
سویل	اسپانیا	٣٧	٢٥	ش	٥	٤٨	ب
سی آ	مدیترانه	٣٨	٢٥	ش	٢٦	٠	ق

بلدان	ممالك	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
سیتکا	امریکای شمالی	٥٧	٣٠	ش	١٣٦	٠	ب
سی چلس	چند جزیره در محیط هند	٤	٣٠	ج	٥٥	٢٠	ق
سیدنی	نیوهالند	٣٣	٥٢	ج	١٥١	١٢	ق
سیدنی	امریکای شمالی	٤٦	١٢	ش	٦٠	١٦	ب
سیرالیون	افریقای غربی	٨	٣٠	ش	١٣	١٨	ب
سیراکوس	سیسیلیه	٣٧	٤	ش	١٥	١٧	ق
سیرن سستر	انگلند	٥١	٤٢	ش	١	٥٨	ب
سیسیلیه	مدیترانه	٣٧	٣٠	ش	١٤	٠	ق
سیکوك	جاپان	٣٣	٠	ش	١٣٤	٠	ق
سیگون	کوچین چینا	١٠	٥٠	ش	١٠٦	٤١	ق
سیگمرنگن	جرمنی	٤٨	٥	ش	٩	١٢	ق
سیلی	چند جزیره در نزدیکی انگلند	٤٩	٥٨	ش	٦	١٥	ب
شاهرود	ایران	٣٦	٢٢	ش	٥٤	٥٦	ق
شانگهی	چین	٣١	١٠	ش	١٢٠	٥٦	ق
شبرغان	افغانستان	٣٦	٣٥	ش	٦٦	٢١	ق
شتلند	چند جزیره در نزدیکی اسکاتلند	٦٠	٢٩	ش	١	١٥	ب
شدوان	بحر الاحمر	٢٧	٢٧	ش	٣٤	٠	ق
شروزبوری	انگلند	٥٢	٤٢	ش	٢	٤٥	ب
شفهاوزن	سویتزرلند	٤٧	٤١	ش	٨	٣٨	ق
شکارپور	هندوستان	٢٧	٥٦	ش	٦٨	٥٠	ق
شفیلد	انگلند	٥٣	٢٤	ش	١	٣٠	ب
شکی	روسیه	٤١	٥	ش	٤٧	١١	ق
شلوس	فرانسه	٤٥	٣٩	ش	٠	٥	ق
شماخی	روسیه	٤٠	٢٠	ش	٤٨	٣٣	ق
صرفنده	شامات	٣٣	٢٦	ش	٣٥	١٩	ق
صعده	عربستان	١٧	١٥	ش	٤٣	١٧	ق

بلدان	ممالك	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
سیلیستره	اروپای عثمانی	٤٤	١٠	ش	٢٧	١٢	ق
سیلان	محیط هند	٨	٠	ش	٨١	٠	ق
سیمفروپول	قرم	٤٤	٥٥	ش	٣٤	٥	ق
سینا	ایطالیا	٤٣	٢٢	ش	١١	٢٠	ق
سین تیرس	هند الغرب	١٥	٥٢	ش	٦١	٤٠	ب
سینگاپور	ملکا	١	١٧	ش	١٠٣	٥١	ق
سینه لوئه	مکسیکو	٢٥	٤٤	ش	١٠٨	٣	ب
سینوپ	آسیای صغیر	٤٢	٢	ش	٣٥	١٠	ق
سیواس	آسیای صغیر	٣٨	٣٠	ش	٣٧	٠	ق
سیوداد ریل	گاتیمالا	١٦	٣٠	ش	٩٢	٤٠	ب
سیوداد رودریگو	اسپانیا	٤٠	٣٢	ش	٦	٢٦	ب
سیویتا وکچیه	ایطالیا	٤٢	٥	ش	١١	٤٥	ق
شمبری	سردینیه	٤٥	٣٨	ش	٥	٥٤	ق
شمکور	روسیه	٤٠	٤٦	ش	٤٦	١٤	ق
شوشتر	ایران	٣٢	٠	ش	٤٩	٠	ق
شهربان	عراق عرب	٣٤	٠	ش	٤٤	٥٠	ق
شهربابك	ایران	٢٩	٤٨	ش	٥٤	٥٠	ق
شهرزور	کردستان	٣٥	٢٠	ش	٤٥	٣٠	ق
شورین	مکلن برگ	٥٣	٣٧	ش	١١	٣٠	ق
شوشی	روسیه	٣٩	٤٠	ش	٤٧	١٠	ق
شویز	سویتزرلند	٤٧	١	ش	٨	٤٠	ق
شیراز	ایران	٢٩	٣٧	ش	٥٢	٤٠	ق
شیرنس	انگلند	٥١	٢٧	ش	٠	٤٤	ق
شیلدس	انگلند	٥٥	١	ش	١	٢٦	ب
صغد	ماوراء النهر	٤٠	٠	ش	٦٦	٠	ق
صفاقس	بربرستان	٣٤	٤٥	ش	١٠	٣٠	ق

بلدان	ممالک	عرض			طول			بلدان	ممالک	عرض			طول		
		درجه	دقیقه	جهة	درجه	دقیقه	جهة			درجه	دقیقه	جهة	درجه	دقیقه	جهة
صفین	بلاد مصر	۳۶	۰	ش	۳۸	۲۵	ق	صوفیه	اروپای عثمانی	۴۲	۳۶	ش	۲۳	۲۸	ق
صندل فود	از جزایر هند شرقی	۱۰	۰	ج	۱۲۰	۰	ق	صیام	صیام	۱۴	۴۵	ش	۱۰۰	۴۰	ق
صنعا	عربستان	۱۵	۲۸	ش	۴۴	۱۰	ق	صیدا	شامات	۳۳	۳۵	ش	۳۵	۳۰	ق
صور	شامات	۳۳	۱۸	ش	۳۵	۱۲	ق	صیوه	مصر	۲۹	۱۲	ش	۲۶	۱۶	ق
طارم	ایران	۲۷	۵۴	ش	۵۵	۱۴	ق	طرزونه	اسپانیا	۴۱	۵۶	ش	۱	۴۴	ب
طارطوسه	شامات	۳۴	۴۸	ش	۳۵	۵۴	ق	طرسوس	آسیای صغیر	۳۶	۵۸	ش	۳۴	۵۵	ق
طارطوسه	اسپانیا	۴۰	۴۸	ش	۰	۳۴	ق	طرگونه	اسپانیا	۴۱	۸	ش	۱	۱۵	ق
طاق گرا	ایران	۳۴	۳۷	ش	۴۵	۴۰	ق	طرنتو	نیپلس	۴۰	۲۸	ش	۱۷	۱۲	ق
طالقان	ایران	۳۶	۱۰	ش	۵۰	۴۰	ق	طرچی ناپولی	هندوستان	۱۰	۴۵	ش	۷۸	۵۰	ق
طالقان	طخارستان	۳۶	۴۲	ش	۶۹	۳۸	ق	طفیللت	بربرستان	۳۱	۱۵	ش	۴	۳۰	ب
طاهری	ایران	۲۷	۳۸	ش	۵۲	۲۲	ق	طلویره	اسپانیا	۳۹	۵۸	ش	۴	۴۷	ب
طایف	عربستان	۲۱	۳۰	ش	۴۱	۱۰	ق	طنجه	بربرستان	۳۵	۴۹	ش	۵	۵۵	ب
طبریه	شامات	۳۲	۴۶	ش	۳۵	۳۲	ق	طنجه	کولومبیه	۵	۲۸	ش	۷۳	۴۸	ب
طبس	ایران	۳۳	۴۰	ش	۵۷	۴۰	ق	طنریف	از جزایر کناری	۲۸	۱۷	ش	۱۶	۴۰	ب
طرهپنی	سیسیلی	۳۸	۲	ش	۱۲	۳۰	ق	طوای	برمان	۱۴	۱	ش	۹۸	۷	ق
طرابلس	شامات	۳۴	۲۶	ش	۳۵	۵۰	ق	طولقه	بربرستان	۳۴	۲۸	ش	۴	۳۰	ق
طرابلس	بربرستان	۳۲	۵۲	ش	۱۳	۱۴	ق	طهران	ایران	۳۵	۴۰	ش	۵۱	۲۰	ق
طرابزون	ارمنیه	۴۱	۴	ش	۳۹	۴۴	ق	طیسفون	عراق عرب	۳۳	۸	ش	۴۴	۳۵	ق
عانه	بلاد الجزیره	۳۴	۲۰	ش	۴۱	۴۵	ق	عسقلان	شامات	۳۱	۳۹	ش	۳۴	۳۲	ق
عباس آباد	ایران	۳۶	۲۰	ش	۵۶	۳۸	ق	علو	ایران	۲۷	۲۹	ش	۵۲	۴۳	ق
عباسی	ایران	۲۷	۱۴	ش	۵۶	۲۳	ق	عقبه	عربستان	۲۹	۲۵	ش	۳۵	۰	ق
عدن	عربستان	۱۲	۴۶	ش	۴۵	۰	ق	عقدا	ایران	۳۲	۳۸	ش	۵۴	۴۶	ق
عذبون	شامات	۳۳	۱	ش	۳۵	۶	ق	عکه	شامات	۳۲	۵۶	ش	۳۵	۶	ق
عرفه	بلاد الجزیره	۳۷	۱۰	ش	۳۸	۴۰	ق	عین تاب	شامات	۳۷	۷	ش	۳۷	۳۰	ق
غازان	روسیه	۵۵	۴۳	ش	۴۹	۱۵	ق	غدامس	بربرستان	۳۰	۴۵	ش	۱۰	۳۰	ق

بلدان	ممالک	عرض			طول			بلدان	ممالک	عرض			طول		
		درجه	دقیقه	جهة	درجه	دقیقه	جهة			درجه	دقیقه	جهة	درجه	دقیقه	جهة
غرگونگ	آسام			ش			ق	غندوه	بلوچستان	۲۸	۰	ش	۶۷	۵۰	ق
غری	نوبیه	۱۳	۵۱	ش	۳۳	۴۸	ق	غور	افغانستان	۳۵	۵۵	ش	۶۶	۱۵	ق
غزنین	زابلستان	۳۳	۳۷	ش	۶۸	۴۸	ق	غوریان	افغانستان	۳۴	۳۲	ش	۶۱	۱۸	ق
غزه	شامات	۳۱	۲۷	ش	۳۴	۲۷	ق	غوری	زابلستان	۳۳	۴۰	ش	۶۷	۳۵	ق
غندر	حبشه	۱۲	۳۵	ش	۳۷	۳۰	ق	غیزه	مصر	۳۰	۰	ش	۳۱	۱۶	ق
فادرین کی	انگلند	۵۲	۳۲	ش	۰	۲۶	ب	فریدلند	پروشیه	۵۴	۲۷	ش	۲۱	۲	ق
فارت نسا	گوینه	۶	۱۰	ش	۵۷	۳	ب	فریره	پورتگال	۳۸	۵	ش	۸	۶	ب
فارت آف ملینه	افریقای شرقی	۳	۲۰	ج	۴۰	۲۰	ق	فرزو	سیسیلی	۳۸	۱۶	ش	۱۵	۴۰	ق
فارموسه	از جزایر چین	۲۴	۰	ش	۱۲۱	۰	ق	فرول	اسپانیا	۴۳	۲۹	ش	۸	۱۳	ب
فارنم	انگلند	۵۱	۳۴	ش	۰	۳۷	ب	فا	ایران	۲۹	۵	ش	۵۳	۴۳	ق
فاس	بربرستان	۳۴	۰	ش	۴	۵۵	ب	فلادن فیلد	انگلند	۵۵	۳۸	ش	۲	۱۸	ب
فالچیه	نیپلس	۴۱	۲۷	ش	۱۵	۳۱	ق	فلارش	ایطالیا	۴۳	۴۶	ش	۱۱	۱۵	ق
فالک لند	جزیره در امریکای جنوبی	۵۲	۰	ج	۶۰	۰	ب	فلارش	از جزایر هند الشرقی	۸	۳۰	ج	۱۲۱	۳۰	ق
فانتین بلو	فرانسه	۴۸	۲۳	ش	۲	۴۱	ق	فلشینگ	هالند	۵۱	۲۶	ش	۳	۳۵	ق
فراه	افغانستان	۳۲	۵۰	ش	۶۲	۰	ق	فلمث	انگلند	۵۰	۹	ش	۵	۴	ب
فردریک تون	نیوبرونس ویک	۴۶	۳	ش	۶۶	۴۵	ب	فلینس برگ	دنمرک	۵۴	۴۸	ش	۹	۲۵	ق
فردریکشلد	ناروی	۵۹	۱۰	ش	۱۱	۲۱	ق	فلینت	ویلز	۵۳	۱۴	ش	۳	۱۴	ب
فرزه	ایطالیا	۴۴	۵۰	ش	۱۱	۳۶	ق	فلیپی	اروپای عثمانی	۴۱	۱۰	ش	۲۴	۱۰	ق
فرغانه	فرغانه	۴۰	۰	ش	۷۰	۴۵	ق	فلیش	فرانسه	۴۸	۵۲	ش	۰	۱۵	ب
فرک	ایران	۲۸	۲۰	ش	۵۵	۱۵	ق	فوچو	چین	۲۶	۱	ش	۱۱۹	۲۱	ق
فرنکفورت	جرمنی	۵۰	۸	ش	۸	۳۶	ق	فولده	جرمنی	۵۰	۳۴	ش	۹	۴۴	ق
فرنکفورت	پروشیه	۵۲	۲۰	ش	۱۴	۳۵	ق	فومن	ایران	۳۷	۱۳	ش	۴۹	۲۰	ق
فرنکفورت	امریکای شمالی	۳۸	۱۰	ش	۸۴	۵۱	ب	فهلیان	ایران	۳۰	۳۰	ش	۵۱	۳۰	ق
فرنندوپو	جزیره در اتلنتیک	۳	۱	ش	۸	۴۰	ق	فیرو	چند جزیره در بحر شمالی	۶۲	۰	ش	۷	۰	ب
فری برگ	بیدن	۴۸	۰	ش	۷	۵۲	ق	فیروزکوه	ایران	۳۵	۴۰	ش	۵۲	۴۵	ق
فری برگ	سویتزرلند	۴۶	۴۸	ش	۷	۱۰	ق	فیروزآباد	ایران	۲۸	۳۹	ش	۵۲	۴۸	ق
فری تون	قصبه سیرالیون	۸	۴۵	ش	۱۲	۵۰	ب	فیرمه	آیرلند	۵۵	۱۳	ش	۶	۹	ب

بلدان	اقلیم	عرض			طول			بلدان	اقلیم	عرض			طول		
		درجه	دقیقه	جهة	درجه	دقیقه	جهة			درجه	دقیقه	جهة	درجه	دقیقه	جهة
فیفو	کوچین چینا	۱۵	۴۶	ش	۱۰۸	۰	ق	فیوم	مصر	۲۹	۲۲	ش	۳۰	۵۵	ق
فیلدلفیه	امریکای شمالی	۳۹	۵۷	ش	۷۵	۱۰	ب								
قالس	بربرستان	۴۳	۴۵	ش	۱۰	۳	ق	قسطنطنیه	پایتخت عثمانی	۴۱	۱	ش	۲۸	۵۹	ق
قادس	اسپانیا	۳۶	۳۲	ش	۶	۱۷	ب	قسنطینه	بربرستان	۳۰	۱۱	ش	۶	۲۲	ق
قارص	ارمنیه	۴۰	۳۴	ش	۴۳	۶	ق	قشم	بحر العجم	۲۶	۵۰	ش	۵۶	۰	ق
قاهره	مصر	۳۰	۳	ش	۳۱	۱۸	ق	قطیف	عربستان	۲۶	۳۵	ش	۵۰	۱	ق
قاین	ایران	۳۳	۲۵	ش	۵۹	۵۳	ق	قفصه	بربرستان	۳۴	۱۴	ش	۹	۰	ق
قبرس	مدیترانین	۳۵	۰	ش	۳۳	۰	ق	قفط	مصر	۲۶	۰	ش	۳۲	۴۷	ق
قمور	ایران	۳۸	۳۰	ش	۴۴	۴۵	ق	قم	ایران	۳۴	۳۰	ش	۵۰	۵۶	ق
قراقاش	بخارای صغیر	۳۷	۰	ش	۸۰	۶	ق	قمشه	ایران	۳۲	۰	ش	۵۲	۰	ق
قراقرم	تاتارستان	۴۶	۳۰	ش	۱۰۳	۰	ق	قندهار	افغانستان	۳۲	۳۵	ش	۶۶	۲۰	ق
قرامان	آسیای صغیر	۳۷	۱۳	ش	۳۳	۲۸	ق	قوچان	ایران	۳۷	۹	ش	۵۸	۱۱	ق
قرشی	ماوراءالنهر	۳۸	۵۲	ش	۶۵	۴۵	ق	قوص	مصر	۲۵	۵۳	ش	۳۲	۴۶	ق
قرقنه	مدیترانین در ساحل بربرستان	۳۴	۴۰	ش	۱۱	۱۵	ق	قونیه	آسیای صغیر	۳۷	۵۵	ش	۳۲	۴۰	ق
قرقیسیا	بلاد الجزیره	۳۵	۱۵	ش	۴۰	۲۰	ق	قیروان	بربرستان	۳۵	۳۵	ش	۱۰	۱۵	ق
قزدار	بلوچستان	۲۷	۵۰	ش	۶۶	۴۰	ق	قیس	بحر العجم	۲۶	۳۱	ش	۵۴	۰	ق
قزوین	ایران	۳۶	۱۰	ش	۴۹	۵۵	ق	قیساریه	شامات	۳۲	۳۲	ش	۳۵	۵	ق
قسطمونیه	آسیای صغیر	۴۱	۲۲	ش	۳۳	۵۰	ق	قیصاریه	آسیای صغیر	۳۸	۴۰	ش	۳۵	۲۲	ق
کابرگ	جرمنی	۵۰	۱۵	ش	۱۰	۵۸	ق	کارک	آیرلند	۵۱	۵۴	ش	۸	۳۰	ب
کابل	زابلستان	۳۴	۲۷	ش	۶۹	۰	ق	کارگ جنو	ایطالیا	۴۴	۴۶	ش	۱۰	۴۵	ق
کابلنتز	پروشیه	۵۰	۲۱	ش	۷	۳۶	ق	کارلس کرونا	سویدن	۵۶	۱۰	ش	۱۵	۳۵	ق
کاردوه	اسپانیا	۳۷	۵۲	ش	۴	۴۷	ب	کارتنا	اسپانیا	۳۷	۲۱	ش	۸	۲۰	ب
کاردوه	ل پلته	۳۱	۲۰	ج	۶۳	۵۵	ب	کارنث	یونان	۳۷	۵۴	ش	۲۲	۵۳	ق
کارسیکا	مدیترانین	۴۲	۰	ش	۹	۰	ق	کاریدن	امریکای شمالی	۳۸	۱۸	ش	۸۶	۴	ب
کارفو	اجزار یونان	۳۹	۳۷	ش	۱۹	۵۵	ق	کاریونتس	ل پلته	۲۹	۳۰	ج	۵۸	۵۰	ب
کارلیسل	انگلند	۵۰	۳۸	ش	۲	۳	ب	کازرون	ایران	۲۹	۳۵	ش	۵۱	۳۸	ق

حرف القاف

حرف الکاف العربیه

بلدان	اقلیم	عرض			طول			بلدان	اقلیم	عرض			طول		
		درجه	دقیقه	جهة	درجه	دقیقه	جهة			درجه	دقیقه	جهة	درجه	دقیقه	جهة
کاشان	ایران	۳۳	۵۹	ش	۵۱	۱۸	ق	کرلس برگ	هنور	۵۴	۵	ش	۸	۳۵	ق
کاشغر	بخارای صغیر	۳۹	۲۸	ش	۷۳	۴۸	ق	کرمان	ایران	۲۹	۴۹	ش	۵۶	۳۰	ق
کالیمه	مکسیکو	۱۸	۵۵	ش	۱۰۳	۱۵	ب	کرمانشاهان	ایران	۳۴	۲۳	ش	۴۶	۴۰	ق
کامپیگن	فرانسه	۴۹	۲۵	ش	۲	۴۹	ق	کرمرتن	ویلز	۵۱	۵۲	ش	۴	۱۸	ب
کان دویر	هندوستان	۱۶	۲۵	ش	۸۰	۱۹	ق	کرمونا	ایطالیا	۴۵	۸	ش	۱۰	۵	ق
کان دیلی	هندوستان	۱۶	۴۵	ش	۸۰	۳۰	ق	کرنارون	ویلز	۵۳	۹	ش	۴	۱۳	ب
کانستنس	بیدن	۴۷	۳۹	ش	۹	۱۰	ق	کرولاین	پولی نشیه	۷	۰	ش	۱۵۰	۰	ق
کانسپشن	چیلی	۳۶	۵۰	ج	۷۳	۲	ب	کرونشتدت	روسیه	۵۹	۵۹	ش	۲۹	۵۰	ق
کان کارد	امریکای شمالی	۴۳	۱۷	ش	۷۱	۳۴	ب	کریستیانیه	ناروی	۵۹	۵۵	ش	۱۰	۴۸	ق
کاونتری	انگلند	۵۲	۲۴	ش	۱	۳۱	ب	کریست چرچ	انگلند	۵۰	۴۵	ش	۱	۴۸	ب
کائیم بره	پورتگال	۴۰	۱۲	ش	۸	۲۵	ب	کری سی	فرانسه	۵۰	۱۵	ش	۱	۵۲	ق
کب رره	مدیترانین	۳۶	۴۳	ش	۲۱	۴۶	ق	کریکل	هندوستان	۱۰	۵۵	ش	۷۹	۵۳	ق
کبرجه	مدیترانین	۴۳	۱	ش	۹	۵۰	ق	کرکو	پیرو	۱۳	۳۰	ج	۷۱	۲۰	ب
کپو	ایطالیا	۴۱	۷	ش	۱۴	۱۰	ق	کستری	یونان	۳۸	۲۹	ش	۲۲	۳۴	ق
کتانیه	سیسیلی	۳۷	۲۸	ش	۱۵	۵	ق	کستلر	اسپانیا	۳۸	۱۵	ش	۳	۱۰	ب
کتمندو	هندوستان	۲۷	۴۲	ش	۸۵	۵	ق	کس کسیه	امریکای شمالی	۳۷	۵۷	ش	۸۹	۵۲	ب
کراکو	پولند	۵۰	۴	ش	۱۶	۵۷	ق	کسل	جرمنی	۵۱	۱۹	ش	۰۹	۳۲	ق
کراکو	هند الغرب	۱۲	۱۲	ش	۶۹	۰	ب	کش	ماوراءالنهر	۳۹	۲۰	ش	۶۶	۴۲	ق
کرکس	کولومبیه	۱۰	۳۰	ش	۶۶	۵۲	ب	کشمیر	هندوستان	۳۴	۳۰	ش	۷۴	۴۵	ق
کربلا	عراق عرب	۳۲	۴۰	ش	۴۳	۵۵	ق	کشنه	افریقای مرکزی	۱۳	۰	ش	۷	۴۰	ق
کرتجینه	اسپانیا	۳۷	۳۷	ش	۱	۰	ب	کشتو	کوچین چینا	۲۱	۵	ش	۱۰۵	۴۵	ق
کرتجینه	کولومبیه	۱۰	۲۶	ش	۷۵	۳۷	ب	کفا	روسیه	۴۵	۰	ش	۳۵	۲۳	ق
کرته گو	گاتیمالا	۹	۵۶	ش	۸۳	۳۰	ب	گلس هیون	جرمنی	۵۳	۵۳	ش	۸	۴۳	ق
کردیگن	ویلز	۵۲	۶	ش	۴	۳۷	ب	گلوملو	افریقای مغربی	۵	۵	ج	۱۲	۵۵	ق
کرره	ایطالیا	۴۴	۳	ش	۱۰	۵	ق	کلات	بلوچستان	۲۹	۶	ش	۶۵	۵۰	ق
کرکوک	کردستان	۳۵	۲۸	ش	۴۴	۲۸	ق	کلات	ایران	۳۶	۵۰	ش	۶۰	۱۶	ق
کرلیل	انگلند	۵۴	۵۳	ش	۲	۵۶	ب	کلبرگه	هندوستان	۱۷	۲۰	ش	۷۶	۵۵	ق
کرلس رو	بیدن	۴۹	۱	ش	۸	۲۵	ق	کلتبلوطه	سیسیلی	۳۷	۳۴	ش	۱۳	۱۴	ق

نام	ملک	عرض			طول			نام	ملک	عرض			طول		
		درجه	دقیقه	جهة	درجه	دقیقه	جهة			درجه	دقیقه	جهة	درجه	دقیقه	جهة
کلچن فرت	آستریه	۴۶	۳۶	ش	۱۴	۱۵	ق	کونینگ	جزیرهٔ تیمور	۱۰	۰	ج	۱۲۳	۴۰	ق
کلکته	هندوستان	۲۲	۳۴	ش	۸۸	۲۹	ق	کوتایه	اسیای صغیر	۳۹	۲۵	ش	۳۰	۲۰	ق
کلگونی	بحر شمالی	۶۹	۶	ش	۴۹	۱۵	ق	کوپن هاگن	دنمرک	۵۵	۴۱	ش	۱۲	۳۵	ق
کلمر	سویدن	۵۶	۴۰	ش	۱۶	۲۰	ق	کونگ	هندوستان	۲۰	۲۵	ش	۸۶	۱۰	ق
کلو	پیرو	۱۲	۳	ج	۷۷	۱۴	ب	کوشن	جرمنی	۵۱	۴۵	ش	۱۱	۵۶	ق
کلوس	پروشیه	۵۱	۴۷	ش	۶	۸	ق	کوچه بمبه	بالیویه	۱۸	۲۲	ج	۶۷	۱۷	ب
کلوی	کارسیکا	۴۲	۳۴	ش	۸	۴۴	ق	کودلور	هندوستان	۱۱	۴۴	ش	۷۹	۵۰	ق
کلیشک	پولند	۵۱	۴۶	ش	۱۸	۴	ق	کورت ری	بلجیوم	۵۰	۴۹	ش	۳	۱۶	ق
کلیس	فرانس	۵۰	۵۷	ش	۱	۵۱	ق	کوکه	افریقای مرکزی	۱۲	۵۰	ش	۱۴	۳۰	ق
کلی کوت	هندوستان	۱۱	۱۱	ش	۷۵	۵۲	ق	کولوبس	امریکای شمالی	۳۹	۵۸	ش	۸۳	۴	ب
کلیو	پروشیه	۵۱	۴۷	ش	۶	۸	ق	کولوبیه	امریکای شمالی	۳۴	۰	ش	۸۰	۵۶	ب
کمبوجه	چین شلائشر	۱۲	۰	ش	۱۰۵	۰	ق	کولومبو	سیلان	۶	۵۸	ش	۷۹	۵۴	ق
کمبری	فرانس	۵۰	۱۰	ش	۳	۱۳	ق	کولوگن	پروشیه	۵۰	۵۶	ش	۶	۵۷	ق
کمبرج	انگلند	۵۲	۲۴	ش	۰	۸	ق	کولیون	روسیه	۵۵	۱۰	ش	۸۳	۱۵	ق
کمپردون	اسکاتلند	۵۶	۲۹	ش	۳	۳	ب	کومارو	محیط هند	۱۱	۳۰	ج	۴۳	۰	ق
کمنگ یاذلی	روسیه	۴۸	۳۸	ش	۴۹	۳۲	ق	کومسی	افریقای مغربی	۶	۳۶	ش	۱	۴۵	ب
کمپین	ایران	۳۰	۹	ش	۵۳	۱۸	ق	کومنه	کولومبیه	۱۰	۲۵	ش	۶۴	۱۱	ب
کنتون	چین	۲۳	۸	ش	۱۱۳	۱۶	ق	کونگسا	اسیای صغیر			ش			ق
کن تربوری	انگلند	۵۱	۱۶	ش	۱	۵	ق	کوی بک	کندهٔ سفلی	۴۶	۴۸	ش	۷۱	۱۰	ب
کندوز	طخارستان	۳۶	۴۵	ش	۶۹	۱۰	ق	کوی تو	کولومبیه	۰	۱۳	ج	۷۸	۲۱	ب
کندیه	مدیترنین	۳۵	۱۵	ش	۲۵	۰	ق	کوی دء	ملکا	۶	۰	ش	۱۰۰	۲۰	ق
کندریه	ل پلته	۲۹	۳۰	ج	۵۵	۵۵	ب	کوی رترو	مکسیکو	۲۰	۴۲	ش	۱۰۰	۸	ب
کندی	سیلان	۷	۱۷	ش	۸۰	۴۸	ق	کوی لا	افریقای مشرقی	۹	۳۰	ج	۳۹	۰	ق
کنگان	ایران	۲۷	۵۰	ش	۵۲	۱۰	ق	کوئی	کردستان	۳۶	۰	ش	۴۴	۳۰	ق
کنو	افریقای مرکزی	۱۲	۰	ش	۸	۴۰	ق	کوین کا	کولومبیه	۳	۰	ج	۷۹	۱۵	ب
کوتب	افریقا	۱۴	۱۱	ش	۲۷	۳	ق	کهابه	امریکای شمالی	۳۲	۱۸	ش	۸۷	۱۵	ب
کوچه	هند الغرب	۲۲	۰	ش	۷۹	۰	ب	کیپ اپولونیه	افریقای مغربی	۵	۴۰	ش	۲	۳۰	ب
کوبرگ	جرمنی	۵۰	۱۵	ش	۱۰	۵۸	ق	کیپ برتن	جزیرهٔ در امریکای شمالی	۴۶	۱۵	ش	۶۱	۰	ب

ولیرنو

نام	ملک	عرض			طول			نام	ملک	عرض			طول		
		درجه	دقیقه	جهة	درجه	دقیقه	جهة			درجه	دقیقه	جهة	درجه	دقیقه	جهة
کیپ توون	افریقای جنوبی	۳۳	۵۴	ج	۱۸	۲۵	ق	کیرک وال	ازجزایر آرکنی	۵۹	۰	ش	۲	۱۷	ب
کیپ ترهٔ فلگر	اسپانیا	۳۶	۱۰	ش	۶	۱	ب	کیتل	دنمرک	۵۴	۲۳	ش	۱۰	۰	ق
کیپ سیورو	سیبریه	۷۶	۱۱	ش	۹۹	۲۰	ق	کین	گوینه	۴	۵۸	ش	۵۲	۱۵	ب
کیپ کومارین	هندوستان	۸	۵	ش	۷۷	۳۰	ق	کینگس تن	امریکای شمالی	۴۱	۵۵	ش	۷۴	۰	ب
کیپ کوست کیسل	افریقای مغربی	۵	۲۵	ش	۱	۱۵	ب	کینگس تن	جمیکا	۱۷	۵۸	ش	۷۶	۴۶	ب
کیپ گود هوپ	افریقای جنوبی	۳۴	۲۳	ج	۱۸	۲۳	ق	کینگس تن	انگلند	۵۱	۲۶	ش	۰	۱۸	ب
کیپ هارن	امریکای جنوبی	۵۵	۵۹	ج	۶۷	۲۰	ب	کینگس تن اپون هل	انگلند	۵۳	۴۵	ش	۰	۲۱	ب
کیپ ورد	افریقای مغربی	۱۴	۴۵	ش	۱۷	۳۲	ب	کینگ کی تو	کاری	۳۷	۳۵	ش	۱۲۷	۲۵	ق
کیپ ورد	چند جزیره در اتلنتیک شمالی	۱۵	۰	ش	۲۴	۰	ب	کی نیگس برگ	پروشیه	۵۴	۴۲	ش	۲۰	۳۰	ق
کیچ	بلوچستان	۲۶	۲۶	ش	۶۲	۲۶	ق	کیوسیو	جاپان	۳۲	۳۰	ش	۱۳۱	۰	ق
کیختنا یا کیت کا	روسیه	۵۰	۲۰	ش	۱۰۶	۳۰	ق	کیو	روسیه	۵۰	۲۷	ش	۳۰	۲۷	ق
کیدر مینستر	انگلند	۵۲	۲۴	ش	۲	۱۵	ب	کیه وینا	ایطالیا	۴۶	۱۹	ش	۹	۲۴	ق
گات لند	بالتیک	۵۷	۳۰	ش	۱۸	۳۰	ق								
گاتیملا	گاتیملا	۱۴	۴۲	ش	۹۰	۳۴	ب	گرندی نس	چند جزیره در هند الغرب	۱۲	۳۸	ش	۶۱	۲۰	ب
گاتین جن	هنوز	۵۱	۳۲	ش	۹	۵۶	ق	گری ناک	اسکاتلند	۵۵	۵۷	ش	۴	۴۴	ب
گات برگ	سویدن	۵۷	۴۲	ش	۱۲	۰	ق	گری نیچ	انگلند	۵۱	۲۹	ش	۰	۰	۰
گاد لمسرء	مکسیکو	۲۱	۱۰	ش	۱۰۳	۴	ب	گلاتز	مولداویه	۴۵	۲۵	ش	۲۸	۰	ق
گاری	افریقا	۱۴	۳۶	ش	۱۷	۴۵	ب	گلاسس تر	انگلند	۵۱	۴۵	ش	۲	۱۵	ب
گانکس تو	مکسیکو	۲۱	۴	ش	۱۰۰	۵۸	ب	گلا مارگن	ویلز	۵۱	۳۸	ش	۳	۳۵	ب
گایه کویل	کولومبیه	۲	۱۲	ج	۷۹	۵۰	ب	گلاپگس	چند جزیره در پاسفیک جنوبی	۰	۰	۰	۹۰	۰	ب
گده لوپ	هند الغرب	۱۶	۱۰	ش	۶۱	۴۵	ب	گلپایگان	ایران	۳۳	۱۹	ش	۵۰	۱۵	ق
گرانادء	اسپانیا	۳۷	۱۸	ش	۳	۵۰	ب	گلتز	پروشیه	۵۰	۲۵	ش	۱۶	۳۶	ق
گرانادء	هند الغرب	۱۲	۸	ش	۶۱	۴۵	ب	گلرس	سویت زرلند	۴۷	۳	ش	۹	۴	ق
گرادنو	روسیه	۵۳	۴۰	ش	۲۳	۵۲	ق	گلس کو	اسکاتلند	۵۵	۵۲	ش	۴	۱۵	ب
گرتز	آستریه	۴۷	۴	ش	۱۵	۲۷	ق	گلکنده	هندوستان	۱۷	۲۴	ش	۷۳	۲۶	ق
گرتنا گرین	اسکاتلند	۵۴	۵۹	ش	۳	۲	ب	گلکنده	هندوستان	۱۷	۴۱	ش	۸۲	۳۰	ق
گرشک	افغانستان	۳۲	۳۵	ش	۶۵	۰	ق	گلوگا	پروشیه	۵۱	۳۷	ش	۱۶	۴	ق

حرف الکاف العجمی

۷

کو

اسماء	اقلیم	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	اسماء	اقلیم	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
گلوک استدت	دنمرک	۵۳	۴۹	ش	۹	۲۶	ق	گوزرگوشنک	روسیه	۴۴	۰	ش	۴۳	۲	ق
گلوتی	آیرلند	۵۳	۱۶	ش	۹	۰	ب	گو	هندوستان	۱۸	۲۵	ش	۷۴	۰	ق
گلی پولی	اروپای عثمانی	۴۰	۲۶	ش	۲۶	۳۹	ق	گوستلا	ایطالیا	۴۴	۵۵	ش	۱۰	۴۰	ق
گلی پولیس	امریکای شمالی	۳۸	۵۵	ش	۸۲	۱۱	ب	گومش خانه	ارمنیه	۴۰	۲۴	ش	۳۹	۴۴	ق
گنت	بلجیوم	۵۱	۵	ش	۳	۴۳	ق	گوهمن	ازجزایر لدرون	۱۳	۲۰	ش	۱۴۴	۴۰	ق
گنتور	هندوستان	۱۶	۲۶	ش	۸۰	۲۷	ق	گیشتا	تفلیس	۴۱	۱۲	ش	۱۳	۳۴	ق
گنجه	روسیه	۴۰	۳۰	ش	۴۶	۲۲	ق	گیج تون	نیوبرونس ویک	۴۵	۴۸	ش	۶۶	۱۳	ب
گواهتی	آسام	۲۶	۱۰	ش	۹۱	۴۶	ق	گیلدفورد	انگلند	۵۱	۱۳	ش	۰	۳۴	ب
گوته	جرمنی	۵۰	۵۶	ش	۱۰	۴۴	ق	گینزبارو	انگلند	۵۳	۲۴	ش	۰	۴۸	ب
گورتو	روسیه	۴۷	۵	ش	۵۲	۰	ق								

حرف اللام

اسماء	اقلیم	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	اسماء	اقلیم	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
لاآن برگ	دنمرک	۵۴	۲۲	ش	۱۰	۳۸	ق	لتروارث	انگلند	۵۲	۲۷	ش	۱	۱۲	ب
لاکلا	بربرستان	۳۶	۵۰	ش	۸	۴۰	ق	لذرون	پولی نیشیه	۱۵	۰	ش	۱۴۵	۰	ق
لاذقیه	شامات	۳۵	۳۰	ش	۳۵	۵۰	ق	لریسا	اروپای عثمانی	۳۹	۳۹	ش	۲۲	۲۹	ق
لار	ایران	۲۷	۲۵	ش	۵۴	۱۴	ق	ل روشل	فرانسه	۴۶	۲۰	ش	۱	۱۰	ب
لاری تو	کلی فارنیه	۲۶	۱۵	ش	۱۱۲	۵	ب	لریده	اسپانیا	۴۱	۳۵	ش	۰	۳۲	ق
لاسن	سویت زرلند	۴۶	۳۱	ش	۶	۴۵	ق	لسا	تبت کبیر	۲۹	۴۵	ش	۹۱	۴۰	ق
لافن	سویت زرلند	۴۷	۲۶	ش	۷	۳۰	ق	لکنو	هندوستان	۲۶	۵۲	ش	۸۰	۵۸	ق
لافن	سویت زرلند	۴۷	۴۱	ش	۸	۳۸	ق	لکادیوش	چند جزیره در محیط هند	۱۱	۰	ش	۷۳	۰	ق
لاآن	فرانسه	۴۹	۳۴	ش	۳	۳۷	ق	لگورن	ایطالیا	۴۳	۳۲	ش	۱۰	۱۷	ق
لانسستن	انگلند	۵۰	۳۹	ش	۴	۳۳	ب	للی	تبت صغیر	۳۴	۱۰	ش	۷۷	۴۵	ق
لاهور	هندوستان	۳۱	۳۵	ش	۷۴	۱۰	ق	لمباک	ازجزایر هند الشرق	۸	۲۷	ش	۱۱۶	۱۰	ق
لاهیجان	ایران	۳۷	۱۰	ش	۵۰	۵	ق	لمبرگ	آستریه	۴۹	۵۰	ش	۲۴	۳	ق
لبردور	امریکای شمالی	۵۵	۰	ش	۶۲	۰	ب	لن چنگ	چین شمال شرق	۱۵	۴۰	ش	۱۰۴	۳۰	ق
لبلین	پولند	۵۱	۱۵	ش	۲۲	۳۴	ق	لندن	انگلند	۵۱	۳۱	ش	۰	۶	ب
ل پز	بالیویه	۱۷	۲۵	ج	۶۸	۴۵	ب	لندن دری	آیرلند	۵۴	۵۵	ش	۷	۲۰	ب
لپنتو	یونان	۳۸	۲۲	ش	۲۱	۵۱	ق	لنکران	روسیه	۳۸	۴۰	ش	۴۸	۵۵	ق
لث زن	سکسانی	۵۱	۱۶	ش	۱۲	۱۰	ق	لنکستر	انگلند	۵۴	۳	ش	۲	۴۷	ب

اسماء	اقلیم	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	اسماء	اقلیم	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
لنکستر	امریکای شمالی	۴۰	۰	ش	۷۶	۱۹	ب	لی بریه	افریقای مغربی	۶	۰	ش	۱۰	۰	ب
لنکستر	امریکای شمالی	۳۹	۵۰	ش	۸۲	۳۷	ب	لیپ	کونتی جرمنی آب	۵۲	۲۰	ش	۹	۱۰	ق
لنی برگ	هنور	۵۳	۱۵	ش	۱۰	۲۷	ق	لیپ دتمولد	کونتی جرمنی آب	۵۲	۰	ش	۸	۵۶	ق
لوبک	جرمنی	۵۳	۵۱	ش	۱۰	۴۰	ق	لیپزیک	سکسنی	۵۱	۲۰	ش	۱۲	۲۳	ق
لوجه	اسپانیا	۳۷	۱۱	ش	۴	۱۵	ب	لی پز	بالیویه	۲۱	۴۰	ج	۶۸	۵۵	ب
لوچو	ازجزایر چین	۲۶	۳۰	ش	۱۲۸	۰	ق	لیث	اسکاتلند	۵۵	۵۸	ش	۳	۱۱	ب
لودیانه	هندوستان	۳۰	۵۵	ش	۷۵	۵۶	ق	لیچ فیلد	انگلند	۵۲	۴۱	ش	۱	۴۸	ب
لودیسی	اسیای صغیر	۳۷	۵۵	ش	۲۹	۱۰	ق	لیدن	هالند	۵۲	۹	ش	۴	۲۹	ق
لورکا	اسپانیا	۳۷	۴۲	ش	۱	۵۰	ب	لیدس	انگلند	۵۳	۴۸	ش	۱	۳۲	ب
لوزرن	سویت زرلند	۴۷	۳	ش	۸	۱۸	ق	لیدنس	امریکای شمالی	۳۸	۱۰	ش	۷۷	۵	ب
لوزون	ازجزایر فلیپین	۱۵	۰	ش	۱۲۲	۰	ق	لیزبون	پورتگال	۳۸	۴۲	ش	۹	۸	ب
لوکا	ایطالیا	۴۳	۵۱	ش	۱۰	۳۱	ق	لیژ	بلجیوم	۵۰	۴۰	ش	۵	۳۱	ق
لوکسمبرگ	هالند	۴۹	۳۷	ش	۶	۹	ق	لیسترز	انگلند	۵۲	۴۰	ش	۱	۱۰	ب
لولیه	لپلند	۶۵	۳۶	ش	۲۲	۵	ق	لیکتنس تین	جرمنی	۴۷	۲۰	ش	۹	۳۰	ق
لونگو	افریقای مغربی	۴	۳۰	ج	۱۲	۳۰	ق	لیگ نی	فرانسه	۴۸	۴۰	ش	۵	۱۹	ق
لوی سیند	آستر الشیه	۱۰	۰	ج	۱۵۲	۰	ق	لیسل	فرانسه	۵۰	۳۸	ش	۳	۴	ق
لوی سینه	امریکای شمالی	۳۹	۲۰	ش	۹۱	۳	ب	لیمریک	آیرلند	۵۲	۴۴	ش	۶	۱۶	ب
لویس تون	امریکای شمالی	۴۰	۳۷	ش	۷۷	۴۰	ب	لیمه	پیرو	۱۲	۲	ج	۷۷	۷	ب
لهو	افریقای مغربی	۵	۸	ش	۴	۴۰	ب	لیمنوس	مدیترین	۳۹	۵۵	ش	۲۵	۱۰	ق
لیانس	فرانسه	۴۵	۴۵	ش	۴	۴۹	ق	لین کرن	انگلند	۵۳	۱۲	ش	۰	۲۵	ب
لیانس	امریکای شمالی	۴۳	۴	ش	۷۷	۵	ب	لینگ گن	امریکای شمالی	۳۷	۱۵	ش	۷۹	۲۰	ب
لی نبک	آستریه	۴۶	۳	ش	۱۴	۳۰	ق	لین ریجس	انگلند	۵۲	۴۶	ش	۰	۲۳	ق
								لیورپول	انگلند	۵۳	۲۴	ش	۲	۵۸	ب
								لیودیه	یونان	۳۸	۲۶	ش	۲۲	۵۹	ق
حرف المیم								لیون	اسپانیا	۴۲	۳۹	ش	۵	۳۳	ب
								لیون	گاتیملا	۱۲	۲۱	ش	۹۶	۳۷	ب
مادہ گسکر	محیط هند	۱۹	۰	ج	۴۶	۰	ق	ماری شس	محیط هند	۲۰	۹	ج	۵۷	۲۸	ق
مارنگو	سردینیه	۴۴	۵۳	ش	۸	۴۳	ق	ماردین	بلاد الجزیره	۳۷	۲۰	ش	۴۰	۲۳	ق

بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
مانستر	اروپای عثمانی	۴۳	۲۱	ش	۱۷	۵۲	ق
ماکارنو	روسیه	۵۷	۴۳	ش	۴۴	۰	ق
ماکو	ایران	۳۹	۱۵	ش	۴۴	۳۰	ق
مالطه	مدیترنین	۳۵	۵۳	ش	۱۴	۳۰	ق
مام پوکس	کولومبیه	۹	۱۲	ش	۷۴	۳۰	ب
مان توء	ایطالیای استریه	۴۵	۹	ش	۱۰	۴۸	ق
مان تری	مکسیکو	۲۶	۰	ش	۱۰۰	۰	ب
مانت آل	کنده سفلی	۴۵	۳۱	ش	۷۳	۳۰	ب
مانده	اسپانیا						
مانشس	بریلجیوم	۵۰	۲۶	ش	۳	۵۸	ق
ماهان	ایران	۲۹	۴۸	ش	۵۶	۴۸	ق
ماهیلو	روسیه	۵۳	۵۵	ش	۳۰	۱۱	ق
متز	فرانسه	۴۹	۷	ش	۶	۱۰	ق
مجوریکا	مدیترنین	۳۹	۴۰	ش	۳	۰	ق
محلّه	مصر	۳۰	۵۸	ش	۳۱	۱۲	ق
مخا	عربستان	۱۳	۱۶	ش	۴۳	۰	ق
مدرس	هندوستان	۱۳	۴	ش	۸۰	۲۲	ق
مدرید	اسپانیا	۴۰	۲۵	ش	۳	۴۲	ب
مدینه منوره	عربستان	۲۵	۰	ش	۳۹	۵۵	ق
مدیره	آتلنتیک شمالی	۳۱	۳۸	ش	۱۶	۵۵	ب
مدیوره	ازجزایر هند الشرق	۷	۰	ج	۱۰۳	۲۰	ق
مدیوره	هندوستان	۹	۵۰	ش	۷۸	۱۲	ق
مراغه	ایران	۳۷	۱۸	ش	۴۶	۱۷	ق
مراکش	بربرستان	۳۱	۳۴	ش	۷	۴۰	ب
مرغی بو	کولومبیه	۱۰	۴۰	ش	۷۱	۵۰	ب
مربرگ	جرمنی	۵۰	۴۹	ش	۸	۴۶	ق
مرتبان	برمان	۱۶	۳۰	ش	۹۷	۳۶	ق
مرتی نیک	هند الغرب	۱۴	۳۶	ش	۶۱	۸	ب

بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
مرترز	ویلز	۵۱	۴۴	ش	۳	۲۰	ب
مرثون	یونان	۳۸	۸	ش	۲۳	۵۹	ق
مرزوک	افریقای مرکزی	۲۵	۵۷	ش	۱۴	۱۳	ق
مرسبرگ	پروشیه	۵۱	۲۲	ش	۱۲	۰	ق
مرسیلز	فرانسه	۴۳	۱۷	ش	۵	۲۲	ق
مرسیه	اسپانیا	۳۸	۰	ش	۱	۱۱	ب
مرسلا	سیسلی	۳۷	۴۸	ش	۱۲	۲۵	ق
مرشداباد	هندوستان	۲۴	۲۱	ش	۸۸	۱۳	ق
مرفرینس بارو	امریکای شمالی	۳۵	۴۷	ش	۸۳	۴۰	ب
مرکوی سس	پولی نشینه	۹	۰	ج	۱۳۹	۰	ب
مرکیو	برمان	۱۳	۵	ش	۹۸	۳۲	ق
مرلو	انگلند	۵۱	۳۴	ش	۰	۴۱	ب
مرند	ایران	۳۸	۲۷	ش	۴۶	۴۳	ق
مران هم	برزیل	۲	۳۰	ج	۴۴	۱۰	ب
مروالروذ	ترکمانیه	۳۶	۲۸	ش	۶۳	۳	ق
مروشاهجان	ترکمانیه	۳۷	۳۰	ش	۶۲	۱۰	ق
مری انث	ویلز	۵۲	۵۰	ش	۳	۵۰	ب
مری ته	امریکای شمالی	۳۹	۲۸	ش	۸۱	۳۰	ب
مریده	مکسیکو	۲۱	۰	ش	۸۹	۴۰	ب
مریده	اسپانیا	۳۸	۵۱	ش	۶	۱۴	ب
مرین برگ	سکسانی	۵۰	۴۰	ش	۱۳	۶	ق
مرین برگ	پروشیه	۵۴	۱	ش	۱۹	۳	ق
مرین برگ	روسیه	۵۷	۲۱	ش	۲۷	۶	ق
مریه گلنته	هند الغرب	۱۵	۵۶	ش	۶۱	۱۹	ب
مززره	سیسلی	۳۷	۴۰	ش	۱۲	۳۵	ق
مشاء	ایطالیا	۴۴	۲	ش	۱۰	۹	ق
مسقط	عربستان	۲۳	۳۸	ش	۵۸	۱۴	ق
مسکو	روسیه	۵۵	۴۶	ش	۳۷	۳۳	ق

بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
مسکوینس	جزیره در ساحل ناروی	۶۷	۵۲	ش	۱۲	۱۰	ق
مسوه	جشه	۱۵	۳۵	ش	۳۹	۳۸	ق
مسینه	سیسیلی	۳۸	۱۱	ش	۱۵	۳۴	ق
مسیب	عراق عرب	۳۲	۴۷	ش	۴۴	۵	ق
مشهد مقدس	ایران	۳۶	۲۰	ش	۵۹	۵۰	ق
مقدشو	افریقای مشرقی	۲	۰	ش	۴۵	۳۰	ق
مکسر	جزیره سلیبس	۵	۱۰	ج	۱۱۹	۴۴	ق
مکسیکو	امریکای شمالی	۱۹	۲۶	ش	۹۹	۵	ب
مکوز	بحرالاحمر	۲۰	۳۹	ش	۳۷	۲۷	ق
مکو	چین	۲۲	۸	ش	۱۱۳	۳۴	ق
مگوی نز	بربرستان	۳۴	۰	ش	۵	۳۰	ب
مکه معظمه	عربستان	۲۱	۳۳	ش	۴۰	۱۰	ق
مگدی برگ	پروشیه	۵۲	۸	ش	۱۱	۴۱	ق
ملایر	ایران	۳۴	۱۰	ش	۴۹	۰	ق
ملاذجرد	ارمنیه	۳۹	۱۳	ش	۴۲	۴۲	ق
ملتان	هندوستان	۳۰	۱۰	ش	۷۱	۱۲	ق
ملدیوس	چند جزیره در محیط هند	۴	۰	ش	۷۲	۰	ق
ملدوندو	ل پلته	۳۴	۵۵	ج	۵۴	۵۵	ب
ملطیه	ملیه	۲	۱۱	ش	۱۰۲	۱۵	ق
ملکا	ایشیای صغیر	۳۸	۲۰	ش	۳۸	۲۰	ق
ملکا	اسپانیا	۳۶	۴۳	ش	۴	۲۵	ب
مل	ازجزایر هبریدین	۵۶	۲۸	ش	۶	۰	ب
ملمس بوری	انگلند	۵۱	۳۶	ش	۲	۴	ب
ملیله	بربرستان	۳۵	۱۷	ش	۳	۰	ب
من	جزیره ایست نزدیک انگلند	۵۴	۱۷	ش	۴	۳۵	ب
منبج	شامات	۳۶	۳۰	ش	۳۸	۰	ق
منتسیلو	اسپانیا	۳۷	۳۵	ش	۴	۴۴	ب
منچستر	انگلند	۵۳	۲۹	ش	۲	۱۴	ب

بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
منذلیج	عراق عرب	۳۳	۴۳	ش	۴۵	۳۵	ق
منذو	جزیره سلیبس	۱	۲۸	ش	۱۲۴	۴۵	ق
من دوزه	ل پلته	۳۲	۵۲	ج	۶۸	۵۵	ب
منستر	پروشیه	۵۱	۵۸	ش	۷	۳۷	ق
منش فیلد	جرمنی	۵۱	۳۶	ش	۱۱	۳۳	ق
منصوره	مصر	۳۱	۳	ش	۳۱	۲۶	ق
منفلوط	مصر	۲۷	۱۸	ش	۳۱	۲	ق
منگلور	هندوستان	۱۲	۵۴	ش	۷۴	۵۸	ق
من بث	انگلند	۵۱	۴۹	ش	۲	۴۲	ب
منوف	مصر	۳۰	۲۸	ش	۳۱	۰	ق
منهیم	بیدن	۴۹	۲۹	ش	۸	۲۷	ق
منیه	مصر	۲۸	۶	ش	۳۰	۴۷	ق
منیلا	فلیپین جزیره لوزن	۱۴	۳۶	ش	۱۲۱	۰	ق
موبیل	امریکای شمالی	۳۰	۴۰	ش	۸۸	۱۵	ب
مودنه	ایطالیا	۴۴	۳۸	ش	۱۰	۵۵	ق
موزنبیک	افریقای مشرقی	۱۵	۰	ج	۴۰	۴۵	ق
موش تونگ	افغانستان	۳۰	۰	ش	۶۶	۰	ق
موش	ارمنیه	۳۸	۵۳	ش	۴۱	۵۵	ق
موصل	بلاد الجزیره	۳۶	۲۵	ش	۴۳	۱۰	ق
موگدار	بربرستان	۳۱	۲۹	ش	۹	۲۵	ب
مول تی	هندوستان	۲۱	۵۰	ش	۷۸	۲۵	ق
مونت پلیر	امریکای شمالی	۴۴	۲۰	ش	۷۲	۳۰	ب
مونت سرت	هند الغرب	۱۶	۴۵	ش	۶۲	۱۲	ب
مونت گومری	ویلز	۵۲	۳۵	ش	۳	۹	ب
مونت ویدیو	ل پلته	۳۴	۵۵	ج	۵۶	۸	ب
موندن	هنور	۵۱	۲۵	ش	۹	۳۶	ق
مونی پور	پنین شلا مشرقی	۲۴	۴۶	ش	۹۴	۸	ب
مهدیه	بربرستان	۳۵	۲۶	ش	۱۱	۰	ق

بلدان	اقلیم	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	بلدان	اقلیم	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
مهون	مینورکا	۳۹	۵۰	ش	۴	۳۰	ق	میلنزچوپل	امریکای شمالی	۴۳	۲	ش	۸۳	۱۶	ب
مهی	هندوستان	۱۱	۴۰	ش	۷۵	۳۵	ق	میلفازد	انگلند	۵۱	۴۴	ش	۵	۰	ب
میانه	ایران	۳۷	۲۵	ش	۴۷	۳۸	ق	میلفازد	امریکای شمالی	۴۱	۲۰	ش	۷۴	۴۶	ب
میبد	ایران	۳۲	۳۰	ش	۵۵	۳۰	ق	میلو	مدیترنین	۳۶	۴۰	ش	۲۴	۳۰	ق
میتاو	روسیه	۵۶	۳۸	ش	۲۳	۵۲	ق	میمل	پروشیه	۵۵	۴۲	ش	۲۱	۸	ق
می تن	هندوستان	۲۹	۰	ش	۷۰	۳۰	ق	میمنه	افغانستان	۳۶	۳۰	ش	۶۵	۱۸	ق
می تی لین	مدیترنین	۳۹	۱۵	ش	۲۶	۱۵	ق	میناب	ایران	۲۷	۱۲	ش	۵۶	۵۷	ق
میدنه پور	هندوستان	۲۲	۲۸	ش	۸۷	۱۶	ق	مینستر	جرمنی	۵۰	۰	ش	۸	۱۱	ق
میداستون	انگلند	۵۱	۱۷	ش	۰	۳۱	ق	میندن	پروشیه	۵۲	۱۶	ش	۸	۵۲	ق
میدن هد	انگلند	۵۱	۳۱	ش	۰	۴۱	ب	میندنو	فلیپین	۷	۰	ش	۱۲۵	۰	ق
میرندولا	ایطالیا	۴۴	۵۲	ش	۱۱	۴	ق	مینسک	روسیه	۵۳	۵۷	ش	۲۷	۳۸	ق
میسور	هندوستان	۱۲	۱۶	ش	۷۶	۴۲	ق	می نینگن	جرمنی	۵۰	۳۵	ش	۱۰	۲۵	ق
میکو	جاپان	۳۵	۰	ش	۱۳۵	۵۵	ق	منورکا	مدیترنین	۴۰	۰	ش	۴	۱۵	ق
می گوی لان	امریکای شمالی	۴۷	۵	ش	۵۶	۲۵	ب	میوته	محیط هند	۱۲	۵۰	ج	۴۵	۰	ق
میلان	ایطالیای استریه	۴۵	۲۸	ش	۹	۱۱	ق	میونیک	بواریه	۴۸	۸	ش	۱۱	۳۴	ق
میلتن	انگلند	۵۳	۵۱	ش	۲	۲۵	ب								
نابلیه	یونان	۳۷	۳۴	ش	۲۲	۴۸	ق	ناصره	شامات	۳۲	۴۱	ش	۳۵	۱۶	ق
ناتینگ هم	انگلند	۵۳	۱۰	ش	۱	۰	ب	نانت	فرانسه	۴۷	۱۳	ش	۱	۳۳	ب
نارث همپتن	انگلند	۵۲	۱۵	ش	۱	۰	ب	نانسی	سردینیه	۴۳	۴۲	ش	۷	۱۶	ق
نارث امپتن	امریکای شمالی	۴۲	۲۰	ش	۷۲	۳۸	ب	نانیس	اروپای عثمانی	۴۱	۳۳	ش	۲۶	۳۰	ق
نارثیچ	انگلند	۵۳	۱۶	ش	۲	۳۱	ب	نانیس	آسیای صغیر	۴۰	۳۰	ش	۲۹	۴۲	ق
نارث کیپ	لپلند	۷۱	۱۰	ش	۲۶	۰	ق	نایون	فرانسه	۴۹	۳۵	ش	۳	۰	ق
نارفوک	آسترالیشیه	۲۹	۰	ج	۱۶۷	۴۸	ق	نائین	ایران	۳۳	۰	ش	۵۳	۵۲	ق
نارفوک	امریکای شمالی	۳۶	۵۵	ش	۷۶	۱۹	ب	نتشز	امریکای شمالی	۳۱	۳۴	ش	۹۱	۳۴	ب
ناریچ	انگلند	۵۲	۳۸	ش	۱	۱۸	ق	نتل	برزیل	۵	۳۶	ج	۳۵	۱۶	ب
ناریم	روسیه	۵۹	۱۵	ش	۸۱	۰	ق	نجران	عربستان	۱۹	۴۰	ش	۴۴	۱۵	ق
نازوء	روسیه	۵۹	۲۳	ش	۲۸	۱۳	ق	نجف اشرف	عراق عرب	۳۲	۲	ش	۴۴	۱۵	ق

بلدان	اقلیم	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	بلدان	اقلیم	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
نجف آباد	ایران	۳۲	۴۰	ش	۵۱	۲۵	ق	نهبندان	ایران	۳۲	۵۶	ش	۵۸	۵۸	ق
نخجوان	روسیه	۳۹	۱۰	ش	۴۵	۲۸	ق	نی اگ آره	کنده علیا	۴۳	۶	ش	۷۸	۳۲	ب
نخذی	ایران	۳۷	۰	ش	۴۵	۱۲	ق	نیپلس	ایطالیا	۴۰	۵۰	ش	۱۴	۱۵	ق
نخجیلو	ایران	۲۶	۵۷	ش	۵۳	۴۰	ق	نیژنی نوگورود	روسیه	۵۶	۲۰	ش	۴۴	۱۰	ق
نربون	فرانسه	۴۳	۱۱	ش	۳	۰	ق	نیریز	ایران	۲۹	۳۸	ش	۵۴	۸	ق
نرشینسک	روسیه	۵۱	۵۶	ش	۱۱۶	۴۴	ق	نیس	فرانسه	۴۳	۴۲	ش	۷	۱۷	ق
نرم برگ	بواریه	۴۹	۲۷	ش	۱۱	۴	ق	نیشابور	ایران	۳۶	۸	ش	۵۸	۴۶	ق
نسا	ایران	۳۷	۵۵	ش	۵۸	۴۶	ق	نیفون	جاپان	۳۷	۰	ش	۱۴۰	۰	ق
نسبی	انگلند	۵۲	۲۴	ش	۰	۵۹	ب	نیکومبو	سیلان	۷	۱۱	ش	۷۹	۵۵	ق
نیسنا	پروشیه	۵۲	۳۲	ش	۱۷	۳۵	ق	نیکوپل	اروپای عثمانی	۴۳	۴۵	ش	۲۴	۵۰	ق
نشویل	امریکای شمالی	۳۶	۱۰	ش	۸۶	۲۵	ب	نیکوبار	چند جزیره در محیط هند	۸	۰	ش	۹۳	۳۰	ق
نصیبین	بلاد الجزیره	۳۷	۸	ش	۴۱	۰	ق	نینوی	بلاد الجزیره	۳۶	۲۶	ش	۴۳	۱۰	ق
نطنز	ایران	۳۳	۳۰	ش	۵۱	۵۵	ق	نینگ پو	چین	۳۰	۱۴	ش	۱۲۰	۳۰	ق
نکسیه	مدیترنین	۳۷	۵	ش	۲۵	۲۸	ق	نیوارکنجل	امریکای شمالی	۵۶	۳۰	ش	۱۳۵	۳۰	ب
نگپور	هندوستان	۲۱	۶	ش	۷۹	۵	ق	نیوآیبریه	امریکای شمالی	۲۹	۵۶	ش	۹۱	۵۲	ب
نگروپونت	از جزایر یونان	۳۸	۳۰	ش	۲۴	۰	ق	نیوآرلینز	امریکای شمالی	۲۹	۵۶	ش	۸۹	۵۵	ب
نلور	هندوستان	۱۴	۲۷	ش	۸۰	۱	ق	نیوبرنزویک	امریکای شمالی	۴۶	۳۰	ش	۶۶	۰	ب
نمر	بلجیوم	۵۰	۲۸	ش	۴	۵۱	ق	نیوبیرنی	افریقای مرکزی	۱۲	۴۰	ش	۱۴	۳۰	ق
ننکین	چین	۳۲	۵	ش	۱۱۸	۴۷	ق	نیوبرنسوین	امریکای شمالی	۴۶	۰	ش	۱۱۵	۰	ب
نوه زمبلا	بحر شمالی	۷۵	۰	ش	۶۰	۰	ق	نیوبرتین	آسترالیشیه	۶	۰	ج	۱۵۱	۰	ق
نوه اسکوشیه	امریکای شمالی	۴۵	۰	ش	۶۴	۰	ب	نیوبوری پورت	امریکای شمالی	۴۲	۴۸	ش	۷۰	۵۳	ب
نوچرکس	روسیه	۴۷	۲۵	ش	۳۹	۵۳	ق	نیوبوری	انگلند	۵۱	۲۴	ش	۱	۱۹	ب
نور	انگلند	۵۱	۲۸	ش	۰	۵۱	ق	نیوپرت توان	امریکای شمالی	۴۱	۳۶	ش	۷۱	۱۳	ب
نوشتل	سویزرلند	۴۶	۵۹	ش	۶	۵۵	ق	نیوپروویدنس	بهمه			ش			ب
نووگورود	روسیه	۵۸	۳۱	ش	۳۱	۱۶	ق	نیودونگله	نوبیه	۱۹	۱۰	ش	۳۰	۴۵	ق
نوواره	سردینیه	۴۵	۲۶	ش	۸	۳۸	ق	نیوزیلند	آسترالیشیه	۴۰	۰	ج	۱۷۵	۰	ب
نویس	هند الغرب	۱۷	۹	ش	۶۲	۳۶	ب	نیوفوندلند	امریکای شمالی	۴۹	۰	ش	۵۶	۰	ب
نهاوند	ایران	۳۴	۵	ش	۴۷	۵۳	ق	نیوگلدونیه	آسترالیشیه	۲۲	۰	ج	۱۶۶	۰	ب

نام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	نام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
نیوکسل	انگلند	۵۴	۵۹	ش	۱	۳۷	ب	نیوارک	انگلند	۵۵	۵۶	ش	۴	۴۰	ب
نیولندن	امریکای شمالی	۴۱	۲۱	ش	۷۲	۵	ب	نیوہبرایدس	استرالیشیه	۱۸	۰	ج	۱۶۸	۰	ب
نیولنگو	افریقای جنوبی	۲۷	۲۳	ج	۲۴	۱۰	ق	نیوہیون	امریکای شمالی	۴۱	۱۸	ش	۷۲	۵۱	ب
نیومرکت	امریکای شمالی	۳۸	۳۹	ش	۷۸	۴۵	ب	نیویارک	امریکای شمالی	۴۰	۴۲	ش	۷۴	۳	ب
واترلو	بلجیوم	۵۰	۴۳	ش	۴	۲۲	ق	ورزبرگ	بواریه	۴۹	۴۶	ش	۹	۵۵	ق
واترفورد	آیرلند	۵۲	۱۵	ش	۷	۱۸	ب	ورسیلز	فرانسه	۴۸	۴۸	ش	۲	۷	ق
وادی لفری	عربستان	۲۶	۱۰	ش	۳۹	۰	ق	ورنه	اروپای عثمانی	۴۳	۱۲	ش	۲۷	۵۷	ق
وادی لیمون	عربستان	۲۱	۵۰	ش	۴۰	۴۵	ق	ورن	امریکای شمالی	۴۱	۱۲	ش	۸۰	۳۸	ب
وارتزبرگ	بواریه	۴۹	۴۶	ش	۹	۵۵	ق	وری نس	کولومبیه	۷	۴۴	ش	۷۰	۲۲	ب
وارسا	پولند	۵۲	۱۴	ش	۲۱	۲	ق	وستر ہم	انگلند	۵۱	۱۵	ش	۰	۲	ق
وارنس	جرمنی	۴۹	۳۷	ش	۸	۲۲	ق	وکس فورد	آیرلند	۵۲	۲۱	ش	۶	۲۷	ب
وارک	انگلند	۵۴	۲۰	ش	۱	۳۵	ب	وگرم	آستریه	۴۸	۱۹	ش	۱۶	۲۸	ق
وارنگ تن	انگلند	۵۳	۲۳	ش	۲	۳۷	ب	ولادی قفقاز	روسیه	۴۳	۳	ش	۴۴	۴۰	ق
واری	افریقای مغربی	۵	۳۰	ش	۵	۴۰	ق	ول آبری سو	چیلی	۳۳	۲	ج	۷۱	۴۰	ب
واسط	عراق عرب	۳۱	۴۲	ش	۴۶	۸	ق	ولتلین	ایطالیا	۴۶	۱۵	ش	۱۰	۰	ق
واشنگتن	امریکای شمالی	۳۸	۵۳	ش	۷۷	۰	ب	ولچ پول	انگلند	۵۲	۴۰	ش	۳	۷	ب
واشنگتن	امریکای شمالی	۳۱	۳۸	ش	۹۱	۲۲	ب	ولدولید	مکسیکو	۱۹	۵۰	ش	۱۰۰	۵۵	ب
والدک	جرمنی	۵۱	۱۲	ش	۹	۲	ق	ولدولید	اسپانیا	۴۱	۳۹	ش	۴	۴۲	ب
والنگ فورد	انگلند	۵۱	۳۶	ش	۱	۷	ب	ولدیویه	چیلی	۳۹	۵۰	ج	۷۳	۲۰	ب
وان	ارمنیه	۳۸	۳۳	ش	۴۳	۴۰	ق	ولس	انگلند	۵۱	۱۲	ش	۲	۳۸	ب
وانجیو	ہند الشرق	۰	۱۰	ج	۱۳۰	۳۰	ق	ولس	امریکای شمالی	۴۳	۲۱	ش	۷۰	۳۶	ب
ورانج	روسیه	۵۱	۳۹	ش	۳۹	۲۱	ق	ولفن بتل	جرمنی	۵۲	۹	ش	۱۰	۳۲	ق
ورانه	ایطالیا	۴۵	۲۵	ش	۱۱	۰	ق	ولنسیه	اسپانیا	۳۹	۲۸	ش	۰	۲۴	ب
ورہ کرز	مکسیکو	۱۹	۱۲	ش	۹۶	۸	ب	ونتیج	انگلند	۵۱	۳۶	ش	۱	۲۵	ب
ورجین	چند جزیره در ہند الغرب	۱۸	۳۲	ش	۶۴	۲۸	ب	وندلیه	امریکای شمالی	۳۸	۵۵	ش	۸۹	۰	ب
وردن	فرانسه	۴۹	۹	ش	۵	۲۳	ق	ونیس	ایطالیای شرقی	۴۵	۲۶	ش	۱۲	۲۰	ق
وردن	ہنوور	۵۲	۵۵	ش	۹	۱۳	ق	ووسستر	امریکای شمالی	۴۲	۱۶	ش	۷۱	۴۶	ب
								ووسستر	انگلند	۵۲	۱۸	ش	۲	۱۵	ب

نام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة	نام	ملک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهة	طول درجه	طول دقیقه	طول جهة
وولندج	انگلند	۵۱	۳۰	ش	۰	۵	ق	ویلہ ریگا	برزیل	۲۰	۳۰	ج	۴۴	۴۰	ب
وی برگ	دنمرک	۵۶	۳۰	ش	۹	۵۵	ق	ویلہ بو	برزیل	۱۶	۲۵	ج	۵۰	۳۰	ب
ونیت	جزیره در نزدیک انگلند	۵۰	۴۲	ش	۱	۲۰	ب	ویلا بلا	برزیل	۱۵	۰	ج	۶	۳۰	ب
ویتاریه	برزیل	۲۰	۲۰	ج	۴۰	۲۰	ب	ویلنا	روسیه	۵۴	۴۱	ش	۲۵	۱۷	ق
ویتاریه	اسپانیا	۴۲	۵۱	ش	۲	۴۱	ب	ویمر	جرمنی	۵۰	۵۹	ش	۱۱	۲۰	ق
ویتاریه	مکسیکو	۱۸	۲۶	ش	۹۰	۵۸	ب	ویموث	انگلند	۵۰	۳۶	ش	۲	۲۷	ب
وی چنگ	روسیه	۵۵	۹	ش	۳۰	۱	ق	وین	امریکای شمالی	۴۱	۰	ش	۸۵	۰	ب
ویس بیدن	جرمنی	۵۰	۴	ش	۸	۹	ق	وین چیستر	انگلند	۵۱	۳	ش	۱	۱۸	ب
ویکم	انگلند	۵۴	۱۴	ش	۰	۳۲	ب	وین چیستر	امریکای شمالی	۳۹	۱۰	ش	۷۸	۱۳	ب
ویگتنج	بحر شمالی	۶۹	۵۶	ش	۵۹	۳۰	ق	ویندزار	امریکای شمالی	۴۳	۲۶	ش	۷۲	۲۵	ب
ویگو	اسپانیا	۴۲	۱۴	ش	۸	۴۳	ب	ویندزار	انگلند	۵۱	۲۹	ش	۰	۳۵	ب
ویل	دونمبرگ	۴۸	۴۵	ش	۸	۵۲	ق	وین سنت	پورتگال	۳۷	۳	ش	۹	۰	ب
ویل برگ	جرمنی	۵۰	۴۷	ش	۸	۱۲	ق	وین سینس	امریکای شمالی	۳۸	۴۰	ش	۸۷	۲۸	ب
ویلہ ریگا	پرہ گانی	۳۵	۴۸	ج	۵۶	۴۰	ب	ویننا	آستریه	۴۸	۱۳	ش	۱۶	۲۱	ق
ہابرت قون	وان دی منس لند	۴۲	۵۴	ج	۱۴۶	۲۸	ق	ہرلم	ہالند	۵۲	۲۲	ش	۴	۳۸	ق
ہال	پروشیه	۵۱	۲۹	ش	۱۱	۵۸	ق	ہرمن شدت	آستریه	۴۵	۴۷	ش	۲۴	۷	ق
ہالکره	ہندوستان	۲۲	۳۵	ش	۷۴	۳۰	ق	ہروگیت	انگلند	۵۳	۵۹	ش	۱	۳۳	ب
ہامبرگ	جرمنی	۵۰	۱۵	ش	۸	۳۰	ق	ہرس برگ	امریکای شمالی	۴۰	۱۸	ش	۷۶	۴۷	ب
ہامنگه	پیرو	۱۲	۵۵	ج	۷۴	۲	ب	ہستنگس	انگلند	۵۰	۵۳	ش	۰	۳۶	ق
ہان تنگ دون	انگلند	۵۲	۲۳	ش	۰	۱۵	ب	ہلبن جن	جرمنی	۴۸	۲۱	ش	۸	۵۸	ق
ہاوردگریس	فرانسه	۴۹	۲۹	ش	۰	۶	ق	ہل	انگلند	۵۳	۴۵	ش	۰	۱۷	ب
ہبرایدس	چند جزیره در نزدیکی اسکاتلند	۵۷	۴۰	ش	۷	۰	ب	ہلی فکس	نوا اسکوشیه	۴۴	۴۰	ش	۶۳	۳۳	ب
ہرات	افغانستان	۳۴	۴۵	ش	۶۲	۲۰	ق	ہلوول	امریکای شمالی	۴۴	۱۵	ش	۶۹	۴۳	ب
ہردوار	ہندوستان	۳۰	۰	ش	۷۸	۷	ق	ہمبرگ	جرمنی	۵۳	۳۳	ش	۱۰	۰	ق
ہرینج	انگلند	۵۱	۵۶	ش	۱	۱۴	ق	ہمدان	ایران	۳۴	۵۲	ش	۴۸	۰	ق
ہرتفورد	انگلند	۵۱	۴۹	ش	۰	۱۵	ب	ہنا	جرمنی	۵۰	۹	ش	۸	۵۳	ق
ہرتفورد	امریکای شمالی	۳۲	۱۹	ش	۸۳	۲۴	ب	ہن لی	انگلند	۵۱	۳۲	ش	۰	۵۴	ب

بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت	بلدان	ممالک	عرض درجه	عرض دقیقه	عرض جهت	طول درجه	طول دقیقه	طول جهت
هنوور	جرمنی	٥٤	٢٢	ش	٩	٤٣	ق	هیتی	هندالغرب	١٩	٠	ش	٧١	٠	ب
هنوور	امریقای شمالی	٤٣	٤٠	ش	٧٢	١٠	ب	هیدل برغ	جرمنی	٤٩	٢٥	ش	٨	٤٢	ق
هوودن	انگلند	٥٣	٤٥	ش	٠	٥٢	ب	هیدره	یونان	٣٧	٢٠	ش	٢٣	٢٦	ق
هوگلی	هندوستان	٢٣	٠	ش	٨٨	٢٧	ق	هیرفورد	انگلند	٥٢	٣	ش	٢	٤٣	ب
هولیهد	انگلند	٥٣	١٩	ش	٤	٣٧	ب	هینک	هالند	٥٢	٤	ش	٤	١٨	ق
هوندنه	کولوچیه	٨	١٥	ش	٧٤	٥٢	ب	هیل بارو	انگلند	٥٢	٣٦	ش	٠	٤٠	ق
هویت بی	انگلند	٥٤	٢٨	ش	٠	٣٥	ب	هیلدبرگ هاسن	جرمنی	٥٠	٢٥	ش	١٠	٤٠	ق
هویت نی	انگلند							هینکلی	انگلند	٥٢	٣٣	ش	١	٢٢	ب
هویده	افریقای مغربی	٦	١٩	ش	٢	١٥	ق	هیوفو	کوچین چین	١٦	٢٨	ش	١٠٧	٨	ق
هینت	بلاد الجزیره	٣٣	٤٢	ش	٤٢	٢٩	ق	هینه نن	ازجزایر چین	١٩	٠	ش	١٠٩	٣٠	ق
								یزد	ایران	٣٢	١٠	ش	٥٦	٠	ق
یارک	انگلند	٥٣	٥٩	ش	١	٦	ب	یکوتسک	روسیه آسیا	٦٢	١٠	ش	١٢٩	٣٠	ق
یازک	گنده علیا	٤٣	٣٣	ش	٧٩	١٤	ب	یمامه	عربستان	٢٤	٠	ش	٤٧	٠	ق
یاری	افریقای مرکزی	١١	١٠	ش	٤	٣٠	ق	ینبوع	عربستان	٢٤	١٨	ش	٣٨	١٦	ق
یافا	شامات	٣٢	٤	ش	٣٤	٤٦	ق	ینگی شهر	بخارای صغیر	٣٨	٤٥	ش	٧٤	٤٠	ق
یبرین	عربستان	٢٤	١٠	ش	٤٨	٣٠	ق	یوبده	اسپانیا	٣٧	٥٧	ش	٣	٢٥	ب
یبنی	شامات	٣١	٥٠	ش	٣٤	٤٥	ق	یوتریک	هالند	٥٢	٥	ش	٥	٧	ق
یرکند	بخارای صغیر	٣٨	٣٠	ش	٧٦	٦	ق	یودینا	ایطالیای شرقی	٤٦	٤	ش	١٣	١٤	ق
یرمث	انگلند	٥٢	٣٦	ش	١	٤٣	ق	یوربینو	ایطالیا	٤٣	٤٣	ش	١٢	٣٨	ق
یرفوت	ایران	٣١	٣٠	ش	٥٢	١٦	ق	یوزکند	ترکستان	٣٩	٢٠	ش	٧٢	٣٠	ق

[illegible]

سالهای آحاد و عشرات									٢٣٠٠ / ١٩٠٠	غیرکبیسه	٢٢٠٠ / ١٨٠٠	غیرکبیسه	٢١٠٠ / ١٧٠٠	غیرکبیسه	٢٠٠٠ / ١٦٠٠	سالهای آحاد و عشرات								
	٩٠	٨٤	٧٩	٧٣		٦٢	٥٦	٥١	ز	و	ه	د	ج	ب	ا	٤٥		٣٤	٢٨	٢٣	١٧		٦	
٩٦	٩١	٨٥		٧٤	٦٨	٦٣	٥٧		و	ه	د	ج	ب	ا	ز	٤٦	٤٠	٣٥	٢٩		١٨	١٢	٧	١
٩٧		٨٦	٨٠	٧٥	٦٩		٥٨	٥٢	ه	د	ج	ب	ا	ز	و	٤٧	٤١		٣٠	٢٤	١٩	١٣		٢
٩٨	٩٢	٨٧	٨١		٧٠	٦٤	٥٩	٥٣	د	ج	ب	ا	ز	و	ه		٤٢	٣٦	٣١	٢٥		١٤	٨	٣
٩٩	٩٣		٨٢	٧٦	٧١	٦٥		٥٤	ج	ب	ا	ز	و	ه	د	٤٨	٤٣	٣٧		٢٦	٢٠	١٥	٩	
	٩٤	٨٨	٨٣	٧٧		٦٦	٦٠	٥٥	ب	ا	ز	و	ه	د	ج	٤٩		٣٨	٣٢	٢٧	٢١		١٠	٤
	٩٥	٨٩		٧٨	٧٢	٦٧	٦١		ا	ز	و	ه	د	ج	ب	٥٠	٤٤	٣٩	٣٣		٢٢	١٦	١١	٥

جدول مدخل ایام شهور مسیحی انگلیسی و فرانسه از ایام هفته

٩ ستمبر ٣٠ / ١٢ دیسمبر ٣١	٨ اغستوس ٣١	٧ جولای ٣١	٦ جون ٣٠	ز	و	ه	د	ج	ب	ا	٥ مئی ٣١	٤ اپریل ٣٠	٢ فبروری ٢٨ / ٣ مارچ ٣١ / ١١ نومبر ٣٠	١ جنیواری ٣١ / ١٠ اکتوبر ٣١
٣١ ٢٤ ١٧ ١٠ ٣	٢٧ ٢٠ ١٣ ٦	٣٠ ٢٣ ١٦ ٩ ٢	٢٥ ١٨ ١١ ٤	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه	یکشنبه	٢٨ ٢١ ١٤ ٧	٣٠ ٢٣ ١٦ ٩ ٢	٢٦ ١٩ ١٢ ٥	٢٩ ٢٢ ١٥ ٨ ١
٢٥ ١٨ ١١ ٤	٢٨ ٢١ ١٤ ٧	٣١ ٢٤ ١٧ ١٠ ٣	٢٦ ١٩ ١٢ ٥	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	٢٩ ٢٢ ١٥ ٨ ١	٢٤ ١٧ ١٠ ٣	٢٧ ٢٠ ١٣ ٦	٣٠ ٢٣ ١٦ ٩ ٢
٢٦ ١٩ ١٢ ٥	٢٩ ٢٢ ١٥ ٨ ١	٢٥ ١٨ ١١ ٤	٢٧ ٢٠ ١٣ ٦	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	٣٠ ٢٣ ١٦ ٩ ٢	٢٥ ١٨ ١١ ٤	٢٨ ٢١ ١٤ ٧	٣١ ٢٤ ١٧ ١٠ ٣
٢٧ ٢٠ ١٣ ٦	٣٠ ٢٣ ١٦ ٩ ٢	٢٦ ١٩ ١٢ ٥	٢٨ ٢١ ١٤ ٧	پنجشنبه	جمعه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	٣١ ٢٤ ١٧ ١٠ ٣	٢٦ ١٩ ١٢ ٥	٢٩ ٢٢ ١٥ ٨ ١	٢٥ ١٨ ١١ ٤
٢٨ ٢١ ١٤ ٧	٣١ ٢٤ ١٧ ١٠ ٣	٢٧ ٢٠ ١٣ ٦	٢٩ ٢٢ ١٥ ٨ ١	جمعه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	٢٥ ١٨ ١١ ٤	٢٧ ٢٠ ١٣ ٦	٣٠ ٢٣ ١٦ ٩ ٢	٢٦ ١٩ ١٢ ٥
٢٩ ٢٢ ١٥ ٨ ١	٢٥ ١٨ ١١ ٤	٢٨ ٢١ ١٤ ٧	٣٠ ٢٣ ١٦ ٩ ٢	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	٢٦ ١٩ ١٢ ٥	٢٨ ٢١ ١٤ ٧	٣١ ٢٤ ١٧ ١٠ ٣	٢٧ ٢٠ ١٣ ٦
٣٠ ٢٣ ١٦ ٩ ٢	٢٦ ١٩ ١٢ ٥	٢٩ ٢٢ ١٥ ٨ ١	٢٤ ١٧ ١٠ ٣	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه	٢٧ ٢٠ ١٣ ٦	٢٩ ٢٢ ١٥ ٨ ١	٢٥ ١٨ ١١ ٤	٢٨ ٢١ ١٤ ٧

چنین گوید کاتب این کتاب بنی حقیر ذلیل محمد اسمعیل که الحمد لله توفیق یاری کرد و این کتاب که از تالیفات خاطر وقاد و طبع نقاد شاهزاده آزاده اعظم افخم نواب مستطاب نایب الایاله فرهاد میرزا دام اقباله العالی است باهتمام این بنده درین روز سعید شریف که روز چهارشنبه هجدهم ذی حجة الحرام هزار و دویست و هفتاد و دو هجری که مطابق بیستم آگست هزار و هشتصد و پنجاه و شش مسیح انگلیسی است بپایان رسید چون بیوم غدیر تمام شد لهذا از باطن حضرت شاه ولایت روحی و روح من والاه فداه بیوم غدیر تاریخ او گردید و این چند شعر نیز در مدح این کتاب از نتایج طبع این بنده تحریر افتاد امید است که مطبوع طبع ارباب کمال باشد شعر این نسخه چو گلشنی است مشحون ٭ از سنبل و ضیمران و لاله اشکال فلک درو مبرهن ٭ احوال زمین براو حواله ٭ بطلمیوس سزد که گوید ٭ این خامس چارمین مقاله گر هفت کنی فزون بدین بیت ٭ تاریخ شود بر این رساله ٭ شد کاشف رازهای پنهان ٭ جام جم نایب الایاله

و در چاپ خانه عالیجاه الله قلیخان قاجار در دار الخلافه طهران حفت بالامن والامان در شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۲۷۲ هجری علی هاجرها الف الف سلام بمعرض طبع درآمد علیه واله وسلم تسلیما

۱۲۷۲

فوائد

مکث آفتاب در بروج شتوی ۸۹ روز و یک ساعت و یک دقیقه
در بروج ربیعی ۹۲ روز و بیست ساعت و ۴۹ دقیقه
در بروج صیفی ۹۳ روز و ۱۴ ساعت و ۱۵ دقیقه
در بروج خریفی ۸۹ روز و ۱۷ ساعت و ۴۶ دقیقه
مجموع این که سال شمسی حقیقی است
۳۶۵ روز و پنج ساعت و پنجاه و یک دقیقه است
و این با تشخیص قدما دو دقیقه تفاوت دارد که انها ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه نوشته اند

مکث آفتاب در بروج شمالی ۱۸۶ روز و ۱۱ ساعت و چهار دقیقه
مکث آفتاب در بروج جنوبی ۱۷۸ روز و ۱۸ ساعت و ۴۷ دقیقه
تفاوت ۷ روز و ۱۶ ساعت و ۱۷ دقیقه

اول نقطه اعتدال ربیعی ۲۰ روز و ۱ ساعت و ۱ دقیقه از اول مارچ گذشته
اول نقطه انقلاب صیفی ۲۱ روز و ۱ ساعت و ۳۰ دقیقه از اول جون گذشته
اول نقطه اعتدال خریفی ۲۲ روز و ۳ ساعت و ۴۵ دقیقه از اول سپتمبر گذشته
اول نقطه انقلاب شتوی ۲۱ روز و ۹ ساعت و ۳۱ دقیقه از اول دسیمبر گذشته

از تقویم ینگی دنیا نقل شد مخفی نماند که اول حساب و اول روز در نزد اهل اروپا از نصف اللیل است چنانچه مذکور ساخته ایم العبد العاصی فرهاد بن ولیعهد طاب ثراه

اسامی کواکب	[illegible]	ابعاد مطلق یک از آفتاب بمیل انگلیسی	ابعاد وسطی کواکب از آفتاب بنا بر آنکه بعد وسطی زمین از آفتاب یک فرض شود	[illegible]	جون دسکورد یعنی در چه وقت پیدا شده سنین مسیحی	مطابق سنین هجری که ما اضافه کردیم	بی هوم دسکورد یعنی با کی پیدا شده	هو ویر دسکورد یعنی در کجا پیدا شده
ذی سن الشمس	۸۸۳۲۴۶							
مرکوری عطارد	۳۲۲۴	۳۷۰۰۰۰۰۰	۰۳۸۷۰۹۸	۸۷ روز				
ونوس زهره	۷۶۸۷	۶۸۰۰۰۰۰۰	۰۷۲۳۳۳۱	۲۲۴				
ذی ارث الارض	۷۹۱۲	۹۵۰۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰	۳۶۵				
مرس مریخ	۴۱۸۹	۱۴۲۰۰۰۰۰۰	۱۵۲۳۶۹۲	۶۸۶				
فلوره		۲۰۹۰۱۶۰۲۶۵	۲۲۰۱۶۸۷	۱۱۹۳	۱۸ اکتوبر ۱۸۴۷	۸ ذیقعده ۱۲۶۳	جیند	لندن
کلیه		۲۲۱۸۱۳۲۰	۲۳۳۶۸۷۶	۱۳۰۳	۱۳ سپتمبر ۱۸۵۰	۶ ذیقعده ۱۲۶۶		
وستة		۲۲۴۳۰۲۶۹۵	۲۳۶۱۰۸۱	۱۳۲۵	۲۹ مرچ ۱۸۰۷	۲۱ محرم ۱۲۲۲	البرس	برمن
ایرس		۲۲۶۱۵۹۲۸۰	۲۳۸۰۶۲۴	۱۳۴۱	۱۳ اگست ۱۸۴۷	۱ رمضان ۱۲۶۳	جیند	لندن
متیس		۲۲۶۶۳۲۶۶۵	۲۳۸۵۶۰۷	۱۳۴۵	۲۶ اپریل ۱۸۴۸	۲۰ جمادی الاولی ۱۲۶۴	گراهم	مرک ری
یونومیه		۲۲۷۹۴۶۸۰۰	۲۳۹۹۴۴۰	۱۳۵۷ روز	۲۹ جولای ۱۸۵۱	۲۹ رمضان ۱۲۶۷	کس پریس	نیپلس
پسیچ					۱۷ مرچ ۱۸۵۲	۲۵ جمادی الاولی ۱۲۶۸	کس پریس	نیپلس
تتیس					۱۷ اپریل ۱۸۵۲	۲۶ جمادی الاخری ۱۲۶۸	لوثر	بیلک در جرمنی
ملپومن					۲۴ جون ۱۸۵۲	۶ رمضان ۱۲۶۸	جیند	لندن
فارچونه					۲۲ اگست ۱۸۵۲	۶ ذیقعده ۱۲۶۸	جیند	لندن
مسلیه					۲۱ سپتمبر ۱۸۵۲	۶ ذیحجه ۱۲۶۸	چرگونک	مرسیلز
لوتیتیه					۱۵ نومبر ۱۸۵۲	۲ صفر ۱۲۶۹	گولدشمیت	پاریس
کلی اپ					۱۶ نومبر ۱۸۵۲	۴ صفر ۱۲۶۹		لندن
ثلیه					۱۵ دسیمبر ۱۸۵۲	۳ ربیع الاول ۱۲۶۹	جیند	
تمیس					۵ اپریل ۱۸۵۳	۲۵ جمادی الاخری ۱۲۶۹	کس پریس	نیپلس
فوکوای					۶ اپریل ۱۸۵۳	۲۶ جمادی الاخری ۱۲۶۹	چرگونک	مرسیلز
پروسرپین					۵ می ۱۸۵۳	۲۶ رجب ۱۲۶۹	لوثر	بیلک در جرمنی
یوترپ					۸ نومبر ۱۸۵۳	۶ صفر ۱۲۷۰	جیند	لندن
بلونه								
امفی تریت								
ارانیه یا یورانیه					۲۲ جولای ۱۸۵۴	۲۶ شوال ۱۲۷۰	جیند	لندن
یوفروسین					۱ سپتمبر ۱۸۵۴	۷ ذیحجه ۱۲۷۰	فرجسان	واشنگتن
پومونه					۲۸ اکتوبر ۱۸۵۴	۵ صفر ۱۲۷۱	گولدشمیت	پاریس
پولیمنیه یا پولیمنیه					۲۸ اکتوبر ۱۸۵۴	۵ صفر ۱۲۷۱	چرگونک	پاریس
هیب		۲۳۰۴۴۹۶۷۰	۲۴۲۵۷۸۶	۱۳۷۹ روز	۱ جولای ۱۸۴۷	۱۷ رجب ۱۲۶۳	هنک	دریزن
پرتنوپ		۲۳۲۸۲۹۱۳۵	۲۴۵۰۸۳۳	۱۴۰۱	۱۳ می ۱۸۵۰	سلخ جمادی الاخری ۱۲۶۶	کس پریس	نیپلس
ایرن		۲۴۲۴۶۸۷۸۵	۲۵۵۲۳۰۳	۱۵۱۸	۲۰ می ۱۸۵۰	۷ رجب ۱۲۶۶	جیند	لندن
اجیریه		۲۴۳۲۰۶۶۵۰	۲۵۶۰۰۷۰	۱۴۹۴	۲ نومبر ۱۸۵۰	۲۷ ذیحجه ۱۲۶۶	کس پریس	نیپلس
استری ئی		۲۴۴۸۱۸۵۶۵	۲۵۷۷۰۴۷	۱۵۱۱	۸ دسیمبر ۱۸۴۵	۸ ذیحجه ۱۲۶۱	هنک	دریزن
جونو		۲۵۲۲۲۸۶۱۵	۲۶۷۰۸۳۷	۱۵۹۴	۱ سپتمبر ۱۸۰۴	۲۵ جمادی الاولی ۱۲۱۹	هرزدینک	لی لین تل
سیرس		۲۶۲۹۶۴۸۴۵	۲۷۶۸۰۵۱	۱۶۸۳	۱ جنیواری ۱۸۰۱	اوایل شعبان ۱۲۱۵	پیه زی	پلرمو
پلس		۲۶۳۴۲۱۵۱۰	۲۷۷۲۸۵۸	۱۶۸۶	۲۸ مرچ ۱۸۰۲	اواخر ذیقعده ۱۲۱۶	البرس	برمن
هجیه		۲۹۹۲۵۵۷۰۰	۳۱۵۰۰۶۰	۲۰۴۴	۱۲ اپریل ۱۸۴۹	۱۸ جمادی الاخری ۱۲۶۵	کس پریس	نیپلس
جوپیتر مشتری	۸۹۱۷۰	۴۸۵۰۰۰۰۰۰	۵۲۰۲۷۷۶	۴۳۳۲				
سترن زحل	۷۹۰۴۲	۸۹۰۰۰۰۰۰۰	۹۵۳۸۷۸۶	۱۰۷۵۹				
ارانوس یا هرشل	۳۵۱۱۲	۱۸۰۰۰۰۰۰۰۰	۱۹۱۸۲۳۹۰	۳۰۶۸۶	۱۳ مرچ ۱۷۸۱	اوایل ربیع الثانی ۱۱۹۵	هرشل	سلوف
نپتون	۳۵۰۰۰	۳۶۰۰۰۰۰۰۰۰	۳۰۰۳۶۸۰۰	۶۰۱۲۸	۲۳ سپتمبر ۱۸۴۶	۱ شوال ۱۲۶۲	گال	برلین

در فهرست کتاب در صفحه ۱۱

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱	جبل رواسی	جبل لیهار رواسی
۲۰	۶	یکهزار و پانصد و شصت و شش ذرع	یکهزار و پانصد و چهل و شش
۵۸	۱۳	رتبت در هندسه شکلی است متساوی الاضلاع که دو زاویه الخ	لفظ متساوی الاضلاع افتاده
۶۳	۱۲	بعد از منغمر شده است باید نوشت	و جزیره خالدات را قدما جزایر السعادة نیز می گفتند و جزایر کناری را فارچونیت آیلنس نیز می خوانند یعنی جزایر مسعوده و بانجهة ظن کلی آن است که جزایر خالدات همین جزایر کناری باشد و جزیره فرو یکی از جزایر کناری است که او را افرانسه فر خوانند و فر در لغت فرانسه بمعنی آهن است و گمان این است که جزیرة الحدید که قدما بیان کرده اند
۷۱	۲۱	بعد از چند میل است باید نوشت	و ما در آخر کتاب جدولی بحساب میل جغرافیائی انشاءالله تعالی
۹۳	۲۷	قریب به بندر خمیر و بندر لنگه است و بندر خمیر افتاده است	ایضا در این صفحه در سطر ۲۸ بعد از سکنی دارند باید نوشت و قریه معروف آنجا قشم است که جزیره باسم او معروف است که در طرف مشرقی است و محاذی جزیره ارموز است و دیگری قریه باسیدن است که اعراب او سعیدان گویند که در طرف مغرب است و قریب بمحاذات بندر لنگه است و مسافت میان قشم و بندر خمیر تخمینا شش میل است و بندر خمیر در شمالی قشم است
۱۰۲	۲۷	ارقام هندسی غلط ۱۲۴۴	ارقام صحیح ۱۸۱۴ — ایضا در این صفحه در سطر ۲۹ بعد از مملکت پادشاه باید نوشت ولادت این پادشاه در سال ۱۷۹۹ مسیحی مطابق ۱۲۱۴ هجری اتفاق افتاده است
۱۲۵	۸	بعد از مشرق است باید نوشت	و در سمت جنوب تقریبا از طول ۴۹ درجه تا ۵۴ درجه و ده دقیقه مشرقی است
۱۲۹	۱۳	حراست بجای حطی است با های هوز غلط نوشته شده است	
۱۳۶	۱۸	بعد از پس از آن تا باید نوشت	و در هیدن اخولی الینس در ۲۶ سپتمبر سال ۱۸۱۵ مسیحی مطابق اواخر شوال هزار و دویست و سی هجری ضبط کرده است و یک سال با گفته مصنف اختلاف دارد
۱۷۱	۵	بعد از پادشاه بواریه است باید نوشت	ولادت این پادشاه در سال ۱۸۱۵ مسیحی مطابق ۱۲۳۰ هجری اتفاق افتاده است
۱۷۳	۶	بعد از اختلاف دارد باید نوشت	و پادشاه هنور الکنون جارج پنجم است که در سال ۱۸۱۹ مسیحی مطابق ۱۲۳۴ هجری متولد شده است و در سال ۱۸۵۱ مسیحی مطابق ۱۲۶۷ هجری جلوس کرده است و تا الکنون که ۱۶ جون سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق غره شوال هزار و دویست و هفتاد و یک هجری است پادشاه است انتهی
۱۷۳	۴	بعد از او این پادشاه که مصنف بیان کرده باید نوشت	و تا آخر آنچه که نوشته شده است و تا الکنون که ۱۶ جون سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق غره شوال ۱۲۷۱ هجری است حکمران است و مدت چهل سال است که حکمران این ولایت است
۱۷۴	۳	بعد از جانشین شده باید نوشت	مترجم گوید حکمران آنجا الکنون ارنست دوم است که در سال ۱۸۱۸ مسیحی مطابق هزار و دویست و چهل هجری متولد شده است و در سال ۱۸۴۴ مسیحی مطابق ۱۲۶۰ هجری جلوس کرده است انتهی
۱۷۶	۱۶	در آخر سطر باید نوشت	مترجم گوید الکنون که ۱۶ جون ۱۸۵۵ مسیحی مطابق غره شوال ۱۲۷۱ هجری است حاکم ممکلن برگ استرلیتز جارج فردریک است که در سال ۱۷۷۹ مسیحی مطابق ۱۱۹۳ هجری متولد شده است و در سال ۱۸۱۶ مسیحی مطابق ۱۲۳۲ هجری بمسند حکمرانی نشسته است و از این پیرتر حکمرانی الکنون در اروپا در طبقه سلاطین بزرگ و کوچک نیست و حاکم ممکلن برگ شورین فردریک فرنسیس است که در سال ۱۸۲۳ مسیحی مطابق ۱۲۳۹ هجری متولد شده است و در سال ۱۸۴۲ مسیحی مطابق ۱۲۵۸ هجری بتخت حکومت نشسته است و حکمران الدن برگ نیکولس است که در سال ۱۸۲۷ مسیحی مطابق ۱۲۴۳ هجری متولد شده است و در سال ۱۸۵۳ مسیحی مطابق ۱۲۶۹ هجری پادشاه شده است و اسامی ولایات جرمنی که در باب ۳۷ و در صفحه ۱۴۲ مسطور است هر یکی حاکم مستقلی دارد و از آن است که میگویند در اروپا از بزرگ و کوچک چهل و پنج نفر حکمران و تاجدار است

صفحه ۱۴۰ سطر ۱۱ بعد از گذرانده اند باید نوشت یا از بالای چوبهای بلند که عمود وار بفاصله هم نصب کرده اند گذرانیده اند

This Book is translated
from the English language
in the Persian by his
Royal Highness Prince
Farhad Meerza Styled
Nayebul Ayalah
from William Pinnock's
modern Geography and
History

20 August
1856
Tehran

صحیح	غلط	سطر	صفحه	صحیح	غلط	سطر	صفحه

۱۹۰ | ۱۰ | واحتمال میرود که در ازمنهٔ سالفه هنگ پایتخت بوده از آن جهة الخ | واحتمال
میرود که هنگ پادشاه نشین بوده باشد از آنجهة الخ | ۱۹۶ | ۸ | که ثمر او بشکل کلیچه است و ازو
نان میدهد و در هنگام ضرورت عوض نان میخورند | که ثمر او بشکل بادنجان بزرگ است و مزه نان میدهد و آرد دقیقی در میان او ست
و پوست او را شکافته آن آرد با در آب بخته مینوشند یا خمیر کرده در هنگام ضرورت عوض نان می خورند

۲۰۱ | ۱ | بیست و شش | چهل و شش | ۲۰۳ | ۲۲ | بعد از اختلاف دارد باید نوشت
و اکنون در السنه فلمنگ بولایت هالند و بلجیکا بولایت بلجیوم استعمال میشود | ۲۰۷ | ۲۸ | پس از وفات او سلک لفظ او افتاده است
۲۰۸ | ۱۳ | بعد از بر سر گذاشت باید نوشت ولادت او در سال هزار و هفصد و نود و هفت مسیحی مطابق ۱۲۱۲ هجری اتفاق افتاده
۲۰۹ | ۲۰ | هزار و هفصد و نود | هزار و هفصد و نود و نه | ۲۳۵ | ۲۳ | غلط گرداگرد آن صحرای وسیع محصور است
گرداگرد آن شهر صحرای وسیعی است که محصور | ۲۳۶ | ۲۱ | هزار و هفصد و شش | هزار و پانصد و شش
۲۵۳ | ۱ | تجمیع عساکر | تجمع عساکر | ۲۵۸ | ۱۸ | اما جزیره فیلیپین | اما جزایر فیلیپین
۲۶۲ | ۵ | بولایت خود افزود لفظ افزود افتاده است ایضاً درین صفحه در سطر ۲۱ هشام بن عبد الملک لفظ
ابن افتاده است ایضاً درین صفحه در سطر ۲۳ از نسل او لفظ او افتاده است ایضاً درین صفحه در سطر آخر زی مکرر است و نصف لفظ است ذات
۲۶۴ | ۲۶ | بسماة | مسماة | ۲۶۵ | ۱۶ | بعد از سلطنت رسید باید نوشت
ولادت این ملکه در سال ۱۸۳۱ مسیحی مطابق ۱۲۴۷ هجری اتفاق افتاده | ۲۷۰ | ۲۷ | هزار و چهارصد و بیست و نه مسیحی لفظ مسیحی افتاده
۲۷۱ | ۸ | شاهزاده هزار | شانزده هزار | ۲۷۲ | درسطر اول بعد از سلاطین پورتگال باید
نوشت که این سلسلهٔ سلاطین از هندین نقل شده است | ۲۷۳ | در سطر نهم در اواخر سال ۱۸۲۶ مسیحی مطابق
هزار و دویست و چهل و دو هجری و درین صفحه در سطر ۱۶ بعد از وارث تخت است باید نوشت و مسمی به دام پدرو پنجم است
۲۷۴ | ۱۳ | دریاچه های | دریاچه ها | ۲۸۵ | ۱۳ | در تصرف یکی از ملک مختلفه لفظ ملک افتاده
۲۸۷ | در آخر صفحه باید نوشت ولادت این پادشاه در سال ۱۸۲۰ مسیحی مطابق ۱۲۳۵ هجری اتفاق افتاده است
۲۹۰ | ۱۳ | دوازده ملیان پوند لفظ پوند افتاده | ۲۹۲ | ۱۴ | صحیح این است که باید نوشت که در
شانزدهم جون سال هزار و هشتصد و چهل و شش مسیحی مطابق سه شنبه بیست و یکم جمادی الاخره ۱۲۶۲ هجری بخلافت رسیده است
۲۹۳ | ۱ | شدن زهره را معلوم نمود و او بیاد است ایضاً درین صفحه در سطر ۲۵ بعد از چهل میل مربع است لفظ میل افتاده
۳۰۰ | ۱۵ | چهار سال قبل از مسیح لفظ سال افتاده است | ۳۰۳ | ۱۸ | بعد از آن مملکت است باید نوشت ولادت
این پادشاه در سال ۱۸۱۰ مسیحی مطابق ۱۲۲۴ هجری اتفاق افتاده | ۳۰۵ | ۷ | در دادن امضا نقطه حرف دال افتاده است
۳۱۰ | ۲۴ | چه در عهد جدید لفظ چه افتاده است | ۳۱۳ | ۷ | لفظ او در از باد است یکی از آن صحیح است
۳۱۷ | ۴ | رعایا و برایا حرف با افتاده است | ۳۲۷ | ۱۲ | تاریخ مسیحی و هجری در هر دو مین و غلط نوشته شده صحیح
۳۳۱ | ۱۵ | در شاخه درختی بسته شد صحیح آن بند شده | ۳۳۴ | ۲۳ | در وسط مائه دوازدهم لفظ مائه افتاده است
۳۳۷ | ۱۸ | در حاشیه کتاب باید نوشت پس بنابر علیه چهل برج که طول است مساوی میشود ۴۰ گز در او چهار برج که
عرض است مساوی میشود ۲۲ گز در او حاصل ضرب ۲۲ گز در ۴۰ مساوی ۸۴۰ گز مربع است که مطابق قول مترجم است
۳۶۰ | ۱۸ | کم عمیق | کم عمق | ۳۶۸ | ۲ | غلط که ایشان را عموماً صحیح که آن نو آباد اهالی
سواحل را عموماً ایضاً در سطر سیم لفظ نیز بعد از کارگ افتاده است

صفحه ۳۴ سطر ۱۸ غلط هر شش پوند و نصف صحیح شش پوند و دو ثلث پوند

صحیح	غلط	سطر	صفحه	صحیح	غلط	سطر	صفحه

۳۶۹ | ۱۸ | ایضاً صفحه ۳۷۰ سطر ۲۸ غلط سلاطین و ملکها صحیح سلاطین و ملکه ها
۳۷۳ | ۴ | بعد از هلاک شد باید نوشت مترجم گوید اصل این شاهزاده از هالند و از طایفه آرنج است
و داماد جمیس دوم بود و بشراکت ملکه زن خود شاهی میکرد و بعد از فوت زنش خود منفرداً بشاهی رسید چون اولادی
نداشت پس از او آن دختر دوم جمیس پادشاه شد | ۳۸۵ | ۱۶ | غلط جفنا پتم است که قریب سال
غرب است صحیح جفنا پتم است که در جانب شمال است این شهر در جزیره کوچکی واقع است که این جزیره اتصال بسیلان دارد
و از غایت نزدیکی حکم واحد دارند و ایضاً درین صفحه در سطر ۱۷ بعد از که در ساحل مشرق است باید نوشت و دیگری شهر
اکوره پور است که در وسط جزیره در شمال کندی است | ۳۸۶ | ۱۰ | بعد از فرموده است باید نوشت
و ارتفاع این کوه هفت هزار فوت است ایضاً درین صفحه در سطر ۲۲ غلط زرع صحیح ذرع
۳۸۸ | ۲۸ | کرنات | گرنات باکاف فارسی | ۴۰۳ | ۱۷ | شصت و سه بعد از عیسی | شصت و سه قبل از عیسی
۴۰۴ | درسطر اول بعد از مطابق باید نوشت در رمضان سنه ایضاً درین صفحه در سطر ۵ پس از پدر باید نوشت در رمضان سنه
۴۰۵ | بعد از سلطان مراد خان ثانی بن سلطان محمد خان باید نوشت در ۹ جمادی الاخره سال ۸۲۴ جلوس کرده و در سال
ایضاً درین صفحه در سطر ۱۴ و در پنجم محرم الحرام لفظ پنجم افتاده است ایضاً درین صفحه در سطر ۱۸ بعد از پا نهاد باید نوشت ولادت این
سلطان در بیست و ششم رجب سال ۸۳۳ هجری در ادرنه اتفاق افتاده است | ۴۰۶ | درسطر ۳ بعد از سیزدهم صفر باید نوشت و در بعضی
نسخه ها بعد هم صفر ضبط شده ایضاً درین صفحه در سطر ۱۲ در نهم ربیع الاول لفظ نهم افتاده است ایضاً درین صفحه در سطر ۱۶ بعد از
ثالث باید نوشت و در ۲۵ جمادی الاخره ۱۰۰۳ هجری جلوس کرد | ۴۰۷ | درسطر اول پس از محمد ثالث باید نوشت که در ۱۲
ربیع الاول ۱۰۲۶ هجری جلوس کرده و در سطر دوم در نهم رجب لفظ نهم افتاده است ایضاً درین صفحه در سطر دهم بعد از سلطان احمد باید نوشت
در شانزدهم شوال ایضاً درین صفحه در سطر ۲۲ در دوازدهم محرم الحرام لفظ ۱۲ افتاده است و ایضاً در سطر ۲۳ هزار و نود و نه هجری غلط
هزار و هفصد و نود و نه هجری قلمی شده و ایضاً درین صفحه در سطر ۲۶ بعد از برادر دیگر او را باید نوشت در ۲۵ رمضان که لفظ ۲۵ افتاده است
۴۰۸ | ۱۷ | بعد از جلوس او است باید نوشت ولادت این سلطان در چهارم محرم ۱۱۰۸ هجری اتفاق افتاده است
۴۰۹ | ۱۰ | ۱۴ جمادی الاخره | چهارم جمادی الاخره | ۴۱۴ | درسطر بعد هم غلط ده روز صحیح چهارده روز ایضاً درسطر
نوزدهم غلط روز دوشنبه نوزدهم شعبان ۱۲۳۷ صحیح پنجشنبه چهاردهم شعبان ۱۲۳۸ ایضاً در سطر ۲۱ غلط روز جلوس از عمر ایشان شانزده
سال و هشت ماه صحیح روز جلوس از عمر ایشان شانزده سال و هشت ماه و پنج روز | ۴۱۵ | ۲۳ | بعد از نصب نمود باید نوشت تا اکنون که
سیزدهم اکتوبر سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق شنبه غره صفر ۱۲۷۲ هجری است اتو اول پادشاه یونان است و ۴۲ سال از عمر او گذشته است
۴۱۷ | ۷ | بعد از دی اجنس باید نوشت که او را در کتب حکمای یونان جانس ضبط کرده اند
۴۱۸ | ۱۹ | فیما جنوبیه و شمالیه او در لفظ لوبیه افتاده | ۴۲۲ | ۲۸ | بعد از عامورا است باید نوشت و دیگری صبوئیم است
و اسامی مدن خمسه قوم لوط در توراة اینطور مرقوم است سدوم عموراه ادماه صبوئیم بلع که او را صوغر نیز خوانند
و در بعضی کتابها اسامی آنها با هر دو روایتی که ما کرده ایم اختلاف نیز دارد | ۴۲۷ | درسطر ۱۸ غلط من الفرات صحیح منها الفرات ایضاً سطر ۲۲ غلط الذی صحیح التی
۴۳۸ | درسطر ۲۱ بعد از بجنوب مشرق است باید نوشت و امام مسقط الکنون که صفر المظفر ۱۲۷۲ هجری است سید سعید خان ابن سید سلطان است
و عمر او فزون تر از هفتاد است و چهل سال متجاوز است که امام مسقط است و سواحل عمان را او بتصرف آورد
۴۳۹ | درسطر ۳ غلط عشیه صحیح عشیة ایضاً درین صفحه در سطر ۹ بعد از هزار و هشتصد و هشتاد و یک قبل از عیسی باید نوشت بقول هندیان
۴۴۳ | درسطر ۱۱ میان چهاردهم و نوزدهم لفظ هفدهم باید نوشت و ایضاً درین صفحه در سطر ۱۲ بعد از عید فطر خوارست باید نوشت

ایضاح علامات حسابیه: علامت مساوی $=$ علامت عدد مجهول که مطلوب است X علامت تقسیم $\div$ علامت ضرب $\times$ علامت جمع $+$ علامت تفریق $-$

مثلاً $\frac{6}{6} = \frac{1}{1} - \frac{2}{2} + \frac{4}{4} + \frac{1}{1}$

و ما این روایت را از کتاب کفایت التعلیم کرده ایم که مصنّف او ابو المحامد غزنوی است و مدار دوْر بر نوزده از آن است که چون سال شمسی را بر نوزده سال قمری قسمت کنیم سیم هفتماه و سبع ساعت زیاد می آید و از آنجهت است که بجهة منضبط حساب مدار را بر نوزده قرار داده اند و در سالهای کبیسه ثقهٔ استاد ابو ریحان بیرونی با قول ابو المحامد اختلاف دارد چنانچه در کتاب آثار الباقیه ابو ریحان چند قول روایت میکند و می گوید اصحّ اعمال آن است که کبیسه را در سیم و ششم و هشتم و یازدهم و چهاردهم و شانزدهم و نوزدهم بیفزایند و در حساب قول ابو ریحان مسلّم است و بحساب او ذی قعده سال هفتم از هجرت که حضرت رسول صلعم بجهة عمره و مهمان بمکّه تشریف آورد و حج کرد ذی حجه نسیئی بود که سال شانزدهم از دوْر و کبیسه ششم بوده است

صفحه	سطر غلط صحیح	صفحه	سطر غلط صحیح
۴۴۹	در حاشیه شیر تنک صحیح آن بول شیر تنک	۴۵۳	در سطر ۹ اگر انگلس اول با کاف فارسی و تا زبا کاف عربی
۴۵۴	در سطر ۱۲ غلط که اهل جغرافیای صحیح اهل جغرافیا	۴۶۴	در سطر اول موسی بن جعفر علیهما السلام لفظ ابن افتاده است
۴۶۵	در سطر ۱۳ غلط ۱۲ اذر غنیم در ۱۲ اذر غنیم صحیح از ع دریا اذر غنیم	۴۸۱	در سطر ۲۵ غلط انباشته ها را اکنده صحیح انباشته ها را پریشان
۴۸۲	در سطر ۲۹ غلط هشتم صفر صحیح ششم صفر	۴۸۵	در سطر ۲۱ میان احمد شاه افغان و شاه زمان افغان

تیمور شاه افغان را باید نوشت ایضاً در سطر ۲۴ غلط پاینده خان و او پسر سرافراز خان است و پاینده خان بیست و یک پسر داشت صحیح پاینده خان الملقب سرافراز خان است و پاینده خان بیست پسر داشت و هریکی امیری و سروری بودند و پاینده خان ابن حاجی جمال خان است

صفحه	
۴۸۶	در سطر اول و ثانی و ثالث هر جا هزاره است باید زائی نوشت و همچنین اسامی طوایف اختلاف دارد و صحیح آن صدو زائی و دول زائی و اسحق زائی است ایضاً در این صفحه در سطر ۱۱ غلط در ماه صفر صحیح در ماه محرم و ایضاً در سطر ۱۲ کامران شاه بن محمود بود لفظ شاه محمود افتاده است و ایضاً در این صفحه در سطر ۲۰ بعد از مرخص فرموده باید نوشت و ولایت پیشاور را باسم پایتخت آنجا معروف است مصنّف هیچ ذکری نکرده و او نیز از ولایات افغانستان است که در شرق کابل است و شهر پیشاور که باسم ولایت معروف است شهر بزرگی است تخمیناً صد هزار نفوس دارد و ارک محکمی دارد و اینولایت الکنون در تصرف انگلیس است
۴۹۱	در سطر ۲۱ غلط جنوب این قلعه صحیح جنوب این ولایت — ۴۹۴ — بعد از سورت است باید نوشت و شهر دیگر آنجا کمبی است که او را الکنبات نیز گویند که در منتهی الیه خلیج واقع است و خلیج کمبی باسم او معروف است
۵۰۳	در سطر ۶ و محصولات اصلی و متاع اینولایت لفظ متاع افتاده است ایضاً در سطر ۷ اهل کارزار و شجاع حرف واو زیاد است
۵۲۴	در سطر ۲۸ بعد از میسنا میدند باید نوشت و صاحب مراصد میگوید الجزایر جمع جزیره اسم علم لمدینة علی ضفة البحرین افریقیه و المغرب و الی الکنون بلفظ مفرد خوانده میشود که مملکت را باسم شهر می خوانند
۵۳۳	در آخر باب باید نوشت که مصنّف در باب یکصد و چهاردهم در ضمن ولایات افریقای مغربی متمّمهٔ لوبولو مذکور ساخته و در جای صحیح بذکر آنها نپرداخت اما متمّمه ولایتی است که در شرقی و جنوب شرقی ولایت انگولا اتفاق افتاده است و لوبولو که او را لی بولو نیز گویند در میان ولایت انگولا و بنگولا واقع شده است و در نقشه ارتیمش نشانه کرده است

صفحه	سطر غلط صحیح	صفحه	سطر غلط صحیح
۵۸۸	غلط لارد گلانزن صحیح لارد کلارندن با کاف عجمی	۵۴۶	سطر ۲۲ غلط جنوب باسه صحیح جنوب باشس تن
۵۹۸	شهر برن که طول درباسلان عرض ۱ درجه ۳۹ دقیقه طول ۱۱ درجه و ۲۵ دقیقه	۵۹۲	در صفحه طول و عرض شهر انور در نوریا جیور در سیلان عرض ۱ درجه ۲۰ دقیقه طول
		۶۱۱	شهر کمبات در هندوستان عرض ۲۲ درجه ۲۶ دقیقه طول ۷۲ درجه و ۳۶ دقیقه